11

Siyaru'l-muta'akhkhirin

(History).

II

سیر المتاخرین

Lucknow,
14.XI.26.
W.I.

II

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی‌قیاس و ستایش بی‌اساس سزاوار پیشگاه عظمت و جلال داور بی‌همالی است که گوناگون عوالم به لسان حال و زبان مقال برای استشهاد بر تقدیر
او گویا و در ایجاد و ابداع مترنم است و بوقلمونی روزگار به تبدیل اوضاع و اطوار و اختلاف لیل و نهار بر برائت ساحت کبریائیتش از لواحق حوادث
تغییر و تبدیل مخبر و متکلم و درود ازلی الابد و ابدی الانتهای نثار هدیه تحیات عالیات سید انبیا و آل و اصحاب آن جناب است که
علت غائی ایجاد و سلسله انتظام و وسیله معاش و معاد اند علیه و علیهم الصلوة والسلام الی یوم التناد اما بعد بر برگزیدگان صحایف روزگار و دفاتر لیل
و نهار ظاهر و آشکار است که کتب تواریخ و سیر به حیثیت تفاوت طبقات امم فواید بسیار و عواید بی‌شمار دارد گویا مطالعه صفحه‌ای از کتب مذکوره ملاحظه نامچه
آثار قدرت کامله کردگار و مشاهده بدایع صنایع آفریدگار و جالب عظمت است و نیز اطلاع تام بر احوال و اخلاق طوایف انام و محامد سنن و آداب
برگزیدگان و مدارج ابتداع و سیر مقلدان آن زمره عالیشان و انتباه بر تفاوت شقاوت اشقیای سابق و زیادت و رذالت طاغیان لاحق که
واسطه تیقظ و آگاهی و رجوع از غفلت و گمراهی است مستعدان دانا دل و هوشیاران کامل را به سهولت و آسانی میسر تواند شد لهذا انجام اقام
اقل الخلیقه بل لاشیء فی الحقیقه غلام حسین بن هدایت علیخان بن السید علیم الدین بن السید فیض الله الطباطبائی الحسینی عفا الله عنهم بالنبی و الولی در
غره ماه صفر ختم الله بالخیر و الظفر روز شنبه سنه ۹۴ الهجری نبوی علی هاجرها الصلوة والسلام من الله العزیز العلام مرتسم گشت که چون احوال عظمای هند را
بعد از رحلت محمد اورنگزیب عالمگیر ظاهرا احدی منصوص نوشتن نکرده و هیچ قدر معلوم و از معتمدان مقبول القول مسموع افتاده باشد مجملا به زبان قلم داده
آید تا اگر دانشوری متحری بعد ازین زمان متصدی نقل و بیان احوال پیشینیان گردد سررشته اخبار اعصار و ازمان از هم نگسلد بنا بر این
متمسکا بعون الله تعالی و ما ثبت که شروع در تسطیر نموده بر خود التزام کرد که آنچه از ثقات بی‌غرض شنیده به عبارت صاف از تکلف دور در سلک
تحریر کشد اگر غلطی ظاهر شود عذر ظاهر است العهدة علی الراوی هر گاه که بعونه تعالی انجام یابد به سیر المتاخرین من ثمانیه عشر الی الخمس
و تسعین من المائة الثانیه عشر من الهجرة المقدسه مسمی خواهد بود ذکر رحلت محمد محی الدین اورنگزیب عالمگیر بادشاه و جلوس اولادش
بر سریر سلطنت و مقتول شدن محمد اعظم شاه مغفور و محمد کام‌بخش در جنگ و قرار یافتن سلطنت محمد معظم خلف اکبر محمد اورنگزیب عالمگیر
بادشاه را که مشغول تسخیر و تنسیق ممالک دکن بود و اطمینان کلی از آن امور میسر نیامد عطف عنان به شاه جهان آباد که مرکز دولت سلاطین
بابریه و سواد اعظم بلاد هندوستان است میسر نگشت به حسب فرمان قضا در سال پنجاه و دوم از جلوس و سن نود و یک سالگی در بلده

در بلده احمدنگر سنه ۱۱۱۸ هجری نبوی عوارض آلام جسمانی بر مزاج حضرت بحدی راه آورده از زندگانی مایوس گردید در آن وقت محمد کام بخش پسر کهتر خود را که بسیار دوست
میداشت بروز دوشنبه بیست و پنجم ذی القعده الحرام چهار ساعت روز برآمده بصوبه بیجاپور رخصت نموده حکم نمود که از دو سرای شاهی با تجمل ملوکانه سوار گردد
و لوای توجه برافراشته راهی شود و کوچ های طولانی نموده در راه توقف ننماید بسبب آنکه مبادا از دست اعظم شاه عجالةً با او آسیبی رسد و روز پنجشنبه بیست و هشتم ماه مذکور چهار
ساعت از روز برآمده محمد اعظم شاه را که در حضور حاضر بود رخصت کرده حکم نمود که بصوبه مالوه رخصت گشته اما تانی در قطع منازل نموده هر روز
پنج کروه مسافت طی نماید و روز دوم مقام کرده روز سوم باز راهی شود همانا غرض ازین امر آن بود که اگر سانحه ناگزیر بروی نماید [illegible]
شاهزاده کوچک شجاع با تو [illegible] و مشغولی برنخیزد و علت کوچ ... آنکه مبادا در ضعف [illegible] خود با پدرش کرده بود در
بار دیگر کنند القصه اعظم شاه حسب الامر [illegible] قریب بود که عالمگیر بادشاه روز جمعه ۲۸ ماه و سال مذکور یک پاس و سه گهری روز برآمده [illegible] تاریخ رحلت
[illegible] برآمد [illegible] ذکر آمدن اعظم شاه بار دیگر به بادشاهی و جلوس نمودن بر تخت سلطنت
اعظم شاه بمجرد اطلاع که در ساعتی چند دست داد به عشرت [illegible] روز شنبه ۲۹ ماه مذکور ربع ساعت از روز مانده داخل دولت خانه شاهی گردید
و روز دوشنبه دوم ذی الحجه الحرام ساعت و روز برآمده تابوت محمد اورنگ زیب عالمگیر را تشییع نموده چند قدم بر دوش [illegible] گذاشت و روانه اورنگ آباد گرد[ید]
صبح روز یکشنبه بیست و ششم ذی الحجه حکم نواختن نوبت فرمود و روز [illegible] دهم ماه که عید الاضحی بود در بلده احمدنگر بر تخت سلطنت موروثی جلوس نموده باستمالت رعایا
و برایا پرداخت و خزاین و اسباب موجوده [illegible] متصرف گردید امرا و اعیان مملکت و عظما و ارکان سلطنت را بار عام داده هر یکی را در خور
مرتبه او سرافراز ساخت آصف الدوله اسد خان بهادر را بدستور بوزارت [illegible] ذو الفقار خان نصرت جنگ بهادر را [illegible]
علی [illegible] چون بیماری عالمگیر در ممالک محروسه شهرت گرفته بود هر جا اقامت داشت بفکر
کار خود افتاده در خور لیاقت خود مشغول چاره سازی گردید همین پور سلطنت سلطان محمد معظم که ملقب بهادر شاهی در ایام سلطنت خود داشت در آن اوان
حسب الامر پدر در صوبه کابل بسر می برد [illegible] جهان شاه [illegible] اقامت داشت پسر کلانش محمد معز الدین
جهاندار شاه در ملتان بصوبه داری آنجا اشتغال می ورزید و پسر دومش عظیم الشان [illegible] عالمگیر بادشاه صوبه
بنگاله داشت و محمد کام بخش حسب الامر پدر خود عالمگیر بادشاه در بیجاپور [illegible] مهمات [illegible] بادشاه [illegible] را به
سلطان معظم بهادر شاه و ممالک دکن را به محمد اعظم شاه و سلطنت بیجاپور را بکام بخش داده [illegible] که این هر سه در جای
خود کامیاب [illegible] خلق خدا باشند اما حرص دنیا کار خود کرد [illegible] محمد کام بخش [illegible] در هر جایی که
[illegible] محمد اعظم شاه بنوید عطای صوبه دیگر اضافه صوبه بیجاپور [illegible]
[illegible] ساخته حکم کرده بود که کام بخش در آن [illegible] سکه خود زنند و خطبه بنام خود خوانند ذکر سلطنت سلطان معظم بهادر شاه از صوبه
کابل و جلوس نمودن بر تخت سلطنت در اثنای راه و سوانح دیگر که در ضمن آن رسید [illegible] سلطان معظم از کابل و عظیم الشان پسر کلانش از بنگاله تا

شدت بیماری عالمگیر بادشاه بسا بانگیه بود حرکت نموده از سمت احمدآباد که بر سر راه دکن واقع است گردید در اثنای راه خبر رحلت پدر شنیده
روز سه شنبه سلخ محرم الحرام سنه ۱۱۱۹ هجری بوقت نصف النهار که ساعت مختار منجمین بود بطالع اسعد بر تخت سلطنت جلوس نموده محمد اعظم شاه از تخت
که اگر برق اراده پدر بسلطنت دکن که ملک وسیع است اکتفا نموده سلطنت بمن واگذارند بمقتضای الصلح خیر منظور است بجز و صلاح بسیار
و نتیج فواید بیشمار خواهد بود اعظم شاه که برادر را هیچ باب خود برابر نمیدانست در جواب کلمه مشهوره که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند گفته سخن را
نشنید آخر دید آنچه دید و بهادر شاه طی مسافت نموده بلاهور رسید محمد معز الدین که از ملتان حسب الطلب پدر خود در لاهور رسیده بود با سامان بسیار
به لشکر پیوسته شرف پابوس پدر دریافت و زبان بدعا و تهنیت برگشاده بتعاقب روانه اکبرآباد شد و از طرف بنگاله عظیم الشان که با سامان
مناسب حرکت کرده بود تا بر آباد رسیده خزانه صوبه بنگاله که چند لک روپیه بر یک کرور رسیده و دیوان صوبه بنگاله بود در اثنای راه بقبضه خود در
آورده برای پدر ارسال نگاه داشت و مختار خان صوبه دار اکبرآباد که پدر زن شاهزاده بیدار بخت و دولتخواه اعظم شاه بود گرفته بقید سخت
در آورد و اسباب سلطنت که در اکبرآباد با فراط مهیا و موجود بود بدست آورده از فراهم نمودن فوج و بیان قلوب لشکر و عمال بادشاهی و عموم رعایا
در اکبرآباد و سپاهی کوشیده روز بروز بر ازدیاد جاه و حشم می افزود و از قلعه دار اکبرآباد در خواست قلعه مذکور نموده قلعه دار باین عذر که بالفعل برادر
وارث تخت سلطنت با هم داعیه جدال و قتال دارند بنده بکدام فرمان بردار شوم و در وقت بمعامله و تسلط یکی از ایشان بر مسند سلطنت قلعه تسلیم می نماید دارد
متمسک شده در سامان قلعه داری کوشید عظیم الشان هر چند در محاصره قلعه بذل سعی بکار برد اما قلعه بدست نیامد تا آنکه پدرش در رسید و اتفاق
عسکرین دست بهم داد عظیم الشان ملازمت پدر نموده شرف کورنش دریافت و تهنیت سلطنت گفته خزانه مقبوضه را پیشکش نمود و چون در سرکار بادشاهی
قلت زر بسیار و لشکریان خراب حال بودند وصول این مقدمه حصول امور دیگر شمرده شکر الهی بتقدیم رسانیدند و زرها بمردم بقدر
مناسب تقسیم باقیه برای اندک مدت کفایت نمود در اثنای نهضت نمودن محمد اعظم شاه از دکن بمقابله بهادر شاه و محاربه هر دو برادر در میدان جاجو
محمد اعظم شاه بسیر شکار روز در ارد و بادشاهی حضر نموده با جمیع اسباب و سامان لشکر قدیم خود و جدید یادشاهی که از او الوف بود بمدافعه بهادر شاه که
در الفعل پیشتر در نهضت نموده و خبر وصول وی تا اکبرآباد شنیده در قطع مسافت بمحلتی که مناسب بود تعجیل آورده بیلغار می آمد از این سبب اکثر لشکریان
و کم اسباب حرب و بنگاه تو پخانه ذخیره عقب میماند روز یکشنبه یازدهم ربیع الاول سنه ۱۱۱۹ از الغلبه گوالیار رسیده بنگاه را در گوالیار گذاشته خود
سپهر را اندیشه همه با عجله گریز نشده بود در میدان جاجو متصل اکبرآباد تا نرفتن فرقتین رو داد بمقدمه الجیش لشکر اعظم شاهی بیش خیمه سلطان
معظم بهادر شاه رسیده خیمه ها را آتش دادند و اندک فوجی که با پیش خیمه بود بهزیمت رفت عظیم الشان که هراول پدر خود بود اندک پیش
قدمی نموده با دو هزار سوار در خور طاقت خود ترددات نمود و قبل وصول موکب بهادر شاهی استادگی بهادر شاه که در شکار بود در آن روز
احتمال جنگ نداشت بمجرد شنیدن این خبر استعجال نموده بکمک پسر خود عظیم الشان با محمد معز الدین و دیگر همراهیان رسید در این اثنا چون
اراده ربانی و قضای آسمانی مقتضی سلطنت بهادر شاه و زوال عمر و دولت اعظم شاه بود هوای تند که باد صرصر قوم عاد میدان مقابله

مقابل روبروی فوج اعظم شاهی و پشت سر جنید بهادر شاهی در پیچ کش شروع باستعداد نموده و اعظم شاه لشکر ترتیب نموده شاهزاده بیدار بخت
پسر اکبر خود را هراول و شاهزاده والاجاه را در میمنه قرار داد و عالی تبار را که صغیر السن بود همراه خود بر فیل داشت و مستعد مقاتله بمقابل بهادر شاه می آید و صف الدوله
رستم خان بهادر جمدة الملک را که وزیر اعظم او و بیدل ترش بود در گوالیار بر بنه گذاشته خود مع جمیع افواج بمقاتله شتافته بود و ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ
که از عهد عالمگیر بادشاه سپه سالار و کمال اقتدار بود از راه دولتخواهی عرض ساختند که چون آفتاب بسیار بلند شده و سوای مقابل تند می وزد و
اکثر توپها و عمله توپخانه و ذخیره مع عامه سپاه متعاقب مانند که جنگ سلطانی در تیوقت متعذر ان جزم و هوشیاری نیست همقدر که پیش خیمه مخالف را نیش
داده همراهیانش را هزیمت داده اند مفید به تیمچه دستصرف شمرده نزول اجلال باید فرمود و علی الصباح که لشکر جمعیت گراید و اسباب عقب مانده هم بیاید به همعنانی
اقبال و ظفر پا در رکاب سعادت گذاشته بر خصم باید تاخت اعظم شاه که بر سرمستی نخوت خود و سرمستی درینه غرور و موفور ذات التفاتی باین معنی ر
نکرده جواب درشتی داد و سپه سالار ذوالفقار را دل هوشیار را جوانش نبادی رزرده و متحیر شده است که هرگاه سخن دولتخواه بسمع قبول اصغا نمیشود و غیرت رخص
است اعظم شاه جواب تلخ ترسند داده از خود چون نصیحت خویش از و بر گردانید ذوالفقار خان عطف عنان نموده همه پدر خود زبدة الممالک بهادر را که در بنگاه بادع
گذشته بکلی گردید اعظم شاه همان که جنگ سیر را در اصرار نموده عنان ریز خود را به دشمن رسانید و از مقابله موقوف تا آنجا میدید که دلاوران تن تنها داد د
و مردانگی می دادند اما از شدت سوای مقابل و کثرت گرد و غبار عرصه کارزار در چشم مردم تیره و تار گشته از عرصه قریب جاریب در قبض معتبار نمید
از حاضران عرصه مذکور مسموع شد که سنگریزه های دشت بر چهره یکان در مردم نوعی می خورد که تحمل آن بر اکثر کسان چون تیر از کمان زیاده از
قدم دشوار و گران بود با این حال همراهیان اعظم شاه دشمنان خود را زبون و تباه کرده بودند و کوشش ها می نمودند به مرتبه که الی یومنا هذا
جنگ مشهور در هندوستان بعظمت بسیار مشهور و بر السنه و افواه مذکور است در تیوقت منعم خان بهادر خان عالم بهادر دکنی که رئیس قوم خود در
شجاعت و قوت بین الجمهور مشهور بود شد دران روز باین کلام متکلم گشته که میدان حیات از رزم مجلس شادی و بزم کتخدایی ماست لباس زر تار در بر کرده بمجرد ار
کس از همراهیان اتباع و تابع سردار دستار زرتار رباد بر سر بحیثیت مستعد خوف الی جان ستانی اعدا بوده به حضور اعظم شاه آمده التماس نمودند
که علامات الحکم سواری اسپ شود تا با همراهیان جوق در راه و رسم میدان دار از اسپ تاختن و جان ستانی اعدا و سر باختن در راه نصرت
به دوست و دشمن نمائیم و کار بادشاهی چنانکه مضمون خاطر داریم از دست نشد و باین بر آید چون اعظم شاه به سعایت مخالفان ازیشان قدر و بانیت جان بد
گمان بود قبول نموده بر فیل و بیابانی که از سر کار خود شعر کرده بود سوار است سرداران مذکور لا علاج مجبور بر فیل سوار همراهیان خود در
رفته بر لشکر عظیم الشان که هراول بود تاختند از طرف حسین علیخان بعزیزه اولاد و احفاد سادات بارهه مقتول و مجروح شدند حسین علیخان با
برادران و همراهیان زخمهای گران برداشته در میدان افتاد و خان عالم با سعد و خود را بعظیم الشان رسانید تیره که در سند بود بر
است چنان زد که سنان نیزه از تخته عقب هودج فیل بیرون جست و عظیم الشان پهلو تهی کرده محفوظ ماند و خان عالم مع قلیل همراهیانش به سعی
رفقای عظیم الشان بعالم جاودانی شتافت همدرین عرصه شاهزاده بیدار بخت که هراول اعظم شاه گشته و متعاقب او برادرش شاهزاده والاجاه

سردار سواران ملازم توپخانه بادشاهی با دو هزار سوار و رساله کابلی و افواج دیگر متعین شدند و عظیم الله خان باستعجال تمام قطع منازل نموده
در هشت روز به لاهور رسید و زکریا خان ناظم لاهور که با عظیم الله خان همراه بود از آنجا به خود بدولت سایر [illegible] فیل و اسپ و دیگر لوازم عمارت
از سرانجام لشکر و سپاه و سایر ان وزیر بلند [illegible] بادشاهی را ضبط فیها نموده بتعدادت فرموده عظیم الله خان از احوال آنها آگاه و خوشنود روانه حضور گشت
آنها عظیم الله خان بتاریخ روز سه شنبه چهارم ذی الحجه سنه مذکور به شاه جهان آباد رسید و عظیم الله خان قلعه بادشاهی رسید چند روز بیقید گشت و در آخر سوال
سال مذکور قران نخستین در برج سنبله گردید و روز دوشنبه هفتم ذی القعده الحرام سنه مذکور بادشاه بتوجه سیر و شکار در باغ متصل قصبه [illegible] رفت
و از [illegible] بادشاه را اثر مرض خناق و ذات الجنب که از پیشتر بود اشتداد پذیرفته آماس در خارج بدن و تضییق در مجاری اکل و شرب
و تنفس بهم رسید بتصدیع بسیار کشید و شب پنجشنبه بیستم فصد نموده زلو چسپانیدند که صحت یافته آخر شب یکشنبه سلخ ماه مذکور داخل قلعه گشته شفا یافت و روز
پنجشنبه بیست و چهارم محرم الحرام شروع سال پنجاه و سیم از مائه دوازدهم هجری نبوی صلعم نور ورز شد ذکر سوانح سال پنجاه و سیم از مائه دوازدهم هجری
مطابق سال بیست و سیم جلوس محمد شاهی روز دوشنبه هشتم جمادی الاولی سنه مذکور سعد الدین خان میر آتش که خانسامان بادشاهی هم بود
در حضور حاضر گشته آخر شب سه شنبه بعلت هیضه مبتلا گردیده بدرد معده که آنجهان حیات عارض در شب بعالم آخرت شتافت روز جمعه دوازدهم
ماه و سال مذکور حفیظ الدین خان پسرش [illegible] خلعت ماتمی و بحالی خدمات پدر بموسع اضافه هزاری منصب و پالکی جهالردار سرفرازی یافته بجمیع خدمات
و میر آتش و خانسامانی بادشاهی شد و در ابتدای ماه رجب سال مذکور قرابین و شترهای خاص بادشاهی بعمدة الملک امیر خان بهادر و ابو المنصور
خان بهادر صفدر جنگ و زکریا خان بهادر ناظم لاهور و ملتان و راجه بخت سنگه راتهور و راجه دهیراج جی سنگه سوائی و دیگر امرا مقصین طلب
حضور سرفرازی صدور یافت و آصف جاه هم حکم آمدن بحضور رفت اما بنابر ضعف پیری و [illegible] داعی نبود
عذر خواسته نیامد و همت بر تسخیر ملک کرناتک گماشته اول قلعه ترچناپلی را محاصره نموده مفتوح کرد و بعد از آن ملک ارکات را از قوم نوایت انتزاع نموده
و راجه دهیراج جی سنگه بهم شعبان [illegible] با سی هزار سوار [illegible] علی خلاف الروایات فوت شد و سی و سه رانی از زوجهای او مع دو دختر و [illegible] خادمه
و باتر با جسد راجه مذکور [illegible] عادت هنود است که در عرف اصطلاح اهل هند ستی شدن تعبیر [illegible]
ذکر ورود عمدة الملک امیر خان بهادر و ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ در حضور و آمدن میرزا پهلوی پسر زکریا خان خواهرزاده وزیر
از لاهور بعد ورود دستخطهای بادشاهی صفدر جنگ که از سابق دم اخلاص و اتحاد با عمدة الملک میزد خود را از جمله متوسلان آن والا قدر [illegible]
می شمرد بنابر قبول و امتثال امر مذکور بر ایما و اشاره عمدة الملک که [illegible] عمدة الملک [illegible] و اتفاق چنین بتقدیری با خود در
خصوص حضور و اصلاح امور شمرده ترغیبات فراوان نمود صفدر جنگ حسب الاستدعا او تهیه اقامت حضور درست دید در فکر سرانجام [illegible]
افتاده راجه نول رای بخشی خود را که اول از ادنی ملازم سرکار او و از رهگذر سلیقه و حسن اخلاق باعلی درجه اقتدار رسیده بود به نیابت صوبه تجویز
فرموده و چند روزی بنابر احضار عمال و ملازمان سرکار و اسباب اسفار توقف نمود و همگی رسیدن برای الخلافت شاه جهان آباد بعد از آن [illegible]

از ورود صفدرجنگ عمدة الملک را در داد و عمدة الملک مدار المهامی به پسر قبل از صفدرجنگ از صوبه اله آباد گو حبیب کار روز دار الخلافه گشت و رسید محمد خان برای

را که از قبیل او حاکم گوره و در شجاعت آیتی بود به حضور بایستاد است و روز یکشنبه بیست و نهم ماه مبارک رمضان از سال مذکور از طرف مقابل قلعه مبارک

شاهی بر ساحل دریای جمنا رسید و آخر روز دوشنبه غره شوال روز عید وزیر الممالک اعتماد الدوله بهادر باستقبال عمدة الملک آمده بر دو امیر کبیر سوار یک

فیل داخل شهر شاه جهان آباد گردیده وقت شام عمدة الملک بشرف کورنش بادشاه و تقبیل قوایم سریر سلطنت مشرف و متفخر گشت و در اوایل سلطنت [illegible]

سال مذکور فقیر همراه والد مرحوم در شروع شباب بود که ساعت نهضت صفدرجنگ از فیض آباد او را به حضور منظور بود و بیلاق مذکور که مرکز دولت

صفدرجنگ بود در رسید سمیع بیگ خان داروغه دیوانی صفدرجنگ حسب الامر آقای خود باستقبال والد مرحوم در آمده مرحوم مذکور را بملازمت صفدرجنگ

برد و والد ملازمت نمود چون فوج و سواری او تیار و استطاعت مختار بود ساعتی در خانه سمیع بیگ خان توقف فرموده بعد ساعتی عبدالرحیم خان [illegible]

افتاب دار اصطبل دیده به صفدرجنگ اخبار نمود و صفدرجنگ سوار گشته داخل پیش خانه خود که قریب مسافتی از آبادی داشت گردید و بعد روزی چند اوایل

شهر رمضان المبارک کوچ فرموده مع اهل و عیال روانه دار الخلافه گشت در لب دریای گنگ رسیده بین قنوج و مکن پور که مزار شاه مدار است سه

چار روز مقام نموده به بستن پل از کشتیها رکاب فرماندار و بعد تیاری پل راجه نولرای نایب صوبه را مرخص گردانیده خود عبور نموده و والد را فوجداری

سرکار خیرآباد داده همراه راجه نولرای رخصت میکرد و می گفت که شما رتق و فتق سرکار مسطور [illegible] چند روز [illegible] اگر صحبت بیان ما و شما

بر آورده خواهید نمود و والد بحضور او خواهید آمد و والد بمعیت راجه نولرای [illegible] همراه او رفت عید در نواح کول جلالی سر آمد صفدرجنگ

در آن روز مقام نموده مراسم عید که عبارت از رفتن بمصلی و استماع خطبه است در خیمه ادا نمود و بعد از آن طی منازل نموده

متصل دار الخلافت رسید نثار محمد خان بهادر شیر جنگ پسر سعادت خان برادر سعادت خان برهان الملک که خانه زاد صفدرجنگ و برای خود امیری

بود همراه راجه [illegible] وکیل صفدرجنگ در [illegible] منزل پیش باستقبال آمد و صفدرجنگ بتاریخی که [illegible] تقریر شد [illegible] بر لب دریای جمنا [illegible]

از جایی که [illegible] مغلیه و هندوستانی که هر یک سوار [illegible] خصوص فوج مغلیه که لباس [illegible]

سواران [illegible] و سامان [illegible] داشتند [illegible] اقبال [illegible] طلائی و نقره [illegible]

شکوه فوجی [illegible] که از ده هزار سوار [illegible] بود [illegible] شاهی [illegible] اتفاق [illegible] سواران [illegible] صفدرجنگ

[illegible] برج [illegible] دیوان خاص که طلائی است [illegible] سلام [illegible]

[illegible] اسپ [illegible] و جمایل که بادشاه [illegible] ایستاده بود [illegible] سوار [illegible] برگشت [illegible]

از [illegible] فوج و سواری [illegible] برج [illegible] محظوظ شد و آخر روز پنجشنبه [illegible] ماه شوال سال مذکور [illegible] بادشاه بود [illegible]

به قلعه [illegible] و صفدرجنگ [illegible] بادشاه

[illegible] اعتماد الدوله وزیر الممالک قمرالدین خان بهادر [illegible] جنگ باستقبال [illegible]

خیمه اول برابر بلندی آن صفدرجنگ بود فرمان داد که ملازمانش در رسیدن آن خیمه بر زمین کوفتند اما نشسته در خیمه را برای رفقای وزیر خالی گذارند مردم وزیر اول آمده
در آن خیمه اجتماع نمودند بعد از آن وزیر ایمک در میان مردم خود با سر در دروازه خیمه دیگر گذشت و در آنجا لحظه توقف نموده سعدوی محمد را از معونت
عمده معتمد را همراه گرفته اندرون رفت صفدرجنگ بنیرا با سعدودی از عمده رفقای خود که از آنجمله بود د والدم محروم نشسته انتظار وزیر میکشند چون وزیر را دیدند
برخاستند و با نصف صحن خیمه استقبال نموده با همدیگر از سلام و معانقه بعمل آوردند در خیمه بر یک مسند نشسته ساعتی صحبت احتیاط داشتند بعد از آن متعارفات
عطر و پان و دیگر اسباب خوانهای قیمتی و جواهر در میان نوابان و قبال العمل آمده وزیر رخصت شد که پیشتر رود و صفدرجنگ متعاقب او آید چون وزیر رفت
صفدرجنگ دیرولی او نگرو و فوج تمام سوار شدند و پیش تمام از اول سعادت کورنش بادشاه نموده داخل حویلی دارا شکوه که از عهد برهان الملک بعنایت
بادشاه در قبضه داشت گردید اجرای این همه تمام لشکر و فوج او داخل شهر گردید عجب تنه شهری بود اگر چند این امر از اشتیل صفدرجنگ و عمده الملک واصف جاه
داخل شهر نشدند هیچ استیار قلت و کثرت مردم نمیشد و از معیتان شهر را معلوم نشد که کی آمدند و کی بیرون شدند والد میر و تاریخ راجه نجیب علی که
دیوان خالصه شریفه بود در چند سال قبل از این مرگ بود بکار یه گرفته داخل شهر شد و برد در پنجشنبه سیزدهم ماه و سال مذکور شاه نواز خان سردفتر میرزا
پهلوی پسر زکریا خان ناظم لاهور که اندک نفاک بیاک بود بدر شاه جهان آباد رسیده بتقریب حضور و کورنش بادشاه دریافت و روز پنجشنبه دویم ذیقعده
سال مذکور عبیدالله خان پسر دومی میر جمله الملک بخدمت صدارت و عطای خلعت سرافراز یافت و آخر روز شنبه چهارم ماه مذکور رشید علیخان خلف میر جان
نعمت اللهی الحسینی که خطاب صدیار [illegible] داشت همراه عمده الملک بهادر آمد خاشر نثار [illegible] بادشاه بعنایت خلعت نیز [illegible] سرافراز
گردید حکم مورد الطاف بسیار گشت و در همین سال و ماه شب دوشنبه تاریخ بیست و دوم نکاح شاهزاده احمد میرزا با دختری از احفاد مهابت خان بعمل آمد
و همدرین ماه از شب جمعه بیست و چهارم ستاره ذو ذنبی ازل القدر [illegible] در میان آخر برج حوت و اول حمل با یک کوکب ستره الفرس و جناح الفرس از
شب ظاهر شده تا ثلث شب میماند و قریب بیست و دو روز همین قسم یکجا ماند و از میان هر دو کوکب در ظاهر بطرف مغرب اندک مایل بجنوب
میرفت و از شب جمعه یازدهم ذی الحجه ذنبش القدر ریک تیره مرئی میشد عین ستاره گسری منحرف و ذنب او به طرف مشرق در روشنی بیشتر زیاده میشد
و در آخر ذی الحجه معدوم شد در شب دوشنبه چهارم ذی الحجه شیخ سعدالله دیوان تن و سه شنبه پنجم ماه و سال مذکور مهر بر دار زوجه بادشاه صاحب
محمد شاه فوت شده در مزار خواجه قطب الدین مرد مدفون شدند همدرین اثنا روز شنبه پنجم ماه و سال مذکور نظامت صوبه داری گجرات نجم الدوله
برادر روشن الدوله تفویض یافت بسبب آنکه صوبه مذکور چنانچه در دفتر دردم برهان قلم داده آمد از عمل بادشاه بدر رفته از مدت چند سال در قبضه
تصرف مرهته بود در کسی صوبه داری آنجا قبول نمی نمود محمد یار خان که از سرداران دهای ایران [illegible] و شجاعت بود از حضور بادشاه
و تحسن رفاقتش به شنوه آمد هنگام ورود شاه مذکور در شد مخفی گشت و بعد بعاودش رفاقت صفدرجنگ گزید و در ایام رفاقتش
از بیرون تا قصه زرکه مهابت جنگ برای بالاجی را و مرهته فرستاده بود و وکیل بالاجی را و معه فوج بپرده اسپ جنگ ناظم عظیم آباد در
سپهر ام منزل داشت لعنتة بر لشکر مذکور را با معدودی از سواران بنعلیه رسید زدند که از اثنا بار گرفت و برخی را مجروح و بعضی را مقتول

ساخته به بنارس برگشت چون صفدرجنگ از جرات او مطمئن نبود صحبتش با او در نگرفت و در شاه جهان آباد بترک رفاقتش نموده فخرالدوله را که نامی داشت

بگزین صوبه گجرات برانگیخت و در عرصه آن دانست که داماد و برادرش فوج مغلی را از بلده رنا صفدرجنگ با خود گرویده رسانیده بهم صوبه رسانیده تا مرتبه البصر رسید چون

مغلوب بصوبه بیدر گور راسخ ساز دلیوه ازان برجیده دستمی رساند بعجل آرد چون الصدر دالی سعی نموده خلعت و سند صوبه‌داری بدست آورد فوج مغلی که در بلده رست صفدرجنگ

آن بلده را به قیه از استیلای اطاعت و محنت رفاقت بادشاه بر آمده بود و محمد یار خان را می‌شناخت که شرار آتشیه از آتش قهر و غضب بادشاه برده

بار و بهمان جا کلاهی را با ادبار از رفاقتش بر تر دیده راضی بترک بلده صفدرجنگ شد اگر قلیلی که با او در بقیه توسل و حقوق حال انس بر گردن داشتند

همراهش گردیده محمد یار خان با همان تن مرد و فخرالدوله را همراه گرفته بگجرات شتافت و در سال بی‌زر دانا نیابر قلت مقدور و اتباع ... اراده

او صورت نگرفت دنبال فخرالدوله که محض تو در صحبت او و موافق بنفاد نیابر ... از رفاقتش ... و با وجود ... عازم خدمت بادشاه گردید چون رسید

بادشاه گفت ... بیش ... چرا بار آید ... عرض است که گشته‌ان از دست ... توحرانمر دیه ... زندگی در میان مردان ... مرده

بدرگاه آورده بادشاه ... اوحوش ... الله ... فخرالدوله در ... اسیر ...

گردید ... بسیار ... برگشت ... سال ... بسیار ...

در عهد ... شدت بود ... در دیوان عام ... در ... هلاک ... دیگر ... شدند ...

تا همه ... شیخ سعدالله ... رحمت شد ... سال پنجاه و هفتم ... هجری ... سلطانی بیست و هفتم جلوس

روز شنبه غره محرم الحرام ... یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت ... عبدالمجید خان کشمیری از انتقال شیخ سعدالله ... شد و ...

در کچهری ... ماه صفر ... قلعه مالکنده را از توابع حیدرآباد ...

نموده از دست ... بادشاه ... اعتماد ... سعدالدین خان ...

حفیظ الدین خان ... اعتماد الدوله ... حفیظ الدین خان ...

و ناموس بادشاه ... عمدة الملک ... صفدرجنگ ... خلعت ...

در ... سلطنت و رحمت ... حقوق نمک ... صفدرجنگ ...

و شوکت خود ... اقامت ... قلعه ... مرحوم ... بادشاه ...

گوش ... خلعت ... در قلعه ...

ماه ... ماه مبارک رمضان ... صفدرجنگ ... عظیم آباد ...

... احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر ... هیبت جنگ نیز

... عظیم آباد ...

مرخص گردانیدند غره ذی قعده سال مذکور قیصر با برادر و همسر اعیان سمت اکبرآباد عظیم آباد رسید و روز سه شنبه دهم جمادی الاخری سال مسطور از کابل مدار المهام
مهاراجه پرتی سنگه سوای حلف راجه دهیراج جی سنگه سوائی ملازمت پادشاه نموده طلعت خلعت هفت پارچه و سرپیچ آری یافت و روز یکشنبه پانزدهم ماه مذکور بنابر
تقریب تعزیت پدر مهاراجه مذکور را حسب الطلب بحضور آمده بود در همین سال آوردن او پیش پادشاه بوساطت خود وزیر الممالک اعتماد الدوله نزدیک سرای
ناصر خیمه او رفته و ساعتی نشست بمقصد حمام خود برگشت و آخر روز مهاراجه مذکور بخیمه وزیر برای حصول ملازمت آمد و شب یکشنبه مقیم رجب سال
همایون بخت برادر محمد فرخ سیر بن عظیم الشان انتقال نمود و در جوار مزار خواجه قطب الدین بختیار مدفون گردید و روز یکشنبه هفتم شعبان سال
نو صدارت گوالیار [illegible] الملک بهادر [illegible] خضر خان صوبه دار کشمیر [illegible] بهادر [illegible] اسد الدوله [illegible] بهادر از آن تخلص [illegible] گردید

ذکر استقلال یافتن معز الدین بر سلطنت و بعضی سوانح ایام دولت او و القاب طابخش یادگار دست محمد معز الدین جهاندار شاه ظهیر یافته

مناشیر مطاعه باقطار و اطراف ممالک محروسه نگاشت و صحو تصحیح و در روزی از لاهور کوچ نموده بدار الخلافه شاهجهان آباد رسید روز یکشنبه چهارم جمادی الاولی

سنه مذکور ساعت عصر در باغ شوره عنوان نیابة محمد یار خان صوبه دار شاهجهان آباد که از عهد اورنگزیب تا این وقت بود از قلعه شهر مذکور بر آمده

برای ملازمت استقبال معز الدین تا باولی بیس رفته روز دوشنبه یازدهم سعادت ملازمت حاصل نمود روز پنجشنبه چهاردهم قبل از نصف النهار

معز الدین جهاندار شاه داخل قلعه دار الخلافت مستقر گردید آصف الدوله بدستور وکیل مطلق ماند و ذو الفقار خان نیز بوزارت اعظم علاوه

رتبه از او دیگر گردید سلطان کریم الدین پسر بزرگ عظیم الشان بسعی هدایت کیش خان از شهر لاهور دستگیر گشته به حضور رسید و در همان مقام

بفرمان پادشاه بقتل گشت و دیگر شاهزادگان اولاد عظیم شاه و محمد کام بخش که فارغ البال بکام و آرام بودند بیچارها بدام قید افتادند مفصل

نام آنها تبت افتاد و عالی تبار ابن اعظم شاه و پسران محمد کام بخش محی السنه و محمد فیروزمند و پسری یابنش هنوز معلوم نشده معز الدین در تربیت

و تقویت برادر رضاعی خود کوکلتاش خان که داشت به خانجهان بهادر تبدیل داده و دیگر بندگان مناصب و خدمات مرحمت گشت

و از جمله بنجاه هزار و بر سر گردید لال کنور خطاب امتیاز محل بیگم یافت و حکم شد که همراه سواری او چتر بر فیل بطور سواری پادشاهان برقرار باشد

دیگر کوکلتاش خان را بعهده جلیله ساخته منصب امیر الامرای یادگار عطا فرمود در زر و زیور بر جای قدرت بیش نمی‌کرد در این امر باعث ملال خاطر ذو الفقار خان

میگردید و معز الدین اعتماد و رشد بر کوکلتاش خان نموده برازندی اقتدارش ساعی بود در هم محکوم عشق لال کنور گردیده خصوصی خاطرش

دقیقه نبوت فرو گذاشت نمیکرد تا آنکه خوشحال خان برادر حقیقی او را بنعمت برادری و نعمت خان برادر دیگرش را که این عمه لال کنور بود

پنجهزاری کرده و اراده داده صوبه داری اکبرآباد بخوشحال خان نمود ذو الفقار خان سندش را جاری نکرد و باستهزاء درخواست حق التحریر

نموده حسبه اطنبور و دهل طلبید خوشحالیان بوساطت خواهر خود لال کنور شکایت این استهزاء ابا پادشاه رسانیده پادشاه سفارش نزد ذو الفقار خان

کرده گفت که در خواست دهل و طنبور ظاهراً بشوخی خواهد بود وزیر الممالک جواب داد که شوخی نیست حقیقتی دارد چه بسکت و التماس کرد که منصب و صوبه داری

و سرانجام دیگر مهام پادشاهی که از خانه زادان موروثی بود و رعایت خوانندگان و رقاصان بالانعام و وجوه دیگر العیالی آید هرگاه قوالان

و دوقه کلاونت بصوبه داری اشتغال یابند خانه زادان باید سبب انها نگیرند بار راه معاشی برای انها هم کنده بابند طلب سازها برای همین بود

که خانه زادان تقسیم یابد معز الدین بحالت کشیدگی خاموش ماند و علی هذا القیاس زن سبزی فروشی که زهره نام داشت و باصطلاح

هند بالال کنور دوگانه بود بتبدیر عروج یافته بر ماده فیل سوار شده بقلعه پادشاهی درون حرم سرا پیش لال کنور آمد و رفت مینمود در اثنای راه

بر بحیره وزیر دوشتان همراهیان ربلد رباش که در رکاب ایشان فیشده دلبری مینمود اقتدار اعلاوت موجب آزار و استخفاف بنجابگشته بر طالع

کرامت و عنایت لبی و شور دیگران بود در روزی حسین قلیچ خان خلف غازی الدین خان فیروز جنگ تورانی که در اول سالیکه و نگریب عالمگیر

در کمال جاه و اقتدار و پسر حسین قلیچ خان مورد الطاف و منظور انظار پادشاه مذکور بود و عزیز از ذو الفقار خان دیگر امرا چشم خود می‌انگاشت بعد

رحلت محمد اورنگزیب زمانه را با خود موافق ندیده انزوا گزیده و آمد و رفت به دربار نداشت مگر به دیدن درویشان و علمای خلوت گزین رغبت نموده گاهی

بملاقات ایشان می‌رفت روزی برای دیدن یکی از زمره مذکوره می‌رفت در اثنای راه با سواری زهره مطربه که مستوره در چهار [illegible] از کمال جرئت و بال

زاید نسبی مردم سواری خود را که از قلیل قلیل بوده به اندک اشاره نمود که مقابل سواریش نرفته طرف دیگر بازار اختیار نمایند چون او و همراهیانش که طرف

دستگاهش بوده به علی الرغم [illegible] مردم چین قلیچ خان را به استهزا گرفته سخنان بیهوده نمودند تا مقدور اغماض نمود چون پاده قلیل سواری زهره برابر سواری

چین قلیچ خان رسید از مردم پرسید که سواری کیست گفتند چین قلیچ خان است پرده بر داشته گفت چین قلیچ خان پسر کور [illegible] از بیباکی او که از حد گذشت

حوصله‌اش تنگی کرده اشاره نمود که آن یکتا زهره را مع همراهیانش سزا دهند مردم خان مرقوم همراهیان زهره را [illegible] مشغول کرده زهره را

[illegible] گرفتند بعد از این نزد خود فهمیدند که پادشاه خفیف العقل محکوم زن ناقص [illegible] شاید قصه گوش کنند بنای علی هذا

بارگاه را تا ابتدای رحلت عالمگیر آمد و رفت بخانه ذوالفقار خان بهادر نداشت باچار سواری را [illegible] به خانه‌اش رفت ذوالفقار خان متحیر

گشته سبب این امر پرسید چین قلیچ خان ماجرا را سر و کار ظاهر گردانید ذوالفقار خان بطوریکه باید و شاید استمالت نموده این جرئت را تحسین کرد

و خوشنود نموده مرخص نمود و پادشاه را به پیغام رسانید که [illegible] با چین قلیچ خان بهادر متحد در آن جا زهره پیش لال کنور

رسید خاک بر سر زمین [illegible] لال کنور از پادشاه استدعای انتقام گردید [illegible] که در خصوص او صدور یابد در روز پیغام ذوالفقار خان با تلخی این

نصیحت گردید [illegible] خوشحالی [illegible] لال کنور [illegible] در سایه او زن [illegible] چاره خود [illegible]

گردید [illegible] ذوالفقار خان [illegible] اختیار نمود که مردم

[illegible] خوشحالی [illegible] چون [illegible] از دست آن [illegible]

[illegible] صاحب

[illegible] پادشاه را [illegible] پاس حقوق [illegible] بنمود

ذکر خروج نمودن محمد فرخ سیر [illegible] باعانت حسین علیخان و ظفر یافتن در مقابله بر محمد معز الدین بتقدیر خداوند آسمان و زمین

چون صوبه بنگاله تمام خالصه [illegible] دیوانی صوبه مذکور [illegible] ممالک محروسه مرشد قلی خان [illegible]

عالمگیر [illegible] صوبه [illegible] اختصاص داشت و عظیم الشان در آن ایام ناظم صوبه بنگ و ساله رفوح و مختار صلح و جنگ [illegible]

[illegible] در سلطنت پدر خود و پادشاه [illegible] صوبه [illegible] بنگاله عظیم آباد [illegible] چنانچه [illegible]

صوبه داری اله آباد و عظیم آباد به سید عبد الله خان و حسین علیخان داد و صوبه داری بنگاله [illegible] دیوانی آنجا به جعفر خان [illegible] در وقت رحلت

عالمگیر [illegible] محمد فرخ سیر پسر خود را [illegible] خانه [illegible] در [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible] شهاب الدین محمد شاه جهان [illegible] سلطنت [illegible]

طلبید بستن فرخ سیر شایسته نیست بهر حال همین جا می‌نگارد نیست تا آنکه در این شهر از ایام عمر دو روزی البته اصلی یافته با جرأت و سیاست و محمد معزالدین بیگیه رقم زده
قلم وقایع نگار گشت سلطنت باقیه احکام مطاعه برای تقیید و فرستادن فرخ سیر نخوت جان نگاشت حاکم قوم با بیش حقوق عظیم الشان مخفی و مصحوب تعیین سپاه برای تقدیم
پیغام داد که چاره خود چه بیند در راهی که مرا آخر تسین مناسب دارد با آنچه یار اراده قبول نمود فرخ سیر که چون خاطرش اطلاع یافت علی کل التقدیر بودن
خود در راه محل مناسب نیست چون مبین است که حسین علیخان که صوبه عظیم آباد از خاندان نجابت بسیار دست و نجوا امری و فتوت و شجاعت و مروت
موصوف بامید اعانت او با اهل و عیال از آگره بر شکسته خاطر و پریشان حال به قصد مرشد قلعه عظیم آباد در رسید و متصل باغ جعفر خان که بر لب دریا طرف سیر
شهر واقع است سرا پرده ماتم گزید و به حسین علیخان پیغام در عجز و الحاح پیغام نموده بیکسی و بی یاری خود ظاهر کرد و چون رفاقت فرخ سیر و مقابل گشتن
با بادشاه هندوستان مع جمیع امرا خاصه شهسوار ذوالفقار خان زیاده از قدر تاب و توان حسین علیخان بود اول سر باز زده از امر مذکور استنکاف کرد
و گفت که حکم بادشاه در باره شما بطور دیگر رسیده من بنا بر پاس حقوق پدر شما نمی‌خواهم که آسیب شما از دست من آزاری برسد صلاح آنکه زود خود را
بطرفی کشید تا مقدوری برای خود بهم رسانید که از طعن و سطوت بادشاهی ایمن توانم بود و به روایت دیگر بطور آخر شنیده اسباب جلوس فرخ سیر
و جلوس او بر تخت سلطنت معلوم شده بعد ازین مذکور خواهد شد بر روایت اول احمد بیگ مخاطب بغازی الدین خان گوبر در میان آمده مجلس
میان حسین علیخان را بیک ملاقات و آمدن نزد فرخ سیر راضی نموده آورد و فرخ سیر سلوکی که بهیچ آقا و بادشاهی با امرا و نوکران نکرده بعمل آورد
و حکم نشستن حسین علیخان نموده با الحاح تمام بیکسی و بی یاری و حسرت و گرفتاری خود و مقتول شدن سلطان کریم الدین که برادر او بود.
فرخ سیر و بهر صورت یأس و نومیدی خود از زندگی ظاهر نمود و از پس پرده که اهل حرم را در آنجا نشانده بود ملکه زمانی دختر صغیر السن او برآمده
بر زانوی حسین علیخان نشست و بر وفق تلقین و تعلیم نزدیکی به زبانی استمداد به پدر خود نموده دستانش حسین علیخان آغاز کرده گفت که شما از چاکران
نبوت و ولایت و جمیع مناسب و مفاخر ولی اید و حق سم از عظیم الشان بر گردن دارید اگر دستگیری پدر من نموده این بادشاه سیادت و نجابت است
به عمل آرید سزاوار بود و اگر نکنید بر آنچه رفتنی است خواهد رفت لیکن شما را باید که خلق عالم چه خواهد گفت محجان بیرون و درد دشنیدن اندرون
در گفتگو موافقت با او نموده استغاثه و استعانت از حد بر گذشت فرخ سیر که اول خلعت خاصه خود بر قامت حسین علیخان پوشانده بندگان
بود بر خاسته به دست خود شمشیر در کمر حسین علیخان بست گفت حسین علیخان به سر جرأت ای حکم برآورده التماس نمود که آنچه بادشاه گفته تن به عمل آید
کار بندگان است نه بدی خدا ازین درد دیده در تدارکش غیر از سر چیز دیگر ندارد که در بازد که بر رفاقت عالی استم و دست از سر و جان خود
شستم الحال شروع به نگه داشتن فوج و آراستن اسباب حرب باید نمود و جلوس بر تخت سلطنت فرموده دشمن را تو خیر باید داد
تا آنچه مقدر است پیش آید   بنشتم که تا کردگار جهان   درین آشکارا چه دارد نهان   چون این نقش را فرخ سیر درست
نشست حسین علیخان بهر گروه و دسته فرمان داد که ملازمت فرخ سیر شتابند و از مال و جان در اسباب نوکران هر چه بالقوه هر که باشد در اعانت
فرخ سیر در ارسال و دشمن ناهج این احوال هر منجم در مال و شاخ صوبه بهار بجرم آوردن نام سلطنت بفرخ سیر داد هم سهر کسی جوع آورده

استمداد از اسفندیار پایان کار خود می‌شود مردم الحق پای از نموده بتنخواه بر دقیق چون پس از گفتن برای خود مصلحت خویش می‌زنند چنانچه فی الواقع بعید از استبعادی

از سلطنت هر یکی بکام خود رسیده بمغرور از رخنه گشت و حسین علیخان به شهر اهاب بسامان پرداخته به سید عبدالله خان برادر کلان خود که نایب اله آباد بود

خطی مشتمل بر اراده رفاقت خود با فرخ سیر نگاشت و مصحوب معتمدی ارسال داشت عبدالله خان برادر اراده برادر شریک گشته در جواب بنوعی مستحسن نوشت که از اراده

دیگر استعداد و قاصد امداد شده آید با موسی و اکثر امرا و منتسبان از تصرف جهاندار شاه در اتباع اوست همه بر باد فنا خواهند رفت حسین علیخان در

در جواب نوشت که شما بر گزید رفاقت معزالدین نمایند و خود کمال ارادت از این اراده بنصرت منسوب ایم اگر سید عبدالله خان بر این سرخ بر آید خود در این هم

اگر پیشه مرقوم ساخت که الخیر فیما وقع الحال اگر بر این کار است انید هر چه می‌توانید مهیا گرده خود برسید که انواع پادشاه و اتباع او

بر دیگر نیکی شده کوشش کرده آید روایت دوم آنکه بهادرشاه در صوبه بنگاله به اعتماد الدوله خانخانان بهادر تقرر نموده فرخ سیر را طلب حضور نمود

لیکن چون او را اسباب سفر از سلطان کریم الدین و همایون بخت نزد جد و پدر اعتماد نمود رفتن حضور بر او دشاق می‌نمود بنا بر

نهضت ورود حکم به عظیم آباد پتنه بهانه قریب رسیدن ایام وضع حمل زوجه خود در ایام برسکال طرح اقامت در آن بلده انداخته بحضور عرضداشت

در آن ضمن بعض منجمین و درویشان باتفاق محمد شفیع نام حکیمی فرخ سیر را بشارت جلوس بر تخت سلطنت در این سرزمین رسانیده زیاده تر شایق

با قامت بلده مذکور و وسیله پیش آمد خود ساختند و در همان ایام محمد رضا نام مخاطب به رعایت خان که از مخصوصان بهادرشاه بود آواره گردیده

خود را بدین صوبه رسانید در سرکار آن قلعه داری رهتاس حیلی بار آراست در قلعه مذکور حیله و تزویر دخل یافته مستقل گشت و علی الفور ذخایر بسیار

غله و ذخیره بحجاج در قلعه کشیده استعداد اقامت در قلعه مهیا ساخت و بادشاه نوشت که از بیجبری عمده سلطنت قدوی این بنگال را متصرف گشته

دار الوسعه های سوانح و دقایع نگاران بنظر گذرانیده بنابر تشنیع پادشاه بهادرشاه و حکام عظیم الشان در باره تنبیه آن متغلب بنام فرخ سیر رسید

چون دستیابی بر آن قلعه از جمله متعذرات است فرخ سیر از همراهیان خود استشاره در خصوص می‌نمود لاچین بیگ قلماق که از فرخ سیر در

مشهور و در آن وقت از جمله مخصوصان او و محرم راز بود بوسیله بعض مقربان بحقیقی از همه کس بفرخ سیر معروض نمود که اگر شاهزاده رسیدن آن

سند بنام آن مجیل تعیینه و عفو جرایم او از حضور مشهور نموده خلعت ابن همراه بنده داده رخصت فرمایند اغلب که بمدد طالع و اقبال شاهی

وقت سپری شدن کار آن بنگال ... در فرو جلوی آن سر آرایی باید و اگر در کار قضیت جان خود در بازم فرزندان مرا وسیله کامیابی

از انفصال و در آن بادشاهی خواهد بود این مصلحت پسندیده ارکان دولت آمده حسب المشوره شهرت کاذبه در روز و فرمان شایع گشت و خلعت

فرخ سیر بمصحوب قلماق مذکور برای رعایت خان ارسال یافت چون در پای کوه قلعه رسیده متغلب مذکور بخوف جنایت راه نیافتن لاچین بیگ

بجهت بیگانه شد و کس را حکم داد که مع خلعت و فرمان بیاید قلماق مذکور با یک کس بالای قلعه رفته هنگام رسیدن قلعه دار بگرفتن دست

آن کار درآید کشیده بجراحات پی در پی از پا انداخت و از دست همراهیان خود مع رفیق زخمی گردید هر دو از آن بر زخم ذخیره ملازمان

بادشاهی حمایت قلماق نموده رعایت متغلب را مجروح و مقتول ساختند و سر مقتول را با قلماق مذکور بحضور فرخ سیر فرستادند لاچین بیگ گردد

لاچین بیگ مورد الطاف فرخ سیر گردید در همین ایام خبر رحلت بهادر شاه رسید حسین علیخان بهادر در آن روزها از عظیم آباد بیرون رفته
به تنبیه و بست پرگنه های متصل مشغول بود و فرخ سیر بدون آگاهی خبر دیگر از انجام معامله اولاد بهادر شاه رسید و سلطنت بیکی تقرر یافته خطبه بنام پدر خود عظیم الشان
خوانده جلوس سلطان اعز الدین بر تخت سلطنت شهرت داده شادیانه بنواخت بعد این کار از حرکت تامل ضرور دانسته ... نموده از طرف حسین علیخان
نیز رسید خطوط مبنی ... و پیغامهای محبت آمیز مصحوب معتمدان فرستاده حسین علیخان را نزد خود طلبید و والده فرخ سیر التجا بحسین علیخان برده از طرف فرخ سیر
قول و عهد ... الهی سلطنت برای او بکفالت خدا و رسول بمیان آورده با خود متفق ساخت در همین روزها خبر کشته شدن عظیم الشان مع دیگر برادران
و بتقرر نشستن سلطنت جهاندار شاه معز الدین رسید چون حسین علیخان قبل از این با فرخ سیر همداستان گشته بود سکه و خطبه بنام او خوانده علم مخالفت
با معز الدین برافراخت فرخ سیر روز بروز در استحکام قول و قرار با حسین علیخان در استقلال و اقتدار خود می افزود

ذکر جلوس فرخ سیر بر تخت سلطنت و نهضت نمودن از عظیم آباد باتفاق حسین علیخان بهادر و بدست آمدن خزانه بنگاله ... فادر

حسین علیخان بهادر فرخ سیر را بتاریخ ... بر تخت سلطنت جلوس فرموده از مهاجن وغیره هر کس که مایه دار بود زر ... از دست آنجا بی تشدد قرض و
مستعار گرفته تمسک ... سلطنت نوشته در ذی الحجه ... اسباب نموده ... بادشاه ... خود عازم ... گردید
و عزت خان خواهرزاده خود را به نیابت خود به عظیم آباد مقرر ساخته ... سید عبد الله خان خود هم توسط ... حکم فرخ سیر
نیز فرستاد که خزانه بنگاله ... جعفر خان داماد شجاع الدین محمد خان بهادر ... جنگ ... شاهجهان آباد می برد باله آباد رسیده بضبط خود
درآورد و تعهد ... ضرورت بمصرف رسانیده باقی را امانت نگهدارد عبد الله خان بهادر حسب الحکم العمل آورده بعضی را خود بتصرف گرفته بکار بادشاهی
صرف نمود و بعضی را برای بادشاه ... نگهداشت و ... صوبه الله آباد ... ضرور ... قابل میدان ... همراهی خود گرفت

ذکر رسیدن سید عبد الغفار ... به الله آباد بامر معز الدین و شکست یافتن او از دست برادران سید عبد الله خان ...

هنوز حسین علیخان مع فرخ سیر باله آباد نرسیده بود که سید عبد الغفار خان ... به نیابت راجی محمد خان که ... عبد الله خان صوبه دار اله آباد
از طرف معز الدین گشته بود با جمعیت ده دوازده هزار سوار وغیره سامان شایان بمحاربه عبد الله خان مامور گشته در رسید عبد الله خان انتظار برادر
فرخ سیر کشیده ... قلعه داری ... را مناسب دید ... سید عبد الغفار ... عبارت خود التفاتی
نکرده او نموده در محاربه اهتمام تمام داشت عبد الله خان برادران خورد خود سراج الدین علیخان و نجم الدین علیخان و سیف الدین علیخان برادر ابو الحسن خان
... اصل او از سادات نجف اشرف ... خود ... بیجاپور ... مع نصف فوج که ... قریب سه چهار هزار سوار
و ... ده ... بمقابله او فرستاد ... سید عبد الغفار که ... زیاده نبود ... برادران سید عبد الله خان مع فوج سر راه دیده اما کار زار با اینها
عار خود شمرده راه قلعه گرفت ... گفته فرستاد که با اطفال بازی نمیکنیم اینها ناچار خود بطرف او تاخته جنگ در انداختند چون جمعیت قلیل و اسباب سر
چندان نبود در اول مقابله ... کشته اکثر مردم همراه اینها ... بعضی مقتول و بعضی فراری شدند برادران عبد الله خان با ساداتی دیگر

کار او نوشتن آن بود که مع الیوم محسن خان و دیگر رفقای معتمد قدیم با بی جلدوی سپاهیان شده دست از جان شسته در آن گیر و دار مانند شیران دلیر ایستاده داد مردی

و مردانگی دادند تیر و سپرهای بادستند و رسیده چشم مخالفان را نوعی تیره ساخت که کسی حریف و رفیق را به شناخت هر یکی حواس خود در باخت برادران یار رفته در ان اوقات

به حمله مردانه و کوشش های مردانه دشمنان را مع برادر عبد الغفار زیاد درآوردند و آوازه کشته شدن عبد الغفار خان در آن معرکه انداختن رفاقت

همراهیانش که در غارت بهیر در زر و جواهر در آورد بدلی اختیار ربودند پیاده از میدان کارزار با بنگ و غارت بسیار رسیدند و شکست فاحش بر عبد الغفار

افتاده چون شکست معز الدین بحال تباه برگشته دار برادران عبد الله خان سراج الدین علیخان نام سردار مردانه شهادت نوشیده با پای بزرگوار خود دست

[در بعض نسخ بجای سراج الدین علیخان نور الدین است]

در عنفوان جوانی دست از زندگانی شست سید عبد الله خان نجبه الطلوع نذر و مبارک باد گرفته شاد با فتح هم توام گشت و در ماتم برادر خرد اشک

حسرت ریخته لوای ادبیر بر داشت زمانه جام بدست و خاره بر دوش است معز الدین با شجاع ابن خبر مصلحت در استمالت عبد الله خان مسم ده

سند صوبه داری اله آباد با حواله به عبد الله خان فرستاده حسین در آن شهر با او نوست و خلعت با فر شاده به تالیف قلب سید عبد الله خان بر داشت

متعاقب این سانحه فرخ سیر بر لشکر تازه فراهم آمده مع حسین علیخان بهادر و صف شکنان با یک صد و بیست و ادلسه و احمد بیگ کوکه معز الدین محافظت بیجاپوری الدیخان

بهادر غالب جنگ کور و حراجه عاصم خان در آن ذخیره ها با همراهیان رسیده و عساکر فرخ سیر را همراه برادر مجتمع گردید با دارت تکیه بر الطاف نامتناهی

الهی و استمداد از ارواح اجداد امجاد خود نمود عازم پیشتر گردید آمدن سلطان اعز الدین با فوج بسیار از جانب جهاندار شاه سلطنت القدر که بر کار

چون خبر تنها نهضت فرخ سیر از عظیم آباد دار السلطنت بادشاهی معز الدین رسید پسر خود اعز الدین را مع پنجاه هزار سوار بتادیب عبد الله خان و تسخیر اله آباد تخصیص کرده

خواجه احسن خان برادر کوکلتاش خان که بخیرات ایل و دقت مرزا در فی طلب بجانب و از ان نموده زمام اختیار فوج شاهزاده و تدبیر جنگ با و گذاشته

و با لوای ستگین بر دیگر اسباب جنگ روانه ساخت و علی قلیخان را هم متعاقب با استمال ساخته نمود در اراده فرستاد اعز الدین از اکبر آباد گذشته

تا به کهجوا رسیده بود که خبر یکجا شدن فرخ سیر و حسین علیخان مع فوج با عبد الله خان شنیده از راه بدر رفته همانجا طرح اقامت افگنده و کندن خندق

دلسپن بمورچال و ارایش سنگر فرمان داد و با وجود فوج سنگین و توپخانه گران بمجرد استماع خبر نزدیک رسیدن فرخ سیر که پیشتر فاصله بعید بود

هراس در دلش راه یافت و بجا گاه شایسته هرگز خصم را بر خود دلیر ساخت تا آنکه فرخ سیر در رسید و عبد الله خان که هر اول بود در دیوارهای

اطراف دیه و مورچال را فروگرفته از آخر روز تا سه پهر شب توپ اندازی شد و بمجرد شنیدن آن و معدار الملهام فوج دل باخته با همدگر ادار قرار در میان آوردند

و هر دو سپهسالار هراس ... نظر بر حال ... تعیین بی ... پیاده دو بیت از ... پی اقوام نزدیک به شهر جمیع کارخانجات را همانجا گذاشتند باشتی از

از نیمه شب ... راه فرار پیش گرفتند لشکر با طلاع این حال عزم حرب ... گردیده ... متعاقب آن لشکر مبتلای آواره ... به کمال اضطرار

شده بعد لشکر فرخ سیر با غنایم این شب ... اقبال روی تاراج ... بیشتر حواره نمودند ... در بر غبوت ... بکشند ... آمد ... متوجه گردیدند و بعد

تاراج ... و اردوی ... سرکار فرخ سیر در آمده ... علیخان که استمال گفته متعاقب اعز الدین با عامت ... می آمد در اکبر آباد رسیده شاهزاده را

باین فضیحت ادراک نمود و بحسب ... توقیف او نموده منتظر فرمان معز الدین گشت چون خبر شکست اعز الدین بر الحقیقه رسید معز الدین مشتغل [illegible]

مبدل بیاس گردیده بهمراهی حرکت مع ارکان سلطنت گردید کوچ نمودن معز الدین مع ذوالفقار خان و کوکلتاش خان و جمیع ارکان بادشاهی و رسیدن
باکبرآباد و سوانحی که در عرصه روی داد محمد معز الدین جهاندار شاه دوازدهم ذیقعده شب دوشنبه بیست و دوم ساعت ۲۲ بتاریخ ... مراجعت
از شاهجهان آباد کوچ کرده با نشان لی باهان در سراولی ذوالفقار خان و معاضدت کوکلتاش خان و اعظم خان و رحانی خان و محمد امین خان
وغیره سرداران توران و ایران و دیگر امرای زنجیر و مردان یکجهت و توپخانه جهان آشوب با هفتاد هشتاد هزار سوار و پیاده بیشمار متوجه
اکبرآباد گردید در اثنای راه بلند خان که از فوجداران گذرنده رسیده بود از رفاقت فرخ سیر دستتنگ گشته جدا شده مع ... بمعز الدین رسانید
و بموردان ... و تحسین گشته بصوبه داری احمدآباد گجرات مخصوص گردید و چهبیلا رام فوجدار کوره و علی اصغر خان سرکار ... خان فوجدار اتاوه ... همراه
اعز الدین بوده به لشکر فرخ سیر پیوستند چون معز الدین بقصبه ... متصل اکبرآباد رسید ... و خیام سادات و فرخ سیر همه رفقای دیگر از این
طرف نیز متصل همان قصبه رسیده بود جلوه گر گردید چون از اوضاع زشت معز الدین اکثر امرا و عموم ... خدا مخصوص امرای توران ... عبد الصمد خان
متنفر و متحیر بودند نوشتهای اکثری متضمن ... بلشکر فرخ سیر رسید اگرچه ... معز الدین ... فتح و فرخ سیر ...
عمده ارکان ... معز الدین ... کوکلتاش خان و ذوالفقار خان باشد با هم نهایت نفاق و معاند بودند و بسبب نفاق اینها ... کوکلتاش خان
که نهایت ... معز الدین ... مستقیم بود در کارهای بادشاهی ... تدبیرات ... ازین جهت
نقش ... فرخ سیر ... صلح میدادند ...
خود ... عبد الله خان ... معز الدین ... طرف
شاهجهان آباد ... متصل ... اکبرآباد طرف شاهجهان آباد ...
گرید ... فرخ سیر ... عبد الله خان ... معز الدین ... علی خان
بهادر ... تمام روز گذشت و شب ... ازین گذشت ... کار ...
[illegible]

که دولت متزلزل شده بود ... فرخ سیر ... نمود

جنگ نمودن سادات و فرخ سیر با معز الدین و ظفر یافتن بتاییدات الحاکم الحاکمین تاریخ ... ذی الحجه ...
... معز الدین خود با افواج و توپخانه ... ذوالفقار خان ... علیه سلطنت ...
قایم مقام بادشاه بود ...
[illegible] ... کوکلتاش خان مع اعظم خان ...
امین خان و عبد الصمد خان و ... خان و دیگر سرداران توران ... محمد خان و ... مرتضی خان

و حفیظ الله خان و دیگر افواج بطور بلغنیش و رضاقلیخان داروغه توپخانه با اهتمام کار خود و دیگر افواج بوضعی که مناسب وقت بود بجا بجا قیام ورزیدند و از طرف
فرخ سیر با مردم همراهی خود بضابطه سلاطین در قول و عبدالله خان هراول و حسین علی خان و صف شکن خان بمحروف و بخشی بیگ در دست راست مقابل
ذوالفقار خان و خانزمان علی اصغر و چهبیله رام که با بعضی دیگر از امرا برابر مقابل کوکلتاش خان صف آرا گشت عبدالله خان با رستگی و اطمینان اول
مقابل توراتیان و بیشتر لعل ازان خود را بر توپخانه جهاندار شاه معز الدین زد و تیر دمای آن بمورده آن توپخانه گذشته خود را نزدیک قول رسانید و حسین علیخان به
مقصد شکن خان و نجیبعلی خان داروغه توپخانه فرخ سیر که برادرزاده حسین علیخان بود و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر مشرف که از [illegible] و میر اشرف
بطرف ذوالفقار خان تاخت در این حمله صف شکن خان و نجیبعلی خان و زین الدین خان و میر اشرف و جمعی دیگر از بهادران از رفقای حسین علیخان جسارت در
باخته و چهبیله رام در برابر بهمت مجموعی استاده ایستادگی بود و شعبده بازی فلک مینمود حسین علیخان عرصه بر رفقای خود تنگ دیده بمقتضای غیرت
و آیین بهادران هندوستان از فیل جسته معه همراهان بر زد دستانه بظهور رسانید در زخمهای شمشیر و تیر و گولی بر داشته از خود بیخود در معرکه افتاد و سید
عبدالله خان که در وسط فوج معز الدین و از صدمت تیر باران توراتیان و دیگر جنگهای گران تفرقه بر رفقایش افتاده هر یکی بیرنگی افتاده در زد و خورد بود
فیل [illegible] اکثری از جماعه داران [illegible] صدا افتاده زیاده از صد سوار همراه او نبود در انحال سید عبدالغفار برادر [illegible] فیلش آمده نام خود را
گفته تیری بسوی عبدالله خان انداخت اکثر همراهیان عبدالله خان بر او تاختند و عبدالله خان تیری بر او انداخت از زخمی شد و سید عبدالغفار زخم برداشته جان
بسلامت برد [illegible] سید عبدالله خان بنا بر [illegible] فوج مخالفت نمیدانست که جای میر و [illegible] نخواهند کشید در [illegible] جمعی از رفقا با [illegible] یافت
دمگاهی مرتفع رسید [illegible] معز الدین معه همراهیان خود متصل بهادت عاقل یافت و صف [illegible] شمرده هشت مجموعی [illegible] سوار از زنانه رنجیده
باران گرفت و [illegible] در ان عرصه [illegible] گردید [illegible] معز الدین خود را درست نکرده بود که فیلان سوار زنانه [illegible] افتاده [illegible]
برخاست و فیل سواری لال کنور و همراهیان او و خواجه سرایان از صدمه تیر باران در [illegible] گریزان [illegible]
[illegible] معز الدین اراده مراجعه نمود فیل سوارش [illegible] داده [illegible] و عبدالله خان که رفقای او [illegible]
[illegible] قدم [illegible] گذاشت و فیل [illegible] معز الدین [illegible] بهم برآمد [illegible] شادیانه فتح در لشکر [illegible] فوج [illegible]
کوکلتاش خان [illegible] خود را [illegible] معز الدین رسانده [illegible] چهبیله رام که [illegible] کوکلتاش خان [illegible]
[illegible] رضاقلیخان داروغه توپخانه [illegible] جانی خان و مختار خان قبل ازین در مقابله حسین علیخان کشته گشتند اعظم خان
برادر کوکلتاش خان مجروح [illegible] معز الدین رسید معز الدین [illegible] خود [illegible] لال کنور رسانیدند [illegible] راه اکبرآباد پیش
گرفت ذوالفقار خان با وجود [illegible] از جا [illegible] در میدان استقامت ورزید [illegible] جهاندار شاه [illegible]
[illegible] که [illegible] شده [illegible] ایستاده [illegible] همه [illegible] یاران [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] میدان [illegible] فتح و ظفر در لشکر فرخ سیر [illegible]

11

بلند آوازه گردید و هر یکی از رفقائش به تهنیت و مبارکباد درآمدند فرخ سیر از استمالت ذوالفقار خان برین خاطر مستقر بود که اگر فتح یابد تنها
پایداری ذوالفقار خان حسب عهد تحقیق قرار عیار سلطنت شد و ذوالفقار خان پیغام فرستاد که دعوی برادر سلطنت خود گذاشت شما را چه دعوی است اگر سلطنت میخواهند
از نسل صاحبقران از نسل عالمگیر پادشاهی می باید معز الدین شاه باشند بس باشد ذوالفقار خان باستماع این پیغام دم پابوسی از طرف معز الدین و عز الدین
ناچار از میدان کارزار باستقلال و اقتدار برگشته راه دار الخلافه پیش گرفت و جهاندار شاه شب در اکبرآباد بسر برده و آتش تیرانشینها و بیت
خود را التیر داده آخر شب لال کنور را همراه گرفته با چند الغ معتمد روانه شاه جهان آباد گردید و نزد آصف الدوله رسیده متفقید گردید و جانب ذوالفقار خان
هم بدار الخلافه آمد و عبد الله خان بجمعه فتح جو پایه برادر گردید بلندر مان خود را دیدند و خواص او نشانند حسین علیخان را در لاشها مجروح و بیهوش یافته
یکی همانجا ماند و یکی خبر به عبد الله خان رسانیده بطای لباس و جواهر یکه بر سر و در بر داشت متفکر گردید و از بعضی کسان مسموع شده که نکر الله خان
دماهیار خان ماندهان حسین علیخان مع همراهیان خود بر سرش استاده بجراحتش مرهم داشتند و بروایت محمد هاشم بن خواجه میر خافی که او تیر
احوال سلاطین تیموریه و آبا و اجداد اینها از انگاشته مستفاد میشود که اینها در میدان رزم مجروح و بیخبر از خود افتاده لیکن لباس النجابت بر بدن بودند
علی ای حال عبد الله خان برادران متمم خود را فرستاده حسین علیخان را نزد خود طلبید بعد رسیدن جریدگان حسین علی خان را به استماع ظفر فرخ سیر
جان رفته از بر و هوش رسیده از سر باز آمد و مردم او را برداشته نزد عبد الله خان آوردند عبد الله خان برادر را زنده دید و خود را مع پادشاه مظفر و
منصور دید سجدات شکر الهی بتقدیم رسانید و ذوالفقار خان پیغام اشاره نموده قاصد بود که تا معز الدین را بر آرد و نیدار کی نماید زیرا که از قهر
بنا بر عداوتها که ذوالفقار خان با او و پدرش داشت و معز الدین را حمایت نموده به سلطنت نشانده بود اطمینان خاطر نداشت آصف الدوله مبالغه
در ترک این اراده نمود ذوالفقار خان ناچار از اراده فرستادن بصوبه خود که دکن بود ظاهر کرد به این رای راهم قبول نکرده در ملازمت و ترک منازعت
فرخ سیر صاحب ارشید بر ده خلاصه چون زمان اقبال اسد خان و ذوالفقار خان به اختتام رسید اجل موعود ذوالفقار خان به اینجا رسیده بود
با وجود عدم اطمینان و تیقن زوال آبرو و جان آصف الدوله ذوالفقار خان را به اعتبار حقوق خدمت خود که در خاندان او در ترتیب و تنسیق و
و ضبط قدر و مرتبه او و آنکه عالمگیر پادشاه بمنزلهٔ همراه خود گرفته عازم ملازمت فرخ سیر و استعفای جرایم پسر گردید

ذکر اقتدار یافتن فرخ سیر در سلطنت و فرستادن عبد الله خان را به بند و بست دار الخلافه و قلعه مبارک که دولتخانه پادشاهی است و ملازمت امرا و ارتقای بعضی از آنها بمدارج علیا

بعد از آنکه فرخ سیر بمأمول خود رسید و زمانه بکام گردید روز دوم از جنگ که یوم الخمیس پانزدهم ذی الحجه بود اول صبح بکاه و درد
بر آمده بار عام داد اول چین قلیچ خان و سید الصمد خان و محمد امین خان و دیگر سرداران توران لوب طلب سید عبد الله خان کورنش
در باقیه نهیب سلطنت بکار آوردند و عنایات و عفو زلات گردیدند و عبد الله خان مع لطف الله خان صادق و دیگر امرای موافق برای بند و بست
دار الخلافه و حفاظت دولتخانه پادشاهی و سلاطین محبوس رخصت یافته بمقصد شتافت و فرخ سیر بعد یک هفته خود هم عازم شاه جهان آباد گردید و
بچهاردهم محرم در باره پله متصل سواد دار الخلافه نزول اجلال نمود و سید عبد الله خان را مخاطب بقطب الملک نموده بمنصب هفت هزاری هفت هزار

سوار سه هزاری بخشیده بمرتبه رفیعه وزارت اعظم سربلند گردانید و حسین علیخان بهادر بخطاب امام الملکی و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و رتبه علیه امیر الامرائی
پایه بخشی الممالک اول گردید و محمد امین خان بخشیگری دوم با اضافه هزاری منصب دو هزار سوار و خطاب اعتماد الدوله با فیت و چین قلیچ خان که پنجهزاری
بود بهفت هزاری هفت هزار سوار کرده بخطاب نظام الملکی و صوبه دکن به تغییری داود خان که نایب ذو الفقار خان بود مرحمت شد و صوبه داری برهانپور
که داود خان باصالت داشت و صوبه داری احمد آباد گجرات نایب خواجه عاصم بخطاب صمصام الدوله خان دوران و منصب هفت هزاری شش هزار سوار بلند
پایه گردید و احمد بیگ که معز الدین را در جلدوی رفاقت نیکو بند بتهانی خطاب غازی الدین خان بهادر غالب جنگ فرموده منصب شش هزاری پنج
هزار سوار و بخشیگری سوم عنایت فرمود و قاضی عبید الله تورانی را که قضای جهانگیر نگر ڈهاکه داشت و قبل از تخت نشینی از الجمله قصه برای بالفعل سرداران
تورانیه و مصالح دیگر از دارالسلطنه بود بمی طلب خانخانان میر جمله و بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار سرافراز نموده بمهم و محرم راز خود ساخت و اعتبار او بحیطه
خود بیرون گذاشت اما بفایر دار وغگی خواص در کشت میرزا محمد جعفر منشی که بعضی صیدمات سابق با وی مخصوص بود بخطاب تقرب خانی و خدمت خانسامانی دارالسلطنت
اعتبار او در سیف الدین خان بخدمات بیوتاتی مامور گشت و سیف الدین علیخان و نجم الدین علیخان برادران قطب الملک و دیگران از رفقای او بمناصب و خدمات
بارهه که در خدمت آنها ثابت گشته بود هر یک بقدر قیمت و لیاقت خود بعطای مناصب و اضافه و خطاب امتیاز یافت و قطب الملک بنظم و نسق ارکان
سلطنت و معاملات وزارت و بند و بست ملکی پرداخت ذکر عاقبت آصف الدوله و ذو الفقار خان با فرخسیر و العراض بادین بجمرد و دو ذو الفقار خان مصاحبی
قضا و قدر آصف الدوله اسد خان بهادر و ذو الفقار خان در برابر بابه رسیده خواهان ملازمت فرخسیر بودند میر جمله عبید الله خانی ناتمام که دخل تمام در مزاج فرخسیر
بهم رسانیده در تعبیه اندرست که از جمیع امرای حال و سابق مرتبه ادکمیش بر همه فایق آید در بر آید کار مردم و تقلب در امور مرجوعه خود و حمایت متوسلان
و برانداختن عمده ها از بیخ و بن سعید و راضی القصور نمود بنابر آن اول اراده استیصال شاه عم اول و ذو الفقار خان نموده فرخسیر را در این باب مستعد ساخت
امیر الامرا حسین علیخان بهادر بر شور بادشاه و میر جمله آگاهی یافته بذو الفقار خان پیغام نموده که اگر تو صاحب من ملازمت باید کسی را مجال نخواهد بود که
سر موی از شما کم تواند نمود میر جمله که بعضی مطلع گشته دانست که اگر این موقع در اتفاق هر دو کس هوسی که مرا در سر است میسر نمی آید
را که از اهالی ایران بود بسبب هم جنسی نزد ذو الفقار خان فرستاده بهای اطمینان و استماله اش نمود و قسم کلام الهی بجمع و در میان آورده خاطر
نشان نمود که چون بادشاه در باطن با ذات خود نسبت ملازمت شما امیر الامرا غیر از بد است و خسارت جان و مال دیگر ثمره برای شما نخواهد بود
و شما را چه حاجت رجوع بدیگران است بعد ملازمت و رفع ملال مرجع کل امور وقت او و برادران دولت و اقبال زیاده از سابق خواهند گشت و دیگران با شما
توسل خواهند جست بادشاه از دست شما امید حصول کارها است ایقسم سخنان که ملایم مزاج و مرتبه آصف الدوله و ذو الفقار خان بود در لطف
آنها بیگانه نمود و قسم کلام الهی تاکید نمود متقبل گشت و خاطر آصف الدوله را بخود اطمینان داد و واقعی بهم رسید و ذو الفقار خان را دغدغه باقی نبود
میر جمله خود در فرستید و عهود و مواثیق مجدد دیگر نموده آورد و دست بر قرآن بحضور فرخسیر برد است ذو الفقار خان بیان اشتیاق بسته رو بر برد و آصف الدوله
که خنده نیتها عذر تقصیرات لیس بر دار استعفای جرایمش عرض نمود فرخسیر در ظاهر مهربانی بیجد و رحم نموده دستش را گشود و خلعت فاخره و جواهر الوان عطا نموده

عطا فرمود و آصف الدوله را بسبب ضعف پیری مرخص نمود و گفت که ذوالفقارخان باغی در خیمه بیرون باشد که استفسار بعضی امور در باره ازان منظور است
آصف الدوله هم موجب حکم مرخص گشت و ذوالفقارخان نزد در قتل خود بجای پابوس کس فرستاد مردم مامور حضور اطراف او را فرو گرفتند و فرخ سیر پیغام های
خشونت آمیز متضمن دعوی قتل عظیم الشان و سلطان کریم الدین فرستاد و ذوالفقارخان که امیر عیسوی بود قتل خود را از اینها دید دست از جان شست
اما اول برات ذمه خود نموده اعمال مذکور را نسبت بپادشاه داد و بیجرمی خود ظاهر کرده حکایت وقعات بطور القصه الامر به بیان فرمود جواب دید که فرخ سیر
در مقام کشته جوی و بیم جو است از دم تیغ عجز و مسکنت را در دل خود راه نداده ضعیف بالی نمود و جواب اینها درشت داد در ضمن الدحین قلماق
مهمی طلب به بهادر دل خان که ذکر او قبل ازین در ضمن قتل محمد رضا [illegible] خان که قلعه رتبه اش بجمیع و دعا مستعد گشته بود دگر سبب از
سر کش غافل تسمه در گردن انداخته کشید و مردم اطراف هجوم آورده بضرب کارد و خنجر کارش تمام کردند و روز عمرش بانجام رسید بتاریخ روز یکشنبه
شانزدهم محرم بود مردم بفرمود فرخ سیر اندرون قلعه شاهجهان آباد رفته معز الدین را هم بتسمه خفه نموده روانه شهرستان عدم نمودند و فرخ سیر
روز دوشنبه هفدهم ماه مذکور سنه ۱۱۲۵ هجری به تجمل سلطنت و نیابت کرده داخل قلعه مبارک شاهجهان آباد گشت و فرمان داد که سر معز الدین را بر نیزه کرده
و لاشش بر فیل انداخته لاشه ذوالفقارخان را وارون با دم همان فیل آویخته عقب سواری در شهر بگردانند و لاشهای آنجماعه را بشهر آورده بیرون دروازه قلعه
بیندازند و آصف الدوله را بر پالکی و محمه سوار زنانه اش متعاقب آنها سوار آورده با رخت و لباسی که در بر داشت در کوبلی خان جهان بهادر محبوس
نگاهداشتند و جمیع اموال پدر و پسر بقید ضبط در آوردند و راجه سبها چند دیوان ذوالفقارخان را که ظاهرا زبان دراز بود مردم حسب حکم قطع لسان و ضبط
اموال او نمودند بگوشید یا دهد زبان بریدن در سخن گفتن قاصر بود   از مکافات عمل غافل مشو   گندم از گندم بروید جو ز جو
اکثر امرا و متوسلین بتهمت سیاست بتسمه رهگرای سید عدم گردیدند و اعز الدین پسر معز الدین و والا تبار پسر اعظم شاه و همایون بخت برادر
خورد فرخ سیر را حسب الحکم میل در چشم کشیدند از نور بینش عاری و عاطل نمودند بسبب ناحق کشی و سیاست بی جرم و تقصیر بیم و هراس بیقیاس بر
در دل صغیر و کبیر جای گیر گشته خوف هلاکت هر یکی را بحدی رسیده بود که وقت [illegible] بر بار مردم از عیال و اطفال بحلیت خواسته بقصد قتل
خود می آمدند و بعد رسیدن در خانه خود بعافیت نذور و صدقات بفقرا و مساکین میرسانیدند

ذکر شروع منازعت در میان فرخ سیر و سادات و فرستادن پادشاه حسین علیخان را برای بادیه راجه اجیت سنگه بجمیع و تنبیهات

اول منازعت که میان پادشاه و قطب الملک افتاد و آخر بطول انجامید باعث برهمی و اختلال سلطنت و خرابی تمام هندوستان گردید این است که چون قطب الملک از فرخ سیر
نیابت هند و بست شهر و قلعه بدار الخلافه فرستاد لطف الله خان صادق را همراه داد قطب الملک بشهر رسیده دیوانی خالصه بنام لطف الله خان
و صدارت کل بنام سید امجد خان که در عهد بهادر شاه بنیابت صدارت مأمور بود مقرر نمود و فرخ سیر بعد رفتن قطب الملک بدار الخلافت
دیوانی خالصه به چهبیلی رام ناگر و افضل خان استاد خود را صدر الصدور مقرر نمود بعد داخل شدن پادشاه در شهر و توجه نمودن بامور
سلطنت در تعیین صدارت و دیوانی میان وزیر و پادشاه مکابره روی داده مبالغه ها در میان آمد قطب الملک میگفت که اگر در ابتدای

که اگر در ابتدای کار سخن ... سلیم نمانند در ارث چه ... بسیار رو مرا کرد ... اقتدار خواهانند و بر جمیع خاطر آن پادشاه می‌نمود که هر چند سلاطین تیموریه مختار و مطلق العنان

سازند بندگان را باید که حد خود دانسته خدمات عظیمه را بطور خود بی حضور پادشاه ... نمایند خواجه ... تنبیه باید که حد خود دانند

الغصه اگر چه ... بهر صورت ... ثابت که دیوانی خالصه ... خان ... از صدارت ... اما ... عقده‌ای محکم گردید اصل

سبب ... ارکان سلطنت ... که ... قطب الملک و حسین علیخان امیر الامرا و جماعه سادات بارهه گردید ... عقل سلطنت

... سیاست ... و ... نبود ... [illegible] ... استعداد ... سلیقه هیچ کاری ...

... عطاهای ... هیچ ... که ... خالی ... نسبت ...

... بسیار ... عالم ... بهمین جهت فرخ سیر ... اعتقاد خان ...

نیابت سلطنت ... ریاست ... وزارت و ... [illegible]

... صدارت ... که ... سلطنت ... قطب الملک ...

عیش و ... رمام ... که دیوان ... نمود ... کرده ... تعصب ...

تمشیت مهام ... هر روز ... سلطنت ... چهار صد ساله تیموریه ...

... عظیم ... سادات بارهه گردید ... عالی از این نفاق ... نظام مملکت هندوستان مختل گردید الغصه ... پادشاه ...

... امیر الامرا حسین علیخان ... امیر الامرا حسین علیخان بهادر ...

... خود و ... برادران ...

... امیر الامرا حسین علیخان ...

... امیر الامرا ...

... حسین علیخان ...

امیر الامرا ... قطب الملک ...

... حسین علیخان

... فرخ سیر ...

... قطب الملک و ... حسین علیخان

امیر الامرا ... سلطنت ...

... فرخ سیر ...

زبان‌زد هست لهذا مردم برای اغراض خود رجوع بایشان نموده سوال‌ها و دستخطهای کنانیدند و او مصلحت در برآوردن مرام انام داشته نیکنامی بیند و از این جهت
دیوان قطب الملک بکنیه اگرچه از رجوع بمیر جمله نمایند جاری نمی‌شد و هر که باین چنین رجوع نمودند بنذرانه برای خود و خاوند گرفته کارش را انجام میداد از این سبب
بدنامی و هدف سهام ملامت پادشاه و میر جمله و عوام میگشت و حمایت قطب الملک عذر سوء نموده میر سامانیها زیاده روی‌ها بر تیر مینمود و کام روای حلقه میرجمله مینمود
بر خاطر قطب الملک و امیر الامرا گران بود و میر جمله در حضور فرخ سیر مکرر بانواع مختلف کلمات شکایت آن سادات سرمایه تیره خواهی انسداد از اینها
را همواره شمرده خاطر نشان پادشاه مینمود که اینان حکام از راه صیت احوال و افعال ایشان پیدا و عدم لیاقت مناصب عمده که باین نمودند هویدا است بنابرین
فرخ سیر را وسواس زیاده از اندازه قیاس در دلش جای گرفته مکرر تدبیر دستگیر ساختن عبدالله خان نمود گاهی قصد شکار و گاهی سیر باغ
محسن خان بهانه حصول این مقصود گردید بر آمد هر چند تمهید اسباب آن آورد بمقتضای حمایت و صبر نظمی کاری از پیش نمی‌برد و سوای غیر از
افزایش عداوت و نفاق بیشتر و حسد و کینه بیشتر گشته نتیجه نمی‌بخشید بلکه شهرت دارد که مادر پادشاه بنابر عهدی که با سادات به کفالت ضمانت کلام الهی نموده
بود بعضی اوقات از اراده‌های فاسد پسر امیر الامرا و قطب الملک را خبردار مینمود در ضمن امیر الامرا استدعای صوبه داری دکن و ممالک دکن
در میان آورده میخواست که بعلت حصول آن صوبه مقرر او داود خان را بدستور ذوالفقار خان نایب خود کند و مبلغی معتد به از حاصل آنجا سال بسال برای
خود از خان مذکور معین کناینده خود از حضور دور نشود مرضی پادشاه و میر جمله آنکه امیر الامرا خود به دکن برود در صورت قبول این صورت که امیر الامرا
نظر بر سلوک پادشاه و میر جمله تنها گذاشتن قطب الملک مناسب ندید بر گفتگوی خشونت آمیز از طرفین بمیان آمد کار بجائی کشید که هر دو برادر از رسیدن
دربار باز کشیدند بحفاظت خود و فراهم کردن سپاه و درستی مورچال باطراف خانه‌های خود مشغول گردیدند پادشاه امرای خیراندیش خود مثل
میر جمله و محمد امین خان و خان دوران که طلب داشته در خلوت مشورتها مینمود و هر در سبب تلون مزاج و بی تدبیری بیرون داده هیچ امری قرار نمی‌گرفت
از استماع و انتشار این خبر گرانی اجناس غله و جمیع ماکولات بافراط بهم رسید خرج عظیم بر سپاه و رعیت میگذشت آمد و رفت پیغامبران و انوار
مراسلات مابین پادشاه و وزیر بصوبح بود لیکن عقده نمیکشود چون صورت کشور تا امتداد یافت مادر پادشاه بخانه قطب الملک رفته بسلطین حسن
قرار یافت که در قلعه [illegible] سادات [illegible] و بعد از آن هر دو برادر نزد پادشاه حاضر شوند چنانچه بهمین قسم بعمل آمد و قطب الملک و امیر الامرا بحضور
پادشاه آمده عذر تقصیرات خود خواستند و شکایت سوء ظن که پادشاه را ظاهر و وسوسه فتنه انگیزان از سادات بهم رسانیده بود در میان
آوردند و شمشیرها از کمر خود برآورده پیش پادشاه گذاشتند و گفتند که اگر مقصر ایم اینک سر و شمشیر و اگر بنابر حقوق خدمت قبل ما مردم گران
باشند معزول المنصب نموده رخصت باید که به حج بیت الله الحرام و زیارت سید انام و آبای کرام خود علیهم السلام سعادت اندوزیم و اگر منظور خدمت
گرفتن و همراه داشتن باشند تیر سخن دراندازان بنمامی پیشه و بدکاران دغل کردار روادار ایذا و استخفاف جانفشانان و فای سوگند
بعید از طریقه سلاطین حق‌شناس و اخلاق گران خردمندان محکم اساس است آخر بنای معامله بر رفع منافشه بدین صورت گذاشته آمد
که میر جمله بصوبه داری عظیم آباد پتنه از حضور محروم و مهجور گردد و امیر الامرا به بیست صوبه‌های دکن منصب باید چون اسم صاحبی

طرفین به صورت مرقوم بعمل آمده در همان ایام به سر جمله الصوبه دار عظیم آباد بامور گشته راهی گردید بنابر خود غلط داری سادات بعمل آمده در باطن گویا او ذات
استعداد به سر جمله و تهیه ازدیاد مواد فساد منظور بود فرمان مستند امیرالامرا به آصف صوبه داری صوبه‌های دکهن در احکام مطاعه بنام نوکران و قلعه داران
و غیره عمله پادشاهی که متعین ممالک دکهن و هر یکی کاری باشعور بود شرف وقوع به بیان و نگارش آن شد و فرمان عزل بنام نظام الملک از دکهن و داود خان از
احمدآباد گجرات گذشته بنام حکم حضور صادر است تا که نظام الملک بحضور آید و داود خان به برهانپور رسیده انتظار امیرالامرا نماید و بعد رسیدن او در آن
دیار بامر یکه حسین علیخان فرماید قیام نماید و در باطن به داود خان حکم رفت که در برهانپور رسیده با استعداد حرب گوش شده هرگاه حسین علیخان در آنجا رسد
سعی تمام در استیصال او نماید که بعد از ظفر یابی به آن اوصاف اسم صوبه‌های دکهن و مورد الطاف و اعطاف پادشاهی خواهد گردید و به مدارین عرصه دنیا
کتخدائی فرخ سیر پادشاه با دختر اجیت سنگه به انجام رسید خاتمه عقد شد در آن نموده می‌آید بنابر اطلاع بر احوال و مزاج داود خان نوشته که تعلقات
عدم تمدین او در گجرات بر مسلمانان رسید و نمود چون ذکر آن ضرور بود به نگارش آن مبادرت رفت **ذکر حدوث فتنه عظیم میان مسلم و هنود در بلده**
گجرات بنابر عدم تمدین داود خان افغان در ابتدای فرخ سیر که داود خان ناظم گجرات بود در سال از ایام هولی شبی که هنود هولی را بر سم خود میسوزانند
یکی از هنود در صحن خانه خود که آن صحن مشارک با خانه‌های مسلمانانی چند داشت اراده سوختن هولی نمود مسلمانان مانع آمدند هنود به حجت آنکه اختیار خانه خود دارم آتش
برافروخت و به رسم خود هولی را افروخت روز دیگر مسلمانان علی الرغم هنود همان صحن بر شمرده گاوی را آورده پارچه پارچه ساخته طعام ساختند روز دیگر گشتند هنود تمام محله
هجوم آورده مسلمانان نمودند مسلمانان چون کم بودند تاب نیاورده در خانه‌ها پنهان شدند هنود تعصب اراضی برده قصابی را که جاردانه ده ساله بود پیدا آورده عوض
گاو کشتند مسلمانان شهر بنابر این احوال چون مجال جایی نداشتند دادخواهی نزد حکام در داد نشد چند نفر از افغانان که ملازم داود خان بودند با جمع کثیر
شهر ازدحام نموده پی استرحام آمدند به خانه قاضی آمدند قاضی که محبوب داود خان که رعایت هنود منظور داشت در پی فرد و نشد مسلمانان شوره
با رضای خود در خانه قاضی را شکسته خانه را آتش دادند و کثیر بیاره را همراه گرفته شروع به سوختن دکانهای بانک و جوکی و دیگر خانه‌های هنود
نمودند و بسر خانه کپور چند نام جوهری که مصاحب داود خان و شدید التعصب با مسلمانان بود هجوم آوردند او در دروازه محله خود را بسته در تفنگ اندازان بر آن گذاشته
بجنگ پیش آمد و جمعی از هنود و مسلم کشته گشت و از شدت فساد چند روز دکانهای شهر بند بود چون تدارک خاطر خواه مسلمانان صورت نگرفت عبد النبی
عبد الواحد و شیخ محمد علی واعظ که بحلیه فضل و صلاح آراسته بودند با جمعی از مسلمانان بهره و غیره برای استغاثه عازم دارالخلافه گشتند داود خان به کپور چند
بشهر خود و قاضی و دیگر حکام و عمله پادشاهی محضری مشتمل بر تجویز هنود و تقصیر مسلمانان تو داده روانه حضور نمود و بعد ورود آنها در حضور جنید ترجمان
همگی آن خود برداشته مسلمانان را مقید نمود و در پاداش آن بیچاره‌ها التجای شیخ سید محمد جعفر در کرک برادر حقیقی صمصام الدوله خاندوران در بزرگ حقیقت
کیفیت عاشق خدا و تارک دنیا بود بر احوال مذکور مطلع گردید بوساطت خاندوران در استخلاص مسلمانان مقید بکتابه فرمایش الحمد کوشش نموده بجا رکار آ
از آن جا که گمان رهائی داشتند شیخ محمد علی واعظ ممنون جهان آن بزرگ گردید رابطه اتحاد و اخلاص با خواجه محمد جعفر بهم رسانیدند و در خانه و مجلس خواجه
مذکور در جای وجد و سماع اشعار متضمن مدح و نعت ائمه اهل بیت قوالان از استادان خود یاد گرفته میخواندند و حواجه به استماع آن با نهایت عقیدت داشت

رغبت داشت شیخ محمد علی را فقط تبرد [?] در خانقاه خواجه مرقوم گاه گاهی در رقت [?] وعظ بعد حمد و نعت فقره چند در مناقب ائمه اثنا عشر بر زبان بیان جاری
مینمود و باین سبب منصب [?] در شاهجهان آباد هم میخواست که بلند شود اما نشد ذکر آن بجا از این خواهد شد چون اجیب [?] سنگه سفارش دختر خود به ابراهیم [?]
دالکل [?] نموده شقه‌های بادشاه که متضمن قتل امیر الامرا بود نمود امیر الامرا شقه‌های بادشاهی بدست آورده اخراج و آبروی رانی را متعهد گشته بود بیگانه [?]
تجدید عهود که بواسطه بادشاه بعمل آید شقه‌های دیگر نیز به بادشاه نمود و بعد رفع ابهام درمیان آمد چون تیغ کدورتها روی داد و جمیع جوارح
سر از انفصال باقیه بر جمله‌هم از حضور بر در آیت رقت شادی فرخ سیر با رانی القرابا قیه مصمم شد که امیر الامرا بعد الفراغ از انعقاد این بزم عازم سفر دکن گردد

ذکر شادی کتخدائی فرخ سیر با رانی محمد فرخ سیر حکم به تیاری سامان شادی کتخدائی نمود با یک فرصتی آنچه باب مساگر [?] دیدار از طرف امیر الامرا لوازم
در اسباب شادی دختر مرزوق [?] ضابطه تیه [?] هندوستان آماده ساخت شادی این عروس و داماد بخوبی و زینتی بعمل آمد که در زمان دکن [?] از ابتدای عهد ایام
وراجهای [?] کمتر سلاطین اسلام در هیچ اوقات و از ایام [?] ندیده کراکسی [?] نشنیده بر تجملات سلطنت تکلفات بسیار افزایش یافت مراغان گوی
سبقت از کواکب آسمان ربوده زبان ملامت بید [?] خشان ثوابت دراز داشت و چمنستان آرایش گلستان ارم را خوشه چین نضارت خود ساخته
از وفور سرور عرصه عشرت و کامرانی به آفاق و ادانی رسید و نشرت [?] و شادمانی چون روح حیوانی در رگ و پی مردم دمید و بیماران دهان شادمان
و نادار [?] مان فرای [?] شهر [?] از دل عاشقان جگر [?] تازه روی دنیا صبحی جام [?] اندودستان گلهای آتشین [?] خارخار حسد در جگر القصه
شب سه‌شنبه دوم ذی الحجه سنه ۱۱۲۶ هجری مجلس انعقاد [?] بادشاه بجانب امیر الامرا آمده صیغه عقد خوانده رانی را چون عروس در علاقه
گرفته و کوس همراه گرفته [?] اخود رفت

ذکر مناقشه که شیخ عبید الله ملتانی را با خواجه محمد جعفر رو داد درهمین ایام شیخ عبید الله نامی از ملتان
بدار الخلافه برای کاری آمده و در مسجد جامع وعظ میگفت مردم او رونق گرفت روزی برای دیدن خواجه محمد جعفر مرحوم رفت چون در مجلس خواجه بنشست
نمود که بعضی مریدان و معتقدان زمین بوس مینمایند و قوالان ابیات منقبت عترت طاهره حضرت علیه و علیهم السلام اشتغال مینمایند شیخ عبید الله را
استماع ابیات مناقب گران آمد و شروع بموعظت نمود که سجده بغیر خدا دیگر را روا نیست و شنیدن سرود در مذهب ممنوع و مردود است و در عبادت [?]
باستماع مناقب اهل بیت عمر صلح [?] کم دردن [?] ذکر اسامی خلفا و اصحاب کبار اثنا عشر رابشد [?] خلاف آیین اسلام است خواجه در جواب فرمود که در زمان
دبیر [?] این تحذیر ذات پاک حق دیگر را موجود [?] اشد چگونه راضی به سجده اغیار و روا دارد چنین کار خواهند بود [?] عشق همه جا
محبوب و معبود خود را موجود دانسته بر بیت بوسه می بردارند اگر قصه کسی ممنوع بشنوند ما را چه گناه **رباعی**

همسایه و هم نشین و همره همه اوست | در دلق گدا و اطلس شه همه اوست
در انجمن فرق و نهانخانه جمع | بالله همه اوست ثم بالله همه اوست

در قوالان آنچه از استادان خود
یادگرفته اند میخواستند منع آن ما را اندیشه [?] اگر شما اشعار مناقب صحابه کبار یاد دارند تلقین بمایید انها [?] خواندن آن ابیات هر جا و هرگاه خواهند
اشتغال نمایند شیخ عبید الله از شنیدن این جواب سل [?] خواجه بدست شیخ گمان کرده آزرده برخاست و در مسجد جامع در وعظ خود علی الرغم
خواجه و قوالان متاخرین متعصب [?] انکه جناب امیر المومنین علی مرتضی علیه التحیه والثنا داخل آل عبا نیست و علوی را سید نباید گفت و شیخ بن [?] پاک

که میگویند خلفه رفت عقیده اهل سنت آنچه صحابه دیگر پاک بوده اند و دیگران مذهبهای بی ریب را بمثابه الرفض العجیب جمع نموده رافضی به تقصیر ازان بنود خوارج
بر این اتحادات را مطلع گردیده معام دارد که این جنبش تعالات در وعظ خارج از طریقه دین مبین و بیرون از رویه اهل سنت و جماعت بلکه محض آئین خوارج
اگر به تقرحانه بنمایند تا جائی بتقریر بنمایند که خصوص دیگر قصاید بسیار منصف و متدین در تحقیق آن و اینکه میگویند بدلایل عقلی و نقلی مناظره کرده آید با آنچه دعوی می نمایند
از روی کتب معتمده فقهای اهل سنت و صحاح احادیث خاطر نشان نمایند تصدیع بیجا خواهد بود شیخ عبید الله در جواب کلمات درشت و بی ربط [illegible]
گفته و تشاد اتفاقا در همین روزها سنی زور حجره و تیت وعظ خیلی از نعل زادگان با اوضاع سبحه و اوضاع هالها خاک آلوده در گردن و بازوها مجموعی
در مجلس وعظ آمده نگهبانهای بند به شیخ عبید الله نموده دسته هر کس از ایشان که سماع وعظ مینمودند بگمان اینکه انبهار ستاده خواجه جعفر اقل و غلط [illegible]
اند کلمات شنیع رفضه بر زبان رانده متحمل ادبا بات شنیده ایشان بنا و زرده مسجد بر آمده عقب ایشان هجوم آورده اجل رسیده سپاهی و ضعیف هوس شنیدن وعظ
آمده بر گردید یکی از صدمه مسجد با جمعی دیگر تو بوهم آنکه او هم از آن سبب جماعه بقصد گرفتن و کشتنش دو بر بد هجوم آورد و ملکور گرفته بمود از انگشت و خود هم کشته شد
تا دو سه روز لاشش او با نمید تحقیق و اثبات آنکه قرستاده به سبب تا نه است که بر دار کشته شود بعضی از متعصبان و هواخواهان شیخ عبید الله زیاده گو
بوسیله بعضی مقربان درگاه حضور بادشاه استغاثه نمودند که خواجه جعفر میخواهد در دین اهل بیت خلل اندازد در عهد بهادر شاه برای یک کلمه وصی
آن هنگامه شد الحال احتمال زیاده بر آن است بهر آنکه خواجه جعفر را از شهر ایران کنند و در بخارا کرد و بار رشا بهجهان آباد که اشعار مناقب ائمه طاهرین و
فضایل ایشان گویند لعید روی نمودن آن صورت فرق گرداننده بخر ذم روافض بر زبان نمی آمد فرخ سیر شیر لعت خان که قاضی
حضور بود در خصوص سوال نمود قاضی گفت که به اعتقاد ما خواجه جعفر ثابت نشده آنکه شیخ عبید الله میگوید مطابق کتب معتبره عقاید اهل سنت و جماعت
است اما بنا بر رفع گفتگو خواجه جعفر را گر تبدیل مکانی نماید مضایقه ندارد خانه در آن در این باب آنچه بالسبب سخن خواجه التماس نمود صلاح دارد که حسب الحکم در قرار
خواجه نظام الدین رفته به اصحاب این ماجرا باید لیت و شیخ عبید الله را طلبیده گفت که آنچه مطالب در این مسجد آید مطالب و الرعد اظهار در کار بر تو ایرانی
داده به روز آنکه ملکان نمود و دسته اخراج نمایند ذکر ظفر یافتن عبد الصمد خان بر بنده مفسد از فرقه سکهان و مجمل احوال آن فرقه و معتقد ایشان
همدرین سال که سال پنجم از جلوس فرخ سیر مطابق سنه ۱۱۲۸ هجری بود به تدبیر و یاوری عبد الصمد خان بهادر دلاور جنگ بنده کار جنداد و همین نام
بندار در قوم خود مدعی و مشهور در آن وقت بر ریاست سکهان و نصرت ایشان منوز مرد سفاک بیباک بود و خود را به سلطنت بر داشته ظلمهای ناهنجار
بر خلق خدا میکرد باید دانست که اعمال خود سبب تفصیل این اجمال آنکه فرقه سکهه که به پیروی مسلک گورو گوبند نموده موی ریش و بروت و سر را از ابتدای
تولد مطلقا نمی تراشند و اگر بیلکون پوشیده با سلاح و یراق بسیار کرده و هر چند از فرق مختلفه باشند هرگاه این مسلک اختیار نمایند احتساب ایشان در قرار
همه گروه بالطائفه شمرده و قاعدت در ترتیبه هنود نمیکنند اگرچه هنود نوع باشد حدوث این مسلک را در آخر عهد جهانگیر و ابتدای عهد شاهجهان اتفاق افتاده جد این فرقه
گورو گوبند است که از خلفای نانک شاه فقیر مشهور بوده و مجمل احوال نانک شاه آنکه پدرش کالو از قوم کهتری بود در عهد ظهیر الدین بابر صاحب حسینی صاحبقران
بابر که مایه استعداد و لیاقت صدا داد درت بسید حسین نام درویشی صاحب حال و قال بر نانک شاه تو توجه داشته نسبت ارادت.

نیز تربیت او به همت مسکینانه است بالتفحص صحبت درویشان حقیقت گزین که به اسم گورو نانک مشهور بود نانک بهم رسانیده در حقایق و معارف کتب فقرای اسلام و صوفیه و دیگر اقوام
بان مشهور اطلاعی حاصل نمود و از تصنیفات آبای خود در گرنته تعریف یا مثل اقوال آن بزرگواران بزبان پنجابی که دانست در بحور اشعار هندی
موزون نموده اشعار و کلمات را فراهم آورده که صورت کتابی گرفت و نام آن کتاب گرنت افتاد و این اشعار و کثرت اتباع در عهد بابر بادشاه
رو در ترقی آورد و الی الان در میان پیروان او آن کتاب بعزت و شهرت داشته مشهور و معروف است و بخواندن آن اشتغال دارند و احترام اسلام
برای آن می کنند و نگاهش چون ماخذ صحیحه دارند در حالی اکثر تیقنی و پراستی نسبت بیشتر از اوضاع فقرای هنود است به اوضاع فقرای مسلمان بیشتر بود و الحال هم
فقرای ایشان بهمین صورت شدند و از جا بلکه به شهرهای دیگر دست تمام یا که باصطلاح اینها سنگت گویند دارند و در آن سنگت های این گروه و دیگر مریدان ایشان می باشند و اولاد
نانک شاه که منحصر در دو پسر بود یکی سری چند نام دوم لکهمی چند لکهمی چند دنیا را چند و پسر دیگر او را پسر شد و اولاد ایشان هم الی الان گدی ملک و صاحب
زادگی در خاندان اینهاست سری چند صورت درویشی اختیار کرد و زن و فرزند نداشت اما بجای پدر هم نیست و سجاده نشینی نکرد فقرای نانک شاهی
که در لباس و اوضاع نیست به تمام فقرای سلسله هنود دارند اختلاف و پیروان او یکی از خدمه نانک شاه که انگد نام داشت بر سجاده نشینی نانک گشته
بجای او نشستند و سیزده سال سجاده نشینی نمود چون پسر نداشت امرداس که مرید خود را به سجاده نشینی خود نمود و او بیست و دو سال بجای پیر خود نشسته قالب عنصری
را بدرود نمود و بعد از خود داماد خود رام داس نام را بجای خود نشاند او هفت سال زندگی کرد بعد او گورو ارجن پسرش سجاده نشین پدر گشت
و بعد بیست و پنج سال از دنیا درگذشت بعد او گورو هرگوبند پسرش سی و هشت سال سجاده نشینی نمود بعد او گورو هر رای نبیره او که گویند که پدرش در حضور
پدر مرده بود بجای جد خود نشست و هفده سال رسم اتباع خود نمود بعد او گورو هرکشن پسرش در خردسالی بر مسند پدر نشست سه سال زندگی کرد
بعد او تیغ بهادر پسر خرد گورو هرگوبند یازده سال سجاده نشینی نمود در عهد امرای عالمگیر افتاد و در سنه هجری مطابق سنه عالمگیری حسب الحکم
بادشاه کشته گردید گورو گوبند پسر تیغ بهادر بجای پدر نشسته مدتها ریاست نمود و سجاده نشین اخیر نانک شاه که تیغ بهادر نام داشت بسیار بهم رسانید
صاحب اقتدار گشت و چندین هزار کس همراه او سپاه گردیدند صحبت او حافظ آدم نام فقیری از مریدان شیخ احمد سرهندی جماعه کثیر مریدی بهم رسانید
خود بهم رسانیده هر دو کس شیوه اقتدار و تجبر و تعدی اختیار نموده در ملک پنجاب سپاه گردیدند تیغ بهادر را زنهار و از رهاسیگی فقیر و حافظ آدم از مسلمانان
و وقایع نگاران بادشاهی به عالمگیر برنگاشتند که دو فقیر یکی هندو و یکی مسلمان لشکرها و قشون بهم رسانیده این شیوه را گزیده اند و عجب که آخر از ایشان
شان فساد بر خروج بهم رسانند عالمگیر بعد استماع این خبر به حاکم لاهور نوشت که هر دو را گرفته حافظ آدم را از ممالک محروسه بدر کرده در سواحل اراضی افغانستان
آن طرف اتک رسانیده دهند و نگذارند که بار دیگر این طرف عود تواند کرد و تیغ بهادر را گرفته مقید و محبوس دارند چنانچه حسب الحکم بعمل آمد و بعد
چندی حکم دیگر درباره تیغ بهادر رسید که او را کشته جسد او را چند حصه نموده اطراف شهر بیاویزند حسب الامر بوقوع پیوست اما پیروان
تیغ بهادر بطور فقرا سپاهی گردیدند و سلاح و یراق بستن در میان ایشان معمول شد بعد از آنکه عالمگیر رحلت نمود و نوبت سلطنت به بهادر شاه رسید
و لقبولی در اواخر عهد عالمگیر گورو گوبند به جای پدر خود تیغ بهادر نشسته شمشیر آن فرقه خود را جمع نمود و سلاح و اسب و یراق بهم رسانید

بر همراهیان خود قسمت کرد و اندک اندک دست و پای خود دراز کرد و رفته رفته کار بالا نمود چون خبر به بادشاه و وصلاران حضور رسانیدند پروا نکرده آن خودسر

رسید و در دو سه سال او را این قدر جمعیت بهم رسید که چون حوادث گشته شد چون حوادث که تردد اهل و عیال به سید عبور نشد از لشکر حکام رسیدند و فساد و شور او بود به تقصی ...

رسانیدن بسیلعی کلان سرطر رسانیدن در لشکر بنود انها اگر لباس بیگون بطور فاحشه رو صلا بود رسانیده و موی سر و ریش او بلند گرداند

همراه خود کرده و در راه جرم می‌زدند که از احوال گروهی رسید میگفتند که بیرون زاده و جهه آن چون تحقیق معلوم رسید و برین الی الجمعیت گر انبه همان

هیبات رالحال در اسیر شیر و ران نمود و سروران خود را تیر زدند نمود که همین طریقه و صور رضا ... نمایند در شکلی در هر اس او به رسید شد

و همین حال در زعم استقام سران خود مرد لشکر او و بنده اکابر گروگویند نسبت اقتدار بسیار بهم رسانیده چون کنیه‌های دیر تیره قبل شم بهادر سران

گرگویند در دل در اشت بر ولایت و آبادی اهل اسلام هر جا دست او میرسید تاخته از سکنه آنجا هر که را می‌یافت به قتل می‌رسانید و اطفال صغیر را بشکم

حتی زنهای حامله مسلمانان را شکم دریده و جنین را بیرون کشیده می‌کشتند بهادر شاه از استماع شورش او متفکر شده افواج به تنبیه او گماشت یکبار خانی خانان

منعم خان بانسی بر او سوار شد که گروه محصور شود در آن جلگه و در آن جا بتدریج که تا نیبه محمد امین خان و انعام خان در رستم دل خان و غیره هم امرا

رسیده با محصور ساختند اما همین ایام بنایت بندای مذکور تمنای مقابل افواج بادشاهی نکشته از بطور خود دل تنها از الطریق در اطراف

جوانب و به بیابانی رفته در جابجا یومی و یافت در قتل و غارت و تخریب مساجد و نبش قبور مسلمانان قصوری نمی‌نمود و هنوز استیصال این فتنه بسیار زاده

تمام نشده بود که بهادر شاه رحلت نمود و در ایام تمام قابض شاهزادگان با همدگر چنانچه مذکور شد رو داده کسی را بحال سکهان نپرداخت از

اقتدار بندا بنهایت زیاده شد چون معز الدین کشته گردید و نوبت سلطنت به فرخ سیر رسید حکم تنبیه بندا با سلم خان صوبه دار لاهور صادر

نایب اسلم خان بجنگ بندا برآمده پس او تاخت و در جنگ هزیمت خورده بتاریک شد پیر گشت و بندا زیاده بسیار رسیده دست تعدی

بر مسلمانان از پیشتر بیشتر گشاده کرد گذشته آنچه نبایست بعمل آورد در همین عرصه بایزید خان نام فوجدار سرهند با اراده ... بندا از قصبه

برآمده در لشکر خود اقامت داشت در وقت نماز مغرب به عبادت گاهی در خیمه علیحده نماز میکرد که سکهی از اتباع بندای مذکور لباس مبدل تیغ در

در غفلت یک باره بجسم او درآمده بایزید خان در عین نماز کشت و صحیح و سالم بدر رفته همراهان خود پیوست چون این خبر به حضور رسید به عبد الصمد خان

بهادر دلیر جنگ تورانی که صوبه دار کشمیر و خویش ... برای سوار ... بود حکم استیصال و قتل و اسیر بندا مع ... صوبه داری لاهور ... او

زکریا خان اصدار یافت و قمر الدین خان پسر اعتماد الدوله محمد امین خان و نوازش خان و دیگر فوج متعینه در ساله والاداهی و احدیان و توپخانه

دیگر متعین شدند عبد الصمد خان بمجرد ورود سرهند حکم عارف ... گذشته عارف خان جیله خود را به نیابت در شهر سرهند گذاشت و خود با فوج جرار

بر سر او تاخت چون فوج دلاوری همراه داشت شاخهای شوراتر بندا را مضمحل ساخت و متوالی در تعاقب نشست بود اما آن جنگ صعب

با عبد الصمد خان بمنزد قریب بود که شکستی در لشکر مغلان افتد اما بنصرت ایزدی شکست های پی در پی خورده در قصبه گورداس پور که مسکن و

مواطن اهل او آبا و اجدادی و معمور بود و اسباب موفوره و حصار مستحکم داشت رسیده محصور گردید عبد الصمد خان مشغول محاصره گردید یکدسته که تکیه

که گیرد از چنین غلهٔ نایاب روان وقت لعجه توانند رسید چون محاصره امتداد کشید و انبارها تمام یافت ماکولات بسبب تمام آمد و مردم محصور که خلق کثیری بودند مجبور
گردیده اسب و خر و هر چه در دست ایشان ممنوع و محترم بود ناچار میخوردند اما بنابر خوف و تعصب که بدل داشتند راضی به تبدیل و القیاد نمی شدند تا آنکه
بیطاقتی از حد گذشت و ماکول مطلق مفقود گشت بسیاری از آن فرقه بگرسنگی و مرض زحیر و اسهال هلاک گشته باقی التماس امان و استدعای
آمدن بلشکر نمودند عبدالصمد خان التماس ایشان را بدرجه قبول رسانیده ان لعین را بتوده فرمان داد که سلاح و یراق را بر زمین مذکور گذاشته بی یراق نزدیک لشکر جمع شوند
بنابر عجز و اضطرار ناچار با جار قبول نموده حسب الحکم بالعمل آوردند بعد از اجتماع آنها عبدالصمد خان همه را دستگیر نموده جمع کثیری را بسر گرده های لشکر
خود سپرد که بر کنارهای دریا که بافنی گور داس پور بمنگیر گردن زدند و دریای راوی و ... هر فرقه مذکور را بر نیزه ها بالین و حصارها عمل نیاز
کله کاغذی بر سر و سلاسل در دست و پا کرده بر شتر سوار ساخت و باین هیات قاصد دار الخلافه گردیده بصوبه شهر الجماعه را بهمین سواری خود گرداند
داخل شهر گردید یا در بایزید خان که در شهر لاهور بود باستماع این خبر شادمان گشته بر سقف دروازه بر سر راه سواری عبدالصمد خان بنشست مردم
را گفت که هرگاه قاتل پسر من که در قوم خود گرفتار است یا بایزید خان بار سنگی بام را رفیق بود دیر سد نشان خواهید داد چون آن غدار بر خر سوار
رسید مردم آن ضعیفه را خبر داده رسانیدند ضعیفه بکنیزک برده یک تنیه خواهی دارد انتقام پسر خود آن سنگ بر سر را چون نزدیک رسید سنگ گرانی از بالای
بام بر سرش افکنده او جان بگذشت عبدالصمد خان با اتباع انجیر سکنان را بحیلهای ... بی خبر لوث نمیده از لطف مردم ... رساند تا آنکه شکسته شوند
مذبور ان بحضور فرخ سیر که منظور داشت میرسید بعد چند روز را بنا را بدستور مسطور از لاهور گوجا ... همراه قمرالدین خان پسر محمد امین خان و
زکریا خان پسر خود بدار الخلافه فرستاد چون نزدیک شاه جهان آباد رسیدند فرخ سیر اعتماد الدوله محمد امین خان را فرمود که بیرون شهر رفته
بندا گور را تخته کلاه و بر روی سیاه نموده سوار فیل و دیگر اسیر خود و شتران و سرها را بر نیزه ها کرده بشهر در آرد بعد آوردن بحضور حکم حبس آن
ناجنس بهمه دو پسر و دو سه نفر معتبر در قلعه شد و درباره دیگران فرمود که هر روز صد نفر از آن گروه روبروی چبوتره کوتوالی ور سته یاران را بقتل
رسانند حسب الحکم بتحمیل آمد اما بحث تصلبی از الجماعه مسموع شده که در کشته شدن یکی بر دیگری سبقت می جست و بشت جلاد نمود که اول او را بکشد
چون تمام الجماعه بپاداش اعمال خود رسیدی مقتول گردید پسر بندا را بر زانوی او و بدست همان ذبح کنانیده بعد از ان بنبورهای آهنی پاره پاره
گوشت او را از بدنش کشیدند و جزای اعمالیکه با خلق خدا نموده بود مجازاً که در دنیا بجاییکه مستحق آن بود رسانیدند گویند محمد امین خان از بندا
پرسید که از آثار عقل و رشادت از چهره تو پیداست ترا چه جبر برین داشت که خود را مستحق چندین وزر و وبال در دنیا گردانیدی و در مکافات
خود رسیدی در جواب گفت که اجماع جمیع ملل و مذاهب است که هرگاه تمرد و عصیان خلایق از حد بیرون شود منتقم حقیقی در مکافات اعمال آنها
چون من ظالمی را میگمارد تا جزای هر یکی در کنارش نهد بعد از ان بسبب شامت مفسدان مرو تسلط داده شیر ... گردارش میرساند

زین جرگش وجود ظالمان چیست
گر چوب خدا صدا ندارد

ذکر نهضت نمودن امیر الامرا حسین علیخان بهادر بدکن و ظفر یافتن بر داود خان پنی و رو نمودن دیگر حوادث قبل از این نگاشته شد

خامه وقایع نگار گردیده که امیر الامرا السید برادر میر جمله از حضور بتصمیم اراده دکن نموده بنابر انصرام بعضی از مهام ضروری متوقف گردید بعد انفراغ از مهمات کارسازیها
بطرف دکن عازم گردید و بسبب آنکه بادشاه معروض داشت که در صورت مخالفت عهود و مواثیق زبردار اراده فاسدی بسبب تقیید الملکی را لیت [illegible] بنده را رسید [illegible]
بعد نهضت امیر الامرا داود خان که صوبه دار احمدآباد و افغان صاحب طبیعت الوس شجاع مشهور بود و با سرداران مرهته دکن نهایت ربط اتحاد داشت صوبه داری برار و
بعضی دیگر از احکام مقرر شد که در برهانپور آمده اطاعت امیر الامرا سید حسین علیخان نماید و بدفع و استیصال او گوشت [illegible] صوبه
داری کل دکن نامزد شد داود خان سر [illegible] که دم از صوبه داری زده باستقلال زد امیر الامرا بر این باعث اطلاع یافته بداود خان پیغام فرستاد که چون
کل صوبجات دکن بمن تعلق گرفته است باید که قدم از جاده اطاعت بیرون نگذاشته باستقبال شتابد والا خود را در [illegible] بادشاه رساند و [illegible]
باشد و دست فساد [illegible] انداز [illegible] نماید داود خان از قبول این هر دو امر ابا نموده از برهانپور برآمده و بیرون شهر خیمه نموده از اطاعت امیر الامرا
سر باز زد و سرداران مرهته را که یکی از انها از عهد بهادر شاه تا عهد سلطنت فرخ سیر بود و [illegible] شدند [illegible] و بر گمان [illegible] حاصل
پیدا [illegible] او بوده بود و بعد خود طلبید و انها حاضر آمده گرد برهانپور در آمدند تا آنکه اوایل شهر رمضان المبارک سنه [illegible] جلوس
امیر الامرا حسین علیخان بهادر رسیده و حسب الحکم [illegible] جهالت شعار گفته فرستاد در گرفت و تا این کار بجنگ انجامید امیر الامرا
با سی و چند هزار سوار که در رکاب ظفر انتساب همچو [illegible] صفوف حرب آراسته سوار شد و از اطراف داود خان با همراهان که هر یکی بزعم خود رستم
داستان بود و فوج خود آراسته با اراده مراتعه نمود از هر دو کار زار نمایان گردیده زد و خورد عظیم در دست [illegible] روی داد از طرفین تیر
بجی [illegible] دست [illegible] یکبار با صد [illegible] حرب [illegible] شمشیر آبدار بر ریخت و دست مبارزان خاک معرکه را با خون مردان
مقابل [illegible] گلها که از سرها خون چکان بر شاخهای تیر [illegible] شکفت از صدمه [illegible]
گران زمین چون آسمان [illegible] گردید و آسمان از [illegible] زمین دلیران از خون [illegible] داود خان [illegible] مقابله
حسین علیخان فیلبان خود را تاکید کرده بود که فیل را به فیل او رساند بنابر این با وجود [illegible] در شروع جنگ خود را
با بسیاری از همراهیان بر [illegible] امیر الامرا [illegible] در لشکر حسین علیخان [illegible] سادات عالیه [illegible] و اکثر [illegible]
کشته و زخمی شده بودند داود خان با معدودی از فیل [illegible] فیل با جمعیت قلیل جوار حسین علیخان [illegible] حمله [illegible] نموده
جای نمی [illegible] تیر [illegible] و قاصد آن بود که به هر صورت خود را به حسین علیخان رساند [illegible] در
در لشکر امیر الامرا [illegible] محمد یوسف [illegible] و جمعی کثیر [illegible] و عالم علیخان
با عمده های دیگر زخمی گردیدند [illegible] که سردار [illegible] امیر الامرا [illegible] داود خان آمد
داود خان [illegible] کمان [illegible] جهالم [illegible]
در تیر [illegible] این سخن کنایه از آن بود که خود در حروب زره و سلاح دیگر [illegible] متصل

تیر و تفنگ متصل بگلوی پیشرفت خان محکم دکاری نشست که بدین شور آری برآمده پیر بدگوهر بتجسه موحرم مرد بیقیاد فیلبان داود خان ضرب گلکه
بر پشت فیل پیشرفت بجای کمی درستی خان رسید که با درهم الحیوه همیشه یاد کرده در مجالس ذکر آن مینمود فیلبان پیشرفت فیل خود را از فیل داود خان
جدا ساخت از شنیدن این صدمه عظیمه که به پیشرفت رسید تمام فوج امیر الامرا از گمان فارغ گردیدن پیشرفت و شکست قائم گشته چون داود خان
متصل بامیر الامرا رسیده بود و مبیم بر سر اسپ تقیاس در گرفت و تیر دیگر بود که لشکر از هم پاشیده و شکست فاحش روی نماید بلکه از تیری که خود را به کناره
کشیده با پای استقامت جمع کثیری لغیر از سرداران و رفیقان جان نثار الحمید لبود درین زد و کوب قیامت آشوب گلوله بندوق
جانستان بداود خان رسیده کارش را تمام و صبح عمر دولتش به شام رسید فیلبان بر گشته شدن او اطلاع یافته فیل را از معرکه بر گردانید و
تعاقب اسپ را انتبر ناچار فرار اختیار آمد امیر الامرا حکم نواختن شادیانه فتح و ظفر نموده فیل سواری داود خان را با نعش طلبیده چون آوردند جسد او را
بادم فیل بسته در شهر گردانیدند و تماشائی ساختند حسینه که از نسیدان یالش لیحرید اضطراب احد الطرفین میکشیدند خود را بمبارکباد امیر الامرا رسانید
و تهنیت فتح تقدیم رسانید و همراهیانش تاراج نمود و اموال داود خان بغارت اسباب سپاهیانش بر داشتند انیال و اسپان او بتصدی سرکار
امیر الامرا در آمده از آنجمله کمتری چند فیل ارسال حضور گردید نقل عجیب متضمن استقلال غریب گویند در ایام صوبه داری احمدآباد گجرات دختر یکی از سرداران
مراتب ضابطه صوبه مذکور بسلک گشته بعقد داود خان در آمده و حامله شده بود که داود خان بقصد مقابله حسین علیخان نهضت نمود زن مذکور بجهد داود خان
با ذن و اطلاع او برد خود نگهداشته چون خبر کشته شدن داود خان شنید شکم خود را بهمان جمدهر با احتیاط چاک نموده طفل را امانت بر آورد و خود بمرد
بعد از آنکه خبر فتح و ظفر یافتن امیر الامرا بهادر بعرض سیر رسید از حرف امروز برای اظهار گشته به قطب الملک گفت که خان سردار شجاع با می صاحب
اقتدار را بی جا کشتند قطب الملک در جواب گفت که اگر برادر من از دست آن افغان کشته شدی موافق مرضی مبارک بجا می بود دیگر از سوانح که در حمله
از صوبه عظیم آباد بسبب جهت و تقلب بعجم انشورشهای دیگر و شدت پذیرفتن نفاق ها با سادات از سفاهت فرخ سیر محمد فرخ سیر در اوایل
سال پنجم از جلوس حکم نگهداشتن بیست هزار سوار کرده بود که اکثری از آن از دوستی یا به صدی لو دند و تا بر آمدن جاگیر قرار یافته بود که بنگاه
در ماهه لقدی میگرفته باشند و این جماعت دوازده ماهه طلب در سرکار ز نشسته و جمعی نقط بابد جاگیر خدمت مینمودند که ناگهان حکم بر طرفی ایشان صادر
و بخشیان جماعه مذکور راه جواب دادند در همان ایام مرحمله که صوبه دار عظیم آباد بود از بدمستی او و نگهداشتن لشکر بسیار از منجمله و غیره و بی انتظامی صوبه
طلب سپاه نرسیده جماعه مغلیه لتعدی رعایا و مسلم مردم از آن شهر عظیم آباد بسیار نموده و نهایت بدنامی بحال مرحمه گردیده بدینبهام بلدست شکسته
صوبه و مردم خصوص مطون بلدر مان حرد دست بازگه زر بسیار از خزانه پادشاهی صرف نمود با رسم از عهده ادای طلب سپاه کشنه خراه بر نیامد و بجبر از بلدر پا آن
خود مخفی در محفه نشسته راه دار الخلافه گریخت و از عظیم آباد در عرصه یازده روز دفعه وقت نیم شب بدروازه قلعه پادشاهی رسید القصه در آن ایام اخبار
مختلفه بانواع منتشر مشتمل گفتن قطب الملک اظهار میافت و فی الحقیقت پادشاه اراده بدی با سادات در خاطر داشت و در عوام شهرت بود که سید
جمله را بسر آمده بدین پادشاه طلبیده است که ناگهان در روز مانند صورت القاق افتاد مضحکه موجب تعذر با می مرجمله و از بابت احترام پادشاه گردیده هند

ارخیده بر جمله از بن حرکت بیموقع مورد عتاب پادشاه گشته در حضور روی نیابت وزیر قطب الملک آنچه با اظهار عجز و انکسار و اتفاق عبث و تذلل التماس عفو جرایم خود

در استعفای زلات از حضور نمود لیکن این همه امور محمول بر مکر و تدبیر و تدبیر تسخیر و زیر مشد دهیست از سوار بر طرفی مذکور و دیگر مخلیه که برای بخوقه

خود فراهم آمده بیچاره محمد امین خان بخشی و خانزوران اسپ امیر الامرا و بر جمله رفته تقاضای طلب خود از آنش می‌نمودند عجم رتقم در بار اسلحه و یراق و ملح

وارد حمام حوالی امر امدمور مظنون مردم همگیست که آتش فتنه جویان است و حرص آنکه عبد الله جبه علی الحقیقت بخانه قطب الملک بر نه دارای آتش

تا قطب الملک سرکوش گشته ذر فکر اجتماع فوج افتاد و شروع به نگهداشت نمود و غیرتخان همشیره زاده او که در آن اوان تعهد داری نارنول مقرر گشته

بر آمده بود با مردم بارهه که تازه فراهم آمده بودند و فوج نگهداشت دیگر خود را به قطب الملک رسانید تا هیچ کس بر از حمام بر طرفیان مذکور و دیگر افواج مخلیه

در بازارها بود دسته سلح و مکمل می‌گشتند و سرداران طرف قطب الملک تیر از صبح تا شام بر فیلها سوار به جمعیت خود مستعد و تیار می‌شدند و بر جمله امیر

گشته و خود را گم کرده بناه بخانه محمد امین خان برد و هندی سهام مطاعن کرد می‌نمیدانست که چه کنند با این جنگ بخانه دعوی همسری بلکه برتری با

امیر الامرا ذو الفقار خان بهادر و حسین علیخان بهادر و قطب الملک صحبت آخر کار رجا بر و ناچار فرخ سیر بضرورت بنا بر دفع فساد و برای اتمام جمله

راه عقایدی کم منصب از صوبه پتنه عظیم آباد تغییر نموده سربلند خان را صوبه دار عظیم آباد و در سلک الطرف بنجات بجهت رد و چون نطق انصاف نبود تهمت

احتمال سازش تیر و بر از ضمیر اصحاب تیر بیرون نمی‌رفت و هر گاه بادشاه به سیری و شکاری بیرون می‌رفت یا ادنی حرکتی روی می‌داد غلغله

گرفتن قطب الملک در افواه می‌افتاد و قطب الملک متوهم گردیده نگهداشت سپاه خالی از دوام نمی‌نمود ذکر احوال امیر کبیر عمدة الوزرا جملة الملک اسد خان آصف الدوله

وزیر عالمگیر در سال سیم از جلوس فرخ سیر مطابق سنه ۲۹ ۱۱ اسد خان آصف الدوله پدر ذو الفقار خان بهادر در ریاستیکه مرحله نود و چهار از مراحل

عمر سپری سپر طی نموده بود به لحد ابدی شتافت گویا در شمشیر خاتم الامرا بود جمیع از صفات حسنه و شیم پسندیده و مکارم اخلاق و مراحم اشفاق و علو قدر

و منزلت و سمو جاه و مرتبت آنچه باید داشت تا آخر عمر برای هیچ یک از امرا دست بهم نداد و را تمام بر کل انام در شش کام مرد اعاظم و باجمعیت طوایف ایم

ممدوح و مشکور اهل زمانه و موصوف و معروف بنقیص سالی اشتاد بیگانه بود ـــــ نیکی به جهان همی بماند ز مرد · خنک آنکس که گوی نیکی برد · اللهم

انخفر له و ارحمه مشهور است که ذو الفقار خان امیر الامرا مال فرخ سیر را غضب نمود بلکه از ده هشت کسیدن با دیگران فرخ سیر اتفاق معز الدین پادشاهزاده

پایه برتر فرستن بطرف دکن که صوبه های او بود داشت بسبب مبالغه پدر با جارتین بلا را سند و داد و چون باعث بلا نمیت ذو الفقار خان با فرخ سیر اسد خان

بود و از اتحاد الی فرخ سیر و بدنهادی بر جمله ذو الفقار خان مقتول شد و نام ذو الفقار خان اسمعیل و نام اسد خان ابراهیم بود تاریخ قتل پسر خود

چنین موزون نمود ـــــ هاتف شام غریبان با دل پرخون و افغان · گفت ابراهیم اسمعیل قربان نمود · گویند در مرض الموت اسد خان فرخ سیر

که از سعادت و نیادانی خود جبران بود مشعر برای عیادت و معذرت فرستاده پیغام نمود که افسوس قدر شما ندانسته آنچه نشایست بعمل آوردیم

و الحال بدانستیم لیکن چه سودی ندارد دیگر مصلحتی درباره ما دارید به امید ارشاد شما بکار بسته جبران کرده غلطی عظیم از شما بحسب قضا و قدر واقع

ارضیا ... خاندان ما را برباد داده در مکافات آن افتاده آید و خلل در ارکان سلطنت به غیره راه یافته اکنون که زمام اختیار ملک و دولت به دست سادات

18

بدست کسان داروغه و نموده اند تا مقدور در پیشرفت امورات کوشیده کارهای پیش برند که منازعات زیاده از حد با یکدیگر داشتند و دیگر از دست کامل برده
مجبور شده بودند و عنان اختیار از دست شما مطلقا بدر رود **ذکر آغاز منازعات قدیمی در بنگاله باید دانست** فرخ سیر بتحریر مصاحبان بهوا خواهی
کار اهتمام درست نجابت خان منصب داری از منصبداران ممالک دکن مامور بخدمت دیوانی شده سید داور الدوله مرحوم بمنصب خود نشسته بمطالب تکمیل دخل نشد و دیوان خدمات
همراهیان خود را سعی نمود و این امور را بابت آن زمان عنایت نشد در حضور قطب الملک پادشاه همین نسبت در کار بود راجه رتن چند دیوان قطب الملک
به حمایت ارکان خود ازین امور دخل در جمیع دفاتر پادشاهی نموده متصدیان حضور را در هیچ کار اختیار و اقتدار نرسید و در مقدمات مالی و ملکی
دیوان خالصه رتن چند مختار گشته اجاره محالات خالصه بتحریر رتن چند رواج یافته بود معامله ملک بابت رتن چند انفصال یافت و اعتصام
را که بتجویز خاندوران دیوان خالصه شده بود دعوی رایان جهان شاهی را که دیوان تن کرده بود چون ناچار گذیده که رضا جوی پادشاه و قطب الملک
هر دو باشند اعتصام خان را اندک طرف پادشاه و کند لکرای رایان را طرف قطب الملک اند کی زیاده مطلوب بود درین صحبت بود معاونت استعفای خدمت
مذکور نتیجه بر برد و واجب عقلی گشته بود ناگهان عنایت الله خان که در اول فرخ سیر بحکم شده پیش پیش هدایت الله خان معاف گشته بکعبه معظمه رفته بود
معاودت نمود فرخ سیر او را بر بهم اوضاع سلطنت و حماقت بهوا خواهان خود مشغل بر حماقت و غیره بدامنت داشت و بر او اخلاص اورای پادشاهی عالمگیر
غلط فاحش می انگاشت در ورود عنایت الله خان که از زمره عالمگیریان و متصدی تجربه کار کفایت اندیش بود مغتنم دانسته اراده تفویض خدمات حضور
با و نموده پس برای متصدی و اضافه منصب شمال و سرکار ها خواست درین ضمن اعتصام خان که از پاسداری طرفین و جالیشان که از ارباب طلب بتنگ شده استعفای
خدمت نمود و بتحریر دیوانی خالصه و تن با صوبه داری کشمیر بنام عنایت الله خان شد خانم فرمود نظر بر اینکه از قطب الملک اخبار مینمود و قطب الملک
از تحکم بسیار که در عهد عالمگیر مشاهده نموده بود راضی نگشت اخلاص خان که پیش پادشاهی که فاضل و دانشمند بود با وجود کمال اخلاص با سادات نظر
بمنازعتهایی که در خدمات بوده تیر بر سر سخن بارع فرخ سیر حسب الامر اشتغال داشت و مصاحبت با قطب الملک مینمود در میان آمده با صلاح جانبین
کوشش طرفین را بانصرام راضی ساخت که عنایت الله خان پیشتر از اطلاع عبد الله خان جزئی و کلی در پادشاه نرساند و بتحریر خدمات نماید و راجه
رتن چند در محالات خالصه پادشاهی دخل نکند چون قطب الملک بسبب مانعی از پادشاه رعیت به عیاشی برای اجرای امور وزارت و دستخط تکدری
نسبت دکار صلح خدا جاری نمیشد عنایت الله خان در باب التماس نمود که دوبار نهایت یکبار تعلیقه آمده در تکدری در اجرای مرام اتمام مسوده باشند
ملتمس او در پیرایه قبول یافت لیکن چند روز باین آیین گذشته با برهمی پیشرفت خیالی مرکوز خواهد شد عنایت الله خان با وجود شعور یکه با وسبب بند
ملاحظه احوال روزگار که دیده بود اخذ جزیه حلاف مرضی تهجید عرض نموده از پادشاه اصدار حکم نمود و نیز چون خواجه سرایان و نشیمان هنوز
بر سازش و تعلیق بر دستی مناصب زیاده از حد مرتبه در دامن ها سیر حاصل جاگیرات بتصرف خود آورده عرصه جاگیر بر مردم دیگر تنگ کرده بودند
ضرور است که از روی اوراجه ذکر تنخواه متصدی و غیره متعلیان ضبط دکم تاید و این امر بر رتن چند و همه صاحب مداران دشوار گذشته قطب الملک
رجوع آورد عبد الله خان راضی باجرای این حکم نگردید و حکم میشود و مردم متعلیمکر عداوت عنایت الله خان محکم نسبته از آن گاوشش جاگیر که در میان

زار بکه در میان قطب الملک و عنایت الله خان بود بحال نمانده رنجش ها در میان آمد و به کج دار و مریز میگذشت که ناگهان یکی از عمال محال خالصه شتو سال را چند
پای حساب دیوانی آمده بود و مبلغ کلی بذمه او برآمد عنایت الله خان برای وصول زر او تقید نمود و بعد از چند روز مستخلص او گردیده اما سودی نبخشید عامل مذکور
تا بر بقیه روزی بر کرسی زمانه بخانه رتن چند برده رتن چند حامی او گردید عنایت الله خان بعرض بادشاه رسانیده چیله ها برای گرفتن عامل از خانه رتن چند
تعین نمایند و کار بکشمکش فساد انگیز منجر گردید بادشاه از رو غضب قطب الملک در برطرف نمودن رتن چند فرمان داد اما اثری بر آن مترتب نشد و بهمین
ترین منازعات کسر بادشاهی گردید و سر رشته اختیار از دست رفت سبب آن بود که چوراَمن جات زمیندار عمده صوبه اکبرآباد که از آبا
واجداد خود درس بیعت و دل بمقصد شورش ها کرده قاتل بادیت پیشه بود و در زمان سلاطین سابق نیز بمهم انجام مامور گشته به جراید و سنی از زمینداران می
پرداخت در اوایل شوال سنه ۱۱۲۹ هجری راجه جی سنگهه سوای کچهواهه راجه دیار راج و اضافه و عطای جواهر و فیل و خلعت گرانمایه به نقد سردار
بایه مهم چوراَمن و تنبیه او مامور گردید و سید خانجهان کوکی قطب الملک از عقب جی سنگهه بسر فوج علحده بطور کمکی تعین گشته بکمال اقتدار
رخصت شد جی سنگهه بمهم مامور خود را رسانیده بمحاصره قلعه چوراَمن پیش پرداخت و جنگ و ترددهای نمایان نمود و سید خانجهان نیز
بعد چند ماه رسیده بمصاصره پرداخت گردیده و مکرر زد و خوردها در میان آمد و مردم از طرفین کشته و زخمی گردیدند و در مدت محاصره یکسال عرصه بر
چوراَمن محصور تنگ گردیده رهانی فتح و ظفر دست سید چوراَمن وکیل خود پیش قطب الملک رجوع نموده استدعای مصالحه القبول پیشکش و بودن خود در حضور
بنسر و ابخفو جرایم و سرافرازی بیرون ابکه جی سنگهه اطلاع یابد و با او در میان باشد نموده سعی قطب الملک برای تنبیه جی سنگهه بکشد حالا
گردید که در نهایت ناچرنسی بحضور آمده و بادشاه هم به شدت آزرده خاطر شد و چوراَمن به شاهجهان آباد رسیده مکانی نزدیک بجوار قطب الملک گرفته
فرود آمده یکبار در نهایت استکراه ملازمت چوراَمن میسر گشت اما بسبب ملال وافری که بادشاه از این مصالحه و معالجه داشت بمجرای ثانی او راضی
نگردید که در ضمن اخبار تنساق ه بسیار از دکهن بپادشاه رسیده باعث مزید فتنه و فساد جهان آشوب گردید **ذکر برخی از احوال امیر الامرا حسین علیخان**
بهادر که در دکن سانح گشت و بهم رسیدن اسباب و مواد مهیج فساد که بر دور تمام مملکت هندوستان راه فوز گرفته اقتدار سلاطین تیموریه
بالمره بیاد فنا رفت بعد از آنکه امیر الامرا برادر خود داود خان ظفر یافته خود را به خجسته بنیاد اورنگ آباد رسانید و به بندوبست ملکی گذرید از خبر اطلاع یافت
که کهیدو دهاریه سپاه سالار عمده راجه ساهو به ضابطه آنکه در صوبه دکن یکی از سرداران عمده مرهته بدستور صوبه دار بادشاهی برای تحصیل چوته
از مدت ده دوازده سال بعد انتقال عالمگیر بادشاه بسبب دور بودن بادشاه دهلی و مرهته و وجوه دیگر رایج گشته بود میماند و وصول چاید لیس
در تصرف دارد در بابت راه بندر سورت قلعچه های گلی ساخته تهانها قایم نموده از قافله که از آن راه میگذرد اگرچه از اموال خود
داد ستد گذشت و الا تاراج میساخت و مردم قافله اسیر کرده بعد دادن مبلغی مستخلص می یابند امیر الامرا دو الفقار بیگ بخشی
خود را با سه چهار هزار سوار و همین قدر برقندازان به تنبیه او مرخص ساخت چون دو الفقار بیگ از کوتل ما بین اورنگ آباد و خاندیس گذشت
کهیدو دهاریه خبر او شنیده با هشت نه هزار سوار جنگی و دسته پانزده شتر زنبورک بر از نزدیک سرحد بگلانه که دکانه که بمسافت ... هفتاد

منتها کرده بطرف غربی را فتح نمایان گردید ذوالفقار بیگ صلاح است که بر وی تاز دکنند و فرار اختیار نموده بجنگل مذکور از اطراف جنگل های
صعب المسالک کشیده هر چند هر کار ظاهر گردید که این مکان قابل مقابله و تعاقب غنیم نیست ذوالفقار بیگ بجرأت و شجاعت خود و جیالهای دیگر سادات
بارهه همراهی نشنیده با جرات یکه تاز خود را بسر کشیده رسانید که هند و در اول مقابله که جمعی از انجماعت بالمره از میان رفته بودند موافق آیین کشتن
مرد و لغوز نهاده فوج امیر الامرا را نمودند بحسب حیله قصد کس باطراف جنگل کشیده پراگنده شد دیگر بهیات مجموعی بر ذوالفقار بیگ هجوم آورده
راه کمک سواران متوقف شده عرصه بر ذوالفقار بیگ چنان تنگ نمود که با معدودی در آن معرکه کشته گشت و بقیة السیف از فوج تحمل پای ...
زنهار جو و عاری از لباس براق و اسیران شتر گردیدند بعد این ماجرا امیر الامرا راجه مکهم سنگه دیوان معتمد خود را با فوج شایسته
برای تنبیه او رخصت نمود و سیف الدین علی خان برادر خود را که صوبه دار برهانپور بود امر تاکید کنند و نموده فرمانداد که هر دو سردار سرای
او را در کنار رهند کشیده و بعد این خبر آگاه گشته خود را نزد راجه ساهو که قلاع متینه دشوار گذار می بود رسانید و تهانه های او در گاه فوج سر شادان
هزیمت مکان را خالی میکرد اشتند و بعد بار آمده بجای خود می نشستند هر چند با فواج مرهتهای دیگر از اطراف احمد نگر تاخت و تاراج آمده بودند
بحکم سنگه را مصاف ها رو داد و مرهتها هزیمت یافته تا پای قلعه ستاره رسیدند اما تلافی کشته شدن ذوالفقار بیگ بالکلیه بعمل نیامد و به انتشار
بانتشار اخبار اتفاق فیما بین فرخ سیر و سادات بلکه بقول مشتهر در رسیدن سر امین و احکام خفیه بنام راجه ساهو و دیوانیان و منصبداران عمده
طرف کرناتک و تجربه در باب عدم اطاعت امیر الامرا و استیصال او تا سر سها می نمودند و اگر چه مبارز خان صوبه دار حیدر آباد که امیر عمده ممتاز و
مشهور بود با ورنگ آباد آمده با امیر الامرا ملاقات نمود و بار بجای خود رخصت یافته رفت اما چنانچه باید بمدد نرسید و واقعی حیدر آباد و بیجاپور
و هر دو کرناتک شد امیر الامرا اندیشه یافت حالات مذکوره صوبه داران دیوانیان و قلعه داران که از حضور مامور شده میرسید اکثری دخل
نداده بسیت و لعل میگذراند

ذکر مصالحه نمودن امیر الامرا با جماعه غنیم به سبب ناهمکاری ارکان حضور و بهم رسیدن اسباب فتور

عالمگیر بادشاه به سعی بسیار و صرف خزاین صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه قریب سی و چهل قلاع متینه مرهته را مسخر و مفتوح و آن جماعه را بی خانمان
ساخته بود بلجه مردن عالمگیر و فترت که بسبب منازعه و مجادله اولاد شش ز روی داده بهادر شاه در آن سو دور افتاده بود مرهته ها مکان ها
خالی بادشاه را دور دیده بیش از پیش سعی در تسخیر آن ساکن خود نموده بمصدر شورشها و باعث قتل و غارت ممالک بادشاهی می شدند چنانچه تا بو
می یافتند اگر سپه یعنی که چهارم حصه حاصلات میداد از دست شان رهائی می یافت والا تاخت و تاراج انجا می نمودند چنانکه از جماعه مذکوره
چرکی با پیش بمرفت چند روز محاصره انجا نموده خائب و خاسر برمی گشتند در عهد عالمگیر که زن رام راجه تارا بائی نام رانی با ده دوازده ساله
دم مخالفت زده با بادشاه برسالت و کلا بمنت التماس میکرد که از نیم بطا نمودن دلپس مکهی سش صوبه دکهن بدستور سی صد ده روپیه پا کمتر
برجوع آرد و فساد بگذارد او کرب احدیت اسلام و سلطنت با اطمع و ضنت قبول نمود و در عهد بهادر شاه وکلای راجه ساهو و رانی مذکور رجوع
آورده با مول مذکور تحصیل رسانیدند اما بسبب منازعت ما بین راجه ساهو و رانی مذکور رسید و سستی که منظور بهادر شاه معقول بود دلطهور نرسید

و در صوبه‌داری داودخان پنی مرتبه والا و عهدهٔ اخوت قرار یافت تا بعمل آمد و تا آنکه در جای شاهزادگان والا در مرتبه حکومت رسانند و از یاری محالات

امرا و ارکان همین است با یک داودخان با استقلال خود چون به پایه و مرتبه صاحب صوبگی افضل از مردم دیگر ارتقا رسانند با انضمام صوبه دکن از ...

بعمل می‌آمد و در صوبه‌داری نظام الملک که تمامی آن مدت یک سال و پنجاه کشید در اوایل به صلح و در اواخر به قبول پیشکش در دربار و مدار گذشت یکبار

در اواخر گوشمالی به تقصیر داده در تحصیل و ادای بسیار از آنها عقب مانده گرفته قبولات از نصیری میرزا بیگ بحضور فرستاده بعد از آن تا دو سال از صوبه‌داری

امیرالامرا که در فساد و عناد با بادشاه گذشت امیرالامرا درست که بسبب بیکاری فرخ‌سیر و شورش خواهان حقیقة الحقیقت در هر وقت نوشتنی به نظر می‌گردد

براجه ساهو و دیگر سرداران و حکام حضور پیش‌رفته حجت شد و لیست انجام اخبار آنچه باید بتحمل نمی‌توانند آورد و اطمینانی از طرفین در انتقالی برادر ...

خود نیز برداشت نماید ناچار برای رسانیدن استمداد و دفع اعدای ایشان مصالحه با دشمن گوارا است و آنچه در عهدهٔ داودخان پنی مقرر بود با فاقیه

دلپس مکهی که ... رسیده و زیر بایست قبول نموده مرتبه‌ها را با خود شمول جمع و مقرر نمود که لشکر ناحیه و جمع با جمعیت سیاه بطور نیابت و ...

راجه ساهو در ستاره بنیاد از ملک آباد بحضور امیرالامرا حاضر باشند و چوتهٔ اعمال دیسمکهی جاگیرداران چنانچه مقرر بود بگیرند و دلپس مکهی که ... ده به ...

باشند از رعایا بستاند با انفصال این صورت نمارعه و نشاء جرات و قتل و غارت که در بلاد دکن شایع و رایج بود فرو نشست و اطمینانی بخاطر خلایق

میسر آید اما عمال و حکام و مالکداران را از بودن سه عامل یکی عامل حضور دوم عامل مرهته سوم عامل دلپس مکهی رنجی تازه و از نزاع بی‌اندازه

روی داد و تجدید این سند انفصال نامه و تحصیل نمودن کمک هفتاد هزاری مرهته عرضداشت امیرالامرا متضمن درخواست فرمان سند مطابق دست آویز

خود بحضور رسید فرخ‌سیر طیش تنها نبودن و دخواهان مخفی خود از بن مرهم آزرده برگشت اول برای آنکه کسر اعتنیم در ملک پادشاهی خود بشد

در مرهم مستبدان او بعمل آمد در همین ایام جان نثار خان را که امیر قدیم و بهادر دانا و با عبدالله خان مرحوم پدر حسین علیخان که در خوانده‌گی که

عبارت از صبیه اخوت باشد در ست به نیابت امیرالامرا صوبه برار با تمویج خلعت و فیل و سرپیچ مرصع عنایت سرفراز نموده مرخص نمودند و در خلوت تنبیه و تفهیم

حسین علیخان بانجام فرمودند باشید اگر جان نثار خان به زیر اعمری حسین علیخانست و اگر هم عزت جان نثار خان بسیار نموده به زیر بحق حدود

میدانند شاید به نصیحت او به خاطر خواه فرخ‌سیر تحصیل آرد و در همین اوان اعتمادالدوله محمد امین خان را در ماه ذیقعده سنه شش جلوس

مطابق سال ۱۱۳۰ هجری بصوبه مالوا مرخص نمودند و مقرر شد که بعد رسیدن سر حد مالوا فرمان صوبه‌داری از تغیر مهاراجه جیسنگه سوایی نیز

عطا خواهد شد و موافق مشهور آنکه حقیقه فرمان صوبه‌داری با عنایات دیگر مرحمت نمودند لیکن چون جان نثار خان نزدیک آب نربدا رسید با آنکه

از راه حزم و دوراندیشی بسیار ... کاری تنهایی بزیر بدی بکار خود دخل در عده صوبه باینه اصلا حسب سوار و پیاده با خود نگاه نداشته بود و تیر محمد امین خان

به سرونج که تعلقه مالوا است وارد گردید خبر رسید در آن هجده دو هزار از کمک آباد و جعیت بنیاد داشت با فتنه‌انگیزان از آن جمله در آن ایام در سرونج رسیدن

محمد امین خان با هفت هزار سوار سه هزار آمدنی کار زار دیده و همراهی جان نثار خان به سرونج شتافت هر روز هزار سوار را به کار حسین علیخان

مذکور رسید و شهرت که حسین علیخان را از همه نگرده بردی در خاطر نهم رسید بعد تحقیق به اصلیت این اخبار ظاهر شد که خطوط جان نثار خان مشتمل طلب

قبیل جمعیتی بطور سرقه رسید در آن خط مرقوم بود که استقامت عظیمی با عبرانیان انتظار با جاساهو بطرف بهادر یا علم سرکشی برداشته بود

برداشته بود بسر راه مرا گرفته است لیکن رسیدن خط نثار خان اندک مردمی همراه آورده خان نثار خان مستعین شدند و خان نثار خان رسیده
تبدلات امیر الامرا کامیاب گشت اما بنابر احتیاط صوبه برار تنبور که پیشتر واقع است بنابر قبله عواطف ظاهر و سلوک بیرنگانه با او سید دل و سلوک کرد
و در همین ضیاء الدین خان که از نشر فایی دیار خراسان بود بدیوانی دیار دکن از تغییری دیانت خان بنیرابانت خان مقرر گشته با جلال الدین خان
که بدیوانی برار تنبور مامور گشته و فیض الله خان متعلقه بخشیگری دکن منشور دیده بود به خجسته بنیاد اورنگ آباد رسیدند ضیاء الدین خان بسبب
ستمگارس قطب الملک که بسیار نزدیک بوده دخل در دیوانی یافت اما بهر کارها بتبعیت عمله امیر الامرا می‌نمود و امیر الامرا را خوشنود نمی‌داشت
و فیض الله خان که پسر امیر الامرا خبر صاحب فن را داده بار سلام پذیرا نامه ام و جلال الدین خان عوض دیوانی برار تنبور چند روز دیوانی برار یافت و در این
رضایتهم موجب ازدیاد ملال فرخ سیر گردید ذکر اقتدار یافتن رکن الدوله اعتقاد خان و بر افتادن بنیاد دولت فرخ سیر بحماقت او و دیگر هوا
خواهان بادزان در همین عرصه محمد مراد نام شخصی کشمیری الاصل که در تمام ایام محاربه عظیمه بدنام و به ذمائم افعال اشتغال داشت بوسیله
هم وطنی با صاحبه نسوان مادر فرخ سیر تقرب همکلامی بادشاه در خلوت یافته خاطر نشان بادشاه نمود که به تدبیرات صائبه قلع و قمع سادات
بیرون از آنکه حاجت بجدال و قتال افتد توانم نمود فرخ سیر حیران گشته دیر به بار بادات هیچ چنین و نباید دلی داشت این سخن بنهایت خوشش آمد
و میگویند که بعلت شراکت مرض ابنه بنهایت موافقت با اعتقاد خان بهم رسانیده خاطر قوم در اندک زمانی بخطاب رکن الدوله اعتقاد
خان فرخ شاهی و مرتبه هفت هزاری ده هزار سوار ارتقا نموده در خلوت محرم و همراز و همدم و همراه گردیده شریک مصلحت بر انداختن
سادات گردیده و هیچ روزی نمی‌شود که مرصع آلات گران بها و جواهرات اعلی در یوتاک خاص العام باو نمی‌شود و عنایات وافر دیگر زیاده
از حوصله خرد کامیاب و سرفراز گردد و چنین قرار یافت که سربلند خان را از خجسته عظیم آباد و نظام الملک فتح جنگ را از مراد آباد که بعد معزولی
از صوبه داری دکن بفوجداری مراد آباد قناعت نموده بود و راجه جی سنگه را از احمد آباد طلبیده و هر یکی را امیدوار خدمات عمده
خصوص و عنایات دیگر نموده یکسر سعی در بر انداختن بنیاد دولت سادات بارهه نمایند و از عجایب آنکه بعد رسیدن نظام الملک بحضور
حضور و انجمن دیگر مامور الیه فرموده فوجداری سرکار مراد آباد و محال جاگیر که در آن سرکار داشت از و تغییر نموده مراد آباد را بعد از بر کن آباد
صوبه عظیم قرار داده صوبه داری آنجا و جاگیر نظام الملک برکن الدوله اعتقاد خان بطریق التمغا عنایت شد چون اجتماع راجه جی سنگه
و سربلند خان و نظام الملک دست بهم داد جی سنگه خطاب مهاراجگی و عنایات دیگر یافته امید اعانت در قتل سادات سرفراز شد لیکن از و
از بیکار سر زده نظر بتلون و چسپیدن بادشاه و از اقتدار و بیجرئی سادات با قطب الملک همدم و همداستان گردید و نظام الملک و سربلند خان
با امید وزارت و میر بخشیگری لشکر از قلع و قمع سادات پیشتر در ابتدای مناصب یکرو موعود و خوشنود بودند آخر انزوی از آن بظهور رسید
بلکه خدماتیکه داشتند از آنهم محروم و ممنوع افتاده بودند بطمع جراتیکه در کار شود نمود داشتند التماس می‌نمودند که قلمدان وزارت به یکی از این دو
که در نظر دو لتخواهان حضور لایق این کار بنظر آید مرحمت فرمایند باقتدار و استقلال قطب الملک استقلال پذیرد و بعد از آن اگر دم از زیاده ملی

زند به سر اخواهد رسید در جواب آن از فرخ سیر این کلمه رنگین بصدا رفت که برای وزارت بار اعتقادخان دیگر برا امیدواریم و از هر امیر عمده تورانی و ایرانی

که نشاوره دارم خطیر استیصال سادات بعمل می آید اگر غیرلی و نسبی اعتقی سوابت اختیار آن نموده در تفویض وزارت استمزاج مینمود از فرخ سیر استماع

خارج آهنگ که به از اعتقادخان دیگر برا نمیباشد شنیده دل تنگ میگردید و راضی باین حماقت و مذلت آقات جان شفله بدنهاد چیز با چشم نمیدید در همین گرمی

اراده هاجهود و مقصدیا خان قطب الملک در عیب و تطبیع نمودن اکثرا باین کار آمدن عبید قطر الفاق افتاد در بیشتر داشتنا در اسرار شیخ اصحاب آنجه ها

و اثر او فوج خاصه بادشاهی در رکاب فرخ سیر حاضر دیم راه قطب الملک زیاده از چهار پنجهزار سوار نبود غلغله عظیم در عوام و خواص بود که امروز الفتیه قطب الملک

کشته میشود یا مقید خواهند شد با وجود اینهمه شهرت در سوای از اراده شمشیر نگو را سیح جا صدای بر نخاست و قطب الدین الملک از انتشار این اخبار

بر خود ترسید که شروع به کندن سنن سپاه نمود سابق سیری از مردم باره هم که بر انها اعتماد داشت دیگر از اکثر نوکر همگیر است درین هنگامه از تحصیص گذشته

به تصمیم برداخت و انمود باعث بهار سوار عهد توم که باشد نگهدارند چون اخبار فسخ بار حضور با امیرالامرا حسین علیخان بیاد راه رسید از اطراف بر اراده و تامل احوال خود

مشوش گشته باراده حمایت برادر در امر انداختن معاندان دارالعلیه آن خود شاهجهان آباد نمود و قبل از این نجیب الدین نام مجهول النسب که اکثر شهرت

بحسن اکبر این ادرک ابی سیرا چه سابقه نبود اما که مردمی فرستاده تنیاب و شوکت اما بطوری که صورتش نبندد پیش خود طلبیده احوالش را

تحقیق نگاشته چون آن طلبیده است و عرض صدا استی منضمن اراده وارد و ملازمت زنانواقفیت اکثر بهوای دکن تبریک نگاشته ابلاغ داشت

فرخ سیر را بکندن سنن فوج که قطب الملک شروع نموده وارود اخبار دکن و عرایض حسین علیخان منضمن اراده حضور از سبب قاصد مصالحه و عذر خواهی

از قطب الدین گردید بیمارا چه حبیب سنگه که باید در آداب عبدالله خان بنشر از انها یافته همه هم از وصاحب عهد و پیمان رفاقت و القای عهد

ناالفت با رسیدن با قطب الملک گردیده بود و واسطه صلح میان وزیر و بادشاه گشت و در اواخر شوال فرخ سیر بالتقاء اعتقادخان جاندوران

و دیگر امرای مخلص محاربه قطب الملک آمده با هم عهد و موافقت بسته و عسم مخالفت در میان آورد و از طرفین عذر خطاهای سابق و اراده

ناشده ایام ماضی خواسته فرخ سیر بدست خاره قلعه با دشاهی را حسب نمود لیکن از آنکه عزم و رای با دشاه بر یک حال نبود و بر یک قرار نمیماند گاه به صلح

و مدارا رغبت و گاه تدبیر رفع و دفع سادات به شورانیدن مخلصان خود که نامناسبیت مزاج همه چیز و لی جرأت دستگیر سر سادات

نموده اند می برداخت و با این اراده کسی بلکه به مصدر چنین کاری توانستند شد بیعت رای آنها ناکرده اطاعت نامردان که مصاحب او بوده اند مینمود و

از کسی که توقع جرأت و طاقت مقابله سادات داشت اظهار خوار و بر زبان حال گردانید با قیدر سفلگان سراسر تنگ و عار می آورد و مردان کار را.

نزول مناصب بخدمات آزرده و سیدل امیا خست جنانکه ارسلوکی که با بلند خان بهار الملک و نظام الملک نموده نزیان قلم داده آمده پیش از سبب راجه

جی سنگه سوائی و بهار الملک بسر بلندخان مجمل گفته که اگر پرده از روی کار بردارند و کمر همت محکم بسته قطب الملک را منزول نمایند بای توان در این ها ما

منصوب میشوند در الوقت ناچار تن با طاعت و فرمان بردار در نهاد با اینهمه بای خسارت و گستاخی خود رسند لیکن چون سخن انها نه شنید بلکه توقع

منصب جلیل وزارت و امیرالامرائی که نموده بود بعمل نیاورده بلکه در دست انها بود و شمل فوجداری مرادآباد و جاگیرش از نظام الملک گرفته و چیزی الیا

برآن افزوده اعتقاد خان را در دو سربلند خان را از صوبهٔ عظیم آباد پورنیه که در طلب کاری عوض آن به راه جاگیرات سیر حاصل او را تغییر داده بر جمله
مرور چنانکه خاندان اسد خان بلکه سلطنت هندوستان بر باد داده او بخشیدند بعد از آنکه به نجابه قطب الملک این معهد و پیمانی نموده بود و اخلاص خان سابق فقی
را که از مخلصان سادات بود برای مطمئن نمودن امیر الامرا و باز داشتن او از اراده فاسد و منع نهضت از دکن به شاه جهان آباد مرخص نمود و تاکید کرد که به نجابت صد
تمام شر خود را به حسین علیخان رساند و حسین علیخان که باستماع اخبار سابقه اراده شاه جهان آباد نموده بود و سیف الدین علیخان برادر خود را با چهار هزار سوار
برای مهیا نمودن سرانجام توپخانه و غیره اسباب ناشایسته به برهان پور کرده بود از استماع خبر آمدن فرخ سیر به کاشانه قطب الملک و نمودن عهد و پیمان کوچ
نمودن خود صباحی چند در حیز تاخیر و تعویق انتظار خبر تالی داشت که باز اخبار سوخته و نوشته قطب الملک مشعر طلب میکرد رسید و خبر تنگ گردیدن
عرصه بر عبید الله خان اهل مجلس هر صغیر و کبیر در خجسته بنیاد گردید و جواب صدر رست حسین علی خان با همین مضمون صادر گشت که اگر خواهد با احمد آباد گجرات
رفته تبدیل آب و هوا نماید و الا ما را هم اشتیاق دار الخلافه در الحضور رساند و حکم طلب سیف الدین سر جعلی اکبر بسر صد و دربار و فوج و الا شاهی و توپخانه
پادشاهی و دیگر افواج سلطانی در نهایت بی زبانی نوشته با به القدی طلب داشتند و از اغماض قطب الملک و عمله او دامی دد دربستی باقیمه و سر داران کار فرما
هم مدانسته و تکیه داشت قطب الملک فریب به سرانجام رسیده بود سربلند خان السبب تغییر جاگیر و عسرت افواج و تقاضای طلب سپاه
و در صبح های هیچ واسبابخانه و افیال و اسپان تقاضائیان داده خود خرقهٔ درویشی در بر کشید و نظام الملک نیز قدردانی پادشاه که او علا
و در ارث طلبید و بقصد مهمت ساتق هیچ جاگیر تغییر نموده با اعتقاد خان بخشیده و هم با هموار این روزگار مشعله نوازش باده نموده بیمبالغ و سوخته با قدرشناسی
تا گردید از مزد آگر به قطب الملک به نجابه هر دو امیر مذکور رفته و استمالت انها نموده نگاه خود در دشمنه آورد و بخصوص سربلند خان زرها متقاضیان
از خانه خود داده صوبه داری کابل بنام او مقرر ساخته مرهم جان خود کرد و به تسلی نظام الملک پرداخته امید وار صوبه داری مالوه نمود و بعد این
انتاکه محمد امین خان اعتماد الدوله باستماع اراده نهضت امیر الامرا بطرف شاه جهان آباد و در رسیدن مشنه موعود صوبه مالوه از حضور محبور گشته بی طلب
فرخ سیر خواسته آمده بود مغضوب سلطانی و معزول المنصب از راه ناداری گشت قطب الملک او را هم مطمئن خاطر و بالطاف خود مستظهر ساخت
و معذور در العقد احوال جمیع بدخواهان خود می پرداخت و خاندوران که از ابتدا با اتفاق بر جمله انش افزود عناد بود به بهم و محرم خود گردانید
روزی فرخ سیر برای شکار سوار شده با هم اران خود قرار داده بود که بعد مراجعت از شکار به دیدن قطب الملک آید و حویلی خاصه مهاراجه اجیت سنگه
نزدیک نجابه قطب الملک است و بر سر راه واقع شده وقت رسیدن سواری پادشاه راجه مذکور بر در خانه خود البته برای گذرانیدن نذر و
نمودن مجرا خواهد آمد در اتمام مبالغه نموده نظر با تفاقی که با قطب الملک دارد فرخ سیر و سگرش باید نمود ملخص آنکه اهتمنی با فرخ سیر مظنون بناشد او بظن و
گمان خود بالجزم و الیقین بنا بر استماع از معتمدین قبل از مراجعت پادشاه خود را انجابه عبید الله خان رسانید و پادشاه باستماع این خبر بید ماغ گشته با
وجود آنکه از لوازم شاهی نجابه قطب الملک آمد و قطب الملک با اراده استقبال بر کنار دربار رسید منتظر بود متوجه نورپور الماس گفته تیم عزیمت نمود و
[illegible] خان را از نمود کشتی راه دریائی نموده تند برانداد و داخل دولتخانه خود گردید نقل مجدلت از او متضمن بعضی از اوصاف امیر الامرا از معتمدی

منقول القول مسموع شده که در سفر امیر الامرا از دکن چون لشکر بسیار و مردم بی‌شمار همراه بود قحط در رود و هر جا که چند موضع از دیهات در میان لشکر می‌افتاد کسی را

طاقت نبود که دست تعدی بر سکنه مواضع دراز نموده ضرری تواند رسانید روزی دهی در عین لشکر واقع بود دختری با نور رشید که از بنوه کلی بحقیقه که در بنات

فلک گرفتار بود و در تحصیل قوت عاجز و ناچار بنفس یکی از لشکریان متصل بده بگدایی آمده او چیزی داده پرسید اگر اکنون داری خواهی ماند چون دختر از شدت

احتیاج لاعلاج بود قبول نمود آن کس بی آنکه در وی تصرفی کند در خیمه خود در شب صبح بر بار بردار خود سوار ساخته همراه بنگاه راهی ساخت مادر پس از شب

در اضطراب بسر برده صبح بر سر راه ایستاد چون سواری امیر الامرا رسید گریه کنان التماس کرد که دختر این ضعیفه بگدایی در لشکر آمده بود کسی از لشکریان

او را همراه خود گرفته رفته است و من با عنایت عدل گستری و ضعیف پروری شما درین جا ایستاده امید دارم که بار این الم از دل بر غم زن ضعیفه بردارند دختر مرا

بمن رسانند امیر الامرا چون استماع این تظلم او نمود فرستاد و فرمان داد که دختر این ضعیفه را همین جا حاضر آرند و بدست او سپارند تا او نیاید تمام لشکر همین جا

بباید و بر بن گاه ... از حرام است ... مادر نش باد ... بسیار ... این کلام که ما بیان ... بخشیان ... قوم ... منتظر گشته ... یک جماعه از ان

یکی از سواران معتمد خود را بتمیز و تجسس فرستاد از آنجا که اراده ... از کار کنان ملا ... مسعلی ... بیاشند به ... سیما ... ارجمند ... لشکر

دختر مذکور را با مورث ... همراه گرفته بود ... به حضور آورده امیر الامرا خود متوجه ... گشته پرسید که ... آن کس با توجه کرده ... همراه شده

دختر ... که ... بکار ... نیست ... همراه برده ... عصمت من ... به علت شدت احتیاج

همراهی او را برضا خود قبول نموده بودم امیر الامرا استماع این ماجرا شکر الهی بنا بر حفظ عصمت او از دست ... خود و ... مادرش ... سپردند

او ... ذخیره ... یکی از ملازمان را فرمود که همراه رفته ... رساند ... گذشتن

لشکر از این ده ... بعد ... شدن ... بعض ... رساند نهضت نمودن امیر الامرا حسین علیخان بهادر از دکن به جهان آباد

و رو دادن حوادث وقتی قبل ازین نگاشته خامه وقایع نگار شد که امیر الامرا حسین علیخان بهادر سیف الدین علیخان را با چار هزار سوار ... نشسته

سر انجام توپخانه و دیگر اسباب ... تاریخ ... شوال سال ۱۱۳۰ هجری ... که ... واقع است فرستاده انتظار خبر ... و بعد

اخبار ... قطب الملک ... ذی الحجه ... توقف ... نمود و در اوایل محرم سنه ۱۱۳۱

هجری سال ... جلوس ... اسد الله خان ... اولیای ... خان ... عوض خان ... اسد علیخان

... خان ... صادق ... خان ... سیف الله خان ... ضیاء الدین خان دیوان

دکن و ... علی خان ... امیر الامرا ... ده

... از سوار ... داشت در ... دوازده

هزار سوار ... امیر الامرا ... زاده از آن ... داد

... قلعه ... هنگام ... ابنو

22

به مرکز پیشتر برای سرانجام بعضی مهام ضروریه چار پنج مقام واقعه شد و بیست و دوم محرم از برهانپور کوچ نموده منزل بمنزل راه‌ها بریده از راه گذر
اکبرپور عبور نمود در همین اقبال صاحب کرن برای تسلی و برگردانیدن امیرالامرا از حضور روانه شده بود در اوایل صفر بدیگ ماند و رسیده در خلوت تجدید ملاقات
مذکور صلح را ثبات و جمیع مقاصد بیگانه را انشو ایکه در شاه جهان آباد روی داده و سیاست دیکه بهمها را آماده بود و قرار هم آمدن افراد در دارالخلافه و پاس خاطر
اعتقادخان بمرتبه که در حضور منظور بود و تبدیل شدن مدار المهام نظام الملک و اعتماد الدوله مذکور ساخته سرگرم رسیدن دارالخلافه بر روی
ساخت و رحمت خان ابن امیرخان کلان صوبه دار کابل که در بیست و ملک آباد و رتبه زیاد پیش از بعضی امرای مذکور و کوه لسنیان نمود در انجا دفعی
کوشش ملک مذکور را انتظام بخشیده بود بنابر اطلاع بر مافی الضمیر امیرالامرا ابهامات تمارض ملاقات نمود و ابتجنی بموجب طلب خاطر امیرالامرا گردیده در صفر
که کنار دارالفتح اوجین … شد از توپ و کمپیل حضور ظاهر گشت که فرج یاسیر سماع و اشتهار خبر منصب امیرالامرا بسیم محرم الحرام قطب الملک
باتفاق بعضی امرا آنچه عهود و مواثیق بعدم مخالفت و ترک منازعت بکلام الهی نموده مبانی و داد و اتحاد استحکام ساخت و دستار از سر خود بدست
برادر سر الممالک عبدالله خان بیاد گذاشت و زر دوم عبدالله خان راجه اجیت سنگه … بخبر شنید بیمان اخوت و اتفاق برا
ز اتفاق بر داشت و در این باب اعتقادخان و دیگر امرا قسمی که در ابتدای بیست … مبالغه تأکید فرموده که من بعد الیوم اصلاح کار در رفع مواد منازعت
کوشند امیرالامرا بعد اطلاع بر این مضمون در عام بآواز بلند فرمود که اگر واقعی پادشاه را با ما عداوتی نمانده و از در اخلاص درآمده مارا هم غیر از
اطاعت و فرمان برداری اراده دیگر در نظر نیست و لیکن ملازمت عما قریب اتفاق نمی‌افتد … خواهم نمود از استماع این سخن کسانی را که متوطنین دکن بوده اند
… عظیم روی نمود اما از زبان ثقات و محرمان راز امیرالامرا روایت کرده اند که در خلوت میگفت که اینهمه فسانه و افسون است و اصل نیست
که اگر پادشاه بر ما قابو یابد رهائی از چنگال او و محفوظ بودن جان و آبرو خیال محالست و ما اگر بر دست یابیم لیکن ازالک بعد و رود در خسرو ملک را نا
قبیل از رسیدن … و بعضی دهات بتاراج لشکریان رفت چون وکیل … هیچ یکی رسید امیرالامرا قورق فرمود و دیگر دست تعدی لشکریان
کوتاه گردید اما چون بیک … چرخی سکنه بر زوال رایات ظفر آیات اتفاق افتاد بنابر عدم اولی که از وظاهر بود مجادله مشتعله او گه در راه واقع میشد
همه معرض تلف در می آمد هر چند یکی از سواران عمده او با پنجهزار سوار … رسید بید آن نیافته رعیت و مواشی بسیار و زنان و اطفال خلق آن دیار
بدست سپاه افتاده پامال میشد تا بعد رسیدن بقرب چهار دارالخلافه که حصار شهر پیش نمانده روشن الدوله ظفرخان و راجه … جند و دیگر امرای
حضور و منصبداران سلطنت و اعیان مملکت جوق جوق باستقبال امیرالامرا شتافته ادراک ملازمت نمودند چون ظفرخان روشن الدوله در
سواری … خود نمود و خود نمائی کار فرمود امیرالامرا ناخوش آمده در استمام … بر شبل … دراین وقت طلب … اکثر ایات
هنگامه … سخنان اصل و بی اصل از اراده … پادشاه و مخالفان هر روز در تمامی بیان نموده سر مایه تفرج خود داشته تصوری مکرر دهند …
زبان چند که نهایت کینه کیش و مآل اندیش … سلطنت و ارکان اهل اسلام بود بکلمات عداوت افزا سخنان قسمی را خاطرنشین …
زیاده از دیگران نمود و امیرالامرا از سادگی … گشت و در اواخر ربیع الاول یکبار شاه جهان آباد طرف منار فیروزشاه رسیده …

ساعت گرز زنکه داخل ضمیمه درمکان بیکو رسید بخلاف ضابطه و آداب رسوائی وقت نمرده حکم بنواختن نوبت نمود که بتجمل ملوکانه داخل خیمه درگاه
گردید و گفت که من اکمال حقوق خود را در زمره نوکران پادشاه رسیده ام والا نیت سطوت سلطانی ندارم که ضوابط آداب بجا آرم با وجود اطلاع بر این حالات
فرخ سیر پادشاه بسبب دو طرف دوستی و عنادار غرابت خالی نیست گاه اظهار شوکت و قدرت سلطانی می‌نمود و گاه بعجز و الحاح
در استرضای طالب التجا درخواست بود و راجه جی سنگه صلاح بیرون برآمدن و تصمیم عزم شبخون تا دیب [illegible] که هرگاه [illegible] ارادهٔ محکم
برآیند نوکران پادشاهی که اصحاف مصاف جمعیت بر دو برادر رانده اتفاق نموده سرای عزم وزیر و امیرالامرا گرفتارشان می‌توانند نمود
بلکه همراهیان ایشان بعد تحقیق ارادهٔ پادشاه با این کار ترک رفاقت ایشان نموده توسل بدامان دولت سلطانی خواهند جست و هر دو برادر عاجز و مضطر
خواهند گشت دامن اعتقاد گیتی مآل اندیش خصوص صاحب منصبان ارکان پادشاه دستگیر اوضاع ندیمان و مصاحبان [illegible] سر حقد از گشودن این سری
با این مصلحت میدان درد از قانون حزم و احتیاط می‌شمردند لیکن نه مصلحت جیسنگه بدرای یافت و نه طالع [illegible] یاری نمود عرض [illegible]
دانشمند فرخ سیر رسید و مصاحبان ابله و سبک سر او نشستند و آخر دیر ندانچه دیدند [illegible] مقتدر [illegible] از ملاحظه این صورتها
خون جگر می‌خوردند و بناچاری کاری از پیش نمی‌بردند بلکه بفرمان پادشاه راه ملازمت و اطاعت امیرالامرا می‌نموده [illegible] اشکبار و اقتدار
او گریه شکایت و ملال ملال حسرت و ندامت معاودت می‌نمودند تا آنکه قطب الملک از زبان برادر پیغام داد که اگر جیسنگه را که [illegible] مجاهر است
رخصت بوطن او فرمایند و خدمات حضور [illegible] و داروغگی دیوان خاص و خواصان [illegible] مرحمت نمایند و در قلعه بند و بست ما شود
بعد از دو سه روز [illegible] حصول ملازمت و خاطر جمع آید و نوبت حضور تواند نمود فرخ سیر [illegible] که بالفعل خدمات مذکوره اصالةً بنام قطب الملک
و دیگر سادات و همراهان هر دو مدار المهام مقرر نمائیم و نیابت اعتقادخان باشد بعد [illegible] در جشن نوروزی که [illegible] نیابت
هم ز میان برداشته خواهد شد و سوم ماه ربیع الثانی جیسنگه سوائی رخصت [illegible] حسب الحکم از شاه جهان آباد برآمد [illegible]

ذکر آمدن حسین علیخان بملازمت فرخ سیر و مقید شدن پادشاه بحکم قضا و قدر و انتشار یافتن حوادث و فتن بفرمان خداوند ذوالمنن

چون فرخ سیر در اصل بطریق [illegible] جرات [illegible] با وجود نهایت عداوت با سادات و ارادهٔ استیصال ایشان و دلالت مخلصان [illegible]
خیر اندیش [illegible] طاقت مقاومت با حسین علیخان نیافته ارادهٔ برآمدن به پیکار [illegible] معرکه کارزار [illegible] نمود [illegible]
چار و ناچار راضی به بند و بست سادات در قلعه گشته بقطب الملک اذن [illegible] داد و قطب الملک پنجم ماه ربیع الثانی [illegible] کرده باتفاق [illegible]
مع مردم معتمد خود در قلعه داخل گشته مردم پادشاهی را از سر دروازه‌ها برخیزانید و جابجا بند و بست خود نموده رفقای معتمد [illegible]
پادشاهی غیر از اعتقادخان [illegible] دیوان خاص و [illegible]
خواجه سرایان هیچ کاره [illegible]
لشکر [illegible]

از خلعت و اسب و فیل و جواهر بعضی عنایات را باکراه خاطر گرفته باقی را عذر خواست و در تقدیم آداب بندگی سهل انگاری نموده به عسکر خود مراجعت نمود
معهدا پادشاه متنبه نگشته به فکری که بایدش بپرداخت و سلطنت و خود را ضایع ساخت تا بتاریخ هشتم روز یکشنبه قطب الملک و مهاراجه با معتمدان
معتمدان خود بقلعه درآمده به بهانه بیعت انجا بپرداخت و بدستور روز اول مردم پادشاهی را از ان محوطه برآورده دروازه های قلعه بمعتمدین خود سپرد
و کلید دروازه های دیوان خاص و خوابگاه و عدالت حضور خود طلبیده نگهداشت و بعد الجمعی چون خبر حسین علیخان رسید بهمان دبدبه و شوکت
سابقه لشکر خود را اراده آمدن نمود و افواج لشکر امواج از روز اول ربیع آمدن و سر و گرفتن اطراف قلعه نموده چون [illegible] از روز
روی باقی ماند خود سوار گشته معین الدین محمول مشهور به مسیر اکبر را که همراه داشت بر فیل در عماری مخفی سوار ساخته با خود گرفته و در خانه که نزدیک
به قلعه و مشهور به بارده دری شان خان است فرود آمد و قطب الملک نزد فرخ سیر شتافت با اتفاق مهاراجه سنگه التماس بدین مضمون خدمات مسطوره و اظهار شکوه
بسیار از زبان برادر خود نمود بنحوی که در خصوص مخالفت شما هنگام پاس و نیکو خدمتیها ما نسبت و قصد و بدبختی ما بعمل آمده از پادشاه
بحد بدگمانی و اراده های فاسد درباره ما فدویان سلطنت خدمت صالحه شاهد صدق و گواه عدل ما در پیش مقال این قدر است که تعیین بر حکم
دخل ندادن فقیر و تسلیم نمودن [illegible] القصد بنام داروغه خانه بی ایمان دیگر کسان بدین اثر بدین صاحب مداران ممالک صادر گشته الحال
اطمینان ما از در باب منحصر به تفویض خدمات حضور ما نبوده است بدون قید نیابت بیگانگان و در آمد از آن و بدون [illegible] بدون حضور
و تقدیم مدارج نوکری و ارتقای امکان ندارد پادشاه جاهل مغرور با وجود بیکاکانی مکرر در سلطنت سادات برادر بهمان عجلت و پیچ ایام حسن مینمود
تا آنکه از طرفین گفتگو بطول کشیده به کلمات سخت و درشت منجر گشت فرخ سیر بتکبر [illegible] پرده اعتقاد خان قطب الملک را با احتمال
نامجلس نشسته کلمات نامناسب بزبان آورد درین حال اعتقاد خان خواست که به سخنان لایه و فریب در اصلاح کوشد قطب الملک دشنام های
فحش باو داده امر نمود که از قلعه او را برآید اعتقاد خان هوش باخته و سر از پا نشناخته جان بدر بردن غنیمت شمرده به پالکی خود رسیده
نتوانست بر پالکی سواری امتیاز خان بهشت سوار شده راه خانه خود گرفت و رفت که رفت در آن زمان از هر گوشه و کنار آن حصار
آثار فتنه آشکار و صدای آشوب بلند گردید پادشاه برگشتگی طالع خود در آینه احوال دیده کاخ خود را از آن محل ساتید و بفحوای هدایت
بعیری احمای لو ابدیکم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة از روح حال محروم بسگی [illegible] دیده درین حال مقال و انقلاب احوال چاد طلمای شب
از ایوان افلاک فرو گرفته و آفتاب عالمتاب چون کوکب اقبال فرخ سیر خاک بر سر کرده زیر زمین فرو نشست درهای قلعه بسته ابواب
امن و امان بسر روی عالمیان بر بستند قطب الملک و مهاراجه سنگه اندرون و هواخواهان فرخ سیر با دل پرخون بیرون نشستند
بسر گردید هر یک درین انتظار ... تهان تا چه بازی کند آشکار ... در آن شب پر شور و شر آشوب محشر و شور یوم النشور تمام شهر را فرو
گرفته عجب و ولوله و خرابی غلغله بود که کسی نشنیده است که در قلعه چه گذشته و چه میگذرد افواج امیر الامرا بسر هر بازار و در رهای شهر پناه بسته
و بسیار تمام شب ایستاده و مرتبه های مع سرداران بر اسبان خود سوار انتظار میکشیدند که چه اتفاق روی داد چون صبح دمید هر کس به [illegible]

سمر از جوانب در است و از امان جهان تا عالم زر باری بیماری نجیب سادات بر آورده است جز بای مخلف الی اصیل گشتن قطب الملک بر زبان عوام
جاری و شور بسر و سر مردم بازار ظاهر گردید درین اثنا بعضی از امرای فیروز جنگ بمقتضای گذاری خود از قتل سادات خان پدر زن فرخ سیر
و غازی الدین خان غالب جنگ و اغر خان بهادر ترک جنگ با اراده نصرت فرخ سیر از کمال اهوال بیخبر از خانهای خود با استعداد و کمک آمده بود
سوار شدند و نظام الملک و صمصام الدوله با تعصبی داراشکوه و در بین خانه نشین بود محمد اعتماد الدوله محمد امین خان بقصد رفاقت حسین علیخان سوار شد
اتفاقا قصد سوار از رفقای صمصام الدوله بمعرفت کابل پور بش بخانه اعتماد آمدند مرتبه در راه مزاحمت نمودند انبار تیرها در کمان گذاشته فرصت مرهمها
دادند متصل باین حال اثنا سنها بی سواری اعتماد الدوله نمایان گردید مرتبه ها که جنگ شنیده آشنا نمودند دل از دست داده هراس تقاضای ابهام
افتاده گریزپا شدند مردم بازار و غلبه و غیره سپاه بیکار و بلا رسم کار که از انجا عبث نیز از لود بند قابو یافته شروع بتاراج و قتل انها نمودند
در یک شبه ها بی اختیار اتفاقا خبر از بعضی بلند گاه خود رسیدند و بزرگی بیع سلطنتانام سردار رود و سه جماعه دار همراهی او قریب هزار و پانصد
سوار مقتول و جمعی زخمی شده از اسباب ارزند زین و خرجی انها بغارت دیگران و لحظه های هند افتاد و محمد امین خان نزد حسین علیخان رسیده
خصوصیتش دلنشین امیرالامرا گردید و از یکطرف غازی الدین خان بی سادات خان بیع پسران خود باتفاق همدیگر منصرف بادشاه رسیدند
از طرف دیگر اعتقاد خان و سید صلابت خان داروغه معزول توپخانه بادشاه و منصبداران بادشاهی با دو سه هزار سوار انطرف بازار سعد الله خان
معرکه آرا گشتند انواج و رفقای امیرالامرا از استماع خبر قتل عبدالله خان و غلوی مرتبه ها تا مضطرب گشته قریب بود که متفرق شوند تا آنکه حیات
قطب الملک متحقق گشت و حسب الامر امیرالامرا از رفقای دلاور و از مقابل سادات خان و غازی الدین خان در چاندنی چوک رسیده شروع تفاهم نمودند
در اول حمله از ضرب بان فیل غازی الدین خان روی گردان و همراهانش گریزان شدند و سادات خان بجهت زخم کاری بر داشته از میدان برگشت
و اعتقاد خان حرکت مذبوحی نموده جرات پیش قدمی نیافت و نزدیک خانه خود مرد چال البته بجای خود نشست از این جماعت او و چند دیگران
رسته بازار چوک سعد الله خان بتاراج رفت اغرخان بیع جمعیت خود و یکه تازان مغلیه که می آمد رو برو در دروازه های سوی نمایان شدند
حسین علیخان در برابر او بسته ... حمیت ایستادند و اوشر بیاجاری گشت هنوز میش بازار گرد و دار اندک گی میداشت که فرخ سیر بگیر
آمده صدای شادیانه جلوس رفیع الدرجات گوش منتظران و گوش آماده سپه جان دل با دلگان آن معرکه رسیده و قصه بر گشته اندکی آرمیدند

ذکر اسیر شدن فرخ سیر بگو سیه صفات و جلوس نمودن شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات

مبین این مقال و شرح این احوال آنکه هر چند
قطب الملک و راجه رتن چند حسب حکم از سر که فرخ سیر آمده یا انفصال جواب سوال نموده او را بقابو آورده به جای که بود بگذارند و قصه های
بی حاصل که فرو نشسته صورت نگرفت و قصه ابو الوقال بالا گرفت امیرالامرا بقطب الملک پیغام فرستاد که از دو خانم عظمی از روی نموده عشق بیه
بلوای تمام و قصه رنگ حادثه بشنود منتقد مر از دیگر و باید نمود که الحال مجال توقف نمانده چون در برابر آن فرخ سیر در نگ بسیار روی داد
بهیچ صورت بر نیاید اخر الامر با چار ناچار بدان قطب الملک از قوم افغان و غیره و صله های بسبب گرمی نجم الدین علیخان برادر قطب الملک ...

بحرم سرا در آمدند کثیری از ان شب شنبه تمر کیبه دیگر چیرا که بر سر دروازه ها مدافعه استاده بودند دور نموده بعد جست و جو و تفحص از زنها که بر حرم و تو بیم
بسیار ان داد فرخ سیر را بجز حمتی تمام بر آوردند و الده و زوجه و صبیه او و دیگر بیگمات اطراف او را گرفتند بمنت و الحاح بسیار نمودند لیکن
در چنین اوقات این حرکات چه پیش می آید و کدام عقده میکشاید خلاصه از میان انبوه زنان بنهایت مذلت و خواری کشان کشان آورده بر بالای
ترپولیه اندرون قلعه که جای بس تنگ و تاریک بود محبوس کردند ایام سلطنت او سوای ایام حکمرانی معزالدین شش سال و چهار ماه و کسری بود بعضی از
ارباب دانش تاریخ این سانحه کلمه فاعتبروا یا اولی الابصار یافته و فقیر در کتابی تو دیده ترقیم و ختم ذکر جلوس شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات
بر سریر سلطنت بعد خاطر جمع نمودن از امر فرخ سیر هاتم که شور و شر در تمام شهر بود در نهم ربیع الثانی بتتبع اثر در چهار شنبه گذشته سنه ۱۱۳۱ هجری شمس الدین
ابوالبرکات رفیع الدرجات پسر خرد رفیع القدر نبیره بهادر شاه را که از بطن دختر اکبر خلف عالمگیر و بست ساله بود از حبس بر آورده بهیئتی رشت عام که شایست
انتشار داشت بلی ابکه حمام و رسیدند و تبدیل رخت و تزئین نماینده بهمان لباسی که در بر داشت عقد مروارید ی در گلوش انداخته بر تخت نشاندند و صدای
شادیانه از نقار خانه شاهی بلند گردید که شعله آشوب باطنیان کرائید قطب الملک با همه یان خاص و رفقای معتمد ماندن در قلعه قرار داد و بر در دروازه های
قلعه و اطراف دیوان عام و خاص و در همه جاها معتمدین خود را گماشته خواجه سرایان و خواص و دیگر عمله کارخانها از معتمدان خود مقرر ساخت و در دیوان روز اول
بجلد آری روپیه اجیت سنگه و زر جنید حکم معافی جزیه صادر شد و احکام امن امان بجاگیرداران و صوبه داران بممالک محروسه روانه گشت و اعتماد خان را
به خفت و خواری مقید کرده جاگیر و خانه اورا که با وجود متفرق ساختن اموال و اسباب از نقد و جواهر و طلا آلات و مرصع آلات و ظروف و اوانی طلا
و نقره جا ره مال بود بضبط نمودند و سایر تحقیق و تفتیش دیگر جواهر و اردی نفیس بها که عطای فرخ سیر بود بنهایت خفتها و شداید بسیار برآورده گشت
و همچنین جاگیرات دیگر هواخواهان فرخ سیر از امرائیت و جاگیر راتی روجه او که بپاس دلجوئی اجیت سنگه بحال ماند همه بضبط در آمد منصبداران والاشان را
که بر حق تقرر در ماهه پنجاه روپیه و بعضی زیاده جمعی جاگیر با قیمه بلند رسم بود بدید اکثری بانسیه نقدی یا جاگیر در ان زمره سپری گردید حکم شد که هر کس اراده نوکری
دارد در سرکار حسین علیخان اسپ خود براغ رساند موافق شرح دیگران پنجاه روپیه سه سه سری میگرفته باشد و بخشیگری دوم را با اعتماد الدوله
محمد امین خان بحال داشتند و به تغییر سیف الدین خان بخشی سوم ظفر خان را مقرر ساخته و صوبه داری مالوا به نظام الملک هر چند از اوضاع روزگار
رو قبول نمی نمود دارا ای شد و سربلند خان را که قبل ازین انقلاب بکابل مرخص شده یا نزده کروه رفته بود و انتظار انجام کار سلطنت میکشید با ظلب
از سر نو خلعت استقلال و ایالت صوبه بنگور داده رخصت نمودند فوجداری مرادآباد بنام سیف الدین علی خان برادر خرد مقرر کردند و محمد رضا نام قاضی
القضاة حضور و میر خان عالمگیری را که صوبه داری اکبرآباد داشت صدر الصدور نمودند و دیانت خان خوافی دیوان خالصه و راجه بختمل دیوان تن
شد لیکن جمیع منصبداران ملکی و مالی حتی ارباب عدالت گویا نایب ازین چند بودند و همت خان که محرم و همدم قطب الملک بود مشرف دیوان خاص
و از القاب بادشاه و خدمات مناسبه دیگر یافت و در خدمات دیگر و صوبه های دور دست نیابر اینکه نظم و نسق بر هم نخورد تغییر و تبدیل راه نیافت مگر قلعه
داری ماندو را از رحمت خان پسر امیر خان صوبه دار کابل نیابر استنکافی که در ملاقات حسین علیخان هنگام آمدن از دکن نموده بود تغیر داده به

خواجم علیخان تورانی تعین ساختند و راجه جی سنگهه را که بصوبه داری احمدآباد بحال بود میخواست رخصت شود تا بالطوع در دهلی بادیه نشین گشت **ذکر**
مردن فرخ سیر و رخت بستن او ازین سرای دو در ذکر انتقال فرخ سیر باختلاف اقوال مسموع و معلوم شده بهر دو صورت می نگارد صدق
و کذب اخبار بر عهده راویان است فقیر از معتمدان مقبول القول استماع افتاده که فرخ سیر سادات عزم بر مقید نمودن فرخ سیر بالی چاکی از نسل
افغانی را که از معتمدان ایشان بود عنان اختیار حبس فرخ سیر بدست او سپرده بودند و او روز و شب در حراست اشتغال داشت شبی فرخ سیر بخبر
آن افغان از راه بامها که باهمدیگر متصل بودند خود را میخواست بطرفی بسر بر آن برد و خیلی راه رفته بر بامی دور از مکانی که مقید بود رسید افغان
بعد آگاهی از سادات خود بسر آن ایستاده چهار طرف نگریست از دور شخصی را دید که در پس دیوار پنهان گردید بهمان سر و ریش فرخ سیر
یافت آن ناکس بمقتضای سبعیت که در اکثر طبایع افاغنه میباشد دستش را کشیده آورد و دشنام دادن و طپانچه بر او زد فرخ سیر
احتمال این بد بیت نکرده سر خود را بر دیوار خیابان زد که از هم شگافت و بهمان صدمه بعالم آخرت شتافت و محمد هاشم بن خواجه میر مورخ
سوانح فرخ سیر را العلیک گشته نسبت بسادات نموده اگرچه از فحوای عبارت او چندین جهات آورد نهایت انزجار و تنفر از آن
فرقه والا تبار ظاهر میشود فقیر بنابر احتیاط عبارت کتاب او را بعینه اصلاح از بی ربطی کلام که بتصحیف و بیان با عدم استعداد محرر است می نگارد
تا محمول بر حمایت و پاس طرف سادات نگردد والعهدة علی الراوی و **صورت عبارت محمد هاشم بن خواجه میر مخاطب به خوافی الاول**
از زمره نمک پروردگان صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه و از خویشاوندان رفیق سلطان مراد بخش بود و تاریخی مشتمل احوال اکثر سلاطین هند عموماً
و خصوصاً پادشاهان تیموریه نگاشته تا ابتدای عهد محمد شاه بن شاهجهان بن بهادر شاه بحیطه تحریر در آورده در ضمن چون در ماه ربیع
بادشاه مظلوم که در آن مکان تنگ بانواع عذاب مبتلا بود که دست بروایت مشهور با وجود میل کشیدن نور باصره از کلیه زایل نشده بود از ساده
لوحی و حب ریاست که دشمن جان و ایمان است گاه بعلیان پیغام سجادیر بصورت ایام گذشته فرستاده و سعی در نجات خود در بخت
و تجار بودن هر دو برادر در امور سلطنت مینمود و گاه بعبد الله خان افغان که به نگاهبانی آن بادشاه زنده بگور مقرر بود تملقات نموده امیدوار
مناصب عظیمه فرموده استحکام مینمود که مرا نزد راجه اجیت سنگهه که سوای او باید رسانید و افغان مذکور بر مافی الضمیر او اطلاع یافته بهر دو برادر خبر
رسید تا آنکه سادات بر سهام مخلصان ذریکی قطع رشته حیات آن بادشاه ساده لوح افتاده در باب مشورت ساختند که گر نیقیا دفعه تا لی
یافت که اثر زهر چون جانکندن بر او شدید نموده بود بر نمک حرامی هر دو برادر که کفالت قسم الهی که در میان بود باب صبر بنا در رده کلمات
درشت نسبت بهر دو نمک حرام و کلام الله که در اجرای خاطر خواه سادات علی الفور بمسند و به جناب اقدس الهی را بتر نحی طلب کرده
سخنهای ناگفتنی میگفت امیر الامرا و قطب الملک استماع این احوال نموده حکم دادند که تسمه کشیده از ذفارش سازند وقت تسمه کشیدن
بهر دو دست تسمه را گرفته دست و پای بسیار زد گرفت محصلان جلاد پیشه بضرب چوب بغیره دستهای او را از کار عاطل ساختند
بر خوان و بهر دست ارادت کمین در ازش کالبد کرده اند بر این لوازم راه تا ازین جهان فانی تصبه سرت ناکامی در گذشت اگرچه بر

اگرچه بر السنهٔ عوام شهرت دارد که در آن حالت اضطراب سرکار دو خنجر به بدن او نیز رسانیدند اما آنچه از زبان صاحب اهتمام شهادت بادشاه
مغفور مکرر استماع نموده و رقت کنان با اظهار ندامت مجبور بود بدین فعل بسمل میکرد کار زدن خنجر و کارد کشیده بهر حال لیلهٔ دوازدهم که عبارت
از یکشب روز دوشنبه یا بالعکس باشد به تجهیز و تکفین پرداخته تابوتش را به مقبرهٔ همایون بردند دو حصه سر از تن جدا در لچه‌های شهر که از وقتیست بوده بند
نعش تابوت گریبان و بر اعدایش لعن و نفرین کنان و دشنام دهان گریبان چاک و بر سر خاک میریختند الله وردی خان بخشی حسین علیخان و سید علیخان
برادر بخشی الملک که همراه تابوت حسب الامر بودند اینها تیر باران شهر رفت کنان همراه میرفتند و مردم سنگ و کلوخ بر سواران اینها انداختند
به تماشا سراسیمه شدند و زنان و فلوس خیرات از اینها کسی نمیگرفت روز سوم جمعی از لچه‌های گدا پیشه بر سر حصو پیره که لاش فرخ‌سیر را بر آن غسل داده
بودند فراهم آمده طعام وافر پخته مردم بودند طلبیده بشیرینی طعام خورانیده مجلس بوده تا صبح احیای شب آوردند ایشان استقامت الهی در
معاملات فرخ‌سیر صد بظهور رسید که با وجود چندین عداوت با سیادت نفرانول که متعهد کشتن مرده بودند از این سرا جفای بسکه رسانیدند اما چون
فرخ‌سیر در ایام اقتدار خود برادران معصوم خود را و دیگر بیگناهان را به تیغ و سر بریدن مقتول و چشمهای نیازی را بی نور گردانیده
باید خود هم لذت این ظلم و ستمها را چشید و آنچه دیگران از دست او کشیده بودند بایدار دست دیگران او هم بکشد و سادات نیز در عرصه قریب
مکافات اعمال نیکه با او و دیگران نموده بودند یافتند القصه بر خرابی سلطنت از نقد و جواهر و اسباب و فیلان و اسپان پادشاهی
آنچه خواستند انتخاب کرده داخل کارخانهای خود ساختند و منسوبان دو برادر به تقسیم نموده گرفتند بلکه قطب الملک که رغبت بسیار به سراین
داشت میگویند بعضی از پرستاران حرم سرای پادشاهی را هم که در حسن و جمال عدیم المثال بودند به تصرف خود در آورد والعلم عند الله تعالی لیعبد این حال
برادران بهم بکار حجاب از روی ترقی چندان صفا نماند اگرچه بظاهر نمی‌شود اما محرمان فرا جیدان اندک اطلاعی بر این راز بهم رسانیده
از بعضی حالات استنباط این معنی مینمودند و امیر الامرا افتراق و نفاق که در ذات بیش از عطایای الهی ودیعت بود در جمیع محامد و صفات از
برادر بزرگ خود تفوق و مزیت داشت بلکه از فرماندهان گذشته سلطنت بخشی و مملکت ستانی گذشت افسوس که
عمر و نوش وفا ننمود احوال روزگار این مملکت و ادبار کشیده آبروی سید هندوستان چنین برباد رفته حالت نجابت و اشراف سند
صد نمیکشید چون اعمال خلق مقتضی دیت تنبیهات الهی گشته بود عمر وی دو چنین عمر ابر رو دین متعرض گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

ذکر رحلت رفیع الدرجات و جلوس برادر او رفیع الدوله بر سریر سلطنت و بزودی در گذشتن از جهان و خروج نمودن نیکوسیر در اکبرآباد در همین زمان

چون رفیع الدرجات مسلول بود در ماه چهارم از جلوس خود سه ماه و چند روز متمم سلطنت بوده روز بیست و یکم
رجب رحلت نمود هر دو برادر که مدار المهام سلطنت بودند رفیع الدوله را که برادر رفیع الدرجات بود به سلطنت برداشته بادشاه ساختند به انتظام
مهام سلطنت میپرداختند چون احوال ایام سلطنت این دو برادر که متعاقب همدیگر شبیه بیاد شاه آرایش و در مدت الحسب التقدیر
رهگرای عالم بقا شدند تقریر را منفصل معلوم میشود در زمان رفیع الدوله خروج نیکوسیر خلف محمد اکبر پسر اورنگ عالمگیر در قلعه اکبرآباد که همانجا

مجبوس بود در اتفاق نتاده نهذا باجمال ذکر این هر نفر از سلاطین تیموریه بنابر انتظام سر رشتهٔ تاریخ ایام بزبان قلم داده و بعرض اصلی هم درین سواد از انجاز

و اختصار احوال و ارتجال انچه بدرابست خود محکی دانسته هست لهذا باطناب کلام و نگارش اخبار بعوام نه پرداخت ملخص آنکه بعد اندک زمانی از جلوس رفیع الشان شاهزاده

نیکوسیر ولد اکبر محمد اکبر در قلعه اکبر آباد که هم انجا مقید بود بنا بر قلعه دار و دیگر از بابان احتشام بتشفیه قلعه مذکور حاکم و منصبداران متعینه صوبه اکبر آباد نظر بر انکه

آن شوبی که در سلطنت افتاده بود خروج نموده بر تخت سلطنت جلوس نمود و مردم اکبر آباد در سر او از دحام نموده صورت بلوای عامی روداد امیر الامرا با مع قطب الملک

همراه رفیع الدوله را همراه گرفته با جمیع امرا و ارکان سلطنت و اعیان دولت باکبر آباد در سر قلعه را بحصورت نیکوسیر با عوان و انصار خود چهار صد از دهشت شان بر

می آمد مصالحه می نمود لیکن چند روز قلعه مفتوح و نیکوسیر مغلوب و محبوس گردید که هزار بان قلعه و تیره که باعث فساد و بادهٔ استکبار بنیاد او شده بودند

بسزا رسیده قلعه دار احتشام مستحفظین تبدیل یافت در ضمن مرض اسهال که لاحق احوال رفیع الدوله گشته بود اشتداد یافت و بر حسب قطب الملک

در بدارو و غمخواری کوشیده حکما در معالجه اهتمام نمودند چون اجل موعودش رسیده بود در سرکار بخشیده و هنوز ایام سلطنت او بچهار ماه و ات با

اوقات یادشاهی پرداخته نرسیده بود که از بار درگذشتن او از بین عاریت سرا هویدا گردید قطب الملک و امیر الامرا از حیات او مایوس گشته اند از

ماه شوال برادر حقیقی نجم الدین علیخان برادر خود را و برادر علم علیخان پسر سید خانجهان را با آوردن روشن اختر خلف جسته اختر جهان شاه پسر بهادر

که بیست و سال از عمر دولت داشت فرستادند از آنجا که علم علیخان همراه نجم الدین علیخان رفته باشد و امکان دارد که نجم الدین علیخان صوبه دار شاهجهان آباد زود در

شاهزاده مذکور در قلعه سلیم گده با اتفاق علم علیخان رفته باشد بعلی ای حال شاهزاده مذکور را بعهده نجم الدین با والده خود در قلعه شاهجهان آباد داخل می گرد

جوانی بود در نهایت خوش خط باندک زمین روزگار آثار رشادت و فهم و فراست از ناصیه او پیدا قبل از رسیدن روشن اختر از دار الخلافت باکبر آباد

بلکه قبیل از برآمدن او از شاهجهان آباد رفیع الدوله باجل موجود در گذشت و رحلت هستی از جهان فانی بربست تا رسیدن شاهزاده مذکور نعش

و برای ده روز مخفی بود مردان رفیع الدوله بعد رسیدن روشن اختر بالوی رفیع الدوله برآورده در جوار خواجه قطب الدین فرستادند جنازه را در یوم وفات

بود دفن نمودند **ذکر جلوس ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه باقبال طالع لایزوال و عروج نمودن او بمدارج جاه و جلال** بتاریخ پانزدهم ذیقعده روشن اختر

باقبال روز افزون اورنگ سلطنت را زینت بخشیده بتاریخ پانزدهم شهر مذکور سنه ۱۱۳۱ الهجری روز پنجشنبه بعد برآمدن یک پهر و چهار ساعت نجومی از اول صبح در ساعت

مسعود و طالع محمود بر سریر دارائی متمکن گردید زینت های منابر بنقش خطبه نام نامی و اسم و لقب گرامی او پایه بلند و در سر سکه و سعید ارامی

سکه او سرمایه از جمشید یافت و بالقاب مستطاب ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه ملقب گشت دارالسلطنت باین نام مبارکش ترتیب علیا از زانو گرفت

زور آب رسیده که ماه در مهر در آن نیابت اوج حشمت و شهامت با شعور و اطاعت مطلق بود در سر رشته انفصال و نسبت داد از دست داده در همه

امور عنایت خاطر و باس رضای هر دو برادر که مدار المهام سلطنت بودند ارادت تمهید داد بخاطر بعد از کیا که پیر ایشیا هر ادای اکبر شاه بیگم مادر

آن گرامی گوهر از دار الخلافه به لشکر رسیده مردم قدیم جهان شاهی را که ملازم شوهرش بود ند با اراده استقبال او فرستادند مطلع بر عزم انها گشته

ممانعت نمود که به استقبال نیایند بلکه مدارست هم ننمایند و باز اراده کورنش بر در سر سرا ننمایند و مقرر شد که ابتدای سال سلطنت محمد شاه

محمد شاه بعد ارتحال فرخ سیر رسید و ایام فترت که مدت سه ماه زمان سلطنت رفیع الدرجات و رفیع الدوله و خروج نیکوسیر بود در اعتبار نمایند پانزده

هزار روپیه در ماه سه هزار انفصال ضروریه نواب قدسیه و چند محل مقرر شد و بنده دست کمال یابد و نظارت و بخشیدن داران به دستور هر دو پادشاه زاد

های مغفور مذکور با خبار منضمه بن سادات معتبر نامه و خواجه سرایان و خواص و قلیبابان و مردم خاص حضور جلو ریز سواری و دیار و جی و درگاه بدار و سرای

و غیره عمله ارکوران عبدالله خان برآمد و کاری منصوب بوده اند و همت خان برادر نبی پادشاه و جار نیح خدمت حضور و صاحب اخباری

دیوان خاص و عام از طرف سادات منصور بود محمد شاه از راه هوشیاری برفق و مدارا با او سلوک نموده هیچ امری بی استرضای او بعمل نمی آورد

و در سواری معتمدان سادات پادشاه را محیط بوده دور او را می گرفتند گاه گاه در یکدو روز بطور سیر و شکار نماید شاید یا باغ یک گروه دو گروه

سیر کرده باز بمعاودت خانه می آوردند القصه چون از فرخ سیر چهبیلی رام ناظم صوبه دار الله آباد که اطاعت تمی نمود بلکه بعضی اطوار ناهموار نسبت بر برادر

صاحبی ام السلطنت بظهور می رسانید دل جمعی بنود امیر الامرا اراده تنبیه او نموده حکم به برادر زاده پیش خیمه بطرف الله آباد فرمود در همان اوان

خبر فوت چهبیلی رام بعینه رسید حسین علیخان اگرچه رسیدن این خبر از بد طالع خود دانست لیکن افسوس مردم سر بر خورد از او را بر تک هندوستان نمی برد

متعاقب این خبر معلوم شد که گردهر بهادر پسر دیا بهادر برادر زاده چهبیلی رام که همشیره زاده چهبیلی رام بود بعد فوت عموی خود بجای او نشسته در ارادهٔ

آورده به استحکام برج و باره قلعه الله آباد پرداخته از شنیدن این خبر اواخر ذیقعده محمد شاه را از فتح پور بنواح مستقر الخلافه اکبرآباد آورده دست در

مهم تسخیر قلعه الله آباد داده حکم بستن پل بر آب جمنا و تعیین فوج بطریق هراول فرمودند و در این ایام مرحله راحله الصدد را نمودند اما ترین چند

در جمیع امور مالی و ملکی بلکه شرعی هم مرتبه استقلال و اقتدار داشت که متصدیان پادشاهی حرف و کلام معطل بودند و بجز از اینکه سند مهر ابتدا

هر سند دیگر دخلی نداشتند حتی بتعیین قضات بلاد و ارباب الت هم این تحویر تن چند سخن بعود گویند رد رسی رنجیده شخصی را از قطب الملک

آورده تسلیم خلعت قضای بلده فرمود قطب الدین یکی از ندما نموده بیت کنان گفت که رنج چه با قضات شاهم مقرر و تحویز نمایند او گستاخانه

در جواب التماس نمود که راجه صبر النظم و نسق امور دنیوی فراغت حاصل کرده الحال با انتظام امور دینی برداخته اند الی صل و کیل کرد در باب

تعیین افواج بر سر کل خود داشته نمود عفو تقصیر و اظهار اطاعت نموده شیر و اری او در بحال داشتن صوبه الله آباد یا عطا فرمودن صوبه اوده

بالنصص خطاب و مناصب اقرار بر آمدن از قلعه الله آباد دیگر و فراغ از مراسم تعزیت چهبیلی رام ظاهر ساخته مهلت خواست سپرلات او به بیراز تا به

زمان صوبه داری آورده با دیگر نغمات خطاب بهادری بنام گردهر صادر گردید متعین شدن دلاور علیخان با عانت راجه بهیم بهم بوندی و

و سید قطب علیخان بتادیب و اخراج گردهر بهادر از قلعه الله آباد به شرط آمد او چون بر سر ملک بوندی راجه بده سنگه هاده راجه بهیم که ملک موروثی

نامبرده بود و منازعت داشتند بده سنگه بر راج تسلط یافته بهیم سنگه را اخراج نمود بهیم سنگه توسل با زیال دولت امیر الامرا نموده امیدوار

بود چنین علیخان بهادر سید دلاور علیخان بخشی خود را با بیشتر هزار سوار رزم جو که اکثری از الوس سادات بارهه بوده اند با عانت

راجه بهیم سنگه مقرر نموده مرخص ساخت و فرمود که بعد فراغ از تنبیه بده سنگه الحاق راجه بهیم سنگه دیگر سنگه سر حد صوبه مالوه رفته منتظر

حکم مجدد یافتند و از این جهت که بر اظهار و التماس گردهر بهادر جمعی نمود حیدر قلیخان بهادر را با جمعی دیگر و فوج خالصه به اله آباد رخصت نمود تا اگر گردهر
زنا بعهده و عمل نکند به مهم او بپردازند حیدر قلیخان بهادر بعد رسیدن به اله آباد به جرأت و تدبیرات آنچه بود بمنزل نموده قصوری نکرد اما چون در
انصرام این امر مسعود نمود انجام نمی یافت و گردهر بهادر به تدبیر بار علاوه اطمینان چند روز قبول و اقرار خالی کردن قلعه میکرد و چند روز به جنگ و قلعه داری
می پرداخت تا آنکه مقدمه بطول انجامید و حسین علیخان خود از آب جمنا عبور نموده و شهره بر آمدن او بطرف اله آباد اشتهار یافت و گردهر بهادر زیاده
تر تردد در ذخیره غله و [illegible] کوشیده چاره غیر از تحصن آن قلعه ندید بدو از پایداری او در اکثر محال خالصه و جاگیرداران عمده خللها بهم رسید [illegible]
بعد خطه آنکه قلعه اله آباد را از [illegible] گنگا و جمنا محیط گردیده و گردهر بهادر خالی از استحکام نیست اگر [illegible] نماید محاصره بطول انجامیده برام
سبهای مدت مدید کوشش خواهد شد و این امر باعث برهمی در امور عظیمه [illegible] دیگر معاندان [illegible] متوقف بود در همین ایام
بر حطام دنیا همیان بر دو برادر [illegible] اگر [illegible] بقار و غباری بر خاسته [illegible] از جانبین [illegible] آمد
اما در احقاق آن کوشیده [illegible] ذکر رفتن [illegible] به اله آباد حسب التماس گردهر بهادر و بستن [illegible]
[illegible] گردهر بهادر رسیده [illegible] بامن عهد و پیمان نماید و مطالب [illegible] میسر آید [illegible] جمع و دل
مطمئن [illegible] و [illegible] فرمان [illegible] حاضر [illegible] هر دو برادر [illegible] قسم اصلح شمرده [illegible] را رخصت نمودند و [illegible]
با فوج لایق [illegible] اله آباد گردید و بعد رسیدن در آنجا و حصول ملاقات [illegible] با هم عهد [illegible] احوال [illegible] کفالت آب گنگ [illegible]
[illegible] بمیان آمده استحکام یافت و صوبه داری [illegible] صوبه [illegible] و [illegible] دیگر [illegible] گردهر بهادر
[illegible] گشت و در اوایل ماه جمادی الثانیه سنه [illegible] جلوس محمد شاه قلعه اله آباد خالی گشته [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] نموده [illegible] خداوندان نعمت [illegible] ذکر شروع قصه آصف جاه و صدور منازعت میان او و [illegible]
نظام الملک [illegible] صوبه مالوا [illegible] رفته [illegible] امکان [illegible] فرصت [illegible] مصطفی [illegible] چون امیر الامرا حسین علیخان
را [illegible] نمودن ملاقات وقت آمدن از دکن با مرحمت خان [illegible] بود [illegible] اقتدار [illegible] مرحمت خان را از قلعه داری [illegible] معزول
نموده خواجم قلیخان تورانی را [illegible] رحمت خان [illegible] روزگار [illegible] در [illegible] قلعه
تحمل [illegible] خواجم قلیخان [illegible] سادات [illegible] مرحمت خان [illegible] نموده [illegible] خواجم قلیخان به نظام الملک
نوشتند نظام الملک مرحمت خان [illegible] خواجم قلیخان [illegible] اما چون مرحمت خان [illegible] امیر الامرا [illegible] در حضور
[illegible] نظام الملک [illegible] خاندان [illegible] مرحمت خان [illegible] خود [illegible] نگاهداشت
[illegible] صوبه مالوا [illegible] سال [illegible] قلعه [illegible] دست
آن [illegible] نظام الملک مرحمت خان را [illegible] مرحمت خان [illegible]

بران کار رفته و تیر دادت نمایان نموده قلعه را تسخیر ساخت و با وجود این حسن خدمت منظور ایشان نگردید فتح جنگ مراعات بزرگانه بکار برده
اختیار بندوبست صوبه داری مالوا باو گذاشت و محمد خان در نظم و نسق صوبه داری و تنبیه مفسدان و گوشمال سرکشان چنانچه باید کوشیده
مواضع چندی از پرگنه چندیری که مسکن مفسدان بود بتاخت و بعد ازان حقیقت فرار ایشان نمودن محمد خان جمعیت بسیار از باشندگان دهات چندیری از رو
تو رات قصبه ایشان به سید عبد الله خان رسید و بیرو ارادت شهرت متواتره بنای اعتماد الدوله که با محمد شاه گاه گاه بزبان ترکی گفتگو میکرد
سپاه زیاده از حاجت نزد نظام الملک و محمد خان جمع آمده بود و بقول بعضی در همین ایام نوشته حسین علیخان به نظام الملک رسید
بدین مضمون که ما میخواهیم برای بندوبست صوبه‌های دکن از طرف آن مکان باید خود در صوبه مالوا مقرر نمائیم از چهار صوبه اکبرآباد و الهآباد و
برهانپور و ملتان هر جا خواهند بنام شما مقرر کرده شود نظام الملک به سببی از اسباب مذکوره و رسیدن دلاور علیخان با فوج خود و رفاقت
راجه بهیم و راجه گج سنگه که هر چند صوبه مالوا که قریب بدکن است باعث استقلال بعضی بود در انجا و اضطراب که اندیشه بسته بود و ملکه گشته در
جواب امیر الامرا کلمات بی عنوت نوشت و در عنوان آن خط این بیت

من چون شما یتیم نه شما نمک حرام نیستم
من بیوفا نیم نوفا هیچ خورم نیستم

نگاشت امیر الامرا و قطب الملک نوشته مذکوره دیده و مضمون آن فهمیده وکیل معتبر نظام الملک را در خلوت طلب داشته کلمات عتاب آمیز مناسبه
شد و تلخ درباره آقای او بر زبان آوردند **برخاستن غبار عناد و فساد در میان نظام الملک و سادات و ظهور آثار و اقتسام عزم و اقبال قطب الملک
و امیر الامرا که به اتمام انتظام سلطنت و لمعه آمدن امر از اتفاق مینه به کم درات** بعد رسیدن خبر گفتگوی سادات بنظام الملک و تحریک نهانی
بادشاه نوسلطنت محمد امین خان او را بنا بر ایجاد و اقتدار روا ابرو خود و جمیع اوراق انتخابیه تحریر هم منحصر در اقتدا و اعدام امیر الامرا و قطب الملک
دیده و از تسلط سادات و زبن چند و راجه جیسنگه دلتنگ گردیده به صلاح همدمان صاحب رازو و رفیقان جان نثار چاره کار منحصر در آن دانست
که توکل بر نصرت و طالع نموده علم منازعت بر افراز و عزم مذکور را جزم ساخته مطابق آن در دوحله قطب الملک و امیر الامرا نگاشت
و برفاقت عبد الرحیم خان و محمد خان و رعایت خان و جمعی دیگر از بهواخواهان قدیم و جدید با دوازده هزار سوار در وسط جمادی الثانیه
سنه ۱۱۳۲ مطابق سال دوم از جلوس محمد شاه از نواح سرونج که برای بندوبست و نظم و نسق آن ضلع جا که و برآمده متوجه و سعادت آباد دکن گردید
و در اواخر ماه مذکور از نهر نربدا گذشت و سبب دین کار بادشاهی انتشار یافت امیر الامرا بدلاور علیخان و هر دو راجه تیر از ایشان پیش تر از ایشانی قیب
نظام الملک نگاشت و نیز نوشت که از افاغنه صاحب ابوس النظر نهار و شورکری و مهواسیده نیست صب حصول مقاصد با خود رفیق ساخته تا تمام این
قصه بر دارد **رسیدن خبر فتح و ظفر عبد الصمد خان بر حسین خان خویشگی از افاغنه مشهوره قصور در صوبه لاهور** حسین خان افغان
زمیندار خویشگی رئیس قصبه قصور از مدت چند سال طریقه تمرد در ریخته پرگنه‌های بسیار حاصل نواح قصور از الهور متصرف شده در آورده
و علم مخالفت برافراشته دم از عصیان و طغیان می زد و از آمدن صوبه داری عبد الصمد خان سر باز زد و از جنگ گردنکشی اختیار کرده عمال اسبقو
رو در دیگر نوکران بادشاهی را بی دخل ساخته به شوخی تمام پیش می آمد قطب الدین نام عامل صوبه دار را که صاحب فوج بود در میدان گشته

نوح و خزانه و اوراق بدست آورد و بایست هزار سوار القصد تاخت و تاراج پرگنه‌های قرب و جوار بر آمد عبدالصمد خان که نهضت نموده و همت بر آن گمار

وا هم آورده بقیه تنبیه و تادیب ایشان نهضت نمود و نزدیک چهونی که از لاهور سی کروه مسافت دارد در رسید و فوج بهم رسیده صفوف آراسته شد عبدالصمد خان کریم قلیخان

خود را هراول نموده در دست چپ جانی خان و خواجه رحمت الله را که اقربای بیبردار تا او بوده اند مقرر ساخت و ضبط علی خان برادر خان مرزا را هراول

اینها با هزار سوار در دنباله که دشمن حسین خان بود به مقرر نمود و طرف چپ اغر خان با اتفاق عارف خان نایب خود که بدار است بر این طرح تیر توپچی حسین خان

حسین خان تیرانداز و غور و مصطفی خان برادرزاده خود را هراول داده سمع رحمت خان و بهلول خان و سعید خان و دیگر افغانان نامی که همه

فیل سواران شجاع بسیار کرده اند صف آراستند بمجرد شروع جنگ بر خاستن آواز توپ و تفنگ خود را بسیار کار بر توپخانه کشت و از توپی ایشان گذشته

کریم قلیخان هراول را از پا در آورد و فوج همراهی کریم قلیخان هم شکست خورده گریخت حسین خان در سر راه جوان یکه تاز مقابله اغر خان برادر

در عجب به دور عقبری در میان آمد همراهیان توکلیه است اغر خان با صدمات حمله افغانان تاب نیاورده رو بفرار نهادند اما اغر خان با بست مقابل کس

که قدمهای زنگی الیس گردیده و اکثری از انها متحمل و متحمل زده و همه تیر انداز و یکبار با دار آری نموده افغانان را از بر تیر باران گرفته اغر خان

خود با یکی به قلیان زده فیل را مقابله دشمن راند و به تیر یکی از مخالفان را افگنده تا رفته مصطفی خان برادر حسین خان با جمعی از افغانان

نامی کشته گردیده و بعضی از جماعه مجروح گشتند حسین خان چند آن التفات با اغر خان نکرده مقابل عبدالصمد خان شتابان تیز اوت للدوری رسید

که عرصه بر او تنگ گردیده و اکثری از همراهیان او رو بفرار نهاده تزلزل عظیم در ارکان لشکرش روی داد دمیکو شد عبدالصمد خان از خود

میکنند و میگفت که ای خواجه آخر توار شاه بهتک که بر حسین خان بود دکم شده در شروع حمله جانی خان و ضبط علیخان شرد تمایان نمودند و اغر خان

در آن وقت برگر شد در آن حال فیلبان حسین خان سمع تیر او شد اورشاه بهتک نام که بر فیل با او نشسته بود کشته گردید و همان وقت گولی

تفنگ از دست ضبط علیخان بر سینه حسین رسیده جان بجان آفرین سپرد و لاش در هوده فیل او گرفته تسلی شد عبدالصمد خان مظفر و منصور گردید که

نشاد مانی نمود و مراعات اسیه‌ها همراهیان خود نمود و با اغر خان تیر واضح فیل و خنجر و شمشیر محمد مهر نواز الصمدی در صد سوار بپیش آمد لیکن از آنکه

خبر قطب الملک و امیر الامرا رسید عبدالصمد خان را مورد تحسین و آفرین ساختند فرموده خطاب سیف الدوله علاوه خطابهای سابق فرمودند رسیدن

نظام الملک در صدود دکن و عبور نمودن از آب نربدا و بدست آوردن قلعه اسیر و قلعه برهان پور نظام الملک بتصمیم اراده مسارعت با

سادات عازم ملک دکن گردید از آب نربدا عبور نمود چون اقبال یاور او گشته بود بمجرد عبور رانگه اکبر پور هفت از بای قلعه اسیر که از قلعه

متینه مشهوره سپر حصینه بست و اکبر با دشاه بمحاصره سالها انرا مسخر کرده بود به صلاح طالب خان قلعه دار انجا که از تیره مصوب کرده امیر الامرا بود با استقبال

نظام الملک بنا بر تطمیع او رسیده و طلب دو ساله خود دیگر انعامات از نظام الملک گرفته قلعه مذکوره را تفویض او نمود و قلعه ارک برهانپور نیز بهمین دستور

بدست نظام الملک افتاد و عوض خان صوبه دار برار که با نظام الملک قرابت قریبه داشت و در شجاعت و اصابت رای از مشهوران بود با

فوج شایسته و سامان بایسته پیوند با نظام الملک رسیده با او ملحق گردید و رنمها نام سردار مرهته که با راجه ساهو در اتباع او مخالفت بود با ده هزار

با دو هزار سوار رسیده نظام الملک فتح جنگ پیوست و بعضی رشیدداران و سرداران افاغنه آن نواح نیز بهمین دستور بحضور نظام الملک رسیده

باتفاق در رسیدند انور خان صوبه‌دار برهانپور که از دست گرفته‌های قطب الملک و پیش آورده‌های او بود چندین جنون در بر یزدان (?) دامن‌گیرش

نموده بامید اینکه پیش عالم علی خان برادرزاده امیر الامرا صاحب صوبه کل ممالک دکن اقامت داشت خبر اقتدار یافتن نظام الملک شنیده به بهانه

حراست حصار شهر پناه بر آن برج رخصت حاصل نموده خود را بخدمت نظام الملک رسانید و مرهته‌ها که بنابر مصالح با راجه ساهو در

اکثر جاها بتحصیل چوته خود نشسته بود و بیدار قرب لشکر آصفجاه گرفته به سرداران خود پیوستند در ضمن والده سیف الدین علی خان که مع اطفال صغیر

باراده رفتن پیش پسر خود به برهانپور رسیده بود در آن اراده نظام الملک اطلاع یافته راه [illegible] جواهر و اسباب بکه همراه داشت گرفته ضبط آن و دیگر

خود نظام الملک رسانید نظام الملک جوانمردی نموده اصلا طمع در مال وا نکرده محمد علی نام را که این پیغام آورده بود بعطای خلعت

شادکام و مطمئن خاطر رخصت نمود و میسره برای اطفال رسانده دو صد سوار بدرقه همراه داده تا فوج عالم علی خان رسانید لیکن رسیدن

این اخبار بامیر الامرا و عالم علی خان متواتر تاکید مقابله و مقاتله با نظام الملک نوشته و خود امیر الامرا عازم دکن گردید اینطرف عالم علی خان

تنگ شنیده از چند با بعضی مختلفه و اراده صلح با نظام الملک و دادن صوبه‌داری دکن باو می‌نمود اما حسین علی خان بهیچ وجه در اراضی به مصالحه گشته

سعی تمام چند روزی نمود **ذکر شورش بلیه که از محتوی خان در آن اوان در کشمیر روی داد و عالمی بلای ... رهنمای آن کافر بدنیار**

گرفتار آمد ملا عبد النبی کشمیری ملقب بمحتوی خان که از مدت با هنود آنجا از نهایت حماقت تعصب و عداوت درست بنظر بانقلابی که در روزگار

شاهده نمود عرق شرارت او در حرکت آمده آن جماعه را در باب مسلمانان احمقی و سفیهانی را با خود متفق ساخت و نزد میر احمد خان نایب

صوبه کشمیر و قاضی آنجا رفته تکلیف نمود که هنود را از سوار اسب و پوشیدن جامه و بستن دستار و یراق و سیر سبزه و باغ و غسل ایام مخصوصه

نهرها مانع آیند و در باب سماجت زیاده از حد برده انها در جواب گفتند که هر حکمی که بادشاه و ارباب شرع حضور در باره جمیع هنود ممالک

محروسه باشند بتاثیر مطابق آن حکم در اینجا توانیم نمود محتوی خان تشنه بردار سید باغ برخاسته با عانت سفله‌ها که او جمع بوده اند هر جا هندوی

را میدید با انواع شرارت پیش آمده بجور خفت و ایذای آن بیچارگان میگشت روزی صاحب رای نام که از هنود معتبر کشمیر بود به سیر باغی

رفته برهمنان را طعامی میخورانید آن سفهای بسته اکبر علی التعقله بسر آنها رسیده با عانت شیاطین الانس که اعوان و اخوان او

بودند بیچاره‌ها را شروع بزدن و کشتن و بستن نمود صاحب رای با چند نفر گریخته خود را بمیر احمد خان رسانید محتوی خان جماعت خود بر

سر خانه صاحب رای رسیده خانه او و محله هنود آن فرو گرفته و آتش در داده شروع بتاراج نمود جمعی از هنود و مسلم که بمعاونت پیش آمدند

مجروح و مقتول شدند بعد از آن بهمان جماعت بر خانه میر احمد خان آمده اطراف خانه او فرو گرفت و شروع بجنگ و زدن سنگ و خشت

و تیر و تفنگ نمود هر کرا یافت گرفته انواع بیحرمتی با و رسانید و برجی را گسسته و حرمت را تاراج فرزندی ساخت میر احمد خان روز دیگر

قادر بر برآمدن از خانه و دفع سر انها گشته بقصد صلح از دست آن جمله بسباک نجات یافت روز دیگر جمعیت ... اهل الله ده ... بالاتفاق

۸

میرشاه پورخان بخشی با دنبالهٔ و دیگر عمله و منصبداران و منصبداران سوار گشته بر سر محتوی خان ریختند نوبت آن بمفسدهٔ کینه جو شور و غوغا گسسته
اعوان خود را فراهم آورده بمقابله میر احمد خان ایستاد و جمعی از آن شورشیان عقب میر احمد خان در آمده بالای راه گذشته بود سوختند و هر دو طرف
رستهٔ بازار را تا جائیکه میر احمد خان رسیده بود آتش داده از مقابل و از بالای بامها و دیوارها بزدن تیر و بندوق و خشت و سنگ پرداختند و اطفال
و نسوان آنها از اطراف نجاسات و کلوخ و هر چه می یافتند می انداختند جنگی عظیم در پیوست و در آن هنگامه سیدی خواهرزاده میر احمد خان و
ذوالفقار بیگ نایب صوبه که توالی و جمعی دیگر کشته و زخمی گردیدند و کار بر میر احمد خان که راه بازگشت و پیش رفتن نمانده بود تنگ گشت که ناچار
به تجرد الحاح پیش آمده بمسجد سوار و خفت و خواری از آن مهلکه نجات یافت و محتوی خان بار دیگر بر سر خانهٔ نایب قاضی رفته صاحب رای را با جمعی که
در خانهٔ او سواری بودند بخفت تمام کشیده آورده و گوش و بینی آنها بریده و ختنه بلکه قطع آلت تناسل بعضی نموده مقید ساخت و روز دیگر با همان
هنگامه در مسجد جامع آمده میر احمد خان را از نیابت صوبه داری معزول ساخته خود را محافظ دیندار خان و حاکم مسلمانان قرار داده متقریات
کار رسیدن نایب دیگر از حضور و اجرای احکام شرعی و تنقیح قضایا مقرر نموده هنگامه میر احمد خان بیچاره بند و حل و نهی بود و دیندار خان حاکم
مستقل گشته در مسجد نشسته اجرای امور ملکی و انفصال معاملات می نمود بعد رسیدن خبر در حضور مومن خان نجم الثانی را به نیابت عنایت الله خان
صوبه دار کشمیر روانه ساختند در آخر شوال به سرحد کشمیر رسیده محتوی خان دیندار که از کارهای ناصواب خود خائف و منفعل بود به خواجه عبدالله که او
هم از مشاهیر کشمیر بود و با آن مفسد رابطهٔ اخلاص داشت رجوع نموده و پسر خردسال خود را برداشته به خانهٔ او رفت و به تجرد التماس نمود
که بر خانهٔ او و جمعی از مفسدان در میان است با استقبال نایب صوبه رود خواجه مذکور صلاح داد که شما را رفتن بخانهٔ میر شاه پور خان بخشی و عذر خواهی
از حرکات گذشته ضرور است بعده بر فاقت هم برای آوردن مومن خان نایب خواهیم رفت محتوی خان با شعار خواجه عبدالله بخانهٔ بخشی رفت و بخشی مذکور
بصلاح خواجه مسطور جمعی از مردم محلهٔ حیدری طلبیده در خانهٔ خود پنهان داشته بود چون محتوی خان رسیده در دو سه کلمه مذکور گردید میر شاه پورخان
بهانهٔ امر ضروری برخاست و مردم پنهان که منتظر محتوی خان و مترصد ایما و اشاره بخشی بودند از گوشه و کنار برآمده اول در حضور او پسر او را کشتند و در بند
و آخر دیندار را بعد از پاداش اعمال او بعذاب و عقوبت کشته روز دیگر پیروان او اجتماع نموده به غلوی چون تشنهٔ خون بر سر محلهٔ حیدری با
غلو و ازدحام آمده شروع ببردن و بستن و کشتن مردم آنجا و سوختن خانهها نمودند قریب دو سه هزار کس از آن محله که جمع کثیری از مغلیه مسافر
نیز در آنجا بود و مریبی ... مذکوره آمدند و عیال و اطفال ساکنهٔ محلهٔ مزبور بدست آن سفاکان افتادند و اموال لک لک بتاراج برده
بدسلوکیها که با مردم اینجا نمودند شرح نتوان داد بعد فراغ از این جهاد بزعم خود بر سر خانهٔ قاضی و بخشی هجوم آورده جهاد ناتمام را تمام ساختند بخشی دست و پای
زده رو پوش گردید و قاضی تغییر لباس نموده به در رفت خانه او را به تاراج آورده خشت حویلی را بدست برده مومن خان نایب حضور میر احمد خان
را بدرفته داده ... نمود و با دم کشمیر که اکثر از خلق ... و ... ساخت ذکر مقاتله دلاور علیخان بخشی الممالک برادر
حسین علیخان با نظام الملک فتح جنگ و یاوری اقبال تورانیان و کشته شدن دلاور علیخان بعد رسیدن دلاور علیخان به جابر رده ...

29

به چارده گروهی با بهادر نظام الملک بعضی از سرداران لشکر خود را مع فوج عوض خان و سرداران و جماعه داران شجاعت پیشه دیگر
به سرداری محمد غیاث خان مع توپ و توپخانه برای مقابله دلاور علیخان تعیین نموده خود با اتفاق عوض خان و دیگر همراهان از عقب بهادر برآمد تا نقا و بکه
عند الحاجت مدد محمد غیاث خان توان رسید اقامت گزید چون مقابله با دلاور علیخان نزدیک شد غیاث خان صفوف را آراسته حسب الامر نظام الملک
توپخانه دستی و توپهای بزرگ را در تالهنگ که باصطلاح هندیان چره گویند همراه مردم معتمد و بهادر خود که در وقت کار هوش نباخته با استقلال تمام کار
نامور بپردازند در پناه نهر خشک طولانی که ناله اش گویند بطور شاخ صید در کمین نشاندند و دلاور علیخان بمقتضای شجاعت ذاتی و جهالت
جبلی که در طبایع مردم بارهه است با یازده هزار سوار همراهی خود و فوج راجپوتیه بهمراهی راجه بهیم سنگه و راجه کج سنگه و دوست محمد خان افغان مسلح
گشته و صفوف آراسته فیلان جنگی را عقب توپخانه گذاشته مستانه وار قدم به معرکه کارزار گذاشت و غیاث خان عقب مردم کمین منتظر
پیش آمدن دلاور علیخان استاده که از طرفین آتش افروزی بان و توپ شروع گردید دلاور علیخان از فرط تابی و صبر نکرده قدم پیشتر گذاشت چند قدم
تو فاصله و سکون رفته چون از کمینگاه آگاه نبود دفعه حمله نمود در یورشی که انتظام صفوف نمی نمایند خود را با همراهیان نامنتظم بر دم توپچیان کمینگاه
رسید مردم کمین دل برکین پا بدار نموده یکبار توپها و بندوق دستی و بانهار را آتش داده فوج دلاور علیخان را هدف گوله تفنگ ساخته
و بیک سلک جمیع کثیر از پیش قدمان دلاور و رفقای بهادر بر خاک هلاک افتادند عقب ماندگان بمشاهده این حال ابتر از آن گشته دود باروت را
بر دیده حوصله خود سرمه کشیدند و عار فرار را اختیار نموده از کارزار برگشتند دلاور علیخان هر دو جماعه دار که زیاده از چهارصد و پانصد سوار نبودند
پای ثبات افشرده سینه های خود را هدف تفنگ بلا گردانیدند چون راه ناهموار و پیش رو گولهای آتش بار بود اسپ تاختن و فیل راندن میسر
نمی آمد در آن عرصه اکثر دلاوران بارهه و شهوران راجپوتیه و دوست محمد خان افغان که صاحب اولوس و از سرداران با نام و نشان مالوا
بود تنگ فرار بر خود گوارا نکرده بدر رزم پیوستند بهر حال چون بخت و اقبال با دارت برگشته نصیب یاور نبود دلاور علیخان مع زادها با جمعی که تمامه
بود دلیریها نموده نشانه تیر و گوله تقدیر گردیدند و هیچ یک از سرداران لشکر نظام الملک آفت جانی نرسید صدای شادیانه از طرف فوج
نظام الملک بلند گردید و توپخانه و دیگر کارخانهای دلاور علیخان آنچه از حادثات تاراج محفوظ مانده بضبط نظام الملک در آمد و زین فتح
و ظفر مراجعت به لشکرگاه نموده به تسلی رعایای صوبه خاندیس و استمالت سپاه پرداخت و جراحت زخمیهای همراهیان را که زخمها برداشته بودند مرهم
الطاف و عنایات اسپ و فیل و خلعت تقسیم ساخت و استماع این اخبار موحش موجب حسرت بادشاه و محمد امین خان اعتماد الدوله و دیگر
ارکان السلطنت در باطن گردیده و تشکرانه بمقدم رسید قطب الملک و امیر الامرا را نهایت ملال عارض گردید لیکن چاره کار خود را فقاده
اکثر اوقات صرف مشورت امیر پیشگاه اراده همراه بردن بادشاه و رفتن به دکن بر دراده نظام الملک میشد وگاه فرستادن بادشاه
مع قطب الملک بدار الخلافه و تنها رفتن امیر الامرا به دکن مرکوز خاطر میگشت گاه آنکه بادشاه همراه امیر الامرا بشرکت … باشد گاه
آنکه اول مصالحه را کار فرما باشند متعلقان امیر الامرا را از دکن باید طلبید بعد از آن تدارک مهم نظام الملک باید کوشید و دیار محمد امین خان

شیر منشور رها نمیتوانست شد بر سر دو برگ فرایض خود دست زده بود بدگاه شهر پتل و اسیر [illegible] سادات رو میداد و با برنوق مدارا می نماید
امیر الامرا میخواست که محمد امین خان را بکشد قطب الملک چون عهد و پیمان با او درست نموده بود نسبت به [illegible] نهایت ممانعت می نمود بلکه [illegible] گفت که
جان من و او جان برادرست اگر شما او را بکشید من خود را هم بکشم بهر صورت چون او قاتل حسین علیخان بود چه طور کرده شد و در همین ایام بیست و دوم
ماه مبارک رمضان سنه ۱۱۳۲ روز جمعه بعد از زوال که مردم در مساجد مشغول استماع خطبه و استعمال نماز بودند زلزله و جنبش زمین روی نمود که
آن زلزله الساعه شکی عظیم یاد میداد و اکثر عمارات در شاهجهان آباد و دهلی کهنه از هم پاشید افتاد و بعضی مردم از صدمه آن مرده اکثری مجروح
شدند و از صدای که از زیر زمین مسموع میگشت [illegible] خلقی در حیرت و اضطراب بودند و با عمارات و زمین بحرکت
آمده [illegible] زلزله امتداد یافته تا چهل و دو شبانه روز در شب یک دو زمین و عمارات بجنبش می آمد و صدای ظاهر میگشت در دلهای
مردم خوف بسیار جای کرده خوابیدن زیر سقف متروک بود بعد از آن مدت که مذکور شد اگر چه زلزله تخفیف یافت اما تا چهار پنج ماه گاه
گاه زمین و عمارتها لرزه می آمد و اثر آن زلزله باقی بود القصه قرار یافته بود که غره ماه ذیقعده بجشن جلوس پادشاه و قطب الملک بطرف
شاهجهان آباد بر آیند و حسن علیخان با جمعی از امرا [illegible] روزی دیگر گرد در [illegible] با محمد امین خان بجهت [illegible] زمان چون
توهمی از تورانیان بود منازعتی در میان آمد و شنیده در گفتگوی مجلسی که استشمام فساد از آن می شد [illegible]
با بهادران تورانی شب و روز در تهیه [illegible] خود نشسته میماند تا آنکه رفع کدورتها در میان آمد و عهد رفاقت با تجدید اتفاق بعمل آمد
عهود و مواثیق باقسام و ایمان غلاظ و شداد موکد و مستحکم گردید و [illegible] آن از محمد امین خان [illegible] بظهور رسید [illegible]
شد گویند لقمه السیف تیغ دلاور علیخان که [illegible] شکست [illegible] بعالم علی خان بهادر رسید و نظام الملک بتهیه اسباب و تیاری
سامان جنگ و مرهم نهی خستگان و تالیف سپاه خود و افواج [illegible] و [illegible] رفقای عالم علیخان [illegible] انور خان با حق [illegible]
که حقوق پرورش [illegible] سادات فراموش نموده به نظام الملک پیوسته بود بنابر خبث طینت قناعت به خیانت نکرده از نزد نظام الملک خطی
بعالم علیخان نوشت اینکه نظام الملک [illegible] زیاده [illegible] اکنون وقت از دست داده خود را
زود به [illegible] رسانید آن خط بدست نظام الملک افتاده [illegible] انور خان [illegible] مبدل گردید و به پاداش اعمال خود رسید عالم علیخان اوایل ماه شعبان
با فوج مناسب قریب بیست و پنج هزار سوار که از آن جمله دوازده سیزده هزار مرهته [illegible] بسرداری [illegible] و [illegible] دیگر [illegible]
و دیگر سرداران نامی مرهته که همه خود را از جان نثاران امیر الامرا [illegible] و همراه [illegible] از امرای مشهور [illegible] بدل [illegible]
مجبور بظاهر دارای رفیق بوده اند و باقی فوج ملازم سرکار خود از کتل فردا پور [illegible] بالاگهات [illegible] فرود آمده
فوج مرهته به ضابطه خود منتشر گشته دست بتاراج دهات [illegible] و نظام الملک اسباب زیاده [illegible] خود را [illegible] اسیر فرستاده
از حوالی برهانپور متوجه جنگ عالم علیخان گردید چون دریای پورنا که از برهانپور بفاصله [illegible] کروه واقع شده در طغیان بود در عبور توقف [illegible]

توقف زیاده نمود نظام الملک بر تنهائی عوض خان یورش کرده بطرف جسر بابا بیهم ساتید بر ابالت رسید از آن وقت کار را تعاقب نموده
تا جدا شدن عالم علیخان از آن گذشت عالم علیخان بر عبور نظام الملک آگاهی یافته به مقابله او حرکت نمود و در پشته برآمده دست برد سبقت
کرده پیشتر راندن لشکر نظام الملک را محصور ساخته شروع جنگ نمودند چون باران متصل می بارید و در پشته هم احاطه داشت غله در لشکر نظام الملک
چندی و کمیابی گران بود و اطراف بنگاه را گرفته در گرفته بطور چپاول می جنگیدند عوض خان در تنهاهای پشته که رفیق نظام الملک با علیخان
مخالف بود به تدارک میمودند و نظام الملک تا بل زبانی جنگ گیتان راه می نمودند برای حرب با عالم علیخان امکان نیافته سبب بیحوصلگی تا آنکه
نزدیک بالقصبه بالا پور رسید و بیگانگان خاطر خواه تهیه معارک خست مقابله نمودن عالم علیخان با نظام الملک در کمال دلاوری و از ره حرب نمودن با تنها بهادری
عالم علیخان بهادر در ششم شوال المعظم با نظام الملک سپهسالار ترتیب فوج و تهیه قتال پرداخت مشهور خان و محمد خان پسر خان عالم دکنی را هراول
کرده همراهی امین خان برادر خان عالم و عمر خان بیجاپوری و داؤد خان و شمشیر خان و محمد اشرف خان بخشی و رند خان دلیران و میهی خان
و محمد بیگ خان که هر دو جماعه دار عمده و بهادر مشهور بودند سمت ظهر ساخت و رفاقت طلب خان و خواجه رحمت الله و دیگر دلاوران و سرداران دکن
در پشته امین و یسار فوج مرتب ساخته هر یکی را جایی که مناسب بود تعین نموده خود در قول قرار گرفت و غیاث الدین خان را با جوق
در شمول فوج قیل یکسر سوار ساخت و توپخانه را با اسلوب شایسته و دوازده هزار پیاده گزناگی پیش روی خود داشته فیلان مست جنگی
را غرق آهن نموده عقب توپخانه بجا داده با دل قوی و خاطر مطمئن اراده کارزار مصمم ساخت لیکن چون جوان نو رسیده تا تجربه کار بود با آنکه
جنگ دلاور علیخان شنیده بود که نظام الملک مردم خود در کمین نشانیده دلاور علیخان را سبب توپخانه انبار کشید و از آن جهت شکست بر فوج دلاور علیخان در
افتاد و حزم و احتیاط در خصوص تیر نکرده خود هم در همین بلا گرفتار گردید و جان شیرین بر مردانگی در باخت اصل خورد آنست که چاره تقدیر بهیچ
اندیشه و تدبیر نه چون ابواج رسیدند نه پیش نشسته نام سرکوب تیر تیکیه رقم بدیر چاره و قالب نگار گشت با سی چهل فیل سوار با جلدت در عرصه کارزار
گذاشت و نظام الملک بتائید بخت و اقبال رحمت خان بهادر را هراول خود ساخته غازی الدین خان پسر خود را همراه او داد و عبد الرحیم خان
و رعایت خان و سعد الدین خان و داراب خان و کامیاب خان و غیاث خان و قادر داد خان و اختصاص خان و دلیر خان و روح الله خان
و انور خان و جنیدی از راجه‌ها و دیگر بهادران همراهی خود را که برگشته همراه و رزم جو بوده اند جا بجا در میمنه و میسره قرار داده خود مع عوض خان
در قول جا گرفت و در تنهاهای پشته را بالبعضی از سپاه داران بر بنگاه گذاشته پیدا نتیجه سوزش پشته های مخالف متعین نمود و توپخانه را بنهار بجه
از خود داشت و آنچه از قلعه آسیر و برهانپور رسید دلاور علیخان بدست آورده بود از اول قرار بطوریکه صاحب کار بود بشتاب ترتیب داده در گوشه های
منهی یمین و یسار جدید و دلاوران معتمد را با توپهای چهره دار و شترابه و بان در کمین نشانیده و خود در پناه انبار استاد دلاوران فوج عالم علیخان
در حرکت و هیجان در آمده مشهور خان هراول با فوج خود که ده دوازده هزار سوار خواسته بود در توپخانه شترباز نظام الملک حمله نمود و همگی در لشکر
اول جنیدی از جانبازان با همه بردن کاک هلاک افتادند بسیار از متعلقه نظام الملکی دلیری کرده قدم پیش گذاشتند و مقابل هراول رسید

رسیده عقب قلب هاشمی نمایان نمودند و تیراندازی در فوج هراول عالم علیخان بهم رسید در هنگام گرم بازار این احوال از راه جرأت فطری عوض خان

که هم از شیر تن و پیشتر بود و دیگر سرداران و سرداران فوج فیل سوار آن تبیر از یک هراول خود نمود و حملات مردانه پی در پی بر فوج نظام الملک

تنگ ساخته از پیش برده خود را بر نشست فوج معمور روگردان و عالم علیخان معه همراهیان متعاقب او روان گردیده و غنیمان حرم و اسپاه را از دست

داده پای ثبات از پیش بجلدی بدر آمدند تا آنکه بسر های لعدیر برآمده توپخانه کمین فوج مخالف که بران توپچیان متعین بودند رسید و ناگهان

بیکبار توپ های چندها را و بان های بسیار و خراج بیشمار بر سر او سر دادند و فتیله برخاست دود توپخانه عالمی را سیاه ساخت چون دود

تیر باران نمود فرو نشست مشهور خان هراول و غالب خان و شمشیر خان و محمد اشرف خان و خواجه رحمت الله و مهدی خان و محمدی بیگ و بسیاری از

جانبازان مقتول و مجروح و اکثر سواران و پیادگان بر خاک هلاک غلطان بنظر در آمدند و علم عالم علی خان بهادر با وجود بر داشتن

زخمهای متعدد از جان نثاران که هر یکی شیر زره شیر و مبارز دلیر خیابان عرصه خون خوار و شیر گیر دار بود استقامت ورزید و شجاعت

سپاه دو دم بقدم بیشتر می نهاد در این حالت اختصاص خان نبیره خان عالم و محمد عنایت خان که یک چشم او از زخم تیر در همین دار و گیر از کار رفته

از کار رفته بود پای جسارت پیش گذاشته مقابل حملات رستمانه عالم علیخان گردید و دیگر سرداران همراهی نظام الملک مع عوض خان که از قریب

قریب او بود بمدد آن بر دو رسیده زد و خورد بجسب و بستبر داد و بر عرب روی داد از اقدام ضرب شمشیر اختصاص خان دست عالم علی خان از

حرکت افتاد و از یورش فوج نظام الملک که از پی هم می رسید آن نوجوان رستم نشان مع همراهیان که بود ده فیل سوار و دیگر فارسان و فا

و پیادهای نحی عشاره بشمار آمدند سر خرو با پای کرام خود و طی کرد به سنگر اجل بهار زخم بر داشته با چند مر شته اسیر گردید و عمر خان برادرزاده

داود خان و امین خان برادر خان عالم که منافقانه رفیق عالم علیخان گردیده در دسک روبه و شغال ببیل در معرکه از خان مرحوم بدر کردید

او رده گرد بدنست منفعل پاله ها پهلو از جنگ فی الحقیقت از نام و ننگ نمی گذرده با نفاق لغض نفاق پیشه دیگر به لشکر نظام الملک پیوستند خیمه و مسلمان

و توپخانه و جمیع کارخانه های سرکار عالم علی خان و همراهیان او از آنچه از دست برد تاراجیان محفوظ ماند بتصرف نظام الملک در آمد

درین جنگ تیری بهیچ یک از همراهیان نامی نظام الملک آفت جانی نرسید چند کس از اعیان که زخم ها بر داشته بودند از مرهم لطف جان

نظام الملک جراحت انیام التیام یافت از استماع این خبر ملال انگیز قطب الملک و امیر الامرا گذشته بنائی نسبت خصوص امیر الامرا که از فرط

غم و غصه بر آتش تیه داری میطپید و اندیشه ناموس و خانه خود که در دکن داشت نیز بخاطر ش متخلید بود بتقصیه خبر رسید که قبایل حسین علیخان

را مع مال و اسباب قلعه دار دولت آباد قبل از رسیدن فوج نظام الملک اندرون قلعه گرفته تا زنهم حوار مر عبید است و با وجود آنکه کمال

آزردگی از حسین علیخان داشت جوانمردی را کار فرموده منت بر ساداتگی انشت بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اسا

از استماع این خبر اندک تسلی در دل تمدید امیر الامرا بهادر گردیده و نیز در همین روز خبر رسید که مبارز خان صوبه دار حیدر آباد و دلاور خان که هم

زلف یکدیگر بودند با بعضی از سواران آن ملک با نظام الملک پیوستند و عهد رفاقت با او بستند

نهضت نمودن امیر الامرا بسمت دکن و در حضض شدن

مرخص شدن قطب الملک بطرف دار الخلافه شاهجهان آباد و اجمال ذکر آنچه در عرصه روی داد بعد گذاشتن بسیار رای‌ها برین قرار یافت که قطب الملک به
نیابت بادشاه در دار الخلافه شاهجهان آباد اقامت ورزد و حسین علیخان در خدمت بادشاه بدکن رفته بتنبیه و تادیب نظام الملک بپردازد چون این عزم
جزم گردید امیر الامرا در تهیه فراهم آوردن سپاه و سرانجام سامان جنگ افتاده مصحوب سید محمد خان پسر اسد الله خان و دیگران زر و پروانه‌های برای
طلب جماعه داران عمده بارهه و افغانان صاحب اولوس فرستاد تا آنکه قریب پنجاه هزار سوار قدیم و جدید بنگاه داشته موکب بادشاه و افواج شاهی و راجه‌ها و عمده
هم برکه اطاعت و رفاقت نمود با توپهای جهان آشوب و الغیچی‌های قدر انداز اسباب شوکت سار کرده اواخر ماه شوال پیشخانه بطرف دکن برآورد و خود امیر الامرا
تیز کوچ کرده بموضع گرده‌ی اکبرآباد نزول فرمود چون اجل موعود حسین علیخان رسیده بود بعضی امور که صریح در حق او مناسب نبود قهرمان تقدیر از دست او
بروی کار آورد خبر نتیجه در اوایل ذیقعده خدمت میر آتشی که بنده و لیاقت پادشاهی والاگهر است از سید خانجهان که از جمله اقربای حسین علیخان بود انتقال نموده به حیدر علیخان
مفوض گشت و نهم ذیقعده سنه ۱۱۳۲ هجری محمد شاه از سواد مستقر الخلافه اکبرآباد کوچ نموده به سه گروهی بلده مذکور رسیده نزول ارزانی داشت و سید اسد الله خان بطرازی
شایستگی و حصول رخصت رفاقت نمود چون یازدهم ذیقعده روز جلوس جشن پادشاه بود و قطب الملک میخواست که بعد الفراغ جشن رخصت حاصل نماید امیر الامرا
حسین علیخان که اصل لشکر را از حوالی اکبرآباد مرخص نموده چهار روز هم‌راه حسین علیخان پادشاه را همراه خود گرفته منزلی نزدیک فتح پور سیکری رخصت و سه چهار روز
برای جشن جلوس پادشاهی توقف نموده سمت دکن نهضت فرمود و قطب الملک مع حامد خان عموی نظام الملک و حمید الدین خان و غازی الدین خان و عالی خان و
بیرام خان و نعمت الله خان و میر خان و سید صلابت و خدا بخش و هراول و دراینجا مانده نوزدهم ذیقعده بطرف شاهجهان آباد کوچ نمود و در راه محمد خان
بنگش با قطب الملک ملاقات نموده در امید رفتن خود به لشکر پادشاه بنا بر رفاقت امیر الامرا و شهید شدن خود ظاهر نمود و پنجاه هزار روپیه علیحده مسلم
چند لک روپیه که حسین علیخان بامید رفاقت خود داده بود از قطب الملک گرفته بر توقع راست نماند که به لشکر پادشاه بمردم رخصت حاصل نمود
و قطب الملک رهگرای شاهجهان آباد و امیر الامرا منزل بمنزل روانه دکن گردید کشته شدن امیر الامرا حسین علیخان بهادر در راه دکن از
ترددات و اتصال امرای گیتی کوشش بر رفتن و انهدام مبانی شوکت و قوت سلطنت کین خاندان بابره بعد از آنکه قطب الملک کجیل گروهی شاهجهان آباد
رسید بر گشته شدن حسین علیخان بهادر و غیرتخان بهادر خواهر زاده او و نور الدین علی خان برادر امیر الامرا ارشفتن چند که در اضطراب توشته مصحوب
شتر سواری فرستاده بود مطلع گردید شرح این واقعه آنکه چون پادشاه را چندان اختیاری نمانده دست این سادات گردید امرای کین نظام الملک
و محمد امین خان اعتماد الدوله را خار خار رشک در جگر می‌خلید و همه وقت در فکر و تدبیر استیصال سادات میکوشیدند و محمد امین خان با محمد شاه در
یاقه در سه کلمه ترکی گفته اذن او حاصل نمود و نظام الملک را مشورت داده بطفیل سعی و اهتمام او بر عالم علی خان و دلاور علیخان اگر چه مقدر بود گذشت اگرچه سست
چون محمد امین خان اراده حسین علیخان بر استیصال نظام الملک برای العین دید و تهایت مدت خود و جمعیت توزانیه در فنای نظام الملک یقین میدانست
و شرط عقل غالب بود که هرگاه کار نظام الملک بمقابله امیر الامرا کشد البته فتح و ظفر امیر الامرا میسر خواهد شد بنا برین روز و شب در همین فکر بود که اگر بنوعی تواند شد
بخروج و دفع امیر الامرا از راه علی العقله پادکیست اما بدون اعانت صنفی شفیق اقدام برین امر خطیر زیاده از قدرت و توان خود میشمرد بنا بر علی بداغی گرینید

میر محمد امین معروف به سعادتخان که از سادات نیشاپور خراسان و در اول بمنصب هفتصدی سرافراز و از الهآباد بی رخصت فرخ سیر حاصل نموده بعد از آن بفوجداری

هندون بیانه که از مضافات عمده مستقر الخلافه اکبرآباد است مامور گشته در آنجا سپاه زیاده نگاه داشته از عبدالله خان استمداد نموده بعید از امداد بنظم و نسق آن

محال برداخت و بجوهر دلیری و شجاعت معروف بتادیب سرکشان آنجا نموده باضافه بمنصب سرداری باقیه از جمله مناصب در باب حجاب و اعتبار گشته درین

سفر برای برآوردن بعضی مطالب خود همراه لشکر محمد شاه بود و محمد امین خان او را محرم و همراز در رفاقت جانبازی خود نمایان نسبت ساخت و این را نیز با میر حیدر خان

کاشغری را که از قوم چغتا و نسبت بشمشیر بران الفت بری دارد انتخاب نموده در باب استمزاج او نموده بود میر حیدر مذکور که شجاع بیباک بود جوان دالدار سعادت

بود قبول نموده آن را به طمع دنیا و منصب و منفعت قتل سید حسین علیخان بهادر که در وهم و تصور احدی نمی گنجید قبول نمود و برسر بار دنیا طلبی محرم راز

گشته مرام ارادت برین جسارت کرده با هم کاربند شده بود که چنان و که ام کس براین کار مبادرت نماید تا آنکه در عنفوان ایام میر حیدر محمد دلار دنیا در

افتاده وان اجل رسید عرضی متضمن شکایت محمد امین خان نوشته و یکی دیگر از همراهان خود را که بر او اعتماد شجاعت و بیباکی داشت رفیق خود کرد در اینجا

برین اراده آگاه ساخت روز چهارشنبه ششم ذی الحجه سنه ۱۱۳۲ هجری مطابق سنه دوم از جلوس محمد شاه که در منزل قریب سی و سه کروه از فتحپور معسکر بادشاهی بود محمد

امین خان بعد رسیدن بادشاه در دیگر بیدولتی بر همی مزاج و تهوع ظاهر کرده خود را به پیشخانه حیدر قلیخان رسانید و از آنجا پیشتر از این اراده آگاه ساخته با خود

متفق ساخت امیر الامرا بهادر بعد از آنکه بادشاه را بخیمه رسانیده در محل محکمی گردانیده از خیمه بادشاه برآمده عازم لشکر خود که انضباط بهادر و بسیار قبیلگی کرده

کسی را کم در پیش میگذرد به چون نزدیک دروازه گلال بار رسید میر حیدر خان از دور نمایان شده کاغذ التماس را بلند کرد چیلها و چوبداران

مانع پیش آمدن شدند قضا و قدر در دل امیر الامرا انداخت که حکم پیش آمدن داد و چوبداران را از ممانعت منع نمود میر حیدر خان از پای امیر الامرا

را بکام خود دیده دو بند عرضی را گذرانید متصل پالکی امیر الامرا پا به انداز گرفته احوال خود عرض کنان قبیله همینکه امیر الامرا متوجه ملاحظه عرضی گشت میر حیدر خان

پیش قبض از کمر خود کشیده چنان بر جگران شیر دل در زد که از طرف مقابلش سر بر زد بهمان ضرب به اراده سعادت شهادت پیوست آنا در همان جلدی

امیر الامرا الکبیری بر سینه برکشیده قاتل خود زد و فرمود که صحبه بادشاه را بگیرید پالکی سوار شدن از صدمه لگد زدن غلطید و از نفس جان امیر الامرا بر زمین افتاد

متصل باین جسارت نور الله خان پسر اسد الله خان که عمه زاده امیر الامرا بود و پیاده همراه پالکی برفیت ضربت شمشیر خود قاتل امیر الامرا را بسزا

رسانیده روانه بوادی عدم ساخت و بر و دیگر بر نفر هم رسیده کشته گردید و منفعل در آن که نور الله خان کشت او را کشته و خود زخم بر داشته

جان بسلامت بدر برد مغلان دیگر هجوم آورده سر امیر الامرا و نور الله خان را از تن جدا کرده پیش بادشاه بردند و خواجه مقبول خان ناظر امیر الامرا

جانبازی و وفاداری را کار فرما شده بردی نموده خود چند زخم منکر بر داشته بعد چهار روز از همان جراحت ها بالجام آخرت شتافت سقاء خاکرو

امیر الامرا نیز حق رفاقت و تهور بجا آورده با شمشیر های برهنه خود را بر هجوم خلایق که محافظین بادشاه بوده اند زدند و صفوف را در هم تا نزدیک

تسبیح خانه رسید از ضرب دست مغلان بعضی گیقه انداز دست برهان الملک از پا در آمدند و جمعی از همراهان محکم سنگر دیوان امیر الامرا بر دروازه گلال باره

رسید راه را سد گردید باقی به سراچه دیوان خاص را در هم با شمشیر های برهنه زبان درازی کرده در آمدند و دو کس زخمها بر داشته و امیر الامرا کشته

امیر الامرا از نشه باقیه برگشتند و بعضی مردم برق انداز حسین علیخان بهادر تیر به برق اندازی برداختند که از این ساحه برشان متفرق شدند **رسیدن خبر مقتول**
شدن امیر الامرا غیرت خان بهادر و در آمدن او بلا تامل بر سر پادشاه و ملحق شدن به آبای خود در رزمگاه و چون خبر کشته شدن امیر الامرا غیرت خان بهادر در
خوابگاه زاده امیر الامرا رسید مطلق التفات به بستن فوج و همراه گرفتن توپ و توپخانه و طلبیدن رفقا نموده و انتظار بیاری و حاضر آمدن انها نکشیده از حاضری
که میسر گردد دست کشیده بر دنبال دست خود باک نمود بر فیل سوار شد و بلا تامل بمقابله پادشاه پیوسته خاطر خود ساقت القدر دو سه هزار سوار که همراهی او
رفاقت نمود بکمال شجاعت و دلاوری به عجلت برق و باد بر لشکر پادشاه رسید و سعادت خان در انوقت بر سر موالی محمد امین خان و حیدر قلیخان بر در سرای
شاهی رسید یکی از خادم بعضی رفقای امیر الامرا را که در انوقت بر دروازه بود به جرات خود زخم نمود و هر چند پادشاه از ضعف بادی راضی به بیرون بر آمدن
نبود سعادت خان باقتضای فدویت و دولتخواهی قدم جرات پیش گذاشته بمبالغه تمام و الحاح و ابرام دست پادشاه را گرفته از محل بر آورد و اعتماد الدوله
را بر فیل خود سوار نموده خود بجای خواص نشست چون از توپخانه و رساله های پادشاهی و امرای موافق بدستور هر روز بجاهای خود ساکن نبوده بود در انوقت قلیل
جمعیتی از تعلقه همراهی محمد امین خان و اندکی مردم سعادت خان که در کار پادشاه حاضر بود و حیدر قلیخان که به حسن سلیقه برای همین روز مردم توپخانه را مستعد
و مشغول بیداری داشت در عین شور و تحیر آمد آمد غیرت خان بهادر که ظاهرا با دو هزار سوار تنها به تردد و یکسری رسیده بود با تمام اجتماع و احضار مردم و توپخانه و اقبال
پادشاهی و کسر رشته خود بر دست در عین اضطراب با نظام ترتیب فوج و توپخانه بر پا نموده مستعد بمقابله گردید و سعادت خان و غیرت خان چون شمشیر زنان و سبب دست از
جان شسته بر پهلوی فیل پادشاه رسیدند در مجلس از نهایت بیقراری در پی نمی‌آمد گویا از جا کمان نقل مکان نموده عازم سفر آخرت بود و آن بهادر دلیر در این
دار و گیر ... جمال خود امیر الامرا بهادر بیباکانه بر پادشاه و محمد امین خان و حیدر قلیخان در حسن اهتمام حیدر قلیخان و سلیقه کاری های او گوله
چون تگرگ میریخت و حیدر قلیخان همچو آتش بر افروخت که صدای وحشت از چار سو بر خاست امرای پادشاهی عالی اقتدار بمدد رسیده در تقویت و
جمعیت پادشاهی افزود در کم مردم همراه غیرت خان تیر بکمان رسیده از هر طرف روی نمود حمله تیر غیرت خان متصل حیدر قلیخان پادشاه گشت و تیر از دست
غیرت خان رها نمی‌یابد چون اجل حیدر قلیخان رسیده بود به پشت کمانش جای قرار داشت که الحمد فتح نصیب شد از آنکه قمر الدین خان و سعادت خان
بعد حیدر قلیخان رسیده شرط وفاق و وفا با پادشاه بتقدیم رسانیدند و پادشاه بدست خود تیر ها بر دشمن انداخت راجپوتان تبعه امیر الامرا
و سادات داده دست بغارت اموال و کارخانه‌هایش کشادند و خزانه که از کوه گذر گذشته بود بغنیمت بردند و صمصام الدوله خان دوران
بهادر منصور جنگ آمده به پادشاه رسید غیرت خان بعد از آنکه در رزمگاه تیر بر داشته بود بزخم گولی بندوقچی که از خواص حیدر قلیخان بود رهگرای عالم بقا و
هم نشین ... اعلی گردید اللهم الحقه بآبائه الصالحین خزانه لشکر امیر الامرا بتاراج رفت و آنچه در راه عقب مانده بود از تاراج محفوظ مانده بضبط پادشاه
درآمد **ذکر سوانحی که بعد قتل امیر الامرا بر همراهیان او روی داد و ارتقای مدارج دولت امرای خالص الوداد** بعد فتح و نصرت حیدر قلیخان به
محکم ... امان جان و آبرو از طرف پادشاه داده نزد خود طلبید و گذارش بعفو تقصیرات و عطای منصب شش هزاری از اصل و اضافه کامیاب گردید
را از طرف اعتماد الدوله پیغام استمالت کرده رسید و بحال ایشان تاکید به امان جان و آبرو ارسال داشت چنانچه بمنصب ... قطب الملک ... مصحوب ... سواری

فرستاد و خود سواری پالکی راه خانه خویش گرفته روان گردید جمعی از مغلیه و لچه های بازار که اکثری از اطوار نامناسب او دستگاه بیزار بوده اند بر سرش ریخته

در پالکی نشسته سربزیر افکنده نشست گرفتند و عریان و خسته حال نزد محمد امین خان آوردند به عجز و گریه التماس امان جان نمود محمد امین خان لباسی باو پوشانیده

بطوق و زنجیر مقید ساخت رای سروپ من [illegible] وکیل قطب الملک عوال وقت دیوانی رتن چند و برادر خورد او نیز اسیر شد فتنه خاکستر نشین [illegible] کشید

خانه برخی بتاراج داد و نقد و جنس با خود گرفته چندی در خیمه آشنایان بسر برد و قالو باقیه بدر رفت و خود را به سید عبد الله خان رسانید بر علیخان ضد میکار

مقرب حسین علیخان که صاحب فیل و نقاره و داروغه داغ و تصحیحه در جنگ رفاقت غیرتخان نموده بود دو سه روز آفت تاراج و بی آبروئی یافت و بر سید از مال

و آبروش بر باد رفته مقید گردید و بر سر او [illegible] و عطای اضافه در عنایت نقد که بعمل می آمد با سنگ خوارگی منظور داشته از قبول عنایات ابا نمود و

زنان حیدر بیگ کاری گذرانیده بعد مدتی از حبس پادشاه گشت و محمد امین خان بنابر ترجیح تشنیع عوام جنازه امیر الامرا و غیرتخان و نور الله خان پسر نوراوی لیل را

بر بالای فیل گرفت و نماز بر آن خواند و بنابر اظهار حسن [illegible] شیخ محمد [illegible] طبیب [illegible] گفت که یاران اینها اسیر [illegible] که خوابیده اند بعد از آن جنازه

را روانه اجمیر ساخت که آنجا در مقبره [illegible] عبد الله خان کلان پدر حسین علیخان بخاک سپارند و عوض از ترتیب جنازه آن گورکه در راه

قطاع الطریق به طمع زر و نقره نعش غارت نمایند و در نظر عوام اهانت تمام عاید احوال سادات گردد اتفاق [illegible] جا این تابوت تا میر سید مردم

باحترام سکوت شنیدند تا باجمیر رسانیده [illegible] در آنجا بخاک سپردند

جهان ای پسر ملک جاوید نیست
ز دنیا وفاداری امید نیست

نه بر باد رفتی سحرگاه و شام
سریر سلیمان علیه السلام

در آخر ندیدی که بر باد رفت
خنک آنکه با دانش و داد رفت

الحمد لله که [illegible] متعدد بین مسموع شد که این سه دو صفت در امیر الامرا خلیه باید بود و آنچه از فرخ سیر و بعضی بدخواهان دیگر بعمل آمد از فحوای اخبار

تعداد آثار معلوم شد که بنای جاری بود چه خون جان و آبرو بست که بخواهد در دنیا طلبیدن از دیگر نشستن از آبرو و جان با وجود متعدد [illegible] مسموع شده بلکه

بلکه از نالیدن خدا و رسول هم در خصوص این امور کم کسی بود که خالص [illegible] بر آمده باشد حال آنکه اطاعت در آنجا از واجبات و سرمایه وصول

با علی درجات اخروی بود و اطاعت امثال خود در دنیا تا این حد [illegible] ندارد [illegible] طور شنیده شد که مثل قطب الملک و حسین علیخان

امیر الامرا با آن همه حالت نیهانی اطاعت و تبعیت فرخ سیر را از افزایش جاه و اقتدار اعتماد خان و میر جمله که از اراذل ناس و بانواع عیوب مبتلا بوده اند

در داده جان و آبروی خود در راه برباد دادند و سید الله خان معروف بنواب اولیای عمده امیر الامرا که اسباب بغی و نکبت او بر باد رفته غارت گردیده

از اعتبار گشته بود در صحبت الله حاصل نموده روانه مقصد گردید و غلام علیخان نظر بحق [illegible] که وقت آوردن پادشاه از دار الخلافه بفتح پور نموده

بود از رفت لی آبروی محفوظ ماند و در صحبت [illegible] در العبد الله خان رسانید نصرت یار خان که ارادت تامی باو بود در باب عبد الله خان

عبارت خاطری نبود بود را نسته بموجب طلب حسین علیخان به لشکری آمده [illegible] بود که خبر امیر الامرا شنید [illegible] صمصام الدوله را [illegible]

داشت اطلاع نمود صمصام الدوله [illegible] پادشاه رسانید و باضافه دو هزاری بمنصب هفت هزاری سرفراز گردانیده و اعتماد الدوله محمد امین خان

را پادشاه از اصل و اضافه هشت هزاری هشت هزار سوار دو اسپه گردانیده یک کرور پنجاه لک دام و خدمت وزارت با لقب وزیر الممالک

33

بلقب وزیر الممالکی بابا در ظفر جنگ مرحمت نمود و خدمت میر بخشیگری بصمصام الدوله مقرر نموده بمنصب هشت هزاری و خطاب امیر الامرا اعزاز داد و قمر الدین خان پسر محمد
امین خان بخشی دوم و داروغه غسلخانه و صاحب خدمات دیگر در دربار باضافه هزاری ذات بمنصب هفت هزاری شد و حیدر قلیخان بمنصب هفت هزاری
شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه و یک اسپه باقیه بخطاب ناصر جنگ گردید و سعادتخان باصل و اضافه پنجهزاری گردید که بخطاب بهادری و عطای نقاره سرافرازی
یافت و همچنین ظفرخان و دیگر بلندرتبان و نوسلان دولت نوکران قدیم و جدید والاشاهی وغیره موافق حسن خدمت و سعی و وسایل و وسایط بمورد عنایات گردیدند

ذکر رسیدن خبر قطب الملک و احوال او و سوانح عبرت افزای جنگ عبد الله خان با بادشاه و اختتام ابهت دولت و اقتدار سادات بیکناگاه

سید عبد الله خان بتعجیل کرده از شاهجهان آباد رسیده بود که خبر سوانح عبرت خان بهادر باسبقه نوشته رتن چند متضمن سانحه جانکاه کشته شدن
امیر الامرا بدعای اعدا ورود نموده چشم جهان بین او را تیره و تار و زندگانی بر او ناگوار ساخت بعد الوقوع بر اجرای صبر و شکیبائی چاره ندید و با امیران
کوه غم و حشم برهم مصلحت در توقف نموده تا شوهجه شاهجهان آباد گردید بعضی از مشیران ترغیب مینمودند که شهور افواج اطراف به بادشاه نموده و ان لشکر
حسین علیخان باز یار و معاون در حبس گذرانده باید ساخت قطب الملک این رای را پسندید مصلحت دران دید که چون بادشاه مستقل و امرای
همراه او یکدل شده فوج با لشکر حاضر گردید است بدون همراهی شاهزاده از اولاد اورنگ زیب عالمگیر مقابله نمودن بصواب نیست رسیدن برادر الی حضرت
و برادران دیگر یکی از سلاطین صفوی قلعه که در انجا سکونت دارند فراهم آوردن فوج و اسباب ضرور دانسته کوچ بکوچ مرحله پیما گردید از انتشار
این خبر کنواران و میواتیان قطاع الطریق فراهم گشته و قافله باقیه بارتدهای سپاه و بنگاه را غارت مینمودند و هر چند افواج بادشاهی که دارند بهمه
خود می آیند روزی جماعه را از امرائیان پیش خیمه با جماعه خود مقتول گشت و قافله از طرف شاهجهان آباد که همراه بعضی از اسباب حسین علیخان سرکار
جهانه بفاصله دو کروه از لشکر قطب الملک رسیده بود تمام کمال همه اسباب بتاراج رفت و عمال محال جاگیر سادات را زمینداران مفسد بیدخل ساخته
محصول خراب آبادا استحکام سلطنت منصرف شدند و سید عبدالله خان برای برادران یکی از شاهزاده های شجاعت الله خان امید جان بشاهجهان آباد
فرستاده به برادر خود نجم الدین علیخان صوبه دار شاهجهان آباد خطی در خصوص در باب نگهداشتن فوج و آراستن آلات کارزار نگاشت آخر در تاریخ
هشتم ذی الحجه خبر به نجم الدین علیخان رسید قبل از آنکه بر بنا این خبر انتشار یابد اول خانه آنچه خبر رسیده بود اشتهار داده جمعی را همراه کوتوال
بر خانه محمد امین خان فرستاد تا بعضی از منتسبان بنگاه را محاصره اطراف حویلی خان مرحوم در میان بود و مردم او بنا بر اطلاع احوال با پاس رفقا
بر جای خود مستقل بوده ابواب پاسداری نمودند آخر حکم عبدالله خان بممانعت این کار رسید با خود بسته گشته از حرکت نامناسب باز آمده
مردم را برگردانید و نجم الدین علیخان روز عید قربان با وجود اینکه بوده اند در عیدگاه رفته نماز خوانده برگشت بعد از ان فرستاده های عبدالله خان بخانه
پسران معز الدین رفته درخواست برآمدن نمودند آنها قبول نکرده رد مسئول العجیل آوردند و شاید بانکو سیر ابراهیم بمعامله شده نبیره
نزد سلطان ابراهیم خلف رفیع القدر نبیره بهادرشاه آمد و او را راضی ساخته برآوردند **جلوس نمودن سلطان ابراهیم برای چند روز**
یازدهم ذی الحجه سنه ۱۱۳۳ السلطان محمد ابراهیم را بر تخت نشاندند ملقب بابو الفتح ظهیر الدین محمد ابراهیم ساختند و سید عبدالله خان نقد قریب ... از خزانه

شهر شاه جهان آباد شده بملازمت محمد ابراهیم مشرف گردید غازی الدین خان را بمنصب هفت هزاری و خطاب امیر الامرا و خدمت میر بخشیگری ممتاز نمود و نجم الدین علیخان

بخشی دوم و سید صلابت خان را بسیوم و میر ... خان را بچهارم ... گردید و بر هر یک از رفقا افزود و در این سالهای قدیم ... جمعی از مردم کار ... عمده

رفیع الدرجات از مناصب و مشغول و اضافه با کوس ... بود دیده بر یکی را اطلبید با عطای مناصب و خطابات مدرج خوشنود و نمود و اکثر از امور

به نگهداشتن سپاه تعمیر و استعداد روز بروز پادشاهی مینمود و با بعضی از مردم این مساعدت از اصل بنجاه هزار ... تا بکل ... بعمل آمد و حامد خان عموی نظام الملک را

به بحال نمودن ... و مبالغ نقد دادن ... نمود لعطیه از برای ... سپاه از نسل اعتماد خان و ... خان و اسلم خان و صفی خان که بوسیله ... داشتند

تیر طلبیده در بحال نمود و امید ... بکار ساخته دولت بر یافت کرد اسلم خان و صفی خان و محمد یار خان ... الشعرا ... انجام ... فراج

بنابر آن در این کار رقابت بهم ... نمودند اعتماد خان و سیف خان قبول مناصب نموده مبلغی برای مدد خرج گرفتند اما اعتماد خان و دیگر منصبداران

با دشاهی ... را ... کار رفته شده بکدورت ... نمودند برگشتند منصبداران کم منصب ... خود ... خاص ... و هزاری

قدیم ... با نجابی ... و ... مساعدت ... اما ... بعمل آورد و نوکران قدیم ... منصب ... استعداد روز بروز ... شدند

اما از حیثیت ... سپاه ... صد بیران ... سواران ... هم ... برافشان گران می آمد

... از ... چون در ... مبالغه بود ... اقتضای تعین ... از ... کسی ... داشت

آمده نوکر شده بود ... هزار ... قطب الملک گردید و تخمین مبلغ یک کرور روپیه بصرف این سپاه در آمد ذکر منهضت نمودن قطب الملک همراه

سلطان ابراهیم بارادهٔ مقاتلهٔ محمد شاه از دار الخلافه شاه جهان آباد و سرانجامی که در عرصه روی داد چهاردهم ذی الحجة الحرام ... قطب الملک

سلطان ابراهیم را با تجمل ملوکانه ... آمده همراه خود گرفته از شاه جهان آباد برآمده و طرف عیدگاه نزول فرمود و در ... علیخان

... محمد شاه ... علیخان از اکبر آباد رسید ... قطب الملک ... علیخان را ... برادر زاده ... قطب الملک

... رسیده بود ... شاه جهان آباد ... چون ... خبر رسیده بود که محمد شاه از راه ... متوجه

دار الخلافه است قطب الملک در کوچ سیوم ... خواجه قطب الدین معسکر ... شنید که از راه اکبر آباد می آید لهذا راه را برگردانیده

به فرید آباد رسید و با نظار سیف الدین علیخان ... خان و سید محمد خان و ذو الفقار علیخان و دیگر افواج ... بارهه توقف ...

... بارهه ... صاحب ... منصبداران ... صاحب فیل و فوج ...

... علیخان که ... شاه ... گرفته و صد ... صد و دو صد سوار ...

مردم ... از آن که موضع ... منزل ... قطب الملک گردید سیف الدین علیخان و ... خان و ... خان ... اسد الله خان معروف ...

اولیا با دیگر سرداران و افواج بارهه که مجموع ... هزار سوار ... و صد و پنجاه ... بارهه که هر یک ...

... و وصول ... قطب الملک مقرر شد ... خبر ...

چون راجه جات پدر بدن سنگه جد هر چند مهندر سور جمیل که زمین داری عمده اکبرآباد و متهرا بود مع محکم سنگه و برخی از جماعه داران همراه حسین علیخان در متسیداران اطراف ملحق گردید علاوه از فوج سابقه گردید نظر کار مسکر دعرصه زمین زیر سم اسپان و پای پیادگان ناپدید و خیره تیره گردید و سماهر و جوهر زمین با برادر خود سید نجم الدین علی خان و چند هزار سوار که از لشکر محمد شاه بریده بود و بخیال مراجعت آورده بود بطرف اودر دست قطب الملک نمود قطب الملک اقبال و سرانداز با دولت و انعام نمود ملخص آنکه نهم محرم الحرام که فوج محمد شاه از موضع شاه پور گذشته بمضرب خیام و معسکر خیمه و شامیانه نصب گردید محمد شاه بر حسب استظهار عبدالصمد خان سیف الدوله بهادر دلیر جنگ و راجه جی سنگه داشت تا میر ده هزار سوار عنبر بر راه و سواد پورکی دیگر رسیده بند بگر محمد خان بنگش با سه هزار سوار و عزیز خان روهیله و بایزید خان میواتی با جمعیتی از همراهان میرخان بلد زمان پادشاهی شده و قریب چهار هزار سوار از نزد جی سنگه نیز رسید با رفیق لشکر محمد شاهی گشت **ذکر صفوف آراستن از جانبین و صف شکستن عسکرین و برانگیختن سپاه گرد در هیجا و مقابله قطب الملک با محمد شاه بادشاه و ظفر یافتن محمد شاه بر قطب الملک و اختتام زمان دولت و اقبال سادات و شکست و فرار بعضی ازیشان از ارکان سلطنت خاندان بارهه بامقتضای تقدیرات**

اگرچه از نهم و دهم محرم بنابر قرب عساکر بهر دو طرفین خرم را کار فرما گشته بترتیب جنگ راه پیمود ند و چون از حسب الحکم قطب الملک سعی بسیار نمود که از شب بیاو رو صاحب پادشاهی دهد با گاو ان توپخانه را نجوی کشید بود از خبر داری دهنوشیاری حیدر قلیخان میر آتش شبها بسر برده و هراول لشکر محمد شاه حیدر قلیخان مقرر شده و سعادتخان بهادر و محمد خان بنگش بطرف یمین صمصام الدوله و نصرت یار خان زا باب خان مع برخی از مردم دیگر در سایر قرار یافته و ظفر خان را با جمعی از جنگ دیدگان فوج طرح مقرر ساخته و اعتماد الدوله محمد امین خان مع هادی خان و قمرالدین خان و عظیم الله خان و ظالع یار خان و جمعی دیگر از افواج التمش قرار یافت و شیر افگن خان و تربیت خان و دیگر فدویان در رکاب پادشاه جا گرفته و میر جمله و عنایت الله خان و ظفر خان و اخلاص خان و راجه گوپال سنگه بهدوریه و دیگران برای محافظت بهیر و بنگاه و سید علیخان و سیف الله خان و مجاهد خان و امین الدین خان و جمعی از دله و رانا و دیگر موج راجه هر سراج بمدد جرانغار و برانغار و سوار و غیره محل موت از اوتونی نوح گشتند و فیلان کوه شکوه را با اسلحه و یراق جنگ و یکه تازان ترزم آهنگ در عقب توپخانه لشکر اشرف جای دادند و قطب الملک بعد ورود منزل حسن پور که از لشکر پادشاه تا فاصله سه کروه بود بمقام نموده بتاریخ دوازدهم محرم الحرام به ترتیب فوج خود پرداخته سرداران بارهه بنابر حمیت و غیرت جبلیه پا به ادای خدمت می کردند لهذا ترتیب چندان بقرار یافته با برادر به سید مصور نجم الدین علیخان و سیف الدین علیخان و عالب جنگ بهادر و غازی الدین خان و سید محمد خان و شهامت خان مع پسر برادران و تهور علیخان و نجابت الله خان و ذو الفقار علیخان و عبد النبی خان و مظفر خان و دیگر دله و رانا بارهه که همه بهادر و رستم اسپاب عهد خود را می شمردند هراولی مقرر شدند و خانزاد خان و سیف خان و بهرام خان و نعمت الله خان و راجه خان و سید صلابت خان و عبد النبی خان و اخلاص خان و لقمان و محمد خان روهیله و دلیر خان عبد القدیر خان و صبغة الله خان و علام محی الدین خان و دلیر خان و شجاع خان بلوچی و عبد اللطیف ترین و دیگر از قاعده صاحب و لوس و رشیدان فیل سوار همه ایستوه خود را با ده هزار فیل سوار در آن معرکه کارزار در یمین و یسار قطب الملک و سلطان ابراهیم صف آرا گردیدند و ابو المحی خان بخشی سابق و سید علی خان بخشی سابق همراهی توپخانه و دیگر جمعیت بارهه بالسبب تجمل از سواران قدیم و جدید بهادر قطب الملک همرکاب او و پیادگان بارهه گرد پیش فیل سوار اش مقرر شدند و سیزدهم بیاساول کارزاری گشت

در همین شب راجه محکم سنگه با سه هزار داد خان و خان مرزا با هفت هشت صد سوار از فوج بادشاه گسسته به قطب الملک پیوستند چون صبح صادق دمید و صدای کرنای و کوس
بگوش مردم رسید بنیاد دلیران ندای الجرأة خیر من الجبن در دادند و مجادلان به شعر بعلکی تیر سر انجام جنگ مبارز بیگانه گرو کشادند محمد شاه بادشاه نیز نسبت فوج
نو عملیه نگو رشید برحمایت خاصه سوار فیل گردیده پیش تر بود و سر تیپ چند از بیگ دنبش صدا ساخته پیش نای فیلان زنبورک انداخته فوج دریا موج به پیش ابلغی توپخانه دشمن کوس
چون سیل بلا بر آثار باد برآوردن بنیاد اعدا از جا جنبید و شور و آوای کرنا و کوس شنعان آن میدان از استماع نوای امن و امان باز گوش گردید
توپها انجام اجل بدیران اجل برسانند و بان آتش بیان زبان آفت دلاوران را کوتاه میکرد اینجا حیدر قلیخان که در انتظام توپخانه و دلیری آتش توپ اندازان
اهتمام تمام مینمود بجنس تردد ذات خود در آتش افروزی ها بیضای نمود و از اطراف افسرده دلان آذر در دم و قد ایشان ثابت قدم خود را به توپهای صاعقه
کردار و توپخانه آتش بار رسانده قدم بقدم بیش بیشتر می آمدند و سبک سران بیدل تیر آل گشته عار فرار را اختیار نموده از سر گوشه و کنار بدر رفتند
خصوص نجم الدین علیخان بهادر با ده دوازده هزار سوار و توپخانه برق آثار در سایه درختان که بادی بلی کنار واقع شده بود رسیده در مقابل خیابان
صفوف آتش بار که طایر وهم و خیال را بال و پر بسوختی نظر بسمت بلاقبه اعدا دوخته پایه بلند نامی در انبوه لشکر جانبازان می آمد و عرصه تردد بر فوج
بادشاهی چنان تنگ ساخته که کار بر بهادران با نام و ننگ رنگ باخت و تزلزل بسیار در ارکان ثبات قدم دل باختگان بی شرم
و عار راه یافته سر از رقم ساخته و از اضطرار و بیقراری استقلال و پایداری را بر داد چند حیدر قلیخان و صمصام الدوله همت این حال اسرای
نصرت یار خان بارهه و نایب خان و دیگر سرداران با جلادت بیش گذاشته بصدمات توپ افگنها در مورچال نجم الدین علیخان افگنده و
رسکله و سایه درختان از دست نجم الدین علیخان که در انجا فراهم آمده بودند بزرگ بیست مورچال مذکور در تصرف ایشان نماند نزدیک بود و افتاب به
قطب الملک فرمود که خیمه مختصری برای آسایش شب برپا کنند چون آسایش و بنیاد برای احتشام باقیه بود مغروران به صلاح شمرده متوقف نمود و هرگاه
شب ابدی گذشت حیدر قلیخان در پیش بردن توپخانه کوشش زبان پیش قدمیها نمود و از جایکه استاده بود پیشتر راند و تمام شب
بر فوج قطب الملک آتش توپخانه می بارید و اکثر همراهیان مجروح و برخی مقتول میشدند ملخص آنکه عزت در صبح آن مردم بنظر رسید فوج بسیاری
تاب صدمات آتش باری نیاورده بنگاه پناه دور دست جسته خود را بکنار کشیدند و اکثر از فیل نشینان جمعه داران بیخبر عار فرار بر خود گوارا
ساخته قبلای حوادث راه گذاران و دنبال ایشان گردیدند که تا مدتی خبر از موت و حیات نزدیک با خبر شب گوالفیل سواری راجه محکم سنگه رسید
محکم سنگه از فیل خود را بر اسپ کشیده چنان بدر رفت که تا مدتی خبر از موت و حیات او معلوم احدی نبود تا آنکه صبح روز جمعه تاریخ چهاردهم
محرم الحرام سنه ۱۱۳۳ هجری رسید پانزده شانزده هزار سوار از جمله لک سوار که تمام شب بیدار و هشت پهر مقابل توپخانه آتش بار که عبارت
از یک روز و یک شب باشد گرسنه و تشنه بسبب دوری از آب که بر دور رود در تصرف ایشان بود بنا بر پاس آبروی خود با قطب الملک و غازی الدین خان
و دیگر سرداران بارهه و حامد خان عموی نظام الملک و سیف خان و امیر خان و روح الله خان و نعمت الله خان و بیرام خان و بعضی صاحب اولوس و
و چند جماعه دار قدیم الخدمت مثل صبغت الله خان و شیخ الله یار مانده بود و محمد شاه بادشاه بر فیل سواری خاصه خود که بادشاه بادام داشت

دانست سوار گشته با امرا و رفقا تمام روز و شب در فوج خود زینت افزا بود ناگهان نجم الدین علیخان با دیگر سرداران بارهه نیز جرأت بی باکانه دست
از جان شسته پیش گذاشت و با آن صدمه‌های جوع و عطش و شرر پاشی آتش که از توپخانه بر سر او میبارید و جمیع رفقای قطب الملک تمام روز و شب گرسنه بود و
بیهره آب نموده با شجاعت ازلی که آبا عن جد داشت رستخیز قیامت برانگیخت در رفقای محمد شاه خصوص حیدر قلیخان و صمصام الدوله بسیار نصرت یارخان که او نیز
سید بارهه بود و دعوی همسری با نجم الدین علیخان و قطب الملک داشت علم شهامت برافراشته دست به شمشیر ساخته با آتش شمشیر غبار خاطر دشمن
میپراند و از هر دو سو بهادران دریای دغا و شمشیر ان سینه هیجا بر یکدیگر افتادند شوری برخاست که یوم الحشر را بیاد نیست و بر آتش خانمان سوز
پر دامان از آهن تیر و شمشیر و سنگ صلابت سخت کوشی بهادران دلیر آتش صاعقه تاثیر بالا گرفت سعادتخان بنابر تحصیل نام و ننگ چون پیل دمان بلند
جان نثاران پادشاه رسیده حملات بهادرانه مینمود و سیر افگنخان حسب الامر پادشاه با عالم الضبار و اعوان محمد شاهی خصمای مقابل را افگند هیجان و
توپ سنان چون ببر بیابان پر بود در روش علیخان داروغه توپخانه صمصام الدوله و عبدالغنی داروغه توپخانه حیدر قلیخان و میا رام منشی او و محمد جعفر
نبیره حسین خان با چند کس دیگر جانهای خود در باختند و نصرت یار خان بدرود زخم تیر مجروح گشته و در دست علیخان با جمعی دیگر زخمهای شمشیر و سنان
برداشت و از طرف قطب الملک شهامت خان که عمده با نام و نشان بود و محمد فتح یار خان برادرش و یک پسر و تهور علیخان و عبدالقدیر خان برادر قاضی
میر بهادر شاهی و عبدالغنی خان پسر عبدالرحیم خان عالمگیری و علم محی الدین خان و صبغة الله خان عرف شیخا که هر یک سپاه داران عمده قطب الملک
بودند مع پسر شجاع خان بلوچی در آن عرصه مردانه داد شجاعت و رفاقت داده جرعه ناگوار مرگ را کمال گوارا نوشیدند و تا جان در بدن بود
به جانستانی اعدا کوشیدند و جمعی کثیر از همراهان این سرداران جان شیرین لطیف بتیغ تیکنامی در آن عرصه خون آشام در باخته لوای آخرت
شتافتند نجم الدین علیخان بهادر اگر چه از معرکه از دو سه زخم کاری بر بدن خود خریدار رسیدن تیرهای تیغ چشم جهان بین او
از لباس نور عاری گردید قطب الملک عصر برادر بهادر خود دید که با جمعی از دلاوران بارهه که با او مانده بود مدد نجم الدین علیخان پیش راند
و در نوبت چهار امن جان تیر به عقب لشکر پادشاه تاخته شور و ولوله در انداخت و در بیت بازارگاه و شتران بار که برکنار جمنا جمع بود دست به تیغ خیمه شتر
بار لنگر خانه و دفتر تاراج برده مقابل فوج پادشاهی که حراست بنگاه مامور و متعهد گردید نمایان شد پادشاه هم از دور تیری بر آن جانب انداخت محمد
امین خان با صلابتخان داروغه برق اندازان خاص با تیغ او برداد و از پشت گرمی قطب الملک بقیه السیف فوج بارهه و رفقای نجم الدین علی خان را جانی
که باقی بود تعاقب گرفت و با وجود پایداری صمصام الدوله و دیگر امرا تورانی در ارکان لشکر محمد شاه راه یافت حیدر قلیخان و سعادتخان و محمد خان
بنگش بمشاهده این حال خواستند که باستعجال رسیده بر کمر قطب الملک زنند قطب الملک این اراده را دریافته بمقابله حیدر قلیخان شتافت و حیدر قلیخان
به دیگران دست به قبضه کمان برده در تیر اندازی و برق اندازی نهایت اهتمام بکار برد و درین دار و گیر سید علیخان برادر ابوالحسن خان
بخشی زخمی و اسیر گردید و شیخ شهید داروغه توپخانه قطب الملک به سعی طالع یار خان و همراهیان او از پای در آمد حیدر قلیخان با فوج آراسته و
سامان بر سر قطب الملک باتفاق صمصام الدوله و رفقایش هجوم آورد قطب الملک با آنکه بارها در حروب سابقه عرصه بر او تنگ گشته اما اطوار مخولان

مشهور شد و سپاهیان کوه پیکر در از فیل پایین تر انداخته و آن سروران شجاعت بنیاد صاحب تمکین از دست نداده با قبدار و وقار در مراقبه نیکو کوشیده و عالی
درایتهای شجاعت و برتری از آن شیر زره شمشیر محاربه نموده صبر و تحمل از دست نگذاشته دلاورانه جنگ بتقدیم رسید اینبار که بخت و دولت یار نبود لیکن کار باین حد
رسید چون اسپ نجیب در زیر پی خطا نمود و با وجود بودن دو سه سوار اسپ باکی در چنین وقت خطرناک تا بد آنکه اغلب همراهان شرط رفاقت بجای آورده و از
اسپان پیاده گشته راه جانبازی بتقدیم خواهند رسانید از فیل سواری تیغ و شمشیر برآید چون تقدیر عکس آن بود او رفته بود بجز در فرود آمدن از فیل سیف الدین علیخان
و شجاعت الله خان و ذوالفقار علیخان و عبدالله خان ترین و ابوالحسن خان بخشی فوج با چندین فیل سوار دیگر دستر و جهای با همه تکلیمان کشته شدن عبدالله خان
با بیان پرشاه هند که این حال استماع و پس از ظهور نموده شیل قطب الملک سپاه آسایی را در آن کارزار تنها گذاشته راه فرار پیمودند و لقوبی فیل از فرود آمدن قطب الملک
از فیل سیف الدین علیخان ابتدا با اختیار این عار نمود و دیگران بر اثر او پس گردیدند علی ای حال قطب الملک چون از بزرگی تقدیر بود در زمین نهاده بر
ایستاده چون از زخمی ناتمقص با عرق آهن بود در آن اثر زخم تیر بر پیشانی از جراحت شمشیر بر دست بر داشته اسپ هیچ تقدیر گردید در آن حال حیدر قلیخان
قطب الملک را شناخته پرسش سید و نجم الدین علی خان نیز بحال برادر گردید در آن حال آن هر دو بزرگوار با این مقال مترنم بود حضرت سعدی

من آنم که چون حمله آوردمی | به رمح از کف انگشتری بردمی | ولی چون نکرد اختر یاوری | گرفتند گردم چو انگشتری
چه یاری کند مغفر و جوشنم | چو یاری نکرد اختر روشنم | کلید ظفر چون نباشد بدست | به بازو در فتح نتوان شکست

حیدر قلیخان هر دو برادر را بر فیل خاص سوار ساخته بحضور پادشاه آورد چون در جبلت محمد شاه ترحم بسیار بود بنابر مهر و شفقت بحال شان نگریسته
و حواله حیدر قلیخان نموده حکم بنوازش شادیانه فتح و ظفر شد و بعضی از افواج مخالف شامل لشکر پادشاهی گشته محفوظ ماندند و غازی الدین خان بیا در عبادت جنگ
بعد از این ماجرا گشته در بارگاه قطب الملک نوعی نمود و بیگاه را که از دست بر ده اراح مصیون ماند که بود پیش رویی خود گرفته راهی شد و امرا حضور
با ملازمان مظفر و منصور ادای کورنش و نذور مبارکباد بجا آورده سجده شکر الهی بحصول این فتح عظیم بتقدیم رسانیدند و تمام اسباب دولت آنچه
از تاراج محفوظ ماند به ضبط سرکار شاهی در آمد ذکر حروف جفر که بعد سوال از بزرگی شنو حال احوال امیرالامرا بر آمد از معتمدین مسموع افتاد
که چون با امیر الامرا و قطب الملک جماعه تورانیه را مشاجرت رو بداد کسی از دولتخواهان سادات با بزرگی عارف متعددی که در علم جفر هم دستی
داشت از مآل احوال امیرالامرا سوال نمود آن بزرگ بقاعده جفر از حروف سوال سایل استخراج نموده این حروف بر آمد غ ب ع د و ک
هرگاه مرکب کنند کلمه غلب عدوک دا اگر بر آید در تبدیل و عدوک بر می آید و فی الحقیقه خالی از غرابتی نیست چه باینصورت کمتر استخراجی رو بداده باشد
چون سلطان ابراهیم بعد فرار از میدان گرفتار آمده بضابطه سلاطین مقید ماند آخر روز جمعه چهاردهم محرم الحرام این خبر بدار الخلافه رسید جمعی
را سرمایه شادمانی و برخی را وسیله اضطراب و حیرانی گردید لنعم ما قیل شعر

اگر نه درد کسی می‌شود دوای کسی | ز شکست کسی فتح شد برای کسی

وابستگان اقبال دولت پادشاهی در هواخواهان سلطنت سازها نواختند و متوسلان خاندان سادات نیز بعزای محرم در داد چشیدند
عورات و مستورات خانهای نجم الدین علیخان و قطب الملک را تباع ایشان مضطرب الاحوال در پریشان خاطر گشته بعضی قرص تنقیه شده

غنیمت شمرده پا رسیدن مردم بنا هی هرچه توانستند زیر چادر رها کرده گذشتند بدر برده برخی سلامت ماندند و جمعی بدست مردم گوتوال گرفتار آمدند و سر آن
ستیزه ها نخجسته چادرد سر برده شد بپای سرکشیده آن از حصار عقبت بابیرون بگذاشتند عبدالله خان که شیپی که از نوکران قدیم و معتمد قطب الملک برای محافظت
حرم سرا و ناموس متعین بود باتفاق بگیر بهادر شیاد نخات درآرزو در مدافعه حرص و آز کرم شده او و بکبیره بهادر هرچه توانستند از میان ربوده بیرون تا حیدر
و حضور دراسطهون خلق و مردود جاسوس تا حیدر عالم علیخان و نجابت علیخان که برادر زاده قطب الملک و بشاهی او بود بتغییر وضع و لباس نموده عازم
قصبه جانسته که موطن امیر الامرا و اجداد او نیست شدند و بمنزل المقصود رسیده در راه بدست مردم بادشاه اسیر گردیدند **ذکر شروع اقتدار**
سلطنت محمد شاه و ارتفاع درجات امرای دولتخواه بعد حصول اطمینان محمد شاه فارغ البال بجاه و جلال خود پرداخت و بتطر عواطف و اشفاق بحال
امرا و قدر دانی حسن صفات و فاق انداخته سایه کلاه طلعت و ارادت آنها در گذار انشاء امجد و کرد خالص عیار بر آمد وجوهر قدردیت جانفشانی به
ظهور رسانیده بودند هر یکی را در خور مرتبه او به عطای مناصب و مواجب و دیگر مراتب سرافرازی بخشید و از امکان سرکش شاه تا دهم محرم الحرام العنج ۱۱۳۳
فرمبدی بر حسن البصر سوار گشته همعنان دوست و اقبال بصوب دار الخلافه لوای نهضت بر افراشت و به تعجیل طی منازل و قطع مراحل نموده بیست و دوم
ماه مذکور نزدیک از خواجه نظام الدین نزول و زیارت آن مزار کرده صدر آنجا را باعطا و التیام شاد کام فرموده دو روز بنابر تعیین ساعت
مختار مقام نموده هزار سوار بر منصب حیدر قلیخان افزوده هفت هزاری هفت هزار سوار گردانید و سعادتخان بهادر را بلقب بهادر جنگ نموده
به عطای ماهی مراتب سربلندی بخشید و دیگران هم بمزید عنایات شدند نجابت علیخان مقید بحضور رسیده حواله حیدر قلیخان شد که با عبدالله خان نگهدارد
و بتاریخ بیست و دوم ماه مذکور روز شنبه سنه ۱۱۳۳ هجری بادشاه با کوکبه حشمت و جاه که صدای کوس و کرنا غلغله در مهر و ماه افگنده بود در سواری
شکوه فیلان مزین بر پوزهای طلا و نقره و با کجیم و جلهای کلابتون و نشان های زربفت و تخت روانهای طلاکار زرنگار و پوشش های بافت
و بادله که چشم تماشائیان در پرتو آفتاب از مشاهده آن خیرگی می نمود و دسته فوج بادشاهی و امرای همراهی مسلح و مزین با سار و یراق نو ساخته
و بر بربرزینت پرداخته جا بجا بترک تمام می رفتند و اسپان کوتل بچهره خوش اندام با سازهای مرصع و میناکار پیش پیش سواری می کشیدند
و دیگر لوازم آرایش جا بجا با انواع حسن بیار مهیا بود به سواری فیل کوه شکوه بر عماری طلائی با هزاران زینت و رعنائی از راه اجمیری دروازه
شاهجهان آباد داخل شهر دار الخلافت گردیده به نثار و تصدق بسیار فقرا و محتاجین را که چشم انتظار بر در دوخته بودند شاد کام و مفلسی الی الحین
و به ساعت سعد بیست و هشتم شوال داخل قلعه و دولتخانه مبارک شد نواب قدسیه با دوحه پرور بادشاه و دیگر بزرگان حرم طبق های طلا و نقره پر از
سرخ و سپید با جواهر سنجیده نثار تارک اقدس محمد شاه نموده و طالب تهنیت و مبارکباد بتقبیل رسانیدند **رسیدن بعضی امرای دور بحضور پرنور و ارزانی**
یافتن برخی از امرا و غیره بتخصیصات لایقه و عنایات فایقه اواخر ماه مذکور سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ و زکریا خان پسر عبدالصمد خان
و آغرخان و دیگران که حسب الطلب از دار السلطنت لاهور عازم حضور بودند وارد العید مسافت پیر رفته رسیده بخلعت سلطنت رسیده شرف تقبیل
ملازمت دریافته بعطای خلعت و جیغه و سرپیچ مرصع و دیگر عطیه افتخار یافتند زکریا خان خانه هزاری بر بیگهر الماس افتخار بر رنگ آزاد کرد بدم

بهادر صوبه‌دار اوده برفت و نرسیده و اوایل ماه صفر ادراک زمین بوس نموده مورد مراحم گردید و بنا بر حکم گرفتن جزیه شریعه صدور یافت حسب الالتماس سکه

که عمده‌های رنگین نموده معاف شد عرضداشت نظام الملک در جواب فرمان الطاف آمود مضمن مبارکباد و تهنیت از نظر گذشت و عرضی رشید قلیچ خان

صوبه‌دار بنگاله مبنی بر تهنیت فتح و ارسال خزانه و مبلغی بطریق نثار رسید و قلیچ خان بخطاب منیر الدوله و علم و نقاره و جیغه عطا شد و ظفرخان بهادر

روشن الدوله یافت و داروغگی خواصان به سعادت خان بهادر بهادر جنگ مفوض گشت ذکر یافتن تغییر عنایت الله خان صوبه‌دار کشمیر شد

روز سه‌شنبه بیست و دوم ربیع الاول پادشاه برای شکار بیلاگاه دستور گشته بود که از زبانی هرکاره بعرض رسید که اعتماد الدوله عنایت الله بدنی از

همرکابی محروم مانده روز دیگر مرض او بنهایت شدت رسید به تدبیر تمام بحال او توجه یافت و لحظه فلحظه مرض بالید و بس آنکه کار بجایی رسید که معالجه اطبا

و دواهای حکما سود نبخشید تا آنکه فصد رگ ارد [illegible] برآمد در خستگی بصحرای عدم کشیده روز سه‌شنبه بیست و نهم شهر مذکور رو در این عالم نمود

نموده ماه و دو روز از ایام وزارتش بود اموال مخلفه او از ضبطی خانه امیر الامرا حسین علی خان قرار یافت فرامین او و انواع جواهر دیگر که به گردش رسید

بورثه او معاف گردید و خلق خدا از ابتدای آمد او از وی میگویند تفحص خانه در جوار همسایه او را نگاه میخواست خانه خود را آباد و منفرد و رستمی دهد در یک عالم خالی

گشته مردم قفل بر در خانه‌ها خود زده به بیرون نشستند و حمله آوار مالکان آن شدند اما بعد انتقال او قمر الدین خان پسرش [illegible] گشته خانه‌ها را به صاحبان

رد نموده خوشنودی خلق و خدا بدست آورد محمد شاه اگرچه مشهور به بخل و امساک بود اما از بعضی حالات او ظاهر میشود که نخبان بود که اشتهار یافت

خیابانی که در آن وقت که محمد امین خان مرد چندان خزانه در سرکار پادشاهی نبود بلکه از آن گذشته‌های قطب الملک و امیر الامرا چون قابض و متصرف بر

جمیع امور سلطنت بوده اند زرها بسیار بصرف درآمده آنچه در خزاین سادات مذکور باقی بود به نهب و تاراج رفت و بنده پادشاه خبری نیفتاد و خزاین کم

که خالی افتاده بود به حتی پنجره‌های عمارت دیوان عام و خاص که نقره و طلای بود در آن آشوب مسکوک گشته مصروف شد و دیگر کارخانه‌ها بی

بی رونق محض شده بود به تعمیر اهتمام و درست و بحران اموال محمد امین خان از نقد و جواهر و طلا آلات و نقره آلات و دیگر اسباب و اجناس نفیسه مبلغی

خطیر واصل نموده بود تنه محمد شاه التفاتی بآن نکرده بوارثانش بخشید با آنکه معمول سلاطین تا بریه بلکه تیموریه بود که اموال امرا و ملازمان خود را بعد مردنش

ضبط نموده وارثانش را محروم میدانستند بعد شاهیه لیاقت وارثان اگر چیزی از آن میبخشیدند باز نشست و جان خود در سر آنها میگذاشتند و ناگهی این

این عمل از دمایم صفات اینها بود که هیچ عاقل و شرع نمی‌پسندد چه طور عملیست که شخصی تمام عمر خود صرف محنت و خدمت نماید بلکه اگر جان خود در کار صاحب

دربار بنده بعده جانفشانی و خدمتگذاری تمام عمر که به جرح و تصدیعات زمان برداری گذرانیده باشد اولاد و منسوبان و جمیع متعلقان آن این در سوزش

معاش مرگ قسمی خود را فراموش کرده با جفا و انتشار اموال لاعلاج و مضطر باشند میگویند در زمره محمد اعظم شاه با وجود اقتدار و طاقت

این کار از عمل مذکور نهایت تجنب و انزجار داشت کسی از عمله او موافق ضابطه مستمره بعد مرگ یکی از بلاد تعقیب اموال او نموده دلالت

بآن امر کرد و گفت لعنت و نفرین خانه او ظاهر است اعظم شاه بغیرت خود ازین عمل وزیران شیخ ظاهر کرده ممانعت بتهدید نمود که بار دیگر حضور او احدی

همچنین مذکور نکند و کرامیر محمد حسین معروف بمنو دوانمود و احداث مذهب باطلی که او اختراع نموده بود و قصه‌ها که در مردم و اگنجه تا جهال رجمانی بر دست

پرداخت دین خود به حب جاه و ریاست در ریاست میر محمد حسین نامی از سکنهٔ مشهد مقدس رضوی علی مشرفه السلام ظاهرا سید بوده باشد باشتهار اقتدار عمدة الملک
امیرخان صوبه دار کابل که با اهل ایران بی اتصال و احسان او نهایت شهرت داشته بامید رفاه در سایه اش جای خود از وطن مالوف آمده بکابل رسیده چون
در علوم عربیه از منطق و غیره بهمائی بهره مند بود بعد از ورود فقیش اشتهاری یافت و به پسر منشی امیرخان به شاگردی او نسبت نموده شروع به استفاده نمود
ازین سبب ذکر استعداد علمی او در مجلس امیرخان بتقریبی مذکور شده و امیرخان بدین سبب بر احوال او اطلاع تام بهم رسانیده صاحبجی زوجه خود را که در علم حظی داشت
بگذرانیدن روا گاهی در سیمش اگر چه حاصل صاحبجی اولاد داشت از دختری از خانواده سید مشهور که پدر آن دختر گوکر شوهر نیز بوده بود نیز سعی خود گرفته بود ازین
رو میمنود و اراده داشت که اگر بحسبی لایق از دیار ایران وارد این جا شود دختر مذکور را با او وصلت نماید شوهر خود را باهمچی اطلاع داده متوقع بود که اگر چنین
کسی بر سر او را آگاهی دهد تا اراده خود را بانجام رساند صاحبجی این خبر شنیده امیرخان را تفتیش احوال او فرمود بنا برین امیرخان او را طلبیده
بچشم خود ملاحظه دید و آداب لیاقتش را امیرزادگان خود تحقیق کافی پسندیده و زنان خود صاحبجی را بر احوال او آگاه ساخت و نیز اکثر محارم او بر ذات صاحبجی به خوبی شوهر
رضا داده سر انجام تزویج آن دختر بطوری که باید علی الفور مهیا ساخته با محمد حسین مذکور عقد کرد و این وسیله آن پسر حیله را رفاقت امیرخان دست
داده محرمیت با حرم در بار و اندک مایه جاه و اعتبار میسر گردید بعد مرور سالی چند حسب الالتماس عمدة الملک او را داروغگی جو شیر خانه بادشاهی نیز آن
محال متقرر گردید و بعضی از اولاد عمدة الملک را که از بطن نسوان دیگر غیر صاحبجی بودند با او اتحاد و آشنائی بهم رسید و این شخص مرد عیار جاه طلب بود بنمودن
بعضی از شعبده ها خیلی از پسر امیرخان مثل هادی علیخان ولد دیگر برادر ارشد را اندکی معتقد خود گردانید هادی علیخان زیاده از دیگران در
خدمتش ارادت بهم رسانید درین اثنا امیرخان برحمت ایزدی پیوست و اهل و عیال او از صوبه کابل بحضور آمدند و میر محمد حسین مذکور لیحاله قه
کار بادشاهی همانجا ماند بعد از مدتی عطر و کلاب پر و تجربه بر آنکه کار بادشاهی را عمله و ارکان حضور بفور سر انجام نموده قاصد ملازمت بادشاه و
طالب بهم رسانیدن عزت و جاه گردید بتصمیم این عزم در لاهور رسیده بود که خبر رحلت عالمگیر بادشاه شنید و توقعاتیکه در ازدیاد جاه و
اقتدار از عالمگیر بادشاه داشت منقطع دید عطر مذکور و غیره اموال او در آن بلده بقیمت عالی فروخته بمبلغ هشتاد هزار روپیه بهم رسانید و همان زر
را مایه توکل خود ساخته لباس فقیری در بر پوشید چون مرد جاه طلبی بود و سر پر غرور و ریا داشت بمعیت و دنباله روی سالکین پسند نکرده
عازم اختراع مسلکی جدید که تا آن زمان کسی از کیشی شنیده بود گردید و همان منشی زاده شاگرد خود را که صاحب شعور نیز در سابقه بود با خود متفق ساخت
و با او مشوره نمود که اگر ما و شما باتفاق بنای تجدید مذهبی گذاشته قواعد محدوده بهم رسانیم و زبانی هم که تا آنزمان در شهرت غیر معروف بود ایجاد کنیم
و دعوی الهام و نزول کلام از حضرت ملک علام در آن زبان نموده اظهار مرتبه که بین بین نبوت و امامت بوده بلیاقت مقابله با شان
انبیا و اوصیا داشته باشد برای خود ثابت نمائیم و اساسه فریبی نموده اول عوام را بدام خود آریم منتج جاه و اقتدار و فراوان و محاصل و انتفاع
لی پایان خواهد بود و هر گاه از دام عام صورت بست خواص هم از کیش ما نمی توانند جست با این حال مرجع انام و مطاع خاص و عام خواهیم
بود و محاصل بهم رسیده که ما فوق آن متصور نباشد روی خواهد نمود چون طبیعت هر دو از یک جنس بود شاگرد در اول گفته استاد دل نهاد گردید

و در این کار با هم اتفاق کردند و شروع بالکار در زبان و قواعد آن و انشای عبارات مجعوله و فقرات غریبه نموده یک جلد و اصلاح هم گزیدا کتابی
پرداختند و قواعد متفدنانه که داشتند و الواب سعادت بکل ولای بسعادت بر خود دانسته چون اندک مایه علمی داشت الفاظ غیر مانوسه
فارسی قدیم را که کمتر بگوش مردم خورده بود به ترخیمات و غیره قواعد عربی که کم کم منتهی به تعطیل صرف و ضوابط نحو داشت کسوتی عربیت پوشید
صورت عجیبه با نهایت جسارت دعوی مرتبه بابیت نموده گفت که این مرتبه ایست مابین نبوت و امامت و در این عصر او العزم نه بابیت بوده اند
و بر این جمله انبیا که اول بابیت حضرت ختمی پناه سید اوصیا و شاه اولیا علی ابن ابیطالب است و هشتم امام رضا و تمام ضامن امامت
دیگر بابیت بر دو هم جمع بود بعد از آن بابیت بمن انتقال یافت و امامت بحضرت امام محمد تقی با حضرت صاحب الامر علیه السلام و من خاتم
البابیت ام لتعداد بابیت بعد که مردود شد پیش امامیه هستیم در هر گاه پیش اهل سنت و جماعت شمردن میخواست خلفای اربعه و چهار
کس دیگر از خلفای اموی و عباسی را که ادعای بحرمت بابیت و از آن خود مجاهدات انبیا داشتند شمرده بابیت خود را حساب میکرد
و میگفت که بار ایمه هیچ کسی کار نیست از خویش کسیکه اختراع ملت و داعی الی الشریعه باشیم و بابیت نهم که ختم بابیت باو میشود صاحب کتاب
و صاحب دعوت و حکم ام الشریعت مجدد بعضی ضوابط و طریقت میباشند ابن هم وحی و الهام میشود و ضوابط جدید اختراع کرده بعضی احکام را نسخ
اعیاد اسلام که در دین محمدی و ملت بیضای احمدیست محترم میشمرد و گروه بیگانگان خود که اینها را فراموش کرده بود داعی لازم کرده بود از ضوابط
در هم بافته او بجا آورند و حرمت روزهای منحرفه او را نگاه دارند چنانچه در نامه منسوبه آمده که وحی بر این حضرت در قسم اول مبادرت خود در شیشه
با هنجال خاص میگفت که یک وحی باو بر ابتدا میشود که قرص آفتاب مشابه گشته در آن قرص کلمات نیابت منقش بنظرش می آمد و از آن قرص نورانی محیط
او شده از هوش میرفت و تشنج سیار بود که تحمل آن غیر او را دشوار و یکی دیگر آنکه آوازی می آمد و همان کلمات مزخرفه می شنید که
بحضور مردم میجا و بید و در سلام بضابطه اسلام السلام علیک گفته کلمه شان بمنور بود از این فرد و از آن روزها که با ظهار او اول مرتبه در آن روز
وحی بر او نازل شد روز جشن نام نهاده اجتماع و ازدحام مردم بعمل می آورد و عبیر و خوشبو را امت او بر روی همدیگر میزنند و شادیها میکردند
و در وقت سلام همراه گرفته خود کلاهای شبیه بکلاه ... اما اندکی بلندتر از آن بر سر گذاشته ... خود ... که وهمتایی ... عبارات ... اول آنکه
که مشهور به مجلسهای دهولی بهمانست و اظهار آنکه اول نزول وحی بر او در همان کوهستان بلند شبیه بطور غار حرا شده و جشن آن روز
قبل از روز جشن از غره ذی الحجه روزه میگرفت و نام آن میماند شبیه بصیام صمت که در شرایع سالفه قبل از زمان حضرت زکریا و غیره بود و
حضرت مریم رفت بولد حضرت عیسی برای ترک جواب سوالهای قوم بهمین صوم مامور شد با کسی سخنی نمیگفت و حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام
در مهد و عهد صبا قوم را جواب داده تطهیر مادر طاهره خود از تهمت و اظهار نبوت خویش باعجاز میفرمود و بقیه ایام کم روز جشن بعمل آمده اختتام
می یافت و همین قسم روز دیگر را باد نامیده که در ماه و تاریخ آن روز در چه ... تسمیه آن ... معلوم نشده بر فورت ... نام نهاده بود در آن روز هم اجتماع
و ازدحام میشد ذکر اوقات و آداب عملی که به منزله نماز قرار داده بر روز روسی نماز بجای نماز مفروضه سه بار در روز مقرر کرده بود که العجب آید

که بعمل آید و اوقاتش اول وقت طلوع آفتاب بعد نماز صبح دوم نصف النهار که آفتاب در وسط آسمان باشد سوم وقت غروب آفتاب که ظهور سرخی
شفق در مشرق باشد و آداب بعمل آوردن دعا اینکه او خود با خلیفه اش در میان می ایستاد و هر قدر مردم که حاضر می بودند چار صف مربع شکل چار دیوار
خانه متصل بهم می ایستادند و هر صفی بطرف مقابل خود کرده می ایستاد و کلماتی چند که مایه زبان اختراعی او بود میخواندند بعد اتمام آن کلمات سر را بهمان طرف
فرود آورده بطرف دست چپ خود میگردیدند بطوری که صف شمال رو بطرف مغرب میشود و صف مغرب رو بجنوب و صف جنوب رو بمشرق و صف
مشرق رو بشمال رو میشود چون مقابله چهار سمت هر چهار صف را بانجام میرسید بطرف زمین می نگریستند بعد از آن سر برداشته بسوی آسمان
و هر بار همان کلمات را تکرار مینمودند بعد ملاحظه این حرکت دیدم ... و صحبت بیشتر میگردید و دعوای دیگر این میکرد که من ... بالله همان محسنم که از شکم
حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها اسقاط حمل شده و دیگر گفت و زنده شده ام ... خواهر بوده که قبر آن ... حاصل شده اینقدر خود در رفت و ورود
که اواخر عهد محمد شاه و اوایل احمد شاه دو بار اتفاق افتاد از پسرانش که شاه فقیر الله و شاه ... نام داشتند و دیگر پیروانش که مکرر با ایشان ملاقات
و اختلاط شده ... دیگری اطلاع بهم رسانید و برای خود چهار خلیفه بمقابل خلفای اربعه که در اسلام شهرت دارند مقرر کرده بود خلیفه اول همان گرد
نام رشید ... که دو جزو را بنام زبان مخترع خود ... داشت دوم ... خسر پوره او و دو تای دیگر بودند و نام خود محمود الله و محمود و ... مقرر کرد
و همین نام اولاد و اقارب خود بزبان مخترع خود میگذاشت و هر که با و میگرویده سوای نام مقرری او را پیش خود نامی مقرر کرده از آن جمله کیفیت
پسرانش سه نفر اول تمام نمود دوم نقار سوم ... و دو دختر تمانه گلدان و تمانه ... و دیگر ... حرف زبانش حق نما اوست و نما یار نمودیار
و نما فر و نمو در قدم با پسر ... نمود و امثال ذلک القصه آن گذار ... از نواب ... بجهان ... دست چون بهادر شاه
در لاهور بود کم کم رابطه ... خود ... که داشت بر همه کس ظاهر ... و از کسی مطلقا ... میخواست
عوام را این کار بسیار خوش آمد که زیاده سرمایه اعتبار او مینمود و ... بر غیب گرویدگان دیگران هم در دام او می افتادند تا اینکه گرمی
در اتباع او پدید آمد در همین سال بهادر شاه در لاهور مرد و اختلافی در ... پدید آمد که ... اختلال در هر شهر و دیار ... مذکور را فرصتی
بدست آمد دام گسترده خود را بهمین ساخت ... گذشته مولفات و مخترعات خود را در نظر مردم جلوه داده از اخفا باظهار و اعلان برداخت و از
... اگر کسی با او مناظره مینمود چون خود اندک مایه استعداد در منقول و معقول داشت بیچاره را بمجادله و مکابره قایل میساخت بنابر این
احوال اعتقاد عوام درباره او زیاده میشد ... تا اینکه نوبت سلطنت به فرخ سیر رسید و خود ابلهی ... بود امیر الامرا حسین علیخان بهادر را
اکثر اوقات در حروب و اسفار گذشت و قطب الملک بیشتر مشغول عیش و طرب گاه گاهی از اتفاق بادشاه در ... کار خود بود بنابرین بیتعرض اقوال
کاذبه و افعال باطله او کسی نمیشد و هادی علیخان پسر امیرخان ... بانام ... گرویدن بود عوام را ... انقیاد عظیم تر
دلیل قوی میباشد که بالاتر از آن متصور نیست گروهی خانها داران مذکور و چندی کس دیگر مثل او نهایت ... بمسلک ... او می نمودند
تا اینکه قریب بسبت و چند هزار کس با آن ... گرویده شهرت و اقتدار بتمام یافت ذکر ملاقات فرخ سیر با محمود و ... داد

یافتن بنای اضلال آن مدبر بر بهمزنی بعضی خوانین سید بن شیبی فرخ سیر را بالعقصی از خواجه سرایان محلی مخفی از نظر اعیار ملاقات این مکار آمد
و نمود مردود در سرخ بیمار زمندی پادشاه سقیه ادراک نموده در روازه حجره خود را از اندرون بست و اندکی مکث نمود فرخ سیر افسر تاج والی تاج میمنود و اولاد و
ذریه بودن آن بی ایمان تیر بینشها که دیدنها در راه بر روی او گشود پادشاه بمواضع خضر صنفی سلکه کرده دلش رفت او پوست تخت آهو برای پادشاه افکند
گفت بر پشت تخت گیرای شاهی   همه داریم انچه بیچ اسی   فرخ سیر که از عقل بی بهره بود د اشتغالی زور او در البسته بنده عیسی معتقد
گردید و حضه برار از روینه و شیرینی که به نذر او برده بود دگر از اینه لغو دگو را هم آن شریر قبول نمود بهر از رستها مصحف نوشته خود را بپادشاه داد
و جه اجرت کتابتش که تعداد روپیه مقرر بود گرفت و پادشاه به تعظیم قران برخاسته و بر سر گرفته مرخص شد و برگشت لعبه بیرون آمدن از حجره
زر و مکور را بر عاکفان شده آن مکار سر از ز الفرستیم و این حرکت زیاده بر موجب از دیاد اعتقاد خیمعان گشت و بنیاد اضلال او بنهایت متانت
در صانت گرفت و در از اعیان دیگر خود قرار داده بود با جاه و حشم و کثرت اتباع و خدم بجایکه معهود بود و قبل ازین مذکور شد میان شهر و بازار در
گذرنا سن ملی بهیم در هر اس مرفیت د اعمال مخرعه خود را اعلی رؤس الاشهاد د سیر و ایش تحمل می آوردند و اقاویل باطله بهمه مختلفه او را بانگ بلند میگفتند
ذکر اراده نمودن محمد امین خان بادشاه دربابن این مفصل و مردن خان مرقوم ناگهان بتقدیر حق عز و جل و افتادن مردم در فتنها باقتضای گردش آسمان
و اهانت شیطان چون سلطنت فرخ سیر زمان لست در حسین علیخان و عبدالله خان الغراض در بر رفته نوبت سلطنت بمحمد شاه رسید و وزارت
بمحمد امین خان مستقل گردید محمد امین خان بعد دو ماه و چند روز از وزارت خود روزیکه شب ربیع بیماریش بود احوال این مزور مکار شنید که از جا درآمد
و حکم کرد که از فوج و سپاه چندکس که در تیوقت بر دروازه حاضر اند رفته این فرستاق را گرفته بیارند و اگر ایستادگی کنند هم انجا بکشند چون شب رسیده
بود مردم کم بر دروازه اش حاضر بودند بموجب امر که به اتش تعبیه برای کاریکه آمده بود بدنبال نمودند در انوقت خفقان بنمود و هم در خانه خود قریبی مسجد محمد
اسحاق
انجیر بنوشتن اسیر با حبه جیران گردیده اما چون بکمال استقلال داشت خواص خود را جمع نموده پسر کهتر خود را که زاید نام او
و جمال و صباحتی برازیده داشت مهم
چند قرص نان ها حو دکتند و بعضی ارباب حرفش فقیرانه که مهیا داشت بسیر دران فسا دو پیغام داد که یاران چون بجای تعبر ایند اید جری بخورید تا فهم
بر سیدارم صورت زیبا رسن دوان بکلیف این پسر دیده ترحمی بحال او نموده توقفی گردیدند محمد امین خان را که مرض قولنج عارض شده بود ناگهان
در انوقت اشتداد یافته این خبر مردم تعیین که بر در نمود مردود بوده اند رسید با استماع خبر مذکور رنجیده گشته بر درگاه آقای خود معاودت کردند محمد امین خان را که
مبتلای بتر این اسقام قولنج سمی یافتند بس بیهوش بود بهمینکه اندک افاقه اش دست داد خبر او را نمود رسید حاضران عذر لشکرش بیماریش گفته
التماس کردند که توقف دیگر رسیده او از دل بسبب بیماری شما رو داده از زده کار گذشته تاکید کرد که فردا صبح او را البته آورده بیارید نسبت بیماری
محمد امین خان آناً فاناً از دیاد پذیرفته صبح مشرف بر هلاک گشته و نمود را که ها دی علیخان ذریعه پایرمان ورود گشته از آنش متواتر خبر محمد امین خان بر تابند
اول اراده ندارد بستن داشت چون اثار ردن او از اخبار مردم در راه استیعد شده تواری شد و اتباع خود را احضار نمود صبح که انتشار
محمد امین خان به بالکس شنید بجای خود جمع و دل شاد بیرون آمده در مسجد تکیه بر سر در دروازه اش بود دلبسته فقرا و اتباع او از دحام داشتند فقرا الهی جان

قمرالدین خان پسر محمد امین خان احوال پدر را دگرگون دید که به تخویف سوان و مردم کم از زن مضطرب گشت و دیوان خود را با نجهار ارو پیه نذر پیش نمود
برای استعفای التقصیرات طلب تعویذ فرستاد آن مکار در آن وقت که تهیه منصوبه هلاک کندن محمد امین خان را و متواتر رسیک لرد بال بلند بر دار کن ده علامراد
در سخن سازی بود میگفت تیری بر جگر این کافر زده ایم که زنده نمیماند و من باره شهادت که چند بار هم در مسجد شهید شده نشسته ایم اگرچه شهید شده ام بسیم
که یکبار شهید شده ام گویا باشعار باستقاط احمال حصر محسن می نمود در تضمین دیوان قمرالدینخان در مسجد و هیچ گیری زر را ارطرس کدرانید استدعای تعویذ را
جرائم محمد امین خان از طرف قمرالدین خان نمود در جواب گفت که تیر از کمان جسته و آب از جو رفته باز نمی آید چون مبالغه و الحاح بسیار نمود گرد بدوجی بار که
خلیفه او نشسته بود کرده فرمود بنویس و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا چون نوشت کاغذ را بدست
دیوان قمرالدین خان داد و گفت بگیر و ببر اگرچه میدانیم تا تو در اینجا برسی او در گذشته باشد دیوان الحاح بسیار در قبول زر نمود و قبول نکرده گفت من خود
نمیگیرم فقرا که نشسته اند اگر خواهند بگیرند گدایان شدند که تمام روز برای یک فلوس میگیرند اینهمه مبلغ خطیر را غنیمت شمرده با هم قسمت نموده متصرف شدند
دیوان در راه شنید که محمد امین خان بجایی که مستحق بود رسید چون خبر مردن محمد امین خان به نود رسید خوشحال و فارغ البال از مسجد برخاسته بجای خود
شتافت و کرامات او در شاهجهان آباد اشتهار یافته زیاده تر حسن عقیدت ابلهان گردید **رفتن نمود بر البوار و بهم رسیدن نزاع فیما بین اولاد و دوجی بار**
و نجات نشستن پرده ارزوکار بعد از دو سال نمود لی در هم محلت نمود و پسر کلانش که نما نمود نام داشت به جای پدر نشست و لیکن طمع در حصه که نمود مذکور برای
دوجی بار و یکه هر محرمان در حیات خود بنا بر راز داری و همکاری مقرر کرده بود بنا بر عیب دوجی بار و نما نمود زردی را دعوی چند دوجی بار برسمای کرد که بنا بر عبث با
من که مهمان چند روزه ام ضرورتی نیست چون اقتدار و تسلط نمود بر اتباع و عوام باقصی الغایات رسیده بود و کلمات اطراف مطعون نمیگشت نما نمود الفقالی
باستغاثه دوجی بار بعرض نمود دوجی بار که نائی آن مکار و شریک کارش بوده است ناچار گشته روزی که اجماع فرنود در آن تقید مستعد بود در میان
انها ایستاد و پرسید که یاران خط نمود و خط این فقیر شما ها می شناسید اکثر یکی می شناختند اعتراف نمودند بعد اعتراف و اقرار انها مسوده انکه
نمود و دوجی بار باتفاق همدیگر نموده قلم اصلاح حسر و در مسودات همدیگر جاری شده بود در دامن خود درز آورده از آن کاغذ آورده پیش انها انداخت و گفت
بنای این مذهب را جهاد نمود و اعانت فقیر استحکام یافته اگر از جانب خدا می بود حاجت تحکیم و اصلاح همدیگر نداشت مردم مسوده ها را دیده و سخن دوجی بار
شنیده کسانی را که اندک شعور راهبر بود متنبه گشته تهی دست زنده حاضران تا به بیابان رسانیده راه انحراف گرفتند و بازار تزویر آن ملعون اندک
کساد یافت بعد از آن بضرورت باز دوجی بار را با خود یار کردند لیکن چندان سودی نبود بعد چندی نما نمود بر دهی که او را دعلیلین از جاگیر خود در دوآبه
داده بود در رفته نشست و هم انجا رخت حیات از دنیا بربست و شاه فقیر سجاده نشین پدر خود گشت **ذکر شاه فقیر پسر سطی نمود و پایان احوال**
اولاد و اتباع آن بدنهاد مردود شاه فقیر مرد بی زبان آور و خوش خلق و متواضع بود اندک مایه آشنائی بعلوم متداوله هم داشت فقیر او را و
برادرش شاه دیده و دوجی بار و دیگر که خلیفه اول و نائب اش بود در هر چهار کس را دیده و سخن ها پرسید آنچه ثبت افتاد اکثر از اینها و بعضی سخنان از
دیگران شنیده و شاه فقیر در عهد محمد شاه تا ابتدای احمد شاه زنده بود در راه آمد و شد بلش محمد شاه بعد تا در شاه که ذوق مصاحب با فقرا هم نشست

بود بمفتوح داشت در عهد احمد شاه مصاحبت نواب بهادر جاوید خان لقب چشمه در یسب الهامات جاوید که حسب نماز خورش آمد جاوید خان می نوشتند
خشک میوه در دیه قبل از افطار مرد و فتحا هم در اواسط احمد شاه در گذشت و در پایان زندگانی افطار را اگرچه روان پیش مرده و اکثری منحرف و ناتوان حسب عادت
از اصفهان تراین سلک بعد دار الجمهان مانده بود به جمعه وقت افطار و حرارت شاه جهان آباد حسب ارادت باشند نمود شمول لقب قرعام دو نمود آوازه
از شاه جهان آباد اخبار نموده به بنگاله رسید بعد مرگ جعفر علیخان که ناظم بنگاله در رسوم ایمان بنگاله بردار خواهش در آخر این کتاب ان الله
تعالی تسلیم خواهد شد بحمایت خود و سفارش بعضی از مصاحبان که نسل صاحب خود بود به احوال آن بیدنیان مهربان گردید توفیق شدم رسول
بوسیله مقرر نمود اکثری از اینها هم به الوار رفتند یکی از آنها نمانده نمود یا هم بعضی از نسوان آن ناکار الی الآن که سنه ۱۱۹۳ هجری است زنده و استمداد طلب
مالک دار در دیگری از انها نماند تا فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین سفر نمودن محمد امین خان از اینجهان و شدت عداوتش با اهل بیت
بسعی آخر الزمان محمد امین خان را چون عارضه بیماری مذکور زور آورد و هیچ چیز اطبا تبدیل اوی و تدبیر بر دارد افتتاح شده اجابت طبیعت
نبست کسیت آخر الامر اطبا بر احتقان قرار یافت و دیگر بعمل آمد یا هم سودی نکرد و فضلت از راه دهن او بر آمد و از جهان سفری گردید گویند
شدت عداوتش با اهل بیت رسالت و جناب حضرت رسالت مآب بمرتبه بود که شنیده بود که کلمه علی ولی الله میخوانند طلبیده زبانش را قطع
نمود و نیز شهرت دارد که علی الرغم بعضی مردم که دستر خوان حضرت شاه مردان مینمایند و بر آن نانی از غیب پیدا میشود چنانچه در هند معمول و اکثر مردم هوشیار
بخورد آن را دیکها اند و در معتقد اعتقاد و بصیرت در دین تا الشیعا و این کرامت از آن جناب بنظر آمد بالحمد لله که در آن
بحسب این احوال را شنیده ای تا گردید و بتعصبی که داشت بنشی هم سرهان خود با هم نزیه و معمو تعجب نماید که اعتقاد بانها دارست با احترام و تعظیم برده گفت
گفت که ما هم دستر خوان نذر آن بان میکنیم انشاء الله که ان هم بنا بر حسن اخلاص که ما را در خدمت این بزرگان است خواهد شد و صورت بلند بر داری
بر روی ازقضای خواهد بکست بر طبق گفته خود بعمل آورد و چون اسباب دستر خوان در مکان خلوتی از حرم سرا مهیا و آماده گشت خود بخصوص و خشوع در مقام
در آن مقام رسید و حسب کسی را همراه برده فاتحه بنام مقتدایان مذکور و آتیه خود خواند و در وازه را محکم بسته کلید را از معتمدان خود بر آن نشست کلیدش را بدست
او سپرد که بعد از ساعتی در را کشاده بیند که اگر اثری از آن ظاهر شود آمده خبر نماید تا استادان را با آن تنها همراه خود برده بنماید اتفاقا از آن در باطن
شیعه بود و در عقیده خود مخفی داشت بعد از ساعتی حسب الامر را کشود دید که سگی سیاه گرگین در آن جایگاه بر سر دستر خوان نشسته از هر گونه طعام اندکی اندک
چشیده و بی جنبد از شدت شغف خود از سواری گرد و لی احتیاط دید و بشارت رسانید که آن چه معنی دارد خود تشریف آورده گوشش جان بنماید محمد امین خان
سوی سپاه را همراهان بسوی آن چاه دو بر فرزان مذکور بر جان خود ترسید بدرستی چون تا آن چاه رسید سگ را بچشم خود دید غضبناک شد و برگشت و میخواست که آن
بیچاره را کشد اما هر چند جست نیافت از آن نذر بد هم سر زانو ادار قدم هم رسید لبهای خود بدندان عصبیت و کین میخائید و دستش کی بهمین رسید
تا جهان فانی را به رود نمود و دیگرای جا خود گردید زیر نهایت مشهور و معتمدین مسموع شده که وقت ماموریت من بر حمل الصوبه دار عظیم آباد آمد
برای ملاقات و اهتمام خاص او می رسید المحمدن خان مرحوم خلف روح الله خان بنا بر عادت شوراو استعمال بر اسم تعزیه داری حضرت سید الشهدا حسین

حسین بن علی علیهما السلام چند روز بر سبیل تعجیل القضایا ایام بکورنش حسب الحکم برای حصول جمله رفت اتفاقاً محمد امین خان هم در آن مجلس حاضر بود در یک پهلوی
میر جمله نعمت الله خان نشست و در پهلوی دیگر محمد امین خان نشسته بود نعمت الله خان عذر دیر آمدن خواسته گفت که بنابر ماتم در تنگی در آمدن شده معاف باید داشت
محمد امین خان یکبار بر کشید کسی در دولت خانه مرده بود نعمت الله خان گفت خیر ماتم سید الشهدا بود محمد امین خان گفت ای صاحب چه معنی دارد یزید و حسین
بن علی هر دو صاحبزاده بودند ما را چه میرسد که ماتم یکی بگیریم و دیگری را بد برابر ماتم و ماتم او در رفقای او بگیریم نعمت الله خان در جواب گفت صاحبزاده ما شهید
ما ماتم او میگیریم و صاحبزاده شما طرفیت ماتم شادی بکنید و گفتگو بطول کشید و منجر بجایی جنگی شد میر جمله در میان آمده اصلاح داد ذکر مقرر شدن

نیابت وزارت بعنایت الله خان و سوانح آن زمان بتاریخ بیست و دوم ربیع الثانی سنه جلوس سلطان ۱۱۳۳ هجری عنایت الله خان عالمگیری
را بعد انتقال محمد امین خان خلعت نیابت وزارت بالتعیین وزیر مرحمت گردید و در بیوالعرض رسید که نظام الملک بعد انتظام دلدان نواح اورنگ آباد در
حضور گردیده میر دیک فرد الوریسیده بود که خبر رسید در عدم القیاد بعضی فایفه و سرکشان بیجاپور و کرناتک شنید بنابر بند و بست اضلاع مذکور
متوجه آن طرف گشت و عرضه درست راجه با پانصد اشرفی متضمن مبارکباد فتح از نظر گذشت و سیف الدوله عبد الصمد خان بصوبه داری صوبه لاهور
مرخص شد و قمر الدین خان بخطاب پدر خود اعتماد الدوله مخاطب گشت منور الدوله حیدر قلیچ بهادر خطاب فیروز جنگی عرض ناصر جنگ یافت و سعادت خان در
بهادر جنگ بصوبه داری اکبر آباد سرفراز گشته رخصت یافت و محمد خان بنگش بصوبه داری اله آباد رخصت یافته بعد بر آمدن از شهر بنابر زاده جلبی جاگیر و دیگر
نکالیف مالا یطاق کمر سعادت باز مورد عنایت میگشت و همدرین خصه از روی اخبار سوانح و وقایع نگاران حیدرآباد معلوم شد که در ضلع کرناتک ماه صفر
سنه دو باران غیر موسم خانان بارید که ابهای رود خانه تا اله ربیع الطغیان آورده از صدمات سیلاب و شدت طغیان تا دوازده کروه اکثر خانها و مردم
و چارپایان بعضی دهات و قصبات غرق و تلف شدند و همدرین ضمن یکی از جبال آن طرف چاک شده دریای در دامن آن کوه بیشتر جانور بیشمار ضایع گردید نشانی از آبادی
در اطراف نماند و در سرکار پادشاه آغر خان بر بابت ترکی متکلم گشته او را جسب و انسب ستود و تسلی نمود بعد دو سه روز بوساطت دیگری
اضافه هزار و پانصدی دو هزار سوار ذوالفقار و سرپیچ مرصع عطا نمود بعد چند روز هزاری هزار سوار و خطاب بهادری عنایت نموده با اصل و
چهار هزاری سه هزار سوار نمود و از سوانح صوبه اکبر آباد بعرض رسید که دلیر خان متبنای محمد خان بنگش برادر رو خراجه جیب با دو هزار سوار منفصل
سود دهه سود دهه متعلقه بوندیل کشته که با زمیندار آنجا بر سر جاگیر گفتگو داشت معامله محادله انجامید کاری به عظیم رو بر داد و دلیر خان با هفتصد هشتصد سوار در
کشته به محمد خان بنگش خلعت و سرپیچ مرصع بماتم پرسی عنایت گشت ذکر شرو منازعت با راجه جی سنگه راتهور و بظهور رسیدن شنیدهای ... از او در حضور
سکنه صوبه اجمیر و احمد آباد گجرات اکثری از تعدی نواب راجه جی سنگه در حضور آمده تظلم و استغاثه نمودند و چون کتبه موافقت راجه مذکور با امیر الامرا
و قطب الملک نیز در ضمیر بود در اجمیر بتعصب مذهب چند با مسلمانان کار و ستمها داشت هر دو صوبه مذکور از راجه بطور تغییر نموده صوبه داری گجرات به ...
و دیوانی و فوجداری کل محال خالصه صوبه مذکور و متصدی گری بندر سورت در سال مرقوم معز الدوله حیدر قلی خان بهادر مقرر شد و حامد خان
نسبی عم نظام الملک را که از منصب داران متعینه احمد آباد بود نیابت صوبه داری گجرات مقرر نموده از اصل و اضافه سه هزاری دو هزار سوار نموده مخاطب به

شجاعت خان هست و بعطای علم و نقاره سرافرازی دادند و مرتضی قلی بیگ برادر او را باضافهٔ هزاری پانصد سوار و خطاب رستم علیخان بفتح خیر خصمان

فوجداری پرگنات بروده و غیره بنده و نشیر نمودند رای گنهاتیه دیوان حیدر قلیخان را مورد عنایات اضافهٔ منصب ذات و سوار فرموده برای بند و بست مالی بندر سورت

و صوبه بکار بغور رسیدن مرخص ساختند و فوجداری کاکر مرادآباد از تغییر سعدالدوله عوض میر منصدی گری بندر سورت باعتماد الدوله مقرر گشت و صوبه اجمیر بمظفر

علیخان که از متوسلان صمصام الدوله و راجه جی سنگه هر سه سرای بود مقرر نموده خلعت و سرپیچ مرصع و فیل عطا فرموده مرخص نمودند عطیه الله خان بعنایت الله خان

بخدمت داروغگی داک و فضل علیخان بداروغگی فیلخانه از تغییر تربیت خان مقرر خلعتها عنایت شد و سعدالدین خان را که از نزد نظام الملک آمده بود در

تسلیم بمرتبه منصب هزاری سه هزار سوار و عطای نقاره بتجویز نظام الملک نموده خلعت بکار عطا فرمودند از اخبار واقعه احمدآباد ظاهر شد که

بعد رسیدن خبر عزل راجه اجیت سنگه بنایب او که در انتظار انتجر در آن صوبه که هنوز بنیابت به شجاعت خان نرسیده بود نایب از عملهای نشست خود که با همه سنگه نموده

گرد تو هم بسیار بهم رسانید و خواست که قبل از ورود نایب حیدر قلیخان بهر چه دست رسد شهر را غارت نموده تجار را تاراج نموده بدر رود میر علیخان

بخشی منزل انجا که چند روز نیابت راجه و آخر از محاسبه اولی از ارزدگی داشت از حیدر قلیخان نیز از بخشی مذکور صفدر خان بابی بلوچ و گنده بود هر دو هم

اتفاق نموده بتطمع آنکه برفع تعدی آن راجپوت با خوشنودی حیدر قلیخان حاصل آید و حقوق حسن خدمت بر حیدر قلیخان بتحقق گردد جمعی را از افاغنه

در بعضی از محلهای شهر متفق ساخته بر سر نایب راجه بحیله و جنگی در پیوسته جمع کثیری از راجپوتیه کشته و زخمی گردیدند و نایب مشغول محصور در حویلی کسبه با عاجزی راه

صفدر خان بابی بکیفیت و حیرانی از شهر برآمده بعد بیرون شدن از شهر بعضی محالات مابین راه دست اندازی به تشاور نموده بجود خود مورد طعن

خود رفت و شهر علیخان و صفدر خان بعد الجمعی ابن مجر ماهر خان دیوان احمدآباد را که او هم از رفقای ساده بود بنعام دادن خزانه موجوده بمطالبه از عمل دخل

نمودند او چون بجمعی فراهم داشت لیکن خواهش سند به پرخاش پیش آمده جدالی رو داد در ضمن شجاعت خان صبح دست آویز بهیر معز الدوله حیدر قلیخان از

منصل رسید زیاده هر حال مسلح نموده از شهر برآمد و شنید به نصرت یارخان بابی صوبه دار عظیم آباد را خطاب رکن الدوله مع اضافه هزار سوار دو اسپه عطا شد

و شیر افکن خان خطاب عز الدوله و صوبه داری ملتان یافت و از سوانح اکبرآباد بعرض رسید که جاثر قلعچه را که مامن مفسدان آن طرف بود در سر راه دارالخلافه واقعه بود

سعادت خان بهادر بعد محاصره مدت نه ماه عظیم گو دیده قریب چار صد مردم کاری از طرف سعادت خان و جمع کثیری از ان مفسدان هلاک شده قلعچه را بتسخیر

و تصرف بادشاهی درآورد خلعت و جیغه مرصع مع مروارید عنایت و دلبری برای سعادت جنگ عنایت شد اگرچه نفاد اوری که در تخصیص بادی محمد شاه چندان ندانست

و توجهی هم بچنین امور چندان نه اما از برای اینکه بسبب بیکاران هو و عیال گستری بنابر رحمی که در نهادش بود حکم نمود که زنجیری ملصق به برج مثمن با جرس ساوی زیر

و سر زنجیر را بطرف دریا در میدان نگه دارند و منادی زنند که هر که بر و ستمی رود در قلعه آمدن و رسیدن نتواند بر برج مثمن آمده استغاثه نماید

و سر زنجیر جنباند در نهم شوال جشن جلوس به ترئین و آیین معمول مقرر در نیابت اردوی معلی آمد و همدرین سال مظفر علیخان که بصوبه داری اجمیر مامور شده

بود به سبب نیابت عسرت و بی سرانجامی هنوز از قصبه رواری که سی کروهی دار الخلافه است نگذشته بود که خبر حرکت راجه اجیت سنگه بطرف اجمیر با سی هزار

سوار و بسیاری از راجپوتان اطراف که فراهم آورده بود رسید و چند روز درین جهت بضرورت توقف نمود راجه اجیت سنگه داخل اجمیر گشته اول

گشته اول فرمان داد تا منادی نمایند که هر یک از قصابان و نجره و اهل حرفه و کسبه کاری که دارند بدان اشتغال ورزیده بی اندیشه کارها بیکرده باشند
و شورشیان و مفسدان مسجد را طلبیده برای رفع بدنامی خود اظهار متابعت قواعد اسلام و تاکید در اجرای آن و تعمیر آن مسجد نمود لیکن از آن عمله و ارکان دین جماعه
را خاطر جمع قولنامه و فرمانها در شاه صحیح نشان نشد بستیزه اسلام و ایمان در دل داشتن هر دو صوبه اجمیر و احمد آباد بالکلیه منحرف گردید و محمد شاه که پادشاه
در بیماری رفیع الدوله و استشهار طلب شیخ روشن اختر محمد شاه نظر به یکرنگی راجه شرکت در رفیق ساخته است و او را با خود متفق و مخبر کارخود باید دانست نوشته
و نشانهای بر آورده نمود و نقل آنرا با عرض الیضد خود بحضور دلیران آن ولایت به نزد صمصام الدوله و روشن الدوله مهم فرستاد حضور و نشان مضمون فرمان اینکه
اگر چه هر دو صوبه را تغییر نمودن خلاف عهد و پیمان است اما صوبه داری احمد آباد را بنابر مرضی حضور ببخشش نمودم اگر صوبه اجمیر از راه اتصال بمن بحال نگذارند آبروی من
درهم شکستن و آزار لیکن خواهد بود در صورت رفتن آن مرد و اهل عزت جان عزیز نیست بنابرین امید دارم که از انتزاع هر دو صوبه بر اثبات بعد از دو رسانیدن بحال یکی از این
دو صوبه بر حکم بحال بمن فرمایند که بستی جان من و الا بتسلیم هر دو صوبه بیکور است در ماه ذی الحجه همین سال پادشاه بیگم دختر عالمگیر که زینت النسا نام داشت به درود جهان نموده
و ورود تیرهای راجه اجیت سنگه برضای صمصام الدوله نظر بقلت ذخایر و سواری جنگ مایل به مصالحه و ترک منازعه گشت و میگفت که چون صوبه اجمیر را اکثر بزرگان و
اتصال به دار الملک دارد در گجرات راجه اجیت سنگه بحال باید گذاشت و احمد آباد را در عمل یکی از سلمانان مخلص پادشاه باید داشت و اراده پادشاه و بعض ارکان سلطنت در خصوص
سید قطب الملک ایران و قبل از آن ملاقات که به نشه زنا و بیرون اراده پادشاه برخاست لیکن کاسنا سیار که هیچ یک از امرای حضور در مهم او نمیداد تجویز سید قطب الملک و سعادت خان بهادر
از اکبرآباد بتاکید طلب حضور نمودند سعادت خان مجرد رسیدن حکم خود را از گجرات و دست لطف او تیقار در راه آخر دولت خود را بحضور رسانید و کارکنان و پسرانش خود
تاکید نمود که لشکر و سر انجام کار زار بسعادت و اتفاق ترتیب دهند لیکن بعد از ثبت که اسباب مهم بمیان آمد بعض امرای جان نثار از اضطراب و اضافت این گفته بحضور
نمیر در اعانت منصوبه سلطنت رسید عالی همت برآمد یا شد در تصمیم خبر رسید که منظور علی خان بسبب سرکشی و شدت تقاضای نمک حرام سپاه گرفتار آمد و در
موضع متعین نواح اجمیر باخت اگرچه مال و مواشی غارتگران لشکر آورده بیچیان گرفتار تقاضا مانده از زندگی گرفتار بیچارگان آمد که هر چه از نشست و بزرگ قبل و
رسب سواری به سپاه داده از دست انها خلاصی یافت و از خوف سپاه بلند ترم و غلیه راجپوتیه خود را به آنبیر نزد نایب راجه جی سنگه رسانید و چلوه فرمان صوبه داری
نزد صمصام الدوله و روشن تباد در حلیه حالیت هر دو مرا راجه اجیت سنگه با جمعیتی متعاقب هم جار تیج دهاد پادشاهی را با خود بهزار انی روز در حیثی از منصبداران
و منصبداران آن نواح لطربان شور زمان انتشار راجه اجیت سنگه بر قصبه نارنول تاخت آورده بایزید خان فوجدار آنجا که برای گشت بیرون برآمده بود در قیمت
مقابله انها دوچند بتا فیه روبفرار نهاد و خواهر زاده او که در قصبه بود حرکت مذبوحی نموده بحال خود ملحق شد لشکر فانی نارنول سر مال و ناموس خود جنگیدها
برخی ناموس را باصطلاح و قانون هند جوهر کرده به شهادت رسیدند و مفسدان بتغلب تمام قصبه نارنول را بخاطر خواه خود تاخته رخصت بر بدنی دو دو
نگذاشتند و جمعی را اسیر ساخته بردند بعد استماع این خبر یادب و تنبیه راجه اجیت سنگه صمصام الدوله بعهده خود گرفته پیشخیمه را بیرون فرستاد اما چون از ابتدا
میان مخلصه و صمصام الدوله اتفاق مضمر بود و اندیشه قلت خزانه هم داشت به لیت و لعل میگذرانید و سید قطب الملک با وجود سهی فراخ که از سابق با قاینداران
داشت درین مهم یکدل گشته دخلها و مالیتهای غلاظ و شداد در رفاقت بی اتفاق را متعهد شد و متابعت بدل و جان قبول نموده صلاح بر آمدن برین مهم میداد

و سزاولی مینمود و ضمیمه خود را بیش ازین سه هزاری که تعینات خود گرفت خاندوران صمصام الدوله را صلاح جنگ در راجه جی سنگه نبود با بادشاه در خلوت عرض نمود که
اگر خدا نکرده او غالب آید تا بر اصلاح این کار در بین قاید و شقاق مشکل که تواند شد و در صورت عزیمت هم رعیه اگر خود در آنجا آید صعب المسالک کشید وهم این طول انجامید
خزانه کور در اطاقت که از عهده تعاقب او بر آید فی الحقیقت القول مشهور آنکه از اتفاق و بعد از اتفاق زندانشینیکا جرأت اقدام این مهم که متعهد گشته بود نمود بعد از آن
قمرالدین که عزیمت این مهم را مستقل شد و التماس هائی قطب الملک و نجم الدین علی خان از قید و سپردن ایشان هر دو بخود از دو بعضی کاملیعی دیگر هم که خلاف مرضی بادشاه
و شهزاده نبود التماس نمود چون برآمدن قطب الملک از قید مقبول از طالع نشد و فسخ عزیمت اعتماد الدوله تیر شد و درین حالت چون انواع سخنان در میان می آید
خاندوران برگرداند وقت در بار نموده چند روز خانه نشین گردید بادشاه در اصلاح و آشتی مدار المهام سلطنت کوششها رفع ملال از دل کرد در هر جا نمود و اراده مهم
راجه جی سنگه ازین که آنجا بهمه الموره از میان بر خاست و ظاهر انوشتهای صمصام الدوله مشتمل بر دلجوئی و هم توقع گردانیدن راجه بتواتر رفت راجه جی سنگه را از اراده
فاسد بلکه در نشست باز آورد درین ضمن خبر آمد آمد نظام الملک که بعد فراغ شنید و بست آن جانگ اوایل ذی الحجه داخل خجسته بنیاد اورنگ آباد گردید بعد هم ماه مذکور عازم حضور
گشته وی به برهانپور رسید و بعد نیابت خانرا که سابق تحدید دیوانی دکن از حضور مامور شده بود و فیل کشیده بر آن کار رخصت ساخته به بادشاه رسید در شهر
یافت و جمع تدابیر و سرانجام نظام ملکی بر آمدن نظام الملک موقوف ماند از وقایع آنجا در کابل بعرض رسید که مبارز الملک سربلند خان خانه زاد خان پسر خود را که
به کابل فرستاده بود خانه زاد خان بعد فراغ سیر و گشت آنجا در برودی می آمد در ترل غریب که محمد امین خان بسر جاهای تان متخطط جمله بغارت رفته بود از افاغنه
از دحام مور و ملخ سیزده برفوج خانه زاد خان گرفته جنگ عظیمی رو داد بعد رد و بسیار که از خانه زاد خان در هم اجناس بظهور رسید و شیع می آید که جا
دار عمده هزاراول بود گردیده و سرسپرده مقصد بکار آمدند هزیمت بفوج سربلند خان افتاد و در دو سه سوار خانه زاد خان هم از صدر گرد
لعنگ علطیده بخاک هلاک افتادند و خانه زاد خان تیر بوسیله زخمی رسید که او را از اختیار گذشته مجال اقامت ناچار با معدودی چند جان
بسلامت از میان بدر برده تمام قبیله و لشکر و بنگاه به تاراج افاغنه رفت و عبد الصمد خان بنابر آنکه از ناظم صوبه دار کشمیر
نایب بود خبر سرشوری فساد شرف الدین بنا به عبید الله خان در محصور و مغلوب شدن نایب مذکور شنیده با چهار هزار سوار مغلیه و غیره
بطور یلغار شتافته شرف الدین مخذول گشته بمقابله انسب بقتال و قتال بالقتال بعد زد و خورد آن مواد
فساد نکشین با بقیت عبد الصمد خان همه مفسدان متغلبه صبیبه خواران النهاب بایره فساد مخذول در اشتن یافت مصوبه جات
ساخته جاگیر و مدد معاش همه انبار البضیط و تصرف خود درآورد ذکر تولد صبیه در حرم سرای بادشاهی و کتخدائی ملکه زمانی دختر فرخ سیر با محمد شاه
شب پنجشنبه بیست و نهم محرم الحرام ۱۱۳۳ هجری صبیه در خانه محمد شاه متولد گشت و شب سه شنبه نوزدهم صفر المظفر ۱۱۳۳ هجری شادی کتخدائی محمد بادشاه
با ملکه زمانی دختر محمد فرخ سیر بکمال زیب و زینت لایق شان سلطنت العصر آمد بطالع ارسد نکاح خوانده شد و رسوم آرایش و نثار و ارائش تا دو قصر
سر در بطور یکه هند ملکه مذکور که بانوی مشکوی بادشاهی گشت آمدن نظام الملک در حضور و مامور شدن بوزارت و بعض سوانح دیگر
نظام الملک بعد الفراغ از بند و بست ممالک دکن و دلجمعی از اصلاح مفاسد جدود و دوکانگ و غیره که رو نداده بود بهشت ماه نموده بر اراده شاهجهان آباد

بدار الخلافه شاهجهان آباد رسید و روز پنجشنبه بیستم ربیع الثانی سنه مذکوره آخر روز بلند پایه بادشاه فیل سوار گردید و روز یکشنبه پنجم جمادی الاولی سنه مذکور یک قبل از
انقضای نصف النهار بعبادت وارد مسجد شد و لحظه ای خلعت چارقب و قلمدان موافق ضابطه سرافرازی یافت و روز سه شنبه سوم جمادی الاخری سنه مذکوره جشن
عید نوروز به مراسم قاعده مستمره بعمل آمده لقب بادشاه که اول ابوالنصر مقرر شده بود بابوالفتح ناصر الدین تبدیل یافت و روز پنجشنبه سیوم رجب المرجب سنه مذکور
دیوانی خالصه از راجه گجر مل مفوض شد و روز یکشنبه نهم شهر مذکور آخر روز شیخ سعد الله دیوانی تن تقرر یافت اما لحظه ای مرام حضور خصوص حیدر قلیخان
در مقدمات مالی و ملکی خلل در اصلاح و ضبط دخل می نمود بادشاه باین خاطر آصف جاه ضرور داشته حیدر قلیخان را صوبه داری گجرات بود مرخص نمود حیدر قلیخان
در آنجا رفته عملی نمود که مثل آن در هیچ عصر در زمان شاهان شنیده نشده و اقتدار بسیاری یافت نظام الملک که امیر دیرینه سال و مزاج گرفته جاه و اقتدار جو بود و طلب وزارت
خواست که از قانون قالب مهام سلطنت خاطر خواه خود گشته بانتظام امور بپردازد بادشاه را تعبیر دولت بکار انباری و قرار در تهذیب اخلاق و اوضاع و
آداب اتباع و ترتیب اوقات بانفصال معاملات خلق که رضای خالق به شرط عدالت در آن است در باب ترجیه در انتظام عظایم امور سلطنت و عمر آن
از مهمات لازمه مینمود بادشاه را النصیر دولت و جوانی و میل طبیعت بلهو و لعب و ملاهی مقبول خاطر نمی افتاد از بس دیگر خصوص صمصام الدوله و خود نظام الملک در
خصوص تنبیه مرتبه دفاتر خود ها بسیار خواسته و همیشه بکج داری و مریز میگذرانیدند تا آنکه بتحریک امرا و خواجه سرایان حضور حیدر قلیخان منصوب به بار حضور طلب داشت
بیرون گذاشت و چون او تیر شد از صاحب قصه گجرات و اقتدار طلب بود در صوبه گجرات زر بسیار وافر از تحصیل صوبه گجرات و جاگیرات خود و به ضبط
خالصه شریفه و خارجه که از بدولت او مشهور آفاق بود بهمرسانیده و حاصل خرابی آوازه گردید در گذشت بخود تلی پیدا کرده در دل خود بار داده و جه مجاری امرای امرا
حسن علیخان سادات در خیال اسیالی است باشعور امرای حضور عازم استیصال نظام الملک که وصول به نیل مقاصد خود بادشه و خود او منعدم رسید یگردید بادشاه
دانم اکه خواهان برادر نظام الملک حضور بود زیر مهم او را و سپاه آراده خود شمرده مستدعی انفصال حیدر قلیخان و عزل او از گجرات به بسیاری
نظام الملک شدند نظام الملک که حرص وار در سرای اندوختن زر و توسیع قلمرو حکومت خود داشت قبول این مهم نمود در همین عرصه شب دوشنبه غره محرم الحرام
سنه ۱۱۳۵ هجری قریب بوقت صبح کاذب صبیه از بطن ملکه زمانی دختر فرخ سیر متولد شد و روز دوشنبه پانزدهم محرم الحرام سنه مذکور خلعت صوبه داری
گجرات نظام الملک را به تغییر حیدر قلیخان عطا شد و روز پنجشنبه دوم صفر المظفر سنه مذکور عند انقضای نصف النهار نظام الملک بصوبه احمد آباد
گجرات از حضور رخصت یافته عازم مهم مذکور گردید ذکر کشته شدن نیل کنهه ناگر نایب سعادتخان بهادر در اکبرآباد و تغییر یافتن صوبه اکبرآباد از سعادتخان
و تفویض یافتن صوبه مذکور براجه جی سنگهه و بهم خوردن جات و مفتوح شدن تهون قلعه جات ظاهرا برهان الملک سعادت بهادر را
علاوه صوبه اکبرآباد صوبه اوده که براجه گردهر بهادر مقرر شد برهان الملک به بندوبست صوبه جدید خود رفته رای نیل کنهه ناگر نایب خود را در صوبه اکبرآباد
گذاشته بود نیل کنهه مذکور روزی به تجمل سوار فیل با جمعیت مناسب در راه میگذشت یکی از جاتان بر سر درختی پنهان گشته بخاطر جمع به سینه نیل که یکی
از عمده زمینداران نیل کنهه مذکور را از تفنگ خود ساخته نشان زد گلوله آن به سینه او نشسته از پشتش بدر رفت برهان الملک عازم بود
که ماکان جهید در صوبه بود انتقام باید جوید دیگر صمصام الدوله و صاحب قصه صوبه اکبرآباد از تغییر برهان الملک راجه جی سنگهه سوائی را داهند و برهان الملک

رفیع القدر صوبه‌دار اوده مسلم ماند و راجه جی سنگهه بتنبیه جوراامن جات که بعد عطای صوبه‌داری اکبرآباد مامور شده بجنگ جوراامن و تسخیر قلعه او که تهون نام داشت
پرداخت و تا صد اخراج ادوار زمینداران پیش گرد دید و بعد آن جی سنگهه برادرزاده او را با خود متفق ساخته مدتی به تسخیر قلعه مذکور اهتمام مینمود تا آنکه محکم سنگهه پسر جوراامن با
پدر خود دروی در مجلس گستاخی کرد که او شان بدر و اسیری بخود نمود و دیگر خفیفی عاید گشت جوراامن بشفقت پدری را کار قدر بانگ دید از آتش نساخت نابید
اما از فرط غیظ الغالب جهالت که اکثر در طبایع هنود میباشد خود را مسموم نموده هلاک شد و محکم سنگهه بجای او نشست چون سنگ سرکی منظور داز عهده امر
ریاست و مهم راجه جی سنگهه بر نیامد مغلوب و مضطرب گردید و راجه جی سنگهه را خلعت راج در ریاست ملک جوراامن از حضور شد ها تبع که متعلق ات عیانی زمینداری
جوراامن تر بتالیف قلوب بسر وران قوم همش فرمانده و بدن سنگهه بکار با مور اهتمام تمام نموده رفقای محکم سنگهه را با خود متفق ساخت و محکم سنگهه را حوال الکی باقیه از
قلعه نکل بدر شب بیست و پنجم صفر سنه ۱۱۳۵ هجری تهون مفتوح و مسخر و بدن سنگهه بجای محکم سنگهه معمور شد و راجه گردهر بهادر صوبه مالوا نیز ... تا قصبه
رسید ما نظم و نسق آنجا قرار واقعی نمود ذکر آشفتگی احوال حیدر قلیخان و غالب شدن نظام الملک بر حیدر قلیخان و احوال او با جمال نظام الملک
چنانچه نگاشت کلک سلیم وقایع گذشت صوبه‌داری گجرات باقیه لجرم تسخیر آن ملک و زنگرد دیده و افواج و اسباب لایق سرانجام داده از اشاره تیر منیر و ساحلین ارباب
افواج و بیش بنهاد خاطر جست و با سپاه ارسل رسول و پیل جهان جمله نعلیه تورانیه و از قا عقبه بالی بتعجیل و بنی که لشکر او بسیاری از قوم بوده انداز کری را لطف
خود مایل و از حیدر قلیخان منحرف گردانید چنانچه شجاعت خان و رستم علیخان و عیسی خان و مهر علیخان گجراتی و صلابت خان ذر بر دست خان بابی و اسد خان غزنی و دیگر سرداران
بنی و نعلیه تورانیه دل دگرگون کرده متفرق شدند و نظام الملک با جهاد او از سبب گجرات رسید به الدوله حیدر قلیخان بمشاهده آنحال در خود تاب مقاومت
با آصف جاه ندید بعلت ماليخوليا تمارض بهم رسانید و رفقای دیرینه او در محفه بیماری اختیار نشسته بدر رهگرای حضور شدند آصف جاه بگجرات رسیده با نظام
آنجا متوجه گردید بعد فراغ از امور ضروری صوبه گجرات بجانب حامد خان عموی خود که به نیابت او در گجرات شهرت داشت داد و خود شاه بر سید و سبب صوبه مالوا که
به تبحری گردید بهادر نظام الملک مرحمت شده بود و آمده داراب نظام آنجا دلجمعی نموده عظیم الله خان از ک پسر عمه اش بود به نیابت آنجا داد و خود بحضور بازگشت حیدر قلیخان
با برو اسباب که همراه داشت بحضور رسید که خبر در محفل بود و روز یکشنبه بیست و سیوم جمادی الآخر سنه ۱۱۳۵ هجری لوز روز شد و هم درین روز ها بیکوس رخلعت نمود
شب سه شنبه دهم رجب المرجب بسته مذکور ده بتی از شب مانده صبیه حیات آن افسر و ربانو بیگم نام از بطن روشن آرای در خانه محمد شاه متولد شد و ظاهرا حیدر قلیخان
بعد سعادت از گجرات در غیبت نظام الملک بوزارت مرحوم بادشاه گشته چون تنبیه اجیت سنگهه در شمشی و تمرد او ملحوظ بود صوبه‌داری اجمیر مامور گردید و
هم که مرد صاحب جرات و دشمن تنبیه اجیت سنگهه بود قبول نموده بملتمسی که مهیا داشت اسباب بدرافته راجه مذکور اماده شد و مهم او حسب الامر حضور داشت
در سر اجیت سنگهه باخته از شجاعان المعظم سنگهه راجه قوم راگر پرانند و هم درین سال پسر سیدی قاسم کوتوال را نزدیک حالی عهده است یکی از جماعه سرخ
پوشان بر خم کار دار با در آورد و سرخ پوشی هم بر خم شمشیر شش مجروح گشت و در روز یکشنبه غره شوال المکرم سنه مذکور نظام الملک بعد انتزاع از نظام
گجرات و مالوا سعادت نموده ملازمت محمد شاه نمود و در روز پنجشنبه بیست و چهارم ذی القعده الحرام سال مذکور بعد مرور یک پهر و نیم ساعت نجومی از شب دی
در خانه محمد شاه متولد گردید و در نصف آخر محرم الحرام سنه ۱۱۳۶ هجری ستاره ذو ذنب در کواکب برج دلو نمودار شده قریب ده دوازده روز ظاهر بود.

ظاهر بود بعد از آن مختفی گشت دهم ربیع ماه سپر کلان بادشاه انتقال نمود ذکر آزردگی نظام الملک از بادشاه بنا بر بعضی حرکات فساد طبایع امرا از امرا و رجوع قرار رتب باعتماد الدوله قمر الدین خان پسر محمد امین خان و رفتن آصف جاه بصوبه‌های ممالک دکن و فصل بعض امرا و ارکان حضور ارکان

سلطنت و اعیان مملکت مثل اعتماد الدوله قمر الدین خان بخشی دوم و داروغه غسل خانه و صمصام الدوله امیر الامرا بخشی اول و صاحب رساله والاجاهی و اعلی شاهی و روشن الدوله ظفر خان بخشی سوم و سید صلابت خان بخشی چهارم و خان دوران عزة الدوله شیر افکن خان و بعد از و برادرش لطف الله خان صادق صاحب رساله سلطانی و صدر الصدور و میر جمله ترخان و ناظر و داروغه صرف خاص حافظ خدمتگار خان خواجه سرای عالمگیری داروغه ایشک آقاسی روز افزون خان و دیوان خالصه راجه گوجر مل و بعد از و شرف الدوله ارادتمند خان و بعد از و تحیت مل و دیوان تن شیخ سعد الله و میر آتش اول حیدر قلیخان و بعد از و سعد الدین خان و بارسید قلیخان و بعد از و مظفر خان برادر صمصام الدوله و داروغه خواصان برهان الملک و نایب او احمد قلیخان و میر توزک اول امین الدوله و دومی داود خان و داروغه گرز برداران مبارز خان و بعد انتقالش اغر خان و داروغه خاص چوکی و جلو قدیم میر حسن خان کوکه و عرض مکرر یعنی احمد خان کوکه و داروغه مهر فیض علی حامد خان داروغه فراش خانه ابو علیخان توپ بیگی و بخشی احدیان منور خان برادر روشن الدوله بخشی گردید عنایت خان راسخ پسر خان صادق قراول بیگی الله یار خان خدمت جیب نفیس بهروز خان جیب خاص بجاوید خان خواجه سرای جواهر خان داروغه جواهر خانه بختاور خان داروغه باورچی خانه و جیبه خان داروغه قهوه خانه فضل علیخان داروغه اصطبل خانه سید قطب الدین علیخان سکهوری داروغه حبشی لسین خان داروغه فرخ پوشان و فولاد راه الله یار خان قلعه دار شاه جهان آباد قایم خان پسر روشن الدوله داروغه الماس دراک حکیم معصوم علیخان داروغه سوانح و از ین مقوله هر یکی بکاری مامور بود لیکن روشن الدوله دخل بسیار در مزاج بادشاه بهم رسانیده بازار حرص بسی گرم نموده بر آمد کار مردم مینمود در عهد شاه جهان محمد روشن مشهور گوکی تقرب افزود در حضور محمد شاه بهم رسانید قلمیدان بادشاه بعوض و از طرف بادشاه صاحب دستخط گشته در اندرون محل بر عرایض مردم حاجتمند توقیع میکرد در عقل دوربین قاصرترین حیرت گردید که این نکته

نوبت زر کیان بخاکیان افتاده باز بی‌ننگی بمیان افتاده است
شاید که سپهر سفله قصد شاه شمشیر زدن بدف زنان افتاده است

چون بادشاه بی عزم و کم جرات بود مشغول عیش و طرب گردید در امری که اشد ضرور بود توجه نمیمود و بصحبت مصاحب نایب عمدة الملک امیر خان و دیگر امرا و امرا زادگان رنگین مزاج خوش طبع در خاطرش جا یافته بامور سلطنت و انتظام ملک و ملت التفاتیکه باید نمی نمود و باین سبب اندک اندک حرف بی اعتباری از دل امرا و رؤسای هر فرقه بلکه عوام الناس بر خاسته هر کس در دماغ خود خیالی می پخت و بجای خود نشسته در باطن دم از استقلال میزد نظام الملک میخواست که به تبعیت خود او اوضاع خود را بپایه ترتیب مصاحبت رنگین مزاجان که محمد شاه داشت و تمام اختیار کارها که بدست کوکی و امرای دیگر بود از دل بادشاه و دست امرا بر آید بسبب تکالیف چنین امور که بر طبایع سلطان و ارکان دشوار و گران بود بادشاه و امرا از صحبت نظام الملک نفور و بهیت او را استهزا می نمودند و در صحبت کلمات رکیک در حق او میگفتند گویند نظام الملک را جهان سطوت ممتکره از حضور گردید عازم دارالحکومه خود که صوبه‌های دکن و گجرات بود گشته و تسخیر ممالک در خاطر نشان خود ساخته و اظهار انزجار و ملال از آمد و رفت دربار کرده در خانه خود

مستدعی ترک مناصب و وزارت گردید اما چون شمایل و تحمل نبود درد از جا در آمد محمد شاه و امرا بر مافی الضمیر او اندکی پی برده در تدارک و استرضای

او افتادند قاصد بود که از ما خوشنود بوده دیوانگی نکنند او تیز اراده این اشخاص در باقیه برای خود متمسک دانسته تا آنکه وسایط و وسایل در میان آمده ظاهر

رفع کدورت بعمل آمد و نظام الملک روز دوشنبه دوم صفر المظفر سنه ۱۱۳۶ هجری با زر نثار بادشاه نمود و بمهر با نیابت اصل خوش و دل خلعت سرفراز شد آمدن آصف جاه

بحضور مبارز خان صوبه دار حیدر آباد برای رفع آصف جاه و کشته شدن مبارز خان بتقدیر جانی مهر و ماه امرای حضور برای آزردگی خاطر آصف جاه تشنیع

گسیختگی خاص بادشاهی در کمال اخفا مبارز خان ناظم حیدر آباد نوشتند که اگر تواند صوبه های مذکور از دست گماشته های آصف جاه انتزاع نماید بعنوان

فرمان نظامت دکن بنام او مرقوم خواهد رسید و آصف جاه بر قیاس اگیری امرای حضور آگاهی یافته اظهار نا موافقت آب و هوای شاه جهان آباد و موافقت هوای مراد آباد نموده

نموده برای شکار از نظر فیض آثار بادشاه وقت رخصت و روز یکشنبه بیست و چهارم ربیع الاول سنه ۱۱۳۶ هجری رخصت گرفت و اندک مسافتی از آنطرف رفته به جانب دکن عطف عنان نمود

و بر جناح استعجال خود را بملک دکن رسانید و مشغول تهیه اسباب جنگ گردید مبارز خان باستعداد تمام بر فتح و ظفر و اختصاص یافتن بانعامات دنیا

در دام بلا افتاده بالعاقبت ابراهیم خان برادر داود خان پنی و ابنای شیخ نظام و اولاد شیخ منهاج سرداران دکن که تا حال الفت آصف جاه در جان و دل

با آب و گل ایشان سرشته بود دست گرفته از سر سپاه مست و کر آماده جنگ و تهیه سامان جنگ با گرز اصف جاه بر آمده معسکر ساخت و

لشکری تحویل از ساخت اصفجاه بر اراده مبارز خان آگهی یافته مجادله آرد و نبشت بعد مقابله روز پنجشنبه بیست و چهارم محرم الحرام سنه ۱۱۳۷ هجری مقابله عظیم و جنگ

صعب در میان روداد که چار هزار مرد و چار صد فیل در میدان کشته افتاد و فتح و ظفر نصیب آصف جاه گشته مبارز خان با پسران و رفقا بقتل رسیدند

آصف جاه عرضداشت متضمن فتح خود با قیاس شکوه های موکد باکامی که از طرف مبارز خان و پیاری نموده بودند نوشته اسباب فتح های بندر مبارک باد و بحضور

ارسال نمود و سوال عمل صبیه ارسال حضور نمود و خود تا رفع البال بر تمام صوبجات دکن تمکن یافته به تدابیر تسخیر امرای دوران همت و بادشاه کم جرات

پر داخت و قمر الدین خان بعد متعه بنام نظام الملک خطاب جمیله الملکی و وزارت سرافراز یافت و بعد استمزاج آصف جاه قبول فرمود آمدن

حیدر قلیخان از گجرات و مامور شدن بخدمت میر آتشی حضور چون صحبت میان آصف جاه و بادشاه بالجای و نفاق بعد از ظهور رسیده نمود از هر

دو طرف مدارا و مماسات بعمل می آمد خصوص بعد جنگ مبارز خان که اندک پرده از روی کار برداشته بود بادشاه حیدر قلیخان معز الدوله را مخلص و یک رنگ

و صاحب شوکت و جرأت انگاشته از گجرات طلبید و حیدر قلیخان روز جمعه چهاردهم ربیع الاول سنه مذکور به دار الخلافه شاه جهان آباد

رسید ... و منصب تنخواهی از روز آمد ملازمت محمد شاه حاصل نمود و بمنصب میر آتشی و عنایت خلعت خاص اختصاص یافت و سعد الدین خان

تورانی که متوسل آصف جاه داشت گرفته های او بود معزول از خدمت مذکور گشت و تیر را جبه گردی بهادر گزاره بعد اولی تسخیری نظام الملک صوبه داری

مالوا با قیه بدار الملک او و جین شتافت و انتظام صوبه خانچه باید پرداخت و عظیم الله که از طرف نظام الملک کار ها ی آنجا استعمال داشت به گماشته بادشاهی بجا ی آن اباداند

بر انگیختن آصف جاه عموی خود حامد خان را بتمرد و عناد و مهیا شدن او بسعی و فساد آصف جاه بعد ظفر یافتن بر مبارز خان بدفع آنچه احوال

امرای حضور بیلا جی کتهاجی سرداران مرتبه را با عموی خود حامد خان که صوبه دار گجرات بود متفق ساخته اشاره بطغیان و عصیان نمود حامد خان

حامدخان حسب الاستدعای گماشته‌های جاگیرداران و فوجداران سید فضل ساخته کوس لمن الملک الیوم نواخت اخبار این خبر با فرمان سری او اتفاقاً به
بحضور رسید ارکان دولت در تدارک آن بایستی و ره همه گذاشته هر یکی رائی میزد پادشاه بنابر آنکه از تورانیان قاصد استخلاص قطب الملک
از حبس گردیده و لطیفه معتمدی بنام وزیر فرستاد که الحال هم از شما خبری میتوان شد قطب الملک سحر و قصد آنکه اگر دست یابد پادشاه بر سر این قدر
درگاه سایه گستر شود همچنانکه فیلان پیشتر آید تیغ و هستی از سوار مهیا و هرگاه بکاری مأمور شوم آنچه مرکوز بندگان حضور باشد بظهور میتواند رسید
مخالفان با استماع این خبر ظاهراً اکثر تیره‌روزان شنیده اسیر مظلوم را مسموم نموده تا بابی گرانش ملحق گشتند ذکر متعین شدن سربلندخان بهادر بنیابت حامدخان
و خلاصی نجم الدین علیخان بهادر و هزیمت یافتن حامدخان و بهم رسیدن فتنه برگیان در ممالک هندوستان مبارز الملک سربلندخان
بعد تغیری از صوبه کابل و منصوب شدن ناصرخان بصوبه‌داری مذکور بموجب التماس روشن الدوله بهادر در خانه خود مدتی بیکار نشسته در رفت در بار کمتر
مینمود چون قطب الملک برحمت ایزدی پیوست پادشاه اکثر عملهای خصوص خصوص مشهور خانه فداوی مکارخان که براصات رای حسن عقیدت او پادشاه را اعتماد
بود مقرر شد که مبارز الملک بنیابت حامدخان یاغی متعین صوبه‌داری گجرات به تغیری نظام الملک با مساعدت مناسب تنخواه مذکور عنایت گردد
چون سربلندخان از مدتها بیکار و معطل و اسباب و سامان سرکارش مختل بود و سال سی و سوم از ماه دوازدهم سلخ یک کرور روپیه نقد طلبی
از خزانه عامره باقیه تسخیر گجرات و تنبیه حامدخان از حضور پادشاه مأمور گشت با کمکی این رتبت عنایت در اثر مبشر گردیده سربلندخان با عنایت
در رفاقت خود داشت عاد و استخلاص نجم الدین علیخان بهادر برادر قطب الملک که او هم مقید بود نمود چون محمدشاه از وقتیکه نجم الدین علیخان را اسیر آورده
او را در حبس قلعه شاهجهان آباد آمده همراه خود نگه داشته بود و نظر التفات بحال او نگذاشت بطیب خاطر قبول نموده روز جمعه بیست و دوم رجب سنه ۱۱۳۳ هجری
آخر روز از حبس بر آورد و خلعت عنایت پادشاهی نشر شده نجم الدین علیخان بهادر مرحمت نمود و سربلندخان و نجم الدین علیخان از حضور رخصت یافته هر دو امیر
بر یک بحر فیل سوار شده داخل خیمه‌ها شدند و فوجی از سادات و دیگر رفقای قدیم بر سر نجم الدین علیخان جمع آمده صورت اقتداری بهم رسید
و مبارز الملک که سپاه در دست بود در صوبه‌های هند هیچ صوبه نمانده که سالی چند صوبه‌دار آنجا نبوده باشد و سرداران سپاه که رفیق و بر سینه دود
از دربیکاری و فرصت کار همیشه چشم انتظار بر راه دوخته و افسرده و درماندگی از جاهای متفرق برداشته جمعیت آن لشکر شایسته فراهم
گشت مبارز الملک بنیابت خود شجاعت خان گجراتی فرستاد حامدخان بنابر عدم مقدرت بر خود تخلیه گجرات بر آمده در موضع دهد
اقامت نموده کنتاجی نام مرهتی را بکمک خود طلبید و خود هم جمعیتی فراهم آورده باتفاق قشون مذکور بر سر گجرات رفت شجاعت خان هم از گجرات بر آمد و
با حامدخان جنگ کرده کشته شد در آن هنگام رستم علیخان برادر شجاعت خان که حاکم بندر سورت بود خبر قتل برادر شنیده اسباب کارزار سامان
نموده پیلاجی گایکوار را که در آنجا هنگامه آرا بود با خود متفق ساخته از بندر سورت بر آمد حامدخان با جمعیت خود و کنتاجی که قریب
بیست هزار سوار بود از احمدآباد کوچ کرده کنار دریای مهی تلاقی فریقین روی نموده پیلاجی گایکوار اگرچه در ظاهر رفیق رستم علیخان بود اما
بدلالت کنتاجی با حامدخان اتفاق داشت رستم علیخان هم بدغابازی آن مرشد بقتل رسید و حامدخان مظفر گردید بعد استماع این خبر مبارز الملک

که بر دو راهه اکبرآباد و اجمیر متردد و متوقف بود و با مید الغای دستگاه وزارت باتفاق نجم الدین علیخان پسری ترددی بشتاب شد و از بادشاه استمزاج نمود چون
کوکب اقبال تورانیان در زیر درج بود در فقای بنده مذکور بنفر دوران صلاح گشته حکم کوچ بطرف گجرات صدور یافت و در راه گرد آباد بهادر به تدبیری نظام الملک صوبه
داری مالوا با بنده بکار خود مخصوص و از صوبه مذکور گردید و نجم الدین علیخان به عارضه بیماری چند روز در حضور مانده بعد صحت صوبه داری اجمیر یافته متعین
مبارز الملک گردید و بادشاه از قصبه بدار رو بنگاه مسازی نظام الملک با فاطمه فرقه تورانیان مقید و آزرده خاطر گشته اینها در ردش جا گرفت بعض صوبه داری
دو دیگر ضمایات که با عتماد الدوله قمرالدین خان بود از نامبرده تغیر گشته بدیگران مقرر گردید و برهان الملک از منصب و ولایت صوبه باقیه بهادر انتظام سعادت علی
تفویض نمود در سر انجام مهام صوبه خود برخاست و سربلند خان سال سی و ششم از ماتوه دوازدهم بطرف گجرات تاخت و نجم الدین علیخان بسبب لی استیفای
کار از صیغه مقید بود چیری بنابر آن چند روز توقف نموده منتظر اجتماع اعوان و انصار از رفقای دیرینه از اخوان لی کینه خود ماند بعد از اتمام آمدن
آنها متعاقب سربلند خان شتافته به نگارش ملحق گشت و حامد خان باتفاق کنتا و بلاجی گایکوار سرداران مرهته بقصد محاربه از گجرات بر آمد
هر چند مبارز الملک بحامد خان نصایح برنگاشت سود ندادند و حامد خان بخشی خود عمان بیگ را با فوج عظیم به جنگ مبارز الملک فرستاد و سربلند خان
و نجم الدین علیخان جنگ عظیم با بخشی حامد خان و هر دو سرداران مرهته نموده غنیم را گریزانیدند و امان بیگ در میدان کشته شد و شیخ اله یار بلگرامی
بخشی سردار اعتماد سرکار مبارز الملک از راه دیگر داخل قلعه احمدآباد شده شهر را بتصرف خود در آورد و حامد خان شکست خورده پیش نظام الملک رفت
سال دیگر نظام الملک جماعه مرهته را تحریک و تحریص نموده و سرکار حامد خان گردانیده بطرف گجرات فرستاد بعد رسیدن آنها در حدود گجرات
جنگهای صعب با مرهته از روی داد و نجم الدین علیخان شجاعتی که از آبا و اجداد خود میراث داشت تا در جنگ مرهته ها از جمله بایزد و مرتبه جاهالی
التعلیه به تکاور فیل باجاگیر امیرالامرا را تاخت و تاراج نموده خانه زاد خان پسر سربلند خان و سید نجم الدین علیخان با جمعیت هفت هزار سوار و پیاده های
عرب و فرق دیگر و چند ضرب توپ خرد و کلان مقابل مرهته در میدان کنبایج بندر در آمده جمعی کثیر از آنها کشته شد لقمه السیف را منهزم گردانیدند
و تا آب نربدا عنان از تعاقب ایشان باز نکشیده از حدود گجرات بیرون ساختند چون مبارز الملک فوج بسیار همراه داشت هیچ لک روپیه ماه بماه برسبیل
مددی از حضور میرفت تا خدمتگار خان بعد مردن ناظر قت بحسب سیوم روشن الدوله مبارز الملک میرسید با خلل در ضبط او و از آن ملک
لشکر دیگر متصور شده بود که ناتبد و لست الصوبه فرار واقعی نشود و مداخل صوبه مذکور بجمعیه عایده سرکار مبارز الملک نمی گردد در زر مذکور ماه بماه از حضور باز
می رسیده باشد چون خبر فتح مذکور بحضور رسید بصوابدید صمصام الدوله حکم برطرفی فوج زیاده و موقوف شدن اعطای زر مذکور بسربلند خان
رفت تا این حکم به سربلند خان رسید کار و صیت سطوت بادشاهی در آن صوبه بلند و سرکشان متمرد خسته حال و شکسته گردیدند ذکر انحطاط درجات
روشن الدوله و کوکی و شاه عبد الغفور و اخذ و جر کرورها در حضور از تلمیذ مذکوره و معزول شدن سربلند خان از گجرات بسعی صمصام الدوله
و منصوب شدن راجه ابهی سنگه و مقابله با همدیگر و مصادرت سربلند خان به شاهجهان آباد و فوتی مرهته از ضعف و سستی راجه ابهی سنگه
روشن الدوله بهادر هر چند صفات حمیده داشت لیکن چون بنای کار او بر رشوت بود و القصه دوازده لک روپیه بابت صوبه کابل که سال

کابل که سال بسال از خزانه عامره حواله روشن الدوله میشد نصف فرستاده نصف را خود متصرف میشد همین قسم در امور دیگر هم بعمل می آورد و امرا را با هم منازعات
بود پرده از روی کارش برخاسته بعضی صحبت انجامید و بادشاه او را معاتب ساخته حکم محاسبه گرفتن فرمود متصدیان حضور مبلغ دو کرور روپیه بر ذمه او بر
آورده بعرض رسانیدند حسب الحکم بادشاهی مبلغ مذکور را از روشن الدوله طلبیده شد و او مبلغ مذکور را علاج نکرده [illegible] داخل سرکار والا نموده از نظر افتاد و زمام اختیار
این اخراجات بصمصام الدوله مفوض گشت و قمر الدین خان امیر الامرا در حضور اعتقاد بدبرفت و شاه عبد الغفور هم که معتقد الیه [illegible] بادشاه دخل و او هم سالک
مسلک عزل و نصب امنای خالصه شریفه و مرتشی بود در الحقیقت بهمین سبب و بسبب ظاهر بنابر اداهای ناشایسته که [illegible] عبد الغفور غافل بظهور میرسید از
مرتبه اقتدار افتاده گرفتار عتاب سلطانی گشت و محبوس و مقید روانه بنگاله گردید ضبطی جاه اش قریب بدو کرور روپیه نقد سوای اجناس داخل خزانه حضور شد و
کوکی جیو که همکار این هر دو مختار مسلط در خصوص بادشاه بود بهمین علت شریک حال ایشان گردیده از محل اخراج یافت و او بار از رواج نیافت و اندوخته او سیر
علاوه ضبطی اموال عبد الغفور مسطور گردید صمصام الدوله را چون اختیار کارها باقتدار تمام میسر آمد بلند خان را که توسل بروشن الدوله داشت معزول کنانید
راجه ابهی سنگه راتهور را سند صوبه داری گجرات فرستاد و تاکید نمود که خود را به عجلت تمام بگجرات رسانیده بلند خان را روانه حضور نماید ابهی سنگه
از اراده طلبیدن او عذر در رفتن آمد [illegible] خود نایب بگجرات فرستاد مبارز الملک نایب ابهی سنگه را [illegible] داده خایب و خاسر گردانید ابهی سنگه
نوبت دوم نایب دیگر با سامان تر از اول فرستاد نایب هم مثل اول بی نیل مقصود برگشت ابهی سنگه [illegible] ناچار گردید
و خود با جمعیت پنجاه هزار سوار و سامان بسیار در حرکت آمد بگجرات رسید مبارز الملک هر چند از طرف حضور [illegible] در دست اما بسبب قلت زر و
اسباب سفر بناچاری با صد مجادله با ابهی سنگه گردید [illegible] گجرات معرکه خوب گرم کرد و هر قدر مردم که از فوج [illegible] گردید مقابله ابهی سنگه
بر دارخت و پایداری بهادرانه و دلاوری مردانه نموده جنگ راجه ابهی سنگه [illegible] راجه را [illegible] استعانت از [illegible] بصورت
برگشت و اندکی پس تر نشست مبارز الملک همین قدر را غنیمت شمرده چون از حضور و از طرف آصف جاه مطمئن خاطر نبود قاصد مصالحت و آشتی با ابهی سنگه
گردید و آخر روز با معدودی [illegible] دستار سفید بر سر پیچیده و لباس ساده در بر کرده بملاقات راجه ابهی سنگه رفت ابهی سنگه باستماع این خبر
متحیر گردید و [illegible] استقبال [illegible] در روزه خود ملاقات نموده مبارز الملک را با حترام تمام آورده
بر مسند نشانید مبارز الملک [illegible] گفت که ما را با شما از قدیم دوستی ها [illegible] ابهی سنگه دستار بدل [illegible] تحقیق [illegible] شما را
بجای برادر زاده خود میدانم [illegible] آمده [illegible] در میان نیست که [illegible] عرض کار بادشاهی است [illegible] همین کار
وار درین دیار بوده ام اکنون شما را مبارکباد که انتظام مهام این صوبه بردارند و ما را از شما اعانت اسباب سفر و قدری زر برای زاد راه میخواهیم
ابهی سنگه امتثال امر او را سعادت شمرده [illegible] مبارز الملک [illegible] از این ممر دوستی و اتحاد [illegible]
[illegible] گردیده [illegible] دستار بدل گردیده دستار او را که با نواع مرصع گران بها
بود از سر برداشته بر سر خود گذاشت و دستار سفید خود را بر سر او نهاد و با یکدیگر تهنیت و معانقه اخوت بعمل آورده خوشنود و شاد [illegible]

خود رسید که چون سامان سفر و زر موعود از ابهی سنگه رسید عازم دار الخلافه شاهجهان آباد گردید صمصام الدوله با استماع خبر جنگی که مبارز الملک با ابهی سنگه خلاف مرضی او

و زمان حضور نموده بود از اراده مراجعت اکبر آباد به شاه را الحکم نمود که سربلند خان از منصب ساخته گرز برداران متعین نمایند تا هر جا که باو برسند هم آنجا او را متوقف سازند لیکن از آنکه

عفو جرایمش از حضور شود ممکن نباید و ای خود خواهد رسید بنابرین دو صد گرز بردار از حضور متعین شد که صد گرز بردار از طرف راه اجمیر و صد دیگر بر سر راه اکبر آباد در سبک انتظار

مبارز الملک بکشیدند چون او باکبر آباد رسید بموجب ارشاد حضور توقیفش نموده نگاه داشتند آگاهی بیشتر گذارد مبارز الملک بضرورت در اکبر آباد منتظر فرمان حضور

و امیدوار عفو تقصیر خود شد نقاقات نموده سپاه همراه که اکثری برطرف شده بودند بنابر التماس همراه سرزنش گستاخی ها نمود برهان الملک که تیول صوبه داری

دار السرور صوبه اکبر آباد بود و پیشتر نوکری مبارز الملک نموده ترقی در سلک بلند رتبش جایی یافته در التماس کرد که همراه بلند زبان سرکار بخشیده این دو همراه

ندیم صمیم اگر گذاشته آید در نسبت ایجد بست سجاده خر انگشت از این سخن برد و سر سربلند خان گرانی کرده را با نمود که با انفصال تا در بهمال احوال حال

باین حد سبب که منتهی از دستان گنشیت آید در خزانه که در حرم اکلی سید سبب آن شیر قیلها بر آورد که در همراه سپاه از دو قصبه مذکور را کوتاه ساخت بر

رنگینی آصفجاه و مرتبه های مرتبه را از تسخیر ممالک هندوستان و در نشستن نقش مراد انجام فتوحات آمرای زمان چون آصفجاه ملاحظه اوضاع

حضور و شهوار از قید دانی مبارز الملک نموده غیبت او در غیبت افواج مرهته به تسخیر ممالک هند پیش گرد باجی راو که سپه سالار راجه ساهو

رئیس و منتظم جماعه مرهته او اولاد سنبها و سیواجی مشهور بود در انتزاع صوبه مالوه از راجه گردهر بهادر ناگر که صوبه دار آنجا بود و در استخلاص گجرات از دست نواب .

راجه ابهی سنگه راتهور تا حدی تاراج آمد باید برانگیخت باجی راو و غیره سرداران مرهته لشکر گران با خود برداشته بر سر راجه گردهر بهادر ناگر و سنگهان

راجه ابهی سنگه رفته جنگها در هر دو صوبه تا حدی تاراج محالات آنحدود مینمودند راجه گردهر بهادر مقابله از غایت شجاعت نمود با باجی راو و غیره شروع محاربه

نمود بنابر قلت سپاه و بقدر رسیدن امداد از حضور نموده غیر الیاس بهادر شاه و امیر الامرا انگاشت رسیدن مدد نرسید تا آنکه در همین ستیز و آویز دست هستی

از دنیا برست و یکی از اقربای راجه چبیلا رام بهادر که دیا بهادر نام از قوم گرد بود بجای او نشسته بر ورزش گرد بهادر دست از محاربه مرهته برنداشت و به حضور

میگاشت که تا من زنده ام سد راه عبور جنود مرهته در ملک هندوستان ام بعد از من فتنه اینها در تمام سلطنت سرایت خواهد نمود باوجود اینهمه استمداد

غایت نمود از حضور الهام او در جنگ کشته گشته بدرود جهان فانی نمود و در سنه ۱۱۴۳ هجری محمد خان بنگش صوبه دار مالوا شد تا اجین رسید اما از گرفتار

مرهته نقش او درست ننشست در سنه جلوس پنجم از مانه دوازدهم هجری صوبه مذکور به تغییر بنگش براجه جیسنگه سوائی صاحب رصد مقرر گشت

او بنابر خیرخواهی نیست بعوض باجی راو نمود و بسفارش جیسنگه بعد سال جلوس هفتم از مانه دوازدهم هجری امیر الامرا صمصام الدوله خان دوران صوبه داری

مالوا به باجی راو مقرر و مصحت شد چنانچه ذکرش عنقریب آید و صوبه مالوه به تصرف مرهته در آمد ملک گجرات هم از تسلط و غفلت ابهی سنگه

مستخر اینها گشت و بسی خرابیها در آن دیار از ضعیف بسیار در سلطنت بهم رسید بدارک چنین امور از دست شجاعان با نام و ننگ و دلاوران صاحب

فرهنگ ها می آید از دست کم جرأتان دنگ صفت که یده راه تزویر پیشه در نشیمن شمشیر را نبرد و تیغ چوبین در میدان کین چون شمشیر آهنین

نبرد صمصام الدوله بنای تدارک و تنبیه باغیان و انتظام سلطنت هندوستان بر عیاری و بیکاری گذاشته میخواست که بحیله های درست و شعبده ها

46

و نسعیدهای جست غبار فتنه و آتش شورش فرو نشاند و خصم قوی دستی مثل آصفجاه و مرهته را بلطایف الحیل عاجز گردانید هیهات چون این اراده دور
صواب آتش افروزی برای گرد در شورش نمود هر تدبیر که می اندیشید موجب وهن سلطنت میگشت و ارکان دولت سستی پذیرفته سر تا
تمرد و عصیان طاغیان قوت میگرفت عرصه نفاق زور گرد گشاده و اسباب حوادث رفتن اماده تر میگردید در چنین مقام بادشاهی
کشور گیری صاحب سطوتی بایست که نخل نخوت گردنکشان متمرد را بضربات حملات مردانه از بیخ و بن بر کند با امیر الامرائی مثل ذوالفقارخان
و حسین علیخان نامی بایست که بدست جرات گردن سرکشان را در خم کمند خود افگند **شروع یافتن سرکشی از رعایا بانتقاد و حادثه عاجز شدن
محمد خان بنگش از دست مرهته و بوندیله در صوبه اله آباد** افواج مرهته چون بر صوبه گجرات و مالوا تسلط یافت و از حضور تدارکی که باید بعمل
نیامد دیگر سرداران مرهته را هم هوس مملکت ستانی و منازعت با حکام و عمال سلطانی در خاطر جا گرفت باجی راو وغیره سرداران که فاصل
گجرات و مالوا مانده بودند قدم جرات پیش گذاشته اند ابتدا فوجداری‌هایی که در جوار راکه از صوبه‌های اله آباد و اکبر آباد وغیره بود متصرف شدند
زمینداری توسیع در ممالک ملک شان دست میدادند تا آنکه در همین اوان محمد خان بهادر غضنفر جنگ بنگش صوبه دار اله آباد به تسخیر ملک بوندیله که سلطنت راجه‌های
آنجا بود راجه چهتر سال درگذشته بود قاصد گشته و فوج وافری از الوس خود یعنی جماعه افاغنه بهم رسانیده سامان مناسبی مهیا کرده داخل دیار آنها گردید
اکثر جاهای بوندیله‌ها را تسخیر نمود و اقامت خود در همان دیار که تازه بقبض گشته بود مناسب دیده در دارالملک راجه مذکور سکونت ورزید راجه مذکور
و دیگران از ان فرقه که ملک آنها بتصرف بنگش در آمده بود شوکت سلطنت را بنابه حالات مذکوره سهل شمرده رجوع بمرهته‌ها یا کمپور کلان
که ظاهرا از توابع صوبه برار و اورنگ آباد در نسبت ملک بوندیله کنند و انتقام خواسته بسرداران باجی را که در راه حصین اطراف او می بود رجوع نمودند
و انبار ارجاع رسانیدن پیشکش و دادن بعضی از ملک خود کرده بحمایت و اعانت خود آوردند محمد خان بنگش بر غلبه خود و تسخیر ملکی که نموده بود
مغرور گشته فوج بقدر ضرورت نگهداشت و زیاده مردم را رخصت باوطان شان نمود چون از راه‌های ایلنگ که تازه بدست آمده چندان بلد نیت
و محبت ندانسته راجه مقهور مذکور افواج مرهته را همراه خود گرفته ناگهان بعجلت بسر محمد خان بنگش رسید و بنگش منصور گشته بمدافعه او سوار شده
مقابل گردید چون بوندیله و مرهته بکثرت تمام بود از عهده بر نیامده عاجز گردید و دست و پا گم کرده برای خود دارایی در تفحص مأمنی افتاد تا خود را در احاطه
کشد بعد از دو سه روز بقلعه که چیت گده نام دارد در تصرف او بود رسید و خود را معه فوج اندرون قلعه مذکور کشیده محصور گردید راجه با آنجا
معه فوج مرهته‌ها محاصره قلعه بر داشته نمیگذاشت که پرکاهی در قلعه تواند رسید چون مردم بسیار همراه داشت اذوقه و رسد بکمی نهاد و در قلعه قحط رفته نایاب گردید و مردم
برگاو و خر و اسب و سگ چشم طمع دوخته کار بجایی رسید که تا خوردنیها خورده می شدند و راه بیرون شدن میسر نمیشد و از بادشاه و امرای حضور
زن و فرزندان غضنفر جنگ که در فرخ آباد بودند استغاثه و استمداد مینمودند کسی نمی شنید و احدی بفریادشان نمیرسید آخر قایم جنگ پسر او
بلا علاجی و ناچاری رجوع با قوام خود کرده و آتش همچ خود را نزد افاغنه فرستاده استمداد و استخلاص بنگش از ان گرفتاری نمود افاغنه بجمعیت
هم توصی فراهم آمدند و به قبایل دیگر ازان غضنفر جنگ و پسرش قایم جنگ سرانجام توان شد قناعت نمود به سرکردگی قایم جنگ به بیست

غضنفر جنگ رسیدند و از قلعه که در آن محصور بود برآورده باله آباد رسانیدند الحق کار عظیمی بود که این پسر نیک اختر برای پدر خود نمود و امرای حضور [illegible] قصور

از تو بدایه و در سنه [illegible] غضنفر جنگ [illegible] کرده مورد عتاب و از صوبه داری اله آباد معزول ساختند و مبارز الملک را عفو تقصیرات نموده صوبه داری اله آباد دادند

مبارز الملک پسر کلان خود خان زمان بهادر غالب جنگ را بر صوبه مذکور نایب گذاشته اگر در حضور می بود اما آمد و رفت دربار به سبب شکسته خاطر بها کم نموده

اگر در خانه خود انزوا داشت و در همین ایام حمید قلیچ خان [illegible] آتش خورد در خسخانه سوخته جان بجان آفرین سپرد و در روز چهارشنبه هجدهم جمادی الاولی سنه ۱۱۳۵ هجری

جار تیغ گیری روز برآمد محمد یار خان که صوبه دار شاهجهان آباد از عهد عالمگیر همیشه میماند و برادرزاده امیر الامرا شایسته خان بود به رحمت حق پیوست و

در سنه مذکوره صوبه [illegible] مظفر خان برادر صمصام الدوله مفوض شد و در همین سال چهارم شوال بار دیگر تخانه برهان الملک را آتش گرفته

شماره [illegible] بادشاه را به نصف عمارت [illegible] برداشت و از جایی که بود [illegible] و در همین اوان نجم الدین علیخان به رحمت الهی واصل شد با انتقال

او صوبه داری اجمیر علاوه [illegible] مظفر خان شد و در روز سه شنبه دهم جمادی الاخر سنه ۱۱۴۱ هجری بادشاه را اندک بیماری رو داده به صحت انجامید

و در روز سه شنبه [illegible] شعبان المعظم سنه مذکوره راجه ابهی سنگه پسر مهاراجه اجیت سنگه که از گجرات آمده در حضور بود استماع نمود که [illegible] مرهته [illegible]

بوطن او که اتصال [illegible] گجرات دارد سرایت نمود بنابرین رخصت یافته روانه جودهپور [illegible] دار الملک خود گردید و در روز جمعه دهم ماه مذکور سنه

مسطوره کفش فروشان پنجابی و دیگر اهل حرفه مسلم جمع شده بنابر دعوی خون یکی از آن جماعه که حاجی [illegible] و جوهری هندو بهنگام هولی خانه جنگی

نموده ناحق او را کشته بود نعش او را بنابر طلب انتقام از بادشاه اسلام بر جا گذاشته چند روز تجهیز و تکفین ننموده بودند و از سببی ارکان [illegible]

که [illegible] زر اندوخته [illegible] برداشتند چون طرف [illegible] بنابر [illegible] نصب العین [illegible] بود [illegible] تدارک [illegible]

آنها هم نپرداخت جماعه مذکوره ناچار از دحام [illegible] عام نموده مانع نماز جمعه در جامع مسجد گشته و قاضی را شورش نموده خفت دادند جمعه دیگر [illegible]

آشوب آنها استعداد یافت بنابرین قمر الدین خان وزیر و روشن الدوله [illegible] برای نماز جمعه [illegible] به جمعیت خود [illegible] امرای دیگر به مسجد آمدند

مستغیثان دل سوخته شروع به [illegible] و تشنیع امرای [illegible] حمیت دین نموده جسارت را از حد بدر بردند با آنکه روشن الدوله در [illegible]

از فاغنه که رفقای او بودند گریخت و کفش دوزان [illegible] افواج [illegible] اعتماد الدوله [illegible] نموده

با نها [illegible] داد و [illegible] آن بلوائیان را [illegible] رسانیدند [illegible] ترهیب [illegible] تسکین نموده اصلاحی داده

جایگه گفته اند — که سخن [illegible] جور گران که جراح و مرهم است [illegible] لیکن در [illegible] نصیحت گشته [illegible]

نمود و هم درین سال از آخر شوال و در تمام ماه ذی القعده الحرام هوای شهر عفونت گرفته تمام سکنه شاهجهان آباد صغیر و کبیر به بیماری تب

مبتلا گشت و کار بجایی رسید که بازارها و رسته ها خالی و دکانها بند افتاده شهر رونقی نداشت مردم میگفتند که چنین حال درین دیار گاهی ملحوظ

و مسموع نشده [illegible] که شروع بیماری از پتنه و اله آباد و اکبر آباد شده آخر از دهلی و شاهجهان آباد در پانی پت و سهرند و لاهور سرایت

نمود و آنجا هم همین حال بود الحمد لله که پایان آن تب بخیر و عافیت انجامیده همه کس شفا یافت مگر قلیلی که اجل شان رسیده بود فوت شدند و در ۱۱۳۳

در سنه ۱۱۴۳ در ماه رجب شبهای پنجشنبه و جمعه و شنبه دوم و سیوم و چهارم همین ماه مذکور سرما به نوعی اشتداد یافت که در شهر شاهجهان آباد دود هلی کیسه‌ها
آب در سبوها و غیره ظروف بلکه بعض آبهای جاری یخ بست و هم از آسمان برف بر سقفها و جاها می بارید **برآمدن بادشاه بطرف اعز آباد و میرو تیه**
بطریق سیر و شکار و از انجا عبور نمودن دریای جمنا برای تنبیه مرهته و معاودت فرمودن بشهر بعد بعض خبر بنصرت بحب بیدار
روز سه‌شنبه پنجم رجب المرجب سنه ۱۱۴۵ هجری وقت طلوع آفتاب محمد شاه بادشاه بطالع سعید از قلعه دار الخلافه شاهجهان آباد برای سیر و شکار
بطرف اعز آباد و میرو تیه کوچ فرموده قریب یکماه در سون پت و میروتیه بتماشای شکار بمعه اعتماد الدوله قمر الدین خان و امیر الامرا صمصام الدوله
و جمیع امرا و ارکان سلطنت مشغول ماند و بعد از ان معاودت نموده در باغ معروف به تال کتوره نزول اجلال فرمود و چند روز به سیر و تفرج
انجا بسر برده عبور دریای جمنا نموده در باغ فرح بخش دوازده روز توقف کرده خبر شنوخیهای مرهته در حدود سرزمین اکبر آباد استماع
نموده باراده گوشمال انجماعه ضال یکدو منزل نهضت نموده کنار دریاچه هیتین نزدیک سرای پهنکیل معسکر ساخته هفت هشت روز مقام
داشت بعد استماع خبر بدر شدن انجماعه از حدود مذکوره بطرف ثابت تر دکن بفرید آباد آمده در ماه شوال سال مذکور بساعت مسعود و اقبال داخل دار الخلافه
مبارک شد **رخصت نمودن بادشاه صمصام الدوله مظفر خان را به تنبیه مرهته و بعض سوانح دیگر** روز یکشنبه شانزدهم رمضان المبارک
سنه ۱۱۴۶ هجری وقت سه ساعت از روز برآمده مظفر خان بهادر برادر صمصام الدوله برای تنبیه مرهته رخصت خلعت یافته همان وقت نزدیک بارهپله
در باغ جیو برادرش نزول نموده ... بعد از ان آنکه بجا به آبه رفته منزل گزید سبب انکه مرهته بعد از تسخیر صوبه‌های گجرات و مالوه چون بدارکی از حضور تعجیل آمد از گنگ و بار
بار دست طلب دراز داشت و اینهمه قدم سعی و اجتهاد پیشتر گذاشت بعد التقصای سرسبیل مثلی یک دو محال از ملک بادشاهی متصرف می آورد
تا انکه بمرور دهور و انقضای اعوام و شهور تا گوالیار که از حصار مشهور هند و اکبر آباد نهایت قریب جوار دارد متصرف گشته دم نخوت و افتدار زد
و اصفهان با غرای مرهته گوشیدها باستعمال نایره فساد و التهاب آتش مجادله و عناد و تسخیر دیگر بلاد دلالت نموده جماعه مذکوره را دلیرتر می ساخت و مرهته
که ضعف ارکان سلطنت دریافته خود بخود در باطن اراده داشت که یکصفحه بهانه خاطر خواه داشته قدم پیشتر گذاشت و یافت و تاراج جاگیرات
امیر الامرا و محالات خالصه شریفه بهمت گماشت چون صدیات یافت و تاراج مرهته از حدود گوالیار هم تعدی نموده سرایت بمحالات متعلقه اکبر آباد
و اجمیر نمود امیر الامرا امید بر بیشتر دست اندازی انها علاج نا چار گردید برادر خود مظفر خان را که در خانه دم از شجاعت بی نهایت می زد به تنبیه و جنگ
مرهته مقرر ساخته از حضور رخصت دهانیده و امرای دیگر با جمعه افواج بادشاهی و بعض ساله‌های همراهی خود که بهیئت مجموعی بیست و دو هزار سوار بود
رفیق و متعین او گردانیده حصص مهم درساله مذکور با سامان موفور و لشکر بیشمار و توپخانه بسیار با در رکاب اقتدار گذاشته تعجیل هر چه تمامتر
روبراه نهاد مرهته که ضابطه جنگ او بطور جباولی و قزاقی است در اثنای راه باو جابجا بر میخورد و مظفر خان تا به سرونج رفته سکونت ورزید
مرهته چند ماه او را در ان مکان محصور و طرق وصول اجناس غله مسدود نموده دایم الاوقات در ستیز و آویز بود و مظفر خان خود داری نموده
منتظر حکم بادشاه و امیر برادر خود می نشست چون حکم معاودت صدور یافت مظفر خان بهادر به شکرانه الهی پرداخته بملازمت بادشاه و برادر در انجا

خود مسافت نزدیک روز شنبه بیست و نهم محرم الحرام سنه ۱۱۳۸ هجری شرف کورنش پادشاه دریافته به عطای تشکیل جواهر سرافراز گشت و بعد از وصول شاه جهان آباد
که منتهای آمال و کمال مراد بود از ادای صدقات و نذور حسب المقدور تعجیل آمده همراه خان ایلچی بابان بر سلطنت آن امیر عالیشان تقدیم
رسانیدند و مخلصان چنین تدبیر رای است که درین سفر ایران سردار خجسته سیر بطریق آمده تحسین و آفرین بر رای رزین نموده و در تفحص امور ا
مع الخیر از مغتنمات می‌شمردند و اگر او فاتح بر زبان مصاحبان مزاج دان امیر مذکور بود که این کار از تو آید و مردان چنین کنند : و هم درین سال شاهزاده
عالی تبار مغفور پسر محمد اعظم شاه . مرحوم ششم ذی الحجه روز دهم محرم برحمت حق پیوست و در مسجد و مقبره والده خود که با پوری که متصل دارالخلافه است مدفون شد و هم درین
سال اول روز شنبه بیست و چهارم جمادی الثانیه امیر الامرا صمصام الدوله و اعتماد الدوله قمرالدین خان به تنبیه مرهته رخصت یافته هر دو بهادر نسل مظفر خان
تا نهایت مستعد بسعادت دست نموده و عید قربان روز شنبه بیست و دوم شوال سنه مذکور قصبه سانبهر را که قریب قصبه کروه از شاه جهان آباد است تاخت و
نوصدار آنجا مستور و الفنجر و صد رنجیر فیل و شتر بیست و سه لک روپیه مال و اسباب خانه خود مرتبه دار داشت از و بر دارد مرتبه قباحت بران نکرده
نحو را چنانچه خواست غارت نمود و با یک رخت لباس که پوشیده بود سردار در قاضی قصبه مذکوره بحمیت جاهلیت گرفتار شده عیال خود را کشته
باصطلاح هندی جوهر نمود و بام شاه با چابکی دست سید جگت الله مجروح برادر سرا خود افتاد از ما حق این است که داد غیرت و مردانگی داد
بتاریخ هفدهم ربیع الثانی سنه ۱۱۳۸ هجری آخر روز چهارشنبه باران شدت باریدن شروع نموده تا روز پنجشنبه دوم نیز همچنان بشدت بود و اگر عمارت نهاده در
روشن آرا در باغچه حسن خان طهران نمود که بخانه‌ها آنقدر آسیب رسید که اثر آن تا دیری بود و از اکبرآباد خبر رسید که آنجا هم شب پنجشنبه چنین شد و دیگر
سرتابی ارادو زمیندار چکله کوره و کشته شدن جان نثار خان بدست او و ولی نعمتی عظیم الله خان و قمرالدین خان در تخصیص و تنبیه و قتل
او از دست برهان الملک در احتقال احوال سنین ماضیه اراد و زمیندار چکله کوره حاکم خود جان نثار خان برادر زن اعتماد الدوله را که منتسب سلطنت
از ضیاع سلطنت گشت و اسباب او را غارت نموده عیال او را منصرف گشت اعتماد الدوله به استماع عظیم الله خان را فرستاد تا تنبیه او کنند و ناموس او را
استرداد نماید زمیندار مذکور که مرد مشهور و متهور بود و بعد ورود عظیم الله خان نبیره قمرالدین خان مکان سکونت را خالی گذاشته روز
بروابای صحرای دیار خود که اندک صعوبت مسالک بود در رفته آرمید عظیم الله خان بی‌بهره از حمیت و ایمان گوشمال آن بدسگال را سهل شمرده ضبط چکله
مذکور مقام و آنجا خواجم بیک خان تورانی و بخره را حکومت آن چکله داده زمیندار مذکور که از شاهجهان آباد مسعود نمود اراد و مسرور تر
گشته بود عظیم الله خان و خواجم بیک خان و دیگر چکله داران رسید همه را کان گشت اعتماد الدوله فریاد از محبت بمردم در تدارک
چنین امور بنا بر بی‌جرأتیها معذور بوده با جا گذشته در خصوص رجوع به برهان الملک بهادر که صوبه دار اوده بود نمود و مبالغه تمام بر نگاشت که تنبیه اراد
بیاساس آبرو و منفعت اسلام بطوری که داند و تواند نماید چون برهان الملک نهایت جرأت و لشکر مردی و فتوت داشت در سنه ۱۱۴۴ که عازم حضور گشته از
صوبه خود به شاه جهان آباد می‌آمد از اثنای راه در عشره دوم جمادی الآخر بر سر مسکونیت اراد و رسید زمیندار مشهور است که سبحان الله قریب با دوم
صد عیال بیدرین برهان الملک قریب آن را غور داراد و که نهایت مخصب و مغرور ساینده گفته مدارج گرفته استحبار ادمتمو در مانکه برهان الملک

برهان الملک از راه رسید که داخل خیمه خود گردد به اتفاق در ان روز جامه سبز در بر داشت و کارها به ارار و خبر رسانیدند که نواب جامه سبز در بر و دستار

سفید بسیار بلند دارد در همین دم داخل خیمه گردید ارار که در کمین نشسته بود و انتظار خبر میکشید علی الفور معه فوج نمایان گردید برهان الملک به مجلت

بر فیل خود سوار شد با آنکه یارا رستن صفوف نمود بعضی از ملازمان رکاب مستعد و تیار بوده سوار شدند و بصورتیکه در ان مجلت میسر آمد اندک

ترتیبی در فوج صورت گرفت برهان الملک در الوقت جامه سواری کنه با لباس سفید در بر داشت و ابوتراب خان تورانی که از سرداران و عمده ملازمانش

بود قضارا او هم در ان روز لباس سبزی در بر و دستار بلند سفید داشت ارار و ابوتراب خان را برهان الملک تصور نموده همت بر قتل او گماشت و

با جانبازان خود عنان تیز ارش تاخته با او در آویخت و نزدیک بقتل او خود از اسپ و اسپ را جهانیده تیره خردی که در دست داشت بصدمه

توانای جنبان بر سینه اش زد که نشان تیره از پشت او بر آن جسته به کتسم هودج فیل پیوست و اکثر همراهیان برهان الملک را از دیده آمد او عار ارار

از خیال افتاده پای ثبات در ان جا نماند برهان الملک با معدودی از خود که پای جرات شان بلغزید کاو بود بمقتضای غیرت و جرات قدم صلادت پیش

گذاشته ارار و را مع همراهانش تیر بر تیر برای خود گرفت و رفقای حاضر شمشیر دست جرات از آستین شوکت بر آورده به تیر و شمشیر با فوج مخالفت

در آویختند در جن سنگه که یکی از قرابتی ارار و رفیق برهان الملک بود که ارار را شناخته به برهان الملک شناسانید و خود اسپ را تاخته مقابل

ارار و شمشیر هر دو را با هم از طعن و ضرب اسلحه لعل آمده ارار از دست در جن سنگه و هم به تیر برهان الملک کشته افتاد و نسیم نصرت از دیدن بر پرچم

علم برهان الملک وزید [illegible] فتح و ظفر نصیب اولیای دولتش گردید برهان الملک سجده شکر الهی تقدیم رسانید و شادیانه ظفر نواخته داخل خیمه گاه شد

و سر ارار و تیغ [illegible] پیش بادشاه و پوشش [illegible] گشت و بر ارکاه نموده برای قمر الدین خان فرستاد و خود چند روز در انجا مقام کرده و لشکر را بر گرد

صفدر جنگ بهادر در حلکه مذکور گذاشته بصوب دار الخلافت نهضت نمود و از اول روز چهارشنبه هفدهم جمادی الاول سنه مذکور بحضور رسید که ملازمت بادشاه نمود و

بخطاب [illegible] و یک جیغه و یک شمشیر در گور شد و سلطانی خلعت و سرپیچ مرصع و جیغه مرصع و شمشیر معه اسپ و فیل سرافرازی یافت و از روز یکشنبه

سلخ سال سنه مذکور بموجب التماس ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ که داماد و خواهرزاده برهان الملک بود شیخ عبد الله و غیره سرداران معه لشکر

رخصت شده [illegible] انجا خبر آمدن مرهته که ارار و یکی از آورده بود بمرو صدا انشه بود [illegible] در بیست و سیوم ذی القعده الحجه [illegible] سنه مذکور

بادشاه یادگار خان کشمیری را که مرد چرب زبان هوشیار و از رفقای معتمد امیر الامرا صمصام الدوله بود نزد راجه جی سنگه سوائی والی امیر ساکار

فرستاد که با تسخیر ممالک هندوستان از اطراف راجه ساهو با مور گشته بود معه منشاد هر دو صوبه که عبارت از گجرات و صوبه مالوه است مرخص شود و بمورد

که بر ورود مهمات دلخواه بیشتر بنا بیت قلوب همه در نسبت با اطاعت حضور و تعظیم بانواع مکارم و مراحم برسانند و جی سنگه را در حصول این مامول

واسطه گرداند و نیز درین سال شب پنجشنبه چهاردهم ذی الحجه باتش از شب گذشته روشن الدوله ظفر خان بهادر رحلت نمود مرد فیاضی بود و اکثر

صفات حمیده داشت و سترده ارادت شاه بهیک نام درویشی درست نموده نهایت ارادت بهم رسانیده بود برستی شیوه خود ساخته بصرف رضای حجری

او بود مجمل ذکر فخر الدوله برادر روشن الدوله و عزل او از صوبه عظیم آباد و انضمام این صوبه بصوبه دار بنگاله بسید النصر یار خان تقرر یابد

معلوم نیست که کدام کدام کس صوبه‌داری عظیم‌آباد پتنه مأمور شدند اما به قدر رسیده‌ایم که اغلب در سنه ۱۱۲۵ هجری یا سالی کم و بیش فخر الدوله برادر حقیقی روشن الدوله صوبه
دار عظیم‌آباد گردید تا مدت سی سال به صوبه‌داری آنجا اشتغال داشت اما چون بی سر و دماغ و سبک‌سر بود از اعمال او رشوه‌ها نهب و سفلگی استعمال داشت
و نهایت بی‌غرور و رنود دریغ بود با شیخ عبید الله که از مدت‌ها مدار المهام صوبه عظیم‌آباد و مرجع معاملات جنابی بود و صوبه‌داران سابق گاهی با بیحرمتی و دگاهی
متعهد صوبه پیش می‌داشتند و زمینداران آنجا اکثری بلکه همه با او موافق و متفق بوده‌اند و جماعه‌داران سپاه که آن زمان بودند همه با او در مقام انقیاد
و اتحاد بوده نهایت ادب و احترام او می‌نمودند بر این سبیل در او تحیه کاوشها آغاز نهاد و در پی ایذا و اضرار او افتاد او نیز ناچار به ارشد عظیم‌آباد
در خانه مملوکه خود که در آن بلده داشت عبور کرده نموده در قلعچه سواریخ که ساخته او بود در آنجا مواضع چند زرخرید داشت رفته آن را زر ده جا التجای فخر الدوله
دست از او بر نداشته مستعد جنگ شد روز دیگر عبور کرده شیخ عبید الله مذکور را در آن قلعچه محصور نمود و تسخیر قلعه بر ذمه اراده همت داشت و او را گرفتند ناچار
با برهان الملک که صوبه‌دار اوده بود توسل جسته ماجرای خود و اراده فخر الدوله ظاهر ساخت و بعد از طلب برهان الملک بر دانگی از آن قلعچه برآمد تا استعجال خود را
محدود صوبه اوده رسانید و از سبب تعدی فخر الدوله محفوظ ماند و خود را به حضور برهان الملک رسانید و عزت و اعتبار لایق هم رسانید و فخر الدوله بی آن
مقصود بسیار ری سبب اگر گشت و بعد چند روز با خواجه معتصم برادر امیر الامرا که در ظاهر ملباس فقرا و مشایخ بود در حقیقت به شان و شکوه امرا
در عظیم‌آباد بسر می‌برد در کار سبک و سفیهانه عمل آورده او را از آنجا در خست خواجه مذکور نهایت ملال و انزجار از دو داد هر سبب او هم ساختند.
روانه شاه‌جهان‌آباد گردید و رسید و در آنجا حقیقه با برادر خود صمصام الدوله علانیه نموده احوال فخر الدوله ظاهر ساخت صمصام الدوله بمجرد استماع
از جا در آمده فخر الدوله را تغیر کنانید و صوبه‌داری عظیم‌آباد را ضمیمه صوبه بنگاله نموده سند صوبه مذکور به نام مؤتمن الملک شجاع الدوله شجاع الدین محمد خان بهادر
اسد جنگ داماد جعفر خان که در آن اوان بانتقال پدر زن خود صوبه‌دار بنگاله بود فرستاد و فخر الدوله تغیر گردیده روانه شاه‌جهان‌آباد گردید ذکر
مجمل احوال شجاع الدوله داماد جعفر خان ناظم بنگاله و ما یتعلق به مخفی نماند که شجاع الدوله اصلش از برهانپور صوبه دکن و نسب او از قوم افشار
که فرقه‌ای از اتراک خراسان است بر سر شاهی صوبه مذکور در ایام اقامت او بر آنجا بیک به مصاهرت جعفر خان دیوان صوبه بنگاله که آخرها نظامت
آنجا هم داشت انتساب یافته همراه او می‌بود بعد از آن که اعتبار جعفر خان ازدیاد یافت اقتدار او هم اعتلا پذیرفت تا آنکه جعفر خان نظامت و دیوانی
صوبه بنگاله او را داد به اختصاص یافت شجاع الدوله در آن عهد به نیابت او صوبه‌دار اوریسه در آن صوبه به انتظام آنجا اشتغال می‌ورزید پس بنا بر
آنکه بنا بر مباینت مزاج که با پدر زن خود داشت صحبت فیما بین جعفر خان و شجاع الدوله چنانچه باید در نمی‌گرفت و اگر چه اسباب دوری از جعفر خان راضی
بود شجاع الدوله در کمال جود و معدلت و با جلادت و جمعیت و جمیع صفات ستوده موصوف و جعفر خان در همه امور بر عکس او و صفاتش معروف بود و زن شجاع الدوله
زیب النساء بیگم مادر علاء الدوله سرفراز خان بهادر حیدر جنگ اگر چه زن نیکوکار شایسته اطوار بود اما بنا بر اطاعت پدر خود و به سبب کثرت غیبت
شجاع الدوله به شوهر دیگر منع پسر خود همراه پدر در شهر مرشدآباد که بنا کرده جعفر خان و به نام سابق او که مرشد قلی خان بود موسوم گردیده اقامت
می‌ورزید و مع پسر خود علاء الدوله در کمال احتشام بسر می‌برد چون مادر محمد علی وردی خان بهادر مهابت جنگ هم از قوم افشار و با شجاع الدوله

با شجاع الدوله سر آشنایی داشت و مهابت جنگ سیم پدر خود میرزا محمد نام و برادرش حاجی احمد نام در سلک رفقای [illegible] شاه منتظم داشت گذشته
شدن آقای خود بنابر خانه‌نشینی مبتلای افلاس گرفتار آمده در ابتدای عهد محمد شاه اول پدر مهابت جنگ خود را به شجاع الدوله رسانید او آمدن میرزا محمد
را مغتنم شمرده و سلوک لایقی نموده رفیق خود ساخت با استماع این خبر مهابت جنگ را که میرزا محمد علی نام داشت برفاقت شجاع الدوله عبور سبب کیفیت فاصله بنگاله از
از دکن گردید و مهابت صعوبت راه [illegible] خود را به شجاع الدوله رسانید چون میرزا محمد علی مهابت هوشیار و قرابت سابقش و آداب دانی در خدمت کمال مساعدت
دولت [illegible] بود شجاع الدوله در روزگار از امرای غیر مترقبه شمرده رفاقت او را اسعاد طالع و عروج نیر اقبال خود دانست و میرزا محمد علی مذکور یوماً
فیوماً در مراتب اختصاص مرتقی گردید تا به مرتبه عالی ترقی نمود چون صحبت شجاع الدوله با میرزا محمد علی بأحسن وجوه درگرفت و مبانی اخلاص و اتفاق فیمابین
همگی استحکام پذیرفت برادر خود حاجی احمد را مع متعلقان و اولاد و عیال خود از شاه جهان آباد طلب داشت و حاجی مذکور مع جمیع عیال و اطفال بصوبه اودیسه آمد
او نیز مثل برادر در سلک رفقای معتمد شجاع الدوله انتظام یافت هر دو برادر چون در امور دنیا شعور وافر و در حسن آداب و اخلاق بهره تمام داشتند بنای
دولت شجاع الدوله از سعی و اهتمام ایشان استحکامی پذیرفت و [illegible] و مداخل صوبه اودیسه نیز با صاحب تدبیر و رأی ایشان توفیر پذیرفت میرزا محمد علی که با
اصابت رأی جوهر شجاعت [illegible] در ذات خود مجمع داشت در جمیع امور زیاده تر از برادر در جمیع مهمات شجاع الدوله نام و نشان بهم رسانید
محسود امثال و اقران گشت و شجاع الدوله برای او منصب مناسب تقرر نمود با خطاب محمد علی وردی خان از حضور پادشاه گرفت و کلای خود طلبید چون جعفر خان
ناظم صوبه بنگاله خسر شجاع الدوله اندکی سرگران فرزند نشینی را بایشان [illegible] که علاء الدوله نوه او بعد از وی بنام دیوانی صوبه بنگاله داشت نظامت هم داشته
تا منتظم او باشد بنابرین درین خصوص وکلای خود پیشتر تاکید نموده بود فی الضمیر خود ظاهر ساخت و شجاع الدوله بمقصد او آگهی یافته از محمد علی وردی خان و حاجی احمد در این باب
استشاره نمود هر دو کس بتدبیر مناسب وقت و مقام التماس نموده بتحریر خود چند کس هوشیار زبان‌آور برای رسالت و وکالت حضور تعین کنانیده به وکلا
عرایض برای پادشاه و امرا و نوشتجات [illegible] عبارت [illegible] بعریضه تسلیم رسید [illegible] متضمن حصول اسناد صوبه بنگاله و اودیسه
دیوانی و غیره کارها بنام شجاع الدوله [illegible] مختار را به استعجال و ایلغار روانه دار الخلافه شاه جهان آباد نمودند و مردم معتمد فرقه سپاه از رفقای خود بر
شجاع الدوله در ظاهر بطرف [illegible] رخصت نمودند تا مرشد آباد رفته متوقف نزدیک دار الاماره منتظر خبر رسیدن شجاع الدوله و جعفر خان که در دار الحکومه
همان بود باشند چون موسم [illegible] نزدیک رسیده بود و آمد الشداد طرق از کتک تا مرشد آباد یقینی بود کشتی‌های قابل سواری خود و سپاه مهیا
نموده بلا خان [illegible] اورد و [illegible] تا هرگاه خبر انتقال جعفر خان رسد بلا توقف روانه مرشد آباد شود و نیز مخفی در آن کتابی خود برای
وصول خبر حصول اسناد و [illegible] شاه جهان آباد [illegible] بود که هر روز اخبار مرشد آباد و دار الخلافه مرقوم مراسلات نوشتجات میرسیده باشد چون
متیقن گردید که جعفر خان بهمان تاریخ شش روزه دنیا است شجاع الدوله و محمد علی وردی خان و غیره رفقای خود بقدر یکه لایق و مناسب دانست از کتک در
بعض جاها از راه خشکی و در بعض مواقع بسواری کشتی‌های مهیا بطرف مرشد آباد نهضت نمود و پسر خود محمد تقی خان را که از بطن زنی دیگر بود دختر جعفر خان
بود در کتک نایب گذاشت و در راه خبر انتقال جعفر خان شنید چون چند منزل پیشتر آمد اسناد صوبه داری و غیره نیز رسید در جاییکه فرمان رسید

از حضور پادشاه رسیده بود در آن ایام مبارک منزل ایام شاه در روز شنبه انتخاب نموده بعد چون بنا به امر دارالحکومه حضور علیشاه رسیده در چهل ستون که دیوان

عام ساخته جعفرخان بود دسته رفقای خود نزول اجلال نموده بعد در مسند دیوانی خود را در شاده اعضای عمله پادشاهی مثل وقایع و سوانح نگار ذکر فرمود

بعد حاضر شدن انها بر مسند امارت جلوس فرموده حکم بتجواند امین شادو که والاحضرت شاه را به آن خدا داد نموده نذور مبارکباد

گرفتن آنجا نهاد بیش علاء الدوله و نصرالله خان که جوانان دران وقت یتیم خود در مسند نشین جدا ساخته در خود جعفرخان [illegible] جمع داشت که دیگر مجال

تصرف درین امر نخواهد بود و وقتی خبردار و از خواب غفلت بیدار شد که صدای نقاره دولت پدر بگوشش رسید چون از دارالحکومه نوبت یک دو میل

راه می بود بعد وصول خبر متحیر گشته از عمله و رسالای نوع خود استفسار نمود که چه می باید کرد همراهیان اکثری یکدل و یکزبان گشته معروض داشتند که

الحال باید به شاهی هم به تدبیر سپاهی رسید و بخبر این فرمان جعفرخانی در مسند حکومت وکالت قابض و متمکن گردیده چاره بغیر از اطاعت نیست علاء الدوله

تن بقضا داده جبریه سوار گردیده و شرف پابوسی پدر دریافته نذر مبارکباد چاره ناچار گذرانید [illegible] در تو دید شجاع الدوله اسباب

سرانجام مهام مالی و ملکی بر آراسته رای زرین خود و لیعهد گذاران [illegible] مخلصان دو منشی مثل محمد علی و برادرش حاجی احمد وزرا را بای جام جمشید

که دیوان قدیم او بود در حقیقه در فن [illegible] اعتماد دولت [illegible] و بعضی دولتخواهان دیگر مثل [illegible] که دولت و [illegible] هواکاری

از اعتبار کار و [illegible] بنظر [illegible] کارها [illegible] گذاشت و در باب عدالت و معامله [illegible] از متعرضان اعتماد کرده

[illegible] سوال و جواب [illegible] که می بود [illegible]

[illegible] نموده اتفاق [illegible] در [illegible] جعفرخان [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible]

مدار است که [illegible] این بیت مشهور سعدی [illegible] نباید [illegible] آیین نهاد که گویند لعنت بر آن کاین نهاد

شجاع الدوله [illegible] بر وساده امارت [illegible] در [illegible]

[illegible] خود [illegible] بطور [illegible]

برداری حال شما چگونه خواهد شد [illegible] انواع عذاب [illegible] بوده اند [illegible] شجاع الدوله

برگشتند [illegible] فرمان برداری [illegible] تابع فرمان و رضاجو بندگان

این [illegible] بود [illegible] نموده [illegible] در میان آورند [illegible]

شجاع الدوله [illegible] خلعت فاخره [illegible] بوطن [illegible] عدل [illegible]

[illegible] دولت [illegible] دعاگو

عمر و دولت ابد [illegible] خان [illegible] محمد تقی خان پسر [illegible]

سپس ذکر نیابت صوبه‌داری اشرف گدا است و جهانگیرنگر ذهاکه بمیر قاسم خان بهادر رستم جنگ داماد خود مقرر نموده نوصداری رنگپور بنام احمد خان برادرزاده خورد مهابت جنگ که داماد مهابت جنگ هم بود مقرر شد و بخشیگری فوج منوارش محمد خان برادرزاده و داماد کلان مهابت جنگ تفویض یافت و در جمیع عظام امور معامله مالی و ملکی محمد علیخان و حاجی احمد و دیگر ارباب عالم خیمه و جلیب سیف و قیح حسین بر جمیع حل و عقد و بستن شجاع الدوله بوده کارها انجام می‌رسانیدند تا آنکه فخر الدوله انگیز گردید صوبه‌داری عظیم آباد ضمیمه صوبه بنگاله گشت و امیر الامرا صمصام الدوله سند آن بنام شجاع الدوله فرستاد

انضمام یافتن صوبه عظیم آباد بصوبه بنگاله و رجوع شدن نظامتش بمهابت جنگ و شروع عروج دولت آن عمده امرای با فرهنگ شجاع الدوله

در تجویز نیابت عظیم آباد با دولتخواهان استشاره نموده مذکور شد که کسی در میان گذشت و شجاع الدوله احدی را از رفقا لایق کار نه دانسته خواست که یکی از هر دو پسر خود را به نیابت آنجا مقرر نماید از پسر از خان بنت جعفر خان زوجه شجاع الدوله جدا پسر روا داشت و محمد تقی خان پسر دوم را که بیگانه دوشمن مرد نیز تجویز کرد عاقبت الامر رای شجاع الدوله برین قرار یافت که آنکه زود طلب بصدد صوبه تکو صوبه اوده و اله آباد و برار و اورنگ آباد اتصال دارد دیگرا با صوبه‌داران هر صوبه پیوند دولت آن به از محمد علی وردیخان دیگری نمیتواند نمود دولتخواهان بغرض تصدیق قول شجاع الدوله نموده بر اصابت رای تحسین نمودند و شجاع الدوله نیابت صوبه عظیم آباد باضافه منصب که سه اصل و اضافه پنجهزاری باشد و خطاب بهادری و مهابت جنگی مع پالکی جهالردار و علم و نقاره برای محمد علی وردیخان بهادر مهابت جنگ تجویز نموده برای مناصب و مراتب مذکوره عرضداشت و کیل خود به بادشاه فرستاده عرضداشت نمود که بتدریج وصت شود و امیر الامرا نیز بر نگاشت آن شجاع الدوله بعد تقرر این کار بنام محمد علی وردیخان بنابر اتفاق حقوق خاص قوم را بر در جسم را طلبیده خلعت صوبه‌داری عظیم آباد از طرف خود داد بعد از آن شجاع الدوله مهابت جنگ را از پیش خود خلعت و فیل و شمشیر و جواهر داده سند نیابت داد و افواج ملازم هم کار بقدر حاجت همراه داده بانتظام مهام صوبه عظیم آباد رخصت نمود چند روز قبل ازین عروج که مهابت جنگ را نبیره آمد از بطن دختر کبرش که زوجه زین الدین احمد خان بود دل پسری متولد گردید بمیرزا محمد موسوم گشت مهابت جنگ چون پسر نداشت همین دخترزاده خود را بفرزندی برگرفته پرورش می‌نمود آمدن این لست دو ضد اداده مبقدم او شمرده محبتش در دل باگردید و داماد خود را مع بعض از مهای دیگر اسپدان تجیبای از شجاع الدوله نموده همراه گرفت و از مرشدآباد بمقصد نموده داخل عظیم آباد گردید و بعد انقضای یکسال بر بلا رست شجاع الدوله فرستاده مورد الطاف اکنا دید با مقتضی المرام الصوبه خود رخصت یافت و در همین چند روز سه‌یابه منصب پنجهزاری سه هزار سوار با پالکی جهالردار و علم و نقاره از حضور بادشاه حسب الطلب شجاع الدوله بمهابت جنگ رسید باقدر کوشش افزود و چون مهابت جنگ مرد دانشور با فرهنگ و الوالعزم رفعت آهنگ بود شروع بانتظام عظیم آباد و از آستین فوج زبانی قشون سپاه ذریت و تا دیب و گوشمال زمینداران و مفسدان آن سر دو جمع نمودن بهادران صاحب شمشیر و مدبران روشن ضمیر استعمال در اندک زمانی سامان ریاست و سروری و اسباب ثروت و برتری بهاساخت و تو باقیو تا در از دیاد مواد استعداد میکوشید از اتباع در هر سلک وضع استکبار شاهانه بنمود در تنبیه او و تربیت دیگران لقدر حاجت توجه مینمود عبدالکریم خان نامی افغان روهیله که قریب هزار و پانصد کس از قوم خود رفیق داشت در دلیری و شجاعت مشهور کسی را برابر خود نمی‌انگاشت فی الحقیقت چنان بود که می‌بایست مهابت جنگ اول از دست او کارهای

عمده گردیده متجاوز است که قانون نوکری مطیع و منقاد نبود و از جاده اطاعت پای خود بیرون نهند اما افغان مذکور که نهایت مغرور و از احدی در دل اندیشه
خطور نمیکرد از اوضاع سرکشی و تجبر منش گردیده متنبه نمیشد و خودسری آغاز نهاده دم استقلال میزد مهابت جنگ دید که با او ممانعت نمودن نحوی از او دیگران
افزوده است بلکه در قانون خرد سیاستش ضرور و مسامحه در این کار از آداب بایست دور در مینا بدید صلاح آنکه او را بسزا باید رسانید تا دیگران را عبرت شود در ری
بالبعضی از همراهیان خود مثل والدراشم و چند کس دیگر که اعتمادی بر آنها بود داشت اره نموده مقرر شود که فردا هرگاه آن افغان بیاید او را بقصد سرکشی ها
معاتب ساخته سر از تنش باید برداشت چون او با ده کس برای مجرا روبروی آمد و صد دو صد کس از همراهانش بیرون دروازه ماندند و خود مهابت جنگ بر
داشت هر کس هوس مقابله او نمیبوست نمود بنابرین دو سه کس را که لایق جنگ او بوده اند باین کار مامور شود و صبح حسب الحکم العجل [illegible] جمیع اذان
گردن زده است در رعیت مهابت جنگ در دل لشکریان جا نمود باید جا گرفت و زمینداران صوبه مذکور که از تمرد و بخود بوده اند البعضی که گستاخی کرده
سر بی تحمل الله سرای الذین التقصیر در کنار نشان بنیاد درگیری را ارسیح وین براترا و چند کس که از آثار اخلاص و عقیده از سیمای آنها هویدا بود دستگیر ادم
نموده ممنون احسان و رقیق حالت افغان ساخت و شجاع الدوله را رضا از خوشنود داشته تا انتظام صوبه و استحکام مبانی دولت خود می پرداخت الحال ما احوال
دارالخلافه بنابر انتظام اخبار می نگارد بعد از آن انشاء الله تعالی احوال مهابت جنگ و صوبه عظیم آباد و بنگاله رقم زده کلک وقایع نگار خواهد شد

ذکر متعین شدن امیر الامرا صمصام الدوله و وزیر الممالک اعتماد الدوله باهم به تنبیه باجی راو مرهته و پایان احوال این مهم قبل ازین اشعار رفته شد که
محمد شاه پادشاه غازی کشمیری را برای جواب سوال باجی راو برهه لوطیت و میانجی گری راجه سنگه سوائی در شاده و صوبه داری گجرات و مالوه هم بانها
داده بود چون آن جماعه نصاله مواعظ دلپذیر حضور بانسیری گرد و کشیدن صوبه گجرات و مالوه تسکین التهاب آتش حرص آنها نه نمود بلکه مقدور خود دست تعدی
دراز دیگر و مغرور تر گردید دست از تمرد و گستاخی باز نکشیدند و مصدر شورشهای شدند روز دوشنبه بیست و هشتم ذی القعده الحرام ۴۹ سنه هجری البعد مرور پانزده گهری
روز امیر الامرا صمصام الدوله که برای تنبیه غنیم رخصت یافت و یک پاو بند مرحمت گردید بهمان وقت امیر الامرا از آنجا خود را روانه بیت که متعاقب او گرد
از شاهجهان آباد بیرون رفته فرود آمده و روز شنبه بیست و یکم ماه و سال مذکور قبل از نصف النهار اعتماد الدوله وزیر الممالک هم یک پاو بند با قبه به تنبیه مرهته
رخصت یافت و بجا باغ رتبه نقل مکان نمود امیر الامرا صمصام الدوله خان دوران خان بهادر منصور جنگ با غوک کوشمال مرهته های بدنگال کاه
و جلال و عظمت و اقبال متوجه ملازم سرکار خود و متوسلان بیرون همراهیان و رساله های متعینه ملازم پادشاه که نهایت مجموعی قریب به چهل هزار سوار
میرسید با توپخانه و دیگر آلات و ادوات کار زار در نواح اکبر آباد لشکر آراست و بعضی از راجه های عمده هندوستان نیز همراه داشت با آن همه شکوه
و گروه انبوه که حس بصر از ملاحظه آن بستوه آید بیچ چهل کروهی شاه جهان آباد قاصد نشین و او گر با مرهته ها بود و از واقعات آگهی همراهیان
امیر الامرا این الخوف و الرجا با مروت فیها ولدیجی در گذار رد هر کسی با انتظار تا چه پیش آید و اعتماد الدوله با سرداران مغل و هندوستانی که
ملازم رکاب دولت امیر بوده اند و عمده آن دیگر منتخبه تورانیه که نوکران دیرینه پادشاه و بهمراهش معروف به تحصیل تمام جمله سهیر گراهانها
همراه بود و سوای آنها دیگر متوسلان از پایان دولت او و عمده های تقرب جوان که اکثر از صد ساله تا پانزده اوان بیرون از [illegible] ها گردیده بودند

51

بود بجاه و ثروت و نشان و شوکت بعزم تنبیه مرهته داخل صوبه گردید که بطرف راه اجمیر آمده در رود عظیم در آن نواح کوچ میشد و محمد خان بنگش از فرخ آباد

که مسکن و آباد کرده او است بنام فرخ سیر است بر آمده حسب الامر بادشاه روبراه مرهته بود اما از همه امرای مقتدر مشهور کسی را خیال جرات نبود که خود

بر سر مرهته ها تاخته و کار آنها را ساخته نامی بر آرد و آن بد آمدن راستی برای عمل رسانده گوشمالیکه باید بدهد صمصام الدوله بجای خود نشسته میرزا کی آمده شدید

و خلاصه آن به جی سنگهه مینگاشت او خبری چند که بخاطرش میگذشت با امیر الامرا می نوشت و راجه ابهی سنگهه راتهور در وطن خود نخورد لشکر افیون

همیشه زور از در جواب و شبها در پیچ و تاب که چه باید کرد در هر گاه امیر الامرا مسطلب نمیخورد خود داری و خفا طلبی بیسمگ گشته لاطایلی چند میکاشت اعتماد الدوله

علی یار الغیاس گاهی غافل از خود و گاهی در هراس معسکر خود نشسته شبها به نبقای خود و امرای همعوم میمنود اما عقد کاری نکشود و بی بوس سیم اشید با جات

آصفجاه نظام الملک داشت و نظام الملک چون از دست صمصام الدوله بادشاه و نیابت از ره خاطر گشته بر کن رفته بود النفاتی با صلاح مفاسد این

طرفها نمی نمود بلکه میخواست تا کرنشان ارکان سلطنت هر صورتیکه تواند شد تعجیل آید و بادشاه و سایر سود وطن که با آصفجاه داشت و مرام تحت امیر الامرا

رجوع با آصفجاه در خصوص نمود بلکه از قاطبه امرای تورانیه مرکیان شود گی را با عانت خود نمیخواست روز و شب در بند برهمه را میگذاشت و جای گنج

امری درست کرد اسسته امرای مفید و مستعد از آن معذور در حضور بادشاه بوده اند بصدد زور می توانستند شد و اکثری را لیاقت کاری نبود

بعضی نسل عمده الملک و دیگران نسبت با خوشی امیر الامرا صمصام الدوله بهادر بخیال التماس امری مرضی او نمی شدند و اگر عمده الملک بهادر بامبارز الملک

سر بلند خان بهادر که جرات و لیاقت کارها داشتند چیزی میگفتند بادشاه بخوب صمصام الدوله که در حضور دار سیر و مدار المهام سلطنت بود سخن کسی را بخلاف

مرضی او نمی شنید و هر چه بخاطر بادشاه می آمد به صمصام الدوله و اعتماد الدوله می نگاشت و اینها عرایض عذر آمیز بکتابت دور از کار می نگاشتند در راه

وا نشاره با بادشاه و صمصام الدوله ارسال رسل و رسایل مفتوح و هر یکی از امرا و بادشاه با شد رضا از رسید مصالحه با مرهته بود دید و امیر الامرا استیصال

مرهته از باب توان خود میدید آن الکاشته بنای اختیار یکی از دو شق صلح و جنگ بر تامل عمیق و انظار دقیق گذاشته انفصال معامله را بکیو و با تمام دراس معاودت

بدار الخلافه شاهجهان آباد صلح الحق مهمی ست در تصمیم از اتفاقات غیبی و تاییدات ایزدی خبر بسته که برهان الملک جماعه مرهته را چنانچه باید بتعجیل آورد رسیدند

اندکی خاطر امرا بشی انعقد ارسید بمصاف دادن برهان الملک با جماعت غنیم لیم و هزیمت نمودن انها با کمال خوف و بیم و بی همکاری صمصام الدوله

امیر الامرا متعصب امواج طبع بر مستقیم برهان الملک سعادت خان بهادر بهادر جنگ با آنکه فقط صوبه دار اوده و دار وغه جواص بادشاهی بود و

نسبت بامرای ثلثه مذکوره در فوج و مقدور نازلتر مدارج داشت اما بنهایت شجاع غیور و مردانه صاحب شعور جوانی با نام و ننگ و اولوالعزم با ه هنگ از

نشاهده مداهنات سوره امرا از خیرگی مرهته ها تاب و دلتنگ گردیده با وجود آنکه حدود صوبه اش طرف شمالی گنگا و سرحد کاری با جنوب بیان بدست بجهت

تغیرت عزم رزم مرهته را با خود جزم نموده مستعد پیکارش گردیده و فوج خود را که همه آراسته ساخته بود شتافت از سر تو بیار است و اسباب حرب را آنقدر که حاجت

بود و مناسبت داشت مهیا نموده و مع داماد خود ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ از دار الملک خود لشکر نهضت نموده عبور گنگا فرمود و جازم بود که از آن جمیا

هم گذشته کمک راجه بهادر که او سل به برهان الملک داشت نماید بسبب آنکه مرهته قلعه راجه مذکور را محاصره داشت و او عرایض به برهان الملک نگاشته استمداد

نمود برهان الملک در جواب نوشت که زنهار زبون نشوی و دلاوری و دلیری نمایی که اینک رسیدم چون شمشیر و نوبندیه با اتفاق همگی از برابر گذرهای جمنا خاطر جمع داشت

عبور نرس با سالی و مجلس میر آتش و راجه بهرگوجر صدر عظیمی از دست مرهته کشته شدند و راو ملهار که سردار عمده باجی راو بود از آب جمنا پایاب عبور نموده در غفلت

عقب برهان الملک در آمده کار حیله اتاوه و اما متولی باغ اکبرآباد هر جا آبادی یافت سوخته و غارت کرده تا کنار برابر ساخت و دست تطاول القعده اکبرآباد

و جابه دستبرد نموده چراغی التماس نمود برهان الملک روز شنبه شب دوم ذی القعده سنه ۱۱۴۹ چون یکه ناگهان سر او و عقب راو ملهار تا قصبه اکبری از آب

ساخته و سه سردار عمده آن اسیر نمود دو باهتمام دلوجی چهار گروه مسافت بود از تعاقب اینان عنان باز گرفت و در راه از کشته ها پشته ها بر افراشت و راو ملهار

زخم منکر برداشته با وفاداران بر آن رفتن غنیمت شمرده بسر راه گوالیار پیش گرفت فراریان چون دست و پا گم کرده تمیز هیچ خبر نداشتند راه بسیاری جمنا که

پایاب راه گذشته بود به سبب بیهوشی و بی سرانجامی گم کرده از دیگر گذر خود را به دریا زدند آنجا چون پایاب نبود بسیاری بگرداب فنا افتاده هلاک

و ناگاه دیگر دیده و ملهار را و بعد مخلصی نیم جانی بدر برده به ناگاه باجی راو که سالار صاحب خروج دکن بود در قصبه گوالیار دی داشت منصل

رفت او دیار دشت بحالت تباه رسید برهان الملک در تعاقب او ذره ذره گرد کرده و سپس دو روز متصل در هوا بود باری که هر ده گروهی مسکن

اگر آنها در این طرف دریای چنبل با ترقع است با شماع آنکه باجی راو در آنجا معسکر دارد دمی با خبر با این اراده که هر جا تلاقی شود مقابله و مقاتله او

بردارد و آب از جو رفته باز در پی نهد دستانیان باز آرد چون اثری از آن ملاعین پیدا نشد و احدی از الجماعه نمود مراجعت به لشکر خود

کرده روز سوم نزول بعسکر خود منادی نمود که سواران لشکر هر یک چهار روزه آذوقه از ماکول و مشروب با خود گرفته متسلح و مکمل

همراه شود و خود به سبکباری و را و بهای پر آب و نانهای کشته با قدری ماخورش مناسب با فراز همراه برداشته و جار زد که هر که از ملازمان در خیمه خواهد

ماند دم اسپش بریده به شهر گردانیده خواهد شد و خزانه های گران قیمت بار فیل و شتران و ضرب های توپ که سبکبار بوده اند همراه گرفته

و داده ماکول و مشروب بر شتران و استران بار کرده همراه خود داشت و مصمم نمود که اگر غنیم از طرف چنبل هم باشد خود را مع فوج بر زده

بر سر آنها رساند و دست برد مردانه در میان آرد دلیرانه نماید سامان ها مذکور سر انجام نموده مستعد حرکت گردید به نتیجه افتادن غنیم از دست

برهان الملک بهادر به همراهی صمصام الدوله تا ضلع کوی شاه جهان آباد و ظهور اضطراب امرای حضور و سرانجام شدن مصالحه با

مذلت و خواری بی نظیر چون خبر جرات برهان الملک و مغلوبی غنیم به صمصام الدوله رسید به غایت بسیار از تهمت کشیده خواست که به جرأت

او برای خود نامی پیدا کند و اگر بتواند او را هم متبل خود ننموده گرداند و نزدیکی ساخت بنابرین سرداران خود متواتر با مکتوبات مشتمل

از ایمانات غلاظ و شداد مضمون آنکه من هم متوجه شما هستم تا من نرسم توقف نمایید باشما با اتفاق به تنبیه و استیصال غنیم خواهیم پرداخت

زنهار که کاری به تعجیل و شتاب نخواهید فرمود فرستاد برهان الملک بهادر را بنابر ورود قایم امیرالامرا علی الخصوص سواری و تباری لشکر

تدبیر و روی داده از اراده خود باز ماند لیکن از چاپ و امیر الامرا هم در سیدحسین الامرا پادشاه که تا قریب مرهته اندیشه ها داشت و امرا

صاحب فوج را تفهیم واقعه او مانوس نموده بود قمرالدین خان به همراهی خود به پیشی گرده شاه جهان آباد در راه صوبه اجمیر لشکر داشت و محمد خان

52

محمد خان بهادر غضنفر جنگ بنگش نیز با جمعیت خود در لطرفی منتظر خبر غنیم مستقر بود بعد ملاقات برهان الملک با صمصام الدوله و تحمل آمدن تصادمها از طرفین غنیم
را که فرصت بیست روز بنابر تعلیقات مذکوره میسر آمده و اضطراب تعاقب برهان الملک از خاطر بدر رفت شاه جهان آباد را خالی از فوج
تصور نموده همانطرف تاخت و روز سه شنبه هشتم ذی الحجه مذکوره باجی راو سابهه مرهته در تغلق آباد رسیده مردم شهر شاه جهان آباد
را ارشمود و مسلم که برای سیر پرستش کالکا و تماشای آن اجتماع برآمده از ازدحام و کثرت عظیم نموده بود به خاطر جمع غارت نموده مال وافر بدست و
شب نزدیک مزار خواجه قطب الدین مانده صبح روز چهارشنبه یوم العرفه تمیابازار و دکانهای آبادی آنجا را سوخته و غارت نموده قریب به دو پهر روز قصبه پالم
را تاراج نموده دگر تحیکیان مجروح کالکا به شهر رسیده خبر ورود مرهته و قتل و غارتی که نموده بود بزبان حال و مقال ظاهر ساختند و مردم شهر را با استماع
این خبر و مشاهده حال جرحای مضطر دل از دست و هوش از سر رفته هول عظیم و نهایت خوف و بیم و سراسیمگی گردید بادشاه جمعی به سپاه امرا و ارکان
حاضر را که قلیل حسابه بود امر به بیرون شتافتن برای تنبیه و مدافعه مرهته نموده امیر خان و راجه بخشمل و میر حسن خان کوکلتاش و منو خان برادر
روشن الدوله و عبد المعبود خان و سیو سنگهه سردار لعنبری و دیگر منصبداران حسب الحکم برآمده نزدیک سرای قاضی و تال کتوره جانب سیبی
متصل شهر در یک صورت آراسته روبروی غنیم ایستادند از جمله میر حسن خان و سیو سنگهه که جرات با عدم تجربه و قلت شعور داشتند قدم پیشتر
گذاشتند هر چند امیر الملک که هوشیار تجربه کار بود ممانعت نمود که در جنگ مرهته خصوص چنین اوقات پیش روی مناسب نیست یکی گوش نکرده بمدافعه باید
پرداخت هر دو مغرور بشور لشکر نشنیده اندک مسافتی پیش رفتند مرهته اول کم نمایان گشته و لطرف خود کشیده چون دو سه هزار سوار احاطه الجماعه
نموده بضرب سیف و سنان درمیان گرفتند بمحض رسیدن تسلیم اسپان میر حسن خان مجروح از میدان برگشته با میر خان رسید و زبان طعن و تشنیع کرده آواز
که استاده چه تماشا می نمایید شنیده اما گشته بیشتر دامیر خان که خوش طبع بذله گو بود به شیوه گفتگوی خود در آن وقت هم از کف نداده در جواب گفت که
ما را دوازده امام کافی اند امام سیزدهم اگر کشته شود مالعی برادر جوان مردم شد در جنگ مرهته بیباهت ندارند اکثری مقتول گشته میر حسن خان خود با بعضی
باقیماندگان مجروح از میدان برگشته جان سلامت بردند همراهان تعاقب ایشان عریان بی اسپ و یراق به قفاهای خود رسیدند و امیر خان
و غیره امرا تا شام بجای خود ایستاده شب بخیمه ها در آمدند و خبر رسیدن شاهجهان آباد و تاختن مرهته کالکا و غیره را از امرا مستعین که در دور شاهجهان آباد
تا بک قرب و بعد منتشر بود شنیده یا مرهته را مقابل خود دیده یا به اندیشه تنهائی بادشاه هر یکی ایلغار کرده بطرف شاه جهان آباد شتافت
اعتماد الدوله که از همه نزدیک بود زودتر رسید آخر روز پنجشنبه نهم ذی الحجه با مرهته اندک جنگی نمود مرهته رفته رفته عقب تر نشست برهان الملک اکبرآباد در روز سه شنبه
هشتم ذی الحجه بایلغار کوچیده روز چهارشنبه بقطع مسافت بیست و پنج کروه به قصبه ... متصل به شهر دار الخلافه رسیده توقف نمود و روز دوم از تاخت
مرهته که بسید الضحی بود در جوار دار الخلافه نازل گردیده و صمصام الدوله نیز همراهی او نموده متعاقب در رسید روز سوم بنگش هم با این بساط ملحق گردید چون
غنیم ضرب دست برهان الملک دیده و آتش شمشیر بسی چشیده بود اتفاق او با این همه افواج شنیده در خود تاب مقاومت ندیده وگرا بار رهنه شده
بود چار ناچار بطرف قصبه لوارئی و بالودی وغیره هر دو قصبه را چنانچه خواست غارت نموده از بیخ و بن برافکنده و از همان راه بگجرات و مالوا که

ملک مسخر کرده او بود در رقبه در راه هیچ جا نباید چون المعتبر برهان الملک دیگر بر اهو تعاقب و تنبیه انها در سر نمود هر یکی بقدر منهزم گشته از جای خود جنبید.
بادشاه و وزیر و امیر الامرا بدادن چوتهه راضی گشته الفای تاریخ در راه صلح امور شمرده بادشاه آصف جاه نظام الملک را بانی بنای مقاصد
مرتبه و اتصال الهامات دیگر دانسته و از عهده او بیرون بر آمدن دشوار شمرده دلجوئی او ضرور دانسته در سنه خمسین و مائه بعد الالف باربار نسخه های
اشفاق و عطای خطاب آصفجاهی و منصب وکالت مطلق و اضافه منصب هشت هزاری و دیگر دلبری و دلداریها نمود طلب حضور فرمود و او پسر خود نظام الدوله
ناصر جنگ را نایب صوبه های دکن نموده روانه حضور شد چون خبر آمد آمد نظام الملک از دکن بود صمصام الدوله امیر الامرا قبل از ورود او معامله مصالحه
را با مرهته طی نمود با باجی راو درین کار در میان نه آید شروط آنکه مرهته تابع حکم بادشاه و فرمان بردار امرای حضور بوده بتبعیت آداب آصفجاه باید
نا خبری و بی تمیزی اقرار دیگر کار خود از سر نبین چنانچه باید و محکم ساخت بعد چندی آصف جاه به شاه جهان آباد رسیده روز ...
ربیع الاول سنه ۱۱۵۰ هجری ... بر آمده ملازمت بادشاه نمود و در روز شنبه سیزدهم ربیع الثانی خلعت صوبه داری اکبرآباد و مالوا به التفریق
و باجی راو و ... الدین خان پسر آصف جاه مرحمت شد روز جمعه ... ربیع الثانی خبر مردن عبد الصمد خان رسید خلعت ماتمی با اعتماد الدوله عنایت
شد و خلعت ماتمی و بحالی صوبه ملتان و لاهور به زکریا خان خلف عبد الصمد خان و دیگر دو نواده او بعهده ارسال یافت آصف جاه حسب الامر بادشاه اراده
تنبیه باجی راو نموده باکبرآباد آمد و قمر الدین خان را که ابنای سعد الله خان وزیر ... بود نایب صوبه اکبرآباد نموده عازم
مالوا شده و از شهر اکبرآباد عبور دریا نموده ... دو باره عبور ... نمود در ملک بوندیله در آمد ... را
با جمعیتی همراه ... نموده ... شنبه ... که از توابع صوبه مالوه است رسید باجی راو هم با فوج سنگین از دکن استقبال نموده ماه رمضان
سال ... نوبت پیکار گشت و آتش جدال و قتال اشتعال گرفت در ضمن خبر قرب وصول نادرشاه باصفاهان رسید آصفجاه مصالحه
را بر مجادله ترجیح داده زود به شاه جهان آباد برگشت

مقتول شدن سیف الدین علیخان مرحوم بعداوت اعتماد الدوله و شقاوت عظیم الله خان شوم

امرای نفاق پیشه حضور که بهره از حمیت و ایمان نداشتند چنین فتنه های بزرگ را سهل و سبک شمرده همیشه در فکر استیصال اقبال خود مشغول
و بهمین اعمال پستر مشغوف بوده و شوخ چشمی کینه دیرینه از قبیل سلسله سادات بر دل داشتند چنانچه در همین ایام سیف الدین علیخان که از
همراهی قطب الملک کناره کشیده بوطن خود آمده در خانه انزوا گزیده بود و به تقلیل مداخلیکه از جاگیر قدیم و تعلقه موروثه او میسر می آمد معاش خود
میگذرانید و با هیچ کس کاری نداشت ... که رازق العباد باو داده بود با اکثر پسماندگان و مجاوران و ضعفا منتسبان دودمان القسمه نموده اوقات
میگذرانید اعتماد الدوله و غیره تورانیان که عداوت آن سرمایه سعادت خود دانسته بوجود احدی از اقربای امیر الامرا حسین علیخان بهادر مرحوم راضی نبودند
برای قتل و استیصال سیف الدین علیخان بهادر بهانه میجستند بدین جهت اعتماد الدوله حسام خان نامی شخصی را فوجداری چکله سهارن پور داده
به ضبطی ضیاع و املاک سیف الدین علیخان و غیره منتسبان امیر الامرای مغفور مذکور مقرر نمود آن ... حسام بفوجداری مذکور رسیده دست تعدی و
ستم بر اولاد سید ولد آدم دراز کرده خواست که سیف الدین علیخان و غیره سادات را از قوت لایموت عاجز و محتاج گرداند از دست تعدی

تعدی آن محروم از ایمان بیچاره‌ها بجان آمده چون هیچگونه از چنگال ورهائی ندیدند لاعلاج بمقتضای المعذور معذور بمدافعه و مجادله پیش آمدند و
آن بدبخت بجدال و قتال پرداخته رخت حیات بدار الملک ممات کشید اعتماد الدوله و عظیم الله خان که شنیدن جان نثار خان و منصور شدن
بهگونت ازاره و ناموس او را ننگ و عار شمرده بتدارک و انتقام ازان کافر خون آشام ضرور نشدند بلکه کشته شدن حسین خان از دست سادات که
بمحض حمایت و پایه علمای تعجیل آمده بود اعتماد الدوله بهانه موهوم در برگردش وزارت و امارت خود گران شمرده قتل سادات عالیه نژاد را اهم مهمات دانست
و مانند ابن ابی سفیان عظیم الله خان را با سالار فوج نموده با بقیه فوج شام که عبارت از جماعه تورانیه و علی محمد خان روهیله باشد مع قمر الدین خان
و عظمت الله خان فاروقی شیخزاده‌های لکهنوی که نوکر صدر مرادآباد از طرف قمر الدین خان بود بتقبیل و غارت سیف الدین علیخان و جمع سادات بارهه
مامور نموده آن بدبختان بی دین با دل پر از کین بسر وقت آل طه و یس رسیده صورت حرب آراستند سیف الدین علیخان مع دو سه کس از برادران
و همراهیان که در ضمن آن ترک ناموس ننموده بر رفاقت ثابت بودند ناچار آبروی خود را پاسداری نموده بمقابله شتافت و با وجود قلت اعوان و انصار و فقدان از
توپ و توپخانه که آلات کارزار است دمار از روزگار نابکاران غدار برآورد عظیم الله خان را با فوج خاص از پیش رو برداشته چند میدان گریزانید و
دین و دولت منهزم گردید در تعاقب سپاه ستوه ساختند که ناگهان فوج دیگر از اعقاب ملاعنه که عبارت از روهیله باشد در پهلوی سادات چون مرض
ذات الجنب پدید آمده تفنگ بندوق و بان سیف الدین علیخان و همراهیانش را شربت شهادت چشانید بعد ازین اشقیای بیحیای دهلی بشری را
کار فرما شده تا آبادی قصبه جانسته که مسکن قدیم سیف الدین علیخان و آبا و اجداد و الادنش بود در آمده دست غارت از آستین کین و
شقاوت برآورده بتاراج سادات رنجیده و آبروی ایمان خود را بنهب اموال و ضرب عیال و اطفال و تعریت پرده‌های مستوره با خاک کلفت
و کدورت آمیختند شور و شغب و غوغای محشر در قصبه جانسته بپا گردیده از دست برد کین آن ملاعین بی دین بمظلومین از خانهای اولاد سید المرسلین افلاک
هفتمین بسپهر رسید ازینعقد ان مسموع افتاده که در ان ایام علی التواتر سرخی شفق صبح و شام بنهایت درجه اشتداد داشت که گویا دامن فلک جفا
کار آلوده خون مظلومان در تمام لیل و نهار بر ماتم آن ابرار خلف گشت ازین ستمیکه بر سادات رفت و شدت حمرت شفق که بر آسمان نمایان
گشت تجربه کاران روزگار و علامت شناسان دهور و اعصار مهره فن تنجیم و ناظران اوراق تقویم میگفتند که در عوض این ستم که بر ذریه
سید انبیا به بیباکی وزیر تیره درون و عظیم الله خان ملعون بفتنه لعین است که قتل عام و سفک دمای دراز بپاداش انتقام بعمل خواهد آمد

راه یافتن سببی بسیار در بندوبست کابل و اصلاً بدبر رفتن در انتظام صوبه مذکور و برخاستن انضباط طرق و مسالک آن صوبه و اقدام
راه حادثه نادرشاه به سفاهت امرا و بادشاه و ورود سفرای ایران

چون اقتدار صمصام الدوله در حضور آمیز رسید و اعوجاج عجیبی در طبیعت
او مترسخ بود در هر کار می اندیشید صلاح کار بعجم خود می فهمید بابت فساد آن کارگر دید علاوه بر مفاسد آن عجالة الظهور رسید از آن جمله آنچه
یادر هفته العجل آورد در قسم زده قلم وقایع نگار شده اندکی از بسیار و مشتی نمونه خروار بود ازین قبیل است تصرفاتیکه در تعلقات صوبه کابل و عدم
احتیاطیکه در رشید در استحکام ضوابط آن ملک و بی التفاتی که در محافظت طرق و مسالک آن صوبه نموده باین سبب مفسده عظیم که ورود نادرشاه به

هندوستان باشند روی داد چه اگر از حالات آن صوبه و انسداد طرق عبور و مرور و استحفاظ آن غافل نمی شدند و هر چه در هر کار آنجا می بایست بتعجیل می آورد
احتمال داشت که نادرشاه از اراده این طرف نهامی شود اگر احیاناً می نمود عبور او از آن راهها باین آسانی که روی داد نمیشد ناصرخان صوبه دار کابل مرد صالحی
غافل اکثر اوقات کار روش با شکار بود و هرگاه از شکار مراجعت میکرد بعبادت و تلاوت اشتغال می نمود و تنخواه لشکری صوبه کابل که از حضور عنایت می شد صمصام الدوله
امیر الامرا از ارسال مبلغ مذکور بصوبه داشته موقوف فرموده و خبر راه و دره خیبر نمی نمود نه صوبه دار غافل میگرفت نه امیر الامرا را پروای آنجا بود از این سبب
مستحفظان در راه نمانده و بنابر استتار شیشه سلطنت انتشار به ارش از دل نوکران و عمله سرکار بر خاسته کسی را از کسی خوفی و هراسی و غرضی و التماسی
نمانده بود از این جهت هر که هر جا هر چه میخواست میکرد و از راه هر کسی که میخواست می آمد و میرفت نه پادشاه و امرا خبری میرسید و نه پادشاه
امیر الامرا از هیچ جایی می پرسید که چرا خبر نمیرسد از عجایب واقعات آنکه سلاطین سلسله علیه صفویه را با سلاطین هند مطلقاً رجوعی در هیچ باب گاهی
نبوده و با پادشاه همایون بسر او که بمورد التفات خاقان مصطفوی نسب بیهمال ابو البقا شاه اسمعیل صفوی و پسر والا گهرش شاه جنت مکان
شاه طهماسب بوده اند بر عالمیان ظاهر و آشکار است با وجود فقدان جمیع اغراض سلاطین صفویه بنابر پاس شیوه مردی و مروت راه ارسال سفرا
و مراسلات متضمن تهنیت و تعزیت و سلوک دوستانه احیای مراسم یگانگت و اتحاد می نمودند و از این طرف بنابر جریان از اوصاف آدمیت و وفا این سلوکها ،
معمول میگشت چنانچه با وجود شیوع بعض حوادث و فتن در ممالک ایران و مستولی شدن شاه طهماسب ثانی بر تخت و سلطنت موروثی و تجدید
افاغنه و استیصال و اخراج مفسدان محمد شاه راه گرم رسم پرسش و تهنیتی نگاه نگذاشت بلکه با میرویس افغان راه آشنائی و وداد و سلوک دوستانه با حسین
پسر ویس مذکور نیز در اواخر که ضابط قندهار شده بود با آنکه ملتان آن گروه شیعه در قتل و غارت و خرابی اندازه تقصیری نکرده بازگشت توبیخی
طریق مراسله مفتوح شد و شاه طهماسب با وجود دوری ارض اعراض بعد از فتح اصفهان و استیصال افاغنه یکی از امرا را برسالت هندوستان فرستاده
وقایع آن ایام را اعلام نمود و در نامه استعاری شده بود که چون محاذیل افاغنه خاین این آستان و دزدین دیار و الحال به سزای خود
رسیده بقیه السیف در هر سمت فرار اندار بسم لشکر ظفر پیکر اثر ایشان را اگر برگاهی بسوی هندوستان نشیب باید که آن مدبران را راه دیگر نجات
نزاده نگذارند که تا آن حدود در اکبد بالجمله محمد شاه پس از چندی نامه متضمن سخنان بیفروغ نوشته ایلچی را منصرف ساخته و بعد از جلوس شاهزاده
عباس میرزا ایلچی بیرد و الا گهر یکی از امرا السعادت هند بتعیین شده همین سخنان در نامه رو تیر مندرج بود و پس از آن علی ویراتبر حصا اصطلاحات
داده همان قسم کلمات که لقلق الله و ترتیبی بر راست نگاشته بود و بعد چندی که نادرشاه بر تخت سلطنت ایران ممکن گشته یکی از معتبرین را با
رانده برهان الملک که اعظم امرا بود فرستاده به محمد شاه داد و هر دو نامه نگاشته بود فرستاده مذکور را بعد از ورود این مملکت در دار السلطنت
کردند او نیز از التماس نامه ازاین ایشان رسید و منتقیت تمام خود را رسانید که ادای سفارت نمود اما خود قدر مراجعت نیافت محمد شاه و امرای
هند از وصول ایلچی های ایران پی در پی و پادشاه شدن حسین افغان و ضبط او قلعه قندهار را و تا حقیق صوبه ملتان وصدور آن تشویش
گشته آصف جاه را که در میان ایشان گرگ باران دیده و سرد و گرم روزگار چشیده بعد بتجربه کارسال نو شهار و امیر عمده سپهسالار و از اصحاب کبار

اصحاب کبار محمد اردر گریب عالمگیر بود از دکن طلبیده آشته رخصت انصراف بصوبه اش تا زاده پیش خود میدید اشتند تا اگر سانحه پیش آید دلشورسیی رو نماید
بصوب دیبه آوره روند چون بادشاه لعبدار رسیده آن قسلو را فروگذاشت محمدخان بن کمان را که از امرای صفویه بود با رسالت فرستاده سخنان
گذشته را اعاده و گله از عجز رسالتی نمود چون شاه جهان آباد رسید نامه بتندی و تیز نیز بتوقیف مرسوده از جواب ساکت شدند و چندانکه او اظهار عجلت
سیکرد سرد مهرانه گاهی در اصل نوشتن جواب تردد خاطر داشتند و گاهی در اینکه اگر نوشته شود بادشاه را چه القاب باید نوشت منجر دسر گردان
بودند و حقیقت اینکه توقیف محمدخان ایلچی را از تدابیر ملکی شمرده توقع آن داشتند که شاید حسین نفعان با متحصنان قندهار بر بادشاه ظفر یابد و نیز اتا چنین
دستبرد او آواره سازد و جواب نوشتن حاجت نماند چون محاصره قندهار بطول کشیده و محمدخان ایلچی نیز بتعویق افتاد بادشاه فرمانی بنوبی تصحیح نوشته
چند نفر سوار از سیر الیع السیر فرستاده از دربی سوال حقیقت حال وسعی در حصول جواب و امر به تعجیل عود نمود چون جواب صادر نمیشد رخصت یافت
اثری بر آن مترتب نگشت الجمله چون محاصره قندهار قریب یکسال رسید و شهر با در اتباد در ضبط آن اهتمام یافت بادشاه بنوبی بود تا آنکه قرابتش برآن
حصار هجوم آورده بر برج صعود نمودند و افاغنه بی دست و پا شده آن حصن استوار مفتوح گردید و در آن یوم مقتول گشته حسین افغان مکرر تعهید نمانه بدان
فرستاده شد و در عرض چند سال از آن زمان باز که افاغنه در شیراز منهزم شدند همواره از هر طرف جمیع ارالعوم برآکنده مشهد و توابعات در آمد دکه در
جا بسکیتی و اگر در سرکارات مقدر شد داخل سپاه گشتند علی محمدخان بمعروف بروهیله که در جنگ عظیم الدخان با سیف الدین علیخان رفاقت
و اعانت عظیم الدخان نمود و مورد التفات اعتماد الدوله گردید ببعضی محالات جاگیرات و خالصه بالطور ملکیت قابض و متصرف بتوجهات وزیر گشت
اگرچه بسبب خواندن انفعالی و در نسب ارقوم خانت بود اما چون مرد صاحب جرات و صاحب اراده بود و همه افغانان و روهیله های گریخته قندهار
و اطرافش را با خود رفیق ساخته بنام روهیله اشتهار داد و از اجتماع ایشان اقتدار یافت و ملک بسیاری را مثل آنوله و سنبهل و مراد آباد و بیداری دو بریلی
وغیره متصرف گشت الحق تکلیف مالایطاق که محمدشاه میرود دند بیرون از حوصله وسع و ضبط وی بود چه دره های کابل و ضبط وی از ارباب صوبه داران آن بجز
امرا و بادشاه وعدم التفات باحوال آن و موقوف نمودن تنخواه نقدی و مصارف مقرره اش از انتظام افتاده کسی از عبور و مرور کسی خبری
نبود صوبه دار خود در پشاور و از دلی قلعه داری در کابل می بود که از مجال ضبط راه و کدام کس مطلع و آگاه بر احوال متردّدین و متقیدین نبود که بدانسته
می نمود درگاه مثل بادشاهی در پیش سالها نسبت باشد که کسی با مقدم احوال و استکشاف ضمایر و سرایر او نپردازد در برار داده اش اطلاع یابد بر ااست
که چه چیز دیگر خبر و بابان احوال این دستم بخبران چه خواهد بود تا بادشاه تخریب قلعه ها رخنه داده مردم بازار پیشگاه نزاع نهادن در آباد سکنی نمود
در صوبه بخزین و کابل در حرکت آمده کوتوال قلعه کابل را بتجام دادگان رابه مملکت محمدشاه کاری نیست اما این صدود جون حسین افغان است و معهود
گیگان تیرباران پیوسته اند بعرض استیصال این قوم است هر اس کو لنس راه نداده در مهمات امدادی کوشد و خود یکبار بکابل بهر زوال کوتوال نمود
وکابلیان چند جنگ و جدال شد و بصحبت بتعاقب ایشان از استو دیگر فوجی از قزلباش بقتل اتیان دو تخریب قلعه ها گسستند محصوران الحمد حمله و بنیاد تحریکی
قرباد الامان بر آوردند محصوران باقیه قلعه را خالی نموده عتیبی بر جهید و در آن صدود هر جا افاغنه فراهم آمده بود بدان لشکر بر سر ایشان رفته قتل منمود بادشاه

از توقیف محمد خان ایلچی بی‌نهایت آزرده شده چند کس از معتبرین کابل را از زبانی پیغام مهاد داده به شاه جهان آباد روانه ساخت که به پادشاه و امرا برسانند که خود در کابل
توقف در نشست و فرستاده‌ها بلاهور آمده تا به جهان آباد رفتند و کسی جواب ایشان نشنید و اگر شنیدند فهمیدند از معتمدین مقبول القول مسموع شده که هرگاه از
کابلیان کمک و یا دیگر سازد بانشور کار از نظر رسید و کسی اخبار و پیغام نادرشاه نشنیده تا با امیر الامرا رسانیده‌اند و ران التفاتی نکرده با استهزا می‌گفت که تا خانه
های مردم تتبع است با این سبب غفلان و قزلباشان را از دور می‌بینند و نقد و مصاحبین او و گرد کابلیان را سازش دفریب اعتماد الدوله و اصفهانه به
تورانیان فهمیدند فرستاده‌های نادرشاه را بی برضا منهی را فرستاده که یا چاپ نورایی که نیز نه اعتماد الدوله و صوبه دار لاهور بود بفصور بیرون ده برگرده هنگه
تصدیق این خبر نمودند استهزا و سهل بر خفت عقل او می‌گردید جائیکه امیر الامرا خسین و غفلت و فهمیده و هم اهالیش این باشد استحکام ارکان دولت و انتظام امور
مهام سلطنت آنجا را نمایان باید کرد که در چه مرتبه توانند بود فاعتبروا یا اولی الابصار نادرشاه باز از کابل یکی از لشکریان را با ده سوار همراه داده به سفارت
فرستاد چون بجلال آباد رسیده خواستند فرود آمده بودند جمعی از تبه کاران آنجا بر آن جماعه هجوم آورده اول سلاح ایشان باز دزدند و آخر ده کس از ایشان که از آن فرار
به کابل نموده صورت واقعه را نمودند و مدت اقامت نادرشاه در کابل تخمینا به هفت ماه رسید و از واقعه اینکه ذکر شد راقعه و قتل نموده از استماع خبر کشته شدن آن
ده نفر بیقرار شده بصوب جلال آباد نهضت کرد و آن شهر را قتل عام فرموده خلقی انبوه را اخیر شدند و از اعراب که برای بن سبب قاتلان ده نفر مذکور
خلعی از سرکار محمد شاه بحسین ... که ارسال گردد و قتل عام جلال آباد عالی آن شدند امروز که خبر در رود نادرشاه بکابل در هند شیوع یافته خاندوران امیر الامرا
و نظام الملک بجای ... و معین شده در شاه جهان آباد اقامت داشتند و آوازه توجه خود عماد به سوی کابل منتشر ساختند و این تدبیر به علم ایشان از
تدابیر ... بود تا آنکه نادرشاه از جلال آباد بصوب پیشاور در حرکت آمد ذکر جنگیدن ناصر خان با نادرشاه و مغلوب شدن ناگاه و رسیدن نادرشاه بلاهور
و مغلوب شدن زکریا خان و پیش آمدن نادرشاه و معامله‌ای که او را با محمد شاه روی داده ناصر خان حاکم صوبه کابل با فوجی که داشت بر سر راه
رفته و از اعلمه بسیار آن حدود را نیز فراهم آورده کوه‌های صعب و او نیها تنگ خیل دره خیبر دیگرها باعتقاد خویش محکم و مسدود ساخت و هستند
محاربه با نادرشاه نشسته بود تا نادرشاه به توری پیغام کرد که من در شکار آن زودی خواهم رسید بهتر آنکه از سر راه برخیزی سخن در نگرفت و نادرشاه روز موعود
بر سپید و خلقی انبوه از ناعقه و فوج ناصر خان برای هلاک رفتند و خان مذکور زخمی و مجروح به دست قزلباشی گرفتار شده خود ظاهر نمود و قزلباشان
گرفته پیش نادرشاه آوردند بعد از چند روز اعزاز و خلعت یافت و نادرشاه به پیشاور نزول نمود و از راه اتک بگذشته عبور نمود و در ممالک پنجاب
حاصله شهر لاهور شروع فیات ... جانست و آن ممالک بسبب آنکه هر کس در دست لغارت و یغما برآورد و چندین جا از تمه قطاع الطریقان شوارع و
محالات را فرو گرفته باهم ستیز و آویز رایج بود نادرشاه چون یکبار لاهور رسید زکریا خان حاکم لاهور بسبب خود مغرور گردیده با انبوه فوجی که داشت و استعداد که
بود بر لب آب راوی که متصل به شهر می‌گذرد اطراف خود مضبوط ساخته صف آرا گردید که بسبب سلاح و جنگ ابلهان هر دو از عرابه است القصه نادرشاه با فوجی
از لشکر اسب در آب رانده بگذشت و چند سوار قزلباش بر سپاه لاهور تاخته شجاعان سپاه و از آن ایشان که در سوار آن ماه‌ها بر بوده اندکی کشیده و با تفنگ
بهم بر آمد متلاشی و متحیر شدند اتف حاکم با منسوبان لقلعه در آمد و نادرشاه با سپاه متصل به شهر نزول کرد و زکریا خان بمحافظه ... عتذار رشاد

فرستاده التماس امان نمود و بحضور پادشاه آمده عزت و خلعت یافت تا در شاه جهمی را در قلعه لاهور گذاشته بصوب شاه جهان آباد در حرکت آمد

نهضت نمودن محمد شاه از شاه جهان آباد و رسیدن بکرنال و ماجرای جنگ و جدال که در آن میدان با نادرشاه روی داد محمد شاه با جمیع امرا و لشکر چندگاه بود که از شهر برآمده به تأنی تمام می‌آمد قریب به ماه چهار منزل راه طی نموده در موضع کرنال چهار منزلی شاه جهان آباد در پیش نهر آورده علیمردان خان مسکن نمود و توپخانه گرد لشکر چیده توپهای بسیار را با بندها زنجیربند نموده محصور بود و پادشاه روز دوشنبه نیت از لاهور تا رسیدن به لشکر هندوستان پیغام روانه ساخت ضمن محمد خان ایلچی خود بمحمد شاه نمود ایلچی مذکور را همراه در آن رخصت نمی‌نمودند در آن وقت بحکم عرض از درگاه از جهت صمصام الدوله راجه جی سنگه سوائی و غیره راجه‌های راجپوتیه را که نهایت اعتماد در شجاعت و رفاقت ایشان داشت هر چند در این جنگ با غایت خود طلبید که عذرها پیش آورده به ملکهای خود امروز و فردا طلبیدن بعمل گذرانیده احدی از جای خود نجنبید و پادشاه و امرا از چشم امید وصول برهان الملک به لشکر روشن را انتظار بود و پادشاه سوم فوج خود هر چند نهایت قریب رسیده بود اما در لشکر پادشاه هندوستان احدی را از خواص و عوام خبر وصول موکب او و ایلچی رسید معلوم نشد تا آنکه روزی علافان و غیره که چهار کروهی لشکر برای آوردن کاه و دیگر کارها هر روز بیرون می‌رفتند تا بیست از روز برآمده چند کس از ایشان مجروح و منتشر الحواس شتابان قرار دادن فتوح و کیاشش و خوف ضرب دست ایشان به لشکر رسیدند و غلغله آمد آمد نادرشاه استماع یافت و تهلکه عظیم و نهایت خوف و بیم در لشکر پدیدار گشت از انتظار برهان الملک تیره گشت

رسیدن برهان الملک در لشکر محمد شاه و اشتعال نائره حرب و جنگ بدون اراده ایشان در همین اثنا خبر قرب وصول برهان الملک بپادشاه و امیر الامرا رسید که روز شنبه یازدهم ذی القعده سنه ۱۱۵۱ هجری خان دوران با استقبال برهان الملک به تعیین گروهی لشکر شتافت و برهان الملک را همراه گرفته بملازمت پادشاه آورد و بعد ملازمت مورد الطاف و مرحمت گردیده مامور شد که متصل به لشکر امیر الامرا فرود آید برهان الملک بجای مامور رسیده اسباب خیمه و بنگاه خود می‌کشید که ناگهان خبر رسانیدند که بعضی از افواج نادرشاه بر بنگاه او تاخته فیل و عمارش می‌رباید برهان الملک با استماع این خبر مضطر گشته به صمصام الدوله پیغام فرستاد که چنین روی داد که من برای حمایت فوج و اسباب خود می‌روم و از جا که ایستاده بود حرکت نموده پیشتر راند صمصام الدوله پیغام برهان الملک بپادشاه رسانید پادشاه با صمصام الدوله گفته فرستاد صمصام در جواب عرض رسانید که تا یک پاس از روز باقی مانده لشکر برهان الملک از ماندگی راه نیاسوده صلاح در تیر و آویز نیست برهان الملک را حکم شود که عجلت را کار نفرموده بجای خود باشند فردا صبح علی الصباح توپخانه را پیش برده بر دشمن باید تاخت تا باقبال پادشاهی کاری از پیش برده آید محمد شاه همین جواب به صمصام الدوله گفته فرستاد صمصام الدوله حمل به تجاهل و سهل انگاری اصغی نمود پادشاه گفته فرستاد که برهان الملک در زمره صحبت که با دشمن او بجنبه باشد چنین فدوی جان نثار را کمک دادن و اعانت ننمودن بعید از مروت و خلاف قانون دولتخواهی و مصلحت است دیگران هر چه مناسب بکنند من خود به کمک برهان الملک میروم این بگفت و بر فیل سواری که موجود بود سوار شد با همراهان خود به توپخانه جلوی و سهل انگاری از لشکر برآمده متوجه پیشتر گردید در حصه رابعی از روز مانده بود که نزدیک برهان الملک رسید در پهلوی هم به فاصله نیم کروه ایستادند و پادشاه لشکر به دو قسمت نموده یکی را در مضرب خیام خود گذاشت و با فوجی بر سر ایشان راند و قشون

سواری خود را حصه نموده یکی را همراه خود نگاه داشت و دو حصه را بجنگ دو امیر کبیر مذکور مامور نمود بهادران لشکر امیر الامرا تاخته شروع
بتاختن و زدن و انداختن نمودند در دو ساعت جمیع لشکر صمصام الدوله و برهان الملک بهم بر آمده و همراهیان امیر الامرا اکثری که نام آور بوده
مع مظفر خان برادرش بکار آمده سفر آخرت گزیدند از آنجمله بود پسر کلان صمصام الدوله و علی حامد خان و شاهزاد خان و یادگار خان و میرزا عاقل بیگ
کمال الدین مع معدودی از رفقای خود در پیش گلوله میر آتش ... چند تیر کاری خورده ... امیر الامرا مجروح بهوش همراه
معدودی از رفقا که بقیة السیف بوده از میدان برگشته شام بلشکر رسید و از خرابی نظم و نسق که امرا و سلاطین هند دارند قبل از رسیدن
امیر الامرا این لشکر خیمه و اسباب و خزانه او لشکریان غارت کرده اثری از آن نگذاشته صمصام الدوله بر جا نماند لیکن بعد رسیدن بسراپرده منزل نمود که الان
نیم جانش را فرود آرند اجزای جراحی بجوهر بدست آورده بر پا نمودند امیر الامرا در انجا که رسیدند اعتماد الدوله آصف جاه و خواجه سرایان محلی پادشاه برای
پرسش و عیادت آمده بودند تسلی دادند صمصام الدوله اندکی بهوش آمده گفت بخیر گذشت با نهایت ضعف جواب داد که ما خود کار خود
را تمام کردیم شما دانید و کار شما اینقدر میگویم که پادشاه را پیش نادرشاه و نادرشاه را پیش پادشاه جهان نخواهید برد بهر نحوی که دانید و توانید از سر جان
این بلا را بگردانید آصف جاه و اعتماد الدوله گفتند خاطر جمع دارید برخاسته بجاهای خود رفتند و صمصام الدوله روز شنبه نوزدهم ماه مذکور بدار البقا انتقال نمود
و برهان الملک که در میدان ایستاده و همراهیانش بعضی کشته و بقیة السیف با اضطراب با هم مجتمع و متحیر بودند لشکر قزلباش از چهار سو هجوم آورده
یکی از آنها که جوان نوخاسته از ترکان نیشابور و هم وطن برهان الملک بود جرات نموده پیش آمد ناگاه رو بروی فیلش آمد برهان الملک که تیری انداخت
جوان مذکور بانگ بر او زده گفت محمد امین دیوانه شده با که می جنگی و بکدام فوج اعتماد داری و نیزه را بر زمین زده اسپ خود را به نیزه بسته و
دار فیل او بر جسته ریسمان بهودج فیل گرفته بر عماری سوار برهان الملک بر آمد برهان الملک که از ضابطه ایران واقف بود بهوا داری از انجا اطاعت
نمود و اسیر شد نتیجه تقدیر را دید که همراه آن لشکر قزلباش بحضور نادرشاه رسید نادرشاه عفو تقصیرات او فرموده مورد الطاف و عنایات ساخت و چون شام
شده بود نادرشاه از میدان برگشته به لشکرگاه خود رفت برهان الملک گرفتار شدن صمصام الدوله شنیده متوقع مرتبه امیر الامرائی که بعهده او بود
از روی اندیشه گردیده بنادرشاه گفت مصلحت این است که بنادرشاه گفته بگرفتن مبلغ ... دو کرور روپیه خوشنود و راضی به مصالحه و معاودت
نمود بنابر آن گذاشت که آصف جاه آمده مبلغ دو کرور روپیه را سرانجام دهد نادرشاه معاودت نماید رقعه متضمن این مطالب نادرشاه در آصف جاه نگاشته
ابلاغ داشت چون این رقعه رسید پادشاه و آصف جاه که سرگردان عجز و اضطرار و ناکسی متنبه استند که چه کنند تا دامان گشته محمد شاه برود آصف جاه
را رخصت و مختار نموده آصف جاه بعد حصول ملازمت با دولت برهان الملک و بعد از اتصال و مشوره و نموده خوشنود برگشت و بخدمت محمد شاه رسیده که درباب
دولتخواهی خود ظاهر نمود پادشاه از ظهور این امر بیشتر مسرور و مطمئن بآصف جاه مورد مراحم گردید چون بعهده او این مصالحه و معاودت استحکام داده
بود منصب وکالت مطلق که از خواهان منصب امیر الامرائی و امیدوار خلعت گشت پادشاه که خوف فراوان بر سر مملکت و جان خود و سلطنت داشت آن سرکار
آصف جاه لازم داشته همان وقت که آخر روز شنبه نوزدهم ماه بود مرتبه امیر الامرائی و عطای خلعت فاخر از سرکار بخشید و روز یکشنبه بیستم اول روز محمد شاه

محمد شاه حسب الطلب نادرشاه بصلاح و صوابدید آصف جاه به لشکر نادرشاه برای ملاقات رفت زمانیکه قریب لشکر ایران رسید نادرشاه پسر خود نصر الله میرزا
را باستقبال فرستاد شاهزاده چون نزدیک رسید محمد شاه تخت روان سواری بر زمین گذاشته با نصر الله میرزا ملاقات و معانقه برگزار نمود
و شاهزاده سلوک فرزندانه سلوک داشت و همراه خود تا بادشاه برد نادرشاه تا فرش سراپرده استقبال نموده معانقه فرمود و بر مسند خود یکجا نشستند و سلوک
ملوکانه با کمال احترام معهود داشته در نهایت خوشی و خرسندی رخصت نمود برهان الملک که خبر مخلع شدن آصف جاه و تعیین منصب امیر الامرائی شنید سوخته در آتش حسد
و طیش علاوه بر طیش [illegible] نادرشاه مسرور و [illegible] ساخت که در لشکر محمد شاه غیر آصف جاه احدی مستعد [illegible] نمیتواند شد و مبلغ دو کرور روپیه بابت اخراجات
در آن باب ساخت که از دولت هندوستان این قدر [illegible] نمود دو کرور روپیه تنها اعلام [illegible] نماید که از خانه خود بدهد و زر بسیار از خانه بادشاه و امرا و
مهاجنان تجار رعایا سرکار میتوان شد [illegible] نادرشاه جهان آباد که سی چهل کروه زیاده مسافت ندارد بعضی بعمل آید نادرشاه باستماع این خبر بسیار خوش گشته
[illegible] آصف جاه باطمینان عهد و پیمان سابق و نفاذ امر نادرشاهی بلا تامل حاضر شد چون بمجلس نادرشاه رسید حکم [illegible]
که آصف جاه در لشکر ظفر اثر بیاید و محمد شاه را نیز برای ملاقات ما طلب نماید آصف جاه معروض داشت که عهد و پیمان چنین نبود فرمود که ما عهد نکرده ایم
آن عهد و پیمان کرده بودیم که سلطنت و جان و آبرو محمد شاه کاری نیست اما ضرور است که ملاقات دیگر باز بعمل آید آصف جاه عرضی بمحمد شاه متضمن حکم شاهی نوشته
فرستاد و بادشاه با چار کس همراه عمدة الملک و مؤتمن الدوله محمد اسحق خان و بعضی از خواص و خواجه سرایان و عمله تا گردن بر تخت روان سوار شده عازم
لشکر نادرشاه گردید منصبداران و دیگر از ملازمان که اراده همراهی نموده بودند بر گردانیده خود بعد از ملاقات نادرشاه نشست بعد رسیدن به لشکر
محمد شاه را نادرشاه در خیمه علیحده که برای او بر پا گشته بود جا داده گفته فرستاد که اسباب تجمل سلطنت و مستورات حرم سرای خود را مع و ابستگان مقرب
و ملازمان خدمت و دیگر عمله و فعله حضور با خیمه و بارگاه طلبیده نشسته بخاطر جمع در لشکر به استراحت و آرام همراه باشند و عموم لشکر محمد شاه را فرمان داد که هر
کسیکه خواهد در لشکر بماند و هر که خواهد به شاه جهان آباد برود موافق فرمان بعمل آمد آنچه محمد شاه را مطلوب بود حاضر آمد و فرمان شاهی بنام اعتماد الدوله
متضمن طلب او مصحوب [illegible] نصفه و رفیقه اعتماد الدوله قمر الدین خان هم بحضور رسید برهان الملک مع طهماسب خان جلایر که سردار فرقه جلایر و مقرب الدوله
نادرشاه بود با نسخه محمد شاه و رقم نادرشاه متضمن دادن مفاتیح ابواب قلعه و خزاین و جمیع کارخانجات بنام لطف الله خان صادق که در دار الخلافه شاه جهان آباد
بنیابت او بود پیشتر روانه گردید و متعاقب اینها نادرشاه مع محمد شاه در حرکت آمده عازم شاه جهان آباد گردید و در لشکر محمد شاه بمجرد آمدن او [illegible] نادرشاه
و بعد رفتن اعتماد الدوله در اردوی شاهی مردم مضطرب و منتشر گشته اکثری در راه از دست سواران قزلباش که در تکاپو بودند گرفتار آمده
غارت و هلاک شدند و اگر بدست قزلباش میافتادند رعایای هند زنده نگذاشتند و اگر از خویش در گذشتند عریان سر سواد دادند القصه نادرشاه
مع محمد شاه به شهر در آمد در عشره اول ذی الحجه بتاریخ هشتم پنجشنبه محمد شاه و روز جمعه نهم نادرشاه سنه احدی و خمسین و مائة بعد الالف در قلعه
شاه جهان آباد نزول نمود محمد شاه در قلعه و امرا در لشکر آن بوضع معمول سابق در مسکن خود قرار گرفتند روز شنبه که عید اضحی بود خطبه بنام نادرشاه
در مسجد جامع و دیگر مساجد خوانده شد چون هنگام عصر روز یازدهم شهر مذکور شد هندیان آوازه در افگندند که نادرشاه در قلعه بدست [illegible] کشته گردید

که روز دیگر بقیه برخی از سخن اینکه بعد از رسیدن محمد شاه به ارک قلعه بقیه امرا هلاک ساخت علی الحال که در ساعت ثبوت [illegible] شهر گرفت در صبح سلام عام جمع کثیر
در قلعه نسبت به بودن او ابواب آن روز بسته و مفتوح و بتصرف مهمات مشغول برخی از سپاهیان در حول قلعه و جاهای شهر ساکن و بعضی بر کنار رودخانه که متصل شهر است
فرود آمده بودند به مجرد اینکه شهر [illegible] در بر کوچه دکاکین و برج [illegible] که از صنف اسلحه و یراق ازدحام نموده شورش انگیختند به قتل و تاراج قزلباش
همت گماشتند و این هنگامه تمامی شهر را فرا گرفت قزلباشیه که فهم زبان هندیان نمیکردند خبر از حالی نداشتند متفرق یک یک و دو دو در هر کوچه و
بازار در گذر بودند به هندیان غافل با ایشان رسیده میکشتند و با آنکه شب در رسید شورش انگیزان بر بال اصلا آرام نگرفتند و آن هنگامه در سر اکثر
بود چون بکار حقیقت حال العرض پادشاه رسید سپاه را امر فرمود که هر کس در جا و مقام خود آرام گرفته با تفنگ [illegible] دار بود و اگر هندیان بسر ایشان هجوم آرند
مدافعه نمایند و در آن شب هیچکس از امرای هند که واقف این کار بودند اصلا متعرض تسکین این فتنه و غوغا نگشت بلکه چند لغوی که حسب الامر پادشاه
الاستعداد [illegible] پادشاه که رفته برای محافظت [illegible] خود نجابه برده بود [illegible] از آن [illegible] مقتول شدند و با آنکه در جنگ کرنال قریب سه کس از سپاهیان قزلباش
اندک بزخم تیر مجروح و یا ده نفر کس کشته شده بود در این هنگامه قریب [illegible] کس از آن طبقه به قتل رسید بالجمله چون روز شد و همان شورش در شهر شدت یافته بود
پادشاه از قلعه سوار شده به قتل عام فرمان داد فوجی از سوار و پیاده به آن کار مامور گشته با این گفت که تا جایی که احدی از قزلباش کشته شده باشد
احدی را زنده نگذارند لشکر قزلباش بنا به قتل و غارت کرده بمنازل و مساکن آن شهر در آمدند و قتلها فراوان کرده اموال غنیمت و عیال اسیر بردند
و بسیاری از آن شهر خراب و سوخته شد چون نصف روز بگذشت و تعداد کشتگان از حساب در گذشت پادشاه ندای امان بقیه السیف در داد و دستهای
دست کوتاه کردند و پس از چند روز شوارع و مساکن که پر از جسد مقتولین بود به عفونت [illegible] عبور میسر نبود [illegible] در شهر حکم به تنظیف آن شد کوتوال
شهر در هر گذر آنها جمع آورده بخس و خاشاک [illegible] سوخته [illegible] اکثر هنود و مسلم [illegible] همه را [illegible] برهان الملک سعادت خان
در پای او هم رسیده بود [illegible] زیست و [illegible] که با هزار سوار [illegible] برای آوردن دو کرور روپیه موعود پیش [illegible] بود
مبلغ مذکور را آورده رسانیده و داخل خزانه پادشاهی گردید و پادشاه ذخایر پادشاهی را [illegible] حاصل نموده [illegible] از [illegible] شاه جهان
پادشاه بحباله نکاح پسر کوچک خود نصرالله میرزا را که همراه داشت در آورد و چون به سبب دواعی شتاب [illegible] تمامی ملک سند و صوبه کابل را با بعضی
محال پنجاب که به مجاوره صوبه کابل است از مملکت هندوستان به تصرف محمد شاه وضع نموده ملحق ممالک ایران [illegible] و محمد شاه ضیافت پادشاه در کمال تکلف [illegible]
داده بتقدیم رسانیدن ضیافت [illegible] اعاظم [illegible] عمده الملک [illegible] قهوه مامور گردید و [illegible] پیاله قهوه [illegible] که اگر اول
محمد شاه که آقا و پادشاه من است [illegible] پادشاه [illegible]
نیستم دو پیاله از قهوه [illegible] اول [illegible] پادشاه [illegible]
در شهر هر دو پادشاه [illegible]
درست [illegible] تا پادشاه محمد شاه و امرای [illegible] پادشاه [illegible] سلطنت

سلطنت گذاردست و بتاریخ هفتم صفر از سی و چهل و سه تا به بعد الف از شاه جهان آباد طبل مراجعت کوبیده بازگشت ذکر سوانحی که در هندوستان بعد مراجعت
نادرشاه با ایران روی داد بعد نهضت نادرشاه بطرف ایران محمد شاه با آصف جاه و اعتماد الدوله و عمدة الملک و مؤتمن الدوله اسحق خان بهادر که تازه
بحضور آمده دیوان خالصه و [illegible] که در سفر کرنال و جنگ نادرشاه نموده کمال تقرب یافته بود سرگرم سرانجام مهام خود گردیده مشغول کارها شد و در جمعه
بیست و سیوم [illegible] امیرخان بخطاب عمدة الملک و خدمت بخشیگری سوم سرافرازی یافت و دیوانی خالصه و خطاب مؤتمن الدوله بمحمد اسحق خان بهادر و خدمت صدارت
بعظیم الله خان مفوض شد و یکشنبه بیست و ششم شهر مذکور خلعت صدارت بمیر توزکی بمرتضی خان و میر آتش اول بیگی بحمیت الله خان نوه [illegible] الله خان
امیر الامرا عنایت شد و روز دوشنبه بیستم ربیع الاول سنه مذکور داروغگی فیل خانه با خلعت بمرصع خاص علیخان برادر عمدة الملک و بخشیگری
احدیان بسید صلابت خان مرحمت شد داروغگی گرزداران بعظیم الله خان و داروغگی قورخانه بتربیت خان و بخشیگری اعلی شاهیان بعمدة الملک
و درک سوانح بحکیم معصوم علیخان عنایت شد و روز پنجشنبه بیست و هشتم شعبان سنه مذکور ماهی و مراتب باسحق خان و صلابت خان و روز یکشنبه بیست و هشتم شهر
مذکور عطای ماهی مراتب بطور سعدالدین خان میر آتش عنایت شد و محمد شاه را از ابتدا سوء ظن با امرای تورانیه بود در سانحه نادرشاهی اثر [illegible]
نادرشاه اشتهار بهم رسانید قاصد تذلیل و تضعیف آصف جاه و اعتماد الدوله گردید با عمدة الملک و اسحق خان و غیره استشاره مینمود و عمدة الملک که مرد صاحب
جرأت و فطنت بود پادشاه را دلدهی نموده عزل اعتماد الدوله از وزارت دلگیر داشته و در خلوت مشورت صلاح دید که اگر سایه دست رحمت حضرت [illegible]
بر سر این دولت خواه [illegible] بود و این اراده مصمم خواهند [illegible] انتظام مهام سلطنت خاطر خواه و [illegible] سرانجام میتواند شد پادشاه چون
برادرش و شعور عمدة الملک اعتماد داشت اراده عزل قمر الدین خان از وزارت مصمم نموده انتظار انصراف آصف جاه بسمت دکن می کشید بعد انقضای یکسال
آصف جاه برای [illegible] شنید [illegible] دکن که بنا بر شیوع فتنه در ورود نادرشاه مسلک خود سری پیمود و پسرش ناصر جنگ که در دکن نایب او بود و از حد
[illegible] محمد شاه رخصت گرفته و پسر کلان خود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را که داماد اعتماد الدوله بود خلعت نیابت امیر الامرائی
از حضور داده بعزم دکن شد و کوچ نموده داخل خیمه ها گردید محمد شاه بخفیه قلمدان وزارت بعمدة الملک عنایت کرده چاره نبود که بعد دور افتادن آصف جاه خلعت وزارت
به عمدة الملک عنایت نماید عمدة الملک چون ادراک تیز و بهادر صحبت داشت بی برگی ها اعتبار نموده در حق اعتماد الدوله کلمات رکیکه که لایق شان او نبود بر زبان
[illegible] در نوبت گفت چون سخنهای مذکور باعتماد الدوله رسید آصف جاه را که بیرون شهر در مضرب خیام خود مقام داشت نوشته و
اشاره نمود که احوال [illegible] آصف جاه در جواب نوشت که [illegible] لقب پادشاه [illegible] تصلاح
نیست از پادشاه رخصت خواسته اراده همراهی باید نمود اعتماد الدوله حسب الاصلاح آصف جاه با پادشاه عرضداشت نگاشت مضمون اینکه از [illegible] تقصیری که در حق حضور
به عمل نیاید و مزاج حضرت بگفته فضولان تغییر بهم رسانیده چون اراده [illegible] می شود و الحال هم نسبت فدوی [illegible] آصف جاه به دکن میرود [illegible] النعمت
کار سلطنت از دست [illegible] داخل پیشخیمه گردید [illegible] آصف جاه گشت پادشاه که مزاج استقلال جزئی
نداشت [illegible] و متحیر گشته استشاره با عمدة الملک و مؤتمن الدوله نمود عمدة الملک سخنان گذشته را اعاده کرده پادشاه خاموش ماند عمدة الملک را

عمدة الملک را رخصت نمود و در تنهایی از مؤتمن الدوله پرسید که من خود قرار داده‌ام که آنچه برای پادشاه و سلطنت صلاح دانند بلا حیف و میل بعرض رسانند مؤتمن الدوله بجواب
دست گرفته و متوسل عمدة الملک و صاحب عهد و پیمان با او بود که در مشورهای پادشاه خلاف مرضی عمدة الملک سخنی نگوید در جواب متحیر گشته متوقف شد پادشاه باز
قسمهای غلاظ و شداد داده استفسار کرد مؤتمن الدوله بعرض رسانید که اگر مخالف قول عمدة الملک بعرض رسانم نقض عهد و میثاق میشود و اگر موافقت قول ایشان
نمایم نمک بحرامی و دوری از رضاجویی خواهد بود بهر آنکه در باب علاج مرام مخالف دارند و استفسار را بفرمایند محمد شاه در مبالغه افزود مؤتمن الدوله ناچار گردید عرض الناس
کرد که هر چند عمدة الملک امیر الامرا و صاحب حسابات و صاحب تدبیر است اما بنده مردم و عمدهای هند به سبکی اوضاع و اطوار مشهور را بن ... بیگانان
خصوصی و دیگران که بتوسل ایشان شرف عتبه بوسی بلازمت حضور دریافته باوج عزت رسیده اند هنوز در نظر راجهای هندوستان و دیگر اعیان و ارکان
همان حیثیت دیرین دارند و آصف جاه و اعتماد الدوله را جمیع خوانین ... میشنوند و اطاعت ... اظهار اسرار تا به حصول بار بسعادت خود میدانستند
باعتماد امثال ما مردم بسر بردن با اینها به زعم قاصر در نظر اعتبار شدن صلاح نیست بشرطی که مرضی و مصلحت باشند حرص در اول خواهد بود محمد شاه باستماع
این کلمات تنبیه و از اراده خود منصرف گشته شروع باستمزاج و استمالت اعتماد الدوله و آصف جاه نمود بعد دیگر عمدة الملک مزاج پادشاه را بطور معهود
نیافته متحیر و متفکر گشت پادشاه در جواب گفت که اگر دو امرای تورانیه که بالفعل در ایران برآمده مناسب نمی‌نماید در اسرار صاحب ایشان بصلاح دو رب اولی
نسازم راهم تقیدی دولتخواهی باید که از آنچه موجب نفاق و افتراق باشند احتراز نمایند عمدة الملک مزاج پادشاه دریافته پیش آصف جاه رفت و
اعتماد الدوله و آصف جاه را راضی ساخته گفت هرچه مرکوز خاطر عاطر باشد ابلاغ نمود که بنده‌ها همان رضای آصف جاه بمدح و ثنا عمدة الملک آغاز کرده
گفت چون الحال در این ایام اعتماد الدوله ملازم حاضر گشته بهتر آنکه چندی در اله آباد که صوبه‌داری است تشریف ببرند عمدة الملک از آصف جاه و اعتماد الدوله
رخصت گرفته از پادشاه هم استرخاص و استیذان نمود و عازم صوبه اله آباد گردیده در سیر آن ... چند مدت ... سفر و انفصال امور
و سوال کارهای خود توقف نمود در وکلای معتمد برای دربار تعیین نموده روانه گشت و مؤتمن الدوله در دل پادشاه و اعتماد الدوله و آصف جاه جای بسیار
بهم رسانید نواب ... ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ بعد رحلت برهان الملک که صوبه داری اوده ... در دار الملک خود که
صوبه مذکور بود اقتدار بسیار بهم رسانیده بنیان در رسوخ استحکام پذیرفت ذکریا خان بن صوبه‌دار لاهور و ملتان و متعلقات پادشاه مستظهر باشد
و کمترین که اندک دار و بساطی بود در ... نور محمد خان ... پادشاه نمود ... راهبری کرده بخطاب شاهنواز خانی امتیاز یافته خوشنود
میگذرانند و بکام و آرام با انتظام مهام متعلقه خود در ممالک پنجاب اشتغال مینمود **ذکر رحلت شجاع الدوله صوبه‌دار بنگاله و شتافتن مهابت جنگ
نایب صوبه عظیم آباد با علاء الدوله سرفراز خان پسر شجاع الدوله و کوچ و اصل نمودن مهابت جنگ حاکم جنگیدن با سرفراز خان و بخشیدن
صوبه بنگاله بنام خود به توسل مؤتمن الدوله اسحق خان بهادر** شجاع الدوله که صوبه‌دار بنگاله بود هنگام ورود نادرشاه به جهان آباد باجل طبعی در گذشت
در حسن تدبیر و سیاست زبان ... محامد او ... آتش قاصر ... از وصف اش ... توران ... احدی از بلند ... که دیده در آن
بادیه ... کرده باشد و هنگام مردن ... به موجب هر یکی از رفقای ... سوار و پیاده و ... و عمده زاده ... جمیع ...

وعمده و عمده زاده خیرسه و جمیع عمله و فعله بیننگی داده و از همه استعفا خواسته رحلت نمود در ایام دولت او هر که اندکی بهم آشنا بود از موائد احسان
او بهره بر میداشت و بسیار الهای بر ساختور که مولد و موطنش بود هر یکی مورد حسب و سالیانه بقدر معاش خرج دمی یافت رعایت طرف حق بمرتبه داشت که در ایام [illegible] و
واراده جور و اعتساف نمیکرد دادنی عاجز ستمدیده از کسان بود و عصفور در چنگل باز آسایش می نمود ایام دولت آن والا نژاد از عهد نصفت نوشیروانی
یاد میداد از فرط هوشیاری انتظامی که در امور ملکداری داشت هر که وارد ملک بیگانه میشد اگر حسب یافت تا اندک هم لیاقتش بود بهم در روی داد و
قلمرو سلطنت تا آن مهر و معمور الطلوع آمدن می‌شد و هرگاه در شهر آباد میرسید سه روز انتظار میکشید تا به بیند که وارد دوسیله در این مملکت از ارکان دولت
دار دیانه اگر داشت و کسی تعریف و توصیه او میکرد احضار فرموده امیدوار بمقصد یکه بود کامیابش میفرمود و اگر بی وسیله او میبود در روز چهارم در مجلس حضور ورود
او را امکو میفرمود و میگفت شاید از حاضران کسی با او سابقه معرفتی بود و الا البته معرفی او میشد بالتصور هم اگر کسی متنبه گشته دلداری بقدر منزلت نموده مطلوب
دگر بخود و کسی را او نفرستاده استعلام حال او میفرمود و بتعجیل میرسید که هرگاه در روز دیدن اتفاق نیفتاده بار نیابد دیر اوضاع معاش و مقدار مصارفش در
عیبت او از منهیان راست گفتار اطلاع حاصل میفرمود و کسی را از بلدزمان او مجال نبود که سخن دروغی با او تواند گفت و این رسم بود که در هر بلد منهید ایر درد است
که عمله او را سلاطین هر جا بر زنده با خبری از نزد او فاش خود بر بند الغامی از دیگر بند و اگر در بهر یه بشتابید بلدزمان او راضی القار و چو بدار که اعلت بنیم ایذا
دلهضار شنود بدبار امهات و گاه بعضی انجنای ارازل بسته هم برابالت طمع سیاه رو سیر و انها نموده ارتکاب چنین امور مینمایند مقصد و برنبود اگر کسی از حد در رفته
جای طمع می نمود بمجرد اطلاع بر طرف و منعم موعتاب میشد از این جهت این راه مسدود و کسی را از نوکران او مقدور نبود و خود تکدی رعایت ادنی بلدزمان خود میفرمود
که انها هم از مال دیگران متمتع ولی بیازمی بود بند القصه بر ابوابات عزیز وارد مطلع گردیده ملاقات اتفاق و استمزاج مینمود اگر میدید است که قاصد فاقت در
نوکری است بکمال دلجوئی و اعزاز رفتار رم خود گردانیده وجهی معتد به برای مصارف ضروریه او بحوالت میفرستاد و اعلام میکرد که در این دیار این مقدار قلیل
کفایت میکند و او تحالی فاد است که توسعی بر کرامت سرمایه و جمله بلدزمان روشناس را از موائد احسان الصاحب جود خوانی بر ار انواع نعما میرسید
برخی را همیشه و جمعی را در سری در میان و بعضی را در سنوی دوبار و ماه دام الحیوه او این فیض به هم از کسی منقطع نبود و اسمای بلدزمان روشناس از
عمله شاگردپیشه و مصاحبان و غیره همه را در بیاضی که او از نفس از عاج برآشیده بود نزد بر نوسیده پیش خود مینهشت و وقت رفتن در خلوت خواب او راق
مرقومه را دیده چند اسم از آن اسما بر گزیده بر بر نامی مبلغی در حال او که از قطعی میشد تقسیم خود میگاشت و هر یکی را بر بالگداری از رسید از آن خالصه
بنام کار سر اولی و غیره تعیین بر موده ادا را دکشتش را اعلام میکرد که اینقدر رعایت با این عزیز بر موجب حضور بر سرده است میداد ارسعاد حضور در داشته بر می
زاید تعمیل می آورد و بعد عود از تحفص مدکور استعلام بر موده اگر ظاهر میکرد فدراد و در تلافی میافزود دراله رعایت لعمل آید ازنظر اعتبار بنیاد بار ارشی رمی افتاد
و بعد مرا عات بار اشخاص فرموده اسمای آنها محو فرموده نام دیگران می نگاشت ربا دام الحیوه چنین بود اللهم اغفرله و الحقه بالصالحین علاؤ الدوله سرفراز خان
بجای پدر بر مسند ایالت صوبجات متعلقه او که اوریسه و بنگاله و عظیم آباد بود متمکن گشت مهابت جنگ که از طرف پدرش به نیابت صوبه عظیم آباد مامور بود
القدر سلطنت دیده بسر حد صوبه عظیم آباد آمد اقامت داشت تا آنکه درشاه که بنام شجاع الدوله اصدار یافته بود لعبه جلوس سرفراز خان رسید مهابت جنگ را

که از سرفراز خان اطمینان بهم رساند بالکلیه کار خود انتها داد و سرفراز خان هر چند صلاح و مشورت داد در ایام صیام ماه مبارک رمضان که عقب شعبان و ایام البیض بر ماه دراکنر

اعمال و نوافل متبرکه ایام و لیالی می پرداخت از آثار عقل و شعور که پسران را از آن گریزی نیست بی بهره افتاده با مجموعه خیالات با بدمستی پرداخت و به کنه دقایق و سر ارتباط

سرور کمتر می رسید بیادنی جهات که کوره خیمه با منسوبان به خصوص رای آیان عالی محمد [illegible] شنید و حاجی احمد که عمده مقربان و مرجع حل و عقد امور ریاست بوده اند

تعرض اهانت امرا و اصحاب و رفقای در رتبه اول مثل میر مرتضی و حاجی لطف علی خان و میرزا علی نقی خان و دیگران که با حاجی احمد کینه های سابق داشتند اهانت و تذلیل او منظور

داشته تفتیش [illegible] دفینه ها در پی [illegible] داشته و همواره خصومت و مخالفت حاجی احمد با علاء الدوله مرحوم [illegible] مخالفت ظاهر نموده از حاجی مذکور رنجیده و منحرف می

ساختند تا آنکه علاء الدوله مهر دیوانی را که عهد شجاع الدوله [illegible] سر [illegible] خواست که فوجداری [illegible] از عطاء الله خان تغییر نموده

بر اباد خود در [illegible] خان [illegible] حاجی احمد [illegible] که اعادی خود [illegible] مهابت جنگ [illegible] سرفراز خان را در قوالب دولت خواهی و کفالت

دلالت به طرفی سپاه نمود [illegible] که از راه [illegible] عظیم آباد [illegible] سعید احمد خان [illegible] فوجداری خود

مخصوص علاء الدوله رسید [illegible] سرفراز خان [illegible] حاجی [illegible] که تمام شان مذکور شد [illegible] علاء الدوله [illegible] با حاجی احمد

ظاهر [illegible] خود این اظهار [illegible] تصفیه و اطمینان خاطر حاجی [illegible] عطاء الله خان که دختر زاده حاجی احمد و سراج الدوله نوه

مهابت جنگ که [illegible] عظیم آباد [illegible] سپاهی را

که ارسال [illegible] مهابت جنگ بود [illegible] شجاع الدوله با تنها

[illegible] حاجی احمد [illegible] سعید احمد خان [illegible] مهابت جنگ

[illegible] علاء الدوله [illegible] حاجی احمد [illegible] حال محال

مهابت جنگ [illegible] مؤتمن الدوله محمد اسحق خان [illegible]

[illegible] تقبل یک کرور روپیه پیشکش و

رسانیدن اموال ضبطی سرفراز خان در حضور نموده [illegible] بادشاه [illegible] سرفراز خان و انتزاع صوبجات از او درخواست و خود

در تیاری فوج [illegible] صوبه عظیم آباد [illegible] اشتغال ورزید سرفراز خان [illegible]

کرد و دفع الوقت و انتظار [illegible] که ده ماه از رخصت نادرشاه بایران و یک سال و یک ماه تمام از انتقال شجاع الدوله مرحوم گذشت و [illegible] شاه

خاطر خواه مهابت جنگ در رسید مهابت جنگ تاریخ کوچ نمودن [illegible] سرفراز خان [illegible] معتمد خود [illegible]

با نیابت [illegible] که [illegible] معتمدین خود [illegible] جنگ [illegible]

کوچ نمودن [illegible] دار الملک صوبه بنگاله [illegible] تاریخ [illegible] رسانیده [illegible]

سنه اثنی و خمسین و مائة و الف [illegible] عظیم آباد [illegible] خان [illegible]

معسکر خست و فوج کمپنی یکجا نموده همه را فراهم آورد و زین الدین احمد خان را با دکتر جود [illegible] در شهر عظیم آباد به نیابت گذاشته بود براه علیحی بهان در جنگ اسد
واله فقیر را به پرگنه سرس و گیتی و غیره که حکومت آنجا داشتند رخصت نمود و تعاقب او نیست که شما را از زین احمد خان را نجه اسیر [illegible] ده مرشد آباد و شنیده ام
صورتیکه پیش آید با اتفاق آنچه مناسب باشد خواهید نمود در وقتیکه مهیج است فرد الطاف مرشد آباد نهضت نماید سران سپاه را از هنود و مسلمان حصار [illegible] فرموده
مجمعی ساخت لعبد فراهم آمدن همه مصحف مجید بدست مسلمانان صالح و آب گنگا بدست هندوان سپاه که بمقتضای مذهب جماعه هنود است بدست تمیمی طلبیده آنچه از مسلمانان
به کلام الهی و از هنود با شیای مذکوره خواهان قسم شد و تعهد اینکه مرا با دشمنان خود محاربه در پیش است از شما مردم که رفقای دیرینه منید و باوری من اند بنابر
اطمینان خاطر خود عهد و پیمان میخواهم اگر از رفاقت و اعانت من مسطور باشید تجدید عهد و پیمان موکد بقسم که در ایمان نباشد که اگر من خود را بر آتش زنم یا در
در آب و در دشمن اگر در آیم بسته باشید یا در سپاه شما از رفاقت مرا از دست نداده یا هر که دوست باشم دوست و با هر که دشمن باشم دشمن باشید و جان خود
را در رفاقت من دریغ ندارید سپاه که اکثر از ایشان مخلص دولتخواه بنا بر پرورش و حقوق سابقه و توقعات لاحقه لوح ذهن عهد مذکور را بطیب خاطر تقدیم کرده موکد بقسمهای
غلاظ و شداد نمودند و کلام مجید را بر سر و چشم خود برداشتند و هندوان نیز عهد و پیمان نموده قسم به تقبیل پای برهمن و پس آب گنگا و مس و غیره نموده همه
یکدل و یکزبان صدای تسلیم رفاقت و جانبازی در خدمت بلند نمودند بیگانگان و نوکران نیز به تبعیت ایشان شریک عهد و پیمان مذکور گردیده کمر رفاقت مهابت جنگ
بر بستند چون از این طرف اطمینان میسر آمد سر حلقه [illegible] از برگشته را اراده خود با عداوت [illegible] خان بابا و برادرش حاجی احمد نموده لعبد از آن همه
مکنون خاطر داشت ظاهر نمود چون عهود و اقسام در میان آمده بود همه را غیر از تصدیق قول مهابت جنگ و تصمیم رفاقت او چاره نبود در شام این مجلس اختتام یافت
صبح آن روز که تاریخ [illegible] بود مهابت جنگ با فوج جرار و سامان موفور که مهیا نموده بود نهضت بطرف مرشد آباد نمود و منزل بمنزل بلا توقف قطع مراحل نموده هنگام
تدبیر شاه آباد که عبور آن در صورت مزاحمت دشمن [illegible] دارد نزدیک رسید لشکر را در صحرای دامن کوه توقیف نمود مصطفی خان افغان را که یکی از دلاوران [illegible] از سرداران
جانستان بود با [illegible] صد سوار و بیروانه و سنگ مهری سردار [illegible] خان معین طلب یکی از جمعداران که از رفقای [illegible] بود بیشتر فرستاده فرمان داد که این بروانه و دستک
راه مستحفظان درّه مذکور که صد و دو صد پیاده بودند [illegible] نموده داخل دره گردند و علامت دخول آنکه در آنجا رسیده نقاره شتر که [illegible] خود را بنوازد
تا متعاقب او فوج با سانی [illegible] بجهت عبور برابد نمود مصطفی خان موافق فرمان بعمل آورد چون نزدیک دره رسید مستحفظان موافق ضابطه از دور حکم توقیف نموده [illegible]
احوال گردیدند مصطفی خان دستک و پروانه مصحوب یکی از همراهیان فرستاد مضمون که در لعبد ملاحظه دستک و پروانه دره را کشوده [illegible] داخل شدند
داد مصطفی خان در آنجا رسیده علامتیکه معهود بود بتقدیم رسانید و نقاره را بزور و شور نواخت افواج بر اول مهابت جنگ بمجرد استماع صدای نقاره از
دامن صحرا به هیئت مجموعی در نهایت کر و فر نمایان گردید مستحفظان مضطرب گشته مستعد جنگ گردیدند مصطفی خان بانگ زد که زنهار اگر حرکتی گردید همه ها
بیکبار سپاه گشته خواهید شد جماعه پیاده بحواس [illegible] مضطر گردیده جای خود نشستند مردم مصطفی خان در را کشوده مستعد ایستادند فوج بهم رسیده
داخل دره گردید چون [illegible] در میان حایل [illegible] جنگ سپهبد [illegible] مهابت جنگ معهود بود که خطر رسانند [illegible] حسب الامر بجا آورده خطر را رسانید جنگ [illegible]
بعد ملاحظه تاریخ نهضت مهابت جنگ شمرده دید که امروز مهابت جنگ از دره تیلیاگدهی گذشته [illegible] بر مرشد آباد میرسد با اضطراب تمام سوار شده

بعد از آن سرفراز خان آمده و حال مهابت جنگ نمود و احوال دریافت نموده در باب امر مجمل ظاهر نمود و تیر خطی که مهابت جنگ به سرفراز خان نگاشته بود گذرانید خلاصه مضمون اینکه

چون مدت وقت برآید و هم بجد از او رسید کار به زبانی با موسی گشتند فدوی بنابر پاس ناموس لا علاج تا باینجا رسیده غیر از بندگی و عقیدت مقصدی ندارد امیدوار است

که حاجی احمد را مع توابع و علاقه رخصت فرمایند بمجرد اطلاع حضرت عظیم برگردیده راه را گرفته سرفراز خان با حصار رفته با لشکر و جمیع هواخواهان مشورت نمود که حاجی احمد

برادر مهابت جنگ است اینجا طلبید چون اجتماع دست بهم داد همه را بار داده حاجی احمد را طلبیده به تیر رسانید حاجی احمد سخنان ملایم مناسب وقت معروض داشته

تعهد نمود که اگر رخصت یافته باید به مهابت جنگ برسد بمجرد رسیدن او را برگرداند بجهت اظهار حاجی احمد اکثر درباریان همه راضی به رخصت نشدند و برخی به سفارت تصدیق نمودند

نموده راه دادن آنست و رخصت حاجی احمد زیر بدر بار محمد غوث خان از رفقای قدیم شجاع الدوله و سرفراز خان که شخص مردی و فرزند مهابت جنگ بود به سرفراز خان

گفت که از قید حاجی احمد کاری نیست مهابت جنگ از اراده خود باز نیاید حاجی احمد با بیمانند در صورت رخصت حاجی احمد مضایقه ندارد و اگر موافق به عمل

آورده بهتر و اگر به عمل نیاورد ازما چه می رود در گاه با مهابت جنگ را آگاه نمایم حاجی احمد که تخصیص با احدی نسبت ارتفاقات او با برادر خویش ندارد

و در چه مهابت جنگ از وجود و عدم حاجی به حیرت می افزاید و خبری که به التماس محمد غوث خان موثر افتاد و حاجی احمد رخصت یافته پیش برادر خود شتافت

و در آن وقت بوسایل و وسایط سعود صلح شد که محمد علی خان بکار بزرگ مطیع منقاد است زنهار خداوند و مقابل بزرگ صاحب اقتداری که از منظمه خلاف

عقیدت نباشد اراده برآمدن درون حیاطه که اراده نمودند به سعادت عتبه بوسی رسیدن و عرض مطالب خود نموده مطیع منقاد باشد اگر احیاناً خلاف التماس این

فدوی با علو المرام که هیچ مواخذه باشد چون محض

ارسال حاجی احمد اطمینان نمود برآمدن رحم افتاد علی خان که به کمال حاجی

و مهابت جنگ بیست و دوم محرم الحرام سنه ۱۱۵۳ هجری روز چهارشنبه از خانه خود علاء الدوله برآمده رسید و در آن منزل

خواجه بسیار شجاع قلیخان فوجدار هوگلی که برای استمزاج مهابت جنگ پیشتر رفته بودند معه حکیم محمد علی که از آن طرف به سفارت آمده بود معاودت نموده

ملازمت علاء الدوله نمودند رسانیدند که مهابت جنگ تابع فرمان برادر است و که عالی همتان تربیت فرموده به رفیع

رسانیدند پاس پرورش خود نموده حفظ مرتبه او لازم می دانند این کمترین پرورده این دودمان خاک برداشته این آستان است در جناب حقوق

پرورش حضرت او ثابت دارد باعتبار بندگی خود که در عالم عبودیت هیچ گونه قصوری الی الآن سر نزده بر سایر بندگان

تفوق تحقیق در صورت التماس دارد اول آنکه جمعیتی باعث غبار اطراف گروه علیخان

و حاجی لطف علی خان و محمد غوث خان اند اخراج شوند و کمترین را به قبول التماس مختار گشته به شرف ملازمت مشرف گردد دوم آنکه اگر این امر متعذر باشد

خود بدولت از اینجا جدا گردیده دفع این بنده مامور نمایند اگر اینها غالب آیند که دارند بحصول پیوست و اگر مغلوب شدند بنده بعد از

سر قدم ساخته به خدمت خواهد شتافت و این مقاله را موکد به ایمان ساخته کلام مجید را بخصوص حکیم محمد علی فرستاد لیکن چون سرداران مذکور نهایت

اعتبار و اقتدار در حضور علاء الدوله با حاجی احمد و اخوان سخن مصالحه درگذشت و صورت محاربه شجاع خان

نسقچی خان و اردنتور نمایند به ظهور رسید و حاجی احمد نزدیک برج محل رسیده سر سواری ملاقات هر دو را داد با همدیگر می‌آید که در فیل مهابت جنگ باتفاق سوار شده
بنا بر التقای عهد فیل مهابت جنگ را چند قدم برگردانیده با برابری که منظور بود روانه گردید و از انطرف سرفرازخان به فوج و استعداد خود برآمده تا موضع
گرنگ که جای مشهور در لب آب بهاگرتی است رسید و محمد غوث خان از طرف بهاگرتی مقابل لشکر مهابت جنگ که بر لب آب مذکور در سوتی است معسکر ساخته
فرود آمد و سرفرازخان در میان لشکر خود و غوث خان دریا گذاشت اما پایاب بود عرضش بقدر یک تیر پرتاب بود و مسافت فیما بین لشکر مهابت جنگ و
سرفرازخان تخمینا پنج شش کروه خواهد بود تا رسیدن بمکانات مذکور جواب سوال مصالحه در تشییع ملاقات از طرف سرفرازخان متواتر بوقوع می‌آمد مهابت جنگ
همان یک جواب یک سخن میگفت که من بپاس حقوق پدر شما داعیه بدخواهی ندارم بشرط آنکه در ادای آنان که باعث نفاق و شقاق میان من و شما شده اند یا
انها را بمن بسپارند یا خود بجای بلند خیمه کرده مرا و آنها را باگذرند که جنگ با بندگان من بظهور آمده معذرت خواهم نمود و اگر آنها ظهور یابند خاطر صاحب خواه شود
چون برد و ستش بر سرفرازخان شوار بود ملاقات صورت نبست و از طرف سرفرازخان با وصف پیغامهای نشست و استدعای رفاق توپهای جنگ رسید
که باصطلاح اترا اتیث میگویند مشتمل بر تطمیع بمبالغ کلی بقدر حال هر یکی بسرداران لشکر مهابت جنگ بشرط گرفته دادن او در همین منزل و تیغ و نام سید
مصطفی خان و بعضی مخلصان دیگر نوشته‌های مذکور را بمهابت جنگ نموده التماس کردند که اگر جنگیدن است فردا باید جنگید و الا پس فردا صورت دگرگون خواهد
گردید مهابت جنگ سخنان مخلصان سنجیده و پسندیده همان وقت تقسیم سر به گروه بهم ایشان نموده محاربه فردا مصمم کرد و فوج را سه حصه نموده نندلال را
که سردار عمده بود همراه شان خود مقابل محمد غوث خان تعیین نموده سپرده که همین طرف دریا را دست الطرف او شتابند و دو فوج همراهی خود از دریا گذرانیده
یکی را مقرر کرده در عقب لشکر سرفرازخان بایستد و خود با فوج دیگر کناره دریا گرفته رو بروی لشکر سرفرازخان روانه گردید و علامت میان خود و فوج اول
چنین مقرر نمود که هرگاه آواز توپ بگوش شما رسد بلاتامل بر لشکر سرفرازخان حمله داخل معسکر شوند عبد العلی خان بهادر و مصطفی خان و شمشیرخان و عمر
افغانان همراه نوازش محمد خان که داماد کلان مهابت جنگ در آن روز مقدمه الجیش بود ثلث شب باقی مانده حسب الحکم روانه پیشتر گردیدند و متعاقب او با بند
فاصله مهابت جنگ هم روانه گردید و نندلال تیر موافق قرار فرموده قدم بتقدیم مهابت جنگ مقابل محمد غوث خان رفته تا وقتی که اول طلوع صبح صادق گردید
نمود و مهابت جنگ چون نزدیک لشکر سرفرازخان رسید توپی را از لشکر خود سر داد بمجرد شنیدن صدای توپ فوج هراول بر لشکر سرفرازخان ریخت و نندلال
با محمد غوث خان درآویخت سرفرازخان باضطراب از مصلای خود برخاسته بر فیل سوار شده بمقابله مهابت جنگ روانه گردید فوج هراول مهابت جنگ بعضی از مردم
عقب لشکر سرفرازخان مثل محمد ایرج خان داماد سرفرازخان را هلاک زخمی نموده به لشکر ریخت و در عین معسکر زد و خورد روی داد و سرفرازخان چند قدم رفته یک
به لقارخانه و سرار دروی خود بضرب گولی تفنگ راه آخرت پیمود و اکثری از همراهیانش مثل میر کامل و میر گدائی و میر احمد و میر سراج الدین و محمد
ایرج خان و حاجی لطف علی و بابا قلیچ خان نقد جان در میدان باخته بعالم آخرت شتافتند و در این مرابایان عالم چند محمد ایرج خان زخمی بدست مهابت ... دولت
نمودند و محمد غوث خان آن طرف دریا با نندلال مصاف داده ظفر یافت و نندلال کشته گردید فیلبان سرفرازخان خاوند را مقتول دیده فیل را برگردانیده
در راه مرشدآباد گرفت محمد غوث خان که از دور فیل آقای خود را گریزان دید احتمال عدم دلیری آقا نموده سواری را فرستاد تا سرفرازخان را برگردانند و معلوم

دستاد که بس جنگ ازده حریف را گشته ام ابن ملحق باید شد که القصه اسپ را نیز به سرنیزه رسانید که آید مهابت جنگ احتیاط را کار زیر نگشته با آنکه کشته شدن سرفراز خان
به یقین دانست بنا بر اندیشه زنده بودن عمر خان و مجتمع بودن فوج چ آنکه چون ترک آتش تنگی برداشت مردم قول خود را متفرق شدن نداد مردم فوج هراول که در لشکر
رنجیده بودند با باطنیان ظفر یافتن خود و کشته شدن سرفراز خان لشکر را همواره زر و جواهر و اسباب بازیافته مشغول غارت و اکثر سرداران خود متفرق شدند محمد غوث خان
خبر کشته شدن سرفراز خان از زبان سوار همراه خود که برای آوردن کمک رفته بود شنیده نمردی در پا جرئت را آبروی خود بنا بر عداوت مهابت جنگ که از سابق
در نهایت سینه مشحون بود با امید گردید که کشته شدن خود را عار و ننگ دانسته با پسران خود محمد قطب و محمد پیر را که در فتح کوشیدن در رخ جنگیدن از مردن نشان نمود و گفت که الحال
آبرو منحصر در مردن است دست از جان شسته خود را بر قول مهابت جنگ باید زد چون محمد غوث خان و پسرانش فی الحقیقه شیران نیستان رستم های زمان بوده اند
با جمعیتی که در آن وقت حاضر بود دلیرانه بر مهابت جنگ آورده باستقلال تمام روان گردید همراهیان او چون مردن سرفراز خان متیقن شد اکثری عنان از
میدان بر تافته و چند از جمعیتی با غوث خان نماند با سعد و دیگر رفاقت نمودند خود را متصل به قول مهابت جنگ رسانیده از زخم گولی بندوق مجروح گردید
باز هم اصرار بر اراده خود داشته اسپ طلبیده که سوار شده بر مهابت جنگ بیاید در وقت فرود آمدن از فیل دو زخم گولی بندوق متواتر خورده مرده در میدان
افتاد و پسرانش بعد از پیادگان راسر داده پیاده با تقابل فوج مهابت جنگ با شمشیر در شیر درید و متصل رسیده بر چه های گولی بندوق از جا کو و خون غلطیدند محمد قطب
که نهایت شجاعت با کمال قوت بدنی داشت از آنکه شمشیر در دستش بود در آن هنگام بر اطمینان بی رفتار در میدان نشست و در رخ رهمان حال از بدن او تیفار نمود
و بهمون مهابت مذکور شد و میر در علی حیم با شاه مرده کس از برادران و همراهیان خود بعد کشته شدن سرفراز خان محض با ایس آبرو و حق نمک با مهابت جنگ
جنگیده به یاری عالم بقا گردید الحق رسیده دستان با تند گوران سرفراز خان کم کسی جرئت نموده میر شرف الدین هم معه دیگران جرئتی نمرده و تقابل مهابت جنگ
دست و پای جنبانیده از میدان برگشت چنانچه دو تیر از دست میر شرف الدین به مهابت جنگ رسید یکی بر کمانی که در دست مهابت جنگ بود خورد دوم یکی
بر دوش راست او رسیده اندک جراحتی کرد علی ای حال هم همراهیان سرفراز خان اکثری بقدر طاقت نیز ازان حق نمک حلالی و رفاقت بتقدیم رسانیده
کسانی را که زنده ماندند به لاعلاجی ناکامیاب برگشتند و مهابت جنگ علو قیه حاجی احمد برادر خود را برای استمالت سکنه شهر مرشدآباد و نظم و نسق آنجا و ضبط
و ذوق کارخانجات ایالت و خانه سرفراز خان پیشتر فرستاد حاجی احمد عقب برق رباد رسیده منادی مهابت جنگ در شهر گردانید و آتش سکه عارضی
شهر بود در فرونشانید **داخل شدن مهابت جنگ بمرشدآباد بعد فتح و نصرت و تمکن یافتن بر مسند دولت و حکومت** بعد دو روز مهابت جنگ تا اتالی
و تامل با نهایت شان و تجمل در اواسط شهر صفر سنه ۱۱۵۳ داخل شهر مرشدآباد گردید و قبل از استقرار بر مسند امارت بر در سرای القصه بسلم نسب شجاع الدوله
مرحوم رفته در کمال فروتنی برآن ضمن التماس عفو تقصیرات نمود و سرور و ضمت که انچه در لوح تقدیر مرقوم بود بر منصه ظهور رسید و رایت در این سیاه روی ابرای نام این
خاطی بر صفحه عالم نقش افتاد و تسکین از این زمان تا دوام الحیات تسبب یادی بلد رسم کار غیر از اطاعت و فرمان برداری به ظهور نخواهد رسید امید است که آثار این
بسر غلام از لوح خاطر محو و منسی گردد و جریده پذیرایی در رتبه توقیع قبول اختصاص یابد بعد از آن گویدار الامارت آورده در چهل ستون شجاع الدوله
مرحوم نزول اجلال نمود و بر مسند ایالت جلوس فرموده شادیانه دولت نواخت عمله بادشاهی و نظامت و اعیان و عظمای شهر به تهنیت و مبارکباد رسیده نذور

نذر و نیاز بسیار گشاده گذرانیدند اول حق را از مهابت جنگ بسبب این حرکت قبیح که با خداوند زاده خود نمود نهایت تنفر و عداوت بود آخر بسبب محاسن اخلاق

و اوصاف امتیاز و احترام نجبا و اشراف و شمول داشتن عنایات و اشفاق با بیگانه و آشنا و دلجوئی اتقیا و ضعفا و قدرشناسی مخلصان و ترحم بر عجزه و زیردستان

و گذشتن از جرایم عباد و پاس حقوق قرابت و اتحاد با خویشان قبول خاطرها یافت که با وجود او در آن زمان و اکثر اوقات با ایشان متصور نیست القصه الامر که اگرچه

کشتن سرفراز خان کار ناسزاوار ازو بود از قبیح افعال و اشنع اعمالست اما سرفراز خان مرحوم لیاقت سروری و ملکداری بهره نداشت چه عجب اگر ایام دولتش

امتدادی یافت نهایت اختلال بحال ملک و مردم راه یافته تمام صوبجات خرابی بسیار می‌پذیرفت و قصبه‌های بسیار برطرف خاست و در عهد مهابت جنگ که

سرشته از دست رفته مملکت بنگاله وا زده بود و عظیم آباد در دست داشت و افواج از اطراف بر این ملک رخنه گستر و آرویرها رو می‌نمود تسلط مهابت جنگ بود که به حسن

تدبیر و آب شمشیر چنان حوادث بزرگ و فتن عظیمه را فرو نشانید چنانچه ان شاء الله تعالی مجملی از آن رقم زده کلک وقایع نگار خواهد شد سرفراز خان

و دیگران را محال بود که از عهده یکی از آن برآیند و در حسن اخلاق و فروتنی با کمال جاه و جلال گوی سبقت از جمیع امرا ربوده بود که در زمان سالف هم کم کسی

مثل او و امثال آن توان یافت در پسر برادر زاده‌هایش بتربیه صفات مذکوره موصوف و در جمیع خصایل مسلکش را با او به نشاط وی بهره برده اند

هر یکی از انها با اقتدار عظیم رسیده به مرتبت برآمده در جمع انام و نظم مهام گردیده که مردانی شده‌اند خدا بوده‌اند در اوراق آینده بمقتضای مقام

ذکر انها و دیگر اولاد و احفاد مهابت جنگ و وابستگان دامن دولتش ان شاء الله بعد صدر صور رقم خواهد یافت **تسلط یافتن مهابت جنگ**

بر صوبجات بنگاله و عظیم آباد و آمدن به ارسال هدیه‌ها پیشکش بحضور و اموال ضبطی خانه سرفراز خان و مفوض گشتن خدمات به بقا و اضافه‌ها

مناصب و خطاب و دیگر عنایات بادشاهی برای او و برادر زاده‌ها و دیگر منتسبان و گرد امان او چون مهابت جنگ بر ممالک شرقیه سلطنت یافت

و قرار اموال ضبطی خانه سرفراز خان و شجاع الدوله که تکر و جواهر رسید متصرف گردید و برقی مهمات پرداخت از حضور بخطاب حسام الدوله و منصب

هفت هزاری و مراتب ماهی مفتخر و مباهی گردید و زین الدین احمد خان داماد و برادر خود را که در عظیم آباد نیابت او آراسته بود شد آباد در قبضه او بود صوبه مذکوره

را اصالت باو داد و خطاب حرام الدوله بهادر هیبت جنگ و منصب بهفت هزاری سواره ماهی مراتب و پالکی جهالردار و نوبت و علم برای او طلبید و داماد

کلان خود نوازش محمد خان را که جهانگیر نگر و فوجداری سلهت و اسلام آباد چتاگون و بنام دیوانی صوبه بنگاله داده منصب بهفت هزاری و مراتب

مذکوره و خطاب احتشام الدوله بهادر شهامت جنگ طلبیده داد و برادر زاده سومی و سطی که سعید احمد خان نام و در عهد شجاع الدوله و سرفراز خان

فوجداری رنگپور و دولت لایق داشت مناصب و مراتب مذکوره و خطاب صولت جنگ طلبیده نیابت صوبه داری اودیسه بعد

انتزاع از مرشد قلی خان داماد شجاع الدوله بسرفراز خان مرد سخن فهم و شاعر خوش فکر بود و رستم تخلص و رستم جنگ

بهادر خطاب داشت و میرزا محمد که نبیره مهابت جنگ و پسر کلان هیبت جنگ بود مهابت جنگ بفرزندی خود گرفته بجای پسر پرورش می‌نمود خطاب

سراج الدوله شاه قلیخان بهادر و منصب و خدمت نواره جهانگیر نگر ذهاکه برای او طلبیده بنام او مقرر داشت و برای برادرش که شهامت جنگ داماد

کلان مهابت جنگ او را از نابالغی او و اولادی از هیبت جنگ برادر کهتر خود بفرزندی گرفته می‌پرورد خطاب اکرام الدوله بادشاه قلیخان بهادر و خدمت ... انجام

طلبیده این هر دو برادر را به منصب پنج هزاری و مراتب دیگر که لازمه این منصب است در سر صوبه سرفراز نموده بود و عطاء الله خان داماد کلان حاجی احمد که از عهد شجاع الدوله
سرفراز خان بعد تقرر یافتن نیابت نظامت عظیم آباد به نام مهابت جنگ به معزول شدن از فوجداری اکبرنگر راجمحل فوجدار آنجا بود با اضافه فوجداری بهاگلپور و رساله
هزار سوار و پیاده و منصب هفت هزاری مع جمیع مراتب و خطاب اعزاز الدوله بهادر ثابت جنگ امتیاز یافت و حسین قلی خان نایب نواب مهابت جنگ به خطاب بهادری
و منصب چهار هزاری و علم و نقاره ممتاز شد و اله یار خان برادر علاتی مهابت جنگ و نقیر الله بیگ خان و نور الله بیگ خان و میر جعفر خان و مصطفی خان و دیگر نیابت
و اخوان و پسرها و رفقا هر یکی به خطاب بهادری و مناصب و مناسب و رساله ها و خدمات لایقه حضور سرفرازی یافتند و چین رای که پیشکار رای رایان عالم چند دیوان
شجاع الدوله بود به خطاب رای رایانی و دیوانی مهابت جنگ ممتاز شد و راجه جانکی رام که دیوان نیابت خانه مهابت جنگ بود به دیوانی تن و دفاتر دیگر تقرر یافت
عبد العلی خان خالوی راقم را که همراه مهابت جنگ در این محاربه همراه پسر اوست مهابت جنگ بوده تردد نمایان به ظهور رسانیده قرابت برادرزادگی با او داشت با منصور که
پدر عبد العلی خان سید زین العابدین خان جد امادری فقیر عمه مهابت جنگ بود بخشیگری تمام سپاه با عطای خطاب بهادری و منصب هزاری تقرر یافته خادم بوده که در
مرتبه امیرای برادر دیگر برادر که با تیس داشت با خوش گری و رخصت عظیم آباد گرفته معاودت نمود اکرام الدوله بهادر هیبت جنگ مقدمش را غنیمت شمرده خدمات
پرگنه سرسب سمای عمده که به بهار روسوک که از نیسر داشت عنایت نموده بر لیاقت خود گرفت و مهابت جنگ بجای عبد العلی خان بهادر نصر علی خان که شوهر خاله فقیر بود
بخشی فوج خود نمود و بخشی دوم نصر الله بیگ خان بهادر را که دیرینک بر درگاه بود مقرر نمود و مبلغ گرور روپیه که با بادشاه موعود بود نقد و جنس را انجام داده ابلاغ داشت
و دولت مؤتمن الدوله اسحق خان بهادر داخل اعلام که به وال اصطفی سرفراز خان برای بادشاه نقد که مناسب دانسته علیحده سامو نگذاشت مرید خان بهادر که یکی از امرای
تسو سلطنت حضور بود برای گرفتن اموال ضبطی سرفراز هر ساله بنگاله که در حساب سرفراز خان ارسال نشده بود به عظیم آباد رسیده مهابت جنگ ورود او در بنگاله
مناسب ندید بیا بر نگاشت که در سکری گلی رسیده توقف نمایند با این بنا رسید مع اموال در مکان رسیده تسلیم بلا زمان نماید و در راه مرید خان اکبرنگر راجمحل رفته چند روز
انتظار مرید خان کشید و بعد یا ملاقات چند لک روپیه نقد و جنس بمقدار لک روپیه از قبیل جواهر و افیال از قبیل اسپ و امرت و اوانی طلا و نقره و غیره اقمشه فاخره حواله آن اسکار اکبر نموده
رخصت نمود و سوای آن مع ضابطه خزانه و اموال سپرده علیحده بی کمال از نمود رخصت ساخت و خود به شکر مخبر نموده بار داد و انتزاع صوبه اودیسه از دست مرشد قلی خان
داعیه به همت و سمت کنک مصمم فرمود ظفر یافتن مهابت جنگ بر مرشد قلی خان رستم جنگ گران و بخشیدن صوبه اودیسه به برادرزاده خود مهام الدوله صولت جنگ بهادر محمد سعید خان
بعد تمکین به مسند ایالت بنگاله و الفراغ از رتق و فتق مهمات آنجا مهابت جنگ افواج قاهره با سامان لایق آراسته متوجه است که با مرشد قلیخان استخراج داستنکاف نامی الفقیر
رو نماید در این اثنا مرشد قلیخان محاربه با مهابت جنگ نمود طاقت خود ندیده برای استدعای مصالحه آقا محمد تقی شوهر کلانتر را نزد مهابت جنگ فرستاد بنا بر سر این وفور حرص و اخلاف
که حلیت داشت قبول کرده ... الیه را ارشاد کام حصول استعداد از زر ائی داشت لیکن بنیر ایات فرمان اصفهانی که از اطراف داشت سلسله علیه صفویه به پیوند دامادی مرشد قلیخان
گو دلیل طبع ایالت بنگاله با آنکه استعداد این امر خطیر نداشت رضا به مصالحه نداده تحریک با در زن خود با استمهار استمداد علماء الدوله تمرد و خلاف رای مرشد قلیخان
ظاهر ساخت مهابت جنگ بعد استماع این خبر به مرشد قلیخان نوشت که انجام یک جوئی ابتدا و اصرار است آن را که در دل دارند در خاطر ندارد لیکن توقف در این امر
جوار سو و صبب اطمینان طرفین نخواهد بود با مسئول اگر آن والاجناب با متعلقان و منتسبان و اجمال و اثقال خواه از راه مرشدآباد به سمت هندوستان خواه از همان طرف

ازهمان حسرت بحالت دیگر آن الیف بیرنده گشت قلیچ‌خان که جز مآل اندیشی عافیت جز نبود و مدافعه و مقابله با مهابت جنگ از حیز قدرت خویش بیرون دید
خواست که التجای معاد و ترک عناد و فساد نماید مرزا باقر مذکور که هوس ریاست بنگاله از سرش بیرون نمیشد در ترغیب جنگ بجدی مبالغه نمود که تا توقیش منتصور نباشد
و تیر زبان مرشد قلیخان نهایت طعن و تشنیع به نشتر جود در باب قصد انتقام برادر نموده قاصد آن شد که اگر براین اراده اقدام نماید شمشیر را از ریاست باز داشته
زمام اختیار ملک و خراج این از قبضه قدرت دارا داده سپارد و با مهابت جنگ کینه خواهی نماید مرشد قلیخان چار و ناچار جواب خط مهابت جنگ متضمن نقض عهد و مصالحه
دانسته مشعر بمحاربه و مقاتله نوشته ارسال داشت مهابت جنگ بر آشفته بر اهمگی اگاهی باقیه حاجی احمد و شهامت جنگ را بنیابت در مرشد آباد گذاشته با جمعیت ده دوازده
هزار سوار و پیاده بسمت مختار روز اول ماه شوال سال مذکور تسخیر ازم مرشد قلیخان بطرف کتک نهضت نمود و مرشد قلیخان اول با رفقای خود مجلسی آراسته مشیر خود
در آن مجمع گذاشت و از اراده مهابت جنگ و تهدید او اگاهی داده استمزاج رفقای خود نمود که اگر اعانت و رفاقت را حاضر باشند قاصد مقابله گردد
و الا راه سلامت پیش گرفته خود را بجائی رساند عابدخان و غیره به عهد و پیمان اطمینان خاطرش نموده مستعد مقابله گردانیدند و حسب الالتماس مرشد قلیخان
سروران لشکر بر خاسته شمشیر را در کمر بستند چون … مدد تدبیر قلیخان استعداد مکاربه نموده … قوه مهابت جنگ از کتک بر آمده در آن سرزمین
گذشته کنار رود خانه اش بموضع بهلوار رسیده و در محلی دشوار گذار که اطرافش را جنگل و دریاچه محیط بود و عبورش مشکل … نهایت صعوبت داشت لشکر گاه
در اطراف لشکر خود قریب سه صد ضرب توپ خورد و بزرگ چیده استقامت ورزید مهابت جنگ پس از طی مسافت از میدنی پور جالیسر گذشته انجام رود خانه
مذکور لشکرگاه حاصل کرده … دایره دستبرد نمود و علی الصباح … انتظار آن میکشید که تدبیر خصم را از آن مکان دشوار گذار بیرون کشد چون محل لشکر در
سرزمین مخالف و زمینداران اطراف در رسانیدن غله و ذخیره قاصر … بلکه غلاتی که از نواح … می‌آمد ذخیره عمال سرکار مهابت جنگ ارسال میداشتند در راه
نموده متعرض تلف میرسانیدند از این جهت … لشکر … درین حال اهل اردو … میر را با قرخان … استماع … لشکریان
مهابت جنگ اراده بر آمدن از مکان محروس خود … نموده … مرشد قلیخان مانع ازین حرکت بود به سمع قبول اصغا نموده آخر … بمقابله …
مهابت جنگ با استماع این خبر از لشکر خود بر آمده مهیای دفع اعادی گشته با فوج … در حرکت آمد چون … و دست و داد جانبین … اعدا که انها
غافل از … بودند افواج مهابت جنگ در اول یورش در تصرف خود در آورد … جنگیان … برق
در میان آمده جمعی کثیر از … مقتول و مجروح گشتند و مرشد قلیخان با وجود اینکه همراهانش اکثری متفرق شدند بکمال پایداری … درین عرصه عابدخان …
که ساخته و پرداخته مرشد قلیخان … با مصطفی خان که رفیق مهابت جنگ و رساله دار عمده بود اتفاق نموده از جای خود …
نفاق ورزید در همین وقت … عنان … میدان بر تافته بطرف … مصطفی خان … رفقای دیگر …
و غیره مردان با نام و ننگ … نهاده دست جرات گشاده داد مردی و مردانگی دادند … رستمانه داد مردی
مردانه بتعمیل آوردند که اکثری از لشکریان مهابت جنگ را پای ثبات و قرار استوار نمانده ننگ فرار … اختیار آمده … عظیم … گشته قریب بود که
… مهابت جنگ برسد … که تیغ بنام … از مکان … جنبید و … مهابت

که میر جعفر خان و عمره شد به رسیده ایام محاربه نمود در ازال و زیارت قدم اکثری افکنده بود ازین احوال میر محمد جعفر خان در میدان با محمدی و از رفقا اسب آوری
بیاده گشته با بابت صاحب خان و صالت خان پسران عمر خان که رساله دار عمده و رفیق قدیم مهابت جنگ بودند قفلهای درازه نموده آن روی خود در میدان در
آمد و افروده اسد الله مرحمت سادات که رفقای مرشد قلیخان بوده اند میر علی اکبر و میر مجتبی علی و دیگر جمعی کثیر بعد تردد نمایان [illegible] کاران برداشته جام شهادت
مرگ از دست ساقی اجل نوشیده شده با قر علیخان داماد مرشد قلیخان زخمهای بسیار بر سر و گردن برداشته گرد به [illegible] بقیه السیف لشکر مرشد قلیخان افتاده راه هزیمت
پیش گرفت مرشد قلیخان بیوه داماد خود با قر علیخان و عزه منتسبان [illegible] برگشته [illegible] بدر رفت و پناه [illegible] در چون سه هزار کس [illegible]
همراه بودند مرشد قلیخان اطمینان از انها [illegible] دیده بهانه اینکه در شهر محصور گشته [illegible] خواهم جنگید مردم [illegible] بر سر [illegible] تا بادی [illegible] از خود [illegible]
و خود بر لب دریا رسیده از پل سوار کشتی گردید آمده نشست یکی از دوستان مرشد قلیخان که [illegible] و از آشنایان قدیم او بود متوطن سورت بود شغل تجارت می کرد
چهار کشتی داشت و [illegible] در بندر [illegible] به تجارت متوجه ساخته قضا را جهاز مذکور [illegible] و [illegible] روانه شدن بود و مالک جهاز حاجی محسن نام [illegible] همراه
مرشد قلیخان در این سانحه [illegible] و جهاز به مذکور [illegible] کشتی [illegible] که همراه جهاز [illegible] تا [illegible] نزد [illegible] در
بر کنار دریا [illegible] حاضر بود [illegible] جهاز [illegible] سر لب دریا [illegible] برای استخبار مرشد قلیخان و [illegible] خود حاجی محسن فرستاده حاجی محسن مرشد قلیخان اطلاع داد که
رسیدن این کشتی لطیفه غیبی است مرشد قلیخان [illegible] با قر علیخان و خویش خود و حاجی محسن و بعضی از خدمه ضروری بر کشتی نشسته خود را
بجهاز مذکور رسانید و بر جهاز نشسته لنگر برداشت و [illegible] بندر رسیده اما از طرف متعلقان [illegible] که مبلغی خطیر در کنک با ناموس خود
در خانه گذاشته آمده بود نهایت [illegible] داشت بنابرین با قر علیخان را برای استخبار [illegible] که ممکن باشد [illegible] سیکاکول و گنجام که اتصال [illegible] دارد
داد و فرستاده حسب تقدیر و نصرت و حمایت حافظ [illegible] پور [illegible] مالک [illegible] که از معاینه [illegible] هنوز [illegible] بنابر [illegible]
که با مرشد قلیخان [illegible] گردن [illegible] با استماع خبر [illegible] خان [illegible] محمد مراد [illegible] ناموس [illegible]
و استعداد فرستاده [illegible] که [illegible] با قر علیخان [illegible] جمیع توابع و لواحق که در خانه مجتمع بوده اند با خزاین و اسباب برداشته و از حدود
کنک گذرانیده در بجاپور که از توابع سیکاکول و گنجام بود رسانیده بکام و آرام نگهداشت نور الدین خان حاکم آن دیار [illegible] که با
مرشد قلیخان و با قر علیخان داشت [illegible] لیاقت بعمل آورد [illegible] با قر علیخان رسیده و ناموس و اموال را محفوظ و مصون
از صدمات حوادث دیده شکر الهی بتقدیم رسانید و در استخبار احوال صوبه کتک اشتغال ورزیده در ان نواح اندکی آرمیده و زن و با در [illegible]
و اموال مرشد قلیخان [illegible] داد [illegible] و مالک [illegible] دار الملک [illegible] مهابت جنگ به کتک رسیده
چند روز که [illegible] خواهد شد توقف نمود و چون از عهده شجاع الدوله یار رشید اران انجا نهایت محبت داشت با هر یکی سلوکی که بایست بعمل آورد
و استمالت هر یکی [illegible] نموده [illegible] خود مهام الدوله سید احمد خان [illegible] در صولت جنگ [illegible] صوبه داری [illegible] انجا پوشانیده برساده
حکومت صوبه مذکور [illegible] گردانید [illegible] از جماعه داران [illegible] خود [illegible] خان نام داشت با [illegible] رساله صولت جنگ متعین انجا گردانیده و

صولت جنگ را حکم داد که هر قدر فوج جانب دانند و در کار باشند نگهدارند و مهابت جنگ بعد الفراغ از انتظام مهام صوبه اودیسه الکا و نغانمایم شد آباد که مرکز دولت
صوبه دار بنگاله از عهد جعفر خان مقرر گشته بود معاودت نموده رونق افزای دولت سرای خود گشت و بکام دل دوستان بانتظام معاملات ملکی و از رسیدن سپاه و تربیت حال
رعایا و برایا پرداخت نوازش محمد جنگ و سراج الدوله و دیگر منتسبان دودمان مهابت جنگ و عظمای آن مملکت و اعیان و ارکان دولت در مرشد آباد پیش مهابت جنگ حاضر
و باز ماندگان سرفراز خان را نوازش جنگ بهادر در کنف حمایت خود درآورده لطف النسا بیگم خواهر حقیقی سرفراز خان مرحوم العرب و احترام در خانه خود آورد و زمام اختیار
حرم سرای خود باو سپرده نسبت بای او در زری یاد و قرار داد اگرچه بستری در میان نبود اما لطف النسا بیگم را نوازش جنگ بلفظ والده و او نوازش جنگ را بلفظ
پسر میخواند و جمیع امور خانه خود را نوازش جنگ فرزانش که دختر مهابت جنگ بود با اختیار لطف النسا بیگم سپرده محبت ورزیده بودند که هرچه خواسته باشند بتصرف دارند
بعمل آرند و از اسباب و اموال خدمه لطف النسا بیگم و محال خاص تعلقی که مبلغی معتد به از آن حاصل میشد و غیر آن انچه از زر خرید جعفر خان بود مطلقا تعرض نکرده
اختیار بیگم مذکور گذاشته بود و از ادب و احترام در سلام و تکلم خیانتچه باید مهابت جنگ و نوازش جنگ و جمیع منتسبانش بعمل می آوردند و از بدحوله های
سرفراز خان بهادر و که پسر سرفراز خان که یکی پسری رانید و لطف النسا بیگم او را فرزندی خود برگرفت نوازش جنگ او را برابر فرزند خود دانسته نهایت
احترامش مینمود چون سرفراز خان زنی از کنیزان و قسران در حباله نکاح خود نداشت اکثری جواری بوده اند و بعضی ظاهرا ممتوعه باشند از انجمله هر که صاحب اولاد
بود آنها را معه اولاد ایشان و دیگر متعلقان و منتسبان سرفراز خان را بجهانگیر نگر فرستاده مواجبی بدین معاش ایشان که فارغ البال زندگانی نمایند مقرر کرد و همه را
باسایش و آرام نگاه داشت و هیچ یکی از متوسلان سرفراز خان اگر نزد او آمده بود و اگر ملازمت نوازش جنگ اختیار کرده بود مخیر تصدیعی ننموده همه ها را حامی
بود و میخواست که هیچ غبار ملالی بر آیینه خاطر ایشان گرد و از همیشه ان شنیده شد که مبلغ سی لک روپیه در باب عجزه و ضعفا و بیوه زنان بود که تعلق بسرکار
دیوانی بدانست و هر ماه که ماهیانه هر یکی از حضور خود بمصحوب خواجه سرایان و زنهای معتمد بلا زحمت میرسانیدند تا باب نوازش جنگ حسین قلیخان بهادر را از طرف
خانم تو مرای گوکلچند که دیوان حسین قلیخان بود به نیابت صلوه حاکمی بگرد و سلام را دو سلهت و غیره که تعلق نوازش جنگ داشت مامور گشته به نظم و نسق محالک
مذکور مشغول بود و فوجداری رنگپور بتقرب عبد علیخان که برادرزاده زن مهابت جنگ بود مقرر گشته مامور گردید به حکومت انجا شرف یکفت افزود و عین الدوله
سیف خان بهادر سیف جنگ برادر موتمن الملک که از عهد جعفر خان بفوجداری پورنیه و غیره از حضور مامور بود چند روز بصالحه مستمره ایام سلاطین سابق
مهابت جنگ را باعث تصور کرده آوازه برآمدن خود بارادهٔ بدافواه شهرت میداد و متوقع بود که از حضور پادشاه تیر اشرا و فوج برای دفع مهابت جنگ
خواهند رسید چون اثری از مظنونات سیف خان بر ظهور نیافت ندامت کشید و اشتهار را رد ه خود مخالف مصلحت و احتیاط دانسته برای استحفاظ خود تجنبی
اختیار نمود و مهابت جنگ را باس خاطر موتمن الملک و مصالح دیگر چند بر آن التعالی بحرکات او نمود ذکر احوال هیبت جنگ و صوبه عظیم آباد و لواحق آن
احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ پسر حاجی احمد که داماد و برادرزاده مهابت جنگ بود بعد فتح بنگاله صوبه داری عظیم آباد را مهابت جنگ
باو گذاشته خلعت با خطابهای مذکور منصب هفت هزاری و ماهی و مراتب و نوبت و پالکی جهالردار که برای او از حضور طلب داشته بود فرستاد
و هیبت جنگ شهامت علیخان بهادر را والد زوجه را که بر برگزیده های فوجداری خود بوده اند طلبیده نهایت عواطف و اشفاق مبذول حال

ایشان داشت و بتکلیف جهانگیری لشکر خود با ایشان بیان نموده فرمود که حق تعالی این ملک و دولت را به برادر شما که عبارت از داراشکوه است عطا فرموده تا قیاس

همه گرا باستعلام فوج و انصرام معاملات این ملک باید پرداخت و نوعی کارها باید ساخت که محسود اقران و مورد تحسین و الطاف بزرگان باشیم و دیگر کلمات مناسب که مشعر مودت

قلبی باشند بر زبان آورده سلوکی که موجب افزایش اتحاد و وفاق و وداد باشد بهمه معمول داشت و با هم بنهایت الفت و آمیزش بسر می‌بردند و در ایام جشن‌ها [illegible]

را که دیوان قدیم مهابت جنگ بود از عم و پدر زن خود مهابت جنگ طلبیده دیوان سرکار خود نمود مهابت جنگ اگرچه در رعایت حسن [illegible] لیکن با کرمچاند

موصوف و تجارت [illegible] بی‌عطوفتی اوقات بنهایت منبسط و مسرور [illegible] دارا بایست شود و به تهذیب اخلاق مهذب مهابت جنگ و نیک بسیار مرشدآباد

رفته بود به سبب حسن سلوک و احسانهای او اکثر زمینداران صوبه عظیم آباد مثل راجه [illegible] سنگه [illegible] زمیندار پرگنه‌های [illegible] زمینداران پرگنه [illegible]

که قوم اهیر [illegible] در آنوقت هر چهار برادر [illegible] خان و سردار خان و کامگار خان و [illegible] خان که در آن

اوان راجه‌های محال مرقوم بوده اند رفاقت نموده دار فرقه سپاه [illegible] بعضی جماعه داران که متوطن صوبه عظیم آباد بوده بهمراه [illegible] فتح و ظفر

معاودت بوطن خود نموده هر یکی از ایشان مورد عنایت گردیده [illegible] و خلاع فاخره و جواهر گران‌بها در عطایا یافته بوطن مالوف خود مراجعت نمودند بعد ورود

در سلک ملازمان [illegible] جنگ منسلک گردیده [illegible] که بمساعی او [illegible] مورد الطاف [illegible] حسن سلوک [illegible] مهابت جنگ با همه

اقتدار که ایشان را میسر گشت [illegible] از سلاطین [illegible] رعایت [illegible]

در زمان [illegible] از هیچ کسی [illegible] شنیده‌ام [illegible] جنگ را با والده [illegible]

[illegible] برادران حقیقی [illegible] رعایت [illegible]

بکمال جاه و جلال [illegible] مهام این بلاد و رفاه رعایا و کل عباد [illegible] بسر می‌برد اگر به

نگارش جزو با خصایل [illegible] و فضایل مهابت جنگ [illegible] برادرزادگان [illegible] آید دفاتر [illegible] باید بنابر ضیق

فرصت و اندیشه [illegible] اغماض نموده به نگارش عظایم امور که ضرورت [illegible] اکتفا نموده می‌آید. **اسیر شدن صولت جنگ در دست بادعلیخان**

خویش مرشد قلیخان بحسب تقدیر و رستن مهابت جنگ بسر بادعلیخان و رهانیدن صولت جنگ از آن گرفتاری بتقدیر حکیم قدیر چون

مهابت جنگ بهادر به مرشدآباد رسید صولت جنگ برادرزاده او که صوبه‌دار اودیسه شده بود [illegible] که تخفیفی در [illegible] سپاه

[illegible] غریب الدیار و رفقای دیرینه [illegible] آباد بهمراه رفته بودند قبول نمی‌نمودند [illegible] که متوطنان صوبه اودیسه بوده اند

نوکری در اوطان خود غنیمت شمرده [illegible] صولت جنگ بهادر [illegible] راضی [illegible] از فرقه سپاه [illegible] مردم [illegible]

گشته رفقای دیرینه که همراه رفته بودند [illegible] در [illegible] مرشد قلیخانی [illegible] صولت جنگ [illegible]

داشتند و [illegible] در [illegible] صولت جنگ [illegible] طالب علمی که در شاه جهان آباد [illegible]

می‌نمودند [illegible] اتحاد داشت [illegible] رسیده مصاحب [illegible] گردید [illegible] صولت جنگ را که [illegible] جوانی

جوانی دیگران داده است و کامرانی بود با شمور مال تیونه منبل زنبرا و ضرار مردم ان شهر با نهایت حمال بودن اهالی رشید قلیخان در خانه انها و بهم رسانیدن پسران
در خانهای مردم باد تبیاع خوبی صورت و صباحت و بدن و حسن منظر بهر صورت که میسر آید دلالت نموده نهایت مبالغه در این امر داشت بلکه در خانه او این قسم کارها
زود و کوچه و بازار بالعمل می آمد از این افعال ناشایسته مردم شهر بجان آمده آه و افغان مظلومان بکیوان رسید و از اکثر سپاه که زر مساعده بخشیده رشید قلیخان بود انها
تحقق یافت بجبر و عنف از انها گرفتند و اغلب را صولت جنگ میگرد و بدار تمیز و وجوه مذکوره طباع مردم از تنفر از حکومت و ریاست صولت جنگ بهم رسیده دل و
زبان در تاب و توانی که در خصوص رفع او کوتاه شده چون اکثر رفقای صولت جنگ بعد رحلت مهابت جنگ چندان کسی در انجا نمانده مگر قلیلی از جمعداران و
تفنگچیان مدد فرقه سواران فقط گوهر خان جمعدار با رفقای خود که در دو صد یا صد کس زیاده همراه او بوده اند و مردم اینجا که بلند رشید بوده اکثر
از انها بلکه همه نوکران چندساله رشید قلیخان و باقر علیخان وارخسته بان انها بوده [illegible] سال صولت جنگ [illegible] اطفال به صورت [illegible] کام فارغ
البال در انصوبه بسر برده اطمینان کلی از هم بهم رسانیده [illegible] ناگاه فلک شعبده باز بنای تسنه اعار نهاد تفصیل این اجمال آنکه باقر علیخان برادر رشید قلیخان بدر
خود [illegible] انصرام صوبه [illegible] دست صولت جنگ و تحریک انتقام سرفراز خان از مهابت جنگ مینمود رشید قلیخان از اوضاع روزگار و [illegible] اقتدار
خود را دیدبانی قناعت بر این عزلت بیچاره میدید باقر علیخان چون دید که [illegible] رشید قلیخان در نمیگرد ناچار [illegible] این کار دیده توسل با
بعضی از رکنیان [illegible] از انها شاید [illegible] امیدوار شده که [illegible] اتصال جوار با صوبه بنگ [illegible] که
مذکور شد در انجا آمده نشست و راه شناسائی با حکام و زمینداران و مهاجنان انجا افگنده به رونق زرداران روزگار میگذرانید و بر احوال صولت جنگ
و رفقای او اطلاع تمام بهم رسانیده چون معلوم نمود که از رفقای معتمد قدیم کمتر کسی باقی مانده اکثری همان مردم اند که نوکر و نمک خوار رشید قلیخان برادر او بوده اند
با انها راه مراسلات مفتوح نموده [illegible] ارسال مکاتیب سلوک پیش گرفت و استمزاج هر یکی در رفاقت خود و عداوت صولت جنگ مینمود تا آنکه میل خاطر
انها طرف خود و انحراف از صولت جنگ بتحقیق معلوم نمود مردم را بتطمیع و مواعید سرافراز نموده با خود متفق ساخت و نوشت که بعضی مثل گوهر خان وغیره که با
[illegible] باید بطور دیگر بهر صورت که میسر آید دفع باید نمود تا کاریکه پیش نهاد خاطر است صورت تواند گرفت مردم انجا این رای
پسندیده روزی باهم گرد جمع گردیده غلغله از دحام بطور بلوای عام برروی کار آوردند [illegible] صولت جنگ گوهر خان
را برای [illegible] دو طرف التهاب [illegible] فرستاده [illegible] مردم شهر انحراف کلی از صولت جنگ بنابر اسباب مذکوره و [illegible]
باقر علیخان [illegible] محمد مراد که چابک سوار علاء الدوله اما هوشیار [illegible] تقدیر هم [illegible] انقلاب
بود [illegible] روز دیگر در عین اشتعال [illegible] گوهر خان برای مجرای صولت جنگ [illegible] سوار [illegible] آورده و تجدد
این حرکت غلغله وصول باقر علیخان [illegible] اشتهار دادند و صورت بلوای عام روداد [illegible] التهاب این نایره با جرار [illegible] باقر علیخان
پیغام فرستاده [illegible] نمود [illegible] روزها [illegible] شهر کتک که دار الملک صوبه اوریسه است رسانید و [illegible]
دیگر [illegible] مردم شهر که [illegible] بوده اند از وصول خود خبر داده پیغام فرستاد که بهر صورت متصدیان دار الاماره [illegible] صولت جنگ [illegible]

به هم و اتحاد به شرکت رفیق خود آوردند که صولت جنگ را اسیر باید نمود در دم شدند که نوکران صولت جنگ و مخلصان باقر علیخان بودند ملازمان قدیم صولت جنگ را

که اعتبار [illegible] آمده و بجز از آن قسم [illegible] نمودند به خبر نزدیک رسیدن باقر علیخان [illegible] از طرف همراهان ساخته پیغام دادند که اگر اطاعت نمایید در آن

[illegible] باید [illegible] می توانید یافت و الا دست از جان [illegible] باید شست [illegible] چنان به جان خود رسیدند که هر چند صولت جنگ

استمالت آنها نمود [illegible] دست از رفاقت او کشیدند مفاتیح ابواب را تسلیم مفسدان [illegible] نموده هر دم بانها [illegible] باقر علیخان که

نهایت متصل بود [illegible] و صولت جنگ رسید [illegible] اسیر و [illegible] نمود و خود بجای او متمکن گشته خزاین و اسباب صولت جنگ را متصرف گردید.

و عیال و اطفالش را در قلعه [illegible] مجبوس ساخته صولت جنگ را نزد [illegible] خود مقید نگهداشت صولت جنگ چند روز قبل از اسیری خود [illegible]

ملازمان و نزدیک رسیدن باقر علیخان و [illegible] شدن گوهرخان بمهابت جنگ اطلاع داده بود و مهابت جنگ [illegible] داخل ضمیمه گردیده [illegible] بود که

[illegible] خود را باعانت و حمایت صولت جنگ برساند ناگهان خبر اسیر شدنش [illegible] مهابت جنگ [illegible] خبر رسید که

[illegible] احتمال [illegible] که چنین حرکت عظیم [illegible] جاه [illegible] تا مآل [illegible]

[illegible] صولت جنگ [illegible] و مهابت جنگ [illegible] او برابر [illegible] حاجی احمد و

[illegible] صولت جنگ [illegible] مصالحه نمودن [illegible] باقر علیخان و استخلاص صولت جنگ از دست او [illegible] نمودند و این مدار اصلاح امور

دانسته [illegible] مهابت جنگ [illegible] باقر علیخان [illegible] مصطفی خان که

عمده [illegible] سپاه [illegible] مهابت جنگ بود [illegible] آقای خود [illegible] نموده [illegible] تمام [illegible]

مصالحه اختیار [illegible] گردید نهضت نمودن مهابت جنگ بطرف [illegible] فوج [illegible] سامان [illegible] استخلاص

برادرزاده خود صولت جنگ از دست باقر علیخان چون [illegible] بود که باقر علیخان [illegible] و استخلاص صولت جنگ

از دست او [illegible] فوج [illegible] اسباب جنگ تمام [illegible] مهابت جنگ [illegible] لشکر را حکم نمود که

[illegible] مصطفی خان

حکم [illegible] هزار سوار [illegible] خان [illegible] هزار سوار [illegible] خان سه هزار سوار و عطاء الله خان دو هزار سوار

و [illegible] علیخان هزار سوار [illegible] خان [illegible] هزار سوار [illegible] خان هزار سوار [illegible] شرف الدین پانصد سوار [illegible] محمد معصوم پانصد سوار [illegible] خان

[illegible] پانصد سوار [illegible] کاظم خان دوصد سوار [illegible] علیخان [illegible] پانصد سوار [illegible]

[illegible] حاجی احمد [illegible] صولت جنگ [illegible] الله تعالی [illegible] صولت جنگ

[illegible] مهابت جنگ [illegible] هزار سوار [illegible] خود [illegible]

[illegible] هزار سوار [illegible] صولت جنگ

صولت جنگ رسیده بود از دست دشمنان خواهد بر آورد لکن بود به نقد این شخص واگر صاحب رساله خواهد بود علاوه آن دو باهم رشش انجام خواهد شد
تا در علیخان را از استماع خبر آمد آمد مهابت جنگ و کثرت فوج و استعداد جنگ شور نخوت فرو نشسته حیرتی لاحق بود که چه کنند چون چاره نبود با استعدادی که داشت
از طرف دریای مهانندا بر کناره دریا مورچال بسته و توپخانه چیده معه همراهیان خود مستعد محاربه نشست و بنگاه را به چار کروه عقب لشکر فرود آورده صولت جنگ را
در یک رتهه که بر علاوه آن چاندنی سفید هم بسته بود و از ریسمان سفید بالا نشین احرام دام هم باقیه گذاشته دو منحل تورانی را اندر رونش همراه نیز بنده بود که هر گاه مردم
مهابت جنگ نزدیک رسند هر یک از شما به کار رود کار او را به اتمام رسانید و با پانصد سوار و پیاده دکنی را موتیره ها در آن رتهه تعین نموده فرمود بود که هرگاه
لشکر مهابت جنگ از دور نمایان شود شما یکی اسپ ها تاخته و خود را به رتهه نزدیک ساخته بیک تیره بر رتهه خواهید زد و بعد از آن هر چه صرفه خود بینید صرف خواهید نمود
مهابت جنگ چون نزدیک رسید و احوال بستن مورچال و نگاهداشتن صولت جنگ در بنگاه شنید بعضی از افواج را متعین ساخت که بمجرد شروع جنگ هر گاه
اضطراب و استنکار بر دارند تا مخالفت مشاهده کنند از راه دیگر عبور مقابل دشمن سبقت نموده اراده رسیدن بر بنگاه و برآوردن صولت جنگ از قید دشمن خواهند
نمود و نصف شب گذشته با فوج بر سر مورچال مخالف روانه گشته اول صبح رسید که بر لب دریای مهانندا رسیدن لشکر تا در علیخان بمجرد مشاهده کثرت فوج مهابت جنگ
از شروع محاربه همینکه چند توپ به بان از طرف سر داده شد رو بگریز نهاده متزلزل گردید و افواج مهابت جنگ از گذشته خود را به دریا زده از دریا گذشته بر لشکر
تا در علیخان تاختند بمجرد رسیدن دلیران تیری جنگ همراهیان تا در علیخان اهنگ گریز نموده راه فرار پیمودند مصطفی خان و میر جعفر خان که برای استخلاص صولت جنگ
تعین شده بودند اراده بنگاه نموده پیش قدمی کردند و از لشکر تا در علیخان در آن ساعت اثری بر جا نماند محمد امین خان برادر مهابت جنگ که برادر زن حقیقی
میر محمد جعفر خان بود معه اصالتخان و دلیر خان پسران عمر خان با سعید و سایر همراهیان که زیاده از ده نفر نبوده اند پیشتر از همه به بنگاه رسید و صولت جنگ را بر بالای
گردن بند تو چرانی از حمله گاه و خانه بلند زن اراده صولت جنگ که قدامت تورانی داشت رتهه که در آن صولت جنگ بود می شناخت حاضر آمده سواران
مذکور از دور نشان داد که تو اره در فلان رتهه مقید می بود سواران از طرف همان رتهه حرکت نمودند و مرشه های متعین آثار اظهار قرب لشکر مهابت جنگ در یافته به
هیئت مجموعی بطعن و اجید بر رتهه جابرت نموده اراده گریز پیش گرفتند از زخم سنان آنها یک نفر از آن دو منحل که بقتل صولت جنگ مامور گشته در رتهه همراه
او نشسته بود به مقتول گشت منحل دوم جهید منحل مقتول را سپر ساخته بالای خود کشید قضا را صولت جنگ پائین هر دو افتاده از آنجمله جراحات مقتول داد
مصئون ماند منحل دوم را تیر اندک جراحتی رسید در عرصه سواران مذکور نزدیک رتهه رسیده دام باقیه بالای آن رتهه را که از ریسمان بود بر
پرده کار از بر داشتند صولت جنگ اصالتخان و محمد امین خان وغیره را شناخته لب به دعا و زبان را به ثنا گشود و تحسین و آفرین شروع نمود محمد امین خان از اسپ خود
فرود آمده صولت جنگ را دلالت و تاکید به سوار شدن نمود منحل مجروح جا یکی نموده از رتهه جست و بر اسپ نشسته اسپ را عنان داد و دلقر از این لشکر
خود طلبی گردید بمشاهده ان زبان بتحیر گشته بر چستی او تحسین نمودند دلیر خان از اسپ خود فرود آمده صولت جنگ را بر اسپ سوار نمود و از رتهه بر آورده
سوار شش کرد چون افواج مهابت جنگ پی هم متواتر می آمد بعد آنی میر محمد جعفر خان معه سعید و دیگر همراهیان بر فیل خود سوار رسید محمد امین خان
و دلیر خان پیش آمده بمقدم بهجت توام صولت جنگ را بشارت رسانیدند میر محمد جعفر خان بمجرد دیدن و شناختن فیل خود را نشانده صولت جنگ را از اسپ از

کرد و صعود عقیب اکثر در خواص یها درج به نسبت از محابت قدر کامله پروردگار و تو قلمونی روزگار که صولت جنگ که یک بست فیل از ان قریب صد فیل را مایوس از جان شود

در ساحت اخری اقتدار و بر قبیل سوار اسطاف اصناف خلد بکشته گروها گروه مردم از چار سو کسب خوبی او رسید ناگه امید وار دو جبین از ازادت خاک

ادب بسود دیگر ها کمال سر افکندگی بتقدیم رسانید بهر آیش از زمین نمود فسبحانک اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و

تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر منهیان خبر بمهابت جنگ رسانیدند صولت جنگ هم متعاقب در رسید و بکلاء بیت عمو کرد

خود سرور و بنسبط اگردید مهابت جنگ اغوش شفقت گشوده در بر کشید و هم انجا سرابرده های سرت شادمانی بر افراشته حکم بنواختن شادیانه نوبت صدور یافت

و صولت جنگ را تحلو فرستاده حکم بحمام و اصلاح سر و ریش نموده بعد الفراغ خلعت فاخره در بر پوشانیده بجواهر گران بها که عبارت از سرپیچ و جیغه مرصع و مروارید

کلگی و عقدهای مروارید و غیره باشند مزین نموده بمسند امارت و احترام نشانیده سر گروهای لشکر را فرمانداد که نذور مبارکباد بگذرانند حسب الحکم بعمل آمد

و روز دوم بصیغه انعام و صدقات و نذور ببلد زمان و مساکین و ارباب استحقاق رسید و نثار و ایثاری با تنگدوزی پروردگار بطوریکه ممکن و میسر بود بتقدیم رسانیدند

و هماوقت فوجی برای آوردن عیال و اطفال صولت جنگ از قلعه یاره بهاگی مع سوار بهمراهی منعین گردید جماعه که از طرف باقر علیخان حراست شان و قلعه داری می کرد

کمانیکه نیکو خدمتی و جان نثاری انها نموده بودند بانتهای عنایت و رعایت بر جا ماندند و نمودن ابدار رسان بخوف باد اش و پاداش در رفته مفقود الخبر شدند دم

منعین اهل و عیال صولت جنگ را بمعسکر فیروزی پیکر رسانیده در خیام عالیه که برای صولت جنگ و حرم سرای او برپا شده بود فرود آوردند دل

خستگان فراق دستمندان مشتاق ملاقات همدیگر مسرت اندوختند بعد توقف چندی روز مهابت جنگ اسباب و سامانیکه صولت جنگ را می بایست از آنجمله

بود مثل اثبال و از دواس و توشکخانه و جواهر و اسلحه و براق و دیگر مایحتاج که تفصیل آن نشان در اسلاع می باید از خانه خود مرحمت نموده بکمال جاه و حشمت روانه

مرشد آباد نمود با فوجی و جمعیت انعام المقصود رسیده ملاقات والده بیگم سلاخت ... سر اندر در و والده خود را که در مفارقتش بنهایت غم و الم داشت و خود را

از زمره مردگان می انگاشت از تنخ هجران و نتیجة الاخران آورده ملقای مسرت پیرای خود شمع شادمانی در شبستان زندگانیش افروخت و چون

صولت جنگ حسب الامر روانه مرشد آباد گردید اکثر فوج و اسباب همراهی مهابت جنگ برفاقت صولت جنگ روانه مرشد آباد گشت و مهابت جنگ با هم

سرداران و پنج شش هزار سوار جریده مانده و صوبه بکور را انتقالی اراده از ان پس اراده معاودت برگرد دولت خود نمود و نجلص علیخان دارا و حاجی احمد را بمهابت

صولت جنگ دراینگاه اشت بعد چندی روز از اثنای راه حسب الالتماس مصطفی خان شیخ محمد معصوم پانی پتی را که سردار دیرینه معروف و نسبت بمهابت موصوف

بود به نیابت صوبه بنکور را مامور نموده چند منزل بنابر انفصال بعضی جواب و سوال همراه داشت بعد از تشخیص التقرر جمیع معاملات شیخ مرقوم را خلعت نیابت صوبه

اودیسه داده با جمعیت سوار و پیاده که همراه او ضرور بود مرخص نمودند و شیخ معصوم خصت یافته بطرف کتک منصرف کرده مهابت جنگ سیر کنان و شکار

افکنان با پنج شش هزار سوار سریع سراج الدوله و بیگم خود راه مرشد آباد گرفته قطع مسافت می نمود ذکر اراده مهابت جنگ باخراج و استیصال جماعه

بهوسله بهو چوریه و ابتدای ورود جماعه مرهته در ممالک اودیسه و بنگاله و غیره و رسیدن بهاسکر پندت با چهل هزار سوار دکهنی فرستاده

رگهوجی بهوسله راجه ناگپور بکلان و رسیدن فوج مذکور چون بلای ناگهان بر سر مهابت و سرانجیکه در حرب مرهته روی نمود و نبرد آزمائی

تدارکهائی که مهابت جنگ فرمود در همین ایام که صولت جنگ اسیر پنجه تقدیر گردیده مهابت جنگ برای استخلاص او اطراف کتک حرکت نمود احترام الدوله بهادر
هیبت جنگ صوبه‌دار عظیم‌آباد پتنه را اراده تسخیر و تصفیه ملک بهار صوبه [illegible] و قمع راجه بهوپال سنگه و بابو او دوست سنگه قوم او چند زمینداران سرکار
شاه‌آباد که از مدتها متمرد و متمرد بوده‌اند پیش‌نهاد خاطر گشته تصمیم این عزم نمود برای [illegible] در این صوبه نیابت قدامت و اعتماد داشت برادر الله
راقم سید عبدالعلیخان بهادر [illegible] که در خدمت هیبت جنگ علاوه قرابت [illegible] تمام معامله و اکثر زمینداران صوبه بهار و بخشی کل
فوج بود [illegible] در دل کینه ایشان [illegible] خاطر ایشان هیبت جنگ چنین نمود که عبدالعلیخان بهمه وجوه در حضور عالی نیابت اعتبار و اقتدار
سخن ایشان پذیرائی دارد زمینداران این حال را شناخته [illegible] تسلط ایشان دارند هرگاه استیصال جماعه مذکوره در رای مبارک تصمیم یافته
جماعه مذکوره بعد مقهوری و یاس البته رجوع بخدمت عبدالعلیخان خواهند نمود و ایشان [illegible] آوری حرف در عفو جرایم و تسلیم زمینداری آنها بانها مبالغه خواهند
نمود و جناب عالی تا چاری پاس خاطر ایشان نموده حسب الالتماس [illegible] خواهند آورد [illegible] زمینداران [illegible] تسلیم [illegible]
خواهند ماند در این صورت صلاح آنکه بلطایف الحیل عبدالعلیخان را از حضور دورتر باید داشت هیبت جنگ ملتمس او را مناسب اراده خود دانسته والد مرحوم را
حکومت و فوجداری پرگنه [illegible] و غیره ضلعها داده مختار معاملات آنجا ساخت و گفت که راجه سندر سنگه چون زمیندار عمده ملک او را اتصال بکوهستان
دارد و بیرون بودن شما در آن ضلعه اطمینان خاطر من از این طرف نمی‌تواند شد باید که شما بانتظام ضلعه مذکوره مشغول باشند تا من با دل مطمئن بسرانجام
مهام سرکار شاه‌آباد [illegible] خاطر خواه خود بردارم و برادر خود مهدی نثار خان را به نیابت بخشیگری خود مقرر کرده همراه من دهید والد مرحوم
امتثال امر او نموده بکار مأمور روانه گشت و مهدی نثار خان مرحوم را همراه هیبت جنگ داد هیبت جنگ مع فوج و سامانیکه میخواست به سرکار شاه‌آباد
رفته استیصال جماعه مذکوره [illegible] و فی الحقیقت استحقاق استیصال داشتند چه کمتر کسی از سکنه ضلعه مذکوره [illegible] از دست
تعدی و انواع ایذا و اضرار ایشان محفوظ میماند و شرح [illegible] ظلم و آزار ایشان [illegible] طول بسیاری میخواهد خلاصه زمینداران مذکور را
بعد محاصره [illegible] هیبت جنگ از قلعه‌های ایشان [illegible] اخراج نموده ملک را [illegible] ساخت [illegible] رعایا [illegible] در آبادی پرگنه‌های آنجا نمود
[illegible] افاغنه که [illegible] خود در صوبه عظیم‌آباد و اله‌آباد از مدتها صاحب نام و نان بود و از مدت حکومت
سرکار شاه‌آباد داشت و با زمینداران آنجا هم [illegible] اخراج زمینداران آنجا و استیصال آنها را چنانچه مکنون خاطر
هیبت جنگ بود نظر بقدامت ریاست آنها در آن دیار و اتفاق آنها با راجه‌ها و مقتدران [illegible] متعذر بود با هیبت جنگ مکرر در مجالس متعدده
[illegible] استحقاق زمینداران آنجا [illegible] معامله با آنها [illegible] و مشمول عواطف فرمودن [illegible] نموده و راه مراسلت آنها باز داشتن حال
مفتوح بود چون این امور ناملایم طبع هیبت جنگ بود [illegible] در خاطرش از طرف [illegible] جان می‌افزود [illegible] افغان مرقوم در این
خصوص در مبالغه افزوده بعضی کلمات که ناملایم طبع هیبت جنگ بود گفتن شروع نمود چنانچه روزی [illegible] نموده گفت که صاحب [illegible] طفل اند
و از اوضاع روزگار و انقلاب لیل و نهار ندیده [illegible] باشند و الا ثمره شایسته نخواهند دید هیبت جنگ را این سخن بسی گران آمده قاصد [illegible]

اوگاه دیده مصیر و قید الله خلف شاه شکر الله قادری را که از جمله جماعه داران مردم صاحب جرأتی بود و حسن بیگ خان را که قلعه داری تو نگیر در از دیار سابقه در آن
زمان هم داشت بر این کار گماشت و ذی کر روشن خان بدستور معهود در خیمه دیوان عام برای مجرا و سلام هیبت جنگ وقت عصر آمده نشست و هر دو کس مذکور آمده
کار نمس را تمام ساختند روشن خان بسبب بی از جای خود جنبیدن نمی توانست همانجا بسته براه آخرت رفت و در این سفر و حضر و بسیاری از مهمات
عم عالی همم را قسم در صفات حمیده و اشیم پسندیده یگانه روزگار و در جوان سنجیده هوشیار بود در آنها نمایان و خصلتهای لایقه بظهور رسانیده بود از انصاف
بسیار و منظور نظر هیبت جنگ گردیده و هیبت جنگ بجهت رضا و استیفا دان او از والد فقیر خلعت خدمت بخشیگری اصالة بمهدی نثار خان منتقل داریه و شمشیر
دیگر عطایا مرحمت فرموده برفاقت خود برگزیده و تا بود بنهایت مهربانی و نوازش خاطر مرعی میداشت و بر جمیع رفقا خود تفوق میداد اگر در مدح آن عم گرامی مقدار
خصوصی سر در سخن بطول انجامد و سبب باشد که محمول بر تکلف و تصنع گردد در حقوق شناسی و سرزنشی و تواضع و صله ارحام و احسان و انعام با اقرباء و اقوام
بدون منت و اداء اخلاق و وفا و مروت و شجاعت و فتوت و حسن بیان در تالیف قلوب مردمان و پاس آشنائی و وداد دریا وجود کمال شیخ حسین
وغیرت در نهایت تحمل و بردباری بود اللهم اغفر له و ارحمه والد مرحوم حسب الامر بکار بازی مسور مرد و جسته برای قراولی یا ام و تان خوانش با اتفاق راجه سیندر سنگه
در اجه گنبشن رای زمیندار بلاپوردن و دیگر زمینداران سرکش کینه و چرکانوران و غیره بارادهٔ تسخیر رام گده و باد بی زمیندار آنجا که عمده زمینداران
کوهستان بود و دو کس از حکام و اقویا در این تسلط داشت بنهضت نموده قلعه جنبرا را که بر سر دره کوه در راه رام گده واقعست محاصره نمود بعد از آنکه قلعه
مذکور مفتوح گردید در مراحل چند پیشتر از مکان نهضت واقعه شد و ارنید و دست انجا الفراغی میسر آمد خبر داران هجمند آگهی دادند که رگهوجی بهوسله بدر
پرده خان خود را که بهاسکر پندت نام دارد با چهل هزار سوار بر سبیل تسخیر مملکت بنگاله تعیین نموده مرخص گرداند سپه فوج مذکور از همین راه کوهستان
گذشته بطرف بنگاله خواهد رفت والد مرحوم خبر مذکور را بکم و کاست به هیبت جنگ نوشت و صد اهیبت جنگ بعرض والد را که جنب در خط خود کشیده پیش مهابت جنگ
فرستاد مهابت جنگ این سخن را مهمل دانسته چندان التفاتی باین خبر ننمود و در جواب نوشت که شما بخاطر جمع کار خود نمائید هرگاه مرهته این طرف بیاید
تنبیه و تدارک شان چنانچه باید بعمل خواهد آمد چون جواب مهابت جنگ از هیبت جنگ بوالد فقیر معلوم گردید و در آنوقت چنان فوجی همراه نداشت که انسداد
طرق عبور مرهته توانند نمود بصلاح رفقا و خیر طلبان ناچار از کوهستان برآمده بجای مناسب اقامت گزید و مرهته بعد چند روز رسیده عبور به
سمت بخشه و نمود بهیچ شناخت در نواح میدنی پور ظهور رسید در نمود مهابت جنگ چنانکه شیوه او با قلیل فوجی که باده همچنین را سوار بود لقمه
کنان و صید افگنان بخاطر جمع بر شد ر آبادی آمد و در منزلی نزدیک میدنی پور یکی از عمال معتمد وقت ظهر نا بینگه مهابت جنگ در تهیه نماز بود خبر ورود مرهته در نواح
مذکور بسبت گرده ای لشکر رسانیده سی و هشت هزار اکه بهاسکر پندت با چهل هزار سوار نزدیک رسیده فردا شام یا پس فردا صبح طلیعه لشکر او نمودار خواهد شد
چون دو سه خواه را اطلاع حضر در بود سی و هشت هزار مهابت جنگ با آنکه فوج بسیار کمی همراه او بود مطلق اندیشه بخاطر راه نداده فورا در جواب گفت که این کافران را
در کدام جا باید زد و تحصیلی این خبر پیش مهابت جنگ رسانیده پیش فقیر تبسم یاد کرده احوال استقلال مهابت جنگ نقل مینمود که من اصلا اثر تشویش بر
بشره او نمس شاید بهابت تعجب از فرط دلیری و استقلال او دارم **ذکر رسیدن مرهته بسر مهابت جنگ و سوانحیکه در این سفر داد و بردی نموده**

روی داد. تفصیل این اجمال آنکه رگهوجی بهوسله بنی عم راجه ساهو که از سرداران عمده مرهته ممالک سرکار صوبه برار بود و دار الملک او
ناگپور کلدن است بنابر ضعف ارکان سلطنت و تغییر اوضاع صفحات قصد تسخیر مملکت بنگاله در صورت غلبه نام و آوازه و اخذ چهارم حصه حاصل که به چوته مشهور در تمامی مملکت
هندوستان رایج گشته و بنگاله از این قسم آفات محفوظ بود بهاسکر پندت مدار المهام سرکار خود را به سپه سالاری لشکر با چهل هزار سوار که شهرت چهل هزار سوار دارد فرستاد
و چنانچه سبق ذکر یافت تدبیر مزاحمت و ممانعت او از درهای کوهستان بعمل نیامد بهاسکر مذکور از جبال گنگ راه اقیه بطرف کته پچیت که مشهور بلی
غولی مرشدآباد است متوجه گشت و این خبر در منزل جکیره مسموع مهابت جنگ گردید چون بمبارک منزل رسید خبر عبور مرهته از دره پچهته و ورود او
در بیرسر صدر بردوان محقق گردید این جهت که حکم برگی و سپاه نموده بود و اکثری از بلندزبان هم نگهبان آنکه در راه سوخنی نشست همراه صولت جنگ آمده بود
رفته بود و پیاده از سه چهار هزار سوار و چهار پنج هزار پیاده برق انداز همراه نداشت قصبه بردوان که در کثرت غلات و وفور معموری بر سایر پرگنات بنگاله تفوق دارد
مسکن خود قرار داده مقرر نمود که قصبه مذکوره متصل به تالاب نگراشته بر قلع مخالف دارد با این اراده از مبارک منزل کوچ کرده روز دوم بمحل بردوان
موضع ورود لشکر گشت و مرهته هم متقارن این حال رسیده اکثری از آبادی مذکور را آتش داد و بعضی محفوظ ماند در مکان مذکور از طرفین جنگهای سبکی روی داده
بمنازل خود بحال و دید ماند و در همین اثنا استشهار شجاعت و آسیمه‌ی مهابت جنگ و مشاهده جسارت و دلاوری افواج سردار بهاسکر خواست که اگر چیزی بدون
محاربات بدست آید مغتنم شمارد و از آن قدر قلیل قناعت نموده بحال و دید نماید بنابرین پیغام فرستاد که چون از راه دور مشاق سفر کشیده تا اینجا رسیده ام
اگر مبلغ ده لک روپیه بر سبیل مصالحت عنایت شود بر میگردم ملتمس او در حضور نواب بمقتضای تمیز و مشوره مصطفی خان که همیشه خواهان جنگ و جدال بنابر رفاهیه
حال خود و کل فرقه سپاه بود پذیرائی نیافته جواب صاف با استعداد و تهیه مصاف یافته چون چند روز برین وتیره گذشت و آنچه مرکوز خاطر مهابت جنگ
بود بطور تمسافت مهابت جنگ واصل گشت که زواید اسباب مثل آراه و زیته و جمیع باربرداری اسباب و بار و بنه در لشکرگاه گذاشته جریده بر سر مرهته ها تازد
و دود از دمار شان برآرد بااین خیال اول صبح سوار و نموده قدغن نمود که از مردم بنگاه داروغه با اجمال و اثقال احدی ملحق بفوج نشود اما مردم اردو از
خوف مرهته متمسک گشته بی اختیار خود را داخل فوج کردند چون اندکی از راه طی شد و معسکر دور افتاد افواج مرهته از چهار سو هجوم آورده شروع به یورش و
حملات نمودند و عرصه داروگیر گرم گردید اکثر طرفین کشته و گوشتن بطور از آن گرفت چنانچه صاحب خان پسر کلدن عمر خان که جوان نام و نشان
و آبروی خاندان خود بود دادی مردی و مردمی در میدان مردانگی نموده بسردواتی لایق بظهور رسانیده و در عین میدان کشته گردید و بهمین وتیره
قطع مسافت بسمت بنگاه مرهته میشد تا آنکه وقت عصر رسید دلاور شیر خان و مصطفی خان و سردار خان و رحیم خان که پشت مهابت جنگ بجرات ایشان
قوی بود دست و حمله دولتخواهی که باید بظهور رسید مهابت جنگ متحیر و مضطر گشته که سرداران مذکور با این سرگران و اراده ایشان نوع دیگر است و چون لشکرگاه
مهابت جنگ دور افتاده و شیر و دگاه مرهته در تیر برد دیدگاه یا رای رسیدن به معسکر خود است و نه مجال تاختن بر اردوی مرهته ناچار جائیکه رسیده بود
و با تلاقی آن زمین تاک ناکی درخت و نسبت پاشی گل و لا گشته بود در محل اقامت انداخته و غیر چاریچ پالکی و خیمه مختصر سفری برای مهابت جنگ
نمانده بود خیمه مذکور را بر سر بلندی به بس بنفت گروهی بردوان نزدند و اسباب و امتعه تمامی لشکر در آن روز بغارت رفت و عقبیه بدهای فوج بر

مجروح و مقتول و بعضی سالم و صحیح آوارۀ اطراف شدند و فوجی که همراه مهابت جنگ مانده بود هیبت مجموعی بخصوص فوج مرشد آدینگ تا شام از قوه حمله عساکر دشمن نموده
نسبت بجائیکه بودند منزل گزیدند در آن شب نمودند شور و لوم الشور در اصحاب مهابت جنگ هویدا و آثار تباهی در ارکان القلب پیدا بود مصطفی خان و شمشیر خان و سردار خان
و اکثری از افاغنه بخیده تنبیهات از رده خاطر و دل آزرده بودند بنابرین در تدبیر و ارکین کناره جوئی نموده آثار بالفت الی و القای از ایشان بظهور میرسید حیله و حجت و آزردگی
یکی آنکه دو سه بار در سرداری که از روی مینمود مهابت جنگ … افواج میکرد و بعد انفصال جنگ دم نزد که … از اطراف مینمود و این امر منافی … سپاه
بود در همین جنگ که برای استخلاص صولت جنگ … مصطفی خان التماس نمود که اگر از افواج … ملازم … بعد از فتح … بر اطراف نمایند در صورت
انفصال سپاه بسیاری بنام مردم عابدی و برادران و رفقا آزرده میشوند این بار امید داریم که … عهد و پیمان … مهابت جنگ بنا بر دلجوئی سپاه … مصطفی خان و
دیگران نموده وعده کرد که این بار چنین نخواهد شد و بعد خلاصی صولت جنگ و ظفر یافتن بر … علیجاه بار بدستور … از اطراف نمود و موجب دل شکنی
فرقه سپاه عموماً بخصوص مصطفی خان و دیگر افغانان گردید الحق که این عمل از … اگر مصالح … است خاصه سرداران و سر بازان
را نهایت اقبح باید … خصوص … و عهد خالی از صدق … نباشد تا در دل اتباع بلکه کل خلایق وقع و … بیشتر … نداده
تیر باشد دوم آنکه در همین ایام هیبت جنگ ناظم عظیم آباد که برادرزاده و داماد مهابت جنگ پدر سراج الدوله بود در جنگ و تسخیر … سردار خان افغان را
که فوجدار سرکار شاه آباد و … بود … حاکم بود بسهل تقصیری ناحق کشته چنانچه در بیان احوال هیبت جنگ مرقوم گشت و این امر نهایت باعث آزردگی
خاطرهای جمیع افاغنه بل کل ملازمان گردید و زشتی این عمل از غایت ظهور حاجت بیان ندارد سوم آنکه راجه … حسین … مهابت جنگ از طرف
کنگ بنا بر استخلاص صولت جنگ از جنگ با علیجاه … مهابت جنگ … بود … علیخان راه … از اتحاد و سلوک …
مهابت جنگ … مصطفی خان … مهابت جنگ ملتمس مصطفی خان
را اصغا نکرده … مصطفی خان … میر محمد جعفر خان گفته بود که هر گاه راجه … سرا
رسد شما باتفاق همراهیان خود حاضر شده قبل از آنکه … کار او را اتمام نمایید تا آنکه راجه مذکور چار و ناچار … آمدن … نمود
و بعد از آنکه اذن … بجمعیت خود با تسلیم در دولتخانه … میر محمد جعفر خان خبر آمد … حاضر آمد … رسیدن راجه
مردم میر محمد جعفر خان او را در میان گرفته کارش تمام ساختند و همراهیانش را که هر جا یافتند … و افواج مهابت جنگ در بعضی از
ممالک او در آمده نهب و اسر بافراط نمودند این کار هم موجب ملال خاطر مصطفی خان گردید علاوه آن که … بوده که … نمود
و مصطفی خان بلکه سایر افواج افغان … نفاق خود را اندکی ظاهر … مهابت جنگ از … احوال
سپاه خصوص نفاق و سرگرانی مصطفی خان که اعظم رفقا و رئیس جماعه افاغنه بود و اکثر افواج … متحیر ماند و چاره … نمیدید
و در سنه … مهابت جنگ رابع … محاصره نموده اطراف معسکر … سرداران … خود حواله نمود … ضابطه …
مقابل خود … مهابت جنگ خبردار … وصول … مهابت جنگ … در رفع … جواب

راه جواب سوال مصالحه با مرهته گشوده میر حبیب الله نام را که بخشی را جمله سرداران و ارشد طبقین بلک دکن بود به سفارت منفرد نموده به مهابت جنگ به نیابت پیغام صلح فرستاد
نیت مذکور که تمامی متاع اردو و لعل سار برده احوال مهابت جنگ را بصورت مذکور مشاهده نموده جواب داد که الحال طاقت محاربه در فوج شما مفقود و تمامی لشکر شما
محصور من است مصالحه چه معنی دارد لیکن چون شما در عداد امرای هندوستان محسوب میشوید اگر نجات از این مهلکه منظور خاطر باشد یک کرور روپیه نقد و تمامی
اقبال لشکر تسلیم من نمایید تا دست از حرب شما بر داشته راه رستن مرشد آباد مفتوح سازم راجه جانکی رام که دیوان تن و صاحب اختیار سر رشته سپاه و معتمد
در همراه بود بمشاهده آنکه روز گذشته فتوح عظیمی بلشکر رسیده و سه هزار سوار من حیث المجموع در رکاب اند از انها هم اکثری بنابر اضطرار احوال و
ضیق مجال قصد پیوستن غنیم دارند جواب مهابت جنگ شنیده از راه حسن عقیدت معروض داشت که غلبه خصم بافراط رسیده قلیل مردمی که در رکاب حاضر اند
بر رعایت این حال از عهده مواجهت با غنیم اطاعت نمی دارند درین صورت صلاح دولت آنکه بقیه مهابت جنگ بدر رسی یا ید اقبال در بنگاله رتبه ندارد ده هزار از نهاد در قتل خانه
هامو حرود با بهم می توانند رسید [illegible] الحال که موجود دست بسته تک روپیه را بنده بهر صورت سرانجام داده میرسانم مهابت جنگ بمقتضای
غیرت و شجاعت از این دلالت سر باز زده بنهایت استنکاف از این امر نمود و فرمود که تا زنده ام با این نحو مذلت و اهانت راضی نخواهم شد و ان الله تعالی
با این بی‌اعتنایی بخود در محاربه مقابله نموده اعدا را مغلوب خواهم نمود در ریکه تا این خفت بدشمن دارد که چه خوبی دارد ان الله تعالی بعد فتح و ظفر بدستان صد رفقائی
معاودن که درین میدان مردانه دار داد شجاعت و جانفشانی داده اند ده لک روپیه انعام خواهم داد بهر صورت امروز را به شام رسانیده چون پرده سیاه
شب عالم را فرو گرفت اکثری از اهالی اردو جمعی از ای سرداران لشکر بتفاریق بر گشته راه لشکر مرهته گرفتند و تغیر از جماعه داران مشهور و از عزه روشناس و ندما
و اعاظم رفقا دیگر کسی نماند چون میر حبیب الله مذکور آنچه در وقت میگذرد به عمل آمد دیگران هم به فکر کار خود افتادند هر کسی راهی رسانیده میر حبیب بالبعضی
مرهته بعلت نفاق که با مهابت جنگ در ساخته قاصد بود که فرصت یافته با نهایت تردد مرهته وقت شام نشان در هم دوا بر بروی لشکر محصور مهابت جنگ
برپا کرده ندا در دادند که هر که زیر این نشان آید از قتل و غارت محفوظ خواهد بود باستماع این ندا و مشاهده علم امان بیشتر تان خالی از حیله و تزویر از
لشکر بر آمده خود را زیر آن نشان می رسانیدند تا آنکه مرهته در انها طمع نموده غارت کردند و به لطیفه غیبی آن راه بسته گردید گذشت مهابت جنگ در چاره کار بر نجات
مذکوره خود را عاجز دیده با چار بی برگ خود داد و شبی تنها با خدمتگار و شعلچی سراج الدوله را همراه گرفته به خیمه مصطفی خان رفت و گفت مرا با شما
سخنی گفتنی است مصطفی خان باهتمام استقبال نموده چون گشت در برج خانه ای که از دو برج خیمه خود مهابت جنگ را برده نشانیده استقبال نمود که چه حکم میشود
مهابت جنگ گفت که بشنوید مصطفی خان جسیم آن را از جان عزیزتر چیزی نمی باشد و مرا حالی پیش آمده است که در تفویت پیش من اسهل الذ
امور مرد دانسته و از جان در گذشتن شما را اگر از من ملالی و کینه در خاطر باشد بعضی امور باشد اندیشه های بسیار و سر امیر دور از کار نباید نمود بیک
من سراج الدوله که عزیزتر از جان من است تنها پیش شما حاضرم کار من تمام کرده خود را از تشویش فارغ سازید و اگر خصومت را از خاطر جا داده
بلطف صورت اگر لعل ابقا باشد در گذر و بدار اراده رفاقت و اعانت من نموده تجدید عهود و مواثیق بکیدلی نمایید من بخاطر جمع متوجه تدارک مرهته گردید ما
رسیده از دست بر آید و بالقوه من باشد بعمل آرم مصطفی خان در جواب گفت که این سخن را من تنها جواب نمی توانم گفت هرگاه سرداران دیگر از ترده من

مجتمع آمدند باتفاق آنها آنچه گفته آمد اعتماد دارند بد مهابت جنگ گفت صد مضایقه مصطفی خان کسی را فرستاده شمشیر خان و سردار خان وغیره جماعه داران افغان را
احضار نمود چون جمع آمدند بمهابت جنگ گفت که جناب عالی را سخنی که با فدوی گفته اند اعاده نمایند فرمود مهابت جنگ کلمه سابقه را بار دیگر مجمل مذکور کرده مردم شنیده خاموش
ماندند مصطفی خان جمیع آن جماعه را مخاطب ساخته گفت که برادران جواب چه میدهید آنچه در خاطر دارید ظاهر نمائید شمشیر خان و سردار خان و دیگران گفتند که سردار ما
رئیس فوج شمائید هرچه شما بگوئید جواب ما هم همانست مصطفی خان گفت یاران حال هر که در خاطر آنچه بود گفتند والحال خود سر خود را بمن و شما بسته و تنخواه بست ما
زنده ام و مرا برین سرشت و تف بنابر جان داده بر مهابت جنگ و عیال و اطفال از دست بکلی بر خوردیم با مصطفی خان زنده باشند سر خود را و اشتهر بقتل اسب را گرداند
غلام مهابت جنگ میدانند و مشهور است که باتفاق جان نثار مصطفی سخن نشود با مردم خود از کسی هنجار را اینهمه حسن و ربط بخود را دادن کمال ما مردانست
بعون الهی با اعدا جنگ کرده ان الله تعالی غالب آمده شما صاحبان بهرصه تهور دارید بکنید دیگران با استماع کلام مصطفی خان بهمه ایشان او گردید و رای ما قست
مهابت جنگ همه را مختار آمد و مصطفی خان همه را ایما بفاتحه خیر نمود چون بسبب الاستعجال آمد مهابت جنگ خوشحال گشته خود در نشسته بخاطر جمع آسود و صبح
غلام علیخان را که سابق دیوان خالصه عظیم آباد و بتفریق بدیم مهابت جنگ و مرد دهمده هوشیار بود و پسر ابو المعالی میرزا و علاء الدوله شمشیر خان خصاص
داشت و با مصطفی خان راه مصادقت می نمود بخانه او فرستاد تا مایه به از گفتگوی او آنچه استنباط نماید ظاهر سازد غلام علیخان بخانه مصطفی خان آمده
ساعتی با اختلاط گذرانید در آن عرصه آدم شمشیر خان آمده پیغام داد که بموجب بندوبست سابق زن نهاکه از مرشده خواسته بودیم اکنون می آیند در باب مرخصی شما
الی حال چیست مصطفی خان گفتگوی شب اعاده نموده فرمود که هرکه زاده افغان است بر همین قرار خواهد بود غلام علیخان بمجرد استماع این کلمات بر حاشیت
دلیکم و کاست بخدمت مهابت جنگ رسیده ظاهر ساخت مهابت جنگ را اصغای این مقال در استقلال افسرده ته مقابله تصمیم یافت الحق در چنین اوقات
هرگاه از شوق متقدد و معتمد چنین سخنان مسموع و متیقن شود موجب کمال انشراح خاطر و اراده با جبار میکرد و چون ساخت جنگ تو رائت مصلحت آن شد که بمجرد آمد
بایه رسید در بر و بال خود را آراسته بمقابله اعدا باید کوشید چون تا بر نشان شغل مرشده توپی را که در عمارت اول بدست آن افتاده بود بر در حویلی نصب
نموده کلاه این لشکر مهابت جنگ بریخت و زبانها هم سر دادند بیم عجیب شور رشتی تمام شب در آن لشکر ماند حتی آنکه مالک چند دیوان که چه بر دارآن در صبح
گرچه راه خانه آقای خود گرفت در این اثنا از حیات از لوم شده بود رئیس آن آید مهابت جنگ بر فیل خود سوار شده متوجه دفع اعادی گشت چون تمام عقبه
بر آن لشکر ریخت فرصت ترتیب فوج میسر نگشته سر رشته اجتماع بر هم خورد و مردم شده داخل فوج مهابت جنگ شدند در این گیر و دار میر جعفر علیخان و توفیق در سوار
نمود در فوج مرشد آباد رسیده بعد از آنکه در شب قسم گرفته بسیار شده بود دستگیر مرشد آباد بیاعانت مذکور نمودیست در آن حیدر علیخان دار و دسته توپخانه
دستی مهابت جنگ کمال دلاوری و جانفشانی بتقدیم رسانید جماعه بسیاری از مرشد آباد جان هلاک انداخت و مصطفی خان و جعفر خان و شمشیر خان و سردار خان
در خان و عمر خان و عسکر سیه مجاهدات مردانه از جا درآمده و جمعیت شده را در هم شکستند و در آن جا مرشد ضرب دست شجاعان دیده و از آن مرد و خود در آن مجروح و مفقود
ملاحظه نموده بور شتی که از جای رسومی آورده ند مو قوف کرده و خود را جمع نموده بطرف ساقه آن لشکر متوجه شدند و فوج بر هم خورده مهابت جنگ تسلط گشته
بهیات مجموعی جنگ کنان بطرف کتوه روان شد در آن روز بقیه اسباب و متاع آن لشکر بتاراج مرشد آباد رفته از روایه بلکه ارض و رایت متصل ما کولدل موسی سالم باد

گلوله‌ها و گولی هیچ نماند دو سه هزار کس از اسپ و فیل و بهادری و دو سه سواری فیلان و پنج شش هزار پیاده برق انداز پیاده جنگ کنان ملتفت
می‌نمود و فوج مرهته از هر چهار طرف دایره کوشش‌ها نموده بر لشکر مهابت جنگ که قلیل جمعیتی بود حمله‌ها متواتر و یورش‌ها پی در پی می‌آوردند رفقای
مهابت جنگ به شجاعت آقا و سرداران خود مستظهر بوده بدفعیه اقدامی پرداختند فی الواقع که داد مردی و مردانگی داده با استقلال تمام راه می‌پیمودند چون تمام
[illegible] را [illegible] کرده بر زمین مرتفع که در بارات‌ها می‌باشد و در راه کنگ که از راه سنگلاخ است هنوز دوران [illegible] نواب [illegible] خیمه بر پا ساخته اند
فرود می‌آمدند سایه غیر از سما و بستری غیر از ارض برای غربا و اغنیا میسر نمی‌شد و افواج مرهته گرد لشکر مهابت جنگ بفاصله قریب که گاه خبر تا
بانجا برسد محیط گشته [illegible] جوانب [illegible] و بار بردار و زادول انبار [illegible] سپاه و جنس گویا میسر نشود در هر ده ات گرد و نواح را در هم [illegible]
تا ده دوازده کروه از چار سو سوخته و ناحیه آن را آبادی در آن حواس غله ناپیدا گشته است از این جهت حرج عظیم بر لشکریان مهابت جنگ و جمیع رعایا و عساکر [illegible]
گذشته امید زندگی و فیروزی از ایشان نمانده و بسبب فاقه‌های پی در پی تاب و توان هم در رگ و پی هیچکس چندان باقی نبود و از حشیش ماکول برای ارباب وسع در
شبانروزی و بیشی از اوقات بقدری که سد رمق تواند شد میسر می‌آمد و سایر الناس ماکول ساق درخت موز را تا آنکه شکم خود را پر می‌کردند چنانچه
از الفقیر یوسف علیخان مرحوم پسر علاء علیخان مسموع شده که در سه روز مدت رسیدن یک کتوره یکدو قرص [illegible] با کچهری میسر آمد که [illegible] کس در آن شریک بودند
و روز دیگر [illegible] عدد شکرپاره که نوعی از حلوا است کس را قوت لایموت گشت روز سیوم [illegible] کباب گوسفند [illegible] کس در خوردن آن شرکت نمودند
در همین سفر که از بردوان به مرشدآباد می‌آمدند افواج مرهته بسبب نماندن توپ در هر قله همراه لشکر مهابت جنگ بفاصله قریب که گاه خبر تا بانجا برسد احاطه نموده
فرود می‌آمدند روزی مصطفی خان لشکر مرهته را متصل فرودگاه خود دیده از سر غیظ و حمیت با همراهیان گفت که حمیت اسلام و جلادت افغانی را زده است
که شما مردم مقهور [illegible] و جلادت دکنیان گرد [illegible] مجموع و مدلت هلاک [illegible] محمود [illegible] دل [illegible] بنیاد این کار [illegible] از پیش رو [illegible] همراهیان
او که اکثر افغانان و شجاعان قوم بوده اند از این سخن متعجب گشته در جواب گفتند که شما رئیس و سردار [illegible] هر چه بعمل آرند ما هم رفیق و شریکیم مصطفی خان
همراهیان را در تصمیم جازم یافته شمشیر و سپر در دست خود گرفت و همراهیانش [illegible] اول [illegible] پیش رفتند و مرهته که بر فوج
مهابت جنگ گمان این جرات نداشت متغافل به طبخ طعام مشغول و [illegible] عاری از لباس و اسلحه [illegible] بودند چون مصطفی خان با همه همراهیان از دیگ
نزدیک رسید یکمرتبه شمشیرها کشیده بر سر آنها ریخت و خون آن سنگدلان مغرور [illegible] معرکه [illegible] از مرهته مقتول و بقیة السیف مضطرب الاحوال
ماکولات و غیره و اجمال و اثقال بجا گذاشته گریختند همراهیان مصطفی خان این غلبه نمایان را مغتنم شمرده از ماکولات آنچه ممکن بود بردند و لشکر خود معاودت
نمودند دیگر لشکریان نیز فرصت یافته آنچه توانستند آوردند و لیکن از دو سه روز بعض کسان [illegible] میسر آمد و مرهته ضرب دست مصطفی خان دیده دیگر نزدیک‌تر
فرود نمی‌آمدند مهابت جنگ بحالتی که مذکور شد همیشه کوچ می‌نمود تا خود را به کتوه رساند در یکی از منازل اول صبح که مهابت جنگ با لشکر خود سوار شد قبل
از آنکه لشکر بهم پیوندد یکمرتبه مرهته بر سر فوج مهابت جنگ ریخت و هر که بر جا بود او را در میان گرفت هر یکی در نهایت اضطراب لاعلاج و ناچار بمدافعه
دشمنان مقابل خود مشتغل و در آن [illegible] نمی‌توانست که خبر دیگری بگیرد تا آنکه مهابت جنگ برادر را [illegible] آنجا که حافظ حقیقی ناصر و معین آن لشکر بود

بهرگیان قهرمان

در قبل ازان که پیش روی مهابت جنگ بودند اتفاقا در خرطوم انبار نجری بود که آن ناری می‌نمودند در انوقت ان بهر دو قبیل لقیهٔ بهرگیان بتقدیر بهمان بخرها
که در خرطوم انبار بود شروع بزدن سواران بهرگیه که در مهابت جنگ را احاطه داشتند نموده بهر که زدند با جانش برابر گردند از پیدا آمدن این رستخیز بهرگیه‌های دور
مهابت جنگ مضطرب الاحوال گردیده بهر یکی زیاده سعی در عرصه و صفی نتیجه گشت و بلند زبان مهابت جنگ بدر رسیل سواری اند در آمد آن کسان بر سر دیگر بهرگیه‌ها که بعضی
از سرداران لشکر مهابت جنگ را احاطه داشتند بورش تعجیل آمدند انها هم از تحیه جمعیت سرداران و همین قسم بهرگیه‌ها را که در میان لشکر داخل گشته بودند و خود مشغول
بود به بریدن نمودند و باز بتائید الهی صورت شجاع در تربیت لشکر مهابت جنگ رو به آباد که بعادت معهوده بیندصف بسر آمد ملخص آنکه در تباهی شفقت راه نمی‌نمود به
و در هر قدم خطرات عظیم و صدمات بسیم عارض گشته از نصرت الهی فتح و ظفر بر اعدا میسر می‌آید تا آنکه در عرصه یک ماه مهابت جنگ کنان و قسم افگنان بقصبهٔ کتوه
که در منزل از مرشدآباد بطرف جنوب واقعست با عنایت الهی و خیر رسیده شدند و در کتوه کاهل جماعت بگمان آنکه غله در انجا فراوانی دارد هر نوع ازان
جنس که بوفور رسیده ولی بیسود خواهد گشت خود در تحصیل رسانیدند اما قبل از ورود انها بهرگیه‌ها بان شهر رسیده تاخت و تاراج واقع نمودند و ذخایر غله را
که بر داشتن متعذر بود آتش کشیدند با این حال حیوانان که بجهت فاقه‌های بسیار بسبب بودند غله سوخته را از لقمهٔ غیر ترقیه شمرده بکار بردند و مهابت جنگ
رحل اقامت در کتوه انداخته به حاجی احمد و شهامت جنگ در باب محافظت مرشدآباد نوشته صولت جنگ را نیز با جمعیت و دیگر ضروریات طلبیده بود از اول خود
متولی شهامت جنگ و صولت جنگ و حاجی احمد و تمام شهر سراسیمه شده بودند از احوال مهابت جنگ بی خبر و از سلامتی او و همراهیانش ناامید و مایوس بودند تا دیدن خبر
سلامتش نامه از بارگاه خداوند حقیقی که جامع المتفرقین است عافیت و ورود او در انواع خبر یافت دل در ایمان بوده صولت جنگ را هم با فوج و توپخانه در کار است که
ضرور بود با ذخایر احتیاس عامه مخصوص نمودند که بکمک مهابت جنگ هر جا که باید رسانند صولت جنگ بهم فوج شایسته و استعداد بایسته وارد کتوه و از مرشدآباد
کوچ نموده بعد چند روز در منزل بکتور با مهابت جنگ ملحق گردید مهابت جنگ و همراهیانش فرح بعد از شدت که مظنون و متصور نبود ملاحظه نموده سجده از شکر
نیاز بدرگاه کریم کارساز رسانیده لوازم تعدیم رسانیدند و از اطراف و جوانب ذخایر غلات رسیده جمع مردم ازین سپری انجامید و ازان با بهرگیان از دست فرار
با فوج و سامان شایان در کتوه اقامت گزیده تا بر آمدن برسات نیز قرار بنا بر این سکال و ضرب سستی که از لشکریان مهابت جنگ دیده بود داعیهٔ همت
خود را در مملکت بنگاله بسوار داشته از راه سیر هوم عازم خود دیار گردید میر حبیب بنا بر شدت عداوت که با مهابت جنگ داشت مانع معاودت او گشته متکفل شد
که اگر منظور بدست آوردن زرست چند هزار سوار همراه من دهید تا مرشدآباد رفته چون شهر بی حصار است و مهابت جنگ در کتوه کوهی خالی بگیر
و ذخیره را بآسانی غارت کرده مال وافر برای شما آرم بهاسکر بدلالت میر حبیب که قرار شده چند هزار سوار خوش اسپه همراه او داد و مهابت جنگ بی‌خبری
و وقوف باقیه چون احوال مرشدآباد چنانچه بود رسیده نشست و از شهامت جنگ و دیگران امید حفاظت و حراست انجا بدرست مصلحت در توجه خوش
دانسته با عجلت تمام افواج مرشدآباد قبیل او رود او بیک روز خود را رسانید غارت [illegible] النصیب العین جمود ساخت و زیاده از سه لک روپیه
نقد و اندکی از جنس بغارت برده در بعضی محلات شهر دست برد نمود میر حبیب الله برادر خود میر شریف را از خانه خود نیز همراه گرفته بیرون برد چون
دارالاماره و خانهٔ شهامت جنگ و عطاء الله خان بنا بر بودن بعضی از افواج در نهایت استحکام بود دخلی در انجاها نیافته بمجرد استماع خبر وصول

خبر وصول مهابت جنگ راه فرار پیش گرفت و رایات نصرت آیات مهابت جنگ شام روزیکه مرهته بعد تاریخ فرار کرده بود وارد مرشدآباد گشته و سکنه و متوطنان سپاه و
رعیت را تصدقها و انعامها بار دیگر دیده این ماجرا در ماه صفر سنه ۱۱۵۵ هجری روی داد

اقامت نمودن مهابت جنگ بنیت سپاه مرهته در کتوه و تسلط یافتن بر هوگلی که بندر عظیم بنگاله و آبادی معمور از مال و تجار بود

بعد از آنکه مهابت جنگ به مرشدآباد رسید مهابت جنگ بنیت بار دیگر به معاودت بجای
خود لطرف بیربهوم رسیده بود بر حسب کیه سالما و تمامتر در او رسید او را رفتن دکن سرکرنش بسیار کرده و مهم بنگاله را بکفالت خود گرفته میبالید و اصرار راز
جاییکه رسیده بود دیگر گردانیده بکتوه آورد و بهاسکر را در اقامت کتوه دل ساخته متعهد ساندن علاوه و غیره باحتیاج گشت و در راه و رسم آیین ایشان مردم
هوگلی و زمینداران اطراف بنود و او و طالبان هوگلی و غیره اماکن قریبه باهم اتفاق نموده اندک اندک لورتس و ارسال رسل و رسایل با مرهته آغاز نهاده
بر حسب آن و اسطه ساخته تا آنکه میر ابوالحسن و میر ابوالقاسم و غیره سکنه هوگلی که با محمد یار خان برادر علاتی مهابت جنگ که حاکم بندر مذکور بود نهایت اتحاد و داد
داشتند با او در مقام خدع و غدر در آمدند با اشاره میر حبیب شبی از شبها با ده یا نزده کس بر دروازه قلعه هوگلی آمد که دروازه را بکشایند پیغام فرستاد که
چیزی ضروری التماس دارم محمد یار خان که خواب غفلت خورده بود همان وقت طلبید چون بشبها بخبر بود معتقد کرد و خادمان اول تعهد نموده یکی را متحمله رساو مرهته که
سپس را او نام داشت از بهاسکر طلب داشت بر حسب طلب نزدیک هوگلی آن نیز عالم بود که بعد مقید کردن محمد یار خان سیس را با مذکور طلب داد و بر آن شهر و دیار اداره
ایالت هوگلی هم گردانید با او در ساخته بعض دیگر از تجار و غیره سکنه هوگلی هوای میر حبیب نیز با او پیوستند و صورت تسلط رو بداد و زر و هم
بطور اخذ باج و خراج و عشر اسرال تجارت بمعرض وصول در آمد و بهاسکر بنیت بیودن ملک بنگاله جازم گشته رحل اقامت خود در کتوه انداخت
و میر حبیب مدار المهام گردید بگاه گاهی در تمشیت و رماهی در کتوه اسیر میبرد و مهابت جنگ ملاحظه آنکه فوج کمتر ناست و با وجود فلت تعب های سنور یکسال انواع
تصدیعات و خستگیها دیده و ایام برسکال نیز نزدیک رسیده اخراج مرهته از مملکت بنگاله در آن سال متعذر دیده بنابر آن در قطعات و قراب
مرشدآباد کوشیده در ایام گنج دمارک بور خارج شهر معسکر ساخت و فوج مرهته یک دو بار تا پایاسی و دادن دور سه کوه دهات اطراف را سوخته
باز به کتوه برگشت و بعد یکماه که آب دریای بهاگرتی طغیان نموده با آنجایند چون کتوه آنطرف دریای بهاگرتی است پایی تردد مرهته از تسلط کوتاه و
دست تطاول آنها بر گنات و دراری سمرده اطراف در از گردید و تمام جکلیه بردوان و مدینی پور را تا بالیسر بدست آورد و تیر فلند رفوجدار سیدی بور
بهر نحو خود را از این مهلکه نجات داده در گوشه خزید و شیخ معصوم نایب صوبه کتک بنابر رسیدن فوج بیشتر که صاعف مضاعف جمعیتش بود خود را نهایی کشید
اضلاع بیربهوم و اکثر پرگنات را ج شاهی و قصبات اکبرنگر تیر تصرف مرهته در آمد غیر مرشدآباد و مملکت آن طرفی گنگا در تصرف مهابت جنگ نماند سکنه
مرشدآباد که از سالهای فرار چنین سانحه تدبیر با کمک گوش شان نشنیده بود و طلب مذکور حصار هم نداشت در موسم برسکال با کمال اضطرار و اختلال
احوال بسوار سفاین آنطرف گنگا مانند جهانگیرنگر و مالده و رام پور بولیا و غیره با عیال و اطفال رفته سکنی گرفتند حتی شهامت جنگ هم آنطرف
گنگا در محال گوداگاری که یک روزه راه هست بنای خانه و طرح آبادی انداخته با عیال و اطفال و احمال و اثقال در امکان رفته توقف نمود و اسباب
و اشیای مهابت جنگ نیز در آنجا ارسال یافت و شهامت جنگ بعد چند روز با حراص مردم به معاودت به مرشدآباد نموده و مهابت جنگ از وقایع کلیب

ملبوس سپاه مصروف داشته ده لک روپیه موعود انعام فرمود و آن جای الطاف زبدل و انبار رتجم فدویت خود را در دل مردم کاشت **طلبیدن مهابت جنگ برادر**
زاده و داماد خود هیبت جنگ احترام الدوله بهادر و عبد العلیخان بهادر را از عظیم آباد و رسیدن ایشان بمرشدآباد و شجاعت نمودن شجاع الملک بهادر مهابت جنگ
از بادشاه مهابت جنگ بعد ورود مرشدآباد خط باحترام الدوله بهادر هیبت جنگ که برادر زاده و داماد کهترش بصوبه داری عظیم آباد بود و خط دیگر بعبد العلیخان بهادر در
حالتوی ارقام که تبر قرابت برادر زادگی با مهابت جنگ داشت بمضمون استعانت و طلب ایشان با فوج جنگی کمکی مقدور باشد فرستاده تاکید نوشت که احوال بد موال [illegible]
و سلسله‌ی همه منحصر بر منبع اعانت این [illegible] در گوشه خطر این [illegible] لطف بقلم خود بعبد العلیخان نگاشت اگر قبول اعانت رفیق باشد در توقف رفاقت عزم صحبت خود نمایند مهابت جنگ
باستماع اخبار مذکور و ورود خطوط مهابت جنگ بمضمون طلب متحیر و مضطر گشته بتصمیم عزم و استیصال اعدا بصوب [illegible] اخراجات و محنت بسیار گسسته و دست بر داشتن از اطاعت
از امکان بود [illegible] دیده در تکرار [illegible] همراه سپاه و استعداد حرب [illegible] سفار [illegible] زاده از اعانت [illegible] عظیم آباد [illegible] خود را بصوب [illegible] کوچ نموده
بعظیم آباد رسید بعد چند روز [illegible] بمرشدآباد داخل [illegible] خیر خان گردید [illegible] والد فقیر [illegible] عبد العلیخان بهادر و دیگر رفقای دولت همراه خود [illegible] مخلص [illegible] همراه
سپاه دلجمعی از انتظام صوبه عظیم آباد [illegible] موجب اطمینان خاطر او نشود [illegible] والد فقیر در حضور [illegible] مرا رفتن بکمک مهابت جنگ
که بزرگ دین [illegible] دست [illegible] سپاه که همراه [illegible] بسیار [illegible] از طرف [illegible] صوبه [illegible] بزرگ
آن حریم و چاره [illegible] شنیده ایم اگر [illegible] این عقده [illegible] نزد مهابت جنگ [illegible] خواهد بود [illegible]
من در امثال [illegible] در حضور مهابت جنگ که بزرگی و نعمت من است خواهد [illegible] والد فقیر در جواب [illegible] بنده دولت خواه این دودمان [illegible]
این احسان است [illegible] در انصرام آن بجان کوشد [illegible] بحضور فرمایند که [illegible] از دست این [illegible]
آنچه تواند شد در تقدیم آن مقدور [illegible] بحضور خواهد شد هیبت جنگ فرمود که اکنون هیچ امری بر من صعب تر از این دو امر نیست اول آنکه سپاه از همراه خود
مطمئن خاطر گشته رفاقت مرا [illegible] صوبه [illegible] خاطر جمع باعانت مهابت جنگ بردارد و در زمان [illegible] برگ [illegible]
که باید از من تحمیل آید والد فقیر التماس نمود که [illegible] سپاه [illegible] نعمت [illegible]
از مالگذاران صوبه وجهی [illegible] از مهاجنان [illegible] سرانجام نموده [illegible] همراه [illegible] سپاه عاید گردد
و ان شاء الله تعالی تا جان در بدن باشد دشمنان را مجال نیست که خللی در صوبه باراده [illegible] توانند نمود هیبت جنگ خوشنود گشته فرمود که همین تدبیر صحیح است
سپاه را بنوعی که دانند راضی بر رفاقت من نماید [illegible] حفاظت و حراست صوبه متعهد و متکفل باشند دیگری غیر از شما نیست که در این کارها در چنین وقت نازک
چشم از و توان داشت و درین باب مبالغه را از حد گذرانید [illegible] بسیار مناسب وقت و مقام بر زبان آورد و والد اطاعت فرمان نموده امور مذکور را
متعهد گردید و بخانه خود آمده مهدی نثار خان برادر خود را که بخشی فوج و سالار لشکر بود طلبیده [illegible] گفتگوی دربار که با هیبت جنگ در میان گذشته بود افاده
نمود و [illegible] سرداران لشکر را طلبیده [illegible] متناسب هر یکی را راضی بر رفاقت هیبت جنگ نمود و زرها از مالگذاران و مهاجنان سرانجام داده
باقی همراه را هم ذمه خود گرفته دست [illegible] هر یک [illegible] همراه خود گرفت [illegible] موافق وعده ها [illegible] رسانیده [illegible]

چون هیبت جنگ را ازین ممر دلجمعی میسر گشت والد را خلعت نیابت صوبه عظیم‌آباد داده خود بتاریخ هشتم از باغ جعفرخان متوجه مهندی نشان رضاخان و جمیع سرداران
لشکر با هفت هزار سوار و شش هزار پیاده بمرشدآباد نهضت نمود و بتعاقبش عبدالعلی‌خان بهادر زرها از خانه خود بصورتیکه دست بهم رسانیده بود میر سید سرانجام داده
بقدر طاقت خود مردم معتمد از فوج سپاه همراه برداشته عازم مرافقت و اعانت مهابت جنگ و قاصد مرشدآباد گردید قبل از حرکت عبدالعلی‌خان از عظیم‌آباد خط دیگر
از مهابت جنگ متضمن مضامین سابقه رسید و در گوشه آن مکتوب بخط خود نوشته ما زیاران چشم یاری داشتیم و بهمین مصرع قناعت نموده مصرع دوم ننوشته بود
بعد قطع منازل و گردیدگی که مذکور بمرشدآباد رسیده بملاقات مهابت جنگ مستسعد و برفاقتش مستعد گردید بمهابت جنگ عمدة الملک عبدالعلی‌خان
بهادر در عوض مجالقه مصرع ثانی همان مصرع مرقوم سرفراز نمود و آن این است خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم و شجاع الملک بهادر برادر بزرگ هیبت جنگ مرحوم
اتمام نموده رساله‌های سرداران لشکر را القدر مراتبهم افزود خصوصاً محمد مصطفی‌خان که رساله‌اش شش هزار سوار بود به هشت هزار سوار مقرر بدار خود
بمنصب پنجهزاری سرافراز و نوبت و پالکی جهالردار و خطاب ببر جنگ بهادر معزز گشت و همچنین فقیرالله بیگ‌خان و نورالله بیگ‌خان و حیدرعلی‌خان برادر
حسین قلی‌خان و میر محمد جعفرخان بخطاب بهادری و افزایش رساله سرافرازی یافتند و عمرخان و شمشیرخان و سردارخان و بهادرعلی‌خان و دیگر جمعه
داران سایر دلونجابه بافزایش جمعیت همراهی مردم رساله و منصب ذات و امتیاز معزز روایی شدند و توپهای سه‌بابت آن متوجه بدستی
خیالات در کار بود سرانجام یافت و فیلان جنگی هم چند زنجیر معلم مقرر گشته تا در سواری پیش رو باشند و علی هذا القیاس آنچه در ضمن لب نهایی باید
مهیا گردید انتظار انقراض ایام برسات می‌کشیدند و مرید خان را که از حضور برای بردن خزانه بنگاله آمده بود مهابت جنگ از روی گرانی دست
رخصت رفتن عظیم‌آباد نداشتن درانجا با انفصال هنگامه مرهته داده خود بپادشاه عرضه داشت که با تعطیل سبب هنگامه مرهته فدوی را ارسال
خزانه عامره متعذر است لهذا مرید خان بهادر را ازین بلده که محل نشستن و جوار است به عظیم‌آباد فرستاده تا آرام انتظار دیدن تنبیه مرهته بفضل الهی
و اقبال پادشاهی بشنیده شود و فدوی امیدوار است که درین وقت کسی از امرای حضور یا دیگری از بندگان درگاه آسمان جاه بکمک و اعانت این دولتخواه
معین شود اگر خدا نخواسته فدوی درین کارزار نثار کار سرکار شود دیگر سلطنت را رونقی نخواهد ماند و اکثر مصارف حضور که منحصر در وصول ارسال
خزانه صوبه بنگاله است موقوف و مرتفع تمام خواهد گردید جنگری ضرور بجای تغافل در باب آیین سلطنت و خداوندی دور است چون عرضه داشت مهابت جنگ
از نظر پادشاه گذشت محمدشاه فی الحقیقت متوحش گشته با امرای حضور که مخلصان بوده اند مشورت و اظهار نمود و بعمدة الملک که بصوبه اله‌آباد و از حضور دور نبود
پادشاه انور از زمره مخلصان عاقل و مصاحبان دانا دل امید است تیر شعله نگاشته اشاره نمود عمدة الملک و جمیع مخلصان بتصدیق التماس مهابت جنگ
نموده ترغیب و تحریص بر کمک و اعانت نمودند پادشاه شقه خاص متضمن نهایت تاکید در کمک مهابت جنگ با ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ دارای الملک
که صوبه دار اوده و سربراه جوار با عظیم‌آباد و بنگاله داشت و خزانه و سپاه و دیگر اسباب حروب بسیار و بود مهیا بود بعجلت هر چه تمامتر نوشته ابلاغ داشت
و بعمدة الملک بهادر که در اله‌آباد بود نگاشت که بهر صورت که تواند ابوالمنصور خان را بمدد مهابت جنگ برانگیزد و فرصت شد که بقدری تواند نمود
و نیز حکم محکم به بالاجی‌رای بالی راو که مدار المهام و سپه سالار جمیع مرهته گردن بود شرف ورود یافت مضمون آنکه چون از حضور والا مبالغ کلی در وجه ... میرسید

الحال که رگهوجی بهونسله مصدر فساد و منبع لعب و عناد گردیده بهاسکر پندت را با لشکر بسیار بصوبه بنگاله فرستاده مهیج شورش و فساد گردید شده بایه خود در اعمال انه
بدان صوبه رسانیده آن مدبر امرا به سپاهی گذار رسانند و خیال گوشمال آنها داده که از صاحب حالتی یاد م و لشکریان گشته باز دیگر پیرامون چنین گستاخی ها نگردند

ذکر بر آمدن مهابت جنگ از مرشدآباد بعزم رزم بهاسکر پندت و جنگیدن او و بعد عبور از دریا و گریزانیدن او تا قصبه بادوکنک تا چلکا و آمدن رگهوجی و بالاجی راو

مهابت جنگ اسباب ضروریات و انواع ارکان و دل از آن رسته دار از خبر حقیقی خواسته با اتفاق مصاحب جنگ و صولت جنگ و عطاء الله خان و جمیع
همراهیان با فوج جرار و سامان بسیار بعد انقضای شدت ایام برسات که شور گل و لای و طغیان آبها باقی و در شهره شده بود بار زده بندید تا دیب بیاسکر
پندت عزم رزم مرشد خرم نموده شهامت جنگ را با رساله اش و سعود دیگر انواع تشغیبه در شهر گذاشته خود با تجلد گوشمال دکهنیان باید داد و
از بیال از شهر بر آمده بمقابل بهاسکر پندت بر لب دریای بهاگیرتی نمی دی کتوه رسیده رد بر محل اقامت بهاسکر اقامت ورزید تا مسیر رزم جنگ گوار کند
در میان بود و لشکر بهاسکر از دو طرف دریا احاطه داشت از طرف مقابل مهابت جنگ دریای بهاگیرتی و در پهلو جیب لشکر رسته دریاچه اجی نام و با تمام و سعی هم
جیب سلفی هم رسیده بمقابل لشکر مهابت جنگ لنگر داشت و تو بها که بر آن بود بر فوج مهابت جنگ گلها نیش متواتر می بارید و مهابت جنگ راه عبور جست
تا آنکه صلاح درین دید که در شب بار از بهاگیرتی گذشته و بر دریاچه اجی رسیده از کشتیها پل بسته بیخبر عبور نماید چون از دریاچه اجی طرف سر باید گرد دو طرف
بهاگیرتی جائی از فرسته و با صبار مهابت جنگ بود از کشتیها بزرگ جسری مستحکم برای بهاگیرتی مرتب کرده بخاطر جمع افواج مهابت جنگ عبور نموده
اجتماع گروه را دبعد از ان کشتیهای متوسط را که برای پل از اینجا زنده اند آهسته بیک یک دو دو ملاح متصل یکنار بهاگیرتی یا بهنه دریاچه
اجی کشیده سرانجام نمودند از تیرگی تقدیر چار ساله مرتبه را دیده بینا چون بخت نشان بیدار نبود دو اگر کسی بیدار نشد و می پرسید اهل کشتی حوالی
نا مناسب داده غافلش میکرد شب یکماه که دو شب نیم گرده گذر از آن لنگر رسته بر دریاچه اجی پل تیار شد و مرتبه را احتمال عبور دریای بهاگیرتی و پل بستن بر
دریاچه اجی و آمدن فوج مهابت جنگ از آن پل در خاطر خطور نمیکرد از اینجهات غافل گشته در ابلی تفتیش ولی خاطر پل بستن بگرد دید بعد تیاری پل مهابت جنگ
بهادر از اینجا صلادرش پیشیر دیگر جانثاران حقیقت اندیش را به عبور مامور فرمود حیدر علی خان و مصطفی خان و شمشیر خان و عمر خان و سردار خان و میر محمد جعفر
و دیگر سرداران پیاده پا بر لب دریا با حتیاط و جمیع همراهیان رسیده و معتمدان رفقای خود را حسب الامر نمودند که چون مرتبه الطرف دریا از دحام دارند باید
درین غفلت و ظلمت شب عبور نمایند بقصد آنکه پیش ازین سیالگان مانع مراحمت اعدا اگر دند و باقی فوج با سلیح از دریا گذشته ولیفوج سالم شود دیگر یاران
زمام جوانان لشکر با یشان گذاشته شروع در عبور نمودند اتفاقاً به سبب ازدحام مردم و کثرت عابران خللی در بند بعضی کشتیها رو داده یک کشتی یا دو
از میان پل غرق گردید و مردم که بیخبر از این شکست بر یکدیگر فشار می آمدند بسبب تاریکی و صدمه مردم عقب که هر یکی از ابتدا قاصد عبور بود و از رخنه
پل آگهی نداشت متوالی هم بدریا افتادند غریق گرداب اجل میشدند از انجمله آن شنیده شد که جمعی کثیر قریب بیکهزار یا بصدیس بلکه افزود بهمین ذریعه
هلاک گشتند بعد از آن مردم خبردار شدند که چنین رخنه در پل افتاده جمعی کثیر معرض تلف در آمدند آنگاه از اضطراب عبور ساکن یا قید برکنار ایستادگان ماندند
خود از تعیینات منتظر تجدید استحکام و درستی پل گردیدند عمله جابکدست و قدر دانان کارفرمایان بهماندم کشتیهای دیگر از رخنه را مسدود در پل را مستحکم

72

پل را مستحکم نمودند غنیم بران دل او در شور و بار اسر گرفته اول صبح صادق که بتحمینا قریب ده هزار سوار کس از طرف دریا رسیده فراهم گردیدند
و دیدند که اگر رو در رو شوند در ساعت قلت جمعیت آگاه گردیده از پیش نخواهند رفت دل او در اهیچ طاقت تکیه بر دل نیست و نصرت ایزدی تشمیم نموده سپاه
کشیدند و هیبت مجموعی در دیده خود را ایران لشکر بی صدا و جسر زدند مجرد رسیدن آواز بلند شد که مهابت جنگ رسید و افواج جرار مضطرب گردیده قبل از آنکه
برکم و کیف این مردم اطلاعی شود راه گریز پیش گرفت بهادران طرف مهابت جنگ دشمنان را آتش شمشیر برق تاثیر گرفته طوفان بلا برانگیختند مهابت جنگ کشتی‌های
رکاب را بیک کنار کشیده در دریا چه راحجی که نکند و لشکر علی التواتر شروع بعبور نموده در عرصه قلیل مردم سوار و فیل و توپخانه و دیگر سامان همه آن طرف
دریا رسیده صفوف را آراستند و مهابت جنگ با جمیع سرکردهاش که به نشان شایان متعاقب یلغار لشکر خود رسیده اندک تعاقبی نموده و مرهته سرکرده قبل
مقدر نمود علف تیغ سد راه شجاعان گردید کالقیه السیف با اینهمه سرانجام و احتشام در کمال اضطراب و اضطرار بیکبار اسباب و امتعه آنچه در قدرت داشتن
بدان رسید بر داشته و باقی همه را در جاییکه بود گذاشته در نهایت سراسیمگی راه فرار پیمود و کسی بلاحظه پس و پیش نمی‌نمود چون فوج مرهته دور تر رفت و
اضطراب خاطر بسیاط اطمینان گرائید دید که چندان کثرتی نبود داعیه عطف عنان بلکه بعضی از افواج او عود نموده در فاصله نصف یا ثلث میل رسیده لشکر خصم را
آراسته و مهابت جنگ را با افواج گران و توپهای جلو دار و دیگر سامان مهیای گوشمال خود یافته پایداری نتوانست در راه گریز پیش گرفته دور تر رفت
مهابت جنگ بنابر صدمه غرق که برین لشکر بالفعل گذشته و در ته عرلقان را انده آن گروه لاحق بود این عطیه نمایان و فتح عظیم الشان را از نصرت الهی شمرده
مستحسن دانست و نیز در دگاه مرهته خیمه‌های خود زده آن روز مقام نمود و لاشهای غرقیگان دریا را از زنان آنها برآورده و پس سلاح از بدن شان باز
کنده بعد تجهیز و تکفین دفن نمودند و رنگ روی جام جمیع مردها مذکور که نمود که بود چو از آتش همینکه نهایت حرارت داخیر موسم بنگاله بود
و مردم سلاح و لباس جنگ که توپ و تیر بسیار گران می‌باشد در بر داشته و مردان هم بمجگی و اختشان بحلب غرق اتفاق افتاد و الله اعلم
بحقایق الامور این فتح مبین در ماه شعبان المعظم سنه [illegible] هجری روی نموده و بهاسکر زیاده ازین توقف از حیز قدرت خود بیرون دیده راه دره
گرفت و افواج او از صدود بردوان و مونگهیر و بهلی و اطراف دیگر که متفرق بودند باستماع این خبر مشوش و سراسیمه گردیده همگی راه فرار پیش گرفتند
و مهابت جنگ عنان تعاقب باز نگرفته دم به دم می‌آرمید بهاسکر خود را بجنگلهای صعب المسالک کشید و بفاصله سی منقطع کرده هر دو لشکر طی طریق می‌نمود
بعد چند روز بجایی رسیدند که بنابر کثرت اشجار یک انجا را که مور و معدن مور و مار بود عبور و مرور دشوار نمود و سوار با هم امکان نداشت که بی حجاب اشجار
پهلوی همدگر توانند رفت و دریافت اخبار فرشون لشکر خود مشعد گشت بالفوج مخالف چه رسد بهاسکر تیر راه عبور از مسالک آن جنگل بسرحد مملکت
خو النیس نیافته لا علاج بر تمامیر حسب عطف عنان بجنگل اشین پور نموده و از انجا بصحرای چند کوته راه نورده سرا سیدنی پور بر آورد و فوجی را بکمک
برای مدافعه شیخ معصوم فرستاد و فوج مذکور پس از راه نوردی شیخ مسطور را که با جمعیت قلیل در حاجی پور بود دراک نمود اما شیخ اطاعت سرشته
با وجود استمالت بازنده بمقتضای غیرت و شجاعت با اندک مایه مردمیکه همراه داشت مستعد پیکار گشت و ما فوق الطاقت کوشیده در میدان مقتول
افتاد چون مهابت جنگ را خبر رسیدن بهاسکر بمیدنی پور معلوم شد از جنگل بطرف بردوان بر آمد که راه میدنی پور گرفته مجرد رسیدن مهابت جنگ

بهاسکر بطور کیتوه مضطرب الاحوال از مسیدلی پور به سمت ناگپور روانه گردید و مهابت جنگ تیز بلا اهمال و امهال با فوج ظفر موج در پی او تا بهاسکر در دو کروهی [illegible] رسید
لقصد پیکار برگشته استقبال کرد و کارزار صعب اتفاق افتاد چون بعضی از سرداران و اکثری از افواج بهاسکر بخاک هلاک افتادند بهاسکر تاب نیاورده راه
فرار در پیش گرفت و مهابت جنگ مع صولت جنگ و هیبت جنگ و عبدالعلی خان بهادر ثابت جنگ و مصطفی خان بهادر و میر جعفر خان بهادر و شمشیر خان و سردار خان
و عمر خان و سید علی خان بهادر و نور الله بیگ خان بهادر و دلیر الله بیگ خان بهادر و دیگر سرداران با فوج ظفر موج در کاره نیابت اشرف که بلا تعاقب او تا پایان [illegible]
و سامان و ذخیره با کول الات در پی بهاسکر تا قصبه [illegible] که در مرتبه ضرب دست افواج منصور امواج دیده [illegible] بتعاقب او دیده و غنی از برو بحر با شد
بهمین منوال علی الاتصال در پی او برآن تعاقب نموده با انصاف صدود گنگ بلکه از صد دکن بهاسکر را اگر برآنده خود تا بدریا جا که رسید و چون
از رشته بیانات [illegible] و از یال امساک و سیر در گنگ که دار الملک صوبه اوده است روزی چند متوقف گردید اما بر کشیدن شیخ معصوم که پاس ارباب
حقوق رفاقت نموده جان خود را نثار ساخته با سبکبار نمود عبدالنبی خان عموی مصطفی خان که حسب الطلب برادر زاده خود از قصبه سامانه
مضاف صوبه لاهور که وطن او و آبا و اجداد ایشان بود با رفقا معتمد رسیده ایستاده بود با [illegible] و از جنگ در دوران رسیده ملازم کار مهابت جنگ گردیده بود
بصوبه داری کنگ و درست صوبه نگور از حوادث و صدمات مرهته انور و خطاب منصب هزاری و نوبت و خطاب بهادری و بالکی جهاردار حسب الالتماس
مصطفی خان ممتاز و سرافراز گردید و بعد از سامان گذرانیدن آبی که بایستی آن یافت برای بخشی راه مستیقن شد و راجه دلیر رام
راجه جانکی رام به بیکاری او مقرر گشته در ضمن آمدن صفدر جنگ حضور بعضی حرکات ناملایم بمهابت جنگ رسیده متقضی آن شد که بر خاطر او مساعد نمایند و اگر
صفدر جنگ خراسان عذر باشد مزاحمتش تحمل آرند نیابت عبدالنبی خان را بطور مذکور صوبه دار کنگ مامور کرد در مواعظ به سپاه آورده گوش زد نموده خود
مورد آرایا داد و باقی فوج تعاقب مراجعت فرمود نقطع مراحل نموده در دیگر بردوان رسیده بود که خبر مراجعت صفدر جنگ به دار الملک او شنید در آن زمان که
بعضی اخبار ناسیجار صفدر جنگ شنیده جاره مراکز مسیدیه دربار مصطفی خان رسید که از اوضاع صفدر جنگ بیگانگی نماید من در تعیه مرشد
منسوب گرم را بار و پیچ هم جات بخشی که نباید و اصل مصطفی خان التماس نمود که محل خویش خیدان نیست یکی از اخیار جالی برانند و مقابل دیگری علم دار ایستد
ان شاء الله تعالی حساب نماید اثر ایشان بعمل خواهد آمد در همین اوان به سمع مهابت جنگ رسید که حسب الحکم پادشاه بالاجی راو از آنجا خود که حسیده عماد الملک
بیر بسته دیگر سر شد آگاه رسیده بود که بالاجی راو را در کرده حیرت اخبار فتح و نصرت مهابت جنگ بر اعادی ملک و ملت به محمد شاه رسید از راه قدرشناسی
و مهربانی ارمغان تمتع مختص بخلعت و اسپ و زین شاه بخطاب حسام الدوله و عنایت شمشیر و خنجر مرصع و علم و نقاره و سرپیچ مرصع و خلعت ملبوس خاص مناسب سیاست
امور ارسال داشت در همین اوان حسب الالتماس مهابت جنگ خطاب احتشام الدوله به شهامت جنگ و مهام الدوله به صولت جنگ و اکرام الدوله به هیبت جنگ
و اعز الدوله به عطاء الله خان ثابت جنگ و منصب هزاری و خطاب خانی با بهادری مصطفی خان از حضور رسید آخر شوال یا اول ذی القعده آمدن صفدر جنگ
در عظیم آباد و معاودت مرکز دولت خود ش در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج هجری اتفاق افتاده مهابت جنگ در اواخر ذی الحجه سال مذکور از تعاقب بهاسکر پندت
بعد اخراج او از صدود گنگ با استماع آمدن صفدر جنگ در کاه عمر فتا سبه الاشتر برگشته قریب مرشد آباد ورود نمود و در اوایل صفر یا اواخر محرم [illegible]

گهوجی بهوسله آمد و منهیات باسکر پندت سنه ۱۱۵۶ هجری قریب چهار ماه در مرشدآباد وارد گردید و بفاصله چند روز بالاجی راو هم حسب الامر پادشاه بکمک مهابت جنگ
در رسید نظر بنابر طلب فات صفدر جنگ توسل مریدخان و نمازی در اندر اران سجاندان و تماشا آن مهابت جنگ و مهابت جنگ از والد قمر ازرده خاطر گشته اخلاص
و در اندازی
درفاق بیانی باجیراو ... از اشراق انجامید بتفصیل امور مذکوره از صفحات آینده ظاهر می تواند شد ذکر ورود صفدر جنگ به عظیم آباد و معاودت بجانب لکهنو بعد
چند روز حسب الحکم حضور و اندیشه ورود بالاجی راو چون ایام برسات منقضی گردید به ... دگل راه ... صفدر جنگ در اواخر ماه شوال یا اوایل ذیقعده
سنه ۱۱۵۵ هجری با فوج بسیار از منعل و هند و ستانی از انجمله جماعه متعلقه بابارماندگان ... شاهی بودند در بعد از ... همراه خواهند بود و قریب ده هزار سوار
قدیم هند و ستانی همه یار سار ... و توپ و توپخانه بسیار و سرانجام وافر و دستگاه معمور و سرانجام موفور از دارالملک صوبه خود که فیض آباد نام دارد کوچ نموده
به عمده الملک بهادر معروض داشت که این بار مرشد حسب الحکم حضور و استعداد ... گرامی بکمک مهابت جنگ و محاربه ... می رود و این امر تا بسالی طی نخواهد شد
صوبه بین دارالفتن و رهسپار از پس تا بوطلب ... اندیشه ... همراه می توانم برد و نه در صوبه می توانم گذاشت که تا منهی مستحکم در نظر ندارم لهذا
امید دارم که اگر از حضور بنور قلعه رهتاس و قلعه چنهار با این جانب عنایت شود نهایت مهربانی و سرمایه اطمینان از طرف ناموس خواهد بود و عمده الملک قبول
نموده استحکام نمود که در باب عنایت قلعه ها بپادشاه نماید و مطابق آن بحضور برنگار صفدر جنگ حسب الاشعار تعجیل آورد پادشاه اسناد قلعه داری
رهتاس و چنار بنام صفدر جنگ نوشته قلعه دار آن سابق را حکمی نوشت که قلعه های مذکور حواله او نمایند صفدر جنگ با بنارس رسیده و بر در یا گنگا از
پل بسته عبور نمود و بقلعه چنار رسیده عیال و اطفال خود در آمده و قلعه را تماشا کرده پسندیده و متحفظان تعیین از طرف خود در آن نموده متعلقان را با عظیم آباد
همراه آورد و باین عزم که اگر احیانا در نواح عظیم آباد با مرشد آباد روزی دهد متعلقان بهر صورت بقلعه های مذکور می توان رساند و خود با کمال جاه و جلال
و شوکت و اجلال عازم عظیم آباد گردید و از طرف مهابت جنگ لوالدی قدیر حکم رسید که صفدر جنگ بهادر حسب الحکم حضور بکمک جناب عالی شجاع الملک حسام
الدوله بهادر و مهابت جنگ می آیند برگاه نزدیک رسند تا به استقبال و مهمانداری و امتثال اوامر شان بطوری که مناسب دانند تعجیل آرند نشود که امری
موجب ملال خاطر عاطر ایشان گردد و در عظیم آباد به اشتهار خبر آمد آمد صفدر جنگ و سفاکی و بیباکی لشکر متجلیه لقیه ان لشکر پادشاه که همراه ایشان بود عجب تزلزلی افتاد
زن زلزله الساعه شیء عظیم بیاد مردم مبداد و سبب آنکه اخبار قتل عام که هنگام ورود پادشاه در شاه جهان آباد در شهر داد گوش زد مردم آنجا گردیده بود و فقیر
هر چند فوج و اسباب لایق بنابت این نظامت همراه داشت لیکن در جنب شوکت صفدر جنگ هیچ نمی نمود چون سابقه معرفتی با صفدر جنگ هم از ایشان
اصلا نبود احتیاط و پاس آبرو مقتضی آن شد که در میان لود واسطه باید مریدخان بهادر که رفیق مهابت جنگ در عظیم آباد نشسته انتظار انفصال سوانح
بنگاله میکشید اتفاقا از فرقه سادات طباطبا بود و والد مرحوم شرا رهین از مره این جهت تمهید یکرابطه اتحاد و وداد و ملاقات تا سعد در آن اتفاق افتاده خلوص
کامل بهم رسیده بود و مریدخان چون از آمر احضور با صفدر جنگ در مرتبه آشنا بود در آنوقت بهتر از و واسطه در نظر نیامده والد مرکوز خاطر خود نموده
با مریدخان ظاهر ساخت خاطر قوم استمالت والد در خصوص نهایت مرتبه نمود چه در امر ملاقات صفدر جنگ بتقریب ملازمت والد پیشتر رفت و بر دایه صفدر جنگ
متضمن استمالت بسیار بخط خود دستاده بود نوشت که به جمعیت خاطر باستقبال صفدر جنگ پیشتر آیند و هیچ اندیشه به خاطر خود راه ندهند و الد با ... تکیه

نزد تیکه داشت تا منیر به استعمال نشست در همین راه و سرای بلدیت نموده موارد الطاف شاهانه بازگشت رهم عنان از متصل به عظیم آباد رسیده و امتثال اوامر نموده خوش

داشت صفدر جنگ حاکم بجلیه ... اموال چون از هیبت جنگ که در آنجا گذاشته بود نموده قبل از این حکم جاریان صفدر جنگ از مردم تخلیه و غیره بر دروازه قلعه نشسته

بر آمدن مردم و اسباب از خانه های حاکم ... شمرده متعدد بود حسب الامر والد شفیع بنده با معتمدان از ... احوال را بالعموم اموال

که خالصه بود با جمعدار احتیاط بر آورده در دکانها ... احوال بود و آورده بعد از آن والد ناچار حمل ثقل دیگر اموال و جواهر مذکور نموده ذخیره علحده

متصل بجا خود آورده گذاشت و صفدر جنگ تحمل اسباب داخل شهر عظیم آباد گردید ... احوال ... گردید در آنجا آن ... خود العاقبه زیارت

... که در عظیم آباد ... و مکان ... به سعادت ... آمده ... که در باقی ... داشت ... جمیع منصب داران

... عمده ... صوبه بلدیت ... جسته ... بیمار ... داشت ... در ... نازل

ترین سلوک ... مردم را از خود ... اقبال حیدره ... که ... مهابت جنگ در عظیم آباد گذاشته

رفته بود صفدر جنگ ... شنیده از والد ... که اقبال ... والد در جواب ... که ...

سود اگر هست ... صاحب ... امیر ... نیز ... با ... تصور ... مال ... کار است هیچ

... نبوده ... فرود ... المنصور خان التفاتی ... کرده ... قبیل ... قریب از

... نموده داخل ... مهابت جنگ ... آمدن ... عظیم آباد ... خود

... صفدر جنگ ... پادشاه ... صاحبی ... از دست این ... شده ... اند

آورد و اسید ... حکم ... خود ... صحبت ... پادشاه ... مهابت جنگ ... خاص

... صفدر جنگ ... پادشاه ... حکم حضور ... مهابت جنگ

قبل از ورود ... پادشاه ... صفدر جنگ رسید ... صفدر جنگ ... بالاجی راو ... باراده

که مهابت جنگ ... عظیم آباد ... بالاجی راو ... برهان الملک ...

از سرداران ... جنگ ... برهان الملک ... صفدر جنگ ... صفدر جنگ از

بالاجی راو ... عبور نمودن ... دولت ... عظیم آباد ... مراجعت ...

... عبور نمود و والد فقیر را ... رخصت نمود ذکر آزردگی هیبت جنگ و مهابت جنگ از ... علیخان والد راقم و آمدن بالاجی راو در نواح

عظیم آباد و بهم رسیدن آشوب و انقلاب در صوبه مذکور و محفوظ ماندن شهر عظیم آباد به تائید ایزدی و مراجعت سریع و رسیدن بالاجی راو به مرشد آباد

و ملاقات با مهابت جنگ و سوانح دیگر که بعد از ملاقات او روی داد ... در آن ملاقات والد فقیر را که نایب صوبه عظیم آباد بود با صفدر جنگ

... مهابت جنگ ... والد ... مهابت جنگ ... مهابت جنگ چون

مهابت جنگ چون با مرید خان آزرده و بدگمان نهان نسبت باو داشت از صفدر جنگ نیز حرکات رکیک نالایقه سر زد بلکه با بدخواهان در باره دفع مشارالیه
بصدد قتل ایشان آزردگی و آزار بهم رسانید صفدر جنگ نیز بتعصب رگ خود از استماع امور مذکوره از والا نهایت آزرده خاطر گشت اما بنا بر مصلحت و نیت چندی مخفی
داشته بعد از آنکه عموی خود مهابت جنگ را در نیابت مرشد آباد مستقل و از اعانت و کمک دیگران مستغنی یافت آزردگی باطن ظاهر کرده رای چشمن داس دیوان را
بنیابت صوبه عظیم آباد فرستاد و در عظیم آباد در [illegible] چند روز سهل عارضه بهم رسانیده فرد و شهر عظیم آباد اندک مدتی حاکم نداشت که ناگهان بالاجی راو
با افواج گران که انبوهی بود در رسید و از آب که چهل پنجاه هزار سوار خواهد بود دستگاه عبور از اکثر راه ها هر که از اهالی شهر نموده مسکن [illegible] شده ساکن [illegible] از آنکه
گرد حوادث و فتنه و قتل و غارت افواج دکن محفوظ میماند و هر که اندک تمردی مینمود پایمال بلا و محن میگردید خجسته احمد خان نبیره داود خان قریشی که
در پرگنه انجا و کوهها در صوبه عظیم آباد التمغا داشت و قصبه داود نگر آباد کرده [illegible] مسکن و موطن او بود بگمان آنکه بالاجی راو بگمان مهابت جنگ می رود در انتنای
راه بمحاصره قلعه و جنگش نخواهد پرداخت در عورت گده [illegible] بدار و مدار ساخته او بود بر بهم خود از استحکام و استواری شمرده مهمانان نصیحت [illegible] ساکن
داود نگر و همراهیان خود تحصن ساخت و با طاعت و انقیاد شیر دل [illegible] بالاجی راو فوجی را تادیب او و تخریب قلعه مامور نمود فوج مذکور داود نگر را [illegible]
و غارت نمود و از خرمن خانمان آن قصبه [illegible] عورت گده را [illegible] قلعه [illegible] گرفت احمد خان را که در دو [illegible] دودمان [illegible] بود بزنجیر بسته [illegible] هوش و حواس
در باخت و [illegible] مضطر گشته بوساطت مهاجنان که در قلعه با او متحصن گردیده اند چاره جوئی نموده پنج هزار روپیه پیشکش رسانیده جان خود را از [illegible]
نا رحیم که از استماع این خبر مردم عظیم آباد در [illegible] مقاومت دیگر نمانده رجوع بوالد نموده التماس کردند که در این شهر غیر شما رئیسی نیست در اینجه شهر محفوظ ماند و ناموس
خلق برباد نرود باید نمود والد عیال و اطفال خود در اطراف و دریا فرستاده کسانی را که [illegible] در سایه [illegible] بود بدلالت نمود که ناموس را از کنگا عبور کرده باطرفی
نا بد فرستاد و من بشترک احوال شما بحال خواهم بود خجسته سکنه شهر حسب الامر والد عمل آورده منتظر واردات غیبی نشستند حسب الاتفاق بعد [illegible] ابن
[illegible] علیم الله طباطبا [illegible] چند [illegible] ازین القاب [illegible] شاه جهان آباد رسیده وارد عظیم آباد گردیده بود در جنبه والد
مرحوم مبالغه نمود که الحال [illegible] در [illegible] فایده از وطن غیرت و وثوق بحمایت ایزد تعالی قبول التماس نموده چون به تعلیم الهی عارف باحوال آتیه بود
و والد را هم دلدهی و از تا جمعیت شهر با کمال اطمینان بمنزل خود [illegible] سوار شده [illegible] عادت در شهر گشته دیار آمده والد را گفت
که ان الله تعالی هرگز درین شهر [illegible] نخواهد دید الحمد لله که چنین شد از علو مقامات و سمو کرامات [illegible] اگر ذکری رود [illegible]
بطول انجامد و مثنوی که فقیر آن را منظوم [illegible] رساله [illegible] ساخته بذکر بعضی از خوارق عادات و مقامات آن عالیدرجات [illegible] شاه
فلیرجع الیه با مداد الهی و نصرت ارواح طیبه حضرت رسالت پناهی و آل اطهار آن سرور یکی از افسران بالاجی راو که در بنارس و دیگر قصبات عظیم آباد
مهاجنی مینمود و گوبند جی نام داشت اتفاقا در ایام حکومت والد [illegible] جهات مکرر ممنون احسان و مشمول عواطف و اشفاق ایشان گشته بود در آن وقت
بمقتضای هل جزاء الاحسان الا الاحسان نامه مذکور عیت خود را از بنارس به بالاجی راو رسانیده جانهای که والد با او نموده [illegible]
والتماس نمود که تدارک [illegible] رعایت [illegible] بود اکنون شما با ایشان نوعی نکوئی کنید که مرا از بار احسانهای ایشان سبکدوشی میسر آید بالاجی راو

باستماع این باجرا حظی متضمن نهایت احترام و اشفاق با برخی از تکالیف که بی آزاد الله تقریر فرستاده استمالت بسیار نمود و نوشت که شما با جمیع مردم شهر بکام و آرام باشید

که مرا با شما در پاس خاطر شما با شهر عظیم آباد اصلاً توقعی نخواهد بود بفضل الهی بر مسیر التماس مبارک بزرگان باکره نفس دریا که طمیحان خدا ترس اقتضی بلای

لی زنهار عموم خلق ابتدا بار در ضبط ابر دیگر محفوظ ماند و محمد السلام حمد الله الحمد لله که والد مبرور هر جا عبور نموده جنبدی در آن دیار گذرانیده خلق آنجا را این نیت

کمترین و جمیع عابرین از مرحوم راضی و ثناخوان و رطب اللسان اند افضال و احسان او باقیه از خلف الرشید الشام او در زبان مردم آن ساحت داعلی تاریخ از کجا

تغییر و دیگر او باید در مناسبت راه خود مردم دیار را به سبب احسان و نیکوکاری‌های آن مغفور در مهالک عظیمه و محاورات جاینا رفتند و صدمه تکبر بهیا مقید نبوده اند

راقمه نکو باین را پس از مردن نکویی جا باتین شد چه نیکوست اگر گوید پس از کشش اینچنین باشد القصه بالاجی راو وارد او دیگر راه را گرد اتیب

بال بال از طرف بنگاله دیگر باشتور و بهار گذاشته سر راه گرفت و مونگیر و بهاگلپور رسیده در هر دو قصبه کور لیب و روش نهایت شور

ظاهر گشته آفت عظیم به سکنه آنجا رسید اما از وجه محمد عوض خان مرحوم که در حقیقت شیر زبانی بود بنا بر تهیه هستی در ایالت عظیم آباد و درنبایت

ناچار محوطه خانه‌های خود در ادر ساخته با معدودی از اقربا و منتسبان که در این عسرت دست از دامانش بر نداشته بود از فرط غیرت بنا بر حفظ عصمت

ستوده بدانقوم چنان از لشکریان گردید و چون از آن جا شکسته و در آن هالشه آتش جنگ و صدای انگ بر خاست غارتگران او جرئت

روبرو داده بعضی در محاصره آتش گوشته و بعضی دیگر خبر به سردار لشکر رسانیدند بالاجی راو تفحص نموده دریافت که زن محمد عوض خان مرحوم از کمال بی اسبابی

نتوانست که بدر رود ناچار پاس آبروی خود [illegible] بر دان داده با چندی از متعلقان در آتش جنگ نشسته است و تا حال کسی را مجال دخل در آن

در آنجا نداده بالاجی راو را این جسارت زیاده از تأمل پسند آمده برای او چیزی از لباس در اختیار نزد دکن فرستاد و چند سوار معتمد خود را همراه داده مامور

گردانید که تا که شدن لشکر همانجا حاضر بوده نگاه دارند که کسی با آن ضعیفه تصدیع نتواند رسانید و خود بیشتر نهضت نموده راه کوهستان گرفت چون تمام موم

او در بهاگلپور گذشت سواران مذکور از آن ضعیفه رخصت حاصل نموده بلشکر خود پیوستند و بالاجی راو بعد از طی منازل از صدود بیربهوم سر بر آورده

وارد نواح مرشدآباد گردید و از طرف دیگر کلان رگهوجی بهوسله احوال متلونی بنا بر نیاکت در باقیه حسب الطلب به تعجیل از مرشدآباد رسید

و عساکر بحد و حصر در بنگاله مجتمع گردید ذکر ملاقات بالاجی راو با مهابت جنگ و اخراج رگهو از حدود بنگاله و معاودت بالاجی راو به گردش

چون بالاجی راو متصل مهابت جنگ رسیده در سرای منکره معسکر ساخت مهابت جنگ هم که در آن اوقات بر لب دریا در آن ضلع مقیم سراپرده جا داده

جلدل در آن نشست القصه بملاقاتش رفت بالاجی راو مراسم استقبال به عمل آورده بخیمه خویش آورد و جلوس هر دو با هم بر یک مسند گویا آفتاب و قمر در یک

بود که آن نهانه خبر آن بسیار تیجه در لیعه تقدیم رسیدن مراسم تواضع و تکلفات معاودت بدولتسرای خود نمود روز دیگر بالاجی راو القصه بازدید

در رسید آن امیر کبیر تا فرسخی مراسم استقبال بجا آورده بمسند خوابش جای داد و سخنان بسیار در انتظام مملکت بخصوص دفع رگهو مذکور گشته بعد

تواضع عطر و پان مراتب صالحه قبیل جواهر و تحفه‌های جواهر و فیل مرصع داده بالاجی راو را رخصت نمود لیکن از انجام مراتب در اخراج رگهوجی سر

داد بالاجی راو در خواست چند لک روپیه از خزانه عظیم آباد نموده و گلهٔ از توقف اتصال آن وجه نمود مصطفی خان و هیبت جنگ در این جواب کرد

مهابت جنگ درین جواب سوال متفکر گشته آمد و رفت می نمود تا آنکه حساب مبلغهای چندساله جوتهه مشخص گشته مهابت جنگ رسانیدند راستعهد گردید و استدعای
حرکت لشکر برای تنبیه رگهوجی نمود و خود ذوالفقار نواز حصه در عهد سرداری و کوچ سر نمود با باجی راو رسانیده فرستاده تا لنگر دیده مهابت جنگ نظر در رعایت مصلحت در حرکت مذکور
نمانیت و ناچار راه دهات معموره مسالا باجی راو رسانیده التماس نمیش و اخراج رگهوجی نمود رگهوجی که تاب مقاومت نداشت از رحل اقامت بر انگیخته بود بر این الغا و آگهی
و معاودت خواهش در مقابل حریف غالب مجال ندیده بسمت صحاری غربی بنگاله روانه گردید و روز دیگر موافق وعده انواع ظفر امواج در تعاقب رگهوجی طلب آمده از
رود خانه بهاگیرتی به سمت غربی بنگاله گذشتند و بعد یکدو کوچ بالاراو استدعای رخصت از جناب مهابت جنگ نموده پیغام فرستاد که افواج سرکار جاه
باید در طی مسافت به سرعت نماید بمن و شخص منسوبم بعد چندی خبر دفع رگهوجی بگوش گرامی خواهد رسید بعد تسلیع این پیغام روز دیگر بالاراو تعجیل هرچه تمام تر تعاقب
رگهوجی نموده به سیده رسانیده بعد رسید بر رگهو افتاد و از دره جبال راه ملک خود گرفت و بیشتر از سه هزار بنگاه از تاخت و تاراج رفت و بهاسکر که بمنزله بور بود
بود با استماع این خبر از دره جبال کوکه در کمال سراسیمگی و اضطراب بیرون رفت و بالاراو هم مقتضی المرام روانه بلاد دکهن گردید و وقتی که بالاراو فرخ
گشته عازم دکهن گردید و کسیل بالاراو که برای بعضی جواب سوال پیش مصطفی خان آمده بود در که سبب اقتدار آقای خود و سلطنت عظمای سلطنت
ممهور نموده کلمه نامناسب بزبان آورد مصطفی خان تاب نیاورده سر او را بزد و او را بزنند مدارش حسب الامر محمل آورده دستش نمودند و آورده گستاخی بکرد
قصه برانگیزد مهابت جنگ شنیده او را پیش خود طلبیده به سبب مصلحت در دیار بعقب ها شنود نموده بر گرداند و بالاراو که چه کارها گرامی مقصد گردید بعد از آن
مهابت جنگ به مصطفی خان گفت که اینچنین حرکت موجب قدح عظیمه و علاوه بالاراو رنجید در جواب التماس نمود اگر چنین نشد دولت به تنبیه رگهوجی بر داشت در
قدوم بالاراو رامی مالیده با و تعمیت بالاراو را گوشمال مید از بندو بنده رگهوجی نوکر سلسله را بسر امیر رسانید این سانحه در اواخر محرم یا اوایل صفر سنه ۵۶ اهجری
روی نمود القصه بعد رفتن باجی راو و شکست نشه اطمینان خاطر مهابت جنگ در مرامیان میسر آمد و چون از خیال معاودت رگهو بهاسکر بندوبست نمود
مهابت جنگ عازم مرشدآباد گردید و بمر کرد دولت خود رسید و رسید جنگ از مرشدآباد به رخصت سعادت بصوبه عظیم آباد که دار الملک او بود گرفته قاصد منزل
مقصود گشت بعد رسیدن آن تا گوکل چند که نوکر دیرینه و نمک خوار سرکار حسین قلیخان بود و به وسیله او پیشکاری جهانگیرنگر داشت با مرالی و دولت خود نزد ذوالفقار
در حضور مهابت جنگ برآمد مبالغ خطیر بنام حسین قلیخان ثابت و حسین قلیخان معزول و سورعثا که به نیابت جهانگیرنگر به لسین خان که فوجداری آن داشت
مقرر گشت و علاقه فوجداری به تیر قلبند و مرحمت شد حسین قلیخان پس در مرشدآباد شده در تدبیر اصلاح کار خود افتاد دیگر آن مبالغ کلی مزاج
بیگم زوجه مهابت جنگ دختر مهابت جنگ را بحال خود متوجه ساخت و مشار الیها اصلاح کار حسین قلیخان بر ذمه خود گرفته از تدبیر و نشو عفو جرایم و صفح
او در خواست و قدر و دولتخواهی آن خاطر آن نمود و خلعت نیابت جهانگیرنگر با حسین قلیخان دادند این مرتبه حسین قلیخان نظر بود حسین
مزاج محکم در حضور بکمال استقلال و استبداد و روانه جهانگیرنگر شد لسین خان را که بدیده خاطر گشته بود بعطاء الله خان از طرف خود فوجداری بهاگلپور داد و قلیچی
بعد وصول به جهانگیرنگر گوکل چند را از پیشکاری معزول نموده مورد انواع تحمیلات مقصد با به گرداند و از پیچ و تنفش برگشته راج بلبه را به پیشکاری خود
مقرر داشت و بعد انتظام آنجا اقامت خود در حضور مستحسن دیده نیابت خود را به حسین الدین خان برادرزاده خود داده بمرشدآباد آمد و از الجهات

در کمال تسلط و اقتدار ربود تا آنکه جنس برگشت و سراج الدوله آن را از روح اعتبار انداخته تا حق گذشت و خون او و چون خون سیاوش تمام بنگاله را تا زمان جنگ

را با خاک برابر ساخت **ذکر آمدن هیبت جنگ به عظیم آباد و انقطاع سررشته رفاقت والد از او و شان و دیگر سوانح که در آن زمان روی داد** چون

هیبت جنگ شمعان این اوان از شهر آباد معاودت نموده در صدد تصرف عظیم آباد در آمد رسید بنابر بندوبست صوبه خود در نواح پرگنه تستوره نگاری آنجا مکث گزید

همانا سبب آن این بود که والد سرگران در پرگنه های مذکور تا نهایت کوهستان تاکنون و با گیور در علاقه ایشان در پرگنه های سرس و کتیه و جوکا لوان و شهر گهای

دیگر بنهی کننده بتیبر در تعهد والد و زمینداران آنجا با والد توسل بود و متعهدان انها اکثر خاصه راجه سندر سنگه بنا بر اخلاص با والد داشت میخواست که اینها

را بنوید عواطف خود منتمال با والد منحرف ساخته از خود گرداند و چون راجه که جنید پسر بزرگ راجا عالم چند دیوان شجاع الدوله مغفور را دیوان مدار المهام خود

ساخته همراه آورده بود میخواست که مالگذاران متعهدان صوبه با او توسل جسته از دیگران بکسلند و بندوبست صوبه بر سالطان نماید با غرضی دیگر در میان باشد

علی ای حال والد را تصفیه تضمن مستعدان آمدن خود نگاشته فرستاد در جواب نوشت که مشور بن به شهر بیرسم همانجا ملاقات خواهد شد تصفیه نیز میشد والد

رضای او در فرستادن … به جای خود دانسته تا گماشتگان شهره زرده هیبه در نواح پرگنه های مذکور بر اتمه و اراشه مردم افتاده … هیبت جنگ توقف

در امکان نسبت قلت فوج و اسباب که در … بنگاله حالتی و طاقتی باقی مانده بود مصلحت ندانسته لیکن استماع این خبر کوچیده و تمام شب راه را بریده اول صبح

به فضای شهر عظیم آباد رسید والد با همراهیان خود در آب گنگ متصل باغ … بود هیبت جنگ را دریافت هیبت جنگ که بر اسب سوار بود در پیش پلهای باغ مذکور

استاده راجه کنجید را … استقبال و ملاقات والد فرستاد چون نزدیک رسید والد و راجه مذکور از اسب فرود آمده با همدیگر معانقه نموده باتفاق

برای ملاقات هیبت جنگ روانه شدند هیبت جنگ از جای مذکور بر آب گنگ اسب را پس راند والد چون سلام نمود جلو اسب گرفته استاد و والد پیش رفته … گذرانید

هیبت جنگ سواره بر اسب … با والد معانقه نمود و در دو سه کلمه استفسار احوال نموده حکم به سوار شدن داده خود پیشتر راند و آنجا چند … استاده با

برادر خود مهدی نثار خان که کرنیشی هیبت جنگ بود و دیگر سرداران سپاه به معانقه و ملاقات نموده سوار شد و همراه سواری هیبت جنگ داخل شهر شده تا خانه اش

رسانیده چند روز آمد و رفت در بار در کار از اعاده کلمات شکایتهای سابقه و عذر خواهی … و اظهار … طرفین مشغول بود هیبت جنگ بر دن

والد با تسراح تبعی خدمات خواسته و عذرها نمود میگفت که چون حال … هیبت جنگ از شما بیگانگی دور کرده اند در اطاعت و استرضای او زمان

گریزی نیست چند از … میگویم … سلطنه های ادنی نموده بار بار تشریح جسم خدمات به شما مرجوع خواهم داشت والد لطف

تا سر حدی خود قبول نمی نمود … و صدگان … که داشت به کاهش مرتبه خود راضی نمیشد تا آنکه … ناچار ترک ملاقات والد … درسم

مدارا … و عذرخواهی را به پایان رسانید و والد سر از اطاعت باز زده ترک خدمت در ضامن … داد و … ترک رفاقت و اراده جهان آباد کرده

از هیبت جنگ مرخص شد … چند روز تهیه سفر نموده به ساعت مختار که … ماه رجب … برد … طبل رحیل … شهر حلات

… سوار شد … باغ … نموده مهدی نثار خان … والد … هیبت جنگ

در نهایت مرتبه او را دوست میداشت … دولت خواه … و صداقت … امتحان …

کمال اعتماد برآنچه در نوشت بنا بر اقرار برادر بزرگ سکنه خاطر گردید با استعفا از نوکری و خدمت بخشیگری نمود در خدمت مهابت جنگ در مقام استعفا از منصب
رفاقت خود مبالغه نمود و متعهد شد که برادر زاده را تسلی و تشفی نماید و خود خواست که خود بخانه اش همراه گرفته برده مهدی نثار خان مقدر نهایت مناسب نموده از نزد
گزید و چون این اندیشه ها در خاطر مردم بود که مبادا زمینداران بهوجپوریه که متمرد اند در اثنای راه با غنیم و دشمنان با والد خود ملحق نماید مهدی نثار خان مرحوم تا
حد صوبه عظیم آباد که عبارت از اکثر راه باشد با والد همراهی نموده بخانه خود برگشت و والد در عین ساعت قطع منازل نموده بقصبه آباد صوبه اوده که دار الملک
صفدر جنگ بود رسید و بفور ورود ملازمت صفدر جنگ نمود چون باعث برهمی اوضاع معاش والد صفدر جنگ شده بود باین شرم نهایت دلجویی و استمالت
نموده تنخواه داد اما بهمه روز ساعت که روح از قفس محمد شاه منفر بود بجهه دو ساعت داخل بیش خیمه های خود شده شمه احوال والد و صفدر جنگ در سلک احوال
محمد شاه و احمد شاه و عالمگیر ثانی شاه جهان آباد دلت ان شاء الله تعالی رقم زده خامه وقایع نگار خواهد شد اکنون مناسب چنین مینماید که ماجرای بنگاله عظیم آباد در وقایع حالات
خاندان مهابت جنگ و تیره که درین ممالک عروج نموده متعرض شده تا الی یومنا هذا که سال ۱۱۹۴ هجری است مسلسل و منضبط در سلک تحریر در آید و بقیه
احوال محمد شاه و احمد شاه و عالمگیر ثانی و شاه عالم شمه از امر شاه جهان آباد و لکهنو و اوده و اکبرآباد در دفتر دیگر و احوال دکن انشاء الله که با جمال معلوم گردد نیز
در همه دفتر و در جای مقام منضبط کنند ثبت نماید من الله التوفیق و به الاعتصام ذکر شکستن هیبت جنگ حصار کهنه برای شهر عظیم آباد و کشیدن مردم از آن و بنا در انداختن
و آخر انصراف نمودن از تکمیل آن عمل بنا بر مجبور ماندن از اکثر بلاد و حوادث چون هیبت جنگ وارد شهر عظیم آباد گردید و آمدن مرهته در آن صوبه شهرت یافت
هیبت جنگ احداث حصاری برای حفظ عموم سکنه و رعایا مصلحت دیده عمله را مامور نمود که بر بنای حصار قدیم دیوارها کشیده شوند و خندقی در دور آن
حفر نموده گلش از آن پشته دیوارها نمایند تا متانتی بهم رساند حصار قدیم را از بالا مدت گذشته بود که افتاده و مردم بر آن خانه های خود ساخته از حصار اثری
گذاشته بودند در بنای حصار تازه اکثر خانه ها منهدم شوند صاحبان بیوت لابد از انهدام این بنا را در باره خود ظلم نمایان دیده آه و افغان از حد گذرانیدند
چون مصلحت حفظ عام در ضمن این انهدام متصور بود گوش بسوی آن نه مترتب نشد و حسب الامر بعمل آمده در اندک زمانی حصن استوار تیار گشته قلعه متینی بر آمد
بعد از آن در هنگام حروب مرهته بعد از آنکه مکرر ورود جماعه مذکور اتفاق افتاد دو طبقی کثیر از سکنه بیرون شهر هم در درون حصار در آمده از صدمات حوادث
محفوظ و از غارت بیرون شهر و خوف گوله توپ ها که بروج و باره حصار دست تصرف مرهته کوتاه گردانید همان خلق شاکی شکر گذار گردیده تحسین بر هیبت
هیبت جنگ اعتراف و اقرار مینمودند هیبت جنگ بکام و آرام در کمال عزت و احتشام میگذرانید و اغلب اوقات برای دلجویی والده بخانه با آمده اطاعت ها
مینمود و تمام سرکار بهت را از حضور یکی خود طلبیده ارادت آبادی پرگنه های آنجا به جد در دست شابرین عازم شد سرکار بهت که از طرف کسانی بود از دیر چون
بر عم راقم مهدی نثار خان مرحوم تعصب ما فوق القیاس داشت و راضی با برآوری او نبود و خود بخانه اش رفت و با خود آورده همراه گرفت بعد عبور دریا و وصول
بمحال مذکور در آراباد بهوتره که محل سکونت راجهای آنجا از قدیم و عمارت آنجاست نزول نموده اقامت گزید و بعضی پرگنه های سرکار مذکور بمهدی نثار خان
و دیگر جاها بدیگران سپرده اهتمام در گذار آبادی و توفیر محاصل محالات مذکوره داشت بعد از آنکه سکونت قصبه مذکوره بطول انجامید روح و خود را آمدنه بجهته
مهابت جنگ را با اطفال که اکثر صدمه محمل نه خود طلبیده و تدبیر الله تغیر یکی است که از ارادت بنده مادات شمار با ده از آن است که نوشته آید اگر حرجی نباشد هم فرزندان الف بی

تألیف آورده صاحبی جنید در همین مقام گذارش یافته در این نمار سلف و مخصص دلجوییها بود و آن معتقدان با عز با همه جنید از آثار یافتند این قسم سلوکها کم می شد تقریر
و علی تقی خان برادر خرد در آن قسم همراهی را الله در این ایام از شاه جهان آباد بود و مصطفی خان بنا بر بیگو شده شهها دکمال جرأت که داشت با وجود اقتدار رسید در زمره مهابت جنگ رسید و از زمره هزار مهابت جنگ
کسی را سهیم و شریک خود نمی‌دید **ذکر عروج مصطفی خان بهادر بسر جنگ بمرتبه عالی و مقتول شدن بهاسکر پندت با قبال مصطفی خان و تقدیرات الهی** مصطفی خان
که در حروب مذکوره سابقه حسن ارادت وجوهر جان فشانی او جلوه در خورد نسبت برفقای دیگر بکرات و متواتر بظهور رسانید منظور نظر مهابت جنگ گردید بالعالم
کلی و اسباب اقبال در ترقی ان تمسار و ستر قرار گرفت از آن جمله دوازده لک روپیه بکبار التمام یافت و ششهزار سوار سالانه او و پنج هزار سالانه عموش عبد العلی خان
صوبه دار کنگ بود و لیوید مراد عبد النبی خان پسر عبد الرسول خان به منصب پنجهزاری با چار هزار سوار دست برساله و صوبه دار مذکور سرفرازی یافته
حاکم بالاستقلال صوبه مذکور گردید و مصطفی خان خود منصب شش هزاری و پالکی جهالردار و علم و نوبت در رساله متفق هر از سوار و ترتیب جلیل پنجاه فیل و غیره
اسباب امارت آنچه باید مهیا داشته در کمال استقلال و اقتدار مرجع جمیع معاملات ملکی و مالی و مقتدای فرقه سپاه و تجربه بود که آثار تیره بمهابت جنگ در
حصول مرام خود از نسل بادی حسبه و مرتبه رسید که محسود جمیع ملازمان و منتسبان گردید تا آنکه حاجی احمد برادر کلان مهابت جنگ با وجود سی منصب هزاری از اقتدار
و اختیار مصطفی خان بخبر و حیران گشته بنا بر انزجار خاطر جدائی برادر در بیست آرزومند شد آنا که مسکن برادرزاده او زعیمه شجاع الدوله بود اختیار نمود و ویش
پسر کهتر خود اکرام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ بعظیم آباد رفت و تیر بسبب آزردگی حاجی احمد صلحت مو کلی گردید که الحصول جنگ بهادر عالمات
گشت زیرا که حاجی از برای خود تیغ رابست و صولت جنگ بن بعد بهنگامه رنگ صحبتی که اندک فایده در آن به یاشد نشست بمهابت جنگ باهم خاطر صولت جنگ عجز
تر داشته چون حاجی احمد از محال سایر مرآت آید و لقد ربا احتیاج میسر بود و دادن خدمت مو کلی فضول داشت و حاجی احمد بجهات مذکور آزرده خاطر گشت بعظیم آباد
رفت در خصیه بعید القضای موسم برشکال در سال پنجاه و پنجم از مایه دوازده بهاسکر پندت علی قراول را که از سرداران مشهور بخصص مالک دکن بود در بار شب
خود دیگر بکار او را سردار شش هفت هزار سوار گردانید کشور بنگال مذکور در نهایت اقتدار حسب الامر گهوجی بهوسله با لشکر هزار سوار داخل بلده اوده
دیگر اگر در بد مقصد آنکه از مصالحه میسر آید قسم سمار در ان مجاریه بردارد و مهابت جنگ که اشتکی سفار متواتره اندک کلتی و ملالی بهم رسانیده بود بنای
مدافعه بهاسکر بر مخصص مذبیر گرانیده اکرام داشتن سپاه منظور داشت و با مصطفی خان در باب لفو او شوره آغاز نهاده در داشت که پندت بهاسکر را
مع جمیع سرداران فوج او یکجا بقابوی خود در آورده همه را یکبار از راهی بلک عدم گردانند چون کار بنا بر اقتدار بهاسکر در چشت لذا از مهابت جنگ
و همراهانش و عدم اطمینان از فوج اسلامیان متعسر بلکه متعذر بنمود مهابت جنگ مصطفی خان را بنا بر حصول مرام خود امیدوار انواع دلاغات الغام
ساخته متوقع صوبه داری عظیم آباد گردانید و وعده کرد که اگر بهاسکر را مع سرداران همراهی برام خود کشید بحضور مهابت جنگ رساند صوبه مذکور باو
مفوض باشد مصطفی خان که مرد صاحب عزم دلاور و هوشیار زبان آور بود در طمع افتاده شهاورا اداده گردید و با بهاسکر شروع بتجامهای آمیز رواستی
نموده او را از جنگ غافل داشته و در امر که در خیال او میگذشت گردانید چون با بهاسکر سخن او در گرفت و استدعای آمدن مصطفی خان نمود
مهابت جنگ مصطفی خان را سه راجه جانکی رام که معتمد علیه او و مدار المهام خانه شش بود بر از خود آگاهی داده نزد بهاسکر فرستاد و گفته که بصورت

که بهر صورت اگر او را مع سرداران لشکر باید آورد همه را یکبار بصحرای عدم سر داده کیفر اعمال ناصواب ایشان بدهد بهاسکر که در حوالی کتوه رسیده بود بشارت تمام

ملاقات نمودند و مهابت جنگ باراده استیصال آن بی بصیرت جوید از مرشدآباد نهضت نموده در محال منکره که بر کنار دریای بهاگرتی است معسکر ساخت و مصطفی خان و راجه

جانکی رام را بمهم سپه‌سالاری مصالحه پرداخته بجنبه فسون که بمواثیق و پیمان مغلظه و شداد گشته بود بهاسکر را راضی بادراک ملاقات مهابت جنگ ساخته علی

قراول را که ارشد لشکر بود بجناب مهابت جنگ روانه نمود و معهود شد که هرگاه او مطمئن برگردد بهاسکر باتفاق رؤسای عساکر بملازمت مهابت جنگ بشتابد مصطفی خان

و راجه جانکی رام چون دیدند که فکر ایشان در رشته نسق علی بهائی را همراه گرفته معاودت نمودند و مصطفی خان در اثنای راه با علی بهائی بمناسبت اجمالی

و اتفاقی راه مکالمه و گفتگوی زبانی کشود و او را بمهابت جنگ رسانیده مورد الطاف بسیار گردانید مهابت جنگ که در حسن خلق و لطف تقریر در سیر بی نظیر بود

بگفتگوی رنگین و سخنان شیرین دل علی قراول را فریفته و شیفته خود ساخت و بالطف ملایم و خیانت برداخت که فوق آن تصور نتوان نمود و مصطفی خان

را همراه او فرستاده پیام بهاسکر و دفع مظنه‌هائی که در دلش استوار داشت بعمل آورد و در عرض شد که بعرصه سوال و جواب بر این رنگ بر روی

آب بود مهابت جنگ علی قراول را بار دیگر رخصت و بعد از آن قبیل تواکه ولایت و بنگاله و واقع شد و بیراق و دیگر چیزهای دلفریب ساخته از راه عنایت و از هم

نورت خاطر بهاسکر گردید آتش را بجای ساخته بود که اگر مقصد عظیمی بهاسکر در نظر نمیداشت چه عجب که بی اختیار بیرون بحرکت اعتبار خود بجود بملاقات مهابت جنگ

می‌شتافت و از طرفین آمد و رفت تکرار یافته راجه جانکی رام که دیوان مهابت جنگ بود بر اشتمالیه بهاسکر بنده است اگر در حرکت بود او را بنابر

مصالح و ملاقات فیمابین مهابت جنگ و بهاسکر گذاشته آمد و میدان منکره موعد ملاقات قرار یافت مهابت جنگ در اوائل گنج معسکر ساخت

و بهاسکر پندت در کتوه سکونت ورزیده بود و اواخر صفر یا اوایل ربیع الاول روز که برای ملاقات معین گشته بود یک خیمه بزرگ در میدان

منکره استاده شد و سراپرده‌های بسیار برافراشته صحن طولانی و وسیعی آن خیمه بهم رسید مهابت جنگ با جمیع فوج خود چون در میدان مذکور رسید خود مع

صولت جنگ و عطاء الله خان و ثابت جنگ و میر محمد کاظم خان و دیگر بعضی معتمدان داخل خیمه گردیده بر مسند عزت نشست و چون احدی غیر از جانکی رام

و مصطفی خان و حکیم بیگ را این راز اطلاع نداشت اعیان شهر هم اکثری برای تماشای چنین مجلس حاضر آمده مصاحبت مهابت جنگ ایستادند و مصطفی خان

و راجه جانکی رام که در سلسله جواب و سوال و صحت عهد و پیمان با بهاسکر بود برای آوردن بهاسکر پیشتر رفتند باقی سرداران لشکر مع همراهیان

عقب خیمه مهابت جنگ سوار و تیار در میدان استاده بودند بعضی متعمدان افغان بعضی متصل بستونهای خیمه و بعضی بر سر مهابت جنگ کمر بسته منتظر فرمان

استاده بودند در آنوقت مهابت جنگ اطلاع این راز به صولت جنگ و عطاء الله خان برای تنبیه در برآمدن از نهایت غفلت صلاح دیده بحکیم بیگ

فرمود که خیمه دومی را که برای مکالمه با بهاسکر پندت برپا شده بصولت جنگ بنماید حکیم بیگ صولت جنگ را بهانه نمودن خیمه تنها برده مکنون ضمیر

مهابت جنگ را اظهار نمود صولت جنگ لمحه معاودت تحسین خیمه نمود و معلوم شد که او هم این راز را پسندید مهابت جنگ منتظر بهاسکر نشسته بود و هر دم خبر

می‌رسید که علی التعاقب رسیده جرس می‌رسانیدند بهاسکر چون پیش در دروازه رسید دسته‌های افواج او پیش رو خیمه مقابل فوجهای

مهابت جنگ بفاصله تیر یک جا بجا استاده بودند و دسته‌های فوج مهابت جنگ هم بهمین فاصله از خیمه طرف عقب استاده بودند و خیل سواران

مهابت جنگ در میان سراپرده‌ها طرف پس پرده ایستاده بود و سرداران لشکر بهاسکر پیاده با چند نفر و دیگر معتمدانش با سلاح و یراق به بهانه عهده‌داران همراهی

چهل نفر کس برفاقت او از خیمه بیرون دوید و سرداران در یکجا که از انهار از برابر بندها آن تنگ گوشه‌ای که گذشت برابر سراپرده مهابت جنگ فراهم آمد بهاسکر از دنبال

فرود آمد و بیک دست مصطفی خان و بدست دیگر دست جانکی رام گرفته داخل سراپرده‌ها شد و علی قراول پیش رو بود و دیگران عقب در پی و سرداران دیگر از عقب

و قبضه سیفها در دست گرفته یکی لعل و دیگر میر حبیب مصطفی خان راجه جانکی رام که از ته کار خبر داشتند عذری مناسب گفته دست خود را از دست او بر آورده

بیرون رفتند چون یکی از میدان صحن سراپرده‌ها در آمدند مهابت جنگ پرسید که بهاسکر پندت کدام است شناسندگان مشل مرا حکیم بیگ و دیگران

که انهار امهابت جنگ برای همین نزد خود داشته بودند نشان دادند مهابت جنگ به او تحقیق نمود چون آمدنش متیقن شد بایستادگان حضور فرمود که این موذی را

بکشید از حاضران بر سر این راز کسی آگاه نبود در دم متحیر گشته متوقف شدند بمیر کاظم خان التماس نمود که چه حکم میشود چون مکرر تاکید گفت میر کاظم خان و جهور از

و دیگر فدویان شمشیر کشیده دویدند و مصطفی خان تیغ کشیده نقش مثل او در دل داشت و حکیم شاه و غیر هم را که معتمدان با جرات بود در حضور گذاشته بانو سرحد

بود که هر امری که از مهابت جنگ صادر گردد بایشان تابع و عامل خواهند نمود و رفقای مصطفی خان هنگامه زنجال نموده همای شمشیر کشیده به بهاسکر و همراهانش

در او بجهید میر محمد کاظم خان سیف و دیگران گرفته ضربی از بهاسکر نو خفت و کار او را تمام ساخت همراهیان او بنجم شمشیر کشیده مردم مهابت جنگ رجهید

غرب انقلابی رو داده تمامشان بمیان شمشیر اکثر قیمر رفت شتافت داشتند برخی از جوهر شجاعت عاری بودند فرار از این معرکه به اقبح وجهی بی اختیار رو داد

در انشای منازعه این حال سراپرده‌ها صحن را بر زمین افکندند مصطفی خان برگردن شمشیر دیده با فوج خود ایستاده بود که اسب سر را تاخت و مهابت جنگ

راگفته در رساد که خبر علی سواره شده تعاقب فوج عظیم نماید مهابت جنگ در عین ازدحام که در آنوقت کسی را اسب بدست نیفتاد شمشیر در دست گرفته ایستاده بود

و چند کس که در محافظت او اهتمام داشتند دلالت بسواری فیلش نمودند او نیز بسبب غیبت کفش بر ادراک انتظار رسیدن کفش داشت که عرض کرد که وقت انتظار

کفش است چرا بر درگه همین باران نعلبیدان است نماند خواهند گفت که مهابت جنگ از اضطراب کفش نگذاشته بدر رفت تا آنکه کفش هم رسیده بر فیل خود

سوار گشت و کار سرداران مرهته اخر گردید مهابت جنگ خبر مصطفی خان به سید و عرض رسانیده بدر که در تعاقب مرهته با جمعه عرض کرده رفته است که تباب

عالی هم متعاقب فدوی در رسند از وقت مهابت جنگ با طمینان تمام بهاسکر برای تحقیق قبلش مطلبه در چند می گفته که اگر شنید قبول نکرده مبالغه در

سرکشی از آن نسبت و حکیم نیز اصلش داده‌ی نیز نموده است از صبح رسیده تا آنکه سر آورده شناسندگان نموده چون متحقق شد که سر اوست بعواقب لعقیده

معهود از قهر استوار به کوه که ازدوی عظیم مرتبه در این جا بود عنان باز گرفت انهار از زبان ذیگان پیدا نبود نسبت ساها اگر هرگاه مصطفی خان

بهاسکر وغیره سرداران مرهته را به عهد و پیمان و قسم کلام الهی مطمئن خسته است همه را ابرام بلا انداز دیگران به مبهم قبول نموده غرض مصطفی خان

خورد ناید و ملاقات مهابت جنگ آمده زاده سپر زند یکی از آن سرداران که رگهو گایکوار نام داشت از حیث مصطفی خان و بهاسکر و علی قراول

مبالغه را از حد گذرانیدند قبول نکرده بملاقات مهابت جنگ در آن اجتماع راضی نشد و بآگره خود بر آن بائنکار وعده نمود که روز دیگر بجهت ملاقات دعوات

بهاسکر پندت وغیره سرداران مرهته کسی بدست مهابت جنگ حرام رسید دیگر از این انقلاب با جمعیت خود درست بنگاه بهاسکر را با خود برداشته برگرد

78

برده نشسته برخاستند اگرچه در راه از صدمات رعایا و زمینداران و یکه‌تازان لشکر مهابت جنگ اکثری بحجاب‌ها مبتلا شدند باز هم بهوشیاری جرم گاه کوار مذکور
خلق کثیری از فرقه مذکوره خود را از ان گرداب اضطراب بساحل نجات رسانیدند و افواج منتشره بهابسکر بهر حال شکسته بال و باز داوقان در ان
زحدود بنگاله و کتک خود را بیرون کشیدند و مهابت جنگ با جمیع رفقا سالماً و غانماً مراجعت بدولت خود معاودت نموده بکام و آرام نشست و در صله این خدمت
از انواع تحسین و رسوم گاه به سپاه را راضی و خوشنود نموده لک روپیه بطریق انعام عنایت فرمود و عرضداشت متضمن فتح مذکور به پادشاه نوشته التماس
اضافه منصب و خطاب ببرجنگی و نوبت برای مصطفی خان بجهت آنکه هر یکی از رفقای خود که مصدر تردد داخل لشکر ابدالی شده بودند تا بدیر محمد شفیع خان که
جراحتی از شمشیر باو رسیده بود و نقیر الله بیگ خان و حیدر علیخان و غیره نموده محمد شاه فرمانی متضمن مکرمت و عنایت با خلعت خاص و جواهر و خطاب سیف الملک
و اسب و شمشیر بجهت مهابت جنگ فرستاد و خطاب ببرجنگی و نوبت و منصب هفت هزاری برای مصطفی خان و اضافه مناصب و خطابهای دیگر برای دیگران برای هر یک در رسید
و موجب سرور دل همگیان گردید ذکر رسیدن مخالفت مابین مهابت جنگ و مصطفی خان و برآمدن مصطفی خان از مرشد آباد و جنگیدن مصطفی خان بهادر جنگ
در عظیم آباد با احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ و ظفر یافتن احترام الدوله بر مصطفی خان و سوانحی که در ضمن آن روی داد چون اقتدار
مصطفی خان از مرتبه نوکری گذشته بسیاری بلکه برتری رسیده بود و جمعیت او کوس افغان در ملک بنگاله و سرکار مهابت جنگ از حد بیرون گذشته ارادهٔ ...
داشت که احدی را مجال نفس کشیدن با افغانان هرچند یک نفر از ان جماعه باشد به سبب استیلای فرقه مذکور نمود فی الحقیقت این قوم بنابر کثرت عدد
تلک عقل نشود نما در جبال و صحاری با بسباع و نهایت دلیر و طماع می‌باشند بنابر علی ذلک المقدمات پاس حقوق اولیای نعم بلکه ارباب نعم را اسیر نزد
بر بنا دیده اند که تابه استعداد مهیج مواد فساد و مستعد لجاج و عناد می‌شوند و اکثر طمع صفوف بسعادت دیرینه و احسانهای سابقه فراموش نموده با نقیل آقا و خاوند
بیاکی و باد جوشی و برنا راضی اند و هم بنابر مناسبت تام از ادراک و تمیز پاس اخلاق که از الجمله نفوس ان است ناشناسا نموده در اتفاقات خصوص خسته
از فعالی اگر شاه باشد بنهایت صلب می‌باشند و دعوی حرمی انتها هر چند قرن ها بگذرد نمی‌خواهد و گرهی کینه ازیشان نمکین بد مصطفی خان اگرچه
خالی از شعوری نبود اما بنابر جرأت و شوکتی که داشت نمناینده دولت های بیگانه که برای الحیین همیشه میدید آتش حرص و طمع در کانون سینه‌اش می‌افروخت
تا آنکه استعداد خود باردهام افغانان مقابله و مقاتله با مهابت جنگ برابر بلکه بهتر دیده آتش دیرینه او شعله کشیده با مهابت جنگ شروع با ستیفای مواعید
بنابر اغراض بر زبان آمده بود نمود از جمله وعده صوبه داری عظیم آباد که احترام الدوله بهادر داماد و برادرزاده مهابت جنگ داشت مهابت جنگ را وفا
بوعده‌ها بیگاه بکام غرض سهل نمی‌نمود در زبان فقدان عوض نهایت گران و دشوار آمد صورت که حسن بیان و سحر طرازی زبان چنان امر دشوار را
را با سالی طی کند چند ماه با نجای گفتگو دلجویی بود و با انواع مهربانی حاله ترسیخ خاطر مصطفی خان می‌زدود اما از انجا که تشنه لب سراب بجویای وصال
باف به خواب تسلی نمیشود خاطر مرحوم بامید امروز و فردا و تدبیر در امور بسر برد و آخر الامر از اهسته نمرده از رنگی کار برخاستن و احمال صبا
کاستن گرفت و رفته رفته در اواخر محرم سنه ۱۱۵۸ آمد و رفت دربار موقوف گردید بسبب امتناع مصطفی خان از آمدن دربار بتقریر یوسف علیخان
مرحوم اگرچه مهابت جنگ بظاهر دلجویی در استمالت او میکوشید و در باطن بنابر تسلط و حکم او قاصد دفع منافسش بوده از تدبیران عقلت نمی ورزید بدر

مصطفی خان اودال شاه و حکیم شاه را که سران رفقای او بوده‌اند لعباد دستم تیز پیش از خود بر بار فرستاده خود تهیهٔ آمدن داشت منتظر انتهای حضور مهابت جنگ سپاهی
بجوار کرده هستند القای یوسف علیخان مرحوم در آن مرز حاضر و بر ماجرا در باز خاطر برده میگوید که تغیر مشهد و از ملازمان در خفت حاضر نمودند که آن سردار رسیده بود
مجرد نشستن اینها خوار جهه آن ای از محل آمده به شدت عارضه سینه نواب بیگم زوجهٔ مهابت جنگ ظاهر نمود متقاربان التماس او قبل قرب وصول مصطفی خان بحضور فرض
مهابت جنگ بنابر دریافت احوال بیگم محل سرا رفته اودال شاه و حکیم شاه را تا آمدن خود متوقف فرمود در این حال آن هر دو در یکی از حجرهای دولتسرا احساس
حرکتی کرده متوهم شدند که شاید جمعی از ارباب سلاح در آن حجره برفع مصطفی خان تنها خود بهانه عارضه بیگم اندرون رفته اند باحتمال این خیال از آنجا
برخاسته راه فرار گرفتند و مصطفی خان را که قریب به دولتسرا رسیده بود اعلام نمودند خان مذکور که از همراهی بنابر خیره سری راه تمردی پیموده و از مهابت جنگ
مطمئن نبوده در عهد و پیمان به شورش خاطر بسته از جایی که رسیده بود برگشت مهابت جنگ خبر مذکور شنیده عالی گوهر شهامت جنگ را در ارز فرستاده به هر نحوی که تسلیه و
تسکین خاطرش کوشیده باز آرد شهامت جنگ در راه بار و رسیده از ضیه صواب است که با انواع تقریرات و اقسام ایمان خاطر او را از این جمع گرداند و از اراده برگشته
نموده بحضور مهابت جنگ آرد سودی نکرد و مصطفی خان بخانه خود رسیده رسالهٔ خود را که بچهار هزار سوار و پیاده ها علاوه آن بود جوشن منفق ساخته لوای مخالفت
افراشت در انجام استعداد گذاری در شد عالی به کار خود نمود مهابت جنگ بتوسط شهامت جنگ قول و تحلیفش ... و ذخیره ... تمام داشت هر ضعیف جواب
کرد و چشش را لمواست تبدیل به هیچ صورت در نگرفت تا آنکه مصطفی خان بجاهای خشونت متضمن اسلحه عالی ... سوار اسید فرستاده مهابت جنگ و شهامت جنگ
و صولت جنگ مع جمیع دلاوران و منتسبان مجمد مضطرب و حیران گشته نمی دانستند که چه کنند چون جسارات و جلادتهای او بارها دیده بودند و خوف عظیم رو داد و از
طرفین به استعداد حرب انجامید و در شهر مرشدآباد هلهله در زمان در دو لشکر از مهابت جنگ از هر آمده از دار الاماره تا قرب حاجی بنبر جنگ و سردم سپاه و ارسالهٔ
یکی مثل صولت جنگ و نواب جنگ و شهامت جنگ و میر محمد جعفر خان و سید علی خان و فقیر الله بیگ خان و نور الله بیگ خان و عمر خان و پسرانش و دیگر گروه معروف
نیزه داران برق انداز مثل فتح راو و کشتی و جهیدن و دیگر بهیله ها و خاص برادران گرجوان مهابت جنگ ازدحام داشته او را بتعلیم و تیار
میکرد را تیمند و شمشیر خان و سردار خان آمده و قربت در بار داشته ظاهر با مهابت جنگ و باطن با مصطفی خان بوده بر دوش از خوشنودی داشتند مهابت جنگ هم
بنابر عدم اعتماد بر جماعه افغان ممانعت با شمشیر خان و سردار خان نموده و تالیف قلوب اینها می پرداخت اما اغنا و مصطفی خان بنجر سبب دلهای عظیم و
نشانی خصومت ما فوق طاقت خود دید اصلاح ذات البین اصلح امور میدانست و هم بنابر شاید خدمت گذاری و جلادت خان و فرامهای
مفارقت او را در بن عظیمه برای دولت خود ... نمی دید نه بارای یکبار گذاشتن داشت نه خواهش نگاه داشتن و جنگ کردن با او نیز بنابر رفقای مخلص و نسیجان او پر سر
که همراهانش بوده امر صعبی می پنداشت تا آنکه در رسید صواب است که بمثل سابق تنها باسراج الدوله پیش او در رفته و دار او را از خود کشند بلکه با پالکی طلبیده مهیا گردد
برادر زاده اش که شهامت جنگ و صولت جنگ حاضر بوده بدر و دیگر از با دو دلیر همراهان مثل میر محمد جعفر خان و محسن قلیچ بهادر و پسر الله بیگ خان و دیگران باشند
مبالغه بانواع ... شده بودند تا صدا شتند که الحال کل چنین کار را نمانده و کار از آن گذشته که بدلجویی و اظهار اخلاص بدار گرامی نشاد بقا توان نمود
حاله مصطفی خان دعوی بدار ملک است و لقای خود در زوال امور دولت جناب عالی میداند از اول با هم بار کشیده بعد از آن کناره گرد و برزند مهابت جنگ هم

مهابت جنگ هم بنظر امعان ملتفت به این راست دیده فسخ عزیمت نمود درین عرصه یکی از همراهیان او که رحیم خان نام داشت و همه عالم بر او بی ادبی افراشت
به حسب تقدیر به تالیف و ترغیب مهابت جنگ ترک رفاقت مصطفی خان نموده بمهابت جنگ پیوست و شمشیر خان و سردار خان هم عروج خود در سر عروج مصطفی خان
از بنگاله امید داشتند بنا برین رعایت بمهابت جنگ پهلو تهی کرده با گروه همداستان نمی شدند مصطفی خان جنگی شد از بدین جهات متمایل گشت با فهم آن تقدیر
رای مصطفی خان از گرفتن بنگاله برگردانیده آمادۀ آن ساخت علی الاجمال مصطفی خان رفتن به عظیم آباد و انتزاع آن صوبه از دست احترام الدوله برادرزادۀ مهابت جنگ
نسبت بمحاربه و مقاتله با مهابت جنگ آسان شمرده قاصد برآمدن از مرشد آباد گردید و مهابت جنگ این ارادۀ او را فوز عظیم شمرده بتدارک عیش
دراست مصطفی خان که بیل خود را باز در حساب شماره خود بهمه همراهیان خاطر خواه بدون دادن تصحیح و موجودات فرستاده در عوض مبلغ مذکور نمود مهابت جنگ
بدون تعلیل و تامل مبلغ معهود که روپیه از قبیل الصدقة ترد البلاء تصور نموده فرستاد مصطفی خان مردم خود را بسرکردگی پهلوانان و غیره فرستاده از بار بردار
آنچه در کار بود بهم رسانید طلبیده اسباب خود و همراهیان خود بخاطر جمع بار کرده روزی که برای کوچ مقرر بود با کر و فر سوار شده جهادی خود را آتش داد
و طبل رحیل کوفته به فاصله اندک مسافتی در محل خیمه ها گردید و روز دیگر باز کوچ نمود و چون از مرشد آباد بمسافت بعیدی رسید و مردم شهر را الیقین گردید
که میر و رحیم خان بار دیگر بمرشد آباد بهجوم نباید که بر گرده آمده هر یکی بر دفع بلا سجده های شکر ایزد تعالی بجا آورد مهابت جنگ بدلجوئی رحیم خان پرداخته رعایات
نمایان بحال او نمود و شمشیر خان و سردار خان را نیز مشمول عواطف ساخته خطاهای ایشان که با شتر کینه در دل داشتند از درگذشته خوشنود نمود با آنکه
دل شمشیر خان برادر مراد شیر خان خواهرزاده که شمشیر خان داشت خان داماد سردار خان برفاقت مصطفی خان گرویده گزران تهمت و عصیان در زمره بودند
ترک مذکور را انها نموده اگر گاهی در محفل مهابت جنگ می آمد تا وبال این حرکت از ایشان نباید حمل جوانی و نادانی می نمود مصطفی خان براج محل رسیده بعضی
از توپ ها و افیال که در آنجا بود مع سار و سرانجام از انبار فیل خانه و توپخانه چیده برگرفت و در راه بیغی برد و اسکار اختیار نمود محقق ماند که چون مصطفی خان اتصال
مهابت جنگ در الغای علاقه عطای صوبه عظیم آباد استسلام نمود برادر عمو زاده خود را که عبدالرسول خان صوبه دار کنک بود نزد خود طلبید تا آنچه پیش آید دست
نماید باتفاق او کرده ابد عبدالرسول خان داود خان نام افغانی را نایب خود گذاشت و با رسالۀ خود از کنک کوچ کرد مصطفی خان بلحوق پیوست عبدالرحمن خان
شیعی مذهب و از رفقای محمد عطا شاه خلف دوم ... از عمده زادها بود و ما کز صفات حمیده و خوبیهای بسیار پیراسته بود و میر عبدالمجید از سادات
سمانه مصاحب صوبه بود که شیعی عبدالعلی صاحب تمیز از سرکار مهابت جنگ و منجمله انواع متوشه لکه همراه او بود بهمین نفر نقل میکرد که عبدالنبی خان هم وطن
با من بود در زمانیکه مصطفی خان اراده مخالفت به مهابت جنگ مصمم ساخت با بنده روزی در خلوت گفت که شیعه صاحب شما را خبر نخواهد بود این طفل
یعنی مصطفی خان را داعیه ملک حرامی در سر پیچیده است و من در مجلس محمد گرفتارم اگر با مصطفی خان موافقت ورزم تنگ نمک حرامی گریبانگیر خاندان
ما میشود من چگونه روادارم این نام زشت برای خود ترانم بود و اگر با مهابت جنگ با آن زم از طعن اقارب و اصحاب رهائی نخواهم یافت و خواهند گفت
که صحبت پدر و دولت در رفاقت مهابت جنگ دیده دست از رفاقت کسیکه بوسیله او باین مرتبه رسیده باز داشت خوشتر آنکه ایزد تعالی قبل از روز
ظهور این مفسده مرا از جهان بردارد تا ازین ننگ که بهر دو صورت عارض شدنی است نجات یابم و هر روز پنجشنبه از قدم شریف که در کنک است ...

روز دیگر که هجدهم ربیع الآخر بود عارضه بهم رسانیده مصطفی خان مخالفت شروع از قبل ... چاره شده که دعای او مستجاب شده تا که مستمر بود در پنجشنبه و دعای همین امر می‌نمود رفت
و در همان تعلیم شرایف مدفون گردید و در بار ... که روز بحث معین بود فوت شد القصه چون مصطفی خان ترک رفاقت مهابت جنگ اختیار نمود عبدالرسول خان که تیر
روی ترکش او بود روز بار بود و اتفاق او را دیگر به ... گرفته که همراه مصطفی خان است سیر گردید و مهابت جنگ گنگ را از نیابت خوبی خالی دید به دربار راجه
دولبهه رام ... جانکی رام را که قبل ازین پیشکار صوبه بنگاله بود عبدالنبی خان بود بعد از عبدالنبی خان که پسر عبدالرسول خان نیابت صوبه دار
گنگ شده بود ... به تکلیف ... حسن ... سال ... بود و منصب ... هزاری و نوبت و پالکی جهالردار و ... سالهای ... سوار سرافرازی داده صوبه داری
گنگ تقرر ساخت و ... فرستاد و مهابت جنگ زین الدین احمد خان ... خود را بسیار دوست می‌داشت ... شیخ ... بیان ... از ... او
بود و باز از آن مصطفی خان ... شنیده ... به مقابله با مصطفی خان ... مهابت جنگ از راه طرف شمالی دریا عزم
راهی گردید مصطفی ... داشت ... تا که ... از راه ... طرف شمالی گنگا خود را ... رسانید اگر حاجت شود با اتفاق همدیگر ...
مصطفی خان خواهیم کرد ... در صورت جنگیدن ... برای مصطفی خان ... خواهید بود آمدن مهابت جنگ از ... کار ... عظیم آباد و ...
نمودن راجه جانکی رام ... و جنگیدن با مصطفی خان و ظفر یافتن بر ... دشمنان اخبار ... مصطفی خان ... مهابت جنگ برخاسته
بود ... مهابت جنگ ... رسید چون خبر ... از مرشدآباد ... با اراده ... مهابت جنگ ... رسانیدن خود را
نزد مهابت جنگ رسید ... چاره کار خود ... داشته با دولتخواهان و رفقای خود درین امر ... نمود ... القدر ...
... خود ... نهاد ... اکثری ... مهابت جنگ ... با مصطفی خان مناسب نمی‌نمود ... ظفر ... لشکر خلاف عادت
بود چرا که ... هزار سوار ... که در سالها ... های ... جنگ ... نموده جمع آورده بود همراه داشت
و مصطفی خان خود ... کمال دلیری و شهامت و تجربه کار ... بود چون بنای جنگ ... دشمن ... بود
حاجت به ... است ... های خاصه ... خود ... جنگ ... سوار اسپ یا پیاده گشته به
استعمال می‌بردند ... زیاده از صد ... لشکر موجود
در هر یکی از همراهیان او اسپ خوب داشت که اقل قیمتش کمتر از پانصد چارصد روپیه نبود و ... سلاح و یراق ... های زین اکثری از نقره و زر خود
و چار آئینه ... طلاکار داشتند ... به جمیع احتیاج ... کسی ... مهیا داشت ... جنگ ... جهت
زیاده ... سوار و ... پیاده ... بعضی از آن ... همراه ... بعضی از رفقای ... الدوله که ... شجاعت و
غیرت داشتند خصوص ... خان ... که در شجاعت و حمیت ... مقابله مصطفی خان ... جمیع امور خاصه
و حیات وابسته تقدیر و ظفر یافتن ... نصرت از ... تعالی است ... کما قال ... من فئة قلیلة غلبت فئة
کثیرة باذن الله در ... مهابت جنگ ... زبان ... اصحاب کمال

واصل بکمال خجالت دستوری بیگ و سرداری پنسر که جهت آن بعضی ضابطه انفصال نماید مطیع و منقاد هم چون هیبت جنگ نهایت تیمور در کمال شهور بود دشت
جنگ اختیار کرده از تربیت منصب ممنون و کوچ های متواتر کرده از ده منزل در منازل شهر لور نموده بمیدان باغ جعفرخان معسکر ساخت عبدالعلی بهادر در
آغره شهر مثل عقیدتمند خان بهادر و عمده الملک امیرخان و دیگر اعیان منصبداران بملاقات او شتافته حاضر شدند سپهسالار از دو اضلاع و دو شش
که درآمده اختلاف وسیله لیاقتی شایان او گرفته و بیشتر معمول بود است استعمال آورده لجوی را از صد گذرانید و در سرانجام اسباب جنگ و دستر اهتمام نموده سپاه با اهتمام اعتبار نهاد
ناصر علیخان بنام بخشی بود بنابرین مهدی نثار خان و عبدالعلی را از تالیف شکر جماعه داران الفصال حراب دیگر السران سپاه مأمور و مختار فرمود و احمد خان
قرشی پسر داود خان مشهور و شیخ جهان یار و شیخ حمید الدین و شیخ امیر الله و کرم خان و غلام جیلانی خان حاجی دوم حسن خان و راجه کبیر چند راجه
رام بن سرندر دیگر رفقاء و مخلصان را مأمور نمود که روز و شب درهم رسانیدن مردم صوبش اسپ و جوش براق مشغول بوده بعد از آن هر که بهر صوب پیش آید
نگهدارند و پیش نهاد اینکه چون اطلاع بر لوطن مردم بیت اشتمال دارد که در زمره عوام و هم خاصی بر آید و جماعه زمینداران صوبه را هم انتها نگه در زمره
مخلصان محسوب نمایند طلبیده شست از الحمد راجه سند سنگه سنحه گروهی از سپاه ملازمان و همراهان خود و نامدار خان پیشین زمیندار پرگنه ترهت و سمای برادران
تیهو سپینه خود سردار خان و کامگار خان و دوست خان با جمعیت بیشتر که انهم برابر همراهان راجه سند سنگه بود و رس سنگه زمیندار ... کشته و پهلوان سنگه
و سوم سنگه برادر او زمینداران پرگنه سهسرام و چین پور و هر سنگه زمیندار اول وجه حاضر آمده شریک حال و مستعد انجام خدمات گردیدند و در عرصه
قلیل روز و شب قلم ... جاری ... اصطلاح ... مثل سپاه توپخانه ... برای سپاه باعتبار عدد ...
چار ده تا هژده هزار سوار و پیاده ... دو هزار و ... صلاح ... سنگر ... مصطفی خان ...
که سوار کار ... در ان از اقطار و اکناف ممالک محروسه طلبیده شده
... سنگر ... باغ جعفر خان ... محافظت ... عظیم آباد ... رسانید و خندقی
عمیق ... سنگر درست نموده ... خندق حاصل شده بود ... قلعه مهیا گردید ... برج آن توپها گذاشته ...
دیگر یکی از جماعه داران معوض شد و سرداری فوج ... جماعه داران ... مأمور شدند اول عبدالعلی بهادر ... دوم احمد خان
قرشی سوم ... دیوان ... عالم چند ... راجه ... حسن خان ... ناصر علیخان ...
خود ... اقامت افکنده روز و شب مشغول ... درست ... سنگر ... مهیا بود و اعلام
هر یکی با جمعیت ... سوار ... سنگر ... انتظار ... مصطفی خان ... تبعیر و
برادر ... علی خان ... ذی القعده ... برار ... عظیم آباد ...
کشیده ... در ماه محرم سال ... عظیم آباد ... عبدالعلی بهادر ...
شد و ... ماه صفر ... جنگ ... مهدی نثار خان ...

ملازم سرکار هیبت جنگ کسب بهره‌ای از چند سوار که نسبت زیاده از صد لو خواهند بود دستور شد دفاک ربی علاقه نوکری با پاس آبروی خود و محتشمی که با خال عم و غیره

در شان داشت و حقوق سابقه هیبت جنگ در سن نوزده سالگی رفاقت گزیده هیبت جنگ بر زوار آن حصار شهر و حصین برج آن مردم در توپ بگلدار نشسته تا مقیم و نفر

فوج او اسد و در نمود ده ازان منصوری در اندرون شهر نخزده هم اگر مصطفی خان بالعکس زیر آن ترک قاصد چرا شهر و اقبال احوال اما موسی خان طلب رفقای هیبت جنگ نشنوند

نتوانستند و همان حصار رساخته هیبت جنگ آخر و نکار آمد و مال و جان و ناموس سکنه شهر محفوظ مانده موجب شکرگذاری مردم آنجا گردید و میر آن اشکن ف مالی

القصه مصطفی خان هر چند طلب نصیب و عیان نمود و شایر آن تمام محبت هیبت جنگ و دور کسی معتمد را به سفارت گرید از انجمله بود یکی حاجی عالم نسیمی که آخر مخاطب به حاجی محمد خان

شد و دومی مولوی تاج الدین که اصلش از صوبه بهار بود و از طرف عمده الملک تبرکش میر رستم خان که بر لب دریا متصل پتنه با دستگاه تمام بسر می‌برد و اقع

دمکان فیض بخش بصادر ست و انصار گزیده و لیاقت و هنر مقرر بود وظیفه میسافت و یک کس دیگر خوب در نظام نمانده اطلاعیه آقا عظیم این محروم مهم در آخر ساله

با ملک محمد خان دیوان صوبه کابل باشد و اصحاب پتنه مذکور را نزد مصطفی خان فرستاده پیغام داد که در کیست شما از فرزند آمده و اگر بیاید بار ارادۀ انقطاع مطلق

از رفاقت جناب عالی کیتی مهابت جنگ و بعد از آن نشستن از این دیار حرام است همراه سیه پادشاهی حقوق سابقه است آیین مهمانان و در دستان نجابه تا در دو

دنیا ایشان باید نمود و آنچه از اسباب سفر و بار بردار حاجت بشد اظهار باید کرد تا در ستة زیاد همراه کنیم و از آرام گیر ابنده و به حکم احتیاج زاد ماساتیم و در وداع یکدیگر با هم

و اگر ملاقاتی از جناب عالی با جمعی از سپاه ره که با هم سیده که بنده واسطه رفع کدورت کنه الایام هم در استراق باتفاق آمید و اگر سیدی از صوبه خاصی

برای این صوبه حاصل کرده باید همایند تا ما راه خود گرفته پیدا شد جا در ملک شارع صوبه را تسلیم نمائیم فرستادگان سوار گردیده در نواح شرقی قصبه موگیر

به مصطفی خان رسیدند و بعد ابلاغ پیغام عجلت معاودت نمود چون جواب آوردند ملخص آنکه نه اراده رفتن است و نه با مهابت جنگ بر سر بلکه ابرام

در تصویر از دست شما منظور است و استعفا رسید که نمود حواله آن کیست که میشود که در انتزاع صوبه بنگاله از نشر زخان در دست ایم نشسته بود و همان شدن در ...

بمن دارم باید دید تا درمیان چه واسطه گرداد کار چیست : لبعد این جواب از مولوی مذکور پرسیده که مولوی حسیر الکرخی بیت ترستان و ظرف دیگر بگاه

رفضه مسعود بیکار آنشنید و ما را مقدور استیصال هر دو باشد اول کدام یک از ذوالقتین را زیر تیغ کشیم مولوی تاج الدین مقصد پرسی العقیدۀ اینجا آزاده

جواب داد که کافران را اگر حربی باشند روا است که زیر تیغ کشند و اهل قبله هر چند رفضه باشند مستوجب کشتن اند مگر دلالت بحرب و مخالفت از متناهی الکفر

استحسانست مصطفی خان گفت با اعتقاد و اقرار منابع ما خود رفضه بدتر از کفره اند اول رفضه را باید کشت و بعد از ان از حال دیگران باید پرسید

مولوی خاموشی گزیده رخصت گردید دست ادا چون در اینجا رسیده بود ما جرا از من و پس ظاهر شد هیبت جنگ که مستعد بقیه بود مستعد جنگ گشت

و تیر شهرت داشت که مصطفی خان جارپهای مردم شهر و رفقای هیبت جنگ را از فرط غرور در رفقای خود بخشید هر خانه بنام یکی از نوکران خود مقرر ساخته

بود که لبعد فتح آن خانه معه اهل و اسباب آن باو متعلق باشد اتر دلخالی نخواستد فقیر در بنابت تلونش از دیوان حضرت حافظ شیراز که بالاخیر آن اینست این

در تیر او بعه تفاول نموده بود و این بیت برآمد : تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند : والحمد لله که مطابق این تفاول

مشاهده گشت القصه چون مصطفی خان بمونگیر رسید عبدالرسول خان برادر زاده او معه فوج همراه پیش برای انتزاع قلعه آنجا که اندک تمنا نسبت و صیانت

81

بمنانت و رضا شهره دار تعین نمود حسن بیگ خان یت قلعه دار لعلگیان که بجز استیقام قیام داشتند بمدافعه استادند چون مقدر کارها بنظر اشرح نمی نمود با پیاده ها

با جمعی از رفقا بر آن قلعه یورش نمود و مردم بالای حصار بر آمده قلعه را گرفتند اما بحسب تقدیر عبد الرسول خان که زیر دیوار قلعه استاده مردم را تحریص برآمدن بالای

قلعه می نمود گلی از شخصان درواره سنگی از بالای فصیل بر آن مرد جمعیت افکند قضارا سنگ مذکور بر سر عبد الرسول خان رسیده خود بشکست و بیمار گرده

همانجا رخت هستی از دنیا بربست فتح قلعه موکل بر چنان بود که تدارک شکست عبد الرسول خان تواند نمود مصطفی خان اگرچه باستقلال خود و نیابت دل آگاهی رفقا

از جا در نیامد اما در باطن متاثر گشت و کمر شکست عبد الرسول خان با رموی از ورای با او بود در این روز در آنجا مقام نموده بمراسم تعزیت و [illegible]

نوبت پرداخت و بعضی از نو نهادها بر دست و گاه انچه حاجت و مناسب بود از آن قلعه گرفته [illegible] نمود چون خبر وصول او و هیبت جنگ رسید در

با سداریها اطراف سنگر اهتمام تمام نموده روز و شب نمی آسود و مهدی نثار خان را ماموریت فرموده بود که شبان و روزان چند نوبت گرد سنگر

گشته بر آگاهی و تشجیع رسانیدن لشکر بردارد و مرحوم مذکور در خصوص آنچه مناسب میدانست می نمود تا آنکه روز پنجشنبه پانزدهم ماه صفر بود در همه در جاهای

خود مستعد و مهیا نشسته همینکه دو ساعت از روز برآمد مصطفی خان متصل به سنگر رسیده در باغهای اینجا که با پنجره بود توقف نموده فوج خود را دو حصه ساخت

یکی لشکر دیگری بلند خان [illegible] همراهی خود و از باغبانها مذکور بر آمده بلند خان را پیشتر فرستاد تا بالا رفته از طرف پشت لشکر و سنگر در آمده

پشت مردم هیبت جنگ زنند و خود نیز از راه سنگر که راجه بسند سنگه و دیگر تحصیلداران مستحفظین از آن طرف بوده اند اراده در آمدن نمود بلند خان حسب الامر [illegible]

نخاس رفته و از باغ جعفر خان جابری که [illegible] مقید بوده اند گذشته با ناصر علی خان و پسر شید علی و داماد مرتضی خان نیز از منصبان [illegible] که آنطرف

مقرر بوده اند در آویخت ناصر علی خان مجروح افتاده از کار رفت و سید علی و نیز از منصبان برحمت الهی پیوست و ناهر خان میواتی زخمی گشته گریخت بلند خان

در معسکر وارد و از عقب هیبت جنگ در آمد و در حویلیهای [illegible] سپاه لشکر در پیش مشغول غارت شدند مصطفی خان بر سر راجه بسند سنگه که [illegible] بود

ریخته یک حمله [illegible] بسند سنگه [illegible] عمار خان بابوری و داماد بسند سنگه [illegible] بسیار بر خاک میدان افکند بسند سنگه

با چند کس [illegible] فوج مصطفی خان که کمتر از شش هفت هزار سوار نبود مبتلا گشت و مصطفی خان بحال او [illegible] پیشتر راند

[illegible] سنگر [illegible] تیر باران ذو الفقار خان میواتی [illegible] تیر خورده راه گریز پیش گرفت [illegible] این احوال

جمیع لشکریان آن ضلع بی استقلال گشته فرار شدند و پیشتر [illegible] هیبت جنگ تمام عرصه خالی گردید و مصطفی خان با جمیع کثیر نمایان شد

هیبت جنگ بر فیل سواری خود بر آمده با [illegible] مردم که کمتر از دو صد سوار و صد و پنجاه پیاده خاص بردار بود با دل قوی و خاطر مطمئن مقابل

مصطفی خان گردید از جمله سواران نامدار خان و کامگار خان و سردار خان و [illegible] خان بنگش با صد سوار همراهی خود و قریب هشتاد سوار

متفرقه از رساله [illegible] بدر الدین خان [illegible] طبیب [illegible] علی [illegible] که بعضی از اینها [illegible] بوده اند و مهدی نثار خان با [illegible] علیخان

و میر اکرم و شیخ [illegible] کس دیگر در مورچال شیخ حمید الدین [illegible] لکهنوی طرف پهلوی چپ هیبت جنگ مشغول گفتگو و دلجوئی او بود که [illegible]

رو نمود [illegible] مهدی نثار خان به شیخ مذکور که جماعه [illegible] اسد الله لکهنوی که او در جمعیت برادر شیخ حمید الدین بود تاکیدها برای سواری

به جنگ و گرفتن لشکر الحاصل مردم دست برد رسیده در خان مصطفی استاد جنگ به هیئت چپ پهلوی در کس نسق بیخ جمعیت بهادر خان نثار مهدی نکرد سوی نمود
اسبان همراهان از کس چاره در آمده و بر اسب از آمده خان نثار مهدی مقابل شاه حکیم بگرید از سمت او است همین جنگ هیئت که گفت بلند آواز با هم با زبانی و نمود اشاره او با ایما
منهزم العلی عبد استاده یکی از رفت پیش زبان تیز از آنجا خان مصطفی طرف استقلال با کمال جنگ هیئت و کشیده در آورد با او شده پیاده او مقابل خان بهادر مهدی
خود را اشتهمه جان بلند خان مصطفی و رود از مطلقا انداز مرده مردم جام از سنگر پناه در اطراف که را دیگران و العلیجان عبد سوی سوار دست خود همراهی فوج کل با که نمود
بیاید که جا از حریف اسب حدا تسخه خود جای کس در شود سوار کسی که نیست ضابطه سنگر در که فرستاد جواب آراده از حیرت العلیجان عبد جهت این از بود آگهی رو بداد
دیگر بر و نمود و بنده خود نسل بر شده متحیر العلیجان عبد آمد خواهید کار بحجه شرم تمام بر من درگاه که رسانید حکم آمده دیگر آدم نمود خواهد از دو نیماها مدرسه بهم فوج
دریا بوده استاده سنگر بر که جنگ هیئت طرف از و بود بسته سنگر بر در نیزه خورده سنگ خان مصطفی دیدم حمله چون شده سوار اسب بر این اثنا بر
جانی جنگی چنین که شد الفعال عبث احوال این شاهد را العلیجان عبد نیست نیز گران تشین فیل از بر در خان مصطفی فوج دوز سپرا سبکها در
علیهای و استاده استقلال با رفته سنگر در زیان ضرر صاحب لقا که خان مصطفی فوج سر بر دیر سوار آتش همراه که گردید شور با که است صورت سید المقصور منتهی ما از واشده جنگ
بود نمود تحت تمام از دستان در زد تباز نمودند اجتماع و جام از آمده جمع او سر بر طرف هر از بودند شده متفرق که او مردم و جست ایوار بی یا دیانشا ده کرده با لشکر
او سر بر تیمار رفتن در داد صدا عمله این که گفت نمود بسر شده ملامت ده فرستاده کس جنگ هیئت که تا راندند می شیر پشت شنیده غضب و غیظ از شد العلیجان عبد و
استاد خود جای بگذشته بر العلیجان عبد این جا بی کار با آن الهی نصرت از که شد برید آرزید جا الهی شکر ده برده خود جای به شد خواهد منکس قبضه رفته بر باد بر تهیها
اورد تپ همان و شنیده دیگر ان معتمد مصطفی لشکر شدن و خبر دریده خروج المحلصان از آمدند هم از همه در شن مرد چون مانده استاده النهار نصف تا خان مصطفی و
اینجا در باغ سنگر مقابل بسیار و تو بود نزول کرده معاود بود کم بالا کرده یک فاصله لقا خرد بین چپ در بایر سر بر که خود معسکر در است بدرانست صلاح دانستن نمود
است منوال این بر خان مصطفی زدن شکست و مذکور جنگ صورت در انداز کله بی بی فرمان کرده قایم بود شده واقعه سنگر پشت طرف از
جانان شکیبای زد می تیرها خود دست بدست و نمود او استقبال استقلال با بسته جان از دستار و گشته ظلم از تا یوسف جنگ هیئت رسید جنگ هیئت پرست بر خان مصطفی چون
را جنگ دست و فوج قلب خان مصطفی و گرفتند خان مصطفی بر سرگرده شیر و شمشیر تیر استعمال و انداری برق به بنشین ها چه ادراک همراه از یاران یکه بر روز خاصه
خان مصطفی معتمدان سلک در و ان نام با اوان جوانان از که شاه حکیم بخصیص در بر که آتش زنده است همین جنگ ها هیئت گفت می خود ایشان هم دیده تنها
سپاه قریب خان مصطفی و افتادند گشته علیک زخم شمشیر از جنگ بسته و بر ادر دیگر آن مشهوران بعضی و او برادر شاه ابول و خان نثار مهدی و روی بر
از ترس معتبر طوع و قبح زدن اگر مباد آنکه ترحف دیده خود فیل از اصطرار خان مصطفی چنگال از مفارقت علیطید بر زمین انگ زخم از او فیلبان که بود
ماندند سنگر در را جنگ هیئت آورده هجوم ده کرده کار همین هم ایشان دیگران اتفاق با تا انگنده فیل از در خود ایشان همراه رفاقت در سعادت عثمانی با ورود
بیرون بار چار با چار کرده تماشا روزگار نیکی تیر خان مصطفی آنچه کشته مضطرب و شده در فیلبان افتادن از افتادن اینجا از مردم بر تقدیر بحسب
عبد العلیجان چون کردند اسوار او دادند آوردند حاضر اسواری برای اسبی شناخته اگرزا مردم سنگر بیرون رفت باید پیاده یکان همراه سنگر

انقلاب و اضطراب بود به توقف مصلحت ندیده و در عرصه حکم به واخلفی دیا نمود و مقابل ایستاده چنانچه مرکوز بود بعمل آورد و از این طرف بهیبت جنگ مع جمیع سرداران

و افواج باقی‌مانده تمام روز و تمام شب سوار و مستعد کارزار ایستاده ماندند بعد از آن بحصول پیوستند که راجه سنگر سنگه مفید و محصور بوده چون همراهیانش اکثری شب باگوار

مرگ نوشیدند و مصطفی خان او را اسعد و مطلق شمرده پیش راندند و راجه کرتچند معه دیگر افواج گریخت و بلند خان با سوار تر از کسی در اراده و بازار ریخته خیمه‌ها را در و

را غارت نمود و اعلام از پا در افتاده کسی در آن عرصه نماند سنگر سنگه قدیم مصطفی خان کشته شدند و حبیب جنگ یقین دانسته به در رفت و همراه او شیخ سکه و محمد جمال

و نصر الله رشیداران گرگنه سر کشته و نزار و دیگر زیره رشیداران هم به در رفتند و از فوجی که ضرب دست مصطفی خان دیده بود اکثری به پایهای خالی

به بیرون حصار عظیم آباد و جمعی کثیر بر لب دریا و انبوهی در باغ جعفر خان قسیته پناه گرفتند و نصف سنگر از مردان کاری از منحوطات سنگر تو ده اند خالی ماند

و ارد و بازار و خیمه آنان خالی مانده تا جایی که زود کار کشته میدان خالی دیده شده تا جایی سنگر طرف شهر که سمت مغرب بود خالی گردانیده بطرف شرق

مقابل لشکر مصطفی خان با سردار را حاضر شمردند و بهیبت جنگ روز را نه در خیمه محمد تقی بیگ براری آمد با یک فاصله از خیمه عبد العلی خان ایستاده کرده بود دید بسیری کرد و

وقت شب در خیمه عبد العلی خان آمده اصرار می‌نمود و عبد العلی خان و مهدی نثار خان و ابن الامام و معتمدان رفقای او و دیگر سران عبد العلی خان و دیگر فرق همه نثار خان

و تقی علی خان با سردار اتفاقیه نزدیک سنگر رسید با آن جمعیت سوار اتفاقاً صاحب خبر بود بیا و زور اقبال و حسن سعی و اهتمام مهدی نثار خان و

عبد العلی خان که زود مردم معتمد بر جا ایستاده تأکید نمودند که کسی از جای خود نجنبد و از هر جا که کسی کوچ آن در آید بجرای آن ساخته انقلابی رو نداده و دسته

بر جا سر فرو نشست تمام روز گوله‌های توپ از آن سوی آمد و ایت مردم میکشید اندکی دور تر از سنگر لطف و سیبا میکردند محمد ام مینمودند و در آن سنگر

مردم محفوظ بوده نتیجه روز کامل به همین منوال گذشت شب نهم که شب چهارشنبه آخر ماه صفر بود هرکاره‌ها خبر آوردند که مصطفی خان فردا کوچ میکند بهیبت جنگ

ارباب مشوره را جمع نموده استشاره نمودند همه دانایان بر این قرار یافت که اگر بدون جنگ دیگر اری منظور بدارد صبح استعداد حرب باید نمود

و مهیای این امر باید بود تا آنچه مقدر است بظهور آید و صلاح چنین افتاد که لشکریان بطور جنگ سابق را مع سرداران شان در سنگر باید گذاشت

و لشکر یکه در سنگر بوده همراه گرفته باید جنگید بهمین قسم العمل آید عبد العلی خان بهادر را مع احمد خان قرنیس و شیخ جهانیار و خادم حسن خان و سید عرب خان

مقدمة الجیش نمودند و جسونت ناگر و نامدار خان را به میمنه با چهار ربع کل همراهیان و رساله خاص و مهدی نثار خان و شیخ حمید الدین و

دیگران به همراهی احترام الدوله همت جنگ بهادر مقرر شدند و راجه کرتچند و راجه رام نراین و ذو الفقار خان و دیگران که در جنگ اول ضرب دست مصطفی خان

را دیده منهزم گردیده بودند در سنگر متعین شدند اول صبح بهیبت جنگ نماز خوانده توکل بر نصرت باری تعالی نموده سوار شده و ناصیه عجز بر آستان خداوند

مستعان سوده فتح و ظفر بر دشمن خیره سر مسالت نمود همراه عبد العلی خان قریب یکهزار و پانصد کس جمعیت بهم رسانیده بهیبت جنگ نزدیک دو هزار سوار ایستاده بر

برق انداز و قدری بان و دو سه ضرب زنبورک جلوی موجود بود مبشاکر دید و سواران همراهی مصطفی خان از باغهای انبه که طرف جنوب سنگر بود نمایان

و لشکرهای او بموریچه روان شدند مهدی نثار خان اینکا به عبد العلی خان گفت که سر آب باید گرفت و الا اگر در دست مصطفی خان

آمد در میدان ایستادن متعذر خواهد شد زیرا که آنها در پناه شده و ما در میان میدان خواهیم ماند عبد العلی خان قبول نموده از پس بهیبت جنگ با بل

همراهیان مع عبیدالعلیجان توپ رس گوله بقدر فاصله در میانه ماندند راست اهل طرف عبیدالعلیجان تعاقب عام شارع بر جنگ و هیبت رانده پیشتر چپ بدین سبب
که بنده هم از انجمله بود و هنوز با سر حد مذکور نرسیده بودیم که مصطفی خان داخل میدان عقب شده بر گرد انجا رفته بقبض منصرف گردید و لوهای اوزان جانب ما چند به
شروع به سر دادن نمودند و در روبرو ما در بیاده آن سید مرتضی خان به مصطفی خان با جمعیت فرا ورزان بیاده گشته اسوار ایستاد مصطفی خان به منتهای سد
رسیده که برگشته با نوع خرج خان بتقابل شد روبروی ایشان جنگ بر فیل خود فرار گرفت و ما بین مصطفی خان و سر لشکر مرتضی خان افاغنه جانب ما ایشان لفنگهای
بر زمین انداز با رسیدن شد متصل هم چون سکندر صف بسته ایستادند و شروع به برق اندازی نمودند میان ما و دشمن با صله بقدر یک تیر انداز بود
در اندک زمانی از همراهیان اکثری مجروح و بعضی مقتول و از اسبهای اکثر سواران غلطیده از انجمله یکی از رفقای عبیدالعلیجان بود که اسبش از گولی غلطیده او پیاده
گردید که استعاجب به فقیر آورد فقیر به فیلی که سوار بودن بنده او را همراه خود گرفت و فیل بر جانش قیل کله لفنگ بر کمر او فرو رسیده به قتال بود که
دو سر گذشت الا در کمر بنده و حلقه او نیز شد و نیز در پایان چپ فقیر در دست کاله لفنگ رسیده گوشت و پوست او را سوخت دانسته ایشان محفوظ ماند فیلبان عبیدالعلیجان
را در فرسم کله لفنگ بر رسیده از کار رفته الا زنده بماند و عبیدالعلیجان رحمن خان حرامی خود در از عقب خاصه فیل بر داشته بر جای فیلبان نشاند و
فیلبان را در خواصی مجروح عقب خود انگنده و بار از گرد و از نهایت گرمی بر رفت یکی از رفقای عبیدالعلیجان میرزا فتح الله نام که کودکی از رستم زمان و سام عصر تواند گفت
لعلگی های ی بلند و بدار است عبیدالعلیجان را که در آنوقت بر جا مانده بود دیده با وجود آنکه خود در با ضرب الا قید بود طاقت ایستادن نداشت اما الفوق فیلی همراه لفنگیان
خود گرفته و لفنگها را بیار کنانیده با پیش رو آورده شلک سکانیدند چون دنیا تاریک بود و عرصه بر دم تنگ اکثری بر زیسته شدند آن جمعیتی با چهار سردار
که عبیدالعلیجان و احمد خان قرابتی زنخ جنابا بیار کار دوم حسین خان بود نماندند زیاده از صد سوار با لشکر ما از آن همراه بود در آنوقت عبیدالعلیجان به جنگ
ننجام رسانیده عرصه بر بانگ گردید با یک کمک شفقت نمودیم نمود شما سبب آنکه صاحب هم از جا خود بجنبید به با نشست گرمی شما به پیشتر بشنوم والا آنچه بر ما گذرد
خواهد گذشت اما استعلام جنگ تیر برهم خواهد خورد و بیت جنگ مینمود نشست پیشتر راند جاهی ایشان سپه در پیش بالا گردیده با این خبر شنیده مایوس شدیم
در رجوع با سید دار ایشان دیگر نمودیم در ضمن فیل ایشان مصطفی خان از عقب رسید و صفوف افاغنه بر آمد و بر ما متفق شد که افاغنه حمله می آرند همان وقت
قصار لام از رسم الله بالفعلجیان رسیده شلک کنانیدند و زخم گولی بر زنان برد از فیل سوار رسیده کار تمام گشت ولقدر یک دو گز علم دار از فیل بسته
سوی ایشان بر زمین افتاد و بماند هم از زبان فقیر بر آمد که زده هم ان الله تعالی و هر چهار سردار دیگر گشته فیلها را پیش راندند دار رسید گذشته با تو واخ
مرتضی خان که رو بر دو بود در او تخشید مقارن همین احوال اهتمام برای عبیدالعلیجان و تمام او شان را صواب دید و مخالفت رای بر خود نمود و بانک فاصله
از صدا و دست بیامر از جا که ایستاده بود و بجهت محمد علی قیل سواری خود را پیش راند و بان و بسکالهای جلو بر پیش او میرفت و عملهٔ آن در عقب فیلش بیار
کرده سر میراندند و خاص بر دار آن دیگر لفنگچیان تیر شلک کنان مقابل مصطفی خان میرفتند حمله ما بر افاغنه و مرتضی خان و سر سیاه هیبت جنگ
بر سر مصطفی خان در رفت و از صدای رد دادها رفقای مرتضی خان و همراهیان با معرکه گرم بود و برق شمشیر دلاوران سر سیاه بزرگان از تن هم میربود
زمین بکجیل شد گاه کسی از افاغنه زد بر زمین با مجروح و مقتول گشته در میدان افتاده بود دیده که ناگهان نصرت ایزدی در نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم اشکر حیدر

هیبت جنگ فرزند ذی الحقیقت همراه که منزلی بود شتر فی گذشته گویا تیر دقی برابر سینه مصطفی خان از دست برق اندازان بنس روی هیبت جنگ رسیده وازین
گوش را رسید و بیرون رفت و خود فیل جون مرده افتاده بنا به این حال رفقای او از گریستن شیون گشته همراه از دل و دست رفت ولی اختیار بار فرار بر سر
را محتار افتاده بتمامی ها بر گشت مرتضی خان در از فیل پدر با گریستن بنا ها بنموده طاقت و حسرت در پاه در هیبت را غنیمت شناخت جون مصطفی خان امیر المومنین علیه
السلام و مجتبان انجناب را تنطرح کج مسید بحر بسم رسید و ضمن اتفاقی رسید و بیانچه در هیبت جنگ و عبد العلی خان و دیگر سرداران منصور شکر الهی بتقدیم رسانیده
شادمان گردیده بیدو حسرت ام الدوله حکم تیر اصل شادیانه در نموده اهتمام تعاقب فراریان نمود چون با موسم تیر همراه افاغنه برد در فرار هم اضطرار گذرده بیل
زبالی راه می برید و گذار از با ل ها سیل سوار نیابر لب راهی اسپ سهو پشت بمرفت ودو سه سرا کس باستقلال می ایستادند چون ارابه و سیلها در در سر بی قیمت خود
هم راهی بیند ند هیبت جنگ و حاجی احمد پدرش بلشکریان و سرداران خود تاکید کرده متواتر استمام بینمودند که مردم در تعاقب تا ده روی کنند خلاصه در
عرصه دو پهر یک گروه راه تعاقب طی شد بعد از ان بجای خود ایستاده شادیانه می نواختند تا سپاهی لشکر و انشر بنگاه فراری معمود شد و خبر رسید که
مصطفی خان تا با بر منتهی پور رسیده اقامت گزید و در راه حیات او معلوم شد کار فیل بر بالکی سوار شده فرود آورده در منزل افتاده هوش
رجوع بس او گوراند بیج از ماجرا تاسف رواز روز نای بخت و اقبال تاسف نمود و هیبت جنگ معاودت نموده داخل ضمیمه خود گردید ند و مبارکباد گرفته
و القدر بابه هر کس از رفقا تحسین و آفرین بعمل آورده هر یکی را خوشنود و فتور را بانکه صد بیت گفتن کرده ام در اعوض مهرانی کشید بکشایش
را نهایت رسانیده در شب در همانجا که را ماند صبح فرکوچ آزاماند یه مونگیر رسیده با شماع این خبر خود هم کوچ نموده در خیمه گاه او که تا ب منتهی پور بود معسکر
ساخت و مصطفی خان از اندیه مونگیر کوچ نموده بپور رفت همین قسم تا محب علی پور تعاقب بعمل آمده بود که مهابت جنگ بعظیم آباد رسیده بر آمدن
رگهوجی بهونسله که حسب الطلب مصطفی خان از جای خود جنبیده بود آگاهی یافت و به هیبت جنگ نوشت که احتراز است و در صورت اتفاق شد با مصطفی خان
از عهده کاش بر آمدن نه مقدور است و نه یارای شما بهتر آنکه چون الحال او مغلوب شماست بحال او تنها بر دارند و کار او باز دید و من معاودت
بمرشد آباد نموده بتدبیر مرشته امتوقف سازم تا به هم دیگر به پیوندند هیبت جنگ با شماع این خبر سالاری لشکر به عبد العلی خان سپرده و مهدی نثار خان
و دیگران را متعین نموده همانجا گذاشت تا آنچه مناسب داشته بعمل آرند و خود بهنگام شب بر بالکی عبد العلی خان سوار و کهاران بسیار همراه گرفته راه
طی نموده صبح نزد مهابت جنگ رسید و از اتمام آمدن چند منزل شده سراج الدوله را بطور ضمان همراه گرفته به لشکر خود معاودت نمود مهابت جنگ هم
بعد یک دو روز رسید که در تعاقب مصطفی خان تا به قصبه رینیا محاذی غازی پور بر لب گنگا که عمل صفدر جنگ ممکن افاغنه است رفته و قصبه مذکور
سوخته و باخته معاودت را جازم گشت مصطفی خان خود در القصبه جنادره که بلعوا اس آن از امیر قلیج هفته است کشیده در تهیه سپاهی لشکر و اسلحه
سلاح و بهمراهی و سر انجام درآمده ان اعوان انصار کوشیدن گرفت و هیبت جنگ و مهابت جنگ با اتفاق یکدیگر معاودت نموده بعظیم آباد رسیدند از آنجا
مهابت جنگ بالا سوده توقف مرشته عازم مرشدآباد گردید و هیبت جنگ در شهر عظیم آباد نزول نموده به تیاری اسباب حرب با الیف قلوب صاحب رفقا
و ترفیه حال عامه سپاه و سرانجام دیگر آلات و ادوات کار زار بر داخت ذکر رفتن مهابت جنگ بمرشدآباد و توقف نمودن مرشته را در برادران

والعراض یافتن عمر و بد و مصطفی خان در جنگ با ثالث و اختصاص یافتن حبیب جنگ به فتح و ظفر با بکبد ابر ز منان مهابت جنگ در باب فتح خان بهادر بعضی

امور ضروریه دو روز مقام نموده منعم علیخان نام شخصی را که مرد سخندان زبان آور بود بر سالت نزد رگهوجی بهونسله بر جناح استعجال فرستاد و خود متعاقب از

بر شد آباد رسیده رحم خان جماعه دار عمده خود را برفاقت هیبت جنگ گذاشت رگهوجی به بردوان رسیده بود که منعم علیخان بار دریافت ملاقی گشته

پیغام مصالحه رسانید رگهوجی بهابت جنگ را سوگند و مضطر تصور نموده مصالحه را بشرط رسانیدن مبلغ کرور روپیه قبول مینمود و مهابت جنگ از ادای

جواب سوال ابا دارد در ... نموده ... سفرا و گفتگو را طول داد و در ... خرد رگهو را ... نهاده دو تیم ماه بهمن آیین گذرانید تا نوبت فتح

و ظفر هیبت جنگ شنید انزمان به شکر الهی پرداخت و سر رشته مصالحه را انقطاع داد تفصیل این اجمال و تبیین مقال از صفحات سطور آینده

برای وضوح و ظهور میآید رسیدن مصطفی خان در برگنه‌های سرکار شاه آباد و جنگیدن با احترام الدوله بهادر هیبت جنگ مرتبه ثالثه در میدان بصر

گشتی و ظفر یافتن هیبت جنگ بر آن بلیک قوی جنگ و اسیر شدن راجه دو ... در جنگ بدست رگهو بهونسله و جنگیدن میر حبیب الله در

قلعه بارہ بهائی احترام الدوله بهادر هیبت جنگ اواخر جمادی الاولی که بایان تابستان و شروع برشکال بود باستماع خبر شنیه مصطفی خان از سپهر

عظیم آباد بر آمد و اسلحه حرب را آراسته عازم گوشمال آن بدمآل گردید و مصطفی خان انواج خود را که عبارت از جماعه افاغنه باشد در بصیه

خیار فراهم نموده از رکه دار دشت ... رسانید چون دید که موسم برشکال قریب آید و رگهو رسید خود را در صدد وصول عظیم آباد در رسیدار ابو

ارچین ماک چکله ... که در تحت تصرف هیبت جنگ از قدیم بود رسانید این اراده که اگر هیبت جنگ برای جنگ بیاید فتح و ظفر نصیب او گردید مدعای

حصول انجامید و اگر گسسته شد قصه کوتاه است ... براه داده بر آن مقدور نگذاشتن ... و اگر هیبت جنگ در گنگ خواهد نمود ... طغیان آورده

سوسن سد عبور ... گردید ... از انجا که مواقف است در ساحت مبلغی از تحصیل سرکار شاه آباد بمعرض وصول یافته ... درآورد و سپاه را از طور خاطر جمع

داری ... باشد ... پایان ... رسانید و رگهو از غیبت نمود ... و نواحی ... آباد دست ... باید طلبید تا خود در انجا رسیده

باد و اتفاق ... که در صورت مهابت جنگ غالب میتوان شد و سپاه ... اهم ... تا بخوبی میتوان از از ... البعد ان ... مقدر باشد

هیبت جنگ ... بر آمده ... را به بصیرت قلبی ... نموده فرصت نداد و باستعداد ... و یکده ... سوار ... شیخ دین محمد ... شیخ مجاهد ... خانی

که سیف خان حاکم پورنیه از اتعین نموده بکمک هیبت جنگ فرستاده و رحم خان ... که مهابت جنگ بکمک هیبت جنگ گذاشته بود

از عظیم آباد و کوچ ... کوه از دریای سوهن ... گذشت در دو سه روز در میدان کرنی که قریب چکله ... صحرای است رسیده ... رسید.

که در ان میدان ... اقامت نموده ... مصطفی خان ... و تمام ... نموده ... افواج ... هیبت جنگ ... گذراشت و در ... عاد

تا ... فاصله ... از ... صبح ... القرع ... تمام ... سوار و هیبت جنگ ... کار را گشته و حاجی احمد ... مبالغه

مینمود که ... اول ... باید جنگید اما مهدی نثار خان دیگر ... شجاع ... از ... جنگ میدان ... حسم

داده هیبت جنگ ... که اول ... مغلوب ... غالب ... مغلوب دیگر ... جنگ اکنون ...

ضرفه است و از اثری اثر چه در اندک وقتی که بر سپاه زور آور در میدان گل دلاگشته محال مدافعه دمی دله با اعدا نمیماند و او بخاطر جمع اوقات
در باب از نصرت صوره بعمل او در آمده که هر در عمل شما میماند و بعد بر سات مهیای حرب عظیمه او با اتفاق بر یا بسته بود در بیست جنگ این مدارج را قسمت
به عبد العلی خان سپاه در که هراول و مقدمه الجیش بود فرماندار که اهسته بهانه تعیین بیکان سنگر بیش رفته شروع جنگ بکنید پس قسم بعمل آمد ازو بر
از عساکر بیش رفته بودیم که سپاهی انگریزی مخالف تا باین شد و مصطفی خان فوج را دو حصه کرده یکی بسر کردگی بلند خان و دیگری را با اختیار خود نگاه داشته
در میان صحرای گرتهی بدید ار گشت از شرارت یکبار توپ کلان سر دادند گلوله اتش بفیل سواری بلند خان خورد در ان فوج تزلزلی بهم رسید
به مجرد این حال مصطفی خان با فوج همراهی خود بیکبارگی قلبها را بحمله در آورده اند و سواران همراهش اسپ ها را عنان داده تند و مصطفی خان با جم غفیر جوانان
زبر بیطیر با برق شمشیر قرار ای بیکان قطره زنان بر سر داود خان که همراه توپ چی تیپی بیشتر از همه ها بود در رسید و در او تحت رود داود خان با مبلغ کس
از بر اد ران خود با بیداری نموده در میدان مردانگی جان بالی کرد نام نیکی بیادگار گذاشت بعد از احوال داود خان دل از دست مرد مان رفته قسم را راه
فرار اختیار آمد مصطفی خان لطرف خود خادم حسین خان را دید که بر سر او تحت وزر د و خورد مقتول گردید زاده خادم حسین خان با پنجاه نفس کس در
میدان افتاد چون عبد العلی خان احوال فوج بر هم را تیر دید با معدود دو که مانده بودند پیش از اینکه گاو را ن اسیل توپهای کلان در میان افتاده راه
بر آمد سنبر می آمد ز نسیمان گلوی گاو انرا که حایل بود بریاگه ستد در تو قت بهدی نثار خان با پنج کس و تقی علی خان تنها از پس وی بار
رسیده خبر بد احوال ما که با عبد العلی خان بودیم گردیدند و شیخ جهان یار در راه شکسته گرگه که اطراف دست راست ما تعیین و از میمنه عقب مانده بود با ده
دوازده سوار رسیدند و رحیم خان با پانزده شانزده کس تیر ها در کف از بار زمیدا شد مجرد این اجتماع ز نعاقب عبد العلی خان با مصطفی خان نزدیک
رسیدن شان بیدیکر نمید ایم از کجی گلوله تفنگ قضا در سینه مصطفی خان متصل قلب او رسید از استنشاق فوت او چون از همراهان هم اکثری معورا
و بر حی مجروح شده بود ند و باقیماندگان تاب اضطراب سپاهی و جرات اجسارت ا همیو ند مرکش را که دیدند ما سید گردید یا هر کسی راه خود پیش گرفته
گر تحت حتی اسیر یا ران شان نه و نیز اثری مرد را در میدان رحیه مصطرب الاحوال بر برفت دست جنگ که از این انواع براول ازطف
ما بوس گشته استفسار احوال عبد العلی خان و با ملک انصار و اعوان نصرت و اعانت ایزد سبحان منتظر بود حمایت نمود فیل سواری خود را پیش راند
و در باران همین وار د گر بر سر بار رسیده و عبد العلی خان را مظفر در میدان دیده هاشم قلی خان دار وغه دیوانخانه خود را فرمان داد که بر فیل سواری
مصطفی خان بر آمده سرش را به برد حسب الامر بعمل آمد سر را بر نیزه نشان العظیم آباد فرستادند که در شهر گردانیدند بعد از ان بخاک سپارند عمله
شهر چنانچه فرمان بود بتقدیم رسانیدند بخاک کردند **حکایت فیه اراته** میر محمد باقر منشی شوشتری که از اجله سادات شوشتر و اتقیای عهد را
افسر در کمال ورع و تقوی بود در محاربه جنگ مصطفی خان حسب الالتماس مخلصان برجوع اهیان غیب نموده در عالم رویا دیده بود که جناب
ولایت مآب امیر المومنین ع با آن افغان بر کین به شمشیر مقابله متوجه اند و بعد از دو ضربت آنحضرت لغره الله اکبر کشیده در کمرش دو نیم زده است
با استماع این خبر که سرش را بریده و جسدش در پای فیل بسته و کشیده بخاک کردند تعجب نموده فرمود که من چنین دیده ام باید از کمر دو نیم شود بعد از جا ک

حکم هیبت جنگ در رسید که جسد نحس او را دو نیم کرده یک حصه بطرف مشرق شهر عظیم آباد و یک حصه بطرف مغرب بیاویزند همچنین شد بعد از مدتی اعضای گندیده اش را فرو آورده
جایکه او [illegible] گرفتند ذکر بقیة السیف از رفقای مصطفی خان یا ذکر احوال دلشیر خان و الف خان و عیسی خان و مرتضی خان و محاربه رگهو با راجه دولبهه رام
و پایان جواب سوال مهابت جنگ با او مرتضی خان پسر مصطفی خان در حینیکه با این عرصه جنگ بود با اکثر باقیماندگان بمصیبات شب [illegible] تن زنده خسته همگنان
به [illegible] و گریه در بستان عمل نموده در رفت و پیاده [illegible] و عیسی خان خالوی مرتضی خان برادر زن مصطفی خان که در کودائی پنهان گشته بود دستگیر آمد
و چند روز مقید بود بعد از آن بعطای خلعت و لباس اندک [illegible] در راه اختصاص خلاص یافت و دلشیر خان جواهر زاده شمشیر خان برادر خرد مراد شیر در زخم کاری از
کار [illegible] زیر باشش بود برداشته در خاک میدان بیهوش افتاده بود مهابت جنگ بر احوال او که از عهد طفلی پرورده الطاف بود ترحم فرموده بپالکی سوار کرده
به خیمه خود جا بداد و جراحان را بر او طلبیده باصلاح حال او پرداخت چون زخمهای کاری داشت و اجلش رسیده بود در سوم روز از آن [illegible] در گذشت و
الف خان داماد سردار خان همراهی مرتضی خان نموده جائی بسلامت برد مهابت جنگ عرصه میدان را به جبهه سائی نیاز و سجدات شکر خالق بی انباز
سیمای خود ساخته بر نعش [illegible] مصطفی خان نزول [illegible] شمول نموده بنوبت تهنیت مبارکباد گرفت و شام بخیمه [illegible] عبدالعلی خان بهادر
بان [illegible] گفت [illegible] از [illegible] و چون بعد از فتح در میدان اقبال نقاره خانه
در اسباب نوبت [illegible] خان [illegible] در آنجا [illegible] حکم [illegible] نوبت فرموده مهابت جنگ در عرصه مبارکباد التماس عطای علم و نقاره از حضور بادشاه
او نموده مهابت جنگ در صله وی این امر عظیم که از هیبت جنگ [illegible] عبدالعلی خان بهادر [illegible] کار [illegible] از ده ها
بود خلعت فاخره [illegible] و جواهر [illegible] و شمشیر [illegible] و با لقب [illegible] در باغ جعفر خان [illegible] در این دیار رایج است [illegible]
عنایات بتقدیم رسانیده [illegible] خود [illegible] معاودت نمود [illegible] از حضور محمد شاه علم و نقاره برای عبدالعلی خان بهادر [illegible] رسید ذکر آمدن
رگهوجی بهوسله در بنگاله و مقید گردیدن راجه دولبهه رام با [illegible] گردش فلک و [illegible] در قلعه باره بهاتی با رگهوجی [illegible]
در حساب [illegible] که مهابت جنگ هم بعد از آن رسید در تعاقب مصطفی خان [illegible] توسعه های مهابت جنگ وارد رگهوجی بهوسله در بنگاله معلوم گردیده بود
ماجرای آن بدین منوال است که چون عبدالرسول خان [illegible] صحبت [illegible] مهابت جنگ و مصطفی خان از بنگاله معزول در نیابت صوبه مذکور بجای خان
مرحوم [illegible] راجه دولبهه رام پسر راجه جانکی رام [illegible] مقرر گردیده دولبهه رام موافق عقیده خود صحبت [illegible] سیاسیان [illegible] و از جماعه داران
[illegible] که اکثری [illegible] بود [illegible] صحبت [illegible] ضعیف العقول [illegible] مجهول [illegible] اکثری [illegible]
اند [illegible] اوضاع [illegible] غفلت راجه دولبهه رام با رگهو ظاهر کرده او را بر راجه مذکور [illegible] چون خط طلب مصطفی خان برگهوجی بهوسله رسید
نام برده که [illegible] غصه [illegible] سر [illegible] مرصد [illegible] خط مصطفی خان
[illegible] با جمعیت [illegible] هزار سوار از [illegible] گشته از جبال [illegible] مملکت [illegible] راجه دولبهه رام [illegible] سیاسیان [illegible]
[illegible] غافل بود که [illegible] رگهو بر لب دریای گنگ [illegible] بعد از آن [illegible]

85

بر ورود آن مطلع گردیده با ده یازده کس که در آنوقت حاضر بود به سوار شده بدر بار آمد و همراهیان گفت که زود تیار شده تعاقب بکنید در رسیدن چون به
دولبهرام رسیده پرسید مردمان در جواب گفتند که مهاراج در خواب و خبری از مرشد در بنجابت ساعتی براین گذشت که اشرف الخلق عظیم در شهر برخاست
و ناله گریه و شیون بر فلک رفت در آنوقت دولبهرام از خواب غفلت جنبید و بر پالکی خود نشسته اراده رسیدن به قلعه باره بهاتی که چند آن انفصاله نداشت نمود و از شفقه
سردارانه گرفت میر حبیب الله که بدلی او با سعد و از رفقای دو به بنابرابری یک آن توقف نموده بطرف پس خود دیده پالکی از رفقا سخن گفت چون باز
روبراه نمود دید که راه مذکور بنابر شبها چند مسدود شده که غارتگران به برده اند پالکی را در کوچه گذاشته خود پیاده بگذشته راه خرابه ای چند که در پهلو ست
گرفته وارتجیه میر در داشت و دراد در اثنیه دیه پهلوش را گرفته مرا سلامت نمود و گفت که تو به قلعه تشریف به رسید چرا خود را ذلیل و هلاک میسازی ناگهان آمده بر سبیل که
میر حبیب الله بیش نشسته سوار گردید و میر مذکور او را در میان رفقای خود گرفته تا به قلعه باره بهاتی رسانید و دیگر مردم همراهی از رساله و دیگر سرداران متفرقه
اندک اندک جمع آمدند دولبهرام بجمعیتی بیشتر در قلعه محصور گردید و رگهو رسیده قلعه را فرو گرفت دولبهرام خبر بعد بمهابت جنگ که تعاقب مصطفی خان
رفته بود شنیده مضطرب و پریشان گردید و بهمان شب ناشناسیان که آمد و رفت داشت جاسوسی مینمودند و واسطه پیغام مهابت جنگ و دولبهرام دولت بملاقات رگهو نمود و بدانو بر
زندگی را برابر گرگ رب راضی شد و با سرداران همراهی اشاره نمود بعضی بخوش آمد بعضی باقتضای طبیعت دولبهرام را مرحمت نمود میر حبیب الله بروش دیگر
پاس آبروی خود و ... مهابت جنگ ... زده جنگ را آخر صبح دادند آخر الامر بعد از پنج روز از قلعه گیری راجه دولبهرام برای ملاقات رگهو راهی گشت و جمیع
سرداران همراهی او اختیار کردند مگر حسن برادر کلان میر حبیب الله با ده کس بیرون رفت و میر حبیب الله با رفقای خود که همه چهار صد کس بودند چند کس از آنها
که استحفاظ خود نموده پناه به قلعه برده بودند در قلعه ماندند رگهو بعد ملاقات بنای ضیعه را گذاشته سرداران راجه را اختیار خود ساخت و تواضع نمایند برای
دولبهرام خیمه برپا کرده در آنجا جای دادند باینکه هوا گرم است اکنون بیایند ضیافت بخورید آخر روز بجای خود خواهید رفت چون هر یکی بجای رسیده کم
کن ده آن مسند بهمانجا مقید گردیده دار آمدن خود بدولت نشسته میر حبیب الله بر فیلهای جنگ گشته در حراست قلعه کوشیدن گرفت رگهو بعد استفسار و آگهی
بر آنکه میر حبیب الله ... جنگد برادر میر مذکور را مع پیغامبران دولبهرام با مردم خود نزدیک قلعه فرستاده بمواعید و وعید و تهدید آغاز نهاد میر مذکور جواب داد
که نه برادر داریم نه آقا لوا یک کس که مهابت جنگ است بوده ایم بعضی نامردی کرده به شما پیوستند و ما بپاس نمک تا جان داریم بمدافعه و می قطعه قلعه
میکوشیم خلاصه تا یکماه و چند روز ... میر مذکور حفاظت آبروی خود و در امر قلعه داری کوشیده نگذاشت که کسی در آن قلعه تصرف تواند نمود تا آنکه
مهابت جنگ حسب الالتماس شهامت جنگ و بنابر اطلاع بر ورود رگهو بکتک از تعاقب مصطفی خان و رفاقت هیبت جنگ برگشته بمرشد آباد رسید
و هر چند خبر اسیری دولبهرام و جنگیدن میر حبیب الله شنید اما بنابر مصلحه در توقیف رگهو در آنجا نسب اعانت و کمک میر حبیب الله اراده مقابله و مدافعه رگهو لطائف موقوف
داشته بر عکس گمان مردم شخصی مسمی علی نام منحصی را که از شاهجهان آباد آمده اراده توسل بدنبال دولتش داشت و زبان آور و رنگین مقال بود نزد رگهو
فرستاده خواستگار مصالحه گردید و رگهو این استدعا با اضطرار و عجز مهابت جنگ دانسته قبول مصالحه به شرط ایصال سه کرور زر به بی نمود مهابت جنگ
بضرورت در بست و تحمل میگذرانید با آنکه خبر ظهور افغان هیبت جنگ بر مصطفی خان شنیده سجده شکر الهی بتقدیم رسانید و با رگهو که جواب سوال

مصالحه در اشت روی برتری بگرداند و پیغام داد که مصالحه را سبب یا مجوز تصور است با امید سوتو و الحمد لله که الی الآن عساکر ما بر شعار و بر اراده
سکیر در مقابله با مقاتله انها حریص را اول مشتاق تر از رضا با لحصیه مسمل اند و تحصیل نفعی ایران هم ما از عرب و سالوک بقول کم منظور بر از ند در تصور
مصالحه منحصر بر بکار وصه است که تسخیر ان بتیغ بنگ و بهار با بهمگان در ایام بر ار کار زار در رای جای رسانیده که جوی از خون دهار هوم بر ان روان گردد و در ان بحر لی یابان
دل ادر ان بهادر بهادران دلاور و سپاه در شیر پیکر حملات شما را تنبه از ان همه که مغلوب بیوی دشمن گردد از غالب طالب صلح دانسته نشود رگهو جواب داد که از جانب
با چارده یا بر ده هزار سوار همراه کرده مسافت طی نموده با جوار ان که از دو ان رسیده از انجا بصد کروه هم برای استقبال قدم رنجه فرموده بند مهابت جنگ باز
جواب فرستاد که چون شما از راه دور در پی عظیم کشیده به بیم از امید درین جا رسیده اید و ایام برسکال قریب الاتصال است با مول نمی شناسیم که چندی که مهیای
رزم ایکار شوید بعد انقضای برسات بعون الله تعالی استقبال شما نموده تا ملک شما تعاقب خواهیم نمود رگهو با استماع این کلمات در اطراف ملک
بمرهوم ترقیه چپاول نمود و تمام صوبه بنگ تا میدنی پور و هجلی و بردوان در تصرف او در آمده و میر حبیب در نزد رگهو سوال مصالحه بنا بر انقضای صلح
دانست از مکر خود نا امید گردید و قلعه را از ذخیره اذوقه و ما یحتاج حرب خالی دید به تحریص میر راضی مصالحه و دادن قلعه باره بهائی بشرط حفظ آبرو
و اسباب همراهی خود و اختیار ماندن یا رفتن تر در رگهو گشته عهد نامه بدستخط رگهو و مهر و گواهی و ضمان رد نیای ان گرفته از قلعه بر آمده و چند روز در آنجا
از رگهو رخصت شده خود را نزد مهابت جنگ رسانید و بعد یکسال کامل بلکه چندی ماهی زیاده برسال راجه جانکی رام یک روپیه برای استخلاص پسر خود
دولبه رام بر رگهو فرستاد مهاجنان رسانیده دولبه رام را رهانید و بعد امدنش بیلغ کرد مهابت جنگ پاس قدر و بیعت و دولتخواهی راجه جانکی رام از فراهم شدن بخشید

رفتن رگهو بطرف عظیم آباد برای استخلاص مرتضی خان و بلند خان وغیره افاغنه از رکاب رگهو و رسیدن مهابت جنگ هم برای مقابله با رگهو بسمت عظیم آباد و معاودت رگهو از انجا بمرشد آباد

در ان جا بیان که رگهو بهوسله در نواح بیربهوم سکونت داشت مرتضی خان پسر مصطفی خان و بلند خان و دیگر افغانان که
در رکاب رگهو بعد فرار از میدان شکست گرفته بودند و در بیسداری انجا انها را جای داده طمع در تحصیل اموال انها نمود و بهلوان سنگه دستور سنگه رسیدار ان
و صبن بر حسب الاشعار مهابت جنگ به بیگمه استند کرده افاغنه از ان سوار چپاول بطرق بیربهوم رسیده افاغنه در ان مکان هم اشتیاق ما بگو بود نیه بر دن
بر استیفای چنان بر صبح میسدار ند بنا علیه اگر رگهو شده مستمع محرر که اگر شما انبطرف قدم رنجه فرمایید ما جملگان
از بین بیگانی نجات یابیم و ما دام الحیات حلقه اطاعت بگوش ارادت بر دوش داشته در رکاب جانفشانی خواهیم بود رگهو با شنیدن این کلمه
افغانان با مام از راه طمع و مستعد خود ساز در اواخر برسکال سال پنجاه و ششم از مایه دوازده هزار از محل اقامت خود از راه جنگل بیربهوم دیگر بسمت صوبه
صوبه عظیم آباد گشت و بعد از راه شیخ پوره و دهات تکاری وغیره برای استخلاص مرتضی خان وغیره از دریای سون پایاب گذشته افاغنه از خلاص خواست
و با جمعیت بیست هزار سوار بمعه افاغنه و مرشد به عرصه اروال و صد و دو تکاری اجتماع داشت که مشتاق بودی مهابت جنگ با دوازده هزار سوار جرار از
راه شتافت بقصد قتال و استیصال مرشد به عظیم آباد در رسید و احترام الدوله هاهم در جنگ استقبال عم خود مهابت جنگ نمود
نمود و مهابت جنگ دریاچی پور بطرف عزی عظیم آباد معسکر ساخته زد در ان میدان بلقای دوستان و صحبت مخلصان انبساطی گرفت و ذکر

ذکر آزردگی عبدالعلیخان بهادر هیبت جنگ و رفع غبار نقار باصلاح مهابت جنگ چند ماهی قبل ازین میان هیبت جنگ و عبدالعلیخان که خالوی او می‌شود از رهگذری غبار ملالی
بر خاطر صحبت ناچاق و ماده مفارقت گردیده و هیبت جنگ رقعه بعبدالعلیخان نوشته در ان ورقه مرقوم بوده است که حاصل مضمونش این بود که در جنگ مصطفی خان
اخوی را که بر بخشیده زخم تیر برداشت و در جالب الی هم گماشت صاحب چه کرده اند که اینهمه اثبات حقوق خود منظور باشید عبدالعلیخان متالم آمد و ترک دربار
نموده بکاره خود متروی گردید چون مهابت جنگ در ورود عازم گشت که ترک رفاقت هیبت جنگ نموده همچنان مهابت جنگ بمرشدآباد برود و در خدمت مهابت جنگ
لقیه ادعایش بگذراند روزی در خیمه مهابت جنگ که بعد طعام مجلس خلوت حاجی احمد و مهابت جنگ و هیبت جنگ و عبدالعلیخان یکجا نشسته راه حضور مجلس میکرد میسر
بود عبدالعلیخان را سخن کنانده شروع بعرض احوال و اظهار مقصد خود نمود و بمهابت جنگ گفت من در عزیمه اندازم که بقیه عمر در خدمت بگذرانم چه الحال از اقامت
با هیبت جنگ بیزارم مهابت جنگ بنابر سلیقه و صفیه فرمود که درین خیر زمان پسر با پدر و برادر با برادر خصومت نماید فاما نچه من خواهم هست سبب این طور که دو
روز قبل ازین ماجرا صولت جنگ با پدر خود حاجی احمد بنابر سوء ظن خصومتی غیر مناسب ابراز داده و سیلی تفصیح بر رو گشته بود هرگاه که این قسم ماجرا میان
آبا و اولاد و اخوان حقیقی روی دهد در میان شما و هیبت جنگ که بنی عم یکدیگر اید اگر ملال ظاهر شود چه استبعاد دارد عبدالعلیخان گفت تنبیه گاهها اخوان و اولاد را بایستی اگر
خصومتی ورزند منصفانه نیست که باهم دعاوی ارث و شرا که داشتند متکی بود محض این معامله با من پی بزارد اگر البتی کار خود داشتند بگیرند والد بودن
ربخش و سنجان کنایه با مناسب حصول مانند این قسم رقعه ها چه معنی دارد دیگر بخشید چه کسیدی است که او را با من می بخشد هیبت جنگ ازین سخن بر آشفت و رنگ رویش
متغیر گشت و گفت که من جان خود را برای آبروی که بخشید خواهم داد دیگر چه بخشید کسی است که گفتن های پدر و برادر را بزرگان همه کس بر داشته اند کنایه اینکه بزرگ خیر
دلیران شجاع الدوله مرحوم با طبر بنگاله و مرجع جمیع اهل خدمات بود که حاجی احمد و مهابت جنگ هم از انجمله بوده اند عبدالعلیخان گفت که پدر من گفتن برادر
برادر بخشید بکرده با من اعزام ادا حضور تا شمار مهابت جنگ بکین عبدالعلیخان سر خورده گفت که با شما چرا آزرده می شوید کنایه بنواب هیبت جنگ بسوی
من است ازین سخن مهابت جنگ احترام الدوله منفعل گشته سکوت ورزیده و مجادله خشم تا هیبت لحد چندی از هیبت جنگ را درسما فهمانیده با همدگر
مصالحه کنانیدند و ملال رفع گردید رجوع بماجرای حرب با گهوپه شدها با مهابت جنگ که در میدان شرقی محب علی پور اتفاق افتاد بعد از دو سی چند
مهابت جنگ از رانی پور بسمت هیبت جنگ و صولت جنگ و ثابت جنگ و سراج الدوله و شمشیر خان و سردار خان و میر محمد جعفر خان و حیدر علیخان و رحیم خان
و عمر خان و شیخ جهان یار و غیرهم که رسیده بنوبت پور رسید در ان روز ازنری از مرهٹه در راه پیدا شد و بعد ورود اندک غلغله نمود از بعضی سواران
مرهٹه که از بار بابان کسی دیده بود بر خاسته فرو نشست صبح مهابت جنگ به توزک جنگ در مقدمه و جناحین و ساقه لشکر آراسته سوار شد
در ان روز سه کس صاحب نوبت و پنج کس صاحب ماهی مراتب در ان فوج بوده اند مقدمة الجیش میر محمد جعفر خان و شمشیر خان و جانب راست عطاء الله خان
و سردار خان و طرف چپ احترام الدوله هیبت جنگ و ساقه لشکر که عبارت از چنداول است صولت جنگ و شیخ جهان یار و عمر خان با ان و فیل
مهابت جنگ رحیم خان و در قول خاص فقیر الله بیگ خان و نور الله بیگ خان و دیگران بهمین شان و فریق کل عساکر جویای اعدا تا از قول ظفر
راه پیما بود مرهٹه ها رو برو نیامدند و دهات اطراف را سوخته زدود و پامال صفحا اند و خسته دور تر از ضرب توپ و بعکس راه می پیمودند تا آنکه تیر بالا را

متصل محب علی پور عسکر منصور در رسید اتفاقاً که در همان مقام نزول گاه داشت در آن روز وصول مهابت جنگ تا آنجا دور از قیاس می‌نمود است میر محمد جعفر خان
و شمشیر خان که لعنیمه بر سر رسید زیاده مضطرب گردید با آنکه خود را از تب بار دید با قوه مرد چشم در محاصره افتاد و از انواع مرشد از چار سو هجوم آورده
استخلاص او بود شهامت ورزید و جنگ عظیمی با میر جعفر خان روی داد و می‌گویند که به سهل انگاری شمشیر خان که خلاص باقیه برزیست و بعد از آن مهابت جنگ استماع ارقام
مرشد بر سر میر محمد جعفر خان یکیک او رسید در عرصه با که همراه عبد العلی خان بهادر بود اندک فاصله از شمشیر خان و میر محمد جعفر خان بود هم نبرد جنگی روی داده چند کس از
طرفین مجروح و مقتول شدند عبد العلی خان با شمعه و در مقابل چند کس ایستاده بود در تعیین مهتری نبار خان موقوف شان هیچ جنگ با اندک با جمعیت [illegible]
محمد عبد العلی خان بهادر گردید در بین زد و خورد شام شد و مرتبه مضطرب الاحوال ابن رقعه اقامت نمودند و مهابت جنگ مع همراهان در همان میدان
نزول نمود در خیمه محقری برای او بر پا گردید و دیگر سرداران عمده مثل صولت جنگ و سیف جنگ و ثابت جنگ و امثال آنها به سایه تیر میسر آمد و بنابر
ظلمت شب احدی از بار بردار خود کسی نماند و چه بر سر آمد آگهی نداشت و تمام شب مردم گم گشته‌های خود را یافته از دست رخت و جو آنها استتار یافتن در
طلب نهایت تقید و نجات بودند عبد العلی خان بهادر و محمد اله یار خان بهادر برادر علائی مهابت جنگ و اکثر روشناسان و مقربان آن شب را در خیمه مهابت جنگ
بسر بردند چون صبح شد بار برداری در صحرا افتاده تا شب باقی نشد چنانچه از اینه فقیر هم از جا که مردم و رفقا عبد العلی خان بهادر وقت شب فراهم بود به
تلف [illegible] در صحرا بی نگهبان مخلوط ماند صبح بیلداران گاو ران [illegible] زده و شب باده هم از آن [illegible] آوردند و عسکر انتظام یافته چند روز در آن میدان مقام شد مهابت جنگ
بر آن ور در میدان بر آمد و مرتبه مصاف میداد و غالب آمده مرشد را فانی خاک سر گردانیدند اما همان شمشیر خان و سردار خان را با خود منافق یافته اندکی
در باطن اندیشه گشت چنانچه یاد دارم که روزی اندرون محل حضور نواب بیگم فقیر رسیده بود که مهابت جنگ آمده بعسکر نشست و گفت صاحب لعم خواری گار
زمانه شده بسیار گردیده در جواب نیز بود که این مرتبه من رنگ [illegible] زمان خود دگرگون می‌بینم بیگم مذکور مصطفی علی خان بهاری و تقی قلی خان خلف حاجی عبد الله
خطاط مشهور را که در عهد عالمگیر دیوان برآهنور بود با اتفاق رسالت پیش رگهو از طرف خود فرستاد تا صورت مصالحه اگر تواند شد بحضور آرند و اگر نامردی
بو سالحت میر حبیب [illegible] رگهو رسیده ابلاغ رسالت نمودند و رگهو که غلبه لشکر مهابت جنگ در خاطر خود ترسیح داشت مصالحه را تسلیم نمود اما میر حبیب که با مهابت جنگ
نهایت عداوت بود راضی نگشته رگهو را باز داشت و دلالت بر قلعه مرشد آباد نمود بسبب آنکه مهابت جنگ در آنجا تنها و عرصه خالی است بلا کاری
از پیش برد رگهو به مشوره میر حبیب روانه مرشد آباد گردید مهابت جنگ تیز تعاقب نگریده چون دستبرد او بیر بود از اول که ناگهان رو داد
انقلابی پدید آمده بود احتباس غله تجار رفته نهایت قلت داشت آمدن تا به تنیر اندک به مشقت و عسرت ماکولات میسر آمد چون در پای
سر من آب عمیق بود داشت و احتباس غله در لشکر از هیچ طرف میسر رسید و جر دجله کمیاب و از اقرالام نایاب شد و مهابت جنگ کنار دریا سو سی گرفته
قطع مسافت می‌نمود مهته جسونت ناگر و بیر علام اشرف که هر دو جماعه دار بلند زمره سرکار مهابت جنگ و صاحبان جرات بودند در شهر عظیم آباد
بنابر کاری در و سه [illegible] توقف نموده چون راه از رنگ و تار رسید و دکرید نباس غیرت و ارادت یافته و [illegible] با اتفاق یکدیگر جمعیت را که
فراهم شده با جمعیت قلیل که همراه داشتند از شهر آمده راه تنگ گرفته مرشد ها در راه محاصره کرده خواستند که غارت کنند بدلیت را [illegible] یکسر ابتدا به [illegible]

سیف و سنان نموده ندر شها که بسیار بود جماعه داران مذکور را مع رفقا در میان گرفته مورد طعن و ضرب سیوف و هر دو را مهابت مجروح نموده بر خاک افگندند
بنی باگر مذکور از زخم شمشیر یکی در آن گیر و دار رسیده بود از پنج متعطوع گردید و اسباب بر دو کس لخارب رفته عربان بحال تباه به سپاه مهابت جنگ ملحق شدند و
مهابت جنگ به عظیم آباد رسیده چون رگهو در رفتن مرشدآباد تعجیل داشت بلا توقف بهمت برآمده اش گماشت و در منزل بهاگلپور بر نهر محو چنپانگر
مهابت جنگ زیر سایه اشجار انبه استاد و سرداران لشکر برای تعیین مقامی مناسب معسکر آهسته آهسته پیشتر رفتند و فاصله بعیدی در میان افواج
و مهابت جنگ افتاد رگهو از تنها رسیدن نموده با جمعیت پنج شش هزار کس تا ساباین … در کمین مهابت جنگ ستابان گشت مهابت جنگ در آن وقت بکمال استقلال کار
فرمان گشته جواسیس خود را جمع نموده با معدودی که همه سوار و پیاده به زیاده از پانصد شش صد کس نبودند مقابل رگهو شد و مردم قلیل مذکور را مرتب نموده تا دیر مدافعه
انتها نمود در دست محمد خان بکیه را که نوکر مهابت جنگ شده بود و ظاهرش با اوضاع بانکه های … داشت مرد فرزانه اول ملازمت دعوی بلندی کرده بود باد فرمود چون
حاضر آمد گفت که محل اظهار آن دعوی اینجاست اگر مرد آنید شاید عملی بر اثبات آن دعوی در این میدان بیارید او هم آنچه گفته بود بظهور رسانید و از جای خود
رایش رانده در جمع کثیر که متعدد به الحشم رگهو وارد که با آن از فارسان لشکرش بودند بتاخت و بازوی همت سالار در هم شکست از اجمله یکی را انگشت دیکی را ریش
گرفته آورد در این اثنا سرداران دیگر که اندکی دور تر بودند به رسیده رگهو را مع فوج او … و تیر و شستان و شمشیر زدند و خود مغلوب شد چون طاقت در
باخت ناچار رو بفرار نهاد و دیگر افواج او … دست رس یافته بر بتر راه آغاز نکرده آنسو را رهسپر و شاه راه عام متعارف را امکان چون عرصه … براورد
که دو لشکر مخالف با یکدیگر توانستند رفت رگهو از خوف مهابت جنگ دو منازل بعجلت و اراده سبقت وصول بمرشدآباد به راه جنگل و کوهستان پیش گرفت مهابت جنگ
برای محافظت شهر مرشدآباد اطلاع به شهامت جنگ نگاشته برادر فرستاد و خود براه منازل متقرره بمعروفه با استعجال تمام شتابید بیک روز از ورود رگهو آن شهر
رسید رگهو در آن عرصه که مهابت جنگ نرسیده بود دهات اطراف مرشدآباد مثل چنپاپی ده و باغ جعفرخان را آتش داد و تاراج نمود و برگردید و مهابت جنگ در
قالب تهی کرده بی استعجال الاسب با تمامی فوج خود در رفته سمت جنوبی و غربی شهر روانه گردید مهابت جنگ بعد چهار مقام از چنپاپی ده کوچ نموده
براه خارج شهر گذشته در راه … سردار نمود و یکبار دیگر بر تادیب … آن اطراف … بار رگهو نمود … در آن جنگ کمال پایداری
را کار فرما شده و بعد بلا کی جمعی کثیر از ایشان صورت فتح و ظفر در آینه جمال ندیده طاقت مقاومت مفقود دیده ره هزیمت پیمودند آن وقت مهابت جنگ
عنان از تعاقب باز گرفته در پی او تاخت رگهو و سرداران او چون … ضرب … مهابت جنگ دیده بود در این مدت … اسبابی از رفقا
او قلیل رسیده بود بعد آن اخبار شورش شیوع سورش در ممالک خود شنیده مضطرب گردید … حسب … دو بهر … انگریزیه و دستش منفعت از
افغان همراهی مصطفی خان و بلند خان و غیره گذاشته در کمال ناپرسی … رو به دیار خود نهاد بعد از آنکه اخبار فرار او و … از حدود بنگاله بتواتر رسید
و فوج مهابت جنگ راهم از اسفار متوالیه و آمد و رفت صوبه عظیم آباد و محاربات … مکرر … ملال و کلال در خاطر ها راه یافته بود و شادی
دختر زاده های خود … مسطور … نیابت صوبه مذکوره ترتیب حال سپاه و اصلاح حال بعضی از متقدمان … اسباب کتخدایی سراج الدوله و اکرام الدوله
معاودت نموده … امور مذکوره و ترتیب حال رعیت و سپاه توجه فرمود در دست محمد خان بکیه … منظور نظر عاطفت گردید … نموده

و میر محمد کاظم خان که هم سنش بیشتر در زمره قریب با دو صد روپیه مواجب ذات داشت به سبب تقدیم رسانیدن خدمات پسندیده ترقی نموده صاحب رساله و سردار اندکی از افواج
گردید چون از سپاهگری بهادر بهادر بظهور رسانیده مورد عنایات و الطاف بی نهایت بوده دوست محمد خان بمجانست شجاعت رو داد اتحاد بسیار با میر محمد کاظم خان بهم رسانیده
بود در حروب باتفاق هم می بودند و راه جانبازی و جرات بهمراهی یکدیگر می پیمودند و لوای قیومیت در اقتدار شان افراشته از جمله سرداران لشکر مهابت جنگ
گردیده دیدنی است که هر دو بهادر بی بها بودند و کارنمونی که باید از هر دو یک جرأت و رات بظهور رسیده مورد تحسین و آفرین دوست و دشمن گردیدند

ذکر شادی کتخدایی سراج الدوله و اکرام الدوله و برگشتن فوج خان و سردار خان و اخراج انها از مرشدآباد

قبل ازین مذکور
شد که در جنگ رگهو که برسنالدابرانی در صوبه عظیم آباد اتفاق افتاد از اتفاق شمشیر خان و سردار خان اندکی بظهور رسیده موجب انزجار طبیعت مهابت جنگ
و موجب عدول سرداران مذکور گردیده بود بعد از آن تعرید بعدم اعتماد در اکثر معاملات بسابقه انها تبرکمحمول برسازش و اتفاق با مرهته گردیده از انجمله
اینکه هنگام ورود رگهو در نواح مرشدآباد در اقامت او در اطراف بیربهوم حیران سارت با این به دست و آب و دانه سپاهگری از روی بی آورده با اسباب
داخیاس علیه که از ان طرف لشکر برکشته های آمد موقوف گشته وصول اجناس مذکوره بمرشدآباد منحصر از بنگوران گوله که سمت بیعت کروه از شهر
فاصله دارد معین گردیده اما ازین ممر که در راه ها مرهته منتشر بود در آباد بنگوران گوله درآمدن غله اراضی انحصار یافته بغیای سرداران معتمد را مقصد داشت
بنابرین مهابت جنگ که در اراضی گنج معسکر داشت شمشیر خان و سردار خان را بنابر ضبط طریق بنگوران گوله و دفع ابواب مرهته که بیشتر در آن می رسید
رخصت فرمود در آن وقت بکار غارت و تاراج که در آن غله وغیره بعمل آمده و مهابت جنگ اندکی توهمی نموده صورت جنگ انضباط طرق بنگوران گوله
تعیین فرموده بود متعین شد که در آن وقت هم این مسامحه از فاعله مذکور به پاس خاطر رگهو بود و از ین مقوله صد و سرکاتی چند که دلالت بر عدم صداقت نموده
بظهور آمدن گرفت به حدیکه مهابت جنگ متوهم گشت که افغانان مذکور داعیه ضدیت و عداوت نسبت باو دارند و بحزم و احتیاط کوشیده در باب تفحص و آگاهی ملازمان
معتمد اشاره نمود و احتمال میرفت که تمرد و سرتابی ایشان با بیماه دارد آن ره رگهو و بنابر سازش با او است و متحفظان میگفتند که رگهو بشرط اتفاق با ایشان عطاءالله خان
را نظامت عظیم آباد و سردار خان و شمشیر خان را لک روپیه نقد و لوکری دوازده هزار سوار عهده نموده و شرط گشتن زین الدین احمد خان هیبت جنگ
و تصرف آوردن عظیم آباد لک روپیه نقد و نوصد ارسید در هیجا علاوه آن لوکری موعود بود در خط رگهو بدین مضامین رسیده اهتمام ازین موال راه ادبار
و بعضی میگویند که خود صاحب اقتدار و لایق صد و بیکار دانسته رگهو را هم با خود متفق ساخته اراده نا سپاس اجازم شدند علی ای حال با انها استعفای
لوکری نموده با مهابت جنگ از سیمای اعمال و افعال انها آثار شرارت مشاهده کرده در شروع بهارات سال پنجاه و نهم بعد یکهزار و یکصد بر طرف
ساخت و در همین وصه که موسم برسکال بود هیبت جنگ و عبدالعلی خان و حاجی احمد و جمیع بابا را که در عظیم آباد ماندند احضار فرموده بنابر شادی
کتخدایی سراج الدوله و اکرام الدوله که در است حاجی احمد بنابر بعضی جهات عذر خواسته شده و هیبت جنگ و عبدالعلی خان مع عیال و اطفال و تبعه لحق
حاضر آمدند و فی الحقیقه این شادی بر تبتی که باید و تکلفی که شاید بعمل آمد ابتدا به شادی برادر صغیر یعنی اکرام الدوله نمود بسبب آنکه دختر که با برادر
از بنات عطاءالله خان منسوب بود بجبت تقاضا رخصت هستی از دنیا دو سه سال قبل ازین بنا بر ایست و دختر منسوب اکرام الدوله زنده بود و مهابت جنگ

مهابت جنگ برای دلدهی و دلداری او به نکاح زن عطاء الله خان که برادرزاده اش بود شادی اکرام الدوله پسر کلانش مقدم داشت و بعد دیگر
به هزار خلعت و زینت شادی اکرام الدوله و دو هزار خلعت و زینت شادی سراج الدوله جمیع قبایل و عشایر و رفقا و مصاحبین و ارباب طرب عنایت نمود
و خلاع فاخره به کمتر از صد روپیه تا هزار روپیه و بعضی ازین نیز زیاده قیمت داشت و بعضی که لایق به حال او خواهر بخشید و تا یکماه بل زیاده از طعام
ضیافت در سرکار مهابت جنگ و شهامت جنگ و امیر دیگر بود احدی از رفقا و اهالی در شهر باقی نماند که بگذراند ازین ضیافت با وی رسد و حصه
که باصطلاح مشهور توره گویند بخبابی سیر و پنج در آشت و هزاران ازین توره ها به تسمت رسید و چراغان و آتش بازی چه شرح داده آید که زمین
همسر آسمان و مرشدآباد رشک گلزاری از ذرات التماع گردید و در ضمن همین شادی با صولت جنگ هاشم شادی یکی از نبات خود که با مجد الدین حسین خان
پسر سیف خان منسوب شده بود با انصرام رسانید و پسر سیف خان چون در بزم نهایت دولت در فرصت باعتبار قدامت امارت و همگی جاه داران داشت
بکمال تجمل و سر و سامان اسباب زینت و آرایش وارد مرشدآباد گشت و صولت جنگ هاشم نامی و نان که برادرزاده مهابت جنگ و امیر
همت برابری بود عروسی دختر خود به شدت کرد و فرق با هردو شادی مذکور بحسب ظاهر برابر نمود تفصیل از دختر مذکور و در سوم از شب کتخدایی که
در بیت و شیبان مشغول به جزئی است لبعشة مردم حمل برخرابی بسیار نموده انواع سخنها گویند ازاله الحمله غلب احتمال قصه است و بعضی
کسان مسموم شدن او به عداوت یکی از پسران صولت جنگ بنا بر رشک دادن امتعه و اموال بسیار در جهیز او می نمودند علی ای حال فخر الدین حسین خان
نامزد آن با وجود آنکه ظن غالب بود که اگر می ماند کار بهتر بسیاری میکرد دختر دیگر هم صولت جنگ با او منسوب کرده در عقد ازدواج او میداد گمانی نخود را داده به
که مراسم مسموم نموده خواهند گشت و این وصلت توطیه و تمهید گشتن من بود در سر گردن و بریخر بعد رخصت عظمی بنگاله نسل مهابت جنگ و شهامت جنگ
و صولت جنگ گریخت و آبروی خود و آبای خود با حماقت و بی شنیدن قت رخیت مخفی نماند که عطاء الله خان از سرداران بکار طلب خان داور اعلی مقام
شجاع الدین محمد خان شجاع الدوله بود بعد رفتن مهابت جنگ به نیابت صوبه عظیم آباد حاکم اکبر نگر راجمحل گردید و تا برآمدن از مرشدآباد که بعد ازین مذکور
خواهد شد بحکومت آنجا مأمور ماند و منصب شش هزاری و شش هزار سوار و عطای نوبت و پالکی جهالردار و خطاب اعز الدوله بهادر ثابت جنگ از حضور
سرفرازی یافت و مآل حال او بعد نیز عنقریب مذکور خواهد شد و سراج الدوله بعد مردن دختر عطاء الله خان که با او منسوب بود با دختر محمد ایرج خان
منسوب شد و احوال محمد ایرج خان بر سبیل اجمال آنکه جدش مصطفی قلیچ دیوان صاحب اعتبار محمد اعظم شاه بن اورنگزیب عالمگیر بادشاه بود
و علاوه آن در زمان بودن شاهزاده مذکور در احمدآباد گجرات خدمات عمده الصوبه داشت او را سه پسر بود آقا قلیچ پدر محمد ایرج خان و
شاه قلیچ خان و میرزا محمد تقی و هر سه برادر خصوص آقا قلیچ و شاه قلیچ خان حرمت و عشرت تمام داشتند مصطفی قلیچان در زمان
اعظم شاه در گذشت شاه قلیچان را شاهزاده قبل از محاربه با بهادر شاه بخشیدن و خدمت توپخانه عنایت کرده بود در جنگ کشته شد و آقا قلیچ خان
خدمات بهاگلپور وغیره بعد انقلاب حالات اعظم شاه به تعرسی حاصل نموده طرف عظیم آباد و بنگاله افتاد و در زمان فرخ سیر با عزاز بیشتر رسیده گردید
بعد فوتش محمد ایرج خان در زمان فرخ سیر رابطه اخلاص با عزتخان همشیره زاده امیر الامرا حسین علیخان در رسانید و رفته رفته مراتب عالی پیدا نموده رسید بعد

کہ شنیدن سادات بر نافت مبارز الملک سرفراز خان بگوار زیست در منزلی با او بود بعد از ان ترک رفاقتش کرده بنگاله آمده شجاع الدوله مرحوم کوتوالیت
تمام بہار بالاستقلال داشت در زمرهٔ مخصوصان منتظم گردانید مہر او علاء الدوله سرفراز خان مرحوم در جنگ مہابت جنگ بسر گذشت نشد و خود مجروح گردید به کلی جا نشین
نوکری سپاهیان در دادن مہابت جنگ بالدار در رسته در سرکار مہابت جنگ بیشتر در کار نیکی سلک گردانید و بواسطهٔ ربط اخلاص اکثر با عطاء الله خان بیگ بود .
مہابت جنگ از کاس مہمات سابق آرش المالی لغی در نیست بنجام و صلت سراج الدوله با صبیهٔ او داد و بعد از آن کار تیپول و انعقاد وصلت مذکور متوجه بر ورش و تربیت او گردید
محمد ایرج خان شده بعضی از خدمات ملک بنگاله با بعد از ان ساله دیگر متعوض کرد شب شادی سراج الدوله در وقت تیار کردن هنگامه شمشیر خان و سردار خان
خبر دار بوده و مہابت جنگ دیدنی با او آمده را اگر صدمه مطمور باشد تحمل نتوانند آورد و لعد از انقضای ایام شادی سراج الدوله هیبت جنگ را عظیم آبادی مع تسلیمدن از ابتدا
دولت خود از مہابت جنگ بمنصب بالقب دار از فرزندان آنجا با منصب نموده و تعظیم آنها که مسکن و ماوای آنها بود همه اکبر بود لیکن ای ای خود رسیده بود و بعد از حصول منصب
ان کس فرمان و سردار خان که قریب بیست هزار کس برا ایشان بود و مبالغ خرج از ذخیره از روی حساب گرفته به موطن و مسکن در پی خود که آنقدر
در بنگاله بود و رزانه نشده و در سر بر دیگر به سمت آن گنجها عبور نموده که در وطن خود رسید بالای از رسیده نزدیک یک روزه با بنجال گذشته بود که میر علی اصغر
حسب الطلب عطاء الله خان به عظیم آباد رسید و با غارم رسیده و کار در دست میر علی اصغر کرد به عظیم آباد در شروع ذکر

وقایع نقار غبار میان مہابت جنگ و عطاء الله خان و عروج و انحطاط درجات میر محمد جعفر خان و سبب بهم زدن باقی ماندهٔ شمشیر خان و سردار خان

میر علی اصغر از سادات سبکی [؟] است
مسیوات و در زمرهٔ ملازمان عمدة الملک امیر خان بہادر خلف عمدة الملک که در ایام منکی آنجا بود بیشتر مہر علم نحو نام داشت در دل بسیار اعتبار نہایت یوش بسیار به
بصفت شجاعت و دلاوری موصوف و در ابتدای جوانی بجهت سبب یکی از دراز وطن رسید که بعضی از اشتغال و اعمال نقرا از درویش مذکور و ریاست از مطالب بنابر جوانی
نام در نشان کرده بود و دام بر پاره تیر گسترده اکثر جا هلان ایله را ابرام خود آورده بنای بهم ساینده در اتباع خود ملقب به گرایی گشت و مخصوص العارفین لقب نمائی
خود داشت در سخنان شیخ مثنی مستعد است و البیان بعضیه اظهار عروج مراتب معنوی با نگاهی شستی ای شد و در هیچ یکی از ان اصلی نداشته اعطای او ولیاری را میسر مردد
مردم به عیب تکلیل و تحریم بعضی چیزها از ان عیب تیز تامل اند چنانکه میگو بند تحریم انواع احرام مسید است لحص موتشاران که در خصوص این امر پرسید آنها میگفت
که حرام کرده ام نه در باب چیزی گفته ام اما من نمیخورم و اتباع او خرق عادات عجیبه برای او تامل ابدا از آن جمله اگر روزی در جاده ایستاده بوده چون
جو بیدگان یاقیه ادرار از میان جاده بر سر راه استاده دید و این خبر مشتهر گشته هیجا با الصد کس صد کس از شرف بدانش مشرف گشته و در ابتدا جاهل کردنگی
از طلبهٔ علوم را با خود متفق ساخته در حلقهٔ کتب مبادی صرف نحو از بر میخواند و چند لعب بی یاد کرده در مجالس هنگام گفتگو مذکور میکرد اگر کسی از تحصیل علوم می پرسید
میگفت بلی در مکتب عالی بار شد ره هایی خود تحصیل نموده رعم کنایه از آنکه علم لدنی در عوام امتی با حسنین علیهما السلام اخذ کرده و ازین مقوله گفتگو ها است
و نیز در مجلس اگر بیگانگان حاضر باشند سخنی چند بطور اجمال از نوع میگفت که مستمعان گمان کنند که بر علوم اشراقی بهم رسانیده از ضمایر و سرایر با آگهی دارد
خلاصه در عیار جاده طلب و با معتقدی در آمد و ماه همراهی در خانهٔ عمدة الملک گریز حضور عمدة الملک رسیده وزیر خان نامی افغان داماد زرگی که از
معتقدان او که جماعه دار بود در رفاقت عطاء الله خان تعریف میر علی اصغر مذکور پیش عطاء الله خان نموده خاطر قوم را مشتاق او نمود عطاء الله خان کو

استنیدان از مهابت جنگ مبلغی معتد به بطریق مساعده فرستاده او را با حجتی لایق طلبیده بر گذر رساند بتجمل خود منسل بالکی جهالردار و آلات نوبت و دیگر
لوازم امارت از آن آراسته و شصت و هفتصد سوار از خویش و تبار خود در بیگانگان فراهم آورده در سال ششم از بادبه دوازدهم محرم بعظیم آباد رسیده در چارچ
شهر روزی چند مقام نموده عازم مرشدآباد شد در زمان توقف او حاجی احمد و عبدالعلی خان با شنیدن روشنی و کمالش شنایی گشته بزرگی برای دیدنش رفت
او هم برای باز دید بخانه حاجی احمد و عبدالعلی خان بهادر آمد فقیر حاضر بودم در خانه حال خود یکبار دیدم بر لحظ او صباح او مطلع گردید مهابت جنگ که بنام عظیم آباد
وداد داد مهابت جنگ بود داین استکبار او که برای دیدنش نیامده خوش نکرده در باطن آزرده گشت راحوال او در را بمهابت جنگ نوشت و حاجی احمد نیز در
تلافی فرخ بخش تکاشت کرد نسبیه بصاحب جنین خسار دید هیچ باب نه کمتر از مصطفی خان نیست **ذکر عروج میر محمد جعفر خان بمرتبه نیابت صوبه داری کتک و نزول**
از آن مرتبه با دنی زمانی بنیرنگی گردش فلک مهابت جنگ بعد اخراج شمشیر خان و سردار خان و تبعه او افواج مرهته از صد و بنگاله چون مطمح نظر داشت
و انتظام کتک اگر نیاده برده منگدر رشید بود و از عهد عزل عبدالرسول خان و مقید شدن راجه دلیپ رام درکتک صاحب فوجی معتمد نبود خواست که میر محمد
جعفر خان را با فوجی مناسب بکتک نو فرستد در خصوص مشوره چنین قرار یافت که خلعت صوبه داری کتک بصولت جنگ مهام الدوله سعید احمد خان بعبادت در
تسشر دو نیابت نظامت آنجا بمیر محمد جعفر خان داده آید بنابرین خانم قوم را النیابت خلعت نیابت کتک و فوجداری میدنی پور در بجالی بالجالی علاوه بخشیگری
که از چند سال با او بود و عطایای سر پیچ و جیقه مرصع و اسب و فیل و شمشیر امتیاز کشید و صولت جنگ بهادر تیر از فیل خود خلعت با جواهر مجدد اعطا نمود و میر محمد
جعفر خان نیابت بخشیگری خود را بمیر اسمعیل تیمی عم خود داده در حضور گذاشت و شجان سنگه با می را از نزد خود بفوجداری هجلی گماشت و خود با جمعیت از
سوار دوازده هزار پیاده حسب الامر مهابت جنگ باستظام صوبه کتک و تنبیه و اخراج مرهته راهی گردید و بلجد قطع منازل در جوار میدنی پور رسیده
با جمعی از مردم مرهته و افغان که در آن مکان بودند جنگی نموده شکست بانها داد و مرهته گو زوار از اطراف بالیسر نمود و خاندکور با جمعیت مرور وارد میدنی پور گشته
انتظام برود خانه های خاطر لشکر را حکم داد و با دیه آمدن مرهته با افواج دیگر جرات بر رفتن کتک نمود تا آنکه خبر آمدن جانوجی پسر رگهوجی در
نواح کتک شهرت گرفت و میر محمد جعفر خان با استماع این خبر مضطرب الاحوال گردیده از آن و اطلاع مهابت جنگ از میدنی پور کوچ نموده اراده بردوان
نمود و فوج مرهته اول جانوجی الی حرابها میر محمد جعفر خان دیده رنجی فیل و غیره بغارت برده خانم قوم با آنکه شمار ده معین هزار کس از سوار و پیاده داشت
بدون جنگی از فوج مرهته دلی بتحریک سیف و سنان راه بردوان گرفت مهابت جنگ چون بر احوال میر محمد جعفر خان آگهی تمام داشت عطاء الله خان ثابت جنگ را
بمعه فوج بکمک او بیشتر از خود فرستاد و میر علی اصغر کربی بعد بر آمدن عطاء الله خان از مرشدآباد در رسید اندرست مهابت جنگ در غیبت او به حسب الطلب شده
آمده بود بکرده از همبرون شهر راه لشکر خانم قوم گرفت و به لشکر عطاء الله خان رسید ملحق شد عطاء الله خان بطور فرخ خان اسیر دام تزویر
او گشته گنشته بود بعد رسیدن میر مذکور روش های ابله فریبانه او شیفته تر گردید با اتفاق همدگر بر بردوان رسیدند و از آنجا میر محمد جعفر خان هم گذشته
دارد تنبیه به کوسه گردید با جانوجی پسر رگهوجی و افاغنه و مرهته در آنجا رسیده عرصه را از مهابت جنگ خالی دیده مکاره ضعیفی نمود در آن جنگ
از عطاء الله خان مردی نمایان بظهور رسید بخصوص میر علی اصغر کربی که نهایت صاحب جرات در آن روز همراه اول عطاء الله خان بود و فوج او تو شم

خود همراه داشت جسارت‌های بی‌نهایت نموده مورد تحسین و آفرین شد و بنگاله گردید عطاء الله خان باغوای میر علی اصغر گرایی عرصه را خالی دیده خود را هم جری تهیه

سرداری خامی مربای نخبت ذات صدا آن شد که میر جعفر خان را با خود متفق ساخته هرگاه مهابت جنگ رسد با او جدالی نموده از میان بردارد چنانکه بوطلبت میر محمد جعفر خان

که در سبک سرشگی منش نهایت متصاحب میر محمد جعفر خان بود از این جا مهاد داد خاطر توم شد بر شقاهت جبلی اینکار نموده رشتو رشد که نیت حصول

منصوبه صوبه عظیم آباد میر جعفر خان باشد و بنگاله به عطاء الله خان میر عبد العزیز بر عهده دوستان میر محمد جعفر خان برین ماجرا آگهی یافته مماثلت را از حد برده بر

خان مرقوم را از آن اراده فاسد باز داشت و نامبرده از آن رفاقت سر باز زده بخانه خود نشست اما مهابت جنگ استماع آن نموده از مرد دو بدگمان و به

بجان آزرده گردید و به سبب این امر مهابت جنگ برادران را منصرف ساخته خود گردانیده متصل لشکرگاه عطاء الله خان و میر محمد جعفر خان رسید میر محمد جعفر خان

آمده ملازمت نمود مهابت جنگ سخنی چند بطور مواعظت در تنبیه بنای حکمت معاودت از سیدی پور که از خاطر توم بظهور رسیده بود بر زبان آورده

رخصت انصراف بخانه اش داد میر محمد جعفر خان را منقبضی الحی مرکلمات مکرر سرگران آمده از ارادت دست در بار انقاعد ورزید مهابت جنگ

بنابر دلجویی دلاور دو بخشی عطاء الله خان بتقریب مبارکباد فتح بخانه او رفت در آنجا میر علی اصغر گرایی آمده ملازمت نمود اما در سلوک مهابت جنگ اکرام

عطاء الله خان تقصیر کرده در گاهیکه شایان نوکری او بود تا بیاید بظهور رسانید مهابت جنگ آزرده گشته گفتن خاطر خود در اظهار نمودن صلح السلام

رتبه خود معاودت نمود عطاء الله خان التماس نگهداشتن میر علی اصغر باز سوار نمود مهابت جنگ پیغام داد که در رساله خود با هر قدر مردم که خواهد

نگهدارید و من بر رساله شمار از القدر که داریم کی توانم آورد و میر علی اصغر این سخن اظهار آزردگی نموده اراده برخاستن از نوکری نمود عطاء الله خان میر موصوف

داشت که در صورت رفتن سید صاحب من هم نمی توانم ماند مهابت جنگ جواب داد که اختیار باسماست عطاء الله خان را که میر مذکور ترک ادارت مقبوض بود

صوبه بنگاله از عالم بالا بنام او داده بود در آن شقیه او وعلت گوهر از حتمیات می شمرد بلا تامل از برادران همه بر مذکور بر خاسته راه رشید آباد گرفت

مهابت جنگ خواست که بنابعت طلب میر محمد جعفر خان بر در جسه مستمال سازد بنابراین بتقریب تا کسی از آنجا با او که در آن ایام مرده بود بخانه اش رفت

خاطر توم بمشاهده هفت هزار سوار مستعار بالجمیع اسباب امارت همراه خود بنابر اعلی تکبر نشستن راه داده در اراته استقبال و متابعت و عرض مطالب

حفظ مراتب ملحوظ نداشت در گاهیکه لایق کمال او نبود بظهور رسانید مهابت جنگ آثار سفاهت و سبکظرفی از ناصیه احوال او دریافت بخانه خود معاودت

نمود و بهانه می‌جست هیجلی سبحان سنگه را که نایب خاطر توم بود و در مقام عذر بود طلب داشت میر محمد جعفر خان در فرستادن او تعلل [حکم] نموده جواب داد که

بردن او بهاسر سرهمت و الیسه است مهابت جنگ از جواب دور از صواب بر آشفته سید محمد یاول را با چند تن فرستاد که سبحان سنگه را همراه خود رفتا و نیدار بیارد

مشار الیه اطلاع دخشونتی در مزاج داشت حضور میر محمد جعفر خان رفته چند کلمه درشت گفته دست سبحان سنگه را گرفته همراه خود آورد مهابت جنگ بنابر مصلحت

فوجداری هیجلی به سبحان سنگه و بخشیگری به نور الله بیگ خان برادر نور الله بیگ خان تغیری میر محمد جعفر خان داده رساله میر محمد جعفر خان را برطرف نموده فرمود

که هر که نوکری خواهد در سته حضور رساله سراج الدوله آمده نوکری کند مجرد این عزل و غضب و اشتهار برطرفی رساله تفرقه در مردم همراهی میر محمد جعفر خان

روی داده چندان کسی باو نماند و درد و تنگ دستی بیکار بود در دست ناچار بالانفعال و اضطرار از راه بنگاله گرفته بشهامت جنگ در تو

پیوست دران عرصه فقیر هم از عظیم آباد بمرشد آباد آمده در دربار شهامت جنگ آمد و رفت داشت که این سوانح روی نمود و مهابت جنگ هنگام
خبر وصول جانوجی در جهارکند با افواج بحر امواج بمقابله افواج مرشد زاده فایقه شتافت و بعد از طی اندک مسافت محاربه با جانوجی و میر حبیب اراده
دلاوران همراه مهابت جنگ بر می سهام و ضرب حسام حمون انتقام و شعلک اندازان آتشبار دود از نهاد و دمار از فوج دکهن بر آورده بسیاری از
ترتبه ها و اتحاک هلاک انداختند جانوجی بشباهه انحلال لشکر باک اگر دید بالقصد تاخت و تاراج مرشد آباد در آمد مهابت جنگ باستماع این خبر در تعاقبش کمال
استعجال نموده فرصت نداد که آن گروه انبوه ضرری به سکنه شهر توانند رسانید جانوجی که ضرر رسیده اسلامیان در نظر داشت در حوالی مرشد آباد دم
مدبوحی نموده جانب دختار راه میدنی پور گرفت و مهابت جنگ هم در تعاقبش دویده کا هیچ جا توقف ورزید اما جانوجی سبکروی از باد و غبار مستعار گرفته
جایی مقابله ننمود مهابت جنگ نظر بقرب برشکال بمرشد آباد معاودت فرموده و از اثنای راه شتوابر احکام اخراج میر علی اصغر کربی به شهامت جنگ
فرستاد شهامت جنگ بپاس خاطر عطاء الله خان مسامحه میکرد مهابت جنگ چون نزدیک رسید به شهامت جنگ باز در رقعه در کمال تاکید قلمی فرمود
که رحیم خان برای همکاری میر در اگر النوبر آمده باشد بغیر از اخراج اکرهان بجبر و عنف اورا بر آورده داخل جهات خود خواهد شد عطاء الله خان با این حکم
که شهامت جنگ رقعه را بخبر فرستاده بود مضطرب گشته میر علی اصغر کربی را طلبیده و رعایتهای لایق نموده رخصت فرمود آن عزیز با تمیز برکال نسبی
و رعایت قریبی نوشته به عطاء الله خان داد که بعد انقضای انقدر مدت شما برسند البته متمکن خواهید شد بعد از رسیدن بسیار تاسف شمار عطاء الله خان
بمیر مذکور راضی الجانب شکیب نموده رخصت فرمود میر مزبور با دل خسته و خاطر شکسته رخصت شهر برشته راه وطن گرفت و قطع منازل نموده چون به
عظیم آباد در سید هیبت جنگ که از و آزرده خاطر بود ممانعت از دخول شهر نموده فرمود که جاییکه از بیرون شهر مثل آباد رفته بود الحال هم از همان راه بوطن
خود برود چون در بیرون برشته ارشد رسید جمله راهها و عبور بر منحصر از رسته بازار شهر است میر بیچاره سراسیمه گردیده ملتمس است
که تعیین کنند الله مرسی ملتماس مهدی نثار خان و عبد العلی خان پروانگی مرد در از رسته بازار شهر باقیه بیرون شهر رفته منزل نمود و همین بر در رسانیدن
پهلوان سنگه حسب الایمای هیبت جنگ طرف مقابل آمده باراده تاراج لشکرش اقامت نمود و میر علی اصغر کربی مضطرب گردیده با میر مهدی نثار خان و
عبد العلی خان بهادر و حاجی احمد نگاشت و این هر سه به نهایت مبالغه در خدمت هیبت جنگ نموده پروانگی در گذشتن از اضرار او گرفته پهلوان سنگه را حکم
بر خاستن از مقابل او و دادن کشتیها بنابر عبور دریا سون نوشتند و مهدی نثار خان و عبد العلی خان مرقوم خاطر هیبت جنگ در باب مردمان خود در ا
برای تسلی و حمایت میر مذکور فرستادند تا از حدود صوبه عظیم آباد به عافیت گذرانیدند بعد مرور دو سه ماه ازین معامله که برسات اختتام یافته و هیبت جنگ
بست هزار دولت براد ران خود و رفاقت مهابت جنگ که در شادی سراج الدوله و اکرام الدوله پسران خویش در یافته بود عازم انگست که اقتدار فوج همراه
مثل مصطفی خان در مملکت بنگاله زیاده بر زن خود محیط و مسلط باید شد و دیگر امر المحکوم و مطیع خود بطالبت الجمیل باید ساخت بنابرین در اوایل
زمستان که مهابت جنگ بقصد تنبیه و استیصال مرهته ها که در میدنی پور اقامت داشتند از مرشد آباد بر آمد در راه گنج معسکر ساخته بود درین
مکان میر ابو المعالی که سابق برین خان سامانی بربان الملک داشت و در شوال بخزنت مکان هیبت جنگ منسوب گردید به رسالت و سفارت هیبت جنگ

رسید به سفارت مهابت جنگ با تیر فرشته به تبلیغ رسالت نمود خلاصه پیغام آنکه شمشیر خان و سرداران که بعید بر طرفی باعتبار توطن قدیم در دربهنگه اقامت گرفته اند
و جمع کثیری از افاغنه همراه دارند اخراج این فرقه خالی از تعذر نیست و لیکن اگر ایشان را به علاقه نوکری در بنگاله به موجب تقاعد مقصود ملتمس آنکه اگر ارشاد شود
سرداران مذکور را با جمعیت همراه از سرکار نگاه دارم لیکن چاند تحمل این سپاه در منصوبه گنجایش بزار و نفع در کمترین نیست زیاده … این جمع از سرکار
مرحمت شود مهابت جنگ اگرچه ابتدا استنکاف این امر نمود آخر الامر بپاس خاطر هیبت جنگ و لوجوه معقولی دید که در صورت عدم قبول مفاسد آن اعالی
مهابت جنگ ساخته بود قبول نمود و میر مشار الیه … اهتمام … هیبت جنگ آگاهی داد بعد رسیدن میر مذکور احترام الدوله بهادر
هیبت جنگ باستمالت افغانان مذکور کوشیده به اسنده عالی بشارت آنها نمود و پیغام نوکری فرستاد آقا عظیمای مرحوم و تقی قلی خان مرحوم و محمد عسکر خان
مرحوم در واسطه جواب و سوال گردیده اینها را بهر صورت مطمئن نمودند چون اینها هم قاصد امری عظیم بودند به قبول نمودند چه آن عهد و پیمان با ایشان … و شداد
گردیدند و حسب الایمای شان بعمل آمده نوکری منتج شد اواخر ذی الحجه از دربهنگه شمشیر خان و مراد شیر خان همشیره زاده او و سرداران دیگر …
روانه گردیدند در ایام عاشورا شروع سال شصت و یکم … در حوالی … رسیده … آمده و آمد و شد مردم از طرف هیبت جنگ نزد
اینها گرم بود و اینها خود جوق جوق را از بلده در آمد و رفت در بازار بنابر اینکه … خدع که از مهابت جنگ و هیبت جنگ در باره عبد الکریم افغان روی داد
به ظهور رسیده بود ظاهر نمودند و هیبت جنگ ازاله وسوسه و هراس اینها با انواع مختلفه و … می نمود تا آنکه روزی بنابر اظهار اطمینان خاطر
خود از اینها و رام کردن شان بدون اطلاع برفقا و همراهان بر کشتی خاصه که باصطلاح … کوچک خود میرزا مهدی و سید علی خان
برادر وسطی فقیر که بداماد ایشان گرفته بود و محمد عسکر خان سوار شده بخیر از همه پیش اینها عبور نموده به خیمه شمشیر خان که بر لب دریا داشت رفته … نمود
و شمشیر خان تا لب آب استقبال نموده رسم سلام و ادا نذر تقدیم رسانیده در خیمه خود برده نشستند و بنده و خود با ادب ایستاد چون هیبت جنگ
مبالغه حکم نشستن فرمود دست راست مراد شیر خان و دیگران آمده سلام و ازدحام نمودند و سرگروه … مراد شیر خان شمشیر در دست … نشست
از افاغنه در زبان پشتو که زبان آنهاست شمشیر خان اذن کشتن او در خواسته اما او … با ایشان و ممانعت در آن زبان … سبب
شور و صلح … در … ممانعت … سید علیخان این ماجرا چشم خود دیده … فقیر بود … که بسیار
از … تعقل می نمود لیکن هیبت جنگ بر این … و هم … گردیده … شمشیر خان قبل در باب …
در … شنیده … هیبت جنگ عذرخواهی نموده … و دلداری و اطمینان خاطر او نموده برگشت و … عبور داد … کشتی ها
خاص آورده … عبور افاغنه در … جعفر خان … اول سردار خان … همراهیان خود عبور نمود هیبت جنگ … تنها با یکی سوار …
بیرون … نجم الدین … نسبت سردار خان ها همراهیان خود … مجرا … نمود … و اطلاع …
جداگانه خود پیش شاه محمد امین و شاه رستم علی که در آن وقت … ظاهر و باطن … کیفیتی …
… می نمود … خان و مراد شیر … نمودند آگهی … نشان … الحال ناچار …

چه کسی این سخن مرا باور نکرده اگر ترک رفاقت نمایم نسبت حقشناسی [?] و نامردی بمن خواهند نمود بنابرین بپاس آبروی خود مهمومی و شرم افغانی شریک آنها از معتمدی
مسموع گشته که می گفت که این خبر بار اسرار هر دو سردار است چون تقدیر بود بظهور رسید که هر یکی ازین هر دو در باطن این اراده داشتند که بعد انفراغ از قتل
هیبت جنگ کار دیگری تمام کنند و بالفراد خود مالک ملک و دولت باشند والعلم عند الله تعالی القصه در عشره اواخر ماه محرم شروع سال شصت و یکم از یکهزار و دویست و دوم
هجرت بلده ریست آنها و آمدن بجای هیبت جنگ متعین گشت درین ایام عم راقم مهدی نثار خان که بهایت معتمد الیه هیبت جنگ و سرمایه استظهار او در چنین جای
بود به خدمت پرگنه سرس [?] و بنیه و گوشمال [?] سرکشان زمینداران انجا مامور گشته اگر سرداران بمعتمد کار آمدی مثل حادم حسین خان و احمد خان قریشی
وامثال آنها را جهت سرکشی زمینداران کارگزاری متعین او بوده در حضور حاضر نبودند و اگر بکه حاضر بودند به ممنوع شدند که این فرقه سپاه از فرزند شمشیر خان
سردار خان حاضر نشود و چوبداران خاصه بخانه جمعه داران و رساله داران گردید حکم حاضر نشدن در آن روز رسانیده آمدند و این همه بنا بر تکمیل
اطمینان آنها بود و فی الحقیقه طمع در بعضی عظایم امور و قضا که برعکس آن جاری شده بود چشم هیبت جنگ را کور ساخت و از آن نوزر در شمار [illegible]
هر چند مقدمه بهایت جنگ گوش داد اما کوری بسبقت در معامله دنیا از وهم ربوده قدمی چند پیش نرفته بود و فقیر چاره از ره قبیل ازین بیان تنبیه نماید بلده هیبت والد
عازم [illegible] و غیره محالات که خدمات انجا از طرف عالی الدین جان قبر در جنگ صلف صف جاه داشت گشته در منزل [illegible] رفته بود و بحسب اتفاق از عرا [illegible] امور
آنکه بر روزیکه هیبت جنگ کشته شد همان روز وقت عصر فقیر الی آنکه قائل را به بیند شنید که کسی میگوید که شمشیر خان هیبت جنگ را کشت روز دوم از استماع
در منزل [illegible] مضاف پرگنه غازیپور [illegible] چند از پرگنه بهوجپور که ملازمان عامل انجا بودند به رسید که خبر کشته شدن هیبت جنگ و غارت شدن توپخانه
سرکار شاه آباد از دست زمینداران انجا بنا بر بی عملی ظاهر و شیوع یافت **ذکر کشته شدن هیبت جنگ و انتقال او ازین جهان پر رنگ و بیرنگ**
اما کیفیت کشته شدن هیبت جنگ مرحوم آنکه یک روز قبل از بلده ریست شمشیر خان سردار خان مع رفقای خود آمده ملازمت هیبت جنگ نمود و [illegible] دستور
بیره های [illegible] گرفته خیمه های خود رفت روز دیگر بطور روز اول هیبت جنگ در چهل ستون نو ساخته خود اول روز بر آمد کار پرسید محمد عسکر خان
[illegible] و اسط حواری سوال [illegible] بود و میر مرتضی دبیر [illegible] هر کاره و بعضای [illegible] سلاح خانه که اصلش قصاب بود دستبار [illegible]
[illegible] که پیش کاری حادم حسین خان داشت با چند نفر خدمتگار حاضر و چوبداران [illegible] در بار بجای خود بنابر توزک ایستاده و میر عبد الله
صفوی النسب که از اعیان زادهای عظیم آباد و صاحب اندک زمین و املاک موروثی بود و شاه بندگی از [illegible] زاده های شهر که قریب باغ جعفر خان
ساکن و مجاور آستانه قدم شریف خانه خود بود و ازین قبیل دو سه شخص دیگر به اکابر وضع برای مجرا حاضر آمده مصاحب بودند و محمد عسکر خان [illegible]
[illegible] زاده که رفیق و پرورده بود و پشت سر هیبت جنگ متصل مسند نشسته آدم [illegible] سلاح و [illegible] نداشت واحدی از بندگان هیبت جنگ
در دست بلکه [illegible] مثل میر مرتضی دبیر [illegible] و محمد عسکر خان [illegible] هر کاره کاردی هم در کمر نداشتند مگر مصالح مذکور سیف هیبت جنگ برای
ضابطه در دست گرفته ایستاده بودند و راجه رام زاین دیوان [illegible] منصبداران عمله دلبراتی و جماعه [illegible] در منشی خانه نجم اما به قدر [illegible] از
چهل ستون بطرف [illegible] نشسته بود دیده و عنایت [illegible] خان که [illegible] خان سامان والد فقیر در آن زمان [illegible] بود در [illegible]

رو به سرای خانه اش داشت شیرخان حاضر بود از اول کجکی به سپاهیانی که با مورا کس نفری که در پیش پا بند در تهاتیر بند و قبله‌های ارگ پس آمده از در دروازه بار ب
بجا آورده آنکه پسر و با بعضی دیگر از سپاهیان همراه خود بلند رست نموده از راه گذرانیدند و به کجکی آن همراهان اطراف دست راست عمارت چهل ستون که از راه
طرف محل سرا بود به هیئت مجموعی توقف نمودند بعد از آن مراد خان نامراد با پانصد کس افغان مسلح و مکمل متعمد در رسیده و از دور با دارندگی
نصد او بند سلام نموده به هیئت مجموعی پیش آید و در عمارت چهل ستون ازدحام آورده دار در یکی بدر بلند رست میگذرانیدند و مراد خان رو به رو ایستاده
نام و نشان بعد از افغان به حضور رسیده است و هیئت جنگ آسف میگردد که شیرخان کی می آید و در هر کاره ها التماس مینمودند که سوار شده در راه است عقوبت
ادراک شرف حضور مینماید با آنکه شیرخان نزدیک پنجره که توالی که بر در دروازه قلعه و پنجه باد رخانه وار در دروازه چهل ستون بالا جمله دو تیرانداز است
بر پالکی خود سوار در رسید و افغانان یک مجموعه که مرار جانبه هراز بود ده اند همراه پالکی او پیاده ها در دامن یکمرا زده با سلاح و یراق شیرخان را در دو خود
گرفته نمائی با هل می آید بدار در دروازه چهل ستون با در دروازه شرقی حصار شهر رسته بازار برابر آن شهر آرا بود چون سر و رو شیرخان با بجای مذکور
رسید مراد شیرخان افغانان همراهی گفت که بر خاسته رخصت شوید و بیان بگیرید با شیرخان همه همراهان خود آمده بلند رست کنند افغانان برخاسته
بر سر هیئت جنگ ازدحام نموده بیان میگرفتند با توپ عبدالرشید خان رشید چون با همدگر موعود بود که سبقت او نخواهند نمود از دروازه برابر ایشان افتاده
دستش میسر نرسید هیئت جنگ که بیان بدر آمدی دار دنبال بر از ره که داشت بیان از دستش افتاده هیئت جنگ متنبه شده گفت که بیان قسمت شما افتاد دیگر
بگیرید و متوجه طرف با بدان گشته نظر تیش با این بود که از شنید بار شنید گفتاری از کم شنیدن [illegible] اما چون دستش لرزان بود کاری نکرد و محمد عسکرخان
مفارق اینحال فریاد کرد که ای مردمان این بچه حرامی است در این گرمی هیئت جنگ نظر بالا کرد و در آنحالت دریک دست قبضه شمشیری که او بر داشته بود را از حرکت
مراد شیرخان بنحوی که در دست داشت کشیده چنان بلقوز زد که از شانه هیئت جنگ گذشته تا به پهلو گاه حمایل شد بدو هیئت جنگ مرده بر تکیه مسند افتاد
و آن شقی با دیگری سرش را ببرید و پای راستش را بریده بر سینه اش گذاشت و بر شکم خود این را عملی می‌پنداشتند که خونخواهانش را بدرد خاطر
در عوض این عمل پیش آمده تدبیری درست نخواهند نمود و بر اقصی دوریک بگمان زندگی او خود را اسیر وار بر سر کشان انداخت و زیر آن رشید و محمد عسکرخان
همیشه هیئت جنگ را کشیدند و دستی بقدر طاقت جنبانیدند مقتول افتاد مهتاب را که همراهانش بود در هم سر بی طرف تفنگ را با جیب در آسم
سر لاشش عسکرخان را بر زانوی خود گرفته به جای نشست و همراهانش برخاست بادشاه نورخان نام منصب دار که از شاهزاده عظیم آباد
و در عهد نظامت محمد الدوله برادر زادی شمس الدوله آبرو و اقتداری داشت در این ایام تعزی با هیئت جنگ بهم رسانیده ایشان در ارتعاش مجاری دنیا بود
در این کشتن و کوس مقتول گشته ره نورد عرصه عقبی گردید و فضای دار از غوغا و سلاح جانه به سیفی که بطور علیحده در دست گرفته ایستاده بود و بسیاری از مردم
تو کجایه دستی شمشیر دیگری را بدست آورده داد دلاوری بپاس نمکخواری داده بقدر تاب و توان خود با برادران آغا عبدالله جنگیده سر خود بجانان داده
شتافتند هر لحظه هر روز بدر دیگر منقطع الید از آن سر که به در فتند را چه از ایشان را بیت و دیگر منتصبان بعضی مجروح و بعضی غیر مجروح [illegible] شده
برآمدند میر عبدالله تیر صحیح و سالم برادران شال الا بی دو دستش و کمر بند و گفتاری را از استخلاص جست شاه بندگی تیر راه چهره قدم نهاد و از فیما کار

از باقیماندگان هر کس بطوری که دانست و توانست بدر رفت چون این غلغله بلند و مردم از سکنه حیرت عارض گشت حجاب و دربانان در سرای
امارت را که گرگرفته بجاهای خود در رفتند سید علیخان که در رکنیت مهیای رفتن حضور بیت جنگ حسب الطلب بود و استادان و الیقان اراده
همراهیش داشتند با استماع این خبر وحشت اثر سید علیخان را در درون حرم سرای هیبت جنگ افگنده خود ها متفرق شدند و آمنه بیگم دختر مهابت جنگ
مادر سراج الدوله زن هیبت جنگ دروازه را بسته ایه خبر بود اما سید علیخان را از راه بهار خانه خود که اتصال بیام های خانه هیبت جنگ داشت بدر
کرده گفت بهر نحو که در پی و توانی خود را بخانه خالوی خود عبد العلیخان برسان عبد العلیخان در آن وقت بخانه شیخ عبد الرسول بلگرامی که از جماعه داران مشهور
و خواهرزاده شیخ اله یار بلگرامی سر بلند خانی بود و از مهابت جنگ مرخص شده بوطن خود میرفت برای تودیع او رفته بود و سید علیخان را که در
آن وقت چون طفل بود مضطرب الاحوال ایستاده میشوانست که بطرفی براهی برد بمای از افضال الهی بهم رسیده او را شناخت و ترحم کرده
دستار زرتار از سرش دور افگنده و کهنه چادری بر دوشش انداخته همراه خود از راه لب دریا بخانه عبد العلیخان رسانید و منت احسان بر پدر و مادر
و جمیع اخوان و اقاربش گذاشت شمشیر خان با عیسی چند دربکان پاینده حیانیخان که بهانه ملاقات حاجی احمد فرستاده بود حکم بگرفته آوردنش
نمود حاجی با استماع این خبر مضطر و متحیر گردید [illegible] اما بطمع زر [illegible] راه بدر شدن نیافت و الا اگر بر اسپی سوار شده بدر رفت ممکن بود
که خود را از نزد راجه [illegible] بطرفی تواند کشید طمع و تقدیر دامنگیر او گشته نگذاشت تا آنکه طالبان بسرش رسیده جست و جو آغاز نهادند او را از دیوار
با رخنه بدر رفته در خانه حالکی یار [illegible] نهان گشته آخر بدست آمد [illegible] مقید و با نواع سیاست مبتلا بود و زرهای مدفون او را
از تحت قدم [illegible] که در خانه خود بنا نهاده بود بر آورده بردند و دیگر زر و جواهر [illegible] و تحریرات [illegible] از کتابتیه بر آوردند و میگفتند
تا آنکه میگویند قریب سیصد مقدار لک روپیه و اشرفی و جواهر علاوه آن از خانه اش بتحصیل افاغنه در آمد و از اموال زین الدین احمد خان مرحوم :
اشتهار دارد قریب سه لک روپیه نقد بر آمد و بعضی کسان بسیار کمتر که [illegible] ده چند [illegible] مسموع گشته والله اعلم بالصواب و بعد از آنکه
رحلت حاجی اتفاق افتاد بر لب دریا متصل [illegible] چند قدم بیشتر از باغ جعفر خان [illegible] مقبره گود مدفون گشت بعد از قتل زین الدین احمد خان
مرحوم و استماع شدن حاجی احمد شمشیر خان [illegible] خود بباغ جعفر خان رفته اقامت ورزید و در شهر [illegible] خانه اگذاشت
و بقصد محاربه مهابت جنگ افتاده دست بتدل و [illegible] بر فوج خاصه بر جماعه افغانان کناد و رقائم باطراف و اکناف فرستاده [illegible] از
اهل سواطلبید بحسب تقدیر در آن سال افغان مثل حشرات الارض از زمین میروئیدند چنانچه احمد ابدالی از قندهار و هرات بطرف شاه جهان آباد لشکر
کشید و علی محمد [illegible] در آن هنگام آمد آمد ابدالی [illegible] بهار [illegible] و آشوبی عظیم در
تمام هند بهم رسید القصه از روزی که [illegible] بار صدای نقاره بگوش [illegible] عظیم آباد [illegible] معلوم شد [illegible] افغان [illegible] جا
بر فانت [illegible] سردار خان آمده و عمله و ارکان شمشیر خان [illegible] دست تطاول [illegible] سکنه شهر دراز کرده [illegible] از دست [illegible] بتاراج
و غارت [illegible] مجموع ماند عبد العلیخان تمام روز در خانه شیخ عبد الرسول [illegible] شب بخانه خود رفت در آن وقت [illegible] خانه

انسان برای بار بردار به بندر بلده فاو و کشتی خاصه سواری که عمارت بحریه باشد موجود و مهیا بود و سردار بلده فاو عرض کرد که درین وقت شهر مشغول ضبط و سیاست

و امر از اغاعنه انتظام بیاید و اگر کشتی بیوت مخصوص صاحبان و احمال و اثقال ممتنع الانفکاک سوار شود بی اندیشه به بیرون توانیم برد و شب بیشتر از کسی که از گماشتگان

دیگر کسی سانحی رسید الی صلاح خوبی بود مقدار انگیز است که عمل آید بعضی که حسب اراده ذوالفقار روانه های غیر صواب نموده در مهلکه عظیمه

افکنند بعد چند روز مراد شیرخان چون شمشیر الدرگان گشت یکی را فرستاده عبید العلیجان را پیغام آمدن به بلده فاو فرستاد و عبید العلیجان بطوریکه سوار از

معمول بود که بیرون در بارگاه خود با چند سوار و پیاده رفت هر گاه بر دروازه رسید بعضی از هواخواهان مراد شیرخان برقی که ما را التماس بود که از رفقا

زیرین بیرون برآق نمود عبید العلیجان بگمان آنکه اگر من بیابان بیمکر رفته با وجود قدرت این قسم چرا می طلبید بر وفق گفته او عمل نموده به بیرون که ای

با دو سه مسکار اندر رفت و آن به عهد اسباب بیرونی را به تصرف اتباع خود داده عبید العلیجان را به بارگاه خود به محمد آغا بیش شمشیرخان فرستاد و

شمشیرخان بمجرد استماع این خبر بر نهایت در مکان صحن خیمه در نهایت عذر خواهی زیاده از حد نموده بعزت و احترام به بارگاه خود آن زنبه خانه اش باز

فرستاد و دو سه کس را بر دروازه برای محافظت آن تعیین کرد چندیکه مردم عبید العلیجان سخنان بیرون گفتن آغاز نهادند و قرار داده بعد جنگ با طرف

استمهال یافت بتوهم بیجا باطلبیده در خیمه خود مقید داشت و سعی مراد شیرخان و پسر مصطفی خان فرمان کشتن او داد و چنانچه بلدر... اوغان قوم از الدم

بر کشتی سوار کرده الطرف ... مامور شدند عبید العلیجان به خواهش خود حمید نواز خان ... و دو کس ... مشغول بود

که درین اثنا حکم مخالفت رسید هر دو کس را برگردانیدند تا صادق باعث این مخلص و ضامن انفعال عبید العلیجان گردیده به خانه اش آورد و محبوس ایام که اگر

مهابت جنگ روی نماید عبید العلیجان از جا خود گشته به مقصد ... در مخصوص نگردد و عهد نیاز خان که با تمیدار ... کشته حسب الامر مهابت جنگ

کار و نسق را نمود خراج کرده بعد از آن وقت رسیدن خبر جنگ رتمیدار ... آورده ... همراه داشت ... از رفقا

باستقلال بر آمد ... از بیاس سارتیه علی قلیجان قلعه دار ... و بیهمان ... جا داد و جا تعمیر که عمارت از خانه

رست از صدمات تاراج و غارت از اغاعنه حق تعالی باین تقریب محفوظ داشت که اول یکی از جماعه داران ... که درانوقت همراه ... محافظت

در های حرم سرا و دیوان خانه نمود و بعد از آن روز دوم بختیار خان که نیابت ... شیرخان در جان ... والد راقم ... ثابت بود که از وضع

از والد داشت والد وقت رفتن از عظیم آباد کاغذ تمسکات ده دوازده هزار روپیه ... نموده ... و همین ... شیخ محمد صلاح ...

وکالت ... که هر یکی ... بوده اند ... قبل از این ... بختیار خان از شیرخان عهد گرفته بود که ...

بمن باید بخشید و وقت تسلط هم از آن خانه تعرض نباید کرد و الا من بر از شما دو تنخواهان مهابت جنگ را آگهی خواهم داد چون شیرخان با او ... داده

جهت اختصاص ... قبول نموده با بختیار خان عهد ... الاعظم نموده بود ازین جهت بختیار خان ... شیخ محمد صلاح ...

در دیوان خانه ماند بوده آمد و رفت بدر با بر نمی نمودند و اگر کسی محرک فتنه گشته اراده بدی می نمود رفقای خود را که دو سه هزار کس بوده اند مستعد مقابله

میشدند با تیقصور حق تعالی آن مکان را از چنین حادثه عظیم در امان محفوظ و مصون نگهداشته و حسب هیبت جنگ را شیخ محمد صفی ...

اصفهانی که پدر زن میر حیدر علی کوتوال شهر بود او را با دو میرزا در باب حرم بود با التماس میر حیدر علی برداشته آورد و خبر دیگر از سر صاحب فساد
که بر سر دروازه از صدمات پایمالی محفوظ مانده افتاده بود به تیر هم رسانیده کفنی که از کرباس بی عمل آورده بودند بدو داده در زمینی که الحال معروف به مقبره هیبت جنگ
در محله بیگم پوره محلات عظیم آباد است و زر خریده هیبت جنگ مرحوم بود دفن نمود و شمشیر خان و مراد و سر او عناد چون خبر حرکت مهابت جنگ از مرشدآباد
شنیده بیجای را کار فرما شده زن و دختر احترام الدوله را با پسر کوچک که دختر زاده مهدی نام برتبه بی ستر و علاقه سوار کرده از پتنه بازار عظیم آباد به اعیان
و در نظر مردم نمایان به لشکرگاه خود بردند و مورد لعن و طعن موافق و مخالف گشتند و در چند روز از راه اقتدار استعار زر و مال خلایق بر ذمه خود
همت برداشتند که تعبیر از تولکیدن اعمال دیگر بر امجال التحریر و تسطیر آن نیست و قریب چهل هزار سوار و افغان که کمتر از این نباشد داده‌ها که از ایشان اکثری افاغنه
بودند بهم رسانیده و ترتیبه را که با خود آورده بودند تمامی به اسلحه و اسباب سفر منقح نمودند و تیر با دل کرد از بنیاد تمام توپخانه عظیم آباد در اراب انجامش مهیا
نموده عازم حرب مهابت جنگ گردیدند ذکر رسیدن خبر دهشت اثر کشته شدن احترام الدوله بهادر هیبت جنگ به مهابت جنگ و استعداد نمودن او بجنگ افاغنه و آمدن به عظیم آباد و ظفر یافتن بر شمشیر خان و مرحب و غیره بی ناموسان تباه شدند ابر دودمان زمانیکه مهابت جنگ بداعیه حرب و شنبه بیستم رجب
و جانوجی مرهته از مرشدآباد برآمده او اسطرهستان در اثنای کوچ جبهه دشت خبر این حادثه عظمی و سانحه کبری رسید اگرچه باعتبار تسلط حسین قلی خان
نورکی جنگ که صاحب او بوس دیار بر سینه تسلی بودند و چنین فرزندان که چشم و چراغ خاندان بنا بر شادت در امور ریاست با خود همسر و همسان می بیند
بقتل رسیده و برادر و خسر و دختر زادها بقید و ذل اسیر گرفتار شدند و صوبه عظیم آباد از تصرف بدر رفته بدست مخالفان افتاد و اکثر خویش افغان مهابت بود
اضطراب و تشویش غالب بر مزاج مهابت جنگ باطنا گردید لیکن در ظاهر احوال اصلا و قطعا سررشته صبر از دست و وقار از دست نداده در کمال
استقلال احضار تمامی نگاهداری فوج از صغار و کبار فرمان داد و بعد حضور و جلوس ایشان حقیقه را از بر گشود و ذهن نمود که صاحبان سنگ آمد و سخت آمد
فرزند رشید من کشته شد و برادر و خسر و زندان من بذل وار اسیر گرفتار آمدند لهذا شنو خجستین حوادث زندگی ناگوار و غیر از کشتن و کشته شدن چاره کار
ندارم اراده‌ها شما چیست و یار و یاور من درین امر از رفقا کیست همه‌ها متفق اللفظ معروض داشتند که ما مطیعیم و منقاد و تابع حکم و ارشاد بعد
استماع جواب ایلدرمان نمود که چون حقوق رفاقت شما از سالها بر من است هر که داعیه رفاقت و اعانت من در باشه شد من به جان هم و مال خود را
از و مضایقه نخواهم داشت و هر کرا عشیت نباشد متعرض احوال او نیستم هرگاه صورت بر چنین حیات ترجیح داده باشم برای مردن متعینی در کار نیست
قاطبه حاضران همه یکزبان بعرض رسانیدند که بر بندگان حقوق نمک خوارگی جناب عالی ثابت و با انواع عواطف و عنایات مشمول بوده‌ایم اکنون
غیر از جانفشانی اراده دیگر نیست فرمود که اگر بر قول خود صادقید پیمان را با ایمان موکد کنید تا باید که موجب مزید اعتماد و ازدیاد وثوق می
گردد چون قبول نمودند قرآن را حاضر ساخته از جمیع روسا در باره وفاق و اتفاق گرفت و بعد از آن گفت که من مدیون شما هستم و دو چهره ماهیه
شما بر ذمه من باقی و لازم الاداست در رسانیدن وجوه مذکور تقصیر نخواهم بود و هرگز در چنین حال که شما مضایقه جان خود در راه من برارید
من تیر صرفه در ادای مال نخواهم کرد لیکن بسبول آنکه بمرور و مدارا از طلب خود از من گریزید فرق سیاه به جمیعهم قبول نموده در امر اطاعت یکسو و متحد شدند

شدند انگاه مهابت جنگ در لشکر سرانجام زر افتاده مبلغی از شهامت جنگ و وجهی از رحم اولیعنی صبیه خود از بنوار جگت سیته و دیگر مهاجنان ساهوکاران
و اعیان شهر قرض گرفته بتنخواه سپاه داده بسعی بلیغ ادا نمود و بتهور رسم از و رسم انها وجهی فیمابین در نیول افواج مرشد آباد بحوالی شهر رسیده سرانجام و هنگامه
سازی نمود چون جنگ مرهته سماجت دارد و یکجا بیک محل نمی پاید و ستیز و آویز آنها مقرون بفرار و گریخت می باشد در تسخیر عظیم آباد دغا و ...
راه رد ... روداد آخر ارامالی گنج نجابت مرهته تخته نمود و تا انجام سفر عظیم آباد تهیه اسباب در محل دیگر استعانت از زبده صولت جنگ را
به بنگواران گواله فرستاد که سه راه مرهته از آنجا تا شهر بوده با کیک وصول رسند صلات سلوک دارند تا گرانی رسد تدبیر نمود که مرا به محاربه
باز افاغنه دشمن عظیم آباد هر دست انقباض از ایشان امکان ندارد در هر صورت برین نزاع انتشار دارد و تدارکش بالفعل ازین صورت می توان گرفت که از آن به
هر اهمی که دارند و توانند بر رد ساختماع این مقال صحابت تدبیر را استعانت بمواضع آنطرف گنگا لیس مساعی در باب مرکز با کمک خود در شید و جمعی
را که طاقت استعداد نبود در جاهای خود مرشد آباد گذاشته متوکلا علی الله تعالی آرمیده بود مهابت جنگ تهیه حرب بدیره و از سر انجام اسباب که یا مدام نافع
گردید یا کس ساین عطاء الله خان از لیت سلوک سپاه نمود در اوایل ماه ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و شصت یکم هجری با بار بردار و نقار از سوار تیپ
هست هزار برق انداز از رایات عزم و جلال بسمت عظیم آباد بر افراشت و از امالی گنج نهضت نموده در جهای یک ده که گروهی مرشد آباد بر راه عظیم آباد
و افعست نزول نمود و شهامت جنگ بهادر و عطاء الله خان بهادر نیابت جنگ را با پنج شش هزار سپاه گذاشته میر محمد جعفر خان را نیز متعین مرشد آباد
نموده بنابر اینکه سالهای بسیار خدمت بخشیگری میر بکرمفوض بود بوسیله التماس و استدعای شهامت جنگ در همین عرصه با جندی قبل ازین ساکنه
برای استرضا و دلجوئی او در نیابت از عزل نور الله بیگ خان خدمت بخشیگری بنام میر محمد جعفر خان مقرر شد و برین سبب که مرهته در حوالی
مرشد آباد بود نظمه آن بیشتر که در کوچه و بازار شورش لشکر منصور محیط بوده بالغ و وصول اخبار غله و باعث حرج مردم و عسر معاش نزدیکان
خواهد شد فرمانداد که ابدالان عمده از دو و دیگر جمعیت استطاعت داشته باشند لقدر مقدور غله و ذخیره به مایحتاج برسانند در ازین خلاصه بهت انتظام مهام
ضروری از جهای یک ده الحلام اقبال بر افراشت و برقع اعادی همت گماشت در شهید لونیه پهضتش شار و معروف راگذرانیده دست از مرشد آباد
برداشته از راه جنگل برای نصرت و اعانت افاغنه رو به عظیم آباد شد ذکر فرستادن معین الدوله سیف خان شیخ دین محمد جماعه دار ملازم سرکار
خود را بکمک شجاع الملک بهادر مهابت جنگ و بعض سوانح اثنای راه سیف خان فوجدار پورنیه شیخ دین محمد ولد شیخ مجاهد را که جماعه دار سرکار
او بود با یکهزار و پانصد سوار برای اعانت فرستاده خود فی الجمله بیماری کشید شیخ دین محمد از گنده گواعبور گنگا نموده در رکاب مهابت جنگ
بمونگیر رسیده روزی چند بنابر بعض امور متعلقات داشت و از راه سلطان گنج گردید و در مرشد آباد خبر شنیده احوال لشکر مهابت جنگ الحاح نمود
و شیخ مذکور را مومی الیه ایشان فرو گرفت از تمام گور با جمعیتی که داشت جنگیده با بدار رسیده بها نمایان نموده و سبقت را گذاشته مهابت جنگ را اعلام
کرد مهابت جنگ اگرچه فرستادن فوج را در از خود صلاح نمیدانست اما نصرت و ریسمان عمر خان و دیگران را بکمک او فرستاد تا بشمول انها
رسیده نمودند که مرتبه دیرست شب دیر کرد و در غروب آفتاب معسکر خود برگشت و شیخ دین محمد وضعیت ساکته وقت شب کوچ و اول صبح کمک ان محمد

به گنگمایان ملحق گردید با و تلاقی معسکر مهابت جنگ رسیده روز دیگر بملازمت و شرف حضور مهابت جنگ رسیده مورد تحسین گشت و در ضمن ذکر احوال التماس نمود
که از بروت عنایتی سیف خان در جنگ حسام یافت قدری از سرکار عنایت شود تا در جنگ افاغنه حاجب باشد التماس شد مهابت جنگ در باب
استمالگی نموده در صرف … زربرت استمجی بها نمود شیخ مذکور اظهار استعداد نمود جنگ که از صبح تا شام شود میکرد مهابت جنگ در قبول آن تردد
بهار سماحت قلیل … روانی عنایت نمود محل تعجب است از چنین امیر مقتدری در چنین اوقات … بسماحت در عطای … اشیای عزیز وا با و الی
النهی و در عبور بمین … سنگ … که یکی از حمایه داران سرکار … گرفته آورد بعد استقرار و استکشاف معلوم شد که خطوط عطاء الله خان
بنام شمشیر خان و سردار خان … استدعای مرافقت و موافقت و ترغیب … اخلاص و تحریص و تشجیع بر … همراه دارد چون مهابت جنگ بپاگلپور رسید
مرتبه … جنگل برآمد … زندگی … لشکر … بعضی مردم بنگاله … قرار نهاد و چون عساکر منصوره
مهابت جنگ وارد مونگیر گردید راجه سندر سنگ … که … مهابت جنگ … حقوق شناسی … عنایت … کامگار خان … زمیندار
ترهت … دستگاهی بملازمت مهابت جنگ رسیده مورد عنایت گردید و متقارن ورود آنجا زبدة الفقها اسوة العلما کاشف رموز خفی و جلی مولانا میر
محمد علی ادام الله ظلال افضاله بمهابت جنگ رسیده بشرف ملازمت خود مشرف فرمودند … از احوال اسعاد … ذکر سلسله مهابت جنگ
در حلت … حوادث شد و خادم حسین خان هم که از … رفاقت مهدی نثار خان گشته عظیم آباد می آمد نزدیک … ساتهه … بردار
گشته شدن خاوند خود … جنگ بهادر … بنا بر بعضی … راه … بیافت … شمشیر خان بوده … قصد … نمود خبر … وصول
مهابت جنگ شنیده از لشکر افاغنه … در مونگیر … اسمعیل قلی خان که حاکم مونگیر بود از آنجا … عظیم آباد … بملازمت
مهابت جنگ فایز گردید اما از … افتاد **ذکر نهضت شمشیر خان با افاغنه و ارهام آمده از … خان بدانیه … مهابت جنگ و ملاقات**
افاغنه با مرشد … میر حبیب … هردو … با همدیگر از آن طرف شمشیر خان و سردار خان … با جمعی … خود که … سوار … بود …
… کار از … خان … قصبه … روانه شده مهابت جنگ … مقام که … سپاه … مونگیر … منتظر …
… در همین اثنا میر حبیب با جانوجی … عظیم آباد … از آمدن خود با افاغنه
آگهی داد … افاغنه که اول … میر حبیب … باین امر اقدام نموده بودند بقصد ملاقات … میر حبیب … برادر … از
در مراح داشت و با انواع … در تخریب بنای دولت مهابت جنگ و ملک بنگاله ساعی بود … نمود شمشیر خان و سردار
را … خلعت فاخره امتیاز بخشیده تا داب نوکری … بهار … تفویض نموده رخصت انصراف ارزانی داشت افاغنه
بنا بر … میر حبیب … در خصوص … نموده روز دیگر میر حبیب و میرزا محمد صالح … چند کس …
و بعد ادای مراسم مهمانی … خیمه که برای … رفتند و جمعی از …
طرفی … خیمه میر حبیب … هرگاه … قصد … که … امر اقدام نموده کار نوکری تمام کرده

ریم و زین الدین احمد خان از میان بر داشتن پنجاه هزار سوار و پیاده لو گذاشته مستعد رزم و پیکار مهابت جنگیم در این صورت مبلغ سی چهل لک روپیه با حال

نخواه سپاه رسیده است بیشتر آن بشود به تدریج این راه بلد افتاده میرزا محمد صالح را از خارج سمرقند گشت نامبرده تدبیری با خود آمد انشاءالله چند سوار

مرشد آباد تعلیم نمود که نشان ... بیرون لشکر زده از آنجا بمنصور الدوله ... در حال لشکر شمشیر خان شنوید و خبر رسید که مهابت جنگ رسید انها بطور ... مجمل آورد

آوازه رسیدن مهابت جنگ در آن کنار شهرت داده میر حبیب یکباره به سراسیمگی قصد رفتن به لشکر خود نمود در این اثنا شمشیر خان و سردار خان رسیده

اظهار مدعا نمودند میر حبیب جواب داد که بالفعل توقف در این گفتگوها موجب ملامت و مخالف مصلحت است و سرانجام این مقدار مبالغ بآن مشکلی است بعد رسیدن

به لشکرگاه خود مستوفی نمود خلاصه از همه اهم تدبیر جنگ و مدافعه دشمن است که در این سر رسیده مختص آنکه بعد گفتگوی بسیار میر حبیب دو لک روپیه از او در

ابتدا موعود گردید قبول نمود ده هزار ... را ضامن کرده و او متعهد شد که بالفعل برساند باین ... اصلاح خود را از آن ... سرگشته ...

دار ده ... خود رفت و روز دیگر ... فریقین در مقابل قسمتی روی داده و فاصله بین العسکرین بیش از سه چهار کروه نمانده ذکر جنگ نمودن

مهابت جنگ با شمشیر خان و سردار خان و میر حبیب و جمیع مرهته که به هیئت مجموعی کمتر از چهل هزار سوار و پیاده نبوده اند و ظفر یا

یافتن بر آن فوج انبوه محض بتائیدات ایزد جبار نواب شجاع الملک حسام الدوله محمد علی وردی خان بهادر مهابت جنگ که در تدابیر حروب و جنگیدن

با اعدا در زمان خود عدیم ... است لب دریای گنگا را در ... مناسب ... کناره ... چون از قصبه ... برآمد در باجه ... بجا

که سابق ... بود ... این طرف ... جاری گردید در میان جزیره که در این جاها ... بدیره است ... آن ...

بود مردم شمشیر خان ... انگاره ... توپهای خرد و کلان بر دم آن ... بودند عبور از آنجا دشوار بود مهابت جنگ ... گذاشته

... دو میل ... عبور نمود ... شمشیر خان ... انها وقت سحر ... شده بود ... آمد

گشتند ... اضطراب ... توپها و آلات ... گذاشته خود ... این اول ... بود که شمشیر خان ... عبور ...

رسید در ... مهابت جنگ ... شبیخون ... افواج ... ساخته از خیمه گاه خود ... توپخانه کلان

که سابق بر ... جمیع فوج ... فاصله ... شب ... صبح اقبال ... بود

صبح ... [illegible]

اختر ... [illegible]

در رفت ... [illegible]

چار گروه از قصبه ... بر لب دریای گنگا ... علی خان ... جمیع فوج گذاشت و حیدر علی خان بهادر ...

دستی عقب بهادر علیخان ... رحیم خان ... محمد خان ... اول ساخت و بطرف یمین که دریا بود ...

الله بیگ خان و شیخ جهان یار ... بطرف چپ که ... بود ... صولت جنگ و محمد ایرج خان ...

نواب صولت جنگ و محمد اسد الله خان بهادر و محمد ایرج خان بهادر و راجه سند سنگهه و پهلوان سنگهه و کامگار خان و خورشید سردار دیگر را متعین نموده
و عمر خان را با قبیل نشان خود معه پسرانش که عبارت از امامت خان و دو پسر دیگر احمد خان و محمد خان باشند بدنبال سواری خود نگهداشت و در ساقه لشکر شیخ دین محمد
را با جمعی از بلند زمان جمع علمه داران مقرر داشته خود در قلب لشکر قرار گرفت و شمشیر خان و سردار خان تیر باشی جمعی از سوار افغان و پیاده های نجیب بهیلیه
و افاغنه باره و فراهم آمده تسویه صفها پرداخته بطرف دست چپ خود که جوی ارگنگا جاری بود جاگیر خان نام افغانی جماعه دار را با چند ضرب توپ کلدار از جوی
مذکور گذرانیده مقرر داشت که از طرف راست نواب مهابت جنگ که جا بجا جمع گوله های توپ بر آوردند و بر لشکر بالش زنند و خود از کناره دریا با عرصه [illegible]
صفوف آراسته و مستعد مقابله استاده و مرشد از طرف چپ و عقب لشکر نمایان گشته بعد ساعتی حملات دلیرانه ها می نمودند و سپاه ظاهر نواب مهابت جنگ را
نگین وار در میان گرفته از حصار سوار احاطه داشتند حق آنست که درین جنگ آن امیر صاحب تدبیر بهادر دلیرانه جرأت کرده و استقلالی بکار برده که بی تائید بخلعت
کمتر کسی را در چنین مقام ایستاده ثبات قدم و اطمینان خاطر میسر آمده باشد چون بندوق و قرابین و قوت فتح رو برداده و شروع به توپ اندازی گردید از آنجا که
فتح و ظفر نامه اد دلیک مقتدر نصیب مهابت جنگ بود در اول جنگ گله توپی به سردار افغان رسید که سرش بپرید و دود از نهاد آن سرمایه لجاج و عناد بر آمد
از کشته شدن سردار خان که مالک نصف از فوج و دلیر از شمشیر خان بود بسبب لشکرش شکست دیگر همراهیان سردار خان از دل از دست رفته تفرقه در ایشان در قدم فتاد
نوجوانان مشهور منشا اهتمام [illegible] در آن لشکر اکثری بحضور نواب مهابت جنگ آمده التماس پرس نمودند [illegible] بر ترقی اندازی نابود نمود
بعد از آن ان الله تعالی یورش که آورده اند شد در ضمن حمید بیگ خان بهادر پیش قدمی نموده پیاده های توپ انداز را دلیرانه نموده و شکست آن انبار از آن جماعه
صاحب اد بار نمودی نمود که روی پیش چون شام ادبار از گرد و دود بر آن تیره بختان سیاه گردید چون معرکه کارزار و عرصه جنگ بر افغانان تنگ
با وجود وسعت میدان تنگ گردید شیخ جهان یار و نقیر الله بیگ آن حکم فرمود که بار زدور بر اعدا حمله آرند اما انثری بر آن تیر بگذشت درین اثنا سه و تیر
با فوج افاغنه که همراه داشت بطرف چپ خصوص سیاره لشکر به هیئت مجموعی یورش نموده هجوم آورد و سراج الدوله که فیل سواری او متصل بفیل سواری
خاصه نواب معظم بود معروض داشت که عنقریب یورش سر آورده بر متصل رسید مدار کشتن هم منظور باید داشت نواب معظم فرمود اقبال غضبناک و غلط فرموده
که غنیم و حریف من هیچ روت از سرسپه برو ای ندارم ان الله تعالی بفتح و ظفر افاغنه مرشد را تیر بعون الله تعالی و تائید ارحمان بر دیده ارم
والتعالی بطرف مرشد مذکور هجوم و عنوان او نکرده بار با کید الله بیگ خان و شیخ جهان یار برای یورش فرموده در نوقت سواری ازرم خان و دوست محمد خان
و میر محمد کاظم خان و حمید علی که همراه آن یورش اند رسید معروض داشت که الحال صلاح در یورش است و با بندگان بر اعادی با نهم جدا شده اعانت
فرمایند فرمود که آنوقت بهادران با انتظار نصرت الهی بیاز آمده ایم سر خود رسیده دانید چون سوار بر فوج سر رسیده رفت مهابت جنگ قبضه کمان در دست
جرأت گرفته تیر از ترکش کشیده دست بیاری ادر گاه و چاره ساز بیچارگان بر داشت بعد ما لت النصرت و ظفر بر دشمن تیره اختر همراهیان کار مسرور
که بهادران حالا زمان رسید با صحن جان با جسم راست هرگز اهوس تحصیل نام و نشان در میدان مردان باشند مرد وار پیکو شد و خود بیار کمان را
کشیده و اجرا انیش را در دنیا سرفراز نیز هر چه که گذاشت و حکم به توپخانه نشاند با ظفر نمود چون صدای نقاره شادمانی بلند شد با خاطر مطمئن فیل سواری

بر دشمن راندند فوج مراول ابن جرأت و جسارت فائق نداد که خود خسته مهابت جنگ تیر تفنگ بایشان رسانیده در بین گیر و دار محمدخان و میر محمدکاظم خان که بر یک فیل

سوار بودند دانسته سبقت بر دیگران نموده جو پایان از ایشان جدا گردیدند و بار بار گیر و دار گرم گردید هر یکی از حاضران با مخالفان مقابل گردید و چون خصم را

چون ابر و پیلبان بر خاک ریخت میر کاظم خان در دست محمدخان فیل خود را پیش بر آورده با فیل مراد شیرخان برابر گردید میر کاظم خان چون دید که نجیبه بود فیل را

گرفته بر فیل نجیبه مراد شیرخان اگرچه زخم کاری داشت لیکن متوجه خود بایکار رد و فعالی بر دست میر کاظم خان ضربان زد که بعض انگشتان دست راستش منقطع گردید

از قبضه ترس بر زمین افتاد محمدخان بجست و در بر مراد شیرخان فیل او رسیده از شمشیر میر کاظم خان با انگشتان منقطع تیر بر فیل مراد شیرخان رسانید و در دست محمدخان

شد و در اتفاق سر او را از پیکر جدا نمودند اما شمشیرخان در آن گیر و دار معلوم نشد که چگونه از فیل خود بر زمین رسیده و صبیت بیگ ملازم سرکار مهابت جنگ که به

مصاحبت و ندیمی درایرخان بسر عمرخان بسر می برد سرش بریده آورد و سر و غرور آن هر دو بدست تعذیر بر پای فیل تواب مهابت جنگ بساختند

و انجناب بعد حصول فتح که ابواب انواع شادمانی بر روی گشود و صیت سکه دار در ربع تا دو جهت عالی بر خاک نثار رسیدن نجیبه آن شکر رگه در جرمان بسیاری

گنجید بتقدیم رسانیده حکم به جشن شادیانه مجدد از موج موج رسید که ثنا به بسیار امید دار کامیابی خبر این نصب بهمه جا رسانید در خیال کسی ممکن نشد تصور احوال

در کمال انفعال امن و شجاعت و سپهداری او عروج تیر اقبال آن شاه جاه گوهر در دولت و کامکاری روز افزون فرا گرفت و مهابت جنگ

زین فتح و اقبال در کمال جاه و جلال متوجه اردوی مخالفان گشته بر بنگاه آنها قبضه یافته بارگاه خود بر افراشت ذکر ملاقات آمنه بیگم دختر مهابت جنگ

مع اولاد و با پدر والاگهر آمنه بیگم صبیه او زوجه زین الدین احمدخان با دختر و پسر کوچک خود در آن مهلکه که مقید افغانان در نهایت ذلت و هوان بود

باد در اک ملاقات پدر والاگهر عمر دوباره حاصل نمود و طرفین از فرط خوشدلی و خرمی از حضیض هجران و طلب وصال آن یاد در شکر ایزد منان دل را مشغول ساختند

این مژده و فتح از خواص و عوام شهر عظیم آباد در ظلمات غمهای جانگداز ستمگاری یافته ربار زدهای ادراک عیش بیش گشتافته در حجره انتظار

سر ها در دیده دعوم عالم بیاد و بر ایشان زد ولی انصاف جیب اقبال انیس افروز که آن جاه و جلیل رسیده بهره چال او که آیینه صور حصول مقاصد جلوه نمود

کامیابی خود دیدند بعید یک دو مقام آن والانژاد عالی دودمان نام اعلام نصرت نشان برافراشت و با کمال قدر و شان در دولت سرای خود نزول اجلال نمود

و وارد شهر عظیم آباد گردیده و ظلال عواطف و اشفاق بر تارک ساکنان آن دیار که در تمنای این روز از دو سه ماه چشم انتظار در فرش راه انتظار داشتند

انداخت و مجدد آباد داری شکر و اهب النعم بر داخت و الغای عهود و نذور که درین خصوص کرده بودند نمود ارباب استحقاق از سادات و مومنین و فقرا

و مساکین هزار رسانیده بر نه مهابت جنگ بنیاد در تیر برگماشت الحمد لله صبح ظفر بر فرق جانی دادگر فروزان و در گیر گشته نذور و صدقات بکنار آنجا

برای مردم مرشدآباد معین شده بارباب استحقاق رسانید در دل اجرای ضعفا و قوبا که از خبر ناگفته احوال هر شان یکبار بوداش نشاط خاطر عام

نا حضور نموده بیومی که الطاف مدار کشته خاطر بهای سکنه آن بلده فرمود طلبیدن مهابت جنگ عیال و اطفال شمشیرخان و شمول عنوایت

شدن انها بر عکس ظن و گمان چون بعض از معتمدین را بر ای ضبط اموال و املاک مخالفان حق نشناس بدر بهنگاه که موطن و مسکن شمشیرخان و سردار خان

بود در شاه زمیندار فرستاد که اهل و عیال آن مقتولان در پناه حضور آوردند مروت و صداقت که اجتماعه از بین کمترین امان خواستند اگر مطلوب اکمال

مطلق العنان نشوند لکن رو به پیدا راه به سر سامان ملتمس از بقر و اجابت نگشته لعقبی از دولت خواهان با ورود زنان مامور شدند و خود هم برای تا رمنیدار
جنگ بکنند متعاقب عبور گنگا نموده به بهانه شکار دور شهر گردش می‌کرد و صولت جنگ سپاه در مهام الدوله را در شهر پایبند گذاشت چون زوجه و دختران
شمشیر خان را رشید از تبعات اسیر نمایه مهابت جنگ شده حکام حکم صادر شد که در سواری مخفوف و مستور از نظر نامحرمان بر بند و به نحوی ایذا و اضرار به حال شان روا
ندارند و لیکن بعد رسیدن آنها به شهر از راه دروازه مغربی داخل رنبه ارشد ه پیدا شد و لیکن سرا و در حرم سرا امکان نشان فی سرود از بعد چون
حسب الحکم العمل آمد سراج الدوله را که بمنزله جان او بود به حرم سرا اندرون ستر و حجب با بود آنها ممنوع نمود و از انواع خوراک و مطعومات آنچه خود در عیش منتفع بود
در بستوران و اطفال خرد و پسر با می داد و اول حصه برای آنها میفرستاد و در بخاوره گفتگو و هنگام کاه اتفاق می‌شنید عذر از لغط بی تقطع نمی نمود تا
آنکه انجام عیه بهر اس حق شناسی که حقوق بر درشتی های تمام عمر با کمال رافت و عنایت برگردن شان بود کمال ذلت و خفت و بی حرمتی و فضیحت بسبب ناموس
هیبت جنگ مرحوم که فرزند و فرزندزاده مهابت جنگ بود روا داشته خود را هدف سهام ملامت خواص و عوام و مورد لعن و طعن کل فرق انام
ساخته مهابت جنگ که عقل و دین دل در اساس حقیقت آئین داشت با انتقام آن استحلال القعالی بکرده برای نام اهتمامی در بست آوردن
ناموس افاغنه نمود چنانچه مشهور بود که با ناموس کسی هر چند اعدای عدو باشد کاری نبوده دخواهد بود و این ها را برای همین آوردم که شمشیر خان باسم
حقوق ح انگیز اشتنه نسبت با فرزندان من با کمال بیحرمتی روا داشت و هیبت جنگ تقصیری درباره شمشیر خان نکرده و من نیز با او بدی و بجیل نیاورده ام استبدا
اگر لیکه با هیبت جنگ بود آنچه بکار دلی بود کرد با ناموس و عورت او چکار بود که باعث این همه خفت ایشان گردید هنوز شاه محمد اوقات نام شخصی را از اولاد قاسم
سلیمانی بنجیر بر درگاه اوعتقه معتهد بهم سانید و شادی کتخدایی دختر شمشیر خان را بحولی کرده او و جمیع اینها مشمول انواع الطاف و عنایات نموده املاکی چند
برای معاش آنها معین کرده و النعام نمود و حسب المرام انها را رخصت افضل ارب و طن که قصبه در بهنگا است از راه دست مخفی نماند که قاسم سلیمانی افغانی
بود به بزرگی و شیخی مشهور و در عهد جهانگیر پادشاه بنابر کثرت اتباع مقید گشته در قلعه چنهاره محبوس ماند چون درگذشت بطرف عسکر آباد قصبه مذکور
مدفون گردید و مریدان و افغانان معتقد در تعمیر قبر و عمارات اطراف کوشیده درین اوان نهایت رونق و شان داشت اکنون بسبب تسلط
جماعه انگلشیه تمام ممالک شرقیه هند و آن قصبه مع مقبره اولی زرد لیقی به یرقه و از افاغنه هم از طاقت افتاده و مداخل و مصارف نقصان
با قیه رو به ویرانی دارد فالعیاذ ازین جهه شود ذکر شادی مهابت جنگ عیال میر حبیب را نزد او و سوانح دیگر هم درین ایام به شهامت جنگ نگاشت
تا عیال میر حبیب که از ابتدای پیوستن او به مرهته اسیر و در آباد محفوظ و محروس بوده اند سوار بهای خوب و خرج راه زیاده از مطلوب داده مردم معتمد را
راه همراه کرده نزد میر حبیب بفرستند و هم درین ایام ارتحال محمد شاه پادشاه و سر بر آرا شدن پسرش احمد شاه رسید چون مهابت جنگ را با بنگار
رعیت بسیار بود جهل بیجا به زور آن طرف کنگا توقف نموده سراج الدوله که در شهر مانده بود به نیابت صولت جنگ بر آن ناگوار آمده حرکاتی چند که
لایق حال او نبود بعمل آورد و درین قول اظهار تسلط و اقتدار ما هنجار بهایه اوست القصه بعد سیر و شکار در اواخر رجب معاودت نموده
داخل قلعه عظیم آباد شد درین اوان امری عجیب که سرمایه عبرت دانشمندان ارباب تجسس و مردم هوشیار از نتائج و تناسل تواند بود در روی نمود

تفصیلش اینکه چون نسبت سلسله ان امام برحق علی عالیمقام مد الله تعالی ظلال افضاله را اتفاقا عبوری در پورنیه روی داده بود تعارفی با سیف خان و پسرش فخر الدین حسین خان

پسر ارشد فخر الدین حسین خان پسر کلان سیف خان که معروف بنواب صاحب بود خطی بجناب میر صاحب قبله مرقوم و عرضی ملفوف الخط بمهابت جنگ نوشته بسیادت سید

عالیقدر را مطلقا بمضمون عرضی اطلاعی نرسیده التماس کرده بود که عرضی او را در خلوت از نظر مهابت جنگ بگذرانند چنانچه عالی الهمت وقت عصر نزد مهابت جنگ

رفته خط خود اول نموده عرضی را از نظر مس گذرانیدند بعد مهابت جنگ عرضی را خوانده بمیر صاحب گفت که خوب نوشته که خواهند و مضمون آن معلوم خواهد اما چون

میر صاحب را اطلاعی نبود متحیر گفتند که مرا خبری نیست که در عرضی چه نوشته مهابت جنگ عرضی را بدست میر صاحب داد و میر صاحب بعد مطالعه دریافتند که بجهت

در آن عرضی نوشته خود را اظهار بندگی و خلوص نموده عرض کرده است که اگر اندک اعانتی شود و حکم عالی بنصیب صادر باید پدر خود را مقید ساخته بحضور

فرستد و ممد ریاست سراج الدوله با دادن فاقه عظیمآباد که مرد ساده حالی بود [illegible] آغاز نهاده لیکن اینکه سردار خان بنابر سابقه خوشنودی که از زمان نوکری

سیف خان با آقای مذکور که خبث سرکارش بود داشته سلوک مناسب میکرد و در استخلاص غلام در عظیم آباد با خاطر رسیده بود بمحض بدگمانی

دعوی [illegible] رو به اهانت سردار خان نموده قتل پدر خود زین الدین احمد خان را بصلاح و مشورت آقای مذکور که واسطه جواب و سوال افاغنه بود متهم

داد با صورت عظیمی در خاطر داشت و مهابت جنگ هم در خصوص آقای مذکور بدگمان گشته خواهان ضرر آن بیچاره بود بی تحقیق و تجسس [illegible] علیخان

مخلصی یافته به نفیس رفاقت صولت جنگ از این شوراشوب رهایی یافت **ذکر آزردگی صولت جنگ با عموی خود مهابت جنگ بنابر حلول وعده و الکا**

باصلاح و خوش شدن بهم رسیدن که در زمانی با یاران در میان مهابت جنگ و سید احمد خان بعض سوانح همان زمان نواب صولت جنگ بهادر

بتوقع صوبه داری عظیم آباد که در شروع کار به افغانان با او وعده بود و نشد دل از دست داده اغره بسیاری را مثل مهدی نثار خان که بعد ذبح مهابت جنگ از

رسهارس آمده بود و برادر فقیر غلام علیخان و خادم حسن خان و عبد علیخان و غیرهم را که اکثر رفقای هیبت جنگ بوده اند رفیق خود گردانیده برای اخراجات

ادرو ولیکن بوجه مهابت جنگ در این فکر افتاد که صوبه عظیم آباد عمده صوبجات است دیگر در افواج و وصول آن به بنگاله بدون مرضی ناظم انجا دشوار و

نیز مهابت جنگ مرد سیت الله ابابی دار فهم و ادراک دقایق ریاست عالی و بعد مهابت جنگ دشمن قوی دختران و دختر زادگان او سراج الدوله در وجود

برادر [illegible] صولت جنگ خواهد بود در این صورت سعی باید نمود که نیابت عظیم آباد به یکی از متوسلان خود باشد بنابرین مقدمه بنابر بودن صولت جنگ در صوبه

مذکور [illegible] حسن انچه خود تصور نموده بود با نهایت [illegible] خاطر [illegible] مهابت جنگ نموده و سراج الدوله دختر زاده خود تعلیم کرد که علانیه و فاش پیش همه

بر زبان آرد که اگر صوبه بهار بصولت جنگ متفوض شد من خود را هلاک خواهم کرد چه این صوبه بر من است [illegible] باید برای من باشد نه برای

دیگران مهابت جنگ از استماع چنین کلمات چون خاطر سراج الدوله نهایت عزیز داشت و گفته او را بجز خود را هم بنابر مصالح مقصد یکو در نظر نبود

که بعد او سراج الدوله بجای او باشد مناسب ندانسته از اراده خود باز آمد صولت جنگ بدریافت این معنی اگرچه حقیقت [illegible] حوال او شد اظهار کدورت

[illegible] نموده عازم دار الخلافه شاه جهان آباد گردید [illegible] مهابت جنگ هر سال پیل و ارقام رقایم دلجویی و عذرخواهی

ها آغاز نهاد بعد چندین گفتگو صولت جنگ در عریضه اظهار تصمیم اراده خود مرقوم ساخت که من در خصوص [illegible] کرده ام که اگر ضبط باشد [illegible]

96

به شاه جهان آباد خواهم رفت مهابت جنگ در جواب بدست خود در رقعه نوشته این فقره در آن مندرج است که کفاره یمین سهل است و ترک رفاقت
عم خود جهل و متخاف رقعه خود به جانب ارشاد رفته گفتگوها نمود و در ضمن آن گفت که بابای من نظر محبتی که مرا با شما ست باعث بر این سماجت گشته
و آن سیدا نشید که من تکمه‌ئی نیز زبان عذری نگویم و خاطر مخاطب هیچ نجویم اگر شنید فهو المطلوب و اگر نشنید بار بار این سخن میگویم که زبان شمشیر شما را اگر
غرضی باعث این اراده گردیده ظاهر نمایید تا مطابق آن بعمل آید رو برو گفتن اگر منظور نباشد حکیم بیگ یا دیگران که حاضر اند بوساطت ایشان اظهار نمایید
و مرا خود در زیاده برین نرنجانید صولت جنگ فحوای گفتگو دریافته بوساطت ندیمای حاضر مقاصد خود را ظاهر ساخت و مهابت جنگ بعضی وجوه
مداخل برای مصارفش که افزوده بود مقرر نموده تسکین آتش خاطر بهای او نمود و عبد العلیخان بهادر خال سراج الدوله راقم را به مصاحبت و همراهی او
که بحضور مهابت جنگ نمود صحبت با حاجی گشته کار بجای رسید که احتمال هلاک او بود چه بعضی محققان برآنند که زن او منتظره جنایت شوهر در هوس
مهابت جنگ بود اما مهابت جنگ بپاس صله ارحام و دیرینه رفاقت به حال او در گذشت از قتل او گذشته فرمان بند نشدن از ملک محروسه
خود عبد العلیخان ناحق از حماقت ولی حسب زن خود را علاج ندانسته جانب شاه جهان آباد رفت [illegible] زن بد در سر مرد نکو
همدرین عالم است دوزخ او

ذکر تفویض شدن صوبه عظیم آباد به سراج الدوله و نیابت پسر راجه جانکی رام و مشاورت مهابت جنگ به مرشد آباد
و اخراج نمودن عطاء الله خان از حدود ممالک محروسه خود

چون ایام برسکال قریب رسیده بود مهابت جنگ بنابر انتظام الصوبه بود خود
در آنجا ارداده که سراج الدوله را با راجه جانکی رام بقصد دادن نیابت عظیم آباد از مرشد آباد طلب فرمود بعد رسیدن او خلعت صوبه داری عظیم آباد به
سراج الدوله و خلعت نیابت پسر راجه جانکی رام همه نوبت و پالکی جهالردار عنایت فرموده بنابر پاس خاطر صولت جنگ جانکی رام را همراه صدر الحق خان
به خدمت او فرستاد تا آداب لوازم خدمت مذکور بجا آرد صولت جنگ اگرچه کمال ملال ازین امر در خاطر رسانیده بود اما در ظاهر بنابر امتثال
امر عالی قدر خود ملاطفت مرعی نموده بانی ضابطه ممالک بنده عنایت نمود بعد انقضای ایام برسکال جانکی رام را به کار مامور گردانیده و صولت جنگ و
سراج الدوله را همراه خود گرفته در اواخر ماه ذیقعده سوار شده متوجه و قاصد مرشد آباد گردید چون از سابق بد مزگی ها با عطاء الله خان
منتج بود درین سفر بنابر بکر آمدن خطوط او و سعه حالش چنانچه مذکور شد عداوت او منظور گردید بر حسد مخفی به دست بود اما بنابر تحقیق چون نسبی و پاس خاطر او
از انتقامات گذشته بنام شهامت جنگ حکم برگاشت که عطاء الله خان را بدون اخذ و جر و آزار و ضرر جانی بجلدی از بنگاله اخراج نماید
که با ورود عساکر فیروزی ماثر خاطر خود از مرشد آباد برآمده باشد شهامت جنگ بعد وصول فرمان ابلاغ حکم او نموده در برآمدنش تقید شدید بکار برد
عطاء الله خان چاره غیر از اطاعت ندید با دل آزرده و امید ریاست بنگاله که با استظهار مواعید کاذبه میر علی اصغر که در نیابت دیده داشت ترک کرده
رضا بقضای الهی داد و مع عیال و اطفال و تمامی اموال که بر روایت مشهور شش لک روپیه نقد داشت و شعبه‌ها دستها در زنجیر فیل و دیگر اجناس نفیس و جواهر
زواهر و جمیع امانات الست از مرشد آباد برآمده عبور گنگا نمود و در حوالی مالده و حویلی میر ضیاء الله که در سوهن پور واقعه بود تا نشست انجام سفر توقف
نمود و مهابت جنگ در راج محل که سمی به اکبرنگر شده رسوم جشن عید اضحی بعمل آورده سواری کشتی عازم مرشد آباد گردید و اواسط ماه مذکور در

بهنگام آن گوله نزول نموده بجلدوی این مهم مهابت جنگ زمینداری حسین قلیخان و دیگر اعزه شهر و تمیز سلاطین از دنبال دو که برسم استقبال رفته بودند بسر منزل رخت
دار انجا بسرای فیل گرفته تنبیل از راه جنگی روانه گردیده دل جاه و جلال و تسخیر فتح و اقبال داخل دولت سرای خود گردید و در ادای شکر این فتح که
عطیه عظمی از بارگاه کرم و الطاف ایزدی بود مرتبه ثانیه نذور و صدقات بمومنین و سادات و دیگر ارباب استحقاق رسانیده بدل در تکاپوی رضای حضرت
عزت و حضرت احدیت بنوعیکه درست و توانست بعمل آورد در این سفر بعضی از اعزه که در عظیم آباد بوده اند مثل اسوة العلما و قدوة الفقها ذو المناقب و المفاخر
کاشف الحقایق و الاسرار میر الملی مولوی محمد نصیر رحمه الله الکبیر خان ذو المکارم والاحسان تقی قلیخان مرحوم بن حاجی عبد الله خطاط مشهور که دیوان
صوبه بهار بود در عهد محمد اورنگ زیب عالمگیر بود خان والد دودمان مردی بود مرد دین و مروت منبع ینابیع فضایل و کرامت علی ابراهیم خان بهادر نوه
مولوی مرحوم مذکور همشیره زاده [illegible] حسین خان مغفور و حاجی محمد خان کشمیری همراه مهابت جنگ بمرشدآباد آمده بودند و صولت جنگ بعد چند روز از کوچ
مهابت جنگ از عظیم آباد بر آمده راه مرشدآباد پیش گرفت **ذکر معاودت فقیر از شاه جهان آباد و بسر آمدن رفاقت صولت جنگ و رفتن همراه او
بمرشدآباد و بعضی سوانح دیگر که بعد از عرصه روی داد** فقیر در این عرصه که مهابت جنگ از عظیم آباد بر آمد و صولت جنگ عازم بود از شاه جهان آباد بر آمد بارادهٔ
ادراک والده ماجده و اخوان [illegible] و احباب [illegible] که در خانه شمشیر خان و سر گشته [illegible] هیبت جنگ امید لقا و لقای [illegible] نمانده بود در
حیات شان شنیده معاودت نموده به عظیم آباد رسید در راه ما بین لکهنو و فیض آباد با عبد العلی بهادر خان بسر ایالت خود [illegible] گشته بسبب نیکی با مهابت جنگ
و اختیار نمودن سفر رسیده فرمود که بنا بر تمامی و سعایت زوجه با حاجی صاحب در زمان مرتبه با مهابت جنگ رنجیده دکار از اخراج گذشته اینک جان را
باعث بود بنا بر آن خبر در اجل موعود زنده ماندم و سبکی آوارگی غربت و جلای وطن و دیگر شتاب و محن مبتلا گردیده عازم شاه جهان آباد دم
زینهار از این [illegible] زینهار وفقنا ربنا عذاب النار و بهمین سبب اخراج عبد العلی خان والده او با مهابت جنگ صواب و [illegible] رای داده که مرد از آن
از عهده آن بر آمدن متعذر باشد یا زبان چه رسد و در گذشتن در چنین امر [illegible] تسامح جان خواهد داشت با [illegible] که مهابت جنگ
بعمل آورد بفکر ملکی منجر [illegible] کشید و بهمین جهت نسبتی که هیبت جنگ با سید علیخان برادر فقیر مقرر نموده [illegible] دختر خود را با او
وصلت نماید بهم خورد و مهابت جنگ آن دختر را به دیگری داد که بصاحب رتبه خود انتساب بخشید الحق درگذر از جرایم و اغماض التقصیرات
و پاس حقوق ذوی الارحام و الاقارب مرتبه که مهابت جنگ رعایت برادر زاده ها مقتدر او در اثر انداز کمتر کسی شاهد گشته اللهم اغفر
له وارحمهم بعد رسیدن فقیر در عظیم آباد و صلح و فتح که مهدی نثار خان و علی خان و دیگر اقربا و اکثر احباب و اصدقا مثل علام رضا خان پسر [illegible]
[illegible] شهر برادر [illegible] خان و حسن خان و میر [illegible] و میر اسمعیل و میر فضل علی [illegible] عظیم آباد و ملا علاء علی یحیی و
[illegible] ضیاء الدین و مولوی لعل محمد و میر عبد الهادی مرحوم در رفاقت صولت جنگ [illegible] رسیده [illegible] رفاقت اینها در سکونت عظیم آباد
کار [illegible] اصدقا خالی [illegible] دشوار آمد بنابران سررشته رفاقت صولت جنگ همراه عم و برادر خود [illegible] که صولت جنگ
در کوچ [illegible] کشتی سواری خود [illegible] و مقام [illegible] خالی از اغیار بود [illegible] گذشت [illegible] شده بود

تا دل منیر منور فقیر را انجا فرا گرفت که از زبیده ست و خلوت در همین جا او را باید دید گذشته سواری همه سید علیخان برادر خود فرود آمده برادران
رقیم و سلام و ارادت مبارکباد نموده بدر گذرانیدیم بسیار خوش گشته حاکم بجلوس سرور و در طعام شریک گردانید و وقت برخاستن مبالغه نموده
که همیشه بسفر و حضر بلد رقم باید بود و وجهی بقدر معاش برای بنده و هم برای سید علی خان مقرر نموده دستخط فرمود با فقیر صحبت آنهم خوش در گرفته
در احوال او بقدر اقتضای وقت و مقام ان شاء الله تعالی ارقام خواهد یافت چون مدت سفر بانجام رسید صولت جنگ بنا بر بلد لیکه از منافع
صوبه عظیم آباد در عهد خود و با برادر کلان خود شهامت جنگ بتدبیر عدم صفای داشت بودن مرشدآباد شکسته شمرده رحل اقامت خود در مگوا انگ
رنگ کشیده امر بحساب ولی نمود آخر بتکلیف عم بزرگوار پس بعد بیرار گرفت که از دلجوئی در آمده بسبب سکونت مرشدآباد نمیمود بعد دو ماه از آنجا برخاسته
در حویلی خود که از آنطرف بهاگیرتی بحاذی بیرون جنگ ستیده واقع بود نزول نمود و خانه میر حبیب را که بطور خود ساخته بود بمنزل فقیر و مهدی نثار خان و لطفعلی خان داده

ذکر رها نمودن سیف خان معین الدوله بملاقات مهابت جنگ در گذشته گو اوبدیه برای یافتن رحلت سیف خان و معین شدن فوجداری پورنیه از
انتقال و نصبت صولت جنگ و آمدن فخر الدین حسین خان پسر سیف خان بمرشدآباد و ملاقات او با مهابت جنگ و انتقال دیوان خالصه و برای
رایان چین رای و مامور شدن به بیرون دست کار برآن کار دران اوان که العبد قیم سمیر خان مهابت جنگ از عظیم آباد معاودت نمود
سیف خان را که راه مراسلات و ارسال سفرا و هدایا با مهابت جنگ سلوک داشته به فرستادن افواج کمک در اوقات مناسب ناکت بر
انجا در انتوقف بود بر خیانچه با حاجی احمد وقت رفتن بعظیم آباد و با مهابت جنگ بنگام معاودت از مرشدآباد که در شادی پسران خود در قیه بودند
در گذشته بعظیم آباد می آمدند در گذشته گو که از توابع ملک محروسه او بود بملاقات و مهمانیها نموده و می خواست که مهابت جنگ هم بهمان روش با او بر خورد
مهابت جنگ نظر به علو شان خود که از جعفر خان و شجاع الدوله مرحوم نیز به سروری و امارت و سپهداری و نسبی علاوه گذشته دعوی همسری
بلکه برتری با سلاطین عالیشان داشت ازین استدعا و هوس بیجا ناخوش گشته در خلوت میگفت که سیف خان هر چند تعهداری و پسر عمده الملک
امیر خان صوبه دار کابل است اما فوجداری پورنیه دارد همیشه سالی یکبار موافق ضابطه برای ملاقات شجاع الدوله و جعفر خان و علیوردی الدوله پسران خان
می آمد برای ملاقات من چرا نمی آید که این آرزو زیاده از مرتبه خود مینماید سیف خان که از تانی القصه شجاع الملک مهابت جنگ آگهی داشت در رنجش
دور دامان خود میدید است که مثل حاجی احمد و هیبت جنگ مهابت جنگ خواهد آمد با اسباب ضیافت و مهمانی و هدایا و پیشکش بادرگنده گو اقامت
در زیدو خیام و سرا پرده ها عالیشان بر پا نموده منتظر ورود مهابت جنگ هنگام عبور خود از تلیاگذهی به سفرای مستدعی حرارت دادواگر ملاقات
منظور دارند چرا موافق ضابطه و زمان ناظمان پیشین بمرشدآباد نمی آیند سیف خان با استماع جواب ندامت کشیده تمکر از دولت خود که پورنیه بود
دلیعه آید که تنگ دلی مریض گشته صاحب فراش گردید و مسهل تمکری بعارضه اسهال مبتلا گردیده در شروع سال دوم از مایه دوار دهم هجرت
بر حمت خدا رفت خلف اکبرش فخر الدین حسین خان ناخلف که اصلا لیاقت سروری داشته برادران برادری تر داشت بجای پدر نشسته بر
جمیع ترکه و کارخانجات پدر که مبلغ خطیر و جواهرات گران بهای لطیف و دیگر اجناس و نقد بود قابض و متصرف گردید و دیگر برادران محروم داشت.

بلکه شنیده شد که آنچه در دست دیگران بود در آن طمعی نموده باز گرفت و قلیلی در دست آنها گذاشت و چیزی یارا که آنها مخفی بود التماس نمود محفوظ ماند چون این خبر
به مهابت جنگ رسید و صولت جنگ کاریکه لایق شان و احوال او باشد در بنگاله نداشت فوجداری پورنیه مع جمیع ضمایم و مضافات بدستور
معین الدوله سیف الدین خان بهادر سیف جنگ برای مهام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ مع خلعت و عطایای لایق از حضور طلبیده قامت قابلیت
او را به عطای خلعت و جیقه و سرپیچ مرصع مع سه بر گلگی و مالای مروارید و فیل مع ساز اسپ (?) بیاراست و فوجداری هوگلی از عزل او به سراج الدوله و بخشیگری
میر ابوالقاسم (?) برادر علامه خود را که مطلب محمد یار خان بود به نیابتش مقرر داشت و صولت جنگ خادم حسین خان را بطور ایلغار قبل از
رسیدن خود روانه نمود در عشره ربیع الاول سال مذکور خود هم عازم پورنیه گردید و بنده حقیر و دیگر اعزه که رفیق او بودند با دو هزار سوار و چهار
هزار پیاده برق انداز ملازم سرکارش همراه گرفته نجم الدین حسین خان چون چاره غیر از توسل بذیل التماس مهابت جنگ ندید عریضه
مشتمل بر اطاعت و انقیاد نوشته ابلاغ داشت مهابت جنگ بجمع خاطر او پرداخته در جواب قلمی نمود که از من به حضور سفارش خاطر خواه و آنجا
تشریف آورند و پیمان وفا تنها سرور سازند که اگر صدای خواهش باشند در انجاح مطالب شما قصوری نخواهد شد چون ابله و بابرادران سلوکی که
نبایدکرد بعمل آورده مهیای انتقامات الهی بود بعضی جهات دیگر گردید که بود در اطاعت امر مهابت جنگ نموده قاصد مرشد آباد گشت و الا به نحوی که
سپاه و اسباب بغراماده داشت اگر عبور دریا که کسی نموده به بر رود مقصد زمینداران ترهت و غیره بنود که با او برای حمایت بر خیزند و اگر احیاناً
کسی طمعی می نمود باندک انعام و انفصال از خبر خراله و بلیه را هیر خود می توانست نمود بنا بر بلاهت و آبله و حقوق برادران بلکه شناخت
بر جوالی بدر که نموده بود فریب خورده با اسباب سامان لی پایان و سپاه و افواج شایان عازم مرشد آباد گردید و در راه با صولت جنگ
برخورد و صولت جنگ به ملازمان خود شوکت جنگ را با بعضی سرداران سپاه مثل مهدی نثار خان عالم راقم و دو کس دیگر که از انجیار این
همقدار هم بود برای ملاقات او و تعزیت پدرش فرستاد شوکت جنگ همراه اعزه حسب الامر رفته و ملاقات نموده باز گشت روز دیگر
نجم الدین حسین خان به ملازمت صولت جنگ آمده مورد الطاف و مراحم شد روز سوم صولت جنگ بارادهٔ کوچ سوار شده در اثنای راه بازدید
نموده بسیر رفت و نجم الدین حسین خان بعد از آن کوچ نموده راه مرشد آباد گرفت اکنون احوال صولت جنگ جدا ذکر خواهد شد
و بقیه احوال مهابت جنگ و ورود نجم الدین حسین خان بمرشد آباد نگاشته می آید نجم الدین حسین خان بر حسب کوتاه اندیشی ... بهادر
افواج خود گذاشته بملازمت مهابت جنگ شتافت بهنگام ورود او بر لب بحر مهابت جنگ جمعی را باستقبال فرستاده حسن ملاقات
هم سلوک متناسب او و سلوک داشت و برای نشستن او تو شک ستری امر فرموده عطر و پان و گلاب و تواضعات معموله هستند به عمل آورد
و خاطرش مطمئن و بجایگه بمحل اقامت معین بود در حصص ... مود و از آن بجا رفته استود ذکر درگذشتن رای رایان چین رای از این عاریت
سرای مهدی ... صه رای رایان چین رای در گذشت و بهیر دو ... لعبد انتقال منصب دیوانی بلا تعیین دیوانی حسب الامر انجام کاری امور خالصه را ادا
مخفی نماند که این چین رای از عجب متصدی ... بود در معاملات مالی و ملکی دیانتی و در دولت خواهی و کفایت سرکار آقای خود

99

راه‌تیمی داشت که ناموس تصور نموده و بنابر صدر نیشکه داشت کارش بجایی رسیده بود که مقتدران مهابت جنگ بلکه فرزندانش مثل شهامت جنگ
و صولت جنگ پاس خاطرش نموده احترامش میکردند روزی به تقریبی در مجلس مهابت جنگ که خلوت و اجتماع برادر و برادرزاده‌هایش بود دست جنگ
مذکور حسین‌رای را به تشبیه دیوان خود نمود مهابت جنگ گفت که بابا کار حسین‌رای از آن گذشته است که دیگر در مقام تاوان نمود و او دیگر من نیست آقای منشی است

نسبت نمودن مهابت جنگ لطف بکسان بنابر شبه میرحبیب بعضی مرهته‌ها و واقعه و انتزاع قلعه بارهبهالی بنگاله از دست گماشتگان مرهته و گرفتن فخرالدین حسین خان از مرشدآباد و قصد برهنه نمودن و برگشتن از راه بخوف صولت جنگ و توقف نمودن در بالیه و بنا بر آمدن بمرشدآباد و تعقیب شدن و یافتن بهرون دت خطاب رای رایان و خدمت دیوانی خالصه باصالت و واقعات دیگر

جانوجی پسر رگهوجی بهوسله بعد ظفر یافتن مهابت جنگ بر افغانان از نواح عظیم‌آباد در خاتمه میرحبیب واقف همراهی خود برگشته قاصد نواح مرشدآباد
بود در اثنای راه خبر فوت پدر خود شنیده میرحبیب را با چند هزار سوار مرهته و نعمان لطرف کتک و میدنی‌پور فرستاده خود با معدودی
از رفقا راه وطن گرفت و رگهو بعد وصول جانوجی برادر خورد او را که ناناجی نام داشت با جمعی از مرهته نزد میرحبیب فرستاد و مهابت جنگ
خدا چو بهدگور شد بعد وصول به مرکز دولت شکر مواهب واهب العطایا بتقدیم رسانیده بکام و آرام نشست و بیمن عواطف و الطاف او خلق
خدا در ممالک محروسه آسایش امن و امان یافت الله الحمد ... و غیر از قسمه میرحبیب مرهته فتوری در دیار بنگاله نبود مهابت جنگ استیصال آن بد
سگالان بر ذمت همت خود لازم دانسته اوایل ماه ربیع الثانی سنه ۱۱۶۳ هجری اعلام نصرت ... بقصد اخراج ارباب لجاج برافراشت و از مرشدآباد
بیرون رفته چند روز بنابر اجتماع عساکر در کتوه توقف نمود و سید علیخان بهادر داروغه توپخانه ... را با هفت هشت هزار سوار و پیاده در آن
چند ماه قبل از نهضت خود پیشتر روانه فرستاده امر به چپاول نموده بود که اگر میرحبیب به ضابطه و مقتضای طبیعت خود اراده فتنه انگیزی در اراضی
ملک بردوان و نواح مرشدآباد و غیره نماید نگذارد ... راه آن جماعه ضاله گردیده نگذارد که مقصد ... شد بعد از آمدن
سپاه مهابت جنگ با افواج بحر امواج عازم بردوان گردید چون به قرب قصبه مذکور رسید سید علیخان مع همراهیان باستقبال شتافته شرف
اندوز ملازمت گردید بعد توقف چند روز عازم میدنی‌پور گردید و این اراده تصمیم یافت ... مذکور که عبارت از پیاده‌های تفنگچی و
سواران رساله سید علیخان باشد برای بقیه تنخواه خود ... شده بودند مانع حرکت شدند مهابت جنگ از نزد خود غلام علیخان
را و میرزا حکیم بیگ که معتمد علیه او بود برای استمالت آن جماعه فرستاده هر چند آن هر دو کس در این باب گفتند جماعه مذکور نشنیدند و اثری
بر آن مترتب نشد روز دیگر مهابت جنگ خود بخانه سید علیخان رفته هر چند خواست که ... افضال خرد نوازی شعله آن طلب ... را
فرو نشاند و بعضی از وجوه ... رسانید و باقی را ... مهابت جنگ تنخواه نماید ... وصول ... مفید ... و ...
... خود اصرار ... میرافضل علی ... جماعه دار ... رساله سید علیخان شریک الجماعه ... این فساد ...
بود مهابت جنگ ... این حال تکیه بر حمایت ... ایزد متعال نموده تمامی الجماعه را برطرف فرمود و دست از دامن اعانت و رفاقت ...

برکشیده ارسی توجه بر دفع اعدا آورد فخر الدین حسین خان با استماع این احوال خللی در ارکان ثبات او مهابت جنگ تصور نموده فهمانیدن محض مخلصان احمق جلوم

شیسکه چه چیز بخاطر آورد دربی اطلاع شهامت جنگ عبور گنگا نموده به لشکر خود ملحق شد و باتفاق فوج و حشم قدم در راه گذاشته بطرف پرنیه راهی دیر

صولت جنگ صفای این خبر نموده با فوج و اسباب مقاتله با اراده مقابله از دارالاماره پورنیه برآمده دو سه منزل طی نمود چون مسافت در میان فخان چندانی نماند

فخر الدین حسین خان از بی جرأتی ها مضطرب شده بحال خود درماند و ارسال عرایض بسیار نموده استدعای عدم تعرض بخود و در حرمت راه یافتن کرد تا بدر رود صولت جنگ

عذر اینکه بی اذن مهابت جنگ این کار از من نمیتواند شد در میان آورده جواب داد که بهتر همان است که براهی که آمده است برگردد آن احمق بی جرأت

لاعلاج برگشته در بالدیه سکونت نمود مهابت جنگ از بردوان با اعتماد نصر الله بیگ دربی تورجانه و توپ بعد قطع مراحل در حوالی سیدپور نزول

نموده بر حسب احمقی از مرشدآباد که در سیدپور چهاونی داشت با استماع ورود مهابت جنگ قریب آن مکان آتش با مکین خود در زده بهمراه اوست که

راه فرار پیش گرفت مهابت جنگ قرین عزت و اقبال از خارج آبادی سیدپور گذر کرده خانه های عبور نموده منزل ساخت و اعلام آن عسکر اوست

میمنت بسر رسانید که در اطراف جنگلستان سیدپور از افواج مرشد رحت ادبار افکنده است حکم داد تا میر محمد کاظم خان و در محمد خان

دیگر به تعاقب آنها استماع دمار از روزگار شان برآرند تا الیها بطریق شبگیر دالوار خود را بآن تیره بختان رسانیده آتش قتال افروختند

دار طرفین داد و سعی بالصورت سپاه فتح و نصر نصیب اولیای دولت مهابت جنگ گردید افواج مرشد بحال تباه طرف کنک رو آوردند و مهابت جنگ عازم

پیش گشته بالیسر رسیده نزول نمود در آن محل بوضوح پیوست که میر حبیب و حاجی با رای مقاومت در خود ندیده با فوج مرشد و آفاغنه در جنگلهای

اطراف کتک آواره گشته دور تر رفت مهابت جنگ طی منازل نموده از سر دیده بهد ک حاجی پور گذشته نمیرل بتره که از آنجا تا کتک بیعت کروه

خواهد بود نزول نمود در آنجا عزالضیص سیدنور رسانداز خان زد هر مدار ها ارپ کنگجپان که حارسان قلعه باره بهائی و متصرف ملک نواح کتک

بوده انداز طرف مهابت جنگ گذرانید مضمون آنکه ما بندها مطیع و منقاد جناب عالی زیاده از حضور یم اگر رایات عالیات در جهت این بلدیه

پرتو نزول اندازد مفاتیح ابواب حصار تحویل بلندرمان سرکار دولتمدار نموده بشرف ملازمت استسعاد میجوییم و در راه انقیاد و اطاعت بسر میبریم مهابت جنگ

بنابر تفحص و تفتیش میر حبیب با افواج در آن صحرا که ادراک بر زمینه تر دو چندر در تعاقب سرپس راند و داخل جنگلهای صعب المسالک گشت بنابر رسیدن علامت

فتح حبوب در آن تنگ گرفت و از دهام و ثقل بیک انتجا بمرتبه بود که افواج هراول که چند کروه پیش تر قصه بود تا رفته خبر آنها به نواب بعدم و خبر گواب

با آنها بود در دو کروه متفحص شود ذهن از جهت تنومنه مهابت جنگ تا خرگشت و بنقاره چیان و کرناچیان حکم نمود که بکنار طرف لشکر برآمده نقاره های

فیلی بزرگ و کرناهای گران متواتر بنوازند و این تدبیر موافق افتاده افواج مقدم که بفاصلهٔ کمی بود صداهای کوس و کرنا شنیده بجانب

شتافت و لحق بلدرست مهابت جنگ رسیده سرمایهٔ همگر گر دید چون معلوم شد که اثری از فوج مرشد و میر حبیب نیست از آن صحرا برآمده بعضی

از افواج را بر ذره جنگل گذاشت و با دو هزار کس که همراه رکاب گرفته بود از محل بتره بسر شام بقصد تسخیر قلعه باره بهائی شتافت و تا نصف شب که اکثر در

تنه صل طی مسافت نمود از دریا مهاندا که به پای حصار باره بهائی میگذرد گذشته در اطراف قلعه سطور اعلام نصرت اعلام مرتفع ساخت

ساحت مخفی نماند که حکایت دخول مهابت جنگ در صحرای رتبه و تیشراق هر دو گروه از آنکس و بهم رسیدن انها بقصد آویزش
آشنایی دارد که درین سوانح وقوع شده یاد در سیاق دیگر اما سنوح این جرایی شبیه القصه چون فوج مهابت جنگ زنش به
باید فاصله راه می برید هنگامه دو هزار سوار جلبن رسیده در پای حصار قریب به سه صد سوار در رکاب حاضر و از فرط کسل و کلال مجال صدا از
و طاقت قتال در اصلی نبود فی الحقیقه از چنین سردار دانا هوشیار عجب عمل سفیهانه سر زد اگر درین هنگام اهالی قلعه بقصد محاربه برمی آمدند
کار سپاه تمام و نام و نشان بانجام میرسانیدند محض سایه فضل ایزد متعال و میمنت طالع و اقبال جنود و هراس بر ضمایر و بواطن محصورین که جمعی کثیر بوده
اند استیلا یافته چاره کار در اطاعت و انقیاد دانسته دران روز شدت حرارت آفتاب و فقدان آب سپاه که بنابر طول مسافت خیمه اهدای
نرسیده بود در صحرای قیامت سپاه داخر همانروز شیدنور و دبرمداس بملازمت رسیده در خصت انصراف یافته مامور شدند که فردا صبح خود را
مع سرانداران محصور رسانیده قلعه را تسلیم ملازمان نمایند اما چون بر انها اعتماد نبود با زمره از خواص خود فرمود که فردا صبح بر گاه حاضر
شوند انها را به تیغ بیدریغ بگذرانند و سراج الدوله را وقت خواب این کار مامور نموده تا از بر بلا نگذرند بنا علیه صبح روز دیگر که شام عمر
آن بیچارگان بود مهابت جنگ در خیمه مخفی که در انوقت رسیده بود نشسته سراج الدوله بیرون آن ثبات در سایه آن با اصحابیکه باین کار مامور بودند
اقامت ورزیدند که شیدنور و دبرمداس آمده مجرا نموده پیش مهابت جنگ رفتند و سلام نموده در مجلس او بامور جلوس مشغول استماع سخنان دلاویز
شدند متعاقب این هر دو سرانداز خان با خیمه نزدیک چوبداران حجاب رسیده از اسب فرود آمده سراج الدوله بمجرد ورود او بقتلش فرمان
داد کسانیکه مستعد این کار حاضر بودند با او در آویختند او دران حال با وجود مشاهده مرگ دل از دست نداده و حواس درست داشته
شمشیر از کمر کشید دل القدر امکان مقابله نموده قاصد بود که با مهابت جنگ برسد اجل امانش نداد و ببعضی زخمهای دست بعضی از نفرمان بعالم عقبی شتافت
شیدنور و دبرمداس باستماع این خبر بحواس مضطر گشته به سعی بلیغ در حول انها بودند اسیر تیغ تقدیر گردیدند و حسب الامر سر دو سردار که جان
کنشتی بیباک و زند ران بابت بابالی بود کشته شدند مردم قلعه که اتباع و رفقای اینها بودند به شنیدن این خبر ان خاطر و غیر مطمئن گشته در حوالی
قلعه را سپیده امادی پیکار نشستند مهابت جنگ بودن خود در پای حصار از قانون خرد بمراحل دیده میر محمد جعفر خان و نصر الله بیگ خان
و راجه دولبهه رام و دیگران را که از تعاقب میرحبیب اطمینان حاصل نموده بحضور رسیده بودند در پای محاصره قلعه و تضییق محصوران مامور نموده
خود بدولت داخل دار الاماره کتک گردید و تا پانزده روز هنگامه قلعه ستانی گرم بود در اخر الامر محصوران را مدافعه با چنین افواج نصرت امتزاج و خلو
قلعه از اسباب قلعه داری خارج از حد طاقت خود دیده بتوسط میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام بشرط عفو جرایم و امان عیال قلعه بعض
قلعه بملازمان فیروزی نشان داده بدستیاری انها بمسند استامنان بحضور رسانیده بعد بیرون آمدن مردمان آنجا رسانیدند حارسان ابواب
قلعه چون در دو بر روی مهابت جنگ گشاده خود با هیئت مجموعی بنفس میر محمد جعفر خان و دولبهه رام استادند و مهابت جنگ برای
ملاحظه حصار داخل قلعه مذکور شدند **ذکر مجملی از احوال شهر کتک و قلعه باره باتی** منظره زمینی که دران عرصه قلعه مذکور و شهر کتک واقع شده

میان دو رودخانه مسمی بمهاندا و کهنه جوری بسته و اطراف شهر که اتصال و انتشار آب بر آن دو رودخانهای مذکور دارد از سنگهای استوار که باصطلاح [illegible] مشهور

پشته می نامند مستحکم ساخته اند هر دو دریا در غیر ایام برسات پایاب و در برسکال پهنای مهاندا قریب یک کروه و عرض دریای کهنه جوری

بقدر نصف آن خواهد بود قلعه بر کنار مهاندا واقع و دور حصار قریب سه کروه تخمینا خواهد بود که از سنگ و خشت و گچ و آهک در کمال استحکام و رصانت

بنا یافته و خندق پخته بر بعض از اطراف قلعه است و آبادی شهر کتک بر ساحل کهنه جوری است و فاصله میان این شهر و قلعه مسطوره قریب یک کروه

و عمارات و ابنیه حکام و بیوت اعزه انجا که بر دریای کهنه جوری است پخته بمذکور اتفاق افتاده و در کمال ارتفاع و بلندی است پایه های عمارت جائی ده گز

و جائی قریب بنصف ارتفاع مذکور و زیر اکثر ابنیه آب دریای کهنه جوری جاری است و از طرف آب دریای مذکور تا جنوب موافق از

دو کروه تا چار پنج مسافت صحرای وسیع خوش فضاست و متصل آن جنگل اشجار عظیمه در کمال خضرت و صفاست و انتهای آن جنگل

ابتدای دامن جبال فلک تمثال است و سکنه آن شهر را این کیفیت بر زبان است چون قلعه مذکوره را از هر دو طرف دریاها محیط افتاده

اگر مخالفان را در ایام طغیان آب اتفاق رسیدن از آنجا قصد محاصره کنند وصول جنس ماکول و غیره مایحتاج از جمله ممتنعات است و در برسات اگر کسی قاصد

بنگاله گردد چون در هر منزل ناله و دریاچها عمیق واقعه مانع عبور و مرور و در قطع طریق و رسیدن بمنزل المقصود از جمله متعذرات مهابت جنگ که

این قسم امور همیشه ملحوظ و منظور نظر داشت زیاده توقف در آن بلده دور از صواب دانسته آنچه [illegible] گذشته مغتنم شمرده شیخ عبد السبحان نامی را

که در رساله راجه دولبهه رام از جمله متوسلین مجهول الاحوال بود به نیابت کتک مقرر ساخت سببش آنکه مهابت جنگ بنابر جبلتی که مذکور شد

در همه امور عجلت داشت و بسبب خوف رسید که در قرب و جوار کتک و منتظر فرصت در کمین بود در رسیدن فوج کمک از مرشدآباد بنابر بعد راه امکان

نداشت احدی قبول نیابت انجا نمی نمود و شیخ مذکور را که ترقی تا این مرتبه هرگز در خاطرش نمی گذشت عند التکلیف الهمای [illegible] عمر خود سپرده بمقتضای

این مصرع: سلطنت گر همه یکبار بری است خوش است — متصدی این امر خطیر گشت و جهت تحصیل که بر ضمیر مهابت جنگ جلوه گر بود مردم دیگر برای اعیان

نشاهده [illegible] شیخ عبد السبحان را به نیابت گذاشت و عنان عزیمت بسمت مرشدآباد منعطف گردانید با آنکه آفتاب در خور و شروع ماه اساده

بلکه آخر ماه جیتهه بود باران متواتر بنوعی می بارید که هیچ روزی از ترشح و تقاطر خالی نبود و گاهی استداد می نمود و دریاچهای کوچک که [illegible]

نهایت کم آب بود در ایام سهکام بنحوی طغیان داشت که عبور و مرور از آنها بصعوبت دست می داد و هر چند آب بعضی از آن دریاچه ها تا به سینه و کمر

بود اما بنابر زور آب گذشتن از آن متعذر می شود و هر دیگر با اهالی لشکر از انسان و حیوان تلف شدند چنانچه در ترجمه یوسف علیخان بن غلام علیخان مذکور

است که بر ناله [illegible] که قریب میدنی پور واقعه است با وصف آنکه عرض آن [illegible] بیش نبود اما از کمال شدت جریان و عدم تیسر عبور

منحصر به [illegible] بود و گذشتن [illegible] است که سبوها و مشکهای خالی پر از باد در [illegible] چوبها و اشجار متصل [illegible] از ریسمان [illegible] بر آن

[illegible] اسباب و متاع و مردم بر آن و اسبان و حیوانات دیگر را به شنا میگذرانیدند بنابرین از جنس اسب و گاو صدها تلف شدند از جمله

[illegible] قوم [illegible] بود [illegible] یک اسب عربی [illegible] گشتند بر این قیاس باید کرد [illegible] دیگر را بر رودخانه [illegible] که

کشتیهائی که متصل بمیدنی پور فرست و از نیل بسیار طغیان داشت زیاده از چهار ساعت تا شب شد و عبور تمامی لشکر از آن انحصار داشت خلد صدر
کنال اشکال عبور از آن دریا چه مهابت جنگ بسیار و بتفصیل تطویل بلا طایل است اما مهابت صعوبت و شقت بنابر گل و لای راه و زیادتی آبها عاید حال لشکریان
گردید اگر اندک درنگی در لشکر اروی میداد در سپردن مرشد آباد از دست رفته بود لیکن از آنکه مهابت جنگ یاران لشکر کوچ نمود میر حبیب که در
گوشه صحرا بی با فوج مرهته قریب بود عازم استخلاص قلعه و شهر مذکور گردید قلعه و صدر بدست آوردن شیخ عبد السبحان گشته چون بشنیدن رسیدن
از کوچ مهابت جنگ گذشته میر حبیب نزدیک لشکر رسید و شیخ عبد السبحان با آنکه بمقابله و مقابله با چنان فوج گران از ارباب دلاوران خود میدید
مبدا نسبت بمقتضای غیرت و جرات با قلت اعوان بمقابله میر حبیب در تهیه شتافت و بعد از نقار بعضی از خود مساعی جمیله در محاربه نموده بقید حیات
راضی به تقصیر نشد چون جراحات متواتر بار رسید و دستش از حرکت شمشیر از کار رفته بسر در آمد و از سر مخالفان محبوس دستمان گردید و صدور این
سانحه که قبل از وقوع برآرای صایبه ظهور داشت در حوالی بالیسر بندر بعرض مهابت جنگ رسید چون وقت اقتضای تدارک نداشت موقوف
بر اوقات دیگر ماند و مهابت جنگ بعد از طی مراحل اواخر جمادی الاخری به کتوه رسید و میر حبیب سفاین که قبل از ورود لشکر مرتب شده بود
عبور نمود و اوایل رجب سنه مذکور در عمارات موتی جهیل که از آثار تعمیر نوازش بود نزول فرمود شهامت جنگ و حسین قلیخان و دیگر اراکین ملازمت
رسیده مورد عنایات و عواطف شدند و بهمین دستور بیکار رای رایان چین رای بخطاب رای رایانی و عنایت خلعت و لوای خالصه شریفه
سرفراز یافت ذکر فخر الدین حسین خان پسر سیف خان و بعض سوانح متعلقه آن احیان فخر الدین حسین خان پسر سیف خان که از
خمیر اعتبار ساقط گشته بود و از نظرهای آشنا و بیگانه به سفاهت و بیقدری انجیلی یافته رفقای او اکثری برخاسته به صولت جنگ پیوسته بودند
و خود معه مال و اموال با همجود[?] از ندامی کم جرات و پیاده ها میواتی و ذخیره عمله کرد بپیشه در قصبه مالده سکنه یال و باز در سرنوشت بالستان را
گذرانید و انتظار میکشید تا چه پیش آید مهابت جنگ سفاهت او را از تحرکت کما ینبغی دریافته قاصد استرجاع دولت سیف خان که مبلغ
خطیر گران و جواهر و اسباب بسیار از آن بود از دست آن سفیه جاهل گردید و بعضی از معتمدان خود را فرستاده او را پیش خود خواند و بعد از آن
مکانی برای ماندنش تجویز نموده اسباب یحتاج برای او مهیا داشت و خادمان را به نگهبانی او گماشته جمیع اموال نقد و جنس که در دست او بود
ضبط نمود و حمید علیخان معه جمیع عمله توپخانه که از دیوان برخاسته بمرشد آباد آمده بود بحرص نزول ما متبلکشته مکفوف البصر گشت و سراج الدوله
دار السطه عفو تقصیرات هزاریان توپخانه گردید و داروغگی توپخانه دستی یافت و میرضاء الله را که مدتها رفیق عطاء الله خان بود به نیابت او خلعت
داروغگی توپخانه مذکور عنایت شد و هم درین اوقات مهدی نثار خان با سعی[?] مادر سراج الدوله با صولت جنگ برهم زده معه تقی علیخان
برادر تقیر و غلام رضا خان پسر مرتضوی خان و دیگر سرداران به مرشد آباد رسیدند سراج الدوله که مخالف با عم خود صولت جنگ داشت
و مهدی نثار خان رفیق دیرینه و معتمد علیه پدر او بود در روش احتشام شمرده همه را رفیق خود گردانید و مهدی نثار خان را زیاده از همه رفقای سابق
و حال مشمول عنایات و افضال خود نموده بود ما فوقها در مراتب اقتدار می افزود رفتن مهابت جنگ بمیدنی پور بارادهٔ اخراج میر حبیب و مرهته از آن مکان

بیان ارجاع صوبه بنگاله و بهار و جاگیرداری نمودن در میدنی پور و سراج الدوله را به سپهسالاری برنشاندن و فرار مرشدزاده از آن کمت ترقی فخر الدین حسین خان
پسر سیف خان از فیده بوسیله سازش با مرهته ها چون میر حبیب بخشی عساکر مرهته بر دولت خداداد مهابت جنگ لجاج ورزید و از حد گذرانیده خود را
و عالمی را از غم بمبید انداخت و جفاهای بی اندازه کشیده طفیلی را از پهلوی طمع بیکسی خود اکثر اوقات مبتلای انواع محن و شداید نمود و جمعی از مرشدزاده آباد
خود را از خانه اکثر دیار جنوبی بنگاله ملک بنگاله بر می تافت بنا بر آن استیصال او از ارکان امور مهابت جنگ بر ذمه همت خود لازم شمرده با وجود پیری
و کهن سالگی در سعی و محاربات راه قصه بقصد دفع ایشان العبد الفقیر برسات اول بقصد سیر بنگاله که با این شغل هم تن شوق متوجه داشت و جانی از مصالح
دنیاداری سیادت مهر بود که مهر پیش رفت بنا بر آنکه در واقع است متوجه شد در آن اثنا در آن نواح مرتبه بود که هر روز صدها سکار می شد
و ارشدیت و تقریب خلیل بسبب این شکار نشکاریان در صحرا سرگشته در معسکر می آمدند و با ارباب مردم از دو نفر چوب و کلک آنها را
شکار می کردند لهذا بعد الفراغ از شغل شکار در میدان آورده در آنجوه نزول نموده و پس از اجتماع عساکر متوجه بر دوان گردیده از آنجا هم بیشتر
راند و بعد قطع مراحل بحوالی میدنی پور رسیده جماعه مخالفین بمجرد استماع قرب ورود عساکر ظفر اثر طاقت مقاومت در خود ندیده عادت
معهود آواره دشت ادبار و مفقود الخبر و الآثار شدند و مهابت جنگ وارد میدنی پور گشته ساحل دریا چه کهنسای منصر خیام ظفر ارتسام گردانید
و در بیستم رفتار که ابتدای آبستان این ممالک و انضباط طرق و مسالک بنحوی بردارد که معاندین را مجال عبور در ممالک محروسه صوبه بنگاله از
کلک متعذر گردد بنا بر آن اراده اقامت خود در میدنی پور نموده فرمان جهاداری داد و منصب آرای میدنی پور را بعلی قلیخان که نخست بسراج الدوله
بود مرحمت فرمود و چون خبر میر حبیب شنید که از طرف بالاسر متوقف است از انکه خشیدن فوج گمان خطر دانسته در آن باب از میر حبیب
و سراج الدوله هم دلیر حروب بر دادن فوج را در کبیری ضرورت منتظر الیه را با جمعی از افواج قاهره بدان سمت فرستاده بدفع آنها مأمور نمود و سراج الدوله
و میر محمد کاظم خان را بطور جداگانه از پس فرستاده خود متعاقب آنها راهی شد در دست محمد خان اول صبح بر سر شان رسیده القدر گوشمالی داده
نوعی مخالف که از زمام مهابت جنگ می رسیدند به آن کج بارتکه دست محمد خان و میر کاظم خان نمودند دل از دست داده راه فرار اختیار نمود
و سراج الدوله هم متعاقب در رسیده متصل بالاسر بعسکر خود جست و چون مأمور بپیش روی نهابت نمود بتعاقب بر داخت مهابت جنگ را که مفارقت
سراج الدوله نهایت دشوار بود خصوص بکار ملکه اندیشه فتن و حوادث باشد یکدم جدایی او قیامت میشمرد در خاطر آورد که اگر میر حبیب در میان
در لشکر در آمده هجرا اسباب سیدار شد با وجود تیر و جدا که داند که با بانس جبر دی نماید و فوج معتمد گران را که بهمراه سراج الدوله است مبادا از ابتدا ناگاه کاری
دستگاهی او به صدمه عظیمی نماید بر علی بهرام سراج الدوله را اشاکید هر جه تمامتر طلب داشت و متعاقب سر آن خود هم حرکت نموده بی اختیار راه می بر
دارا از طرف سراج الدوله هم نهضت کرده قطع مسافت می نمود در این گله محل ملاقی عساکر گردید سراج الدوله بعز تقبیل بوس حضور سعید
و از آن جا باتفاق معاودت بمیدنی پور نموده محل جهانداری ساتی نزول ساخت درین زمان خواجه هادی خان که در زمره جماعه داران ادنی
ملک زمره بود بموافقت سید محمد سیاه دل که هر دو کابلی بوده اند بتوسط نائب علم حسین خان داروغه دیوانخانه بعرض رسانید که عنبر نامیله در عهد ملک مرحوم

صد و ملازمان سرکار زاران فرمودن نرا گفته آید مبالغ خطیر منصداران و جمله بخشیگری با تفاق جماعه داران نخایت منتفرق میشوند
همراه کسیکه در سر رشته قدر پانصد نفر لوکر است ربع آن موجود نخواهد بود چنانچه کمترین اول بعین مردم همراهی خود لعوض رسانند و آنچه لوده معروض
درنست والتماس نمود که درینصورت اگر یک مرتبه ملاحظه موجودات سپاه باین کمینه دولت خواه حکم شود کفایت سرکار به لکوک خواهد رسید مهابت جنگ
بر طبق التماس او به جمله بخشیگری سایر حکام فرمود که جمیع عمله بعبدالهادیخان رجوع نمایند و عرض موجودات سپاه بدهند در ساتحه محسب القاب اضطرابی
در خواطر رسالهای سپاه روی داد و خواهد که او را از ضبع و تشریف و استاد بیگانه بنا بر غرض لعو بی واقعدار خود اغماض نموده مروت را در
ن نمیده و برای تحصیل نیکنامی خود همه را ابدنام و غامر و خست بمرتبه که در رساله یکی از عمدههای لشکر که تنخواه یکهزار و هفتصد سوار میگرفت چنین ملاحظه
موجودات بهشتاد نفر بانیات رسید برین حال قیاس کلی سپاه باید نمود که درهزاران صدها باقی ماندند اگرچه کفایت لکوک سرکار
عمل آمد در این خدمت خواجه مذکور مشمول عنایت لی باین شده بود و فیوتا بر تراتب او افزود اما مطعون تمام لشکر و باعث نهایت دلتنگی
سپاه گردید بطرفین را چنین بایست نه سپاه را نگاه باین حد مناسب بود نه خواجه مذکور را اینهمه اهتمام در مهابت جنگ را هم اینقدر مبالغه
خاصه در چنین مقام که بحکایات در پیش و حقوق جانفشانیهای رساله داران و عموم سپاه بر گردن داشت مصلحت دولت نبود
سر بسر غبار است این چنین ازین چشم پوشیده باید گذشت در بین اثنا خبر رسید که فوج مرهته از راه صحرا متوجه مرشد آباد شده مهابت جنگ
را چون استیصال آنها در نهایت مرتبه منظور بود و بر افواج متفرقه مرشد آباد و جهان اعتمادی نداشت از مبتلی پور جنبیده بر بردوان رسید در آنجا
معلوم گردید که باستماع توجه عساکر منصوره مرهته از محال توقف در جوار مرشد آباد نمانده به طرف جنگلستان غربی مرشد آباد فرار اختیار افتاد و خدا یار
حسین خان خلف سیف خان که در مرشد آباد حسب الحکم ناظر تنبه لود و شخصها هم در اغافل کرده و با مرهته بر حسب در ساخته بود به تطمع مستحفظان را با خود متفق
گردانیده بلشکر مرهته ملحق گشت و همراه آنها بدرفت با پایان احوالش آنکه چون تمام عمر بناز و نعمت پرورش یافته بود مشقت اسفار برنتابش
نرسیده بود و در پی سابق مرکوبی غیر از اسب ندا است از رفاقت ایشها ناجر گشته روانه دار الخلافه شاه جهان آباد گردید پس از وصول شاه جهان آباد
نیز مرجواهر که در ایام اقامت بالده مصحوب معتمدان و بساطت مهابت جنگ جیهان بور شبیه و بالده پیش از گرفتاری خود بدار الخلافه فرستاده بود از الخمله
آنچه بدست او آمد قناعت نموده اوقات خود را بر احت میگذرانید لعبه اندک زمانی بمرض سرسام مبتلا گشته بدرود جهان نا پایدار نمود
نفارین باین حال یکی از زمینداران جنگل با مهابت جنگ التماس نمود که اگر رهنمونی فوج ظفر موج باین دو لت خواه مفوض شود لشکر
فیروزی پیکر را عجالة یک ناگاه بر سر بنگاه خصم تیره درون میتوانیم رسانید مسئول او مقبول افتاده حکم عالی نفاذ یافت که زمیندار مذکور
بر فیل متعینه سرکار سوار بوده قاید فوج دریا موج باشد و حسب الامر عمل آمده باعتماد قول او قطع طریق بطور ایلغار نمیدند لعبه از آنکه در وسط منزل
شبی که تمام شب در جنگل قطع مسافت بعمل آمده بود بنگاه دمیدن صبح بعرض مهابت جنگ رسید که زمیندار مذکور بر هیودج فیل بر حجم کارد
شکم خود را دریده است با استماع این خبر احضارش نموده استفسار کرد که ترا سبب هلاک و انعدام خود چه بود جواب داد که چون راه را غلط

کرده‌ام و نه نوابش که به نگاه دشمن ساختم رسیده‌ام که چه بر سر من خواهد آمد بنا بر این مبادرت به این عمل نمودم و پس از لحظه [illegible]

مهابت جنگ که به دلالت او خرج خود به منزل کشیده هر کاره‌ها از آن راه آگاه نبودند صلاح در مجادلت ندیده مراجعت به بردوان نمود و

در باغ مانک چند دیوان راجه بردوان که بهترین مواضع آنجا بود به تحقیق خبر رسید که در کجا اراده نزول اجلال فرموده در همان جا میر محمد جعفر خان

که در مرشدآباد به تقریب تعیناتی شهامت جنگ اقامت داشت حسب الطلب آمده گشته در باغ مذکور به استقبال قدوم مهابت جنگ استسعاد یافت و ابواب

دلالت خاصه که از مشاهده خیانات سر رشته بخشیگری و بعضی وجوه دیگر از میر جعفر خان بالائی داشت کلمات چند متضمن نصیحت و ملامت فرموده ارشاد نمود که

نیابت بخشیگری لشکر را به خود میرزا اسمعیل از طرف خود و نیابت راجه [illegible] خان و [illegible] مذکور استنکاف از این امر نموده راضی نشد آخر الامر طوعا

و کرها حسب الامر به نیابت خود راجه [illegible] عرض نمود و بعد توقف چند روز [illegible] به قصر رسید که مرتبه ثانی از صحرا سر [illegible] بر آورد مهابت جنگ

که بالجزم عازم دفع آن گروه شد اعلام نهضت به سمت میدنی پور برافراشته و سراج الدوله رخصت مرشدآباد گرفته داخل بلده مذکور گردید

ذکر سبب افتراق سراج الدوله از مهابت جنگ و رفتن او به عظیم آباد و مجادله او با جانکی رام نایب صوبه مذکور و کشته شدن مهدی نثار خان

[illegible] مخفی نماند که عم تقریر مهدی نثار خان [illegible] جامع محامد اوصاف در شجاعت و عنصر کرم [illegible] یگانه روزگار در آن زمان بود و بعد کشته شدن

هیبت جنگ مرحوم مهابت جنگ را قدر دان خود ندیده عازم گردید که اگر فلک به کام او گردد با علای مدارج دنیا ترقی کند و الا چون [illegible] دیار گرد

راه [illegible] آید در ضمن رفاقت سراج الدوله همراهی مهابت جنگ در بعض جواب و سوالها که مهابت جنگ خود را از روی کنایه میگفت [illegible]

نموده کلمات گران بر زبان آورده بود مهابت جنگ مشاهده جرات بیباکی او اندیشه به خاطر راه داده خواست که از رفاقت سراج الدوله ممنوع

شود مهدی نثار خان همیشه [illegible] در تادیه خاطر سراج الدوله می‌نمود که چه شما بنا بر تربیت [illegible] جدائی شما را نخواسته در این دوران

دارد که هیئت بالغ فرمان او و از مرتبه اعمام خود که مقتدر و مختار اند نازلتر بوده [illegible] و شما در مرتبه هیچ درجه کمتر از انها نیستید بلکه با اعتبار

وراثت مهابت جنگ چراغ دودمان و زبده خاندان خود دیده بفضله تعالی الحال طفل نیستید که این قسم اطاعت ضرور باشد اگر خود را به عظیم آباد

رسانیده راه عظیم آباد برید جانکی رام را که هندوی مفلوک و ملازم زاده شما است از آنجا بر داشتن چندان کاری نیست لیکن از مهابت جنگ

[illegible] شما چاره ندارد سراج الدوله مصلحت مذکور را به سمع قبول اصغا نموده در دل خود داشت و مهدی نثار خان در اواخر ربیع الثانی

یا در اوایل جمادی الاولی سنه ۶۳ هجرت استعفای نوکری کرده از مرشدآباد [illegible] به عظیم آباد رفت علی قلی خان

برادر خرد را هم که همراه [illegible] خود نیز گرفته به رفاقت صولت جنگ نموده بود سراج الدوله با دو صد سوار شده بود قبل از این [illegible]

[illegible] ترک نوکری نموده عازم شاهجهان آباد بود [illegible] که همراه صولت جنگ در پورنیه اقامت داشت بر اراده برادر آگهی یافته [illegible]

را نخواسته پیش خود طلبید در این باب سعی بسیار [illegible] صولت جنگ [illegible] و مهابت جنگ که عازم میدنی پور شد [illegible]

مرتبه [illegible] در [illegible] تدبیر نزول فرمود چون قلم [illegible] در خاطر تصمیم یافته بود [illegible] علی قلی خان

پسر علی قلیخان که بنام او فوجدار میدنی پور تقرر داشت بسبب عدم قدرت و فوت مقابله و مقاتله با مرهته از بودن میدنی پور بالحاح تمام
معذرت خواسته بود مهابت جنگ برای تعمیر جاها و مکانات دولتخانه آتش گرفته فرمان داده سنوران محل را از مرشدآباد طلب داشت و خواص و
عوام لشکر را که از طول یساق بتنگ در گذشته بنابر قرب موسم برسگال اکثر عود بمرشدآباد داشتند بجهاونی مامور نمود عامه سپاه و تعیره خلایق
مایوس از رفتن مرشدآباد گردیده اغره و اراذل لشکر حسب الامر مشغول بار رستن سرمایه شده بقدر استطاعت و مقدور خانه‌های کاهی
برای خود آراسته بودند این خواهش شنیدند سراج الدوله قاصد داعیه یکنوع خود گردیده و از مهابت جنگ رخصت چند روزه بسیر اماکن مرشدآباد
و التفرج باغات بلده مذکور درخواست چون مجاز گشت بمرشدآباد رسیده و چند روز بسیر و تماشای اطراف و التفرج اماکن و باغهای آنجا گذرانید
چون صباحی چند برین نمط گذشت سراج الدوله از اراده خود بمهابت جنگ بنشان رغبات آگهی داد در رقعه متضمن حرکت خود از مرشدآباد بطور
ایلغار بالتعیین بمصحوب هرکاره‌ها فرستاد و خود بتاریخ معین بهانه سیر باغ معه لطف النسا که جاریه نواخته او و والده فرزندش
بود بسواری رتهه که گاه وارثش را نیابه امراولت اسفار متواتره طاقت رفتن بسبب صلح کرده در بکرد بود داه عظیم آباد گرفت مهابت جنگ
معه حسین قلیخان و حسن رضاخان و اکثر همراهان از رفتن بیاس بمجرد استماع این خبر هوش پردار مضطرب الاحوال بر پالکی خود
سوار با معدودی از بلدرمان بی اختیار در پی او دوید و تا سرای دلوان رسیده چون نیافت بعض معتمدان را بتنسیر فرستاده در
التماس معاودت مبالغه از حد گذرانید سراج الدوله التفاتی بسخنان انها ننموده بی عنفت و زجر ارتیش خود راند و خود بطوریکه راه
می برید ساعتی بنا بر مقتضای ساعت جنگ انجام مهابت جنگ نگاشت که من از چند دو دیدم بگرد او نرسیدم و فرستادهای اینجانب تا
باو رسیدند بعد ملاقات والتماس معاودت جواب داد که اگر مبالغه در مراجعت نمایید من خود را هلاک میسازم انها ناچار برگشته آمدند
مهابت جنگ همینکه این خبر شنید عنان صبر و اختیار از دست داده بنابر محبت بی‌تربیه که با سراج الدوله داشت بودن خود در میدنی پور
محال دیده و میر محمد جعفرخان و راجه دولبه رام را باشتمال عواطف مستمال و بصلح و ارشاد مراقبه ارباب عناد اگر حاجت شود مستعد ساخته
با تمامی فوج در میدنی پور گذاشت در ریاست فوج مذکور بشار الیهما مفوض داشته با معدودی از خواص بطی منزل و بارگی بمرشدآباد نهاد
با آنکه شروع موسم برسگال و راه پر از گل و لای و نالهها در طغیانی بود از صبح تا شام قطع مسافت مینمود و هشت منزل راه را در چهار روز طی نموده
وارد دارالامارة مرشدآباد گشت و یکروز در انجا توقف نموده روز دیگر روانه عظیم آباد گردید و خطی بسراج الدوله مشتمل بر انواع دلجویی و شفقت
و انحای آرزو و تمسک و محبت بیشتر ترک اراده که پیش نهاد خاطر داشت بوجوهی که ملایم طبع او باشد نوشته ارسال داشت سراج الدوله در
بهاگلپور رسیده بود که خط مذکور باو رسید در جواب نوشت که جناب عالی با این همه اظهار رأفت و عنایت و شفقت و محبت در صدد پرورش دشمنان
من اند از انجمله حسین قلیخان را باعلی مراتب اقتدار رسانیده و مرا در نظر او و امثالش بحدی ذلیل گردانیده اند که حین معاودت من از
بردوان یکی هم باستقبال پیش نیامده و شهامت جنگ را ولایت عهد داده و صولت جنگ را فوجدار پورنیه فرموده اند و کار من غیر از

از لطف ربانی عنایاتی که موجب ازدیاد شوکت و فر و فزونی گردد بیکمنت در امثال دختران تواند بود و تعجیل باید چنان زنهار الفت نخواهند آورد
و آن سر شما در دامن من یا سر من زیر پای فیل شما خواهد بود و همین جواب زبانی هرکاره هم گفته فرستاد مهابت جنگ از مطالعه آن
منهیج و شادمان گردید و نهایت اظهار مسرت نمود اما چون هرکاره کلمات مذکور بر زبان راند بر هرکاره برآشفت و گفت سر من زیر پای فیل او
اگر غلط از روی من است تمام سر او بجای بدگو هرکاره رود بر روی من چگونه بر زبان آورده است و بار دیگر بکمال رفق و ملایمت بمضمون ابنجار غلط
فهمی او نوشته ابلاغ داشت لمحصل مضمونش آنکه آن عزیز از جانب ظن و گمان بر عکس معامله من نموده گله بیجا می‌نماید تمنای من این است که
حکومت و فرمانروایی کل عالم برای آن نورچشم باشد و این رباعی بخط خود در آن رقیمه قلمی نمود **رباعی** غافل که بپای شهادت اندر تگ و پوست
غافل که شهید عشق فاضل‌تر ازوست : فردای قیامت این بدان کی ماند : این کشته دشمن است و آن کشته دوست : حالیا قلم وقایع نگار را
از نگارش احوال مهابت جنگ الصرف داده ماجرای سراج الدوله ارقام می‌نماید تا سررشته انتظام نسق منقطع نشود **ذکر رسیدن سراج الدوله**
در نواح عظیم آباد و بهم رسیدن مهدی نثار خان با او و جنگیدن با جانکی رام و کشته شدن آن شیدنامجو سراج الدوله چون از عنایت نور رسید
در شعر موقومه او مهدی نثار خان قبل از این رسیده بود بمضمون آنکه من سلطنت خود را باعتماد اقوال شما بر باد داده خود را رسانیده ام شما
بطوریکه گفته بودند بران مهیا و آماده گشته خود را پیش من رسانید مهدی نثار خان قبل از ورود رقعه مذکوره سیاه خود منوس را بر گشته سوار
کرده قاصد بود که به عظیم آباد برسد اگر سراج الدوله بیاید آنچه اراده‌اش است بعمل آرد و اگر نیاید خود و رفقای متعلقان روانه شاه جهان آباد گردد
چه تعیین نمود که سراج الدوله بران سخنی که با او گفته شده این اراده عظیمه خواهد نمود چون رقعه موقومه بار سید والده فقیر را که بجای مادر خود داشته با او
کمال مراتب ادب و محبت مرعی می‌داشت بنجابت خود طلبیده و اظهار مکنون خاطر خود و ورود سراج الدوله نمود والده در ممانعت مبالغه‌ها نموده
گفت که برادر من از عهده مهابت جنگ بر نمی‌توانی آمد و بالفعل ناظم هر چند هندوی نویسنده است اما بنده مهابت جنگ و با فوجیکه حاضر دارد
صد برابر شماست سراج الدوله فرزند مهابت جنگ است و او مانش سراج الدوله برای او این آید تنها مضرت ندارد با ما هم چون دلیر و لشکر خواهند صحبت
شما خود را نصیحت بکنید بعد هید کشته یا کرده مهابت زن و دختر خود را سوار کرده روانه سازید و خود بر اسب تیز رفتار سوار شده بدر روید مهدی نثار خان
را غیرت دامنگیر گشته هر چند والده فرمایشید همین جواب داد که اگر سراج الدوله نمی‌آید من نقش را طاری بودم و اکنون نمی‌توانم که خود را
کشیده بنشینم مردمی بر شما بر دوسی و جلیل اشتهار یابیم اگر حیات و اقبال یاوری کرد در برابر این هندوی بنگالی غالب آییم دیگر با ما مهابت جنگ
سخن دارد دوست از ما منیکر نشود و اگر زندگی با خر رسید ننگ گور خانه نمی‌توان خفت القصه بالموس را روانه غاری نمود و بعض جواهر
و ظروف طلا و نقره حق دختر خود لوالده سپرده آخر شب مخصص و صبح ~~نامحوس برابر انداز~~ عازم خدمت سراج الدوله گردید و در قصبه
عنایت پور معروف به بارده ملاقات او رسید بجماعه داران که طرف دربنگا و اطراف گنگا اقامت داشتند پروانه‌های سراج الدوله
و خطوط خود بمضمون طلب انها با انواع مواعید فرستاده فوج بسیاری از هر طرف آماده نصرت سراج الدوله ساخت و عزالقصه مصمم

و از بعض مردم متضمن رسیدن تحصیلی در خدمت ورود نمود بلکه اکثری از جای خود جنبیده با جرای کشته شدن مهدی نثار خان و انهزام
سراج الدوله شنیده از اثنای راه برگشتند و فی الحقیقه در فراهم آوردن سپاه و تألیف قلوب این فرقه عجب سلیقه داشت که دیگری تا حال مثل او در این کار
مشاهده نشده و خود معه سراج الدوله در باغ جعفر خان رسیده نزول نمود مردم شهر عظیم آباد و بعضی از اطراف و اکناف حاضر آمدند سراج الدوله
به جانکی رام پیغام فرستاد که آمده شهر و قلعه به تصرف حاصل نماید او از استماع این خبر غریب در بحر تفکر غرق گردید نمیداند که چه کند اگر به ملازمت سراج الدوله
رود مبادا مهابت جنگ متوهم گردد و … بسازد که مقدمه ملکداری … و … بر نمی باید و اگر مقابله و ممانعه پردازد و در آن معرکه زخمی
به سراج الدوله رسد هم دست از حیات خود باید شست … که مهابت جنگ را با سراج الدوله بود در صورت … رسید اقتضای همین … داد
ناچار مصطفی قلیخان را که برادر محمد ایرج خان پدر زن سراج الدوله بود پیش فرستاد تا اراده باطن او دریابد و به حقیقت مصطفی قلیخان به ملازمت رسیده از
هر طرف گفتگو آغاز نهاد و مهدی نثار خان سراج الدوله فهمانیده بود که … جانکی رام را که … در حضور … اگر بیاید … رفتن نباید
داد تا بر ضمایر سامی آگهی یافته او را مانع آمدن نخواهد شد چون سراج الدوله را از تنگ حوصلگی و کم ظرفی کتمان اسرار نبود اراده خود را با
مصطفی قلیخان ظاهر کرده … جانکی رام … او مردان بسیار گو بود آوردن جانکی رام را به تأمل متعهد شده رخصت خواست مهدی نثار خان
به حسب تقدیر در آن زمان … کاری بیرون … بود مصطفی قلیخان رخصت شده در رفت و جانکی رام را بر ما فی الضمیر سراج الدوله آگهی داده
در رفتن مانع شد جانکی رام که فی الجمله … آمدن پیش سراج الدوله داشت موقوف نموده ابواب حصار شهر را بر … بست و … قلعه داری
نسبت سراج الدوله که اصلا طاقت تحمل مکاره نداشت به شدت خشم و کین بر آشفت و … نمی تواند گشت اراده به تسخیر قلعه و گوشمال
جانکی رام نمود مهدی نثار خان امر به توقف و انتظار آمدن افواج … نمود … در آن وقت داشت
تمیز نیک و بد … مهدی نثار خان گفت که من بگفته شما … سلطنت خود بر داشته … جان … شما دل از جنگ …
مهدی نثار خان که تا … گفتگو … بر آشفته گفت سخن مرا اول نشنیده … کار …
ای آگاه ساخته … شده … اکنون … جمله … مرد کار و جان نثار خواهند بود اراده
جنگ و قلعه ستانی که دارید معقول نیست … آید از آن اراده که پیش نهاد خاطر است … نمی تواند آمد
آن … کلمات … نمود مهدی نثار خان مرگ خود مصمم نموده تمام شب با … و دعا در بارگاه کبریا بسر برد و صبح با رفقای
قلیلی که حاضر داشت اعلام شجاعت بر افراشت و همت بر تسخیر حصار عظیم آباد گماشت این سانحه در آخر رجب یا اوایل ماه شعبان سال
شصت و سوم از مائه دوازدهم هجرت روی نمود و از این جهت که بر دروازه شرقی و دیوار فصیل طرف مذکور ازدحام متحصنان … بود
به بهانه زیارت … سراج الدوله … جنگ … سراج الدوله را بر اسپ … رنگ … سوار ساخته …
معروف به … بیگم … چون … متحصنان … مردم …

در پیوست و صدای برق اندازی از قلعه بلند گردید مهدی نثار خان سراج الدوله را با معدودی از جارسان او در پناه دیواری گذاشته خود با رفقا
پیاده با پایهای دیوار حصار رسید و از اراده عروج بر دیوار در برج نموده همراهان را ترغیب و تاکید نمود برخی به دیوار رسیده به صعود حصار بالا کشیدند و
اندک اندک مجروح گردیدند چنانچه مهدی نثار خان را هم در بازو تیری ترازو گردید و بعضی مثل امانت خان و غیره از راه بیرون رو که از کثرت
مردم راه تنگ شده گذشته بود در آمده اندرون قلعه رسیدند و در را گشوده سراج الدوله و بقیه مردم را اندرون کشیدند و عرصه بر گور را از اعدا
خالی و راه مصفا گذاشته گذشت مهدی نثار خان جامه یکتهی پوشیده و شمشیری حمایل کرده با رفقای متعهد بنفس نفیس بر اسب خود سراج الدوله را برابر اسب
خود نشسته مع سخنان او گرفته بتامل و رفتار سنگین از رار می آید تا آنکه به در محلسرای والد مرحوم که محاذی جامع مسجد در میان بر دو دکان شارع عام
در وارده بیگم بود در واقع است رسیده و جائی که رام متصل آب بستر مثل توی جابه دستی و بان و غیره به فیل خود سوار و حسن علیخان را همراه خود معین نموده
در سر چوک سر در وارده جنگ عظیم آباد حیران کار خود استاده منتظر بود تا چه پیش آید و النسبه به جار خبر از کس غیر جارسان قلعه در آن عرصه با او
در راه چه رانم تا آنجا حاضر بودند درین بین اما خان که رفیق مهدی نثار خان و از شجاعان بود و غیره کوچکی که باصطلاح آنجا ساکنش میگویند
در دست گرفته اسپ خود در تاخت و در آن هنگام همراهیان حسن علیخان که بر در وارده جنوب بر در چوک قلعه متصل به محلات تا اعلی و
در نشسته در آمده ظلم و ستمی بر آوردیه نمود که در اینهمه مردم مجال کسی نبود تا مقابل او گردد و در دکانها و گوشه های بازار پنهان گشته او را در حسینه
و از مثل شیر دلیر که برگلهٔ گوزن بعقد بر اعدا تاخته می افتاد و می انداخت تا آنکه از سر بازار می آید در خانه با و گروه نبدوق رسیده خان شیرین درکمال
تهور و جلادت در اتباع مردم مهدی نثار خان را از پس سری بیای بر خبر طلبی ملاحظت ننموده بر آشفته جواب داد که در مقام چنین خیرخواهی باید طبعوز
نیست بر که مرا دوست دارد و با من و جان و مرا از جان خود عزیز داند به پس روی می آید و از من به شیر خراهد متعاقب آنان امانت خان میر رام را بانگ ولحنی
بالپسران و دامادخود و دو کس دیگر از رفقا یکبارگی امانت خان از همراهان سراج الدوله اسپها را عنان داد تا بر سد امانت خان این
جهان رفته بود و بدار از سنگ تیر و تیره و شمشیر یکاربرده همان قسم بر جم گوله بندوق و تفنگ آورده ولسران و داماد نیز عنان در بازار با عث
در هم شکستن جمعیت و انتقام همراهان مهدی نثار خان و سراج الدوله وسبب تفرقه در انقلاب و اضطراب اتحادیه شدند چون شارع تنگ بود و بعد
سوار از اسب بر آمده برگشته و بلدی تمام سنگ عنان گریزان گذشته مردم متحیر از راه باز او چه دادند مهدی نثار خان بر لب چبوتره
دکانی ایستاده در ملین قسم هر کسی ظرفی خرید بون از سنگ و از بالا در نشست مهدی نثار خان به دستور از دکان فرود آمد ما شمشیر در دست گرفته استاده
اما جمعیت دیگران بطور سابق دست نداد چه مردم بظاهر پریشان ودر باطن تیر مشاهده فرار را دادند و در رفقای میر رام را بانگ آشفته گذشته
راه عاقبت می جستند متعاقب یکیک مهدیه خون ناگزیر مثل و شیخ در رسید و مهدی نثار خان را شناخته گفت جان صاحب شما از
طرف ماها حال من در شهر در آمده مرا سواد بسکه ساختند ما خود را در مهلکه انداختید اکال بر سر خدا بر گردید مهدی نثار خان در جواب
گفت مهدیه حسین چه جای این سخنان خیرخواه است در رفاقت ما و شما حرف نکرده ایم بیار آنچه داری از ملازمان شمشیر و حیح

نشیمن و ضمیر رکزروکمان   بعد از این گفتگو متهیه خصومت که مبارز دلیر و در بین کارها بارها در آمده آبرو و در امثال و اقران داشت ناچار پیاده
بازگشته مقابل مهدی نثار خان شد و با همدیگر در آویختند مهدی نثار خان شمشیری به کله آن نامبرده انداخت و تیر محمد رفیع او بر درخت از هم ایشان
نام کسی توقیعی در نیافت و از العبد کشته شدن ناگزیر بدل هم ایشان سراج الدوله را از روی دقوتی همه رسیده سپاه جانکی رام را که برابری
در نیات بود زیاده تر می شد و چه عجب که فتح و ظفر برای سراج الدوله جلوه گر می گشت در عین دار و گیر مهدی نثار خان یکی از منتسبان خود را آواز داده
گفت فلانی مرا از تو این توقع نبود لیکن سودی نکرد تا آنکه از دروازه گنج حاجی که بطرف دست چپ مهدی نثار خان بود برادرزاده محمد اشرف
که جماعه دار و بسیار آشنای نامبرده بود پیدا گشت خانمان مذکور را نصیحت آغاز نهاده به برگشتن دلالت کرد مهدی نثار خان او را الغیبه و بانگ درشت
منع از پیش آمدن نمود آن بخیل از نظر مهدی نثار خان پنهان گشته از طرف چپ پشتش درآمد و شمشیری در پای آن سردار [illegible] زده از پا
درآورد و یا کرد او با اتفاق کار رسیدند تا هیچ تمام نمودند و سراج الدوله که تا [illegible] قطری داشت [illegible] عنان گردانیده خود را از راه
گنج مذکور به کوچه بازار شیدا ورانه جانب مصطفی قلیخان گرفته هم ایشان متفرق گشته هر یکی به کنجی خزیدند از زیر [illegible] سیف خان فرزانگی نام از ضرب
گله بندوق در میان کوچه بر رفاقت مهدی نثار خان ره سپر آخرت گردید و دو سه کس دیگر همین قسم مجروح و مقتول شدند متهیه خصومت از خوف
نام پرسی مهابت جنگ با وجود جراحت منکری که بر رخساره داشت خون چکان سراج الدوله را پی گرفته تا نجا به مصطفی قلیخان رسانید و مصطفی قلیخان
از دروازه خود تا استقبال سراج الدوله برآمده هم آغوشش آمده دلداری گرمی [illegible] در زنجانه خود آورده شد و شمه [illegible] گذارش
و دلجوئیها نمود متهیه مذکور متمسک [illegible] سراج الدوله [illegible] در خانه مصطفی قلیخان به مهر خانم قوم گرفته به خانه خود برگشت و جانکی رام سر
آن سید والا مقام را با حق [illegible] بر دروازه شرقی حصار رو تخت [illegible] بعضی از سرداران سپاه فرود آورده [illegible] کشتگان
از دن تجهیز و تکفین داد و آن شنید با سور در جوار قبر پدر بزرگوار خود در محله لون گوله مدفون گردیده و رفیقانش را تیر [illegible] مخروطه در
همین رست با یان در بناهاس   اللهم اغفر له و ارفع درجته فی اعلی علیین و الحقه بآبائه الصالحین. جانکی رام تا مع محفوظ ماندن سراج الدوله
و بریده شدن سر مهدی نثار خان [illegible] زندگی از سر باقیه به جایی خود [illegible] نشست

ذکر رسیدن مهابت جنگ در نواح عظیم آباد و ملاقات با سراج الدوله و داخل شدن به شهر عظیم آباد و بیمار شدن و برگشتن به مرشد آباد معه سراج الدوله

مهابت جنگ که با کمال اضطرار در ادراک تلاقی سراج الدوله و تمنای مشاهده شمع جمال او پروانه وار بیقرار می دوید در آن روز [illegible] رابید شد
در سیوم رسید [illegible] در قصبه عیاث پور که معروف به باره است رسیده بر حقیقت حال مطلع گردید و خاطر بران نشست اندکی [illegible] سید احمد خان [illegible] الله
برادرم منعم علیخان را که در بین سفر از مرشد آباد همراهی او گزیده بود به پیش سراج الدوله فرستاد و پیغامهای آرزومندی خویش و درد جاندکور نزد
سراج الدوله رسیده ادای رسالت با حسن وجه نمود و خاطر آزرده اش را راضی با آمدن نزد جد بزرگوارش کرد استماع خبر حرکت نمودن سراج الدوله
به عزیمت استقبال مهابت جنگ را به نحوی مبهوج و مسرور ساخت که سر از [illegible] و قرارش از دست بدر رفت و با آنکه کوه متانت بود [illegible] از کاه

گشته آثار بیقراری ظاهر شدن گرفت هر دم بر آن در سراج الدوله از تفتیش احوال او که تا کجا رسیده خواهد بود در زبان گشت گردید تا آنکه منهیان

خبر قرب وصولش رسانیدند فرمود تا سراپرده‌هایش را روی خیمه برچیدند که مانع ملاحظه نشود و سواری از دور نماید همینکه نظر او بر سواری افتاد بی

اختیار سر بسجده شکر نهاد سراج الدوله نزدیک خیمه رسید از مرکب پائین آمد و بادراک قدمبوس شتافت مهابت جنگ او را در آغوش رأفت

کشیده بی اختیار رقت نمود و گریه بعد از سری انکسار حال با صدیت بر دل خسته سر سجده شکر گذاشت و باتفاق از آن محل نهضت نموده بعد طی مراحل

عواطف بیشمار عظیم آباد را انداخت و در عمارتیکه از مستحدثات اکرام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ شهرت بدیر باغ

واقعه بود نزول اجلال فرمود سراج الدوله از جانکی رام را بنا بر جانبداری ... او که با علاجی نموده نهایت کدورت داشت مهابت جنگ واسطه

شفاعت او شده استدعای عفو جرائمش نمود و در ملازمت سراج الدوله فرستاد و سراج الدوله بپاس ارشاد جد بزرگوار مشمول عنایات خصوصیت

انصرافش از راه ای داشت زیرا که در صوبه بهار امری موجب توقف نبود بلکه خاطرش از طرف فتوح مرهته که در بنگاله بیشتر بود و میر محمد جعفر خان

و راجه دلبهه رام را که در میدنی‌پور گذاشته بر اعتماد تمام داشت در دل بر عزم معاودت حسب مرام انتهاد و جانکی رام را خلعت استقلال مرحمت نموده بالقاب

سراج الدوله از توجه بمرشدآباد آورد اما در همین اوقات تب محرق عارض مزاجش گشته بالجمله اعتنا گذاشت در آن اوان طبیبی عمر از

تاج الدین نام از روشناسان حکام آنجا بود و بمشارالیه موجب فرمان در رکاب آن جناب حاضر بوده تدبیر که برعم خود مناسب شمرد تعجیل می‌آورد و مهابت جنگ

بسواری کشتی در طی مسافت تعجیل داشت و از آنجهت که حکیم ابو المعظم هادی خان هاشمی عقیلی خواهرزاده خاتم الاطبا حاوی علوم طبی و حکمی

جالینوس الزمان علوی خان بنسبتهای تمام مزاج مهابت جنگ داشت از آن ساعت یکی از ملازمان را بطلبش روانه مرشدآباد فرمود خان مشارالیه

در راه بمحل رسیده متوجه علاج گردید و مهابت جنگ در اثنای مرض داخل دارالاماره مرشدآباد گشت در دوا و غذا و حمیه ... تجربه ...

صداقت ... گذاشته تجاوز از فرمان او نمی‌نمود فی الحقیقه آن فلاطون فطرت مسیحا آیت در تدبیر مرض و اصلاح مزاج و ازاله بیضا نمود

و در اندک زمانی صحت و عافیت قرین مزاج مبارکش گردید بعد حصول شفا آن قدر شناس اصحاب فضل و کمال خان مشارالیه را بعطای خلعت فاخره

و سرپیچ و جیغه مرصع و فیل کوه پیکر با حوضه و تجهیز از روپیه نقد مفتخر و مباهی فرموده در تعظیم و تکریم و سلوکهای ظاهری دیگر نیز تا اقصی الغایه اهتمام تمام

می‌نمود چنانکه سواره داخل دولتخانه نیز تا جائیکه پالکی سواری مهابت جنگ و سراج الدوله و صولت جنگ نزدیک بزینه‌های صحن چبوتره

می‌آمد پالکی خان مشارالیه هم تا آنجا میرفت و مهابت جنگ و سراج الدوله نیز تواضعی لایق بعمل آوردند بعد غسل صحت نذور و صدقات بمستحقین ساداب

و ارباب حاجات رسانیدند چون شور ایام برسات باقی و آثار مرض هنوز ضعف و بیماری قوت داشت [illegible]

میر محمد جعفر خان بمجرد نوید حصول صحت ... بعد برسات رایات نصرت آیات متوجه میدنی‌پور خواهد شد ... قصد ...

و چون از عظیم آباد مهابت جنگ بصولت جنگ نوشته بود که هنگام معاودت در گنده گوله مضاف پورنیه که بر لب دریا ...

رسنت ... ملاقات تو ... خواهد آمد صولت جنگ تیاری بعضی ... تهیه اسباب ضیافت ... نموده ... تقریر ... گرده ...

106

فرستاد و انتظار آنگاه و علاوه میکشید مهابت جنگ بسبب عارضه بیماری مذکور از تماشای راه خطی متضمن عذر بنا بر عارضه مرض نوشته بصولت جنگ

فرستاد و خود از وسط دریا باستعجال گذشته بمرشدآباد رفت صولت جنگ بمجرد استماع خبر مرض مهابت جنگ محمد مسیح طبیب باذن خود در اعلی الله

فرستاد و بعد شنیدن خبر صحت بتقریب عیادت و بسیار کباد از پورنیه که مرکز دولتش بود نهضت نموده مشرف رانیه از پای بوس خود گردید و در همین

تقریب بیگم زینت شجاع الدوله مرحوم خواهر علاء الدوله سرفراز خان که کمال یگانگت با شهامت جنگ و زوجه او و مهرالنسا بیگم معروف بگهسیتی بیگم

زینت مهابت جنگ داشت و زن و شوهر نهایت مرتبه ادب و انقیاد بعمل آورده و بنام اختیار خانه خود را با و سپرده بودند بیگم مذکوره از جمله دختران

علاء الدوله یکی را که نسبت شدن امر مرحوم با صاحب خود در آمده و متحالطت یار الله خان و همه وقت با آقا بابا بود بعقد زنی خود در آورد و اولاد شما

بر داشته محبت با او بمرتبه تعشق داشت اراده وصلت او با یکی از نبات صولت جنگ نموده بوساطت بی بی گهسیتی بصولت جنگ پیغام این امر داد

صولت جنگ اول از قبول این کار سر باز زده آخر الامر بمبالغه شهامت جنگ در رجاء او را منی گشت و از آنجا که شادی وصلت مذکور بدون انضمام

قیابل و غشایر مهابت جنگ و سرفراز خان مرحوم صورت نمیگرفت و رفتن آنهمه دکور و اناث در پورنیه متعذر بود تهیه شادی در مرشدآباد

قرار یافته معین شد که بعد چهار دانستن سرانجام بساعتی که قرار یابد صولت جنگ بمرشدآباد و آید تتمه این حکایت در وقایع آینده انشاء الله تعالی

تحریر خواهد یافت بعد چندی صولت جنگ شمول عواطف عم گرامی قدر خود گردیده عازم دار الملک خود گردید ذکر استعفای میر حبیب

و مرهته مصالحه با مهابت جنگ بشرط تفویض صوبه کتک و قلیل وجهی از زر و برآمدن مهابت جنگ این مصالحه را بنا بر ضعف پیری و

رفاه خلایق و آسودن از مشاق سفر افواجیکه بسرگردگی میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام در میدنی پور و نواحی آن مذکور شد اقامت

داشت اگرچه کمیت در تدارک محاربات مرهته و اخراج آنها از کتک و بالیسر کافی بود لیکن بنا بر تصور جسارت و شعور سپاه لارد اشتهار

بیماری نواب گردیدن و فرار متعذر میشود هر چند مراسلات حصول صحت باطراف و اکناف در رود یا اما دوست و دشمن ورود خطوط را

حمل بر بدسری و تزویر نموده سپاه ملازم حضور جسارت بجنگ مخالف نمی نمود و دشمنان از زین ممر خیالات دیگر بخاطر خود آورده دلیر

تر میشدند بنا برین مهابت جنگ را با وجود بقیه ضعف و نقاهت مرض در سال ۱۱۶۳ با افواج ستاره شمار حرکت ضرور افتاده از مرشدآباد

بطرف میدنی پور بحشم رو نهاد و از طرف میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام برسم استقبال برآمده ما بین بردوان و میدنی پور بتقبیل قدوم

دولت خود مشرف شدند و مرهته و میر حبیب باستماع اخبار بیماری مهابت جنگ سیما بنا بر جنبیدن افواج میدنی پور پای جرات پیش نهاده

از محل و تعلق خود بطرف میدنی پور در حرکت آمدند مهابت جنگ نیز با افواج سابقه و لاحقه بقصد دفاع مرهته و میر حبیب رو به میدنی پور آورده

در حوالی قصبه مذکور تقابل عسکرین و تلاقی فریقین دست داد لمعادت مخصود میر حبیب و مرهته مغلوب و مهابت جنگ مظفر و منصور گردید و

افواج دکن از صدمات محاربات بهادران دشمن افگن طاقت مقاومت در حریف سابقه بطرف صحرا دکوهستان عرلی بنگاله اوار

گشت و مهابت جنگ در تعاقب افواج منهزمه روی توجه بهانسوثی آورد اما مرهته تاب مقاومت در خود ندیده بمجرد نزدیک رسیدن

عساکر منصوره گریزان و پریشان ماندند و مهابت جنگ در پی آنها تا خمسه و صلت از دو استقرار نمیداد تا آنکه مخذولان مذکور را عرصه بر خود تنگ
دیده از ممالک صحرا راه کنگ گرفتند و مهابت جنگ قرین فتح و ظفر رایت عود و مراجعت بمرشدآباد بر افراشته تدارک اخراج آنها از
ملک موقوف بر سال آینده داشت و در ساحت کشور نزول اجلال فرمود میر حبیب سردار ان طایفه بنابر غلبه مهابت جنگ در
کشیدن آنها و تعب ایشان که جان ایشان بلب رسیده و تمثال ... در آیینه احوال خویش گاهی ندیده بودند در این فکر افتادند که
بهر صورتیکه ممکن باشد از در مصالحه در آیند و چون دست از کمال ... بر داشتن دارنگاه ... بمخلص ... شان نهایت سعی
... ساله بود به برای ... اطاعت و انقیاد مهابت جنگ را جویا شدند و بجهت ... این مدعا برخی از
معتمدان خود را همراه میر محمد جعفر خان فرستاده خان مشار الیه ملتمس آنها را بطور لایق در وقت مناسب بعرض مهابت جنگ رسانید
نواب عالیجناب را تمام به شجاعت و تهور ... داشت اگرچه به پذیرفتن مسئول ایشان ... نمود اما بچندین وجوه که عمده آنها ضعف پیری و آثار
عجز و ضعف که ملک موروثه او بود مایل ... آن شد چه در آن وقت سن شریف او البته بهشتاد و پنج سال رسیده بود و در محاربات و
منازعات مرهته که ده سال متواتر مصاف ... متعدد داده و در ضمن آن دیگر اعدای قوی چنگ مثل شمشیر خان و سردار خان و شهر جنگ
سرکشی نموده با اعادی دیگر پیوسته بر چند ... و تصرف محال اولیای دولت گشتند اما اکثر غربا و رعایای ممالک جنوبی بنگاله از
صدمات عساکر جنوبیان که عادت شان قتل و غارت غربا و سوختن زراعت و انبارهای غله و ... سکنه دهات است از دیده انواع خاطر
زندگی نمی نمودند بلکه همیشه در خوف ... بوده مساکن خود نمی شدند چون میل مصالحه بخاطرش میدید آمد کلمه ...
به فسخ العزایم بر زبان آورده میر محمد جعفر خان را اجازت داد که بعضی از معتمدان خود را پیش میر حبیب فرستد هرگاه یکی از عمده اولیای او
که به نور عقل و شعور ... و سخن فهم ... باشد بحضور آمده استدعای مصالحه بطوریکه منظور است خواهد نمود اگر لیاقت پذیرایی داشته
باشد پذیرفته خواهد شد والا صحیح و سالم بجای خود خواهد رفت خان مشار الیه میر حسن علی و میر عوض علی را بجهت امر مذکور مصحوب
رسولان میر حبیب بطور ... فرستاد مشار الیهما نزد میر حبیب ... رضای مهابت جنگ بمصالحه و ارسال شخص ... رسانیدند میر حبیب
که هرگز توقع این امر بخاطر نداشت از استماع این بشارت که غنیمتی بود بغیر مرتب نهایت شادمانی نموده غاشیه اطاعت و انقیاد مهابت جنگ بر
دوش خود گذاشت و امتثال اوامر و نواهی او را بر خود لازم شمرده میرزا صالح را باتفاق میر حسن علی و میر عوض علی نزد میر محمد جعفر خان فرستاد
تا بوساطت او ملازمت مهابت جنگ حاصل کرده اظهار قبول اطاعت و انقیاد نواب عالیجناب نموده بطوریکه مرکوز خاطر عاطرش باشد ...
با نیل مقصود معاودت نماید فرستاده میر حبیب ... میر محمد جعفر خان در آن وقتی که مهابت جنگ در کتوه بود بملازمتش فایز گردید
و در رکاب او باکتساب سعادت کورنش ... وارد مرشدآباد شد **ذکر وقوع مصالحه فیمابین مهابت جنگ و مرهته بوساطت میرزا صالح**
و باصلاح انجامیدن فساد و ظهور یافتن امن و امان در عباد و بلاد بعد ورود مهابت جنگ در مرکز دولت میرزا صالح اظهار اطاعت و

اطاعت و فرمان برداری و التزام مراتب بندگی و خدمتگاری عهود و مواثیق نموده در خواست مطالب او بر طبق عرض نهاد و جواب سوال چند روز در میان
مانده شروع سال ۱۱۶۵ هجری مصالحه باین صورت انفصال و تحقیق یافت که میر حبیب نوکر مهابت جنگ بوده از طرف الجناب بتفویض نیابت
کتک سرفراز شود و وجوه محاصل آن جا به تنخواه فوج رگهو[جی] دهد و سوای آن دوازده لک روپیه دیگر بابت چوته بنگاله به رگهوجی بشرط آنکه قدم در قلمرو حکومت مهابت جنگ نه
گذارند متصدیان بنگاله بلد رسم مهابت جنگ با و میداده باشند و فوج مرهته رود خانه سون که آنکیا را که کنار جالیسر واقع است حد و سرحد دانسته قصد عبور
با در رود خانه مذکور نگذارند چون میر حبیب این صورت اگهی یافته عرضداشت متضمن قبول امتثال اوامر در خدمت مهابت جنگ بطور تمسک
فرستاد میرزا صالح المخاطب بمصالح الدین محمد خان و دیگر عمال سرفرازی یافته بموجب خلعت و فیل و عطایای دیگر برای میر حبیب رخصت انصراف
یافت چون از تشویش خاطر رست داده و مخالف و معاندی دیگر در میان نبود مهابت جنگ تخفیف در فرقه سپاه بقدر لایق نموده در تشیید آبادی
دهات و قصبات که از تنگ و تار مرهته و ویران زده بود باشتغال ورزیده و ترفیه احوال رعایا و برایا پیش نهاد خاطر عاطر ساخت و میمنت نیک
بعد وقوع مصالحه داخل مملکت بنگاله گشت راجه رام سنگه که جماعه‌دار هرکاره‌ها در حضور بود از رخصت فوجداری آن جا سرفرازی یافته
نرائن سنگه برادر او به خدمت برادر خود راجه رام ممتاز گردید **ذکر معاودت رابعه بیگم برادرزاده مهابت جنگ از لکهنو بعد کشته شدن شوهر خود**
و در همین زمان لیکن مدتی قبل ازین معامله رابعه بیگم زوجه عطاء الله خان دختر حاجی احمد که همراه شوهر خود به لکهنو رفته بود بعد کشته شدن
شوهرش که در رفاقت نول رای و جنگ احمد بنگش اتفاق افتاد بوسیله تمام قرابت و برادرزادگی مهابت جنگ با روسای شهر مذکور
روشن علیخان زمیندار عمده شهور صوبه اوده ساخته و عطایای لایق اکثر بیرا ممنون احسان خود نموده مع اموال و اسباب و اولاد صغار که همراه
داشت سالماً و غانماً برفاقت و دلالت آنها خود را بعظیم آباد رسانید و از انجا بکام و آرام بمرشدآباد آمده در ظل عاطفت عم بزرگوار خود
اقامت گزید **ذکر استعفا رای رایان بهیرون دت و رجوع دیوانی خالصه به راجه کیرت چند و در گذشتن او هم بعد یاهی چند و تفویض خدمت مذکور
با امید رام** در همین ضمن رای رایان بهیرون دت دیوان خالصه شریفه بنگاله بمرض استسقا در گذشت و امید رام پیشکار او بتعیین دیوانی
حسب الحکم بالتزام معاملات مالی و ملکی می‌پرداخت تا آنکه راجه کیرت چند پسر رای رایان عالم چند که دیوان خالصه شریفه در عهد نظامت شجاع الدوله
مرحوم بود و کیرت چند اندک ربطی بنجوم و صرف داشته فارسی را نسبت بنحو دیگر مربوط می‌نوشت و چند روز در دیوانی اکرام الدوله در سابق
هیبت جنگ در عظیم آباد نموده چنانچه ذکرش در اجزای سابقه بگذشت بعد از آن صاحب چند دیوانی عطاء الله خان داشت و همراه او رفته در بهار
اقامت گزیده بود در ضمن عرایض مضامین مناسبه مهابت جنگ نوشته حسب الطلب او بحضورش رسید و بعطای خلعت دیوانی بنگاله مسمات
برافراشت و پیشکاریش بدستور بر امید رام مقرر ماند چون راجه کیرت چند که زاده دیوان مقتدر بنگاله و از معاملات سابقه علی‌الهی علیم آگهی
داشت بعضی رقمهای لازم الادا که بذمه جگت سیته و زمینداران و دیوان بود و دیگران از آن آگاه نبودند ظاهر ساخته حسن خدمت را بای نموده
را بعرض وصول در آورده چند لک زیاده بر کرور روپیه داخل خزانه مهابت جنگ نمود و بدین جهت مهابت جنگ را از خود نهایت راضی و

رسیده آم آخرت جهانی از دیگر این منحصه دار امیر محمد نواب معروض قصه بجا مذکور مدت بعد ثبت بر دار دیوانی القدر جلیل بامر سال بر سبب تسریب دیده گردید و خون شود

شد سرداران رای را با حطه بنگاله دیوانی خلعت بجای بر د نام بیک نمود ه بسکاری ا بهیا از مر ام را اسید چون ساخت بهمن خود بجای در در و نافت

ذکر گرفته شدن میر حبیب بر دست رگهوجی پسر جانوجی با درستی زندگی حرکت و سیم از گشت جنگ مهابت کوک حبیب میر و نیت با نفرا شه با دار معالحه چون

رگهوجی بتعمد در دست بود صحراه برد افواج افاغنه رنجالی بر طرف انها با حسار میر مذکور آمد در نوح مرشد آباد مدار سرکار رگهوجی زیکی از انها یافت ای مر او دار

انجام عمه بر ده در کنک میماند اما در تخت تربان میر حبیب مرده سر از ادا مر و نواهی او آنچه میر حبیب از رهگذر حاصل کنک و دواز ده روپیه نقد

حصه برای خود در نحو ار نوح افاغنه متعین گرده حصه دیگر برای سرکار رگهوجی مقرر داشته سر از اوقات مینمود بعد انقضای یک سال و چند ماه از سال

هجرت جانوجی پسر رگهوجی بهونسله سردار نوح مرشد بنیابت خود در صوبه مذکور آمد مقصد بان و بر همان مرشد که از حکومت و فرمان بردار میر حبیب

آزرده خاطر بودند جانوجی را که جوان خود سر داندکی بیرون از فرمان پدر بود بر میر حبیب شور انیده خواهان محاسبه نمودند و چون مصلحت ابن مهند

بانت جانوجی میر حبیب را طلبید آشته به سلوکی مدارا تیکه سلوک میدانست اشت نید و تمام روز به لطف و رفق گذرانیده چون از لشکر میر حبیب اندکی

دور تر از ان کرمرته فرود می آمد و ساتی یسیر دران ای گرد همراهیان میر حبیب از طول جلوس ملول گردید از نی به کار خود رسیده و بعضی

دران جا حاضر ماندند چون شام شد میر حبیب با رفقای معتمد خود رد ماند جانوجی بهانه گوی جا لطرفی رفت و دران بنگاله مرتبه ها هجوم آورده سر

بنجام دادند که بدران حساب تر ها از نوشته دادن دست آوری مبالغ منصرفه رفتن نخواهید یافت میر مذکور که با عتماد حسن نیافت و عنایت رگهوجی خود

استقلالی واقعی داشت بگفته جانوجی فرو نیاورده بجوی از خود ازآنکه آن مخو است چه میدانست که بعد بر آمدن از انجا کسی بر او دست نمی تواند یافت

اما هر چند لیورات منسوعه نمود از جنگ تصارهای نیافت چون دو پهر گذشت و دید که الحال تال و اهمال سودی ندارد مرد انه گر بر است و صل بر نگاه

کسی که با او بود بدانها با هم بر سبیل شجاعت واستقلال نموده اما ده مجادله گشت اینهم در خیال داشت که بدون امر رگهوجی با او کسی تاب این قصد نخواهد کرد

و سواران مرتبه گرد بنگله را احاطه نموده مستعد مزاحمت و ممانعت شدند و کار از مکالمه بمجادله انجامید میر حبیب چون معتمدی همراه داشت و

پیاده بود در راه بدر شدن نیافت و با اکثر رفقای خود که بیشتر از افاغنه بودند بمقتول شد و چندی کس مجروح گشته زنده ماندند هر چند رگهوجی با استماع این

خبر از پسر بنهایت آزرده خاطر گشت اما میر حبیب بیچاره که بعد محبت بسیار چون وقت ثمر خوردن از اشجار خفا گشته بود بمکافات مطالم بنگاله ها ان

که در راحت و تاراج لود مرتبه در اکثره بود به گرفتار آمده محروم و مایوس شنوی در گرست که بار بر نگاسته بعد از ان مصالح الدین محمد خان

که واسطه جواب سوال مصالحه بود بنیابت کنک از طرف مرتبه ومهابت جنگ سر فرازی یافته بکام دل آرام میگذرانید اما تسلطی که

باید و میر حبیب را میسر بود نداشت بیکه دار و مدار سپاهی مرد خود را از حسبه لوکران مرشد می شمرد ذکر در گذشتن جانکی رام در عظیم آباد

و یافتن راجه رام نراین صوبه داری را بین صوبه از خداداد و مرد ن اکرام الدوله بعد از خالی بسعادت مهدی ابن اثنا در سال ششصد و یک دریا رود در اوایل هجرت

یا شروع سال شش و ستین جانکی رام نایب صوبه عظیم آباد باجل خود در گذشت در راجه رام نراین پسر رگ لال که از عهد طفلی پرورده

پرورده خاندان مهابت جنگ و از ابتدای صوبه داری هیبت جنگ بدستگیری والد مرحوم اول بخدمت خاص نویسی اختصاص یافته آخر به پیشکاری و دیوانی
مقرر گشته در عهد جانکی رام به نوابی صوبه عظیم آباد مامور بود و نظر بحقوق دیرینه بعد ازو بنظر شعور که در سیاق و معامله داشت به نیابت صوبه داری عظیم آباد و
عطای خلعت و سرپیچ مرصع و شمشیر و فیل فخر و امتیاز یافت و راجه دولب رام پسر کلان راجه جانکی رام که به نیابت پدر دیوان تن و از معتبرین ارکان حضور مهابت جنگ
بود بعطای خلعت ماتمی بعد سه روز از در گذشتن پدر و دیگر امور از الطاف و عطای خدمت گوربالا مفتخر و سرفراز گردید و بواسطه جواب و سوال راجه رام نراین و عرض مطالب و پاره از
والتماس معاملات صوبه عظیم آباد در حضور مقرر گشت و مهابت جنگ بکام و آرام اوقات خود را که از مهمات بسط داشت بتنظیم در سوده حسرت دل فنی برای کارهای
قرار داده سر در عیش و عشرت زندگی میگذرانید چون به شکار شوق مفرط داشت در موسم ما بطرف راج محل بر آمده قلیل مدتی بتماشای شکار و بعد از آن
بجنگ جانوران خصوص فیلان و مرغهای رنگین میگذرانید و صولت جنگ هم هر سال برای ملاقات عم بزرگوار خود در ایامی که بطرف راج محل برای
شکار میرفت از پورنیه حرکت نموده بملازمت مهابت جنگ رسیده از همانجا معاودت مینمود و گاهی تا مرشدآباد هم بر آمده برادر خود شهامت جنگ و سراج الدوله
و اکرام الدوله و احترام الدوله را که برادر زاده های او و پسران هیبت جنگ بودند و دیگر اقربا و عورات را که همشیره و همشیره زاده ای بوده اند دیده
بمرکز دولت خود میگشت تا آنکه برای شکر الله خان خلف فخر از خان پرورده بیگم شهامت جنگ ولی گونه تاکید نموده صولت جنگ
را طلب داشتند و او صبیه دختر یکه نامزد شکر الله خان بود و دیگر عیال و اطفال خود با سرانجام شادی مهیا نموده بمرشد آباد رسید

ذکر رحلت اکرام الدوله خلف هیبت جنگ متبنای شهامت جنگ

درین اثنا اکرام الدوله برادر وسطی سراج الدوله خلف هیبت جنگ که شهامت جنگ از بدو تولد بسبب بی اولادی بفرزندی گرفته در حجر تربیت خود پرورده بود و محبت با او بمرتبه تعشق داشت بیماری چیچک آمد و عجب شده است که کسی چنین صورت ایام کاهی ایدیان
بود بهمرسانید در اندک زمانی در گذشت و آشوب قیامت از خانه شهامت جنگ برخاسته شور و شیون در تمام خاندان مهابت جنگ و اتباع و اقربای اینها
برخاست و شادی مذکور در ان سال ملتوی ماند و بعد چندی روز صولت جنگ مرخص شده به پورنیه رفت و شهامت جنگ را غم او در گرفته بر بستر
بیقراری جا گرفت هرچند مهابت جنگ و زوجه شهامت جنگ و مادر او و دیگر احباب و اتباع بانواع مختلفه دلجوئی شهامت جنگ نموده
دلالت به عیش و نشاط و سیر و انبساط نمودند سودی نداده همیشه مبتلای غم و الم بود چنانچه بعد چند ماه از رحلت او عید فطر آمد و مهابت جنگ
به خانه شهامت جنگ رفته بمبالغه و الحاح تمام لباس تجمل در بر پوشانید شهامت جنگ فرمان عم عالیقدر را امتثال نموده تا زمان حضور لباس
مذکور را در بر داشت چون مهابت جنگ برگشت دستار را از سر افگنده و لباس را از بر کنده بی تحاشی دستها را بر سر و روی خود میزد و به
های های میگریست و میگفت من بیوفائی کردم و عید را بجا آوردم و بهمین صورت احوالش در گذر بود تا آنکه ایزد تعالی از مدخوله او صبیه اکرام الدوله
که در زمان مردنش حامله بود پسری بوجود آورد و مهابت جنگ برای استرضای شهامت جنگ بمجرد ولادت او را بحضور یاد و بنام منصب هزاری
با تنخواه هزاری و خطاب مراد الدوله معه نوبت و ماهی مراتب و پالکی جهالردار بنام آن طفل طلبیده بخشیده عطایای مذکور را خود بحضور شهامت جنگ
آورد و شهامت جنگ را اندک الفتی با و بهمرسیده یادگار پسر متوفی دانسته مشغول بوده اوقات خود را بهر صورت بسر میبرد و کارخانه امارت برای

آن طفل بهم رسید و بسبب ضعف دماغ از اقبال او اساس نشاط و سبب رونق بسیاری بیش که همه آنجا برای مردم تماشائی بود و جمعی از متعهدین برای خاطر او بمثل این شیفته اگری تو سیله

خدمات آن طفل توسل جسته سرمایه تقرب می‌جستند با این حال شهامت جنگ را امل اتصال اکرام الدوله در کاهش تن و جان قاصر بود و در حین لعب طفولیت

بر پسر سرفراز خان حاجی احمد برادر مهابت جنگ با ناموس سرفراز خان سیرتی روا داشت و شهیدی از خویشهای او را که بجبر منصرف گشته حیاتی

در بخصوص فرزند و مهابت جنگ با وجود قدرت بر ممانعت سهل انگاری نموده اغماض کار فرما گردید و دیگر بیدادهای ستمگران و بیگران بر اولاد و نسوان

سرفراز خان مرحوم که در انتزاع اموال و اسباب رفت بغیرت الهی مقتضی انتقام گردید در اواسط ایام دولتش بعضی افعال زشت که از ان مناسبت

در بعض خاندان او شیوع یافت و اوضاع سراج الدوله و دیگر صغار اولادش از لیاقت سروری دور تر افتاده اطوار نابایسته و کارهائیکه

نمی بایست پیش گرفت و از افکار زوال که سرمایه استیصال نهال اقبال و اسباب انعدام قاد متحال تواند بود هر یکی شروع نمود و بنابر فرط

محبت و تدبیر برای تشیید مبانی رعب و تسلط سراج الدوله مهابت جنگ حرکات و معاملات نموده او را مستهل شمرده آنچه با او کرده می شکایت از بن جهت سراج الدوله

بی باک گشته اکثر بزرگان را رنجانید و عربده و ستیزه شعار خود گردانید و تیر حدت گاران از ارکان سلطنت سر تسلک در فحش گوئی و انواع ظلم و جفا

هائی بیجا با کار دیار بکار بیخبری و غرور در دولت و جوانی و حمایت جد خود دلی بهر سانیکه دل او از هر کار نیکه بیگر در اصلاح تنافر و پشیمان نگشت و در

میان اعمام و اخوان و رنجش اعمام الفعالی از دحام آورده حسن و قبح با یکدیگر اصیدا ارشاد نمیشد و در باطن جماعت پیر اطن بقتال و نسوان مقیدر

مضمون ضلالت مشحون مقاله فرعون دوران که انا ربکم الاعلی است فرسخ گشته نخوت و غرور از حد خود لغو استیح دور تر رفته بود ذکر کشته شدن

حسین قلیخان و حیدر علیخان بظلم و شقاوت سراج الدوله نادان سراج الدوله بمقتضای جهل و نادانی اقتدار و دولت شهامت جنگ را که

عمو و خاله حقیقی او بود دستکره شمرده بحسابهای دیگر رو حسین قلیخان که رتق و فتق و دو تخواه شهامت جنگ و هوشیاری و دانائی علم بود بعد و ضمیر دو

خاله او و زوجه شهامت جنگ با سراج الدوله با قتضای حماقت نسوانی کینه نهانی داشت آن ابله سفیه حسین قلیخان بیچاره را متنا و متنافر عیب

و عناد نمید انسته ابای حقوق چندین ساله خدمت او و برادرش حیدر علیخان نموده قاصد قتل شان گشت از اول آقا باقر رمسید از عیص محالد جبانگر

که محمد صادق نام قصد اقبت محمد خان جهان داشت و بنابر ناموفقتها که از عمله حسین قلیخان او را رو نیستی داده بمرشد آباد آمده توسل بمهابت جنگ

بهر سانیده بود سراج الدوله او را شورانیده بر آن داشت که در جاها بگیر رفته حسین الدینخان برادرزاده حسین قلیخان را که بنیابت عم خود در آنجا بود

در ان ربودها خلل دماغی بهرسانیده علت مالیخولیا عارض داشت بکشند آن ابله مجهول حسب الامر سراج الدوله عمل آورد و قصه برگی در آنجا حادث گشته

چند روز بعد هم آنکه چنین کار بی رضای او شد ان مملکت کرده بود مردم جاها بسکوت و سکون در ربودند آخر چون معلوم شد که بسندی وبیتسکی در

در دست او نیست مردم شهر و رفقای حسین قلیخان هجوم آورده آقا باقر را بکشتند و صدمات محمد خان که بیه یا به رفاه وارد شد بر باد رفت بعد

چند دست سراج الدوله زوجه مهابت جنگ جده ادری خود را متفق ساخت و از مهابت جنگ استیدان قتل آن هر دو برادر که عبارت از

حسین قلیخان و حیدر علیخان باشد نمود مهابت جنگ بپاس چشم شیدی قضا رضا بان داده گفت که لی مرضی شهامت جنگ این کار نموده

این کار میسر اند نشد چون جمعی از اطراف مهابت جنگ اطمینان بهم رسانید این حاجب را بدیعی خود که زوجه شهامت جنگ بود سپرد تا بکار شهامت جنگ تا آنکه الدوله
گنبدهای مستحکم داشت اما برای استمهال امری که لایق التفات نزد کریمت دران روزها با حسین قلیخان بارزده خاطر بود از این امر در ضمن امر عظیم با مادر خود
همداستان گردید که شهامت جنگ را که ابهمه اراتی ورزدان روزها از دنیا و مافیها انزجار داشت باین امر تسبیح کرده ایشان دنیا و عقبی در ضمن آن
مندرج و ستم فرزان مجید با حسین قلیخان در میان بود که هر وقت و هر آن منتظر که جان و آبرو شما خواهیم بود در اصلی ساخت و مهابت جنگ برای
رفع بدنامی ظاهر از مرشدآباد برآمده بطرف راجمحل بشکار رفت و از انطرف صولت جنگ برای ملاقات او از پورنیه کوچیده بملازمت عم خود رسید و
بفهم کار صولت جنگ درین سفر بود بنهایت در عنایات مهابت جنگ گردید که جائی بدلش بهم رسید اما چندان غرضی ننمود و حلنس برامان میزاد
و آنکه بسبب مردن صولت جنگ اگر زنده میماند وقتی به چند منش میرسید احتمال داشت که توجهی لایق بکار آید و مرتبه خود نمود الحمد لله که او تعالی شانه
کفایت عهد ضعیف خود نموده محتاج رجوع نشده انس لفرمود القصه اکرام الدوله در بیت جد خود اول سال شصت و هشتم از مایه دوازدهم هجرت زود برای
تحدبست عم خود شهامت جنگ رفته و از دل گشتگی رقعه و زنت شام باین اراده چون شام از خانه انس برآمد و بسوی خانه خود روان گردید چون
صولتی حسین قلیخان در اسار راه و آن بیچاره بیگناه از چند روز صدمرگ خود در خانه منزوی بود بر سر دروازه انس استاده فرمان داد که بر دو
برادر را گرفته بیارند حسین قلیخان بخانه حاجی مهدی داروغه دیوانخانه مهابت جنگ که نهایت اتصال بخانه انس داشت پناه برده التجا کرد که به
شهامت جنگ عرض احوالش نماید حاجی مهدی رفته التماس نمود جوابی به صواب نشنیده برگشت و جویندگان از خانه حاجی مهدی حسین قلیخان را
آورده در عرض راه سیاستش داشتند و آن مظلوم مرحوم علف تیغ بیدریغ و هدف سهام بلا نام نمودند و ان سفاک بیباک گردید جرعه شهادت نوشید و
همین قسم حیدر قلیخان بیچاره را که مکفوف البصر بود نیز آورده برابر برادر شهیدش ملحق ساختند اما حیدر قلیخان چون شجاعت وافر داشت در آن وقت مشغول
برادر خود الحاح و عجز بسیاری نکرده کلمات درشت برای او گفت و فسق نمود که ای نامردان مردان را چنین نمیکشند چون این برادر که بسیار حق بخشه
شد گویا چون سیاه دشمن که دود از دودمان مهابت جنگ برآورد بلکه تمام مرشدآباد و ممالک محروسه مهابت جنگ را با خاک سیاه برابر کرد
صدق رسول الله صلی الله علیه و آله حیث قال کما تدین تدان القصه بعد این ماجرا مهابت جنگ بمرشدآباد و صولت جنگ به پورنیه برگشت
اما صولت جنگ را هم اعتماد از عم و برادرزاده خود برخاست و لکن کار خود قیاد و اسباب تهامات الهی از بهمان زری تا مادگی نهاد چون
وظیفه وقایع نگار است که آنچه واقعی دانند ثبت نماید لهذا بنده به نگارش لخفی حالات در مقام جسارت نموده همین قسم درین صفحات هر جا
هرچه نوعی باشد بدون آنکه بطرفی الفت و بطرف دیگر کلفتی را ملحوظ داشته سخن سازی و خوش آمد پردازی نماید خواهد نگاشت امیدوار
ناظران انصاف سرشت آنست که بجهت مذکوره غبار ملالی از جانب فقیر در خاطر راه نداده مورد عفو و الطاف دارند و بکینه گری و عیبجوی نپردازند
ذکر استرداد ارمغان لطف شهامت جنگ و انتقال او از این مهمانخانه با رنگ و نیرنگ شهامت جنگ را که از شدت رحلت اکرام الدوله برخود کی خاطر دامنگیر
مزاج لازم گشته کمر کمال خود در حوصله گرد سوی بود و بعد مقتول شدن حسین قلیخان چون تمامی بیسر گذشت عارضه استسقا ظاهر گشت و حکیم علی نقی خان اصفهانی

قبل از بر در جلوهٔ عارضه بواسیر گردید که مولد این مرض مهیا گشته اگر الحال با صلاح مزاج تدارک نمایند مرض گورشیده آید مناسب است اما شهامت جنگ بنابر حیا تمکین نکرد شد
بکمال خود چندان نمی پرداخت لهذا ظاهر شدن مرض زن او و دیگر طبیبان که در مداوا نموده از خود را یکی تقصیر نمودند تا آنکه مرض اشتداد یافت و مهابت جنگ
شهامت جنگ را بمعالجات او رضی نشد و آنکه با او تعلقی داشت مثل سهاگ بائی و غیره در خانه خود برده معالجه کوشیدن گرفت چون بسبب دارای مهام
تقصیر را برای جدی نسبت احوال شهامت جنگ تباه گردید و آثار مرگ او ظاهر شدن گرفت و زن شهامت جنگ از خوف سراج الدوله که مبادا بجای
مقید محبس سازد با آنکه چاره پذیر نبود شوهر خود را در آن حالت برمحفهٔ سوار کرده برداشته بجای خود آورده اول روز یا شام آن انتقال خواهد نمود
کار فرو رفته بود است گفته بود دوشنبه اظهارات بشنوم گفت عجب روزیست که با معشوق خود ملاقات خواهم نمود و ظاهرا وصیت کرد که در پهلوی اکرام الدوله
دفن نمایند با مردم مشاهده الفت که با او داشت خود بخود در آنجا دفن نمودند القصه سیزدهم ربیع الاول شب شنبه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری لیکن یکسال
از گذشته شدن حسین قلیخان بالجام عقبی شتافت و منشی این مرحوم کلمه خدا انیس بیامرزد تاریخ رحلتش یافت صبح آن شب تجهیز و تکفین نموده با سید اسد الله صاحب
میر محمد علی ایده الله تعالی مهابت جنگ و جمیع اعیان شهر را او با اعلی و ادنی بر جنازه او حاضر گشته نماز گذارده در کمال احترام جنازه از
بباغ موتی جهیل که ساخته او بود برده در صحن مسجد آنجا که خودش تعمیر نموده بود در جوار قبر اکرام الدوله مدفون کردند هنگام بردن جنازه از آن هنگام
۳۷۰۰۰
و نعوذ های عام و نوحه و شیون مردان و زنان بمرتبه بود که کسی کمتر دیده و شنیده باشد مبلغ سی و هفت هزار روپیه در باره عجایز و ضعفا و بیوه زنان و عجزه
و ذوی الارحام و زنان آشنایان و غیر شان بود که با سررشته دفاتر تعلق نداشت و بجدر وجه هلال که هر یکی از انقدر در باره هر یکی از یار چه ضعیفه شته
در خوانچه ها می آوردند شهامت جنگ از حضور خود مصحوب خواجه سرایان و زنان معتمد ملازم متصور استاد تا بدست هر یکی رسانیده برگردند اللهم اغفر له وارحمه
ذکر بعض خصایل حمیده و اوصاف پسندیده این مرحوم ترحم بر عجزه و مساکین و ایتام و ذوی الارحام زیاده از اندازه خود داشت و اوقات را اکثر به فراغ
بال و انشراح خاطر میگذرانید با کسی بدی نمیورزید و منهی بود که با کسی بدی نماید از عورات و اطفال شهر مرشد آباد آنکه وارثی نداشت و اگر داشت از تحصیل
وجوه معاش عاجز بود یا عاجز شده از چهره بهم رسانید بمصارف دیگر رسانیده ذوالحقوق را که دم سید است همه اینها گویا عیال او بوده اند که جرگری
بکمال رفاه و فرشی و مهیا می نمود و از خود راضی و خوش نمود میداشت تملق و صلح نمود و تواضعات رسمی را که دوام نمید است با رفقا و نوکران خود آشنایانه
سلوک میکرد و صحبت دوستانه میداشت رفقایش را بر حقه می کشیدند و قهوه با ایشان میخوردند و در اختلاط باز میداشت و بر خشید با مردم احسان میکرد
تعظیم شمرد بلکه کمتر شمرده آثار القعال عذر خواهی ظاهر می نمود نقل چنانچه یاری لطفعلیخان مرحوم خلف حاجی میر حاجی عبید الله خط شهره که در عهد
اورنگ زیب عالمگیر دیوان برهان پور بوده برای سید که بنابر محاسبه معامله در جهانگیر نگر مقید بود بمبلغ صد هزار که فلانی است و باین سبب پنج لک
روپیه از سرکار بر او طلب است و انقدر مبلغ در راه ای از سرکار بلکه چند برابر آن بخیرات و صدقات صرف شده امیدوارم که مبلغ مذکور را بحالت
و الغریب در انجا طلبیده نشود ولی احیاناً شغف بسیار ظاهر نمود و فرمود تا ما نوشته ترقیم محاسبی دیوان طلب او در مرشدآباد نوشته آورده و بنجان بکرم اشار الیه
سپرده شکر دانش بابت امر خیر نمود و گفت حق تعالی شما را سلامت دارد که مرا باین وجوه سعادت آگهی فرمودید و اگر علاج انجا اهمال ورزد

مدت چند سال **نقل دیگر** بچه‌ها نیافت بسکاره از آن باد آن سید بیچاره از آن نمایم و جرئه با جنس تدارکش میشود که خواهند اطلاع و رند و رسید رهائی
والده بنده بجهت تعهد ده مبلغ دو بسر خود سید علیخان و غالب علیخان و داماد خود میر اسد علی در رشد آباد اقامت داشت و آن مقصور بتعهد احوال او بود
و هر چهار کس را وجهی بنام منج رج انها بر ساتید و علاوه آن از قسمت ملبوسات خاصه هم گاه گاهی نیز میداد و والده مراعات بیشتر مینمود غالب علیخان
را که از همه جوان که تر است اکرام الدوله بنابر همه سالی اکثر در باغها و سیر و تماشا همراه خود می برد اتفاقا زنی از کنیزهای بلند مرتبه سرکار اکرام الدوله
رغبتی بطرف غالب علیخان بهم رسانیده نگاه محبتی بسوی او گاه گاهی مینمود غالب علیخان هم چون جوان نو رسیده و بد و نیک دهر ندیده
بود رشته مذکور را بنظر رغبت بمقتضای طبع بشری می نگریست ابنای جنس بنابر رشک و حسد یکه بحال غالب علیخان می بردند بر این سر آگهی یافته
اکرام الدوله را آگاه نمودند و او ولی دماغ گشته از سیر باغ آزرده خاطر گشت و این احوال بر شهامت جنگ ظاهر شد والده را طلبیده لطف و مهربانی
فرمود که چند روز غالب علیخان را از آمدن در بار باز باید داشت چرا که هر دو طفل و جاهل اند خدای داند با همدگر چه بظهور رسانند اکرام الدوله که در
سعلگی و شیفتگی فراخ گوی سبقت از برادر خود سراج الدوله برده بود بنابر استمزاج برلعبی شهامت جنگ منهیدی از آنجا تبدیل غالب علیخان از
در خاطر خود ساز داده شکایت او اغاز نهاد و پیش شهامت جنگ متواتر گفتن گرفت که دیروز غالب علیخان از دست من مصیبت
و آزار همان بجا میکشتم چون شهامت جنگ این کلمات را متواتر و مکرر شنید فهمید که غرض او شمراج من است با وجود اینهمه محبت و خاطرداریها
بر آشفت و گفت که بسی خیره کلام الله اگر تو او را بکشتنی من بدست خود ترا ذبح میکردم او با استماع این سخن که خلاف گمان او بود جزع و
فزع بسیار نموده گفت آیا شما مرا برای او بکشتنند گفت البته در میان تو و او چه تفاوت است فرزند یک همشیره تو و فرزند همشیره دیگر او
چون اینهمه سخنان بشنید صفرای او تسکین یافت و بر آهمین این گفتگو هم بود حق است که در چنین مقام که مرتبه محبت ازین کس گذشته
باشد اینقدر پاسداری دیگری لعجب آید دلیل کمال خوبی آن مرحوم است **نقل دیگر** و ازین هم زیاده است که بهاگ بائی عزیزترین زنهای
و مرتبه او بالا مرتبه زوجه اش بود و جمیع زنان خانواده اش بنابر خوشش آمد و پاسداری او احترام و خاطر داری مینمودند و والده دائم ظاهر
که مزاج عجیبی و نهایت غیرت دارد با او مطلقا کمی امنیت روزی بهاگ بائی بطوریکه شهامت جنگ که برادر بزرگ او بود و در گفتگو گفت که
بشنوید بی بی او هم همین قسم خواند والده هم بر آشده گفت که تو خود را چه فهمیده که این قسم امیخوالی با این طور با بزرگان خردان را
میخواهند با حد او ندان تو را آن که و من ترا هیچ یک ازین هر دو قسم نمیدانم کنیز والده که استاده بود دشنی او نشاره نمود گفت که من ترا
و این را کنیز اش می شمارم فرق همین است که این زیور طلا و نقره دارد و تو انواع زیور جواهر بهاگ بائی بحال خود در ماند دیگر سخنی نگفت
اما آزرده خاطر گشته شکایتها پیش شهامت جنگ برد ایمر صوم او را جواب داد که مزاج او شان همین قسم است تو چرا با ایشان در اختلاط
میکشائی و در والده بچاره اشده اراده معاودت بعظیم آباد نمود و آمده در خانه شهامت جنگ برتها موقوف بود شهامت جنگ یکماه
برین معامله مردم خود را برای طلب والده فرستاد و والده برفتن راضی نمی شد تا آنکه گفته فرستاد اگر نمی آئی من و بی بی به همشیره آئیده ترا خواهیم آورد

والده‌ها چاره بنت شهامت جنگ بسبب اثر چار رسیده شیله‌ها منظور نمود و والده اسیر طالع غیرت زینت کرده اظهار رفتن خود بعظیم‌آباد می‌نمود تا آنکه بخبر
طول کشید و شهامت جنگ عذرخواهی کرده میگفت که سبب بی‌توجهی نگفته خود هرچه بخاطر آید بگفتی و خود آزرده گشتی لفظ صاحبت والده هیچ نمی‌پذیرفت
و بر اراده خود مصر بود حتی ابای که همشیره زن شهامت جنگ و نفیسه بیگم خواهر علاء الدوله گفتند که صاحب شما را چه شده است برادر بزرگ شما
چنین میگوید و شما را عفو جاج را کار فرماشده نمی‌شنوند متعهد او والده بر بهانه حیث بود آخر الامر شهامت جنگ با وجود بیجرمی و بزرگی عمر و دولت و
اقتدار حکومت از جای خود برخاسته پیش آمد فرمود که خوب من تقصیر دارم الحال برای تو نیک است تقصیر مرا ببخش کن از زبان را الله منفعل گشته
زبان بدعاگوئی برگشاد و بماندن مرشدآباد رضا داد و تا حال این خلق و فضایل او را یاد کرده زار زار میگرید و برای او از حضرت ارحم الراحمین
عفو و غفران مسالت نماید و همین قسم سید آقا میرزای مرحوم که از احفاد و اقارب خوند مجلسی و از عهد شجاع الدوله وارد بنگاله و همراه نوکر بود
و با شهامت جنگ از همان زمان آشنائی داشت با اولاد آن مرحوم در درجه او که دختر تقی علیخان مرحوم است سلوکی مسلوک میداشت که کمتر کسی در
کم زمانی با کسی کرده باشد بمجرد استماع خبر انتقال آن مرحوم که هنگام آمدنش از جهانگیرنگر نزدیک مرشدآباد در بعین راه برکشتی اتفاق افتاد عمله خود
که در جهانگیرنگر از قبل او حاکم بوده اند نوشته تعزیت و تسلیه اخلاف آن مرحوم که همانجا سکونت داشت فرستاد و بعد چند روز همه را طلبیده حسب الاطفال
خصوص هر دو نبیره تقی علیخان مرحوم را که نام یکی میرزا باقر بود و نام دیگری میرزا عبدالله سلمه الله در حجر تربیت خود جا داده خواجه سرا برای
اتالیقی و معلمان برای تعلیم نگهداشت و نمانده جز گران احوال و مصروف دل جوئیها بود و هرچه قدر با هر کس سلوک میکرد کمتر می‌شمرد و بعضی
روپیه در ماهیه به والده هر دو مذکور میداد و همین قدر در ماهیه هر دو برادر را محض بعلم تعلیم و تربیت جدا میفرمود و مکرر گذارش بود به وداسه ملبوسات
خاصه بوتو فرستاده عذر خواهی می‌نمود که این هدیه محقر لایق کنیزان سرکار شما نیست گویا در باره او گفته‌اند الحق زری که از حادثه بر باد برود
حسن معنی نگذارد که نوا زیاد در روی چون تغیر راه خدمت هر دو برادر مذکور شهامت اخلاص و اتحاد و از حالات آنان جنابت باید آگاه است
لهذا بر تحریر آنچه نسبت آنها و مطلع شده در ماجرای آن اول خبرخانه خود است و شهامت جنگ این قسم متوسلان بسیار داشت که بنده از بحالات
شان مطلقا آگاه نیست اما با جمال اینقدر معلوم است که شکر گذار او جمیع اهالی مرشدآباد خصوص عجزه و بیدست و پایان محتاج بودند
باید قیاس کرد که چه نیکوئی‌ها با چه قدر مردم کرده خوبی نموده که از رفتن دولتش بتمام مرشدآباد ماتم سرا بود و از آن جلوس آن امیر بمصیبت خود مبتلا شدند
ذکر مجمل احوال صولت جنگ در حسن معاشرت او با خلق خدا و انتظام او تا انتقال او تا پایان عمر سبک خرام کم بقا صولت جنگ مرحوم نام او
محمد سعید و خطابهای او نصیر الملک معین الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ در برادران خود وسطی و بحسب صورت تمیز دار در سیرت
هم بعضی جهات از دیگر برادران و بنا بر بعضی وجوه برابر و در بعضی امور اندکی کمتر بود سبب بقدر دولت از شهامت جنگ کمتر و با
باعتبار نفاست عظیم‌آباد کم اما باعتبار دولت زیاد و در شجاعت زیاده از شهامت جنگ و اندکی کمتر از هیبت جنگ و در حسن خلق و علم و فضل
از هر دو بهتر و باعتبار صلاح و سداد هیبت جنگ از هر دو برادر زیاده بود و صولت جنگ در ابتدای جوانی میلی به لهو و لعب که عبارت از همانسازی

تماشای رقص و مخالطت با نسوان است و نوبت بنوبت دو بعد از سه پاس جرای صوت گنگ متنبه گشته اقتصاد دیگه اغنیا و امرای هوشیار درین کار مینمایند
اختیار نموده گاه گاهی تماشای آن عزیز نمود ساعتی از شب مانده بیدار شده وار تجلی و تطهیر فراغت نموده اول صبح نماز را خوانده در بار کرده مینشسته
دو مرتبه بار عام میداد و با هر یکی از حاجتمندان عرض حاجت خود نماید و جمعه یوم التعطیل بود و چهار روز دیگر در خلوت نشسته اول منظوران را طلبیده
و با آنها قهوه میخورد بعد از آن حکم بود که امرا که بیان آمده سلام نمایند و بعضی از آنها ساعتی نشسته برخیزند و برگردند و بعضی فقط به سلام قناعت نموده برگردند
و بعد دو ساعت برخاسته در ظاهر اندرون میرفت اما غیر از خواری خادمه و خواجه سرایان در آنجا کسی نمی بود و مقصد این هر سه کس که عهدهای
خود را مصحوب خواجه سرایان میفرستادند و در آنجا که خلوت محض بود دکانها در دیگ و فهمیده دستخط خود رسانیده میفرستاد و عمله و ارکان دربار بعضی
خواص مثل زین القلیل الناس و در کس دیگر بیرون پرده حاضر میمانند منشیان مسودات مکاتیب فرستاده بعد اصلاح صاف و بسر نوبت بوساطت
خواجه سرایان از نظر گذرانیده ملفوف و ممهور نموده از مهردار که حاضر می بود مهر رسانیده بر جا ما مور بود میفرستادند دار و عمالی
داک هر کاره خطوط را گرفته روانه مینمودند چون یک ربع و سی از روز میگذشت بر طعام می نشست و از موائد خاصان او خوانها به طعام خاصه
اکثری را هر روز برنج البته یک روز و بعضی را یک و دو بار و دیگر را در اسبوعی یکبار بدون پرسش چنین بود میرسید چون یکدو لقمه از آنها
طعام برو فت میخنی که مذکور شد حاضر میشد عمله دربار که تا آن زمان حاضر می بودند به عرض رسانیده و نوبت خواجه سرایان نموده بجا به خود میرفتند و بعد آب
بعد الفراغ از اکل طعام آرام قیلوله فرموده اول وقت ظهر بر می خاست و بعد تجلی و تطهیر نماز ظهر خوانده تلاوت یک سیپاره از کلام الهی مینمود
بعد از آن نماز عصر خوانده بیرون می آمد و در آن مجلس اول علما مثل ملا غلام یحیی و میر سید ضیاء الله و میر وحید و مولوی لال محمد و شیخ
هدایت الله و سید عبد الهادی حاضر شده تا دو ساعت نحوی مذاکره علمی مینمودند و کتابی بخصوص مثل درس میخواندند و ملا غلام یحیی حال مخصلانش میبود و دیگر
نیز دران باب گفتگو میکردند مکرر فرموده بود که الحال تحصیل کمال متعذر است و بهمان قدر استعداد که در اینجا بسر میبرم بران نخواهد افزود اما لذت
فهم مطالب علمیه را منزله القای جانی تازه گردید و چنان با آن معتاد شده ام که اگر روزی میسر نه آید میدانم که دولت عظیمی از من فوت شده
و خاطر مشوش میماند چون بر فقیر نهایت نوازش داشت تاکید کرده بود که در آن وقت هم حاضر شوم و از استماع سخنان من بسیار خوشوقتی در سفر
و بضرورت با دیگران سخن میگفت و الا همه وقت مکالمه با فقیر در روی سخن و گوش سماعت سوی من داشت به نحوی که در برم رفقای کهن سال او
او حیرت داشتند که این جوان چه سحر بکار برده است که با غیر او التفاتی ندارد و بعد فراغ از شغل مذکور عمده های رفقا مثل سیف علی خان
برادر سیف خان و الله عمدة الملکی امیر خان صوبه دار کابل و روح الدین حسین خان پسر سیف خان که بمصاهرت صولت جنگ اختصاص داشت
و لقی علیخان برادر نسبی و میر علی یار خان همشیره زاده سیف خان و آقا عظیما و دیوان صاحب مدار معاملات ملکی راجه مجاییرای و بعد از آن
او پسر راجه سهج رای و رای برالچند مستوفی و سیکاران دفاتر بخشی و توپخانه و دستی و رای چهار رام منشی و حقیقت قلیچیان داروغه
خزانه و میرزا داود خان ما ان حاضر شده ساعتی بعرض ضروریات پرداخته مرخص میشدند و صولت جنگ برخاسته داخل حرم سرا میشد

و بالای آن که منظور النظر او بوده اند به سه جانب با ... که صحن جای آتش بود ذوالفرج منظور می‌بود و سواری کشتی‌های قطع که بکمال تکلف آراسته بود به هر جای یکجا نقل و
حرکت بعمل می‌آمد چون شام می‌شد تمام شب خوانندگان خوش‌الحانی را داشت و مغنیه‌های بی‌مثل خوانندگی و رقص می‌نمودند والا مصاحبت تنها
و مصاحبت مجلس آرای نشستن از شب میگذرانید بعد از آن استراحت می‌نمود و به همین آیین اوقات او علی الدوام انتظام داشت و در گذر بود بنده مدتی
در مدت و رفاقت که قریب شش سال کامل بود گاهی کلمه ناخوشی از زبانش نشنیده که درحق کسی از ادانی هم گفته باشد و ندیده‌ام که بر کسی غضب
کرده حرکتی نامناسب از او بعمل آورده باشد و سلیقه معاشش نهایت درست با آنکه مداخلش نسبت به شهامت جنگ هم اعتبار ندرت درهم
به حسب نقدیت بسیار کم بود اما در جزئیات جمیع اشیاء از ظروف و اوانی طلا و نقره و اسباب افیال و جمیع لوازم امارت با شهامت جنگ برابر می‌نمود
چنانچه بعد رحلتش جمیل خیلی لک روپیه نقد و شاید قریب یک اشرفی از زر و جواهر و آلات طلاآلات و جواهر از شاه افغان کم‌بیش ازین
قیمت نخواهد بود و افیال و اسپان از بسیار و لوازم دیگر تر بود فراوانگی بهبا داشت روزی در خاطرش گذشت که به بنده فیلی عنایت
کند مجلس خلوت بود بلکه کسی پرده زنها نیز نشسته و اسباب جشن نسبت بجمعی که در شهر معروف است مهیا گشته بر کشور عالی نام که اکثر آشنای و دوست
از ملازمان وقتی زمان طالب علمی او بود حاضر و غیر چند نفر هم‌نگار دیگری در آنجا نبود خواجه سرای محلی بنده را طلبیده داشت چون حاضر شدم تا موقوف
نموده در اثنای گفتگو هر گونه سخن گفتن آغاز نهاد و بعد از استماع صحبت حاضر ... ان که علم ... در دیوان‌خانه آتش بود عرض نمود که بر سلطان جلیل القدر
برای ادای آداب عنایات فیلی که یار و رحمت شاه به بر رسید و سرا خاص است اگر حکم شود در سلام گاه از دور تسلیمات تقدیم رسانیده هر گردد بموقوف
چه مضایقه حسب الاستدعا بعمل آید بعد از آن تقریر را به همین عبارت گفت خالصه صاحب شما فیل خانه ما را دیده اند بنده عرض کرد که مکرر از آن جا گذشته
و فیلان بسیار را دیده ام بسیار خوب و نهایت پرشکوه اند موجود حالا هم می‌توان دید که یکی از آن جمله را به پسند تا ما او را به شما بگذاریم تقریر جا ...
آداب تسلیمات بجا آورده عرض کرد که این کلمات به شفقتی ارشاد شد که کمترین را در برابر تمام عنایات تمام فیل خانه شمرد اما سواری فیل را طبیعت
رغبتی نمی‌باشد و کمترین اگرچه به دولت عالی در کمال رفاه و آرام بسر می‌برد لیکن بشتر لیاقت سواری فیل ندارد و سال الله تعالی در سایه
مرحمت سوار فیل خواهد آمد از آن عنایت خواهد شد طرز التماس بنده را پسندید و زیر لب خندید ساکت خاموش شد بعد چند روز که خبر
ورود صفدر جنگ در بلده دستگاه به سبب ... به بنارس شهرت گرفت و مهابت جنگ به صولت جنگ نوشت که چنین شهرت دارد ... از بطریق ...
شما هم از اطراف با اسباب جز نهضت نمایند به بنده فرمود که چند سوار و پیاده خوب باید بهم رسانید گفتم مردم همین جا بدست خواهند آمد
چه این ملک گذرگاه است عبور و مرور مردم ملک دیگر در اینجا کم می‌شود چه مضایقه از اینها چیده باید نگهداشت حسب الحکم بعمل آید درین اثنا
خبر معاودت صفدر جنگ رسید و گرمی تفحص مردم سرد گردید جماعه داران ... طلب که چنین روزها بدعا می‌خواستند از بلادش ... کسان بهم رسانیده
خود لی جیره داشتند تو آب آزرده شده بهر احوال ... و دو فوجان که عرض آسیب بوده اند به خواهش خود از نهار نگهداشت نمی‌...
اظهار جمله این مردم جز طلب دانسته چنین عمر و صدا است که الحمد لله سوار پس در دست اگر حکم شود چند کس را که فراهم آمده اند جواب داده آید

داده به عرضی دستخط نمود که آن عاملان را باین گاه که کار زردار از زور بیازند و از نظر بگذرانند مردم جمع آمده را دیده کار و نگهداشت
و آن بسبب دولت نقصان را تغییر فرمان داد که در رساله بنده ملتزم شوند چون قریب به تعداد هشتاد سوار و دو صد یا صد و پنجاه پیاده در رساله بنده
ملتزم و سر رشته آنها درست شد در موقف الحال صاحب الحال خود گرفتن فیل و سواری آن شاید نامناسب نخواهد بود بنده آداب عنایت بجا آورده
چون روز جمعه آمد فیلی از فیلان خود کشیده بنده را از خانه طلبیده عنایت فرمود نقل دیگر در تغییر یکبار شنیدی مبلغ دو هزار روپیه بنام [illegible] مرحوم
به شاهجهان آباد فرستاد درین امر توقف باقیه گفت خالصه صاحب شنیده ام که [illegible] اینقدر مبلغ به شاهجهان آباد فرستاده اید چون اخفا
مناسب نبود و مخفی هم نمانده اقرار نمودم گفت چه بینید که ما را هم مطلع نمودید تا ما هم شریک شما بنشینیم بعرض نمود که شراکت چه مخفی دارد
آنچه بعمل آمده است دولت عالی است والا مقدور بنده بر ملازمان ظاهر است خندید و مهاجن که در انجا بود گفت [illegible] هم بود حکم نمود که در حساب سرکار
مجرا بگیرد و رسید تقصیر طلبیده ده هزار مبلغی انگیسی باقیه شکر عنایات بجا آورد نقل دیگر خدمت پرگنه سرسی بود که یک لک و هشتاد و چند هزار
روپیه معامله آن منتج شده بود خواست که به بنده رعایته تفویض نماید لیکن بنده را اطلاعی فرماید دیوان مدار المهام خود که دیوان سیف خان
مرحوم هم بود در اجه عجایب رای نام داشت بجای بنده فرستاد او معه استاد و شیخ امان الله نام که مرد عامل بود از [illegible] امیر عمال آن ضلع بود
آمده و دست خلعت نیز همراه آورده گفت که خیابات عالی [illegible] این پرگنه را مبلغ مذکور منتج نموده برای شما تحریر نموده اند و دو صورت رای
آن قرار داده هر کدام بپسندید شما باشد بعمل آرید یکی آنکه خلعت این کار پوشیده مبلغ مذکور را ذمه خود نموده بر آرید [illegible] تا
او شدید و لیست پرگنه مذکور نموده ز معامله سرکار داخل فرار میکرده باشید و هر چه بر آن بیفزاید برای شما مبارک باد اگر خلعت اصالت شما
بپوشید و خلعت دوم به نیابت خود شیخ امان الله را بپوشانید و نایب خود گردانید و فردی را بر آورد که به صاد دستخط نواب مزین
و در آن فرد مبلغ [illegible] هزار روپیه مشاهره برای فقیر مندرج بود و شیخ امان الله ذمه خود نموده بر فرد مذکور مهر خود کرده بود بنده
نمود که این مبلغ را سال بسال موافق اخراجات نذر و عیدین و سالگره و [illegible] و غیره که معمول است از شیخ مذکور میگرفته باشند و هر
امر که بوقوع آید در سرانجام فرمایشات شما و جمیع اوامر و نواهی حضرت نوکران مطیع و منقاد خواهند ماند بنده عرضی حضور نوشته برای خود هم
تخفیف تصدیع و رستگاری از جمیع اندیشه ها در باقیه نوعی عنایه فرموده بود هر چند که خواهش رفقای بنده هم در تعمیل آورد اینقدر بهر یا لی
و قدر دارای از بهر آن هم در حق پسران کم ملحوظ و مشروع شده تا بجا و بدان نوکران چه رسد نقل دیگر روزی [illegible] ازدحام از سواری
خاص فرود می آمد اتفاقا پالکی و نالکی آنطرف دریا مانده هیچ سواری حاضر نبود و صولت جنگ که گاهی معتاد راه رفتن پیاده [illegible] بچه چوبی
که ملازمان برای آمد و رفت مردم میگذارند نبود متحیر شد بعضی [illegible] توقف در باقیه با پای گذاشته دست خود را دراز کرد صولت جنگ از
حسن بنده و بیش از اینها عنایت خوش گشته دست خود را به دست من داد و به اعانت فقیر پا بر تخته گذاشته فرود آمد دامن گرفت چون
اندکی مانده توقف نموده تبسمی کرده فرمود که خالصه جی در نوبت عجب دستگیری نمود بنده عرض کرد آنچه ارشاد میشود موافق ظن

کمتر نیست چه بنده چنین گمان دارد که جناب عالی دستگیری احقر نموده اند بجایی که باید خواهند رسانید خندید و گفت درین خود چه شک است

ان الله تعالی چنین خواهد شد اما مرا از شما توقع دستگیری همدرین عالم است نه هم در عالم عقبی ازین جا باید که نیک فطرتان پی برند که

اخلاق آن بزرگ صاحب اشفاق در چه مرتبه بود اگر بحسب سن و سال ملاحظه شود بنده بیست و شش ساله و آن بزرگ شصت ساله بود و اگر

قرابت ملحوظ گردد هم آن بزرگ و بنده خورد و اگر مراتب ظاهری لحاظ کرده آید او هفت هزاری و امیر کبیر و بنده ادنی ملازم او چو با این بزرگیها

که در او جمع بود با این قسم فروتنیها و تواضع سلوک می نمود تواضع ز گردن فرازان نکوست : گدا گر تواضع کند خوی اوست

القصه آن مرد بزرگ هشت سال و چند ماه بکام و آرام در شهرهای ... رونق افزای صوبه بکمال نصفت و معدلت و احترام و عزت گذرانید که مکارم آن

در رعایا بلکه عموم برایا از رضوی و انصی داشت و حاجت با سفارش و حرف بنیاد دیگر برای بلدیات عم خود مهابت جنگ با سراج الدوله برای

سکار می آمد نهضت می نمود و گاهی برای دیدن برادر خود لیس برادرزاده و سواران او با بر شد آباد می رفت در مدت اقامت پورنیه یکبار برای

مدافعه فخر الدین حسین خان پسر سیف خان که به سفاهت ازو شد آباد برآمده عازم آنطرف بود چنانکه ذکرش گذشته برآمده بعد محاذات

او به سوی ماالده بر گردد دولت خود برگشت و یکبار برای تنبیه شیخ محمد جلیل که زمیندار برکته که همراه بود و عیث خبث با نفصالی انقلاب طالع

به تحریک بعضی حمقا سر از شورش برداشته تمرد ورزید و عین برسات بود که این سانحه رو نمود در هر چند مصحاب اوعمل آمد سر زمینه بخشیه اگر چه

مومن و موثوق با کار امور مستحبه نمود اما درین تمرد احتیاج و مبالغه را از حد برده خود را بهدف الله محسن و مورد مصایب و فتن گردانید جناب

هم برای اتمام حجت و دفع بلا از سر آن ابله خود رای سعی ها نمود و معتمدان را فرستاده دلجمعی و استمالت او کرد و صولت جنگ را تیر او مهربان

گردانیده عهد و میثاق در میان گرفت که با او نوعی بدی نکنند اما فایده بر آن مترتب نگشت و صولت جنگ در عین برسات تنها چاری اراده

تنبیه او نموده برآمد و همراهیان محمد جلیل مذکور از رفاقتش بازماندند و خود آواره دشت ناکامی و خبر تنها چاری موجه عیال و اطفال اسیر پنجه تقدیر

گردید و چند روز در حبس ماند و بسلغ خطیر منجمله بالگدار ... که درین لیخی ... مرتب بر ذمه او از سرکار طلبی بود و بعد مردنش از پسر انش مو خذه

آن بنمودند از آن طفل غلام حسین نام داشت بنده در عهد شوکت جنگ که جای پدر خود نشسته چند ماه فرمانروایی پورنیه بود باقیات مطلوبه مذکوره

را بجایز پاس ایمان و نظر به یتیمی و بیکسی او معاف کنانیده غلام حسین مذکور را بر راج پدرش قایم ساختم بی آنکه چیزی از وی بطمع ... از و بوده باشد

والحمد لله علی ذلک نقل دیگر لطف علی خان برادر فقیر در حوالی پراج بسیار تعدی داشت و مطلقا تامل اندیشی نمود روزی بعد برخاستن از حضور

صولت جنگ در کچهری دیوانی بخشی راجه عجایب رای آمده نشست اجل سنگه بیدروی قوم کایته که آثار شر و فساد از ناصیه حال او پیدا

و ادا ادای کیسه از متوطنان آنجا بود و به دیوانی شوکت جنگ سر افرازی داشت و در آن روزها برگشته تا چپور و غیره و شوکت جنگ از سرکار پدرش

بود و تیر دار و عکی تو بچانه و سنی به تفلیه مهابت جنگ که به سراج الدوله داده بود صولت جنگ به پسر خود شوکت جنگ عطا فرموده ریاست

جماعه تیراندازان برق انداز او تعلق داشت اتفاقا هندوی مذکور برای جواب و سوال امور متعلقه خود بخشی راجه عجایب رای در کچهری آمد چون

چون نهایت بیکطرف و مربوط الی صاحب زاده منتظر و مغرور بود خواست که از فاصله که میان برادر زینت دار احد بود گذرد نقی علیخان ممانعت نمود
نشنید و جواب بیباکانه گفت نقی علیخان از شقه گشته بملازم خود که استاده بود فرمود تا بمی از پیش زد و دستار از سر او حل شکسته بقیاد او بتمامت ضرورت
پس شوکت جنگ رفته شکایتها نمود شوکت جنگ نهایت مدیاغ گشته باخیار سر از پایان جماعه داران توپخانه فرمان داد و تصمیم اراده خانه جنگی نمود
خانه علی نقی خان مکانی محل اقامت شوکت جنگ و در میان شارعی وسیع بود بعضی از دوستان مثل میرزا اسمعیل برادر سرشس میرزا احمد و میرزا
قنبر علی و غیرهم هم چند کس بکار با فوق العاده کمر بسته برفاقت علی نقی خان حاضر آمدند و چون خبر این ازدحام به صولت جنگ رسید بلی [illegible] را که
جماعه داران توپخانه و معتمد علیه صولت جنگ و همه قدمای رفقای او بوده در صد سوار و دیگر چند صد کس پیاده همراه داشت بر دروازه طلبیده و برفاقت
و اعانت نقی علیخان مامور نمود و او التماس کرد که چون اعیه صاحب زاده بر پرخاش حرم نماید اگر فی الحقیقه بیکار و حشی شود فرمان چیست فرمود که برای
همین متعین نموده ام که هر چه از طرف شوکت جنگ ابتدا شود تو هم در تدارک مالقصه عمل آر و جمیع ملازمان توپخانه را حکم فرستاد که اگر
کسی مقصدی خانه جنگی با نقی علیخان و مفسدی خواهد شد بسزا رسیده برطرف خواهد شد شوکت جنگ باستماع این خبر بکدر گشته
پیش مادر رفت و تظلم و استغاثه نمود جوابهای عنیف شنیده نادم و پشیمان برگشت و تسلی با شوکت جنگ و نقی علیخان ترک مشاجرات نمود بعد
چند که شادی روی نمود و مجلس انعقاد یافته ایامی چند برای رسومات شادمانی مشهود و معین گشت روزی در همان ایام صولت جنگ از
مجلس برخاسته میخواست که داخل حرم سرا شود در اثنای راه برگشت و دست پسر گرفته نزد علی نقی خان آورده گفت که در میان برادران اسفندیار
نامدار میباید و با همدگر معانقه کنید بتبسم و الفت و آمیزش را از سر گیرید لحاظ آن بزرگ مرحوم را بیامرزد و در جوار رحمت جای دهد هر
در مدت العمر خود چنین اخلاق و الطاف از هیچ امیری مقتدر بلکه اغنیای مقتصد مسموع نشده تا بدیدن چه رسد رب اغفر له و ارحمه چون
عبد العلیخان خالوی فقیر با سازگاری طالع در شاهجهان آباد با وجود اجتماع اسباب امارت و حمایت و رفاقت امیر الامرا ذوالفقار جنگ بهادر
خلف اسدخان مرحوم بر فاهیکه منظور بود نرسید چند روزی برفاقت محمد قلیخان پسر میرزا محسن برادر زاده صفدر جنگ که در زمان وزارتش
لعبه گشته دیوان نوابی اودهه و در [illegible] یافتن وزیر [illegible] نایب صوبه بود از طرف عم خود صفدر جنگ بود گذرانید آخر با وزیر صحبتش بهم خورده در اینجا
آمده نشست و بنده برای او نهایت مکدر بود نواب صولت جنگ با وجود العلاج برآزردگی مهابت جنگ از خاندانم توحیم حسب الالتماس
به مبالغه تمام در استعفای تقصیرات عبد العلیخان بعلم خویش نوشت و مهابت جنگ جواب دیگر مطالب نگاشت و در خصوص امر عبد العلیخان
بنهاد اغماض نموده خواهش را قلم انداز ساخت صولت جنگ پاس خاطر فقیر ملحوظ داشته بخاطر [illegible] سلسله بسیار عبد العلیخان خالوی فقیر
نگاشت و مبلغ پانصد روپیه درماهه مقرر کرده فقیر از روی بیشکی فرستاد در همین قسم بعد دو سه ماه تا زنده بود وجه معین گور را بیشکی
میفرستاد در این خیرخواهان [illegible] کجا و صاحب این همت کو من خود ندیده ام تو از دیگه نگو اکنون در تدارک جانهای ایل با آن
تعبیر از دعای مغفرت و آمرزش برای الله نشناس بخیا و فیض رسان بعموم برایا و تذکر محامد اوصافش این بنده دعاگو و دیگر پروردگان دولت او

خبر دیگر مشهور آمد شد اللهم العلم عنده الّا آخر اواخر انت اعلم به شأنه اللهم ان کان محسناً فزد فی احسانه وان کان مسیئاً فتجاوز عنه ذکر رحلت مؤتمن
نصیر الملک مهام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ مرحوم از دار هستی موهوم چون تقدیرات الهی مقتضی استهدام مبانی دولت
خاندان مهابت جنگ و مستدعی تنبیه ارباب غفلت و اصحاب عطلت ممالک بنگ بلکه عموم سکنه هند گردید از ورثه مهابت جنگ انها که لایق
جلوس اورنگ ریاست و سروری و شایسته نمود و شاید زمان روائی در رعیت پروری بوده اند دست تقضا قبل از انتقال آن صاحب اقبال
بساط حیات شان در نوردید مخفی نماند که بعد مهابت جنگ هر یک از برادر زاده های او که عبارت از شهامت جنگ و صولت جنگ و هیبت جنگ باشند موفق
این زمان بلیاقت تقلد امر خطیر دارائی و فرمان روائی بمراتب شتی بهتر از سراج الدوله و جوان او دیدنی اهتمام بود داشتند تمام
کارها به قبضه اقتدار یکی از اشخاص مذکوره اگر می افتاد شاید احوال مردم محروسه بنگاله و بهار بحال نکبت و خواری کمی کشید اما قضای
آسمانی و تقدیرات ربانی چون چنین رفته بود در روزنامچه عمر انها قبل از رحلت مهابت جنگ بحسبه گذشت احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر
هیبت جنگ که درین هر سه برادر بشجاعت و حسن تدبیر فائق بود بر دیگران بسبب جسته بیش از همه ها در گذشت و بر حمت ایزدی پیوست و
مهابت جنگ بعد شیوع این سانحه گفت که اگر دولت را در خاندان ما پایندگی می بود هیبت جنگ زنده میماند بعد از آن ناصر الملک حشام الدوله
نوازش محمد خان بهادر شهامت جنگ راه آخرت گرفت محرر این سطور را بعد انتقال شهامت جنگ با مهابت جنگ ملاقات و محاکات
اتفاق افتاد بر برادرش نهایت تاسف داشت و میفرمود که فوت او مثل مرگ فرزندان نیست بپدر عشق مرده است برادرش کننده تمام خاندان
بود بعد از آن پیغام بصولت جنگ داده گفت که الحال طاقتی و هوسی نمانده اگر حیات وفا کرد در سرمای سال آینده که پنج سال در آن
باقی بود بر آن محل به برای شکار قطعه ارزنی و ملاقات شما خواهم آمد و زاد راه دیدار شما که حالیا از مغتنمات است خواهیم کرد و اگر عمر وفا
نکرد معذور خواهند داشت و این قطعه را خوانده ضمیمه پیغام فرمود   گر بمانیم زنده بر دوزیم   جامه کز فراق چاک شده   ور بمردیم عذر ما بپذیر
ای بسا آرزو که خاک شده   بعد شهامت جنگ بفاصله دو ماه و دوازده روز صولت جنگ تیز ساز ملک بقا گردید بتقریر و تفصیلش اینکه نزدیک
بمردن شهامت جنگ دانه محرقی در سر صولت جنگ بهم رسیده صدای و وجعی داشت اما احدی از اکابر ان نبود که بسبب نوع انتفس خواهد گردید خاصه
بنده در همان ایام جهان تیور بر ملازمت والده و همکاری شاهان تمام بیاد شهامت جنگ از صولت جنگ رخصت گرفته بمرشد آباد آمده با مهابت جنگ
ملاقات نمود و از صولت جنگ پیغام ها فرمود چون بنده معاودت کرده به پورنیه رسید در ابلاغ پیغامهای مهابت جنگ بحضور صولت جنگ
تقدیم رسانید شنید که شور حلقش آن دانه باقی و در دستار لیتین الی عارض میشود بعد چندی خود رو زیبی فرمود که از تو چسپاندن
بر این دانه شاید خوب باشد بنده عرض کرد که اما مواد اگر بفصد و حجامت یا عضوی بعید فرمایند غالبا اصلاح خواهد گردید بعد دو سه روز دیگر
دیدم که زلو چسپانیدن در خاطر او مرجح گشته در آن باب ساجتی دارد بار دیگر جسارت نموده ممانعت کرد متمتع نشد فرمود که از آن میگوئید
هرگاه ذکر زلو آمده باشد ضرورست که بچسپانند عرض نمودم گفتن زبان چه رتبه دارد که جناب عالی با آن اعتنا نمایند گفت واقعی است اما قباحتی

114

اما فی الحقیقه نیز اینها هم دیدیم مبالغه دارد خاموش شدم چون از مقدرات گزیری نمی باشد زلو چسبانیدند و ماده بسیار منجذب گردیده و رفع ورم شده نمود
و جراحات هم زیر زلو چرک شده ریم کرد رجوع بجراح نمود اهسته اهسته تمام گردید اما آماس کرد و درد شدید شد اد بیرون رفت گمان کردند که ماده برگردن ریخته و
نضج یافته مستعد انفجار است بنده علی جراح را طلبیده فرمود تا بنشتر یک انگشت منفجر نماید او را هم قضا راهم ساخته و تامل و تحقیق بیشتر در خصوص برودت
منور اطبا از نشتر چار پاره نمود و گمان نضج مواد که بود غلط گشته مطلقا ریمی بر نیامد موافق قانون جراحان برگ نیم مشوی ساخته بر آن بست
شب تا روز غش ظاهر گشت برگهای نیم که بسته بود برگشته و گلاب و مقویات قلبی و دماغ استعمال نمود مزاج بحال آمد اما آن غش خاطر همه را هراسانید
اطبا و جمیع نوکران عمده و روشناس حاضر آمده برخی در عمارت دیوان عام و برخی در صحن آن خیمه ها برپا کرده همه وقت حاضر میماندند بنده هم متصل
به پرده های عمارت ... خواب گسترده بسر می برد رکن الدین حسین خان خلف سیف خان مرحوم که مصاحب صولت جنگ و خصاص او است
و تقی علی خان برادر بنده و حکیم محمد مسیح و چند کس دیگر همانجا در بنده اقامت انداختند بزرگی از افاضل ایران آقا عبد الله نام که فی الحقیقت نهایت
استعداد در جمیع علوم خصوص فن ریاضی ید طولی داشت در شروع بیماری مذکور هم به سید محمد ترمذی خراسانی که از صلحا و اتقیا بود وارد
وارد پورنیه گردید و بملازمت صولت جنگ رسیده مورد انواع مکارم شده بودند اگر حیات آن مرحوم وفا میکرد چون قدردان چنین کسان بود
سلوکی که لایق حال این بزرگان بود بعمل می آمد این هر دو بزرگ تبرک اکثر اوقات آمده نزدیک فقیر ساعتی چند می نشستند و بدعای خیر و قرائت
دعوات مأثوره اعانت می نمودند اما چون سهام قضا را سپری نیست اثری مترتب نشد تا آنکه شروع شب بیست و پنجم جمادی الاولی وقت شام
از نقصان حواس ظاهر گشته یک دو کلمه بطور هذیان از زبانش برآمد شیخ محمد جهان یار اگرچه از جماعه داران عمده سپاه بود اما چون دستی در
طبابت و این پیشه را حسب الارث داشت چنانچه پدرش طبیب حاذق و مجموعه خیر التجارب از مولفات اوست در آنوقت با اطبا و جراحان
در تدبیر معالجه صولت جنگ شریک بود باستماع کلمه هذیان بسوی فقیر و فقیر بسوی او دید چون بیرون آمد همه را اندیشه عظیم لاحق و امید شفا
زایل گشته معلوم شد که فساد آن ماده بباطن و دماغ سرایت نمود و ثلثی از شب چون گذشت صولت جنگ هم احوال خود دگرگون دیده [illegible]
را احکام بازدید و صدقات شروع نمود و دستورات حرم را فزع و اضطراب لاحق گشته زلزال و شورش عظیم روی داد و قریب باول صبح
تا امره سقوط حواس عارض گشته چون دو ساعت از روز گذشت بتاریخ بیست و پنجم جمادی الاخری سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری داعی حق را
لبیک اجابت گفته رهگرای عالم بقا گردید   جهان ماند و خوبی پسندیده برد   در آن دم که از شدت غم و الم همه را آشوبی لاحق بود نسوان محل
علما را که ملازم و رفیق آن مرحوم بودند بامید آنکه دعایی کنند یا چیزی بخوانند تا تخفیف حاصل شود طلبیده بودند صولت جنگ خود بیهوش
و محتضر افتاده در دو سه نفس کم از حیات آن باقی بود میگذرانید و از آن جماعه هر که می آمد دیده ترحم نموده بر میگشت میر عبد الهادی روشن
تخلص که صاحب دیوان بود و در نظم و نثر مهارتی تام و علم عربیت و عروض را هم متحصر داشت چون بدیوان آمد بمجرد مشاهده احوال
از خود رفته بیهوش افتاد خواجه سرایان و بعض زنان ملازم دست و پای او گرفته بیرون پرده آورده افگندند در دم بیرون چو بالا

طلبیده شد و دران فرقه گستاخ به مجلس او نشستند چند پهر در همان غش گذرانیده بالنسبه از شب چون گذشت آن سید صاحب کمال هم در گذشت

اللهم اغفر له وارحمه سید مذکور مولدش جهانگیرنگر بنگاله بود و نشو و نما در شاه‌جهان‌آباد یافته به تحصیل علوم متداوله همت گماشت در عتبات معلم و منشی

بهم رسانیده دران کار سرآمد امثال و اقران گشت والد مرحوم او را برای تعلیم و تربیت دو برادر خورد بنده عسکری‌خان و عالی نسب علیخان

سلمهما الله تعالی از شاه‌جهان‌آباد به عظیم‌آباد در سنه‌ای چون هیبت جنگ سید علیخان را مصاحب خود خواسته به خانه خود برد سید مذکور را هم برای تربیت

او بنابر حسن خدمت دلجویی کرده شد هیبت جنگ صولت جنگ مرحوم او را به رفاقت خود همراه علمای عظیم‌آباد که نام و نشان در صفحه سالفه

نمونه‌ها مذکور شد برگزیده با پالکی و اسپ و صورت انجامید همه با خلوص و اعتقاد دارا امیر فنش و افضل فاضل طبیعان بنده حرف و بخیر بود بابر درم کم مانند

تنها مطالعه کتب و فکر شعر و تکمیل خود اشتغال می‌ورزید در عظیم‌آباد هم بود و بنیه بازنده بود در روی سخن با فقیر دارد و می‌گفت متصل بدین و شما اهل

انگلیس است که به تخصیص می‌گفت که از تو بیان نسبت من معنی بدانست صاحب فضیلت بود و صولت جنگ مرحوم را شهید صالح متوقع سید محمد مرحومی که مذکور شد از آن گشت

و باره از زیارت عتبه علیه بازی محلی گرانی بر سر راه هگلی بلغای زینه الی وصلت آقا عبدالله به بوربنیه رسیده بود متوجه گشته غسل داد و کفنی که

از آن استانه مقدسه همراه آورده بود پوشانید و هر دو را با جماعه مومنین حاضر که جمعی کثیر در عقب بوده اند نماز جنازه خواندند

چنانچه ضابطه است بتجمل و اسباب سواری جنازه او را برداشته در جنوب باغ مدفون ساختند چون سال فوت هر دو برادر یعنی شهامت جنگ

و صولت جنگ بلکه مهابت جنگ هم یک سال واحد بتفاوت ماه‌های چند است همان کلمه خدا انجیز بیار زد که تاریخ رحلت شهامت جنگ

است تاریخ صولت جنگ و مهابت جنگ می‌توانند شد بعد این سانحه شوکت جنگ که پسر کلان صولت جنگ و صاحب نام و نشان و جاه

از عهد پدر بود در آن مجمع که حاضر بساط جنگی و دریا دستار از سر افگنده و اظهار جزع و فزع بی اصل نمود بنده که دران دربار حضور بهم

اعتباری داشت دستار بر سرش گذاشته گریست و صد در شان مصیبت زدگان نشست و شیخ جهانیار و غیره سرداران را آورده مراقب ضابطه

کنف بابا و لیکن که گویند و اظهار توسل با او و شعار جانشینی پدرش نمایند بعد فراغت از امور مذکوره از زبان شوکت جنگ هر یکی را تسلی نمایند

در همان دیوانخانه بیجو به برای او ایستاده نموده خوابگاهش ساختند صبح دوم بنده حاضر آمده و شوکت جنگ شروع به دلجویی و استعطام

داشت صاحب فقیر نموده در خواست نموده عرضی برای مهابت جنگ در طلب مناصبی که بابت او بیان نیتی ارسال نماید مهابت جنگ

از عهده رو قبل از رحلت صولت جنگ مرض المهول که عبارت از استسقا باشد شروع شده بود و صولت جنگ خبر شروع بیماری

شنیده و از مو جود بیحد نموده تأسف کرد و می‌گفت اکنون که وقت کار است من بیمارم و وکیل خود را خلعت داده برای تالیف قلوب

سپاه و اعیان و ارکان دولت در مرشدآباد حاضر شود و تاکید بلیغ به کارسازیها نموده بود سبحان الله انسان چه قدر غافل و

فی الحقیقه این غفلت از اسباب انتظام دنیاست اگر غفلت بایستی نمی‌بود دنیا هم نمی‌بود بلکه دنیا عقبی بگشت القصه چون مهابت جنگ

خبر رحلت صولت جنگ شنید بتهایت متأسف گشت و گفت الحال بی‌پر و بال گشته قاصد حضور خداوند متعالی ام و خطی مضمون

در حالی متضمن لتحریر و ستایه اولاد صولت جنگ و لتصحبت اتفاق با برادران و نفاق بر جمیع بازماندگان شوکت جنگ نوشته برای هر یکی خلاع
خلاع ها تمی و بنام شوکت جنگ سند بحالی پورنیه بشرط رافت و نوازش بر مخلفان صولت جنگ و حسن سلوک با رفقا و رعایا پوسفی تحریر میرزا
زین العابدین بحال اول خود فرستاد شوکت جنگ بهانه و خرف مهابت جنگ امور مامور را القدوم قبول تلقی نمود و آنچه میرزا زین العابدین از زبان
مهابت جنگ ابداع کرد همه را دست بر سر دیم گذاشته متعهد گردید و بر زبان مذکور را راضی و خوش نمود برگرداند و بتاریخ مختار بر مسند ایالت
جلوس نموده اظهار سفاهت خود شروع کرد بنده که از عقل و از اوضاع او اطلاع تمام داشت بعد کامیابی او استعفای نوکری نمود هر چند
الحالیبی دارید مرضعه او که دارای گویل تام داده اند از طرف صولت جنگ خطاب با بنده نهایت دوستی و داد داشت بنده را طلبید
مبالغه در ترک اراده استعفا نمود و گفت شوکت جنگ مرا بجای پدر و پسر زن صولت جنگ است اما از حلیه شعور عاری است و می غفلت و نادانی
و سرشار باده جهالت و حیرانی است و برگردن شما حقوق صولت جنگ این صحیفه بحقوق نخاطر من می آید که شما با بیدار المهام معاملات مالی
ملکی و متعهد جواب و سوالهای حضور بادشاه و بنگاله و اشراف و اکناف عالم باشند و کارگذار خان باشیما دوست وار و قت صولت جنگ
بحفظ فرح است بکار مذکوره بالاتفاق شما بر دارد و خانه و نام صولت جنگ بر باد نرود بنده در جواب گفت آنچه میگویند واجبی و حالی است
اما امید است که شوکت جنگ هرگز راضی باین صورت نبوده و صحبت اصلاف و از دل در آنچه نام و نشان پدرش ضایع و نابود شود خواهد کوشید
و در نام نوکری و آقایی رضای او چنین کارها صورت نمیتواند گرفت چون آن بیک بخت بی عاقل قبله بود و فهمید که حالا راه دیگر نیست
راه بر رفت و نیمهای برای جناب آقا عبدالله فاضل که ذکر خیر او شان گذشت مبلغ هزار روپیه و هزار روپیه برای سید جلیل القدر میر محمد باقر
بهر دو بزرگ رسانیده هر دو را رخصت دادند و بعد چندی خود رخصت گرفت الکای مذکوره با وجود انقطاع انداختید و اعراض هزار روپیه نقد
برای تعمیر بطور زاد راه فرستاد عجب رنگه عاقل محسنه بود با آنکه از دانی فرق فرو مایه کنک بود اما مدار المهامی جانه امیر کبیر تنقید هر سرای نجومی
می نمود و از خزانه حافظه او پرکاهی گاهی نورث و فرو گذاشت نمیشد و از جمله هزاران لم ملازم که اکثر از انها امیرزاده و سران سپاه و بیکه ها
رو شناس و عمال و متصدی پیشه و هر قسم مردم بوده اند کم کسی خواهد بود که ممنون احسان او نبوده باشند و در اوقات صحبت جمعیت
و اعانتش با وجود رسیده آقا و عمله و اتباع همه را از خود راضی داشته نام نیکی در عالم گذاشت و بنده که کوچ از پورنیه بر خاسته
به گنده گوله آمدند با عازم عظیم آباد شود در ضمن خبر رحلت مهابت جنگ و تسلط سراج الدوله بر وساده امارت و سر زبان سوداهای صبری گاله در
بهار و اوده و الیه شنید در گنده گوله توقف نمود تا بعد در نیت احوال سراج الدوله و سلوک او با خلق خدا آنچه وقت اقتضا کند
به عمل آید در عرصه خبر اخراج برادران خرد خود سید علیخان و غالب علیخان و عم مهربان و اب علیخان که در سن قصبه همسال بود دراین
کس به عظیم آباد و اقامت داشتند از صوبه بنگاله روانه تاج و شان جراغ و جرکت فقیر گردیده چون موسم بنگال رسیده محال اقامت در آن
ده متعذر نمود ناچار معاودت به پورنیه و سکونت در حویلی سابق رو به داد الحال بنابر انتظام اخبار احوال انتقال مهابت جنگ و رجوع

امارت و ریاست ممالک بنگاله و بهار و اودیسه سراج الدوله که شروع خرابی تمام هندوستان و اسباب تسلط جماعه انگلیشیه بر بلاد و رعیت آنها شده است رفته رفته
کماکان وقایع نگار میشود در ضمن آن با پایان احوال شوکت جنگ نیز در مقام مناسبت پیرایه وضوح و ظهور خواهد یافت ذکر انتقال مهابت جنگ از جهان
گذران و بعضی اخلاق و انتظام اوقات آن فخر دودمان و تمکن سراج الدوله بر مسند ایالت و شروع ظهور جرات در نقض ازنا دانی آن ابله سراسر
سفاهت و سرایت نمودن فساد در جمیع دور و نزدیک و ویران شدن ممالک معمور از بی شعوری ادای عمر گرامی مهابت جنگ را چنانچه ایمای رفت
نهم شهر جمادی الاولی هزار و یکصد و شصت و نه هجری عارضه استسقا در سن هشتاد سالگی شروع شد چند روز تبدیل میر و پرهیز گذرانیده بعد از آن
ز سود که این بیماری در این عمر که را عارض شود زایل نمیگردد و شفا حاصل نمیشود دست از پرهیز برداشته در غذا و آب خود داری تمی نمود و دلی
گهی سیدی زوجه شهامت جنگ دختر بزرگ مهابت جنگ معه احمال و اثقال رفته در موتی جهیل سکونت ورزید و بلندیهای نشو و نما خود را الکوت و اقبال بخشید که
بر رفاقت خود و مدارا و تسهیل سراج الدوله مستعد ساخته بود مواثیق گرفت بحسب برگشتگی مهابت جنگ لت بخیل براعیر و اهیه میکند خلاصه چون مهابت جنگ را
عمر قریب الانقضا شد از زنها بعضی را میگویند که از مهابت جنگ درخواسته باد دست نشان سراج الدوله سپارد چون احوال او را نیکو می
می شناخت تبسم کرده گفت او حده خود را اگر روزی از خود راضی نگهدارد آن زمان شمار دیگری از روی متوقع خواهید داشت تا آنکه نهم رجب یوم السبت
سنه مذکوره دو ساعت از روز مانده برحمت الهی رفت و خواص صحابه تجهیز و تکفین او پرداخته نصف شب دهم ماه مذکور جسد او را بعصبه پائین پای مرقد
مادر خویش در خوشباغ مدفون گردید رب ان تعذبه فانه عبادک وان تغفر له فانت ارحم الراحمین مهابت جنگ را از ابتدای
جوانی با مواخش مسکرات و سماع سازها و سرود و مصاحبت تفاوت و نسوان رغبت نبود و از اوقات شریف خود برای نماز های مکتوبه و
اشتغال تلاوت کلام الهی و اوراد ماثوره میگذشت و تمام عمر گرد زنان غیر نگشته نهایت تجنب و احتراز از این خباثت داشت
همیشه دو ساعت از شب باقیمانده بر میخاست و بعد از تخلی و طهارت و فراغ از نوافل اول صبح نماز صبح را خوانده با معدودی از مصاحبان
به قهوه میل میفرمود و چون صبح طالع و روز روشن میشد تا دو ساعت نجومی بار عام میداد و جمیع سرداران سپاه و اهالی و موالی و عموم
ملازمان و ارباب حاجت حاضر بوده هر کس بعرض احوال و نجاح مقاصد خود کوشیده بهره از موائد احسانش بر میداشت بعد از آن برخاسته در
خلوت می نشست و کسانیکه موعود بوده اند یا نسل شهامت جنگ و صولت جنگ و سراج الدوله و بعض مصاحبان در آن مکان حاضر بوده صحبت
اختلاط و شعر خوانی و نقل حکایات میداشت و چون دائقه اش نهایت درست و طعامهای خوب مرغوب طبع او بود از حضار و منوبان یا
نسخه تازه داد هرکه دستی در طبخ طعام داشت روبروی اش جزئی از پخت از مصالح آن از انچه پالیش متشمل انواع لحوم و مسکه وغیره مهیا
بود گاهی اختراع طعامی نموده باورچیان را روبرو تعلیم میشود و آن طعام تیار میشد و عمله و ارکان دربار در دیوان خانه حاضر بوده آنچه حاجت
با اظهار و التماس داشت روبرو آمده بعرض میرسانیدند تا وقت طعام خوردنش میشد آن زمان بکاول مخوانهای طعام حاضر آمده دستار خوانها گسترده
طعامها چیده میشد و طعامهای فرمایش اشخاص موعود روبروی شان و دیگران می چیدند و از طعام خاصه اش تبرکی هر یکی را بهره میرسید

میرسید و بر سر دستارخوان ذکر حسن و قبح مطبوخات و دقایق فروق مذکور گشته تا آنکه هر یکی بمحک امتحان میرسید و چون انواع اطعمه خورده شد
مهمانان حاضر دست شسته مرخص میشدند و مهابت جنگ را این میزبانی همیشه مستمر و مقرر بود و اغلب مجلس مردانه بود و گاهی مهمانی نسوان اقارب که
اولاد او و برادرانش و ذوی الارحام دیگر بودند می نمود و با آنها طعام میل مینمود بعد از فراغت از طعام دست شسته استراحت بر بالش
آسایش تکیه داشته بخواب می نمود و مردم هر کسی بمکان خود میشدند و قصه خوان حاضر آمده بکار خود در جای معین می نشست
بعد از زوال بیدار گشته به استنجا میرفت و از آنجا بر آمده وضو می نمود و نماز ظهر خوانده یک جزو تلاوت کلام الهی کرده نماز عصر میخواند
بعد از آن آب یخ پرورده یا آب شوره آنچه مهیا و موجود بودی می نوشید و بر همین یک آب در روز و شب قناعت می نمود بعد از آن افاضل
و ابرار مثل سید الافاضل میر محمد علی فاضل ادام الله عمره و الهی قلی خان و حکیم هادی خان و میرزا محمد حسین صفوی و فاضل دیگر
تا شامی که اسم و رسم ایشان معلوم نیست تشریف آورده ایشان در مجلس او می نشستند و در یک دیوانخانه متقابل و محاذی مسند مهابت جنگ مسندی
برای سید عالی مقدار میر صاحب فرش میشد و تکیه بزرگی بطرف پشت مسند میگذاشتند چون میر صاحب از طرف دروازه دریا که از طرف راه ها بود داخل حویلی
بر چبوتره صحن که با ایوان عمارت فاصله بعیدی داشت بر می آمدند مهابت جنگ از جای خود بر خاسته بر مسند منتظر استاده میشد و چون کفش از پا
کنده داخل ایوان عمارت میشدند با آنکه هنوز بعد وافری بود مهابت جنگ چند قدم از مسند فراتر رفته با دب سلام میکرد و میر صاحب هم بدستور
با او سلوک و رد سلام میفرمودند و آمده بر مسند معین خود می نشستند و مهابت جنگ بجای خود بر مسند می نشست آن وقت تکیه کوچک از پهلوی مسند خود
به سید صاحب تواضع می نمود و قطعه های میر صاحب و الهی قلی خان و حکیم هادی خان و میرزا حسین صفوی می آمد و قهوه می آوردند مهابت جنگ خود حقه
تمباکو میکشید اما در قهوه شریک بود بعد از قهوه تکیه پیش روی فاضل مثالی میگذاشتند و کتاب کافی که از مصنفات شیخ محمد بن یعقوب کلینی ره
در عهد غیبت صغری حضرت صاحب الامر تصنیف شده و موافق معتقدات جماعه امامیه از نظر آن حضرت گذشته بلقب کافی بیان کتاب بخشیده آن در
دست آورده بر آن تکیه میگذاشتند و فاضل مذکور هر روز دو حدیث از کتاب مذکور میخواندند و ترجمه میکرد و حل حقایق و دقایق آن میر صاحب
میفرمودند بعد از آن اگر امری مهابت جنگ را منظور می بود سوال میکرد و میر صاحب بجواب آن میپرداختند در اثنا طالب میدانستند تا
دو ساعت این مجلس منعقد بود و چون فراغت از مذاکرات رو میداد میر صاحب بر می خاستند و مهابت جنگ بدستور چند قدم مشایعت نموده
سلام میکرد و استاده بود تا میر صاحب کفش در پا کرده برای میرفتند آنزمان بجای خود می نشست و آهسته آهسته اصحاب مذکور مرخص شده از خانه
میرفتند بعد از آن عمله دیوانی و جنگ سپهیه آمده عرض اخبار هر دیار را استماع و استفسار امور معاملات که اول روز باقی مانده بود می نمود
دو ساعت درین گفتگو باتمام میرسید و همدرین عرصه گاهی مهابت جنگ و گاهی سراج الدوله و صولت جنگ اگر می بود حاضر می شدند
بعد بر خاستن اینها ارباب مزاح و خوش طبعی مثل میر راس الدین و زین العابدین نکاول و میر کاظم داروغه فراشخانه و شیخ حرام
خانه و میر جواد خوشنویس و محمود زنانه و امثال ذلک حاضر آمده تکیه و صحبت با استماع مطائبات اینها با همدگر و بر له سخن میگذرانید تا

تا نام هنود و مغلیان و شتماخان حاضر آمده بجای آنها بضابطه متعارفه هندوستان می‌شد بعد از آن نماز خفتن خوانده در دیوانخانه می‌رفت و زنان

هنود و ارس میمونه زن سراج الدوله و دیگر عورات اقارب که در آنجا بوده‌اند پیش نشسته حاضر آمده همه می‌نشستند چون مهابت جنگ شب چیزی نمی‌خورد از میوه که

تازه در جنگل و صحرا می‌آورند که همیشه موجود بود آورده قسمت می‌نمودند و چون ثلثی از شب می‌گذشت نسوان مرخص و بار برخاسته هنود و مهابت جنگ

بر پلنگ یعنی چارپایه رفته می‌خوابید و بدستور قصه‌خوانان و سپاهیان چوکی پلنگ آمده بجاهای معین خود می‌نشستند و در حضور قصه بر دست [illegible]

تیشه گستری می‌رسید که شب چقدر باقی و کدام کس حاضر است همین قسم بجا به بار بیدار شده آخر شب که اغلب در صحبت نجومی می‌بود در ساعت [illegible] از

تخلی و طهارت فراغت نموده شروع به نوافل و اوراد می‌نمود و اول صبح نماز واجب ادا کرده باز بدستور که مذکور شد در امور [illegible] مشغول

کاری بود در وصله ارحام و احسان باقارب و اقوام و اصدقا و احبا کار بجایی رسانیده بود که مافوقش بتصور نتوان نمود در این جهان آباد و مکان اقلا از

آزادی سلوکی و رعایتی نموده بود در زمان اقتدار اگر او بود و الا [illegible] او هر که را یافت طلبیده رعایتها بکار کرد نمانش نموده تحمیل آورد

و با اطفال اقربا و نسوان آنها سلوکیها داشت که در این جزو زمان بلکه در ازمنه دیگر هم کسی با مخصوصان و منتسبان خود نکرده باشد و در تمام

تکلم او [illegible] عموم رعایا و خلایق [illegible] بوده‌اند که شاید در کنار مادر [illegible] این آرام ندیده باشند و هیچ نوع [illegible]

حقی از حد [illegible] احدی نبود که [illegible] اینکه با رقص و سرود و صحبت [illegible] رغبتی

نداشت و با این همه کار [illegible] کمالان [illegible] جمیع کمالات [illegible]

[illegible] شاید [illegible] خواهد بود که در ذات [illegible] جمع باشد

و در اینکه [illegible] جنگ [illegible] است و [illegible] جنگ [illegible]

اول با عانت همان آقا [illegible] بر مسند ایالت متمکن گشت و آخر با عانت [illegible] که قبله‌گاهش بود جنگید و [illegible] جنگ

و روسای آقا [illegible] کشته شدند و سید محمد خان صلابت جنگ بر مسند امارت دکهن متسلط گشت چنانچه در اوراق [illegible] ضمن [illegible]

[illegible] مهابت جنگ رسید مهابت جنگ

چون [illegible] سراج الدوله با تمام [illegible] اراده [illegible] با جماعه انگلیسیه کلکته [illegible] و [illegible] با رفقا [illegible]

[illegible] مهابت جنگ مخفی نبود [illegible] که در آن [illegible] الاتفاق چند بار [illegible] سراج الدوله بود [illegible] مهابت جنگ [illegible]

اسباب دلالت بر آن میکند که بعد از ما [illegible] ممالک شد در تصرف کلاه‌پوشان خواهد بود و چنین شد که او [illegible] در بین خود دیده [illegible]

در زمان [illegible] مصطفی خان مهابت جنگ را [illegible] جماعه انگلیسیه و زدن کلکته [illegible] نمود مهابت جنگ [illegible] کرده [illegible]

و صولت جنگ را [illegible] شریک خود ساخت مهابت جنگ [illegible] و صولت جنگ گفته [illegible]

مصطفی خان [illegible] سپاهی و نوکری [illegible] است [illegible] که [illegible] ده باشد [illegible] شده است که در [illegible]

هندوستان منشور بود چنانچه انگلیس بر آن حصه بکرداند که بسر بحرهای آنها کنیم الی الآن شنیده که در صحرا گرفته است خاموش نشنیده انشی که در دریا گردیده
که او را ز روشناندر زینها گوش نمایند این شیم سخنها بار بخواهند داد که نتیجه عبرت ایشان ندارد ذکر افاضل کرام و مشایخ عظام که در عهد مهابت جنگ
در کلکته و اوده بوده اند با تجسس نسب و بر برخی از آن گروه والا شکوه بر این دیار گردیده ام و بملاقات آن بزرگواران رسیده اند اول مولوی
نصیر مرحوم است متوطن شیخپوره از اولاد شمس الدین فریاد رس که مزار آن بزرگ در اوده معروفست جد بزرگوارش از ایام الصوبه بهار انتقال نموده در شیخ پوره
سکنی فرموده مولوی مرحوم در شهر ورع و پرهیزگاری در زمان سلطنت امیر الامرا آصف جاه مرحوم که آخوند ملا شاه محمد شنیر آنجا وارد بنگاله گردید با رغبت و شوق
وطن را به قاصد معاودت بود بنابر شوقی که در تحصیل علوم داشت ترک یار و دیار نموده برفاقت آخوند مرحوم عازم ولایت ایران گشت
در راه با آنکه چارپا و اسباب سواری همراه داشت قطع منازل پیاده می نمود و در صحبت او را با عنایت بزرگی همین قسم بولایت رسیده و علوم متداوله را بحد کمال رسانیده
فقه و احادیث را از علمای ایران سند کرده بود در فنون ریاضی خصوص هیئت و هندسه ید بیضا داشت آمد و از آن گردید و در ایران بعد چندی
روزگار گذرانید میر غلام محمد بهاری که اعجوبه روزگار و نادره زمان در سلطه جواب سوال عمدة الملک امیر خان ناظم صوبه کابل با نواب ... امرای
ایران گردید چون نجابه امر امیر رفت مولوی مذکور از طرف او آمد و شد نمی نمود بعد تمام چند دهای ایران گردید بعد از مدتی بهند آمده قلیل جاگیری از ایشان داده
در صوبه بهار که وطنش بود حاصل نموده در عظیم آباد اقامت نمود و الی الان بیوت بنا کرده گوهر موجود نبیره اش محمد حسن خان خلف امیر حسین در آن
امکنه حسب الارث متصرف و مقیم است دوم داود علیخان معروف به امیر حسین خان خلف ارشد مولوی نصیر مرحوم است در اکثر فضایل
بار پدر بتحصیل علوم متداوله از پدر نموده با آنکه پدر جمیع مخلفات را بنام او بهنگام و داد او را وصی خود ساخته بود بعد رحلت پدر از انصاف کار فرما گشته
مخلفات را علی ما فرض الله بهر یکی از قبیل خود بتدبیر ما تقسیم کرده و داد دولت انتظام امور معاش بشرف طوایف ایمه اثنا عشر و ادراک سعادت حج بیت الله
و عتبه بوسی آستان ملایک پاسبان مرقد منور سید الانبیا علیه و علی آله الصلوه والسلام عازم گردید بعد از ادراک شرف و سعادت زیارات مذکور
بوطن مالوف معاودت نموده و اوقات بکسب سعادات صرف در رشته رضا جوئی خالق و مرجع کام روای خلایق بود در مهلکه معامله کم مردم
خدمتش رجوع می داشتند اصلاح ذات البین منظور و ملحوظ فرموده بمصالحه رفع منازعات می فرمود و در معاش قلیلی که میسر بود بحسن سلیقه
صرف نموده حاجت روای اکثر محتاجین و مساکین بود و جمعی کثیر از عجزه و عیال خود داد و نیک در یا کول با جمیع منتسبان و وظیفه خواران
می گشت نه آنکه خود بیشتر خورد و دیگران کمتر از آن زبان از ذکر و بیان محامد و خصایل آنجو تقصور معترف است و آن سالک اول در آن سلسله برای
اخلاف و اسلاف سرمایه افتخار و شرف چون از زیارات عتبات عالیات برگشت خط حروف را که داود علیخان در آن نشست مبدل به امیر حسین خان
ساخت و بدین لقب راضی گردیده تقاضای حرص و جستن آمد و وارد در مراحل ما بین ستین و سبعین بجمعیت الهی پیوست با نفس انقطاع بر رفت
در کمال استقلال راضی برضای ایزدی و متکلم به کلمه طیبه الله بود اللهم اغفر له وارحمه سوم میر محمد علیم که از مشاهیر مشایخ عظیم آباد و از جمله گزان
مرزا معز موسوی خان فطرت تخلص بود و شهرت علمش اگرچه بسیار و شاعر آنش اشتهار دارد و تحقیق تخلص او را بنده از علی ابی علی بی

علم و فضل او آگاهی نسبت چهارم مولوی محمد عارف میگویند از عرفای زمان است گریه کنان بود حالت خوش ازان بزرگ استماع افتاده در اوایل
زمان دولت مهابت جنگ در گذشت در اکبرآباد عظیم آباد مسکنش بود مدفون گشت از مریدانش شاه گرگ نام تخلص صاحب کمال طالب ضیا
بود دیگر دیده شده ترک و تجرید داشت دارالسلام بصیر با عبادت پنجم میر رستم علی مرد شیخی گوشه گزین از علوم ظاهری هم بهره داشت
اگر اختصاص خرق عادات از و نقل نمایند شنیده شود کم دیده لیکن مرد صاحب معنی مرتاض دقایق حقایق آشنا بود در عظیم آباد در ایام صوبه‌داری
رام نارائن به رحمت الهی پیوست و در جایی که الحال مقبره میر افضل سردار گشته میر تمرد است مدفون گردید شنیدم که سوداگری مگر خدمت
مرید ارادت داشت بعد رحلتش در امکان که زر خریده او بود آورده مدفون کرد چون خود هم به حسب الوصیه همانجا مدفون گردید ششم شاه
محمد امین در درویشی تجرد کیش عارف حقیقت اندیش بود از بیکران اسرار الهی افکار ظاهر و باطنش ارباب الانوار محبت پروردگار از روی صفا
احوالش ظاهر و در صاحب مجذوب ازل و شاهد هم نزال از افعال و احوالش با هر تقدیر تا نیز صحبتش [illegible] دیده که در محوطه تکیه آتش هوای
دنیا از دل بیرون رفت و محبت خدا و انقطاع ازین عاریت سرا در دل جا گرفت شبها به عبادت در ریاضت بیدار و در روزها با وجود
مردانه احوال و منکر بر در گذر بود [illegible] نعره آتش المحبوب از دل میکشید که دلهای دیگران چون بسمل در بر می طپید خلاصه
انصاف نفس خالی از حالی کیفیتی نبود در شهر شاه محمد در عظیم آباد به کرامات و خوارق عادات مشهور از ثقات علو مقامات آن بزرگ استماع
افتاده سالک بود اما اندک جذب بر احوالش غالب گاه گاهی افتاده در سلک ظاهری هم معظم مرد هفتم شاه آدم و هشتم حیات بیگ در ظاهر
اوضاع مجانین داشتند و انقطاع از اکثر ضرورت بر مراتب علیه داشت مردم بزرگی و خوارق عادات ازان نقل مینمودند والله اعلم عند الله تعالی
نهم شاه خضر در درویشی بلند پایه بود و در سعید پور [illegible] برگزیده را از وفات سیری گردید [illegible] اما از عقلا و هوشیاران بخدمتش رسیده
علو مقامات و سمو حالاتش را نقل نموده اند و کسی کرامت و خرق عادات ازان بزرگ روایت نموده [illegible] در باره او دهم
دارالاثر میر محمد سجاد که فی الحقیقت یادگار آبا و اجداد کرامش بود در حقیقت [illegible] راه [illegible] در کمال عرفان [illegible]
و دنیا را برابر برگ کاهی نمی شمرد [illegible] اخلاص [illegible] داشت و همت بر تحصیل [illegible] در علم جفر و دیگر علوم
ظاهر [illegible] فضایل و کمالاتش ازان وافر است که خامه قاصر البیان درین مجال [illegible] نتواند بر داشت کتابی از
او دیده شد [illegible] آگاه [illegible] ازو [illegible] به آن [illegible] نمی توانند رسید بعد [illegible] والد مرحوم
شاه جهان آباد [illegible] جد امجد [illegible] اتحاد [illegible] صحبتها [illegible] به اتفاق [illegible] سال رحلتش را
فقیر یادی [illegible] والا [illegible] اللهم الحقه بالآباء الصالحین و اسکنه فی اعلی علیین یازدهم [illegible] سید عبد [illegible]
از سادات [illegible] علو مقامات آن بزرگ [illegible] الهی [illegible] سال [illegible] یکصد و پنجاه و پنج هجری در عظیم آباد
در ماه شعبان سال پنجاه و [illegible] رحمت الهی [illegible] ریاضات و [illegible] عالی مقدار [illegible] خرق عادات [illegible]

زیارات که از ان تقاوه اخیار الظهور رسیده و بنده بر ان مطلع گردیده در مثنوی علحده که منظوم نموده شرح آن به اله امامیه موسوم ساخته ام برخی از ان نسبت هجرت
من شاء فلیرجع الیه **دوازدهم** جناب شاه صدری عموی حقیقی جده پدری بنده که از اولاد علی بن الحسین علیهما السلام و کربلای المعلی در آن سیما و اسباب
مجاهره و مباک و در کمال استغنا بوده با متکبران استکبار و با بحره نهایت فروتنی و تواضع می نمود اکثر قلیچان پدر محمد امیرخان از اکثر ابا دیه حجت
تمام همراه آورده قصبه بهاگلپور را خوش نموده رحل اقامت افگندند محمد غوث خان که به تقریب رفاقت خال خود شکر الله خان در قصبه بدگور توطن گزیده بود
اتفاقا بیمار شد و بیماریش اشتداد یافته از حیاتش امید نماند در الوقت شاه صدری که از مبانیت ... لقفوا اما از سخاوتش راضی و شهره بود
از عیادتش رسید کاینه بشرط قبول ... ضامن شفای او شد و او قبول نموده شفا یافت و ازادی کامل با شاه صدری بهم رسانیده معه اولاد منقطع
و معتقد او بود تا در جناب بشیر خان گشته شد و شاه صدری از بهاگلپور به شیرپور آمده مهابت جنگ را با عطش نهایت ملامت نموده مهابت جنگ به
نیز ابدا جسته غیر از تسلیم و استکانت سخنی بر زبان نیاورده شاه صدری از نهایت غوث خان مرحوم پسران و رفقای او را از سپاهی که در آن بدنوان
بوده بر آورده به بهاگلپور رسانید و بعد چند سال خود هم انتقال نموده به رحمت الهی رسید و در بهاگلپور مدفون گردید شاه جعفری پسرش به از پدر بود
دارا امثال و اقران در صبر و توکل و قناعت و رضا و ترک طمع و راست گوئی شفقت ربود با آنکه مهابت جنگ و اولادش نهایت احترام او می
نمودند مفاخرت و تعجبی را که خود راه نداده در رو به سر می برد و در مقامی که باید با استقلال کار فرما شده اعتبار امرا بر کاهی نمی شمرد
یسین خان فوجدار بهاگلپور روزی به مردم بهاگلپور روی آن انجار راند نموده تعرضی به یومیه شاه جعفری نرسیده اما هرگز یومیه خود نگرفت و مهابت جنگ
درین خصوص خبری نوشت تا آنکه مهابت جنگ خود خبردار شده یسین خان را ملامتها نموده یومیه جمیع فقرا داد تا بدان زمان و جهه خود هم گرفت
و در زمان هنگامه مصطفی خان عبورش از بهاگلپور مردم تخمینها می گفتند و متعصبان بهاگلپور با جانمنه مصطفی خان اعلان تشیع او را اخبار
نمودند و خبر رسید که مصطفی خان داعیه برخاستن با او دارد در حالی خود باستقلال مستعد شهادت نشسته نظر نمی کشید و آن بابا خود را دهم گردید
در شادی سراج الدوله الهی رام فوجدار بهاگلپور که از طرف عطاء الله خان بود برای کشتن کار و بکه درست سیدی می گیرد و او چند استغاثه
بیش اعیان نمود کسی نشنید و فریاد او بجائی نرسید از شاه جعفری شریک احوال او شد دیوار عاجی را داد قریب بود که فتنه بزرگی
حادث شود عطاء الله خان را حواس برجا نماند و مردم هجوم آورده هجو ساختند که بخانه اش بریزند چون در الوقت شمشیر خان و سرداران
برطرف شده بودند و این سانحه رو بداد هیبت جنگ در عین معرکه آمده با شاه جعفری گفت که مهابت جنگ مشفق از میان برخیزد شاه جعفری
گفت که این سید را راضی کنید دیگر مرا کاری نیست هیبت جنگ سید را امداد داده و زر نقد و تشفیه قاطعان بر ... ساخته از زبان فتنه فرو نشست
با این حمیت ایمان و شجاعت و جمیع صفات حمیده کم کسی دیده و شنیده شد یکبار در عین شکار که شروع جوانی او بود شیری برآمد
محمد قطب پسر کلان غوث خان مانع بود که شاه جعفری بدم شمشیر زد و آن سید نوجوان است تا خنجر بر سر شیر رسید و بیاده بازگردید
شیر را چندین بار زد و شیر شل رو به او از پس او آمد فرزند اسد الله هم گریخت و سید در پی او رفته بارها نیابت برد و محمد قطب بی ... که

که شیر خصلت هنرمند صلاح و سداد و مهمان نواز بهار و سادات در معاش چنانکه با بیگانه و آشنا یکسان سری برد و کنک و طعام با همه کس محو بر دو
حاجت زوار و آشنایان متین ... با قصد آن امثال ارض و تیوی بمرتبه بود که نان تقوی و نقد نش بتصرف توان نمود در عهد حکومت میر محمد قاسم خان در مونگیر برحمت الهی
واصل گردید و نعش او را از مونگیر به بهاگلپور نقل نموده بر در مسجدی که در ایام حیات خود پسند کرده بود مدفون گردید اللهم الحقه بالصالحین
مشایخ سلاسل مشهوره در اطراف صوبه بهار بسیار کسان از اکثری با هم رسان و صاحب اسباب شیخ و خان بوده اند اما کیفیتی از اینها بگوش فقیر حقیر
نرسیده که قابل تحریر باشد از آن جمله شاه غلام علی در موضع دلیوره مضاف پرگنه ارول و شاه بدیع الدین وغیره اولاد شاه شرف الدین
یحیی منیری در بهار و شاه کهیلن در سهسرام و شاه محمد سیح در بلیا مضاف سرکار مونگیر و شاه نجم الدین مشهور بشاه مولی در پرگنه سورج گده
مضاف سرکار مونگیر او در کمال عسرت متصل به سورج گده لب دریای ... در قصبه ... بود و حاصل از اصرف ضیافت
مسافران وارد و صادر مینمود تا آنکه حسینعلیخان برادر حسینقلیخان داروغه توپخانه مهابت جنگ رسوخی بخدمتش بهم رسانید پرگنه گجرا
که محقر پرگنه از توابع مونگیر بود به مهابت جنگ التماس نموده مدد معاش برای او مقرر گردانید و سندش از دفتر سرکار نواب رسیده از اکثر
اولاد او که عبارت از فقرا باشند بکام و آرام بسر میبرند **و علمای ظاهر** که منصب درس و تدریس بوده افاده و استفاده را جاری
داشتند بسیار بوده اند ... در شهر عظیم آباد شب به صبح چهار صد طلبه علوم بوده اند و در پرگنه ها و قصبات مشهوره علی
هذا القیاس اما از مستعدان بهار قاضی علامه مظفر مخاطب بمظفر علیخان گذشته بتوسط مهابت جنگ اختصاص یافت و دار و عدالت مرشد آباد دید
مرد خوش تقریر با اکثر فنون علمیه بهره ور و در نظم و نثر سلیقه لایق داشت **و بزرگانی که ... لقدیر بنابر آشفتگی اوضاع ایران وارد**
هندوستان گشته بتقریبی چند در ورود بعضی از آنها در عظیم آباد و بنگاله روی داد اول از عظام آن بزرگواران عمدة العلماء العظام زبدة
الحکماء الکرام کاشف الحقایق الخفی و الجلی خاتم الحکماء المتالهین مولانا و شیخنا المحمد المهدی ابوطالب(?) المتحقق **حزین** اعلی الله مقامه از بنابر شیخ تاج الدین
ابراهیم المعروف بزاهد الجیلانی و نسب شریفش به پانزده واسطه به شیخ عارف کامل مذکور میرسد و از غایت اشتهار که صیت فضایل او اقطار
عالم را فرو گرفته و مصنفات نفیسش در جمیع بلاد عالم عموما در هند هم خصوصا دایر و سایر است مناقب و مفاخر او از القاب و اظهار مستغنی
دلیل بیان است اما ما نیز تبرک و تیمن بذکر مجملی از محامد اوضاع و اخلاق آن برگزیده الانفس و الآفاق بر ذمه می آید محقق نماند که فقیر و کسانیکه بهم
وجوه بهتر از من چنین بوده اند اعتراف دارند که درین عصر و زمان چون او کسی دیده نشده بلکه شاید درین عرب و عجم تبریز بجامعیت آن جناب
در جمیع علوم ظاهر و باطن احدی را در اطراف و اکناف عالم نشان نداده اند آیتی بود از آیات الهی جامع حقایق و معارف نامتناهی قوت
تذکر و حافظه باین مرتبه در سلف و خلف شاید کمتر کسی را با هم جمع شده باشد جهل را در هیچ امری از امور و هیچ فنی از فنون علمی و عملی و علوم
عقلی و نقلی بدان جامع الکمالات نسبت نتوان داد از غوامض علوم کدام مسئله بود که نداند و از دقایق رموز کدام نکته بود که ...
که ... بود تا در زمان ... محمد شاه بادشاه عمدة الملک و دیگر مقربان دولت خواهش ... داده ... نموده ...

انصرام امور وزارت گشته رونق و فزای سلطنت گردانید چون پسر او در بنا نگاه عمارات نفاوه اختیار بود در اراضی آن شد و هم صد ساله ایست که اساس
در تمنس لوح شیده تعویب آن هم فرو بر زند لند ارتفاعی تا بن نکرد و از انتظام عالم و رفاه حال بنی آدم از دست چنین کسان اگر برآید چه خود را معاف نموده اند
و بر در به یمت خود و را صحب الازم مسیداشتند زیاده بر این اطناب در باب ذکر فضایل آن والا همم در مقام در کار نیست تا تر بس که خاقین ازان بادال است
برادر شهادت نباه فیس کلیقی و بخبر ان را علم مبلغ کامل و رحیقید یاران عالیمقدار تا بعظیم آباد رسیده عازم بدر قستن از خاک سیاه هند بود
تعدیر مساعدت ننمود و دگر وجوه دیگر در رعیه عود طرفی میخواهند چنان فایده از انست بهایت حساب و شهامت جنگ و صولت جنگ عرفی الصل
متصمن از وشید بها تو نشستی بمقدم سعادت لوازم تبر کات نموده هر بار بعد بر تمسک حسیه راضی با مدین و لوده با انها نگسته اسبابی چند
سکونت در ترتیب با تاکید طاقت حرکت در خود ندیده برای خود قبری از راست و در یکی از حصیده و ساده هجری بجوار رحمت پروردگار رفته همان بقعه
شریفه که خانه آخرت خود ساخته بود مدفون گردید بر لوح مزار خط خود کلمه چند و دو شعری نگاشته بر سبیل یادگار قلمی نمود در سر لوح اسم مبارک
الله است و بعد ازان یا محسن قد اتیک المسی بعد ازان العبد الراجی رحمه ربه الغفور محمد المدعو بعلی بن ابیطالب الجیلانی و در پائین لوح مذکور این
مطلع خود نوشته

روشن شد از وصال تو شبهای تار ما | صبح قیامت است چراغ مزار ما

و در هر دو پهلوی لوح این دو بیت مرقوم است

زبان دران محبت بوده ام دیگر نمیدانم | همین دانم که گو من از دوست معاصی نشد آنجا
خرّم از پای ره پیمائی کستاخی ندیدم | سر بشوریده بر بالین تا از سیر رسیدم اینجا

اللهم اغفر له وارحمه دوم جناب شیخ محمد حسن که از نبایر شهید ثانی شیخ زین الدین علی است ذکر بسبب همایون اگرچه از غایت اشتهار کالشمس فی
وسط النهار حاجت بارقام و اظهار ندارد در علم عربیت و فقه و حدیث و تفسیر بی نظیر بود و در عقلیات چند ان توجه و التفات نداشت اما جمیع عمر
بنود غنیمتیش صرف از شرع شریف بیشتر بود و از مسلک عقلا و عرفا احتراز نموده رغبتی با نها داشت و به کلفتی از آنها با که شهره بود مقیدان مرفوع زده
بوده اند و هر گروهی مسلکی پیموده من در امتیاز حقیقت و حقیت این دو فرقه عاجزم و هو اعلم بالحقایق اول ورود آن بزرگ در هنگامه تسلط
افغان بر ایران بار بر آیه مجلی الاتفاق افتاده همه بزرگان و برادران خود در همکان سعادت آشیان و آستانه مقدسه نجف اشرف زادها
الله شرفا مجاورات اختیار فرمود چون عسرت زور آورد بضرورت در شاه جهان آباد رسیده برفاقت صفدر جنگ بسر می برد و وجهی
بکربلای معلی فرستاده خود با امیر مذکور رو باتفاق و تلقین پسرش شجاع الدوله تمیاز تبرکات مامور بود چون صفدر جنگ انتقال نمود و شجاع الدوله
مست غفلت و نادانی گردید از رفاقت او کناره جسته در عظیم آباد رسید شخصی از ارباب عسرت احوال آن بزرگ دیده مبلغی بطور مصالحه
داد تا بنجا رئی نماید شیخ مذکور بنا بر اجنبیت از بن وجوه بکلی را این کار برگزیده خود در مقبره پدر برهان الملک اوقات بسر میبرد تا آنکه
بعد مدتی چوبهای سکهوه گور کهپوری خرید کما سه لک در عظیم آباد رسید و در آن اثنا بازار نایب لطافت آنجا اگرچه در ظاهر مدارا می نمود اما در
باطن بجهت عداوتی که دیرینه داشت و در اندرون با عمار رسی بیافت پیغام فرستاد که چوبها را الغیمتیکه دیگران میخرند همه را یکجا من میخرم و در آن
یکمشت بیر ساتم آن بزرگ راضی شد عمله راجه مذکور چوبها را پیموده و نشان خود نموده در دادن زر حیله ها بر آورد شیخ گفته فرستاد این چه

جلد صاحب انتقال که

معامله است یا چون بهار مرا فی بعده نگر ندید یا وا گذارند یا دیگری بخرد چرا بیا صواب لغو و ناصواب انتقالی که در نسب زندگی خود میدیدند گفته شد بر ستاد
سن ازین عرب و شرق رسید و با من خاطر شما مخصص ترحم میکنیم صاحب کمان دیگر نخواهند کرد شیخ چرا آن گذشته در جواب نوشت که مضمون بجا و هیچ
مقبول نشد اما آنچه از این کلبهار تقوم نمود عزیزی ماهی بیمبتلای خدا ایام گرد و شور دیده در پناه گرد آرام لیعبد ازین ماجرا عشرت آن بزرگ باد
گذشت چند روزی بر آن نگذشت که عالیجاه میر قاسم خان بر نظامت سه صوبه بهار و بنگاله و اودیسه تسلط یافت و مدار امور و کار را به
مذکور بر آورد چنانچه ان شاء الله تعالی در اوراق آینده بوضوح خواهد انجامید و شیخ مذکور را حق تعالی بواسطه میر قاسم خان رفاهی لایق در معاش
داده بسر رفض آن بزرگ را اگر دیده و بعد یک دو سال آن بزرگ را الادو دیان را اجل موعود در رسید و در مسکیه الحال مزار او متصل بمقبره
میر برهان الملک فی زر قریبه عالیجاه است مدفون گردید و آخوند ابوالقاسم که تلمیذ و ملتزم او بوده مجاور مزار او نشسته خانه برای خود
آراسته از مردم کمیم بر دراد و در خوبهای نظیر پیمای بادو محل نسبت در آنجا بسر برده سالی که سنه یکهزار و یکصد و نود و سه ۱۱۹۳ بود در رحمت الهی انتقال
نمود و در جنب شیخ مرحوم مدفون گردید فرد سواد و نیکو طینت و مصدر رضا جوی خلق خدا و بعلم عربیت و فقه و حدیث و تفسیر آشنا از زندگی
به نیکوئی نمود در همیشه با کس گرو خاطر خلق خدا بود و صفات حمیده بسیار داشت ظاهرا احدی هم ماه مبارک رمضان سنه مذکور بعد افطار بموت فجاءه در
گذشت و داغ حرمان بر دل پریشان گذارد است اللهم اغفر له وارحمه الحال دو کس از بزرگان آنزمان باعث نزول برکات آسمان بر اهل
زمین باقی و از رشحات مختوم حقایق و معارف خلق خدا بقدر ظرف و طاقت ساقی اند اوّل سید الاجل علامه الوری الحبر المولی کاشف اسرار
دار المولانا [illegible] سید محمد علی مدّ الله تعالی ظلال افضاله علینا و علی جمیع المؤمنین بلطفه الجلی مولد ایشان اورنگ آباد دکن است و والد بزرگوار ایشان
میر عبدالله بن میر ابراهیم و جد مادری ایشان میر محمد شفیع نسب بحسین ذی الدمعه بن زید بن علی علیه السلام میرسد و مولد اصلی آبای
ایشان نیز داست میر عبدالله مرحوم به اورنگ آباد وارد شده سکنی اختیار کرد و صبیه صلبیه عم بزرگوار خود میر محمد شفیع را در حباله نکاح در آورد
عقیقه مذکوره والده ماجده انجناب و تاریخ ولادت باسعادتش روز پنجشنبه دوم شهر رمضان المبارک سنه یکهزار و یکصد [illegible] است در
سن هفده هجده سالگی همراه بعضی از بزرگان بنیت القصد زیارات و تحصیل علم در سال یکهزار و یکصد و سی و یک با سید [illegible] متوجه ایران و عراق
شد و در حادثه محمود افغان و اشرف با مردم آنجا شریک بود و مدت بیست سال بهمان طرف بسر برده است و اکثر بلاد فارس و عراق
را متصل سیر نموده و زیارات عتبات عالیه بکرات بعمل آورده با اکثر علمای ربانی مثل حاجی اسمعیل خاتون آبادی و حاجی عبدالله
هندی و میر محمد تقی مشهدی رضوی و ملا محمد صادق اردستانی صحبتها داشته و در مذاکره علمی شریک بوده با علمای ظاهر مثل میر محمد حسین
نبیره ملا محمد باقر مجلسی و برادران ایشان و ملا محمد علی قاضی و میر محمد طاهر خاتون آبادی و میر معصوم خاتون آبادی و غیرهم نیز صحبتها داشته اند اما اکثر
بطرق درس تحصیل نموده و باظهار آن سید بزرگوار معلوم شده زیاده بر پنجاه [illegible] الفقیه بخوبی نمود لیکن در مبادی تحصیل موهبت الهی
چنان شامل حال شده بود که هنگام ورود اصفهان که سن شریف ایشان در آن وقت تخمینا بیست و دو سال بود اکثر مردم برای درس مستفید ادا

کتب متداوله درسی حاضر میشدند و مواقع مسکه جمیع کتب معقوله مثل شفا و اشارات کتب منقوله و عربیه را مطالعه نموده بنحوی تقریر میکرد
که اکابر علمای آن دیار از حسن تقریر و جودت ذهن و سرعت مطالعه و قوت حافظه انجناب حیران شده بودند و خود شیر لقب آن را مغتنم
می شمردند و هر چه بحافظه سپرده هر چند بران سالها بگذرد با قید جزئیات در خاطر است اما با وجود اجتماع این اوصاف از آیین مدرسی
و تنبش مناسبی و اختلاط با اهل دول زیاده بر حاضر در بیشه و همه جا گریزان و متنفر بوده در اصفهان سلسله مسکنها با اهل اختیار کرده و ان مستوره
بعد دو سال بجوار رحمت الهی پیوست دیگر بار از اینجا بها از ضیاع زنان و غلبه شوق تجرد میل تأهل نکرد اجازت احادیث اصول و فروع مثل
اصول کافی و من لا یحضره الفقیه از میر محمد تقی مشهدی رضوی و میر محمد حسین بن میر زین العابدین نبیرههای ملا محمد باقر مجلسی رحمهم الله گرفت و اسرار
قرآن و احادیث که مخصوص خواص عترت است از حاجی نصیر در شیراز و میر محمد تقی مشهدی در اصفهان استماع کرده و کتب حکمی و کلامی
در خدمت ملا محمد صادق اردستانی گذرانده الحاصل از ایران قصد سفر حج کرده جهاز تباهی شده به بندر [?] چند ماه در انجا بوده باحمدآباد
و چندی تیر در انجا توقف کرده بسورت آمدند و از انجا باورنگ آباد بر چند ناصر جنگ ناظم دکن تکلیف ماندن کرد لیکن بنابر فساد اوضاع
او قبول نکرده از انجا بحیدرآباد آمد و در انجا چندی توقف نموده از راه چیکاکول به بنگاله و ملک بهوگلی بنابر استدعای خواجه محمد کاظم
تشریف داشته متوجه مرشدآباد شد در اثنای این سفر از راه پورنیه عبور نموده بتکلیف حاکم انجا سیف خان برادر عمدة الملک
امیرخان روزی چند گذرانید از صحبت او که خالی از جنون و سفاهت نبوده دلشکسته شده بعظیم آباد تشریف آورده در انجا چند روز
علیه [?] در خیال سر به سر انفصال از آنسلم مقدمش مغتنم شمرده متعهد خدمت گذارش گشت لیکن بسبب فقدان مناسبت از انجا تبریزگاه عازم
لکهنو گردید و مدتی بسیر در آن نواح بسر برده بنابر اشتداد تفرق بسبب آمدن محمدشاه بادشاه بر علی محمد روهیله فسخ عزیمت انصراف نمود
و حسب الاستدعای هیبت جنگ که مبالغه را از حد برده بعظیم آباد آمد هیبت جنگ معتمدان خود را باستقبال او فرستاده بر ورود فیض آمودش
نثارها نموده شرف یاب صحبتش بوده روز و شب در رضاجوی خاطر عاطرش میکوشید تا آنکه حادثه شمشیر خالی روی داده هیبت جنگ
مقتول گشت و در آن انقلاب خانه سید هم بتاراج رفت و بعد از وصول لشکر مهابت جنگ در قرب جوار مونگیر رسیده بمقتضای الفرار
مما لا یطاق من سنن المرسلین از عظیم آباد برآمده خود را بمهابت جنگ رسانید مهابت جنگ ورود همایونش را از سعادت
طالع و یاوری بخت خود شمرده از آن باز تا زنده بود خدمت گذاری آن والا سادات را کما ینبغی و چنانکه گذشت دقیقه اطاعت و انقیاد
و ادب و احترام او فرو نمیگذاشت در همان ایام سال یکهزار و یکصد و شصت و هیچ بار عام رحمت الاسلام و زیارت آستانه سید الانام و عتبات
علیه ائمه اهل البیت علیهم السلام گردیده از راه دریا بادراک سعادت مذکوره شتافت و بعد از چهار سال شرف یاب طواف مکه معظمه و عتبات
مکرمه زادهما الله شرفا و تعظیما گشته بمرشدآباد معاودت فرمود و بعد رحلت مهابت جنگ سراج الدوله بمقتضای سفاهت و دنائت
طالع خود با چنین بزرگ واجب التعظیم بی تمیزی پیش آمده از جایی که منزل داشت بجبر و عنف بلا مهلت بدر کرد و آن بزرگ متحیر گردید که در چنین

حالت کلی بود وجه کنید که یا الک مملکت شد تا به راه این سبک تا به است در مخمصه حسن رضا خان زخم زاده جامی احمد که چراغ دودمان فخر و فاخر معهذا جنگ
رست با آنکه خود هم از سراج الدوله نا بر شمشیر راح او و رفاقت شهامت جنگ مرحوم خونبها داشت مجرد اضطراب این پسر با نا امل بخت سید جلیل القدر
بر تبه با تست و آن بزرگ از انجا به خرد دالت نموده همراه آورده و در یار در مکه بیا که اکنون اقامت اختیار است بر دو مکان مذکور نذر و با ابرار گشته به
ز لو بر نمود هر روی الحقیقه در الوقت خود را در دمی سیحی در افکنده بود خضاب قدس الهی در داش این عمل حفظ و صیانتش فرمود و الا محل حیرت
عظیم بود الوقت خوف و اندیشه اش گذشت اما نیکنامی این کار بر صفحه روزگار از حسن رضا خان بیادگار و در صحیفه اعمالش ذخیره روز جزا ثبت
و پایدار بماند و سراج الدوله هم گذشت و عکس تسبیحه یافت از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو ظاهر الحال الی الیه در بیان
حصر از خمس لعبارت عربی مقابله طالعه مخففین دیگر فاتحه بر نموده دیگر حواشی شرح مفاتیح ملا محسن کاشی رحمه الله در فقه به عبارت عربی که کاشف
معضلات است و کتاب اخوان الصفا و خلان الوفا که در حکمت است چندین نسخه فراهم آورده با کمال تنقیح و تحقیق مقابله نموده جاهای اگر عبارات
نامناسب و نامفهوم العبارات مناسب و قریب الفهم تغیر داده من حیث اللفظ و المعنی تسهیل تصحیح فرمود بلکه چند رساله کثیر المنافع دیگر بران افزود
می توان گفت که تصنیفی است جدید و دیگر شرح کافیه نحو بعبارت فارسی نوشته اما ناتمام مانده و سرعت مطالعه میگویند بحدیست که آنچه کسی در
یکسال مطالعه کنند ایشان در یکروز مطالعه میفرمایند الحمد لله الی الآن که اوایل ماه شعبان سنه [illegible] در حیات هستند سید مذکور در آن
مکان که خان عالیشان حسن رضا خان با انوار آن مقصد ارباب راز نموده نیز شرح البال مطالعه و مقابله کتب هدایه و [illegible] مردم
مرشد آبادی برادر حسن رضا خان و اولاد ایشان و محمد حسین خان بن حکیم هادی خان و دیگر متعلقان دارد و صادر و مقیم و مسافر از فیوض الطاف
مبارکه ایشان تا به دیده بر سیدار نصوص تعالی سایه بلند پایه سید جلیل القدر مذکور را بر سر عباد خود مخلد و پاینده دارد هنگامی که فقیر تقریبی عازم بنگاله گردید
زبانی بسیر بلده مرشدآباد مشرف بود و اغلب اوقات در صحبت سید مذکور رسیده مستفید بود از زبان عالم سخنان می شنید روزی به تقریبی بیدگر
رفتن خبر در سمت دهلی و استماع کشفی عجیب از بزرگی که نام او اکنون بیاد نمانده فقیر سی سال قبل از کشته شدن نادرشاه [illegible] محمد شاه [illegible]
و صنعت جنگ [illegible] نادر علی محمد و سیله به آنوله و بن گره رسیده بود در سنه در همان لشکر بیان لعضی از لغات [illegible] ایران که از رو شاسان
نادر شاه بودند وارد استماع این قصه نموده تعجب بسیار نمودند و میگفتند که اگر من این خبر بعد کشته شدن نادر شاه می شنیدم [illegible] التصدیق این
مقوله نمی نمودم الحال یقین میدانم که آن بزرگ از کمل اولیا و محمدی ارباب کشف و صفا بود چون این نقل از جمله شواهد صحیحه اخبار از اخبار سلفت
خارقه عادات نکاریم [illegible] دست میاید در میشود چون نادر شاه کرنه تا نسیه از قندهار [illegible] بود محمد خان [illegible] در تیره و لایت [illegible]
که در کمال اقتدار و [illegible] قلعه مرکوط که هشتاد کرده از طرف آب و اب دادانی معقود الاثر است مستظهر گشته رجوع به نادر شاه نکرده بود و نادر شاه
ملک او را با بعض ممالک دیگر که از ممالک محمد شاه انتزاع نموده ضمیمه ملک خود گردانیده بود معاودت نهند که در ذکر پایخان و پسر او شاه نواز خان
با ستقلال استاده بعد اطلاع بر [illegible] شاه قصد استند که قلعه مذکور تسخیر کرده که هر طرف دور خود آب مزار در لشکر در نواح آن ارب ایالی اقامت

اقامت نمی تواند نمود جواب داد که اگر کسی بدگور سر آن بستر بالین کشیده می آرم و اگر در این جزیره موی سرش گرفته بکشم شاه نوازخان
پسرش را با اندک فوج نهدی همراه خود گرفته لشکریان فرمان داد که طعام و شراب بیست روزه همراه گیرند شاهم کوچیده نصف النهار بقلعه بدکوره با قلیلی
از فوج رسیده باقی فوج سرداران هم پیاده می آمد نادرشاه به شاه نوازخان فرمود که ای پسر میتوانی که آب بهم رسانی او التماس نمود که آب جز
اندرون قلعه وجود ندارد از دل تیر محروص شده مقدر گشته متصل آب سوی قلعه با مجرد دیدن از سواران خود که هم عنان او رسیده بودند سی
نفر همجرد بر آمدنش از فوج شاهی ایشان الامان [illegible] قلعه ضابطه شد در امان بر سر گذارنیده عذر خواه بر آمد بر
شاه نوازخان رسیده نور محمد خان گفت که رستگاری در باید از [illegible] منحصر القیاد [illegible] قبول نمود و باتفاق شاه نوازخان
عازم حضور شاهی شد و نادرشاه نوازخان او را به آیین ولایت بطوریکه گناهکاران را با تیغ و کفن در حضور برند آورد نور محمد خان خود را بر جا کشته
افکنده زمین بوس نمود و عذر تقصیرات خواست نادرشاه عفو فرموده امان داد [illegible] دیگر بهمان [illegible] که زنده بود به نگاه خود
معاودت فرمود بعد الفراغ از انتظام معاملات [illegible] نور محمد خان را در خلوت طلبید و در تنهائی گفت از تو سخنی میپرسم اگر راست گفتی رستی و
گر نه بسیاست خواهی رسید گفت مجال ندارم که غیر از راستی سخنی در حضور گذارش نمایم فرمود با این قلعه و سامان سبب استکانت و فرمانبرداری
بلا توقف چه بود [illegible] در حضور سلاطین [illegible] آید گوینده سخنی شروع نمود بر اشفقه فرمود که راست خواهی گفت تکلف در التماس مکن و گرنه
به سیاستگاه خواهی رسید [illegible] که نفس الامر اینست که بزرگی معتقد الیه این بنده است و [illegible] ارشاد او و همین گفته بود که اگر دارای ایران
یعنی حضرت شاهی داعیه کند اعتماد بر قلعه و اسباب خود نکرده [illegible] ضبط [illegible] عهده بر نیامده و بلادها در عصیان و
خذلان [illegible] بنده گفته بود با چنین پناه جائیکه [illegible] و اسباب قلعه داری و ذخایر [illegible] احتیاج [illegible] شد آخر فوج ایران و نادرشاه هم
انسان است [illegible] نیز محتاج آب و علیقه [illegible] ارمتنعات [illegible] ایشان فرمود [illegible] است گفتی اما
بالفعل نادرشاه [illegible] دارد که اگر عساکر عالم و جبال و بحار برابر او [illegible] درگاه [illegible] عصیان [illegible] خود
با طاعت فرمان برداری پیش آمد نادرشاه بعد استماع این حکایت فرمود که آن بزرگ را با من ملاقات و صحبتی [illegible] گفت فرمود
وار این [illegible] سلام [illegible] هرگونه اطمینان دارد و احترام که خواهد [illegible] و اگر [illegible] غیبت [illegible]
دارکه نادرشاه [illegible] بدانید که مرگی و انتقال [illegible] در این [illegible] صورت [illegible] طبعی [illegible] خواهد بود یا در معارکه
و حروب کشته خواهد شد [illegible] که براو مقدر شده است امکان ندارد [illegible] گفت نور محمد خان
لیسی حسب الامر [illegible] آن بزرگ [illegible] حسب الامر [illegible] گذارد که چنین فرموده اند نادرشاه در میدان جنگ [illegible] کشته شود در
بر فرازش [illegible] از دست [illegible] نوکران [illegible] خواهد شد از استماع این خبر [illegible] فاصله
رقوم [illegible] نادرشاه [illegible] کرده آید در [illegible] القبایل [illegible] زبده اصحاب الیقین

حاجی بدیع الدین اطال الله تعالی علی رؤس المسلمین ظلاله دستغا امن رحمی التهمنی زاده وی از متوطنین پرگنه سرکار سارن و از جمله القیای
زمان و عمر لیک بدیگان با نام و نشان است تحصیل علوم متداوله نموده مراحل زندگانی را در طلب طلبی و مجاهدات بالنفس آثاره بسر برده اکثر در صحبت
خواجه محمد جعفر مرحوم که درویش صاحب حال و مقام بود بسر برده و سررشته مریدی در خدمت خواجه مرقوم درست نموده در صحبت اهل الله بسر
گردید و باتفاق حاجی احمد علی داماد سوکنگیر مرحوم به حج و زیارت عتبات عالیه شتافته و بعد معاودت به سجاده عتبه علیه رضویه علی مشرفها
والسلام نیز مشرف گشته الحال در ده مصطفی آباد که مملوکه زوجه او ست با عیال و اطفال بسر می برد و تقوای محسوس از علم فقه و حدیث و تفسیر
نهایت انتشار دارد و عقلیات نیز بیگانه نیست از افاضل عصر او را در زمره فضلا شمرده اند و شیخ محمد علی مرحوم نهایت احترامش می نمود و شنیده ام که
تمام عظیم آباد است دریافت حاجی بدیع الدین روزی برای عیادتش که از بیماری بوطن خود می آمد مخصوص برای ملاقات شیخ مرحوم مذکور رفته بود شیخ تا
سر دروازه پیشوایی نمود و رخصت نهایت رقت و دعا فرمود و ازان شب اوقات شریفش بعبادت و طاعت الهی بسر میبرد و گاهی بیمار شنیده که
عبارت از تهجد باشد فوت نشده اوقات همه در کمال انتظام و انضباط میگذرد و درین حیان مصاحبت ندیده ام که فعلی خلاف شرع سر
زده باشد یک سنتی از سنن فوت شده باشد سن شریفش به هشتاد رسیده بسیار تاسف می نماید که عمر صحیح یکی از ائمه علیهم السلام باین حد رسیده
عمر من نمیدانم چرا این قدر دراز یافته است و تعالی او را و چنین بزرگان را سلامت بکند که باعث نزول برکات الهی و یادگار اسلاف
کرام اند **ذکر جلوس سراج الدوله بر مسند ایالت بنگاله و بهار و اودیسه و سوانحیکه در ایام دولتش روی نمود** سراج الدوله بعد فراغ از مراسم
تعزیت بر مسند ایالت جلوس نموده قلیلی از فوج را فرمان داد که رفته خاله او لی لی گهسیتی زوجه شهامت جنگ دختر کلان مهابت جنگ را
از موتی جهیل که در آنجا رفته سکونت گرفته بود برآرند و در گوشه نشانند و اموال او را بقبض و تصرف و ضبط نموده داخل خزانه دولتخانه او سازند رفقای
لی لی گهسیتی بمجرد مردن مهابت جنگ با آنکه زرهای خطیر بوعده رفاقت و جنگیدن با سراج الدوله از آن زن احمق گرفته بودند راه عافیت
جسته هر یکی بجای خود وا رهید فربه زنان نیز از آنجا برداشته در ساکن جدید خود که در شهر داشتند آمده اقامت نمودند قلیلی که مانده بودند
بمشاهده محاصره افواج سراج الدوله مضطر شدند میر نظر علی که سرمایه فساد و مدارالمهامی لی لی گهسیتی بود در دست محمد خان و رحیم خان و دیگر سرداران
فوج را بطمع نموده بعذر خواهی پیش سراج الدوله شتافتند و بوساطت آنها بدر رفت و اموال خانه بی بی گهسیتی آنچه بود سیاه شده ضمیمه خزاین
سراج الدوله گردید و آن زن با نقص فطرت به شومی عداوتیکه با خواهر زاده خود یعنی با وجودی اولادی می ورزید و مکافات رضا دادن بخون
ناحق حسین قلیخان و دیگر اعمال قبیحه گرفتار آمده از اسباب عزت و زر و دولت عاری گشته در گوشه نشست و لی لی رابعه را سراج الدوله
بوجوه چند تربیت نموده یا دختر نموده او که زن اکرام الدوله برادرش بود و بعقدی بنام خود خوانده در رابعه بیگم از آن صدمات او محفوظ ماند
و میر محمد جعفر خان را از بخشیگری معزول نموده میر مدن نام شخصی را که رفیق حسین الدین خان برادر زاده حسین قلیخان در جهانگیر نگر بود
طلبیداشته خدمت بخشیگری داد و بیکار دیوانخانه خود موهن لال را خطاب مهاراجگی و منصب پنجهزاری و نوبت و پالکی جهالردار بخشیده

بخشیدن مدار المهام و مرجع انام ساخت درشت گویی و فحاشی و استهزا و تمسخر ارکان دولت و اعیان مملکت خود را شیوه خود و موجب

نفرت طباع مردم از او بود بعرصه آمدن هر دو پسر بزرگ در مرض بدل بار رفقای مهابت جنگ در تعاقب در بنگاله در معرض جمیع سرداران

از رده گشته‌ها استعداد دریافت و غبار رنجش عقیده که بدولت سراج الدوله از اقتدار باقیه بود شنیده همه را دفعیه سراج الدوله پیش نهاد خاطر گشت

و به عار و حیله و دغا در فکر براندازی بنیاد دولت او شدند در ضمن سراج الدوله اراده انتزاع ملک پورنیه از دست شوکت جنگ پسر صولت جنگ

در باطن خود مصمم ساخته بطرف راج محل نهضت نمود با استماع خبر رسیدن او تا به راج محل اضطراب عظیم بشوکت جنگ و اولیای دولتش راه داده

نهایت تشویش عارض احوال و الی گردید شوکت جنگ چون هنوز ضد ان منشیه الارکان نشده بود در رجوع بصلح و التجا نموده استمداد های دعا برای

دفع بلا و برگشتن سراج الدوله از اراده که داشت میکرد تا که ناگهان سراج الدوله خبر رسید که مردم سرکار انگریز کلیه دیوان شهامت جنگ

به جهانگیر نگر رفته بود در گشتن کلیه گریخته خود را به کلکته رسانیده و مستر دریک صاحب کلان انجا حمایت نموده میکدارد سراج الدوله از استماع

این خبر برگ عصبیت منازعه شوکت جنگ نموده معاودت بر شد اما بدو شروع در مطالبات و معاطات با مستر دریک نمود تا بکار مکالمه و مراسله

کار بجدال انجامید سراج الدوله لشکر به کلکته کشید ذکر لشکر کشیدن سراج الدوله بر کلکته و مغلوب شدن مستر دریک صاحب کلان انجا و تاراج

شدن معموره مذکوره و بدر رفتن مستر دریک با جمعی دیگر از انگلشیه و گذاشتن سراج الدوله مانکچند دیوان خود بر دوران را بحفاظت و حکومت کلکته

سراج الدوله که در نخوت در دماغش بی‌بهره از طریقه حزم و احتیاط تفرسیخ در اتفاده بود در داعیه جدال با انگلشیه جزم نموده بر آتش طیش

غلطیدن گرفت رفقا و سرداران دیرینه مهابت جنگ را در حضور و مجالس نفس کشیدن نبود و اکثری بنابر آبروی خود در صدد آمدن

از ارال و سفها خواهان زوال دولت و اقتدار او بوده اند در تدبیر این امر نیکه مناسب تقرر ان اصلاح بود بر زبان نمی آوردند و ادبیر از اینها

چیزی نمی رسید دانیکه مشیر و مخلص او بوده اند اکثری خفیف العقل و سبک سر ارقا لون منشاور در اصابت رای بمراحل دور تر و بدولت

عاجلیکه میسر آمده مغرور گردیده سخنی خلاف رضای او و محل مصالح امر خود دیده بر زبان نمی آوردند و سراج الدوله خود الهی بود عدیم الشعور

زیاده جهل و جوانی و دولت مست و مغرور حسن و قبح کارها هابر اهون خاطر نگشته و دلهای مردان کار با آتش عصبیت موجش سرشته

و آل القصال اتمی مانده بادی سرال و جرات عایله عنیسر بود در حالت اشتغال نایره جدال و قتال بر نداشت لیکن چون تقدیر الهی بجز الی

خاندان مهابت جنگ و انقلاب عظیمی رفته بود زمام مهام مملکت بنگاله و بهار و اودیسه که سلطنتی است وسیع بدست دو طفل نادان احمق ظالم

یکی سراج الدوله در دوم شوکت جنگ افتاده دور از دور ما نها بر آمد القصه سراج الدوله به تهیه لشکر و اسباب سفر زمان را داد اوایل

ماه مبارک رمضان باراده تسخیر کلکته از مرکز دولت خود به منصور گنج که ساخته او بود نهضت نمود و قطع منازل کرده در رفتار معموره مذکوره منزل

گزیده چون جماعه انگلشیه را جنگ سراج الدوله متیقن و اسباب حرب او مهیا بود در کوتهی قدیم تحصن جسته دلیچه منارل اسحکمه و شوارع

منضبطه را محکم نموده بمدافعه بر خاستند سراج الدوله که سامان و افر موجود و سپاه بالا اتهام مهیا داشت به تسخیر انکته مذکوره کوشید

به سهل نه دید زاندک جنگ و محنتی غالب آید و بیشتر در یک عرصه ابر خود تنگی دید و چاره کار در بدر رفتن دید بی آنکه با کسی از قوم خود خبر نماید خود را
با معدودی از سرداران لشکر بر جهاز کشیده با بازماندگان تبار فرار سر داد از مضطر گشته سلاح ناچار برخی مقتضای غیرت مرگ بر حیات گزیدند
تا بار روی کلکته بد دیدن بود و جنگ با ایشان آخر الامر شربت ناگوار مرگ به الدور گوارا نوشیدند و بعضی مجبور گشته اسیر پنجه لشکر شدند و اموال
و زرهای خطیر که احصای آن غیر مقدور است دیگری سهم در حساب آن اعتراف به عجز مینماید از کوتاهی کمینی زد دیگر سوداگران هندی و انگلیسی
و ارمنی و عجم هم به غارت لجه های لشکر رفت و به سراج الدوله فایده غیر از وزر و وبال عاید حال نشد این ماجرا بیست و دوم ماه مبارک
رمضان سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه ۱۱۶۹ هجری بعد انقضای دو ماه دوازده یوم از جلوس به بهانه جنگ رو نمود ظاهرا در احد صاحب
کوتهی قاسمبازار و چند کس دیگر از کلکته دستگیر گشته نزد سراج الدوله زنده مقید بودند و شاید در همین جنگ بی بی چند از نسوان
انگلیسیه در دست میرزا امیر بیگ که رفیق میر محمد جعفرخان بود افتادند و میرزای مذکور آنچه لازمه ایمان و نجابت بود به عمل آورده و محافظ
خود امانت مخفی نگهداشت چون این بشنید میر جعفرخان را مطلع ساخته و به هولیه سواری او با کشتی چاپک دیگر خوابیده بی بی های
مذکوره را به ایران با خود برداشت و کشتی را هنگام شب آهسته مخفی از مستحفظان سراج الدوله راند چون دور تر از حدود لشکر رفت تندتر
رانده بر جهاز بهتر در یکی ده دوازده گروه دور از لشکر لنگر داده بود رسانید بی بی های مذکوره حسن امانت و خوبی و دیانت امیر بیگ
با اصحاب خود ظاهر نمودند صاحبان مذکور خواستند که با وجود عدم مقدور با او رعایتی نمایند امیر بیگ از قبول آن عطایا ابا نموده ظاهر کرد که این
کار را من به طمع مال نکرده ام شما هم سردار قومی و نجیب و رفیع اید من هم مرد آدمی و نجیب ترم خود دم مقتضای نجابت امری بود بالبت کردم شما را از ما
یادگاری باشد و شما بزرگ گشته با میر جعفرخان به درست الحق کاری کرد که از نجابت نوع چنین و کار نجیبان همین است و این پیام
مسلمانان بی ایمان شیوه جنایت در مال و ناموس مردم گذاشته مقتدایان اینها نامش غیر اینها ده بزعم خود اقتضای سید انبیا
و خلفا و اوصیای او که مبدا استدلال به ولایت نفس اماره و ولایت سلطان شیطان و شهوات طمع دنیا پرست است چه از عمل ابرار
تا عمل دنیا طلبان که قبله اعمال و آمال اینها فقط دنیاست لاغیر فرقی است بین و تفاوتی است مبرهن کار پاکان را قیاس از خود
مگیر گرچه یک شد در نوشتن شیر و شیر بلی اگر پیغمبر یا وصی پیغمبر حاضر باشد هر چه فرماید مسلمانان را واجب است که اطاعت امر نمایند
در غیبت امام و پیغمبر با دفاع واجب است یعنی اگر کسی قصد جان یا مال و آبروی ما کند و تجوی ممنوع نگردد دور الطوریکه توانیم دفع
از سر خود دور گردانیم نه آنکه عیبت عیبت به طمع مال و مال مردم در بیماریات و مجادلات کشائیم و خود را و دیگر خلق خدا را در مهالک
بلایا اندازیم خانه منقیان بی ایمان خراب که به شومی طمع و تیره رائی اینها عالمی در بلا افتاده و می افتد اللهم احفظنا و سایر المومنین
من شر الذین یوسوسون فی صدور الناس من الجنة والناس القصه سراج الدوله چند روز در کلکته توقف نمود و امور یکه از خراب
بیوت و انهدام و اضرار بی گناهان و سایر بعض مفاسد دیگر که بزعم خود مصالحش می شمرد منظور داشت بطور رسانیده سالما و غانما گردید

بمرکز دولت خود برگشت و مانک چند دیوان راجه بردوان را که در تنگی بود برای خود بمخزن در رسمیع امور بی شعور و از جوهر شجاعت بی بهره محض در
خیال جنگ بردوان که به مهابت جنگ مخصوص مرتبه‌ها شده بود از تحیه نزد راجه خود رفت با وجود امیدان مذکور به ضابطت و حراست کلکته تعین
نموده پنج هزار سوار و هشت و نه هزار پیاده در آنجا گذاشت و همیشه با میر محمد جعفر خان و رحیم خان و عمر خان و پسرانش دلیر خان و اصالت خان و عمر بیگ خان
و مهاراجه دولبهه رام و دیگر سرداران آن بر و طلب و جگت سیتهه و غیره اعیان شهر با سخفات و اهانت پیش آمده همه‌ها را بنوعی بجان آورده
بود که از زندگانی خود همه کس بیزار و بمرگ سراج الدوله امیدوار بودند و با هر که بوی عداوت سراج الدوله از و استشمام مینمودند گرم‌شتی به
به صحابت معتمدان پیغام میدادند که اراده بغی و خروج نماید ما را مخلص و رفیق خود دانند خصوص میر محمد جعفر خان که زیاده از دیگران درین
کار ساعی بود و جگت سیتهه هم بکمال اخفا در باب اعانت و دلالت می نمود چنانچه در احوال شوکت جنگ بنده را سعی میر محمد جعفر خان به
استیصال سراج الدوله از عرایض مرسله او که به شوکت جنگ میرسید بتفصیل بوضوح انجامید و در صفحات تیر سیرابه نگارش خواهد یافت
اکنون تتمه احوال خسران مآل شوکت جنگ بنابر انتظام اخبار و سوانحی که از سطوح حماقت های او روی نمود بر بنان قلم سپرده تا ناظران
را انتظاری و ابهامی در احوال او و انجام کارش نماند ذکر چند روزه امارت شوکت جنگ در پورنیه و بدست خود بلا بر سر آوردن
و خود را و عالمی را در بلا افگندن او به طفیل حماقت های ذاتی و اغوای شوم طبعان خوش آمدگو در اوراق سابقه احوال صولت جنگ
و نشستن شوکت جنگ بجای پدر و بی سلوکی کردن نقیر از رفاقت او و سمت تحریر پذیرفته و اشعاری بآن شده که آخر داعیه برخاستن از ملک مرد
پورنیه داشت بسبب اندیشه از سراج الدوله که برادران کوچک فقیر و میر عبد الوهاب عموی بنده را از عظیم آباد اخراج نموده و بموجب استمال
رسیده بود بدر رفتن از حد و داد که پانزده شانزده روز راه طول داشت متعذر نمودند از اعجز کننده گوله برسته در پورنیه اقامت
ورزیده بود و شتابان دان بعد چند روز مبالغه در ترغیب رفاقت شوکت جنگ نمودند فقیر بجهت عذر خواهی می نمود و میگفت که صحبت این
با او در نخواهد گرفت و پایان کار او بخرابی نخواهد انجامید اکنون که در گوشه خانه خود نشسته ام از شر هر دو و از بلیه تعدی سراج الدوله و شوکت جنگ
برکنارم و در صورت رفاقت هدف سهام آفات والدم از خود و طرف خواهم بود مراحمات دارند و زیاده بر نخاستند سوگند
نمیکرد سخنان بیهوده مثل آنکه مرگ اینوه جشنی دارد و امثال ذلک فقیر را رنجه خاطر میدانستند چون دیدند که بنده هرگز گفته ایشان نمی پذیرد
روزی آن سفیه مغرور از خدای وانده بجهه تقریب به خانه فقیر او رنیم و از دو ملک مرگ آنرو ای بنده نمودند بنده ناچار شد و به یقین
دانست که اگر الحال زیاده استادگی نماید بلای نسیه نقد خواهد بود و آنچه در آخر کار می ترسم اول روی خواهد نمود و با من بنیاد نیز ناهنجار
برداری کاوشهای سخت خواهد کرد بنابرین ناچار گشته تن بر رفاقتش در دادم و از دارات را آغوش کن دم و آمد و رفت در بار او سر
نمودم چند روز خیالات ضابطه تکون فزاچان با دران است رضاجوی من گشته بنای جمیع کارهای خود بر استشاره و استخاره من گذاشت
و بنده صاحی چند مانند زیر عرصه شطرنج در پهلوی شاه عاری از لطف و هوش مرتب و تزیین و در حکم و دستخط سرگرم تعلیم و تلقین.

گردم اگر کمی دیر رسیده ام معطل مشو که من شنیده ام دست رنج زبان را در تمشیت احکام معطل نشسته است و من نهیب به عجب بلائی مبتلا بودم در خط و سواد در نگارش نداشت

باید وقت در تصحیح التعلیم نمایم که ضاد را با طا و جا را با الف و هر حرفی به حرف دیگر وصل نماید یا فصلی گذارد تا آنکه خود بخود از روی اختیار در تعیین خط از هم

بر آمد و قلم در انگشت ارشد برقرار است از جای دیگر نشسته مونس بی کسی در میان بود بنده شکلی تازه بر زد که سبب این شیفتگی حسب الوعده ساعتی برخاست

بنده به حمام رفت دیگر مرخص شدم و بخانه زین الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ خلف سیف خان مرحوم که شوهر همشیره او با بنده نهایت آشنائی بود آمدم

از دیر کمی گوره و از که بلی هیچ مخلص بود در آنجا بسی بسر بردم ناگاه خدمتگاری از شوهران او آمده رقعه ای آورد مضمون آنکه صاحب رقیمی من آمده با ایشان

من استعداد تعلیم و تلقین چرا منظور باشد جواب دادم که شوخ طبعیه با شما بود حسب الامر تقیید بر سانیدم اکنون که چنین منظور باشید بر آن التماس نخواهد شد

روز دیگر چند جا شوخی کردم البته چند روز از مساعدت در تعلیم در القا متوجه بود عذر خواهی نمودم که مزاج اغنیا انس میباشد در این علوم نیست که در کدام

زمین شرافت حسب امید رسوم که مراسم دارند لحاجت نموده مبالغه از حد بیرون برد ناچار در او یکه می رسید بحتی هیکل قسم با آنکه بر الیسین میر محمد جعفر خان

متضمن تحریک او دیگری همشاد با سراج الدوله رسید ز اعلام گرد شیر داران که او را سیاه نمایند که در آن زمین رنج در قوم بود که با هم دست توسل بر این دولت شما

میرسیم اطلبیکه با با عهد دار این چنین خیانت در میان آید و صاحب کرمهات محکم البسته تا صد امری با این مملکت سراج الدوله نمودند در روز دوم الیقیر

در برور با دادی القیمی سرداران منافق بی تمیز شوکت جنگ را شور رانیده و عهد نامه با میر جعفر خان سبک سر را از جمله برادر رشتی بر بهان الملک سجاد نگان

گرد از طرفی پیدا شده بهادر شوکت جنگ بسبب کمی گیج و بیسواری سر در دنبال در طرف هیچ امور در ارسال با میر محمد جعفر خان از طرز زفافت و مناسب مزاج سیم

و امل دانست و حسب بیگ با به او آنها بدم بر مهابت جنگ ز مزاج لوطیانه شتری گی بیسر داشت در شوکت جنگ اول مملکه مور زدند با سراج الدوله دیه

از تعیین راه کار مجیه بود بسیه رسید و در سلک مدار بیان و مشیران شوکت جنگ منسلک گردید این هر دو کس جمع آمده در سر سخنان خوش آمد

را با با سمان سا تیره و دقیقه از دقایق سلاطین شوکت جنگ فرو نمیگذاشتند او خود ابله بود ز لغفیه سخن طماعان مذکور گردید که هرچه در بابی

او بر زبان منها میگذشت همه را در خور خود راست پنداشته تخت مملکت اهدی را با خود برابر نمیشمرد چنانچه شتر لب آن هر دو در احوال قدر

خود در استماع جستی می گفت لحد و صبح بیکاره چراغ بیمرای انجیه با طبع من سازگار نیست از اول القصیده راه بر داشتن بسر صفدر جنگ نیبد ایران با استقبال

عاری الدیجان و بادشاه دستنان ادمی موده به لاهور گاه بلبل حرام سما نیست وقتها زد در ارسال النعمین خود خواهیم ساخت و منوقف بضیاء الدین

بسر سعد الدین خان و جلال الدوله جلال الدین محمد خان که منوران عماد الملک بوده اند صولت جنگ بیدار شوکت جنگ با نبار او خرد در ساحت

در اسطه جواب سوال و بر آمد کارهای حضور گردانیده بود شنعه و سخطی و مهری عماد الملک متضمن ازین جناب با سراج الدوله و اشراح ملک

بنگاله دارد و به بهار از دست او بنجر طرح اتصال پیشکش کرور روپیه نقد و ضبط اموالش حاصل نمود چون رقعه مرقومه رسید کوتش در دماغ گرد

و کاوشهای بیهوده با سرداران قدیم پدر که پرورده نعمتش از سالها بود مستعد علیه بوده اند نا بر کینه های بلوج که از عهد مهابت جنگ زاد که السبب لغیفی و نابالی

ها که حسب الامر آقای خردمی نمودند در دست شروع نموده انتری را ذلیل و آزرده خاطر خسته در مجلس مان و حسب بیگ و بعضی متوسلان قدیم عهد

124

تقدیم عهد صاحب. را دگذشت که همه سفله سبک نهادها بوده‌اند و در دولت آغزه عزت خود از القاب ابداع اینها در غزال شان امید اسعد تا بعید
در آن کار بلکه خود محرک امور مذکور شده‌اند و همت در فکر گرفتن قلاع و ضبط ولایات و جواهرها و افیال کرده‌اند بنده در تخصیص احیان با نهانها بنده
که اول فکر پایداری عمر و دولت آقا نمایند بعد از آن به تحصیل فیل و جواهر پردازند اما شوخی بدأت روزی اراده مقید نمودن للی
هزاری که سرداران توپخانه دستی و صاحب جرات دیرپرورده نعمت پدر ایشان بود نمود بنده و برادر بنده تقی علیخان را بی وقت در خلوت
طلبیده درباره گرفتن للی استشاره نمود بنده سکوت ورزیده چیزی نگفت مبالغه نمود در قسم‌ها داد که آنچه صلاح من در آن باشد
بگویید بنده گفت این قدر باید دانست که نسبت به نفرت مردم از سراج الدوله با وجود حقوق چندین ساله مهابت جنگ و رجوع ایشان به شما بعد از آن
که مردم از دست سراج الدوله به جان و از بی‌دردی خود مطمئن نشستند و شما را از این پدر بها مرا امید است که هرگاه به سلوکی شما با نوکران پدر
بگوش ایشان رسد همه از شما نیز از وسلامتی سراج الدوله را خواستگار خواهند بود آن وقت تصدیق بنده نموده قبیلی به تقصیر عنایت فرمود
و رخصت کرد بعد چندی و مصاحبان سفیه بادارش باز بر این صرافت آورده مردمان همراه للی را به طمع نموده پراکنده ساختند و
پیاده و سواران برادر للی را همراهی سیف الدین محمد خان پسر داروغه خود سوار شده بر خانه او تاخت بعضی برادران و همراهان
که با او مانده بود به بند رفته للی را تنها گذاشتند محمد سعید خان و تقی علی خان برادر بنده بر در خانه اش رفته دست او گرفته آوردند
مینخواست که زیر بار پایه اش نکشند محمد سعید خان و دیگران در شفاعت مبالغه‌ها نمودند نمی‌شنید آخر محمد سعید خان برآشفته گفت خداوندا چنین
کسان این قسم مسکنت به خود راه زدگی عامه سپاه راجتماع آنها بر حمایت للی به صورت ارضرب تازیانه محفوظ مانده مقید شدند و اسباب و اموال
و اسب و فیل او ضبط نمود بعد چند روز او را معه زن و پسر از خانه اش عاری از جمیع اسباب گردانیده بسوی منجی ج راه داده بر کشتی نشانده
و از دریای کوسی گذرانیده به طرف پیرگر سر و زبان با یه کوکی کرده همه را از خود آزرده ساخت بزرگان خود را بر ششی یاد میکرد و
ناسزا می‌گفت روزی با کارگذار خان بخشی در عیش دربار که بلد زمان بسیار نشسته بودند می‌گوید چون کارگذار خان بعد فتح بنگاله سپاه در باب
خود را البته نه زر من خواهد نمود کارگذار خان بیچاره که چون هوشیار مرد بکاری کرده است حیران شده گفت بلی دولت و نعمت مردم
را غنیمت بنگاله چندان به دست خواهد آمد که این قدر مبلغ گرانی نخواهد کرد گفت بجز این کار مهابت جنگ احمق بود که مردم را مال
عمارت معاف می‌نمود من بر کاهی یکی نخواهم داد روزی دیگر میر معلی خان که توصیدار گنج و سرنیه و غیره برای گستنجر نگیر و دیگر جا
که ماند نشده بود عرضی نمود و بر عرضی نوشت که نواب عالم پناه سلامت این لقب را پسندیده به جانب علیخان داروغه دیوانخانه حکم داد تا
جواب او را ان بهمین خطاب مخاطب مردم مسکینان بنده باشند و تحفه‌تر آنکه منشی را طلبیده گفت که به عماد الملک عرضی کند مضمون
آنکه چون جناب عالی را مردم نواب عالمیان باب در خطوط و اخبار می‌نویسند مسکه دعوی در بر آن جناب دارم خود را اصحاب عالم
پناه تصور نموده‌ام امیدوارم که مرا همین لقب و خطاب یاد فرموده باشند و به ما رنگ باد این خطاب که خود برای خود مقرر ساخت تازه

اشرفی برای عماد الملک فرستاد و ضیاء الدوله و جلال الدوله که مرلی او شوند نوشت که هر که به غیر این خطاب مخاطب نماید خواهد نوشت خطش را پاره نموده جواب
نخواهم نوشت و عقل ما چنین بی و با آنکه زبانه ننمود اما اوضاع و گفتگوی را نهاد داشت لیکن تا اقبال بود در بار با تمام نخستین اجمال و اشتمال بهم کس را امید داد
و برادران بهادر شجاع استماع نموده سکوت ورزیدند تا آنکه میر جعفر علیخان آخر عرصه صبر نمود که من اراده تسخیر بنگ بور دارم و کمک را امیدوارم
مردم را تاکید نمود که کمک او بر زند برسات در عین طغیان و تمام زمین زیر آب بود در آن وقت از آنجا که حرکت تواند نمود چون در بنگ در برابر آمد
مردم شد دیوانه وار خود برآمد بی لحاظ پس و پیش دو سه منزل دویده آخر خود حسرت آن گردید و برگشت معاودت نموده به خانه خود رسید ذکر اظهار
شدن بی دلی سپاه از سفاهت شوکت جنگ و برگشتن او به پورنیه با دم دلتنگ در همین سفر چون مردم از دست شوکت جنگ و زبان او به جان آمده
بودند هر کس در خانه خود با اتفاق دوستان کاینتش میمود حبیب بیگ نامی در میان دوستان شوکت جنگ بوده به تمامی سخن چینی را اختیار کرده سخنان مردم
را پیش او نقل نمود که مردم سپاه با هم اتفاق و از ریکا نسبت به شما بدا عیه نمک حرامی دارند و این سخن اصلی ندارد بلکه کارگزار خان و شیخ عبد الرشید
لود و شیخ جهانیار و دیگر سرداران با هم یکدل گشته این بنا را گذاشته اند که به هیئت مجموعی یورش بر خود نهند از لوح گوی بار آورند شوکت جنگ بر این
ماجرا مطلع گشته خالی شد و همه را احضار نموده عذر خواهی نمود مردم این تمامی را به حبیب بیگ گمان نموده مبالغه کردند که شخصی که بر دروغ اراده
نمک حرامی به ما نسبت داده روبروی شما ظاهر گرداند هر کس بیان فرمائید تا اگر راست گوست روبرو شده ثابت کند که کدام کس گفته و اگر دروغ
گوست ما را در آن به سزا برسانیم حبیب بیگ مضطرب شده خود ظاهر نمود که من چنین گفته ام بطور خیرخواهی فهمانیده ام که ترک این گفتگو نمائید و آن
مردم بعد از دلها گشتند از همه منتم از این سخن چون دروغ بود شوکت جنگ هم از و آزرده شد و دوستان دانشمندان هم در همان مجلس مورد
لعن و طعن گردانیدند حبیب بیگ خود را مطعون طرفین دیده چاره رستگاری منحصر در ترک دنیاداری یافت و همانجا یراق و لباس از
برکنده گفت تا حال رفیقم و بعد از این فقیر در فی الجمله اگر چنین نمیکرد مردم از و سر از گشته اراده استخفاف و آزار او همانجا داشتند شوکت جنگ مردم
را از خود منحرف دیده از جمع سپاه دلشکسته گردید و در میان توجه دستی که برخصی از آنها اعتماد داشت بلغار نموده داخل خانه خود در قلعه
گردید و بر دروازه های قلعه مستحفظان گماشت که کسی را به یراق نگذارند چون سپاه هم بروا اعتماد ننمود همه کس ترک آمد و رفت نموده در خانه خود
نشستند آخر با جاز شده اذن آمدن به یراق داد در این اثنا خبر رسید که ایلچی برای حسب الطلب سراج الدوله از طرف میرگر روانه
شد نهایت تعجب نمود گفت اگر ایلچی این حرکت با وجود حقوق چندین ساله پدر من به عمل آید دیگر از احدی چشم ذکا نباید داشت هماننم
را تما شاید کرد حقوق پدر خود را آنچه بر ایلچی بود باد میکند و سلوکی که خود با او کرده یاد نمی آرد که با او کدام بیهاست که نکرده نمیدانم
بکدام سلوک امید وفا از و داشت با خراج نمودن یا ضبط اموال و اسباب نمودن یا ابروی او بر باد دادن یا او را عاری از عزت
و زر ساختن یگانه و سادن خلاصه ذکر سفاهت او را دفترها باید اما حیف مداد و قلم است که در تحریر آن رایگان صرف شود سراج الدوله
زمشار خواص و سکاکی و عدوهای او از حرکات میر محلی خان و دیگر تالعجان برای او استیاط نموده خواست که اراده در باره

در یابد تا آنکه شروع منازعه نماید **فرستادن سراج الدوله رای راس بهاری پسر صغیر راجه جانکی رام را نبو جداری گوندواره پیرنگر و مشعله گشتن**
آتش شور و شر و خاموش شدن چراغ دولت شوکت جنگ سبکسر سراج الدوله باستماع حرکات عجیبه او با آنکه خود الحجوبه بود دمبه گشته
اراده مدافعه او بعجلت پیش نهاد خاطر خواست و رای راس بهاری برادر خرد راجه دولبهه رام را همراه خطی بنام شوکت جنگ و سند فوجداری
پیرنگر و گوندواره بنام رای مذکور نوشته فرستاد و راس بهاری نحوی که از راه محل گذشتنهای خود را بسته عرضی به شوکت جنگ نگاشت و خط
سراج الدوله اطلاع داشته خود منتظر اذن شوکت جنگ نشست بمضمون خط سراج الدوله آنکه هر دو پرگنه مذکور در تصرف جاگیر دیگری
نیست من دخل بیگانه در آنجا مناسب ندیده پرگنهای مذکور بجاگیر خود طلبیدم چون جداری در میان متصور نیست راس بهاری را که بکار
آنجا مامور نموده ام دخیل فرموده خلعتنامه او خواهند فرستاد شوکت جنگ بورود خطوط برآشفته قاصد فرستاده را به دولتخواهان
خود شده همه را احضار فرموده بنده را هم طلبیده است میرعلی جان و سید بیگ و کارگذاران خان و دیگر اعیان مجلس و هلد زبان معتمد او حاضر بودند
که بنده رسید خطوط را گشوده نموده و مصلحت طلبیده همه ایشان مستفسر از بنده شدند خود هم پرسید بنده چون از مدتی گرفته خاطر بود و التماس نموده
که هر چه بخاطر عاطر رسیده باشد عین صواب و صلاح بود تا آنکه سماجت را از حد برد گفتم که چون عرصه قلیلی در برسات باقی و راه تنگ و ناساز
که در محاربات چاره از آن نیست هنوز مشکل شود و درست مناسب چنین می نماید که این تهیه مدت را بعداز اگذرانید و راس بهاری را به لطف
و مهربانی متوقع فرادان دستک عمل نموده طلبند و سراج الدوله بنگارند که آنچه به عمل آمد بسیار بجا و متوقع شد اما چون بنده هم خود را از
توسلان در این دولت میدانم بهتر خود آنکه این جاها بدستور سابق در دولتخواه باشند و مالگذاری آنرا من نموده باشم تا بعد به که چه خواهش
چه می نگارد و اگر راس بهاری بیاید بلطایف الحیل نزد خود باید داشت و چند روز برسات که باقی است باید گذرانید و اسباب حرب
را مهیا باید گردانید بعد برسات که احتمال شورش جماعه انگلیسیه هم هست انها را با خود متفق ساخته هر طرف که صلاح وقت باشد نهضت باید نمود
باری این سخن را پسندید و به منشی حکم نوشتن خطوط بهمین مضمون داد و تحسین رای بنده نمود خوش آمدگویان به ضابطه خود میرزا
گلهاش نموده شروع به ستایش تقریر نمودند و گفتگو را در این خصوص طول دادند تا لطف بنده که بمبالغه شد تا خوشش آمد یکمرتبه روی
از روی برگردانید و گفت عقل این تا کی زیاده از عقل من میتواند شد اینان عقل هزارها دارند و من عقل لکوک دارم مرا هرگز
این طور نیست و هر کارهای راس بهاری را طلبیده و بجای ها را تا حق گوشمالی داد و رقعه وزیر را که سند ربانشینش بود طلبیده دربار عام حکم
بخواندنش نمود و به هر کارها پیغام زبانی هم داد و خطی هم بسراج الدوله بهمین مضمون نگاشته در جواب فرستاد که سند صوبه داری
صوبه بنام من رسیده چون و رسطه اخوت و قرابت در میان است از سر جان شما گذشته هر مکانی را که در جهانگیرنگر تجویز نمایند و اطلاع
دهند بنام شما مقرر کرده سندش داده آید و خود در آنجا رفته بنشینند و دارالاماره را موخر این دو اسباب واگذارند که این جانب بنفس احوال
باید در رکاب است هر کاره ها برگشته بر راس بهاری با جر القل نمودند او جواب خط شوکت جنگ را نزد سراج الدوله فرستاد سراج الدوله

این خبر را استماع نموده از دریای حیرت بود که همه افواج را باراده استیصال شوکت جنگ در حرکت آمد و راجه رام نارائن را مع زمینداران افواج
عظیم آباد بمدد خود طلبیده از انطرف راجه رام نارائن مع راجه سندر سنگه و بهلوان سنگه برادر نبش شیو بهادر سنگه و جمیع افواج عظیم آباد که نهاد او
گرد آمده بسبب شوکت جنگ اگر نتیجه نباشد زیاده از اوقات البته خواهد بود چاکر آمد و سراج الدوله افواج همراهی خود را دو حصه کرده نصف فوج را به سر
کردگی راجه موهن لعل دیوان قدیم معتمد خود از انطرف کنگا فرستاد که از راه سیتب بر گواله و حیات پور گراه و صدا بر سر شوکت جنگ رود و نصف
فوج را همراه خود گرفته نزدیک راج محل شهر ساخت و متصل او راجه رام نارائن مع فوج خود عبور نمود ذکر رسیدن افواج سراج الدوله
در منیهاری و افواج شوکت جنگ در نواب گنج و سر حال البتن عمله شوکت جنگ و جنگیدن فریقین و ظفر یافتن افواج سراج الدوله و کشته
شدن شوکت جنگ در میدان جنگ و حرکات عجیبه که دران مصاف از شوکت جنگ بظهور رسید شوکت جنگ که از چشم زخم جنگ
با سراج الدوله خبر نموده نتیجامیکه سال گذشته مذکور شد فرستاده بود و بعد فرستادن خط مذکور بمردم خود فرمان داد که جای محفوظ التفحص کرده
معسکر را همانجا قرار دهند عمله عمده سرش که البته حالی از شعور نبوده اند باین منیهاری و نواب گنج جا بگیرند که هر جانب جهیل های عظیم محیط داشت
و راه در آمدن از کنار منحصر از یکسو انهم باریک بالکه بار ... از چوب ... که ... الحضور شده بود معین شود با آنکه در میدان جهیل ها
عمیق عریض بود که لجن جا دو سه کروه ... بعرض جا اندکی کم عرض ... بازهم اگر جا که از جا مقتضی آن بود خندقی بر لب جهیل کنده شده ...
بر آورده بودند و اگر سپه در آنجا به سلیقه جمعیت بازهم میجنگیدند ... که از لشکر خصم یورش تواند آورد و بر پشت ملک خود بود
رسد و اسباب انچه در کار باشد به سهولت در ... سر انجام یافته میرسید سپاه سابر که عبارت از سواران و نجبا و سرداران دلاور
باندیشه رایات بی تامل او و او خود بنابر عدم اطمینان از سپاه دور ... بعد ازان ... خود بر آید سپاه را میر جال
معین نکرده مرخص نمود و فرستاد که علیحده از خیمه گاه او بر لب دریا ... البته فاصله یک دو نیم کروه بلکه ... بود جمیع سپاه فرود آمده
جابجا بنده و نقی علیخان برادر بنده و کارگذار خان بخشی و شیخ جهانیار و شیخ عبدالرشید نوه شیخ مذکور و میر سلطان خلیل خان و محمد بخش خان
پسر الهیار خان تورانی که در جنگ ... ازو بر فاقت برهان الملک کشته شد و دیگر سرداران سیف خانی و غیره همه سالهای خود که گویا
کل فوج همان بود حسب الامر او همانجا رسیده فرود آمدیم و شبانه شنیدم که شهبیگ خانی که پیشکار ... دستی بود و ... داروغه ارسوی جنگ
از عهده پرورش بر داشته همراه آقای خود مانده یک روز قبل از جنگ رسیده بر سر راستی که راه بر آمدن ... حال همان معین شده بود فرود آمده
لی سردار سایر و ... به فاصله دو نیم کروه از همه جدا ... خبر وصول افواج سراج الدوله ... قبل از جنگ
خبر آمد که فوج هراول سراج الدوله رسیده می آید مردم این طرف ناچار تیار شده با استعداد ... ایستادند بعد ازان منقح شد که هنوز اندک
... در میان است و با فردا خواهند آمد شام ... خیمه شوکت جنگ رسیده ... القس نزد که تا کی می آید شب بهمین صورت
گذشت و صبح تاریخ بیست و یکم محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و هفتاد ... دو ساعت روز بر آمده بود که شوکت جنگ خود ...

ملازمان نزدیک بمخیم او آمده سلام کردند از انجمله بنده هم بود آنوقت هم عقده از جبین خاطر برکنش کار بزرگان بی هیچ دانش یکسو در مسلک
اعطاف و دلجوئی نه نموده سرداران را که برای سلام حاضر آمده بودند حکم داد که بجائیکه خیمه و مورچال داشتند بروند بیچارها ناچار ظاهر درست
راست انقاضلیک و بیم کرده که بودند رفته نشستند تا چه پیش آید و خود همه سواران یکه منوره و معتمدان خود مثل میرزا ان علی اکبر پسر عم علی
خواهرزاده خواجه معتصم برادر صمصام الدوله خاندوران که داروغه خاص دارالانشاء و صاحب ... زرتار بود و شمس لال که دیوان او نیز
او بود و سیف الدین محمد خان نبیره آقا عظیما که بجای پدر هزاری شده هزار گسته بهلیه های برق انداز هزاری مخصوص که بسرکردگی او تعیین
شده بود و برادر حقیقی خود شمس الدین ... تمام داشت ... و علیخان بهادر جار جنگ خطاب و چهارصد سوار همراه داشت در میان مورچال
نشسته صیدزدگی گردید ... گرفت و بر عزم خود کو با استحکام مورچال میداد و عمرخان نام جماعه‌دار که افغان کهن سال آورده سلطان خلیل خان سردار
معقول دنیا دیده از نمودگاه بود ... جمعیت خود که قریب صد دوصد سوار خواهند بود اتفاقا در آنوقت همراه بود ... الانواع ...
خلقی با همراهان می نمود ... در میدان آباد ... لشکر سراج الدوله به سرداری راجه موهن لعل دیوان او در رسید
در اعلام آن لشکر ... دیده ... مشاهده میشد و فاصله مابین العسکرین ... کرده بود ... سپاه ...
سپاه ... با اظهار جلادت ... خود از مورچال بیرون رفته در میدان قریب به هم کرده ... از مورچال ... اندازان
... مقابل لشکر سراج الدوله ایستاده ... گذرانده ... در میان جهیل ... از جهیل و مورچال بر آمده ایستاده
بود و همین لشکر سراج الدوله از فوج سرداران و سواران لشکر شوکت جنگ جنوبا و شمالا مقابل و بفاصله دو کروه در میان
جهیل عظیم داشت راجه موهن لعل با اتفاق میر محمد جعفرخان و رودت محمد خان و میر محمد کاظم و دلیرخان و اصالت خان پسران عمرخان و شیخ
دین محمد و دیگر سرداران خیمه ها را لب دریای گنگ بر پا کرده خود همه سایر سپاه ... جانب لشکر ... ساخته بنا بر احتیاط مستعد
و شروع شورانداری نمود گوله ها بنابر بعد مسافت اکثر در جهیل می افتادند لیکن از دو ساعت که توپهای کلان رسیدند و آنها را استمداد دیدند
بعضی از گوله ها متصل بمورچال و احیانا یکی دو ... در اندرون مورچال هم میرسید چون گوله اندرون رسیدن گرفت شوکت ماهی و مراتب را از
... ساخت ... تا بخواب تند ... همراه ... که یکی از ... آورده ... توپ ...
مردم متفرق ... راضی ... عمرخان جماعه‌دار مذکور ... که نواب سلامت این صف جنگ است و
من همراه اصف جاه جنگها دیده و جنگیده ام جنگ ... میکنند فوج را یکجا ... نموده مقدمه و جناحین آراسته توپ و توپخانه ...
رو گذاشته باید بمقابله خصم شتافت و پایدار ... باید نمود تا فتح و ظفر جلوه گر آید ... جماعه‌دار مذکور ... نمود و صف جاه را ...
من خود صد صف جنگ جنگیده ام ... در کار نیست ... در این اثنا سواری ...
و همه سرداران بگوید که ... دشمن ... نماید و ... جرات ... بر آنها ... سوار ... این فوج ...

بر حسب فوج کثیر و ازدحامت گل و لای جهیل لوریتش میسر ان نمود و بعد از اصلاح شبت هرگاه انتهای لوریتش از بند و این گل و لای را طی نمایند و صدمات
توپخانه کشیده نزدیک رسند الوقت آنچه از دست بر آید بعمل باید آورد که همین غنیمت است از رده و شگفته گشت و سبحان الله بر زبان راند و گفت در شتاد
که نامردی چه میکنید ها باید نمود سیام سنگه رشید و توپخانه من برابر آمده پیر مردان مو چال رفته و دشنامها و سخن سازی میکنید اما در آمد و رفت یکبار دیگر
روز گذشت پیغام دیگر که رفت تا جواب آن آید عرصه بالیست چون تا گفت رد و قبانده سوس نوع خمار و شنیدن بالبهای بسیار در پرسش مجید و میل صحبت
نسوان محتجبه عنان خاطرش بطرف خلوت کشید از فیل فرود آمده در خیمه حرم سرا رفت بنده با دیگر حاضران در خیمه دیوانخانه نشسته شکر الهی بجا آوردم
و گفتم که اگر امروز که باقی مانده است بخیریت بگذرد و شب همه آگاه گشته و این احمق را الطور که میسر آید فهمانیده فردا افواج را یکجا و مرتب باید نمود
و رعایت مجموعی باید جنگید تا آنچه مقدر است بمیسر آید این را گفته از ده زمین در لشکر سپاه که طرف دست راست قریب بیکدیگر توپخانه کرده و برادر من علی عسکر خان
و جمیع دوستان همانجا بردم چون از انبوه مسافر بیرون نیستم دیدم که شیخ جهانیار و کارگذار خان و حبیب بیگ و محمد سعید خان و شیخ سعدالدین
سلطان جلیل خان و جمیع سرداران با استماع پیغامهای شوکت جنگ با حقیقت نیاورده تیش نموده اند و تصرف جهیل پیش روی را انجام آن تمام نموده عقب
به لشکر سراج الدوله میرسند و جنگ تمام میباید و من در تنها از قفا افتاده ام الحال با نیا میتوانم رسید و لشکر شوکت جنگ را در عجب تفرقه دیدم و دانستم
که سرداران عمده با همه سواران همراه از میان جهیل بحال بیایند و گذشته و بی ترتیب ریان دهند و از طرف سراج الدوله خورده اگر الله آبادی
افغان و جزایر با همه چو انند رسید یا در راه تمام خواهند گردید و سیام سنگه سپاه در آن با تمام از طرف شرق حکایت داند بچه
صورت بر سر آنها خواهد رفت یا نخواهد رفت و اگر رفت چگونه خواهد رسید و معامله چه خواهد انجامید دانستم که هر دو لشکر این سبک سر تمام شد اگر
بضرورت این ابله هم با لشکر خود میبود و مجادله بر دو لشکر یکجا شده صورت ترتیبی روی نماید شاید کاری از پیش رود در گشتم که خود جنگ
را بر آورده سوار گردانم و نزد تیر اندازم تا همه یکجا شوند بیرون در خیمه آنش که رسیدیم دیدیم که خبر شکست بر دو لشکر بی سواران سایر و توپخانه
سیام سنگه را این مست لا یعقل رسیده و خود نشسته استعمال سر و دستار از خواب بیدار رو بر فیل سوار شده مردم از کارش کم
لعبه داخل شد لشکر در خیمه بکارهای خود را گشوده بد مضطرب الاحوال سر سینه سعی در اجتماع و حصار در تا آنها
از افواج متفرق بنشین بروید با فوج سراج الدوله نزدیک تر گردید بار بی تاکید نمودم تا از جای خود جنبیده ابالی ده قدم راه میرود باز در
بر دوش فیلبانان گذاشته فیل را توقیف میفرماید و بنده علی الاتصال تاکید مینمایم با بهر صورت این بجز بیست گری سپاه خود رسید
از جنبید سعی کردم سودی نبخشید ناگاه از دور دیدیم که فوج جهیل را طی نموده چون نزدیک بفوج سراج الدوله رسید آید کل عظیم بر کنار
به کنار جهیل که از طرف لشکر سراج الدوله بود بمحال عبور و بر آمدن از طرف مردم سراج الدوله به خاطر جمع ایستادند تیر
بندوق و خرابی خود نموده مردم از آن هر کناره گشته به لشکر رسیدند و در این جا بعضی از طرف
با ... نموده در گذشتند تا آنکه میر محمد جعفر خان و در دست محمد خان و میر کاظم خان و عمر خان با پسران خود ... خان و ... خان

و اصالت خان و میر بهادر و شیخ دین محمد که هراول راجه موهن لال بود پیش تاخته و کار بر لشکر شوکت جنگ که قلیل مردم بتفرقه مانده بودند بتمام حمله
یا بیشتر گرد او گشتند شیخ عبدالرشید نبیره شیخ جهان یار و محمد سعید خان خلف ابوتراب خان تورانی داد دلاوری داده شربت ناگوار مرگ نوشیدند
میر سلطان خلیل خان تیر بهادر جام را در کشید لطفعلی خان و حبیب بیگ که دران میدان فشرده آمده استاده بودند اندک جراحتی خورده بدست
دوست محمد خان و میر جعفر خان افتاده چون ایشان را شناختند زنده ماندند کارگذار خان دلاوریها نموده زخمهای گران برداشت چون کسی نماند تا
شیخ جهان یار صحیح و سالم و کارگذار خان مجروح و بیهوش از میدان برگشتند و سیام سنگه هم زخمی برداشته گریخت و سرداران فوج سراج الدوله
بهیات مجموعی بیشتر آمدند مخبر رسیدن انهار و بری در شوکت جنگ میر مردان ... خاص داران بهمن لال ... خاص رساله و میر رضا علی
برادر شوکت جنگ با همراهیان بی تحریک آثار کارزار راه فرار گرفتند و سیف الدین محمد خان که قایم مقام بخشی شده بود جراحتها خورده برگشت و از
بر ابدارانی که رفاقتش نکرد شوکت جنگ موفق الحواس تا بر سر ده سرداری استاده بود که گلوله بندوق بر پیشانیش خورد و جان بجان آفرین
سپرد دستار پیچ منیی و دستار زعفرانی که بر سرش بود بر زمین افتاد و کسی از بر داشت تباره را بخانه خود و ضبط کس دیگر هم که با فیلش مانده بودند
برگشته هر یکی راهی گرفت میر مرتضی خان برادر کرم الله خان امیر خانی که از سبق میر محمد جعفر خان بود عقب قتل لاش شوکت جنگ تا خیمه خود را
خود در اثر دیگ رسانیده و میر را رستم علی پسر آقا صادق همشیره زاده امام قلیخان مرحوم مهین را که در خواصیش نسبه بود از طرف نسبت نیزه
خورد که بر چیزی می نامند برشانه او چنان زد که برابر سینه شهر گردنش برآمد و گفت براق را بین و آنگدار میرزا مذکور که واقعی رستم زمان و از
نیکان جهان مومن پاک اعتقاد صاحب سلاح و سداد جمیع محامد خدا داد بود در خواصی برگشته نسبت دست در ... را که شیخ خصم ابلیس طلبیده گفت
که بدعا و غفلت نیزه بمن زدن لاف بهادری دار که ما براق را نه برای آن نگاه داشته ایم که در چنین اوقات مفت با مثال تو بهم بسپریم بیا و برات
بگیر میر مرتضی جرات مناقشه بجای خود شتافته و قبل بدستور که فیلبان میرانند بیشتر رفت چون شام قریب شده بود که این جنگ طی
شد کسی تعاقب کسی نکرد و رعیت ملک لوت سنه هم حرارت غارت است مردم را یکی برابر نزده رفته بخانهای خود رسیدند بنگاه
و برادر بنده بخصوص بشیر قبل بودیم شوکت جنگ میگفت که بعد از فتح ازین هر دو دیگر مالی ندانم که باشان پیوسته اند خواهیم فهمید و
سراج الدوله میگفت که شوکت جنگ چیز ناچیز است همین هر دو پیر ابدار تنهای فساد و مهیج جدال و عناد شده اند بعد ظفر هر دو را بسزا
خواهیم رسانید یکبار در لشکر رقعه هم از سراج الدوله متضمن عتابات و ترغیب ترک رفاقت شوکت جنگ توسل و وصول به
لشکر خود داشت بما هر دو رسید اما جواب از خوف غماران نه نوشتیم زبانی پیغام دادیم که در توقف اگر ترک رفاقت کنیم صاحب را
بر ما چه اعتقاد خواهد بود خلاصه لطفعلی خان و حبیب بیگ را خود بعد دو سه روز چوبهای برای سواری و خرج راهی داده باخراج
از لشکر ساز فرمان داد و راجه موهن لال را برای ضبط اموال شوکت جنگ و بند و بست پورنیه فرستاد و میر محمد کاظم خان را بر نیابت راجه مذکور
نمود میر محمد کاظم خان چون داماد خاله فقیر بود التماس نمود که غلام حسین خان اگر زنده مانده باشد همه ما در عیال و اطفال خود و عیال

برادرش لطف علی بیگ در آن محل خواهد بود در باره اینها حکمی بهار عجله... مقصد و زیاده باموجب... الفعال من بار اینها شود بافضال الهی متوسل... مان داده

گفت که ما در علاج حسین خان همین نیست که با میر محمد کاظم خان بهادر قرابت داشته باشند عمر من تیر تربیت زمین اگر... بسیار است میدارم باید الوضی

از اینها کرده و درسنگ راه داده بخوبی رخصت گیتی تا هر جا خواسته باشند فارغ البال بروند بنده بعد ورود بخانه خود از میدان جنگ احوال والده

متغیر یافته یکلش خاطر ایشان بر داشت چون حواس او نشان از انتشار بر آمده جمعیت گرائید التماس نمود که بالفعل در کوت باید نشست تا بعد از این

چه شود... را که ناموس و پس ماندگان ضرور است همراه خود گرفته معه والده در گوشه پنهان شدم و رقعه بمیر محمد کاظم خان نوشتم

اثر دلتعالی آن مرحوم را بیامرزد چنانچه... همراهی خود را معه جواب رقعه فرستاد... بسیار است و صبح آنکه از سیوم جنگ بود همراه جمع

سوهن لال وارد... در خانه فقیر فرود آمد... رسید در تسلی و حمایت فقیر گوشه... بفقیر رسانید

موهن لال اقبال... جنگ را از ما واپس گرفته دیگر اصلا تعرضی نکرد... نسل میر علی خان و اقارب

در میر عبید الله... سراج الدوله... داده بود... ناموس... اسباب

قابل... عظیم آباد... رسیدیم... مسلمان صورت... عظیم آباد شده در

تکیه شاه ارزان نزول نمودیم... در باره حکمی... رسید

... عظیم آباد رسیده از

تا گنبد... فقیر... تکیه شاه ارزان... صحبتی سید

کسی از آشنایان عیادت و احوال پرسی... اول حکیم علی طبیب... رحمت... دعای

متبل ایام... محمد... بیگم... میر سید محمد صفاهانی

مرحوم... میر سید علی مغفور... سعادت... والده و احوال فقیر

نموده... سراج الدوله بود

بر گردد و الحال هم... صالحه... احوال این عبید اقل... شیخ نصر الله

مرحوم خلف... خان میر سامان والد مرحوم... شیخ محمد علی حزین اوهم

در آن ایام میر سامان نظامت عظیم آباد بود بهانه زیارت... فقیر

صدور... سراج الدوله... و الحمد لله... بافضال الهی... صحیح و سالم معه اسباب و

ناموس... سعادت ادراک خدمت... شیخ محمد علی حزین اعلی الله مقامه و ملازمت... عبد العلی

... سراج الدوله

مثل سراج الدوله نجات یافته بود در برابر دیگر که پیش از همه انها را از عظیم آباد اخراج نموده بودند سر نیز رفت والحمد لله علی ذلک جمیع نعمائه کما یلیق
بکرمه و کبریائه و همین حال سهل بدلی در پورنیه توقف نموده اولاد و نسوان صولت جنگ مرحوم را که اخوان و اخوات شوکت جنگ بودند و
سپهدار جنگ خلف سیف خان مرحوم را که داماد صولت جنگ شده و زن او قبل از مردن پدر خود صولت جنگ هنگامیکه بر سر محمد سعید زمیندار
کهرگه لشکر کشیده مرده بود با عزاز و احترام نزد سراج الدوله فرستاد و خود بعد ضبطی اموال صولت جنگ مرحوم و تحقیق و استدراک انچه باقی مانده از
شوکت جنگ برباد رفته بود و الفراغ از بندوبست ملک پسر خود را در انمکان نایب گذاشته خود بخدمت سراج الدوله برگشت سراج الدوله
بمقتضی استحکام خود در امور دراهم و فرموده برای سرکار نشاه پره موافق مصالحش تقرر نموده بکار دولت خود که عبارت از عمارات منصور گنج دوم سعید آباد
باشند مظفر و منصور معاودت نمود ذکر رسیدن جماعه انگلیسیه برای تدارک در استرداد کلکته که از دست آن جماعه بدر رفته بود و از گرفتن مالک حسینه
دیوان و تسلط اصحاب انگلیسیه بر کلکته و رفتن سراج الدوله بر سر انها و از گرفتن بحوف سنجویکه انگلیسیه بر لشکر آوردند و زخمی شدن دوست محمد خان
و مصالحه نمودن با سرداران انگلیسیه از راه خوف و بیم در نهایت زبونی چون سراج الدوله بمرکز دولت خود سالما و غانما برگشت ز دولت ها بر
او افزوده روزگار بسیار و اسباب بیشمار از هر خانه به خانه او منتقل گردید مهیای اشیب عین الکمال و مستعد بهر زوال گردید و این ضابطه مستمره
دنیاست که هر شیء برگاه بجه کمالیکه لایق اوست برسد بعد از ان بهر زوالی که لازم اوست گردیده انچنان نابود و مفقود گردد که هرچند مردم متجسس
و متفحص ان نمایند اثری از ان پیدا نباشد تفصیل این اجمال و بیان پیدا شدن زوال برای دولت سراج الدوله انکه چون بیشتر در یک صباح هنگامان
کلکته که باعث جنگ و رقابت با سراج الدوله شده بود مغلوب گشته خود را معه معدودی از اصحاب که باقیمانده بودند بر جهازات کشتیها
به مندراج که کوتهی انگلیسیه در صوبه کارنات دکن است رسانیدند و شاید بعضی دیگر هم از سرداران جماعه مذکور که باطراف مملکت بنگاله برای
کار و بار خود متفرق بودند خبر نهبت و غارت قاسم بازار و کلکته شنیده بطوریکه توانستند خود را از مهلکه مذکور بدر برده بهمانجا رسانیدند در ان
وقت کرنل کلایف سالار فوج انگلیسیه ملقب بنام در شاه انگلستان و متعین کوتهی دکن بود و دران روزها با فرانسیس جنگیده ملک دکن را از دست
انها بر آورده قلیل فوجی آراسته قریب یک دو پلتن تلنگه و سه چهار کمپنی سولداد ولایتی همراه داشت و باعانت ناظم دکن سید
محمد خان صلابت جنگ پسر آصف جاه در مقهور ساختن جماعه فرانسیسیه نموده مورد الطاف او مخاطب به ثابت جنگ بود و ارباب کوتهی
دکن و صاحبان بنگاله که ستم دیده و خسارت کشیده از دست سراج الدوله رفته بودند باتفاق همدیگر قرعه مشوره انداختند رای همه بران
قرار یافت که کرنل کلیف بهادر ثابت جنگ معه صاحبان کلکته وغیره بطرف بنگاله رود و بهر صورتیکه در انجا صلاح داند فکر در آستن بنای
کوتهی بطور سابق نماید اگر بآشتی و صرف مبلغی میسر آید مضایقه نکنند و اگر به غلبه ممکن باشد ان قسم پیش آید کرنل کلیف معه اصحاب کوتهی
بنگاله از مندراج بسواری جهازات با انواع اسباب حرب انچه در الوقت میسر داشت نهضت نمود و متصل به کلکته در دریای که مشهور
به آب سیاه و محل اتصال بنگاله بدریای شور است رسیده جهازات را لنگر کرده چون سرداران این فرقه نهایت دانا و شجاع

دستخبر دکار را آگاه می‌باشند بنجام مصالحه سراج الدوله داد عذر تقصیر استر در یک حرامست در خیمه لک روپیه بشرط دادن حکم اعدا انگریزی در کلکته
موافق وضع سابق و برهانش عبارت از قرار زمانه تقبل نمی‌نمود سراج الدوله که سفینه بر مردم و مصاحبان او شوخ و سفیه بر دارشت و بیراه از جرأت امر
ابن جماعه و کمال دلیری و شجاعت در دل ایشان مردم بیخبر و محروم از انجا را آگهی نبود و آگاهان را مجال نبود که تفهیم توانند کنند نشنید و گفته ایشان را بسمع
نمی‌شنید والحال هم کسی یکی می‌شنود از ایشان مملکت خود را راست او بجان آمده خواهان استیصال او بود به صلاح و مصالحه کسی نمی‌شنید در احیانا
اگر کسی امر معقوله چیزی میگفت ابلهان بحرف و مصاحبان بی‌شعور خلاف خساست تقریر دنده اگر گفته حرف درست می‌شنید و او به نیکی در کار ایران
حکایت نکنند تا آنکه یا بیت جنگ بر احوال عظمای مملکت بنگاله چنی آگاه بوده وار توقف و انتظار خود درنگ گردید و عزم رزم را جزم نمود
و جهازات توپخانه را محاذی محل اقامت مانکچند در دریا آورده و لنگر نموده شروع بآتشباری گوله توپ بعد از مردم چون مزاج در لشکر مانکچند
احساس نمود فوج را آراسته بتوپهای لایق جنگ میدان در جای مناسب بر کنار دریا فرود آورده با افواج مانکچند مقابله و مقاتله بنیاد نهاد
آن ابله جبان با آن مردان بیار زده گاه فرار بر قرار داده آن بر خود اختیار نموده بگریخت و باعث جنگ بود دیگر اصحاب و ارباب کوتهی کلکته با آن
خود نزول نموده لوای فتح و ظفر برافراشت سراج الدوله باستماع این خبر از نشئه غفلت گوش هوش خود گشته عازم حرب و تادیب جماعه مذکوره گردید

ذکر برآمدن سراج الدوله از مرشدآباد بار دوم بجنگ با جماعه انگلیسیه و مغلوب شدن و کوچ نمودن که بر لشکر او زدند از کثرت بی‌رشتگی و دوراندیشی و مصالحه نمودن با کمال عجز و زبونی

در ماه ربیع در ره تنبیه و تادیب سراج الدوله در جای خود بکام دل آرام نشست تا آنکه صحرای اعمال او جسته اسباب
زوال دولت او مهیا شد و خبر آنچه با مانکچند در کلکته شنیده روز دوشنبه در ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد از مرشدآباد برامده
بمحاربه انگلیسیه برآمد و لشکر خود با اسباب جنگ مهیا نموده از عساکر کلکته در حوالی بندر کلکته رسید بمکانی از باغ خود مناسب دیده خیمه و سرادق ساخت
و به بلیه سعی و تردد در تسخیر امکان نمود و استمام تمام داشت هم جنگ بینه و هم جماعه انگلیسیه الوا جواب سوال با تفحص احوال مفتوح داشته رفت
بعضی مردم گاه گاه پیشتر از آن رسیده در شیخون مطهر گشت شخصی را که برو شیر و شجاعت و صدق و صفا و حافظه در خود داشت او به محل
بوسیله ابلاغ بعضی پیغامها پیش سراج الدوله فرستادند تا اطراف و جوانب خیمه او و عساکر او را برای العین مشاهده نموده و از این خیال و حافظه خبر داد
تا آنکه آن شخص مخصوص که با وصاف مذکوره متصف بود حسب الامر در حضور او آمده بظاهر رسالت پیغامها بمردم رسانید و باطنا از کم و کیف معسکر او
آمده و شد آن و اطراف خیام خاص او علیحده اطلاع بهم رسانیده برگشت و معلوم است که همان شب یا شب دیگر اما زیاده از دو سه شب
گذشته بود که اراده شبخون جزم نمودند و ظاهرا در شب کشتی معدود که مهیا بود فوج خود را بران سوار کرده بطرف منتهای لشکر سراج الدوله
رفته انتظار سحر کشیدند چون ساعتی از شب باقیمانده بود از کشتی فرود آمده از طرف پشت لشکر الهی کلکته داخل شدند و فاصله در لشکر نزدند
قدم تقدم را همی پیمودند و کوچه تفنگ چون تگرگ بار بر سر لشکریان سراج الدوله می‌باریدند و بی‌دریغ تیر از آن جماعه که گرسنه و مضطر
یکباره هنگام نمودند سپهسالار آتش باری بود و از اسبان و مردم لشکر که در محاذی و مقابل این سلک افتادند مجروح و مقتول شدند

شدند چنانچه از سرداران عمده دوست محمد خان بابکه که هم بهادر در دولت خواه و هم از امرای سپاه بود محمد فرخ گشته از کار رفت و از مشاهیر دیگری
زرد کر قبر بست و شنیده شد که اراده شجاعان انگلیسیه آن بود که در این شبیخون سراج الدوله را اگر اینجا آید گرفته ببرند به سبب منع و ضباب که به
گمان گویند چون در آن وقت نشد ترتیب و بار ربه های هوا برشته بارگی گرفته بود که دو شخص متصل هم دیگر را نمی دیدند از این جهت سمت خیمه و مکانیکه جای اقامت
بود در لحاظ نماند و عبور صفوف برق اندازان از طرف دیگر شده سراج الدوله از گرفتاری محفوظ ماند و تفنگ کنان به وقار و اطمینان در راه هیچ جا
نپاییده از طرف سر لشکر برآمدند و با باکت و سیورت آبادی خود که محل اقامت افواج عسکر شان بود سالما و غانما رسیدند سراج الدوله
و کم جراتان لشکرش را از مشاهده این شبیخون که نمونه محشر در آن معسکر آشکار و نمایان گشته بود دل از دست رفته اضطراب و هراسی عظیم در خاطر
جای گرفت و از خوف این جرات اقامت در مکانیکه معسکر و متصل با آبادی کلکته بود مشکل دید میر محمد جعفر خان را که پدر زن او بود با جمیع
اعیان لشکر و ارکان دولت احضار نمود و استشاره فرمود که الحال چه کنیم و چه تدبیر نماییم آخر مردم اضطراب او را دیده ناچار جنگیه
مصالحت تجدید قرار دادند و بنای مصالحه گذاشته آمد چون جماعه انگلیسیه مجوز نبودی او اکثر باقید دعوای اموالیکه در جنگ اول فوج سراج الدوله
غالب آمده از کلکته تجارت برده بود نموده مبالغ خطیر گرا دنش گذاشته ناچار الامر بعد قال و قیل و برد و سوال و پیغام بر آن جواب و سوال
مصالحه انفصال یافت و سراج الدوله اندک مبلغی را متعهد گردید که در اداء آن تاریخ سابق نقد بدهد و در عوض بعضی دیگر چنین قرار یافت
که شش پرگنه متصله کلکته که نام آنها را فقیر بند ثبت درج ننماید مبلغ مذکور بدست انگلیسیه بسپارد و تا وصول مبلغ معین محالات مذکوره
در دست آنها بود بعد اداء مبلغ معهود محالات مذکوره را بدست عمال سراج الدوله بسپارند چون این صورت منقح شد مستر واجبه که اظهارا
لفظ مطلوبی سراج الدوله از قید خلاصی یافته و رسانیدن جواب سوال بود در حسن ممنون و مکارم گشته مسیو حسین دلاسا کرده بعد تحریر مسکات از جانبین
دار فصل و یابی از بهر سراج الدوله طبل مراجعت کوفته به مرشدآباد رسید و در عمارات منصور گنج نزول نموده بنا بر مشاهده امور که
در عالم غرور در تصور نمود مسخر و بکار خود متفکر بوده می بایست چه کند از بعض معاصی و اوضاع تا این وقت گذشته دانست که خدا آگاه است در دست محمد جعفر خان
برای استفاده ولد اشتن اهل و عیال خود در حصن حصین اهتمام گرفته در آن قصبه رفت اکثر قدمای رفقای خصوص میر محمد جعفر خان و راجه
دولبه رام را با خود دگرگون دیده می دانست که چون سر رشته داران و رئیس تمیز اند از طاقی تا تیره فساد آنان بر همه مقدم دانسته
مصلح واقعه قبل از وقوع تدارک آنها ضرور اما چون جبلت خسرانی مراست و در شیمه نسل انگلیسیه در پهلو نشسته بود نه غرور و نخوت
عادی و نه دارای فطری میگذاشت که به سلیقه درست و اخلاق حمیده اشخاص مذکور را که دیگر خود گردانند و نه چنین دید دلی میگذاشت
که مخالفان خود را مقهور و مغلوب گردانیده از قلمرو ولایت بیرون نماید و اعوان و انصار تازه بهم رسانیده او از نقص تربیه و شعور انتظام
عظایم امور داشتند و نه طمع میگذاشت که عرض خود بکسو گذاشته و خود را لایق کارهای عمده نداشته التماس نمایند که اعیان شهر و ارکان
دولت بهایت جنگی را از خود راضی داشته خود را اندک بسازند معامله با مردم سهل است بهر صورت اگر شما لجرات و اقتدار باشید اراهم

با اطاعت

تقدیر نیابت از عنایت شما خواهد رسید از جهات مذکوره گاهی که مغلوب تعدی فرانسیس میگردید توبها متقابل جویای میر جعفر خان میجسید و رابطه دلبند را لازم

زدن آن بر دارد موسیو لاس با ما موافق میگردید و جنگ سپهر را گاهی به تسخیر و استهزای رنجانید و گاهی نواب و عهد قسم نگونشتن میرسانید درین اثنا با

فرانسیسیان انگلستان که منازعت بالصد بیش صد ساله است زمانی بمصالحه و استعداد اسباب حرب میگذرانید و زمانی بجنگ و جدال و حرب

و قتال می پردازند مدت مصالحه انقضا یافته آتش منازعت التهاب یافت و در دکهن باهم جنگیده جماعه انگلیسیه بر فرقه فرانسیس غالب گشت

و جهاز جنگی انگلیسیه بزرگی از سرکار از جنگ بسیار در بندر فرانسیس که متصل هوگلی و چنچرا بای ولندیس است آمده [illegible]

که با تبرم خود دعا نمود و حقوق نمک و رفاقت و همقومی فراموش کرده راه فرانسیسیان چند جهاز در دریا غرق کرده مخفی بقدر یک صد برای

آمدن جهازات خود نگهداشته بودند به انگلستان نموده جهاز جنگی ایشان را آورده قلعه فرانس دانگه منسخر گشت و فرانسیسیان مغلوب شده گوشه‌ای

که نزدیک قاسم بازار داشتند نیز از دست ایشان بدر رفت موسیو لاس که عمده روسای جماعه فرانسیس بود به سراج الدوله توسل جسته بمعه باقیماندگان

جماعه خویش از توپ و بندوق و پیاده ها بر این ابزار تربیت خود ملازم سرکار او شد جماعه انگلیسیه با میر و اشخاص سرداران منافق سراج الدوله

با تحواهش خود مستور و کیل خود به سراج الدوله پیغام دادند که مصالحه فیما بین ما و نواب بعمل آمده و لازمه مصالحه بلکه مشروط است که

دشمن ما دشمن نواب و دوست ما دوست نواب و همچنین دشمن نواب دشمن ما و دوست نواب دوست ما باشد الحال میان ما و فرانسیسیان

جنگ شده ما این را زده ایم و نواب اینها را در کنف حمایت خود جا داده پرورش اینها دارند این امر باعث نقض عهد و برهمی مصالحه

است و منافقانیکه خواهان زوال دولت او بوده اند مبالغه کردند که برای این گریخته‌های چند آزردگی و برهمی با انگلستان تمام است

اینها را جواب باید داد سراج الدوله در این باب با موسیو لاس گفتگو نمود لاس مذکور در جواب گفت که اگر شما حمایت ما در مقابله انگلیسی

فرانسیس نکنید متحمل نقض عهد مصالحه خواهد بود و اینکه شما هزاران نوکر دارید اگر چند کسی از فرقه ما هم ملازم دارید باشند نقض عهد نمیشود سراج الدوله

جواب مذکور را به وکلای انگلیسیه گفت اینها باز آمده و اشعار به جواهان سراج الدوله اصرار بر سخن سابق نموده مبالغه داشتند و ارباب غرض نیز

در قالب دولتخواهی عرض مینمودند که برای چند فرانسیس متفلوک برهمی با انگلیسیه خارج از قانون خرد و مصلحت [illegible] است تا آنکه سراج الدوله

ناچار گشته موسیو لاس را به پتنه عظیم آباد رخصت داد در ایام رخصت از حضور خود مبالغه نمود و موسیو لاس وقت رخصت عرض نمود

که اگر نوکران با شما در مقام عذر و کینه خواهی و به انگلیسیه اتفاق نموده اراده ها دارند و مرا بر این جواهی شما بر می آرند بعد بر آمدن من شما

با انگلیسیه جنگ نتیده کار خود تمام و شما را تمام خواهند کرد تا من همراه در جنگیدن با اینها حاضر نخواهم شد نوکران شما بر شما دست

دست نمی توانند یافت بیش احضار با شما ست سراج الدوله از خوفیکه مستولی داشت متوسل به آن [illegible] بالفعل رفتن شما اصلح

است اگر حاجت شود با رحلت شما را می طلبیم لاس گفت که نواب صاحب یاد داشته باشند که میان من و شما باز ملاقات نخواهد شد و دیگر

رسیدن از ممتنعات است دروازه عظیم آباد گردید لیکن رفتن از زم نشد آیا در منازعه‌های سراج الدوله با میر محمد جعفر خان و [illegible]

راجه دولبهه رام استعداد یافت و این مردم کس جگت سیته و دیگران را که از دست سراج الدوله عاجز بجان و روز و شب ترسان و لرزان
بودند با خود متفق ساخته در فکر بر انداختن بنیاد دولتش شدند بلی کهسیی کته دیونیه از سراج الدوله دشتابازی در نزع ضبط اموال و اسباب خانه و
خود داشت مخفی در اعانت میر محمد جعفر خان کوشیدن گرفت و با هر کسی که گمان عیب خاطر از سبب خود و احتمال انحراف از سراج الدوله داشت
دفترهای شکایت برای مردم معتمد بنیش انهاکن ده و حقوق پدر و شوهر خود بیاد شان تظلم و استغاثه میکرد و هر یکی را دلالت بر رفاقت میر محمد
جعفر خان و راجه دولبهه رام سعی نمود و تدبیر رسانیدن اخبار نهانی که در وقت ضبطی اموال مصحوب زنهای معتمد و خواجه سرایان خانه خود مخفی
گذاشته بود اعانت و مدد میر محمد جعفر خان میکرد و میر محمد جعفر خان رفقای دیرینه خود را از رهها رسانیده منفعت اینها از فرقه سپاه هر کس را
که بی کار و بار و با قلندرس گرفتار بود گرد و پیش خود میگذاشت و اراده همه بخانه او در کمال اخفا بود ذکر برانگیختن ارکان نفاق پیشه
اصحاب انگلشیه را بمحاربه سراج الدوله و گذاشتن بنای عهد و پیمان با جماعه مذکوره و لشکر کشیدن سرداران انگلیش بر سراج الدوله
و بر آمدن راجه دولبهه رام با استحکام مورچال در پلاسی و در ساختن با اینها و آمدن سراج الدوله تا پلاسی با اراده جنگ و هزیمت
یافتن از افواج انگلشیه و تنگ دمتور شدن و نظامت بنگاله به میر محمد جعفر خان و انتقال دولت از خانواده مهابت جنگ بدیگران
چون کار بجائیکه سابق ذکر یافت رسید هر یکی رای اختیار نموده چاره مدافعه سراج الدوله منحصر در برانگیختن جماعه انگلشیه دید و هر یکه
توانست و دانست در ترغیب و تحریص اینها بجنگ سراج الدوله کوشید جگت سیته ظاهرا بوساطت گماشته های خود این چند روزه را که مهاجن عمده
کلکته بود برین فرصت آورد که انگلشیان را برای اراده مجادله و مقاتله سراج الدوله مصمم گردانند و راجه دولبهه رام نیز کسی را برین کار معین
نمود که بنده نام او نشنیده و میر محمد جعفر خان همان میر را امیر بیگ که اندکی از احوال او در بیگ گوئی که در رسانیدن بعضی بی بی ها بانگلشیان
نموده بود مذکور شد فرستاده احوال بد سلوکیهای سراج الدوله با خود و دیگران و اجتماع آرای جمیع مردم بر ذبیحه او با جماعه انگلشیه ظاهر نمود
بالکه محضری که بسعی میر محمد جعفر خان بمهر سرداران که از دست سراج الدوله بجان آمده بودند تیار شده بود بمیر صاحب مذکور فرستاده خواهان
حرکت سرداران جماعه انگلشیه گردید و پیغام داد که اگر شما صاحبان اندک حرکتی از جای خود و سهل جنگی با سراج الدوله نمائید بمدارک
او بهر صورتیکه دانیم با خواهیم نمود و با مدد کوچه شما خلق عالمی از دست ایذا و اضرار این ظالم نجات خواهند یافت و وعده آن در مبالغ خطیر
سه کرور روپیه و دیگر مواضعات که بنده را بر آن اطلاعی نیست مؤکد بعهد و پیمان نمود و در میان آمدن مهاجنان مذکور نموده ظلمهائیکه از
دست سراج الدوله برای کهسیی و دیگران گذشته بود و چند از آن را بستگیک ظاهر ساخته جماعه انگلشیه که در شجاعت و پردلی نظیر
ندارند و کیست که با آن شجاعت و مردمی جویای نام و نشان و بشرط ترتیب اسباب مملکت ستان نباشند باستماع این اخبار و اطلاع بر حالات
با هم مشوره نموده ملتمسات میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام پذیرفته مهیای محاربه با سراج الدوله شدند اما چون ضابطه این جماعه و کل
عقلا است که بی جهتی معقول با کسی بر هم زنند البته جواب و سوال با سراج الدوله نموده جهتی معقول در بر هم زدن مصالحه بهم رسانیده باشند

که بنده بران اطلاعی ندارد و غالب که در رنگ تغافل در ادای مبلغ تاوان که بعوض مال به غارت رفته کلکته متصور شده بود دست آویز جنگ و بر هم زدن صلح
شده باشد چه شنیده شد که سراج الدوله یک کرور روپیه بعنوان ضرورت قبول نموده که ادای آن بر او دشوار گشته بود بهر صورت بعد قرار یافتن اراده
با سراج الدوله کرنیل کلیف متوجه شد به تاب جنگ با افواج و اسبابیکه مهیا داشت مستعد جنگ گردید و سراج الدوله با استماع این خبر مضطرب گشته چاره
به غیر از مسیر صفای منافقان ندید و از در رفق و مدارا در آمد اما سودی نکرد بسالی ز هر ز به جگر خون کنم به یک ساعت از دل بدر چون کنم
راجه دولبهه رام را که از افواج بیشتر تا به پلاسی فرستاد تا تیاری سنگر و مورچال و استعداد اسباب حرب نماید او در انجا نشسته کار سرکار
بظاهر مینمود در باطن از کار سازی خود غافل نبود و بنای عهود و مواثیق با جماعه انگلیسیه هم از طرف خود و هم از قبیل میر محمد جعفر خان استحکام میداد و
سرداران لشکر سراج الدوله را نیز با خود متفق میساخت و هر یکی را بوعده مناسب حالش مستمال و شریک حال خود میگردانید و میر محمد جعفر خان
تیر آمد و فرصت در بار با رفقای خود شروع نموده در همین کار بود تا انکه شهرت دارد که همه کس با اینها گردیده و کمتر کسی از دل با سراج الدوله ماند چون
خبر رسیدن کرنیل کلیف از کلکته به تعجیلات از گوش سراج الدوله رسید چار و ناچار با دل دو نیم از راه اسپ و بیم از منصور گنج کوچ نموده با فوج
معتمد خود که عبارت از میر مدن بخشی و راجه موهن لال و همراهیان او باشند و معتمدی از مخلصان دیگر به پلاسی رسید و از انطرف کرنیل کلیف با جنگ
با جماعه خود دلیل تیمچی از انگلیسیه که شاید همه به شمار عدد لشکرش به دو سه هزار نمیکشید در باغ پلاسی رسیده صف آرا گردید و روز پنجشنبه پنجم شوال
سنه یکهزار و یکصد و هفتاد آتش گیر و دار بلند شد چون بسیار کلاه پوشان در قانون و آداب جنگ توپ اندازی و تفنگ و شمشیر بازی از همه
خصوص انگلیسیه که در فرق مختلفه خود هم تمام در این کار گرمی اند خود انبارهائی را بسته بر سر تپه با برشکاله توپ متواتر و متوالی نمودند که عقل
تماشائیان خیره و برنشان و توپ سامعه باصره را ادراک سرعت آن عاجز و حیران بود میر محمد جعفر خان و دیگران که باعث این فساد و خواهان شکست
سراج الدوله بوده اند از دور ایستاده تماشا میکردند و میر مدن و غیره که گرم جانفشانی طالب فتح و نصرت بوده دست و پای
می زدند از شدت ورود گوله توپ مجال یورش نمی یافتند اما آهسته پای جلادت پیش گذاشته راضی به تقصیر نموده اند تا آنکه از دست
روزگار گذشت و میر مدن و ... متصل تیر یا باغ پلاسی رسیده که میگویند ثابت جنگ نسبت به این چند بدگمان شده مورد عتاب ساخته و
در سر کوچه عمده چنین بود که جنگی در بدایت فلک رو برداده مقصدیکه منظور است انجام خواهد یافت و شرح همه منحرف از سراج الدوله است
انچه دیده میشود بر عکس گفته نیست او التماس نمود که همین جماعه مخلص سراج الدوله اند که می جنگند هرگاه اینها مغلوب شوند آنچه گفته ام از ان
ظاهر خواهد شد چون زشتی افعال و قبح کردار سراج الدوله ممثل گشته و کسوت عقاب پوشیده بود میر مدن را که از دلاوری و شجاعت
بهره داشت و بحکم اخلاص سراج الدوله بیل جو دنمیگذاشت گوله توپ جانستان رسید که ظاهرا از ان او بر بدید کارش نهایت انجامید در ان
در همان حالت که بر جناح سفر آخرت بود بحضور سراج الدوله آورند و کلمه چند بحسن ارادت خود گفته جان شیرین بجان آفرین تسلیم نمود و
سراج الدوله را مشاهده این احوال پریدن هوش و حواس پیش آمد و شروع باضطراب و اضطرار نموده میر محمد جعفر خان را طلب داشت

طلب داشت او در آمدن سهل انگاری نموده در رنگ دیگر سراج الدوله مردم را فرستاده تا با برام و سماجت تمام آوردند چون میر محمد جعفر خان
معه متوسلان و منتسبان خود مثل خادم حسین خان و پسرش میر محمد صادق خان معروف به میرن نزدیک آمد سراج الدوله بعجز و الحاح را از حد برگذرده
چنانچه شنیده شد که دستار از سر خود برداشته به حضور میر محمد جعفر خان گذاشت و گفت اکنون من از ارادههای خود پشیمان و حق قرابت و رعایتهای
جد خود مهابت جنگ را ضایع نکرده شمار انجای آن مرحوم میدانم امیدوارم که از قصورهای بنده درگذشته آنچه لازمه نجابت و سیادت و مقتضای
حقوق دیرینه و قرابت باشد بعمل آرند و جان و آبروی مرا نگهدارند میر محمد جعفر خان در آن وقت قابو را دیده آنچه باید ملحوظ داشت و ترددها
یا او با جمعه التماس نمود که الحال روز بسر آمده تمام وقت یورش و جنگ نمانده پیش رفتگان را حکم شود تا بجای خود برگردند و امروز وقت جنگ را
موقوف نمایند فردا ان شاء الله تعالی باتفاق سایر فوج تدارک این جنگ خواهیم نمود سراج الدوله گفت خود شب نزدیک است میر مذکور از اهتمام عهد دید
که دشمن دست پیش نتوانند نمود سراج الدوله دیوان خود راجه موهن لعل را که پیشتر رفته معه میر مدن گرم ستیز و آویز و تفنگ اندازی مشغول بود
و پیادههای همراه او از اطراف و جوانب پیشتر رفته و قابوی خود دیده تفنگ اندازی هم میکردند حکم فرستاده که برگشته بمعسکر خود حاضر
آید او جواب فرستاد که وقت برگشتن نیست هر چه شدنی است همین جا خواهد شد و اگر من برگردم لشکر در راه پاشیده طریق فرار خواهد
تصور خواهند نمود سراج الدوله روی به میر محمد جعفر خان دیده مشوره طلبید خاطر قوم سخن اول را اعاده نمود و گفت که از ما خود همان قسم که گفتیم کاری نمی
تواند شد دیگر اختیار با صاحب است سراج الدوله با سبکی هراس بیهوش و حواس گشته اطاعت میر محمد جعفر خان را انسب و در اصوب و اصلح
شمرده موهن لعل را بمبالغه و اهتمام از جاییکه رسیده بود واپس طلبید چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نباید بکار بمجرد
گشتن موهن لعل از آنمکان لشکریان را پریشان خاطری پیش آمده همراهیان اهل نفاق دیده لذا دور از وفاق را انتشار کرده گریختن آغاز نهاد
چون این راه گشاده گشت هر یکی بمشاهده دیگری سر در پی هم نهاده شروع بگریختن نمود در اندک زمانی عار فرار شیوع یافته همه کس را
اختیار افتاد سراج الدوله که بر احوال آن آگاهی یافت خوف عظیمی از دشمن مقابل و عظیم تر از آن از دشمنان بغل لاحق داشت دیگر کسی را
در دست خود نمی انگاشت لابد اضطراب از جمیع تدبیرات دست برداشته ساعتی از روز مذکور که یوم الخمیس بود باقیمانده خود هم رهگرای
مسالک فرار گشت و پنجم ماه شوال سال مذکور دو ساعت از روز جمعه بر آمده بمنصور گنج رسید هر چند تاکید نمود که ملازمان در منصور گنج
بحراست او قیام نمایند تا برای خود در اکثر مناسب داند بعد اندک تامل اختیار نماید کسی قبول نکرده هر یکی بعذری متمسک گردید جز محمد
ایرج خان که پدر زنش بود سراج الدوله پیش او هم دستار از سر خود برداشته بر بالش گذاشت که در این وقت برای خدا دست از من بر نداشته
همین جا باشید و مردم را جمع نمایید تا اگر گریختن هم صلاح افتد بطور مناسب میسر آید خان مذکور نه شنید و عذرها خواسته بخانه خود رفت
سراج الدوله بیاس اسپ سواری مردم هر که از خواجه سرا بیکاره ساعده هر چه در خواست فرمان داد که خزانه را گشاده هم کس بر نتیند
و با شب زر خزانه را بدست گیرندگان در از بود در آن سبب ... هر که هر چه توانست برداشت و در خانه خود برده جمع نمود

اما کسی بکار نبس نیاید و منکه بدل اسوال بود درگذشتن از آنمو خستن و در دنبال پالی لیست بگرد و دست در زبان از آبدار مردم باز بدرست آورده از العبد
خود مکافات همه را دید و سمیع مصائب بجز بجان بدن خود بر داشت خیالی که گفته اند بیت

مهازار و رنجدی مکن بر کهان ‌ ‌ ‌ ‌ که بر یکس نماند جهان
بر گیتی بائی مردم ز جانی ‌ ‌ ‌ ‌ که ناچار شوی گر در آری ز پای
دل دوستان جمع بهتر که گنج ‌ ‌ ‌ ‌ خزینه تهی به که مردم برنج
مینداز در پای کاری کسی ‌ ‌ ‌ ‌ که افتد که در پایش افتی بسی
عدو را بکوچک نباید شمرد ‌ ‌ ‌ ‌ که کوه گران دیدم از سنگ خرد
نبینی که چون با هم آیند مور ‌ ‌ ‌ ‌ ز شیران جنگی برآرند شور
نه موی از آن نیز کمتر است ‌ ‌ ‌ ‌ چو پر شد ز زنجیر محکم‌تر است

القصه سراج خود را بی یار و یاور دیده تمام روز در منصور گنج گذرانید و شب سه‌شنبه هفتم شوال
سال مذکور بتقدیر به نواب لطف‌النسا حرم و بیگم لطف النساء حرمی از انها دیگر که انها را دوست میداشت بسر از بسته و میانه برداشت و اقبال را بر از
احمال و اثقال همراه گرفته در ثلث آخر شب از خانه خود بدر رفت و از راه نادانی و حکم رانی قصار از خشکی گذاشته به کشتی گوله نشسته در آنجا بر کشتی
ها که آماده داشت سوار شده راه عظیم آباد گرفت اگر اندک دل خود قوی داشته بعضی همراه داران را همراه گرفته تا نهایت منجا و سپاه و
راه خشکی بر قیاس اکثر مردم بجمع بسیار و قدامت حقوق بر رفاقت او بر سر می آمدند و با خود هر کس بر میرفت و کسی مزاحم او در راه ها نمی توانست
شد بلکه در منزلی مردم ها و منسوبه کثرت و جمعیت می افزود لیکن کرا مجال و یارا که چاره تقدیر و تدارک قضا تواند نمود بعرض سراج الدوله بجهت
و گرفتن راه عظیم آباد می آمد قبل ازین ماجرا هنگام استماع حرکت جماعه انگلیشیه با اراده جنگ او منصب میر ... خود میلامی جعلی میر ... مسیو لاس
رئیس فرانسیس در کمال اضطرار نگاشته در شتاب نیاکید و عجلت ابلاغ داشته بود خطر مرقوم با و رسید اما موافق صلابة الحال سهو و ... انار ریکه برای
مصارف او بر راه جبرانم بار این بنجاه کرده بود در وصول نشود در رنگ بسیاری شد لیکن از آن مسیو لاس بگذر روانه گردید قبل از رسیدن او در اینجا کار سراج الدوله
تمام دارو آمد مردم میر محمد جعفر خان از مخادرات راج محل گرفته در معرض انتقام آورده بود میر مسیو لاس متصل راج محل رسیده از انجام کار سراج الدوله شنیده
کشتی های خود را بطرف عظیم آباد برگردانید و مسیو کوئت که الحال در بنارس شده از ولایت آمده در آن وقت مرتبه میر مجری همراه کرنل کلیفت لعاقب گردیده
لاس و در صورت ملاقات او و عدم القضاء بیش با مسیو انگلیسیان با اوهر جا بر حضور گردیده تا کرم ناسا و دیگر در پی او رفت و مسیو لاس که
منزل پیشتر از رو میرفت مسیو کورت تعاقب او نموده از حد سر صوبه متعلقه سراج الدوله بدر کرده برگشت ذکر داخل شدن میر محمد جعفر خان در
منصور گنج و جلوس نمودن بر مسند ایالت هر سه صوبه با تصدیق در بیخ و گرفتار شدن سراج الدوله در دست نوکران و خرامیدن او بعید
ترکیه انتقام ازین جهان بجای جاوید دان چون میر محمد جعفر خان رایت را بکام خود دید بعید گذشتن سراج الدوله در پاسی توقف نموده با کرنل کلیفت
و دیگر سرداران انگلیشیه ملاقات کرد و استحکام عهود و مواثیق نموده جماعه مذکور را با خود رفیق گردانیده و از احوال سراج الدوله و انحراف
سرداران فوج از ان برگشته طالع اطلاع بهم رسانیده از علمای شهر و ارکان دولت و سران سپاه جمعی خاطر جمع داشته لیکن بعد از عبارت
از صبح روز شنبه هفتم ماه سر ال سال مرقوم الصدر با شید داخل دولت خانه سراج الدوله در منصور گنج گردیده منادی بنام خود در شهر

مرشدآباد گردانید مبادا نقصان دیگر که با آن وفاق ورزیده بود به سلامت طالبان آرام حرکه از سر دوش خود در ابر کنار می‌شمردند مبارکباد رسانیدند و
تهنیت نزد او فرستادند و نیکو بدل راضی به این امر نبوده طرف سراج الدوله در دل داشتند لیکن در زمره قلیل بوده اند انها هم جابر و ناچار از
نیاز و انصار او آمده رسیده خود را انگشت نما ساختن مصلحت ندیده حاضر آمدند میر محمد جعفر خان به مسند ایالت تکیه زده کوس ملکی و دولت بلند آوازه
ساخت و باتفاق راجه دولبه رام دیوان و نسق مهمات و ضبط و ربط اموال و اسباب و القاب و نظام آن برای صحابه انگلشیه و راجه دولبه رام و جماعه‌ای که
موجود بودند بر او قبول افتاد چون با خطاب و القاب مهابت جنگ و وضع اعلام او شهامت خورسند و در دل آرزو هم اندوخته برای خود مقرر ساخته
شجاع الملک حسام الدوله میر محمد جعفر خان بهادر مهابت جنگ در مهر خود کنند و خطاب شهامت جنگ مرحوم برای پسر خود میران مقرر ساخت
و خطاب هیبت جنگ مرحوم برای برادر خود میر محمد کاظم خان معین نمود و در ممالک محروسه هر سه صوبه آنحضرت قایم استمالت و استقلال بنابر
صلاح حال نو رسیده از بیاسال دستور میر محمد قاسم خان داماد خود را همراه مردم معتمد برای گرفتن سراج الدوله فرستاد و میر داود برادر خود را که
در راجمحل می‌بود نیز تاکید و جلدی نوشت که در گرفتن سراج الدوله جهد بلیغ نماید سراج الدوله را که دام اجل سبب بود از طرفی راه مقابل
راجمحل رسید و در تکیه دانا شاه نام فقیری به ساعتی از کشتی فرود آمد و از اراده چنین که چیزی برای خود و دختر خود و دیگران که دو سه روز چیزی
نخورده بودند بند نمود و ظاهرا این فقیر بدگوهر در زمان دولت و اقتدار چیزی که موجب استخفاف و آزار او باشد بعمل آورده بود فقیر مذکور کینه دیرینه در سینه خود
مخفی داشته دام تزویر گسترده و تسلی و دلجویی پیش آمده اهتمام در طبخ طعام و التماس استراحت و آرام نموده و مستعجلی به راه راجمحل فرستاده دشمنان او را
که در تجسس و تلاش او بودند آگاهی داد و میر داود و میر قاسم خان با انبوهی که همراه او شان بود در رسیده سراج الدوله را مع عیال و اموال که
با خود داشت بدست آورده شادمان گردیدند ـ همنشین بد بتر است از مار بد   که زخار کاری بمیمن پرتزی چون
سراج الدوله با مکافات اعمال و تمهید به عجز و الحاح پیش آمده کسانی را که قابل خطاب خود نمیدانست متحمل عتاب آنها میگردید و از هر کس التماس
جان بخشی و تعیین وجه قوتی و یک گوشه نشستن در راه میکرد میر محمد قاسم خان صندوقچه ابو لطف النسا را که زیاده بر لک میارزید در آن زمان
بوعده و وعید و بیم و امید گرفته متصرف گردید و از این قبیل آنچه دیگر به دست کس افتاد دیگران نیز در خور رتبه و لیاقت خود هر چه هر که را
به هر صورت دست داد در اخذ و جر آن کوتاهی ننمود و بمعین بدل که به بودای سراج الدوله سر افتخار و اقتدار بکیوان کشیده بکسی مایه عناد و
عداوت ها کرده بود قبل از اسیری آقای خود در مرشدآباد گرفتار آمده و میر محمد جعفر خان برای اسیر صاحب راجه دولبه رام او را حواله راجه
مرقوم نمود ظاهرا اموال اندوخته او بدست راجه دولبه رام افتاده جانش نیز در همین کشاکش تلف گردید سراج الدوله روز یکشنبه یازدهم شوال
سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری در دست نوکران خود اسیر ذلت و هوان به مرشدآباد رسید چون خلق خدای او را بدان حال بشکست
نمود دولت و اقبال و جاه و جلال و بار بر روزگاری که در زمان صحت و عهد مهابت جنگ دیده بودند به یاد آورده خیره سری و درشتی
افعال او را بالمره از خاطر محو و فراموش کرده نسبت به احوال او ترحم می‌نمودند میگویند بعضی از جماعه داران ملازم که مسکن انها سر راه بود او را

بدان حال دیده و متأثر گردیدند قاصد استخلاص او نشدند اما مفسدان که بعضی از دل بر او بعضی از دشمنی مسلط اند و فا و طلب که سیم و زر در دل داشتند

در بیاب محبت نموده اغماض کردند از آنچه مرکوز خاطر زمره ها گوناگون بود بالجمله چون رسید میر محمد جعفر خان از اقامت خود در منصور گنج بر علوی جانشینی تقرر نمود

پسر را که اکبر اولاد او و از بطن شاه خانم همشیره علیای مهابت جنگ پرورده او لیکن مردان پدر در جو قدیم خود در جعفر گنج مرشدآباد نگاه

داشت و پسران دیگر و جمیع امور قدیمی که از پدر خود بیشتر در غرابت وضع و لباس و ایذا و اضرار و دیگر ذمایم اخلاق بیشتر بود در تبیر در قتل

مردم و اموال نسبت به نهایت مجبول و جاهلی و جابادگی در امور مشغول از جمله خرم اگر در اندیشه نشمرده تأمل در ترحم سوز بدین سر رسید است در این حالت

خود را به قتل ناحق آن شسته بارتکاب اعمال قبیحه که از نسبت به مهابت جنگی محبت بجز استماع ورود سراج الدوله او را نزد خود طلبیده نشسته در جای مقید نمود

و از رفقای خود خواهان قتل او گشته بجستجوی اراذل و کسان که مرتکب این امر شوند دانستند این کار را رخصت استنکاف نموده احدی بران امر شنیع اقبال نکرد آخر الامر

محمدی بیگ نامی که از بدو شعور پرورده پدر سراج الدوله و مهابت جنگ بود و جیره سراج الدوله با مادر او و دختری بیکس را پرورده طالب امر صالح السید

باران شقی کیتخدا کرده بود این شقاوت را اختیار نموده بعد دو ساعت از ورود سراج الدوله به قتل او رفت چون سراج الدوله او را دید پرسید که آیا تو

برای کشتن من آمده اقرار نمود آن بیچاره از جان خود مأیوس گردیده مجدد از افعال بد در بارگاه کرم الهی تایب گشت و گفت آیا راضی نمیشوند که در

گوشه افتاده زندگانی کنم لیکن از آن گفته البته در انتقام قتل حاجی حسین قلیخان کشته باید شد و جلاد دیگر تیغ بیدریغ کشیده به ضرب تیغ خنجر بیکر

از زمین او بر زمین افتاده گفت بس است که کار من تمام و انتقام به انجام رسید و جان شیرین بجان آفرین سپرد و از این دار [illegible] مظلوم

مقتول تیغ جفا درگذشت لاشش او را بر هودج فیلی انداخته بطور تشهیر در شهر گردانیدند میگویند فیلبانان همانجا که سراج الدوله حاجی حسین قلیخان

را کشته بود در رسیده بدون امر وا داده برای کاری ایستاده کرد و قطره چند از خون سراج الدوله هم بر همان زمین چکید فاعتبروا یا اولی

الابصار

چنین بود گردش روزگار	سبک سیر و بدعهد و ناپایدار
مده بر جهان دل که بیگانه است	چو مطرب که هر روز در خانه است
نه لایق بود عیش با دلبری	که هر بامدادش بود شوهری
بر مرد هشیار دنیا خس است	که هر مدتی جای دیگر کس است
نکوئی کن امروز چون ده تراست	که سال دگر دیگری ده خداست
اگر گنج قارون بدست آوری	نماند مگر آنچه بخشی خوری

چون لاشش او را در بازار برد بر سرای مادرش رسید از استماع شور و غوغا بر آمده مطلع گردیده برهنه سر و پا بر در دست به طپانچه زنان سر بر آن دوید

خادم حسن خان بر بام خانه خود که مشرف بر مقابل دروازه مادرش بود تماشای لشیدن لاشش محروم زاده خود مینمود مشاهده این احوال نموده با والده

خود را فرستاد بالضرب رسانگ و چوب دستی آن زن بیچاره بسر گشته گسسته را مع دیگر نسوان حرم داخل اندرون خانه کردند و قتیکه سراج الدوله را

آورده بودند میر محمد جعفر خان در خواب بود اگرچه از افراط مغیرات بیدار شد میکشید از خواب بود خصوص در الوقت که نشه بنگ تا به حد جلوس

بر مسند امارت بنگ در بالا گسسته از هیچ عالم خبری نداشت پسر بلند اختر قبل از این که به پدر اطلاعی شود کار سراج الدوله تمام ساخت چون سر بدار رسید

پسران پیغام فرستاد که از نا طعم به زوال مقید غافل نخواهی بود خندیده در جواب فرستاد که من نه آن بخسیم که درچنین امور اهل و تغافل خواهم نمود

خواهیم نمود و هر کس نزد او حاضر میشد در مفاخرت خود میگفت که بیرم را الحال پیغام فرستاده و من به ها نوفت کار او را تمام ساختم یاران من خود شهزاده
مهابت جنگ را هم مدارا سنه در چنین کارها چگونه روا توانم داشت ملخص اینکه بعد تسلط و تشدید ارکان دولت خود با راجه رام از این نوشته خواندن است و خواندم بعضی
ترغیب اطاعت و تسلی و استمالت شروع شد و او نیز ممانعت با میر محمد جعفر خان صوبه بهار مرات شمرد و حکیمی از ای خلاصه میرزا علی علی بیگ پسر
حکیم بیگ برادر راجه رام با این نوشته نزد خود طلبیده است میرزای مذکور که حسب الامر سراج الدوله مقید بود به بیچاره گان از اول کشیده آورده بود چه خلاصی
یافته نزد میر محمد جعفر خان رسید میرزای مذکور سابق نسبت خلطی نهایت دوستی با میر محمد جعفر خان داشت در پیغول متواری و سر اختصاص
یافته کسی از متوسلان او برابر نبود چون پسر ابن القلات و سید آن نجیب میر محمد جعفر خان از خرابی بنگاله از او به مسند ایالت بنارس رسید مرد در آن که اخراج
سراج الدوله بود بیم فرخانه و مجاهدت ملوکه التمغا در عظیم آباد و معرفت با میر محمد جعفر خان از صغر سن حسب آنچه باید بود انسد عمود به عظیم آباد منفعل شد چه خان
مرقوم با والد فقیر نهایت ربط اختصاص و کمال اتحاد داشت هرگاه بنده وارد مرشد آباد میشد از جای میشد اول میر محمد جعفر خان برای ملاقات بنده
بمجرد خبر ورود می آمد بعد بنده برای بار دیگر به معرفت دو میرزا بر صداقت سن که نسبت به فقیر داشت سلوک خردی به عمل می آورد و از ادب حقه
روبروی فقیر نمی کشید علاوه آن با تقی علیخان برادر خرد فقیر میر محمد جعفر خان از دوستی و بی تکلفی یاری به مرتبه بود که بالاتر از آن تصور نتوان نمود
بنابرین او را گمان شد که گویا این دو بچه به آتش آیند اگر هیچ نباشد نیابت صوبه عظیم آباد البته با و خواهد شد از جهت عرضی متضمن مبارکباد و تو
ابلاغ نمود و خود بنا بر اعتماد دعاها و افزوده بنا بر آشنائی و اتحاد به میر محمد جعفر خان داشت اراده مجاودت با ماکن مألوفه ملوکه تصمیم داده دوستی هنجار نموده
والده و جمیع اهل و عیال و خوان را بر داشته روانه عظیم آباد گردید بنده نظر به اینکه الحال میر محمد جعفر خان را نگاه گو انسان می شاید دیار خود
در نهایت بیستی و تنزل میر محمد جعفر خان کسی نیست که بوی آدمیت از کار از فضایل او استشمام توان نمود دانسته حقوق شناسی و تعارف سابق از او
باید داشت اندک تأملی نموده در بنارس توقفی کرد و تقی علیخان را نیز تا تحصیل اطلاع از بلند ان به شنیده مواخوان و منتسبان به عظیم آباد آمدند چون خبر ورود
ایشان بنا ظم وقت رسید جواب عرضی قلم انداز نموده راجه رام نرابین را نهایت ملامت بر بیخبری او نوشت و امر نمود که وارد آن را که تقی علیخان
بار به بنارس برگرداند آن وقت تقی علیخان را که نهایت بنده یاد آمده انشای نهایت رودی داد به حسب قسمت میر محمد کاظم خان برادر جعفر خان از چند سال ملازم
راجه رام نرابین و گماشتگی سرکار او داشت اگرچه مرد ساده بود اما از حق نباید گذشت فضایل حمیده او هرگاه بسیار داشت به تقی علیخان برادر سومی فقیر محبت
ترتیب این با چرا اظهار ساخت و گفت که راجه رام را این چه بد از خود فرستاده در مجاودت به آن طرف بنارس حسب الامر برادر شما که ناظم اند مبالغه دارد از استماع
این خبر برآشفت و برام نارایین پیغام فرستاد که من از ایشان سؤال بکنم اگر برادر آوردن ایشان از سند منظور باشد فکر برآوردن من باید نمود رام نارایین عذرها
خواست و اظهار نمود که مرا با این صاحبان کاری نبود دارم برادر شما چار با این کار نموده ام گفت او نشان لوح نوشته اند تدارکش از من نتوانم نمود شما
کاری نشده باشید او خاموش نشست و اینمرد بزرگ اگرچه در لشکر آمد بر پا این قلم داده برادر خود میر محمد جعفر خان نوشته فرستاد چون خطر رسید به تنبیه
برادر زیاده و خشته گشته از اراده سلسله خود بازماند متعاقبش بنده رسیده بر اتمام حال آگاه و تقی علیخان از آمدن من مضطرب گردید که مبادا خبر ورود ایشان

محرک آشفتگی خاطر میر جعفر خان و رام نارائن مجدداً گردد بنده ترس شورش انها این دیده سماجت نمود که من از درد خود رام نارائن را آگاه میگردانم از اراضی
گشته اذن داده بهمانم زاده بر میگردم و رقعه براجه مذکور نوشته فرستادم در جواب بکمال خوبی نوشت و برای املاک خود مرا طلبید و اذن اقامت داد و قبول در خانه
با برادران و مادر بسر برده گاه گاهی آمد و رفت در بار رام نارائن مینمود تا آنکه غلغله شورش حاکم علیخان غلام صولت جنگ مرحوم که دار غمو دیوانخانه ایشان هم
بود بالفعل با اتفاق اچل سنگه نایب دیوان گفت جنگ که در پورنیه خروج نموده بمیر اسمعیل بابت رار گرفته مقید ساخته و خود بحکومت آنجا سری برافراشته بود خبر
آمد آمد میر محمد جعفر خان در برابر شورش از مرشدآباد باستماع شورش مذکور شیوع یافت و معلوم شد که میر محمد جعفر خان باراده اطفای نایره آنجا و انتظام و تسخیر
عظیم آباد با فوج انبوه برآمد چنانچه در اوراق آینده تفصیل این سوانح بوضوح می انجامد **ذکر برآمدن میر محمد جعفر خان باراده گوشمال حاکم علیخان**
و انتظام و تسخیر عظیم آباد و تنبیه راجه رام نارائن و دیگران چون در مرشدآباد انقلابی عظیم و فتنی جسیم روی داد و یکی در خیالی افتاده اراده
پیش گرفت راجه رام نارائن هم به پهلوان سنگه در راجه سندر سنگه و دیگران دلالت به لشکرکشی و انتقام و جمعیت دخل داده اند اراده او نمودند و گوشکش و وزارت
نیابت در جهانداری به ارادت میر محمد جعفر خان در حال احوال خود در داشت ممانعت همین گفته امیر شش را اصوب امور دیده نشست روزی میر محمد کاظم خان
برادر میر محمد جعفر خان به همراهیان خود که هم عنبری بود به تجسس و تعقیب رفت اول صبح در باغ ساخته رام نارائن که او هم در آنجا بود رسیده داخل شد در ان زمین
متوحش گشته اکثر را باغ مذکور در کنار باغ دیدم که بهمین باغ بود در نشسته و تحصالش در انجا اجتماع نموده کاین قدر هم انتهانمودند و رام نارائن عذر
از کاین قرابت ملاقات نمیخواند شد زیرا که مردم گفته و رسانیدند ارمیر محمد کاظم خان و برادرش پرگنه بسته سگ ایشان را هم از جمع اهل مجلس خود نموده تا آنکه میر
شرف الدین جماعه دار قدیم از بلند رتبان شجاع الدوله و شیرازخان و بعد زمان نیابت قبول مهابت جنگ و سراج الدوله در شمار ... بتازگی مخلص
و دولتخواه میر محمد جعفر خان بود و گیشه دار اهل نامی از گماشته ها و رفقای جگت سیته به سفارت و مالیه و استمالت رام نارائن از میر محمد جعفر خان و رسالت معه
او رسیده و گرم کار خود گردیده بود و حاکم علیخان که در زمره صولت جنگ مرحوم دار غه دیوانخانه او و متوسل در بعضی امور و ... در بعضی سپهسالار صولت جنگ
و متسلط بر میر اسمعیل از طرف سراج الدوله در پورنیه بسر برده در تیر اچل سنگه نایب دیوان شوکت جنگ در عهد بسر میر اسمعیل متعهد گردیده
تاج پور و سیار پور گویند داره گشته گرو ... هزار ساخته بود و سپاه و رعایای پورنیه از عهد صولت جنگ که هشت نه
سال گذشته با هر دو سردار مذکور تنها مخالفت و بیشتر الفت آنها با اولیای لحم و جونی داشته بنا بر این هر دو را چیزی نمی شمردند مردم بسیار
تنبل و رعایای بنگاله نهایت نامرد و مطیع سیه کسی می باشند و سپاه متوطن آنجا هم که در لنگ حاکم علیخان و اچل سنگه از کمال سفاهت نیز بسیاحت
مرتبه خود در این انقلاب با هم ساخته سپاه آنجا را با خود باخود متفق گردانیدند و بیت بوین لال دیوان سراج الدوله را که حاکم پورنیه
کرده مقید نموده حاکم علیخان بر وساده حکومت تکیه زد و اچل سنگه دیوان مدار المهام او و مرجع مردم انجا گردید فی الحقیقه حاکم علیخان را بنام
توره ساخته صاحب حساب جمیع معاملات که در باره نقصد دیگر بود میر محمد جعفر خان را چون بر رام نارائن بابت نظامت عظیم آباد اطمینان و اعتماد نبود
زمین لشکر مذکور و الفراغ دل جمعی از معاملات آنجا ضروری می شمرد در عرصه شورش پورنیه هم گوشکش او رسید ناچار برای انتظام این دو جا

134

این دو کار در ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری در ماه محرم از امارت معاف خود نصف نموده داخل معسکر گردید و پسر زندار جمند خود میرن را در مرشدآباد

به نیابت گذاشت اول شری که میران به همنشینی او برادر حقیقی سراج الدوله که میرزا مهدی نام داشت و بعضی از خطابهای پدر خود داشت و در تحت فرمان برادر زندگی

میشود با آنکه در فتنه سخت مفید بود اندیشه سر ساینده تقلیل [illegible] مشهور خود خان است که آن بیچاره را در تخته ها [illegible] گذاشته [illegible]

میان [illegible] گذاشته [illegible] که در آن شکنجه روح آن مظلوم به عالم قدس پرواز نمود و از بعضی مسموع افتاد که گلوی آن بیچاره را برگنند

در دیده را [illegible] میر جعفر خان بود که در اندک زمانی صحبت فیمابین پسر و پدر ناچاق و نفاق با وقوع [illegible] گردید [illegible] با آنکه [illegible] حقیقی منتصدی [illegible]

مهابت جنگ [illegible] راجه [illegible] خود [illegible] با کلی [illegible] بود و میر محمد جعفر خان در ظل حمایت او از جرای حسابهای

نجیبگری [illegible] مانده [illegible] سپاه [illegible] است و خود هم [illegible] راجه [illegible] خان [illegible] که از سراج الدوله داشت اول با میر محمد جعفر خان

شریک [illegible] گردید آخر در دل خود [illegible] میر محمد جعفر خان اطاعت خود [illegible] منفعل گشته اراده بر آورد میرزا مهدی مرحوم در خاطر گذرانید

و بعضی کسان را در باب [illegible] گماشت که برادر سراج الدوله را [illegible] میر محمد جعفر خان رجوع سپاه [illegible] اوایل [illegible] در باب

دیر اراده او آگاه گشته مضطر [illegible] قصد قتل آن نوجوان [illegible] گناه گشت علی ای حال آن بیچاره را [illegible] گشته [illegible]

برهم خود مطمئن خاطر و فارغ البال گردید میران مذکور خود را بجای مهابت جنگ شمرده [illegible] خانه خود کرده [illegible] حاجی مهدی مرحوم را [illegible]

دیوان [illegible] راجه راج بلبه [illegible] دیوان خود [illegible] حادم حسن خان که نام قرابت خود با میر محمد جعفر خان [illegible] سید ادفی الحقیقه [illegible]

ندانست [illegible] صورت [illegible] آن است که [illegible] حادم علیخان [illegible] حادم حسن خان [illegible] جعفر خان بود و حادم حسن خان از آن [illegible] رسیده [illegible]

دیگر [illegible] بود [illegible] جهت [illegible] میر محمد جعفر خان [illegible] در [illegible] خالو را [illegible]

مناسبتهای [illegible] داشت [illegible] آن [illegible] بدین سبب [illegible] در تماشا [illegible] که [illegible] بادوستان تا پایان زندگانی

بود [illegible] در [illegible] تعلیم بوده [illegible] در [illegible] طالب و با [illegible] خانه جنگی [illegible] کلمات

[illegible] معتاد [illegible] بود چون [illegible] صولت جنگ مرحوم [illegible] بسر برده از راه [illegible] داخل [illegible] تمام داشت [illegible]

حکومت [illegible] در [illegible] هنگام صرف سراج الدوله با میر محمد جعفر خان [illegible] الحقیقه [illegible] سراج الدوله از حادم حسین خان

هم [illegible] که [illegible] سلطنت [illegible] دولت بخشیده اگر [illegible] بنده [illegible] دولت [illegible]

[illegible] بنده [illegible] چون هنگامه حاصر علیخان [illegible] داد و میر جعفر خان با اراده [illegible]

حادم حسن خان [illegible] با خود [illegible] اسباب امارت [illegible] میر جعفر خان [illegible] اصلاح مفاسد [illegible]

خدمت [illegible] میر جعفر خان که [illegible] خصوص [illegible] دولتی [illegible] داشت و

معامله عظیم آباد [illegible] عظیم [illegible] راضی [illegible] خدمت [illegible] میر محمد کاظم خان [illegible] مهابت جنگ را که با فقیر

هم فراتبعی داشت حسب الحکم دلاورش در جنگ شوکت جنگ با سراج الدوله تیموری گذشت و بالفعل میر محمد جعفر خان بنا بر تالیف قلوب بر رساله اش افزوده جنگی گری

انواج بهم باز نموده کمک خادم حسن خان معین نمود **ذکر رفتن خادم حسن خان به پورنیه و ظفر یافتن بر حاجی علیخان و مجملی از سوانح آنجا** میر محمد جعفر خان خود در راج محل

توقف نموده خادم حسینی خان را حسب الحکم گفته آمد به پورنیه مرخص نمود خادم حسینخان فوج و اسباب خود را آراسته عبور گنگا کرد و در آن جانب بهر خود نیام بر یکی از اراد

سپاه و رعایای پورنیه که جمله را به نام ایشان مشتمل بر وعد و وعید و تالیف و تهدید بر نگاشت حاجی علیخان شهامت از راجمحل سنگبه جز در اراضی در

آمد بعد دو سه روز مشاهده از حکام سکش هفت هزار پیاده برق انداز نگیبتی آنجا و دو سه هزار سوار مجاور انبار که بمنزله رعایا و آزاد نیز کرده بمواتی آنجا بری از

تنگ رعایا گسته لایق کارزار شمرده اند خود در مقصد کار تصور نموده با اراده مراتب خادم حسن خان لیکه استماع اراده او به پورنیه در آمده بجایگاه مناسب دالست

طرح لشکر در موضع جال انداخت و در آن بهر اهم بعضی ضایع و اوراق تطبیق احکام تجربه بر دلالت فتح و ظفر نشست به اطراف داشت در صلاح موضع جال تجویز خود مقرر ساخت

بر حوالی حاجی علیخان دلیرانه با فوج و سامان در آن لشکر اقامت ورزیده مستعد پیکار است و رفقای خود را از رسالهای بسیار که از خزانه فراهم آمده عامل سراج الدوله

بدست آمده بود دلاسا داده بخشی نموده مستعد گردانید چون خادم حسن خان نزدیک رسید رعب و خوف در دل نشین حاجی کرده خادم حسن خان خود استمداد و فوج از

میر جعفر خان نمود دو عرضی بر محاکمه ابلاغ داشت که مراتب و بعده فوجی با عانت من از دیر رسد و تزلزلی در قلمرو سپاه پورنیه بهم رسیده با ایشان اندک اندک

راه فرار انتساخ نهاده و ترتیب سرکشی بهر سلک تر بود و ازینجا به سبک قنت تا آنکه در صحبت حاجی قصوری راه یافته خادم حسن بر سالی بهر نیت میر محمد جعفر خان حسب الحکم

معین شده بود میر محمد کاظم خان را به کمک خادم حسن خان روانه ساخت خادم حسینخان که مرد عیاری بود در اضطراب سپاه و ساده لوح بر شاه گیهانی پایه مقابله را مناسب دانست

با بی اعانت دیگری کاری هم کنند زیان ها بی آسیبی پیش آرد بنا بر این قبل از آنکه میر محمد کاظم خان برسد سپاه همراه خود را آراسته صفوف حرب مرتب نمود در طبل

جنگ گوفته سوار شد از آن طرف حاجی علیخان از جل سنگبه ببر بهیه جنگ نموده و صفوف را آراسته بر لشکر خود مستعد ایستاد چون خادم حسن خان

متوجه فوج خود نمایان شد سپاه حاجی را که حرفت دم از اس داد و شوری گردید که احکام مبرم از خادم حسینخان رسیده بود که به مجرد دیدن طلیعه آن لشکر بی

تحریک سیف و سنان گریزان گشته راه فرار نمودند و نگاه خود در سینه آسوده حاجی علیخان با جر هجران گشته به جایگی و جا لادگی بر نیت و رفت که زنت

طاهر از راه کوهستان گرفته سر بر آن از حسد گور در شرایط صوبه جای سر آورد در آنجا لسبر برد و در عهد عالیجاه میر قاسم خان آمده مدتی در قید او ماند بعد

از آن از وی خبری مسموع نشده خادم حسن خان مظفر و منصور داخل پورنیه گردیده و در خانه های بنا کرده صولت جنگ نزول نمود و دستار اد تا تخصص کرده جل سنگبه

را حاضر گشته آن جمعی باشند اگر مقصدی بیشه ام و بهر با سر حاجی علیخان افتاد خان تحریضی با من بخواهد افتاد عاید گشته گرفتار آمده خادم حسینخان عدو حمیم

در خروج از دل گفته هر کرا با و پیوسته و خبری از حاجی داد او بدست آورده بود دستار اد نمود و اکثر دارایان را بی آبرو گرده مشتی را باید از آنچه گرفته بود دینه بهر صحرا

در آورد و مردم را به طمین دکنایه بر قدر سلیقه اش زبان نمود و نگاه تبیه و درازی با بندهای آمد و دست در عصمت میر محمد کاظم خان حسب الطلب رسیده با خادم حسینخان

ملاقات نمود و بعد روزی چند مرخص شده نزد میر محمد جعفر خان رفت و خادم حسینخان مشید الارکان گشته با انتظام ممالک متعلقه خود پرداخت بعد چند ماه

زر و بار آن مبلغ که داشت بخشیده سیف خان و صولت جنگ در پورنیه داشت بگیران انگه امرا را با منجابان که کارشان بهمین هرشنود نمودن اغنیا بخشان

اغنیا به سخنان دروغ بی اصل است که نمی باشد خادم حسین خان با من کینه چرا داشته خواهد بود در نشه باو باید خست و دهات را منصرف باید شد چون رسید
خادم حسین خان با سپاهیان شروع نمود گفت زدن با این چوب است را خود ضرب کشیده از خانه بر آمده با شنید گفت نواب با مدار کار با همین است که تحقیق و تصحیح ساعت
برای دیگران می کنم برای خود چگونه قصوری کرده باشم گفت حاضر را هم خود ساعت سعدی گفته در میدان آورده بود ذبح مشغول شد بمجرد انفعال مردم را گفت
که این گنبدی را بپرده بینی او را ببرند تا قدر ساعت شناسی اش برای او و برای دیگران عیان گردد حسب الحکم او بعمل آمد و میر محمد جعفر خان با جمیع لشکر در حضرت شهید
رفتن عظیم آباد نمود

ذکر نهضت نمودن میر محمد جعفر خان از راجمحل بطرف عظیم آباد و باخذ راجه رام نارائن با کرنل کلیف و محفوظ ماندن از شر و برگشتن میر محمد جعفر خان مشعوف و مسرور

چون تهیه میر محمد جعفر خان بر راجه رام نارائن خبر معلوم شد رستگاری خود در پایداری دولت منحصر در الحاق
با جماعه انگلیشیه دیده چه اعتمادی بر قول و فعل میر محمد جعفر خان و اتباعش نبود است ناچار با گنبد امل ساخته او را وکیل خود گردانید و گفت بنحوی خاطر خواه
من خطی بمهر و دستخط از کرنل کلیف تحصیل نموده باید آورد تا من مطمئن خاطر گشته حاضر شوم مسوده درست کرده داد گنبد امل نزد میر جعفر خان رسید اظهار نمود
که بی توسط صاحبان انگلیشیه راجه رام نارائن حاضر نمیشود اگر خطی از مهر و دستخط ایشان برسد مقدمه بزودی طی میشود والا خدای داند چه صورت گیرد جواب
یافت که چه مضایقه گنبد امل با نشیبی ساخته مسوده خاطر خواه خود نوشته رو برو آورد چون میر محمد جعفر خان چندان خط و سواد نداشت و در [illegible]
که اصلا آشنا نبود خصوص صاف البدن طعام هیچ کاری نمی برد از فرط مزاج نساسان و دیده کرده را آورده عذر آورده تا خواسته چه خواندن نشد گفت
مضمونش بگوئید میا سنگ خاطر نمود و به بر دارگی دار که پیش کرنل کلیف برده مطابق همین نوشته بیارید گنبد امل کار خود کرده پیش کرنل کلیف
رفت و موافق مسوده خط اول نوشته گرفت و کرنل مسوده را نزد خود نگهداشت مضمون آنکه شما خاطر جمع بیائید حفاظت جان و آبرو و مال و عیال و عهده بر ذمه من و حراست
محاسبه از شما دیده ماست گنبد امل از همانجا پر پرواز طرف عظیم آباد برگشت و رسیده به رام نارائن مژده داد او خط را دیده مطمئن گردیده اراده رفتن
باستقبال و ملاقات میر محمد جعفر خان جزم نمود و ساعتی دیده تعلق کار دیده را که بالیف قلوب نموده بطلب همراهان ملاقی گردید و مشمول استفاق
و عنایات بیشمود در انعقاد که مماثل دیدار را یاد کرده که بنابر رسم در مکانی که نقل نموده دوروزی مقام داشت رفتم و مخفی رقعه بزنش نوشته سپرده او داده ام حاصل
مضمونش آنکه هیچ کار زبانم گاهی بکار می آید اگر مناسب دانید بنده بهمراه باشد بر رفقای همان رقعه دستخط نمود که من بالفعل در کسوتی میروم اما حسن اخلاق
شما در نظر جلوه گر و فرصت را منتظرم ان شاء الله تعالی بعد مراجعت در باب ما بالی حد تسکین از دست بر آید بسعادت خواهم شمرد مرخص گشته بجای خود آمدم
و او راست بجهت کرنل کلیف نایب جنگ ستانیت و سابقا عبر گنبد امل که محرم بود به غیبت و دلالت بر رفتن نزد میر جعفر خان و اظهار قباحت
ملاقات با جماعه انگلیشیه با نواع مختلفه نموده رام نارائن که مرد عیاری بود التفات بگفته آنها نکرده رفته با کرنل کلیف نایب جنگ ملاقات نمود او یکی از سرداران
را همراه داده تا رقعه ملازمت میر جعفر خان رساند این سخن بر میر مزبور گران آمده در دل ملالی از رام نارائن بهم رسانید لیکن ملازمت و ماند که در فلان
طرف خرگاهش رام نارائن خیمه خود کند چون از حوالی مطمئن بود حسب الامر بجا آورد و باتفاق دو سه منزل طی نموده با تابع جعفر خان که متصل بابا
عظیم آباد طرف شرقی بر لب آب گنگا واقع است معسکر گردید لقی علیخان و سید علیخان و عبدالعلی خان اخوان فقیر و بساط میر محمد کاظم خان برادر میر محمد

جعفر خان به بنارس رسید بعد از مدتی به نوبت میر محمد کاظم خان بخشی که ذی الحجه نام فراتیبی رابان بحر جعفر در شمها اوحال سابق با تهیه جنگ سراج الدوله
با شوکت جناب برادران بود دیگ ملاقات جاری با میر محمد جعفر خان نمود و جمیع تقصیر را با اوضاع او قبیل زین التفات ملحوظ ازان بیشتر به بیستی در بایع مجالس اوقی
بنابر علم محال نیست زنبیلی بتوبر داد در مدت دو سه ماه اقامت او در عظیم آباد شاید یکبار یا دو بار دیگر بدربار رفت و هر بار به انواع تعارف بوجه خوشه او
زحمت خاطر و امتیاز حواس بهم رسانید و حس اوش مشابه که علل محل گردید بلی اغلب اوقات بخانه میر محمد کاظم خان بخشی گذرانیده از خود راضی نمود
هر چند عسرت و تنگدستی بسیار دران اوان لاحق بود فقیر این شعر جناب شیخ حزین را اسکنه الله تعالی فی اعلی علیین بشتر کرده نوعی از کدورت ها
از خاطر خود راه نمیداد — ساقی بساغر برکش و ساقی سر آن ده — ایام را به بال ذلک اجر داده — میر جعفر خان را با میرزا شمس الدین انسا در مرتبه نهایت یگانگی
حالی بود بلکه اندک سلیقی تعاریف فرص میر جعفر خان در عهد سراج الدوله که ایام اضطرابش بود به نیز رسانیده درین اوقات که مالک وفا این جهان سراج الدوله
هر سه صوبه را قابض گشت میرزا شمس الدین متوقع انواع مراعات بنابر حقوق سابقه بود اما بر عکس آن بی‌التفاتی مشاهده نمود و کمتر در خلوت بار می‌یافت به
خدمت آنکه چون مرد خوش طبع بیباک و کنه‌شناس ست مبادا از صحبت بذله‌گویی‌های خفیه که موجب کشادن تا بندند زبان آورد روزی میرزا را در کوری خصیه جلوت
در وقت فرصت دریافت میر جعفر خان خواست که عذری گفته از قول زبانش را بند کنند گفت میرزا صاحب من حالا نهایت شرمنده ام که فراموش کرده از احوال شما
غافل شده‌ام لیکن چه کنم که زرهای می‌شود صاحبان کمپنی رسانیدن و دیگر امور ضروریه سرانجام دادن در پیش دارم هرگاه اول فرصتی و وسعتی بخشد از خدمت شما
قاصر نخواهم بود میرزا که دلسوخته زخمهای هائل انداخته چندماه داشت گفت نواب صاحب احوال خود را زیاده برین تلوه باشید که مرا رقت می‌آید وجه کنم که
سراج الدوله خانه مرا تاراج کرده زال درین وقت هم خدمت را سعادت شمرده میر محمد جعفر خان را که جوانمرد از قدیم به دست افتاده و تمام عمر خود در آرزوی
آن بر باد داده بود بسیار رنجید چنانچه در بر زرد دست از هر چوب یک شمرد و این شمرد تا شش هشت در یک دست جمع نشسته دمام هایای مردار پدر عقلی
هر قیاس جدا یک عدد در گردن انداخت آن روز در همه جا بود میرزا شمس الدین گفت سنگی چند که در دست و گردن خود دارید چیزی نیست که بکار
کسی آید اما اینقدر هست که اگر با این دست طپانچه بر روی این مخلص زنند راضی و تن به بدل من میرسید چون میرزا آمد که با هم همراه میر جعفر خان به عظیم آباد
آمده بود کسی به جام توم خبری دروغ از راه عداوتی که با میرزا شمس الدین داشت رسانیده که آدمهای میرزا مذکور با مردم کل نابت جنگ منازعه و جنگی
نموده اند اتفاقا بعد لمحه میرزا هم حاضر شد مجمع عام بود دو عجب که من هم از فرزند بوده باشیم بحد در دو میرزا شمس الدین میر جعفر خان او را نمی‌طلبید بلکه معاتب ساخته
گفت صاحب مردم شما با آدمهای کل صاحب می جنگند شنیده اند که کل کیست و مرتبه او چیست میرزا شمس الدین برپا استاده به آواز بلند گفت قبله گاها
مرا چه یارا که با کل صاحب جسارت توانم شد من هر صبح خر کل صاحب را که در آن میکنم با کل صاحب چگونه برابری توانم جست و این کنایه بود لطیف او که با
وجود عدم لیاقت نظامت به طفیل کل مرقوم باین مقام و مرتبه رسیده القصه بعد چند روز میر محمد جعفر خان را که انواع ارتعاش و کم ورانی و تمارضی تقصیر در
ذر نهای اند یار متحیر آمد اراده دادن صوبه عظیم آباد به برادر خود میر کاظم خان نمود و محاسبه داخل صوبه مذکور را زراه بار این در خواست او کرد برای
همین روز ها لو سلی به زنل با بت جناب و اصحاب انگلیسیه خسته کرد و با زنل کلیف ظاهر شود که زنل از میر جعفر خان بنجام مبالغت ازین امر ایستاد در جعفر خان بوضع

بوضع گفتگوئی که داشت بر اسقفه جواب داد که صاحب چه معنی دارد که برادر که برادر من با این مروت درباره خود را محروم گذارم برادر اگر چه دوری که از یکبار گفته مستعد
که من برای همین برادر از دل با شما در مشهد آمدند که خواهان رفاقت من شدید و تکلیف رفتن بهمراه خود نمودید راضی نبوده بالغ شما بودم که با مردم راه همراه بدید
در کارها مالی و ملکی خود دخیل مگردانید که اگر کارهای شما مطابق صلح و آرای ما نخواهد بود در درگاه یا من در میان باشد چاره از مرحمت و ملایمت
اطوار و افعالیکه موافق قواعد مقرره و عهود مخفیه ما نباشد نداریم بنابراین جلالت در معامله حسب بخشش و استراق و باعث تبدیل وفاق بنفاق خواهد
به خاطر شما باید اکنون که ما را آورده علاوه خط استمالت مضمن عهد و پیمان بمهر و دستخط من نوشته بودید چگونه خلاف عهد و نقض پیمان تعجیل می نماید
انکار مضمون خط و اسناد رسمی ما مسوده نموده تا بیت جنگ مسوده ای در شاد چون مسوده خوانده شد میر جعفر خان الفعال کشیده با منشیان و کلید ابل در
آنها هم بر دو بیل چنانچه باید نموده با اتفاق تمام ساختند که ما مسوده را در حضور گذرانیده و مضمونش مطلع گردانید ما هم الحال بنابر همچو نشأ غل و علیه
از خاطر عاطر فراموش گشته است خلاصه میر جعفر خان را چاره بغیر از اسپ هائیکه از ل و ز ا رم با این نمانده و از اظهار اراده خود باد گشته و میخ
رضا جوئی ارام با این نمود و برادر بیچاره خود را تنبیه نمودند و اعطاف دیگر خوشنود گردانیده همراه خود در زمره انیسید وار ان گرفت و بکار خان
میکن که در زمره استنائی با خاطر قوم و از ابتدای استیلای میر عبدالیض بنابر گماشته خوشنود داشت با نیمه عبور رسمی در دفع منافقه که با راجه سند سنگه
داشت حسب الطلب میر جعفر خان در حضورش آمده بعد از ورود و نشد و نشاد مان بود که راجه سند سنگه از دار انجا بخوبی خود توسل بر ام با این که داشت
از ان برنداشته میر جعفر خان از نسل سایر الناس بیدید دگاه گاهی آمد و رفت در باریش میمود چون مقدمه رام با این صورت گرفت و مبانی
معامله او متانت پذیرفت کامگار خان که از ندی با استظهار الغای وعده امیدوار بود بر رفق معاملی رام با این بیا استحاطر راجه سند سنگه مقید گردیده و میر جعفر خان
را استعلام امور نوعیکه بدگور شدند و رخصت یافته اجتماع فقرای قلندر که باصطلاح سیلهٔ ما میشد نموده طعامی لایقی خورانیدند و سر فقیر یک یک گرفته داد از ان
سرگرم نشاط و هوی گردیده و جامه کار رنگین یافت و ارباب لهو و لعب و اصحاب عیش و طرب را نواخت در عرصه رام با این که براحوال فقیر اندک توجهی
داشت برای واگذاشتن جاگیرات قدیم برکنه چیله و دامهها موکر و دهات علی گرم و موار که به میر جعفر خان التماس نمود و میر جعفر خان ناچار پاس خاطرش
ضرور شمرده آن را در از رام با این این احوال را به بنده گفت و میر جعفر خان چون دید که این کار شیب یافت ولی علیجاه برادر فقیر که با خاطر قوم در زمره
آشنا بود و بهمت آمد و رفت تجدید نفس می نمود و پیشتر خود چنانچه ایمای براین رفت تو قعات عظیمه داشت بالفعل تجدید صحبت امید در کارها گرد
خواست که با جاگیرات تقی علی خان گذارد و او را از سر خود واکند تقی علیخان فرمود که صاحب درباره جاگیر خود اگر منظور باشد بسر آنش بیاید تا من دستخط
کرده دیسم تقی علی خان ناقی الضمیر او را در یافته ناچار سوال واگذاشتن جاگیرات مذکوره نوشته نزد میر محمد جعفر خان بنام راجه رام با این دستخط کرد داد
و بر دیگری از خوشنود جمع و دعاییه معاودت نمود چند روز در سیل ستران که بنا کرده هیبت جنگ مرحوم بود در سر دم هوای را با تمام تمام بتقدیم رسانیدند و سیر
روز از سه تن چون بادی ماند در ریگستان دریای گنگا که در میان اندک آبی جاری داشت عبور نموده سرا پرده ها برپا کرد و شر رسوایی منتظر و انگشت نشان دسته
آخر روز در ایام محصوده شمس که باعتقاد هنود روز در خاک بیزی بر سر ورزد و هم گرامی است این عمل هم خاطر خواه خود و همراهان با نجام رسانید و داد رنگ

آب تیری و خاک تبری داده بود و بشهر عظیم آباد نمود و از انجا عازم مرشد آباد گشته اول بزیارت مقابر بهار خصوص مرقد شاه شرف الدین یحیی منیری که

شیخ و مقتدای مردم بهار است و بسیار از انجاست رفت از ان کتاب گرفت گاه و بار و عمر ... که از ان تازی ... از انجا بسیار داشت و میگفت که

در انجا خاطر خواه خورده چون شنیده ام که بعد در قصبه بهار سکنه ... انجا که در تیاری کتاب ... شعور ... داشتند ... نمود و کسی

درست کرده می آورد بعضی از انها ... و ... بسیار ... بر ... ملازمت شنیده در العهده علی الراوی ذکر مجملی از سوانح احوال

راقم در سفر بنگاله و عروج او بمدارج این عالم سپری از شهر اول ... آقا سلیمان ... گرجی خانه در ان امیر الامرا و خان خانان

صمصام الدوله پسر امیر الامرا ... بود ... سرکار گرجی ... مرحوم ... شد و ... در جلیت ... بود ... اعلی ... نموده مدار المهام

سرکار صمصام الدوله نیابت آقا خود گردید ... و ... گشت چون احوال شاه جهان آباد ... اوضاع انجا را ... سکونت

در ان شهر لایق حال خود ندیده دیوانی بادشاهی عظیم آباد ... خدمت ... صمصام الدوله ... گرفته ... وضع

شایسته و اسباب ... لایق حال خود ... بعد ... میر محمد جعفر خان بعظیم آباد رسیده اول ملاقات ... نمود

و لوازم ... میر محمد جعفر خان حاصل نمود ... بود ... کرد ... راقم ... دیگری ... خلعت ... او

... میرزا ... صمصام الدوله ... میر محمد جعفر خان ... بنابر ...

میر محمد جعفر خان ... مرشد آباد ... اختیار نموده همراه او ... و ... مرحوم ... نیز ... بود

... در ... خود ... راقم ... بامور ... و ...

او و میر محمد جعفر خان حاصل نموده بعظیم آباد ... خود ... راقم ... در

از خود ... ساخت ... رجوع بقیه تحفه عود میر محمد جعفر خان دیوان

... میر جعفر خان ... میر کاظم خان ... گفت ... را ...

... خواهد ... پانصد روپیه ... ماه ... راقم ...

... اوضاع ... میر محمد جعفر خان ... راقم ... امیدوار ...

بهر صورت چون ... میر کاظم خان ... و ... الدین حسین خان ... نموده ... که

... مرشد آباد ... میر محمد جعفر خان ... سرداران انگلیسیه که همراه میر

جعفر خان ... میر عبد العابدین ... علی صفوی ... شاه ...

شاه اسمعیل صفوی ... سلاطین صفویه ایران ... جهان ... شاه

در عظیم آباد ... شاه طهماسپ ... شاه اسمعیل ...

137

در هنگام فترت ایران که در عهد سلطان محمد بن شاه طهماسب بنا بر عدم بصارتش روی داد و خسرو فرزند اقبالمندش شاه عباس نونهال حیات اعدا

را از بیخ و بن برکند و بعد ازان بنای سلطنت را از تشیید برارشد اسکندر ساخت بنا بر وجوهی که در سیر لقیه مسطور است بهندوستان در ارد کردید و اکبر پادشاه

با او نرد دعا باخته قبیله را او با بنده‌های در دروغ گذرانیدن ممالک سند و غیره بطور معاوضه متصرف گردیده الغای وعده خود نمود شاهزاده که در انجا

سکه و خطبه بنام خود کرده بود از غم و غیرت بار زهر خورده مدقوق گشته رحلت نمود و میرزا در دروش دارابا و عبدالرحیم خانخانان شده به ننگ نوکری

تیموریه بضرورت تن در داد و آورد شمشیر زن خان و نوروز خان و دیگر صفوی برادران از طرف پدر که در شهر جهانآباد بوده اند و اکنون نسب سید اولاد

همین دارابا و عبدالرحیم خانخانان نامند میرزا جهه که در الوقت از جمله عظمای جماعه انگلشیه و مرجع حکام بنگاله و عظیم آباد بود و سفارش میر عبدالله مذکور بار اول

نایب نظامت عظیم آباد مقرر شده و مذکور به سرشته قبول نموده در باب لائق و ماهانه صد سوار سرافراز ساخت و وکیل و نوکری خود در اکثر امور به

با انگلشیه می‌بندد است میر مذکور هم سید عزیز باخلاق نیکو متخلق و با دیگر صفات حمیده متصف بود از احوال او به تجربیات مختلفه بمقتضای مقام صحاله الف

ان الله تعالی اندراج حسرت افیت در سر است بمدار المهامی کومتهی عظیم آباد از کونسل خود مامور گشته صاحبان کومتهی عظیم آباد کسب او بسلطنت مرعیه الیه

مذکور که با بنده در بنیه آشنا بود با سر آستانه و او را با من دوستی و اعتمادی به نحو تقصیر بهم رسید ذکر معاودت نمودن میر جعفر خان بمرشد آباد

وارد باد اقبید از میران پتنه و سرانجامیکه در بهر صه در مرشد آباد در عظیم آباد در گوش وی نمود میر محمد جعفر خان لعید زیارت تیمور شاه بهار درج

در راه بایر اقاصد مرشد آباد گردید مبارک می‌نمود و شبنده که دهها باو را بابا بار ده سکار از لشکر و فوج بطرفی بیرون فرسته در راه با جماعه از خواص و عوام

ضروری سکار کشتان صید افکنان مراحل می‌پیمود در هر مرحله گویا برهم او فصلی بود زنگهای خواننده و نوازندگان سازیر هو دهها قبیل همراه او

بخواندن و نواختن سازها اشتغال می‌نمودند و خود درالوقت دو ستان افتی طرب ساخته متمول بود چرا یاران در چنگل مسکل همین معنی دارد بیش آنکه

در صبح انشاد های عیش و کامرانی خلاصه این دلخوشی و بستر راه مسافرت پیموده و انتظام ممالک به عزم خود نموده هیچ او در مرشد آباد و در دو خانه جهانا جنگ

مرحوم نزول نمود و استغراق تمام در عیش و آرام بهم رسانیده از هیچ کار خبری نداشت و میران تحوت و غرور بیمر فریبی بهم رسانیده با وضاع اخلاق تهها آباد

خو نشنود و ملاه‌ه سر از کسی ان انجمله عمه را ملازم خود کرد را نیده چون در عین جوانی بود و پدر را با وجود بیری بر زنگهای و لوازم آن عمل حریص مید خود هم

درین کار منهمک گشت و با نتظام امور ملک و دولت و ترفیه احوال سپاه و رعیت کسی نمی‌پرداخت تا آنکه کار سپاه از فقر و فاقه بجدی رسید که بیچارگان آخر

اسپ‌ها را در میدان سر داده بود به او ترا نها گیاه رو ئیده زمین خود سر مبیح میزید و غیر ازخید بر از کس که ملازم میران دربار براح او خاص‌نش شباهت داشتند

نار بان و مصاحبان میر محمد جعفر خان گویا اوضاع مخالفش منتظم نماند و اختیار امهتمر ملک و سیح که سلطنت عظیم بود در مدار دربار بدست جسی لال و رمی لال و

اکنون مسکه هر کاره در آمده جهانگیر داد که باختیار رای را ج بلیبه دیوان میران که در عهد شهامت جنگ مرحوم بیکار حسین قلیخان بود افتاد و بعضی از مهمات

جنوبی منسل بر دوان و غیره در بخرانه جماعه انگلیشه بنا بر ادای زر موعود بود و در اینکه با میر بیگ خان مرحوم در عهد و رسالت و سفارتی که با انگلشیه

نموده تشئید مبانی دوستی کرد غنایب شد و صوبه عظیم آباد در املاک و مختار راجه رام نارائن بود و دیوان بهته را خادم حسین خان منتصر گشته زری و سپاهی

جمع می‌نمود آنچه باقی بود از مصادرت بهبود نهضت . از دو تا بکار سپاه و انتساب ایشان که مصادرت ضرر رسانیده بود از آبرحسی دلیرخان صاحب دولت خان سپهسالار ایران که وارث تقی .

از ملکان و تنبیه عاقلان با بیرون ز برای کسب اخلاص میر محمد جعفر خان می‌نمودند سراج الدوله که دست در خرص ملک کرده بود اینچنین چون سراج الدوله کشته گردید و رستگاری یافت

دشمن میر محمد جعفر خان با عنایت آن سپاه گشته و مشهور است که آن بنام او نشان بر آورد و در همین بلا تسلط کرده می‌شد و اینها هم رسیده اگرچه در ظاهر بهایت در دستی تا در تملق و

تنگر و حسابهای سرداران مذکور که میتوان به گفتگوی او بود اما به سبب مخاش زیاده تر از دیگران بعلت قلاش بود و بد نزد وی سپاه همه تنها که سر کشان این شد بود .

ذکر اجتماع نمودن اکثر مردم برای اراده قتل میر جعفر خان و بر ملا شدن راز ایشان و بر گردانیدن خواجه عبد الهادی خان از کشتن در زمانی که اراده کشتن میر

محمد کاظم خان را به عالیجاه خیبر ماه چون یکسال و شش ماه از ایام حکومتش گذشت و سپاه را که کار بجان کار در و با تنخواه نرسید خواجه عبد الهادی خان و اکثر

جماعه داران و بعضی از سرداران با هم متفق گردیده عهد و پیمان در آن آورده قاصد آن شدند که میر محمد جعفر خان را از میان بردارند و بحضوری در بیابان بنشسته

شهرها زدند میگویند میر محمد کاظم خان بختشی هم در این امر با خواجه عبد الهادی خان شریک و موافق و ظهر او بر آن محضر بود اما از منتسبان او مسموع شد که یکی

از رفقای او مولوی مصطفی نام که عجب شخصی با تمام فرهنگ ایمان و اسلام مدار الهام رساله بخشیگری میر محمد کاظم خان بود و جا نشیند و نماز اعتماد دیگر بر او داشت

خانه خود با وسپرده بود و مهر خود را هم حواله او کرده بود و در آن امور خصوص مهر خان محمد را نهایت اختصاص با میر محمد جعفر خان بود تا که این اوراق ازده پس آمده خود

مهر کاظم خان را بر آن محضر زده از نام دیگران و مضمون محضر آگهی بهمرسانیده و از نام عاشورا اراده قتل جماع بود که هرگاه میر جعفر خان با نام بارگاه عمارت

سراج الدوله که عمارت از ستر جای سید الشهدا حسین بن علی است علیهما السلام بسعادت محمود برجا باید وقتی فرصت یافته براو دست اندازی

نمایند و کارش تمام سازند چون ماه محرم در بیست شد و میر محمد جعفر خان آمد و رفت امام باره مذکور در شبها شروع نمود نسبی خواجه عبد الهادی خان با جماعه

متعینه قاصد اینکار در دیوانهای پهلوی در دروازه امکان نشست و مصداق مصرع مشهور نهان کی ماند آن رازی کز او سازند محفلها میر محمد جعفر خان

برین ماجرای اطلاع یافت و بیرون آمده سوار شده از امکان در رفت و خواجه عبد الهادی خان بکاری که در خاطر داشت در نیافت میر کاظم خان متعاقب میر محمد جعفر خان

بر آمده نوای بر خواجه عبد الهادی خان کشید این احوال هم مردم مستحضر میر جعفر خان رسانیدند او از استماع این حکایات متوحش گشته آمدن در امکان موقوف

نمود و با خواجه عبد الهادی خان و دیگران بمیان گردید و دهای مردم که در دل بود بر زبانها آمد نقل مجلس گشت میر محمد جعفر خان در تفحص افتاد مولوی مصطفی

مذکور از دفعه محضر آن ماجرا کم شایکه شهرتشان بر آن بود خبر آن با میر محمد جعفر خان ظاهر نمود و دیگران هم که آگهی داشتند برای مخلصی خود از امید نجات

از دست میر محمد جعفر خان در پس در اظهار با مولوی همداستان شدند و خواجه عبد الهادی خان از مجال عذر و اخفا نمانده بشکار مطرال کشید چرا که

عبد الهادی خان جسارتی داشت در خانه خود بمسجد در آمده بپیشگاه میر کاظم خان کلام الهی را مجدد انتقال خود در بار آورده بحضور میر جعفر خان و میران بطور اظهار

نخجل شده برائت ذمه خود نمود و رساله حضور را برای دفعه بد گمانی برطرف کنانید از خدمت بخشیگری استعفا کرده تنها با عیال و اطفال کار

بسر داده با سودیکه کرده به مرات بدیوانش گفته اورا در بستر خود نمودند و خواجه عبد الهادی خان را برطرف و تبعات به آمدن از صد در ممالک محروسه خود

او قبول نموده و اسباب خود را که از گذشته بهم کرده همراه گرفت و خود با متعلقان زنانه از دیده حاکم وقت و سربلندان هنگام راه گل کشید

و مستحفظان نیابت گری‌های مجملی حاکم دستان که خواجه عبدالهادی سپرد و چند کس مخصوص همراه دارد دیگر از زنده که زنده‌ها بیرون برود از انواع مجادله که کور و مردم متفقند
حضور که جماعه را فاتحه رو حیله بوده بدین ظاهرا در اوایل ماه صفر که به سرکار رسیده بود و تکلیف نقاد و دو سه روزی حسب الحکم در تعقیب او برآمدند او بنابر همراهی کسی که اصیل بسرراه طی میکرد
انها را برد در میدان شاه آباد و اواسط ماه مذکور خود را زینج دیدند که خواجه عبدالهادی نجات یافته تنها در همین میدان کنار آب کنکاش می‌بود از آن ده که یکی
کیا نمودار من بوده بدین نمود ندا و تیر بلا خطه مردم مذکور نمود دریافت که کیستند و طالب چیستند مردانه وار خود را با چند رفیقی که داشت به سلاح پیاده ایستاد و در پی برآمدهای
خود سوار شده کشتی‌های اموال را بچه‌ها شکست و در عین دریا غرق گردانید و خود مقابل اعدا گردید و دلیرانه کارزار نموده کارنامه بر صفحه روزگار
به یادگار گذاشت نقل میکنند که هر شوم تاخت گروه گروه مردم از پیش روی آدمی میکشید دار در روبه تیر و گولی شد و قدم حرکت نمود به استقلال تمام جراحت
هر چهار رستیق تا دم آخر کوشیده شربت ناگوار مرگ را به گوارا نوشیده بود در پهلوی مسجدی که متصل آبادی شاه آباد زیر درخت بزرگ که بالفعل
آرامگاه و محل سفر و آمدن مسافرانست مدفون گردید **مجمل احوال رانم با راین و عظیم آباد بنابر انتظام اخبار** راجه رانم با راین بعد مصادرت میرمحمد جعفر خان
بطرف مرشدآباد برای تنبیه شین سنگه زمیندار سرکش تنبیه که بر آمده انقلاب سراج الدوله از مالگذاری دست کشیده دوکانی برای خود چیده بود تا فوج
لایق و اسباب مناسب همراه با پهلوان سنگه و برادرش بالو سوتهر سنگه که زمیندار آن مقتدر صبح بر وبیهار هم از انفصال و انتظام مهابت جنگ شده بودند
اراده بر آمدن نمود و قلیلی از فوج خود همراه نموده پیغام داد که ایقدر خود من از خانه خود خدمتگذاری میکنم و در جاگیرات شما که اختلال پدید آمده به تدبیر عمل و دخل
کنانیده میدهم چون فقیر ابتدا ترک رفاقت میرمحمد جعفر خان مصمم نموده بود و همراه میر کاظم خان نرفته چاره غیر از استرضای او ندیدیک بهره مند نمود
در ساختم چه تا توقع مداخلی از محصل جاگیر الفقیر حظ خود بر ده به هر صورت چون راجه مذکور بر آمد فقیر هم همراه در آن مهم آمد گردید و شین سنگه زمیندار صاحب چند قلعه‌ها
خود را استظهار نموده القیاد نمود آخر متعلق الیه کس دیده امان و درسایه لشکر رانم با راین آمد و برای حفظ جان دایره خود ضمان طلبید بعد برای ملحقات
بمقدمات رانم با راین آمده معامله خود را انفصال داد و رانم با راین سنگه پسرا در زاده خود بهکم سنگه را برای ابقای سرکار بهکال گذاشت این بهکم سنگه دایم
و برادرش بپرورده پسر صاحب زاده و والد مرحوم بوده ابتدا در زمانیکه سراج الدوله اخراج از عظیم آباد نمود بر محالات بهکوله که جاگیرات هم همان محال بود
منصرف گشت و بعض قلعه داران را که با خود موافق نمیدانست بدر کرده دیگران را در همان گذاشت زمینه دار قلعه علی نگر را که راجپوت منشی بود از آن سر بار آمد
آن بد کردار روبیعی عزم زمیندار چوکانی او نوده به بیشتر محال و بر سر آن ازدست راجه رانم با راین موافق عهد یا که کرده بود خاطر داری فقیر در ظاهر امتثال
امر میرجعفر خان در بابه علیخان برادر فقیر مرعید است مبالغه و اهتمام تمام در رهایی نمودن قلعجات جاگیرات ما با بهکم سنگه نمود و پسرش تراین سنگه را
که در سن ده دوازده سالگی بود بطور رغمال و ضمان همراه گرفت و علی نقی خان را حسب الارشاد نمایان برای انتظام محالات جاگیر رخصت داد و حدود
ارتلداران خود را چند روز بنابر اعانت متعین نمود و بشیره را نیابت مصاحبت که خوش نفس می آمد همراه گرفت نقی علیخان چند روز در همان تحت نموده فیصله
جاها را مسخر ساخت اما قلعه دار علی نگر با بیماره و جان بهکم سنگه قلعه را که خالی از متانتی نبود نگاهداشته مستعد مدافعه گردید بشیره این ماجرا بارانم با راین ظاهر کرد او برای
تسخیر سنگه زمیندار سنوت در باب اعانت نقی علیخان [illegible] و سمال قلعه دار زو تنبیه بهکم سنگه نگاشت تبدم هم در ساعت خطی برای راجه سندر سنگه مذکور نوشت چون مذکور

مرد معقول و ممنون احسان والد مرحوم بود بمقتضای حقوق شناسی و از وی بیگ دو از جمیع منصبداران صوبه عظیم آباد جاه و اقتدارش زیاده تر و بلقب بهادر جنگ

صاحب نوبت و پالکی جهالردار و فی الحقیقه لیاقت آن بیش ازین داشت در خطوط مذکور لقب او را علی گوهر بهادر بسیار بهیکم سنگین بنظر کلمات تحسین اشعار نگاشته و القابات

مرقوم ملزوم نموده میگشت در دست ارتکاب عنادی و اراده ولد او در داشته و قلوه را با علی خان رجوع نموده بود چنانچه آن بحال تسلط گردیده و بنده نیز والد و دیگر اخوان در

شهر عظیم آباد برفاقت راقم ازین صرف اوقات می نمود از برادران سید علی خان بهمه صورت ها یک یا من شریک و از دیگر برادران بحال من مهربان بود در

اوقات و معاش با اتفاق می نمود و لیکن علی خان بگمان اینکه رعایت و اکرام داشتن چاکرات بیا من خاطر مس آمده بود کمال التفات را در ان اوقات بکار میبرد

الحمد لله الحال استقصای اخوان را با هم باید دارد لیکن بنا بر بیان سلیقه و ترقی که در نفس او فطرتیست و از امور اخود استمداد نماید و در بیان گریز و اعلام جست

اما الحال که با پایان زندگانی و رفیق و رفاق احق و الیق بحامد این شیوه بایست متحقق است در نفاق و شقاق نسر فرده بخاندان را از صد بر برده الله تعالی همگنان

را توفیق و داد و وفاق بخشیده کار بر صراط المستقیم قرار و برات مستحکم بگذارد **رجوع بذکر احوال عظیم آباد بنابر انتظام اخبار و اظهار احوال و انجام**

آن بلده میر محمد جعفر خان بعد پسر خود میرن که حسب دخواه از تخاندان و سپاه و پدر بزرگوار در زمان خود بود بعد الفراغ از قتل عبد الهادی خان اندک

اطمینان تسلط بر سر زمین ستان بهم رسانیده و گاه گوهر حکومت با سمان بنیاد رسید میرن در اراده کشتن میر کاظم خان که از رساله و خدمت جنگی کنار گرفته و در بیم

گاهی تسلط و شتاد از خیالات ناسده بر آمد حسب گوشه عافیت گزیده بود و تنها با معدودی از خدمتگاران آمد و رفت در بار میکرد از قسم سوء ظن بیش میرن بهم نمود

باطن نهایت ساحب بمبالغه درشت چون موسم برسات بود میرن بازی کاغذ بازی برائی وتر بنگ جنگانی با میر کاظم خان بنابر غافل ساختن او اختیار نموده

تکلیف آنکه آن او هر شام لب سطح هوا بر اشتغال گوید فرمود آن بیچاره را ناچار بازی مذکور اختیار افتاد و بسر رشته بازی مذکور در دام اجل گرفتار آمد قطع

رشته حیات او گشت تبیین این احوال آنکه شنیده مذکور چون امور دو سه هفته برای بازی مذکور از اول بنشین میرن می آمد و بعد از آن بتقابل خانه

میرن در رنگ بهار گرئی استاده بازی مشغل می بود اند روز شنبه بست و یکم ماه ربیع الثانی هفته سنه دو ده و هم از یکه هزار از سیم هجرت وقت عصر

دو سه درکمر استاده بدستور معهود پیش میرن آمده میرن دو سه صد نفر از قوم افغان روهیله که بقیه فوج شام خران شنام سادات اند برای پیش دستم کار نما

نگهداشته می بود و در دو سر آخود ساخته بود بعضی از انها که معتمد علیه او بوده اند از اول صبح مخفی حکم داده بود که امروز میر کاظم خان باراده بی معهود چون

حضور من آمده بیرون بود اندکی از اینجا در واره درین برگاه بر پالکی خود اراده سواری نماید بمال وقت کار او را تمام نمائید آن جماعه بادل بر این

در کمین بود بعد میرن مبالغه در بر استیدن و جنگ تیدن تنبیه نمود میرزا عبد الله خلف مرحوم میرزا احمد مودت با تا میرزا دار و ختر شجاع الدوله مرحوم

با طم بنگاه تیر دربین باره را غیب و از وری حاضر بود اراده مرافقت در ان بازی با میر کاظم خان نموده بر خاست چون اجلش تقدیر نمود ایزد تعالی بسبب

شب نموده او را صیانت نمود بیانش آنکه میرن اگر چه اراده کشتن در سر داشت اما با اندیشه کشف راز مصلحت هم نمی توانست در راه برفتن او همراه

میر کاظم خان بشود در ان وقت متحیر گشته تمسید است که چکند تا آنکه میر کاظم خان دو سه قدم راه رفته خود برگشت و گفت که در کیل راجه تیر بازی برای علادت

حاضر است میرن گفت که طلبید و میرزا عبد الله را گفت تا از ان بیایند شما خود رفته تنبیه نمایند میرزا عبد الله بیرون رفت بکار خود بر داخت

خود بر دار و فی الحقیقت صد احتیاط مرعی نمود و الا این بنده خدا هم عبث بعبث در معرض هلاک آمده بود قبل این جسته شمشیر تو تقدیر میرود در ربیع از دل برحم تقصیر نمود
بهر صورت میر کاظم خان لمحهٔ که زندگانیش باقی بود توقف نموده بلا رحمت دل کشانید و بعد از آن بر آمد از عتبه که بر این کار رسیده بود دید چون از دروازه
گذشته با بریانکی خود بهنگ است برش هجوم آورده یکی کار دان فعالی که نصف شمشیر است در پهلوی زد که از طرف دیگر بر درآمد و دیگران بشمشیر کاردها
بدنش را پاره پاره و مصیر ابی عدم آواره گردید اللهم الحقه بآبائه الصالحین بمنزل اعبد الله این ماجرا شنیده متحیر گشت چون ملاقات کرد میرزا عیسی در رسیده
کشید و نسبت زندگی دوباره داد و برکامیابی و کار روائی خود شادمانیها نمود و میگفت که کسی این راز غیر از لاهوری بیگ اطلاع نداشت لاهوری بیگ ایلچی با وجود
اقرار و اظهار از اقامت تعیین شدن بجا ماند باظهار کمال راز دار خود در آنوقت انکار نماید و میگوید که جناب عالی خود چنین میفرمایند اما فی الحقیقت مرا هم اطلاعی نبوده
مخفی نماند که سید مقبول مذکور سلسلهٔ سادات بنی مختار و برادر سید عیسی الرطن ... خواهر عقیدت خان بن امیر خان عمدة الملک ناظم کابل بود و امیر خان
مذکور عمده از عمده زادهای ایران و از سلسله میرزایان است در هندوستان هم آباء او از روز ورود در امرای عظیم الشان بن مرجع عالمیان بوده اند و اصل ان
نعمت اللهی الحسینی است در باره این سر رشته عمده نجبای ایرانی گفته   بر میرانیان و صاعدیان   پادشاه اند و پادشاه نشان   العبد ...
سانحهٔ زن مهابت جنگ و بی بی گهسیٹی و بی بی امنه هر سه دختران مهابت جنگ را مع لطف النسا که منکوحه سراج الدوله بود در دهاکه ... بود ده
سه چار سال او با وجود حقوق و الای در تربیت و علاقهٔ آن جوان حیدر که بهنگام صحابت زن سراج الدوله میرجعفر خان را بی بی گهسیٹی دختر کلان مهابت جنگ
و دختر مهابت جنگ با میرجعفر خان نموده با جابت رسانیدن ان سر نفهار برای حاجت نقید کرده در کمال ذلت و خواری روزانه جهانگیر نگر نموده در دوماهی بر قتل میر کاظم خان
گذشته بود که آمد آمد شاهزادهٔ عالی گوهر بن عالمگیر ثانی که بعد احمد شاه عماد الملک او را بادشاهی برآورده شیوع یافت اما انتشار خبر شاهزادهٔ مذکور
با محمد قلیخان ناظم مرشد آباد و کوچک پسر قمر الدین پسر زادهٔ صفدر جنگ وزیر به تسخیر بنگاله و عظیم آباد و سپاه ملازم جری و صول یکنسه حال الجماعه بکدام
رسیده بود جنید بار ابعاصات شدید محاصرهٔ دار الاماره ... سیل آمد اما نادیده بر آن بر گشت یکبار باجابر ... از جان و صالح خان پسر
عمر خان بر درین محاصره دار الاماره شریک بود و بر میر جعفر خان و فرزند دولتمند شش احسان آنها را در فراموش نموده قاصد اخراج انها هم بود اما از عنایت سبحانی
و سطوت شاهزاده که شیر ان عماد ... هر یک از آن بیجا بود بسر رسیده بیدار ... می گذرانید تا آنکه خبر نهضت شاهزادهٔ عالی گوهر و محمد قلیخان باراده تسخیر این بلاد از
اله آباد بوضوح انجامید و محقق گردید این محرر مضطر گشته برای سپاه و احشامی از ادهای تباه خود که شب قلیلی از وجوه منازعه سپاه رسانید و دستور شش
جماعهٔ مذکوره را اندکی فرو نشانید **ذکر آمدن شاهزادهٔ عالی گوهر مع محمد قلیخان به تسخیر عظیم آباد و بنگاله و بر گشتن بی نیل مقصود بمحض شقاوت و نادانی و بیقرار**
ماندن حکام این دیار بیاتیدادی الی راجه رام نارائن نایب نظامت عظیم آباد چون حسن ... بیجا مه حیله ... با میر محمد جعفر خان و اولاد صفای
نداشت از انتساب تو سلی که با انگلیس بهمرسانیده بود ظاهر امر که موجب الزام نقض عهد و دغا توانند بود عمل کرده لواست او گردد و باطن تجویز نموده
طلب فرصت مینمود و راجه سندر سنگه و بهلوان سنگه بر نیت تقاضای حقوق برورش مهابت جنگ با خان مذکور راضی نموده همراه آن ... استیصال خاندانش کی دیدند فی الحقیقه
انکه اول مردم از کیج خلقی دید زبانی سراج الدوله و استخفاف ادکه اهانت باعره میرسانید باز اکثر راضی شدند و گمان می بردند که چون میر محمد جعفر خان

رنج عم زنهار دیده و همراه در خدمت نواب مهابت جنگ گذرانیده تا کمی شمه از اخلاق و اعمال او در این کس نخواهد بود بلکه مختصر بیان کرده و حکومت ملاحظه احوال او خصوص

شاهزاده از اوضاع پسران که اعجوبه روزگار بود و جسر منزلت و گاه عهد سراج الدوله میگردید و رحمة الله علی نواب شمس الدوله که نقل کنم است تجدید به یاد قصه و لطیفه زبان

دانا زبان داران بود میر محمد جعفر خان که همه از بزرگان بخشی ابوال مهابت جنگ هنگام بخشیگری او در قریه سیاه شهر داشت محزون و مسکی دیده تجمل و امساک تا روز

تبدیل یافت و شهر یافت میگویند که شخصی رسیده بود که نواب صاحب خود را از حساب سالی شهود در مردم معروف بود و الحال او را چه جواب داد که در عهد مهابت جنگ مال بنگاله

و آب از دریا خشیدن بود و الحال که احوال خود داشت دل تنخواه دهد که بنشیری لنوری داده آید خلاصه احوال این ممالک که بگوش محمد قلیخان ناظم الله آباد برادر زاده

صفدر جنگ نواز رسیدن رسید چه متفرق حالی از شعور داشت اما خالی از جرأت نبود و داخل اله آباد که حصه کمی بود در آن قناعت نکرده هوس تسخیر بنگاله و عظیم آباد

را او دسیسه در دماغش جا گرفت با شجاع الدوله این راز در میان نهاد او که از مدتی بذخیره تا و صدا و آوارگی محمد قلیخان از اله آباد بود و با این امر زیاده ترغیب

نموده شرکت خود در این عزیمت ظاهر ساخت و گفت نشان منتشر از من در آن بلاد داخل گشته هیچ غبار فساد و شورش متعاقب من هم آید و این کار را در دست دیگر

به شمال الحق منشور و بنا بر آن گذاشته آمد که شاهزاده عالی گوهر را که ملقب به شاه عالم بود به تعهدی پدر خود شهرت دارد از طرف عماد الملک آواره میگردد

بالفعل پیش نجیب الدوله و قطب خان و افغانان در میران کوه کمبوه است طلبیده شده و او را برپا است برداشته عازم تسخیر صوبه باید شد محمد قلیخان با لشکر عازم

استدعای شاهزاده نمود و شهزاده را از ده کنکاش نموده بیشتر خود طلبیده شاهزاده که این روزها را از خدا میخواست معه رفقا گذر از دست عازم الله آباد

گشت و ظاهرا اعراض راجه شتاب سنگه و الد مرحوم نیز همت شاهزاده بر مقصود بسته عازم گردید در این بلاد در قتنه راجه و گور راجه هم خیال از آن خلق و اسباب حرب

عظیمه در سر جا گرفته بود و میخواست که اگر ضمن کسی باید راه تسخیر این مملکت برقرار در نهایت و اعانت او نموده انتقام سراج الدوله از میر جعفر خان بگیرد زیرا که بحسب خصوصیت

با مهابت جنگ و نهایت حسن ارادت با او داشت و پهلوان سنگه راهم در این کار با خود متفق کرده بود زیرا که بحسب شجاعت و غیرت و شعور و پاس حقوق و دیگر صفات

حمیده داشت اگر اجل امان میداد کار را تمام میکرد و آنچه مقدر بود بظهور میرسید اما عمرش وفا نکرد مهابه گردیدن در ملک خود و دیدن راجه الهم بار این از قلعه

نگاری بر آمده معسکر ساخت و تهیه سپاه می پرداخت ناگاه روز سبب مجیبی که از ایام مرزنده شعور داشت آمد و شیخ غلام غوث جمعه دار بلند رتبه یم سر کارش الیس عاصم

بندر راکه پهلوی مشهور از بطن کنیجی بود و پسر سنگه اوز اسپار دوست میداشت و اتریار ها کار های عمده و جراتها در حروب بظهور رسیده بود و آمده در حضور

الستاده گردید و از آن بسیار بهره ور گشت و آنچه میخواست بنابر زنده بهمان دست میگرفت روزی چند قبل از این بنابر همین حیثیت سنگه در مجلس خود بر زبان آورد که

غلام غوث شجاعت و حصول بسیار از طرف پدر بسیار دارد اما این سپاه جهت از طرف ما در سبع او نهایت بیداد شده و غلام غوث این سخن از مردم شنیده بود

چون امر بر خود سهیه گفته بود که مرگ این برهمن بر دست من است اتفاقا در پیش تقریب چنین جرات اجل بر دو سنبه کرد را از صد سر بر سر سنگه

گفت غلام غوث این سپاه جنبه جز نیست مرا مهلت بده خود راهم درباره گفته ام و در گرفته را بر جانش خواهم درآمد سنگه خواست که بر خاسته از دست او رها

یابد غلام غوث دامن سنگه را گرفت نشستن در داده و سنگه گفت که دماغ را بر ترسان کرده عجب دیوانه این سخن گفتن بود که او در تکبیر است

کار سنگه تمام سود در ای سنگه گنتری که متصل نشستن بود در دست خود را با ورود بشانت او را هم کشت و در همی بر شاد سنگه برادر زاده و تمنای سنگه

تنهای سند سنگهه بود زده بدر رفت و بر اسپ کسی سوار شده راه دریا چه پیش گرفت صبور سنگهه نام برهمی از رفقای سند سنگهه بفاصله چهار کروه باو
رسیده طعنه زد که چه گریزان میروی سند سنگهه مردی نیست برگشته از اسپ فرود آمده با صبور مذکور مقابله نمود شمشیر غلط خورده به سکنده دو بالا بر همین
مذکور گذشتی در آن وقت وار او را بر زمین زده مردم دیگر از عقب اجتماع نموده می آمدند صبور اینها را بانگ زد که تماشا چه میکنید قاتل مهاراج را [illegible]
بر شتر بریده از جهرهٔ کمک دکار دو شمشیر کارش تمام کردند و سند سنگهه آن بمرس را در دل با خود برد القصه همراهیان شاهزاده که صاحب نام و نشان
بوده اند همین چند کس اند که نام اینها مفصل مشهود اول والد فقیر که امین طب بخشی الملک نصیر الدوله شهید ابن علیخان بهادر اسد جنگ بود دوم
مدار الدوله خطابهای دیگر اگر این وقت در ذکر نمیشود سوم فضل الله خان معمار الدوله نبیره عنایت خان کشمیری فرخ سیری چهارم نوبت خان
پنجم معتبر الدوله رضاقلیخان بهادر بار در جنگ ششم بهادر علیخان مجلسی خواجه سرا ناظران این اوراق گمان نکنند که راقم نام والد خود را در صدد حسن ایهامی
نام پاس پدر و پسری بجای داده الحقیقه الست که در هنگام عجز و اضطرار و برآمدن شاهزاده از شاه جهان آباد کسی از نام آوران مجال آن نبود که
رفاقت شاهزاده از خوف عماد الملک وزیر اندیشه نموده باشد شاه عالمگیر ثانی در عهد عماد الملک که ابن رحمت بخش و دیگر از اقربا شاهزاده خصوص [illegible] شجاع الدوله
و دیگر منسوره‌ها که امید است برآمده بود در احوال سلاطین و عظمای شاه جهان آباد و مهور و اکبرآباد بوده و سوانح صوبه‌های دکن انشاء الله تعالی چنانچه
موعود است در قید سوم مفصل رقم زده کلک وقایع نگار خواهد شد الله ابنده را [illegible] ترتیب محل زر خرید که با در علی گوهر بود بر دروازه او طلبیده نشسته
دست شاهزاده بدست او سپرد و سفارشها نموده عهد و پیمان گرفت والد مغفور برای شاهزاده چند سفر نموده که همت در اعانت او محکم بست و کمر
عزیمت او را مستحکم گردانید چنانچه مجملی از آن در ورق [illegible] احوال عالی گهر که متعلق بحوادث از او در این دیار است در [illegible] آنچه متعلق شاه جهان آباد
و اطراف و جوانب آن دارد انشاء الله تعالی وعده السیر در دفتر سوم ارقام خواهد یافت متخلص اینکه شاه عالم در آن وقت دو هزار والد مرحوم مخلص
همراه داشته از صلاح و صوابدید او بقدر طاقت و لیاقت خود سر بر آن [illegible] با وجود [illegible] که شاهزاده داشت در اعزاز و اکرام آن والا مقام در باب
خاطر اش خاصه عاید در حین حیات و بعد ممات کوشیده مراعات اولاد در احوال [illegible] الفقیر سعی دارد اینها و در خور همت و عادت خود در تقصیر نمود
والحال هم اگر نام منتسبان والد مرحوم شنود [illegible] بمقصد نماند معتبر الدوله که بیشتر ملازم انتظام الدوله پسر اعتماد الدوله قمر الدین خان و [illegible]
انس بود بوساطت والد مرحوم بحضور شاه رسیده مورد عواطف گردید و همیشه در اوقات آن امیر و معتبر الدوله حقوق نیکوئیهای والد امجد
[illegible] در وقت [illegible] سلوک میشود بعد رحلت آن مرحوم [illegible] ابن فقیر و دیگران آن تواضعی که زیاده از [illegible] احوال [illegible]
بود سلوک میبد است اللهم اغفر لها وارحمها القصه شاهزاده از قصبه مذکوره که اقامت داشت بعد [illegible] و اطلاع [illegible] محمد علیخان
از سپاه در شکسته حال با سپه کثیری را همراه خود گرفت و والد فقیر را معه معتبر الدوله [illegible] در انجا گذاشت تا بعضی اسباب و لوازم ضروری مهیا کرده
از مردم کار آگاه عبارت از ابها است هر قدر بهم رسند به [illegible] عروج معارج اقبال امیدوار و [illegible] ساخته [illegible] همراه خود آرند شاه عالم
مع همراهیان از میران پور [illegible] و در شجاع الدوله رسیده شجاع الدوله مراسم استقبال بتقدیم رسانیده شاهزاده را در [illegible] دار [illegible] اسباب

انچه مناسب دولت بینکه نموده به حیله تر در بر باز ارده اعانی که با محمد قلیخان مربوط و در اصل پی بداشت دلیر ساخته فرصت نمود چون باله آباد رسید محمد قلیخان باستقبال
شاهعالم شتافته و سعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت دریافته چنانچه مبنش قرار داده بود از در آورد و خبیه روز شاهعالم به گذرانیده ارادهٔ پیش نهاد خاطر گشته بود ظاهر
ساخت همراه شاهزاده همگی عمده صمصام الدوله که طرف زمین اهرگس و شقیقه اصد در ایشان و با کن خویش یاد کرده بود در اصل محمد قلیخان به همراه شاهزاده آمد دیگر
رفقای شاهزاده در تخصیص گردیده و سپاهی گری کس به سر رسالت چون ابو الحوائج نیابت شاهعالم و محمد قلیخان به همراه شد چون شجاع الدوله را ادعای
با محمد قلیخان مضمر و در صدد آن مستظر بود در تبوت آمده با محمد قلیخان گفت که نسب من هم هست اما چنانچه شما خوب میدانید غیر از قلعه چنار جائیکه با موسی را
در امکان نگذاشته از شما خود که عماد الملک و احمد بنگش و جمیع اعیان اند اطمینان بهم رسانیم و بخاطر جمع در تسخیر ممالک قسم بر داریم در نظر تربیت و چنار به عمل آری
لایق که محل آن با سپاه یک یک شده ما از دو ریه مواش هم با اتصال چنان خبر از خود نیست اگر میرزا نجف خان از رو ببر و بر دارد تنگی و در مقوله بخط و مهر خود ننویسد در سپاه ایر
نور بسیار سیار کعبه کار ساری متعلقان خود را با ستیبان شما چون مورس آنرا برد او اهمیت یکجا گذاشته خود بخاطر جمع با اعانت شما بر داریم مناسب و در مقوله صلیح
خواهد بود محمد قلیخان از سعادت خود و تشبیه از لی بی به فریب نموده رقعه به مهر او بخط خود بنام میرزا نجف خان قلعه دار و جمیع عمله نوشته به شجاع الدوله سپرد
رو بر و هم میرزا نجف خان را عزو تر بید یا گسته پروانگی داد که چون لوا الصاحب هیچ گونه جدائی نیست برادر در تبعیت هم به گرام ایشان در حاضر دعا ملک در از من اند
هر چه بیر ما نیک تحمل خواهند آورد در حقیقت این قسم احتیاط را از جمله تدابیر با سبب ترغیب او با عانت خود شمرده دست آویز سعیکه خواست نوشته دار شجاع الدوله
بجای خود در گذشت و محمد قلیخان اسباب ... را که بالقره او بود مهیا داشت مگر در ضرب توپ کلدان که برنجی بود در قلعه شکستی نسل انها کمیاب بود در قلعه اله آباد سپرد
ادرده و تحت سواری اراسته علاوه و خزینهای دیگر همراه گرفت و در سه کرور از یک صد و پنجاه و دو نیکی ساعت مختار از قلعه بر آمده در اول چنار و لشکر گردید و با تفاق
شاهزاده و رفقای ایش رواره گشته این قدر مسافت مشت بیر از چهار ماه را این رسید و نیاز بضابطه بیشتر امیت کشاک کوی عظیم آباد ظاهر نموده با دلیابی
نعمت خود و علی التواتر نگاشته چون میر محمد جعفر خان و میران در ضمن امور باقی رفاقت و اعانت فوج انگلیشیه می پرداختند از رفاقت خود گذشته از اول کلیف
بها در باب جنگ اطلاع داده بکلیف همراهی شدند اگر چه ارشد حسن زم داخت اسباب سپر و در استعمال چنانچه بزرگر مهیا و موجود نبود در عین الوقت حاجت بیاری
ندارد زیاده بر ایشان دیگر با احتیاج چنین استعمال البته چه در می باید با سر انجام باید افواج هند و تاباتی خود که همیشه می باید در فتور بیار سپاه کوشند حاضر
فوج بنگاله را تعبیر از رفقا چه بیران کار بجای رسیده بود از رفاقت خود چشیدن داشت و فرض خراسان رفقای با شین متحمل متعدد بود بار ای بنابر مسیح موفور
و انتهام با انکار رفت تا صورت بیاری گرفت و محمد قلیخان همراه شاهزاده عالی گهر کرم نماسته که در باب جهد مرف و سرحد عظیم آباد است رسید **ذکر آمدن شاهزاده**
معه محمد قلیخان در حدود صوبه عظیم آباد و سوانحیکه در ضمن آن روی داد چون شاهزاده به معیت محمد قلیخان از بنارس پیشتر آمد راجه رام نارائن را از بدیلی
زد بیکه افواج انگلیشیه وارد لبای نگهم بوکسی با حال آرم شد آباد رسیده و انتها چون بیاری با گهان بر سرش رسیدند بنابر نام سلطنت دفوج ... جنگ
که شهرت عظیم داشت رعب در مراسش ... سر از ... استیلا یافته ساعتی برای بر آمدن خود بار اراده جنگ مقرر و مشهور گردانیده در تسخیر باغ
متصل به بالاب وارث خان داخل خیمه گردیده و ننگ کاهش قرار داده با فی التقصیر تش انکه اگر فوج بنگاله زود تر رسید بر آن بر آمدن خود را ساز

سرمایه اظهار استعداد در تهیه جانب عالی نموده با نهایت محو شده و اگر میرزا جعفر خان معلوم هیچ کس شده اراده ما رفع شاهزاده نموده انگلیس هم از این کار بنا بر مصلحتی پیش گرفته

گرده استمالی نمودن با شاهزاده و محمد قلیخان در سازد و بر آمدن خود بنا بر استقبال انها دانسته باید چندی از درهای آن مکان خبر با اخبار طرفین دیدن مین از اراده

و چنین تسلیم صحبت نموده شد که میرزا بن و افواج انگلیسی از مرشد آباد بشور برنیامده و محمد قلیخان شاهزاده در باب چه گرفتم که با ایشان عبور نمود در ساحل انها

اصوب شمرده امیر سپهر گفت که ای الان کسی خبر را گرفت و احمد بیگ بر سید و با انها برای جنگ با ان شاهزاده و محمد قلیخان با افواج ایشان پشت بنده را کار با امور

متوجه باید و خود درچه سطور در باب امیر گفت که اگر فوج ما رسید تحقیق خود دیدیم و الا خبر به مراسلات شرف نوشته می شود تا هر چه حکم کرد ارسال و صلاح ان انفصال

کند همان دستور العمل آرزیم و شمار اهم لایق اگر به لطف الجلیل یکدیگر رسید اگر حکمی ورود دیر با قصد بهتر و الا آنچه در آن زمان درباره خود بهتر بود العمل آرید

راهم بار این جواب آمده را بکام خود با قبیه ساز نیز طرفین افتخار بنها دیدن و کار بایست جنگ را از تهیه خود که قاصد جنگیم اما به تنهائی از عهده جنگ انها بر اندن

مقصود برادرم اگر زود در رسیدند مرا قسم در بیت بیعت جواهر رسانید تو تشویش نشاد و از طرف افواج منظر دلی مراسلات تماشا شد بیا لو بنا صلت برادرم اخلاص

و عقیدت خود در استحکام بنیاد نموده در آن وقت میرزا بر آن روز الف و جمیع امور عظیم آباد با کمال تسلی آمده میر محمد علیخان در محال الدین جایگاه از این خبر تنها

بر کران بود سید راس بر اساس بنده اگرچه چون شهر زیادت والد مرحوم میر جعفر خان دیدن رسید با بر خوش طینتها که جلب ایشان بود و قاصد اضرار و ایذای ما

مردم گردید با برادرم ایشان ترکیب کار است که حرکات ایشان شاهزاده و میهمان دست رسید که میرزا علیخان گردیده و سر ایشان که در بنگاله بوده اند بر خود را با این کار ترغیب نموده اند

از احوال و سیرت انها غافل نخواهید بود و با امطلق اطلاعی بر اراده شاهزاده و محمد قلیخان نبود و سال گذشته که با والد مرحوم مراسلات هم العمل می آمد با ایشان

بر فراست مهابت جنگ که والده جده ام ظلمها را بود از عقیده تمام در مورد خود در محمل این دیار و اهل اطراف اگر به تکمیل شان نشده از خبر دین داشتن ایشان کلا لو به خود را است

و نکاح با زانی از دور های اول میان تشمیری اختیار نموده سلطنت سرکار بماندند و در شهر سالی که اکثر جاها تمنا نموده هزاران سوار بیاده بخانه برم داشتند

و در راه های آن ملک بمصادرت رسید خبر مردم و والده بحکمه که در باری نگرفته بود و بیدادهای زر العباد از حسن سلوک و صلاح رضا کیه در نهایت جنگ و حرب

برادر زاده ایشان بود محتاج خبرگیری آن مرد را هست بکام و آرام در کمال عزت و احتشام داشته بود که گاهی ایسه سال ها و ماه اگر تصور رسید داعی بیت جنگ طرفین

بهم دیگر میرسید از تمام این خط آقا و آن از دخیره متضمن حکمیکه درباره ما رسیده بود خواند بنده در جواب گفت که خدا شاهد است که ما را درین امور اصلا دخلی

و خواهشی نبود و نه اکنون هست و والده را چه مقدور است که باعتماد آن چنین اراده عظیم بانید با این امر محمد قلیخان است که صاحب فوج و خزانه و ناظم اله آباد

و برادر زاده نزدیک و جمعی عم شجاع الدوله پسر صفدر جنگ است و قطع نظر از امور مذکور بر عالم ظاهر و عالم اسرار آگاه است که ما را از مدت ها با والده و ایشان مراسلات

سیار و دوستی از سر ارشادات داشتن ملحوظ درست ما در خصوص کاهی برادرم مشهد اگر او را بیاید تم شما صرفه در قید و بند و ایذا و اضرار ما دارند و صاحب خود در اطاعت

این امر سر از بند ما خود مقدور و مقاومت با شما بهیچ وجه ندانسته حاضریم هر چه منظور باشد العمل آرید را هم بار این و مسلم دارند هر کاره که اعظم ارکان عظیم آباد

و رام با این میعاد او بود بالعافیه گفتند که صاحب خاطر خود جمع داشته بکام و آرام باشند بنده باز گفت که این وقت چنین مشهور باشد اگر میرزا در رسید و قاصد ایذای

ما گردد در آن وقت حمایت ما از شما تمی تواند شد گفت صاحب از این امر مطمئن خاطر باشند اگر حمایت توانیم نمود خواهیم کرد و اگر نتوانیم شما را السبیل ببدرقه خواهیم

داد و شنیده جنگ و حق شناسی به مردم شان کجا آورده همراه راقم نیز این بود که خبر رسیدن شاهزاده محمد تقی‌خان از پی طلب اعتماد الدوله شده بود رسیده و والد مرحوم به شیر الدوله

حسب الامر شاهزاده به مارس لشکر شاهزاده بگوید و بعد ورود حسب حکم راقم نیز این آگاهی نیست و خبری از زمان مکرر از شهصت افواج بنگاله مسموع گشته و مستر ابیسم با تحمدی

از اصحاب انگلیسیه که در توپهای عظیم ایشان بوده به سواری گرجه و دیگر کشتی‌ها در جاه و لشکر حال مانند زمین نیست سی کرده بطرف مشرق رفته توپهای را التعویض لعمل لشکر ان

مخود ماه از بره برق انداران هستند که بلکه شهر را قبضه نمودند بسیار خاطرش مرا راقم را این شنیده مود چون این حالات شاهزاده به راقم نیز این گذشت

تا صلح مصالحه بیاید با محمد قلیخان و شاهزاده که در صلاح و فلاح خود به عکس زاری خیر این شهر را دین دیگر تبلیغ مرا به را افی مصالحه و اتفاق شاهزاده

و طرف افواج مشرقی را بنا بر اتفاق فوج انگلیسیه راجع کی نمودند و فی الحقیقه صحن بود اما راقم را این معنی بر آمد شاهی و عدم آگاهی بر کیفیت بود سالی لشکر رسید

بعد ملاقات مدارات گشتند چنانچه ذکر می‌آید تحقیق نماند که مرا بعد از آن با وجود دلی سوا از عجب بر همین نطق و در مباحثات رای و حسن تدبیر بی نظیر بود در جواب حسب الحکم

سلاطین مالی و ملکی انشاء و نهایت دلیر بود اما صاحب تر از راجع او غالب و جمعیت عالی را طالب را نه و ضمن او زر مال و زر و مال حرص دارای القصه

چون اراده او تصمیم یافت تغیر راد خود طلبیده تکلیف رفتن به لشکر شاهزاده و تصاحب را به سوار و به بهر یا ساخت شاهزاده مجال خود لو طلبیده والدم نیز گرد

در شاید دیگری را نزد محمد قلیخان فرستاده بود از انجا اما بنده و آگاهی داد و تاکید نمود که راجه بعد از و اکیده بر این امر اطلاع نیابند تیر میدهند گمانهای خود را با والد و حضور

بیکوی و اخلاص که تمجید مرا با بنده نموده بود و بعد کوچ ساخته التماس سعی بر فور در اخراج حرام خود نمود و در این کار بود که مصطفی قلیخان برادر محمد ایرج خان پیدا شد چون

از ابتدا مانده بود که دراندیش کسی تعرض و توقیف نماید و در این شهر زمان بعد زوال دولت سراج الدوله هم از خلق بسیار بنا بر لطافت و مکاری نسبت بهمان

تسلسل سلوک میشود و بنا بر این کسی مزاحمتش نکرد و چند دیگر آن سال اراده را با تقدیر مشغول گوشش دیده همه که در چه کار آید و در این ایام انتظام از موجب بخشش کشته را از خود

داشته او را هم شریک ساخت بلکه از راحتی طلب ساخته گفت که زیاده بر این جمیع مدارج را انسانی حسب التماس بنده بسلام ساخته گفت این راه که

خیمه مرا بعد از بر همه بسر است نخواهید رفت از راه باقی بود و بعد از سوید و مصطفی قلیخان همراه بنده تا خیمه فقیر آمده کار داشته‌های خود در نوشته و انی در اشبعه کردن

نوع بنگاله از لعین مردم رفاقت شاهزاده تمرقه اظهار در حضور شاهزاده پیش بنده ظاهر نموده سماجت از زبان بیکار بر دو راجه راقم نیز این قلیل وجهی را

خرج تقریر مصحوب یکی از معتمدان خود فرستاد و رقعه به سید علیخان و غالب علیخان برادران خود دلتی سکه الیده و ایشان اطلاع داد هر دو برادر تا قاصد تقبیل قدم بنده گذشته

بیا

خود را نزد بنده رسانیدند و بنده بعد انها از رشته باقی بود بر آمده راهی شد در راه علی الاتصال هر کار ها در تردد دو اثر خبر رسیدن شاهزاده و محمد قلیخان

میگفتند چون بیشتر تا اول رسید دیدیم که مدار الدوله از طرف شاهزاده و میر محمد علی موسوی از طرف محمد قلیخان بر قبلیا سوار با صد سوار برای استقبال و رسالت

نزد راقم با این سیر و نیز متحیر شدم که با وجود محبت والد با او با وجود خلق این جا با جناب دیگران چرا در کار زندار انتها کسی بر سید که این مردم کیسان

دار کدام طرف هستند برادر ایشان سن نام تقیر و برادران با اظهار نبوت و الوث ظاهر نمودند مدار الدوله سکه گفته و فرستاد در سیف رفتن حجت نمود چون گفته

شد چون بیشتر رفته در شهر بگر رسیدیم شنیدیم که تقی علیخان حسب الطلب بخدمت والد رسیده ملول شدیم که این عزیز چرا خود را از راه بنگاله بر آمده باید جست

ساعتی از روز باقی مانده تا صد لشکر شاهزاده که در میدان طرف مشرق واقع بود نگاه بود شدیم و ساعتی از شب گذشته بقدم بوس والد مرحوم رفت

مشرف و مشعوف گردید هم هر گونه سخنها گوشزد شد از طرفین سخن ... را اگر امور گردید معلوم شد که والا ... برای فعلی که در قبض خود دارد بطور مدار الدوله و مشیر الدوله

وغیره با محمد قلیخان به بدل استمالت پیش آمده از مدار المهام مذکور رضیت دارند شاهزاده بهمه لشکر و عمله خود در قبضه محمد قلیخان گشت و چگونه نباشد که تمام این جا

ساخته و پرداخته اوست و شاهزاده در جمیع امور خاصه در وجوه معاش در اعانت و نصرت محتاج او شده از این جز او در صلح و قال و ان دنیاداری ملکی واگذاشته

باری الله التماس می‌دهم که چون احوال چنین است قبله‌گاه را از در لیاقت آورده در جبین از آشفتگی اوضاع مردم و بی‌همی وجوه معاش و بد نشستن محال و جاگیر که

بجمیع بی‌سعی و محنت لعبد بدلی بدست آید فایده صد بود و درگاه التجاءات مستمسک و زمام اختیار بدست سفلگان ناکرده کار باشد معلوم است که عقده نخواهد

گشود و کاری از پیش نخواهد رفت جواب شقه شاهزاده شوری به ادبی که از بنده در التماس حمل آمد فرمود اما در تعقیب شنبه و تشاور شد اما وصیت از دست رفته

رفت آن بود که الحال تبدیل آنش باید کرد جز دست محمد قلیخان را از اتابع الفصیح وارث ساده ... از استعداد مشوره خود توان ساخت طرفه تر آنکه چون شاهزاده بهادر سلطنت سپرد

در حرکات و اکثر حالی از عزابتی نبود هر حرکتی که از و مخالف مزاج محمد قلیخان سر زد در حرکت قدم را خاطر گرانی شعار کسانیکه متوسل او بودند تنبل والدحرم

و اتباع او گمان می‌برد لعبه یک روز در اوقات مهمونه مشیر الدوله دفعه بر بین محمد قلیخان نسبت او کتابه سخنان شکوه در میان آورد از ینطرف هم لعبه حوالی

که بر مصرح بود تبع عباراتی بیشتر آمد اما مردمی که در جواب سوال را هم تا این مجمع کردند در آن وقت تغیر آنها متعدد و تماسیل هم بود از انجمله یکی را

استحق کشمیری حاطب بابنی قلیخان که در وسط جواب سوال و تردد شش سفر بود و دخل بسیار در مزاج محمد قلیخان داشت و در شعور خود داشت بر همی در آن

کار از مشاهده او و اعتماد دیگر محمد قلیخان را از قلت تجربه زیاده ای خود با قوال او میگرد و افتاده نخست جان ... محمد قلیخان هم بر باد رفت

هم انچنین تیر تارک او به ... بد تا بر اشتعال در این مقیر آید تفصیل این اجمال آنکه راه ... را این بریده او فرو غلغله آوازه ... تا م ... گرد

تا رسیده از اتباعیکه در آن معسکر داشت برگشته خود را در حصار شهر عظیم آباد کشید و باستحکام بروج و باره آن پرداخت و هر طرف از سرداران گسیل را که مناسبه

دانست بمحافظت اطراف تعیین نمود لعبد این تهیه و استعداد مدار الدوله وزیر الممالک محمد علی ... و میرزا اسحق بالاتفاق رسیده بر دروازه شهر در مقبره ... که در راه

نزول گزیدند و استیذان آمدن خود در حصور محمد قلیخان نمودند لعبد اذن با معدودی از پیادگان و سه چهار سوار مصاحب شعار داخل حصار گردید ملاقات

نموده رسم متعارفه بعمل آمد گفتگوی مطلب شروع گردید و سرسادگان ... جوع و توسل شاهزاده و محمد قلیخان با ظهار عظم ... شان از نهان خاطر

نموده را هم با این راه که ... معلوم الراس بود تعویض عدم تعرض ناجاین بر بال و دل داشتن او بصعوبه داد رش راضی بر فتن حضور گردید او در آمد

عهد و میثاق و طلب ... یکی بمهر سرداران لشکر محمد قلیخان منتصف ... ان امور مذکوره نمود و سادگان برگشته عهود و مواثیق جبیب الاشعار او گرفته کاغذی بمهر

بمهر سرداران لشکر دست خط محمد قلیخان بر رفیق ... سر او نیز برآمد چون او گرفت ... حاصل شد و شور ... از حرکات اقوام ... یا در سید داخله

ملازمت محمد قلیخان در تسلیم و استان سلطنت و ساطت شان نموده با ... که اختیار متحاشی بود در راه مدار الدوله و دیگر سرداران لشکر محمد قلیخان که همراه آمده بودند او

حسب الطلبش رسیده بود در نواح بهلواری بر خانه محمد قلیخان آمد و شاهزاده حسب الاشعار خان مرحوم خیمه و خرگاه بطور دستش داشت بکه ممنونه بود از ... تر

و امرا و ارکان را نیز خود خواسته بتجمل و احتشام بر تخت جلوس فرموده ... قبل ... و ... که ... الله ... که ... ام ... راس

نهایت عیار بر گیس [...] زد مبادا بر اشتباه بمجرد استماع نام شاهزاده و عظمت خاندان صفدرجنگ به اراده آمدن نمود و بعد ملاحظه احوال این جا بر آمدن خود همت
گماشته اگر نجیب بتصور گشتن بانیت با نخواهد آمد در الحال اندیشش از تائیدات الهی شمرده بدرگاه رسید از پابوسی خود بهره ور شد نیاید از دست چون دستشان به
جای تمیز رسید برآشفته گفتند که از خاندان تیموریه الی الان کسی دغای لعیل ننماید گفتم بنده هم دلالت بدغا نمیکنم تحقیق نموده اند از آن بجاویر گزده
رام نراین را همراه خود گرفته داخل حصار باید شد که درینصورت گزند بجان نمیرسد چنانچه تیمی و نشر یک نشاست از افواج هشیر تبعیه بعد اطلاع برین ماجرا نفرستاده شدم
پیشتر خواهند گذاشت گفتند اختیار با محمد قلیخان است گفتم او باید گفت گفتند چون او از ما نمیرسد مرا چه غرض است که با او خبری بگوییم بنده هم به تنگ آمده با
عرض میشود که درینصورت عرض ناموس بر باد رفت سپاه خواهد ماند اگر دخیل در معاملات نمودید نشر یک هم نمی باید شد خفگی فرموده اند خاموش
شده روز دیگر که برای ملازمت شتر رسید بنده هم همراه والده بدرگاه سلطان حاضر و جمیع حالات را خاطر نشان گردید با آنکه خبر رود در رام نراین نجابه محمد قلیخان
صحبت داشتن ایشان با راجه مذکور در حلول اراده آمدن خان مرقوم در حضور آوردند راجه در خدمت شاهزاده همراه خود رسید بنده بیتاب گشته بمیر الدوله
و دیگران هم صلاح مذکور گفته بر یکی عدم مجبوری خود ظاهر نمود با آنکه محمد قلیخان رام نراین را بمیر دولت خانه بلکه در راه گذاشته خود پیشتر آمده گوش زد
نموده بطرف دست چپ ضابطه وزارت مومیرم خان و مدار الدوله و یحیی خان پسر زکریا خان و دیگر همراهیان خود استاده والد مرحوم به ضابطه بخشیگری
سومه میر الدوله و بنده و دیگر برادران و امرای رفقای شاهزاده بطرف دست راست استاده بود محمد قلیخان بمجرد تسلیم شروع بذکر راجه مذکور و پیش از آن نموده
گفت سید هندو هوشیار مسلسل گو که زبان فارسی را درست میگوید فرداها از تقریری کلام او معلوم شد آمین دلربایی خرد و نیابت اله آباد هم باو داد در همان
بنده نمیدانم که بحضرت شاید گوش شاهزاده رسیده یا خالی الذهن گفت که اینقدر اعتماد از دیدن یکبار شما راجه فهم همه سید مدار الدوله
شروع بگواهی جوانی بروفا و حسن اخلاص و رسوخ عقیدت او نمود و میر [...] از میان جسته جمیع خوبیهای مذکوره را مع انقیاد و فرمانبرداری او
متعهد گشت و در جرح خود نمود انتها خود متعصبانه طمع در سه هزار روپیه بقدر حسن و بیاید [...] شروع که از غداری و مکاری برایش گردیسته و
از راجه مذکور شنیده گردد به مبالغه ها مینمودند اما محمد قلیخان و شاهزاده و دیگر دولتخواهان خانه شان راجه بلا زده بود که کسی کشمیری مذکور مکلف که اگر جبر
رفتن در حصار او اطاعت نکند چنانچه بهمین کار کرد که فرمان برادر ادر العهد نمایی چگونه از عهده آن بر می آید از آقای او با همه اسباب و اتفاق
شاهزاده خود عقده بکشود این کشمیری نمک اطاعت او را چگونه میگذشت بود   جائیکه عقاب پر بریزد   از پشه لاغری چه خیزد   القصه
بعد اندک رنائی رام نراین در حضور رسید و بآداب او رضا که در تمام عمر خود ندیده بود مبتلا گردیده کورنش و سلام گردیده بالب خشک و سینه گیس در نزدیک
تخت رسید باد نمانده که مدار الدوله با شاهزاده یاد خود اشرفیهای نذر گرفت و محمد قلیخان شروع با ظهار حسن ارادت و عقیدت او نموده التماس
با عطای خلعت نمود شاهزاده حکم داد رام نراین را برده خلعت پوشانیدند و سرپیچ و جیغه مرصع با بر جلگی عقار مخصوص شاهزادگان برد و حرمت گردید
مرتبه برانی پیش کمت ستار زده همراه یار احمد خان قریشی و مصطفی قلیخان از همراهیان او بلادست رسیده بیتحاشی خلعت چهار پارچه و [...] راجه را
با قسمیکه رام نراین کرکامی این قدر تعجب گزنشده بود خود خاموش بود می نمود در سر گردانی بکار آوردن آداب زیارت و وزارت که برای هر امری می باید

که برای هر امری می باید اتفاق افتاده نهایت متحیر و حیران گشت بعد از آنکه دمی ایستاد و حواس او بجا آمد نظر بآیین انداخته بملاحظه احوال وقایع گذشته که هرگز اجرا یابد
از ضایع شدن امرا و سپاهیان لشکر و پریشانی اردو سالها که هنگام ورود دیده بود از آمدن خود ندامت کشید و بنده از سپاهیان او در دریا که از آمدن خود
پشیمان و در دریای فکر و تدبیر افتاده از چنگال آن ایت است بعد ساعتی محمد قلیخان مع راجه با این حفظ گشته بجای خود رفت و در اینجا شنیده ایم که چه قدر
خاطر بجمعیت صد هزار افتاده از آنجا طرح جمع حصول داد تا مستعدی که در آن وقت حاضر بود میگفت که راجه از این فرمایش بجهة سکوت داشت اما بهانه متصل
بخیمه محمد قلیخان میرزا محمد علی بیوتی را که باتفاق مدار الدوله بیرون آمده بود در آن جا مذکور رسید برد طلبیده محمد قلیخان گفت که برای نام این رقعه بگو بیاید که صوبه
که عبارت از میرزا حسن برادر سن باشد مقرر شده شمار را دیوانی هر دو صوبه مبارک شود و میرزا اسحق ایم بهمین کار باتفاق او مامور شود در دو عشر آورده
التماس شود ندکه ما مشهور این سخن گفتن متفردان بصلاح نیست بر شقه خواصی راجه دستاده راجه را طلبید چون آمد خود این سخن گفت او از دل با تیر ابرار حسنه
تیر مبارکباد گفت و بجای خود برگشته بر ریشم که ساعتی از روز بالا بود محمد اوقات کوتوال عظیم آباد را که همراه هیش بود نزد محمد قلیخان فرستاده پیغام داد
که از صبح چیزی نخورده ام الحال میروم گفت مبارکست لیکن بهمان سخن که من میگفتم عرصه داشته باشید اما نمود که بر عهد است و وعده چنین برده گفتند باید
بیاید کرد داخل قلعه شدن خود مشهود نیست قبول نکرد و گفت که الحال است که بدم شمشیر من بواند آمد — بحر چنین که هرگز نبود دگرگون کن :: نگر اسی که گفته نگاه کن
چون راجه از آنجا برآمد شخصی با او بر یک فیل سوار و باتفاق قاصد عظیم آباد و حسب الامر محمد قلیخان گرد بر چند قدم پیش رفته عذر خواست که من هندو و در نگی
با مسلمان آب نمی توانم خورد و ماده فیل حوضه دار دیگر طلبیده بر آن سوار گشت و آبی خورده بسرعت برد از طیور وحشی بدر رفت — گوکفتی شتاب زدی بحر آمد
چو طاوس کز سر کیا ند پر :: بمجرد رسیدن در قلعه فرماند داد که مردم از برج و باره قلعه بیدار باشند خبردار بوده در استحکام کوشند و محمد قلیخان لی تعصب
از امور رنگ کو بایستی بار افتاده و از اجلی بد بهایت بود و غافل گشته بر ایمن و شجاعت خود مغرور در لهو و لعب بتماشای رقص و طرب منهمک و مستغرق
بوده یقین داشت که راجه بکور کور لیت فرمان میبرد و بی زرد در احکام بی سر دین صحابت با ولدن و میرزا اسحق هم فرستاد او انتظار خبر منصب افواج بنگاله
میکشیدند تا آنکه بعد از دو سه روز تحویل آفتاب برج حمل بسعید مردم مشهور از ابو تب استحالی میشد می گفتند که اید دید که بر سبیل نوروز ایام با راجه
می آید بانیه اگر آمد باری بخت و اقبال است و الا آنچه یقین محمد قلیخان گردید همه و هم خیال تا آنکه نوروز رسید و ایام بار این اشرفیهای نذر نثار آورده و
محمد قلیخان منصه های مربع که نقاشی و رنگین و ساده بود و دیگر انواع حلوای و لوزینه و عقاقیر با ورق طلا و نقره گرفته فرستاد و خود در
اشتغال بکارهای سرکار ضرورت دیگر از عوام حتی بعض از اریان با شعور هم متحقق شد که دغا کرد و الحال او نخواهد آمد اما محمد قلیخان از ابله خفیف العقل
را با همه مهمان اعتماد بر قرار داشت بدین که ابی سرد پای خود که بود و بود چون جشن نوروز در هم گذشت و شاه و وزیر را از لهو و لعب و عیش طرب خاطر
خواه فرصت میسر گشت فاصد کوچ از مقام گشته داعیه ورود بطرف شرقی شهر عظیم آباد نمود چون راه منحصر از رسته بازار شهر اسلام نام بازار است
پیغام فرستاد که فوج سرکار از کثر بتعلیه مردم اینجا از انجماعه خایف اند مبادا از کوچه های آن تنگ نواحی بهنگام عبور کسی تعدی نماید و کجا های شهر بیایر
حفظ ابرو چاپلی کنند و بانصورت فتنه در بین شهر برانگیخته بهنگامه بزرگی حادث شود مناسب است که عمله حضور موه دار و علمه پیلداران انهاب.

که انها هم بلد رسم کارزار اند از طرف جنوبی شهر در زمین جلگه که خشک افتاده برای توپخانه سرکار و اراده یا بر دار راهی درست نمایند و خود دست بدست توپخانه از همان راه دقیق

زد ای باغ جعفر خان شوند محمد قلیخان قبول نموده همین بعمل آمد و هنوز التیام تقابل در آنجا واقع نشده بود که راجه گور خاطر جمع نموده در شش ارشاخ واز شام در دست تا آنکه خورشید از دروازه

جعفر خان سپیدان ان طرف سر بر گردید و آمد سفر ارباب دلان بنا بر ابلاغ احکام طلب کرده بند مداخل و مخارج صوبه بلکه گاهی غفلت و نشد لی پیدا ارباب ایلان سپاهی

آمد در راجه در انتظار خبر بصیغه انگریز نگاه بکار آورد و همان نان نمیکردند درین اثنا خبر کوچ نمودن سید ابن ولد آکبر میر جعفر خان که سپاه سر کار مختار سرکار مریدان بود

سوار فوج انگلیشیه از اهل کلکته بابت حساب مرام با رابن رسیده شد اید لعل صاحب مخصلان محمد قلیخان هم از دها دید بر حرص صلاح لیسیدم در انام رایتی یکی نموده

بردم محمد قلیخان را بجبر و عنف از شهر و خانه خود بیرون نموده اراده آن نام تا رابن آن بود که خورشید دیگر هم مماثات بگذارند با فوج انگلیشیه در ایام در رسید و کار این سپاه ابن

نادانی در سر او انجام باید باده گوی از بس تعیبات فسخ عزیمت داد در صوصلاح لسید تر با بنا در ده نوع بد هنگی افتاد و بدنامی خود در جنگ خورشید و ده بنده

والای شبیه این ابلهان را بسیار ایده و نمیتون در شب غافل میکردند تا فوج انگلیشیه رسیده گوشمال گستاخی شان میدادند ذکر آشکار اشد

خدعه که رام نارابن با محمد قلیخان بازی نمود و محاصره نمودن افواج مغرب حصار عظیم آباد و رابه بد عملیگی و بر گشتن سلطان و وزیر جانب آباد شد

هر جه دانا کنند نادان لیک بعد از خرابی بسیار مطابق احوال محمد قلیخان ادبار آثار است اول هر چند هوشیاران صلاح دادند سود ندارد و گ

نشنید و تنخیل ناقص خود اعتماد و استبداد تمام نموده کار بجای رسانید که تدبیر از دست رفت گریبان جاره نزدیک تفصیل این اجمال بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه چه

راجه رام نارابن ساده دلان و بلند ارمان محمد قلیخان را بر گرده خواب فرستاد که صاحب انهمه تجمل که میتوانید جه فهمیده آید من بتوانست ستم که مکاتیب هم لو

نا طینکایم ام شما مهمانان بایرو دید یک بلده تا بی و ضیافتی نموده هم حالا برای خود در چه بشهر در آئید بکشید جا کنند کوردوا ازشجو ارجا در آنجا مرزه را اما سنجار بوست

ای دو راز کار بسیار نمود که صبح این مرد که بر خود غلط را در گوش شان گرفته میآرم و بیاد شاهزاده گفته فرستاد که فردا جنگ است فوج سرکار هم همراه

نیامد تشبیه این محیل بکار متعین شود شاهزاده والدیقین و جمیع رفقای خود را از اطلاع احوال و حکم بامانت در رفاقت محمد قلیخان نموده فرستاد که فردا اول صبح

کس همراه او شوید تا بالیع رای ورباش باشید یحیی خان خلف ارباخان که خواهرزاده داماد قمر الدین خان وزیر بود بمحرد استماع حکم و خبر با اظهار جلادت

جهالت و سفاهت خود ظاهر نموده از اول شام موسم اسپان برای سپیده از خیام خود بر آمده متصل بباغ حیدر نواز خان مرحوم که دالدر از ذکر قیام

بر عزم خود موسم جال قایم نمود و نفهمید که خرج بیموقع کشیدن و جا بیگه خیمه گاه مردم در از قلعه نهایت بعید است تمام شب سر گردان فا بده غیر از اظهار

جه داشته باشد القصه چون صبح صادق رسید حسب الحکم روسای و لشکر مهابت شوکت توپخانه ببر باز شاهزاده و همراهیان محمد قلیخان بر دروازه

سرای ادهام آمدند بنده هم به رفاقت والد بزرگوار شاهزاده نیت در هر کس مرخص بجنگ گشته از خیمه جو ایش در میدان شتافت بر حسنی آن

خواهرزاده ود والعتصار رفقا از رفقای محمد قلیخان که بر عزم خود سالیه سرکار را فای خوش و از جمله بها در آن کرد باجمعیت خود رفته در باغ جا

رام نرابن محادی گذرگی راه فوارک گزید و بموجال خود متوجه حست و مهین قسم هر یکی بمقابل حصار عظیم اباد در رفقای محمد نمایت حل اقامت

انداخت والد مرحوم بمیمنه رفقا قدیم و جدید خود متقابل برج طرف شمال در میدان استاده از همراهیان شاهزاده آنکه توسل و اخلاص

١٤٤

و اخلاص و مهربانی خدمتش داشتند بر فانت الخبار بسلم حلبه دیگر افراشتند در عرصه عبید ابو الخان مرحوم که عم کهتر فقیر و هم سن سال و نهایت شفیقی بر احوال این عبید
ذلیل بود دار بهادر گلبو و وجود ما لوب سران علیقلی خان که در رفاقت شان بسر می برد با رروی ملاقات برادر بر گردید خود با صاحبی خبر ورود پس با شاهزاده عیال
و اطفال و اسباب این و رفته چند سال همانوقت که والد سوار شده و میران بود در رسید ادراک سعادت شده یورش نمود و گفت که متعلقان همه را همراه آورده
در باغ نون گوله که مقبره والد مرحوم است فرود آورده ام الحال که معرکه جنگ گرم شده اندیشه است که آتش از درون حصار بر در دهد بیرون غنایم کنند
نا مردم آن لشکر بیرون سکار شناخته فرصتی ببیند حسب التماس او بعمل آمد اما بنده را اطمینان نشد گفتم شهر که همه را همین جا آورده نگهدارید عبید رخیمه دیگر در وجوه علی خان
دیگر نموده … را نشسته و عیال دارا همه بعرض والد همراه برده در آنجا که عیال و اطفال را همه اسباب گرانی آسته بود دانسته بنابر رفاقت برادر و این عبید اقل بر گشته دیگر
با مردم گرد به لحیه اند کن ها لی که توپ از طرف حصار بطرف ما که مردم بسیاری از آن … ام داشتند سر دادند و در اثنا این شروع جنگ نمود از هر طرف قلعه که
محاذیش انواع مخالف بود گله انداز شروع گشته علی الاتصال گله توپ می بارید و از بالای سرها میگذشت و بطرف باغ … مارا بکنی متصل برابر حصار قلعه
عظیم آباد سمت … رانی و میر محمد حسین خان در آنجا بسته راه یورش … محبت التهابی میران جنگ در توپ اندازی با بفنگ زیاده از طرف ما بود تا آنکه محمد قلیخان
هم بر فیل سوار با جماعت بسیاری نزدیکی رسیده بایستاد و مر لبید هر که بر برج نگاهبانی جای داشت و اهتمام آن طرف باو متعلق بود گذرت از دحام و اسباب … جاه و … خود
گمان برد که مقابل برج محمد قلیخان با شخص دیگر از اعاظم ارکان خواهد بود در توپ انداز تخصیص نموده تاکید کرد که باید گله در مجمع بالکه بسر دار فیل نشین را بر لی … مقدور
سعی در بر بگه … گله متواتر رسیده اکثری از آن گله ها … دو جوانب فیل محمد قلیخان و بالای سر مردمان قرابهم آمده اینجا میگذشت چنانچه یکبار
گله توپ بکرار از بالای سر فقیر بایک ارتفاع گذشته بر دیگر بر زمین خورد نبیه ازین جرات بموقع ما خوش گشته بود الکه بر بالکی برابر فیل محمد قلیخان
نابدین … استاده بود و التماس نمود که قبیله من از انکه هدف گله های توپ در ینجا استاده ام کدام فایده متصور است زمود که میران چاره … من … گفتم
به سالار لشکر باید گفت که اگر منظور یورش ینفا پیاده شد قلعه رو برو خود دیده … سوار اند در … بر قلعه بر تبد آنچه مقدر است خواهد شد عبث
بدم توپ استاده در معرض هلاکت بودن چه ضرور اگر یک گله به عماری برسد جنگ تمام و کار لشکر انتظام میشود و اگر لطف عقل که در این لشکر اثری از آن پیدا
نیست جنگیدن منظور باشد چنین قلعه را محاصره می باید صوبه داران با جماعه ای سوار زده دوازده هزار پیاده برق انداز بعد چند بن … خراب … دلو بهای
کلدان با اسباب … مجابره است و جمیع نجبای شهر … حفظ ناموس و … خود علاوه در رفاقت اوکم … جا مانده لعید دخول در قلعه احتمال جنگ
عظیم است و از ان طرف که انواع محاصره دارد شکست بروج و دیوار این حصار که همه بسینه منبن … دارد از جمله متعذرات است از اول صلاح جنگ با …
نبود … عبادها لا که کار بجنگ کشید … هم چنین است که سرداران لشکر اختیار نموده از هر طرف اراده احاطه حصار دارند بلکه می باید دم
را از همه جانب محمد قلیخان … بست … مجموعی از راه متعارف بیرون شهر که … و … عمارت بها لب کسته آنجا است در شهر در آیند و تاراج محمد
توپ … در خطوط لای متصل … آباد نیاهی در حویلی میر جان بر لب دریا رسید سواران و سرداران لشکر را پیاده سازند و … مسعود بر این باشد
دیوار بهای بزرگ استقامت بود ارتجیه قلعه که کار کل … ساخته دو صد سال بلکه زیاده تر خواهد بود … استحکام دارد نهایت … دار …

ریخته دیوار مرتفع حسنی که مهم است برابر کشیده و حکم بر زدن گله‌ها نماید غالب که در چند سال کاری عرصه یکه ذر بالا که کمتر از آن تمام دیوار حصار و بارها بدین هموار گردید راه وسعی برای سواران

بهم خواهد رسید از سامان برق اندازان را پیش رو گذاشته باید داد در آن بهادران پورس [illegible] اتیقن باد آن الله تعالی صورت نتیجه رو نماید و الله قاصد این اظهار

شده بود که ناگهان خبر دهند که محمد قلیچ از جایی که ایستاده بود در لطف و تقرب بیشتر رانده و مانده والده به تیر برنافت از پیش رفت [illegible] بی محابا برج کامیس بر رفت

گردید و محمد قلیچ در آن مکان ایستاد و کسی را فرستاده و الده را پیش خود طلبیده است چون رسیدند قبل از آن بنده همراه خود بر عماری سوار ساخت لیکن ای والده حضور

بنده را نزد خود طلبیده به حضور رفته به محمد قلیچ سلام کردم و الده فرمود که نواب صاحب شما را می‌خواهند به سفارت پیش رام نارائن فرستند گفتم حاضرم اما در این

وقت که از حضور مسئول مراتب قلعه عزیز است به غیر شیر و لعل [illegible] دیگری نیست آید بنده چگونه اندرون توانم رفت محمد قلیچ گفت [illegible] را در رو طلبیده فرمود که از این

از براداران شیخ حمید الدین صاحب به دار روپین [illegible] اند شب [illegible] در خانه شیخ مذکور اندرون حصار بوده اند این نیست از آن جای [illegible] بنده را نام [illegible] ممکن است که بود

ملازم بوده مساعده رفاقت در پیش ناظم بنگاله [illegible] شدم با وجود این نواب که برای استیصال من بسته قلعه را فرو گرفته است بنابر آن حمید الدین [illegible] سپاه

که اگر عفو جرایم او شود بنده متعهد می‌شود که بار او را در حضور نواب شما را می‌باید رفت [illegible] گفت که الحال هم اگر او از در اخلاص و عقیدت درآید با عهد

خود استوار وبا او کاری ندارد [illegible] خواستگار اطاعت و انقیاد گفتم اگر این سخن صحت دارد چرا کسی را نفرستاد و ابلاغ این التماس ننمود [illegible]

در رو برو ایستاده بود گفت پیغام او است که به شیخ حمید الدین داده مرا فرستاده است در حضور عرض نمایم محمد قلیچ گفت خوب از ما چه می‌بردید صدق و کذب این [illegible]

در رو شما در حضور او ظاهر خواهد شد چون دیدم که از سفارت امتیاز معقول و غیر معقول نمی‌کنند گفتم چه مضایقه اگر منظور همین است بنده می‌روم اما [illegible]

در جای بنا است نزول فرمایند و مردم را که در حصار بر جا نشسته در حضور آیند تا راه آمد و شد باز شود و بنده انجا رفته مرضی او را دریابد و از بنده [illegible]

داند بگوید بعد از آن در حضور آید آنچه ادراک کرده باشد اظهار نماید محمد قلیچ گفت تا او جنگ موقوف نکند از این طرف چگونه می‌توانند گفتم در این [illegible]

با دیسیت چون افواج حضور با صد پور [illegible] حصار شدید [illegible] به دست [illegible] از این طرف اگر اندک اهمالی شود در ظرفه العین مردم بر برج و باره صعود

کار ایشان تمام می‌نماید چگونه از او توقف در تیر اندازی در حصار چگونه خواهند شد و بعد از آن موقوف شدن تفنگ اندازی بنده چگونه راه می‌توانم یافت

برق اندازان [illegible] و اختیار شمشیر دست من نمی‌کنند شخص مذکور گفت همراه من بیاید که من می‌برم گفتم چه مضایقه من همراه ایشان می‌روم تا جایی که [illegible]

بر و بنده همراه است و رخصت گشته به اتفاق روانه شدیم عم مرحوم و [illegible] علیجان که ذکرش گذشته بنابر اخلاص و [illegible] در دست رفیق من شدند [illegible]

که مدعی بردن من در حصار به حضور محمد قلیچ شده بود در عبور راه محافظت خود از گلوله تفنگ نموده می‌رفت و بنده در پی او راه می‌برید تا که [illegible]

رام نارائن که منزل او [illegible] رسیده توقف نمود چه سپران برآمدن از دیوار باغ که به نهایت متصل به حصار و در [illegible]

حایل و ساتری بود است تا در پناه آن توان رفت متعذر بود بنده [illegible] شیخ [illegible] گسسته [illegible] خواهی اغاز نهاد که

راهی بجوییم [illegible] گفتم چه مضایقه من خود با شما ام هر جا برید می‌برم در هر جا باشید هستم آخر ناچار شده الحاح و سماجت با مکار [illegible]

شروع نمود تا رقعه او را نزد حمید الدین رسانید و او راهی نماید ایشان [illegible] بنده را هم [illegible] مکار [illegible] از طرف گردیده در [illegible]

برگشت و عقد خواست شیخ ابله الطبیع را و بالنعام شخر و ببه نمود و عقد منکار نا چار گشته جواب صاف داد که صاحبجان عزیز تر از همه است نیابت گاه صاحب نمی
توانند رفت من چگونه میبرم و من هم آدمم و همین گوشت و پوست و استخوان که اعضا دارند عزیز با تبر دارند از استماع این جواب خاصه خصوص
با آن دعوا اینکه بسیار زند نهایت منفعل گشت و لمحه سر بزیر انداخته گفت پس باید برگشت همان سخن گفتم که من همراه شما ام هر جا میبرید میبرید و
خجالت برخاست چون از روبرو محمد قلیخان رسیده بود او پرسید گفتم از آن باید پرسید محمد قلیخان در باب خاموشی گزید و القصه عذر سبکساری
خواسته بگوشه در رفت و بنده تا عصر سعی تمام جماعه اطفال را دیده آخر سر روز تکیه خود برگشت بعد از این ساعتی از والده و اکثر اسیران بلچی
نوع بمنازل خود معاود نمودند گاه افواج محمد قلیخان و جماعه داران یک شاهزاده شب جراست قلعه و توپ و اسباب همراهی خود نموده همه انجا
بسر بردند و لچه های بی ایمان هر دو لشکر گرسنه های ناخدا ترس در آبادی خارج حصار که سکنه آنجا به ورود شاهزاده نهایت مشعوف و مطمئن بودند
ریخته گرد از بنیاد مردم بر آوردند و خانمان عالمی بباد رفت خانه های جسته اند و حجره های مردم را به غارت بردند خانچه اهل و عیال اهالی بلچی
مرحوم اهل هم سپاهی بی عارت تشبه گردیدیا الا یک جبه و یک گز پارچه نماندند اما شخصی ملک خصلت در همان هنگامه عار بسیر رفت نشان بسیار
و حافظ عرض و ناموس آنها گردیده بمرافقت خود منفصل به لشکر رسانید و در گوشه نشاند رفت عم مرحوم قوم تمام شب در پاس آنها برنج
و تعب گذرانیده اثری از آنها نیافت و صبح نهایت نزدیک خیمه گاه والده در انبوه بعضی از آنجا گر با محمد صحرائی گود عمارت زدگان گم شده را یافت
و بر سلامتی ناموس و بدست آمدن اطفال و محفوظ ماندن آنها از ذل اسیری شکر منعم حقیقی بجا آورده سر سخن به شنونهای خود کمال بدمستی کشید اما
سودی نبود علی ای حال چون جان ملیه بر این منوال مشاهده گشت تقریرا اگر چه از شیر امید آزین رفت ولی شکر نبود بیشتر ناموس و درباره صحبت
ناموس سوس سیده چه عصر بیمار بود که راجه ام بار این مردم محمد قلیخان را زنده انده چه میعصم نمود جناب والده دار ظلمها و بعضی از متعلقان بنده و دیگر
برادران با یک یک چادر و لباسیکه در بر بود در رفت خواب و دیگر اسباب ضروریه برای [illegible] والده مرحوم آمده بود و مستحفظان دروازه سرفی
حصار عظیم آباد رفت برآمدن سوار بیها مذکور فراهم شده از ما راین اطلاعی داد فدا و فرمان داد که احدی تعرض نکند و فی الحقیقه
احسان نمایانی کرد و الله جزای خیر دهاد که مبرن بعید در وجه ناخدا ترسیهای نمود الحمد لله علی ذلک و علی جمیع نعمائه آخر شب شاهزاده و محمد قلیخان
از طرف باغ جعفر خان گذشته در میدان جنوبی قلعه عظیم آباد دورتر از حد وصول گله توپ که زمین جنگیده جلو بود معسکر شدند بنده دو سه
روز دیگر مشاهده امواج آرای روسا و اسارت تدابیر صاحبه جماعه مذکور نموده دلتنگ گردید و با والده مرحوم کلمات کدورت آمیز گفته التماس
کرد که با سکتهای خسته جانمان بر باد داده در پی افتاده اند طاقت پیاده راه رفتن ندارند و این قلعه با این تدابیر در ماه هم مفتوح نخواهد شد
عنقریب لشکر سرفی با افواج انگلیسیه میرسد و محمد قلیخان و شاهزاده راه خود میگیرند در باره این بیچاره ها اگر همین وقت فکری فرموده بجای دیگر تشریف
ببرند بهتر است والا بعد چند روز هیچ میسر نیست شد از زده خاطر گشته و فرمودند که از من خود چیزی نمی آید هر چه بهتر دانید بکنید بنده چند محل سواری
دیگر و دو ارابه باربردار برای حمل سرمایه و آلات باربری و اسبابی خود همراه بود از عالمگنج که خود در سیهایان آنجا میباشند و اسباب خود طلبیده شهر

رسیده لشکر کمهاران بهم رسانیده دار با بو بهپلوان سنگه بدرقه گرفت مع والده و جمیع متوسلین که متعلق مهدی نثار خان و هادی علیخان و برادران بودند همراه

خود از راه کلکور عبور دریا سومن نموده بمقلب بالوی مذکور رسانیدند خود در قصبه سهسرام و حسین شاه قیام الدین ثروه شاه کمیلی بسر برده بودند

یکبار شاهزاده و محمد قلیخان گرفتار بادبار گردیده برگشتند و در سهسرام بارش رسید حضور والد مرحوم در ذکر احوال محمد قلیخان و شاهزاده عالی گوهر

که از غیبت بنده رو داد و برگشتن به دولت عظیم آباد بعد از آنکه فقیر از لشکر آمد محمد قلیخان در هر اساس و سرداران رفقای شاهزاده اهتمام در تسخیر قلعه

زیاده از تقریر مبذول نموده برجهای متصل به آمن حصار رسانیدند و اکثری مجروح و بسیاری مقتول شدند اما از همه تعجب این بود که [illegible] کلیت

بود دسترسی نبود محمد قلیخان بر برج طرف دیگر [illegible] اهتمام نموده بیلداران حکم داد که بنیاد برج مذکور را کاواک کنند و از نقب [illegible] بیلداران در

بنیاد برج کار میکردند ناگهان برج از بار خود شکست یکی از بنیاد آن بجای بدر برد و از دست [illegible] همواره گشته شدند اما راهی برای

آمدن بر آن برج میسر آمد مردم محمد قلیخان هجوم آورده یورش آوردند محصوران هم پایداری نموده سنگ و آسیا و سبوچه‌های پر از باروت آتش داده

بر سر مردم میکشیدند از برج [illegible] چون ترک بر ساعیان می بارید و اکثری از آنها بالغ [illegible] دلوار برآمده [illegible] باروت

و بعضی مجروح گردیده [illegible] افتاده [illegible] مجروح و مقتول افتادند میگویند قریب بیست

یکبار زیاده بهمین صورت تلف شدند و کاری از پیش نرفت تا شام شد و مردم گشته بسر حال خود آسودند صبح آن بنابر بعضی [illegible] محمد قلیخان

را با شاهزاده بلای عظیم بهم رسیده فوج خود را از پایین حصار برگردانیدند و عازم مراجعت گشت شاهزاده بجای اینکه [illegible] در دلداری [illegible] نموده

مردم بهیر [illegible] را که [illegible] برگردانیدند [illegible] حصار عظیم آباد در باب ساخت چون در حوالی سرکار [illegible]

گشته تاب یورش نیاورد مردم [illegible] رسیدن [illegible] جای [illegible] یورش را بر فردا گذاشت صبح باز [illegible]

دار درم [illegible] قلعه اضطراب [illegible] عظیم در ثبات و استقلال بهم رسیده [illegible] قلعه را خالی گذارند [illegible]

[illegible] محمد قلیخان رسید و قبل از این خبرها جرات قلعه الله آباد که شجاع الدوله [illegible] محمد قلیخان [illegible]

نموده [illegible] متصرف گشته بود رسیده استماع [illegible] محمد قلیخان [illegible] برجا [illegible] از دست [illegible]

شجاع الدوله [illegible] که [illegible] چون [illegible] رسید [illegible]

عزم [illegible] نموده [illegible] یورش [illegible] داده [illegible] خود [illegible]

[illegible] شاهزاده را اطلاع [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] رسیدن [illegible] صبح [illegible] بهپلوان سنگه و بعضی [illegible]

جرات محمد قلیخان [illegible] شجاع الدوله [illegible] معقول است [illegible] دیگر [illegible]

فایده بخشید و صبح طبل رحیل کوفته عازم ملک خود گردید ذکر [illegible] از [illegible] شاهزاده [illegible]

146

تا سلخ محرم نزدیک به پهلوانی موسی شیرلاس خبر برد و نوشته که این خیال باطل و بدیگی است صاحب ترقی محنت کم نموده اند دو روز توقف نموده جشن گرد

مرا که از جهیر بور دوران دوران خود در آسا شیده ام به بیند بعد از آن هر چه مناسب باشد خواهید نمود مطلقا گوش نکرد لاس مرکز تا جا زمان شاید

قدرت کردگار عزم بازگشت نمود اما ملاقات شاهزاده بمبارکباد گسته پیغام فرستاده شاهزاده توقف نمود تا موسی شیرلاس آمده مذاکرات کرده از کنون خاطر

استفسار نمود شاهزاده آنچه واقعی بود ظاهر کرد که با عالیجاه محمد قلیخان به تصاحب صدر به آنچه بایست مهیا باشد و اکنون مرا القدر زر و اسباب که امداد

با امواج بیشتر توانم نمود نیست بعضی در طریقت چهیر بور بیرون آمدم تا بعد از این چه شود دلاس هم چون همانجا اقامت داشت رفیق شورش گردید اما بیش

از شاهزاده پیر نیست چنانچه فهمیدم و فتنه او و از دهم اگر دید به بیدین لشکر رفت و احوال پرسید که امرای هند که جمعی مقربیته جمیع در این عهد باعث

خراب ساختن عالمی موجود شده اند بسیار کار از دست صبطاران محلیت محمد قلیخان را از جمله جمع فهماشیم دیگیکت که من از بنگاله تا شاهجهان آباد و همه جا گردیده

غیر از غیب آزار و خرابی ساز دیگر از کسی خبری نشناسم اند هر چند خواستم که یکی از این بقدر از تنبیه محروم از شجاع شمس شجاع الدوله و عماد الملک و

امثال ایشان باستقصای غیرت و انتظام سلطنت اراده نیند و سبب بنگاله و جنگ حمایه انگلیشان نباید کسی با بیگار التفات نمود و حسن و قبح این امر

مطلقا ادراک نکرد القصه چون او گذشت محمد قلیخان و بابد شاهزاده رسید والد مرحوم تشریف آورد اما از پهلوی رفاقت سرداران سیکبر

نهایت نادم متحیر بود در همان جا به که با تنزل داشتیم فرود آمده و کثایب شناسایی هر دو سردار ردی الا قدر اعتبار نداده با بنده استشاره فرمود که

الحال چه میباید کرد عرض کردم که به شاه جهان آباد از عدالت و عنایت عماد الملک نمی توانند رفت و شاهزاده را این مقدور که متعهد احوال بخاریج

عیال و اطفال و دیگر منتسبان که از این حرکت آواره گشته تواند شد معلوم و شجاع الدوله را مناسبتی با مزاج القلیه نیست که توقع رفاقت او توان

نمود و صحبت با مردم با ارباب نسیرق بنابر آمدن انجناب همراه اینها و رفیقی که در ایران با همه برادران با شاهزاده بر هم کرده بر عزم بنده چاره منحصر

در یک صورت است اگرچه تحمل آن بر طبیعت عالی گران خواهد بود اما بضرورت باید نمود و آن اینست که پهلوانان سکه را مشیدار عمده انیضوبه با امرای

و مرسید هاربعی مجیب و ورزد اسیری هم چنانچه گمان نوران معهود دارد و لیقید فوجی هم همراه آرد در موقت با او اتفاق باید ورزید البته کار او صورتی

خواهد گرفت در صورت وفاق با او برای جناب عالی تا کاری نکند کار خود نخواهد کرد با این صورت ممکن است که مخالفت جاگیر و غیره به دست آید و دیگر

برای بسر بردن اوقات میسر باشد تامل نموده فرمود تنفیذ الوقوع اگرچه بر من بسیار گران و ناگوار است اما چاره هم بالفعل منحصر در این کار است

بنا بر این والد از سهسرام کوچیده بر دریاچه درگاوتی باتفاق پهلوان سکه عتیره زد و امرای بلندفات آمده با کمال تواضع و فروتنی استکشاف ما فی الضمیر

نمود و بعد اطلاع مسعود و صحیح شمرد در بیت ایشان داعیه این است که اگر شاهزاده تصمیم مقابله و مقاتله با مین نماید و موسی شیرلاس را برگردانند زر و اقری

با جماع سپاه و اسباب لباقت صرف نموده اعانت شاهزاده چنانچه باید بعمل آرند تا هر چه مقدر است بظهور رسد و از و نامی در عالم پایدار بماند

چنانچه بنده مکرر رفته ابلاغ پیغام مهاامود موسی شیرلاس و شاهزاده بطریقه بیشه اوگر رسید از بست اعتماد نکرده ملتمساتش به پیرایه قبول و بعد در

صلاح چنین افتاد که خوب شاهزاده اگر می باید خطی بکرنل کلیف بتضمن مدعیات مشغول برای برگشتن خود نوشته بفرستند تا او را از حقی که در بین

روبراه ده اندکی مصاحبت کنند شاهزاده بیت خان را همه مهر و محبت بیان فرموده شاهزاده بمضمونیکه مناسب دانستند بنگارند چون کسی خاطرخواه نتوانست
نیمبر را والد ارشاد کرد که اگر خبری بخاطر تو آید بنویس ایلچی طبیعت ایشان دلالت نمود بزبان فرانسیسی داده آمد مقبول طبایع افتاد در موافق ضابطه مستعمل [illegible]
دیر سنجط با شاهزاده رسانیده به زبان کلکته فرستادند اکنون بنابر انتظام اخبار در رفع حرب ناظران او را مجملی از احوال محمد قلیخان و شاهزاده و مسیو لاس
در بر اورند با مسیو لاس خورد از محصه خوف در برابر [illegible] نکاشته بعد از آن احوال ورود دیوان را فوج انگلیشیه نموده بار این دریا گذشته شهر حسن پور
دا لفصال محاربه والد و پهلوان سنگهه بیان قلم داده حوالد شد **ذکر نبرد رفتن شاهزاده و مسیو لاس بطرف چهتر پور و تبدیل کشیدن و سعی و شجاع**
محمد قلیخان و گرفتار شدن او و آزاد شدن از دست راجه بیتی بهادر و راجه بلونت سنگهه چون شجاع الدوله بر صفدر جنگ خبر برگشتن محمد قلیخان و شاهزاده
نیل مقصود شنید بکمال ناامیدی کار از دست رفته دست ارمغو دل ایمان شسته راجه بیتی بهادر را بسبب خود راجه بلونت سنگهه بیدار بنابر من از آن فرمان داد که با اتفاق مقابل
محمد قلیخان رفته نگذارند که با آنجا رسیده و بعد صورت که برآورد دست یابند اتفاقا سوار بند راجها مذکور حسب الحکم با همدگر قرین گردیده مقابل بنارس بر
دریای گنگا فرود آورده بسیار از اراده هنگام اباد کرده بلونت سنگهه از بنارس رفتار را ادا نیست مشکر ساخته و توپها را مقابل لشکر محمد قلیخان چیده بسبب محمد اسمت
مدافعت ایستادند شاهزاده و مسیو لاس این پیغام دادند که ما را با شما کاری نیست هر جا خواهید بروید اما محمد قلیخان را نمیگذاریم که از جای خود تواند جنبید شاهزاده
خود از آن محمعه متنبه دل مسیو لاس را با خود متفق ساخته از راه مرزاپور خورده ملک بلونت سنگهه اراده اقامت در چهتر پور گرفت و محمد قلیخان را اسیر راجی
تعید بسازند چنین که لشکر او در مراحل لشکر او بگذارند از طرف عظیم آباد نیست سکار رسیدند از آن ملک بلونت سنگهه بود بحی خان پسر را با خان
از لشکر شاهزاده جدا جسته در مرزاپور با دن بلونت سنگهه چند روز توقف کرده بشاه جهان آباد رفت و محمد قلیخان همه لشکر اسیر دام تقدیر در جاپلوسی و حرافت
رسوال بگذارند اگر این همراهان که اصحاب ایشان بوده صلاح جنگیدن با هر دو در مقابل دادند و فی الواقع صلاح همین بود چه بجهت مقدور بود با ایشان بر می آمد
اما از حیرت حواس باخته جرات نیافت بنده بعد اتفاق والد با پهلوان سنگهه دل جمعی از این امور با مسیو لاس که همراه بود و اراده بنارس داشت در همه
سید علیخان همراه گرفته بسرای آزاد رسید شنید که غالب علیخان برادر او در فیض آباد فرستاده قبل از این با تن و ما در آن خود بجهت بنارس رسید و
الحال بر مجاز نسبتی بحکم راجه بلونت سنگهه تهانه را کشیده بر گرد آن حصار را است جمع نموده اند و هر که از آن طرف بهر سو رود در دم بلونت او را غارت میکنید
ناچار برگشته خطی از پهلوان سنگهه بنام بلونت در باب اعانت و اعانت خود و مسیو لاس فرستاد آن بنده در سنگ راه و فرود او در جای
مناسب نوب بتیقه فرستاد و والد هم بهمین مضمون خطی به راجه بلونت فرستاد چند کس از بلد زبان پهلوان سنگهه را همراه گرفته با مسیو لاس و سید علیخان از
راه چهتر پور که دامن کوه و صحرا است روانه گردید و ولقی علی خان همراه والد مانده در راه نوشته راجه بلونت متضمن عذر و ترحص در بجا آوردن مقدمات که در صیانت
و حفاظت بنام عمال او همه دو نفر راهبر بنده رسید بعد چون نزدیک مرزاپور رسید جیرد همراه نموده نوشته و نوکران او با هم ترددی بنده از آنجا
حاضر آمده مراحل نمود بنده کسی را فرستاده راجه بلونت را اطلاع داد جیردار او آمده مراحمات مالا تحصی نموده بنده را در مرزاپور رسانید و در مکان
مناسب فرود آورده سید در آن مکان بشبتوت گردیدم و صبح با فضال الهی عمله او گذشتی آورده بار را نموده با مسیو لاس از آب گنگا گذرانیده بر بنارس ساخته

۱۴۷

به بنارس رسانیدند الحمد لله چند ماه در بنارس شرف صحبت با برکت جناب سامی القاب حضرت شیخ محمد علی حزین اسکنه الله فی اعلی علیین دریافت و از صدمات حال سراسر
انفصال عبد الجلیل بهادر شجاع جنگ سعادت رسید و در بودیم درین اثنا بیرم خان خلف بیرم خان مرحوم نوه نواب روح الله خان بخشی الممالک
اورنگزیب هم بهر حیله از لشکر محمد قلیخان خود را به بنارس که اهل و عیال همانجا داشت رسانید بعد چند روز شنیدیم که محمد قلیخان رفتن خود را بعهده
بحضور شجاع الدوله از راه جهانگیر نگر در صورت و انتها به شجاع الدوله نوشتند چون مادون نشستند رخصت دادند آن ایام مطلوم بامید صله انعام
و نبودن شیء انعام همه گرباد دواز ده سوار مستعد از خواص خدمتگار عبور گنگا نموده نزد شجاع الدوله روانه گردید حکم رسیده بود که بعد چند روز از
شدن او لشکر او را غارت اموالش را ضبط نمایند همین که سوار از کوچ او گذشت هر دو سید مذکور قاصد غارت لشکر و مهیای ضبط اموال او
شدند و فزع قیامت در ان لشکر بر خاسته شور یوم النشور هویدا و خلقی کثیر بانواع بلایا مبتلا گردید اکثر لشکریان بی آبرو و مال و اسباب ایشان تاراج
رفت مگر بی نام و نشانی چند که با بلد تمام هر دو در رجب شناسی و نسبت خویشی و همقومی در آن شب بها مخفی با آن لشکر بر گشته ماندند و برخی از سیدی از
سادات بارهه که جماعه دار جیتبر لشکر راه تینی بهادر صاحب ایمان و آبرو بود مستقل جان و مال در دست آنها گسست و جماعه بجهود وقت شب لطر چیزی گاهی
رسیده با او پیوستند از شر آن اشرار حفاظت نمود و از جمله نام آوران قطب زین العابدین خان که از بنیابت دارالسلطنه علم نامی بر آورده در
عظیم آباد که بر قلعه پور نیز آورده بود سفر آخرت نمود و در نش ان الله تعالی خواهد آمد القصه رفقا بر و ریسی و جان که باز درم نموده بود و از استقلال
زن شجاعتی که در دست از ان بحر که سعد بر کرم و صحیح و سالم بر آمد القصه این اجمال و تبیین اینفعال آنکه خاکم قوم از سر دار زادهای ایران و شجاع جوادی
بود قبل از رفاقت محمد قلیخان در صوبه او ده بر فاقت صفدر جنگ و شجاع الدوله روزگاری بسر برده احتشام گذرانیده در اکثر محالات صوبه مذکور حکومت
درست و همت بدست عطایش نوال احسان بکام و دهان امید داران میرسانید و سحاب منش در مزرع آمال خواهندگان متواتر می بارید رفقا و غیر
رفقا هر که تجربه است او رسید از مواد انفصال او محروم ناپوس نگردید در سانحه مذکور زره خانم قوم بمقتضای غیرت و شجاعت چون احوال لشکر بدان
منوال مشاهده نمود با سعدودی از رفقا که همراه داشت در محوطه از خانهای خراب پا قیع که متصل به لشکر بود خود را رسانیده بر دیوار خانه مذکور
بسوی همراهیان بر آمد و تفنگ و تیر و شمشیر انچه در ان وقت میسر بود در دست خصم مستعد قتال گردید و گفت که هر که در بنجا بر سر من باید بدین طرف
نماید یا روجنگیده با بر گشته خواهم شد چون این خبر به لشکریان رسیده و الحق القصه معلوم گردید که صاحب این اراده کیست چون جماعه داران بلند
بلوند اکثری یمک بر ورده او و بعضی از رفقای منی بهادر هم از انجمله بوده اند همه اینها با هم متفق گردیده با دلیانیم خود اطلاع و التماس نمودند که زین العابدین خان
بهادر را پاس آبروی خود چنین قرار داده و دلیران دیوانه با نه ده کس مستعد ایستاده است و ما همه ممنون احسان و نمک پرورده آن والا دودمانیم اگر حکم
شود که در خدمتش رفته بعزت و احترام او را بیاوریم و اگر این التماس ما پذیرا نیاید ما هم شریک جان و آبروی او نیم سردار ناچار گردید و بیاوریم کس
را لشنیده سپتیره او و مناسب ندیدند و التماس بلدیان خود پذیرفته رضا دادند با وجه بهر صورت که مرضی او باشد بعمل آرند جماعه مذکور که جمعی غفیری بود به
خدمتش شتافته سرداران و اکثر همراهیان آن اردو بهادر با گشته با دب تمام سلام و کورنش نمودند و تقدیم اخلاص پیش آمده تا تقصیر خود در اصلح

داده زین العابدین خان پسر حسن بیگ را دست و دستار ... ایشان تحسین نموده شکر الهی به تقدیم رسانیده در زمره رفقای خاص خود سوار گشته با کمال عزت و احترام در لشکر ...

داخل گردید و بسبب اتفاقی که با برادر شاهزاده در بیابان پیش آمده شرح آن گردید باید ارباب خبر ... کلمات این حکایت آویزه گوش خود نموده قدر ... آن بر اشند و شیوه

خبر دادن ... که صفت ... حسابات با ... سپهسالار ... و عظمی است محمد قلیخان نزد شجاع الدوله رسیده ملتفت گردید ... احوال آنچه اشتباع

یابد ان شاء الله تعالی در ضمن احوال شجاع الدوله ... اتمام خواهد یافت ذکر رسیدن میرزا عظیم آبادی ... راجه رام نارائن با اتفاق ... در کلکته

تا به جنگ ... پهلوان ... میر محمد جعفر خان و میران پسر کلانش ... شجاع ... راجه رام نارائن با محمد قلیخان ... دیدن

شاهزاده ... خان ... مرحوم ... نشد ... کلکته ... نموده ... اهرام ... ورود

از منشوره ... تا برآمدن ... ترا ... آنچه ... آن اطلاع ... احوال رسانیده ... شاهزادگی ...

در ... داشت اراده ... محمد قلیخان ... اطوار ایشان ... شکست ... اتصال ...

اما ... سلطان ... ساخت ... جنگ ... شاهزاده ... محصور ...

از در قلعه عظیم آباد ... محمد قلیخان شاهزاده ... کلکته ... اتفاق ... گران ...

... شاهزاده ... خادم حسینخان میران ... خاطر ... آمدن ... خاطرش ... مبادا ...

چه ... در ... اعتقاد ... شاهزاده ... خادم حسینخان

که ... میران ... داشت ... اسباب خود ... گنگا ... ...

در است ... کلکته ... سفر ... انگریز ... میران ... نشاید ... است

خادم حسینخان ... اندیشه خود ... میران ... در ... گردد ...

شنیده ... ملاقات ... محمد ... خود ... بجای ... و ... سامی ...

در دو ... از ... صلح ... بمصورت ... حسب الالتماس او

بعمل ... ملاقات با خادم حسینخان ... میران ... گشت ... عظیم آباد

گردید محمد قلیخان ... صلح ... عظیم آباد ... متصل رسید ...

ارکان دولت ... مخلصان ... استقبال ... معلوم ... محمد قلیخان ... بود ...

... این ... شاهزاده ... خود ... داشت ...

سهل ... دانسته ... بنده ... خود ... شمرده ... نوبت ... رسید ...

... گفت ... من با غلام حسین خان صاحب ... بودم که ... ترک ... خود ... تحقیق

تمی شدند و این همه ره بار بها نموده خود را نیک نام میداند و عجب از صاحبان انگلیسیه که با وجود دانستن بدی فعل و ملاقات کردن با او خصم هرچه سخن
سازی کنند مخلص خود شمرده باشند اصل این است که درین زمانه صاحب زر در دنیا هرچه کند کسی عیب او نمیکند و در زمره عیسوی پرستی بود بلکه
عیب او هنر مینماید اما در نظر دانشمندان از صاحب عقل و خرد الحال هم مرتبه آدم را می شناسند که با وجود مقدار او حسب صورت بیرون وزیر علی خان صید دوری
در شهر بنارس موده باشند بهادر رام ناراین پسر پهلوان سنگهه نواسه گردید پهلوان سنگهه را من گوش شان را با من خود قرار داده دو سه روز در شهر به
نوازش جنگ گذرانیدند آخر گفتگوی مصالحه و معامله در میان آمد و بیرون را رام ناراین عظیم آباد هم گردانیدند و در شهر رفته مشغول عیش و طرب باشند الحاصل
شود که کمترین با اتفاق کرنیل صاحب معامله پهلوان سنگهه را استمام داده عنقریب در صدد بیست هزار سیر بن که همین آن روز داشت به شهر برگشت و از رام ناراین
مستر کرنیل کلیف در نواح سهسرام مانند معامله پهلوان سنگهه را انفصال داد و پهلوان سنگهه معامله والد مرحوم را مقدم بر معامله خود دانسته اول کار ایشان
درست نساخت و جنابان بشتر شدند که والد مرحوم بحال خود دیگار در قرار یابند و بابت ایشان کیسه تعرض نباشد الحمد لله که آنچه منظور بود بحصول پیوسته
خط شاهزاده به کرنیل رسیده منتظر اتفاد و مضمون خط مذکور به سیاقت تحریر ش لیستند و بیران ارو تقصیر گشت رام ناراین نهایت محظوظ و از مباشت
کلام خوشنود شد و کام شد صاحبان انگلیسیه هم به سبب ترحم شدن ایشان تحسین بسیاری نمودند چنانچه لیجه میلی که فقیر را با صاحب انگلیسیه ملاقات شد مرهم
زبانی میشنید که خط کرنیل نوشته بود میکردند آن وقت بنده ظاهر کرد که منشی ممدوح منتم ستایش ها کردند و الی الان گورنر عماد الدوله مستر ونسیتارت بهادر
جلادت جنگ محررات فقیر را می شنیدند و جواب خط شاهزاده بخوبی یاد داشت که چند براز اشرفی برای پیش کش فرستادند و والد مرحوم هم عالی العین ان اکثر
جاگیر خود رفته با رام ناراین است و پهلوان سنگهه بر سر بهسار خود آمده کارش استحکام پذیرفت و رام ناراین همراه کرنیل کلیف به عظیم آباد رسیدند در عملداری زین ایشان صفائی ایشان
سرگرم دیدند **ذکر برگشتن میران به مرشدآباد با معه کرنیل کلیف بسرعت و شادمانی و دعا کردن با دلیرخان و اصالت خان از راه چشمان نادانی** چون میران
را از نیمه خاطر جمع گشت اراده مراجعت بمرشدآباد بتصمیم داد اما اصالت خان و دلیر خان و دیگر پسران عمر خان از سبب سطوت و شجاعت ایشان از وصف مرابت
در وفاداری بمنزیت که درین دیار باشند سکار و روز شاهزاده موجب ارادت خوش آمد ایشان گشتند انهار همراه خود آورده در برابر گورنر صحبت کرده بود که لیجه
دل جمعی ایشان را از سر خود از خواهی نمود اما نزعبکه ایشان بی تنبری و الدت خوانند گشت و خانگی ایشان را اراده سیر با او با سرز بر ایشان باشند بلکه سبب اراده ایذای
عروج بهایت جنگ ایشان ها صر ریمین جعفر خان بوده اند و بهمین سبب سراج الدوله با عمر خان و دلیر خان و برادرانش بر گمان گشته بر طرف نمود و بابا دام الحیات
او این بیچاره در عظیم آباد قریب یکسال حیران بوده طلب تنخواه خود را نمی یافتند و فقیکه بنده بتقریب که گذشت در لشکر شاهزاده رفت و در بدر الحال رفاقت
این لشکر برگردان اتفاد حسبی دلیر خان که نهایت آشنا و باصطلاح هند با همدگر دستار بدل بودیم نوشتیم در آن خط ترغیبی بر رفاقت شاهزاده و التماس
حفاظت ناموس نموده بودم در جواب نوشته که از طرف ناموس خاطر جمع دارید که با پسر من درانیده است و آنچه برای رفاقت شاهزاده نگاشته اید معلوم
داشته باشید که اگر با کسی با میر جعفر خان خواهد ماند من همراه ایشان خواهم ماند و دعا کنید که در رفاقت کسیکه هستم ثابت باشم القصه میران بدرانا خود و صحبت
بد رکار و روگاگذشته با آمدن رام ناراین صحبت با دلیر خان گرم و او را غافل میداشت و وعده آمدن رام ناراین در باب دیدن تنخواه او می نمود چون رام ناراین

آمد و خود با صد بیقصه مرشد آباد است بر آنم تا راین گفت که مردم مسلح دار بر دروازه منزل حصار گمارند و بگویند که دروازه بند و کسی که آماده باشد بر دروازه گذاشته گوهی

هم بهره انگریزی باشند تا دلیرخان اندرون آمدن نتواند و خود بر کشتی سوار شده راه مرشد آباد گرفت و در دو منزل کشتی طی نموده به سیدارازن براه خشکی عزیمت

دلیرخان عاجز و حیران به بنده بیشتر التماس نمود که تا چه کند در آن هنگام کار خود مشغول گردید به عذر بی تقصیری خود در باب جراره از دلیرخان خواست و التماس نمود که با

انجمن رفت برده در این شهر مبارک نسبت او هم دیده که الحال تا به ده هزار سوار و برادران و رفقای خود بر داشته اطراف کاری رفت فتح سنگه و نیاد سنگه

و دیگر اولاد و برایه جبه سنگه مقدم اول را منتظم شمرده به عقیده خود به حسب انصاف بو به او و رفقاش مغرور کرده برسانیدند لهذا خدمت فتح سنگه

برای استحکام کار رفقای خود در میان مرشد آباد رفت مبرن در مرشد آباد در ایام راین در عظیم آباد بکام و آرام زندگی می نمودند امیر محمد جعفرخان برای

اعانت پسر بابرام محمل تا درستی چند مضمون از مرشد آباد بنگاله بر آمده بود لهذا استماع خبر فتح و ظفر شادمان گردید و با صدا رفت محمدخان خلف آقا تا در مستدار

و آگاه که اجمالی از احوال او در نمودن سرمستها جنگ با حسین قلیخان که حاکم جهانگیرنگر دهاکه بود به مستقر رسید تا حسن بد گمان گشته سیجارگاه بدم توپ برانید و در جره

برای افرت خود بهم رسانیده دلیرخان و کامگارخان تعین رشید از جهت سماعی تیر بار سلوک کمگام درود عظیم آباد با بابای رام زاین میر محمد جعفرخان

باراده مقصد سرساخته بود به نهایت ناخوش بود با اتفاق همگر و الغیض نزد شاهزاده فرستاده استدعای آمدنش نمودند شاهزاده که جای ایلچی گی مدار رفقای

خود را جهتر کوچ کرده عازم عظیم آباد گردید و بنده چند روز قبل از این از بنارس کوچ کرده در خدمت والد رسیده بنابر بعضی اشارات در آنجا توقف کرده بکاری

آمده چند روز نزد دلیرخان مقام نموده چون از اراده آگاهی یافت بودن خود در آنجا مناسب ندید چه رفت شاهزاده برای آخر و اصلح می دانستم حضرت عرش آشیانی

مبالغه در همراهی شود بعذرها که دارشتم ظاهر نمودم تا جار رخصت کرده به تقدیری که در آن وقت دستگیرم بود زاد راهی ترتیب نموده کرد بنده بطرف بهار که سیحان

برادر چند ماه قبل از من در آنجا رسیده اقامت داشت روانه شدم در بهار رسیده مهمانی بودم که خبر آمد آمد شاهزاده شیوع یافت و کامگارخان هم

نوح خود کوچ کرده متصل به بهار رسیده عازم پیشتر گردید بنده بنابر آنکه هنگام ورود شاهزاده ناچار بار و ملاقات باید کرد و بار همان شش در کار دارالامت

در عظیم آباد متعذر خواهد بود در آمدن به عظیم آباد تصمیم نمودم لیکن رام نارایین بنده را با حق بد نام کرده روادار آمدن نشود و ورود بنده در عظیم آباد

متعذر می شود اتفاقا در آن روزها حکیم علیم علی خان تنبار علاج دارالامانش بنهایت خصوصیت با رام نارایین بهم رسانیده متعهد البته او شده بود و حکیم موکولیت

شفقت کمال بنده داشت بخدمت حکیم محمود بزرگوار دو کلمه متضمن استدعای آمدن خود در عظیم آباد از راه بزرگواری نوشته آن طلبید لهذا زودتر شدن بسم سیحان علی خان

داخل شهر بزرگوار گردید اما مرلید بر و بعضی منفران سلامتش را تا حرم آید بنده با استمرار ادهیت صاحبگلان عظیم آباد و از آن حکیم متعین کرده آتش آنجا از دارالامت

کونسل کلکته ارباب آشنایی و دوستی خصوصی داشت که زیاده بر دو سه ساعت ملاقات نموده با جرای خود ظاهر خواست ابتدا دلجمعی بنده نمودند و گفته که بخاطر جمع باشند

بلکه دارا که هیچکه خود آن زمان در که در آنجا فرود آمد بنده اطمینان بهم رسانیده که در عظیم آباد ساکن گردید درین اثنا خبر آمد آمد شاهزاده که بر رام نارایین رسید

فکر اجتماع عساکر نمود و پهلوان سنگه و دیگر رشیداران را طلبیده با خود متفق ساخت و رحیم خان روهیله که جماعه دار قدیم او بود بنابر رعایت جنگ نمو

حسب الامر جعفرخان از مرشد آباد کمک رام نارایین رسیده حاضر و قسم اوله در آن ایام رام نارایین ساعی برای برآمدن خود و تحویلداران بر همین محل نموده بطرف بهار

149

بهادر چهار سنجگروی شهر مستحکم آراسته و قریب دو از ده هزار سوار و پیاده های بسیار و توپهای کلان و بندوق و فراوان اسباب جنگ را که باید
همراه داشت علاوه آن فوج انگلیسی سرگردگی کپتان کاکن و چند سردار دیگر و چندی از سارجنان و سرلداران ولایتی و پیاده های هندی
موردبان و توپ جنگ فرنگ که تا یک بلکه شهرت دارند به همه صحبت قریب یک هزار و چند صد کس بوده بودند و توپهای چقماقی و توپ فرنگی و پیشی های باروت
دیگر اله تیر با عجایب او مهیا گشته با افواج مذکوره شامل در داخل لشکر او گردید ذکر آمدن شاهزاده در حدود عظیم آباد و جلوس نمودن او بر تخت
سلطنت و جنگیدن با رام نراین و ظفر یافتن شاهزاده به تقدیرات کامله خالق بلاد و عباد چون شاهزاده از دریاچه کرم ناسا گذشته به حدود عظیم آباد
عبور نموده در نزدیکی چندی پیش آمد خبر کشته شدن پدر خود عالمگیر ثانی با این نحو شنید که عماد الملک حسب الاشارت مرا آقای خود بهانه ظاهر نمود که در دو سه صاحب
کرامات و مقامات وارد کوتله قریب شاه گردید و قابل زیارت است او خود احمق را چلس رسیده بود بر آن بادشاه مهدی علیخان کشمیری را که در علی علیخان
سوار شده در کوتله مذکور رفت و مهدی علیخان همراهش رفته تا به حجره که قاتلان در آن نشسته بود بر ده بردند آن پس از دادن شمشیر و سنبفکی که بادشاه در دست
داشت بدست خود گرفت چون بادشاه داخل حجره مذکور گردید از بیرون در را زنجیر کرد و قاتلانش که چند نفر ترابی ایمان بسته بودند برحم کار در آن
بیچاره گاه از پا در آورده نعش را از دریچه فرو ریختند بدر باید در آن وقت ترکستانی جنگ بود تا بعض کشید نیزه را بابر سر اعز الدین داماد و برادر زاده عالمگیر ثانی
که همراه رفته شمشیر کشیده یکدو کس را مجروح ساخت مردم مهدی علیخان بهجوم آورده او را گرفتند و در پالکی محفوف سوار نموده در سلیم گده که مسکن سلاطین مقید است
رسانیدند محی السنه پسر کام بخش را الفتی شاه جهان ثانی داده از سلطنت برآورده بر تخت نشاندند و لاش عالمگیر را یکجا بر داشته در مقبره همایون مدفون کردند
شاهزاده با استماع این خبر مضطرب گشته به والد مرحوم که در حسین آباد دار الملک بنگال جاگیر ارث خود که بنا گذاشته و آباد کرده آن مرحوم است مع اهل و عیال اقامت
داشت شقه به خط خاص مشتمل بر ماجرای مذکور و استشاره در باره خود جواب ابر کرد و نوشته مصحوب سر علی فرستاد والد شقه را خوانده عجاله دو کلمه مکاتبت
مشعر آنکه مجرد در رود این عریضه صابطه تمره بر تخت شوری جلوس فرمایند و قلمدان وزارت مرحمت (?) برای شجاع الدوله فرستاده و تنبیه نمک
از نعلیکه در حضور حاضر و لایق این کار باشند عنایت شود و خدمت امیر الامرائی که عبارت از سپه سالاری است به نجیب الدوله عنایت فرموده برآورد طلب باید
فرستاد و منیر الدوله بهادر پیش از ایالی به سفارت فرستاده رقم او متضمن اطاعت و اعانت خود بنام شجاع الدوله و نجیب الدوله و دیگر روسا ارفاغنه و ارکان
سلطنت و عطاهای شهنشاهی باید طلبید در دلجوئی و استمالت او با وجود مقصدان کوشیده برای آنکه که ارشاد شده به هیچکاری نباید گذاشت چه کمترین را عرضی غیر
از آن نشد عبا بالی دولت ابد مدت این درگاه بعون الله تعالی ارکان سلطنت استحکام تمامیت و متانت گرفت برای پرورش من در دولت خانه کمی
نخواهد بود شاهزاده در کهتری بود که عریضه والد رسید بنابر توقف به ضابطه خاندان تا به ربیع در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه بر تخت سلطنت جلوس نموده به شاه عالم
بهادر پادشاه ملقب گردید و منیر الدوله را خیاله گذشت به سفارت پیش ایالی روانه نمود و برای شجاع الدوله و نجیب الدوله بر حسب المسطور و قلمدان
و دیگر عطایا فرستاده منتظر نصرت ایزدی بود که کامگار خان به تکین با پنج شش هزار سوار رسیده به شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مستسعد گردید در آن
داراحالت خان تیر با جمعیت چند که قریب سه هزار کس سوار و پیاده بود به ملازمت بادشاه رسیده مورد عنایت گردید و کامگار خان مهمداخراجات سرکار

جنگ و دیران زود بعد که آتش کرد از دشت از میران بل بری حال چون برسانیدند کرده فراهم آمد سپه متصله گلهای بهرچه ذخیره از گذران و باج سپاهیان از گذشته ناهی

از این بار از عساکر اجتماع میرزا آمدن استظهار بیاری منسوب همراه کامگار خان اما تهیه آتش بازی مردان سپاهیان در آورده میران که دعای سرداری باز آید در میان

از دام اجتماع با هم بسته کرده اختیار هم بادشاه بمیان در فهمیده خواهی آتش کردن تا سپاه میران اگر از ان بعد جنگ باید بار این بارزم اول که داشت تعجیل تریده صلح بار

کار برین بار از بارزم **ذکر جنگیدن بادشاه با بارزم بار این و ظفر یافتن بفضل ایزد ذوالمنن** رسید این بار از لشکر مقابل متصل رسیده سوار بر سوار

انجا رسید کار مقابله ... سپاه ... در رسید خود ... فوج ... خان ... افضل خان و کامگار خان ... بادشاه ... جهت ... سوار ... در بای

شد این بار ... تعلق ... خان ... مراد خان ... قورچی ... احمد خان ... رحیم خان ... بر هم دیگر آراسته صفوف ...

اقبال در ... بیرون ... فوج انگلیسیه ... سرداران ... گاو ... جمع گردیده ... انواج دیگر ... جمیع ... سپاه ... و پهلوان

دیگری ... کامگار خان ... فوج ... بادشاه ... راجه ... صف آراسته ... صابطه ...

برای ... خان ... احسان خان ... اول ... جا گرفت ... بادشاه ... خان ... احسان خان ... باستظهار

جمیع انواج ... فوج دشمن ... اول ... احسان خان ... نسبت ... فوج مخالف ... از افواج ... درمیان و

... دیگر ... سپاه ... آن ... انگلیسیه ... صفوف هم ... جراحات بود

... گردید ... خان ... فیل ... گولی ... صدمات ... جانفشانی ... آن ... های

... بود ... همراه ... صد سوار ... بسپر ... آسمان ... فیل ... خان ... گفتند ... برابر خان

... رسیده ... این ... فوج ... حمله ... دشمنان ... شمشیر ... پیاده ... اسپ ... اصالتی ... دیگر

... دو ... کس ... بهادران ... باران ... انگلیسیه ... گولی ... اسپان ... خان ... احسان خان ... دیگر

اصالتی ... رسیده ... خان ... حبیب ... گولی ... صفوف افواج مخالف

... بادل ناگوار ... بهادران همراه ... رفقا ... دیگر ... جراحتهای ... رسیده که او را

... سرداران همراه ... بعضی ... افتاده ... مجروح ... دیگر ... کشته ... اجل ... پوشیده شکفته

... خان ... رحیم ... مدار الدوله ... بادشاه ... رفقای ... انگلیسیه ... تفنگ ... مخالف ... خان مردانه

... کامگار خان ... راه ... خان ... احمد خان ... کامگار خان ... مدار الدوله ... تمام

... این بار ... تصور ... بادشاه ... این که ... سر رانم ... گردیده ... میران ... انگلیسیه ... سلک الحال دیگر

... که ... گفته ... مذکور ... کپتان ... فرستاد ... من ... خود ... بادشاه ... کپتان کاکران گشته

... فوج ... که ... وقت ... کپتان ... دیگر ... قبول ... خدمت ... انگلیسیه ... در فوج

که در افواج اردو حالی باقی نبود مردم را دو حصه ساخت در یک تجزیه زیاده تفرقه در مردم راه داده انتظام بر هم خورده و بعد از آن بمجال کامکار خان
رسیده و غبار هیجا بر انگیخت با قیماندگان را که سر از کن ده بسرداری نهاده بودند و بالمره شکست بلشکر راه نمی افتاد و کامکار خان بسر و رفت و از این راه
رسیده بضرب تیره و تیر مجروح و بسبب ضعف قلب ساخت میر عبدالله مرحوم که بسفارش شتر واجبه بلد در سرکار رسیده بود در آن وقت رفقا و اعانتش نموده
به چند زخم تیر و نیزه مجروح گردید در راه از این در بیرون فیل خود خواهنده بود بحجه ای ممدوح بود که کامکار خان از پی نیزه برنس را کوفت بعد از بمجال
راه را از این مجال آن ها ننساخته از میدان مجروح و بجو اسب گریخت و کشتیان کاران و بهتر با بول و دیگر از سرداران ایشکتبه و سپاهیان انشاء
بسبب همان تعرّف بیوقت را تکاور خود شدند بیرون راه را بحمایت که باقیمانده بود بسر کرد که در او بانم طلایی شمای بنده و شاید بخصوص سرداران دیگر
هم که بنده با ایشان نمیدانید بهر صورت مشتبه گشته بکنفر یوت که از آن در میدان مانده بود و منح آشتی در روز رسید و از هیچ سوی فرار
یکتصرف تو پیدا پیشی با دولت را همراه گرفته به اجتماع و انتظام از آن مقام گذشته راه شهر عظیم آباد گرفت در اثنای راه بفوت و بر گشتن جلی در
دیگر دوران از آن بتجرب روی داد در اکثر با استقلال ایستاده و از سرداران به حسب بار رای شد و در جمعیت حواس و استقلال اثر بردم و صف آرایی و حزم
و احتیاط و شجاعت با فراط است به چیانچه در آداب حرب یگانه روزگار زند اگر در ملک داری و احوال پرسی خلایق و تعهد و تفحص حال رعایا
و عموم برایا بر ابر بخبری معاش از امور حرب توجه و التفات نماید و بما جرا بنده ای صدا برسند و تمام جور از خود و لدار رعایا بر در از بد شاید در
جور زمان هیچ فرد لیاقت ریاست به از ایشان نبوده باشد اما عدم التفات ایشان بای کار ریاست شان زنهار که خلق تمام قلمرو ایشان از این جهت
در کمال عجز و اضطرار است اللهم اجعل عاقبتنا بالخیر از فرجام مخرج بادشاه میحه کامکار خان در سید الظفر با قیمه اشکسته شاه دریا به شیخ و قید در نیی
نوازشات و به تعاقب ممنوعان نیز در حیث بعد اطمینان مجلوم شد که از جان نشر بیت ناگوار در که با کمال کوار رسی و در این نوشیده جان شیرین به
جان آفرین سپرده و اصالت خان زخم کاری خورده بر جناح ستعرض از ت در میدان افتاده و رفقا از مرده آن سردو شیران بیشه وغا بهمراه
سرداران خود همان کاه مرد از ما مرده اند و یک حمیل سر از زخم نیزه گو گشته به قید افتاده و رحم خان نیز طرحا و را با گرفتاری رضا داده
زر قالب بر آمده است و اصالت خان را هم بعد انتقال ارواح او در جوار مزار یکه بر سر راه در میان شو چه و تنگنظه بود و واقعه است آورده مدفون ساختند
و تعقیب دیگر را بکچا بکاک سپرد و اگر تعاقب فوجی از باد شاه بر سیده در قلعه یکی از حوار سان بنود و جود را نمی دین با عدم ایراب همنو دلی
حرج قلعه بدست بادشاه می افتاد و را عیب کرشهر را تاراج میرفت چون حفظ ناموس بخانه و غیره و بامال دهات و مفاسد دیگر بقدر بود و اندیشه
تسخیر شهر از جانب کامکار خان و دیگر ارکان بادشاهی محو گردید بهر صورت بنده با استادی در بنگاله ناکتسه بود که خبر شکست از ما را از این رسید
از اول شنفتی نگشت چون متواتر بهمین خبر و متعاقب گرنجیه های با موثر رسیده بود دستمند بر خروج آمدن میر عبدالله در انهار از این و مجروح بودن ایشان
آورده بنده بر اعتبادات احوال امیر موصوف که نهایت آشنا و مرد صادق الولا بود بجابه او رفت و دشمن شهر را بسوال عظیمی گرفته اضطراب مفرطی
با غنیا و ارباب دول لاحق گشت مصطفی علی خان برادر میر محمد ایرج خان متعلقان خود را با اموال بر کشتی ها نشانیده به مرشد آباد متصل

به سمت کوتهی انگلستان آورده خود دهانه سیر رسیده بلسد که جوار کوتهای انگلیس و رئیس انگلستان در آن زمان مستر ابت بود آمده بنده به تیپ سر ابد و افواج مولی که اسیر لرد

از بند خط اضطراب انگریز متحیر گشته اندک نصیحتی نمود شماتت شمرده بود دیده در آنجا کوار اراکه دیده متعلقان کشتی همانجا گذاشته خود بجای دیگر زینت و مشتر

ابت برادر میران رام بار برین رفته لیکن از او نمود و همراه همه خود برادر جراست او و خانه امش نشید در رام بار برین چون شورش رسیده بر تیپ سر ابت گفت که

گفتگوهای بی‌فروغ و لو هر خواری در نزاع ضابطه با نسبت نشاید همه سبب دراسته تا آمدن افواج مشرقی فرصت الوقت و حفاظت جان خود نماید ام را به

عادر جزا جتهادی لوسته و بعید دار کل مدرست لیکن صحبت نمود چون دو سه روز گذشت و کسی از مشرقی فوج نیامد از گنجهای لشکر رانم برین هم جمع آمده بجراست

تکیه قیام نمود و خبر وصول میرن … از افواج انگلیسیه بادشاه و کامگار خان رسیده باستقبال فوج مذکور بطرف مشرق نهضت شد در جنگیدن

میرن با کامگار خان و گریختن در حمله اول و برگشتن بعد از آن در ظفر یافتن لیکن رکاب خالق زمین و آسمان مخفی نماند که چون میرن گاهی قبل از این

نه جنگیده بود و در هر جا بسیار دیده از ان جوان اسم به شنیده غرور نموده بر شجاعت خود دشمن داشت و خود را شجاع ترین مردم می پنداشت لیکن با فوجی که خود همراه داشت

و نهایت اعتماد بر آن مردم داشت داعیه آتش که بی اعانت فوج انگلیسیه فتح نماید و ضابطه انگلیس بر اینکه زینت جنگ فوجی دیگر از … بکیک فوج

خود نمی‌نماید با انتظام صفوف افواج نشان … شد نگار از سرداران اگر کسی خواهد در پناه انها باشد اما مهابا خیمه خواص … شمرده مضایقه نمی کشید

بنابر علی هذا هر دو فوج از هم جدا لیکن به نهایت فاصله بهم می آمد بیار بجنگ در میدان جنگیدند و مقابله برد داد میران با فوج خود علیحده صفوف آراسته سوار

در ازل … دیگر سرداران را افواج خود به ضابطه که دارند به تعبیه افواج و توپخانه پرداخته و سپاهیان خود را مستعد ساخته … در لشکر بادشاه خود کی

جای رایفخان تواند نشسته نمانده بود لهذا کامگار خان فوج خود را دو حصه نموده نادر داد خان و ولد خالی داد خان … الله آبادی و غلام شاه را از اول

ساخت و خود همه با فی افواج … انها جا گرفت و بادشاه نیز با مردم خود برابر آمد سواران عقب از همه تماشائی بود چون عسکرین را اتفاق

روی داد قلندر داد خان همه غلام شاه بر فوج انگلیسیه … گذشته از پهلو چون باد ناگهان بر سر میرن رسیده آتش قتال را اشتعال داد و مجدد یورش نمودن

انها اکثر لشکریان میرن را دل از دست رفته تزلزلی در انها بهم رسید و میرن … استعجال بی استقلال گشته روبراه فرار گذاشت و عرصه …

بنا بر گریختن همراهیان را جار و ناچار در … آمده که بجز شجاعتی در انها بود ملامت کرده … نموده سرداران خود

فرار آن فوار اعتذاری صحیح برای خود داشته در تقسید فوج انگلیسیه توپ اندازی شروع نموده … میرن را … که

دل بجا آمده … از بهادران بار و اتفاق کرده عطف عنان نمودند تا … مقابله میرن شتافته تیرباران آغاز نهاد

اول تیری بر سینه محمد امین خان خالوی حقیقی میرن که بر فیل دیگر در پهلوی خواهرزاده خود بود رسیده کارش تمام ساخت بعد از آن تیری

بر کله میرن رسیده تا بن دندانش سوراخ کرد و در آن گرمی تیر دیگر گلوی آن مجروح ساخت چون حالتش چنین … بود کاری رسیده همراهیان تا در

با همراهیان میرن در … بر قدم … مجروح … نمودند … لایق … هلاک افتاده …

نیز از آتش کشیدن نماند گمان … صورت الامان و … شجاعت … اختیار خان بود …

قریب بود که بار دیگر منهزم گردد درین ضمن فوج انگلیسیه از پهلوی قادر داد خان سر بر آورده شلک شراره بار نمود و گولی تبدوق بقادر داد خان رسید چنانچه جان بحق تسلیم کرد
کامگار خان که پشت بقادر داد خان بود در رسیده بود ملاحظه قلت فوج خود و کثرت انبوهی فوج انگلیسیه نموده پایداری در اصلاح ندانسته برگشت غلام شاه و میر عبد الله خان
بخشی با گرد پشت پادشاه بفوج در میان فوج میران محصور گشته بجبر پست آمدن بتیغ جفای بیرحمی مقتول شدند و میران را بانصرت فتح و ظفر میسر
آمد و کامگار خان پادشاه را همراه گرفته بطرف بهار رفت میران شادیانه فتح نواخته در خیمه خود فرود آمد و تکیه بر بالش زده جراحتهای خود و اصحاب را
تجهیز زینت دیگر بمعقول پرداخته چند روز در همان میدان اقامت داشت مردم شهر از فقیر و غنی همه بملازمتش رسیده ببر خستند و میر عبد الله و رام نارائن
به سبب اعراضی که داشتند رنجش بیشتر استند **رفتن پادشاه مع کامگار خان بطرف مرشد آباد از راه کوهستان و سر بر آوردن از بیربهوم**
و بردوان و برآمدن میر جعفر خان از مرشد آباد و مدافعه ایشان مضطرب و حیران و دویدن میران در پی ایشان افتان و خیزان کامگار خان
در بهار دو سه روز مقام نموده مصلحت در آن دید که الحال بر مرشد آباد باید شتافت و میر محمد جعفر خان را از جا باید برداشت بنا برین اسباب سفر را مهیا ساخته در اوایل
شد و مهمات ساخته و از راه بیربهوم که در راه کوهستان عالی بیگ و تار است در راه ... گذشته خود با فوج جریده مع پادشاه بطور ایلغار
از راه جبال عازم مرشد آباد گردید میران بر این ماجرا آگهی یافته خطی مشتمل بر این خبر بپدر خود نگاشته ... از انگریزان استمداد فوج نموده اکثر
سرداران همراهی او را بسرکردگی برادر ... با این همراه خود گرفت و از راهی که کامگار خان با پادشاه رفته بود بعد چند روز روانه مرشد آباد گردید
میر محمد جعفر خان چون بر این خطر پسر بر عزم پادشاه و کامگار خان آگهی یافت مضطرب الاحوال گشته از فوجی که همراه داشت فراهم آورده و ...
انگلیسیه استمداد نموده فوجی گران همراه برداشت و بیابان ... مرشد آباد برآمد و آرام کرده بود که همه قبیل سوار ایشان در میان برابر ایلان انگلیسیه
که به تلنگه معروف اند بوده باشند و دیگر افواج هندی که ملازم او بود ... در ... رفت و در حلقه پیاده های انگلیسیه خود هم زنهار
و دور سپاه جبرا همی سپرد و گرد خیمه هم در حرم ایشان بماند تا که میران در رسید و خاطر میر محمد جعفر خان مطمئن گردید بطرف پادشاه شتافتند و کامگار خان
مرشد آباد را جنبش بود ... گسسته ... پادشاه نمودند در پی پاس شان ... داماد میر جعفر خان حسب الطلب پدر زن خود از رنگپور که فوجدار آنجا بود رسیده
بر لب دریا نمود و خیمه داشت کامگار خان خبر رسیدن شنیده از شانزده گروه بر رود ... کوچ نمود و ... رخ دلمی گشت
اندکی گرد و پیش تا قصبه ... سپاهی خود را ... نمود و میر جعفر خان با تفاق پسر و داماد و فوج انگلیسیه روبسپاه پادشاه آورده ...
دست و دراز و متصل گردید کامگار خان جنگ این همه فوج از حوصله طاقت خود بیرون دیده از همانجا ... عظیم آباد ... شب ...
مانده صبح نقاره کوچ نواخت و باروبنه بار گسسته راه عظیم آباد گرفت و میر جعفر خان مخالف را مغلوب دیده فوج خود را از دریا گذرانیده ...
نمود و شیر پست مع کامگار خان و دیگر افواج پادشاه آمد نموده فوج خصم را مشغول به تک و تاز گردانیدند تا بار بردار و بنگاه چهار پنج گروه طی نمود و در
بعد از آن شب ... مع کامگار خان راه منزل گرفت چون خاطر میر جعفر خان مطمئن گردید شیخ عبد الوهاب کنبو را که بیشتر ... رسالت
و درین سفر متهم بغمازی گشت که با پادشاه مراسلت دارد به توپ پرانید **ذکر برگشتن پادشاه و کامگار خان بطرف عظیم آباد و**

آمدن موسیو لاس همراه بادشاه عالم و شورانگیختن او در نواحی شهر عظیم آباد و ملاحق شده بود کامگار خان چون از دم افواج بنگاله دیار بهار عظیم آباد

ستانت میر جعفر خان میران از ارشاد طلبی و افواج انگلیسیه که همه پیاده اند از بنگاله دور آمده آمد خستگی بسیار بهم رسانیده طالب بسالار شدند در رکاب

بحرالی بر دروان رسیده در دست حوک دیده منتظر بود که باخبر بهمیه بادشاه و کامگار خان منتقم و اراده آنها معلوم گردد در مونسیر لاس در رکاب بادشاه

کامگار خان در جلو بر دروان بود دست استقلال آنها اختیار نموده بعظیم آباد رسید با شاه عالم در وصول او چون در عظیم آباد رسیدند فوج انگلیسیه بود از فوج

انگلیسیه صعب از عظیمی لشکر از کوهی که بسیت دیگر بود ده انید و هم مرام مار این اعیان شهر ملاحق شد انگلیسیان خود با تمام ضوابط او باب

نا دمان بکلی بجلو آمد خود و سلطان موسیو لاس یقین داشتند و از مار این و مصطفی قلیخان و دیگران در اصلاح حواس شر شتند اعره شهر میر جعفر خان

را که در نیستان در رکاب او بکار بری بود چند و معرفتی با مونسیو لاس داشت و ستاده استعمال نمود چون گشته آمد او ضوع نکاه نمید بالفعل اراده

جنگیدن با حصار در خاطر نشسته و تمام ما بس آن بود که چون از دو منزلها بر بریده آمد بر احوال عظیم آباد در کم کیفیت انکار اندرون اطلاع بی مدارست

وا از آگاه می بود دستکار مفت زمام آن در ... داشته و تصویرات در تسخیر آن نمی نمود چون شنیدند کسی در شهر نبود و افواج را هم از این صدمه شکست

ناخن سابق دیده بودند تحمل بورش موسیو لاس نمیتوانستند در کوتاهی انگلیسیه چه ... از یکی بی وعده و در اثر داران دیگر فوج انگلیسیه درست

محض آنکه میر جعفر خان ضمیر او مطلع گشته بود در انجا ر ایطین ساخت اما بنو ... ضمیمه میشود تا اینکه از بهالی بود کوچیده نزدیک حصار رسیده از

باسی مندوی راه بطرف بهار گردانید و در کوه رفته سرک گرید و در بیتن موسیو لاس در قالب مردم عظیم آباد گویا به تازگی جانی رسید میر جعفر خان بشکست

که احوال انتساب عظیم آباد در شهر میر عبد الله و مصطفی قلیخان و میر افضل و دیگران می رسید سلام انها با احوالیکه بود دگفته از طرف خود و حصار

مذکور احوالش رسیدم در چراغ بیتن بیت اکتفا کرد — از ما ... که با دل شکسته ایم ؛ خاکستر بر سر آتش نشسته ایم ؛ و در بهار رسیده پیکاری

بارودت دیگر اسباب حرب القدر که دست گنجش با آن می رسید مشغول گردید و اخبار طاری او در شهر عظیم آباد می رسید با آنکه کامگار خان هم بادشاه

از بر دروان بر گشته ملکه چون در رسید و موسیو لاس هم با او متفق گردید و در الفضل خادم حسینخان متضمن اخلاص و رسوخ خود و عزم تهیه رسیدن بمدد بادشاه

و اندک اندک از راه آوازه رابحه دولت پدرام بور اطلت شناسیان هم ابو الفضل او شوم در دولت خواهی و بندگی می آمد و همان وقت میر افضل کشمیری

هم بادشاه را اعانتی بر زبر شورش شورش متهم در اما خادم حسینخان در رسیدن دیر کرد و اگر جلدی میرسید فتح قلعه عظیم آباد درو تر بی شک او را یاد بادشاه

در دست میداد ذکر محاصره نمودن بادشاه و کامگار خان قلعه عظیم آباد و کشتن زین العابدین خان حصار را و سینه گشتن فتح بسبب

نامردی دیگر رفقا بادشاه و آمدن کپتان نکس از بر دوان با جماعت راز نام راین در گر عظیم آباد و بیان بادشاه و کامگار خان به بهار رسیده

سپاهی چند صلح در آنجا سپاه دیده توقف نمود در عظیم آباد چون سپاه کمتر بود دست ... منوط بناطم و ارکان واجامره و اعیان ازروی دلدم با زار

ترتیب سپاه و تهیه اسباب قلعه داری کوشیده شکسته بستگی ها اعمار نهاد و در الحکمه حیسی و از رده دست دراز میشد و بر ابو الفضل کم فوجی بیار بودن

برادرش میر افواج همراه میران بمرشد آباد متعین شد و در کوتاهی انگلیسیه هم سپاهیان کم و معدودی در اطراف اینجا منتشر بود بند امیست همه را از

سرامیت بهم برا از سر طلیعه با پسه کمپنی با خود جمع نموده تصمیم پادشاه مگر که کامگار خان رسید قلعه را فرو گرفت و بعد از فوت از نبرد و شهر گردید و فوج
قلیلی که در قلعه بود بدارقام باقیه جا بجا متعین شد تا درست حصار نماید از توشکانه با آنکه بندی که از سپاهی که برقا ... نام با رابن در بیده بن
باقیه بود با آنکه عالمی بنحو مانجم دران او شریک او بوده اند اما تا مرده از سر طاعت نسبت ایشان مکتر بود و در بدر از کشی کشیده زیاده بر از جمله
کس محبت می نمود شبها بید از سر دیوار حصار سر می گرد و هم اهالیش زیاده از فوج لطافت بدلیری و التفات او جبارتها می نمود تند در بود شاه
و کامگار خان بطرف شرقی قلعه مورچال کامگار خان محاذی دیوار تحتیه قلعه پادشاهی بود بعد پنج ساعت روز از محاصره شبی که موسیر لاس با
بعضی از هم اهالیان خود بطرف جنوبی قلعه در عین غفلت رتبه ها گذاشته بر دیوار حصار بر آمد دار و بعضی از کشتیها به قلیلی از تلنگان که ابطرف
برده آمد جبارتها ما فوق الطاقت نمود یکی از کپتانان انگلیشیه که مرد ضعیف البنیه بود و قصه با بن دریسی در دست گرفته آتش را در چون آتش در گرفت بر سینه
فرانسیسی زد که از رتبه گردیده بر زمین غلطیده نمیدانم زنده ماند یا ما در راه عدم گردید و از رتبه برای انکفتیان خاصه بر از خود را از پهلوی انجا بیرون
ز شاده بتفنگ اندازی حصار تلنگان جنبان شر زاری نمودند که صعود مردم فرانسیسی بر بالای حصار میسر نگردید بعد در روز دیگر شبی موسیر لامی
طرف ... قلعه آمده ساعتی از شب باقی بود که توپ اندازی و قنباره انگشتی را از صد بدر برد و تزلزلی عظیم در احوال ساکنه شهر روی داد و از طرف
شرقی ازین ... بدین خان ... ازان بزرگ صاحب جرئت و جلادت در ضمن احوال لشکر محمد قلیخان گذشت از طرف دیوار تحتیه قلعه قدری ازان
توپهای ... ... سکسته بود رتبه ها گذاشته و علم خود را ... خود گذاشته بالای حصار بر آمد و چند کس ... قسمت رفاقت
با آن ... دیوار رسیده ... در دست گرفته ... که در پای دیوار قرار گرفته بود ... گولی تفنگ بر ... دیوار ... بود
خواست که رتبه ها ... آمد این کار ... میسر نگردید ... خان بلوچ ... رسیده ... مکاممه
گرد در بلند ساخت ... تلنگان ... تفنگ اندازی ... گولیهای ... بجای این جا ... جان بهادر
رسیده استخوان ... ریزه ریزه گردید ... برداشته ... دیگران جرات ابن جلادت نیافتند بنده از
شدت شور اهل شهر و ... توپ و قنباره ... خانه میر عبدالله صفوی که مذکورش گذشت آمده بر بوریتی که از ... در
طرف قلعه ... داده بود ... تمام محله را اضطرابی عظیم لاحق بود از اول صبح از صحن دیوانخانه میر مذکور ... کنار آب دریا که فاصله بعیدی
نبود علمها ... نظر آمد ... رسیدیم ... متصل ... شد ... طلیعه معلوم شد انگریزان ... با
فوجی بمدد قلعه عظیم آباد ... در عرصه سیزده روز رسیده ... صاحب کوتهی برای ... استاده بعد ازان بنده بالاتفاق
میر عبدالله نزد ... راهم ... که در باغ اسمعیل قلیخان مرحوم ... متصل قلعه در وسط حصار مقیم بود رفتیم دیدیم که ... جنگ ... محض
است ... هم خالی ... چه مردم ... بود که ... خود با مصور گذشت ... پادشاه ... است ... آینده
با ... آتش ... بود ... خان ... شده اند ... امکان ... شده ... را

راه گم گرفته بود بمدارا تسلیه ایشان میکرد شبهای دیگر سوار گشته نزول نمی نماید اغلب که باین حال صبح آینده قلعه مفتوح گردد لیکن از این مشقت و لحقه مغلوب و محذول میشود

بنده را چون یادداشت بر ادای اخلاص بود در آن بار حصول فتوح انگلیسیه را از صحبت گذشته گفت صاحب کپتان نوح انگلیسیه احوال را نقل کرد در تنگنای [illegible] سبب را اظهار

هم شنیده زندگی دوباره یافت و هرکاره [illegible] خبر رسید چون هرکاره هم خبر آورد زندگی از سر گرفت بنده [illegible] اگر [illegible] آمده با کسر بیست

کپتان نکس که آشنا بود [illegible] معلوم شد که چهار کپتی [illegible] یک کپتی سولدار و دو ایلچی انگلیسیه است اما چون دو روز ده منزل راه در [illegible] سپرده [illegible] کرده بدیهیات

خستگی بر ماندگی افزوده دارند و کپتان هم با اینها اگر [illegible] راه بر نیت سولداران [illegible] را در نظم [illegible] با این عجلت نباشد سبب عبور دریا نموده ازان

وازان راه [illegible] فوج پادشاهی استقبال نموده [illegible] رسیدن [illegible] آمده [illegible] اگر [illegible] وصول استمداد باید [illegible]

تلمبه یقین فتوح [illegible] را این همه اصحاب [illegible] مشغول شوند [illegible] نماید [illegible] توقعات طعام و شراب به سرداران و سولداران [illegible]

آن در کار بود رسانیده بدولت [illegible] بتمام روز اینها آرام کردند چون [illegible] شام شد کپتان نکس فوج را انضباط آراسته و [illegible]

با دهل و نقاره بهیبت [illegible] از طرف [illegible] درآمده [illegible] از راه [illegible] عظیم آباد داخل قلعه [illegible] پادشاهی گردید و دلها مضطرب [illegible] از [illegible]

دیگر فوج پادشاه را بکمال [illegible] قلعه [illegible] و همان شب کپتان نکس [illegible] و کپتان دیگر [illegible] هرکاره [illegible] راه ها را دیده [illegible] آمده که از دو جانب

کدام طرف [illegible] کامگار خان کجاست روز دیگر [illegible] نصف النهار کامگار خان [illegible] اقامت [illegible] دریای [illegible] مردم [illegible] انضباط [illegible]

طلبان [illegible] غافل [illegible] مشغول بود [illegible] شلکی [illegible] حال مضطرب [illegible] کامگار خان

[illegible] راه [illegible] سرداران [illegible] کپتان نکس [illegible] اسباب [illegible] که [illegible] حال [illegible] بود

کننده [illegible] اسباب [illegible] از آنجا [illegible] گرفته [illegible] بعد ازین حال کامگار خان اقامت [illegible] از شهر [illegible] رفت [illegible]

دور [illegible] [illegible] چند روز اقامت [illegible] شهر [illegible] طرف [illegible] رفت [illegible] تحصیل [illegible]

پادشاه را در [illegible] محبوس [illegible] پادشاه [illegible] طرف [illegible] ناچار [illegible] طلب نمود [illegible] حکام

عظیم آباد [illegible] پادشاه ازین [illegible] کامگار خان [illegible] التماس نمود که [illegible]

تا دران نواح [illegible] پادشاه [illegible] التماس [illegible] کار [illegible] چون [illegible] رسید [illegible]

ناچار [illegible] خدمت پادشاه [illegible] اسباب [illegible] ازین [illegible] آگاهی [illegible] خواست که [illegible]

صحبت میان من و [illegible] احوال [illegible] گفت که [illegible] حسین خان [illegible] صاحبان [illegible]

به پدر خود [illegible] اینجا [illegible] پادشاه [illegible] دارد

به [illegible] حسین [illegible] نمود [illegible] پدر خود [illegible] بنده [illegible] مذکور [illegible]

[illegible] عظیم [illegible] صاحبان [illegible] نمایم [illegible] غلط [illegible]

راست است و الله الی الان بهر حیله که توانست ترک رفاقت بادشاه کرده در چاره خود مع اهل و عیال است الحال که بادشاه با جوش نشود و صد ابدا [اظهار]
روشان گردیده است صاحب الغضب باشید که چاره اش جست هرگاه راز ما از این باب اسرار نظامت عمده بر نیاید و الله که در میدان مع اهل و عیال است چگونه
سر بالا از حکم بادشاه تواند نمود راز ما از این نحو که مبادا العیاذ و الدیار ما را با صاحبان بلده ها میسر آید و صاحبان انگلیسیش در باقیه بحور صوبه داری
اینجا برای او کشند راضی با بودن او در شهر نیست در واله با وجود بودن در میدان طاقت عدم انقیاد حکم بادشاه ندارد انشیه نظر در حضور بادشاه هم راه رفت
اگر منظور این است که واله با بادشاه بنا بر حکم آمدن در شهر باید داد و بعد از آن بصورت ممانعت از صاحب بادشاه بوجه تخلف بالاتفاق اسیر است که
مرد با عقل و تمیز بود سخن مرا در باب تصدیق تقریر نمود و گفت شما راست میگوئید اما مضایقه ندارد خطی نوشته بیرسد بنده بنام خطی حسب الاشعار نوشته داد و
گر برای اتمام حجت برای دیده خود صاف گفت که راز ما این است از انگلیس گوانه غرض شنید تا بمن و الله بنده است این قسم ممانعت ها مانع میوستن واله با بادشاه شنوا نشد
اگر منظور همین است او نیز از اینجا باید طلبید واله در نجه حفظ جان او برو و با کسی صلح خواهد خواست دیده خواهد نمود فی الحقیقه همین بود که مرا با واله در آید و بادشاه
واصدی از محل القان اصحاب انگلیسیه بره مراسلات بیتحام زبانی مفضوح شود یا که اگر کسی از آن طرف می آید به بیش خود باز میند آدم هیچ دعا بار رسد و فای انچه
از بن مقوله باشد الحمد لله بنده را گاهی منظور نبوده و الی الان هم نیست دانم تعالی تا حال با فضل خود بکام دارم داشته و اگر خادم جان و فرزندان
را دیدیم که با دعوی دار با وعیاری مسکه انواع بلیات شد بند ۶ من بهان احمد با رسد که بود هستم والد مرحوم حیا که سببی دیگر با قیت از حسین آباد
مصحوب سطحی خود نبی علیخان در لشکر بادشاه رسیده مورد الطاف و عنایات گردید و دستار بسته و جا رو بلیوس خاص خلعت با قبه مدار المهام سرکار رسانید
و نیابت وسیخط گردید مرجع اهالی لشکر و ارکان عاجز گشت و کامگار خان برای اجرای والدو منیر داس هم برای بلده وفاتش آمد و بادشاه هم کامگار خان
در منیر داس و انواج دیگر در ملک راجه سنده تکه و بهر سنگه و غیره کرد و سر باعوان قلعه نگاری بملاحظه سر می برد و در انتظار وصول احکام ابدالی در خود
بنام امرا و ارکان هند میکرد رسید درین اثنا خادم حسین خان که از مدتی با مبرن سرگران و مطیعین از و بود قاصد اعانت بادشاه و بعد از فتن از ملک
سحر و سه بیرون در جمیع عواملی گردید و ملک او رتبه را ضایع با یه غارت نمود و زرها از جمیع رعایا و عموم برایا بهر صورت گرفته با فوج چیده که از مدتی جمع مینمود
ده اسباب و سامان لایق از جای خود جنبید و با پنج و شش هزار سوار و بیست هزار پیاده تفنگچی و هاتی و چند ضرب توپ خرد و کلان عازم عظیم آباد
از راه طرف شمالی دریای گنگ در نواح حاجی پور که مقابل عظیم آباد در شمالی شهر مذکور از طرف دریای گنگ با لب آب واقع است رسید اگرچه این اندیشه قبل
از وصول کشتی نکس بعظیم آباد در بادشاه عظیم آباد را محصور داشت و اندر دن شهر فوج انگلیسیه و هندوستانی در نهایت قلت بود اتفاق می افتاد
بی تشبیه عظیم آباد مفتوح و عجب نامی برای خادم حسین خان و کمال تقویت و شوکت بادشاه را میسر میشد لیکن چون امر الهی در واسطه رونق و سبیی است
تلاوت و نجا و از آن چگونه می توانند شد **رسیدن خادم حسین خان قریب به حاجی پور و مضطرب شدن راز ما از این سمع کل اعیان و ارکان و جنگیدن
کپتان نکس با خادم حسین خان و ظفر یافتن بر جیش فوج گران** چون اخبار قریب وصول خادم حسین خان متواتر رسیده منقسمین گردیده راز ما از این هرگونه آینده با ستر
امید شناخته راه احوال قلت فوج ظاهر شود چاره جز دیدن امید است همین مصلحت دارد که بادشاه بالفعل دور از حصار سرگرم تسخیر بنگاله و خدمتگذار

از ارباب را نماید التعهد حسینخان خادم جنگ نکس کپتان که نماید تعیین نکس کپتان همراه را مانی دانسته خود با خاص فوج از مردمی اندک با عجالتاً است زیرا

از الدین حمید شیخ و رفت دستار خود ملازم افواج که دارند صحبت برای دریا عزم این بر تصمیم چون دید گران چنان آن نوع این با جنگیدن اراده واز کپتان جمعیت قلت از

برو گیاه کنار به آن در دو سیاهان اردو معه را خود علم خان داد صاحب مسعود بعبور که نماید تاکید نموده تعیین را خود ایران جماعه با همراه و غیر جان دادن صاحب و

خود ارتقای زمان اطاعت بنا بر بود اطراف ایشان جماعه و است داده سکوت گنگ اطراف ما خود الدین حمید شیخ و است ایراد علمی داده وساده بود شهر

در انجمن روت دوباره اگر آن اسباب موقع ترتیب حضور در والاعیانی سولدا کمیتی یک بنگاه کنیبی جایه کپتان نکس در خود نمود سپاهی اینجا آن همراهان

جانب از ده پیاده سوار از کس صد در جمعیت بزرگ خود شجاعت صاحبان صاحبان دستی دم ای پیاده از چون گشت عبور قاصد رفته گاه همراه بود

بیسور کپتان همراه با التعلل اگر همراه نموده سوال غنیمت کمال نموده استیراح داده رفقای صلاح نکس کپتان که است ایشان داو همراه

ملا باید نه اسباب داشتن همراه یافتن از باید روز که ده گرانه و زمانه این شوم ضابطه این رام افواج دید اگر معسکر نموده

تنها شب وقت گشتن از قبیل کار انسان فرو در ده که دو پود رسید می بامدند دفع در آن الدین حمید شیخ نکه رسید کپتان انها از احدی

ده خواهند بعضی دیگری حل جه است خواه شمار دفع در رقص شما خود دیگر از اب رام ابدار شده دلوار شما صاحب که انهانید ای سپاه و را بر

را معسکر از علیجات خود با سری همی که اصلوی حسینخان خادم ده فرستاد شمار از جنگ بر این ندهند خواه نمی کن طلب به لک نمودن تصمیم برای را

آیم خواهد چون رعیه ز از جگونه است کپتان همراه که پیاده بالنصف این در دار راه بر قرب حملصه و رسیده پار ایشان انبرار تری پیاده ایشان برده جرار سوار

کنار به آمدن ای شبه وعده نمایند شان رفاقت شما که زینهار شد خواهند هلاک همه ده نکر کاری که باشند روی رسکی از ها پیاده این اگر

کرد تعرف نکس کپتان آن از حسینخان خادم که بود شهر در سنور خود اتفاق صاحب و شد مرخص گفته ها سخن این شد خواهم جنگ یک بازگشته دیگر خود من

تهران گرید ذکر جنگیدن کپتان نکس و رانده شدن سپاه ایران با خادم حسینخان و ظفر یافتن بر خانان نوجی سنگین گران کپتان چون خبر قرب لشکر خادم حسینخان

داد برد او حسام دوان از ده بهره از مردم کم بسیار فوج که گفت و نمود او بتوحش آن بر زدن چون شمشیر انده سپاه ای را اسباب و او خیمه در شام شنید گاهی معیت به سپس

ونیافتن طاقت رفته و خرابی اسباب رود در گرد آرام تر متفرق شان انطالش یا تمام کارش تا برم بر او چون آنکه اولی شد خواهند محروب

فرمان خاطر کار دران من کنید ولی بگویید هرچه هستیم شما بندیه اصوار وی رای مطلع و رفیق شما که صورت بدین گفت نموده قبول سپاه ای بماند در دارد گر

آورده یل آل شما برای مشتاق شویم ای روا شب نصف که بعد آن است حکم از رقعا و بخوابید هم خود ده خورده چیزی نیست بر گفت کپتان برادر

لشکر عازم بود آنده دیده را که برگاره های برنها گرفته راه همراه را سپاه فوج منتهی گذاشته در لشکر کنیبی یک همه کپتان و گرسنگ و تیار شده شب نصف

ساعت همراه که سلک دو بند قبیله از کپتان باند باقی شب از ساعت دو کم کسری و رسید لشکر به کرده گم راه شب تاریکی بنابر کاره بر اتفاق دید گر حسینخان خادم

اکنانه نیست بجواز حالا که گفت سپاه به است مانده کم بنهایت شب که ریست در آورده نظر دران ده آورد بر نشست در خود با که ساعتی دو بر زیر بر حاضر بعضی با

صبح که دید بود رسیده معسکر به اتفاق با برد برگشته برای سپاه و سپه نکس کپتان گشت بر باید سیم داخل مخالف لشکر از نها تا نیست در بایستی

که صبح دمید و منور فراغت از تخلیه و سرپوشی دست نداده بود که طلیعه لشکر خادم حسینخان هویدا گردید کپتان هم خود مستعد شده با کشته شماری را
آگهی داد و شما برای هم کمر بسته با شنیدن تقاضای خود حاضر و منتظر یک بحال کپتان بر کمال دلاوری استاد خادم حسینخان فوجی از رسته سوار به نزدیکی گاه کپتان از طرف زمین
که از عظیم آباد با صد لشکر کپتان بود به مجرد فروغ مقبول ساخت و بعضی از خسته‌ها در راه از گرد دانیده بدر رسید کپتان بعضی کپتان با کلی در اسباب آن همه ممکن بود گرد خود
کنار رانگیکار رسانیده بر گذشته‌ها که برای چنین وقت و همین کار گذاشته بود عبور نموده بعظیم آباد رسید و دیگر از فوج خادم حسینخان چند دسته شده در فرستی از
طرفی بر کپتان بحکم آورده بر سر فرار برای در کنار سیر شروع نمودند و توپها از طرفین در شش بوده از طرف کپتان علی ابراهیم کله باری بر لشکر خادم حسینخان بود کپتان
رفتار برای با ستقلال تمام استاده حکم بشلک میتوان داد که تا آنکه متصل میرسیدند بر قبیله آنها سواران و تیر اندازان شما برای راه گاهی چند قدم پیشتر
ایستاده به ضرب تیر دیگر گاهی از غلبه صدمات گوله توپ انگلیسیه منهزم میگردانیدند بهمین نسق معرکه جنگ تا دو پهر گرم بود و آخر بر افضل بخشی فوج خادم حسینخان
حسب الحکم آقای خود فوج را دو حصه نموده از دو طرف بورش آورد و چون نوبت از توپ اندازی گذشت و کار دم شماری از طرف خادم حسینخان بضرب توپ مجروح
و هلاک شدند اسپها را عنان داده بر دیگ صفوف کپتان رسیدند الوقت تر موقوف شروع به شلک نمود و قشون رانده بر لب دریا در یاری
کوهی انگلیسیه ایستاده تماشای گرفته‌های لشکر کپتان می‌نمود در ستبر است دوربین در دست گرفته میدید و میشناخت که با کلی انگلیسیه است آخر داران ما
کسی مجروح شده باشد که بر این می آید و بنده را هم به دوربین مینمود و اکثریکان چون مضطرب الاحوال از دست رفتم علیه حسینخان نجابت باقیه برآوردند که میرسید
خبر علیه خادم حسینخان و محصور بودن انگلیسیه ازین شما برای دیگر چنین شیخ حمید الدین از صدمات افواج خادم ترسید و تمام مردم عظیم آباد چه رازم بار
و چه سرداران کوهی و چه عموم خلایق همه مضطرب و گوش بر آواز بودند که چه خبر میرسد بنده بمسجد میرزا عبدالله دوستان حاضر را تسلی میداد که این گرفته‌ها
از صوف چه و چنین بمکوند و دو بار در نوبت منظر می آید و صدای آتش شنوا که گوش میرسد بمخلوقی کپتان از کجا معلوم شد اگر کپتان مغلوب گشته جنگ کی کنند
در همین صحبت بمسجد میرزا عبدالله آمده در لب دریا بسر واکثر مردم استاده در همین ابتدا که چه میشود ناگاه صدای شلک بگوش مردم رسید من گفتم الحال الحمد لله سلک
اگر بار صدای توپ میرسد کپتان غالب است و فوج خادم حسینخان منهزم گشته است دیگر زمین برعکس است با آواز شلاک آمد بعد از آن لمحه چند آواز شده بودم مردم را
تشویش روز نموده بود که بار صدای توپ بگوش رسید گفت کپتان غالب آمد و مردم خادم حسینخان شکست خورده برگشته که کسی سخن مرا باور نموده حیران بودند
بعد چند آواز توپ دیگر صدای توپ بهادر و شعله بلندی نمود و موقوف میشد دیگر همین نسق مشاهده گشته رفتی از رودبار اسپان نوفت و کپتان با سبب جاب
کوهی منصور مظفر با لی خود و شکست دادن خادم حسینخان و بر ستن او از میدان رسیده موجب شادمانی گردید و مستمر است خبر مذکور را بهر کس از اعیان دوستان گفته فرستاد
بنده بکوهی رفته گرم اختلاط بودم که ناگهان ساعتی از روز مانده کپتان نکس میمه را و شما برای همان پیاده میدان نسیار آلوده و سیر فتاک در رسید احوال
جنگ و ظفر با نفس بر دشمن مجاهد شجاعت شما برای تفصیل و شنایش را و مذکور کپتان مبالغه نمود و بمردم شما برای راستوده میگفتند که من چنین نیزار را
ندیده ام حقیقة تو ازین ست دیگران تمام را هم تا این دم مصطفی قلیخان و محمد امانی کوتوال و دیگر اعیان شهر با استماع خبر عبور دو در وداین هنگام دوم
در دیده رسیده بدر مطعمه گرفته آمدن این بر دو هم بر تبه لقبش در داشت چه زدن جنگ خادم حسینخان باین حسب قلیل خلق قیاس و گرسته آمدن سرداران

از حسن تحالف صاحبان انگلیسیه هندی انگاشته بی اهمیت مبالغه در جنگ نمودند در این بار این و دیگران را مشغول نتوانند بسر اهمیت که کشتیان هرگاه هر انفعال را در جنگ

مهم ساخت چون فوج خادم حسینخان لو دو بغالب آمد بلکه بسطوت و متقدم گشت او را پای ثبات متزلزل گسسته بر گشتن در دوش ضرر در افتاد باشیم چون کوکار نگزارد

چون هر که بمیدان خیالی از خادم حسینخان بیم از انواع ضرر در گذشت لوای بیش تیاغی تا مکث کرده نموده توپ را راه برداریم و جان بیشمار را از میدان گرفته اختیار نمود

و بار درت بر جهت آمد همه را آتش داد در این شعلها که می نمود همان بود لیبد از آن بجای خود در آنجا بتعاقبه رسید صدر در داشته برگشته این جا آمد و قوم را

با سرداران دیگر بهمان جا گذاشت و با سنجاق شیاری را هم که الحال بسیار سنگیند او را هم سر آراسم راه آورده را ز هر این بعد این تفصیل اندکی بتقصیر نزول

کشتیان نمودند خاطر مردم مطمئن شد صبح خبر از طرف یمن خبر رسید به سنگی که بر خادم حسینخان لطف سر حد تیا یافت و انواع انگلیسیه متوجه در آن مردم شیاری را

لیعه ضید رقرار دریا عبور کرده رئیس عظیم آباد آمدند در خضوق شیاری را در کشتی جنگ نمودند در دل جماعه انگلیسیه متحقق گشته دفع عظیم در نظر

جماعه مذکوره بهر سانید الی جای آن بود و ستخفاف انورست و آنچه آخر بار بعمل آمد از قدر رد از خضوق شیاری بیکاری نمود در مضمن خبر آمده آمد میرن

مع انواع انگلیسیه گردی کرنل کلیو سبب جنگ نکرد در بیمار استمهار یافت ذکر آمدن میرن با کرد شاه در رفتن بر سر خادم حسینخان و برق افتادن

بر میرن از آسمان بنا بر مکافات اعمال آن نکوهیده خصال و رد ذکر مجملی از کردار او در رهای یافتن خادم حسینخان از چنگال آن رست خوی تیره جوان

شاه عالم بادشاه دستور از یافتن بادشاهی بر او نیز سبب آن چون خبر ورود خادم حسینخان در حدود عظیم آباد بمیر شد اباد رسید میر محمد جعفر خان و میرن

را تشویش عظیم بنا بر قلت فوج راه رام این دلبرد از شاه از طرف دریا و رسید آن خادم حسینخان از آن طرف رو بر اده و حرکت بمیرن که اسب بهدر بود

از مرشد آباد بضرر در انتظار رد در تهیه اسباب سفر سرگرم گردید در دعوا الیص راه نهار این مضمون اضطراب در خطوط اسرا اهمیت بر حسابی تو سحر با حافظ نموده آن

در صاحب حبس شهر عظیم آباد در آمد و در عزیمت مرکز استه تصمیم یافت میرن با فوج بسیار رسانید آن دون مع کرنل کلیو سبب جنگ در انواع انگلیسیه از راه

تا لتیا آن برادر کیه به عظیم آباد رسید چون خادم حسینخان از طرف کنگاپور در داخل شهر گردیده در شهر ربیع عشره و اول ذیقعده سر کبرا از رد مقصود در سر بجری

عبور دریا نمود خادم حسینخان که صدیه جنگ گذشتن یکس دیده خود را عهده برا از آن فوج قلیل تیا یافت جنگ میرن را با فوج انگلیسیه زیاده از تاب و توان خود

انگاشت بظاهر غنیمت بردار بیابان کرد اما در باطن نهایت خجلت را سر داشت و در راهها خود از دست میرن یا من داشت در راه و بدر شدن صحبت چه در باب گشید که

از کوهستان نیما آمده بر جا ... حاجی پور به کنگا ... شته شد راه از آنجا بد و هم در آن شتیه های داد از عبور چند شخص کثیر الاسباب زبیجا کرد از آن دریا متعذر

می نمود میرن چند کوچ متواتر نموده به لشکر خادم حسینخان متصل گشت خادم حسینخان ناروبه خود از شب لو ... خود حرب با فوج میرن از دور در به نمود و میران

تیر از خود جنگ ساهر از که جراحت در تیر در آن دار دیگر بر داشته بود هوس مقابله با دشمن بر داشته در حفظ جان خود بیکر شنید از فوج انگلیسیه

راهم از حمله های جابجائی در تعاقب مخالفت می نمود لیعه مقابله و سر دادن چند توپ و رسیدن گرانهای معدود کار از طرفین بعمل آمد خادم حسینخان بر که

خود از میدان گردانیده راه صحرا پیکه در اینه رفتن در آن دست بر گرفت رد در نیست بمیرن هم در تعاقب او در آمده بود یا اکه همین حال

چند کرده از تیلو تیا که مسکن پر بنیدار آنجا بود دستیر ... را گرید زخادم حسین خان چند کرده از دم بر ... تنه بر لب دریا متحیر بود که الحال

که الحال کجا برود القصه در عمر میرزا آخر شده بنام تمامش در رسید و بار بردار لشکریان حاجی حسینخان بسبب بی راهی رفتن و تعاقب دشمنی فوج چون میرزا
مشغول گشته به زودی کاهش رسید گویند خود حاجی حسینخان هم بنام شب قبل و اکثر همراهانش بر اسب گذرانیدند و جای استراحت نیافته بکمال بی آرامی
آن شب را بروز آوردند و با این حال اندیشه داشتند که صبح بیفکری معلوم نیست دامن کوهستان و لب دریا فردا چه پیش آید چون شروع مویرسانات و
اراده حاجی کاتبانات بانتقام و مکافات میرزا متعلق گشته بود باران شدیدی لیکن القصه ساعت دوساعت از شب کره شب پنجشنبه بود دهم ماه جمادی گویا بود شروع
بباریدن نمود چنانکه ابر باران و هوا چنان آتش تیره و تار و روز روشن و عمر و اقبالش به شب دیجور آدبار مبدل ساخت ولیکن از مزولتی از شب دو ساعت هست و کسب
نسل محمد سعید خان مرحوم خلف علیرضا خان بن صفی خان بن اسلام خان بن همت خان بن مصلح خان بن ایلطشم خان حافی که ابن ابن حلیب او بود دایره و حضض
گشته به خیمه‌های خود رفته میرزا بنابر احتیاط باد و طوفان از خیمه کلان برخاسته در بال دالی حالی که خیمه‌ایست بطور خاص و دامنش متصل بزمین
به میخهای او در استحکام می باید برای حرارت و تقویت در آن فرو رفتند که در ستر و درستی بنها از آن فرقه با دیمراه و همخوابه او می بود بدو قصه خوران و صدمگاری
برای دلکی که باصطلاح حبی می نامند حاضر شد چون اجل آن زن فی نابود اول البحه او مخصوص کرد و صدمگار شروع به حبی و قصه خوران بآب خواب عدم
اغاز نمود و صدای دانستنش گرم شد باد و اسطار یک اصل بیدار بود که در بین شد با زن رعد و صدمه قبیحها منتقم و هزید و برق عقب و تهدید سر میرزا باران
گردید و بهمان بستر که برچارپایه خوابیده بود بعرض انتقامات آخر وی رسید انش آن بر گذشته در خرمن هستی صدمگار و قصه خوران هم افتاده
دود از نهال عمر شان برآورد زتهاز آرزو سر بر زنهار و قنا ربنا عذاب النار چون زمانی برای ما جرات رفت و دست
باران بکلی به تربیت حاجی آن استجار احوال و تبدیل صدمگار که بنوبت در کار بافی شد رسیده میرزا را با آن دو بیچاره در خواب عدم دیده بعض
منفریان بنسل اشخاص مذکور زنهار را که نهایت متصل بخیمه آتش فرو دمی آمد بر دان شور و غوغا آگاه ساختند اینها حاضر گشته لیکن معلوم شد که هیچ کس
سوراخ بار بکی در کارش به طرف نقاد و بر بدن بطور اثر یا زیاده که محل تیغش کم دیده می شود دیده است و در شمشیر که متصل به او بر چارپایه اش بود در جا به جا
سوراخ و زرد یک بزرگ قدری گداخته شده و چوب خیمه طرف سرش گویا بوسیده چون این خبر به جناب فضایل مآب شیخ محمد علی حزین اسکنه الله تعالی
فی اعلی علیین رسید از احوال میرزا خود علم باهی علیه آگهی داشت فرمود که برق انداز عالم بالا را می بینید چطور حسیبه در خیمه یا برنند والله در ما قال

دار غرق شدن دختران بیچاره عابت جنگ غیبرای میرزا ستمگار شنیده ممود نمودن خلق انتقام الهی را فاروا سکار میرزا چون از قتل
خواجه هادی خان و میر محمد کاظم خان انواع یافت و برادرش صداقت محمد خان پسر آقا باقر بندیار عمده جهانگیر شیخ عبد الوهاب کمبو را ایگان
و تهمت بیم تهریب پرانیدند دردی در دل خود از شوب رهای باقیه اندکی آسایش یافتند این شیوه را بر خاک پسرش پسندیده بجد گرفت و اکثر زن
و مرد را بتهمت آن کار نهاد خصی بعضی از جواری حرم را بدست خود از شمشیر گذرانیده و میگفت که البته بدگمانی تصفیه بهمن بیجی ذارد که از هوس گمانی
بدل گذر دادن را تیغ باید گذرانید و تصفیه خاطر با یهم رسانید و غیر ازین نوع دلالجی است بنابراین قاعده بکیادی خود از آمنه بیگم و کیسی بیگم
دختران بهابت جنگ که پرورده نمک و نعمت شان بود بدگمان گردید البته از اتفاقی بر مسارح جانه وجلال از آن زنهای عاجزه شکسته بال دلدنده

بهم رسانید دیگر بحاکم جهانگیرنگر که جسارت خان نام و در صلاح و سداد عالیمقام بود برای قتل آنها نوشته امر دیگر که او هم نمک پرورده و مرهون احسان آن [illegible] و اولیای
شان بود در این عمل زشت اقدام ننموده در جواب نوشت که حکومت جهانگیرنگر بر یکی [illegible] مرا از چنین کار [illegible] معاف دارید آخر الامر میرن یکی [illegible]
خادم حسین خان بود یکی از اشقیای رفقای این کار مامور ساخته فرمانداد که به جهانگیرنگر رفته به بهانه آوردن مرشدآباد آنهای مذکوره را کشتی سوار نموده در راه
جایی که دور از آبادی باشد آن بیکسان را غرق نماید جسارت خان مرحوم که از عهد شهامت جنگ مغفور حاکم بود و دوست [illegible]
روانه مرشدآباد نمایند میرن خود بطرف عظیم آباد بجنگ [illegible] خادم حسین خان روانه گردید و فرستاده شقی برای این کار مامور راه جهانگیرنگر [illegible]
گرفته به جهانگیرنگر رسیده و آن هر دو خواهران بیوه را به بهانه که معین شده بود در کشتی سوار کرده چون در جایی که خاطر خواهش بود وا رسید گفت [illegible]
کنید در لباس پاک به پرستش [illegible] خود خبر داد [illegible] بیگم بود میگویند اضطرابی [illegible] لیکن خردترش که امنه بیگم بود به [illegible]
بردارد شنیده گفت چرا می ترسید آخر روزی مردن است امروز در یا که چون بسیار گنهکار بوده ایم الحمد لله وسیله نجاتی بهم رسید و مظالم خود بر دوش میرن
گذاشته میرویم غسل نموده در لباس پاکی بجای کفن پوشیده خاک پاک سید الشهدا علیه السلام [illegible] حنوط در سر و رو بسیار مالیده
از مناصی [illegible] گردیده دم از نفرین بر میرن نموده گفت خداوندا اگرچه ما گنهکار بوده ایم امیرن [illegible] حقوق پرورش که از
خاندان ما پرورش یافته بر باد داده ما را ناحق میکشد امید داریم که برقی بر سر او [illegible] تا انتقام ما [illegible] و کلمه طیبه [illegible] اعتقادات
که داشتند بر زبان آورده غرق بحر رحمت نامتناهی الهی شدند میگویند همان شب برق بر میرن افتاد و بعضی [illegible] میگویند بصورت
که آخر شوال سال مذکور بر آنها این ستم [illegible] ذی قعده هم میرن را خود گرفت والله [illegible] انتقام [illegible] معتمدان بلکه [illegible] اشتماع افتاده که
میرن در بنده [illegible] نام دو سه صد کس نوشته [illegible] همراه داشت و میگفت [illegible] بر خادم حسین خان و [illegible]
دولت [illegible] که تمام شان در این طومار است که فارغ البال بکام [illegible] با دوستان [illegible] تعالی
[illegible] رب العالمین است [illegible] که حکیم علی الاطلاق [illegible] هرگاه بندگان خود را [illegible] فساد [illegible]
[illegible] ظلم [illegible] حکومت ظلمه [illegible] چنانچه [illegible] صادق علیه السلام
[illegible] الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم [illegible] ممکن است [illegible]
[illegible] بر کنند والا علاج فاسد [illegible] نموده ظالمی [illegible] روزگارش [illegible] و هو علی السد [illegible]

[illegible] احوال [illegible] میرن [illegible] دیگر سوانح وقت شب [illegible] ذیقعده [illegible] اول صبح خبر [illegible] که شب بر میرن [illegible]
[illegible] که رئیس فوج [illegible] که هندی و سردار [illegible] اضطراب [illegible] این امر [illegible]
[illegible] میرن [illegible] دیگر اعضای [illegible] میرن [illegible] کشیده همانجا دفن کردند [illegible]
[illegible] بیرون گذاشته [illegible] است لیکن [illegible]

را ابر هر دو فیل افکنده اند گویا انتقام شهادت نواب سراج الدوله از دست میران او را با برج و هی ظهور یافت هر صورت کرنل متصل القلعه تیبیار رسیده آلات عمله
کارگذار رو و کلای راتم راستین توقف نموده بر شیدار انجا بنعام انفصال تاکید نمود سپاه اطوار صورت رنجم انگلیشیه اطاعت و انقیاد نموده بقصیه اکو تاخت
و عسکرین بر پشت کرنل از صحرای تیبیار آمده عماره برای لاش میران تیار ساخته و بعجاله بر کنار آن بسیار بار نمک کرده اشته در کنکار رسانیده مدوار ارا.
بر کشتی لاش او در کمال عفونت و خرابی براه محل رسیده جاییکه اکنون مقبره او است مدفون گشت فاعتبروا یا اولی الابصار و لشکریه سرداران دیگر
به عظیم آباد رسیده سکونت ورزیدند و راجه بلبهه بنگالی که بیشتر دیوان شهامت جنگ مرحوم و درین زمان به دیوانی میران مقرر بود در رکیس لشکر میران
شد و رام نارائن خود نایب عظیم آباد بود برادرش را با فوجیکه همراه میران رسیده بود آمده به برادر خود ملحق گشت ذکر رفتن مستر امیات به کلکته و بعد از رفتن
کرنل کلیف و شروع نفاق در سرداران انگلیسیه که باعث خرابی عالمی گردید تا کرنل کلیف ثابت جنگ در کلکته بود در ریاست فوج و کوتهی هر دو با وجود
تعلق داشت چون از فاصله ولایت رفتن گردید کار بنگاله و ریاست این جماعه درین صوبه عظیم آباد و بنگاله را او و لسه که از بای مراتب شمرده شغل
ازینها اعظم بود ابرهه ایشان اوج گشته بود کرنل مذکور ایستیر را اولی ریاست کل بداشته شمس الدوله هنری و نشرت را که صاحبکلان منبدراج بود
به سرداری کوتهی کلکته تجویز نموده و کونسلیه های دیگر هم این تجویز را مسلم داشته مقرر شد که بالفعل بعد رفتن ثابت جنگ مستر هلول را صاحبکلان
کلکته گردانند بعد از آن چون شمس الدوله برسد صاحبکلان و مدار المهام حل و عقد این ممالک او خواهد بود به ضابطه ایام سابقه اسب با عتبار درجه
نوکری قاعده کلیه قدیمه مستحق اهتمام و اولی ایشیر گشته امید در ربود از استماع این تقریر مکدر گشته از عظیم آباد هم استدعا در بخصوص کسکومی نمود
ثابت جنگ بولایت و مستر هلول برسی گورنری کار عظیم آباد را بصاحب خرد و غیره اصحاب انجا گذاشته عازم کلکته گردید بعد چندی از کرنل سیف جنگ هم
از عظیم آباد به کوچیده رفت و شاید تقصیری از وظهور رسیده که از ریاست فوج معزول گشته امر مذکور میجر کارنک قرار یافت میر محمد جعفر خان از رفتن
میران چو اسی که در داشت در یافت و کار و بار ملک و فوج معطل گشته اختلال کلی در جمیع امور راه یافته بود میر قاسم خان ابن سید رضی خان
بن امتیاز خان خالص تخلص که ولایت زاده ایرانی و در عهد سابقه دیوان ماذنبا هی عظیم آباد بود به مصاهرت میر جعفر خان اختصاص داشت
اما فیمابین پدر زن و داماد صحبت همیشه ناچاق و نشقاق میگذشت و میران را بهر در فسر از شنیدن ناچاقی میگو شنید از حیثیت میر جعفر خان اگرچه از
داماد خود میر قاسم خان راضی نبود لیکن بضرورت اندکی در آشتی کوشیده مورد الطاف ساخت و خدمت پرستی علاوه قصد بعدت رنگپور
تنام او مقرر کرده در مشورت کارها او را شریک و دخیل الصعبی سوال و جواب او را به کلکته فرستاد چون میر قاسم خان در خاندان میر جعفر خان بلکه از امثال
و اقران در هوشیاری و کارگذاری امتیازی داشت در گفتگو با اصحاب کونسل نقش محبت خود در دل ایشان نگاشت و خاطرات ان کونسلیه ها شد
که به سبب میران و بعد زن خود میر قاسم خان لیاقت سرداری و کارگذاری بیشتر دارد و میر قاسم خان برای کاریکه آمده بود درست نموده
برگشت و میر جعفر خان هم اندکی از و خوشنود شد و چون از اولاد و اتباع دیگری لایق کاری نیست بحکم ضرورت میر قاسم خان هم اکثر
امور گردیدها درسته جواب سوال اکثر اهل معاملات و فتره سپاه هم گشت و درضمن بسبب مردن میران و غفلت میر جعفر خان در بسیار ب

در نخواره سپاه رو از دیدن قضایای آنها شد بر گردید و چند بار سپاه جب بسیار پیش آمده دارالامان کارای برای وصول زر نخواره محاصره نمود و کلمات نیمبند از مبادان

آورد و میر محمد قاسم خان صلح در البین نموده جمعی از نخواره را خود متعهد شد و هم در برجه باقی مانده بابت چند باعث رفتن میر محمد قاسم خان به کلکته از جعفر خان

بدیش ولی در باب در خاطر داشت اما التقدیر نگذاشت که مصالحت تواند نمود جار ناچار رخصت نمود و میر محمد قاسم خان به کلکته رفت در نوبت ... بی

و نسبت مخاطب بنصیر الملک شمس الدوله بهادر در کلکته رسیده صاحب کلان ... گورنر انجا گردیده میر محمد قاسم خان چون ... و در ضمن آن دواعی

مضمره ... در دست علی ابراهیم خان بهادر ... در احوال مهابت جنگ ... والتحریر

... عقل و تمیز ... میر محمد قاسم خان ... نظام ... اند دارکان

و اعیان مرشدآباد ... خود ... کلکته بمود الحال احوال بادشاه و کامگار خان ... عظیم آباد ... اخبار ... قلم داده می آید

ذکر احوال عظیم آباد و ... بادشاه ...

نزاع ... میر محمد قاسم خان ... مرشدآباد ... عالی ... میران خود در ... عالم

نزد الجلال در آمده افواج ... بادشاه و کامگار خان ... عظیم آباد ... صوبه ... راجه ... دیوان

میران متعلق ... بابت همان صوبه ... افواج ... ساخت ... جا ... حمد

تا التقصای ... بادشاه ... نمود ... عالم

بود ... جوانات ... صوبه ... سلطنت ... عارگری بود

داده و کاه ... برای ... مطلق ... راجه ... سنگه ... سنگه و پهلوان سنگه

به سبب ... کامگار خان ... رجوع آورده ... بادشاه ... کامگار خان چون ... سنگه ... بادشاه ... تملک

خود را از صدمات ... افواج ... سنگه ... بادشاهی در آن ضلع بود ...

بنیاد سنگه ... متعلقان ... بادشاه و کامگار خان رسیده افواج ... سرکار شاهی

به هزار سوار ... افواج ... بنیاد سنگه رسیده ...

میقرساد ... صاحب ... بادشاه ... بادشاهی ... کامگار خان ...

نمود و ... سنگه ... افواج ... خان ... بادشاه ... خود

هم خاطر خواه شد ... بادشاه خاطر کامگار خان ... بادشاه ...

این ... را با بادشاه ... بنیاد سنگه را ... بادشاه ...

مهمای ... افواج خود را ... کامگار خان ...

بادشاه مصروف است اگر بنیاد سنگه این قدر اخلاص مآب است علانیه ترک رفاقت خواهد نمود بادشاه فاقد الشعور از این سخن ترسیده بنیاد سنگه را چون از دیگر
بجا ارفت بار گرفته مقید نمود والد فقیر از این حرکت آزرده خاطر گشته با بادشاه سخنان درشت گفت بادشاه عذر اندیشه برخاستن کامگار خان پیش آورده
والد گفت که کامگار خان را در تصور چاره بجز از رفاقت شما نیست و او بغیر از این در دو جائی ندارد اما بادشاه را رعب بیمی کامگار خان خیلی مستولی
بود که سر دیگر کرد والد از رده آزرده چند روز در خانه نشست دیگر کامگار خان بنیاد سنگه را خلاص گردانیده ممنون احسان خود خواست او بوالد گفته فرستاد که الحال
بادشاه از مانع رفاقتی بدرآباشند من در پیروی مانده کنار میگیرم بهمین تکرم آخر بادشاه بهادر علی خان را فرستاده با والد عذر خواهی ها نمود والد
گفت که الحال بودن در لشکر با وجود تسلط کامگار خان محالست و من امیدوار رخصتم بادشاه دلجوئی بسیار نمود و ناچار رخصت کرده فرمان داد که اگر به
ضرور رخصت میشوند خوب بطلب مرده بهر قدر توانید ملک را مسخر نمایند و رفقا بهم رسانیده با زور و قوت بار آیند والد قبول نمود و بادشاه چند هزار روپیه برای
خرج اعانت والد بیا بهم رسانیدن مردم مخفی از کامگار خان فرستاد و والد در نواح محال جاگرات خود رفته بکار یکه مأمور بود اشتغال ورزید ذکر

جلوس میر محمد قاسم خان در مرشدآباد به مسند ایالت بنگاله و غیره صوبجات بتغیر جعفر علی خان و ضمن دیگر سوانح

چون میر محمد قاسم خان چنانچه قلمی
در وقایع نگار شعاری آیت کرده در کلکته رسیده با شمس الدوله ظهیری و تسری ملاقات و تبلیغ رسالت نمود در این کمیته کو نا غفلت میر محمد جعفر خان و بر هم خوردگی ملک و مالی
و ملکی و بی انتظامی سررشته افواج و مصادرات بدیعه پیوستات و غیره بابلغ وجه ظاهر ساخت و چندکس را از اراذل ناس مثل چینی لال و منی لال و الگون سنگه
و سرکاره و غیره هم که از غفلت و بلادت مشارالیه سرکار و مدار المهام مختار بوده اند نام برده فضایح شان برشمرد شمس الدوله که در میان فرقه انگلشیه بعقل و دانش ممتاز
و در تکیه بابلی و کاردانی ابنیاء بود میر محمد قاسم خان را در امور ملک داری لایق دیده و در رسوم و سلیقه با سلیقه ریاست در میان افاریق اتباع میر جعفر خان از همه لایق دید
و میر محمد جعفر خان از حوال اراذل درست شناخته بود که برای انتظام این ممالک چه کند آخر در خاطرش خیال تصمیم یافت که میر قاسم خان را به نیابت کل
مقرر و مختار ساخته مدار المهام سازد و برای میر محمد جعفر خان وجهی مقرر نماید تا میر قاسم خان وجه مذکور بالاستقلال رسانیده بزرگی و نسبت خود داند
و با اصحاب خود آنچه بانی التصمیم او بود ظاهر کرده بخصوص با اهل انتساب ره نمود رای آنها ساکن کونسل که با شمس الدوله اتفاق در اتفاقش نمی ورزیدند
بر این کار قرار یافت را مستر امیث که بنا جاری صاحب خرد کونسل و بالا مرتبه شمس الدوله بود در دو کس از کونسل ها با او یکدل و خواهان ریاست او بودند مثل
مستر الس و مستر کارناک و مستر بالنس سر باز زده این رای را نمی پسندیدند و فیما بینها در این کار بهم رسانیده عدد شش در کونسل مذکور پیدا شده هر چند
لیاقت میر جعفر خان پیدا بود که امیث الفهم اما چون شمس الدوله طرف شده خواهان ریاست خود بود در جمیع امور آنچه رای شمس الدوله بر آن قرار
می یافت بمقتضای قول مشهور الحب علی بل البغض معاویه آن رای را رجوع و مطروح شمرده رد و تقبیح آن می نمود و در مراسلات ولایت خود هر دو
تصعیف رای هم دگر نموده طعن در اعمال و افعال یکدگر میکردند و هر یکی دیگری را به سفاهت و اعوجاج و طمع و لجاج نسبت داده شکایت و سعایت هم می نوشت
و این غبار دارات ان عالمی را بباد فنا داد چنانچه عنقریب نگاشته قلم صداقت رقم ان شاءالله تعالی خواهد شد القصه چون طرف شمس الدوله غالب و رای شم
صایب بود عزیمت مذکور تصمیم یافته میر قاسم خان با این بشارت مستبشر گشت و بنا برین گذاشته که شمس الدوله خود در مرشدآباد رفته این امور را بمشیت

دیدن میر قاسم خان خوشنود بمرشدآباد معاودت نمود و شمس الدوله و معتمد الدوله و هستنگس که در تولد از ابتدای یکهزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری الی یومنا که

روز شنبه بیست و سوم ماه مبارک رمضان سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری نبویه دوازده سال است گورنر کلکته و مدار المهام انگریز ممالک هند است با برخی از سرداران لشکر از نواح

انگلیسیه بدانصوب آمد از قوم متعاقب میر قاسم خان از کلکته بمرشدآباد بمصاحبت مستر ... منشی علی ابراهیم خان بهادر که در آن زمان نیز ... که از قوم انگریز است و ... ایران

ذخیره مردم شهر را با ... قلعه با خود ... ده و اسباب تجمل سواری انچه از قدیم و جدید بجاماند نتوانند شد و عصا و چکمه های نقره جهت مالک ... نموده استقبال

تا بالاسی خود در رسانید خان والا شان که در شهر ... دستلیفه کارگذار ... بزرگ است زیاده از آنچه منصوب میر قاسم خان بود ... الدوله با استقبال

میر محمد قاسم خان چنانچه مذکور خاطر شده بجانب ... داخل ... خود گشته با میر جعفر خان ملاقات نمود روز دیگر وقت شام شمس الدوله رسیده در باغ

نزول کرد صبح آن سبب میر محمد جعفر خان عازم ملاقات او گردید علیحده ملاقات و ملتمس از در ... عبور نموده در باغ نشست شمس الدوله بمحمول

رسوم متعارفه ... را ... صلاح کرده اعلام نمود میر محمد جعفر خان ... مفرط در نهایت مبالغه انکار نمود شمس الدوله کس فرستاده میر

قاسم خان را طلبید و در آنجا آمد که سخن گرم و گفتگوهای درشت در میان آمد ... شمس الدوله خواست که میر محمد جعفر خان ... قبول کنند در رفت

و قبیل از آنکه میر محمد قاسم خان بباغ مذکور رسد میر محمد جعفر خان از قبول تکلیف آن امر امتناع نموده رخصت شد و ... خود سوار شده راه دارالامارت

گرفت در وسط راه ... سواری میر محمد قاسم خان بنظرش در آمد اشاره بمعاودت نمود عرض آنکه در آنجا رفته ... دیگر در خاطر قوم ... بحال

خود ... شمس را شنید ... خود ... گو با صدای ... شنیده در آنجا که ... شنیده است ... تا برادر باغ رسانیده

با شمس الدوله ملاقات کرد و ما جرا را از اول تا آخر حکایت نمود میر قاسم خان گفت که این صورت ... میر جعفر خان از من ... گشته در این جهان ...

انشاء شمس الدوله چرا ... که ما ... میر قاسم خان گفت که هرگاه شما ... بیچاره محض ... چرا ... طعام ... گفت الحال خود ...

نشنید بعد از طعام ... میر قاسم خان ... در جای علیحده ... نشست و علی ابراهیم خان که همراه بود ... علی ابراهیم خان گفت که

اول با ایشان آنچه گفتنی است باید گفت اگر صورتی نگیرد با اطلاع ایشان از همین جا ... خود را طلبیده ... که ... کشیده

باید رفت و بطور ... نارنج ... و خورد ... باید نمود چون اگر ... با شما موافق است ... هم ... شاه با شما اتفاق ...

و از ... که باین صورت ... کاری از پیش ببرید چون ... از میر جعفر خان نمانده این تدبیر را آخر ... داشته در خاطر ذخیره داشت ... علی

خروج از میر جعفر خان ... با میر قاسم خان چون ... شده بود ... و جای ... هماب ... در ...

... دیده ... میر قاسم خان ... و ... خان ... چون شمس الدوله از

طعام ... یافت با میر قاسم خان ... اضطرار ... خود و اینکه اگر ... را یافته بود بعمل باید الا صلاح ... ظاهر نمود شمس الدوله

بعد استماع مقالات ... و با عماد الدوله هستنگس بهادر و دیگر ارباب شوری ... مطارحات و مناظرات نمود بعد گفتگوی بسیار ... بر آن

قرار گرفت که فردا بالفعل میر محمد قاسم خان بدارالاماره باید رفت و توقیعی که ... شده این مهم را ... داد میر محمد قاسم خان ... که از میر محمد جعفر خان

۱۱۸

از محمد جعفر خان بهم رسانیده بود از نوح و بلد زمان خود و دیگر کسان را که با او اتفاق داشتند گفته فرستاد که در خانه او و در دو محوطه اش مستعد و حاضر باشند

و عمله خود را فرمان داده بود که طعام ها پخته به مردم اجیر رسانند حسب الامر تعجیل آمده در دو خانه اش بسبب ازدحام به شدتی که بود متفرق نشد تا آنکه صلاح

مذکور صبح دیگر باقیه شمس الدوله میر قاسم خان را مرخص نمود و متعهد گشت که فردا اول صبح کمر ارادت با جمعیت همراهیان خود حاضر شود و سرداران فوج انگلیسیه را هم حکم

داد که ساعتی از شب باقیمانده فوج و توپخانه را تیار نموده بر در دار الاماره جابجا بر مواضع معین بسته حاضر باشند میر قاسم خان چون اراده آمدن نجابه خود نموده اول

رفقایش از در خانه با لشکر به فرودگاه او رسیده بود از در حیاط و جمعیت نموده برای همراهیش مستعد ایستاده بودند از آن برگشته سوار شده عبور دریا

نمود و در احاطه دولت خواه خود بدولت خانه رسیده تمام شب در ربط و مهمات جابجا و قاصی الحاجات و زبانی به تسلی و دل جوئی خیر طلبان گذرانیده ساعتی

چند استراحت نمود ذکر عروج تیر اقبال میر محمد قاسم خان بمعارج جاه و جلال و رجوع نمودن کوکب بخت میر جعفر خان با فول و زوال چون صبح دولت میر

محمد قاسم خان دمیدن آغاز نهاد خاطر فوج حسب الوعده لیتن کپتن قرولش بیدار گشته رفقا و همراهیان را به تیاری و استعداد و سواری فرمان داد و چون

مهیا گشته حاضر آمدند خود را لباس امارت آراسته و بنصرت از تحیه و تسلیم فوز خواسته و بر تخت نشسته بمیمنت و اقبال سوار و بر فراز کشتی در یا گذر دیده و از اطراف پشل

از عبور و دیر قاسم خان شمس الدوله قهری و لشکر گورنر با انجام داده و آسترتیت هنگ بهادر و سرداران دیگر معه توپ و فوج در میان جلو خانه دار الاماره

رسیده بر طرق عبور مردم و متردین در بار بر مردم خود را معین و محکم گردانیده و میر قاسم خان هم معه جمعیت خود وارد گشته بمقابل نقار خانه بر اسپ ایستاد

و آمد و شد متعاملین و سفرا شروع گردید شمس الدوله های مختلفه میر جعفر خان را فهمانیده که اگر خواهش شما باید بوده که کار ملکی و سپاه بر دست عقل و

دانای امور انجام دهد و شما فارغ البال به عیش و کامرانی خاطر خواه خود زندگانی کنید برای شما بدی ندارد از غفلت شما کار ملک مختل و سپاه و

طبقه جمعداران مستحیل گشته در هفته ماهی مقلوک و مالک تنگ شد و همه ها و عمده ها و نجبای امرا و طلب جان مالیه دار زند... دیگر و آن جاهل قباحت قائم

بر خواهش خود اصرار ورزید و سخن رسای انگلیسیه نشنید در بین که تأمل منهدم جواب سوال از طرفین بود و همه کشتی های بلند انگلیسیه

نزدیک رسیدند و توپ بیشمار رو بدار الاماره گذاشتند رفقای میر جعفر خان که اندرون دار الاماره حسب الامر او برای حراست مقام داشتند از صوت

آن توپخانه انگلیسیه که رعب و هراس آنها بر قلب منقلوب مردم منصوب این ممالک مستولی شده بود هر یکی به بهانه راه خانه خود گرفت

شمس الدوله به تنگ آمده گفت هرگاه این مجهول معقول را نمی فهمد استرضای او چه ضرور در این باره انتظام ملک و رفاه رعایا و سپاه باشد

به عمل باید آورد چندی از سرداران جماعه او که حاضر بودند به تصدیق این قول شده با او همداستان شدند وادر میر قاسم خان را فرمودند که به مسند

ایالت هر صوبه با اصالت بنشیند تا تردد نکند اندرون دار الاماره سعید و دیگر از مخلصان میر جعفر خان مانده بودند آنها را هم بدر کرده

بر دروازه کارخانجات راه های حرم سرا تا انگلیسیه عساکر را برای حراست و حفاظت تعیین نمود و خود داخل دار الاماره گردیده در جای علحده نشست

و میر محمد قاسم خان را طلبیده به بر مسند کار جهانی که در ایوان دیوان عام ایستاده بود بر مسند نشانیده میر محمد قاسمی را در دو شنبه دهم ربیع الاول یکهزار و یکصد

و هفتاد و چهار هجری با عزیمت از ضمیمه سه تا الله نگذشته اصالة هر صوبه را مالک گشت و صدای نقاره شادیانه و نوید ایالت و ریاست او نواخته سپاه

جا به راه در ... شمس الدوله ... نثار جستند و تقرب مبارکباد نذر رسانیدن و کثرت آوردند بهجوم بودند منتظر خانها در بعضی و حضور جناب رکاب در اکثری که هواخواهان به گردید بلند
خود اطفال و زنها با سرا حرم درون اندر که را خان جعفر محمد میر و رفت باغ در خود بسته کمر دوست برادر مکلیسی ... مزاج ... را الدوله عماد جنگ هم
تحقیق خود اقامت برای شد خواب بنگاه مکان و حویلی و حرام کر بست بانشمار ... که باشد خاطر ... آباد ... در ماندن اگر ... الدوله شمس بود
سفر برای های کشتیها و تجره نموده قبول بلکه رفتن ... نمود ... اهیم خواه ... کنند خوش که هرجا اند منظور ... بودن ... بلکه رفتن اگر و رسانید
الدوله شجاع نسل از امرا قدیم خانهای دخلهٔ در و آرد تا که لفیه ... محل ... جمیع خاطر بجا خان جعفر و آمد مهیا اوحاجت ... خواهش ... بست در مرکور
متی تحویل در هادی ... این اعراب ... سرمرا آن ... و آندر الدوله سراج و جنگ صولت و جنگ شهامت و جنگ مهابت و خان سیف و خان ... الدوله علاء و
دیگر و مذکور مقدر اورا ... و آمد ... نسل ... خاص ... و ... نکی و ... امید بود ... صاحبخانه از ... خان جعفر میر خانهٔ در که بیکم
تحایف ... که بود ... و اطفال صغیر ... بمرا و اتباع ... خانه ... بهمراه ... در ... داشت ... بر ... از نظر ... وراد ... تحایف
مذکور ... رسانید است ... صاحب ... الملک دار ... معموره ... شهری ... بلده ... شده متعین ... است بکلکته کشتی چند
وفا ... ره ... حکیم بیگ ... علی ... اعلام ... و ... مکانهای ... طرح ... به بلده ... متصل ... آباد ... در
خان ... محمد میر الدوله انتظار ... الملک ... خود ... خان ... محمد میر ... داشت ... که ... الحقیقه ... در ... نمود
برای ... را ... بود ... امید ... بر ... التماس ... قبول ... بر ... که هم ... و طلبید ... خود ... از ... که ... خطاب ساخته جنگ ... بهادر
علیا ... برج ... تیره ... بود ... منتخب ... اقبال ... طالع ... داشت ... اعتماد ... شعور ... علم ... در ... شمرده مبارک خود
صفت ... از ... جنگ ... بهادر خان علی ... شمس الدین ... الدوله شمس خطاب ... آباد ... عظیم ... صوبه ... دوسال ... داشت
... بود ... شده ... از ... اطفال ... آراست ... مناسب ... و تعمار ... حلب ... افزایش ... ده ... هزار ... برای
منصب ساخته ... جنگ ... بهادر علیخان ... الدوله ... خطاب ... اول ... در ... برای
... برابر ... ساله در خطاب بهادر علیخان ... خود ... عمری ... بخشید ... رساله ... جاگیر ... نقاره ... و علم ... جهار ... عطای ... شمس
بود ... در ... جلیت ... استعداد ... اگرچه ... و عموش ... حقیقت ... اصل در ... داد ... قدر ... اعتبار ... چندان ... اما ... داد ... الجمله
علیخان ... حضور در ... الخیر کلمه گفتن ... خود ... قدر ... مردم ... تربیه ... دستی ... خانهای ... از ... با
تا ... اتصال ... انعقاد ... حکمت ... جامعه ... کلکته ... سال ... عمر ... سالی ... تعیین ... العقصه ... حضور ... رسانیده ... که بهنگام
... مقصد ... بحاری ملکی مهمات ... خان ... تبر ... خصیص ... تفصیل ... خاص ... بطریق ... الفاظ ... هم ... بر ... گذشت ... طرفین
سپاه موجودات ... در ... و ... خان جعفر ... در ... آورده ... جدید ... قدیم ... مردم ... خان جعفر ... عمله ... حقیانت ... آوردن ... در
احوال ... در خود ... شریک ... نموده ... اشتمال ... عنایت و الطاف ... قدیم ... متصدیان ... از ... بعضی ... نگشت ... نه از ... اموال ... هر ... جواهر ... و ... این ... از

احوال دیگران گردانید و بعضی از تصور سلطان جمردر را که بر اینها اعتمادی داشت در این کار ناظر گردانید علی ابراهیم خان بهادر را که در دیانت و امانت یگانه و ممتاز
و در شعور و ادراک و فهم دفاتر دیوانی وغیره بی نظیر ولی اینها است در تنقیح کم و کیف سپاه و همراه اینها تخصیص نموده است و سوای این کار حل اگر عقده های
دشوار برای آن ربین او رجوع می شد و سنیار را هم اگرچه ضوابط استیفا دیوانی را درست اخذ کرده بود اما بسبب گرد طینت خوش نیست بمحاسبه دفاتر دیوانی
و تیوبات و تنقیح حسابهای دیگر متصدیان و ارباب قلم تغیر گشت و منشی قدیم میر قاسم خان که معتمد علیه او بود میر منشی و بخطاب فطاس از جانب طلب گردید
و بتجسس و تفحص و تحصیل امور تیر باو تعلق داشت و خواجه گرگی برادر خواجه پیدروس ارمنی برادر و یگی توپخانه و آراستن توپها در سامانش و نمود بنیادن پیاده های
برق انداز تفنگچی باداب و قواعد فرنگ که الحال اینها را باصطلاح تلنگه میگویند سرکاری قبه گرگین خان بهادر خطاب و کمال القرب و اختصاص یافت
و توسل او و دیگری در جایه میر قاسم خان بنوعی و سخن او را تاثیری که در دل میر قاسم خان بود و الی الان هیچ نوکری و آقای شنیده و نموده نشده گویا مثل شیطان
در رگ و پی میر قاسم خان دویده بود و استحضار داشت بود و شیخ مسند علی الکتهوری که یکی از اعاظم الناس قصبات الکتهو و هیچ مخصص بود در زمره سپاه بمرتبه
عالی رسیده بود هم با یکی از گرگین خان مدتی لیکه مرشد سپر و برادر زادها بخشی بعضی از انواج و هر یکی جداگانه برای سوار با خود داشت و حیاتی جنت علی
برادر زاده او بخشی و چند صد سوار در سرکار او بود و برکت علی هم علی برالعباس و محمد علی پسر او بخشی و رئیس صاحب اختیار بخهرار سوار ظرف سوار بود که
ضابطه انگلیسیه صوالدار و جماعه دار و صوبه دار و کمیدان دارند و بابر ده سوار یکی در پی اینها شمشیر کشیده راه میرفت اگر در جنگ کسی از روی
خود بر گرداند این صاحب شمشیر بشته بدون اذن و تامل سر آنکس بشمشیر بردارد و میراتمس الدین که از ایام سابق با میر قاسم خان یار و در محرمش اختلاط
هوشیار بود در عظیم آباد بنیابت فلوس رسم تعلیم آباد و در روی لشکر میرزا حسب الامر قاسم خان اخبار میکرد و بعضی خدمات مثل ملبوس خاص
و وکالت حضور یاد بنیاد و محاسبه جاگیرات و مردم حضور وغیره بر گشته ها اختصاص یافت و تغیر برادر مرشد آباد جهلی بکمال استقلال مثل ارکین بر باد
رایالت نوشته و مواجب چنگی گرده آرزو داشت که بنده پیش انگلیسیان ارباب کی نهی عظیم آباد در دیگران جماعه برکه انتسابی سعی نموده صوبه داری عظیم آباد
یاوه داند و خبر ندارد که بار دیگر بخت او بر ایرتخت سلطنت بنگاله میرزا شد **اندوختن میر محمد قاسم خان از سایر بعلو مقصادر از مردم مرشد آباد**
و بهم رسانیدن اسباب تجمل و استعداد و کفایت اندیشی بدبارت نمودن و جمیع کارخانجات را انتظام داده از انشوابات اشتودن
میر محمد قاسم خان چون مشید الدر کان گشت و خزانه را از زر خالی دیده در آداء زر موعود که با سپاه خود و نوکران ملازمت واقواج عسابل انگلیشه
وعده بود بتنگ گردید بنابرین از دل بند دست برگنه های صوبه بنگاله وغیره که در تصرف او در آمده بود بمنود صلح بر دولت و غیره را در تنخواه انگلیس مقرر
گردانید و بعضی از جواهرات در عوض مبلغی که دین انگلیشیه بود بدست جماعه مذکور رسانید و موجودات سپاه را هم علی ابراهیم خان بهادر رود با محمد ان دیباجا
تعیب و حیات دفاتر بخشیگری برآورد و عبد دیلدزمان بعد تصحیح هیچ تنخواه ثابت و منقح شد حساب اینها نموده بنام هر جماعه بر حق القدر التحصیل داد و بعضی بنخواه شد
و بر حق موقوف بر زمان آینده ماند و سپاه که از دست میر جعفر خان بجان آمده بود و چاره نداشتند سر چه میسر بود گشت راضی و شاکر شدند ستایش از شکست
هم خزانه وعده بود مبلغی بطور قرض گرفته از العاص متنوعه رهاحاصل نمود و برای ابتدا مداخل خود یکی از محارج بقدر تناسب که از عهده آنکس بر آید

منور ساخت و اگر اخراجات بنگاله که اعتبار الطبع ملاحظه عبث بار زمینداران زند لغو و عبث داشته متوقف نمود چنانکه دیدیم خانه و پلپل خانه و بیرون جا و انصاف دیگر
را بالمره در قلم نموده از جاگیرها ... کار سرکار خالصه نگاه داشت و باقی را از زمینداران صوبه داده بنیمی برای اینها مشخص کرد و از روکار اینها عمله دیوانی ...
شمرده گذشته و حتی ... اعمال خود رسیده ... از ابتدا در سرکار رعایت گشت مخفی نماند که میر قاسم خان از بیم و لغو عبث بنا بر
دادن ... جعفر خان ... خانه مهابت جنگ مرحوم ... سرکار شهامت جنگ ... در پیش بود و ... آمده ...
در ... عمله ... دست ... رسیده ... آثار مهابت جنگ ... و از احوال ... الهی ... حیران ... طالع و
... دولت ... گمان ... دست ... عتاب ...
... استطاعت ... دست کشیده ... تخفیف ... میر جعفر خان بوده اند و از ذات ... خان ...
دیگر ... نموده از اینها ...
... مهابت جنگ و شهامت جنگ که برای خود ... ساخته ... نموده ... بر ... گفته بودند
... شیخ سعدی رحمة الله ... اگر ... گوی ... نموده بود ...
... مهابت جنگ ... راجه ... نموده ... روزگار دیده ...
اند ... خود ... میر قاسم خان ... خان ...
... بسیار ... دیوان خانه
مهابت جنگ ... صورت ...
اند ... ساخته ...
... ذکر بر آمدن میر محمد قاسم خان عالیجاه برای بیربهوم و جنگیدن کپتان بر دوان با زمینداران انجا و ...
چون در صوبه بنگاله از زمینداران ... دار الملک مرشد آباد ... زمینداران بیربهوم و دیگری ... مهابت جنگ ...
... میر قاسم خان ... زمینداران ... فی الحقیقه ...
... القلاب ... حکام ... سلاطین سلف ...
بر اینها اعتماد ... در امور ... در عهد ... ملک ... رعایا ...
... مزارع و اراضی مزروع و آباد ... الحال که زمینداران ...
مملکت خراب ... افتاده ... همین صورت ... انتظام ... القصه ... بیربهوم ... اسد الزمان خان
نام ... استهار ... ایام ... ملک ... رعیت ... نسبت ... علی ...

علی نقی خان پسر خرد که ارشد اولادش بود سپرده رخ الابال میکرد تا بعد انتقال او و انقراض ایام دولت خاندان مهابت جنگ دلتنگ گردید که لباس درویشی بر
کرد و پسر دیگر خود اسد زمان خان را که از بطن ثانی بود بر رایج منزه خود گوشه نشینی و صحبت بیتی با فقرا اختیار نمود میر قاسم خان در معامله سپهسالار ... از دو منتجات ارسد زمان خان
اطاعت نکرد و تمرد ورزید سبب همین آن بود که چون میر محمد قاسم خان در همین دیار رشد و نما یافته و در سوابق ایام بی قدرترین مردم گردید و معامله خلایق منظور خاطر ... وقعی نگذاشتند
در نمود که عروجی اتفاقیه او را میسر آمد اقتدار اش بخاطر ها وقعی و قدری نداشت به حضور میر محمد قاسمی بر آنجا نبیه رسید ارتکار از مرشد آباد برآمده در ... که ارشاد فاصله
ده دوازده کروه در شیب دریا معسکر خست و خواجه محمد یحیی خان را که از عمده های میر جعفر خان و منصب بخشیگری داشت مع میجر یاک انگلیس و گرگین خان ارمنی که داروغه توپخانه و باشد قوی و تو ... بود
بگو نستمال رسید ارتکار ... سپاه ... از مبارزان خود تاکید کرده بود که سعی نموده جنگ این رسید قبل از وصول کمک انگلیسیه انفصال دهند لیکن چون لشکر هند و ستانی و سرداران
سابق آن اطوار که مهابت جنگ ... تربیت او بوده اند که ... سفله های ... را که الحوصله آورده بود و میر جعفر خان بدرجه اعتبار رسید ... را البته ... گاه بود
از پس تربیت اسد زمان خان پسر خود دیوان ... الز خان را به ... شده و خود با چار پنج هزار سوار و ... هزار پیاده و گروه ها صف ... جا
گرفته طرف ... مقابل ... نخطان ... سپرده ... در این اثنا ... میجر انگس ... فوج انگلیسیه ... مقام ... کلبور سبقت جنگ ... صاحب ...
عظیم آباد درعزیمت ... قبل از ... بر ... میر محمد قاسم خان ... عظیم آباد ... مرشد آباد ...
... گام رفت و با میر قاسم خان ملاقات کرده ... رسالت ... بود که خبر فتح ... سپاه ... که ... ان ...
میر قاسمی
... از راه دیگر سپاه ... اسد زمان خان در ... فوج ... و کشید ... شکست ... جماعتی از فوج رسید ... مقبول
گشته ... ساخت ... فوج ... قاسم علیخان هم رسید ... لشکر خود ... در پی ...
بر ... لشکر او ... از وصول این خبر ... افواج ... خواجه محمد یحیی ... آن لشکر بود ... از زده
برگشت اکنون مناسب است که احوال عظیم آباد و سبب آمدن خود به مرشد آباد نگاشته اختتام اخبار داده آید ذکر برآمدن میجر ادمس باراده جنگ با دیار
و موشیر ... و دلبسک شدن سردار ... رزم ... مشوره های ... از این ... فرستادن ... به پیش میر محمد قاسم خان و اجرای
لعبه ... میر قاسم خان در عظیم آباد ... میر قاسم خان از راه کوهستان باستعجال و رسیدن به عظیم آباد ... شاق
مذکور شد که ... کرنیل کلنیف ... جنگ ... صاحب ... کلکته ... شمس الدوله ... کونسل کلکته و گورنر
بالاستقلال گردید ... و بعد از ... کرنیل ... سبقت جنگ ... میجر ... سرداران دیگر از عظیم آباد به کلکته ... خود
صاحب ... کلکته ... شمس الدوله ... در کار ... خود ... شمس الدوله ...
... جنگ ... فوج ... زینت ... میجر ... انگلیسیه ... بعد از
میر جعفر خان و مسلط شدن میر قاسم خان ... عظیم آباد ... سرداران انگلیسیه نهایت اخلاص و دوستی بود ...
مردم ... میر قاسم خان ... خود قبل از ... صوبجات ... کرده بود ... مالوقت ظاهر نمود ... معلوم ... بود که ...

جاگیر فقیر در پرگنه مونگیر متصل قلعه از قدیم الایام مقرر است و میر جعفر خان بعد هنگامه پادشاهزاده بنا بر آمدن والد بنده همراه او ضبط نموده حساب آن بذمه مذکور
از قلاعیکه با بنده در دست جاگیر مذکور را از میر قاسم خان بنام بنده گذاشت کنانیده سند و اسناد از مهر و دستخط اولی نعمت در عمل گرد بنده آورده
و از دست راقم را این برآورده سپرد تعمیر نموده عامل بنده در آنجا زنده در امکان عمل نمود چون سرکار سابق القضا باقی است میجر کرنک به تنبیه الطاف پادشاد
پادشاه دهلی سپس نگاه زمان اعظیم آباد دیر آمده در میدان باغ جعفر خان بعسکر ساخت و راقم را این دراج ملیه را بر یافت خود مامور نمود به
بپاس حقوق انعامات ایشان در بن تعهد شریک گردید چون سال عشر سالها اسباب سفر از اسلحه و سواری هیچ نداشت میجر کرنک دسترخی خیمه از کار
خود سفر نموده اسپهای متعدد در برای یک ماه اخراج مهیا کرده داد و ندید فقیر در لشکر ایشان بخوبی بسر میگذرد و اکثر اوقات بلکه علی الدوام شریک مشوره
در امور حرب به نمیوند چون تیرانی در میدان مذکور سر کشند هر دو میدان مذکور یکی صبح شام آمده صلاح جنگ آن یکی میداد دیگری بر عکس او التماس
میکرد و هر دو صاحب لشکر و سرداران اعتقاد تعمیر بود بر میجر کرنک تحریره احمی انگلیسیه را اختلاف آرای اینها دلتنگ گردیده با اتفاق صاحبان کونسل حضور
بستر حی فقیر را طلبیده گفت که شما دوست ما و زین زر دوستخواه میر قاسم خان هم هستید این هر دو هیند والحال لو گرد یاب اگر دما از مساعیت مطابقت
این در کسی علاج آمده نمیدانیم گفتگو را بیدیر ام صلاح همین ست که میر قاسم خان در تهیه آید و علیه سات انبهار شنیده هر چه بهتر دانند بکنند و بار لیجر ایشان سوال
نقطه بار آورد باشد مگر در زیبایات و نوشتیم سر دیسی نمی کنند کار میبر شوم عظیم تر از صف پادشاه دهلی شبر اکس تربیت شما رفته این مدارج علیه ماهی
او از نهایت بنده انتظر بسیار نمره بنده قبول نموده عازم شد میجر کرنک خطوط بمیر محمد قاسم خان در خطی مضمن سفارش حفاظت بنده از صدمات ابتدای
از میجر پاک نوشته بخلاصه ارتحال ها پادشاهی جهانگیر نگر معین میجر مذکور شود برای سواری بنده متعین نمود و تعیین سواری کشتی مذکور رواز
مرشداباد گردیده در دسترس مذکور را دیده که مدار المهام و حکام کوتهی عظیم آباد گرد دست آنجا میر دو چون عامل در رفتن بود دم گشت تمول اسم نمود و
دور ابلاغ سلامی با وارد نموده بیش رفتم القصه خود را به بنگاه رسانیده با میر قاسم خان ملاقات دار ابلاغ رسالت سرداران فوج انگلیسیه نمودم شنید
زعامت کرد و تهیه رفتن عظیم آباد از اجازم نبرد اما با تقریب عطوفت دهر بالی بیرس آمده قسمیه برای کوران بنده بعلیحده شد مرور تا بر باکر دند و هر دو ورست طعام
فرستاد در به رأفت و عنایت هم کلام نشیند و چند عدد تهان از قبیل دستار و خاصه های جهانگیر نگر و غیره فرستاد تا اینکه راقم بار این لوح طلب گما شکسته شد
تول یا تیره که غلام حسین خان فرستاده میجر کرنک بحضور ترمه اند چون نهایت اخلاص با انگلیسیه دارند در بدر و در ... این با پادشاه است و فی الحقیقه از طرف
در کسی تحسین جماعه انگلیسیه و پادشاه هر کاره گی منظور دارند هر جلیب شد این سخن بواسطه وکلای خود بمیر قاسم خان رسانید او خود ترحم مجسم بود از غیرت
بدگمان گردیده التفاتیکه داشت موقوف ساخت و میجر پاک در لشکر مود بنده بر خود ترسیده متحیر گشتم که چه کنم اگر رخصت طلبم بدگمان ترگشته حد
داند چه اراده نماید و در لشکر با وجود بی اسبابی بودن التماس عنایت او چگونه بسر توان برد نا چار دو سه روز بودم که عارضه شکسته ازو داد
همان عارضه را وسیله ساخته رخصت خواستم تبرش شدی گفت میخواهید عظیم آباد بروید انکار از طرف نموده اظهار اراده مرشداباد گرد دم به
رخصت داده برای خرج چیزی نداد بنده خود را بصعوبت تا مرشداباد رسانیده در خانه آشنای منزل گزید بعد از زوال بین مرشداباد بدلیل وجهی

قلیل و صحبتی او بتاثر حضرت کشمیری که از برادران و منتسبین امام فخر التجار خواجه واجد بود در زمان مصاحبت با میر محمد قاسم خان گرم داشت برای تقریر شاد
بعد چندی خبر رسید که میجر کارنک در عظیم آباد بر سر بادشاه رفته بادشاه را شکست داد و کامگار خان همه بادشاه پس پا گشته عقب نشست و موسیو لاس صاحبه
ولایت انگلستان بدست نشسته که قبل این همراه شیخ دار نیبره بعزت اسیر گردید و بعد چند روز بادشاه را هم میجر کارنک با رسال سفرا راضی بمصالحه کرده ابلیکا
ملاقات نمود و همراه خود آورده در عظیم آباد رسانید بر قاسم خان با استماع این خبر مضطرب گشته از راه کوهستان با صعوبات بلیغ رو به عظیم آباد شد بنده
از راه عظیم آباد بنود دم شنیدم که بیرون بیتیجان بعمومی خود را که تا بیگاه بسته رفته است فرمان داده که حضور احدی از تهنیت تا بشو یا نان رشید آباد به عظیم آباد کلکته
نزد و کسی همراه نشسته بدیگر بر بدن رفتن نباید عاجز و حیران گردیدیم آخر با عنایت صاحب کرمهی فاسمانا از رشید آباد بر آمده به عظیم آباد رسیدیم اکنون
تفصیل این اجمال بزبان قلم داده آید تا مستخلصان اخبار را حیرت و انتظار نماند که معاملات مذکوره چگونه طی شد ذکر رفتن میجر کارنک بجنگ بادشاه
و آوردن موسیو لاس را همراه و مصالحه شدن با بادشاه و رسیدن میر قاسم خان بعظیم آباد بضرورت مصاحبه سپاه میجر کارنک بنده را طلب میر محمد قاسم خان
فرستاده بعد از آن که از این دراج بلیغه اسمه انواع صعوبه دیدن همراه خود گرفت و بر سر بادشاه که در نواح گیا یان پور بود رفت چون لعارت قیش
رو گردید بادشاه حضور تمهوره بود الله بنده مستضمن طلب بخش خرج و طلب داشت تا والده فوجی که فراهم آورده بود ملحق نشود و مقابله تقبل از آمدن آن اتفاق افتاد
موسیو لاس بجراءت و چند دبابی پیشگی داشته با بدک مردم که همراهش بود دیده و اقل قلیل سامانیکه داشت با فوج انگلیش محاربه نمود و فوجهای دیگر بادشاه بسر کرده
کامگار خان بحیثیت بران دران فوج نپرداخت و کامگار خان مجال پایداری نیافته فرار اختیار نمود بادشاه هم متابعت او کرده رو از میدان گردانید
همراهیان موسیو لاس را همت بدیده این احوال و بنابر قلت سامان و محنت سالها دل از دست رفته همراهی کامگار خان و بادشاه منظور افتاد موسیو لاس چون
تنها ماند بر یکی از توپهای خود مثل اسب سوار گشته مترصد قتل استاد و عار فرار اختیار نکرد میجر کارنک و کپتان نکس بعجال و توقف تا قبه با بعضی دیگر از
سرداران بر اسب خود سوار بیرون تلنگه دیری انداز پیش رفتند چون نظر بر موسیو لاس افتاد از اسپها فرود آمده کلاه های خود از سر بسلام
از سر برداشتند او نیز بهمان رسم بعمل آورده با همدگر گفتگو نمودند میجر کارنک موسیو لاس را در ثبات قدم و فرط شجاعت تعریف نموده گفت الحمد
هر سعی بود از شما بظهور رسید و محامد شما در دفاتر سیر و اخبار ثبت گردید الحال موافق ضابطه کرچ از کمر باز کشاید و در دست ما آمده ترک مبارزت نمایید گفت
من کرچ از کمر نخواهم کشود به هیچ صورت اگر خواهید جهت [illegible] اطاعت در تسلیم والا بدولت کرچ کت ذات اراضی نگسته جان خود درین میدان بار و حمایت
انگلیشیه سعی بجعت [illegible] دیده [illegible] بخوبی اول سطور بود راضی شدند و با همدگر مصافحه نمودند [illegible] بعمل آورده
لب اطه خصوصیت در تور دیده سر و پالکی خود طلبیده موسیو لاس را در آن نشیمه همراه آوردند [illegible] بر پرده های پالکی را فرو [illegible]
نه ببیند و او در اهم [illegible] با استماع این خبر بعضی از آشنایانش مثل میر عبدالله و مصطفی قلیخان برای دیدن آمدند میجر کارنک عذر خواست
که چند روز دیگر او را [illegible] دیده که از انفعال راضی بملاقات [illegible] احمد خان قریشی که مرد بازده گوی بود بهمان لیش آمد و بنابر خوش آمد سرداران
انگلیش بر تو [illegible] ضابطه زبان و [illegible] خود [illegible] گفت [illegible] میجر کارنک و دیگر سرداران انگلیشیه بساعت [illegible]

ونمیدی جواب داده که بکج گوئی درمیان آمده مصالحه بسته و نجابت خان جواهر مردان را بیستی داد و بعد ازین عجیبی است که آورده میدان از ان ام در انشای در ان باب بر سر آن نوشته
این قسم که از ره رای بلند طبع شما در مصالحه بعمل آورده دیار شما خواهد بود که مردان را برخیزید جرات دشمن بسند برستی نام نهاد احمد خان جنگل گردید و زبان بکام خود کشیده
خاموشی گزید بعد ازین عطیه منفعل بر جا نشسته رفت و از انگلیسیان بجدال او با آنکه سرداران ضعیف بود و با خرام آمده بنظر در آمد در نوشته از ان جهت با سنه
از ان انقلابی اگر داد که این صفت بالکه بیشتر به صلح الطرفین در جنگ و قتال مجادله با دشمن در فتح و غلبه هم در شکست مغلوب نهایت خوب بسیار محمود است و موافق ارشاد
بار ابا عقلای سلف القصه بعد این جنگ او نشاء برای رای او بادشاه فرستاده پیغام مصالحه داده باشد و بعد از این آیین منظور بود بادشاه که شعور بر سلسله کامگار خان
را صحی نگشته را دید که رای نیل مقصود بر گردانید او غرض که درد حصه خرج و نخود این مصالحه را با خواهند خواست اما در ان وقت بان جوابی مختصر نوشته آمده چه اقبال
انها منتج اتید در هر گاه با برسش گشته ازین اراده با آید و شما حواهش کنید ظاهر است که بجه مصر صلح خواهد بود لیکن آشتی که با در شما برای برگشته آمد چون والد
مرحوم رسیده برین جواب که بانیت بادشاه را ملامت متناسب نمود اما کار از دست رفته بود و کامگار خان همان قسم اصرار بر جنگ داشت و می گفت که
با مردم جمع کرده باید جنگید میر حسین خان پسر اسد الله خان که از اول در احوال محمد قلی خان گذشت نیز با کامگار خان همداستان بود و والد بادشاه را
نهمانیده که کامگار خان رسید راست جنگیدن و نگهبانی شیوه نیست اما این قسم امری با آنکه در فرار سلطنت را نهایت ننگ و عار متناسب مسئله الحال هم شما برای
را طلبیده بنای مصالحه گذاشته آید در ضمن چه در ابدالی با افواج آمده که بداعیه سلطنت هندوستان آمده شاه جهان نام بادشاه در عمادالملک
را بر داشته در قلعه دهلی بند و بست خود نموده معلوم است که اسباب آرایی را بر تخت سلطنت هندوستان جلوس فرماید باتفاق شجاع الدوله و نجیب الدوله
روهیله و حافظ رحمت و احمد خان بنگش بعد از مدت یاه کامل انجام یافت و در شکوه باسره تمام گردید و متاصل شد ابدالی مظفر و منصور و بسیار
و هرات برگشت دولت الله تعالی ازین احوال در ضمن سیر التحریر شاه جهان آباد و دار الظفر قبها خواهد آمد ابدالی شجاع الدوله و نجیب الدوله و جمیع رفقا خود
را سفارش شاه عالم نموده با طاعت او بادشاه کردن تاکید ها نمود زیرا که همشیره معالم در عقد او و شاه عالم منیر الدوله را که بعد گشتن
حسن سفارت بیش ابدالی فرستاده بهمین است دعا نموده بود و منیر الدوله همراه پیش آمده در انبا امرا مذکور نجیب دیر نموده جوان نجیب شاه عالم
نجیب الدوله حسب الامر ابدالی به نیابت بادشاه در قلعه شاه جهان آباد و نشسته و شجاع الدوله را بادشاه از طرف بنگاله تاکید نموده بود بنابرین
عرایض شجاع الدوله بطلب بادشاه رسید و بادشاه هم اگر بخبای تیتوان کامگار خان به تنگ آمده مصالحه با انگلیسیه و رفتن نزد شجاع الدوله هم نصیب داد
والتماس والد را قبول نموده رای او شما برای این نقد بدستخط خاص نوشته طلبیده است شما برای بعد استیذان از میجر کارنک وغیره روسای انگلیسیه بیش
بادشاه رفت و جواب سوال منقح کرده بنای ملازمت میجر کارنک با بادشاه گذاشته آمد کامگار خان احوال دیکه چون مصالحه دوای
با انگلیسیه مخالف رای وخواهش او بود دسته لشکر خود برداشته به ملک خود رفت و بادشاه اندکی مسافت کوچ کرده بطرف لشکر انگلیسیه آمد
و در انجا معسکر ساخت روز دیگر که برای ملازمت میجر کارنک و دیگر سرداران انگلیسیه مقرر گشته با بادشاه اراده رفتن پیش نمود میر حسین خان
تیر گمان مقید شدن بادشاه یقین کرده از لشکر بدر رفت و مردم او در عین لشکر منادی میکردند که بادشاه را نصیر الدوله رسیده علی جان

هدایت عملی بهادران جنگ با بسیاری فرنگیان سپید به هر کجا جان و آبروی خود عزیز است از این لشکر برآید اگر احمقان به صلاح ادراک رفت
پادشاه نموده همراهی او گریختند از تماشاگاه مردم بنیاد شکسته سرگردگی او و بگریزند شکسته از قلعه شکاری برآمده همراهان میر حسین خان را غارت نمودند
و او به صورت بدتر مردم دیگر احوال به همین منوال دیدند که با این لشکر گشتند فوج و سوار پادشاه تیار بود که قریب نصف النهار میجر ارکین در مقام بجابر
که به هفت کروهی گیا و لشکرگاه پادشاه پیدا آمده ملازمت پادشاه نمود بعد از آن پادشاه حسب الارشاد ایشان سوار گشته به طرف گیا که لشکر میجر ارکین
بود نهضت سر شد و میجر ارکین ایستاده کلاه از سر برگرفته در تعجیل گذاشته در رکاب پادشاه پیاده با رفت بعد از آن به موجب حکم پادشاهی برابر خود
سوار گشته تنها پیش پیش فیل به فاصله یک تیرانداز راه می‌رفت و والد مرحوم پس سر پادشاه به جمیع افواج پیش فیل خود سوار به فاصله نهایت کم
می‌آمد تا بر لب دریای جمنی که فاصله یک و نیم کروه از گیا دارد رسیدند لشکرگاه پادشاه در آنجا قرار یافته بهیر و بنه همه فرود آمدند و پادشاه به والد
مرحوم جریده با مردم سوار حسب الارشاد میجر ارکین در باغ گیا رفته نزول نمود و میجر ارکین جمیع همراهیان خود را همه را با این در راه بلیه و سرداران
لشکر این هر دو ... آورده به نذر پادشاه گذرانیده و ضیافتش نموده نذر و مناسب پیشکش کرد والد مرحوم به فوج پیر در باغ مذکور سوار ایستاده تا آمدن
پادشاه از آنجا برآمد و الداخل رو ... با میجر ارکین و سرداران دیگر ملاقات نمود و از نهار تا صبح ... العجل آوردند بعد آمدن ... و والدم از باغ
برآمده همراه پادشاه به لشکرگاه خود رفت و تا نصف شب به مردم همراه تمام خود رسیده ... روز دیگر پادشاه از آنجا کوچ کرده گیا را مخیم سرادقات
خود گردانید بعد چند روز از مکان مذکور با اتفاق کوچیده پادشاه معه افواج انگلیسیه وغیره به عظیم آباد رسید لشکر پادشاهی بر اندک میتهن پور فرود
و فوج انگلیسیه بجای خود در ... پور داخل ... در منازل خود در راه بلیه به دستور باغ جعفر خان نزول کرد و میر قاسم خان این اخبار
شنیده از راه کوهستان بیرون شتافت ... پور ... عظیم آباد رسانید و از طرف شرقی شهر عظیم آباد در باغ جعفر خان با فوج خود
ورود آمد ... در راه بلیه استقبال نموده ... تعریف ... میر قاسم ... فوج همراهی خود ... ان
گودید ... میر قاسم ... میجر ارکین و سرداران انگلیسیه به واسطه ملازمت میر قاسم خان با پادشاه گردیده جواب سوال ... آوردند و میر قاسم
از خوف دغا از کثرت ... راضی برفتن دربار پادشاه است و ... ملازمت در کوتهی اصحاب انگلیسیه گذرانند میر قاسم خان
مطلقاً نبود و اندیشه‌ها داشت که چه پیش آید ... انگلیسیه ... والد ... تخفیف الغصه
انتها خانه خود را به فرش آراسته و بر میز طعام خوردن خود مسند تکلف گسترده تخت جلوس شاهی ساختند و در آنجا هم قاسم علی خان
با آمدن والد مرحوم به حجوم خواص پادشاه راضی شد پادشاه حسب الالتماس میجر ارکین جریده به کوتهی در آمد و انگلیسیه جمیعهم حاضر گشته از دروازه
کوتهی خود بسیار دور به رسم استقبال العجل آورده پیاده پا با تخت روان آمدند و پادشاه در کوتهی نزول نموده به مسند معهود مذکور نشست
و انها همه ایستاده بودند تا میجر ارکین مامور به نشستن گشت و آداب بجا آورده نشست دیگران بجای دیگر قدمی ایستادند و با آنکه حکم حضرت
می‌ایستادند بعد ساعتی میر قاسم خان آمده به ضابطه مجرا ملازمت کرد و یکهزار و یک اشرفی نذر گذرانیده تحفه دیگر هم از ملبوسات خاصه و جواهر

و غیره پیشکش نمود در حضور جلوس بسیار بجهة رساله مروارید و سرپیچ و جیغه مرصع معه پرگلگی عقار علا یافت پس از آن همایان در آن مکان به حجره دیگر که اختصاص

بسر کمو بر صاحبان کوتاهی داشت است اگر جواب سوال معاملات بنگاله و اوده بر داد و ستد خزانه صوبجات و غیره بانفصال داد و بیت حال لک

روپیه مالگذاری هر سه صوبه تقرر یافت بعد از آن بحضور آمده رخصت شد و به لشکر خود که در باغ جعفرخان بود رفت و بادشاه بجوی سرداران انگلیس داخل

قلعه عظیم آباد گردیده در عمارت قلعه که منسوب بادشاهان و التجا نشان مشهور است منزل گزید چون میر قاسم خان تا آمدن والد مرحوم دانه کی هم از فوج شاهی

در قلعه راضی نبود انگلیسیان از رضای او نموده از بادشاه استدعا نمودند که سید علیخان بهادر داخل قلعه گردد بنا برین والد مرحوم را بادشاه

گفته فرستاد که در لشکر بوده جمعیت لشکر و اطمینان خاطر رفقا گرفته با تفرقه در مردم بنابر اندیشه باهم رسد والد حسب الامر در لشکر و خیمه بادشاه نشسته

حسب الحکم در اجتماع عساکر و نگاهداشتن فوج می پرداز و فرصت آرام نداشت بر ملازمت حضور بخود داشته از والد می رسید که مبادا تا حال سلیمان موافقی میسر آمده

او شان رجوع نشود بنابرین قاسم خان را از طرف والد بدگمان ساخته و سخنهای دور از کار به او رسیده با او میگفت میر قاسم خان که مستعد طغیان بلکه

درین خصوص سبب چنین بود اندیشه گر سبکایت والد پیش سرداران انگلیس می نمود و خراصی که حسب الالتماس او بوالد پیغام فرستاده بود که هاست

به جای خود روند والد جواب داد که من رتق و فتق ملازم بادشاه ام به اذن او در جا مانده ام از او چگونه می توانم رفت انگلیسیان که از روی عقل و حقیقت

پسند اند از این جواب راضی گشته دیگر را از قولم خود در بادشاه عذرخواهی اظهار رضامندی خود از والد مرحوم نمودند اما بادشاه گفته که میر قاسم خان

با وجود بودن سید هدایت علیخان در لشکر و آراستن آن در دل لشکر راضی با انفصال معامله اتصال نرود و اموری عجیب بعد شد صلاح آنکه خاطر جمع کرده روز

که بجا گرات خود روند بادشاه حسب الالتماس انگلیسیان گفته فرستاد مرحوم مذکور در منصورت مجبور گشته سبب ملاقات میر قاسم که در دیگر سرداران انگلیس

بر کوتاهی رتبه رخصت صبح بجاگرات خود روانه گردید تقی علیخان برادر بزرگ از طرف والد خود رفیق بادشاه بنام دیوان تن بود دفتر الدوله بهادر ظفر جنگ

خطاب یافته در شهر زد بادشاه ماند درین زمان تغیر از مرشد آباد به یاعانت صاحبان انگلیس از آنکه به عظیم آباد رسید صورتش آنکه چون میر قاسم خان

اضطراب از طرف میر جعفر که حسبه به عظیم آباد رسیده و بنده چند روز قبل ازین منصب صاحب گذشت از میر قاسم خان استرخاص نموده به مرشد آباد آمده

بود در مرشد آباد به کسی میسر نراست آمده و به خط کسی که میرسید احوال تغیر از هیچ رنگ به کسی خرچی و غیره مخفی ماند که ابا برادر چه آمد چون ازین بابا

میر قاسم خان عدم صفا داشت میخواست که هر نوع کاروانها نموده انگلیسیان را با او بدمعامله سازد در ابدا نموده قصبه را نگه داد اول شد در باره

از کمال سهل گیری در قدمهای که گذشت نون نتیجه میر قاسم خان را با من بدگمان خاص چون بنده به عظیم آباد آمده تا اینکه از بنده خبری هم به کسی رسید

بمیر عبدالله صفوی که با انگلیسیان نهایت یکتا بود ذکر خود در صحبت الیسایی گذشت برادر زاده ام را که با رتبه گفته که میر قاسم خان سید غلام حسین خان را

زهر داده در مرشد آباد کسی مسموم در قوم با انتقیر نهایت دوستی داشت و سید علیخان برادر کنیز فقیر به اتباع بنده در خانه خود ضیافت نموده اینک قدم

میماند باشید که کسی ملاقات را داشت ازین خبر آگاه گشته برادر شد که رفت نموده و جهید سپرد چه بجای این برادر زاده ام با این بچیله دریای مطالبه اظهار

آن نموده لیکن بر غرض آنکه نام او مذکور نشود با اعتماد التحمی یادگار بر سر او نیامد میر عبدالله و برادر زاده بنده بنا گشته اظهار این امر با انگلیسیان خبر درستی دهد

163

تصور شمرده اند لیکن صلاح در اخفای آن نام دهم تاریخ این که میر عبدالله کوکر برادرش و بقیه و دیگر از عمده ها بود در دانسته با سیر جی و میجر کرک این خبر ظاهر

چون میجر کرک و سیر جی با استر امیست یکدل و از شمس الدوله سرگران بود بابه میر قاسم خان هم که دست ان شمس الدوله بود که در تهادار شدند و در تفحص بود به که

تصوری بر تیر قاسم خان اثبات شود تا انها را جای ارامی بر شمس الدوله بدست آید بمجرد استماع این خبر چون الفیس شر ارده یار شدند و گفتند که شنید

علم حسین خان با ما اسناد فرستاده هست اگر این خبر ثابت شود با میر قاسم خان خصومت نموده انتقامش خواهم کشید میر عبدالله را که قیر ارباب درست بر دو

هوشش و حواسش آید و از استعجال در اظهار این سخن مطالعه نموده دلالت بر نوشتن خطوط بنده و صاحب قاسمایار و استخبار احوال فقیر نمود انها خود

از زمره هوشیاران بوده اند قبول نموده خطی به نقیر متضمن استیفا رجالات سبب توقف در مرشدآباد و در صورتیکه مجبوری روبرو داده اعلام

باشم دلالت باطلاع و ملاقات با صاحب قاسمایار که در ان ایام مسترلسین لک با آنس بود اگر ممکن باشد نموده خطی هم به صاحب مذکور القلم در انگلیسی

نوشته مصحوب یکی از اقربای فقیر فرستادند درو دالتحریر با خطوط مذکور سر تا به سر در و وسیله رستگاری و خروج فقیر از مرشدآباد گردید بنده با

با صاحب قاسمایار ملاقات نموده دستک راه وهرکاره نمره گرفته گشتی که قدر روانه عظیم آباد شده الحمدلله بمحه الخیر بمنزل مقصود رسیده با دوستان ملاقات

کرده در تعاره خود شاد مان هست اما از دیدن میر قاسم خان و ملازمش اندیشه ها داشت چه بمحب اتفاقی در ان روز صاحب شیخ را ست در قلعه باد شاه در اندرون

یار و همراه و ولیعهد بر در انم یار این اورده از من اما در ظاهر اشنا و حقوق عواطف سابقش را بر گردان و میر قاسم خان یار انم یار این دشمن وا را بودن

باد شاه در قلعه با سلطین در بطن و انگلیسیان باهم در مبارزت مستر تکو بر صاحب احتار کوتهی قاسمتایار با شمس الدوله متفق و طرف میر قاسم خان داشت

و میجر کرک و مستر جی با مستر امیست یکدل و علی الا شمس الدوله الحمایت ار نام یار این همت می گماشت ار نام یار این با عتماد حمایت میجر کرک و مسترامیست و غیره

مغرور بوده با مستر تکو بر مجادلات در ادامه نمود و با سیر جی و میجر کرک دوست مخلص بود این عمل زیاده تر موجب ناخوشی میر قاسم خان و مستر تکو بر از

را نم یار این میگردید و بهمین سبب دیدا تجه دیده احوال بنده اگر میر قاسم خان آشنای بنده با اصحاب انگلیسیه و رفاقت برادر بنده با باد شاه

و تعارف سابقی که بنده را با را نم یار این بود بدگمان از فقیر مینماید در ان هم یار این و ولیعهد با نسبت بر نوکری میر قاسم خان و بنابر انکه مباد ابرای والد

خود خواهان نیابت صوبه عظیم آباد از میر قاسم خان و انگلیسیان خواهم بود تغیر به مهابت الملک مستعد در میر صحبت میر قاسم خان مشتاق ملاقات فقیر

برای غرض خود گردیده تا از مستطابید و تعذر بعذر بیماری گفته نمی رفت تا انکه مجبور شده بهم ملاقات کرده مرا همراه خود در تجاوز و شروع بدلجوئی

و نوازش نموده ترغیب بر فتن کلکته کرد و فرمود که امیست همایت ار نام یار این مینماید و شما یار و آشنا اند در انجا رفته سعی باید تا مسترامیست

با ما متفق و از ار نام یار این منحرف گشته حکم کونسل نویسد که من از انقیاد خود آورده سلطنت که باید بهر سانم بنده بر آمدن خود از عظیم آباد

بوجه بیکه مذکور شد و تحصی حیات دیگر غنیمت میدانست لیکن از تلون و سوی ظن قاسم خان در آمدن در کار رفقای او متعذر می شمرد بنابرین

گفتم که کار های شما هر چه از دست من بر آید مضایقه نیست اما از مزاح شما که انحراف بسبب کمی اشتهار سهم میرساند خائفم چنانچه در بعده گاه بکدام تقصیر

از فقیر رنجیده بود که صاحب یکبار از بنده میل کلی نموده با آشنایان محض شدند عذر اظهار مردم خصوص گماشتگی بستگی نهر ساخت گفتم

در انداران دفتر از غنیمت اخیل گشته همین شوره زار نیاما اولیای نوابیم را بایم که بعد ازان بار رفقای خود همگنان و گران خاطر نشوند بتحقیق بملحوظ اینکه بعهده ذمه حساب بمیان آورد
مطمئن خاطر م کلکته گردانیده و بعد ازان روپیه برای خرج لشکر داده بنبه ارد و ستان هندی انگلیسیه مرخص گشته عازم مرشداباد گردیده وارد آنجا گردیدم .
مرشداباد رسیده در خانه یکی از آشنایان منزل گزیده چون آن سال علیخان عموی خود در آن سبب یکشایان من کلکته مهیا کرده در آن ستها و غیره اسباب و احتیاج
اعلام نموده بود بنبه برای اهرامی که با و گفته فرستاده بود سرانجام داده حاضر ساخت و تغییر لمحه اردو را روز روانه کلکته گردیده بمنزل المقصود رسید
و با مستر میت و حارج گری و کپتان نکس ملاقات نموده صحبت از حسابات گرم داشت و اخبار عظیم آباد از زبان اینها مفصل می شنید

ذکر رفتن بادشاه از عظیم آباد باراده اوده و لکهنو و آمدن شجاع الدوله باستقبال بادشاه تا سرحد صوبه خود بر لب دریاچه کرم ناسه

در ینعرصه که بادشاه در ین
نواح گرم تگ و تاز بود از انتظار منیر الدوله که پیش احمدشاه ابدالی بسفارت رفته بود و احمدشاه ابدالی هم در همین اوان حسب الطلب نجیب الدوله و
احمد بنگش و جمیع افاغنه و شجاع الدوله باراده استیصال قوم مرهته و سرکوبی اینها که داعیه سلطنت هندوستان و بر داشتن شاه جهان نام
شاهزاده که عماد الملک بجای شاه عالم بادشاه ساخته او را بر تخت نشانیده بود قاصد دار الخلافه بود بهندوستان آمده در بدنه با جنگ
مرهته را بانصرام رسانیده بقبضه سرکار دار الملک او بود بر گشت و شجاع الدوله و نجیب الدوله و غیره را باطاعت شاه عالم و باد ساختن او سفارش
نبا کند تمام کرده معاودت نمود منیر الدوله با مدت مذکور با احمد شاه ابدالی … رفتنهای آدم سرداران هند در باره اطاعت شاه عالم
حاصل نموده در روپیه … آورده بادشاه … سفارش شاه عالم بعمل آمد بعد از حسب شاه ابدالی نجیب الدوله سلطان جوان پسر شاه عالم را به نیابت پدر
در قلعه شاه جهان آباد بر تخت نشانیده سکه بنام شاه عالم زدند و خطبه بنام او خواندند شجاع الدوله نیز در ملک خود سکه و خطبه بنام او اجرا نموده بر سرح و سعید من
به سکه شاه عالم معه عرایض سایر متضمن تهنیت اندعای مقدم اقدس فرستاد و عرایض احمد بنگش و نجیب الدوله و منیر الدوله و غیره هم متضمن مبارکباد جلوس بر تخت
موروثی و ارسال مبالغ نذر رسید و نور شجاع الدوله نیز رسیده سرمایه اطمینان بادشاه گردید و میر محمد قاسم خان و جماعه انگلیسیه را هیچ عذر نماند
معامله خاطر خواه خود باتصال داد و زر و اسباب که بمناسب دار السلطنت پیشکش بادشاه نموده و مرخص گردید شاه عالم لشکر تا در کار بر بنیه نواز
بتقدیم رسانیده طبل معاودت کوفت و شاید در اواخر شوال یا اوایل ذیقعده سنه اثنین از جلوس مطابق یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری
از عظیم آباد بسیر دارالریاسه قاصد ملک شجاع الدوله گردید چون از دریاچه کرمناسه گذشت شجاع الدوله پیش آمده ادراک شرف کورنش و تقبیل قوایم
سریر سلطنت نموده تشکیهای لایق گذرانیده همراه بادشاه بصوبه خود رفت میر محمد قاسم خان را از طرف بادشاه دلجمعی روی داده در فکر بر آوردن
راجه رام نارائن افتاد و به کونسل کلکته خصوصا به مس الدوله گورنر که طرف او را محکم گرفته بود در باب اعمال امر مذکور خود هم خط می نگاشت و از مستر
تکوبر که با رام نارائن بد بود دیگر می کونسل نیده و مستر … کویر را با اوضاع سلوک از خود خوشنود ساخته در … جنرال کورت که قبل ازین ایام مع همراه
کرنل کلیف ثابت جنگ در هنگام انقلاب سراج الدوله به … نا بکار رفته بعد ازان بولایت خود رفته بود در ین عهد …
خبر رسیده برسالاری فوج انگلیسیه از ولایت مامور گردیده بعظیم آباد آمد راجه رام نارائن با او ساخته سخنان دروغ بیفروغ بگوش او رسـ

رسانید و با جواب سوال ساختهٔ روزی باد التماس نمود که میر قاسم خان اراده یورش بر لشکر شما دارد و فوج را محقق حاکم به تیاری نموده جنرل کور
باستماع این خبر صبح ناگهان اول وقت بخیمه او با معدودی از مردم ایمان درآمد میر قاسم خان را خفته و فوج اورا غافل و از تیاری عاطل
دیده اثری از آنچه شنیده بود ندید یافت و ازین حرکت که کرده بود پشیمانی کشیده یکی را از انگلیسیان به عذرخواهی گذاشته رفت تا بگوید که برای ملاقات
آمده بود دم شمار از عذرخواه دیده بگذشتم میر قاسم خان جرات قبیحه عالی التور [illegible] وازین حرکت جنرل نهایت آزرده گشت و شخص عذرخواه اورا ملامت ها نموده
از قضای دهر اسان به عذرخواهی ها نموده میر قاسم خان حرکت مذکور را دست آویز شکایت ساخته به کونسل کاشت و جنرل کوت در کونسل
الفعال کشیده چاره غیر از رفتن به ولایت خود ندید و فتنه انگیزیهای رام نارائن ظاهر گشته برای او تیاری غیر شایسته داد دقیقه که در کلکته در
سه ماهی اقامت داشت احوال خطوط میر قاسم خان که به کونسل میرسید اغلب معلوم و در ضمن بعضی تقریبات مختلفه از ایستر [illegible] موافقت با میر قاسم خان
مینمود آن عزیز بسیار میترسید تا آنکه روزی بصاف با من گفت که شما خوب آگهی دارید که در باب رام نارائن نموده در اصلاح نیست بلکه از و متنفر و بیزار هم لیکن الحال
که فیمابین من و شمس الدوله مخالفت افتاده او طرف میر قاسم خان گرفته و من علی الرغم او طرف میر جعفر خان و رام نارائن و غیره گرفته ام [illegible] سالات
ماهر دو [illegible] در کونسل گفتند رفته تضعیف رای یکدیگر و تقبیح کارهای هم نموده و مینمایم الحال بدون انفصال [illegible] توقع داریم طرف دار میر قاسم خان
نمی توانم شد و اگر طرف او را بگیرم خود خود را آنکه سب و تقبیح کرده باشم [illegible] اگر کسی شمس الدوله در ولایت [illegible] یابد پیش میر قاسم خان بسیار رجوع
خواهد بود و اگر کسی من منوز [illegible] کارها انجام به دست من آید در آن وقت اگر میر محمد قاسم خان با ما سر آشتی داشته باشد ما را هم مضایقه نخواهد بود
نبوده تا فی التصبر [illegible] و مخلصانش را به میر قاسم خان نگاشته آگهی داد اما چون طرف شمس الدوله غالب بود ملتمسات میر محمد قاسم خان
بدیرائی یافته حکم مختاری بنام او در باب انفصال معاملات رام نارائن و غیره مخالفان بنوعیکه منظور خاطرش باشد و اصلح داند رفت و تقریر
برین ماجرا مطلع گردید از کلکته داعیه برآمدن نموده از ایستر امیت و غیره مرخص شده و راه پرشد آباد گرفت لیکن وصول چند روز در [illegible]
بنابر جهتی توقف کرده با صد عظیم آباد گردید **بتعیید نمودن میر قاسم خان رام نارائن و غیره خود را با طمینان خاطر و تسلط یافتن بر صوبه عظیم آباد و**
اندوختن زرهای وافر میر محمد خان که در جرأت کاعده [illegible] مهارت [illegible] داشت و عمله کارداران بهم رسانیده بمصاحبت آنها او خبه [illegible] است
بعد رسیدن حکم خاطرخواه از کونسل رام نارائن را در باب [illegible] آورده کاغذ مداخل و مخارج صوبه را درخواست و زرهای که بنام جاگیرداران حضور
در اخراجات نوشته بود رسید زرهای مذکور بمهر آنها طلب داشت و زرهای که در تنخواه سپاه نوشته بود عمله خود را بملاحظه سوجودات و تصحیح آنها حکم نمود
با حضار منصبداران ملازم رام نارائن فرمان داد چون کارهای رام نارائن همه مبتنی بر عاملیه و خیانت بود اضطراب عظیم در او راه یافت و از روی دلاسا استشاره
با رفقای خود گسترد و مهربانی [illegible] و هیچ کس را امانت کرده بر اعتماد خود که بر آنها نموده بود نادم گشت بعضی از رفقای او که صاحب جرات بودند تشجیع
و تحریص بمکاوحت می نمودند و کم جراتان دلالت به تذلل و اطاعت میکردند چون از جرات ذاتی بی‌بهره بود و التقدیر مقتضی انقلابات ایامی لیکه
با بجره مسلمانان و غیر آن این کرده بود برگشته چاره غیر از امتثال فرمان میر محمد قاسم خان ندید مگر بعضی از عمده منصبداران خود مثل سردار [illegible] و غیره

را اگر بر اتید باسر رشته‌ای سبب گم گردد چون میر قاسم خان برادر دست نشانده مهاراجان معتمد خود میر منشی برکت علی و غیره را برای او گماشته نظر بند ساخت و ضبط حسابها بالکل خطیر

در تنخواه سپاه و جاگیرداران و وصول زر صوبه برآورده تقید و حبس خانه او را ضبط نمود چون او در دست خود را مستغرق ساخته بود بنابر بلک سپه نقد و جنس هم نزد بیهار

قدر تمیزات خانه او بعید اخفا نکند باید اگر در ته‌اش بین نزد معتمدان خود نموده بود که بدست افتاد و منشی رام سایر که تحقیق مطالبات او بوده

گماشتن جز انجمن خانه‌اش نیز بعلت تهمت امانت داری زرها پیش گرفتار آمده خانه‌های ایشان بر باد رفت و زری از ایشان نیز حصول نشد در راجه رام بیدر

هر کاره که برابر با رام ار بون سرنک حال او بود منشیه محمد آفاق کوتوال که او هم از گوجات بر ایان رسید هر دو زر و بال تا بالی عالمی بر سر داشت اسیر شکنجه

انواع تعذیبات گردیده از رهگذری اند و چشته خنده بی سال ایشان هم که مبلغی خطیر بود نجات میر قاسم خان رسید مصطفی قلیخان برادر محمد ایرج خان عفی الله

لهما تیر بار حساب طلبی که در دست شکر یک گرفتاری جماعه مذکور گردید که اسیر دار و گیر رحمت خدا و تعظیم قدیر زینت سید علیخان قاوی قصیر که در آن

اوقات ایام باس با اضطرار ابر اتی خود را آتش درساتیده با اعتماد نظامت و تقید را رام زاین سلیمان او پیدا کرده بود مورد عتاب میر قاسم خان گردیده با هم

به خروج از عظیم آباد و عود به بنارس گردیده بر یکی از قربا از رفقای او که العیاذ و کاری نوسرم برده اند تهمی سبب گردید مبتلا مواخذه گشته در ایراد

از اعالی و ادانی ز به مذکور عایدی خزانه میر قاسم خان گردید و خان مذکور لعظیم آباد گشت و البیدم را مقید به جهانگیر نگر فرستاد و رام نارائن را با باقی

نزد خود مه را ای ز بایی امید از و غیره کجبو سان رشد آباد مقید نگهداشت و محصلان شدید بر ایشان برای گماشته کارشنها او از خبار ز بر نان گرفتش از ام

از حد مبرا بردار چون مرد با استقلال بود با تعهد و دستار از تعاقب شعله از بار جان بر آمد و در خانه خود نشست و چندان علاوه در اسم امداد میر قاسم خان

اما چند روز در نهایت صعوبت گذرانید در میر قاسم خان استاد بلوداری از سامس ارز ایوا صوبه عظیم آباد دسمی اجالج صمصام الدوله بنام خود از شاه

در قسمت تبصر خود آورده و به حکایت میاسبه همین کار ایاز او کاوش نمود لیکن چه ابا را حقوق خدمت و رفاهیکه در جنگ صادر حسین خان گردیده بود

برگردان سرداران انگلیسیه بایدی و رهایی خاطر سمکی مخالط منظور داشتند بهر صورت از دست میر قاسم خان استخلاص او نموده بنای انفصال جواب سوال او

در حضور گورنر در کونسل کلکته گذاشتند میر قاسم خان با اعتماد و داد میس الدوله گورنر تیز راضی گشت و سیار آبی به صیت میجر ایک و تجربه کلکته رفت و

چون بی الحقیقت تقصیری بر او ثابت نبود و خوبیهای بسیار داشت شمس الدوله و صاحب کونسل حکم بیرون رفتن او از حدود ممالک محروسه میر قاسمی

نمودند و او همراه مسترس و مستر انشش که صاحب کلان و خرد کوتهی عظیم آباد شده بعید مو بی مستر مکوریسی آمده به عظیم آباد آمد و از عظیم آباد مستر

لنشش یک بلتن تلنگه همراه گرفته راه و ستار ایک از جمعیه و سرکار سارن همراه خود برداشته از دربار سرخر که دیو حه و گلهار اش هم میگویند و به

صدور عظیم آباد و اواره و ارتهو است گذرانیده به بهرو و ملک شجاع الدوله خان صدر جنگ رسانیده برگشت و میر محمد قاسمی از رهگذری و انواع تحصیل

صورت بات و ضبطی اموال بر دم فرا هم آورده بتقویت ملعه در جمع نمود و میر مهدی خان یا کنابر قرابتی برادر او که دیو صد از کارتر است مامور ساخت

دراین نیت سارم برادر او را اما در ایجاد مو از این عامل بود از جهالت و جرأتی که در شست بجنک او برکاست و میر مهدی خان برادر او ظهور یافته سرا را در میدان

کشته افتاد و در هفته میر قاسمی خان در تیاری توپها به زنبور و قرق و تفنگ و دیگر آلات حرب سعی بوده گرگین خان ارمنی از لهام این کار

درین کار رسیده بود از خانه خود بیاشفته بلکه چون در این بابت او فرصت بر غیر او اعتماد نداشت و سرداران دیگر هم از زمره سپاه هندی بهم رسانیده هر یکی را کاری

در مرتبه رسانید از آنجمله اشرف و اعلی از همه محمد تقی خان تبریزی گوزکلانی بود که اورا فوجدار تبریز بهم نموده حکم بابستن فوج و نگهداشتن مردم کار آمدنی

داده بود و آن محروم زیاده از مقدور از آنچه مامور بود در بذل جهد خود نموده مردم لایق فراهم آورده و منتظر به بیت رفقای خود بوده در پی تسخیر اصفهان خود را

هم به بذل وجود دو هم منش و ممارست نوعی بیارست که احدی از رفقای او این کار را کرده بود و در انجام بتوانست زیرا که فی الحقیقه لیاقت اسپهبدی او داشت

نه کریم خان گری و در پس آن محمد تقی خان بجای کریم خان نامی بود در هنگام جنگ ناموس مردی را نگهداشته چنانچه باید مهم محاربه را انجام می داد

با وجود تلف مقدور زلف رشید محمد خان نایب صوبه مرشد آباد بنگاله دخود سری و علم افراشته بر دار شیخ سید الدین و عالم خان و حقیق خان

و غیره جمعه داران متعینه در جنگ انگلیسان کار را به مرحقه روز گار بیادگار گذاشته در اصل استحکام اساس اقتدار کریم خان گویا بر اندازی حقیقی

بنیاد دولت بود اما بیر قاسم خان بالفهمیدهای نفهمید لیکن تقدیرات الهی او را کور و کر گردانید چنانچه از وقایع آتیه آنکه خواهد یافت العصمه میر قاسم خان

در اکثر اسباب تحمل دارا انیس و اسباب و آدوات حرب دیگر و اکثر ملک داری کوشیده رسیده از آن مقدار صوبه عظیم آباد بدر در حضور خود طلبیده داشت کامکار از

بنحوی رفاقت بادشاه و انواع دعای بر خود سر بار زده خود را به کوهستان رام گده و غیره کشید و بنیاد سنگه و فتح سنگه با عتبار بعد بی موافقت

بادشاه و حاضر باشی خود در حضور باطل مال سلطان صاحب قرانیه مقید شدند و پهلوان سنگه و غیره رشیداران سرکار شاه آباد که بهره حضور بها مشهور

بوده اند بابتهام موافقت با ایشان و اندیشه با داشتن اعمال زشت خود بمرد در زیر الفساد نمودند میر قاسم خان که استیصال مقدار آن خصوص

رشیداران بهم رسانید در باطن مصمم داشت بداعیه صلح و قمع ابنا جارم گشته اول برادر زاده خود ابوعلی خان ولد بیداران اسدالله خان پسر حاکم

راکه در سنگاه نا بیناک بود حاکم ملک کاسکار خان گردانید و خود در اراده تمنیت الطرف بسرام و پرگنه های سرکار شاه آباد مصمم نمود در ضمن بنده از کلکته

گسته به عظیم آباد رسید و بور ساحت دارا کرد و نیم قلادش که با تفسیر نهایت آشنا و میر قاسم خان از جمله مخلصان بود دلدار منش حاصل کرد بظاهر التفات نمود اما

در باطن بسبب ایکه در یکی که بنده النظرف از دملول و منزجر بود ازینجهه گله ها کرد و بنده عذرها خواست چون باطنش با کسی گسسته بود عذرها

شنیده هر چند بذیرفت اما امیدوار که غبار خاطر صاف گردید تخته باید رفع شد همدرین انبا والدم مرحوم بضرورت اینکه میر قاسم خان حاکم و مرحوم قوم تقبل

جاگیری درین دیار دار دو از آشوب زمانه راه دیده بهمان قبیلئی که هم مملوک و ارقدیم حاکم هم که دیگری بسیار است با بود انجام فرستاد میر قاسم خان

به سبب صغر سن و مرتبه سابق که نهایت کم بر داشت را ضمی بملاقات بنوذ و با خصه که عمده استحکام خود دانش بود قبول نمود والد به عظیم آباد

رسیده بر تحریر آتش حرا با هستهای آدر آمدن خود الشیای کشید بنده در خدمت والد بنا گفته کلمه چند که لا صاحب صلح وقت بود در معروض آیه که اصفی

به استقطاع میر قاسم خان نمود طوعا و کرها بحکم ضرورت قبول فرمود عضد الملک که اندک دولی برای میر قاسم خان اعتبار فرمود میر قاسم خان

نظر بر قدمت شان و بزرگی او نموده از خواهشهای خود منفعل گردید و از مسند جا نشسته بپای استقبال منش آمد و معانقه نموده برابر مسند

برابر با خود نشانید و از بیت خردی تعبیر رسانیده خوشنود ساخت و عزت در احترام بسیار کرده شادکام و منقضی المرام برنجا

بر حال جاگیر حصص فرمودند تا بود رعایت خاطرش نموده راضی میداشت روزی بنده بجانب میر عبد الله که نسبت پسری بود گه چه برادر میر قاسم خان بطلب آنکه
همراه برد بعد ملاقات و محاکات فرمود که ما از شما چیزی مطلب نمیگیریم صرف خواهد بود که از من طلبیده شود آنچه در نوید باشد گردش حالیه است گفت جاگیر موکل ما
باید دارد که متصل قلعه است و قلعه سو با ما به محال اینجا چرا که گلین خان شاید بسبب اتصال محال مذکور با قلعه مهم عامل شما را از عمل واداشتن واورا
شکایت عامل شما عالی القاب خواهد بود من بهتر از آن دارم که در عوضش شما میدهیم گفتم آنچه برای سرکار بهتر باشد عمل آید بنده از عهده معاملی
نمیخواهد این را هم شما داده آید بجای دیگر هم اگر مقدور و منظور باشد می توانید داد در باب راج بلبهه که در آن روزها به نیابت عظیم آباد از عزل رانام را این
مامور بود بر وا نگی داد و او در نیت و تعجیل گذاشت لعبد چند روز میر قاسم خان به سوی مهم جهسور رد در سهسرام به زیارت و تبدیل فرام ها که کر تعجیل نماید عسرای انفر
عارض حال بنده گشت چون شب و نهایت مقروض در آن ایام استعداد عمرنیه اتم بود طاقت همراه هیش در آن سفر ما تیقم دچند آنکه در اکثر فلکرم و در دستان دیگر
التماس حکم ماندن نموده بنده نمود به آرزی بیگمرا تیمده خبر بند ذنقیر با جاری از عظیم آباد و لطرف مهم جهسور و سرکار اشیان رفت **رفتن میر قاسم خان**

به سهسرام و مهم جهسور و ذکر گلین رنسیدار ان انجا بطرف بیتین عادیور و ظاهر نمودن جا همرتوم آمار شفاکی خود و کر نشستن باوج بنحو دیگر در

چون میر قاسم خان با لشکر قیامت اثر بر سر زمینداران سرکار شاه آباد در بهلوان سنگه رفت انها بر آمدن از ملک خود فور عظیم دارشته
راه دیار شجاع الدوله و راجه بلونت سنگه زمیندار بنارس گرفتند و از دریا گنگا عبور نموده التجا بدانها بردند میر محمد قاسم خان عمال معتمد به
هریک از ارشتان بن زمینداران مذکور با فوج گران متعین نموده خود در سهسرام سکونت ورزید چون تو هم در استعجال حرز دیات و خصوصیات
مردم در مزاجش نهایت رسوخ داشت احوال استیصال مردم آور اعلیت و اکثر متمول و میرسید راجه سکه با او هر گاه معتمد او بود در جواسیس بسیار در ملک
ادلو کرد ما مور با ستحضار اسرار بعضی رفتند ربسیار زمینداران و غیره در سهسرام و زمینداران بودند اما منتهی بالکاره که بعض مردم از ان راول بود ز خادم حبشی بود
در لو زینه بشیوه حرد عالمی را بر باد داده درین ایام سی گلین خان بوده خود را با اکثر مردم ما عارض وعداوت خود کاویده دمسخر گلین خان
نمبر قاسمی ان اختیار تمیز الملک خیش ساقیا عمر ابی بیجاره بسیار را با خاک برابر ساخت و کینه های دیرینه در خاطر میر قاسمی ان جای گیر بوده هر کرد ان
نشیند خپانچه با کلب علیخان و حمید علیخان پسران علی قلیخان عمده صد را بهادر گلبو به تقصیر آنکه میر ابوالحسن برادر حقیقی بو علیخان اسرار علیخان عموی میر قاسم خان در باد
راجه گو را که عبور در رشکی کرار و راجه مذکور نموده بود دیده شده بود و کینه داشت و گنیده دم آنکه انها را بهنگام عبور رمرد قزلباش کوت در سکه در تعاقب موسی را ابقش رفته
بود با قزلباش مذکور اتفاق ملاقات ننهاده در راه بی کسی دست گیر نیاورده بود ابن بار بر هم که قزلباش کورت به عظیم آباد آمد بانها ملاقات نمودند میر قاسمی این کینه را
هم در دل راه داده بعد توقف در بهار مهم جهسور دلیرانه بیش شدن لقتل هر کاره ها و ستیا رام و شیخ سعد الله و عم ما برای سی انگلیشیه راج بلبهه حکم
مقید نمودن انها فرستاد و بیچارها معه پسر مقید گشته تا آخر ایام حکومت میر قاسم خان در بلد اسیری گذرانیدند از عجایب آنکه کسانی را که راج بلبهه
را گرفتن انها فرستاده بود فرستادها در راه مرا دیده و اشتباه در رسیکه گمان آنکه من یکی از آن مردم ادر مسواری مرا از راه حراست نموده نزد
راج بلبهه آوردند هر چند سبب پرسیدم چیزی نگفته با نزد راجه مذکور رسانیدند از بعد ملاقات چون تقرا نام و نسب شناخت خجالت کشیده و عذر خواسته

عذر خواهش رخصت نمودی و توفیق شکر الهی بجا آورده بنجابه آمد اما چگویم که آن یک بیت بر من از حرفهای گوناگون چه سان گذشت حق تعالی هیچ از بندهٔ خود را گرفتار
دست ظلمه و فجار نفرماید و گرفتاران را از دام ستم های ایشان رهائی بخشد اللهم آمین مردم چه گر قصه از اوضاع سابق برده هر یکی با دیگری
رسل و رسائل آشتی ها رسیده است راجه بستبار ام متصدی که مدار المهام اکثر امور عظیمه بود و خود را از امور کرده و فرض را از مثل حکام سابق در عقود و نماص تقصیر نموده و ضابطه
متصدیان هند زیاده روی و از حد خود تعدی آغاز نهاد در دادرسی های مردم با چند رشوت و غیره حق را باطل و باطل را با حق آمیختن شروع نمود و سعد الله
نام جماعه دار از قوم سپاه که اعلی اوقات قبل از زمان میر قاسم خان در ملازمت راجه ها را بنکار پرگنه های سرکار شاه آباد استعمال داشت در تیر
تیر لحجت اطلاع بر کم و کیف معاملات مذکوره حاکم و علاقه دار بعضی از آن اماکن بود بر ورش سابق ایام مراسلات از زمینداران اخراجی داشت و بنا بر
کلمات چند مخالف مزاج و رضای میر قاسم خان می نگاشت و رسالت از سر کرده های جواسیس که هر یکی در خانه امیری یا از امرای نشین بر پاست و فرقه
مذکوره تمام روزه عرض و التماس در آن باب داشت بالفعل در سرکار میر قاسم خان هم هر یکی با چند صد کس از انجا به ملازم و نگار و استخبار اخبار
رقعه جات مامور شدند تصور وی با او و جات سابقه نموده از اهمال کاری و دروغ گوی باز نمی آمدند ملخص آنکه هر یکی از این کس با ثبات تقصیر مورد بلای
حساب گردید و به سیاست رسیدند جرم هر یکی از اینها اگر بعد از این مفصل و معلوم گردد ان شاء الله تعالی مرقوم خواهد گردید از معتمدین مقبول الروایت معلوم
شده که از این مجلس اصلی خیابان جرسکیه قابل کشتن باشند نداشت بالمحض توهم و سوء ظن بیچاره ها مقتول شدند شیخ سعد الله که عمده متکوبان بود
میر جعفر خان و زمینداران بهوجپور متهم گشته کشته شد و سپاه رام سنگی از زمینداران بهوجپور خطی نوشته در آن خط فرح کرج میر قاسم خان بدنامی مجلس نوشته
بود مظنون شد که او را اطلاع بر این استعداد معاودت نموده و سر اراده مراسلات داشت و جرم هر کاره های مقتول تیر از این مقوله که ظن و وهم محض بود
باعث قتل آن بیچارگان گشت چون میر محمد قاسم خان نوع تهدید و تصدیع الفر مقصد امیر الحاکم افکنده رعب و سطوتش هیچ
در دلها متمکن گشت که احدی از جیب دار او تو با بود مجال دم کشیدن پیش او نبود و هر در نزدیکی که بود از بیم او در خانه خود نمی توانست آسود و هر
میر قاسم خان در معامله ملازمان و هندیان تجار و انگلیسیان راز بایر قول و قرار او مجال باز پرس در صحیح امری نبود چون قتل مردم او را بسیار عظیم
ارباب کونسل خطی متضمن استیفا قتل اینها الشان را طلبیده اسند میر قاسم خان بعضی خطوط را که بمهر شیخ سعد الله وغیره به دست آورده بود
قبل از اینها ساخته بود پیش بعضی از انگلیسیان مخلص خود مثل بکر وغیره فرستاده التماس ترحم کردن آن نموده تقصیر را چون اکثر
قاری ربط بسیار او را با من محرمیتی بود خط مذکور بمن نموده بقرائت من بر مضمون آن آگاه شد فقیر اینها را که دیده معلوم نمود که خطوط را ساخته
اند و حک و اصلاح در کمال احتیاط و کم نمائی بعمل آمده شاید در جه کشتن اینها امر دیگر بود لیکن ازان برای ترفیع بد نامی خود خطوط بمهر اینها بهم بسته
حیله های دیگر تراشیده بنده دلگیر را هم نمود که درین حرکت این قسم ساخته اند نمیدانم که خط مذکور بکونسل رفت یا نه و تقدیر قتل اینها بچه صورت خواست
و چگونه سببی یافت و میر قاسم خان اراده دیدن قلعه رهتاس در سر افتاده به بهانه که از طرف خود قلعه دارش نموده سامل را به
بیکاری او متفرق نموده بود اراده خود آگهی داد و والد مرحوم را هم که در آن اوان بملازمت میر قاسم خان به همراه رفته بود همراه خود نموده قلعه

مرد و سید علیخان برادر فقیر راقم پیشتر به ملازمت میر قاسم خان به سفارش مستر کویر هنگام رفتن فقیر بطرف کلکته که بود در این سفر برادر خرد فقیر غالب علیخان هم به سفارش

والد مرحوم متمدار شده و آقای علیخان برادر دیگر فقیر را که از من هم در سن بزرگتر و از بنده دو سال کمتر است هرچند با میر قاسم خان به رفاقت خود در آن دولت تکلیف نمود قبول ننمود و به همراهی پای الله

راضی گشته قلیلی که از جاگیرش میسر میشد قناعت ورزید القصه بعد ضبط قلعه از انتظام آنجا معاودت نموده به سهسرام رسید و ساه مل را که متعلق سرکار

بادشاهی که از قدیم جاگیرش تعلق بود مقید ساخت و زر الله‌یار جاگیرش خصوص نمود ذکر معاودت نمودن میر قاسم خان از بهوجپور به سهسرام و مقید نمودن

راج بلبه را و متعین نمودن راجه نوبت رای به صوبه‌داری عظیم آباد و اقامت نمودن در قلعه مونگیر چون میر قاسم خان را از انتظام سرکار شاه‌آباد فراغت

دست داد از سرش گذشته از سنگهه رستیدار پرگنه که به مهارس رنت به مهدی تا رضاخان بنی عم اسدالله خان را در سالکوت متعینه بود چدار

چون به پورنه رسید مهر ام شیخ محمد اکرخان جمعدار که برای خبرداری در هر منزل از دستهای پهلوان سنگهه گذاشت و کمروزگی را به محمد جار بیگ

جمعاقی و چند ضرب توپ در کشیر و میر ارسلان علیخان بخشی را با رساله و مردم همراهی او در پیش حضور و سره گذاشت و خود تماشائی ملک که عبارت از سرکار

و آردل و نکاری و بهار و تلخ وغیره است شود عازم مونگیر گردید اما قبل از آنکه به مونگیر روانه گردد راج بلبه را نزد خود طلبید است لیکن از ورود او در حضور

مقید ساخته مردم متعهد را به ضبط اموالش جابجا گماشت و راجه نوبت رای را به صوبه عظیم آباد رسید و حکومت نیابت صوبه مونگیر گذاشت به سرانجام بهار و نگاهداری

و خود در کمال عظمت و جاه به قلعه مونگیر رسانیده شب یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری شرف نزول بخشید و قلعه را به اهتمام تمام آراستن

شروع نموده ترمیم عمارات سابقه فرموده بجد آراستن بعضی عمارات از سر جدید و به کمال آراستن و جاه و عظمت زندگی میشود از انجاکه در ایام دولت و اقتدار

زنهای حلیله حیران بسیار داشته و تو شهوت همه آنها نیز نهایت به نقصان مبدل رسیده بود به سر حد زوال رسیده بود در تحصیل این قوت سالها داشت و اطبای

حاضر چاره جوی درآمد میشوند اما سودی نمی‌داد ... الامر معلوم نیست به دلالت کدام کس از آنجا به کلکته آدمی فرستاده به دریافتن فایده عظیمی برداشت گویند

تو به همه رسید که گویا اعاده شباب درست داد و بعضی از مخلصان خود را هم به همین عمل بشارت نمود ظاهرا البته اطاعت آنها از هم قوت برگزیده همان

سیر کسر خانه بعضی از آنها بر زبان خود حضور فقیر آورد از دلخوری این اثری نمودند القصه چون میر قاسم خان در مونگیر طرح اقامت انداخت و آنجا را دار

دولت خود ساخت با انتظام امور مرجوعه ای پرداخت از آنجمله با مری چند نهایت توجه داشت چون از شیم کریمه آن سرور تاریخ ایام و بزرگان سیر

و عادات ایام صدق به تعال در اعمال رسمی در ادراک احوال است تا برین به تقلید سایر مصرع شهور سبب جمله گفتی هر کس نیز گو

آنچه از احوال او به نشر رفته و مسموع افتاد در بیان قلم حقیقت رقم داده آید مخفی نماند اگرچه میر قاسم خان را بدگمانی نابرابر خلط احوال اکثر

و بیوفای سپاه بیگانه و دورو و تیرگی عموم مناهبراتت دیار از حد بود و در رخصه و حج اموال و قتل و قید مردم نهایت بیباکی داشت اما جرو رسی

معاملات ملکی و انفصال قضایا و مراعات عموم الناس با همدگر و دادن تنخواه سپاه و غیره ملازمان و قدردانی علما و احترام جماعه مذکوره

و میانه روی در مسالک و اسراف و معرفت محل و موقع تنزل و اختیار با در روزگار بود چنانچه در تقصه دور و رسی عدالت به ضابطه سلاطین

سلف بتقرر داشته بر انفصال عمله عدالت اعتماد نکرده خود متوجه استماع قضایا و فیصله آن و ایتام و با جرا بشد و باحصار مدعی علیه و مدعا علیه

با حصار مدعی و رسانیدن عرایض علیه فرمان داده که گوش بحرف دیگری طرفین و حکمی که عمله بمدار است درباره آن کرده بود بدون می شنید و اصدیر امحال نمود که به طمع اخذ رشوت
حق را با باطل مشتبه نتوانند ساخت و مرید آن مقتدر گونه اندیش که در ایام حکومت جاکی … نا رایت دهات غربای بعید در … لعمد و علیه
متصرف شده بود بدار ذوی الحقوق هر که تمسکی در دست داشت و اگر نداشت بر حقیقت خود محضری بمهر گواهان معتمد غیر قاضی و مفتی می آورد همانا …
بعد ملاحظه آن تنبیه و تحقیق احوال از شهود مستند بمهر گواهان حاصل نموده و سزاوار آن شدید … از حضور برگرده از دست متعدی استرداد حق خود می نمود در
بر مملوکات خود قابض و متصرف میگردند و اکثر اوقات در ترتیبات امام باره سراج الدوله که طلا آلات و نقره آلات لکوک روپیه شکوک نموده به
وساطت جناب شیخ محمد علی حزین و میر محمد علی فاضل و شیخ محمد حسین برادر حسین خان و غیرهم که از فقهای عصر و معتمد بوده اند بارباب استحقاق از
سادات و غیره و مجاورین مشاهد متبرکه منشی را که از قبیل خود طریق نذر و تبرع رسانیده و دیون جناب شیخ حسن مرحوم مرقوم را که مبلغ
کلی بود از خانه خود ادا نموده و چیزی … بر استحقاق صرف … در دست و در کمال ادب و احترام رسانیده سعادت خود می دانست هر گاه
شیخ بدین اراده می آید … علیحده که برای نشستن او در پهلوی خود گسترده در زرداب … استقبال … بکمال تواضع و احترام …
می نمود و امتثال فرمان او را وسیله نیل به سعادت و سرمایه ارتفاع درجات … میگفت چه بطیب خاطر میدید … و همین قسم اسم صاحب
خاطر بزرگان مرقوم و جبهه … همت خود ساخته با مقصد اصلی … از آن تحرکه سپاه علی حد القیاس از آحاد الناس گاهی شکایتی بگوش رسیده اما
درین شک نیست که احدی هم از خوف و با طمینان دل آسایش نخوابیده و دم نمی زد آمدم فقیر را چون مدتی در عظیم آباد بکمال عسرت گذشت روزی در …
فارغ بودن با … گفت که حاصل … گفتم از لطف … بمن … گفت اگر در اینجا او نیز شما … کنند حمایت شما را که می توانند نمود هر اگه
همانجا روید شاید شما را او سعی روزی نماید و ما مردم جناب … باشما گفت محال حمایت نداریم و بنا بر نام رفاقت او باعث شما ظاهر و
… نمی توانیم نمود زیرا که در ابتدای ایام تفویض معاهدت هر سه صوبه از جمله شرایط و عهود دیگر که انگلیشیان با او نموده بودند یکی این هم بود که در کار رعایای
… باید زبان کسی حمایت … ننماید فقیر هم دید که راست میگوید بهر حالیکه بود بمونگیر رفته … بملازمت … رسیده مورد الطاف بسیار گردیدم
و … یار … اصلا … روز دیگر تا … محصل بود … را حیرت و اندیشه … تحصیل کلمه طیبه لا اله الا الله که
در کتاب الدعای شیخ مرحوم محمد علی الحزین اسکنه الله العالی فی اعلی علیین مسطور است شروع نموده تا سلخ ذی الحجه الحرام باتمام رسانیدم نیت اینکه
او تعالی مرا از شر … خان در امان نگاه دارد … تشنیع گرداند اتفاقا عجیبی … شد در مجلس عاشور از اول روز مهربانی بسیار کرده پیش خواند
… نزدیک خود نشاند و سخنان بسیار با من کرده تا آخر مجلس در اختلاط بار داشت روز دوم بگمان اینکه مهربانی او نمی باید … در آن بد اراده … پیش
دور تر گردم بار طلبید نزد خود نشاند و گفت هر روز همین قسم نزد من می نشسته باشید چرا تا حال احوال خود بمن نگفتید گفتم جناب عالی را معلوم است
… گفت که عالم الغیب نیستم گفتم عرض خواهم کرد گفت کی گفتم عاشورا بگذرد گفت در عاشورا کدام کار دنیا بند است که این بند باشد گفتم
درین مجلس حرف دنیا نمی توانند شد و عرض … درین روزها کسی بار نمی شود گفت البته فردا صبح عرض اول نوبت حاضر باید شد حسب الامر بعمل … (?)

مبلغ سی هزار روپیه بقصد انعام داد و دارایی سید اکبر که از نجابت گهر محروم و از بی تجربگی ها بیهوده از راتبه حاکم در که ماه بماه میداده باشند و ز مؤدی العبد ذو ... حاکم بنگاله باشند

و نجابت عالیجاه آن که ... فقیر را برای سلام در منصب یکبار فرمان داد و سید علیجاه العبد باز برده زور و بدارا و دیوان خانه تمامت بیدکه مهابت سید علیجاه بار دیوان خانه

آنکه به ساحل حلیمی ... بیشتر تکرار شده بود و در آن زمان انجام آورد در کمال بی تکلفی و اختلاط و دیدن آمد و در آن جهت هر زمانی بلکه ... شنای اوراق تا کال الدین ...

از حصال جاسوسی از طرف جماعه انگلیسیه مذکوره بسبب امید او در نیابت راتبه گار و در تخصیص مواقع کارگذار و زر دار از حدود امید داشت ولا این جمال در حق ... و

اول بود بهر صورت با وجود آنکه فقیر را شریک بود در سیر آن باز و بعضا بر تجارب جماعه انگلیسیه نیابت صعوبت دارد در کمال ... از حال ...

زمان نظر علیجاه بسر غلام حسین خان دارالعدالت دیوانی به مهابت جنگ العبد جلیت ... به جمعیت تکرار مذکوره مأمور در دارالعدالت دیوانی به میر قاسم خان ... سید عبدالله

که بیشتر در عهد هیبت جنگ بنابر اصلاح ... دارائی سید علیجاه را به محمد ... مصاحب هیبت جنگ نامزد شده بود و ملازم سرکار ... متعین براد مذکور بود با

در زمره رفقای حکمت ... حکم گرگین خان ملازم سرکار میر قاسم خان دارالعدالت دیوانی به او شد و نظر علیجاه معزول گشته بنابر حکومت ...

بار خود مقید گردید و چندی او قبل از آن ترا علیجاه بمسوی میر محمد قاسم خان از نیابت مرشدآباد معزول و سید محمد خان که مرد دولت یار

از آن ... میر قاسم خان دارینی انعام اختیار خان جد میر قاسم خان بود بجای او تقرر و عسکر علیجاه معقول خلف سیف الله خان حکومت صوبه دار به جد

راج شاهی صوبه بنگاله مأمور شد و ترا علیجاه بحضور رسیده در مونگیر اقامت گزید و در این روزها ... علیجاه خلعت میرزا داد و ... علی بیگ داروغه

توپخانه به جنس مهابت جنگ مغفور که بالفعل ملازم میر قاسم خان دارالعدالت ... کار خانهای جنسیه او بود باتفاق دیگر رسالهٔ افواج ملازم سرکار گردید

بلسمن جهقانی آراسته گرگین خان به تسخیر ملک تپیا و با دیب و تیره رنسیدار انجا در نجیب شکوه دارالملک مأمور شد رو دادن سانحهٔ عبرت افزا

بر عبد النبی خان و ابراهیم خان و حسن بیگ و ... شیخ عبدالله بیگ ناگاه و در دو بالا شدن ... سطوت میر محمد قاسم خان عالیجاه چون

میر محمد قاسم خان را دعوی همسری بلکه برتری با شجاع الدوله خلف صفدر جنگ که از ارکان سلطان هند و خطاب آصف جاهی اختصاص داشت بود برای

خود خطابی از خطاب مذکور اشرف و اعلی تجویز نمود و طلب داشت و بادشاه بحکم ... قبول نمود و منصب هشت هزاری با خطاب عالیجاهی برای

برای او در شروع سال هزار و صد و هفتاد و ... فرستاد و این خطاب رواج و شیوع یافته از آن باز غیر از نواب عالیجاه بخطاب دیگر کسی

او را نام نمی برد در بین ... قضا شیخ عبدالله در خلوت با عالیجاه ظاهر ساخت که محمد علی به ... و میر ... علی و ... علی برادر زاده های

که از رؤسای سپاه و تجربه آورده جنابعالی اند با گرگین خان صاحب عهد و پیمان گشته ایمان غلاظ و شداد با هم در میان آورده اند و تسلط گرگین خان

بر افواج و عمله و ارکان دولت ظاهر است و دولتخواه به پاس نمک خوارگی معروض نمود الحال اختیار بدست ولی نعمت است میر قاسم خان بعد

اطلاع بر این احوال بر زبان خاطر گسترده چون کتمان چنین امور بر ارباب ... دشوار بود شام که وقت سلام گرگین خان بود العبد و در روز دیگر

آهسته آهسته استفسار امر مذکور نمود و او خود از کاری که کرده بود چگونه آگاه نباشد دست و پا برده فسرده اعتراف کرد و سبب آن دولتخواهی خود

ظاهر ساخت که برای کار سرکار و جانفشانی در راه شما باید این عهود و مواثیق بعمل آید و هر که خلاف ... باشد ... در فکر برانداختن نیاید ...

دولت خداداد است چون توسل شیخ عبدالله با جگت سینه از سابق معلوم عالیجاه بود متوهم گشته دانست که تیر یک جگت سینه این دشمنی را در رفاقت دوستی
با من منسوب نموده زنده پیر برهمی انوراج است و کارگین خان نیز که بنیاد رسیده بود که از شکایت شیخ عبدالله رخنه در بنیان مبانی اخلاص و اعتقاد او تواند نمود
هم درین زودها رحیم الله خان نام شهنی پنجابی که جوان شریفی و در لشکر بود و کمان سخت بسیار پر زور میکشید با نازکی از بتهای اغنیای فرود
رابطی داشت و از غش شکرالله خان پسر سرفراز خان میزد اسپی کمیت به قیمت سه هزار روپیه خرید و قصد مگار شکرالله خان را که بزرگ اعیان لشکر و ارکان
دولت عالیجاهی خطوط ارادتی خود متضمن استدعای محبت کلی در جناب [illegible] حسب الامر عالیجاه معتقد بود و صدای داند به سبب قاسم خان از جهت ما او مطلقی داشت
آورده بود قصد مگار رهگذر را در خانه خود جای داد و میر قاسم خان از استماع این خبر بر رحیم الله خان غضب شده حکم فرمود که او را بیارند و رحیم الله خان در جواب
عبدالرسول خان برادر دست محمد خان یکه تیر رسل داشت پسر کلان عبدالرسول خان که عبدالنبی خان نام و در کمال غرور و شجاعت بود بیرون را در خود را
مشهور حمایت رحیم الله خان داد آنها از خوف عالیجاه ابا نمودند او تن تنها از ده نموده بیرون بیرون در پیش او افتاده ممانعت نمودند که عهدها نهایت جان نیست
تا نوع عقوبات اخلاص مقتضای خصوصیت بندگی ها نوان داشت مجرمان و پسر ایشان تمام خاندان ناچار خواهد شد او ناچار شده دست از حمایت رحیم الله خان
برداشت و مردم عالیجاه او را برده در جلوخانه دیوان عام مقید نمودند اما عبدالنبی خان زهر خورده خود را هلاک ساخت و همدران ایام چیپامن داس
را که یکی از تواشیدان ملک به حصور متوطن اینجا بود میر قاسم خان نظر به خبرت و هوشیاری او را مور امور کرده فرموده متصدی تمام آن سرکار گردانیده مدارالمهام
آنجا ساخته بود خطوط او که بر مشتید از آن فرستاری اینجا نگاشته بود در دست جواسیس عالیجاهی افتاده از نظر شش گذشت و شهری و مذکور مخصوص او گردید
به حصور سید القادر رو گزشته که از ایام معزوره سلام فقیر بود و بنده ها حاضر گشت و عالیجاه در کمال کروفر در بار عدالت گرم کرده نشست بتدبیر موافق ضابطه
لوید سلام هم ساعت نشسته بر خاست و سلام رخصت نموده برآمد چو برابر آسید برآمدن فقیر دو نیم ساعت بیشتر رابا طلبیده به برد حکم شکستن و حاضر بودن نمود چار
نسخه حکم مقدمات عدالت الیفصال یافت عمله ارادت خصوصیت نمود همه بیرات رسید و لبه دادن که متعلقه بود تیر استاده باندر اول رحیم خان را طلبیده
چون حاضر آمد بر عتب و هیبت از وی پرسید که من ترا اگر گفتم و منع کردم تو باز بر سر همان کار رفتی اگر با آن زن سروکاری نداری این اسپ سه هزار
روپیه در لوگای صد و پنجاه روپیه چگونه خریدی عذرهای غیر مسموع به کمال عجز تا گفتن آغاز نهاد او تکذیب ورد اقوالش نموده در غضب شد و باز
گفت خدمتگار شکرالله خان که دشمن و مفسد است چرا در خانه خود داشته او همان قسم عذرهای پوچ با عجز و اضطرار التماس نمود و قبول نفرموده حکم کرد تا
بینی او را ببرید و بر خر سوار کرده بنده تشهیر نمودند و از آن ایام سه بدر کردند بعد از آن چیپامن را حکم کرد که بپای فیل بکشند تا هلاک شود او
آورده که خطوط مجعوله اند جواب داد که مهر و دستخط است دستخط از خط نشسته مخرص با این خطوط توشته تو تطبیق داده تصدیق نموده اند که خط است صورت
مهر او را هم شنید و بپای فیل کشید تا هلاک شد بعد این دوام برکت علی محمد علی و حیات علی را طلبید چون حاضر شدند بر آنها هم طیش و خفگی
بسیار فرموده گفت تو نشما ها البته در پای خود بسته آمده اید و اکنون از دو من قبیل سوار و صحابه رساله و سردار نیز از آن سوار شده اید و اگر این خان را
به سن گرگین خان نموده ام که در سر کسی نیست مبتوجه شما چه اراده با او عهود و سوا تمودید میان آورده اید چون انها را قبل از این اگین خان

فهمانیده و مطمئن خاطر گردانیده بود با استقلال جوابها داده که تقویت آنچه فرمانید صحیح است و صدق لیکن اهم غرض از تبدیل بی وسیله امیر از طرف انگلیسیان است

ایم اگر قصوری از ما بظهور رسیده هر چه بدتر ازین جزا باشد راضی‌ایم این سخن را مکرر رسید انها هم همان جواب را هر بار اعاده نمود و بعد لجه از آن

شیخ عبدالله را که حاضر بود روبرو طلبید و گفت شیخ از آنها آنچه اظهار نموده اید ضرور است تا من آنها را به سرکار رسانم در صورت کذب خود مهمای عقوبت

باشید چه در صورت عدم اثبات گویا اراده استیصال فوج را هست من خواسته بر دید نشیمن مکرر چون معلوم داشت که فیما بین گرگین خان و عالیجاه

بزور اتمیعه طرحی شده تجدید عهد و پیمان بعمل آمده است اکنون مکابره نمودن سودی ندارد و الحال که سپاه انجمن از زبان شهادت نخواهد کشود القدر

کار خود نموده چاره بدبختی ندیده زبان بکام خاموشی کشید هرگز مرشد و رد عالیجاه باز سخن اول تکرار نمود اما از شیخ مطلق صدای بر نخاست

و روز دوم از نصف النهار درگذشت تا الوقت اهالی دربار برحاضر و نقیبان دیوان و جمیع عمله دیوان عدالت ایستاده بنده را که طلبیده ایستاده بود

جواب سرجا نمانده که در مجلس بسبب طلبیدن من چیست آیا مرا هم آنجا بینی منهم دانسته از حضور من چه خواسته تا آنکه خود دریافت و تغیر سعت نموده بود

خلوت سرا به سلام میاد و بنمود نمود همراه من بیاید از آن دانستم که امری مسطور دارد چون اندرون نشستم مرا بی‌کلفتی به نامی که در رودروش یک سر مکور

حاضر گشته اند در حضور مکور در آن موضع مجالسه عظیم‌آباد فرستاد و سوار جلو رو از خانه خود داد تقریر عظیم‌آباد رسیده از امر مذکور را منقح نموده

در مرتبه برگشت و شیخ عبدالله را مقید به مونگیر فرستاد آخر در زمان جنگ با انگلیسیان بیچاره را حسب الحکم عالیجاه گردن زدند **ذکر آمدن**

شمس الدوله هنری ونسترا از کلکته به مونگیر و عظیم‌آباد و شروع شدن بنای بیگانگی میان انگلیسیان و نواب عالیجاه میر قاسم خان

بحسب فرمان مهاراجان تعدیر هنری ونسترت شمس الدوله را که گورنر کلکته بود اراده دیدن عالیجاه و سیر مونگیر و کوه‌های عظیم‌آباد و جهت تجربه تجربه‌ها هم رسیده از کلکته عازم

اگر دید تا سما بار از رسیدن آنجا و دیر دوران دیده جاها را دیده روز شنبه پنجم ماه جمادی الاولی یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری به مونگیر در آمد

گردید عالیجاه از قلعه مونگیر با باغ کود در کشتی که سه کروه مسافت است استقبال نموده در کمال احترام و التیام به مونگیر آورد و عمارتی که گرگین خان بر کوه چه

سیتا کوند ساخته بود منزل گاه و نشیمن ساخت و ذخیره جاهای برای آن صاحب نشست و گرگین خان بیچاره عملجات ... را برای مهمانی و سرانجام ساختن

امور سعی کرده ایستاده بود خود رخصت گرفته داخل خانه خود در قلعه گردید روز دیگر شمس الدوله برای دیدنش در قلعه آمد و عالیجاه تا پایین زینه‌های عمارت استقبال

نموده به مسند خود نشانید و تکلیف و حیا و آنچه لایق مرتبه او دانست بفعل آورد تا بعد از بیست و سه روز ... میر محمد قاسم خان نکتها از فرقه به نیت دیده گرفت

او نیز تکالیف رنگ که برای عالیجاه آورده بود دیگر از دیده شب چنانچه مرسوم بود بنگاه برد قاسم علیخان ضیافت نمود و در تماشای رقص دیده رخصت گردید تا

چهار روز بود در تکالیف از نظر عالیجاه میگذرانید روزی عالیجاه فوج و توپخانه خود را که با اهتمام گرگین خان تیار و برق انداز آن بدانهای آن در رنگ

مورد بسته بود دید به نیمرخ آئین و ترتیب ساخته که با طمطراق خود به شمس الدوله نمود اول بعد از ملاحظه در سر کلمه تحسین نمود و سفارش فرمود تا سبحان الله انچنین فوج

فوج را خوب آراسته اید چنانچه باید میبرسد اما برای جنگ مردم هندوستان خوب است زنهار که با این فوج اراده خصومت و مجادله با انگلیسیان نخواهید نمود

که از عهده برنخواهید آمد و از برای تمامی هندوستان بالفعل با بردی شما و البته اگر سپاه فرنگی شود تمام هندوستان یک سر در تعداد درآید داد

اهل ولایت زبون و خوار خواهد گردید با مردم بزور زبان جنگیده بر آنها غالب باید بود در روش و قاعده که من فیما بین انگلیش و هندیان نگاه داشته
ام تجاوز ازان نباید نمود که عمل نمایید بار با نفاق ها و شما بار ام و اگر بر در کمال رفاه خواهید گذرانید و در صورت بر هم این بنا در میان آمدن مبارزات
عالمی در معرض هلاکت و ذلت خواهند افتاد یک شعبه در هر گوشه ترقت نموده عازم تسخیر شد تصحیحی که مست لشکر و سپاه بگیر بر اخر
ناصح مشفق بگوش رغبت بپذیر درین عرصه میر قاسم خان گفت که در حمایت نام انگلشیان مال تجار بسیار بردند و بیار اندک فایده که با انگلشیان
میرسد بنقصان مسلم خطیری ازین میشود و میخواهیم که حکم کنیم محصول از انگلشیان بر بهیه تا محصول کنی معاف خواهد بود و شمس الدوله گفت چون محصول
تجار انجماعه از قدیم معاف است درین ایام چگونه میتوان گرفت تعهد انشما در نیابت محلت نکنید بر به کلکته رفته تدبیری این امر انمشیت داده
بر گاه حکم منوال جاری خواهند نمود و شمس الدوله مرخص گشته به عظیم آباد رفت و از دریچه چند در عظیم آباد و جهیره بسر برده به کلکته بر گشت و میر محمد قاسم خان
بامید وعده او مطمئن گشته اخذ محصول را جازم گردید و تجمال خود لعید اندک زمانی بطور اطلاع نگاشت که ان شاء الله تعالی چنین خواهد شد شما را خبر دار بوده
تا رسیدن حکم احتیاط نمایید که مال اینها بلطایف الحیل رفتن نیابد عمال همه را این حوصله و شعور معلوم که ضبط و کتمان اسرار توانستند نمود و کار بجوی آورده اند
کرد که ازاین می باید شد و لهذا شروع ممانعت و مزاحمت کردند در پرده از رد کاربر خاست بلکه بعض جاها که انگلشیان متعاند با میر محمد قاسم خان بوده اند
چنانچه مستر الس صاحب کلان کوتهی عظیم آباد که با میر قاسم خان عناد داشت طرفدار است بود در همین قسم در جهانگیر نگر مستر [illegible] این عمل
غیر معمول بنا ورده بعض عمال میر قاسم خان را بدست آورده محبوس که غیر معمول و بی دارجی کرده بود در گرفته مقید داشتند تا در کونسل کلکته جرم اینها
ثابت نموده سزا دهند و بعالیجاه گورنر بالا هاستی و خفیه رسانند و قبل از شروع این سانحه عالیجاه را سنوتیاپال به ترغیب گرگین خان [illegible] افتاده
از سو نگیر بطرف نیپال نهضت نمود گرگین خان چند از قبیل اهتر قاسم خان پیشتر شتافت قبل ازین شمس الدوله از عظیم آباد برگشته به کلکته رفته بود عالیجاه
هنگام عود از نیپال با درعین همان سفر از جسارت انگلشیان آگهی یافت اکنون ذکر رفتن میر قاسم خان بطرف نیپال که اول پی اقبالی هستیم
بود نگاشته بعد ازان مبارزت او با جماعه انگلشیه رقمزده خامه وقایع نگار خواهد شد **ذکر رفتن عالیجاه بطرف نیپال و برگشتن ازانجا بی نیل مدعا**
چون حصول طلا از نیپال و بودن انملک از دولت مالامال شهرت تمام داشت حرص شده که در مزاج گرگین خان با فراط بود در حرکت آمد
به استظهار فوج کارآسته بود عازم تسخیر نیپال گردید و مردم واقف کار از کنه امره دشناسیان و بعضی از باربان فرانسیس که در راه الفرقه بها سکونت
داشتند و در آمد و رفت سیم ساییده اکثری را از انجماعه که اندک هوشیار بودند با خود یار ساخت و بتحقیق تجسس راه و نشان راه باب عبور و مرور
از دره‌های کوهستان انجا آغاز نهاد و بعضی از انها که سخن سازی و هنگامه پردازی در مزاج داشتند متعهد رسانیدن گردیده بتسخیر ممالک انجا نموده گرگین خان
کرامتی چند گاهی تسخیر بلده [illegible] رابطه امور مطلقا استبا نمود و تسخیر آن [illegible] نیپال نهایت سهل شمرده عالیجاه را تشویق این سفر
گردانید علی ابراهیم خان بهادر و بعضی مخلصان دیگر هر چند ممانعت نمودند و بنا جاری دلالت باتفاق انگلشیان فرمودند و عرض کردند که اگر این سفر
خواه نخواه منظور نظر گردید انگلشیان را با خود شریک باید ساختن صلاح امور است چه اگر [illegible] تسخیر بلده مذکور [illegible] فهو المراد و اگر منعقد گشت

برای خیال جالی انهار الحمل شماتت نخواهد بود واتوه صلاح مآب بسببی گردید به مساجت ومماطلت گرگین خان پسر بابت القصه چون تبارگی تهیه مفتوح گشته

بود عالیجاه بنیه واستیصال مذکور را بهانه ساخته بتاریخ بیست وسیم جمادی الثانی یکهزار و یکصد و [illegible] بسمت [illegible] روز [illegible] از طلوع قصبه مذکوره

شکست نموده گشکار [illegible] گرگین خان جبید [illegible] از عالیجاه [illegible] از [illegible] خود [illegible] داده [illegible] ما [illegible] عالیجاه [illegible] رسید

گرگین خان [illegible] که جانثار از [illegible] رسیده [illegible] آمدن [illegible] نمود مردم [illegible]

شروع شد [illegible] گرگین خان [illegible] شده از یک عقیده [illegible] تمام که مردم [illegible] آمدند [illegible] هنگام شب [illegible]

از اطراف [illegible] گرگین خان از هر جانب [illegible] سنگ [illegible] بود [illegible]

اختیار [illegible] تمام که [illegible] بسیاری [illegible] گرگین خان رسید [illegible] گرگین خان [illegible] این احوال [illegible] منقطع [illegible]

از [illegible] در [illegible] و [illegible] متصور بود زندگی ناگوار گشت نه پای مقاومت داشت و نه [illegible]

[illegible] گردید چاره کار خود [illegible] است [illegible] و این خبر [illegible] خان رسیده باعث [illegible] گردید آخر بنا بر این [illegible]

گرگین خان را [illegible] پروانه [illegible] گرگین خان نوشت [illegible] خجالت جدید عارض گشته [illegible] زمان

نکرده [illegible] نمود عالیجاه [illegible] ناکسی [illegible] فرستاده او را [illegible] گرگین خان [illegible] شنیده اطاعت [illegible] علی [illegible] خان بهادر

در [illegible] است بنا بر این [illegible] است [illegible] مذکور [illegible] گرگین خان [illegible] علی ابراهیم خان [illegible] در راه دیده [illegible]

[illegible] احوال [illegible] می آیند [illegible] توقیف نموده [illegible] آوردن گرگین خان [illegible] باشید که

محل خطر نیست [illegible] استعجال [illegible] آقا [illegible] است چون سخن [illegible] در نظر مردم [illegible]

اطاعت امر [illegible] صلاح [illegible] سکوت [illegible] علی ابراهیم خان [illegible] گرگین خان [illegible] جرئت [illegible] بود

راضی [illegible] نموده [illegible] عالیجاه [illegible] عالیجاه [illegible] کلمه [illegible] در خاطر [illegible] و [illegible] عظیم آباد

[illegible] در ضمن [illegible] انگلیسیان [illegible] محصول [illegible] معمول [illegible] عمال [illegible]

عالیجاه [illegible] نموده [illegible] محمد علی [illegible] عمال [illegible] عظیم آباد

را به علت مذکور مقید نموده [illegible] فرستاده عالیجاه از استماع این خبر [illegible] خود را [illegible] نموده [illegible] انگلیسی [illegible]

[illegible] خود [illegible] که [illegible] انگلیسیه را مقید نموده [illegible] فرمان [illegible]

بودن [illegible] المهام [illegible] عظیم آباد [illegible] عالیجاه [illegible] نیابت [illegible] صوبه عظیم آباد [illegible] میر [illegible] خان [illegible] حاکم [illegible]

[illegible] آباد [illegible] نیابت صوبه مذکور [illegible] نموده [illegible] چون عالیجاه خود [illegible] انگلیسیان [illegible] نموده

[illegible] ملاقات نکرده [illegible] خان [illegible] نموده [illegible] چون میر [illegible] خان بهادر [illegible] نیابت صوبه عظیم آباد [illegible]

در طلوعه گذاشته راه تبریز را همراه خود گرفت و در سوم از عظیم آباد کوچیده عازم مونگیر گردید بنده بسبب عارضه بیماری رخصت از عالیجاه گرفته در عظیم آباد
توقف نمود و سید علیخان و عالیجاه علیخان هر دو را در بنده که ملازم کارشان بود نیز همراه رفتند روز چهارم از کوچ عالیجاه علی علیخان را دیدم که ناگاه برگشته آمد گفتم
سبب چیست برگشت گفت عالیجاه مرا و سید علیخان را رخصت نمود که شما ملازم من هستید لیکن همراه من در سفر و حضر بوده چرا تصدیع میکشید بهتر آنست که پیش والد خود
یا در عظیم آباد یکجا در آرام باشید بنابرین من خود برگشته آمدم اما سید علیخان این سخن را چندان خاطر نیاورده همراه رفت بنده دانست که الحال بنای مشاورت
با انگلیسیان گذاشته آمد بنابرین چون آمدید علیخان و بنده بسبب آشنائی انگلیسیان اعتماد ندارد بلکه بدگمان است از پیش خود دور نموده بودن انتهاد
حضور خود مصلحت ندیدند لهذا بصر ... پیش او باید رفت و باید دید با مرکوز خاطر چیست و درباره مردم چه خواهد نهاد با وجود بیماری و عدم طاقت سواری اسب و غیره کشتی
را کرایه نموده بمونگیر رفت بعد ملاقات از سید علیخان سکنات احوال نمودم از نشان تیر سخن که عالیجاه علیخان گفته بود مذکور نمود اما فی الحقیقه ما فی الضمیر عالیجاه را تفهیمت
این امور که فرموده بود مسجل دار از راه رعایت عنایت نفهمیده بود لیکن بنده اندیشید گشت تا آنکه بعد از پنج روز عالیجاه میر شمس الدین را پیش بادشاه و شجاع الدوله
برای استدعای اتفاق و اتحاد و ... عهد و پیمان در خصوص آنکه اگر او را با انگلیسیان کار بمجادله و مقاتله انجامد قرار بر ... و تحسین و تشویق عالیجاه تا شنید
فرستاده مراسم مذکور که بنده نهایت اضطراب در کتمان اسرار از شما در دست گفت که سید علیخان را بخوبی فهمانیده تاکید کنید که همراه من برود اما شود و از راه
نزد والد خود برود پرسیدم سبب چیست که این برادر او را میر قاسم خان از نزد خود دور نموده است گفت چون بر شما اعتماد دارم انچه واقعی است میگویم
لیکن شما هرگز پیش کسی بر زبان نخواهید گذاشت که کشف این امر موجب خسران بسیار برای بنده است فی الحقیقه عالیجاه از سید علیخان مطمئن نیست و دوست
انگلیسیان میداند لهذا درین روزها که اسباب بنای رعیت با جماعه مذکوره اماده گشته بودن سید علیخان در لشکر خود مصلحت ندیده اند اگر تنها ان را رخصت
می نمود دلکون خاطر مجمعی میماند لهذا عالیجاه علیخان را هم شریک آن گردانیده گفتم پس بنده چه اعتماد دارد باین گمان او باید که من از اینجا بیرون نباشم
چرا بنده را از لشکر خود بر نمیکند گفت شما را برای بعضی از کارهای خود بنا بر طرز آشنائی با انگلیسیان پیش خود نگهداشتن صلاح میداند و هم شما را
بطور یرغمال ضمان افعال پدر و برادران شما نگهداشته بنده در کمال حیرت و یاس از جان دست برداشته و خود با من همراه بنده به تنهائی یکسره در صحت
و سید علیخان را از راه نهایت مدارج فهمانیده در ضبط و کتمان آن قصه اهتمام داده در حفظ از رد تسلی و تخصص گردانید و خود تنها در مونگیر بیمار افتاده بود لیکن میر قاسم خان
برای رفع بدگمانی اکثر جویای خبر من شده فرستاده خبر میطلبید و در هر سه روز طعام از سرکار خود مقرر ساخت تا بنده بغسل صحت نمود در روز عید الفطر بعید بدلیش رسید
مهربانی بسیار فرمود چون بهتر است که اندرون آن روز بنده بر در دولت ... در جلوس سلام حصه نمود ایستاده کلمه چند متضمن مهربانی گفت و روز ... از خاصه های
داده گفت چون صاحب من خوب کردم که برادران شما را پیش پدر بزرگوار شان رخصت نمودم تا بآرام نشینند و دلفراغت بگذرانند بنده را خود اصل احوال
معلوم بود بعد التصدیق و تحسین او نموده عرض کردم که غیر از دوست دیگری کیست که در ماها و از سرکار خود دیده ... توکری ... دوستان دارد
بعد از آن گفت که از اول هم آشنائی با شما داشته ام و بنا بر انها خود مر ارتباطی بود این کدورت که هم او اینجا جاری تصدیق نمودم بنده را در اوایل
که میان ما و او سابق بدگمانی ... بلکه اندک تفاوت ما را حاصل بود مطلق بالجمله و بزرگ او میر محمد جعفر خان و برادر زن او میران بنا بر تباین مزاج ربطی و اتحادی

نشود سبب علتی جان چون اگر در بنگاله در زراعت افیون غالب بود با این قسم مردم از خشکسالی شهادت از جمله با این هم آشنا بود ذکر مقید شدن بعضی
گماشته‌های انگلیشیه به فرمان عالیجاه و رسیدن خط شمس الدوله گورنر متضمن عدم التعرض بر خرید محصول از اموال انگلیش و امتناع نمودن عالیجاه از قبول
مذکور و معاف نمودن اخذ محصول از جمیع تجار بیگانه در ممالک محروسه خود دادن دستور العمل به عهده وکلای انگلیشیان به طور سفارت از طرف
کرنل ملکم و مهر سیدات مشارکت با انگلیشیان عالیجاه در گره دادن جواد دفتر عظمی کمال عالیجاه حسب الامر اولیای دولت قاهره بعضی گماشتگان
انگلیشیه را بدست آورده به تنبیه‌های خود فرستاده و عالیجاه ایشان را مالکیت گماشته‌های خود متعهد دانسته به سبب مخالفتی که از زبان خان قبل از رسیدن
شمس الدوله به کلکته فرستاده از حکم اخذ محصول العمل آمده و انقضای این امر حادث شد تا بجای رسانید که گماشته‌های طرفین متغیر گردیده در بین آشتی و صداقت
مسدود رخا برگاه که شمس الدوله در خصوص تخلط درست مشغول گردید و تندر اختیار به فرستادن حکمی که به نزد فانخان مشکور بود از دست او بدر رفت و
وکونسلیه‌های کلکته که از طرف ناشنیده بود به جمع آمده شمس الدوله را مورد ملامت و حمایت تبر خان نموده مشغول خرج ساختند و ناچار گشته عالیجاه
حکم معافی محصول از انگلیشیان برداشتن گماشته‌های مقید ایشان فرستاد چون این سخن غیر مرضی میرقاسم خان و موافق رضای کونسلیه‌ها که
بالاو عناد داشتند بود دیگر قصد آن بر خاطر بیاوران آمد از قضیه محصول هم از اموال ایشان مستقر داشتند حکم به معافی کل محصولات از جمیع تجار در
داده در جواب حکم کونسل به شمس الدوله نوشت که تجار رعیت هر یکی از متوسلان انگلیش ساخته مال خود را بی‌رسید آنها می‌زند در صورت معافی محصول
شان معافی محصول اگر تجار راست مگر قلیلی از صنعا و بیچارگان که توسل با انگلیشیان عملیه آنها نتوانستند کرد وجهی از محصول آنها داخل سرکار
نمیشود بنابرین مساوات نمودن جمیع محصولات مناسب نبود چه هرگاه مهاجنان و تجار عمده محصول سرکار را بابت بدهند تشدید برای بیچاره را
تقلیل وجهی از آنها به هر سانیدن چه حوائج در بسته شد و برای استخلاص گماشتگان قطعی شده در این امر انگلیشیان مادی شده گماشتگان
ما را مقید کرده برده اند هرگاه گماشته‌های ما را رسید کلکته خلاصی باقیه در این جا برسند گماشته‌های ایشان هم خلاصی یافته خواهند رفت چون این
جواب به کونسل کلکته رسید کونسلیه‌های معاند عالیجاه که در آن جا جمع بوده اند گفتند که غرض عالیجاه از این معافی محصول اهانت و خفت ما است
تا ما را با تجار دیگر مساوی سازد اگر او را با ما سر آشتی و صداقت است باید به دستور سابق محصول انگلیشیان معاف دارد و از دیگران
میگرفته باشد و ما امیدواریم که شمس الدوله را طرفداری عالیجاه غالب افتاده خبر از آن خفت و اهانت ما مردم گردیده است یکی را از طرف کونسل
به سفارت پیش عالیجاه بفرستیم تا پیش او رفته آنچه مرکوز خاطر ما است ابلاغ نماید اگر او به پذیرفت فهو المقصود و الا میان ما و او آشتی نخواهد بود
شمس الدوله در آن وقت بنابر ازدحام کونسلیه‌ای مخالف عالیجاه و قلت طرفداران خود بنابر قاعده کثره مغلوب بود و مخالفت رای آنها حکمی
نمی‌توانست داد لهذا ناچار گشته حسب الحکم آنها مستر امیت و مستر حی با معتمدی از انگلیشیه و یکی کپتان جالس به سفارت روانه
مونگیر گردید و شمس الدوله مصحوب معتمدان و وکلای عالیجاه خطی با جمال گورنر متضمن رازی از آنها پیغام فرستاد که عهد و پیمانی که روز اول میان ما و شما
از طرفین گمشته به عمل آمده و بر زبانی طرفین ثبت گشته از عهود و مواثیق مذکور بر گشتن ممکن نخواهد بود باید شما هم بر پیمان قول دستور ارزانی دارم

۱۶۱

راسخ دم و ثابت قدم باشید بالفعل به سبب جلدی شما سر رشته اختیار از دست من بیرون رفته و کونسلیه‌های دیگر که با شما می‌انقلاب دارند
در کلکته جمع آمده طرف‌داری آنها بر طرف من و دوستان شما غالب گشته است بر وفق استدعای آنها به سفارت مرود کلکته آمده‌ام که منتظر دارد در هر چه موافق
رضای شما نباشد چون حاجت هم ندارد بالفعل به خاطر ایست و دیگر فی‌الفور خود قبول نموده اند بی‌ترا خشنود مرخص نمایند تا قضیه طول
نکشد و منجر به فسادهای عظیمه نگردد که خدا نخواسته اگر هنگامه‌ها بدین صدد رسد هیچ چاره کار از دست من بیرون رفته هیچ امری خاطرخواه شما مشیت
نخواهد یافت و در صورت استماع نصیحت من و دیر رفتن مزخرفات کارها همه به کام شما خواهد انجامید و کونسلیه‌های مخالف شما را در عرصه پنج شش ماه
حکم برطرفی رسیده از کارهای خود که در اینجا دارند معزول خواهند گردید چون خط عالیجاه رسید گرگین خان را که از عظم رفقا و معتمد علیه او بود و جمیع کارها
خصوص معاملات انگلیسیه به مرتقی ایما و اشعار او نگهبان آنکه هم مذهب و به ضوابط و قواعد آنها آگاه و از احوال‌شان مسبب بود در آن در پیش او دیگر
دوستان در کلکته کما ینبغی خبر است لحیل آورد طلبید به مضمون خط شمس‌الدوله مطلع گردانید و در باب قبول و امتناع امر که خط شمس‌الدوله متضمن
آن بود استشاره نمود گرگین خان که به سفاهت مجسم و مرد که محبت مجسم بخبر و از کل عقلا و نجبا نفور بود به عدم قبول حکم شمس‌الدوله ترجیح داده گفت
حالا جناب عالی و انگلیسیان با هم برابر اند اگر اطاعت خواهند نمود روز به روز پست و خوار و ذلیل و بی‌مقدار خواهند شد و اگر به جرات و استقلال
کار فرمایید روز به روز غالب و انگلیسیان مقهور و مغلوب خواهند گشت عالیجاه که خود تابع رای او بوده به هر حال مطیع و فرمان‌بردار بود از اراده نمود در خاطر
خود تصمیم داد ذکر اندیشه مند گشتن عالیجاه از جگت سیته و مهاراجه سروپ‌چند و طلبیدن آنها را از مرشدآباد تا مونگیر در قید و بند عالیجاه را
بنابر اطلاع بر اجتماع کونسلیه‌های مخالف خود در کلکته و مشاهده آثار منازعت با انگلیسیان تشویش عظیم از طرف جگت سیته و برادرش مهتاب‌رای سیته
بودن آنها در مرشدآباد مقرون به صلاح حال خود ندانست بیشتر آنکه جگت سیته در معامله سراج‌الدوله با میرجعفر خان و در دلیهه رام و در باره میر جعفر خان
با میر قاسم خان سازش ساخته تزویر و تدبیر [illegible] نیکو پیموده اند در [illegible] مساعیت با انگلیسیه رو نمود عالیجاه را که شناسای احوال آنها بود اعتمادی
بر آن هر دو برادر نمانده آنها را در قابوی خود داشتن اصلح امور دانست و چون مبدا آنست که فقط به نوشتن خطوط آنها را مستعد به مونگیر نخواهند نمود بلکه
گمانها باید از طرف من به خاطر خود آورده چه عجب که به هر صورت خود را به کلکته رسانند و نصرت مخالفان من برو تدبیر نمایند بنابر آن به جان عالی شأن
محمد تقی خان بهادر و کوزه گلدانی سیر بیری که حاکم بیربهوم و جوانمرد یک رو و دولت‌خواه و صمیمیت خود بود نوشت که خود را الیه به مرشدآباد رسانیده
خانه‌های جگت سیته را فروگرد تا بطرفی برآمدن و رفتن نتوانند و چون مالکار ارمنی که یکی از خاصان گرگین خان است در رسد جگت سیته
را حواله او نموده رسید به مهر او بگیرد و مالکار مذکور را با چهار پلتن روانه مرشدآباد ساخت تا در آنجا رسیده جگت سیته را معه برادرش
مهاراجه سروپ‌چند همراه خود با احتیاط در حضور پیش آرد اما نسبت به هر دو برادر مذکور در ظاهر سوی آداب و استخفافی به عمل نیارد محمد تقی خان بر
بر وفق فرمان لشکر به مرشدآباد رسیده خانه جگت سیته را محاصره نمود و پیغام فرستاد که شما هیچ تحویر [illegible] از آنجا خود راه ندهید مارا با جان
و مال و آبرو و ناموس شما کاری نیست مگر عالیجاه شما را پیش خود طلبیده [illegible] به تشویش نمودند به خاطر جمع به مونگیر بروید چه در برادر مذکور به صورت

جاره را اطاعت و تبعیدار گشته بر جند بعد در سه روز مالکان ارمنی هم در رسید جنگ سبه سه برادر چند دم اراه ارمنی مذکور روزانه سوگلی گرد بعد بلند زد دست

عالیجاه نمود موارد استمالت و عنایت گردید ما مورید خان چوپانی و گرهای در سوگر شد نه و حکم شد به سرور رشد آباد و متوسل افغانان بوده در دربار سوانح لطیف

که داشتند آمد در تربیت بمیرده باشند اما از طین مردم ارسال این ما مور بودند با محبر در ترجیح طرف نیستن تواستند آن محال ها ما چار بموجب امر بنای جرگه

در سوگر جا بکه عالیجاه شهار مبرزه گردانداخته و بر درگار بعدار او میکه نیست در ساخته مکتی بماند که جنگ سبه نهایت اراده و بهار اجه سرور بد هر دو تبیره جنگ سبه

تسخیر چند بود دیده در هر دو مجمی علم هم اگر سبران فتح چند جنگ سبه در حیات پدر در زمان دولت و سرکار شجاع الدوله ناظم بنگاله در گذشتند و تسخیر چند سبه با این

هر دو تبیره مشغول شد و در عهد مهابت جنگ با تعداری زندگی داشتند که خرس را بنا بی نسبت و دولتی داشتند که در عهد انها ار حدی از مهاجنان

هند و دکهن را با انها محال برابری و همسری نبود و جمیع مهاجنان گر یعنی اقبال انها بودند در بنگاله جنگ مرشده و اول در رود شدن چون شهر و رشد آباد

حصار ندارد نیست میر جعفر بیگ گرهی جنگ سبه قبل از وصول مهابت جنگ بخبر رکجه عارتی نمود گویند دو کرور روپیه نقد و جنس از کات نقد بدستش آمد

اما جنگ سبه بقدر نقصان او برابر برگاهی شمرد در مدعی بوشتن هندوی کرور روپیه بودند که درستی یا شد لیکن بمجرد دیدن بار جه کاغذ مهاجنی کر

برآورد همراه بوشته برادر سرعسکر برساند بملحقش انگه دولت انها بمرتبه بود که بیا نش محمول بر مبالغه و اغراق می تواند شد و هزاران گماشته و وکلاء

و رفقاء دولت آنها ما لک مبالغ خطیر شدند و الی الآن که سالها بر توزیر انها گذشته و کار مهاجنی بنا بر تسلط انگلیشیان بر مملکت بنگاله خراب گرد

انتهار ایشان بود هزار هر یکی از منتسبان آن خانه از کمال رفاه و آرام بسر میکند در تشخص خبر آمد آمد مستر آیمست استمهار یافت ذکر آمدن

مستر امیست بموگیر بنابر بشارت گورنل بنیس عالیجاه و کشته شدن بجاره هنگام محاوره در مرشدآباد بنگاله **عالی جاه میر عبدالله صفوی را که ذکر تعریفات**

مختلفه در بین اوراق گذشت نامبرده بنابر آشنائی او با مستر امیست از عظیم آباد طلب داشت و لیعد رسیدنش در موگیر چون خبر کوچ نمودن مستر امیست از مرشدآباد رسید فقیر

و میر عبدالله را با استقبال مستر امیست مامور نمود و مستر گرگین گفت که شما هر دو را که با مستر مذکور آشنائی دیرینه آید از تمام اهل کلکته مزار دست استقبال او باید رفت

در باید در با ... که ما فی الضمیر او چیست و چه اراده در بنجا می آید و لیست لغو بر کاره معه یک متصدی فارسی نویس و دو جماعه دار هر کاره که هر یکی ده نفر همراه

او بود با ما همراه کرد و هر دو جماعه دار مذکور را فرمود که در لباس خدمتگاران یکی سایه دار و دیگری آبدار همین قسم با میر عبدالله باشند خصوص

در تشکیه با مستر انگلیشیان مذکور باشیم با کسی از اشیاء در خانه ما آید باید که جماعه داران مذکور در ان نوبت از اول مجلس تا آخر حاضر و سامع و ناظر باشند

و هر چه گفتگو میان ما و انگلیشیان بزبان پارسی باشد و یا اشاره و ایما به عمل آید انها هر روز نوشته می فرستاده باشند و یکی از هر کاره های متعین خط مذکور را بجوکی ڈاک

رسانیده و تاکید رسانیدنش مخصوص نموده خود با راکده تیش با حاضر باشد با این حال فقیر و میر عبدالله از موگیر کوچیده در کنگار بنا در رسیده بملاقات

مستر امیست بهره اندوز شدیم و در عین معانقه احوال التیامی هر کاره های که با مر خود بودند گذارش نمودیم و مستر امیست دم ابایش احوال بار را در بار رفیت در

گفتگو خرم و احتیاط ار کار زیاد شده سخنی که مناسب نبود دیگر دنه بعد از نزول در منزل اغلب اوقات با در صحبت انگلیشیان مذکور میگذشت و گفتگوی

که در میان ما و انها می آمد هر کاره ها متصل و فقیر و میر عبدالله تجملش می نوشتند یک روز فقیر بنابر رفع بدنامی خود و میر عبدالله با مستر امیست ما و از اکنید

172

تا وارد بشوند آنچه منظور عالیجاه بود گفت و بر شد که بسبب آمدن صاحب صاحب با هم مخلص صاحب خیر خواه طرفین ام باید بر باطن الضمیر مطلع گشته آنچه صواب و خیر در

خرابی جانبین باشد گذارش نمائیم امید است تیر بیابانگ بلند گفت که صاحب شدید این روبروی با موافق رضای سخن میگویند و روبروی عالیجاه خاطر خواه او نان

نمابرین رضای طرفین بستور بماند آنچه منظور ما است بدرایه ظهور نمی باید برآید همین اینقدر مسافت طی نموده ایم خود برای سفارت آمده ایم تا روبروی عالیجاه

آنچه گفتنی است بگوئیم و آنچه او بگوید با شنویم نمابرین ما را حاجت و رجوع در تبیان باکسی نیست و در اصلاح طبایر و فتوح لب بیار میان ما و انگلیسیان بمقصای

صلاح وقت بعمل می آید تا عالیجاه از طرف ما مردم بدگمان نگشته بخور ابدا و انهرا نمایان شد روزیکه گفتگوی مذکور میان من و شما امیت بگذر بنده هم

تو است وهم کارها تیر ... قصد داشتند در بیانکلیپور رسیده بودیم که خط عالیجاه بنده و میر عبدالله مضمن طلب بر دو رسید و در آن خط نوشته بود که هرگاه بستر

امیت لشمار ما فی الضمیر خود آگاهی نمند مقید بودن شما در اینجا بیفایده است باید تعجیل از آمدن بستر مذکور شما خود را بحضور برسانند بنده و میر عبدالله

بیش بستر امیت رفته مضمون خط ظاهر نموده مرخص شدیم و در ... بلدبات عالیجاه رسیدیم **معاودت فقیر و میر عبدالله و گفتگوی که با گرگین خان**

نمودار و مراد در حضور عالیجاه در راه هر کاره ها ... متواتر بنا کید طلب میرسیدند بعد رسیدن بحضور پرسیدن آغاز نهاد بنده و میر عبدالله آنچه دیده و

شنیده بودیم مذکور کردیم چون میر عبدالله مرحوم بتقریر دلپذیر سرنشته گفتگوی آن بیچاره ... مذکور گشت و بعضی کلمات آن را پسندیده ملامت نموده مرخص

فرمود فقیر و میر عبدالله بتهای خود رفته استاده بودیم وقت عصر بود که آدم علی ابراهیم خان بیاد در طلب بنده آمده گفت که جناب عالی صاحب را اسم مخلص

طلبیده اند تشریف باید آورد بنده لباس در بار پوشیده همراه رفت دید که در خلوت جا به کن خمام عالیجاه و گرگین خان روبروی هم نشسته اند بنده در کنجی

و علی ابراهیم خان در کنج دیگر ... عالیجاه مذکور که از زبان بنده شنیده بود با گرگین خان میگفت خبر بنده را گفت بیشتر آئید و آنچه در باقیه اید با گرگین خان

بگوئید بنده اندکی پیش آمده روبروی گرگین خان نشست خاطر تو نمابرانکه عالیجاه گفته های او را لایق اعتماد ندانند با عالیجاه گفت که نواب صاحب اگر کسی از

خیر صدر انگلیستان را ... معلوم نخواهد کرد که در کمر خاطر ما فی الضمیر چیست بعد از آن بسوی من متوجه شده پرسیدن گرفت تقریر آنچه با عالیجاه گفته بود در گفتن

آغاز نهاد در حلقه شنیده یکمرتبه مضطرب شد و گفت که صاحب اینقدر چرا میگوئید من چهار حرف از شما میپرسم جواب آن را باید گفت گفتیم بپرسید گفت

اول اراده امیت چیست و در اینجا که می آید با نواب صاحب اراده دارد یا نه و دیگر آنکه هر کارگی قلعه و فتوح مسطور دارد یا چیزی دیگر و دیگر آنکه با ما اراده

درستی دارد یا دشمنی بنده بکمال حیرت در روی او دیده گفت که بنده را از سوالهای صاحب تعجب می آید همین زمان در حضور عرض کرده آمد که اگر کسی سینه

انگلیسیان را بشکافد بر ضمایر شان آگاهی نخواهد یافت هرگاه چنین باشد بنده چگونه بر مکنون خاطر امیت آگهی یافته باشد و آنچه آمدن به دغا

از طرف او میدانید محل حیرت است او تهمت دغا به شما می آید باید از شما اندیشه دغا داشته باشد نه آنکه شما از و این اندیشه را در خاطر خود راه دهید

و آنچه درباره جنس هر کارگی استفسار مینمائید بر که در این قلعه و در لشکر شما خواهد آمد تقدیر منظور و ثابت خود بر کم و کیف آن مطلع خواهید شد مخفی

بیستر امیت چیست و آنچه اراده دوستی و دشمنی استفسار میرود او برای تعجیل سوالها و جواب نزد شما آمده است اگر استر رضای او خواهد نمود دوستی

با شما خواهد کرد و اگر مخالفت مرضی او بعمل خواهید آورد شایسته است که بخصوصیت از دشمنی خواهد انجامید این سخن ها خود قابل پرسیدن عالیجاه نیست

سالار دم مردم جلسه در عصر ما که دگار روبرو قدر تماشائی جهت کمال بنده را رخصت نمود بنده را آگاه عالیجاه را بنده مرشد شد بوده بسر هیئت که از خان گلیس و نمود تقییر احوال

در بساد بستند اسب استقبال را برای را جهت نوبهای در علیمی برادر خود برادر عالیجاه آنروز صبح آمد خراج نجابه برخاسته اند انجمن شده باطل عقیده حال بر جمع

نمود منزل بود بازگشته او برای ذخیره‌ها و ششمین درودی برای جایگاه رسیده بمکر گور مذکور بسر هیئت ساعت در مقصد ونیز یکدیگر ذیحجه ماه غره سر

فارسی خاطر شگفته نوحاسه جوان کلستن جانس گذشتان ترجی و هیئت سرور از آمد اسب انجیل در رهمنا ملاقات برای عالیجاه

اصطلاح موافق عالیجاه آمدند عالیجاه ملاقات برای اتفاق دیگر انگلیس در و ساندیده بهم کشتی در استقبال ملاقات همین به بنده با بود کرده اجتهاد را درست

ضم رسم و رسومات با بهم خود بنده تنز بوده گذاشته آن شان نشستن برای کرسیها در آورده تیر استقبال باطرق برخاسته خرمند ازنشسته قدم چند

نمود قیمت صاحبان از بعد کرده مشاکت خانه تیز صحبت تمام یک ساخته مخصوص آورده بعمل جواهر و صافه مو امیت برای لباسهای انها و بان عطر

از گشت بر خود جای کجا خورده طعام دیده بازی آتش و رقص تماشای شب نصف آمده عهده موافق شب گام مذکور انگلیسیان جمیع مع امیت سیر

و قبیحات و فتنه احسام جانی بنا صحبت بر لکن مذکور شد بسیار یکدیگر همه کلمه‌ها آمد میان در السوال و جواب آمده بعمل مذکور انگلستان رفت در آمد بار بار

لی حرکات شکایت آمده عالیجاه روبروی غیره امیت بسیار یکبار جای که آوردند بعمل شد ابنا استخفاف و رنجش موجب که حرکتها عالیجاه حرکات انها آمدن

حصه در بیرون جاکران احوال حرکات این که دانستند می انها اما خواست عذر نموده ظاهر امر آن در خود اطلاع عدم خان قاسم میر آوردند زبان بر موجب

موافق حالش کسان و گلستن روبروی نمود احوال تصدیق از غیر چاره نمود بسیار عذرخواهی چون لکن شدند می خاطر آزرده و ایستاده عالیجاه

از بیرون سواران جمعیت و عالیجاه ملازم پیاده‌ها بود تیر رس در اندک که خواستند نشسته بیرون خود خیمه‌های از شکار و سیر برای سوار اسب بر صبح اول خود

عالیجاه از انداز برق پیاده‌ها آمدند بیش غلط و سستی بر خود غلبه بنابر گشته متحیر حرکت این از انها آمدند مانع رفتن از را مذکور انگلیسیان گشته سو چهار

آمدند عالیجاه ملاقات چون گشتند جاری زبان بر مجبور خورده بسیار زخم انگلیسیان آوردند حرکت در که کرده روشن را تفنگ فتیله‌های شده حبس مستعد

از بسکه خان جواب در چه بنده کنید خود اطلاع عدم عذر نموده محض انکار خان قاسم میر آوردند میان در بسیار قال و قیل برده بر حد از امر این شکایت

علی ابراهیم ابن خود رفقای یار خان قاسم میر روبرو هر و دید گردیدی آشتی و ارادت صداقت باب شد گشته اگر هم زور ترو ریز یک بلکه است بیجا اصلا حرکات این اعتبار انها دل از

اگرچه بنده نمودند التماس ساییده بهم امیت استر جواب در سب تنها سخن نموده اغماض و تامل انها و نمود می شوره در بیان دیگر و الدین شمس امیر تبرا

آشتی مضمون که لایق سخنان اکثر الدین شمس میر رو در بیا خان ابراهیم علی بابا اما داشت نص بخصوص در روبروی گفتن سخن محال انگلیسیان دوستی و تهمت

اما بندید می نمیدید هم جاه عالی نمایند بر جاه عالی بعتبه هم بیچاره آن داد نشید انها بیع وله محکم حاجت قبا گفته بود لقا و کدورت غبار رفع در

سمیر خاطر روح از ابنا دو تیجی دیگر و خان ابراهیم علی گفته شوره‌های جمیع است مبدأ عالیجاه با سلوک صحبت بهم یک با آمده خان گلین که عصر رفت

آمده بسنگ بخان ابراهیم علی یکبار چنانچه بود متعذر آن اصلاح در که ساخت منسخ و گرم تیر از صمد صفحه بر را خود لاطایل سخنان

توانند گلین خان بدرای گلین خان اشعار بیما باشند ائذ هم خاطر عاطر خاطر پسند خورشید دوخواهان دولت دیگر بنده متمت که برگاه تو است عالیجاه عریضه

173

بعد برای نمیتوانند یافت در صورت خود را و دیگر مخلصان دولتخواه را در تعب افکندن و بتابل لشکر بسپردن سرشود بدارد از انچه گرگین خان التماس به در

مینماید بعمل می آید پس الانسب آنکه زمام این معامله کیفیت اختیار گرگین خان گذاشته خود را و دیگر بندگان دولت را عبث عبث رنجه نباید داشت در هر صورت گرگین خان

بتصرف رساند مطابق آن چه با انچه بعمل می آید بعمل باید آورد در دست رسیده است و غیره را که جات بسبک که لایق شان خداوندان آن قدر است شیت از اراده خاطر نباید

ساخت اگر با اینها مصالحه نمودن و با اتفاق و آشتی بودن منظور است این رسم که با اصلاح رسیده مدعا ندارد و اگر سخن اینها بر قیمتی است

و اراده برانگیختن عیبا بهی و کار را بر سر اصلاح گرگین در خاطر عالیجاه جا گرفته با هم سفرا را از انجا شدن از قانون اسپهبدی و جهانبانی سپردن د

لایق شان خداوندی نسبت اشفاق و الطافیکه از جانب اینها مسلوک و معمول بوده در تشریف که بسفارت آمده اند قدری بران باید افزود

و شود مرخص باید فرمود و مستعد احوالی که منظور است باید کوشید چه هر گاه که گوره بر سطور در سرکت خداء عالی می افزاید و به از قدر نشست و سر انها

جری میگذاید غیر از این که بنیاد کینه و عداوت ایشان محکم تر شود دیگر سودی ندارد چون این کلمات بگوش گرگین خان رسید رنجید در آمدن در بار

درست [illegible] از روی تعاهد و تر رسید در ضمن [illegible] بالبعضی اخبار سر در تحت [illegible] با پنصد سوار [illegible] که بکوه های عظیم آباد نیست در رسید د

گرگین مرحمت نموده راضی بگذاشتن آن نمود [illegible] عدم [illegible] آن گشته سر دادن [illegible] مراجعت و تجسس [illegible] معمول است و صدا بخشش

بعد برای [illegible] علی ابراهیم خان گفت که کاوش در بخصوص فایده ندارد اگر اتفاق منظور است رفتن تنبیه دهقانهای چه قباحت دارد و اگر جنگ

است بر دو هزار تنبیه [illegible] با پنصد دیگر هم اگر از [illegible] شوند چه پیش رود گاه از دو هزار [illegible] با دو هزار و پنصد هم میتوان جنگید عالیجاه گفت کسی این سخن

با گرگین خان نمیتواند که بگوید علی ابراهیم خان فرمود اگر مرضی حضور باشد با گرگین خان گفتن چه قدر کار است عالیجاه گفت البته رفته با او

گفت و باید پرسید تا او چه صلاح میبیند علی ابراهیم خان قبول نمود و عالیجاه مضطر گشته را چه ترتیب رای [illegible] علی ابراهیم خان اینش از فرستاده است عالی

آمدن او بدربار [illegible] در خصوص این کار رنمود علی ابراهیم خان را چه [illegible] و قسم پیغام عالیجاه رسانید گرگین خان بر سبیل جواب [illegible] که

من [illegible] و مردم سپاهی [illegible] مشوره ها کاری [illegible] مشوره از مصاحبان [illegible] خود به [illegible] هر گاه حاجت بجنگ خواهد شد [illegible] نمود

در جنگ [illegible] راضی بقصد [illegible] خواهم شد مشوره که نمیدانم را چه ترتیب رای [illegible] از عقب [illegible] علی ابراهیم خان دید

علی ابراهیم خان گرگین خان [illegible] مخاطب [illegible] نمود که [illegible] عالیجاه از [illegible] خود صلاح رسیده و ظاهر است که [illegible] صلاح شما کاری نمیکنید پس

انچه در حق خود [illegible] میگوید گرگین خان [illegible] علی ابراهیم خان نموده جواب است که جواب [illegible] از صواب [illegible]

رد کنند [illegible] و دست خود را [illegible] گذاشته گفت که بالفعل [illegible] صاحبان انگلیسیان این [illegible] برابر هم [illegible] با انگلیسیان یک

دست خود را [illegible] انگلیسیان دست دیگر [illegible] گرفت و گفت اگر اطاعت [illegible] این [illegible] اینها [illegible] آیند و اگر اطاعت

کنند بطور انگلستان دست دیگر [illegible] خواهند بود دیگر [illegible] در هر صورت آنچه پسند خاطر باشد بعمل آرند فرستادها را از انجا بر جا [illegible]

رامن [illegible] با عالیجاه ظاهر نمودند [illegible] مصالحه با [illegible] گردید [illegible] گذاشته آمده [illegible] ناچار گشته رخصت خواستار

خود راضی بر خصوصیت آمده از انگلیسیان هرگز بر نمی‌گردد آخر الامر گفت و شنود بسیار راضی شد که مستر امیت و انگلیسیان دیگر را باز دهند بالخصوص میرزا محمد علی وغیره

عمال خود که در کلکته مقید بودند بدر مونگیر بفرستد موعود آنکه هر گاه اینها خلاص شده خواهند آمد مستر امیت را هم مرخص خواهیم نمود مستر امیت چون بر کسب خود مستعد

گشته راضی بماندن در مونگیر شد مستر امیت وغیره مرخص شده سوار بجره کشتیهای خود روانه کلکته گردیدند ذکر برگشتن مستر امیت وغیره

انگلیسیان بطرف کلکته از راه دریا و جنگیدن مستر الس در عظیم آباد با میر مهدی خان و غالب آمدن اول بار و گرفتن قلعه عظیم آباد و انگلیسیان بر ... میر مهدی خان

و رسیدن فوج دیگر از مونگیر آخر همان روز و بر آمدن میر مهدی خان همراه فوج مذکور و غالب آمدن بر مستر الس وغیره و بند بر ایشان و کشته شدن مستر امیت

در مرشدآباد و ... یافتن بارئیه عباد و فساد چون مستر امیت دید که عالیجاه مطلقا ملتمس او را نشنید و هیچ جهت خاطر داری او ... نماید ناچار بکمال غیظ

و کدورت بطرف کلکته برگشت مستر الس نوشت که میان ایشان و عالیجاه ... سر گرفت ... و عنقریب خواهد شد شما خبردار و مستعد کارزار بوده هر چه از

بر آید در آن باب تقصیر نخواهد شد مستر الس هم که دل بری از عالیجاه داشت با اجتماع کونسلیه های موافق خود در کلکته ... میداشت که ... در رسیدن مستر

امیت به کلکته حکم کونسل متضمن جنگیدن با عالیجاه و انتزاع ممالک از دست آن ... خواهد رسید بنابر انتظار گذشتن مستر امیت یا رسیدن حکومت او

عالیجاه و مجامع سپاه او شد چون حساب کوچ مستر امیت از مونگیر معلوم نمود که الحال مستر امیت از احاطه افواج عالیجاه بیرون رفته به کلکته رسیده باشد بعزم

جنگیدن با میر مهدی خان و تسخیر قلعه عظیم آباد جزم نموده رقعه ... که سالار فوج انگلیسیه متعین عظیم آباد بود نوشت که امشب با کل فوج در کوتهی ایشان

جمعیت باید نمود و صبح ... ابواب حصار را باید گشود و در کوتهی رسیده های متعدد از نی و چوب برای برآمدن بر بالای حصار مرتب و تیار نموده نگهدارند و

پاسی از شب گذشته بود که ... در وسط شهر خانه داشت رفته ... طلبیده است و اکثر مذکور ... تیر و جنگ ...

مستر الس رفت بعد رسیدن در آنجا معلوم نمود که ... میر مهدی خان بی‌خبر از داعیه انگلیسیان در تسخیر قلعه عظیم آباد که دار الاماره صوبه مذکور بود ... افواج

متعینه تحصیل های حصار بی‌خبری و بی انتظامی ضوابطه که حالا در این دیار رواج و انتشار یافته بعضی حاضر و غیر حاضر و اکثری در خانهای خود

مشغول عیش و آرام بوده مستعد قلعه داری ... مستر الس وغیره انگلیسیان با افواج همراه خود با بی جلادت پیش نهاده ... بر دیوار

حصار ... بالای دروازه ... میر عبدالله ... انگلیسیه ... بتاریخ ... ماه ذی الحجه الحرام سنه یکهزار و یکصد و ... هجری بقدم

جرات بالای حصار بر آمدند ... قلعه ... که در گرد و نواح ... بعضی از انگلیسیان ... برج ساختند

با ... در آمده یک فوج ... که پایین دروازه ... قلعه ... دیگر ... در ...

شلک کیتان با شمشیر گذاشته میر مهدی خان و دیگر افواج متعینه شهر و حصار شنیدن آواز توپ و شلک خبردار از خواب غفلت بیدار گشته ...

در آن اضطراب ... بر سر محافظان ... رسید مقابله ... دار الامارت به شلک بندوق ... آن جماعه

دار ... شروع ... محمد امین خان ... کس که از ... دیگر از ... میر مهدی خان و شیخ برکت علی و محمد

امین خان وغیره افتاد میر مهدی خان از راه دروازه ... اراده رفتن ... شیخ برکت علی مضطر با احوال ...

ار کهرکی راتی مذکور رفته الیس در دیا بر لب دریا چه به دیوره رسیده و مضطرب راه رهائی بر میر محمد امین خان گرفته داخل عمارت چهل ستون زین الدین احمد خان گردید و بر
دروازه برآمده صورت بست و در آنجا مستعد مدافعه نشست تا چه پیش آید و لال سنگه هزاری دروازه قلعه مجیبه را بسته بمدافعه استاد و تنبدوق میزد و از چهل ستون
هم گولی تنبدوق همین قسم می بارید و افواج انگلیسیه در تمام شهر منتشر گشته فصیل و برج حصار شهر را مستحکم ساخت و از دروازه شرقی تا دروازه مغربی
غیر از چهل ستون و قلعه پادشاهی که در آنجا لال سنگه و محمد امین خان قایم بودند تمام شهر در عمل انگلیسیه در آمده تا دو پهر هر جا دست تلنگان و همکاره
های لشکر انگریزی رسید خانه های مردم را بخاطر جمع تاراج نموده هر کاهی در آنجا بگذاشتند ازین عمل کاهی از لشکر انگلیسیه تا از زمان تعجیل نیامده بود در عرصه
میر مهدی خان بقصبه رسیده بود که از افواج دیگر از مونگیر فرستاده عالیجاه بکمک میر مهدی خان در حصار عظیم آباد رسیده میر مهدی خان را بر این حال مشاهده نمود
و کیفیت پایداری محمد امین خان و لال سنگه در چهل ستون قلعه دریافته میر مهدی خان مرقوم بعزم انتزاع شهر از دست انگلیسیه بپای ثبات عازم شهر
عظیم آباد شد و از راه لب دریا تا به برج درگاه سید محمد رسیده سر بر آورد و بطرف دروازه شرقی یورش نموده چون نزدیک به دروازه
رسیدند انگلیسیان دو توپ خورد را از دروازه شرقی بیرون کشیده بر پل خندق قایم کردند و خود صف بسته مستعد مدافعه استادند میر ناصر داروغه پایداران
و حجبه خان و عالم خان که پیشتر از مارکار ارمنی رسیده میر مهدی خان را همراه آورده بودند بضرب بانهای متواتر و تنبدوق ما تلک جمعیت افواج انگلیسیه را
متزلزل و متفرق گردانیده حمله آوردند فوج انگلیسیه را دل از دست رفته پای ثبات بر جای نماند هیچ آهنی در هر دو توپ خورد زده راه فرار پیمودند و میر مهدی خان
سه هزار سوار رسیده در تعاقب ایشان درپیوستند باستماع این خبر افواج دیگر را که بر برج و حصار مستقر بودند تیر اضطراب عظیم رسید داده عار فرار اختیار نمودند
و فتح و نصرت نصیب اولیای دولت عالیجاه گردید و حصار از دست رفته باز بدست آمد و انگلیسیان که بجهه دار شهر بیرون رفته کوتهی خود را استوار ساخته
از افواج منصوره عالیجاه از پای فصیل طرف کهرکی برشته از ازدحام نموده کوتهی را از زیر توپ اندازی گرفت مستر الیس بالقیه السیف فوج انگلیسیه تاب مقاومت
در کوتهی نیاورده آخر شب گریخته به جهادولی خود که در باقی پور بود در صحبت درجه مارکار ارمنی با مستر الیس پلتن و هشت توپ و سر انجام آن رسیده با میر
مهدی خان و غیره ملحق گردید و هنگام صبح از گریختن مستر الیس آگاه گشته بهیئت مجموعی در تعاقب افواج انگلیسیه عزیمت نمود مستر الیس بر این احوال مطلع گردید
در آنجا هم طاقت پایداری و تعاقب نیافت و سر از کشتیها بر داشته فوج خود بطرف چهپرا و از آنجا در دریای سرجو که از طرف صوبه شجاع الدوله است عازم
گردید راه رام همرای فوجدار سرکار سارن بنگالی مقیدر بود جرات از کار فرو گذاشته بر سر ایشان تاخت و از طرف دیگر سمرو همه فوج همراهی خود
دیگر از افواج متعینه آنجا بکمک راه رام همرای بالتعجیل شتافت چون اجل مستر الیس و غیره انگلیسیه هم از پیش رسیده بود دیگر که دو سه پلتن فوج همراه داشت جری از دست
انها بر نیامده و اسیر پنجه تقدیر گشته از دست راه رام همرای و غیره گرفتار آمدند و این خبر مفصل بعالیجاه رسید سرمایه ازدیاد نخوت و غرور و وسیله علو غفلت
رای گرگین خان از خرد در گردید وقت عصر اول خبر مغلوبی میر مهدی خان و مفتوح شدن حصار عظیم آباد بر دست انگلیسیان رسید و جان از قالب
میر قاسم خان بدر رفت و دو پهر گذشته خبر رسیدن میر ناصر و غیره و غالب آمدن میر مهدی خان باعانت این فوج بر انگلیسیان و انتزاع نمودن
قلعه از دست ایشان و گرفتن مستر الیس همه یکی در رسید و جان از تن رفته بر قاسم خان باز به تن بازگردید بمجرد توصیت حکم سواخ توپ شادیانه نمود و صدای

چون جستند بسیار در تیدن ماکبدرا با قبر محرا دیار مبارکباد نذر ربیدن گذرا بر ریمان بلد صبح رسید ورانی ایالی اکوس و اوگو سارا حاره التفار دماتی نساده تفاره

متصل به خرده از اطراف حاره شما انگلیسیان با میرعبدالله امیر اسناسی با ایاس با دارد که لبود زده آباد بعلیم نبس بر جست رخصت انگلیسیه جنگ اندیشه همین را میرعبدالله

که می‌گفت شما گفت عبدالله میر بر تیدند گذرا کیار مبارکباد نذر بسیده شنس حضور بر ابراهیم در هر اقا اللقا فیتر بر گور مید دهند شدن داخل را ایاب اهل کوهی به

کوب اسلوب این با رفاقت که انبیا شناسی که گفت بنده و ماند بر جا پسر از حراس را قوم برقدیم شد برادر انتهایی را دیگر کس زند بخورد هیچ زنده از مردم انگلیسیان

مردم با عالیجناب جناب گر داری شناسی شد تو انتها با که ام ضحه در عسکر من که در عرض بنده نزد با بر مه نگار این را شیر طلبید خود حاره در الحقی از نوح کرده

اولیم دشمن در یاد بازیاب دشمن اگر و اوریم از دوستدار هم ما است کار سر دوست در اگر و دشمن آن شناس و باد شسم با دوست ما دست از دست آن شناسی با که باید را

نماید را هر جماعه از بنجا کی بر در تحقیق اینها شنید در درد اشتی الحال انگلیسیان با و میان که فرستاده رسد تو احکام محروسه ممالک حکام به خبر اضطرابی بعد القصه

مع را بچاره بست سرحد به رسید در آباد شد مر در که عام حکم چنین با شد نوشته اتباع و بر اکر مرجع حکم است ابتر باره در نماید و تبدیل ارتج

هکا سقل شنید ... خان قاسم میر بین زنده از مار که بود نمود الحاح و عجز چند هر نموده محصور خان قاسم میر رام بلد آن دارا جماعه و دیگر سک شهر ایشان همراه

را آنها سر ابتدا گذر سید بیع به آنها همه هجری در هفتاد و بصد که در سنه ذیحجه نهم تاریخ شنبه روز نکرده گرفتن شان خنجر عالی زنگ بی

نزد عالیجاه فرستادند و ... کوهی جماعه انگلیسیه که انقلابها از استبداد دارد بنا رفت ذکر انقصیم سرداران کونسل کلکته جنگ میر قاسم خان در قراردات

میر جعفر خان را ابر ... بنگاله و عظیم آباد در ... مراد افغانستان و ... رسیدن ... انگلیسیان ... عالیجاه و جنگیدن محمد تقی خان

بهادر در نواح کتوه با افواج انگلیسیه و کشته شدن بکمال شجاعت در بین معرکه میر قاسم خان چون دید که الحال تمرار جنگ چاره نمانده محمد تقی خان بهادر

نوصد ... حاکم ... و ... انگلیسیه ... خان و عالم خان و شیخ حبیب الله و غیره را به کمک او فرستاده مامور ساخت که

هرگاه انگلیسیان از کلکته بقصد ... بر آیند ... افواج ... مرشدآباد ... حاجت با آن ... محمد ... خان

نایب النظامت مرشدآباد در ... کتوه ... محمد تقی خان بهادر ... خود ... کتوه اقامت

ورزید چون خبر ... شمس الدوله بهادر ... محمد خان نایب عالیجاه ... مجمل

مضمونش آنکه ... بیچاره که ... آمد و این ... تا این ... ایران

بیام آوردن ... ازبان ... خلاصه این مضمون ... که اگر این حرکت ... برای خود ... آورده

آن در ... شما نهاده ... گردانیدن ... سال

این خط ... شمس الدوله ... عالیجاه ... شمس الدوله

را در آن ... کونسل ... جنگ را

که با شمس الدوله ... شمس الدوله ... حاضر شدند

۱۷۵

شد بنابر آن شمس الدوله احوال دیگر که کونسلیه‌های بیرون گرد کونسل ضیاع ساحل مستر هیستنگ که بعد از آن گفتگو نماید از طرف شمس الدوله قاصد حاجب

اظهار نموده است شروع این گفتگوی میرقاسم خان بود با مجادله شوره بار داده ضیاع این چون در شان بملازمان شان نموده انکار بر احمل را

بسخنان بالسن نابب بود تحمل که گروه ایکه هیستنگ مستر زدند آورده ربان نز هیستنگ مستر و الدوله شمس به نسبت ناسزا سخنان بعضی آهسته سوار و خود گفتگو در طیش

وجود ورود از بعد تاثت حاره کونسل به نشست در برابر که بیماری حالت ملاحظ خبر این استماع با الدوله شمس آمده میان در بنتی خشونت گرم هم با ورده نیا

شمس الدوله ناموس نبوده عالیجاه درین رسم و عدم ایسن مستر و امیرت با که کونسلیه‌ها اگر چیست غرضی و نیده بتقرها صاحبان که رسید مجلس در

این بر نیز مال و حال لی یک عصب ارشادت نبود شنیده شان احترام بر تکمیل الیس مستر گفتن بعلو و امینه مستر شدن گشته و اند نبوده

کاغذی بر آن جواب در الدوله شمس بود تواند می دیگر چه خواه کینه آن با سنجیدن و عالیجاه از است انتقام بغیر غرضی که دند ساختن متقال

عالیجاه انگلیسیه افواج بطرف از گاه هر اند گرفتار خان قاسم میر دست در انگلیسیه سرداران و سرداران اسیر بسیار جماعه و نهمی الیس مستر که نوشته

خود از مقیدان استخلاص و اینست فی مشیر اول که است مصلحت مناسب خواهد که انگلیسیه عالیجاه سرای بر است یقین و و اور استیصال در

الدوله شمس که بود بالیقین بلکه غالب ظن از دیگر کونسلیه‌های چون آریم بر انتقام عهده بمبارزه از آن بعد و نمایم سفاک آن دست از

کونسل در نشسته الدوله شمس یکه کاغذی آن بر جواب در مستقید بر نموده بر تزویر بر محمول را هم او سخن این سنیده میرقاسم خان نصرت و حمایت

بانجوام آشتی در گر دست منظور او بی انتقام از غیر بار کند قاسم میر از مقیدان سر بر صدد اگر که نوشته خود بخط بیکی هر بود انداخته

خان جعفر میر بر تن جایز نامل بدون آن گفت گو دشنام خود حسید در رنجید او بودی بر نامی نمی قبول گر عهده بر آید دست که کار مکرر خامه که الدوله شمس نزد

سبکاله تکلیف کرد را خامه خاتمه آمده خان محمد میر نیستی اتفاق با و فرستاد باید خود فوج با ساخته منصوب خان قاسم میر اینجا از و رفت باید

ملکیه از ساخته درست خان جعفر میر خود کرد شهید نامه و ابن بمیان قرار و قول استحکام و شروط بعضی تعیین و گفتگو بعد نمود خود عساکر مرافقت و

و سیمر ساران کار سر از دوبعد هی نام راه بدست انگلیسیان جزیره و الیس مستر شدند بر اقبال برگشته عالیجاه با و بال و اجل استیصال و ارده را

در آمده عالیجاه کار سر ضبط بود الیس مستر همراه بود که یاقی و کوتهی در انجامیکه ساز و اسباب و نهایت ملتیمعلی اسهای شدند و تو اب آمده گرفتار

مقید را اسیر بیچاره آن سرداران نموده علی محمد خان شیخ جوار آن را رودسرور دیگر الیس مستر عالیجاه و فرستاد بموکر عالیجاه الحکم حسب خان محمد میر را مقید انگلیسیان

خود تعقل نموده رحم آنها از بعضی اند بکشند را ریتع هار بیچاره که فرستاد حکم آنها با بودند آمده خان قاسم میر عمال بدست انگلیسیان جای هر در داشت

بود منسوب دلطرف خرد سری که آنها از بعضی و دند دار بر سر را مقیدان گردید مشاهده انگلیسیه فوج علیه اراکه بعد کردند رنگ در ذرزه چند نموده فرار کار

سپرده خان وارگین و علی محمد شیخ الخوالدین انگلیسیان جزیره و الیس مستر بند کشید تیغ بیدریغ برتیع را بیچاره مقیدان اند بوده انگلیسیه افواج از

شناسا الغرض اینکه بر اطراف فرستاد گفته تقریر به خود تکلیفات و حسرت احوال این از که داد و رد نمود می آنها بالای دیگرها و محافظت در تاکید کمال

او اوقام آمدن خبر بود بالیقین بلکه میرفت گمان حد به شد مصلحت وقت اقتضای را اعتبار به هم را ضرورت گفتن ادب بار در محفی کرده آنها حسابی و بهمین

نمود بنا بر لطف عالیجاه پی به سبب آنکه شد اگر من الحال این امر نکنم از این بزرگان تر جدا حدود شد لهذا مجمل احوال را از عالیجاه کیفیت حرام داده که انسانی
نسبت منصب آتیه بدارد که در نیت خیر گری نماید اما این سخن بنظر و کنایه بود بنده التماس کرد که باضافه ولایتی زیاده تر از من نسبت خاطر دار از خیلی بسیار شد
بنا بر این عرض کردم اگر غفلتی یحال از منظور باشد العجل آید واگذار العقیده دار سرکار باشد مرا باز کاری نیست حرفه شیر دارند العجل آرند تنبیه کردند در حسب عملی
را بیش خواند و گفت که دار الحال حسین خان بنجاه سوار فرستاده این خبر چون درست می از بهر اطلاع از ندیم و پسر صدر جا آدم های ادیب فرستاده باشید
خبر از بس بیش خود بدار است بنده احتیاط کنید که او را در باکول و با مبوس وضع در ایالت دیگر تصدیع نشود اما احتیاط کنید که اندوه رفت و انجام و سلام از با یاران
نباشد که مبادا انفسه های بزرگ حادث شود در بنده بجان خبر رسیده دیگر از این مقوله ها از هیچ یک گفت و انگلیسیان بیچاره به کمال حفاظت و احتیاط در بدن دیگر
تا بر سبب عالیجاه در عظیم ایام مقید بوده اند

ذکر شرارت‌های شیخ حبیب الله و عالم خان چغور چابان و غیره از رؤسای محمد تقی خان و پیش قدمی خود در سر کرده نمودن در جنگ جماعه انگلیسیان و نفاق ورزیدن سید محمد خان نایب شیراز با محمد تقی خان

محمد تقی خان بهادر که فی الحقیقه سر ایلات ریاست
در سر کرده بود با سید محمد خان نایب شیراز با در امر در لوح و صحیح محض که در اطاعت فرزندی آورد و چگونه می‌تواند که چرا آنچه داریم اطاعت کس لیکن نمایم
از تمام جماعه سید محمد خان آتش کینه در کانون خودی از جهت آتش رشک حسد نکبای بلند آوازگی او نسبت خبر در نبود که خان بهادر در بندر جنگ
انگلیسیان ما مور گشته در نواحی کتوه رسید بعضی اسباب را بدست دارد از دوات حروب سید محمد خان که حاکم شهر حاصب اختیار این اسباب آنجا بود
طلب نمود آن احمق باز بر سنگ تعیین برهم گاری در اتصال اسباب در سر انجام مطلوبه تعلل می ورزید بر قباحت تأمل این کار که حسب حجت
خسران او دراو ادمی نهادند که از نواح شیراز دیگر شنیدند در رسید که از هر سکر دید عجیبی نیست که فوج مذکور را بنا بر اتفاقی که خود از طرف محمد تقی خان
در شکست دلالت و سبب ستم امتثال فرمان محمد تقی خان نمود در شد محض آنکه حضرت شیخ حبیب الله و عالم خان و غیره از روسای لشکر محمد تقی خان رسیده
از چند جای تیم با ایشان گفته فرستاده که یکی باید شد بر اتفاق ما باید جنگید ان ایلیان کس فرستادن لعوان او کرده الطرف ایلات نگار کلی فرود آمدند
در روز دیگر خبر آمدن دو بلتن انگلیسیه ای های که از طاهر اکوهی جماعه مذکور رد در ایالت بود شنیده فوج مذکور را اراده رفتن بر سر آنها
سر خود نمود محمد تقی خان گفته فرستاد که مرد با بعضی از برق اندازان باید نمود محمد تقی خان بنا بر سرانجام کار سرکار در تنه بنا بر حقوق چند شیر بچه ها
که خود بهم رسانیده جوانان چیده برای اجرای ها که درده روی به سراسری تکیه داشته ضابطه ولایت ده باشی و یوزباشی و منک باشی برای
آنها مقرر کرده لعید لیاقت سر داری در بابه هر یکی از آنها ها تربیت کرده به دستی روبه دست و صد سدی مقرر کرده همه از آنها مثل آن ابدار
روی بروی خود بکبابانند در آید با بر در از انبار از سرکار خود با او در شتر و غیره تعرض داشت تا از انبار از آسوار احزار شیر بچه و سان از آن
دیگر باری برد و فرس هجایی عقد نیاید باشند خرابر اندرار سبیل انها منه از آقر حیله حفر که سال رآنقوح و تر لی اکخامه بود به کمک خود دستان ایشان معروف
فرستاد جماعه دار ان نتیجه فرمود بالاتفاق مرا در سطور پیشتر ذکر شد که با جماعه مذکور مقابله نمودند که بس انتقام فرار قرار یافت در دو بلتن عالب آمده
به بلتن های مذکور رت تا به ها که از آنجا بر آمده گذرند گرد از شد و حفر دو دریب انبار سیده جای مذکور را از بعضی اطراف محصور نمودند تا آنکه از آنجا

و تیب سیب بلتین های بر دوران و دیگر افواج از نو جا و جو مکان بمرد بلتین های مذکور رسیده آن جمع شد بهیئت مجموعی و کر و فر بسیار در آن

بر آمده در حساب شروع کرد بدیوانوت عالم خان پنج سیف الله و جماعه ... جبه ... صحبت محمد تقی خان بهادر شناخته بمقدور خود دست و پای

خبا بسیار ... محروح و معقول شدن اکثر از سرداران محمد تقی خان جماعه داران مذکور تاب جنگ انها نیاورده بنا چار به فرار شدند چون

نزدیک لشکر محمد تقی خان رسیدند خان مذکور کشته ها را بطرف خود کشیده گریختگان را راه عبور در لشکر خود نداد و گفت که مقاومت و پیکار با اینها

فوج ها را هم شکسته خاطر در جنگ قایم خواهد ساخت و فوج انگلیسیه بر لشکر مذکور غالب آمده در ... کرده از آنجا پیشتر آمد **ذکر جنگ شدن محمد تقی خان**

بهادر در تیر برای کوتره کلانی و کشته شدن در میدان مردانه با کردس اسمالی محمد تقی خان بهادر روز دوم یا سوم پنجم ماه محرم شروع سنه

یکهزار و دویست و ... هجری ... استوار پای ثبات و قرار در رکاب ... بر باد پای راهوار که چون عمر عزیزش سبک رفتار بود با جمعیتی که

همراه داشت بدون استمداد و استظهار از اغیار سوار شده در میدان کارزار آمد و همراهیان خود را تسلیه و استمالت بسیار نموده بجلادت

تشجیع بر جنگ ... نموده هر یکی را بوعده ... امیدوار ساخت و به لجوی ... که در راه او سر باختن ... شمرده یکی بر دیگری سبقت

نمود و خان مرقوم سرداران همراهی خود را تاکید نموده صفوف افواج خود را منتظم و منتسق در ... پیش ... چون با افواج انگلیسیه مقابل

گشت و جنگ در پیوست از طرفین توپ اندازی شروع افتاد و قدم بقدم از طرفین پیش ... هم می آمدند ... را که آجال شان در آن

روز ... رسیده بود هر یکی در ... خود ... که تیر ... دیده ... تا گوارا مرگ ... تا آنکه بدلیری محمد تقی خان ... انگلیسیه

در لشکر ... گشته افواج انگلیسیه ... گردید در ... اول یک زخم گولی در پای محمد تقی خان رسیده اسپ سوارش در میدان غلطید بر اسپ دیگر

سوار شده بهمان ... جرأت ... خصم نموده بهابت ... صفوف انگلیسیه گردیده صفوف انها ... تر ... اما به ...

و ... انها ... جنگ ... تا ... گولی دیگر با اسپ سواری محمد تقی خان رسیده این اسپ هم غلطانید بر اسپ سوم سوار شد و ... پیش

رفت ... یک گولی در پهلوی ... رسیده ... و آن دلاور بهادر دامن خود را ... بر ... انداخت و زخم

را از نظر رفقای خود پنهان ساخت و ... انگلیسیان در ... فوج را در میان ... و محمد تقی خان ...

مذکور رسیده ... تا بر انها حمله آورد چون ... رسید راه ... بهیئت مجموعی ... گلنگ

کردند در ... لشکر بسیاری از همراهیان محمد تقی خان ... ملک عدم گردیدند و یک گولی بر پیشانی خان مذکور که ناصیه اقبال عالیجاه بود رسیده

در ... رفقای خود ... شتافت و ... برلغبه السیف افتاده یا دل ... در کمال خوف ... گشتند و انگلیشیان مظفر و منصور گردیده ...

... گشتند ... افواج ... که ... کمک محمد تقی خان ... ... شاهده این حال نموده راه فرار

پیمودند افواج قاهره انگلیشیه ... را از میدان برداشته برای ... آورده و ... نموده ...

... محمد خان با استماع این خبر ... گشته ... که مردم ... آورد

و با جتماع اسباب زرانه و سامان سرکار عالیجاه که در آنجا بود بر دارند و بسالک فرار بپای اضطراب اضطرار نموده لشکر عالیجاه گرفت میر محمد ارجخان

بدر زران سراج الدوله که در مرشد آباد محروم از صحبت و عنایت عالیجاه بود با اقبال و مبارکباد میر جعفر خان شتافته و ادراک حضور نمود حسن الاتمام

میر جعفر خان مزبور دیگر گشت و در مرشد آباد بنیاد نهادی نام میر جعفر خان گردانیده خود و فارغ البال استمالت اکابر و اعالی بلده مذکور پرداخته بتاریخ

دوازدهم ماه محرم سنه یکهزار ... که بعد از آنکه افواج انگلیسیه داخل مرشد آباد گردیده اند آثار اولی در شهر آراسته ... داده

لشکر و ست بر دیگر ... محمد جعفر خان ... در است خانه مهابت جنگ که دار الامارت مرشد آباد مقرر گشته نزول نمود در روز ... که سنه

هجدهم محرم سنه مذکور بود جمعه افواج انگلیسیه از مرشد آباد بارده جنگ بیرون رفت **ذکر رسیدن خبر کشته شدن محمد تقی خان بهادر بعالیجاه**

زود شادن افواج دیگر به جنگ و ظهور آثار ادبار میر قاسم خان میر قاسم خان خبر کشته شدن محمد تقی خان مرحوم در افواج کوه و بر دوران

شنیده بر ایشان خاطر گردید و شیخ هیبت الله و غیره افواج مختصر سالی از احکم به توقف بسوتی نموده اسد خان پسر میر حسین خان را که فوجدار بن سماکی

بود نزد گرین در بهان سلطه عالیجاه بصوبه عظیم آباد گذاشت با هشت هزار سوار دیگر و مارکار و سمرو را با هفت هزار تلنگ و سانزده توپ و اسباب آن

و دیر ناصر دارو غه با برداران را علی الفور بکمک فوج مذکور فرستاده فرمان نوشت که همه باتفاق در میدان سوتی با افواج انگلیسیه بجنگیند و سید علی خان

فوجدار پور نیه را که یکی از اولاد های میر سلطان فخر الدین حسین خان پسر سیف خان مرحوم در دفت میر قاسم خان بمدارج علیا ترقی نموده بجای صولت جنگ

و سیف خان فوجدار تمام پور نیه بود نیز با تاکید نوشت که عبور گنگا نموده شریک و معین اسد الله خان و غیره افواج متعینه شد اسد الله خان

و سید علیخان و غیره افواج قطع منازل نموده به شیخ هیبت الله و جماعه داران دیگر در میدان سوتی ملحق شدند **ذکر جنگیدن افواج عالیجاه در میدان**

سوتی با انگلیسیان و مغلوب گشتن باقتضای گردش آسمان روز سه شنبه دیگم محرم تقارب فریقین روی داده مارکار ارمنی و سمرو در شارع

صفوف آراسته و اسد الله خان دست راست ایشان به جمعیت هشت هزار سوار و ده دوازده هزار پیاده به تمام شکوه ایستاده و در عقب هر دو فوج مذکور

سید علیخان به جمعیت دو هزار کس جا گرفت از انطرف فوج انگلیسیه که ظاهر از یازده از هزار کس نبوده اند صفها آراسته تقابل شدند و جنگ در

پیوست از طرفین گلوله باری توپ تحمل آمده افواج انگلیسیه قدم بتقدیم پیش می رفت اسد الله خان که دعوی شجاعت بسیار داشت با فوج همراهی خود

به سمت یمین حرکت نموده انفصال یا قدری انتشار در راه بهم رسید از تقسیم افواج انگلیسیه علیه سمرو و مارکار ارمنی ظاهر ساخت اسد الله خان

با زمقادار سپه پور رسیل ری فوج انگلیسیه شده چون رای های بران قرار یافت میر بدر الدین خان یکی از رساله داران ملازم عالیجاه که

متعین اسد الله خان بود با اخوان و اعوان از ان مجمع علیحده گردید که عالم خرد گشته نزد با اسد الله خان گفت که من بشرط آنکه شما

و رفقای شما ام هرگاه اسپان را عنان دهید ان الله تعالی سبقت بر شما میگیرم باید که بعد عنان دادن تاکید آمدن ایشان فوج مقابل سکوتی

بعمل نیاید تا آنچه مقدور است بعد جرأت دو پاداری رو نماید بعد قبول این امر شنید که گور گونش بر آید ز ایستاد چون نعره الله اکبر از آن

جماعه کنیز شنیده دیده که فوج از جای خود جنبیده با لنگ سوار گردیده همراه اسب بر دشمن تاخت در دست چپ ادیر ناصر

از دست چپ و بیرپا صردار دیمه با بداران وغیره یورش بر صف دیگر از فوج انگلیشیه آوردند و عرصه بر فوج انگلیشیه تنگ گردیده بلکه های مقابل
میر بدرالدین خان کمتر از یک بلتن در پیش پا گذشته در اینکه بطرف دست پشت شان بود درآمدند و از اضطراب سبب بود که غرق شوند آب تا گلو و سینه اینها
رسید بعضی از همراهیان میر بدر مذکور مجروح و بعضی مقتول در میدان افتاده ششصد و سی کس همراه او بودند گولی بندوق در دست اسپ سوار انس خورده
رستحوا اسب سکست و اسب برادرش تیر بهمانجا رسیده علی طبیه و از ربیش فیلبان همراهان اسدالله خان تیر برخی در میدان کشته و بعضی نیم جان افتاده باقی
مردم بنا به حال جربجایت که چون اسپ ممل تپان بود به جز به پیش آمدن باقیه دور تر از میر بدرالدین ایستادند و میر بدرالدین شدی از جهت
برآب و گل آن که بلند کرده بودند به روبرو باشند درگذشتن از انجا نمی توانست می گفت که هرچند صدا کردم و اشاره نمودم تا اسدالله خان همراه ان
بیرق اندار رسیده بر سر ملنگان بس باز بزند فاتم فوج جرات نیافت و سرداران انگلیشیه فرصت یافته از سرنو باز آتش صفوف و سرآوردند
توپ از میان ازدحام مردم مقابل انشان می لب در احسند و بطرف دیگر بیرپا صر وغیره که هجوم آورده از غلبه بر لشکر انگلیشیه طرحی نموده بودند بنابر نرسیدن
مدد از هیچ سوکاری از پیش نبرده به زمانی سیر با فوج انگلیشیه دست و گریبان مقابل هم استاده بودند از فوج انگلیشیه که از ضرب روی اینها بود لعلهای
خود حسب الحکم میجر ادمس بسبیته خود گذاشته لوتهای سنگین بشل دو بدر اینها سپین برابر هم رسیدند تا خصم را مجال گذشتن از ان در میدان
در میان مینستر باید این احوال از تقریر زبان خود ارزبل کادرد و معیشیدان طرفین شنیده جرنیل کادرد که دران گنتیان با لفنت بود مسکفت
که در جنگ سرتی اگر مردم عالیجاه را عیث عیث چند رفر دران میدان مشغول جنگ و کار دارند کار ما با تمام رسیده بود چون زمانی در انتظار
مدد گذشت و نیز پیش قدمان حربه جبا که از این قدر فاصله بدشمن نتوان زدند استند هر چند با اشاره و آواز دعوت عقب ماندگان نموده استمداد
ازانها کردند کسی امداد و اعانت انها ننمود مشاهده این احوال از حسرت مایوس در کمال افسوس بودند که در تقصیر گیتیان فوج مقابل با لکار ازینی
و سیم فتحالنقان خود را مغلوب دریا فته دو سه کمتی تلنگه را با کماک این فوج مغلوب انگلیشیه فرستاد و فوج مغلوب هم مردم مقابل خود را جماعه قلیل دید
دریافت که کسی مدد اینها حسابرت ننمود حواس خود را درست کرده اضطرار و پریشانی که جمعیت و طغیان بتبدیل ساخته بر میر بدرالدین این احوال
دیده میمنه رفقا به بیکیش ارتقار از عرصه برگشته و میر باصر وغیره به صاحبت همانجا مانده از لشکر فوج انگلیشیه که بدنفوخ خود آمده بودند در
میدان مردان جان عزیز در باخت الکار ازینی و سیم و خود بیشتر روی گردان شده از شارع عام بپای فرار مسلک مذلت پیموده بودند متعاقب
ان هر دو اسدالله خان هم بتقدم اضطراب آورده دشت ادبار گردید باقی ماندگان میدان سر در پی او گذاشته از آب و بر برداشتند و سیم و دیگر
و فتح بر پرچم علم انگلیشیه وزید جماعه مذکور مظفر و منصور شدند و مجروحان مطروح را از میدان برداشته با ستعلاج و اصلاح احوال شان پرداختند
و از مواج منهزمه میر قاسم خان قطع مسافت بکمال استعجال با دریاچه اد دهوا که عالیجاه برای همین قسم روز ها انرا آراسته و استحکام داده بود نموده
در انجا ماوای گرفتند از فوج معیشه یکه مذکور سیه مردم قرار میدان سرتی تازه متعیان همه که در انجا رسیده بودند بهمان مکان تحصن جسته شد اقعه مستند
و لعالیجاه انجر رسیده موجب مزید تشویش و اندیشه های بیش از بیش گردید نقل عجیب بعض خطوط در وصف گرنیل کاردر ساه که الحال جرنیل رساله فوج

منبعث از انواع صعوبات و کمیت دیگر است حضور فقیر تقریر میکرد که از جملهٔ مجروحان فوج عالیجاه یکی بود که زخم شمشیر بر سر بر بن نخود داشت که در وسط کاسهٔ
سر شکستگی شمشیر مری رسیده تا هر دو حصه را بریده بود و داکتر امید شفای او نداشت بلکه در زمرهٔ مردگان می پنداشت مجروح مذکور مدهوش بود اما چون آمد
شد تا مدت یک سال دانستنا چار او را هم از میدان برداشته در خیمه رسانیده با جراحان دیگر کمک داده است از روز سیوم که علاج جراحان در هم کاری آن آمد دیده
که مجروح مسطور جابجا شده حقه کلی کوچک بهر دو دست گرفته میکند و جراحت ملتئم گردیده حاجت برهم بودن داد اما هر دو چشم او از نور بینایی عاطل مجروح گردیده
بفضل الله بالذات ، و بحکم بالایزید ذکر رسیدن خبر شکست سرگی لیوالیجاه و تسخیر شهادن او متعلقان و اموال خود در ارتیشلو ترشا من و بر آمدن او بدامنهٔ
انگلیشیه در کمال بیم و یأس عالیجاه بمجرد استماع خبر شکستن محمد تقی خان بهادر منتشیه گشته در نگاه داشتن اموال و متعلقان بطرف قلعهٔ رتسا اس گردید
زنهای بسیار که بضابطهٔ امرای هند در خانه او جمع آمده بود دید اکثری از آنها را که با گرانی بطمع حیران و بلا اطلاق بزعم او بوده اند بیرون کرده به سر بازان کرم جا
خواهنده بر زنند و زن خود و خسر خود محمد خان را با جمیع نسوان پسندیدهٔ خود و اموال اندوخته بر گشتی و افیال و اراب و شتران بار نموده مصحوب میر سلیمان
خان مامان در ارتوپیری و جیش ملازمان معتمد دیگر بقلعهٔ رتسا اس فرستاد در این تغییر اندک انقلابی در مزاج ملازمان قطاع طلب و نوکران بلا دیب
بهم رسید اما بنا بر تسلط هراسیکه از تیر فاسمی ان در دل شان بود چندان تغییر و تبدیل در انتظام و اوضاع نسق او راه نداد چون شکست یافتن
فوج خود در نواح سوتی شنید زیاده تر مضطر گردید و عزیمه بر آمدن از قلعهٔ مونگیر با عانت افواج منتخبه دریا چه او دعوا از جبال جنوبی را محل جرأت قسم
به گیاه بوته در نهایت عمق و اکثر کنارهای او صحرای خار دار است و تیر از بیل که بر ان دریاچه عالیجاه ساخته است راه دیگر ندارد عالیجاه در باچه مذکور را
چند قدم عقب گذاشته بیشتر از ان خندقی عمیق کنده و سد بر آن بنا در نهایت متانت بسته یک طرف ساز متصل گردانیده تا وراء خندق مذکور چهلی
عظیم عمیق از دامن کوهستان تا نزدیک دریای گنگا ساخته بر آن خندق هم پلی خام بسته و در سر راه یک برج و خم بطرز قلعه گر ساخته عبور از انحصار
بهمان یک راه دارد غیر ازین راه اهتراق کنکار برای راز محل نیست مگر سه از گیکای گشتی عبور نماید این تیر در صورت وحمت افواج متعدد راست
بنابرین جای مذکور را که اصحت الشرق فی الحقیقه است عالیجاه استحکام داده در قرار رحمت ثانیه انگلیشیه از سلم شعقون میدانست و افواج منتخبه را از مزید تاکید
در حراست مکان مذکور مقرر نموده بود نسبت گرمی تهیات رتبه بر آمدن خود و عمارت سیب از قلعهٔ مونگیر بکاست و تاریخ سفر مقرر نموده و تهیه نهضت در سنت دینا
بخش قسمه را ببرون فرستاد و با خصار جمعیت عساکر فرمان داد ذکر بر آمدن میر قاسم خان با عانت افواج منتخبه از مونگیر و گذشتن بسیاری از متعیدان نجاره ؛
در رسیدن نامهٔ چنبا نگر ناکام و آواره چون عالیجاه از کار ساز تهیهٔ الوداع با نیت تا تاریخ شب چهارم محرم الحرام سنهٔ یکهزار و یکصد و هفتاد و [illegible] هجری نبوی
از قلعهٔ مونگیر وقت شب که ساعت مختار شش بود بر آمد داخل خیام گردید و چون تنگی در مزاج او سرحج یافته بود دلالت گرگین خان این شیوه می را افزود
در بین دال کر احتیاطی در ارکان دولت عالیجاه بهم رسید از مفسدان اندیشه ها به اکراه خواهان قتل آن بیچارگان گردید هر چند تفصیل اسمای کبار ان
معلوم نیست اما با جمال اینقدر میدانم که جماعهٔ کثیری بوده اند از جملهٔ عطای انتهار راجه رام نارائن ناظم عظیم آباد و راجه راج بلبه دیوان نشانها جنگ
که بعد انتقال مروم بدیوانی میرن اختصاص داشت و پس از آن در عهد عالیجاه تیز در اوایل مورد ثانیت نظامت عظیم آباد بود و موجب

178

بستر ستیش و برای رایان امید را رام محو لسپر و راجه فتح سنگه و بنیاد سنگه رشیدداران نگاری و شیخ عبد الله که در پونه مقید بود را اکثری از جماعه مفسدان

دیگر نام آوران که در زمره اشرار بوده اند همه را در ابه صحرای عدم آواره اند را نام این را شنیده ام که ستوبی پر از ریگ در گلو بسته غرق کرده باشند

شاید دیگران را هم همین نوع سیاست کرده باشند و حمایه انگلشیان بیچاره را در کمال احتیاط مقید نگهداشته است هر چند گلین خان در قبل انها هم استعجال نمود که

عالیجاه بر بیم خود مصلحت در وجود آن نهاد است سخنش را در خصوص نمی شنود و سپاه هند لصابطه لوحی که دارند در الفت اندک سر تابی را اظهار نموده اعانت نهاده

تنگ طرفیهای خود ظاهر می نمودند و عالیجاه بمدارا و مماشات میگذرانند تا انکه اخبار سنه مه فرنج بر جمله جنباگر رسیده مقامات نمود در انواع سالفه

و الحقه بر مورچال او دمیوا قائم گشته شد راه عبور انگلشیان گردیده بضمین که جنگ انگلیشیه با محمد تقی خان اتفاق افتاده عالیجاه جویای رفقای جلاد شهنشه

بر د آرزو نمود که کامگار خان هم بر قاتش در آید علی ابراهیم خان بیباد در راه اسطه این امر گرداننده خاطر قوم برل جهد خود نموده او را انحصار نمود

چون آمده جهی لالی برای او مقرر نموده در سفرناله جنباگر همراه گرفت ایامی چند که در امکان گذشت کامگار خان را گلین خان بتکلیف رفیقین بنا به ادمیوا

که مورچال بود نمود کامگار خان در جواب گفت که فوج حاضر انجا زیاده از احتیاج و اکثری از انها در جاهای خود دور از مورچال معطل و بیکار نشسته اند پس

اگر بروم از انجمله خواهم بود بهتر انکه رسید مطاعه برای آن لشکر متعین شود تا حاضران اطاعت او نموده بکار بسر کار مستعد جا القفا اش باشند در باب

سخن طول انشنیده کامگار خان رنجید و گفت شما جنگ را چه می دانید و کجا جنگیده اید انچه من میگویم مناسب و صلاح است گلین خان آزرده شده

شکایت نزد عالیجاه برد و گفت کامگار خان با شمار علی ابراهیم خان بجنگ او دمیوا نمیرود عالیجاه متعلم گلین خان با علی ابراهیم خان در خصوص

کنایه چند سخنان گفت خلاصه اش انکه کامگار خان با سطار فقیه یا مرضیه بجنگ نمیرود و اراده اش انکه اگر نوع دیگر شود قابو یافته ان لشکر را غارت کند

گلین خان میگوید که باید انتظار رام شما دارد علی ابراهیم خان عرض نمود که چاره آسانست بنده را در حضور طلب نموده کامگار خان را مخصوص

منظور باشد با مورفرمایند عالیجاه عذر خواهی نمود علی ابراهیم سوال و جوابیکه با گلین خان و کامگار خان گذشته بود بحضور عالیجاه بتفصیل ظاهر نمود عالیجاه

هم رفتن پیش مطاع ان لشکر او دمیوا پسندیده گفت چنین کسی کیست علی ابراهیم خان عرض نمود که غیر گلین خان دیگر برا انجریه ضیا لعالی نداده اند

اما از طلب او بیرون عالیجاه گفت چه عجبی دارد علی ابراهیم خان عرض نمود کار لیست بتوبه نزدیک امتحان شود عالیجاه که تکلیف رفیق گلین خان

نمود جواب داد که احوال او دمیوا انچه ارشاد میشود و تقصیست در اینهم خبر رسید لیکن من پای خود را بجای عالی بسته ام و در این دار دیگر جناب

عالی را تنها گذاشتن نمیتوانم بهر صورت گلین خان نرفت و کامگار خان را علی ابراهیم خان برای رفع بدنامی خود راضی برفتن پیش نمود

برای تسخیر قلعه و مورچال که در ان نواح انشرلی و سوزنسی انگلشیه از نواح انگلیشیه را برایشان خاطر کرده در تدبیر اینکار در جوانی قدر یافته بود

قبل از ورود او قصیه او دمیوا انجام یافته از شدت برسات و طغیان ابها که در ملک بنگاله با فراط میشود راه تنگ و بار مسدود گردید و

چهار ولی بنیافته لیکن ملکت او دمیوا کامگار خان برگشته بجای خود رفت و به لشکر عالیجاه پیوستن نمود است و همدر ان اوان که میرزا خان برادر

جنباگر مقامات داشت میر ابو الحسن خان که از اقربای میر ابو الحسن برادر صفدر جنگ و از اولاد نجف خان صدر الصدور ایران در با تعلل سالار

شهامت و امیر الدین سلطان از دست لقای شجاع الدوله خلف صفدر جنگ نجات یابد و تمها را با محمد ودیگر از رفقا از ممالک بحر و رکش برآمده بنجیب عالیجاه رسیده او را از درون رشحیم

شمرده به وجه تسلی خاطر او از حسب امر بیگ و سنجمطان جلال الدوله او را موافق ساخت ذکر هزیمت سرور رفیع الدین خان بهادر پیچنگ از لشکر عالیجاه نیلی اذن و اطلاع

الطاف و نیت درین نشستن موفق شدن گرفته به ورود تبایند الله بهادرین حسب امر سرور رفیع الدین حسین بهادر سپهدار جنگ خلف سیف خان بن امیر خان صوبه دار کابل که همراه یکجا

در هر بار میگذرد امیر به وجهی ابلاغ اشاره ثبات بخشید که به تعلیل و وجهی ما را امیر خان سرای او ساخت در چشم حسرت افتاد و گذارانیده انفرادی مجلس با یکدیگر نسبت استحکام

میگرد انتها از صحبت گذرنده به تشریف کنند نهمر یا تبدیل داده مالش را با اتمام ارادت ساخته در روز ایام سر اهل گنگا تمام رفاقت عالیجاه و اسباب سفر جنگ

همیگی میگذرانید و با یار کار ز یتر قاسم خان رسید تا کیفیات بحر از جمع درشان بطرف پورتیه تمها رفته در سیاهی شب نجات به مهدی بیگ میرزا زاده پور محمد داند

او بر خان خود در سپهدار جنگ از سیاست عالیجاه ترسیده ماندن او را از جای خود دیگر در پورتیه صلح نموده گفت زود باید برگشت سپهدار جنگ

بر همان شب سوار گشته در دریا چه پوسی ندیدیم که چاره بجز دور زار آن دو پورتیه در محل اجتماع دریاچه مذکور با شهر سوم از گذر آنجا در مکان میگذرد او را

در کشتی از دریاچه مذکور کشتی یا دو ضد میگذرانید تبدیل یافته سمت دیگر رسانید و نفحص کار آمد مقرر ساخت که خبر جنگ همراه او و موافق استقبال از اختیار یار ساخته

چون انگلیشیان به سنجمطان او و موافق آمدند و سکسب برادر عالیجاه افتاده اول خبر امیر رفیع الدین حسین خان رسید و از علیخان فوجدار به متعین او و موافق

در مکان مذکور از فوج خاک بر زده در را او با محمد و دیگر در دار الحکومه منزل اخ ذلف افتاده بود به در خطر یک در نموده لگ روز به بر گشتی تمها یار شده و نماز

ارسال خرج انگلشی متصل کشتی سپهدار جنگ بوقت و اراسته و پیاده چند یکدیگر آن بوده به سپهدار جنگ خبر یکسر او و موافق صحبت در باقی شب با رکاب گرد راده

مذکور درآمد چون به پرنیه سیال حاکم آنجا در عهد صولت جنگ به حرم مر را داماد و به صورت محذوم زاده بود در آن مکان جا زندان به عمده و هزاران

لوکر به پرنیه مذکور جان با این عمر بر بوده اکثر دوستان مخلص خود را که اعتماد بر انتها داشت مجلس طلبیده به یکدیگر گفت که هر کس از شما انتشار صحبت باشد

داخل بر قلعه ام شب میر انرد و من بیدار آیم که صبح ان الله کی بر رسید لت ابنی عکس مینمایم دوستان مجلس حاکم رسید در باید و اصدقای متعهد خود را از اسم نموده

حاضر آورد و نماز صبح همه صحبت کس بی کم دور و بیش بر سر او جمع آمده اول وقت نماز گور و بال سکه را که تنگ بر در زده خاندان او و در ان وقت متصدی کار گذار

پورتیه بود طلبیده او از محل حاضر شده تنخواه حضور او را از قالوی که محصول آورده معتبران نمود خود بر اسب اقبال سوار گشته بجز دار الاماره تخت نشین علیخان را

که او در نسبت او هر دو نمک بر در زده پرنیه بود بطور عادت گرا بملازمان سپهدار جنگ گرفته در حضور آورد و تندی از غیر اطاعت گم راتبه داد به درود آداب مبارکباد چاره دید

سپهدار جنگ در دار الاماره به مسند ریاست بر آمده دار جلوس فرموده حکم تمیز خلق لتعاره نثار داده بود حسب الطلب آمده اخبار نوکران قدیم خاندانش بهم موافقه

در اول حاضر آمده نذر مبارکباد گذرانیدند و همراه توست مردم متعهد و ساده لوحان تبیه های خزانه را که بجای خود گذاشته بود کشیده طلبید و بر سرکاری متعهد به احسن ساخته

عرضی و خطوط مبارکبادی بر جعفر خان و انگلیشیان نوشته فرستاد چون میر جعفر خان را میر جنگ عالیجاه باقی بود در این امر اعتمید شمرده ... به پرنیه یا قایم

الطاف و موافق اعطاف نام او نوشته فرستاد سپهدار جنگ تمبصرت بخت بیدار به مسند ریاست پرنیه مهر یا مهر و حکم ... به اعمال او ای اعمار آنجا و حکومت

آنجا برای او مقرر گشته تا بارد سلطنت مسطور جنگ بحال و برقرار ماند ذکر جنگ او و موافق قلعه بابنت انگلیشیان بر افواج میر قاسمخان انوج حاکم عظیم آباد

۱۷۹

افواج میر قاسم خان بر در دریاچه اودهوا و مورچال آن نظر تماشا بنشستن فارغ البال بود بامرافعه افواج انگلیسیه نسبت بهجوم نمودن اندازان از حد گذشت

اسد الله خان با فوج خود و آسمرو و مارکار ارمنی و ارکیلوت با توپها و سید و هاشمی و محمد تقی خان خلف آکر علیخان مینباشی و عالم خان جمعدار و

شیخ هیبت الله و هیبت علی بخشی و بعضی افواج سه ساله و اتباع خود در محافظت سد مذکور ... اما عبور مخالف از انجا متعذر شمرده اوقات را خصوصا

در شب بغفلت میگذرانیدند و اکثری که نام سرداری داشتند با برزی بهم رسانیده بودند بشرب خمر و تماشای رقص و خوابیدن با فواحش مشغول بوده اند در عرصه میرزا

نجف خان که وارد گردید بعضی مردم از رفقای میر مهدی خان برادر اسد الله خان و بعضی از همراهیان خود در بلدیان عالیجاه جسیده بهمراهی جمعی دگرفت و بر مورچال

او دهوا ارتفاع کوهستانیان ... بهم رسانیده راهی یافت ... جهیل که نسد ورش انگلیسیه بود پیدا کرد و بنگام شب وقت سحر از آن راه سر بردند ... در غفلت

بر لشکر انگلیسیه جایگه خیمه گاه میر جعفر خان بود ... ریختند و میر جعفر خان مضطرب الاحوال بر کشتی سوار شده فاصله گرفت ...

خود گردید بعضی از افواج انگلیسیه رسیده تیر آتش ... گرفت و میر ... خان دست برد نموده بجای خود برگشت ... که بکار ... انگلیسیان

در بعضی جاها ... که از کمی ... انگلیسیان تیلی ... قبل ازین بنگامه از جماعه خود گرفته در سلک ... عالیجاه بود و موافق

ضابطه ... بدست آن جماعه ... از این راه که میرزا نجف خان ... آگهی یافت ... از احتیاط از آن راه خود رفته

نشانی جا بجا گذاشت و خود بر کنار جهیل رسیده بر بان انگلیسیه فریاد بر آورد که من فلان کسم اگر از جرم من گذشته از قتل امان دهند راهبری نموده

شما را بالای مورچال میرسانم بعضی از سرداران آن ... عهود و پیمان امان را مؤکد ... او آمد ... مقرر

گشت که او آمده همراه ... بر پشت ... هر ... ساخته ... انتظار ... بلندی ... رسید ... که از

کار و رود در ان ... آن بلندی ... کار را ... بر آن مورچال ... که هرگاه بلندی ... فوج ... آید

منتهای ... آتش ... تو ... چون ... شب گذشت ... انگلیسیه ... جهیل که ... بود

دران شب ... آب که ... نموده در دامن مورچال ... اگر ... از ... آب

غفلت بوده اند ... انگلیسیه ... بیدار گشته ... خود ... بالا ... کاهن ...

سنگین ... تمام ساخته ... چون بالا ... آراسته ... افواج

انگلیسیه ... پل و دروازه که ... مشعل ... حرب و قتال ... گوله ...

توپ ... عالی ... عفلت ... آتش ... گرفت ... جماعتی کثیر ... محمد تقی خان

میتابانی مجروح ... مقتول شدند ... بعضی افواج ... مقتول گردید ... غفلت ...

درباره خود ... احوال ... انگلیسیه که ... دروازه ... عظیم ... افگندند ... مردم

مضطرب ... دریاچه ... بعضی بساحل نجات رسیدند و برخی غریق گرداب ممات گردیدند سرداران انگلیسیه ... سنگی

مردم بسر حال خود بحال گذشته یک بهره خود را که عبارت از نشیمن سقف تور است بر پل نخیه دریاچه بزرگ وراستاده گردند نسل بتمر و یادگار بغره که بیشتر برای رفت بود بر

محو را مانده بد باقیماندگان که حالی حساب بود در گرمی آمده بحکم سستری که عبارت از ملکه یا موبحر است است اسب برای قو اسباب خود را گذاشته در نهایت

ذلت و خواری عریان از عزت جانی بدربری در پیرا امیرخان با سعید دیگر از رفقای خود راه کوهستان گرفت و اسدالله خان پیاده با دو میل

راه پیموده اسبی برای سواری یافت بدین قدر بان عرصه فرار با اسباب و اختیار نظم و طوق نموده و بس باندگان که بیگر حیاتش باقی بود بذلت تمام از انجا برهای

یافته با خوران و جباب خود از انشار عالیجاه پیوست شنبه بیست و دوم شهر صفر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری با نیروی صلح لوزنش بزرگ چهار آمد

وجار کمرری روز برآمده سکست نوع تیرباران خانم با انجام رسید و از افواج انگلیسیه ظفر یافته تا یم تعاقب دیر رفتر دوم یا سرخرابی شکست که گمر بر قاسم خان

شکست به عالیجاه رسیده و سپاه برن ناتی خان را اگرچه تمام روز بنا چار گرد انید چون شب در آمد به صلاح گرگین خان مراجعت بمجاریه ترجیح یافته عالیجاه

ساعتی از شب باقیمانده بی آنکه ز کسی بیند سوار شده بمونگیر معاودت نمودن لشکر با یاری چابر در پی اقای خود ره سپر گردیده بمونگیر رسید عالیجاه در

نصیبه کوره دو روز توقف نموده اسبابی قلیل که در قلعه بود برداشت و موجودات سپاه بنابر اظهار اقتدار حد و سکنات فراح ملازمان در باب اطاعت

و عدم انقیاد دیده از آن محرز جمعی حاصل نمود در آن نوبت علی ابراهیم خان بهادر التماس کرد که سید دربار به جاگر دن سردار از انگلیسیه بمونگیر رسید شکست

بدرای یافت الحال هم اگر واگذارید کمال یکتایی است و اگر منظور نباشد مرد از انگیدا شته بعضی از سواران انجماعه گرفتار انده سواری که بار خزانه هم

سپرده پس باید فرستاد بر آشفته گفت با گرگین خان باید گفت چون گفته شد بار رنجید و گفت از تو نیست کی کار نیست در تعالی یا بن امر که نهایت مناسب بود نمود و دیگر علیخان

نام عربی را که از تواج بغداد و نهایت یار مر دیرا رجانت و لیرا دو از رفقای گرگین خان و مر سلطان ابو بود به قلعه دار مونگیر با دو ملیتن معین نموده بطرف

عظیم آباد بنهضت نمود در این مرتبه چون لشکر به دیگر انگلیسیان همراه مقید داشت صعوبت عبور راه خصوص با به حاله تحوار بجانی نیست که در محل

راه جان گذشت و اگر مردم باید به عبور از پل رهوار که از کشتی درست نموده بود و شد و مرور راه که از طغیان آب گرداب هلاکت اگر حیوانات بود

اراده پیش روی نمودند بنده در سیف علیخان مرحوم خلف عسکر علیخان مغفور و میر شکاری و میرزا باقر عبدالله خلف آقا میرزا که مرگ و رنالتیاق

سبقت نموده از پل راهوار گذشته در یک روز در انجا توقف نموده شنیدیم که تاریخ آن بالفعل در خاطر نمانده سانحه عظمی و العلاله خیمی روی داد

بدگوهر که منشاء آن گرگین خان بود که با کسان روی نمود و آن اجل گرفته به مکافات بدطینتی خود گرفتار آمد جهان ای اتفاق را بدر و دست جنت

گرفتار آمدن گرگین خان به چنگال گرگ اجل و کشته شدن او و مقید شدن عزوجل کشتن میر قاسم خان جگت سیته و برادرش را از اراده عناد

و مقتول شدن انگلیسیان مقید در عظیم آباد گرگین خان که تیره عالمی در دل داشت و خود را به تعلیم از جماعه انگلیسیان می دید دست در لشکر ملازمان تبع

انگلیسیان نموده متحیر است که در اضطراب و اطمینان یکسان رفقای خود در بیت سطوت لسبر برد بر شید الست که جماعه انگلیسیه بخندین جنایت

بر این تسلط دست بر ملازمان قدرت یافته اند و ضوابط موضوعه انها اکنون در طبایع القوم به منزله الطبعیات گردیده از تقلید

تا تحقق نزد ماست به بیچاره ارمنی که ابا عن جد به تجارت گذرانید و بنا بر در روزه قدرت دولت بغیر قوم خود که معتاد بان اداریاست چه بگیرد

180

چگونه می‌تواند که کس انگلیسی خارجی بن نهاد   کلاهی یک کیک را گوش کرد   نگه جوان نشستن بر سر اسم گوش کرد   القصه عالیجاه از [illegible] از راه هوا رسید منزل

نمود و انگلیس خان بهادر بمعهود دلیستر از جمیع لشکر فرود آمده در پای خیمه خود ناگهان دو درویش سوار که ساخته [illegible] در جا آمده در نیمه راه خود

خبری در حوالی سند از جوانب تند و تلخ در آن نهار انقلاب احوال را دیده [illegible] شدت و گفتگو بجدت نمودند انگلیس خان بتصور ایام سابق نموده گفت

کسی هست که اینها را در بهره نگهدارد انها فرصت غنیمت دیده با خود [illegible] افتند شمشیرها کشیده به چهار زخمهای پی انگلیس را از پا در آوردند

عجاله بر اسپان خود سوار گشته راه صحرا گرفتند خبر کشته شدن او شهرت گرفت تا لکا ارمنی سواران مذکور را از حد بندوق و اسلحه دیگر دور تر دیده

توپی که پیر ارجنیره بود بطرف انها سر داد صدای آن توپها که بگوش مردم اردوی عالیجاه رسید وصول و ورود انگلیسیان را تا یا انگلیس خان قیاس نموده

اوان توپها را محمول بر جنگ کردند عالیجاه نیز بهمین خیال کرده بر فیل سوار شده راه میدان گرفت و شور یوم النشور در لشکر انگلیس خان بهم رسیده سر

به عسکر عالیجاه نمودند مردم لشکر عالیجاه خصوص متصدیان و باربانان بهم بر آمده بی آنکه حقیقت حال بکنند و [illegible] براه فرار اختیار نموده اراده عبور از پل [illegible] نمودند

و سر در پی هم گذاشته رفت و بار از ران بی اختیار شروع بآمدن نمودند جماعه کثیری که پیشتر آمده ما پیش یک مقیم و منزل گزیدند احوال

واردان دیده مضطرب گردیده نیز در عقب شان شدند و بلوای عام از این رهگذر در جام [illegible] عمده‌ها عمل [illegible] آمدند رفقای ما خصوص علیجان بیگ

و میرزا بابا مرحوم راه [illegible] گشته در تفحص احوال ساعی شدند و مردم فرستاده از رکجیکان پرسیدند که یکی همچون [illegible] که سخن گفتنی تثبیت استماع این خبر

اضطرابها افزود چون احدی خبر از جایی نداشت و بنا بر خوف عالیجاه نمیتوانست که قیام شخصی در اظهار سازد بهمان یک سخن که قابل گفتن نیست گفت

و علی الاتصال در از دحام و کثرت مردم می افزود و پل بدی که نمونه صراط اخر شده عبور و مرور متعذر گشته بود از ازدحام کشتی‌های پل که بسکام عبور

و افیال بسبب گذشتن و بخور دن صدای مثل آواز توپ که در دور ابر بگوش مردم رسید و الیقین پیش شد که جنگ توپ در میان است و طن غالب این که انگلیس رسیده

چون در باب در میان است جنگ توپ شروع گردیده تا آنکه رای یوسف علیجان هم بر این قرار یافت که اسباب بار کرده سنجیده باید باید با [illegible] باید راند

فقیر و میر شطار مانع گردید چون از بعد النصف شب گذشت و آشوب ابدی فرو نشست فقیر یکی از خدمتکاران را فرستاده با او فهمانید که بر سر پل

ایستاده انتظار کشند و هر گاه از وجه [illegible] لشکر کسی عبور کند اورا عرضه را بار گرد مثال لیکن [illegible] از دو باید پرسید که این چه جهت [illegible] فرستاده حسب الامر

بعمل آورد با لکی محقق بعد دو سه سوار چون از پل فرود آمد چنین قدم بر راه از ایشان [illegible] رسید او احوال را نقل نمود گفت بر بن بالکی لاش

انگلیس خان است برای دفن حسب الامر عالیجاه میبریم بعد استماع این خبر اطمینان بهم رسید آمده فارغ البال نشستیم صبح عالیجاه از آنجا کوچیده

منزل گزید یک روز دیگر عازم منتشر شد و در منزل قصبه [illegible] به جلب سیه و بهار آچه [illegible] راه تیج بیدر گذرانیده منتصل به عظیم آباد رسیده در باغ

جعفر خان منزل ساخت و القصه در استحکام قلعه عظیم آباد کوشیده محمد امین خان و افواج دیگر را بجراست گذاشته چون روزی چند بر آن

گذشت و خبر منصور شدن جماعه انگلیسیه قلعه مونگیر را شنید ارشارت عبداد کینه [illegible] در القتل انگلیسیان [illegible] فرمان داد و آن سنگین دل

باد وجود اشتراک مذهب که در سلک زمره یکی از فرق متحمله عیسویان منسلک بود بلا اکراه مشغول نموده در اواخر ماه ربیع الاول یا اوایل ربیع الثانی

هنگامه از یکصد بیشتر بود و هفت هجری شیشه در خانه حاجی احمد برادر مهابت جنگ که انگلیسیان آنجا منزل بودند و الحال خانه گور محل قبر جماعه گردیده در عظیم آباد

گردیده جای مشهور فی شده است در آمد و بیچارگان بی اسلحه و بی یراق را الغرض بعد از آنجا که اطلاع کت انگلیسیان محبوس شدند که در ضمن ترتیب بحر و اضطرار از گذری

از آنجماعه دل از دست داده بنای استقلال و تقابل قاتلان استاده به شیشه‌های شراب و سنگ و خشت آنچه دستیاب در جنگیده ره به صحرای عدم گردیدند

و تیر در پیش از قبیل این نظام را ابو طلب برخی از مخصوصان خود را آن نبد دفعه‌ای چقماقی و پوشیدن آن برابر با عدد و خود را بود بی تشریف شد می‌گفتند که اگر

بر دست آید از میان سخنان جنگیده می‌ایم و اگر بر آمدن نیاید با آن بر دست شیر بر جماعه کثیری را کشته ایم از آن همه کس عبرت از ذکر فلان که به خیلی حالی است

مردم با اگر همگان ارکان دولت عالیجاه آشنا و با عالیجاه هم از جمله اصدقا بود دو کس زنده ماند بنیاد صبح آن شب که انگلیسیان مقتول گشته بود فدیه از بار رفت

اما از قتل آن جماعه مخفی مانده و اگر اطلاع می‌داشتم بوده سکدر تغییر بعیض جانب عالیجاه گفت با شنیدن آشنای شما آید بنده چون خبر گردید متحیر شدم که

از شما کیست و از کجا بر آید بعد از آن گفت خیر بالفعل برو خبر طلبید بنده که از خود خان خود محکم و رسالت ابراهیم خان بهادر اقتدار نموده متصل بحرین است

خبر داشتم که آتش تیره طلب است بعد اندک زمانی چوبدار آمد گفت که می‌طلبند رفتم ماندن فاصله دادگر را آورند لباس هفتسی در بر داشت بعالیجاه موافق ضابطه

انجمن انگلیس خبر را بنده بر آورده عالیجاه گذشت و گفت میان ما و شما این عمل بد بود و مصالحه نموده گفت مرد آشنای خود را شنید در پهلوی خود نشست عالیجاه گفت با یاران

در دیگر بار شما این دغا بازی رنجی دارد شما از فوج انگلیسیه بهادر یاران در خانه خود داشته و تفنگ برای جنگ با برآورند و اگر در کمال ادب جواب داد که من از

مردان تیر اهتمام انگلیسیه نا آراسته اید و ابراهیم شنید اما اتهام دعا بر خود روا نداریم من این کار نکرده ام اگر ثابت شود الحال هم راضی ام که کشتن من فرمان دهند

عقیده تمدخان برادر امیر خان عمده الملک بنده در آن وقت حضور عالیجاه نشسته بود در خانه او دیوار بدیوار خانه داد که گفته آن این همسایه من اند از آن

بیرون شنیده و از هر که خواهید تحقیق نمائید چون این سخن بی اصل محض بود در خاطر قرار گرفت که ای بیدم تقصیر او در خصوص دل بعد از آن مهر بی اعتبار نهاد گفت اگر خواهید ملکه

بر و میرزا الله بخش بن شنیده داد اگر از هوشیاری قسمتی کلکته را انکار کرد عالیجاه می‌خواست که شاید بر قتل او ترس الدوله صلحی باید تیمور گفت که آن را

در بهای باید فیها نشنید بنده تر سیده که مبادا در تهمت متهم بر امری که عرض این را دم ناچار حسب الاشعار در سایه سرایر او که از تهمت بر ده آنچه مرضی او بود گفتم بسیار زد

و گفت با قتل میسر است امکان مصالحه نیست عمده و انتساب جماعه دیگر نیز مقتول شدند بنده آمده با عالیجاه اظهار ساخت عالیجاه خلوت نموده داد اگر از نزد خود خواند

و علی ابراهیم خان بهادر را شریک مشوره گردانید و اگر گفت که این را امکان ندارد از اول خود خوف جنگ در پیش است مرا بسکه از که پیش بردم داد اگر بسر

رفتم مثل سر است در نهایت بی تحمیری اقبح اعمال است که از شما سر زده با این عمل مصالحه از جمله ممتنعات است عالیجاه از این ابر ایس ساکت شده و ساکت گشته

گفت هر گاه رضین می‌توانید بر جانب هر دو شنید می‌باشید اول خود با تابع رضای عالیجاه شد و گفت بر جان شما و حرمت آید بنده همانجا خرمن بست خلاصه بیان گرد

در سگدر است به علی ابراهیم خان او شد که تکالیف تجویز نموده در آنجا گذارید و چند کس معتمد بر گماشته یا آمده شدند آدم نزد او و در آمد شد مردم از نزد دیگران

نباشند و خاطر ضمانتی از داد اگر با یاد گذشت علی ابراهیم خان ابلاغ او عالیجاه بدر اگر نموده ضامن طلبید و اگر میر اسد علی را ضامن مقرر گرداند ضامن از او قبول نیست

دار خانه تو در همکاری متعین نموده شد و اگر در حضور چند نفر معتمد متعین نموده که بر در مجاور با شند بالجمله داخل شدن سپاهی نیز راه غسل در سرکار علی ابراهیم خان

181

علی ابراهیم خان عالیجاه از آن گرفته مردم خود را از دست ذاکر بر خبر رسانید و ذاکر مطلق الحال ماند عالیجاه با استماع خبر بتقسیم شدن قلعه مزبور با طراف بنی جعفر خان
گذاشته به طرف بصره روان شد اکبر آباد متصل به قصبه بهلواری محکم نمود و صورت فتح قلعه مزبور بر مردم رسید که جماعه انگلیسیه در آنجا رسیده به قلعه گیری پرداخته اند عالیجاه
از شدت تمام دست در دو روز رسیده از غیبت و طامع گردید که اگر خبری به دست انگلیسیه بسیار در هم اسباب میتنفر است ابرین امر با خود همداستان جست
این خبر با انگلیسیان رسیده چون به خبر اخراج عالیجاه متحمل گردیده اند که مبلغی را سهل شمرده عالیجاه را از ینجام داد و قبول نموده قلعه را به دست انگلیسیان
سپرده و انها قلعه دار خود گذاشته از آنجا به جرم تسخیر عظیم آباد به قصد نموده چون به متصل رسیدند عالیجاه در بهلواری اقامت را از حرم دور داشته قصبه کرم
که باید در کار در شهر هر گونه دلیر داران انتظار الحال به سوی مبارک آباد کلیان سنگ [illegible] به صورت آباد که رفته منزل نموده در وان از راه
منزلی که نشان نشان با حیات [illegible] و حیله [illegible] از بیرون شهر متعدد بود و خبر شهر میگرفت و انواع و اسباب با عنایت [illegible] قلعه عظیم آباد
مشهور شده در هم در [illegible] احمد خان [illegible] را که از [illegible] را از این امور [illegible] شمول [illegible] ساخت و جاگیر های او را واگذاشت [illegible]
هم از [illegible] مساعده [illegible] شاه [illegible] که از [illegible] جعفر خان از نظر افتاده عالیجاه بود
[illegible] میخواست [illegible] خان گردد [illegible] از [illegible] رسیده [illegible] دولت [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] انواع [illegible] قلعه استعمال نموده حسب الامر به قلعه عظیم آباد [illegible] عالیجاه [illegible] باز در اکثر امور [illegible]
فرصت دیده [illegible] با عالیجاه گفت که ذاکر را در [illegible] مردم علی ابراهیم خان گذاشتن [illegible] صلاح [illegible] عالیجاه خود [illegible] قابل
[illegible] بود [illegible] علی ابراهیم خان را گفت که ذاکر الحال در [illegible] دیگران باشد [illegible] صورت [illegible] خاطر
نمانده روز [illegible] ذاکر در [illegible] حکم [illegible] مردم [illegible] حسب الامر [illegible] طلبید الحال
هر چه [illegible] خاطر مبارک باشد اصلح خواهد بود [illegible] ذاکر را [illegible] حال اطلاع داده مردم خود را که حسب الالتماس ذاکر [illegible] دوازده او
گذاشته [illegible] ذاکر [illegible] تبدیل متعلقان [illegible] چاره کار خود [illegible] مردم دیگر [illegible] دروازه [illegible] بنده
[illegible] مردم [illegible] بگویید که بدون [illegible] حضور [illegible] این [illegible] ساخته از [illegible]
[illegible] بنده که [illegible] علی ابراهیم خان اطاعت [illegible] ذاکر [illegible] مردم [illegible] عالیجاه [illegible]
[illegible] علی ابراهیم خان [illegible] علی ابراهیم خان [illegible] عرض نمود [illegible] مردم خود [illegible] ذاکر را
[illegible] مردم [illegible] ذاکر [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] عبور دریا [illegible] انگلیسیه [illegible]
[illegible] عالیجاه [illegible] دریا [illegible] در آن وقت [illegible]
دریا [illegible] ذاکر [illegible] ذاکر [illegible] دریا رسیدا [illegible]

مردم افواج انگلیسیه کشتی را از سوی خود فاصله دیده تنها برگشتند سوارگر دیده حمایت او رسیدند کشتی سواران از آن طرف تر رسیده برگشتند و اگر قدری دیرتر میرسید با انها بر تخت

این خبر بعالیجاه رسیده هر چند توهم این عمل نسبت بعلی ابراهیم خان نمود اما از مقتضی کارش نبود ذکر جنگیدن افواج انگلیسیه با قلعه عظیم آباد و طور ما بین

برعالیجاه و سبب رفتن او از این ممالک بحمایت وزیر و بادشاه افواج انگلیسیه بعظیم آباد رسیده از سمت مشرقی بیرون شهر در آمده در جوی که به

بنشه میرزا خلیل موسوم است و کمال بیرون گنج مشهور است نونیها رسیده دیوار قلعه پادشاهی را که از گل و خشت و بسیار کهنه بود منهدم ساختند اول صبح بود که از ضرب گوله

توپ و قنباره متحفظان را از مقابل خود رانده از راه دیوار شکسته داخل شهر شدند میر ابوطالب برادر عموزاده عالیجاه و میر زا شنعلی خان بخشی برادر

میر مدن که با چند هزار سوار کمک مستحفظان قلعه متعین شده اول شام رفته بود به نزدیک شهر رسیده داعیه عبور از تهیه گنج و بیگم پوره بیرون شهر داشتند

که از آن راه رفته به طرف ... سر بر آورده بر افواج انگلیسیه یورش آرند نزدیک تکیه شاه مجنون رسیده بشکست قلعه و در آمدن افواج انگلیسیه بحصار شنیده

متحیر و مضطر شدند و هیچ سبیل بنظر نیاورده در نشستن و جنگیدن میسر نبود که ناگهان تلنگه های انگلیسیه و علوی گر بر اثر مستحفظان قلعه از دروازه مغربی

شهر برآمده بر آن جماعت نمایان شدند و آنها همه جمع کثیر با آنکه قلت و کثرت انها ملحوظ و معلوم نماید مسلک فرار پیموده در کمال اضطراب بمغربی برگشتند که بعضی از

هم ابهایان در آب حلیه غرق گردیدند و بعضی در گل و لای افتاده شربت مرگ چشیدند و شنعلی خان بخشی نیز در گرداب اضطراب تا بگل بسیار از دست

رسیده اسب سواری عالیجاه و دستار از سرش افتاده کفش از پا بدر رفت با این تصحیح برگشته به لشکر پیوست عالیجاه زمانه را بکام اعدا دیده چاره بجز

بدر رفتن ندیده از بکرم گو حسبه محب علی پور نزول نمود درین منزل بر عبد الله بالقیت وطن و زر و زن بجز آن لشکر علیحده گشته بر جمیت تمام از دست

گمواران راه رهای باقیه حالی به سلامت ببر برگردد و اگر ابوطالب ابوطالبیان را همین ارش شنیده آمد احمد خان قریشی ضابطه مقرر در ارباب زبان

دراتید اگر عالیجاه عفو تقصیرات نموده برفاقت خود گرفته بود بنیش او و متقربانش بلند برادر بها در اداب رفاقت نموده سخنان بسیار گفت که تجاوز عالم

حیان و حبش میتماید لیکن از سال اول بر پی از عالیجاه داشت لیمد ورود در تمرال شمشیر گیر با سوز اجتماع و از ال دفایر اهتمام عمل بنا بر مصادرات لشکر

گرد میه بیش بیداد گو دیگر رفت و عالیجاه از شمشیر گو حسیده منهادی شیبج بوده که محل سکونت افغانان از زمین دار است در باب سوختن را با ابا عمر نموده

در بالی تهور ایاد که یا جران معروف لیر ایست متمام نمود در زن و اسباب و اموال خود را که بر قلعه رهتاس گذاشته بود نزد خود طلبید سلیمان خان سامان که موعد علیه

و مدار المهام نقل و تحویل بود خلاصه اموال و نقود و جواهر راسته از عالیجاه و دیگر نسوان محرمیه مطلوبه اش آورده به لشکر رسید و هم در میمکان میر ابو الخیر خان

که از باله او و دهم سوار راه کوهستان گرفته بود از ملک بیتین سر بر آورده به عالیجاه پیوست و در جائی که مجلس مشوره انعقاد یافته اختلاطی در آراء هم رسید میر ابو الخیر خان

که مزاج وزیر شجاع الدوله را ناحیه بی علیه شده است راضی بر رفتن بیش او بیتود می گفت که هرگز از انطرف نباید رفت خود در قلعه رهتاس با جمعی از خواص و متعلقان

متحصن نشستید و فوج را بمین داگذارید از این سلیم مردم سواران خوش اسب بی برگ که در سوار بی ما بر ماده اسباب سپاهی که اگر بی وقت انقرض رسیده و از

بیر لقدر حاجت هر کرات باشد همراه خود گرفته با انگلیسان آویزم و فرصت از ایام در انتظام بشیند تا بخت برکه یاور باشد عالیجاه از بی آب و هوائی

رهتاس و بعضی اندیشه های دیگر نپسندید رای کور در آن صحبت منافیتی داشت لیکن بقدر نگذاشت میر ابو الخیر خان گفت اگر این رای پسند نیاید اراده

از راه بو بدیل گفتند عازم کلکته باید شد و بالفعل کنار آن کاری از پیش نمی‌توان برد عالیجاه از دوری راه و خباثت آن بلد در مراد ملح و مباینت مزاج عشیره
و تجارت مبتلی انها برین اراده هم اتفاقی نکرد در رجوع بپادشاه و شجاع الدوله صواب آن شمرد خطوط میرزا شمس الدین شیر اعانت این رای نمود و میر سلیمان خان بر
عرض حضور دستبردار الت بهمین اراده میکرد و میرزا نجف خان از رفاقت عالیجاه در صورت عزم رفتن بشجاع الدوله سر باز زده قاصد ترک رفاقت بود هنوز امری مستقیم
و مقرر نشده بود که عرضی احمد خان بنگش متضمن ورود افواج انگلیسیه تا محب علیپور رسید ابتهج در دروغ و حیله در نیک گو نبود اما عالیجاه از شنوایش بی نهایت اندوهگین گردید
اضطراب عظیمی لاحق حال او شد در ضمن عرضی دیگر از حاکم قوم رسید که فوجی را بر جناح استعجال انگلیسیان فرستاده اند که در زمینیه رسیده شد راه عبور لشکر
مسدود در ساندار ان محال خود را اشاره نمود که بس ماندگان لشکر و اسباب عالیجاه را که عقب مانده متصرف شوند انها حسب الامر بالعجل آورد ندگان انجام
به لشکر رسیده از ضیاع موثبه راه نشتر نمودند عالیجاه باضطراب تمام باسی از روز بر آمده با اهرا که اراده مقام داشت بناچاری کوچ نمود والد مرحوم از راه شفقت
را طلب نمود که حالت نزد من آمده باید نشست الحال چه محل رفاقت عالیجاه مانده و عالیجاه بنابر آشنائی بنده با انگلیسیان از فقیر نهایت سرگران و بی التفات
محض بود فقیر بپاس ضابطه مصاحبه ابراهیم خان بهادر و میر باقر و میرزا عبدالله ترک رفاقت او وصول بیامتی تغیر رای فی الواقع دست از همراهی لشکر مخذول برداشت
و عالیجاه وقت شام بقصبه سسرام رسیده صبح از انجا هم پیشتر رفت و در منزل ساتوت مهنا برلب رودبار چه درگاوتی در خرانه که مردم تنخواه می‌فهمید درنیست طالبان
تنخواه را با متصدیان بجواب سوال تلخ و تند ترشی داده صدا ها بلند شد بتعجیل انها شورش در لشکر بهم رسیده شور عظیمی بر جا بر سبب که عالیجاه مضطرب
گشته از شنید خود تا سر در داره پا برهنه آمده میگفت که در ظاهر این غوغا را سببی بتهمان نیست شاید نمک بحرامی نوکران شورشی بر پا کرده است
چون ایزد تعالی را در سلامتی لشکر عالیجاه مصلحتی بود آن شورش کور فرونشست و صبح آن روز تا یک و نیم پهر از روز برآمده بیقدر و بجز نجیل میرزا نجف خان که قاصد رفتن
نزد شجاع الدوله بود در خدمت فقیر مرده حمص نمود در خود بر دریا چه آن نام مه منزل کرد در تحریر خطوط میرزا شمس الدین سو عهد نامه شجاع الدوله بمهر و دستخط او و بشر ان مجید رسید
و عالیجاه از آن نام سه کوهه ده در ملک راجه بلونت که قلمرو شجاع الدوله بود برلب دریای کنگا ورود نمود ذکر عبور نمودن عالیجاه از دریای گنگ و مقامات در آن مکان
و فرستادن میر سلیمان خان سامان را نزد شجاع الدوله بست پیمان عالیجاه از حرکت تعاقب انگلیسیه آسوده متصل به بنارس بلا فاصله سه بعضی گردید
از بلده مذکور تا منزل که بنده از دستان مرخص شده در بنارس رسیده و بشرف تقبیل حضرت شیخ محمد علی حزین اسکنه الله فی اعلی علیین مشرف گشت در خانه
خال بسر از انفصال خود سید عبدالعلی خان بهادر نزول نمود مرحوم مذکور در ان ایام با کمال عسرت در آن بلده خانه و مقام داشت فقیر در انجا نه بوده از ریح استفسار
انشود ده الحمد چندی در که لشکر عالیجاه در فضای بنارس آمده رسید بر رفت نزد دوستان نمود دوگاه عالیجاه هم رسید بدر روزی در حلیه ور این رفاقت با من گفت
که صاحب پدر و برادران شما در انجا با انگلیسیان مختلط اند شما چرا قصه ایم همراه آمدن شنیده بر رید و با انها اتفاق ورزیده فقیر سیل گذشته جواب داد که بنده
در رفاقت شما خیانت نکرده با انگلیسیان نفاق بوشیده و پنهان در راه مراسلات و جاسوسی نگذاشته ام و بسینه من نسبت در الا اتهمه مردم که
بی اطلاع شما از راه برگشته با اطراف پیوستند بنده را هم مانع نمی‌شود تا آرام دلی خرج در قطاع بدر خود رفتن می‌نمودم استم نجابت در اخلاص نگذاشت که خفیف حرکات
زشت را اختیار کنم دیگر آمده در رفیق نزد او کم کرده اگر در صد منت شیخ مرد و مذکور تحصیل اوقات به صحبت علی ابراهیم خان و دیگر دوستان میگذرانید

ذکر شهرت خیانت نمودن میر سلیمان با عالیجاه و رفتن بعضی کشتی‌های جواهر در راه و برخی از سوانح دیگر بر اکثر نقود و جواهر آن اسباب که کشتی‌های [illegible]

سفید بر آن نهاده بود و همراه سرکارهای زنانه میر محمد [illegible] و سیاه بهانه متوارات می‌بود میر سلیمان خان با هنگام بردن بر ساحل بحر حکم عالیجاه آوردن از انجا محمد

محرم بود استتار دارد که هنگام آوردن اسباب از قلعه بساحل خیانت عظیم نموده جواهر نفیسه بیش قیمت که بالکل بی‌اسباب از دیده و دیده عالیجاه در آن زمان صحبت مشخص

محاسبه آن ننمود و عهد اجمال مواهده هم با نوکران خصوص نسل میر سلیمان بعد از میرزا کور در ان ادبی لباس در ویشی در بر کرده بود و بر عالیجاه اکثر

دستمالی در دست در کمال افسوس گریان می‌ایستاد در شگفت چگونه و یکدام چشم شمار ابن حال توانیم دید با آنکه به سعادت همراه کسی که از طرف شجاع الدوله

باستمالت عالیجاه آمده بود در شجاع الدوله رفت میگویند در انجا بار راجه بنی بهادر و علی بیگ خان همراه بهیلو که در ایام طفلی و نیز بعد گور آتالیق او بود و دیگر

عمادا ارکان آن دولت غیر سالار جنگ که او بوساطت میرزا شمس الدین برای عالیجاه و بواسطه جواری سوارانش بود در ساخت و هریکی از ارمال خیانت تواضع لایق

نموده و بعضی از جواهر این اسباب انها داد و بوسیله حمایت ایشان حکم بهم رسانید و نزد عالیجاه با نوشتهای استمالت و تسلیه‌های بی‌نهایت برگشت و تقبیل از عهد

او میرزا شمس الدین تیر با قیام در میر بادشاه که متضمن نهایت دلجوئی و عطوفت با کمال مهربانی و التفات بود رسیده سرمایه اطمینان خاطر مرتاب عالیجاه گشته او را

ترصد بتصفیه بطرف لشکر وزیر گردانید و میرزا نجف خان از کرنام ساده بود تبدیل کرده گرفته بملک بوته بابه ها رفت راجه انجا مقدم او را معظم شمرده در سر اکرام

او کوشید و بیرون خود بر آمد عالیجاه بعد عمود میر سلیمان و طمع از انتظام احوال خود نکرده ... منظور در کار بود و ... طرفیان روانه لشکر وزیر

بادشاه گردید بنابر عدم اسباب و ... التعالی عالیجاه بر رفاقت حز در سفر بنا بر تقییه ... توقف و تیمار ... صلح دانسته چه بنابر

خوشی زاج میر جعفر خان ... عالیجاه ... میر بادشاه عالیجاه داشتند ... و مال کی

می‌شود در محیت ... تقسیمات ... الهی ... اشفاق آن زیده النفس و آفاق که درین [illegible] ... احوال تقصیر

داشت زبان و بیان را یارا التعهد هر یک آن ... دلجوئی و استمالت آن بزرگ ... امید انم چگونه بر نگارم که قلم در تحریر آن ... عجز و تقصیر

اعتراف مینماید چون درین جزو زمان ... قلیل السان ... زمره ... خصوصیات

رواج دارد در ... بادشاه هم با عالیجاه مواعید ... امداد مینمودند و هم با انگلیسیه ... جعفر خان جواب و سوال ... معامله مینمودند ...

راه و شمایل را ... پاکیزه ... ذکر ... شجاع الدوله ... بر رفاقت راجه بنی بهادر ... ابتدا

تا زمان ... عالیجاه ... شمس الدین ... عالیجاه سالار جنگ ... حلیت

او در ... کار ... امور ... عالیجاه ... میر جعفر خان ... مصالحه ... انگلیسیه ... انفصال

... نایت ... خان ... سوال حصول ... مقاصد ... میر جعفر خان ... راه ... سلیم

یکهزار ... فرستاده ... عالیجاه ... عطوفت ... رفاقت ... طلبید

... کردانید ... در ان ... میر جعفر خان ... عالی جاه با ... الطافی نموده .

183

التفاتی نموده بود به میر جعفر خان چندان از دل ارادت بر رضا نبود ذکر رسیدن عالیجاه متصل لشکر شجاع الدوله و ملاقات ایشان با همدیگر و آمدن وزیر و

پادشاه بر سر جماعه انگلیشیه برای اعانت عالیجاه در کمال کر و فر چون پادشاه و وزیر الممالک شجاع الدوله بهادر بقربت الله آباد بمقابر [illegible] بود و بر پل گنگ

بود عالیجاه هم حسب الطلب و همان طرف راهی گشت بعد از رسیدن دریافت که فاصله بین الجانبین سه کروه بود شجاع الدوله باستقبال عالیجاه در کمال شأن و

شوکت فوج خود را آراسته با دوازده هزار سوار خاصه [illegible] عالیجاه آمد عالیجاه که از آمدن او آگهی داشت پلتن های خود را آراسته از سر دروازه سراپرده

خیام تا فاصله [illegible] یک میل خواهد بود دو رویه ایستاده کرد و خیمه ها در کمال زینت [illegible] بر پا نموده سران سپاه و رفقای عمده را بتمیز [illegible] تعظیم

نموده [illegible] چون قریب رسید تا طرف [illegible] در دروازه استقبال نموده از زمین سلام ضابطه شده دستان بعمل آورده با هم معانقه نمودند و باتفاق

آمده هر دو بر یک مسند نشستند و از کلمات اخلاص و اتحاد دوستی زیاده از حد تقریر کرده عمده ریاست پادشاه همراه خود [illegible] نمود عالیجاه [illegible] یک خوان [illegible] خاص

[illegible] خوانهای جواهر [illegible] پیشکش نموده [illegible] پادشاه زینت وزیر الممالک [illegible] عالیجاه را بر فیل خود گرفته هر دو بر

[illegible] سلطانی شدند بعد حصول [illegible] و عالیجاه [illegible] برگشت روز دوم عالیجاه [illegible] وزیر [illegible]

گردید [illegible] نموده بود [illegible] بر پوشیده [illegible] در دست گرفته دسته بسته از سر دروازه تا فاصله [illegible]

حسب الحکم [illegible] و دیگر اعیان لشکر و ارکان دولت [illegible] خود [illegible] نمودند و عالیجاه با کوکبه [illegible]

و ابهت رسیده چون داخل سراپرده گردید شجاع الدوله [illegible] استقبال نموده دست عالیجاه گرفته همراه خود برده [illegible]

و نهایت دلجوئی و [illegible] بسیار [illegible] و تعظیم [illegible] انگلیشیه [illegible] عالیجاه

[illegible] ابراهیم خان [illegible] بسیار گران بها [illegible] که به [illegible]

زن شجاع الدوله [illegible] زن [illegible] شجاع الدوله [illegible] شجاع الدوله [illegible]

چون شجاع الدوله [illegible] معامله [illegible] الله آباد [illegible] حصول

[illegible] عالیجاه [illegible] ممالک [illegible]

استعجال [illegible] انگلیشیان [illegible] معامله [illegible] عالیجاه

[illegible] داده [illegible]

نموده [illegible] عالیجاه [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] مرزا نجف خان [illegible]

عالیجاه [illegible] میر [illegible]

[illegible] عالیجاه [illegible]

شرقیه التصمیم تنبیه مذکور پیش نهاد خاطرها گردید از اواسط ماه مبارک رمضان سنهٔ یکصد و هفتاد و هفت هجری بود که وزیر پادشاه به معیت عالیجاه در سمت ورود
نموده بلده مذکور را معسکر ساختند و کمپنی بنده را در بنارس پنج ماه گذشته و ورود این عساکر در ملازمت بادشاه در هندوستان به سر آمده چه عالیجاه احمد شاه ابدالی با اوایل
جمادی الاولی سنه خمس و ستین و ماه در بنارس رسیده و در اواسط یا در آخر ماه مبارک که با اتفاق وزیر پادشاه در بنارس می شد استقرار سکه از عظیم آباد داد و دید
یازده لکه روپیه در راه وزیر الممالک مقرر کرده تعیین ساخته که هر ماه بارادهٔ تجارت او از صوبجات شرقیه عبور کند اما مقرر شد از محل صوبه عظیم آباد شود از
ابتدای برخورد و در ان ماه و در ماه مذکور ماه به ماه می رسانیده باشد ذکر حادثهٔ منازعت در فوج انگلیشیه بر خاسته آخر الحجه افواج از ان لشکر
در ایام بلکه در تمام ایام شدن انتها در سرکار شجاع الدوله بهادر در هنگام سیر ... از ان جمله به اراده ... زبان انگلیشیه بود در ... خان جنگ در عالی جاه و بلده المعالی را
نوح مقوم نموده بود در زمانیکه در ایام السعید القطاع تعاقب عالیجاه را تا در دشت الکار و عهده نموده ... با تبدیه ... و اتباع او در اکثر ... مذکور ...
با انگلیشیه ... اتفاق گردید ... یکصد ... در موج ... نبود و ... جمعیت فی و ... توپ ... اکثر ... نجات ... سیل ... ورود
شجاع الدوله بهادر و بعد رفتن عالیجاه به ... در ... راجه ... سنگه ... افواج انگلیشیه ... سیل راه تعاقب انتها نموده بنا بر احتیاط
در سلطنه استقبال تا ... در ... وزیر ... و استمام موافقه و محاوله با مرکز مذکور گردیده ... گشته ... اقدام جماعه ... مذکور ... سرد ... ملازم شجاع الدوله
روی سایر لشکر ... در ... عبارت از پادشاه و وزیر و عالیجاه بنده ... حاضر ... شده در این ... اکثر ... جنگ ... تا رحموداری
کلام ... جماعه ... مالوف ... انگلیشیان ... انتظام افواج و نقدان ... عبارت ... در ... مشتعل ... شد و نفر ... بالغ ... با ان مذکور نبود
و منحرف از ان جماعه ... تصور ... نموده ... اند ... و دو ... وصول ... نهاده ... مگذاشت که
اطاعت ... الاتباع ... سوده ... مستقیم ... حال ... گذشتی بر ... گیلان عساکر افواج ... اندک توقف در
حرکت آمده در راجه ... سنگه زمین دار ... مردم بسیار ... و نهایت ... بود ... که ... قصبه ... گرداب ... استند در
هر گاه زمان ... حضور شجاع الدوله ... در ... اعتماد ... بهادر ... شیدا ... خان ... اول معامله او
بود و ضمان ... لشکر خصوص عنایت خان ... بهادر ... آمده ... استعداد ... و هر با فتنه ... اوهمت
کماسته همراه ... مذکور ... لشکر ... سوار ... چند هزار پیاده ... همراه داشت ... مردم ... عساکر ... تنبیه ... حصار ... منتظر ارت
رسته ... کار ... مردم ... بخشیدن ... در ... لشکر ... گشتند ... مردی ... بوده
بحال ... و در هنگام کوچ در راه ... از جمله ... بماندگان و مردم اطراف ... اندک از ... افتاده ... بسیاران
بود ... قطاع الطریق ... بتمسک از جان ... لشکر ... عظمی ... بجای حرکت می کنند ... دار السلطنه ... جهانآباد
که جشن ... هندوستان ... مردم ... در ان لشکر ... لشکر ... به سر ... وزیر ... به واسطه ولی ... پیاید که
جنگ ... انگلیشیان ... متعارف ... که ... مصلحت ... صفوف ... رسته ... سپاه ... که ...

184

اگر برای گرفتن حصار شده بود به اینجا بر سر اینجا برسی آنها می‌توانستند آمد مناسب آنکه چون از تصرف [illegible] صاحب والی معمول حصار عالیست و بلند که به هم در حصار بوده.

ممانعت این عمل نموده اید چون اتفاق [illegible] با تقصیر و سردار آن و جانبازان رسیده همراه خود باید گرفت و مخدرات را با ریشه در همین جا که سرحد ملک

بنگاله است مع دیگر افواج گذاشته بلی آنکه نام حصار عالی شهرت یابد چه برای انگلیسیه که الحال [illegible] از گذشته قاصد عود نموده اند و اکثر بر حاشیه می‌روند باید یا قحط و را اول

صبح قبل از آنکه مستعد گردیده برگشته شوند بر سر ایشان باید ریخت اگر جمعیت انها پاشیده انتظام شان برهم خورد کار به انجام رسیده فتح و ظفر نصیب اولیای دولت گردیده

است والا هر که بدست آید آن را از تیغ باید گذرانید و اسباب پس مانده را آتش باید کشید و توپ را به هر صورت بشود در برده اگر مستعد باشند تا تصرف باید کرد دو تمام

روز در پی انها بوده شب از صدمه شبیخون دور تر منزل باید کرد و به همین صورت تا حصار عظیم آباد دست از انها باید بر داشت در راه قطع طریق اگر کارشان تمام

شد فهو المطلوب والا متعرض قلعه گشته در مهمات [illegible] نموده تحصیل با جمعیت [illegible] آن کار تحریر نموده خلعت فرستاده خصوصیت [illegible] حکم باید کرد که در حوالی

و حسن سلوک تشنیده احدی از رعایا را رنجانیده نشود و [illegible] در کمال [illegible] بر رعایا [illegible] نموده در تحصیل آن سعی نماید و مردم

را از خود خوش نموده در تمام قلمرو بنگاله عظیم آباد که بر دو [illegible] عمل و دخل نمایند و یک فوج طرف عظیم آباد گذاشته عمال [illegible] مذکور [illegible] شوند

هر دو طرف با هر نوع [illegible] هر شب از شرق قاصد عظیم آباد گرد هر طرف که ملاحان [illegible] شنیده فوج به آن طرف ملاحان را زده کشتی و اهل

و اسباب [illegible] را قتل و غارت نمایند و نگذارند که جنس غله وغیره هیچ چیزی داخل حصار عظیم آباد نتواند شد در این صورت در اضطرار و اضطراب شان افزوده انها را غیر از

فرار [illegible] و خالی گذاشتن حصار عظیم آباد چاره نخواهد بود و بعد از آن آنچه مناسب شد العجل خواهد آمد [illegible] تقدیر را چنین [illegible] صواب [illegible] از

احسن [illegible] هر که درباره جنگ صلاحی و [illegible] میگفت [illegible] چون جنگ [illegible] دیده خود را از جمله [illegible] امید داد

که جنگ را [illegible] نباید گذاشت چون جماعه انگلیسیه و افواج شان بسیار کم [illegible] عالیجاه شنیده [illegible] بوده اند

و سطوت افواج شجاع الدوله و شجاعت و جرأتهای او شنیده داشت جنگ او در میدان مناسب حال خود ندیده و تحصن عظیم آباد صلح دانسته میر محمد

جعفر خان [illegible] بنهایت اضطراب [illegible] عظیم آباد [illegible] شجاع الدوله [illegible] بادشاه و عالیجاه [illegible] داخل [illegible] عظیم آباد [illegible]

منزل [illegible] فوج [illegible] گروه از [illegible] آباد [illegible] خلق خدا [illegible]

از [illegible] وزیر و بادشاه شادمان بودند [illegible] دل [illegible] انگلیسیان [illegible] ظلم [illegible]

چون [illegible] در [illegible] دریا [illegible] اموال لشکریان و [illegible]

که در [illegible] سوار شده [illegible] دار الملک [illegible] محمود خان [illegible]

با [illegible] لشکریان و وزیر و بادشاه [illegible] خالی [illegible]

[illegible]

[illegible] عظیمی در میان آن [illegible] و بعد اندک زمانی دیدم [illegible]

که هزاران بیهوشی و سیب بود و سه صد سوار از آن منزل انبغان در راه تلاد رم زنید که در پی آن می آیند فقیر در آن صحرا بر جان خود ترسیدم که بر چه پا نهم دیگر همراه داشتم بسیار

دیگاه و بار بردار را تبیر از جمله علایم ایشان نرده ایستادم خود که ... نیز روان شده بودند شاید مار زنده بیابد که کناره دریا یابین است در ریگ سوس کناره آتش گرفته بامداد ملک جو باید

رفت که ایشان انحصار کفتیم که ایشان نبدیم لورده اند سر دارار ... نیشند بر گیفیت خیابچه ما ایشان را دیدیم ایشان هم ما را دیده دارین حرکت را محمل بر چون ... نموده و بغارت از ره جواستند

حالا در میان ایشان کمال دلاوری و ریانیت نهمیده که ... گوید صلاح در آن دیده رها کنیم نمود گاه باشد که کودکی با دامن به بنلد برهند زند تیری چون میستعجل

بهیدیگر شدیم یکی از ایشانکه معطل بود داسپ از صف برآورده و قشیله زدن خیر دنی را یکجا لیس گذاشته بطرف من راند و گفت سیسنی وکی با من و کی نبده هم دار از جواب داد

که تراجه کار است وزیر الممالک مرا برای آوردن سید عبد اللطیف خان بهادر اسد جنگ که در عمده وضاع جاگیر و در امروز تلهه بستانش می باشند فرستاده است بجای برده گفت

گفت این دیگر کیست گفتم رفیق منست و بار بردار من عقب می آید این را گفته براه افتاد و م او جواب شنیده در دیار ما را دیده گفتن مرا راست دانسته و از اراده خود

گذشته برگشت و تعرض بامن ونیر دیگر اسباب من نکرد بعد از آن میل دیگر چون نرسیدم دسته دیگر بمهمین صورت برخورد از ایشان استفسار بگنده جواب

از صد سکاران شنیده که خود گرفته پس از آن دسته دیگر دیدم برخورد چیزی تیر رسیده و جواب نم شنیدیم امار جای رسود دامنش از دهات سوختند ... بلند

زینیابان بود بعد از آنکه هیچ میل راه طی کرده بمهوران رسیدم در راه جای از فرد دیگ درستاده با سایبان برکناره مذکور ایستاده دیدیم از زیر رسیده کم

پیش سوار عابرگیران ترسیده اند گفت تا بانجا رسیده ده ای سوخته و غارت کرده مواشی بهر جنب سر شال آنچه برده اند گفتم خبر بده هات دیگر باید رسانید

تردد از ینجا بیشتر خواستند دو پهر و ساعتی در آنجا آرمیده بیشتر قسم وحسین آباد رسیده دور ... توقف کردیم ... ده دیگر انراد دیده سوار از حود رسیده علیخان

به لشکر معاودت نموده لشکر با ز بیان از محب علی پور گذشته بود در راه ... به شقی بریده اند که چه گفته اند در جای کلکته بر جانب محمد خان

لشکر سیکیا با فرخ خود را بدیده گرد ایستیده بار ادم راحمت خوبه کرده از اول بیشتر آمد در خود با تحمل صدمات انواع شجاع الدوله نیاب بی رو

خود از مقابله برنشستند و از فوج در آتیان که غارتگری اطراف و جوانب میبرد بتدبیر خود دراری نمودن شهر عظیم آباد رسیدند و تحصیل توپها بر حصار

گذاشته خود بطرف پنجاب پهار بی بر است جبله که اکثر اوقات شهر را در برات محیط می باشد فرز کرده بطور سور چال قایم کردند و توپ را بر بلندی ...

به پنجاب پهار برده استند و میر محمد جعفر خان ... شدند با یم امش برسید مذکور را طرف جنوبی شهر جای داده و چند کمپنی ... گرد را در محافظت گذاشتند

گو یا بابر جعفر جان لیس انگلیسیان وستصل با نیشان بود شجاع الدوله از سید آباد بنابر مراعات ... آب برای لشکر کناره دریای گنگ

گرفته در راه راست عظیم آباد را گذاشته بطرف قصبه منیر میل نمود در تیر رسیده هم به لشکر ملحق گشته بصحبت احباب کامیاب گردید اخر لیکن از اینجا کوچ نموده

لبنجص بطرف بیلواری جا برگرد عظیم آباد منزل گزید اگرچه درین منزل چاه بسیار بود اما با زهم قلتی در آب روداد چاه های دیگر حفر کرده تا ظاهرا

یکروز در آنجا مانده صبح روز دوم باز اراده جنگ زیر سایه عالیجاه دکل سپاه سوار گردید ذکر جنگیدن شجاع الدوله با انگلیسیان و دریافتن احوال جنگ

ایشان و اهمال نمودن در جنگ چند روز بعد از آن برگشتن بطرف بکسر و جاولی نمودن در آنجا و نبودن خبر وعده ی نمودن با عالیجاه لی بالی ...

شجاع الدوله با جمیع افواج خود که بیک سور یلغ بوده اند سوار گشته از شارع عام که بالای ... منتهی بود ... ولیها لی ... و مقبره بدر عالیجاه بسر آن گاه

راه وارسته است پس رفت و بینی بهادر سوار اسپ چه بود که سکندر بطرف دست راست وزیر بایدک فاصله جای گرفت و عنایت خان پسر حافظ رحمت روهیله بلکه از
بیلی است در تیر بلی وغیره با دو سه هزار روهیله رک بیلن با پنج شش هزار مانکه در قول وزیر بوده اند و عالیجاه با پنج پلتن که بسرگردگی سمرو با توپهای
وضع انگلیسی بند و قبهای قیمتی آراسته و تیار بود و البته پنج و شش هزار سوار تیر همراه داشت بطرف راست بینی بهادر با فاصله بسیار که تخمینا یک و نیم کروه
و مقابل بیجا پهاری و مورچال میر جعفر خان واقع شده بود از بیگوله رسیدن توپ دور تر رفته و فقیر که در دسته انگریزی با کپتان بود نشسته بر اسپی سوار تماشا بر دستی
های عالی ابراهیم خان بهادر درفرار با تا در میر راجه سد همراه ایشان در فوج عالیجاه اما هر جا بخواست رفته تماشا می نمود تا آنکه شجاع الدوله در پناه عمارت
آبادی خارج شهر آراسته آمده متصل میدان عالی باغ راجه حسین خان مرحوم نمایان جنگ توپ و بان شروع گشت و وزیر بفوج خود حسار تنها نموده ندیدیم
پیش می آمد و از طرف انگلیسیه بتوار گوله باری توپ بود و گوله توپ کلان بطرف [illegible] که اثنا فقیر جمعی کرده پیشتر از عالیجاه صفوف خود آراسته استاده بود
در فوج بس می رسید و پلتنها هم آتش مجروح میشدند و گاهی گوله توپ از سر فوج او گذشته در میدان مابین او و عالیجاه می افتاد فقیر از شجاع الدوله
پیغام برای عالیجاه آورد که من با دشمنان شما مقابل گشته ام بیشتر وا آورم شما در آنجا استاده چه میکنید از آن طرف شما هم شمل من مقابل انگلیسیان آمده
یورش نمائید اگر می توانید سمرو را با توپها و پلتنها بکمک من بفرستید و نمائید تا یورش روی من و توپ اندازی بر اعدا نماید و از اطراف سرداران بر آنها
یورش نمایند عالیجاه در جواب سخنان بی فروغ گفته فرستاد و از جای خود نجنبید و نه سمرو را نزد وزیر بکمک فرستاد دو سه پهر از روز گذشته وقت ظهر بود که این
منه بانگ ها یورش نمود و از طرف انگلیسیان شلک که به باره استعمال در آمد و جمعی از آنگاهی [illegible] بر خاک هلاک افتاده مجلوب شدند بعد از آن شلک
عالیجاه علحده گردیده با بینی فوج او و بینی بهادر بتماشا استاده و [illegible] آگاه است که لحظه شلک اگر باز آواز توپ انگلیسی بگوش آید غلبه انگلیسیان است و علامت
انهزام [illegible] و اگر آواز نیاید انگلیسیان مغلوب بلکه [illegible] گشته اند انتظار میکشیدیم که لحظه یک دو شلک باز آواز توپ استماع افتاد و افواج شجاع الدوله با سیم
جمع گشت لحظه دو سه گذری عنایت خان پسر حافظ رحمت با روهیله ها همراهی خود و دیگر افواج وزیر یورش آورد و همان [illegible] آواز شلک بگوش ما رسیده انتظار
آواز توپ [illegible] لحظه [illegible] شنیدیم و از برج [illegible] توپ اندازی علی التواتر شروع اتفاق با فوج شجاع الدوله جمعیت نموده سه ساعت از روز باقی خواهد بود
که یورش ثالث به عمل آمد و نتیجه [illegible] تاب تحمل در مردم وزیر بود شکست نموده تزلزل در صفوف انگلیسیه پدید آوردند و بعضی از دهل و طنبور آنها که در جنگ می نوازند
در دست مردم وزیر افتاد اما انگلیسیه کمال پایداری را کار فرما گشته [illegible] مشغول نموده شلکهای متواتر زدند و فوج وزیر تاب نیاورده بجای خود برگشت لیکن بلوند سنگه
و بینی بهادر از جای خود نجنبیدند مگر شیخ دین محمد جماعه دار مشهور [illegible] شیخ [illegible] سر بلند خانی از لشکر [illegible] در میدان جنگ آمد [illegible] دست و زخم به
چشم خود دید که [illegible] پیدا گشته [illegible] لشکر در [illegible] گرفت اول [illegible] بود و [illegible] لشکر وزیر [illegible] همان زمان دیدیم [illegible] شلک
سیوم انگلیسیان توپ خود را از جا [illegible] پیش برده خود هم از مکانیکه استاده بودند [illegible] چند قدمی پیش آمدند [illegible] سردار [illegible] نزد عالیجاه
[illegible] یورش [illegible] گفت که الحال روز به آخر رسیده وقت جنگ نمانده است به بیگاه برگردند و [illegible]
که باید بعمل خواهد آمد عالیجاه [illegible] اندک [illegible] بود [illegible] توپهای خود [illegible] برگرد [illegible] از روز [illegible] عالیجاه را [illegible]

خود در قت و شجاع الدوله نیز سبیل از بن بسکر خود در گذشت عالیجاه نصف سبیل را تیره تابان که نشان شد از اول شام بود که ظاهر اکثر سالی با دو دسته کمپنی برآمده چون
معلوم بود که عالیجاه از طرف شاهزاده انگلیشیان را عداوت بادزیاده تر بود بمقام تیام عالیجاه رسید که شکلکی کرد شست قدمان مجهول کیفیت مانده بود و بد کلانتر این جماعت نیز
گذر از اختیار بطور قرار بان از آنجا در رفتند و خود از بر تسخیر در آن عالیجاه و سرداری که از دست در شب تیره که شب سیاه بود و تحرم عوام و سپاه بود معلوم شد که عالیجاه بکی و
چگونه بخیمه خود رسید بنده ستاره که در سمت راکول آن شام طالع شده بود ملحوظ داشته بطرف لشکر راه می‌پیمود تا بخیمه خود رسید صبح خبر سرراه شدن وزیر شاه عالی
گرفت اما نشنید و برد و فرو خبر ولد شنیده شد که وزیر از راه رسید و بعضی میگفتند که زخم کولی در این جنگ برداشته شهر را مناسب ندانست و مصالح ایشان در دل
میکرد چون ساعتی از آنجا که خیمه بر لب دریای پتن طرف جنوبی حصار عظیم آباد منزل نمود و هر روز خبر تازه بشهر میرسید گاهی آنکه از طرف میر جعفر
میر جعفر خان و پسر جوان او شنیده زنهار لیکن از طرف شرقی شهر خواهند گذشت و وزیر ما بعد در سوار شده بقصد مطالبه در ترتیب خود همه به از طرف شهر و مرز را
میکرد دیده

محصور شدن وزیر ایران لشکر انگلیسی در میان سپاه بحر دریا کهان و نجات یافتن از آنجا بتائید خداوند ذوالاحسان

روزی خبر رسید سردار انگلیشیه
سوی میر مهدی خان که از لشکر عالیجاه برگشته با انگلیشیان ملحق شده بود برآمده اطراف حصار خود دوان لشکر وزیر گشته و چند نفر همراه بلکه تیر برای ایشان کرد با
وزیر که نهایت حیله بود چند تنی در رد گشت در حصار شده و از طرفین بادرالیه دهر دست برد در فاطمه هاراه یافت و باهم طعن و ضرب تیر و تیر و تفنگ و شمشیر
بطور قراولی قبل آمد ما این سبب چون اندک الصافی همگی از اثر آمد میر مهدی خان وزیر را شناخته رسید از انگلیشیه که نشاید بیحاک کند بود اطلاع داد و فوج دیگر را
شب محاصره طلبیده وزیر را با همراهان خود مشغول داشت چون سپاهی فوج جدید از دور نمایان گردید کسی از همراهان خبر در دیره لشکر خبر رسانید که وزیر محصور
انگلیشیان گردید وزیر خود را در مهلکه دیده رفتن از آن صلاح شمرد و عطف عنان بر آن نمود و آهسته آهسته خود را از ازدحام بیرون کشید اما در لشکر بجرد رسیدن خبر
عجیب التعلیلی ای بر پای نمود عالیجاه همه رفقای خود و جمیع رفقای وزیر را بهمراه این القدر که بر روی حاضر آمدند با استعجال تمام بر تمامی مردمان بر گرفته آمد و ارد
دیده بود بر بالقای سپاه و در گسیت و اشوب زرد نشست القصه بهمین ترتیب یک دو روز و دیگر نیز ماهی گذشت در سه شنبه بست و رسیده از آنجا شجاع الدوله ایران را یافت
که الحال اقامت وزیر در یک حصار مناسب نیست در یکسر که از مضافات صوبه عظیم آباد بر لب دریای گنگا در نخاد است رسیده بود محل مشخص و هر که کنند راجه بلوند سنگ
رهنمون از سیاستت سکونت باید و زیر و حصارها باید نمود و تسخیر سیاست بدار کشیاله باید کرد از محاصره حصار عظیم آباد دست بردار نشسته در طاقه در گرفت
دار الدوله نیز به دو دیگر نصف و تمر کند الله برای ملامت وزیر و پادشاه از این حال چاکران خود آمده در لشکر بود رفیق شد از عالیجاه دیگر گردید که رفاقت پادشاه
گزیده همراه والد بهم رسیده بوده از بهر گذر دریای سوتی را با ما عبور نمود و بلب دریا تا ماه برده در معسکر لب دریا با برده بوده مسکر مانده و از آنجا کوچ نموده بقصبه آره که
که دار الملک بهوجپور است لشکرگاه ساخته والد را از آنجا از ده سعادت بمحال جاگیر خود بسرم گشت و تعبیر و ضایع لشکر وزیر تحصیل ذخیره کردن خود از آن محمد
مناسب شد بعد چون از اینانی انشای بالمعیض انگلیشیان خصوص ما و دار قراری که از سفاکی عالیجاه کجا باقی نبود زنیست در نهایت سرکرد و در جنگ شجاع الدوله
نیز علام سلطنت اندر تعبیر رسید زمینه بهم در چون لیکن مناسب نگاشت و دیگر تفصیل نگاشته که پادشاه را با مردم سواری کرده تدبیری باید کرد
که با ما برسد بخدمت والد موصوف داشتم که اگر این صورت میسر آید باعث ارتباط اتحاد انگلیشیان و شوک مشغولی ایشان خواهد بود و احوال وزیر

راحوال وزیر معلوم است که انتظام و ترتیب امور انگلیسیان با تهیه تجری و عدم التفات با استماع کلمات مشوره تجربه آمدن ایشان نیست در تصور اگر اراده ایشان با انگلیسیان
درست شود و در تمشیت مصالح ایشان کرده آیند حالی از صلاح نخواهد شد و زیر معلوم است که اینها راه حرامشان اتفاق با بادشاه است و مگر زور تر شده بر این اراده خود
آگهی داد اینها بادشاه را هم اگر رفاقت اینها منظور باشد از این امر آگهی داده شقه برفیق رضای جماعه مذکور که ایشان تیده باید داد و الد با تلعاق مشیر الدوله این کار
بیاد بادشاه رسانید و بادشاه که بنابر خود دستی و عدم انقیاد شجاع الدوله رضا از آن بشود و آن خود در دست او نبود قبول نموده شقه به دستخط خود متصل بکاسه اعلام نمود
که بر شقه با این خط و ساطت همین حامل شقه فقیر رسید به برکس است و هر چه غیر از این باشد باید دانست که البته درست نباشد از سرکار دستور اراده مشیر
شده عرض بادشاه از تحریر این فقره آن بود که پای را دست ایشان از درمیان نیافتند چه اوا زمین سلطان و زیر و رفقای نیابت بادشاه بود
و تاکیدی این بود که مضمون این رقعه فتیا نیابند تا وزیر از آن مطلع شوند لحصول آن که حصول تحقیق مراد و الا ز آن کار برآید فاما صد عظیم آباد گم دیده دو الد مرحوم
محسن آباد محال حاکم خود در تحت تقدیر در اثر مابین آنکه فارغ زانکه در وسط حوالی سوال انگلیسیان با بنده و نهایت استعداد کمیفه بخوبی بود با میجر کیک
سالار فوج انگلیسیه کمال اشتقاق و اتفاق در میان آمده نفاق و اتفاق که زیاده از حد در شست اثری از آن باقی نماند و بنده با اعتماد لشکری او و گمان احوال
سابق این شقه بادشاهی حاصل نموده از رو بود و چون نزدیک شهر عظیم آباد رسید ذکر را آگهی داد و نیز سردار فوج اطلاع داده هر کار رفقای خود و هر کاره از
مذکور به مقوم عدم راحت بنام مستحفظان راه که گسته بیان به بعضی افواج بر سر راه شهر متصل بادی اقامت داشتند رسانده فقیر را طلبید در میدان گنج ام
رسید به احوال با جاوی صحبت از با میجر کارناک مطلع گردید و تاکید کرد که بر مضمون این شقه سادهو رام و کیل نسا بست آگهی نیابد و از این جهت عظیم آبادی بادشاه
و شیر الدوله در هم محل تبدیلیه برای فقیر و والد خواهد بود داد گفت که مقصود خود فاصر نخواهیم بود اما موافق امر در این الحال متعذر است که تعجیل آید
بهر صورت رو در و دهم میجر کارناک فقیر را طلبیده نشست و میر جعفر خان را هم نخانه خود طلبیده آخر روز فقیر همراه داد که رقعه میجر و میر جعفر خان برادند و شقه کرد اینها میجر شقه را سر
گذاشته باز نمود و دریافت او و میر جعفر خان باتفاق شنیده و مضمون آن مطلع گردیده بنده را جواب داد که الحال بادشاه باختیار خود نیست بلکه
تابع مرضی وزیر و فرمان به بر آورده است و ما با تجمال امتثال فرمان او سعی تمام نمود و علی الزعم داکر عنایتی دیگر با راجه سیتاب رای داشت سادهو رام را طلبیده شقه بادشاه
نمود و او نقلش در دست بنده داد تا به سیتاب رای رساند و میجر بنده را رخصت نموده عرضه داشت در جواب شقه نوشته حواله نمود فقیر سعی خود در این خصوص
بیرون داشته جواب به مصحوب بیس بادشاهی رسانده خود تردد الد رفته در محسن آباد سکونت ورزید و بر راه در مرحوم میر راعید الله هم بموافقت الدو فقیر
از لشکر عالیجاه به جانب محسن آباد آمده به رسالت گذرانیدند **ذکر بدعهدی نمودن شجاع الدوله با عالیجاه و مقید نمودن او را بی گناه و ضبط نمودن مال و اموال**
و دیگر سوانح و احوال نیز در محسن آباد بود که خبر مقید شدن عالیجاه شنید و مفصل ماجرای بموکر لجه چندی که با علی ابراهیم خان بهادر اتفاق ملاقات شد
از او نشان معلوم گردید موافق آن در این صحایف ثبت افتاد اول که شجاع الدوله و عالیجاه باتفاق در محاصره محروسه عظیم آباد دیگر بار دیده لک روپیه در ماه
می بایست که عالیجاه نوز به ماه بماه برساند عالیجاه پر آمدن خود از چنگال وزیر باید البته مبلغ زر و شدت تقاضای او در هر ماه مناسب دانسته تدبیری در تخصیص
آن اندیشید و لیکن بهنگام که بنده را از طرف مرشد آباد رخصت باید فرمود تا در آن نواح رفته و بند و بست تحصیل ممالک نموده استمالی در عمل انگلیسیه بر ایکرام چون

بالفعل نوع اهتمام است نهایت تشویش عارض حال اینها گشته که سرکار الیست صورتی خواهد گرفت و مرا چون اطلاع تام از احکام دولت ایشان نیست

این کار را دیگر نتوان ساختن سرکار بهتر توانم نمود بعد از آن علی ابراهیم خان بهادر بود وزیر گفت اگر عالیجاه باز نیاید چه باید کرد علی ابراهیم خان عرض نمود

که عالیجاه را غیر از دولت امیدگاه و ملجای دیگر جای نیست که التجا خواهند برد خلاصه تجاوز از کار اندیشه شده گشته گفت که اگر ضامن بوده

بطور [illegible] بین بر آن رسید چه مضایقه علی ابراهیم خان التماس نمود که البته من ضامن هستم اما از آنکه موعود است تعهد آن نمی توانم نمود لیکن هر جا که عالیجاه باشد بسبب

اعمال او بر زیر سر او در حضور رسم در آنجا بوده هر چه عرض وصول در آید ارسال نمایند ما داخل خراج سرکار نشده باشند وزیر گفت این فرستم که

شد علی ابراهیم خان عرض نمود که هر چه مرضی عالیست همان بهتر اما الحال حسن و قبح آن با این اینکار رعایه بطرف جناب عالی و شر و قصوری که در این امور

سری در هر بندگان حضور خواهد بود عالیجاه از خود دستان دولت را ملجای یاد خود در گشته خود را به حضور رسانیده از دولت به حضور رسانیده حالیا فکری باید کرد

که آبروی سلطنت بماند و آب از جو رفته باز آید ذره هر چه تو منقطع گشته از هم نشانه گشت و گفت که مردم دیگر با این کار مشغول نمایم علی ابراهیم خان

گفت جواب عرض با کار دانان اقتدار جناب عالیست وزیر علی ابراهیم خان را رخصت ساخت و بماند از آن کار که گفته بود از خاطر فراموش نمود

لیکن از آن بهادر در شغول گشت و علی ابراهیم خان برگشته خبر به عالیجاه رسانید **ساختن میر سلیمان خان عالیجاه و وزیر در آن مقدمه نیز دولت را**

با تقاضای تقدیر میر سلیمان سیل از این اوان میرزا بهلول و منشی بهادر دیگر ارکان دولت وزیر ساخته در کارهای اهل نمود یکبار به بهانه ترک لباس درویشی

دانی بسیار است یکبار روشن شد عالیجاه نخواهد رفت اما در لباس درویشی همراه آورد لیکن بمقتضای مصرع مشهور هر درد را زر دگی عسر بسبب علاج

اگر زنجیرش با عالیجاه ساختن باقی الماس از بر ملک حضور میر سیاه وزیر عالیجاه سکایت از آن قبل چون در رگ ها گمان عملی چون تیس می نمود و مسکیت که فلان

روز سری که بر سر منشی بهادر دیده ام از جانب بعضی در تحویل میر سلیمان سپرده ام یا فلان انگشتر در دست فلان کس است از این تسلسل سخنان اگر

در حضور سر دیدم به لکن پس نمود میر سلیمان رسیده بایست و جسته که نیست تا آنکه روزی از لشکر عالیجاه بر خاسته در جوار میرزا بهلول و علی بیک قجچی باشی سخنان البرایا

تنزل نمود و عید بیح کس از آنجا گفت بنعام وزیر عالیجاه در آن التقاضای ره ها به رسد عالیجاه شده لیکن تضاعفی چون ظاهر ساخت اما اگر او وا گیر

وزیر بیان نگارید نمود علی ابراهیم خان مانع بود در مردم دو رو و شکل میر آنجا که در بین زمان از سر با عالیجاه توسل جو برسد بر آنکه وزیر بوده

اند سخنان بد گور شنیده و خود در آن گفتگو نتیجه گرفته با عیار بر سانیدند و لو سایط کلمات مذکوره نوزبر سطح بهادر جو وزیر را و سیله بد عهدی

با عالیجاه بیکر دیده آخر وزیر بنعام فرستاد که پادشاه لقب ما معامله صورت بسیار گرفته از تماشا طلب دارد و محصلان بسیار و قاتش رود باید که عالیجاه علی ابراهیم خان

بهادر را طلبیده آنچه را جواب سوال نزد وزیر بیاورد در حضور رفته بعد عرض بندگی از طرف عالیجاه التماس نمود که من با سنده امانت و امداد خدمت رسیده

خود در البحار حضور رسیده ام از آنچه میسر بود در ادای آن تقصیری نه تا به الحال که مقدوری نمانده و التقاضا پادشاه لی حسب بنده است جناب عالی

منشی بهادر را التفات تایید بالفهمه اگر چیزی بر آید در ادای آن بطوریکه ممکن باشد قاصر نخواهم بود و اگر بی موجب باشد امید وار اعانت و حمایت از جناب عالیم از

آزرده گشته جواب داد که مرا چه کار است شما دانید و پادشاه منشی بهادر گریست که التفهمه در این کار سر و اختیار با پادشاه است هر چه داند خواهد کرد

خواهد کرد علی ابراهیم خان ما نویس گذشته جواب وزیر که شنیده بود لعالیجاه اعلام نمود عالیجاه چون هایتیه در وقت اضطرار رجوع لیجی ابراهیم خان بهادر نمود

صلاح می یابد پرسیده بود در این خصوص هم پرسیده بود در جواب گفت که اگر در کار باشد اسم صاحب وزیر باید نمود و الا خود تنها از ضمیمه بیرون نوشته نخواهم داد

که من تنوع حمایت و عنایت خود را تا در درد و رسانیده امیدوار رعایت بوده ام و اکنون هم اهل و عیال و اسباب و اموال در ظل رافت و مملکت عالیجاه حاضر

ام انچه مقتضای الطاف و شفقت و نیکنامی و در حسب باشد بعمل آید ترک لباس نمودن عالیجاه و باز پوشیدن با شعار وزیر بلداکرا عالیجاه بحرکات صبیان

سفاهت پیشه بیرون تامل و اندیشه روز دوم که تاریخ هشتم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری بود در اول روز سر برهنه در بر درگاه برگ حسرت بسته

ترک جلوس مسند نمود و بوریایی را در صحن خیمه گسترده بران نشست و ایمان مقرب که محرم و از شعور و از آل ابدانشی دور بوده اند بسبب کس بیکارگی لباس

رنگین در وقتی در بر کرده بر سکه های تمام ملک شد و این خبر بوزیر رسیده چه شب اگر دیده چه قدر عالیجاه در رنج و موجب بدنامی و وسیله حرمان

مقاصد بود بنابرین علی بیگخان را روز دیگر که نهم ذی الحجه یوم عرفه بود بجهت رجوع و دلجویی هم از طرف خود و هم از طرف مادرش که زن صفدر جنگ دختر برهان الملک

است و نیواب بیگم شهرت دارد فرستاد و علی ابراهیم خان بهادر را طلب داشت علی بیگ خان که مرد لسان آور و در گفتگو نهایت با کر و دالد بود

بحضور عالیجاه رسیده با انواع گفتگو صحبت و مباحثه های رنگین نموده عذر خواهی شیرین از طرف وزیر و مادرش درخواست چون عالیجاه در گفتگو حسن تقریر

چندان سلیقه نداشت محاله علی ابراهیم خان بهادر را طلب نمود خاطر قوم هم تعبیر اوضاع لباس او و منوبانش شنید بخوبت بلا رتبت متوهان دلجهی زبان

بدگویان اندیشیده خود را که چه ترک لباس نمود اما یکتش پیرهن و بحیدان دستار مخوری بر کلاه قناعت نموده بهمین هیئت به بار رفت و احوال مطابق خبر

مسموع دید صلابت و سالکت نسبت عالیجاه گفت که اشتمار الواب وزیر طلبید و شتاید بابعه رفت علی ابراهیم خان بهیای که رفته بود هم راه علی بیگ خان

ماصند خانه وزیر شد گفت که بهمین لباس حضور وزیر الممالک میروید گفت هرگاه آقای من بصورت شده باشد ما را غیر ازین لباس دیگر

چه چیز خواهد بود و لو صبحی که بود هم راه علی بیگخان رفت وزیر مهربانی بسیار نموده سبب تغیر لباس عالیجاه پرسید و از گفتگوی سابق خود عذرها خواسته

گفت بادشاه سخنی فرموده بود ما اظهار کردیم جواب آنش بایستی داد چه حاجت برای برشیدن و برهم نمودن بود علی ابراهیم خان جواب داد که

ما با امید عنایت خانه امید خود شمرده آمده بودیم چون جناب عالی کلمات عدم التفات در خصوص تعاقب بادشاهی عالیجاه ارشاد نمودند ما نشان

که ملجای و ملاذ دیگر از آستان لیت دو مداشتند قطع امید نموده دست از دنیا بر داشتند وزیر به تبنی بهادر گفت که شما با علی ابراهیم خان گفتگو نمائید هر دو در

حضور وزیر نشسته هر یکی مطلب خود را تقریر میکرد تبنی بهادر بهر صورت تحصیل مبلغی میخواست که عالیجاه نماید علی ابراهیم خان بحسب سابق استنکاف از آن نموده

تن در نمیداد دیگر بار استغنا و انقطاع آقای خود از دنیا و مافیها اظهار میکرد چون ساعتی گذشت وزیر پرسید که هنوز چیزی منقح نشد تبنی بهادر گفت

که گفتگو با این کار گر است وزیر خان قوم را نزد خود خوانده در خیمه خاص که بنابر حفاظت حرارت هوای تابستان برای او استاده کرده بود دنبال برده انچه

بر سبیل نبود پرسیده جبرلیلی که بتنی بهادر شنیده بود شنید بعد از آن گفت که در این صورت که عالیجاه اختیار نموده نهایت بدنامی من است مرا چه می باید کرد

خان قوم معروض داشت که عالیجاه را بنا چاری انچه لایق حال او بود بعمل آورده الحال جناب عالی عالیجاه را انچه لایق باشد بعمل آرند وزیر گفت فهمیدم

شما بر وید که متعاقب من می آیم علی ابراهیم خان رسیده بعالیجاه ظاهر نمود فردا در تبریز رسیده دلجوئی بسیار فرموده تکلیف خلع لباس در بر کشی و لباس ... سالی کرد

عالیجاه استادگی نکرده حسب الاشعار از دخیل آورد محصور نمودن سرکردگان ... و تحریک وزیر عالیجاه را برای همراه بعد در سه روز سرکرده و بلیتن های خود خیام

عالیجاه را با بیتهای نهانی وزیر محصور نموده از همراه خود گرفت چون رد به تبریز شد تنها از اندرون محل بر آورده در دلیعد ... اعالیجاه ... سر ... دارد

که الحال مقید و نگهدار است سر در دست بلیتن ها و عمله تونخانه را حواله داده تونجها و بیدو و قنات چخماقی که از سرکار است ... مالی سر نماید بدرد دو بلیتن

نگهدارند چون او با وزیر ساخته بود در همه حراولی حکایت رسیده که الحال توپ نبندند و از کیسه است که در دست اوست و خود از امکان که خبر داشت

برخاسته در لشکر و زیر نزول نمود و ملازم او گردید مقید شدن عالیجاه برادر وزیر با قبضه تسمیه و تقدیر چون شب شد میر شکر ... از لشکر بیرون

عالیجاه و سعید ازاد بر طرف کرده کار وزیر شده بود با علی ابراهیم خان بسیار استاد با خلاص های سابق ... بیچ کس از قوم خود همراه

آورده با علی ابراهیم خان گفت فردا فوج وزیر برای دستگیر کردن عالیجاه می آید القدرت عظیمی در این سبک ... که ... نمیدانم در ... شما

چه رو دارد از این هیچ کس در حفاظت خواهند بود از حد بیرون شما خواهد گشت میعلی ابراهیم خان تشکر با من اخلاص المخلص بیشتر با سر وفا

بجا آورده متعذر است که برای من تا منا سب ... است عالیجاه در چنین بلا مبتلا و من در چنین اهدا با شم صبح دیگر باسی از ...

بود که افواج وزیر مجمعها سوار شده قاصد خرگاه عالیجاه گشت چون نمایان شد بار میر شیر خیل از ... خود علیحده گردید با معدودی نزد علی ابراهیم خان

آمده و تفحصان در بر قوره را اعاده سر در خانم قوم بطور مسطور انکار نموده اما گرد او گروهان گرسته به ضعف خود ... مردم مذکور خیام عالیجاه را محصور

نموده هر طرف حرم ... از کار خانجات متعلقان محکم تنیده سردار که با این کار مأمور شده بود در خیمه عالیجاه در آمده او را بر قبلی که بر سر اسب گذارش

آورده بود نشانیده خود در عقب چون دسته دیگر راه خود در انبوه مردم معتبر لشکر و زیر برد و در جائیکه متعهد بود محبوس داشت محبوس بودن علی ابراهیم خان

حسب الحکم وزیر در نخجوان با تعیین از ان حسرت انجمن بیشتر آخر روز خبید سوار بلند رمه سرکار وزیر غنان تر نفا مل جانه علی ابراهیم خان بهادر از دو وزیر

... تند خانم قوم را متیقن گردید که بر اسب او را می آیند عرکیا را که در ... حاضر داو بستر بیماری خوابیده بود آگاه ساخت که اینها جوی با من می ایند

الحال هر که خواهد ببرد و در ... بسیان هم همه را گرد کیفیت عاقبت خستند مگر میر ... و عالیجاه خان و خواجه عبدالله و ... علیخان ... که از رفقای خود بخشیده

جانش با رنده با انکه سواران مذکور ... وارد آمدند و ... پیوسته ... بخرابی تاس فیام نمودند قبل از این سانحه یکی ... گرفته های

علی ابراهیم خان ... خان نام جماعه دار افغان کاندک طالب علمی و ... داشت و خود را از جمله فدائیان خان موصوف شمرده در نهاد

حسن اخلاص از جمیع ... تمام ... طاهر کرد که انجه ... از ... تنها نان ... منظور باشد بیاید بسر در علی ابراهیم خان گفت دیگر چه چیزی

... از دو نیل ... بهر ... این را با خود ... نگهدارید ان ... صدای ... که خود ... تا انتقام ... الفرس ... قبال در

... از این قصه به جائی نشانت که دیگر ... النقصه علی ابراهیم خان در ... دیار ... قدرت ... بحان لرد

و دیگر رفقای عالیجاه هر یکی ... از ... لشکر وزیر با خته باد ... گرحافظ اسرار خان ... و بعضی از متعهد ... دیگر آمده در لشکر وزیر

در لشکر وزیر حوالات مردم بود بندگی از دوستان خاص علی ابراهیم خان را دلالت بنوشتن عرایضه تهنیت وزیر نموده او و دو کلمه از احوال خود نوشته فرستاد
وزیر در آنوقت اندرون محل بود لیکن چون علی ابراهیم خان را به سبب آرمیدگی مزاج و حسن اخلاق تا بر دل تحالی محبوب القلوب است بر پسر وزیر که سعادت خان ... سرای
وزیر که از جمله سواران بود به در رفت رسانیدن زیور و جواهر و دیگر تحایف به زن وزیر و والده او که علی ابراهیم خان برده بود در شبهای با او داد استید
احوال پس را شنیده دل آنها بر التجریر وادی فر التمیر سوخت و عرضی را الی بر رسانیدند خواجه سرا از طرف وزیر آمده سواران را تاکید نمود که از دور طلب نموده
سری بی ادبی به سبب تعجیلی ابراهیم خان به عمل بیارند و شتحاط نمود که با شما التجرضی نیست بخی جدید از شما برسید نیست دلی بلحاظ جمع باشند صبح روز دیگر سواران
رساله شجاع قلیخان که معروف بمیان عیسی و از جمله مکاین بود آمده ظاهر ساخته که وزیر شما را طلبیده است علی ابراهیم خان بی نهی در برد و شما را مخفی بالای
کلاه سر چسبانیده برپالکی خود سوار بدربار رفت سواران از مشغله راج و نجابی نواح طبع بودند در لشکر رسیده گاهی بطرف خیمه که عالیجاه در آنجا مقید بود در زنند
و گاهی بجای دیگر چون سه بار این حرکت بعمل آمد خاطر قوم یکی از ملازمان خود را فرستاده شجاع قلیخان پیغام فرستاد که حسب الطلب رسیده ام نمیدانم همراهان
را از کرداشتن من مقصود چیست هر جا منظور حضور باشد مأمور رسانید که زنده در آنجا شنید شجاع قلیخان کسی عجاله فرستاد تاکید کرد که سواران را تنبیه نموده
حالا با حترام نزد او آورد در ... ازان جا سواران دشنام دهان و شدید کنان در رسید و علی ابراهیم خان را الجرت در دیوانخانه وزیر جایکه تکیه زار
زمانی بسر برده بود بسر شجاع قلیخان و بخشی بهادر و بخشی جلیل ... ناظر و دیگر ... جاجرمی ... بخشی جلیل از دور خان مذکور را دیده به تعظیم برخاست
دیگران نیز تبعیت او برخاسته علی ابراهیم خان را الجرت تیدند و سخنان استمالت و استفسار احوال مزاج و تأسف و حیرت بر دوا نخوردن نموده ادم
نزد حکیم محمد خان فرستادند و در فکر بیماری دوا و غذا افتادند خاطر قوم بدر جمع است که انقلاب بلند شده و نسبت خوردن دوا نسبت فرد اخورده خواهد شد لیکن
علی ابراهیم خان را حضور بر در وزیر بردند در آنجا سهل علیخان خواجه سرا دار و غه تکیه و حافظ اسرار خان منشی و بخشی دیگران از عمل عالیجاه حضور وزیر به
ایستاده بود خان مشار الیه باتفاق جماعه مذکور در حضور رسیده یک اشرفی نذر گذرانید در آنوقت که باهم مجلس شده دست از جماعه فرو بخشی بهادر و
شجاع قلیخان و یاقوت خان نیز ایستادند وزیر که لباس ... ملاحظه پوشیده بود بر زین در دست بکمال رعونت بر مسند نشسته بود روی علی ابراهیم خان نموده گفت که
صاحب من ... خان چه بکرده بود که از جنگ بچارپای ... گفت از ... انگلیسیان ... و اوکند ده سر در ... کنند
علی ابراهیم خان التماس نمود که مرا از این خبر آگاهی نیست وای بر حال عالیجاه که برای چنین کسی که او دار الملک خود گذاشته با عانت او دانید ... بنشیند
ایالت روبرو دشمنی چون انگلیس آید و او در باره او ... چنین ... کند وزیر باسفه گفت که من در ... میگویم اگر خواهید شما را طلبیده ام در ... شما با
عالیجاه مقابل سازم علی ابراهیم خان از این جواب در ... گفت ... اطلاعی خویش التماس نموده ام که بجناب ... میکنیم
و از تجربه از مقابل نمودن ... عالیجاه از ... در ... عالیجاه بجایی رسیده است که خود ... با ... تنها ... می تواند نمود ... خود بجایی
و مرتبه در برد وزیر ... ابراهیم ... علی ابراهیم خان ... نموده گفت شما مرد ... هستید ... بود و
با راضی بر او معلوم است که در محفل خود ... من ... میگفت ... می شد ... با رفیقی

تسلی شما چرا نبود علی ابراهیم خان عرض نمود که من بدالیست خود تقصیری در کار ایشان نکرده‌ام مگر آنکه هنگام برآمدن از صدور دستم عظیم الآثار در اختلافات در آزار ایشان داد

چه عنی رتبش ترد در سینه عیان این رکن مرجع کی شمرد تند و نیده در رجوع کرده به سلطنت و وزارت نموده ملجای و ماننی برای یاری خان به ازین آستان تمهید [illegible] در برای استماع

این جواب برآمده در بالکش شنیدن تحول است استمالهٔ علی ابراهیم خان بسیار نموده تحویل ایشان را ستوده سبک از جای خود برخاست عازم حرم گشت منوبا

تا سر درواز محل منشأ تحسین نموده سلام کرد و از سوی علی ابراهیم خان اشاره نموده خبری به قربان خود گفت شجاع قلیخان و دیگران برگشته عازم قوم را که خود

در کشتن به گور آورد تا به جلوس گفتند که نوازی سر شما را بر تافت خود میخواهید در سر نموده که هیچ وقت هرچه که از ایشان برآید شد خاموش کنند چنانکه حواس

حصول نفته اسبها و اسباب ایشان آنچه رفته بود خاموش نشد و حکم فرمایه کردن در جواب از دیوانخانه خود نموده فرمود که شما محمد علی به جای عالیجاه و امین زردار

ادکوده ابراحوال اماناتی بعض رفقای گرد مهاجبان ایشان ما پس معلوم شده لکن احوال امانت شما و عالیجاه در هیچ جا ظاهر نگشته و سراغ آن مطلق ایشان نیافته

چون بر شما اعتماد بسیار داشت میگویند که جلدار اشرفی حواله شما کرده است اگر واقعی باشد و دیگر مهر که سپرده باشد البته که شما را معلوم خواهد بود در صورت اظهار آن

مهربانی و عنایت در باب ایالت رحم بسیار خواهد بود علی ابراهیم خان گفت که تا این حال از من در ضمن امور سوال و سکنات احوال نموده بود الحال که استفسار شد

البته جواب معلوم است مورد غرض خواهند شد و نه هوس تسکین هرکاره که خون عالمی بر گردن او دارد است بار خیانت رفقای شمرده بود و اظهار این جلدار اشرفی در حواله خائن قوم حرام

بود طلبیده است تمثال به استاده کرد [illegible] شنید جوابی که علی ابراهیم خان داد یکی از شیشیان هم آن مجلس برخاست و دیده بتوان قربان ایشان رسانیده که امیدی

بهم رسیده سراغ از بسیاری پیدا خواهد شد مردم متوجه علی ابراهیم خان گردید [illegible] شد نهان [illegible] گفت که از آمدن خانه با جواهر خانه

سپرده مهره‌های شکر بود و دو الک اشرفی حواله او شده در سرکار رسیدگی تا رسیده مردم همه متوجه مهولی گشته به سوی او نگریستند او انکار کرد گفت که این اصل

است علی ابراهیم خان گفت هرگاه ممکن نیست که او محمد علی به قرار داد امین سپردار تبدیل اصل باشد اظهار [illegible] معتمد چگونه قابل استماع داشته گمان

بران میتوان کرد بدسی بیاد در باب استماع این خبر بر جاسته به در حرم سرا رفت و وزیر را چرا بنگه علی ابراهیم خان داده بود گفته فرستاد در سرانجام در که با

در جواب او هم درید و ما دانی مردم تیر اثبات نماید معارضه کنانیدن عبرالفضیح ثمره ندارد و زیر در حصه التصرفات داده ایشان بسیار گفته فرستاد علی ابراهیم خان

به شجاع قلیخان فرمود که ده دوازده کس سبک بال و بازو همراه آمده در جوار دیوانخانه با اجنبیه آرام خاطر نیست اگر غیابتی بیند حال مخلص است

در جوار خود جای بدهد شجاع قلیخان بر جاسته [illegible] از وزیر رفته اذن همراه خود بردن آورد با خود برگزیده متصل به مقام خود جای داد و ساعت

و دلجویی بر آکار داشته تا یک و نیم ماه که زنده بود دقیقه از حسن سلوک و دلجویی فرونگذاشت و اموال عالیجاه از [illegible] و حواله سرایان و دیگر عمله‌ها کار

بجد و جهد بسیار بهم رسید و در آید [illegible] اندک جواهر گران بها که قبل از این سانحه میر قاسم خان مصحوب شیخ محمد عاشق نام بلدی محمد در ملک

نجیب الدوله فرستاده بود در سرکار عالیجاه با قسامه در یافت بهای او بکار آمد و قلیلی از نهاتیش با وجود خیانت تحفص شد و بوبت کثیرات و [illegible] را ایمای

بلند نام منعم محمد مخفی داشته اند احتمال امکان دارد اما منعم و منفصل نشد **رفتن میر سلیمان به امر [illegible] قلعه [illegible] در برگشتن از آن [illegible]**

با نهایت ندامت و یاس چون عالیجاه بکجاه ادبار اسیر گردید میر سلیمان انگشتر سلیمانی در دست کرده از فتح حصول برآمد و در عقب تقریب در صدد

تقرب در خدمت وزیر بهادر رسانیده بوساطت مشار الیه اظهار کرد که الفنطون کپتان حارس قلعه رسانده از تهر سلهان من و سایر اهل بنگش قصد آنکه قلعه را از
تیر از دست گرفته های اسباب و اموال و سوران مخفیه سیر معلوم دیگر کند استدعا نموده است اگر حاکم شود تدبیری در تسخیر آن بود قلعه مذکور را ضمیمه ممالک محروسه گردانم و زیر
خود خبر بابای این قسم امور گردد شهر مذکور را مورد ملی ساخته ترقی خواهد حسب الاستدعای او میر رحیم خان که در آن اوان حاکم شهر و اطراف آن بود در نام
ساه ملک یعقوب بیگ به ابراهیم رسیده در دهی سلیمان نامها در دار دساتیر ایام که دنیاداران را بنا بر اغراض شخصیه وقت میسازد بر اساس آمده هیچ مهر و آواز
فوج انگلیشیه که ملازمان شاه جهان و آنان و عازه وارد این دیار و بصلاح کونسل کلکته با بست فوج در مقابله وزیر مامور گشته در عظیم آباد رسیده بود خطی به تغییر
بوساطت داکتر فالرین بوی فرستاد که اگر به سعی شما قلعه مساس مسخر نامزد گردد مرحب بیده دوستی ها خواهد بود دیگر باره هم اهل که حقوق سابق بابا گردان
ارزانی و آنجا با شیر مستحق و در حضور از محاله مملکه و جاگیرها در دست این را در میان نهاد و تهیا شد که از طرف آنها غالب و در برابر عهده نخبا به عهده بر نیاید عقوق
مصلحت مغلوب میگردد اگر جواب خود ببخواهند قلعه را تسلیم نمایند آنگاهی خود تدارک تسلیم در حمایت انگلیشیه نمایند که برای شما و اولاد شما سرمایه شود و بهبود و همه مورد
عنایت و الطاف خواهید بود داکتر مذکور بفطن بود د اقوال مراد میر سلیمان را متنبه ساخته میر مذکور را الیف ترغیب نمود و در آن گفته فرستاد که سرداران انگلیشیه
راضی فرموده دلجمعی و مطالب خود نوشته فرستاد که بر این کار عهد بر آرای مطالب من بعهد و قول دستخط کنانیده دهند تغییر داکتر و هیچ مهر و نوشته جرال کاد در
را که در آن وقت کپتان و در نواح نگاری بود طلبیده است و مطالب سایر اهل را دستخط کنانیده طلبیده اهل رسانید در واسطه جواب سوال گردید قلعه را
کپتان مذکور داده بندی میر سلیمان خسرو و کپتان مذکور یک پلپس شستند بر صدع سایر اهل آگاه گردیده شکر وزیر برگشت و سعایت نصیر شجاع الدوله
رفتن بنده بعظیم آباد نزد داکتر و شنیدن سرگذشت با قتل و تدبیر در دکن بنده با بدر شاه که ما داد وزیر زوجی راز آن فرستاده بود تغیر تخصیص نماید نیام اینکه در شب
در تضمین صحبت سایر اهل با کپتان بیرسیم خورده اهل از قلعه فرود آمد و در اهله متمها نوشته التماس کرد که باید همراه من بعظیم آباد رفته به مولوی عبید را با لقای تعهد
و الطاف صریح در باره من کرده خواسته بود بنده قبل از ماجرا آنجا بداکتر نوشته خطوط میر شمس الدین و خط وکیل والد مرحوم که متضمن ارادت کمی خاطر
وزیر بنده و حضرت والد رسیده بود فرستاده است عازم آمدن عظیم آباد بود که وخط او متضمن طلب فقیر رسید بود بنده با والد مرحوم قباحت بودن
خود در حسین آباد و رفتن عظیم آباد التماس نموده اعلام کرد که اگر احیانا وزیر در مخصوص باز پرسی نماید ظاهر باید کرد که والد نیک بنده آنسر من است
لیکن از فرمان پسران در نیستان با جماعه انگلیشیه اعمال در این جواب نمیتوانم داد لاتر روانه رفته در حرکت آخر اگر وزیر طومار برای انتخاب
نقد و اصلح است و بنده همراه انگلیشیان آنچه مقدر است خواهد دید اگر انگلیشیان بر وزیر غالب آمدند برای جناب نیازی حاجت نخواهد بود بلکه مستمر دوستی
خواهند بود در خصوص گشته میساه ملک رو در آنعظیم آباد دگر دید در اینجا احوال رفتن میر جعفر خان بکلکته و مرشد آباد و درگذشتن از این جهان دوره در ونهیر در
و سانحه گرفته بردن بلنگه های منسوبه سرکار سار کپتان نکموری را بطرف لشکر بلوند و رهای یافتن لوار دست بلنگه ها و سر از رسیدن بلنگ های
مذکور در خبر رفتن میجر منرو بجنگ شجاع الدوله و جواب و سوال او با انگلیشیان و مغلوب گشتن از جماعه مذکوره بتفصیل معلوم نمود تفصیل اجمال از حقیقی اینکه
و صورت مییابد رفتن میر جعفر خان قبل از این جنگ بکلکته و مرشد آباد و درگذشتن او از این جهان و دیگر سوانح که درین از منه رو داد چون شجاع الدوله

و عالیجاه مشار الیه در باب محاصره عظیم آباد در حاشیه دیگر از مقالات سیر و صفحه رمضانی علی زمین بدست طرح اقامت انداخته از آمدن ایشان ازان اخراج نمودن در جمیع ساعات

در سیاق میر محمد جعفر خان برای تنبیه جواب و سوال ایشان چند فاصله کلکته آمده و برادر خود میر محمد کاظم خان را که در سابق ده بیگدات در نظامت صوبه عظیم آباد قبل این مقرر

ساخته بود نیابت گی که بر هم خورد صلح نسبت منتسبه آماده شده در تاریخ این سرکار را از بهمن ماه این نایب صوبه عظیم آباد درا که عالیجاه او را در گشتا عرق کرده کرد دیوان

مدار المهام صوبه مذکور را با آنکه لیاقت این کار بلکه هیچ کار ندیدند گردانیده خود را به کلکته که به آن او معتقد بسته از حکم دیگر نیست همانا سبب بر آمدن از آنجا هم از این

نسبت عناد عالیجاه با برادر او بود در همین قسم گذران عالیجاه بلند قدر او با مورد الطاف شده بود نزد میر جعفر خان منحوص ترین مردم گشته بر خیندی هر دو از الشخص

لیاقت انواع عطوفت و لیاقت عنایت در اشبه شده گدا انگلیس چون اکثر سرکاران و بزرگان ده های بنگاله و عظیم آباد به تسلط و اقتدار عالیجاه در روز بقای

او انشاء کرده ستند میر جعفر خان را مصمم برد که بیکار با ایشان ساختند و اطاعت خود نمایند و در تکانید خیانت به میر را در دیگر را عبد الله خان... جابر آبی مرحوم از یوسف علیخان

پسر سلیم علیخان و از تعویل اکثر ساکن این اطراف شهر عظیم آباد و دیگر جاها در کمال پریشانی خاطر بود که میر جعفر خان در گذشت و او را کمال بیجا

عود نموده از خود بیشتر داد انسان که نزد میر قاسم خان مرد بود نیز در عظیم آباد و مرشد آباد مشغول بود از هم میر جعفر خان گشته به مدارج علیا ترقی نشد نیز

و خان مذکور به کلکته رسیده مشغول جواب و سوال خود با صاحب کونسل کلکته گردید حسن شمس الدوله هری و نشرت گورنر از شناخت و بادادی میر جعفر خان

عمل با هفی علیه آگهی داشت بیچ است که او در بطن النعمان در مرشد آباد گذارد تا مبادا که هر شهر در باب عیب گاه دیده بیچارگان را با خود بر گمانند

بنابرین جواب و سوال اثرات او را در جلالت پوری کونسل ابتدا انداخته هم کلکته را که منسوب به نصیب بود و هم خفیه خواست که نشدند گمار بدیوانی مامور در کمال اقتدار بود

بحال دستبرد از گردیده همراه او از کلکته بر آمد چون پیش رسید و خود شده و مذکور شمس الدوله را که مشغول معلوم کرده میدانست که میر جعفر خان بامیر زادی از ابتدا ایذا

وارد از آنکه بنام آوردن او بیرون از کلکته در بیع دالحال هم خواهد بود در راضی تنشید تا آنکه بعد از مساعت میر جعفر خان رخصت گشته به مرشد آباد آمد و نشد گمار همراه او

نیابت در مرشد آباد خطوط با انواع حیل بنا بر کت اراز مشیران خود که کونسل کلکته و بعضی از کونسلیه هار البطوری از خود خوشنود نموده در باب

استمداد از شمس الدوله اصلاحی در ضمن رخصت تعهد نموده به مرشد آباد رخصت شد تا عیوب پیدا شد از آن کونسل اعیان محلبت خمس و تمد گمار در مرشد آباد

آمده اقتدار شرکای رسید و نسل محمد رضا خان که نایب نظامت چنانکه مکرر در باب سکم دعطا الله خان نایب جنگ بود تحایج رجوع او کرده که اکثر مورد

التفات او نشد و میر جعفر خان فرمان بردار هشید و مذکور گشته خاطر قوم را از حکومت چنانکه گذشت مبود دولت... ابای او تعبید خست تا آنکه تعهد به انگلیسیه که صاحب

ناسپار بود نشد گمار و میر جعفر خان رسیده چلد صحت شود در ضمن میر محمد جعفر خان بیمار گشته روز بروز در کاستن گرفت و چهارم ماه شعبان سنه یکهزار و صد

هفتاد و هشت هجری روز بیست و سه به جهان دیگر بعقبی است از متعمدین مسموع افتاده که دم آخر به تبرک بت های گریت کو که یکی از معابد هنود

در سواد مرشد آباد است بتجویز نشد گمار از دست میر جعفر خان چکانیدند آب خوردن همان بود و جان سپردن همان شد همین است گذشتن از جا گذاری

مسمی تدارک : اعاذنا الله و جمیع المؤمنین من غیر مرضیه میر محمد جعفر خان از حروف اقواح شجاع الدوله در جار به را که شهرت داشت آورده مصالحه

بود که به صورت نمی آید و شاید اصحاب انگلیسیه بنابر استشهار شجاعت و اقتدار و زبر دستی با منتقابله و مقاتله با بادشاه نمی خواستند که اگر مصالحه

مصالحه با بیمی که مخل امور تجارت ایشان نباشد به عمل آید قبول باید نمود و صوبه عظیم آباد با اختیار وزیر پادشاه گذاشته دریا لگذاری صوبه بنگاله هم به سلیقی
مناسب که تغییر را مستقیم معلوم شده تعهد نمود و نیز شجاع الدوله از فرط غرور و نادانی مشعور که درین زمانه نهایت مروج و از سرداران کمتر کسی ازین خیال فرصت
قبول نکرده اصرار استرداد جمیع ممالک را داشت و عجب آنکه با وجود کثرت لشکر و توپهای خرد و بزرگ و تهیه اسباب توپخانه از شدت غفلت و ... برای
دعوی و رانشور چو ... با وجود بهبود نشیب و صعود تدابیر که برای این کار بایست نمی توانست که درست به عمل آرد و التماس دولتخواهان درباره دل و قبول شان را
کامل اصلاً نمی شنید بهمین علت دید آنچه دید عجب حالیست درین چرخ و روزگار که هر گاه زمانه اندکی یار شد و باد اوج افتد از سینه ها هیبت او و القاب یافته
خود را از انبیا و حکما که در زمره انسانی بالاتر از جماعت انسان نیز زاده اند افضل و اعلی می شمرده و به طریقه آن بزرگواران را مرجوح و نسیم تخفیفه خود ترجیح میدهند
از آن جمله است اشتباه در امور که کائنات علیه افضل الصلوة که عقل تامش صاحب وحی بود از خطاب حکیم خبیر لقمان و شاورهم فی الامر مامور گردید
و سلاطین ذوی الاقتدار روا کمال همت بنای کار خود بر مشاورت گذاشته و وزرا و اصدقا و عاقل استشاره میکردند الحال هر که به بسیاری تجربه ناگهان
بدولتی رسید خود را در جمیع فضایل و کمالات از کل کائنات افضل شمرده به هیچ کس رجوع نمیکند بلکه اطاعت را ننگ و عار داشته بر خود پاس صدیق از سر تربیت یا شد
التعالی بالتماس رو نمیکند بلکه معقول ... و نقد و رو می ستیزد و میگوید که ما عقل لکوک ... داریم و دیگران عقول ثابت و غیرت از سبحان ... کار عقل
به کجا کشیده و مرتبه انسانی خصوصاً رتبه ... اللهم لا تزغ علینا صبر اعلی ما ... بالتفضل والاحسان و بدل به ... وجودک بالفرح الفرات

ذکر منهزم شدن میجر کرنک از سالاری فوج انگلیسیه بود و میجر منرو که از پادشاه انگلستان بود و التعاقب به طرف کلکته از جهاز رسیده به سالاری فوج بنگاله مامور گشت و جنگ وزیر با انجام رسانید و نتیجه کشیدن کپتان نکمولی با ... مبتلا گردید

به شنو میر محمد جعفر خان زنده در کلکته بود که میجر منرو بر جهاز مسواری که عبارت از جهاز
جنگی است ... که تعبیر آن آگهی برنزد وارد کلکته گردید چون اصحاب انگلیسیه امتداد زمان جنگ وزیر یافته ... میجر کرنک احتمال میدادند و ...
انجماعه است که هر جا سردار ملازم کمپنی باشند و سردار دیگر که پادشاه در آنجا وارد شود تا هنگام اقامت سردار ملازم شاهی حاکم و سردار ملازم کمپنی محکوم او باشد
نظم الدوله و دیگر کونسلیه ای کلکته میجر منرو را سرداری افواج عظیم آباد تجویز نموده مرخص کردند میجر کرنک با استماع این خبر به کلکته رفت و میجر منرو به عظیم آباد
برآمده فوج سرداران زمانی قلیل گذشته بود که کپتان نکمولی را با معدودی از انگلیسیان و تلنگه های پلتن او هجوم آورده گرفتند و از ... توپ ...
گردن ... راجه بلونت نمود ... راجه مذکور حسب الامر وزیر بر لب دریای ... که مشهور به کهرا ... است بر سر حد ... متصل بود و دیگر ...
بنابر خبرگیری ملک وزیر و جهت دخل و تصرف انگلیسیان در ممالک ... اقامت داشت و کپتان مذکور بر مقابله او و برای همچنین ... بر لب دریا
در صدد و صوبه عظیم آباد مامور بود کپتان مذکور نهایت ... را با فوج همراهی بنابر ... خود در انحراف و غلبه آنها نموده میجر منرو را از ماجرای که فیمابین او و تلنگه
هاروی دارد اعلام نمود میجر مذکور آگاهی ... متواتر با شمال ... تلنگان فرستاده خود با یک پلتن سولدا و ولایتی به سبیل ایلغار بر جناح استعجال
دویده متصل کپتان رسیده و علی التواتر مستعجلاً به تسلی تلنگان ... و کپتان خود هم آنچه بایست در ... به عمل می آورد چون اقبال یاور
انگلیسیان را در بار ... تلنگان ... با وجود آنکه راه بسیار ... نزدیک به لشکر بلونت سنگه رسیده بود ... نمودار ... گردید ...

میجر رسید که بضابطه معهود انعقاد صلح می از انها دید چون یقین قبول انها را نخواهد بنید ملنگان را بحضور طلبداشته نموده بند و قید را برداشته انهارا همراه آورده بصحبت انها را

در هنگام شکست زده داده لسبیت از انجا بعد در سرنشینی داخل کرد و از پلتن‌های دیگر تمام قدر مردم سرآمد و پلتن تازه را که دستگیر کردگی کپتان بجای هرکور قشار دست پنج

کس از جمله پلتنی که این قت در انگیخته اول بود بالفعل قریب برآورده در حضور جمیع فوج برای عبرت مردم توپ پرانیدند سرتمنی از جمله این لست دیگر پنج کس اندک تعلیم خوار شته

در سرشتن خاصی برای انتهای غیره صبر از خود تحمل آورده جای از همان گل زمین سرزد دیگر خراب لسیده و نصیب خاطر در کمال استقلال آمده جان خود بدم توپ داد صدق

الله تعالی کل حزب بما لدیهم فرحون ماجرای سوال از طرف شجاع الدوله بمطالعت غنیمت تشدید اصحاب کونسل انگلیسیه که قبل از این عقد امور نموده حکم جنگ با او

با او به میجر منرو رسید اذن چون تقاضای چند مضمون صحبت و تعهد در میرزان از قوانین عقل و شعور بجا به مذکور رسید در اواخر صفر یا اواسط ربیع الاول سنه هزار و یکصد و

هفتاد و هشت هجری نبوی صلعم حکام جنگ کسیدن باوزیر میجر منرو فرستاده شور یکجا دله و منتقل نموده میجر منرو صباحی چند در سرانجام اسباب سفر و در تحمل گاو و ان

باربردار و داد و عقار حبس باکولات غیره انجاح شمار مردم میکه میجر است آنها را از جنگ همراه گرد بر داشته داعیه شکست جنگ ذریعه طرف سیر نمود ذکر عبور میجر

منرو بسمت فوج از دریای سوین بر چجر گولو و رسیدن بمقابل لشکر وزیر و جنگ این هر دو با هم و گرد نمودن ظفر یافتن بر وزیر و شکست خوردن وزیر از اواخر ربیع الاول

یا اوایل ربیع الاخر بود که میجر منرو بجنگ وزیر با مورتسه مردم لشکر خود را که بودن اتباع همراه منظور داشت از سپاهی و اهل اردو سه سوار و پیاده انسان و چون

همرا شمرده به ضبط حساب را آورده و علاوه دیگر را انجاح القدر که تا ده روز به لشکر و فا کند همراه برداشت و با صاحب کوتهی عظیم آباد گفت که در همین ایام نشده ده بالم حصم

میسر می آید و رفت به علاوه فرحت رسانده یا مامعلوب و مقهور می‌شویم یا از چوبی زحمات این ضرورات نخواهد بود چون این داعیه حکم و میجر راهی گشت بر ولی الله

نام شخصی از کسانه صوبه عظیم آباد که از طرف وزیر عامل بر گنه سیاه و غیره متصلات بعمده سرکار شاه آباد بود از حرکت میجر منرو خبر دارد و انواع متخیله خود را

جهادی فرستاد و توپ بزرگی را که چندی قبل از این بر لب دریا بمقابل افواج انگلیسیه که بر دریای سوین محاذی کولو ریجراست میجر انجا قیام داشت فرستاده

بود با ربع طلسیه چون سیارت اقوام و کل دلا لسیار شده بود و در تحقیص جا از انتهای راه با پیهای ارابه توپ مذکور بکل فرو رفته بر آن کش متحیر گردید و در خود

با هزار سوار که از آمده توپ را بر آورده همراه برد اما از کثرت غفلت در فکر سرانجام اسباب جنگ و ملاحظه گوله‌های توپ و باروت و اجتماع عرض علم انها

در تعویض بر حری که لازم است در شور جنگ با اهل عقل و ارباب حرب بشر داشته مشغول لهو و لعب از قبیل با جنن تماشای پری پرانیدن کبوتر و دیگر

ملاهی و ملاعب خبیان غافل و عاطل ماند که گویا در ملک خود برای سیر و شکار آمده مگر شد شور جاهای از دریا به تیمور اکشیده با لب گنگا ملحق ساخت دار اده

حرب در رجحان به پناه آن داشت تا آنکه میجر منرو بسمت فوج دستگاه رسیده بمقابله گردیده بر لب جهیل خیمه ساخت و جهیل مذکور بین الجانبین دا قعه شده بود

سوم در ربیع الثانی تحرم و منزیر که اندلشه ترک شده که برای جنگ کشیده بود کرده به اعیه جنگ انگلیسیان از شده مذکور بر گردان رفت انواع متخیله و غیره همراه

وزیر و شجاع قلیخان منحرف بمیان بمیسیه‌ای همراهیان خود که بیش از سوار و پیاده بود بود در لب بسر دو موشیر مرگ قرار گرفت در اهیه بیهی با ب

صوبه گردیده و اله آباد با بلند زمان خود از مورچال بر آمده بر لب دریای گنگا متصل کرانه‌های آبادی آقا است رسید و سر دو موشیر مرگ با شب توپ

کار آیین و لایت فرنگ برای انها سبک مستحکم تعبیه بود و سه هشت پلتن بنگاله با بنید و تلنگه‌های جنگی مانی بر بارسا ختم و از استه عالیجاه متقابل فوج انگلیسیه سبکی علمی

شجاع قلیخان بر نسبت اینها پی در پی با فوج خود طرف دست راست عیسی بهادر بطرف [illegible] متصل به گنگار و جنگ توپ شروع شده از هر دو طرف گلوله بار

علی التواتر به عمل آمدن گرفت و مردم طرفین را ابر مجروح و مقتول از ضرب گوله توپ میشدند در این اثنا از طرف دست راست اینها بر آمده با فوج تعلیه دیگر ایشان

بر لشکر انگلیسیه یورشها می نمود و متواتر در زد و خورد بود و تعلیه بردار ایشان در سواران همراه [illegible] بیگاه او را به قتل و غارت میگرفتند از توپ اندازی سمرو

و موسی شیر مرک و حملات متواتره در این عرصه افواج انگلیسیه تنگ گردیده زبون حال گشته [illegible] حال پر ملال دیده چون بنابر صعوبت جهیل که گل

و لای بسیار داشت یورش بردن نمیتوانست لهذا فوجی را از طرف گنگار روانه ساخت تا قصبه [illegible] عیسی بهادر یورش آرد فوج مذکور به سرگردگی کپتان شجاع

هوشیار بآهستگی از طرف گنگار گذشته [illegible] دیر از که عیسی بهادر فوج او در آن پس ایستاده بود متصل گردید و شیخ علم قادر و غیره شیخ زادگان که همراه اول

عیسی بهادر در معرکه بودند پیاده [illegible] دست در جیب [illegible] دیوار خرابه های مذکور آرامیده نشستند بلکه های انگلیسیه پنهان از نظرها در آن راه شده خراب

در آمده چون [illegible] رسیده بر سر دیوار آمدند و گویند که به سنگ و کلوخ انبار [illegible] گردانیدند شیخ علم قادر با جوانان [illegible] و اینها بر سر خرابه

تجنگ بر داشت تا اینها [illegible] صفوف [illegible] تلنگان [illegible] کپتان [illegible] مستطیل راه می روند صفوف آراسته شروع بر تیر اندازی نمودند شیخ زادگان

هم بقدر طاقت [illegible] آمده تفنگ اندازی آغاز نهادند لیکن مردم اینجا را که [illegible] بود در کمال [illegible] و اینها را [illegible] مستقر در بر آمدن

از عهده چون [illegible] تلنگان انگلیسیه معلوم در یک [illegible] صفوف انگلیسیه که باصطلاح [illegible] میگویند کار شیخ علم قادر [illegible] همراه در روبرو ایشان

بانجام رسیده بر خاک هلاک افتادند و [illegible] از جان جای هولناک بر آمده عرصه را خالی گذاشتند راجه عیسی بهادر از غالب خان که

مرد هندوستانی [illegible] از [illegible] شاه جهان آباد [illegible] حمیده موصوف و نهایت سنجیده [illegible] رسید که حال چه باید کرد خان مرقوم

گفت اگر آبرو باید جای جان باختن است و الا محل بر گردیدن عیسی بهادر اظهار قبول آبرو و جانبازی نمود و گفت بسم الله [illegible] از اسب نمود

غالب خان [illegible] که میر وحید الدین خان نام دارد از اسپ خود فرود آمده در عرصه تلنگان [illegible] عیسی بهادر را [illegible]

عنان اسپ از میدان برگردانید میر وحید الدین پدر را از [illegible] عیسی بهادر [illegible] غالب خان [illegible] بر اسب خود سوار [illegible]

راجه [illegible] بیرون رفتن شجاع قلیخان [illegible] از اسب [illegible] سمرو [illegible] انتظام و شکست افتادن بر فوج [illegible]

ظهور [illegible] شجاع قلیخان با استماع آواز [illegible] تلنگان و شیخ زادگان [illegible] عیسی بهادر [illegible] غلبه [illegible] عیسی بهادر [illegible]

عیسی بهادر [illegible] در حصص [illegible] هم [illegible] اضطراب و استعجال [illegible] احوال عیسی بهادر [illegible]

سمرو و موسی شیر مرک [illegible] چون [illegible] جهیل [illegible] گذشتن [illegible] علاوه آن [illegible]

مجال [illegible] از آنجمله [illegible] معتمد که [illegible] هزار سوار بوده اند [illegible] قلیله با جان قوم همراهی نمود [illegible] رفتن [illegible] توپ اندازی سمرو و موسی شیر مرک

که علی التواتر بر سر افواج انگلیسیه [illegible] موقوف گشت [illegible] شجاع قلیخان [illegible] بین الصفین [illegible] حایل و مانع توپ اندازی

[illegible] گردید و از طرف انگلیسیان شدت [illegible] شروع گردید [illegible] بر سر افواج عیسی [illegible] سمرو و [illegible] شجاع قلیخان [illegible]

از نقاب نهار از خرابی از خصیل بیرون بر آمده جهد و گولی های تفنگ انگلیسیه که جان خود را در آن میدان برایگان داد دقیقه فرو نگذاشتند از آن جمله قلیل جماعت
سالم مانده بود دیدند که تحیه استادگان میدان را با ضعف جسم خود رنج های بسیار کشیدند و ملنگان مقابل تپی بهادر از سور چال گذشته داخل لشکر تیر گرد آمدند و در شور
یوم النشور در آن عسکر ظهور رسید سکته انجار از ملنگان زیر تفنگ انگلیسیه بسیار گرفته ضابطان مقصور ساخته که احدی را مجال حمل و نقل اسباب دولت نماند نمانند کار احد
هر کس صورت نیک بود در راه زیر پر دست و پای کاول مردم افتاده کسی را بابی نیابت دستور نماند تخلیه در آن لی ایمان تنگ بجز ایام احوال پریشان دیده بظلم عارت
اموال لشکر خود از دزد پر جهد آورده و در لشکر خود در آمده دست به غارت و تاراج بر گشادند و زیر پر متوقع ظهور حضور امر که غلیه حیران تندر دزد و گرد سیاهی عجیبی
تماشای انقلاب بود و بعد از آنکه گمر تیرهای تینم ترک نماند خود هم از میدان بر آمده در پای کوهستان رفت و جمیع اسباب خانه و زیر و سرداران همراه او و وزرا
صرافان از اشرفی و روپیه و جنس و باران و سوداگران مثل زر بافت و کمخواب و انواع اقمشه و لوبیهای بزرگ خود و فروش و خیام و آنچه در آن لشکر بود
بغارت افواج انگلیسیه در آمده و لشکریان زر تیر بر دست تاراج اموال همدیگر گشاده هر چه در دست هر که افتاد در ربود و حساب این دو دست که در آن لشکر بیا غارت
رفت علم الغیوب میداند و بس کار سیه در حساب و قیاس آن بر ایم نمی رسد الحق عجیب لشکری مجموع بود که بهم مجموعه شاهجهان آباد و میرزد بنجارهای بسیار در
دریاچه شور را که ماهیر و است لشکر بود و در آنجا که عمق آن با گل داشت بسیار دراز نشسته و در مانده گشته از تفنگ ملنگان متعاقب در آمدند و بیاکاری ایام حیات ابتدا
بسر آمده عالیجاه شجاع الدوله بهادر قبل از این جنگ که ارقید رهائی داده با ذره فیلی را که در پای او لنگی بود عنایت نمود تقدیر کلمه الهی در آن دار و گیر یاری و
دستگیری نمود که مرکوب او با وجه گسسته از آن ورطه بدر رفت از ایام حیاتش باقی بود و الا در چنین حادثه هر کس پسر پدر از پسر و برادر از برادر نمی گیرد و آنان بیچاره
را که مقید و از بلدها مردم ممنوع بود که می رسید بان قدر تماشای حکیم تقدیر باید رفت که در دل دشمنی چنین اثر رفت و برای او سواری مهیا ساخته
عدد شد و به سبب آنکه خدا خواسته در همان شب که صبح آن شکست روی داد علی ابراهیم خان بهادر اعتماد بر خلاصی میر قاسم خان بابقیه تصرف شب تمام در د
که نزد این بنده دولت خواه اسب حوریه ای جاه حوالی نشسته برساند همه برار گر گرفت بقدر بدولت عالی موجود است اما که نیست او فرستاده که مبادا با اتباع
این خبر در رهبر گشته بار از آوردن تدبیر نماید اگر امر منظور شود در اینجا فرستاده آید عالیجاه گفته فرستاد که آن در پس ما بر مروت و یا سردارهای شما
که در چنین وقت بیکسی تعهد گرداری بن نمرده خبر جواب منظور داشته آید اما فی الحقیقه این زمان صلاح نیست در عهده مرکوبی نموده اند اگر فرستاده تهیه
و الله عنده الی حسب طلب داشته خواهد شد اتفاقاً شب با ده فیل بدگر رسیده سراری برای او میسر آمده وقت شکست میرقاسم خان هم با ذراری ان دیگر
بر ارقبت و علی ابراهیم خان بهادر اسباب و احمال همراه بر آورده خود و علی با قاسم خان یکبار قبل از شکست پل کشتیها که بر دریاچه شور بود عبور گشاید و در
لشکر باد نیابی که از آن طرف شور بود فرستاده خود جریده ماند وقت فرار بر دریاچه بدگر رسیده از هجوم سراریان مجال عبور نیافت پل تیر شکسته بود
علی ابراهیم خان بهادر مسیر را گذاشته بالا تر رفت و از آنجا خود را بدریا زده عبور کرد و چون بسر راه کوهستان که در آنجا هجوم نموده بعضی از اشرار کمعه
دیگر و برخی بر اسب است و دان اندک توقفی نموده بودند رسید و بر که رسیدند افواج انگلیسیه رسیده توپی را برابر چهره کرده بطرف مردم همین بر دو طرف در
سر دادند از آن طرف دیگر تفنگ بیدردی نمودند اضطراب عظیمی در آن جماعت رسیده احدی از ایشان هوش و حواس بر جا نماند و خلقی کثیر در آن دریاچه

دریاچه صنعبر یارک و تسلاتنگی گردید که بر سر بهیمه گر افتاده جمعی مرغ زنده و جمعی به ارحرای جان سلامت بدر بردند اما در کمال پریشانی و فضیحت کار از اراضی پیش آمد
تا به اجبار و اختیار افتاد و برخی به معرض تاراج گنواران در آمدند و بعضی به سعت فرار در راه هجابر بیک مجمع قرار یافتند رسیده زندگی از سر گرفته و در عبور دریا
نموده متعلقان را با خود گرفته راه اله آباد پیش گرفتند و میرزا فاضل خان لنگان لنگان پس پشت کرده از بنارس گذشته توقف در ارشت بینی بهادر حسب الامر وزیر برای همراه بردن
بادشاه بر لب آب گنگا می در بی بنارس که معسکر بادشاه هم آنجا بود مقام داشت علی ابراهیم خان متصل این کار بینی بهادر خسته حال رسیده بر کنار دریا مردمه
دو وارد ساعت به رفقا برای آسودن اندک توقفی آید و مستوفی جسم را در خود بود که در آنجا رود و عالی جاه خان که در تربیت رتق و فتق بینی بهادر بود و از مخلصان علی ابراهیم خان
از نیز آدمی به عالی جاه خان خبر رسانید خاطر قدوم با استماع ورود مقدم ایشان شادمان گشته بار اده میزان شدن خاطر قدوم به آنجا شتافت و از بینی بهادر در رخصت خواسته است
راجه بر طاراز رفته هم دستی از درک علی ابراهیم خان در دل عالی جاه خان دید که پرسید علی ابراهیم خان چه طور کسی است که شما را در شنودن ملاقات ایشان چنین شتاب می بینم
عالی جاه خان مجمل محامد شان بیان کرده گفت احاطه بر محاسن او بی توقف بر ملاقات ایشان و صحبتهای ایشان موقوف است بینی بهادر که از حضور وزیر علی ابراهیم خان را دیده و حسن
تدبیر ایشان شنیده بود خواهان شد که او را به رفاقت خود برگزیند عالی جاه خان را گفت که ایشان را می توان آورد بهمین صورت بخبر رساند علی ابراهیم خان رسید که
ماجرا معروض است و مهمانی هیأتی که بود و ملاقات بینی بهادر آورد و راجه مقدم او را محتشم شمرده استدعای همراهی نمود علی ابراهیم خان نیز رفاقت او را مناسب دیده
به مصاحبتش رضا داد و چون وزیر راجه را برای همراه بردن بادشاه گذاشته بود و تاکید کرده کوچ کردن استعجال می نمود و بادشاه که از وزیر دلگیر بود
سر از رفاقت بینی بهادر باز زده به بهانه ای چند در چند فاصله ملاقات انگلیسیان و متعاقب آن جماعه مذکوره نیز راه مراسلت با بادشاه گشاده او را به سبب
رفاقت و اعانت خود می نمودند و از آنجا که از طرف کمپنی مامور به تسخیر بلاد شده بودند در عرصه مصالحه و مصادقت با وزیر هم مکنون خاطرشان بود
بنای علی بدارا داده ملاقات با بینی بهادر که رقیب و تریر و مخالف با میر قاسم خان بود نیز داشتند در خصوص این به منظور تعلل بادشاه در کوچ دیده ناچار از دریا خود عبور
گنگا من لشکر نمود ذکر ملاقات بادشاه با جماعه انگلیسیه و عبور دریای گنگا با اتفاق ایشان و ملاقات نمودن بینی بهادر هم با انگلیسیان مایر صلح در میان و چون
بینی بهادر عبور گنگا نمود بادشاه به صوابدید مشیر الدوله فارغ البال اقامت کرده انگلیسیان را پیش خود خواند ایشان وسیله پیش رفتن در ظاهر به هم رسیده منتهای که می آمدند
اندک تنهید نیز رانده ملازمت بادشاه توسل جسته به جهت حصول کورنش با اتفاق عبور گنگا نمودند و از آنجا بینی بهادر را نیز به سبب خود دعوت نمودند
او بنا بر مشورت گذاشته علی ابراهیم خان را هم در تخصیص رفتن رخصت خود ساخت و صابت رای او را دید که اگر در خلوت مشترک به مشوره مفید است اخر الامر ملاقات
با سرداران انگلیسیه بنا بر خیر طلبی آقای خود مناسب دید که با ایشان خبر دار در این دعوت به مصادقت با وزیر بنشر طالعوقیض میر قاسم خان در مثمر و بار و ظاهر نمودند
بینی بهادر هم دران عالیجاه خوش شد در سلامتی ملک و دولت خود آقا در این صورت مشاهده نمود قبول کرده محرر است که صاحب و صاحب فوج و اوضاع او در این
سلک ارتباط منقاد گردیدن او خالی از صوب نیست اما میر قاسم خان را می توان گفت اگر وزیر شنید به البته تقصیری در آن نخواهد شد به سخنهای
سرداران انگلیسیه گرفته و رخصت گشته به لشکرگاه خود که فاصله چند کرده داشت معاودت نمود و کیفیت صحبت انگلیسیان با همراهان خود ذکر کرد علی ابراهیم خان
بر مکنون خاطر ایشان پی برده به پاس نمک و حقوق صحبتهای دیرینه میر قاسم خان را که ایشان متهم کرده از لشکر بینی بهادر پیشتر بود آگاه ساخت میر قاسم خان

برین امر اطلاع یافته بسرعت برق و باد نهضت و به الهآباد در رسیده متعلقان خود را که نازک تر دم مردم تربیت یافته الا مو در خانه محوی اسیر بودند به شهر تکر سپرده خود

کارسازی کرد و درین هنگام شورش و تشویر همراه خود گرفته رکه سپرد دیده و در الهآباد بدیهای قلمرو آفاغنه مدت به بهانه رسید که اکثر شورش احوال او با معاش در میان

زد و بالغ شاه جهان آباد و انتظار الهی خیالی بکار گرفته **تتمه احوال سرکار استقلال وزیر با تدبیر و شیر بکی بالی القدر** شجاع الدوله که در عالم عزو اداراک حصص امور

نمی نمود احوال بدین منوال دید که چاره غیر از سر بر زمین انداختن و خود در ملک بیگانگان نجات دیده بنابرین مجبوری از ترقیات بخت در التفیض اباد و تکیه فرستاده باید نمود

که متعلقان در سیاست چه این را بر دا شته در ملک حافظ رحمت که با او داد که شناسای اسباب غنایت خان پسرش در نشست سر نمود درآباد بریلی که نزدیکترین بلاد او بود در آن

سوا از بیلی ابهت و تجربه های تمام بود آنجا ماندن و خود در بنارس شتاب به الهآباد شتافته با در و زنان خود را گرفته علی بیگ خان زاد در قلعه گیرای بلکه آفاغنه

رفت و بنابرین ثبات الیت و بالجمله جمیع اسباب و دولت در بریلی گذاشت و در قلعه چنار پیش از حرمین را که معتمد علیه او بود با مردم لایق قلعه داری گذاشته

در ولایت سلوم مرسته گرداتید بعد ورود در بنارس شورکه که متضمن مصالحه با انگلیسیان بود با تنها داعانت افاغنه در او بلهار مرتبه و ثمار حفظ قدر

خود و سر تا تمام و نشان خاندان نه پسندید ... اگر جه ابهت ... صرف کرد که تمثیل گرداتید تمبر اگر برتی بهادر در برابر انگلیسیان در ... زرد ... عمل او در ... باید

رضوود در ملک بنگش با وجود عداوت دیرینه که با احمد خان بنگش در نشست بسبب این که او در آخر که متضمن احوال شاه جهان آباد در سلاطین دار اگر از التجا است

برای نظم و امر مرتبه ساختن با حافظ رحمت واحمد خان بنگش ذخیره سرداران افغان و نادری الدین خان عماد الملک که آنجا آمده بود در ... فرمان ... خجسته تحت جوکی

و دراه امید و امارت ساخته دولت با شجاعت ازرا و ملهار مرتبه نمود که او در بیرون سر در کمین کهنه سال یاجی راو و بکار سدار ضلع شاه جهان آباد در ... ایام

صدر براز ... دزدان هنگام در نواح کالپی دیگر الیاس بیرون از جنگ احمد شاه ابدالی که شکست عظیم در جماعه مرهته اتفاده اسباب و دولت اینها به تاراج

رفته بود به حسب ... شجاع الدوله استمداد خود در ابراز ... فرستاده ... او ... و ... عطا ... به زبانش ... بطلوعی ... انگلیسیه ... داد او

طمع که در آن روزها ... داشت قبول نکرده ... شجاع الدوله بی گشت ... افاغنه را ... حسب ... رفاقت خود خواست ... کهنه ... گشته

آمدن خود برعکس ... مرده ... استند **آمدن راجه بینی بهادر بتدبیر رزم بنزد انگلیسیان و سپردن بعا با خانه ایشان** راجه بینی بهادر خانه زاد که مشیر ... بعد فوت

لکهنو ... برای حسب المصلحت ... شجاع الدوله با انگلیسیان ... ستر ... داده ... حرب ... دیگر است ... دیر ... آزاد ... او ... رفته

دستم و ... توانند گرفت ... ناداری برای خود ... اما من ... را نجیر ... انگلیسیه ... ام حون

ستا برای تعیید علیه اصحاب انگلیسیه و ... خوار بینی بهادر ... از ... جاه ... بدست ... عوض حقوق ... برادرش ... تمرده اکرای

خود و عظیم در ... دیگر ... ساکت ... به بنارس ... سپرده ... بنابر امری ... لکهنو ... بالدری ... کرامت

از ... خدمتی ... برده از ... منزل ... در ساحل ... بر ... لکهنوی ... بو ... فرح ... گرسنه ... احاطه های حرملی

که ... انگریز ... در این ایام ... بخراب ... نهایت اتحاد با ... است رای ... بینی بهادر ... به جزل ... صرفت

ظاهر نمود ... بینی بهادر را از مصالح عظیم ... مقصد طلب ... یکسال ... بگاشته بود ... برای طلب ... بینی بهادر ...

بینی بهادر آمده ملاقات با جرنل نمود و زمام حل و عقد معاملات اندکی بدست اراده او از دادند و چند روز هر دو در فرخ آباد بخوشنودی و رضامندی از خود میداشت
جرنل انگلیسیه که برکناره شما و متعلقان خود در طلب بسته تا مرشد در عظیم آباد یا بنارس بگذارند از تمامی خاطر با جمع نموده نهایت و معامله هر دو صوبه با اختیار شما
وا میگذاریم او نیز بدر رفاه شما ضرب بسته رضا طلبی از مرشد فرستاد تا آنکه شجاع الدوله را و ملهار را با خود متفق ساخته به عزیمه جنگ انگلیسیان در نواح
کوره رسید و بینی بهادر با قبری اعتقاد داشت از وی پرسید مرا چه می باید کرد او گفت که در روی انگلیسیان مقابل باد شدی لیکن آمده در قیمت بینی بهادر با استماع این سخن
علیه شجاع الدوله گمان برده در عزیمه رفاقت او تصمیم داد و در او شمار ایکه واسطه جواب و سوال او در خدمت انگلیسیان بود جز اجتماع او و ملهار با
شجاع الدوله شنیده برا چه بینی بهادر گفت که اگر پیوستن به شجاع الدوله منظور باشد مرا اطلاعات باید گرفت و تا من انگلیسیه را بر اراده شما آگهی داده رخصت
بدهم و شما علانیه و قانونی مرخص شده بروید و اگر ماندن منظور باشد به خاطر جمع و مطمئن باید بود هر که بر سر رفتن است و سه بهر که شما باشند بجمل نباید کرد برای
من خطری عظیم و برای شما ننگی باشد نهانی خواهد بود بینی بهادر سوء ظن از سر و احتیاط شمرده را از خود را از شما برای هم نهان داشت و اشتهار و صحت نموده
رسانید که تنها نباشد و لیست لعیصی ربی مالارت صوبه از لشکر انگلیسیه در تر و جسد کمپنی بانکه انگلیسیه با او متعین بود به طرف لکهنو شتافته و متعلقان خود را بر کنار نشسته به طرف
عساکر شجاع الدوله راهی شد کمپنی ای قصد مراجعت نمودند چون فوج بینی بهادر بسیار و دلگان اتل قلیل بوده اندر مملکت کرد لرنه تو لستند و خانوشی گزیدند و بینی بهادر
با فوج خود بدر رفته به شجاع الدوله پیوست علی ابراهیم خان بهادر که بحکم عارضه بیماری در حصار تر باب گیر مانده و بینی بهادر او را در آنجا گذاشته رفته بود
بنابر تحریری از اراده ها مستمر راجه بینی بهادر را با وجود فراتنش بجای خود چنان ماند و زن راجه آنجا انزبه فتوت با وجود نبرد بدن شوهر و اتباع او که حسب الاشعار
بینی بهادر بدر رفته کسی در آنجا نبود با خاطر تو و تحمل آورده به مقصد خود از داد امکان اقامت در رسید این التجاج که در آنجا بدرست نمی آمد کوتاهی نکرد و جراله
به صعوبت تمام اسباب حرکت بهم رسانیده از آن مکان بر آمده وارد اله آباد گشت جرنل کرک از تحریر رفتن بینی بهادر متحیر گشته به انتظار شتاب ریزی که صدیق مخلص بود و حرب
نگفت از اشتابی او برای تحقق و تسبیح مجرد اصغای این خبر حضور جرنل رفته التماس نمود که القای عهد بینی بهادر را من ضامن بوده ام از چنین حرکتی بظهور
رسیده اگر در کونسل باشاحب در این خصوص اندیشه با تحرا ستی باشد مرا باید فرستاد که قصور از من است نه از شما جرنل و دیگر سرداران انگلیسیه از حسن صداقت
و اخلاص او را و شتاب رای پسند افتاده دلجوئی بسیار نمودند و خاطر نشان او مطمئن گردانیدند تا آنکه شجاع الدوله سمرو را و ملهار مرهته با اراده جاسوس افواج انگلیسیه گرد آمد

فرستادن اصحاب انگلیسیه فوجی را به تسخیر قلعه چنار و مفتوح شدن قلعه مذکور از صدمات تسخیر سرداران انگلیسیه قبل از این سوانح راجه بلونت سنگ را از
بوساطت راو شتاب رای و سید ابوالحسن خان بلگرامی که از رفیق و بلند از شجاع الدوله و بینی بهادر روز اول معامله بنارس کرده استمالت نموده رفیق خود نموده بود
بدلالت او تسخیر قلعه چنار که بر سر کوه و لب دریای گنگا با بده کروهی بنارس طرف جنوب و از عمده قلاع متینه بحر فته است در خاطر آورده فوجی را مع یک میجر
چند به کپتان و لفتنت و انسین و سپاه چندی بر سر قلعه مذکور فرستادند و خیمه ضرب توپ قلعه شکن همراه دادند میجر مذکور با فوج و اسباب قلعه ستانی در آنجا
رفته از طرف بادشاه احکام اطاعت رسانیده اول تهدیدات سلطانی ترسانید چون در نگرفت بجنگ استعمال نموده اتش توپ اندازی را
استعمال داد و کمر همت به تسخیر قلعه بست تا پای جلادت ثبات بهادر محمد بشیر خان که متوسل الدوله از دیر قلعه دار آنجا بود نهایت حصن بدرنی در دست اهتمام استوار

دیوار انگلیسیان از انجام جنگ با قلعه خسته بودند و شب را در آنجا گذرانیده و زیر قصور آورده قلعه را از نوبت خود درست و محمد بشیر خان سردار قلعه جمعیت افسرده پای ثبات

حصار را بضرب گلهای توپ از طرفی چراسا (؟) ساخته در شب تاریک با فوجی منتخب یورش آوردند و فوج انگلیسیه بالای کوه برآمد چون جمعیه در آمدن بحصار نمودند

میجر همراهیان را دلیری نموده حکم بر آمدن بر سنگهای افتاده دیوار حصار داد دهقانان قلعه صدای پای انگلیسیان و عکس انها را همه گوش کشیده خبردار شدند

مدافعه بکار زار رسانیدند و از شلک بندوق و سنگ گرفته از بالا بر سر انگلیسیان بکوبیدند و همه را اضطراب و تاریکی شب پای بسیاری از سنگهای افتاده دیوار

کوه لغزید غلطیدند و سنگهای ازصد مه همه را غلطیده سر و دست و بازوی غلطیدگان را در هم شکست میجر که سالار فوج بود تیری بهمین صورت زیر سنگها

افتاده در تفنگ خورده مدهوش افتاد و عار جان را دل از دست رفته پای ثبات بر جا نماند و ناکام برگشتند لیکن دیگری در کمال احتیاط و احتیاط

میجر را درمیان بنگام شب آورده در هوش بود و لیکن بر زبانی عالم بالا رسید و میجر درگذشت و چون خبر شکست یورش آمدن و زیر مطلع گردید فوج

مستعین قلعه را پیش خود خواند و با اتفاق برادعیه مقابله شجاع الدوله رتبه پیشتر رانده در ترصد بر ان کیف خان هم که با شجاع الدوله برگشته و آرزوی یله نمودند

آمده رفاقت انگلیسیان گزیده بود نشان گردید سرداران انگلیسیه بلفیض فوج را با بالا میجر استبرت به لکهنو فرستادند تا ضابطه انجا گردیده و از طرف

صوبه بوده و چند آنجا خبردار باشند و محمد اکرم خان را که توالی انجا تحویل او شد بر آورده ساخته و جنرل از انکه با کل فوج متشابه راو کیف خان

بر الهاباد رسیده به تسخیر قلعه انجا قائم شد و میر انکیف خان که از کم و کیفیت قلعه و کوره آگهی داشت طرف حصار در جا بیک سیر در زدن ان دادجرل

توپهای قلعه شکن که از عمارات شکسته زیر همراه داشته بمالطرف سپرده دیوار انجا را شکست داد و جای نگهبان دیگری که از قبیل زیر بری از قلعه انجا آمده بود

محصوره چرخی که نتیجه در پناه امان خواهش نمودند و راه در شابرای مغابر پیر بردیم مالی ایشان از زیر و تغییر نمودن در ارادت و عدم رفاقت انگلیسیان گردیده

ایشان را از قلعه بر آورده و قلعه به تسخیر اصحاب انگلیسیه در آمد علی تقی خان و غیره ملازمان شجاع الدوله رخصت یافته نزد آقای خود شتافتند و راه و شما برای بالغان

را که عادات جنگ بلوه به سنگه مبادر بست هر دو صوبه بخصوص صوبه او ده بهمه اکمل انتظام داده عمال دراکثر محال است بلکه همه جا برستا ده اکثری از افواج میر قاسم خان

مثل روش علیخان و شیخ فرحت علی و برادرانش و دهه سوار و بیگ نوراتی قائل می آمدند را ملازم ساخته متعین صوبه و عمال بر محال نمود و چون بیش از بهشت در گیتی

یافت جنرل بولسوتا برای و میر انکیف خان عازم جنگ دیگر در رتبه گردیده عمال را معه افواج نو ملازم جابجا گذاشته الهی آباد را برای در بست صوبه

مذکور با وجود عمل در رتبه شجاع الملک که از عهد برهان الملک سعادت خان جد مادری او قریب بیجاه ساله بود بر هم زده اکثر جا را انتظام داد و

کار را سر انجام کرد لیکن بملک گرامی تخصیل مدارها و قابو طلبی با حق شناسی اکثر زمینداران انجا خصوص را جه بلونت در بیت امر سیر شوریده بود گفتار در جنگ

ثانی شجاع الدوله با اتفاق راو ملهار مرتبه ثانی با جماعه انگلیسیه و مغلوب گشتن او چون راو ملهار اجابت دعوت شجاع الدوله نموده در رسید

وزیر با اتفاق پیشتر آمد و جماعه افاغنه که در عقده رفاقت نموده بودند امید وار رسیدن داشته و شنیده بر آمدن در عوام انداخته گاهی پیشتر بیکدیگر نشستند

دعا (؟) داد الملک ظاهرا با متعددی رسیده تماشائی بود نه متعددی داشت و نه از دست او کاری بر آمد و فی الحقیقه از باختن تیر بر قدم شمشیر هیچ کسی

عقده نگشود و زنگ کدورت سکه ها باقی بود و نه احدی از دل احدی نزدود القصه در نزاع کوره نیل آدی عسکر بن روی داده جنگ بسکه در آن گیر

دست داد مرتبه‌ای تاب تحمل صدمات توپخانه گاهی بدست رسید پای ثبات شده عطف عنان نمود و بامید از دست خود که توپخانه کوه‌آسا بود عنان بگردان
بازگرفت شجاع الدوله تیرباران تفنگ بجرات بزرگان و عدم دلیری سپاه دوران چهرهٔ مقصود در آیینه امید ندیده دلتنگ گشت در این باب فوج انگلیسیه
از فوج صوبه الهآباد جنبیده عازم استقبال افواج وزیر بود بعضی افواج مرشد به ضابطه مستمره خود افواج انگلیسیه را در میدان محصور داشته از رنگ رفتار
اندکی بی‌سوس میدان نشسته چنانکه یکبار [illegible] تا بیرون آیی با اندک مردم در میان آنها افتاده قریب بود که هلاک شود در آن وقت جان نثاری دلیرانه نموده گویند
بدست خود مباشر طعن و ضرب نیزه گردیده در میدان مردان آبروی خود نگهداشت تا آنکه فوج انگلیسیه بمدد او رسیده از آن دار و گیر رهانیده حق [illegible] نسبت
کرد و شتابی از اکثر صفها حسیده در این خبر زمان از سمع رسید سپاه [illegible] تمام بوده بر اکثری از اعیان درگاه از خلق الفوق [illegible] برخی از آن اسد
تعالی عصر سبب بر دگر احوال او شیفته بنیابت صوبه عظیم‌آباد و حکومت آنجا که داشت نگاشته خامه وقایع نگار خواهد شد علی ابراهیم خان بهادر ادام الله
[illegible] بنی بهادر خواست که با ملک وزیر رفته با راجه بنی بهادر پیوستند چند گروهی از شنیده ملکی برآمده بود که خبر شکست وزیر از تازه شنیده بازگشت
[illegible] در آن فوج مخفی بود تا مصالحه وزیر با انگلیسیان روی داد و بنارس [illegible] صدق [illegible] قبول [illegible]
برآمده بر شد آباد رسیده [illegible] حکومت [illegible] آباد گشت ان شاء الله تعالی خواهد آمد [illegible] بار شکست
خورده [illegible] شرح [illegible] افاغنه و غیره شکوه تعلل و اهمال در اعانت نموده از هر یکی استفسار [illegible] جوابی نمود هر یکی سخنی میگفت
اما چون از بد دل بودن خاطر وزیر جمع بود [illegible] احمد خان بنگش خلف محمد خان غضنفر جنگ با وجود عداوتهای دیرینه بمقتضای جوانمردی که
داشت صاف بشجاع الدوله گفت که از این جماعه افاغنه و غیره که از شما توقع نصرت و اعانت دارید بکار شما نخواهد آمد در انتها [illegible] که
دار [illegible] سپاه [illegible] امداد [illegible] خود [illegible] خواهند [illegible] صلح [illegible] دو حال است یا با
معدودی که بوقوع رفاقت اتحاد دارید بر دشمن بتازید اگر حیات باقیست [illegible] باشد و الا با آبرو جان خود در میدان می‌بازید و اگر این کار دشوار
نماید بوساطت دیگری یکبارگی تنها برخاسته پیش انگلیسیان [illegible] شنیده [illegible] با آنها [illegible] عقل و جوانمردی [illegible] اعانت که با شما [illegible]
نخواهند یا قیمت شما را در مهلکه نخواهند انداخت بلکه [illegible] عالیست که با نام و نشان خاندان شما [illegible] در آمده [illegible] اکرام و احترام [illegible]
راضی بتقصیر نخواهند بود [illegible] فتح قلعه الهآباد دست یافتن وزیر [illegible] بوعده و عید پادشاه سرداران انگلیسیه مستحفظان قلعه
[illegible] و علیه شجاع الدوله [illegible] قلعه داری را هم [illegible] قلعه را حواله عمله انگلیسیه نموده بعضی از آنها ملازم پادشاه [illegible] شجاع الدوله
راهی شدند **ذکر پیش رفتن شجاع الدوله بصحبت احمد خان بنگش و ملاقات نمودن با سرداران انگلیسیه و انجامیدن به مصالحه و معاودت**
شجاع الدوله بعد امعان نظر سخن احمد خان بنگش را در باره خود اصوب آرا و حسن شعور دانسته با معدودی [illegible] خود سوار گشته راه لشکر
انگلیسیه گرفت زیاده از ده دوازده سوار همراه نداشت بعد طی مسافت [illegible] خبر رسید که وزیر الممالک [illegible] می‌آید اول [illegible]
صدق و کذب خبر گشته بعد تحقیق بپای ادب با جمعی از سرداران [illegible] استقبال وزیر [illegible] جنرل [illegible] استقبال [illegible]

از پالکی فرود آمده معانقه نمود و جنرل موکل سرداران و منتسبان را نیز گذرانیده پیاده پا بپالکی وزیر در رکاب بس روان گشته تا خیمه خود او را
او را ستاده کرده بود رسانیده پس فرود آورد و سرداران انگلیسیه لوازم ضیافت و مهمانداری بعمل آورده از ادب و تواضع دقیقه فرو نگذاشتند
شجاع الدوله طعام ضیافت همانجا خورده خوابید و بعد بیدار شدن از خواب بمکان شادکامی بجایی که خیمه گاه او بود و دو سه کروه فاصله داشت بر
گشت بهر حال از سه چهار صد کس بیش نبرده اند تا این حرکت از طرف مصالحه که در سه چهار روز بوساطت ... برای انفصال یافت داخل
نموده حسب الاذن سردار انگلیسیه جمیع بلدرمان خود در طلب ... آمد در نیت سفرا و تعیین امرای انگلیسیه و در تعیین جای آمدن او و جنرل در چهار
همدیگر معمول بود در انتها پاری در این کار استقرار یافت تعیین منظور داشت اما بمقتضای نمک خوارگی که قبل ازین سانحه در سلک بلدرمان شجاع الدوله
بر ناقه ... بهادر بنابر اخراج نمودن میرقاسم خان از عظیم آباد منسلک بود و عزت شجاع الدوله را وجه همت خود ساخته در انصرام ... مسلم
نمیرسانید و بمور دین در دشمن گردید **گفتار در استقرار داد و شروط مصالحه میان شجاع الدوله و انگلیسیه و در خصوص شدن او بصوبه خود**
بعد استحکام عهد و پیمان و مرقوم شدن آن بنای مصالحه بر این استقرار یافت که شجاع الدوله پنجاه لک روپیه عوض اخراجات انگلیسیه را در
حرب او ... بانگلیسیان رساند نصف نقد و نصف دیگر ... فرماید و آنچه از صوبه او در تحصیل در آمده باشد ... بخصوص پادشاه
بپادشاه در الله آباد ... و خاطر خواه ... نماید و تیر انتظام ... که رفیق پادشاه و انگلیسیان ... پادشاه برده یک لک روپیه سالیانه از خزانه
شاهی ... بنگاله میآید باشد و فوجی از انگلیس با غایب پادشاه در الله آباد بماند و یکی از صاحبان انگلیسیان در حضور شجاع الدوله بطور مصالحگری
حاضر بوده کاری بمجاملات او تدارک نشود و بعد از این عهد و پیمان دوست همدیگر دوست و دشمن همدیگر را دشمن در هر کسی که خدمتی بفرا رد دیگری اعانت او
نماید و هر کدام دیگری تحت ... باعانت طلبد بجهتی مصارف لشکر بحساب ترتیب رساند و رابطه ... سکه و ... باید بنابر آن ... پادشاه و انگلیسیان
از صدمت شجاع الدوله مستقیم و بحمایت سوم شده ... استحقاق تصرف ... از صاحبان انگلیسیه نموده در اطاعت و زیر حمایت خود گذاشتند
ازین مبرم ... بر فوریه ... تعیین ... بانگلیسیه بنیاد ... از طریقه ... بحالت ... نمانده **ذکر بکامگی که با شجاع الدوله**
کل از با بطمع رهانمود و کوری وفاداری و اخلاص این جماعه مردم انگلیس در او بود و در عهد این مصالحه ... عهود ... بر ... موعود بود ... تحصیل افتاده بدست
از رفقای خود نقد ... تکلیفات ... نمود در همین ... فرزندان خود ... در حضور ... بستاد در این ... نسبت
نگاشته برآمدن خود از بند ... وصول زر ... ارقام ... رسیده که از هر کس هیچ حصه ... توقع داشت ... انگلیس ... از عهد و الصال
درانتظار آن زر بر آمدن می توانست طمع را کار فرما گشته بر نصف و حصه ... بنوع اعتراف نموده فرستاد ... در و ... ازان
زن او و ... بلدرمان تمک بر ... سلوک ... مسلوک داشتند ... از نقد و جواهر و طلا آلات ... داشت و آنچه
خدمه او ... خود ... رسید آن ... شوهر ... بحالت ... خدمتش ... فرستاد و ... ابا نمود که اینها
میسر ... شجاع الدوله مرامی یافت و اگر او نباشد هیچ یک ازین اسباب بکار نمی آید اگرچه ... ازین بر همت مردانه او ...

شجاع الدوله هم بعد ازین امتحان هر چه : کند مرد درویش را پادشا زن خوب و فرمان بردار پارسا در حق صحبت شناسی از تجربت که گفته‌اند
القصه بعد سر انجام شدن مبلغی که امکان نداشت گنجی ع صد در یک در کمی نبود میپایست مین الحق ضمن خود میبدیران نمیماند بدبه تاسیاری در اهل ... میبسرمی
داشت برای باقی مبلغ متحمل جواهر گران بهای خود را بدست صاحبان انگلیس بعد تحقیق قیمت که در بهای آن هم دست بار برای ادای آن بود در رهن گذاشته اهل و
عیال را از ملک خاطر جمع طلبیده است و قلعه چناره را نیز بعوض قلعه الله آباد از دست انگلیس استرداد نموده الله آباد باد شاه و سردار انگلیس مرخص شده و در
خدمت بادشاه یکی را به نیابت وزارت و دیگری را به نیابت میر آتشی که خدمات مشهور و ... او بود گذاشته به دار الملک صوبه خود فیض آباد که بادی آباد
آن بر ابن الملک سعادتخان و تتمه و تکمله اش شجاع الدوله است روانه گردید و در آن کار مین فقره نگارهای خود در ذات تتمه احوال شاه عالم باد شاه
و بقیه احوال میر قاسم خان عالیجاه در ذکر احوال سلاطین شاه جهان آباد و حکام و ناظمان الطرف غیر بنگاله و عظیم آباد در قوم قلم وقایع رقم خواهد شد
در وضع و انتظام ملک داری که با جراء امداد انگلیسیه و بزرگ حکام دستان این جماعه رائج گشته و سوانحیکه در ین صوبه رو داده نگارش یافته
ان الله تعالی این دو فقره ... سیابد ذکر جلوس نمودن نجم الدوله بر مسند ایالت بنگاله بتجویز ارباب کونسل کلکته و رفتن مستر ... الدوله بهتری و مستر
برابرت خود را بودلار ذکلیف نابت جنگ ... ولایت انگلند و دار الملک لندن با انتظام این ممالک و رفع سور شر فساد و سوانحیکه به سبب میر قاسم خان
در همین ... داد چون آخر روز بامجة عمر و دولت میر جعفر خان دست تقصادر نور دیده مستر ... الدوله هتری و مستر ... گورنر کلکته شنید که لارد کلیف ثابت جنگ
صاحب اختیار صوبه بنگاله و عظیم آباد و گشته از ولایت انگلند می آید بود ... در کلکته ... قبل از ... روانه ولایت انگلند شد و بقیه اصحاب کونسل
به ضابطه مستمره حکمرانی و انتظام امور مرجوعه منمود بعد مردن میر جعفر خان در کونسل چنان قرار یافت که نجم الدوله پسر میر ... سرکلان میر جعفر خان را که بطن
منی بیگم بجای پدر نشینند و تو را ب تصلاح اصحاب کونسل را تق و فتق مهمات نظامت و ملک داری باشند چون این صورت قرار یافت مستر ... صاحب کلان
مرشد آباد در مستر ... جانسن صاحب کلان بر دوان هم در مرشد آباد آمده به حضور بر مسند ایالت بنگاله او را اجلاس نموده نذر و ... بتهنیه بهادر دولت صاحبان
مذکور بطور تواضع رعایت نمود در نجم الدوله شهید رو ... مقتدر و رندگیان را دیوان مدار المهام او و مرجع طوایف انام صوبه بنگاله بود و میر محمد کاظم خان برادر
میر جعفر خان ناظم عظیم آباد را به نیابت برادر زاده خود و راجه ... را این برادر خرد راجه رام نراین دیوان مدار المهام صوبه مذکور و ... حساب ... دیوان باد شاهی
الصوبه بود اما بنا بر مواثیق با جمیع انگلیسیان خاص صاحب ... جزل کرنک سالار فوج انگلیسیه شجاع الدوله بنا بر مصلحت وقت بر کنه مامول که چند هزار روپیه زیاده
از یک لک محاصل آنجا بود در نواح ... گرده و جیو ... جاگیر با ... و بحسب ... بدی ... بصورت گذشته بود که ... بنابر آن ... گورنر هتری و مستر
شمس الدوله بهادر حسب الطلب کونسل به کلکته رفت اما از کار خود معزول ننمود ... هماستقیم ... الدوله ... اعتاب او را بشرح ربط ... نگاشته
و کتابی مجلد ساخته حواله ... در حضور جارج ... و مستر ... جنگ بها در اکرده گفته رفته بود که هرگاه لارد کلیف برسد در کونسل خوانده شده تقریر کند
در اجتماع ارباب کونسل به حضور لارد ... کوری و از ... شنوانید ازین جهت ارباب کونسل کلکته ... را از کلکته ... زمین ... بسازند ... که بنا بر لارد کلیف
که در زمان منصب گورنری از ... دولت سراج الدوله در ... میر جعفر خان ... بوده ... کار لارد کلیف ... اقتدار از

مرتبه که ایشان سرتیس بود داشته تا انگلیز در کلکته بهادر نایب جنگ در رسیده میرزا هوشیار جنگ کتاب عیوب هندکه مانوشته برادر خود در کونسل کلکته بحضور ارباب العقد

بالعقد خوانده تا آنکه دم کرسی نشسته هند که مارچ هر قصبه منظور از عظمت انگلیز بود اما بنوعی محاسب و نقایص از شمس الدین والی قرشه تریقه بود که از کار خود دست خواج

و تا تاریخ که کلکته رفته در ارجح ارصاد تسمیه شهر مذکور گردیده **ذکر عروج محمد رضا خان باعلی مدارج دیانتداری به مجلس سامی صدر تحت و تقدیر عز اسمه** نتایج بنود

هند که مارا از انتظام در عهد محمد رضا خان جایب حکیم هادی علی خان عقلی شیرازی که در عهد نواب میر جعفر خان نیابت بنگاله جهانگیر داشت بیاد دری تقدیر مورد

الطاف انگلیز در کلکته گذشته در بسیار پیش و کار رسانیده بنیابت نجم الدوله در ایالت و قضا در حل و عقد معاملات کل صوبه بنگاله با قبیه محمد رضا خان بیاد در مطعم جنگ مخاطب

گردیده و بیستمه خطاب معین الدوله انساز الملک جانی خانان با قبیه نوشته پادشاهی در مراتب و حکم سرافراز بالکی شیر حاصل نمود و انگلیز در کلکته چون نیز بمال خبر انقلاب

ممالک بنگاله و بعظیم آباد رسیده و استیصال میر قاسم خان و انتظام این ممالک متعلق شده بود در این کار در نظر اهل ولایت عظیم از دشوار تر نمود لهذا ابراز رج علیات

ترقی با قبیه کمپانی از اعلی مرتبه پادری که منصب صاحب ایالات ولایت انگلند است رسید در جمیع کارهای انجا مترتبی مختار در کمال اقتدار آمده بود که تا

حال هیچ گورنری باین اختیار و اقتدار نیامده مگر نواب گورنر جرنیل عماد الدوله بهادر هستینگ جلادت جنگ که در مرتبه برابر انگلیز در کلکته هم فایق آمده در ایام

دولت شریک و سهیم بود و در الحقیقت ایالت ایشان تربیه و تقام است لارد کلکته تحقیقات مذکور ز طبع افتتاح آرای ارباب کونسل نمود لهذا اهدای از انگلستان

را با خود برابر ساخته که این را ارشید کی و انگلیسیه تجارتی آورده و بنا بر اظهار اقتدار خود خود اول با جانسن ریولیشن کا و بعد از آن تیدان نجم الدوله بجا

برزن مبارک متوجل شد امانت نگاه ارواق قصه بجای بی مجاست عابد سرکار کمپنی باید خیست مرد و سردار مذکور استحقاق نوکری تو ترساده جواب صاحب دارد

که ما را اطاعت امر شما در نوکری کمپنی مرد و در ولدرم گرد الحال که ما دست این نوکری بردار شتیم دیگر حکم شما بر ما نیست اگر دعوی دیگر باشد در عدالت باید نمایان

رجوع نمایند که در انجا انفصال باید داد چه اشعار الیصال زر سرکار کمپنی میفرمایند هرگاه زرهای خطیری که از بدر رحیم الدوله گرفته به جای سراج الدوله

بر زمه ما حاصل سرکار کمپنی خواهید نمود ما هم این سلح پیسیر را که از پیش گرفته ایم عاید سرکار کمپنی خواهیم نمود لارد کلکته جواب صاف شنیده و به بعد استحقاق

نوکری که ایشان اول شدند محال گفتگو با ایشان تدریجه خاموشی گزید جانسن خود بولایت رفت و بدلش مرتی چند مستعفی در بند بوده تجارت گذرانید و

لنبد ربالی چند بار نوکر شده صاحبکلان مرشدآباد بود که اجلش در رسید درد در موضع بیتی متصل شاه آباد فیما بین راه عظیم آباد و مرشدآباد مرده بر

همان کوه بیتی مدفون گردید و قبرش ارد و مری مینبود در این فرقه بغربا ی زمرحم برطی شهرت دارد یا بشد که محبوبی صواهد بود بلقیم و خوبیهای دیگر

دلنیم فلان رد جرات و هوشیاری امیر جنگ و نیابت اشنائیها و درستی مزاج از اهل کار در دو در ددانا و پاس حقوق اخلاص داشتنای و معامله فهمی

و جرو رسی در معاملات ملکی هوشیار جنگ جارج ترست در حسن خلق و از اول شخص مستر الوین لاو مستر طامس لاو برادر خرد مستر الوین لا

برابر با برادر کلان و با بوصاحب هم مثل انشان طامس صاحب در اکثر محامد در ایالت الیکتر و مستر ایمرس و مستر الیت در کمال دانائی و دانش و

عطوفت و جمیع صفات حمیده در امثال و اقران تمام اند و برادر مستر ایمرس شنیده میشود که در دانائی و تواضع و عطوفت و جمیع صفات

حمیده در امثال و اقران تمام اند که برابر یا برادر بلکه در تحصیل علوم خصوص هندسه به از برادر است و مثل این اشخاص در این فرقه کمتر

درین فرصت کرسی دیتنید اورنت المحبص انگلستان دیگر بر نشسته شد اما چون سیده را با انتقامجویان سرو کاری نبوده است احوال اینها تعیین نمیکنم که گاه آید

ذکر هلاک کردن ستر پارس جرخ در ارسلانت و بادلی در مطعون گشتن او در ایالی دادانی مستر پارس که صاحبکلان عظیم آباد بنا بر رسم اگرچه خرد بود بسبب تلبیت

شعور تیغ مستر لیش و مالش کرده از باغ کمپنی که در باقی پور است و دران هنگام صاحبکلان بجائی میماند بگردش بسبب سوار گشته در قلعه امیر کاظم خان را بطالبت

تعظیم ارادت تیغ قلیل وجهی بر دست آورده و بسبب اشعار المحبص شد باین که نسل او در دور شعور بوده اند ظاهرا مرتکب المحبصی گاه تا تمام گذشته بود ازین صبت اقتدار

لارد کلیف سنیده بر آمد که خود رسید و بدست خود از جراحت که خود را هلاک ساخته در باغ باقی پور مدفون شد و مطعون اقوام خود گردید و جنرل ارتنگ که

از سابق یار لارد کلیف بنیاد اخلاص در رگ و ریشه داشت در تقویت مقصد تحصیل و تقید جمیع امور و ربط کل معامله گردید چون یاد اگر جنرل مذکور اول درکمال اخلاص در اخر

دن با سیاست برای بود جزئی خفیه خاطرش از ارد ساخته و اگر طرفت را بر طرف کنانید و اگر از دوستان خود در کمال ناکامی در قفس گشته بولایت خود رفت و بعد

برگشتن یار دوستان انگریز دراه خفیه کرده بود از اده او با تقدیرات الهی مطابق نیفتاده بحال برگشت خبر زندگی او شنیده شده بضد او در هر جا که باشد مراتب

نیست از خویشتن بگیرد ورد زعمش لارد کلیف بالہ آباد برای ملاقات شاه عالم بادشاه دوزیر الممالک شجاع الدوله آصف جاه و گرفتن فرامین سیاد

دیوانی خالصه شریفه صوبه بنگاله و اوده و صوبه عظیم آباد بنام کمپنی انگلیسیه و تجدید عهود و داد و اتحاد در بیرون تحصیل زر کار صوبه از دست هندیان

و اختصاص یافتن انگلیسیه بحکومت صوبجات مذکور و شروع العمل کثیر او ضاع و دستور لارد کلیف بعد ورود به کلکته و اطلاع بر امور و القرام

ببعض امور که حاجت بیان دارد تعهد الله اما دنبار تحصیل مقاصد که بیش نهاد خاطر داشت نمود وزیر الممالک شجاع الدوله بهادر به قبض آنها که مزد دولت

او بود بجنرال شعار لارد و جنرال و بنیاد الماس و تمامی که یا واسطه اصلاح بین الجانبین بود تا صاحب آنها را بیدبیر میرزا کاظم نام شخصی که در ولایت او بعمل

محسن رضا خان نوه حاجی احمد برادر علی وردی خان مرحوم اختصاص و در ایام حکومت میرقاسم خان به دستگیری علی ابراهیم خان بهادر عاملی برگزیده سپهر از او رنجیده

لارد مذکور در زمان اقامت خود بکمین یار دوستان بود در تقویت مورد الطاف الی الکتاف خود گردانیده که دیده بر لقب بخشید بمصاحب خودی کرد اینید ظاهرا واسطه

جواب و سوال در تحصیل عروج محمد رضا خان هم او گردید چه حکم محمد رضا خان شراکت و شتاب برای در تعاقب مطلق الله امیر تغیرت فاصله آن بود که واسطه جواب و سوال در حضور بادشاه

و وزیر هم شتاب برای نمودند میرزا کاظم مذکور بجای او باشد بنا برین التقریب این امر با لارد کلیف تحقیق از جنرل نمود و میرزا مذکور امید وار این همراه

لارد کلیف بهنگام ورود عظیم آباد بملاقات با میر کاظم خان برادر میر جعفر خان و راجه ... رایت و راد شتاب برای نمود و قدر و منزلت هر یکی را بمیزان شعور و صلاح

سنجیده و رای شتاب رای را برای هم اسی خود بنا بر اتصال جواب و سوال برگزید و میر کاظم خان امر ساده لوح دیده لایق سرانجام معاملات صوبه نیز از آن دهقیح بارازین

نیاید شعور طبعی با وجود اینها خاطر قوم و برادرش میر جعفر خان بکمک ای را کارو ماشاره بیندری او دگارهای بنا ظاهر ساخته خواهان نیابت صوبه عظیم آباد

بنام خود با اقرار دیگر دید لیکن لارد درین سفر عزل النصب نیابت نبیدر و شتاب رای را همه گرفته رو به پیشتر گردید چون باله آباد رسید بعد حصول کورنش و

ملاقات با وزیر الممالک شجاع الدوله بهادر و رضا فتهاد بخشش نحایت کار از طرفین تحمل اشده مقصدیکه داشت ظاهر ساخت و فرمان اسناد دیوانی سه

صوبه بنام کمپنی از وزیر و بادشاه در خواست چون بادشاه و وزیر نعلو بحیا هم بحرات و جلادت در تقدیم و قرارست بوده اند جار و ناچار قبول کرده

برتری و حراست ایشان او و امین استمداد توسل در زند دست و چاره کار رعیت و مالگذاری هر صوبه متفرق گشته تیمور بیگ بهبهر کمپنی که دست او بر تعهد مالگذاری آن است داخل قرمان جاری

گردیده این امور عظیمه چنین ایالت که عذری در میان آید و گفتگوی با کمپنی و پادشاه انگلند به سفارت ایلچیان در ازمان دو امر سلطنت محروسه ایران کامل نماید در کمال مهمات و ارسال

که نتیجه دیگر آنها بار بر دارد چنانچه در امور ارجمند از این روی مردان بکار آگهی شود در اتصال و انقطاع باقی مانده لاجرم مذکور کامیاب فتح اصلاح صدر ابراهیم الحکومت خود که عبارت از انگلند است

سعادت منزلت دوازده ملک آسمان است که لبعد ارشاد ایالت جرنیل شده سردار نوع انگلیسی کمال است در این آگاهی دارند پادشاه که گذشته است اما فی الحقیقه حاکم او بود و پادشاه محکوم او و از قلعه

بیمار مندی پادشاه بیرون تسلیمه در حبابی که خود اصدارات آن نموده بنابر بعض مسائل اخفت را آخر در آنجا انداخته بود و اوقات سکندر شاه و جرنیل از صداهای القارئه کوبت جانم

پادشاهی که در سلسله بزرگی خوش گشته تو احسن ترتیب های شاهی را مالح میشد و در دم بلقا جانه ناچار مشرع از عمل خود می بود چند هر را انجو در نوبت اوست التقصه

حسن سلیقه را استماع آید و اطلاعیت بیان در سیدن به کمال دهقوی در رتبه خداشناسی او در این وقت این بیت در صحاب انگلیسی منظور نظر لارد گردیده مر برا

کاظم ارکاریکه محظور دانشت محروم و همراه لارد برگشته ابراهیم خان بهادر را که نیابت وزیر و شمس بهادر بهرت و احترام سکندر است لیکن بنابر عزیمت او با دربار

ملکه سیاه مند مر آن امور المحقوق حسابیکه حاکم بود در عهده عالیجاه براو کرده جان رآمیر و اگر ارکان بسطوت عالیجاه در کنف حمایت خود محفوظ داشته و عیسی

اکنون مرشد آباد نموده و اسطه ملازمات او بالاد جرنیل گردید و بجای ابراهیم خان منابر الفتی که به بلده مذکور در شهبا این جانب طول مدت اقامت داشته وال

نموده همراه او ارادهٔ عود به مرشد آباد نموده از آنجا به عظیم مرشد آباد رسیده در زیر رفقای منظور جنگ ارتکاب یافت اگرچه در کمال عزت بسر می برد اما

قدر دانی او تعدی ایشان سبیل نیابت و لارد کلیفت عظیم آباد و رسید میر محمد کاظم خان از صوبه دار عظیم آباد دست دل و راحت تاریخ این را بالفوائد الی ثابت

مهمات صوبه مذکور گردید و برای میر کاظم خان لک روپیه سالیانه مقرر گشته او در المحل اگر چه که مولد و منشا ایشان بود سکونت ورزیده چون نیت خوش سیاست در است

در این عصر سر انشود در کمال آرام و آسایش گذرانید و هنگام زندگانی مرتب در تاریخ این سیاد انسان باطنی در غایت بیکار این بیچاره سبیل آورد بعید چند در حقیقت با

کشیده منزل گردیده در سر حصول حکومت جان خود در باخت چنانچه در مقالش مفصل و مبین خواهد شد و لارد کلیفت چند روز در عظیم آباد توقف

ورزیده روانه کلکته گردید و چون در اینجا رسید بانصرام مهام خویش پرداخته دستگیر را صاحبان و شریک انتظام معاملات ملکی و مالی کلکته جابجا گماشته جبار ان

مرحوم گرداید و کلکته بر آمده به بازار انشاء گشت و هم پایان بر داشته بدست دو کس از رؤسای متعهد انگلیشیه سپرد و میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ

خلف سیف خان بن عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل چون تربیت و تبعیت لارد کلیفت در الہ آباد که در عین بر سات اتفاق افتاد بود دست داری گذشته

نموده بیکهی در نواح بیتی و شاه آباد بتعلقات لارد مذکور رسیده او را از خود خوشنود گردانید حکومت ملک پورنیه و تمام آن تسیر در ید تصرف او ماند

و مالگذاری آن در اختیاری نظامت بنگاله چنانچه در عهده شبین بود مقرر گشته اما نهایت کم ظاهراً زیاده از پنج لک روپیه نمی شود لیکن غفلت و سعادت و ناکرده کاری

سپهدار جنگ و تنگ بجای عسکر علیبی بیرزاده بدبرس که نیابت و تمام مرجع کل معاملات جمیع صغار و کبار بود بعید دو سال از دست اختیار سپهدار جنگ

بیرون رفت و ذکر نیش ان شاء الله تعالی خواهد آمد و جاگیرات و التمغا و املاک مردم چون از عهده مهابت جنگ و اتباع او واگذاشت نبود و سببها

از ینها هیچ گونه تعرضی بدست اصحاب انگلیشیه ثبوت را کار نگاشته بهمان روش گذاشته و متعرض احدی از آن مردم نگردیدند و این جمله از فضائل الهی و احسان

الهی و حامیان انگلیسیان است و الا احدی از عقلای این دیار باور در زمین یک بلکه در زیر آسمان زنده کی نسبت نمود در تحریر ... که از زبان بادشاه و متصدیان

حسابات بسبب مظنون بکیر تعصب کرده انگلیسیا را بنا بر این منفور داشتند که هر قطعه مکانی در دست هر که هست برای ایشان و لیجه از دیگر اولاد ایشان مورث

والحمد لله که الی الآن به فضل اکرم الهی مامول است که بحار وجهای خبیره آب فراتی قناعت نموده انها دهند همه عیال و اطفال ما را هم بس نمید در روزگار غدار به تحریر این

احوال متسلسل ساز رجوع داده و حاجت به ذکر انتقال نجم الدوله بجنت و جلوس سیف الدوله برادرش بر مسند ایالت زمانیکه لارد کلیف بایراد ... آباد بمرشدآباد رسیده

زایده ... کرده ... دقیق باغ نزول نمود نجم الدوله ... مناسبت و اشتراط خاص با باغ مذکور آمد و رفت و ... گشته چون ... بنهای ... رسیده

ولادر ... بستر نجم الدوله را ... و ... هیضه ... گشته تاریخ ... در ... ماه ... سنه ... یک ... از ... انتقال نمود

و برادر ... داود سیف الدوله بر مسند ایالت جلوس نموده سیف الدوله بحسن خلق و ... بسیار داشت در ... حکومت ... سیم ... الیست اگرچه

متصدی ... اما ... رسید در ترحم ... سکونی ... یکبار نمود ذکر عروج نمودن لارد وستاب برای مرتبه نیابت نظامت عظیم آباد ... ایام ... محاربات

لارد کلیف را ... لارد وستاب برای ... باز گشت و ... چند ... آمدن ... مدتی نمود چون والد مرحوم ...

اوضاع روزگار ... اطوار سلطنت ... قناعت ... در ... تصور ... سکوت ... بود ملاقات ... مهمات احکام ضرور

دارد ... این ... ملاقات ... نمود ... محفوظ ماند ... قاصد ملاقات لارد ... به عظیم آباد

اگر چون ... والد مرحوم ... سید علیخان ... محکم ... بیکم

زن محمد رضاخان ... اراده ... بمرشدآباد ... لارد وستاب برای ... مصمم ... اراده خود و ... نیابت در ... دربار

نظامت انگلیسیه ... حصول ... بنا بر استحکام کار ... استمزاج نمود ... هوشیار و قدر و قیمت

شناس ... آدمیت و حسن ... تقدیم خدمات ... کلکته ... کار

که ... رکن عمده نظامت عظیم آباد بود ... کارهای ... لارد وستاب ... سید علیخان ... بمرشدآباد ...

چون ... به کلکته رسید لارد کلیف ... رای مذکور ... لارد کلیف ... در انتظام مهام نظامت ... فرمود ...

برهانی ... استعفا ... لارد وستاب برای ... منافع ... لارد مذکور ...

خود را ... مرضی ... نهایت شدت و حرکت ... بود ...

سماجت است ... لارد وستاب ... ده هزار ... تعلیمات ...

تجاب ... اضافه ... اخراجات نظامت ... عظیم آباد ...

و ... مملکت ... عظیم آباد در انتظام معاملات نظامت ... سیف الدوله ... صوبه ...

مامور ... گردید کارهای والد مرحوم ... بمرشدآباد ... سید علیخان ... حسن سلوک ... بیکم ...

که مهاراجه بنارس برای سیر شهر آمده بود رسید **ذکر رحلت والد مرحوم از جهان بی‌بقا بجوار رحمت خداوند اعلی** درین اوقات فقیر به بیماری تب و اکثر فالج زر [رفاقت]

مستر [illegible] که یکی از رؤسای انگلشیان است از مصاحبان [illegible] که بهی بنارس رفته در بلده مذکور رفته بنا بر قصد شیخ اجل اکمل شیخ محمد علی حزین سکنه البلده [illegible] علیه

بود و والد مرحوم در قصبه حسین آباد که بنا کرده آن مرحوم است با جمیع متعلقان و منتسبان بمحال جاگیر خود سکونت داشت ناگهان بمهلک عارضه اسهال [illegible]

اوراق [illegible] نجات گشت شنیده شد که [illegible] بهم رسیده [illegible] شد اما در حرکت [illegible] برود [illegible] ارض [illegible] شنبه [illegible]

سکه [illegible] سری بر عالی جاه [illegible] السلام اول [illegible] بجوار رحمت ملک [illegible] انتقال [illegible] مذکوره [illegible] اللهم اغفر له وارحمه

بابا [illegible] الصالحین حسین [illegible] رسیده [illegible] والده ماجده [illegible] والد [illegible] سلطان خطوط [illegible]

بمبالغه و ابرام نگاشته [illegible] رفاقت مستر [illegible] مذکور نموده [illegible] حسین آباد [illegible] شیخ [illegible] بود و [illegible] فقیر [illegible] که مهمل [illegible]

مانده است [illegible] جهان [illegible] والده [illegible] والد مرحوم [illegible] سعادتی [illegible]

نگذاشت که امتثال فرمان [illegible] بزرگ [illegible] در خدمت [illegible] باشم اگر [illegible] سعادت عظیمه [illegible]

توان نمود [illegible] که [illegible] گشته آرد دشکسته را [illegible] بهر حال بنده بحسین آباد و [illegible] رحلت والد مرحوم [illegible]

رسیده مهاراجه بنارس [illegible] در مرشدآباد توقف نموده [illegible] جاگیر [illegible] این اقل الانام [illegible]

سال [illegible] والد مرحوم است حاصل نموده [illegible] عظیم آباد [illegible] **ذکر ورود مهاراجه بنارس در عظیم آباد و دلتنگ گردیدن [illegible]**

حماقت و عناد [illegible] مهاراجه بنارس [illegible] عظیم آباد [illegible] در اوراج [illegible] مقالات [illegible]

که [illegible] این بلکه [illegible] محل اجتماع اهل معاملات و مجمع دیوانیان و ارباب حاجات [illegible]

[illegible] که [illegible] جلوس نماید [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] مهاراجه بنارس [illegible]

[illegible] مهاراجه بنارس برای [illegible] سیف الدوله [illegible]

[illegible] خود [illegible] در کارها [illegible] خیانت در کارها [illegible]

خود [illegible] سالی [illegible]

[illegible] مهاراجه بنارس [illegible] محکوم [illegible]

که [illegible] اظهار این [illegible] تعهد نماید

[illegible] با [illegible] صورت

[illegible] که [illegible] گرگی

شتابرای بابد هرح نارا این صحبت و معتمدان انگریز صحبت کرد که این رهها داخل خزانه بصورتی باید نمود که پرده از روی کار شتابرای نگرد مرلیدهر یک شتابرای گردید
چون از آن بتر دقایق و خفایای اموری که در دست کف ستار از روی اسرار دهیرح نارا این مسکر دوران ابله بهمن فتنه و حقوق خود که راجه رام نارا این بدرستی
جرنل کرنک و اسپیر مورد عتاب عالیجاه گردیده غرق دریای بیماری و هلاکت گشت مخدور و از سخن منسوبی نواب سیح دور افتاده موارد غلط و تصایح شتابرای
چه بلکه از روی لیخوانی خود هم می شنید و می‌فهمید که انگلیشیه را اینقدر پاس خاطر نخواهد بود که بنابر قبل برادرش حاصل صوبه عظیم آباد را بجاگیر او دهند تا هر چه خواهش باشد
بجور دهد در هر صورت این احوال اهسته اهسته ... بلارد کلیف و جرنل کرنک و دیگر روسای انگلیشیه رسید اول امر اسلد ته پنبه غفلت از گوش دهیرح نارا این
کشیده دولت باطالعیت رای و فرمان مهاراجه شتابرای و اکثر ترتیبات ذمه اوس نمودند و هر بار بعد از ... موجهه می نگاشتند تا آنکه لارد کلیف را
داعیه مساوات و ... الله اعلم بحقیقته جهت در باطن تصمیم یافت و تجدید عهود و مواثیق با شجاع الدوله و منتج نمودن بعض امور خصوص بمقدمه راجه بلونت سنگه
که از ... و جهابت شجاع الدوله امین نمود ضرور افتاد و شجاع الدوله را تسخیر اگر کارها با او بود بنابر این موعد ملاقات هم گردد موضع جهبر اقرار یافته لارد کلیف از
کلکته و شجاع الدوله از قبیل ... و نشیر الدوله از الله آباد و ستار باد شاه و راجه بلونت سنگه از بنارس روانه موعد معین گردیدند ذکر ورود لارد کلیف و شجاع الدوله
و نشیر الدوله و راجه بلونت سنگه در موعد معین بموضع جهبر اقرار یافته بود و مصاحبت شدن راجه دهیرح نارا این و استقرار یافتن مهاراجه شتابرای بعون لارد کلیف
تا بیت جنگ ... در صوبه عظیم آباد رسیده مهاراجه شتابرای باستقبال او با جاه و حشمی که میسر داشت سیر زان رفت و دهیرح نارا این که همه خیال عزت و اقتدار خود بهم داده بی بخت
بکمال کروفر بیرون آنکه فکر برات از روی هاندر الله دار ذمه خود نماید و مسلک اسبرصای لارد و اتباع او بیماید تیر بر اعیه استقبال در نهایت استقلال با ملبوسان
رکاب خود بر آمده همین که از دور سوار ... منظر لارد و جماعه انگلیشیه در آمد چون قبل از این ابلاغ احکام دهیرح نارا این نموده بود که بیرون از ... هائی بی برای
ملاقی بماید لارد بر ... که بیاید و دست ... دهیرح نارا این را از آمدن بحضور ممنوع گرداند و نگذارد که قدمی پیشتر گذارد و فرستاده حسب الامر کار آورده دهیرح نارا این
را به عنف و اجبار بر گردانید و در مجمع عام انشاد و بکار که بر آیه استقبال لارد بیرون رفته بود بدست عطیه عاید حال آن بی عقل و اقبال گردید و مهاراجه
شتابرای ادراک شرف حضور نموده مورد الطاف بسیار شد و دهیرح نارا این کاسهای ناگوار مرارت از دست ساقی غرور نوشیده و تیر گشته در هر صورت
از روی سرانجام داده بار سلام ... دنیت و بالقاق عبور ... نموده هم کارها لارد و جرنل مع راجه شتابرای بموعد شتافت و در ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و هشتاد
هجری اجتماع شجاع الدوله و نشیر الدوله و لارد و جرنل و راجه بلونت الفاق افتاد و بعد از قبیل و قال عفو تقصیرات راجه بلونت و لسبب جاپرک رویه بمجامله بالکداری
در سرکار شجاع الدوله و عهد ... امان و مخطوط و ممنوع بودن او از هر گونه دغا و ضرر عهد بتقرر رسید و نقض این عهد بالتفصیل عهود دیگر فیما بین شجاع الدوله و کمپنی انگلشیه
بوده التمام یافت و عهود ... ما بین نواب و زیر باد شاه و انگلیشیه و فیما بین و زیر باد شاه هم بگواهی انگلیشیان و راجه بلونت سنگه و زیر محمد ... گشته بر قوم و مکتوم گردید
و ضا فیها ... الغاب ... بحصله ... بعمل آمد و بعد از تماشای قواعد جنگ و الفنگ ابدار ی سولدار ان ... که در کمال خوبی و جالاکی نمود ضمیر لارد به ... و
فرخصت و بمکر ... رعیت خود را هی گردید و راجه بلونت سنگه هم بعد از ... که لایق ... بود با شبانه خود درام نگر که بر لب گنگا محاذی بنارس است بر داشت
و نشیر الدوله ... ساخت بمقصد خود معاودت نمود و راجه شتابرای احوال اختلال معاملات و جنایات دهار سانی عمله سابق بلارد کلیف ظاهر ساخته ...

که وصول این زرها از راجه دهیرج نراین و عمال متوسل او بیرون خزانه سرکار متعذر و سهولت پذیر نیست و بنده بنابر سوابق حقوق تعارف با برادر او بعد از فقد

دیگر که بجد شدت رسید تمکین ننمود مناسب آنکه بجهت انصرام آن بمرشدآباد مظفر جنگ که نایب صوبه و مرجع کل معاملات است برای ضبط و ربط آن طلب او در آن درگاه رهگذار انجا

را حسب الامر سامی انصرام داده بهار و دستور نمایند لارد ملتمس راجه شتاب رای بر تقسیم داوری مشمول عواطف لطف علی با بابان گردانید بنده عازم مرشدآباد گشته و بعلم لیاقت و

خیانت ای دهیرج نراین را در ال خود حاضر داده عزل او بهار ریگار منصوب نمودن مهاراجه شتاب رای بالفراد در اقتدار در خاطر خود تصمیم نمود لیکن بالفعل بعضی مصلحت دانسته

برگشتن لارد کلیف به کلکته و مرشدآباد و فرستادن محمد رضاخان مظفر جنگ را برای انصرام مهام و معاملات عظیم آباد

لارد کلیف بمجرد ورود مرشدآباد

محمد رضاخان بهادر مظفر جنگ را برای تنبیه امور مذکور خاطر داشت به عظیم آباد فرستاد مظفر جنگ بمجرد ورود دلیگه مرقوم برآورده حسب دستور سابق بست انگاز عمله

دهیرج نراین را حساب نمایی و نظر بند فرمود و با خرچ از انها مالیات قبلی تحصیل آورده گشتن خیانتهای او قرار واقعی بتقدیم رسانیده و تیر تحقیق عمال شامل

و محمد تقی خان پسر قایم علیخان و محمد اشرف خان تمیزی دانسته اتهام را در معرض زجر و توبیخ کشیده عمال را بزیر چوب و شکنجه لیکن آنها برای امتلای سرکار

مقید ساخت و محمد تقی خان و محمد اشرف خان از مهاراجه شتاب رای از ادام کشیده ریهای برآورده آمد از زر دمه اتهام را بمعرض و متعهد گردید در دهیرج نراین بابت خیانت

و ظهور تعهدات لیاقت از حفظ نیابت لطامت اقتدار و مرتبت خود مرسید داده معزول در زر دمه از و ته اسحاصل جاگیرات او به بند گردید تا این درجه که تا وصول از

سرکار قبلی برآید تمیمت او برسد وفات تی نمد ازره مالداری بالیات داخل خزانه سرکار گردید در جون سال از سر انفصال تقرر سید علیخان بهادر حسام جنگ

مو سوی بنابر مهرهای میر جعفر خان و برادر او میر کاظم خان نقدان و جرح و عرض با دهیرج نراین بخاطر او شد بقصد و ذریه نذکر در ایام اقتدار صوبه داری

میر کاظم خان که از روی حسد او در رگ تو برای با وجود آنکه راجه مذکور و برادرکلانش تک بر ورده خاندان او بود اگر بگوسی و بوسف او از بیره جوان الحم

مهابت جنگ رو سیاه او در مقبضات تنگ ظرفی از کار سرکار نشاه بابا معزول و با زبان او اقتدار خود متصدیان بلاترم او را مهاجه بجانب گرفتار انواع جراحات

لیعد امتناع او از معاهم سعی محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ و مهاراجه شتاب رای برای سازمانیه کور را که این اسم مخصوص و الفصال داده قاید بحیطه اثرش را زند و انجناب به

قدردانی را اچه بحکم حسب الطلب او همراه محمد رضاخان بهادر سفر مرشدآباد گردید مظفر جنگ بعد الفراغ از معاملات این صوبه برادنی منشی مهاراجه شتاب رای بطیل

رحیل مقصد مرشدآباد در نشت و راجه مذکور بالفراد در کمال اعتماد با انصرام مهام و انتظام معاملات صوبه عظیم آباد از کونسل کلکته با مورکشته بکار گذاری بر داخت

در حوادث ستمر دولشن و الدرد لیفیه جایی جاوی حسب ذیل جابانچه مذکور شد از روی داد ستمر قوم از لوازی کمپنی و کار کوتهی عظیم آباد و متعهدی معزول گشته ستمر رمبول

بجای او و مشارکت شتاب رای متقرر گشت و در مرشدآباد و مشارکت محمد رضاخان مظفر جنگ مسترسکس معین شد کلیف و الدرد لیجه جمعی از امور آنملک

عازم انگلند و ولایت گشت دگر نقص لارد کلیف و چرخ ال کرکت وکیل آنکلند دکار انقضای انصرام شمس الدوله هری و رسترت لوایت همراه خود بردن و معین شدن

مستر انرس به گورنری کلکته لارد کلیف در ایام آقامت خود خواست که از تقصیرات مستر شمس الدوله بهادر اگر خبری به ثبوت رسد بار باب کونسل و لایت

برساند زنبد او که خود در انکار نموده تبرئه ظاهر گردانید چون عمل ارباب دنیا بهمه جهان فراموشی کرده و بهمت خصوص در این جزو زمان این الوقت بیشتره

عرض نمودن را از جمله دانش شمرده برتبه رواج داده اند که بر دو افراد داهی اعتماد نمانند و از غرایب آنکه برای گشتن این نیز احیا نمایند

این نسبو گاه اختیار نمی‌نمایند نزد انها هم از اعتبار بری و قدر امیشوند و انها تحمیق انها نموده برای کار خود خبار و ر النعالی فرموده و کار خود گرفته بعد از ان بسط بهادر
و بیقدری در انها می‌گرند بنا بر مقدمه مذکور اگر اشخاصیکه در دست ایشان لاشه مذکور بوده اند برای آسفر صفای او هر چند بکارات و رات زیر بار جان شمس الدوله
بوده اند با تفاق متعدد کمال رسیب عداوت دیشکه با شمس الدوله در دست طومار بر آمد و تقصیرات او درست نموده نوب تنبیده او ندانسته مقدار احوال احمال جوان کمال شهرت
داشت بگوش بنده رسید و تفصیل و تحقیق آن معلوم نیست چه حقیقت اراده و سخنان ابحمایه بنا بر عدم آمیزش با غیر و نهایت کتمان و احتیاط در میان خود شان هم
بر دیگری ظاهر نمیشود بلکه از جمله متعذرات است القصه لارد کلیفت و جرنیل کرنک مستر ورلس گورنر و جرنیل اسمت سالار کل فوج نموده طبل رحیل کوفت و مظفر جنگ
از حضور بادشاه که در اله آباد با انگلشیان محتاط و مختصر بود برای خود خطاب خانجانان و مبارز الملک محسن الدوله منه بالکی و مهاراجه شتاب رای خطاب ممتاز الملک بهادر
منصور جنگ و ماهی و مراتب برای خود طلبیده بکام و آرام و عیش و کامرانی زندگانی میسی نمودند ذکر عروج مظفر جنگ و راو شتاب رای با علاء مدارج اقبال و در گذشتن
سیف الدوله ازین عالم بیگار در هزار و یکصد و هشتاد راجه شتاب رای برای ملاقات مستر ورلس که بنا بر کی گورنر شده بود عازم کلکته گردید و قبل بهم مستر
سلکول او و قاصد فرنگشتن گشته بمرتبه نیابت مستر ورلس با او بخوبی ملاقات نموده بحرمت و احترام بر گردانید و بنای کارها چنین شد گشت که شتاب رای و مظفر جنگ
و جبار تحان بهادر در کارهای ملکی هر چه موجب دولتخواهی دانسته عمل آرند اما در مقدمه دو باره آنچه تو از بیه با انگلیسیه که شریک کار آنها باشند ملاقات کرده او را
بفهمانند و متصل ظاهر سازند در بعضی امور از امور متفرقه سابق به حضور انگلیش مذکور امضا باید و جمع و خرج محاصل هر جانب انجا بر سخط انگلیش مذکور رسانیده بعد سالتمام
کاغذ متحظی مذکور رید و حاکمی در کلکته سپارد و معاملات عدالت که عبارت از انفصال قضایای خلق خدا با هم دیگر است دار و عه این امر در حسن و یابت امور ایجه مناسب
و ضع و انند تفصیل دیهر اما امور عظیمه در مقدمه در زیر ایام دلوان بخصوص بانجا و انگلیسیه که شریک در ان بوده باشند مذکور گذشته انفصال باید در تضمین هر کار با انصرام
می‌نمایند و هم انگلیسیه بر او در معاملات مطلع گشته آشنائی بهم رسانیده نزد چنانچه ضابطه انها است هر امری و قاعده که از ارباب معاملات و تحریر ایشان رسیده
در اجرای آن ساده که بطور کتابی اکثر همراه میدارند نگاشته تحریم مینمودند تا آنکه مستر ورلس هم در سنه هزار و یکصد و هشتاد و سه در قاصد ولایت خود گشت و مستر الکسندر بجای او
مقرر شد و بجای مستر سکس ... شد اما مستر مذکور معین گردید و از در حسن همین سال از اثر قحط و غلاء و علت و بای آبله ظهور یافته در ماه ذیقعده سیف الدوله و نیز یک هم برادر
اشرف و سلیمان و فتح الدوله که برادر زن مظفر جنگ در درجه او و زن حاجی اسمعیل خواهرزن مظفر جنگ که هر کس از فرزین اولاد ولایت ... بوده اند به بیمارانی
آبله در گذشتند و این هر دو علت از اوائل شروع گشته در محرم شروع سال هشتاد و چهارم هجری اشتداد نموده تا سه ماه امتداد یافت و چه قلیل کثیری که
حساب آن علام الغیوب داند بنا بر هر دو علت مذکور هلاک و نابود گردیدند و در ماه ذیحجه هزار و یکصد و هشتاد و سه مبارک الدوله خلف سیومی مرحوم جعفر خان
بعد فوت برادر خود سیف الدوله بنظامت بنگاله نامزد گردید و محو مظفر جنگ علی ابراهیم خان بهادر بدیوانی خانه او که بالفعل عبارت از نظامت
بنگاله است و لیست و جبار لک روپیه در از قوت برای نظم بنگاله از قبل کمپنی مقرر بود مامور گردیده کار روائی و قبض رسانیده بطور ها نیابید و مظفر جنگ که بعضی
حالات عجیبه و خصلتهای غریبه دارد در لعبه صغرسن مبارک الدوله بر مسند نظامت خواست که شوکت منی بیگم بعمل آرد با آنکه باو هم قبل ازین دوستیهای
بی انتها و عهد و پیمانها در میان داشت با ببو بیگم مادر مبارک الدوله و سائر انکه تیجه همان قسم عشق و ورداد مخفی پیدا نمود و ببو بیگم از عیب بیشمار مارعات

بانی بیگم نموده هر دو در آتش همه بار گرداندند می بیگم که در رهای دانسته جواب بسیار و خشونت لقب یافته و نور دار از بحر کبیر آورده جا … گرگین که عسکر را مصاحب بتدبیر و ابوالقاسم

نموده زبان بیگم جانشینی کشیده بود از اقتدار بیگم ازمیان بر دارد در تدبیر این امر را غره ایملک سرداران انگلیسیه نهایت تسلط در کمال انبساط بوده مصاحب مصاحبت

تمام نموده بود در هر آیینه انگلیس با هر که آشنا بود از انگلیس سخن هموار نموده بر ضوابط و قواعد که بی سیاست بر ای انگلیسیان دیگر در جریده نموده عرض و غرض از

آشنایی مخل هندی همین بود که در عهد ایشان بر سر عرصه آمده مدار المهام ملکداری گشته بودند و نحو آنکه مبادا دیگران ضابطه و قاعده زیاده تر از ما باشند ظاهر

کنند و ما متهم به تقصیر و خیانت گشته از مرتبه خود متنزل گردیم هر طرف … طامعان سر راه یکان ایمان تعجیل آورده یم تمام ضابطه گردانند بودند

حضور جماعه انگلیسیه نموده در نتیجه نوبت و در دیگر است نمی نمود حتی روبرو تقریر در امری فیصله روی داد مرالیه سرداران در مجلس حاضر بود دانکه خاین مقصر بود در مجلس انگلیس وجهی

بطور جماعه دیگری که حق کار بیش بود و جهی بطور شکر اثبات نموده مستر هنول که فعالی از هوشیاری بود در ابتدای زمان حکومت این جماعه در الوقت

تا این سلوک مردم … گفت کسی که حق کار بعد مزد و خیانت در زیر پاکی و بجای نموده از و در هر باب گرفتن … از سر اداری است

گویا تنبیه با مال تعجیل آمده اما … حقیقت صادق بود و برای … ازالت نمودن … دارد در مرالیه دیگر خورش آمد گویان فضول اصطلاح تسکین ظاهر نموده

… مقصد آن شد که این کار بر وفق ضابطه و معمول ایملک است با نزاکت عدالت آن ملک … متحیر نموده … اظهار از اهمیت آن نموده اما

اکنون از هرچه باطلی … آید که سر آمد ارباب … همت … تحصیل است تا که … امور با نهایه … که توانستند بود

تا حال هم که برده از … کار بر جا است امر که موجب … ایشان … سرداران جماعه … رسیده که از اوضاع معامله ملکی و عدالت ایشان … مردم هند

تا به سرداران انگلیسیه … اگر اندک توجهی به احوال اشخاص … نشوند شاید … گان … رسیدگی

… که یابند خلاصه … که سرگرم … خود … کرده … در اظهار … امور … با عامه خلایق

… که هر ضابطه … که انگلیسیه … جمعیتی

… ضوابط … انگلیسیان … حالی

… استیصال گردانیده

که مردم هندوستان … ایشان

خود … خداوند مقتدر است زیرا که

این جماعه … مستحق اند که … بر ایشان …

… جنگ شجاع الدوله مغفور با وجود … از نخوت و تکبر از

اتباع … استحصاص در خانه جماعه انگلیسیه … خاطر خود نموده در … است

کجا … هر یکی در پی دیگری افتاده تا زوال عزت امثال خود … تا آنکه … و خوار …

متعهد ارشد بعد اما متوطنان و رسا و همکانات خبینه خود از اتباع و غربا بیشتر و بیشتر مرتهان کشیدند و آنچه دیدند از دل و دست خود دیدند ذلک تقدیر العزیز
القدیر تبیین این مقال و تفصیل این اجمال در سطور آتیه به ظهور میآید ذکر متعین شدن ضلعه داران از فرقه انگلیسیه در ممالک متصله بنگاله و عظیم آباد و تبدیل شدن
هر صوبه به سه ضلع و قرار یافتن گونسلیه ها در هر ضلعه از اضلاع سه گانه و معزول شدن میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ از نیابت داری خود و نشستن
نوابی محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ خلف سیف خان که به تشبیه فلک ناگهان حکومت بی ریشه یافته چون مرد اراذل و
منهمک در عیاشی و نهایت خوددار از میلون ها کمال نزل و سرافت است عرق دریای عیش و عشرت گشت و از اول لیل از ارتکاب انواع منهیات روز و شب در
و غفلت بسر بردن گرفت و یکی از سرزادهای پدر خود آقا عسکر علی نام از اکلوه شاه مصطفی فلیمه بسکن شد سیف خان و شاه شکر الله قادری به عسکر علی خان خطاب داده
نایب دیوان المهام ملکی و خانه خود ساخت التحریر جوانی در کمال شر و بد باطن فاسد العقیده و نهایت سگ حوصله بر خود غلط بود و نعمت خود را مصروف
رضا جوئی خود دیده هر چه می خواست میکرد که نبکه رجوع بار او شده است با انهای انواع کار و شهایی بی مزد و متوسلان خود را در جاه و رفاه می افزود و در
مصادرت قصص والتمام زن اصحان و تزاران تعلقات و بعضی از متوطنان که ندیم روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ هر دم و هر آن بودند به تعلل کرده خاطر خرم
را از خود خوش نمود میساخت و رعایا و سپاه و سلسله انتظامات درشد آباد نیاید با خبر در وصول زر معامله باهوش بوده از سپهدار جنگ یکانه بهادر نشسته گاه گاهی
بمخلصانش برای آگاهی در کلمه یا دومی یکانه نشستند و از جماعت ایشان هم بعضی از باب تبه رسیده متنبه به دلتعمیت غفلت بیشه خود میشدند اما سودی نکرده خود در بلای
نتیجه جوی نایب میبه افتادند تا آنکه یکبار حسین علی خواجه سرای سیف علی خان عموی سپهدار جنگ به گفتگوی بسیار عسکر علی خان مذکور را التحریر نتایشیده خود نایب شد
و در چند روز فی الجمله انتظامی در معاملات داده جاره اصل اندکی از راست اما سپهدار جنگ که از هیچ عالم خبر نداشت و چرا باد و مستعمی در زرید با رمقام
دلجوئی آمده او در آمده حسین علی بیچاره را معزول و آن نامعقول را منصوب ساخت ها نخان مظفر جنگ که مثل دیگر مفسدان وجود نام آوران در خانه ایشان
نمی خواست بتقصیر با خبر در امسال زر موعوده با انگلیسیه بی رشته به حضور ارباب کونسل ظاهر کرده سپهدار جنگ را التحریر کنانیده و از سوء حیث رای را تسهد بمحاسبات
مذکوره گردانیده و تحریر از روی به دریا هم که مستصفیه تر از روی سالیانه بیشتر برای سپهدار جنگ از کونسل مقرر گشته چون سالی بر این گذشت سوء حیث رای
هم تعبیر و مفسد گشت و رضی الدین محمد خان حاکم آنجا مقرر گردید و سایر ظالم عمال و قلت مصادرت زر در بلاد و تنقال از رقه خطیر اولیای انگلیسیه این ممالک
که در هر سالی با هر یکی از اصحاب انگلیسیه که هیچ کس بلکه از زر و ارتمره ملک خود بعید تحصیل وجهی لایق راهی میشود تا کو بدر بر میبرد و در سر اولی حسب
تعلقات و اراکی ترح آن که از قلت زر ان وسیر آباب بسبب فقدان فرقه سپاه خصوص سواران هندی که فقط در بنگاله و عظیم آباد بوده انده و نیرو ملازم
نظامت و سپهداران و سپهداران الیته کم از مقداد و هشتاد هزار سوار نبود و اکمال حکم اعتقاد از جمیع محال کاستن گرفت و در تحط گاه حلق بی حساب
هلاک گردید به سبب صوری برآتی ملک گردیده اراضی مزارع زیاده از حد حساب خراب ماند مزروع افتاد القدر که مزروع میشود برای انهم خریداری نمی اید اگر
خرید شوره و افیون و ابریشم و پارچه سفید که انگلیسیه همانند در بلاد بنگاله و عظیم آباد نمی بود شاید روپیه و اشرفی بطور کیمیا و عنقا بدست کسی
نمی آمد و اگر جلی تازه بوجود آمده تمیز انست که روپیه کرا میگویند و اشرفی چیست متعهد شدن جارج دستر ت هوشیار جنگ بر آوردن حساب عمال

تبدیل دادن هدایت یا تقسیم اضلاع بسته در تمام قلمرو بنگاله و عظیم آباد گردیده از اول شروع سال هشتاد و پنجم از بابت ... دویم یا در اواخر هشتاد و چهارم بستر

در اکثر امور تر فاصله دیر آبادی ... دست بسترگی که حال مرتبه او بود که در کلکته است لیعبر از آن هم یکی محاصل داشتن حق ادراک حافظه فرد یا صحیح الربط بالکلداری هم

در معاملات بلدی ارباب کونسل بر آن تشریف ارا ... که یکی از آنجمله در تفصیل رود و احوال را در یابد که حاکم را با رعایا و رعایا را با حاکم چه معامله است عمال بار ...

در مستعدی از آن ... بسته و آنها بحاکم چه رسید بند و کدام کدام رسوم و ابواب میگیرند و کدام نام را ... شناخته شد فرع این کار بنام هوشیار جنگ ... در

کار بنده هم شناسائی ... به تدبیر رای دانا و اگر صفات حسنه موصوف را با دقایق معاملات الجمله شناسا بود و اعتماد التمیز ... از ... تفصیل ... منهاج پور

تعیین گردید ... را تقدیر لیاقت و لیاقت برا کرم ... گواهی است و موردی ... سال دار آن خود ارباب کونسل گردید چون در معاملات بنگاله که اکثر ... د

الی انتظامی ... ظاهر گشت ارباب کونسل درباره همگیان بدگمان گشته و معاملات آن ... شتاب برای رای هم از این قبیل داشته بنای تقسیم اضلاع و تعیین ضلعه داران

در بجای یک کونسل که با منظور جنگ بهادر ... برای ... مرحوم ... چهار کس از انگلیسیه که ارباب کونسل بوده بر ... امید را از کونسل داشته باشند

کونسل بر ضلعه تقرر نمود و مرا از آنجمله ... جنگ با مستر بالک و ... عظیم آباد در مهاراجه شتاب رای برای کونسل عظیم آباد متعین شدند و اضلاع بسته

بدین تفصیل ... ضلع کلکته . ضلعه بردوان . ضلعه ... مرشد آباد . ضلعه ... ضلعه منهاج پور . ضلعه عظیم آباد . ذکر ورود

هوشیار جنگ و مستر بالک در عظیم آباد و ... که این هر دو با مهاراجه شتاب رای روی داد چون خبر آمد آمد هوشیار جنگ و بنای کونسل در ... صوبه

عظیم آباد ... با مهاراجه شتاب رای دل دگرگون بود ... اگر چه از حسن سلوک و هوشیاری ... در آن

ضلعه ... بودند اما باز هم چون ... یکسان ... سلوک شخص واحد با عالیان ... اعمال ... صنع تو زنند جمعی با صد ...

تو ... شدند و ... دامن عملداری او به ... ضیاء ... آلودگی و در مقابل حسن ... تقصیر ...

که عمل آمده باشد وجود ... بود است با رهم بنا بر ... فرمیت و ... مسلک و بیگانگی ... در رسوم ... که با بابان ...

... با ... رسید و مهاراجه شتاب رای ... با ... نقل ... ملاقات بر فیل خود سوار کرده ... مساوات ... نشسته ... هوشیار جنگ

... شاه ... چون شتاب برای مردم ... شیوه ...

... کامل داشت ... که خواستند مهیا داشت ... خود مشغول کرده در هر باب هر قسم ... هوشیار جنگ

... را ... مضایقه ... از ... هوشیار جنگ ... تا که هوشیار جنگ ... و ... دولت و دنیا

... اگر دیده ... چون راه صداقت ... مهاراجه ... اخلاص در آمده ... بر داشت هدایا

... خود ... الکسنتدر ... مستر ... کلکته ... عظیم آباد ... هوشیار جنگ ... را ... ساعت

آمد چون مستر ... هوشیار جنگ ... مهاراجه ... عظیم

خود ... هوشیار جنگ ... مهاراجه ... هوشیار جنگ ...

درباره خود خواستگی گفت که بی جهتی معقول بنده چگونه از ان عزیز تجنب جویم و در تصور صاحب را بر ورد از چه اعتماد خواهد بود اما مستر بارول چون مزاج تندی
درست نمایه عقد معمول فرمان معقول را نه فهمیده با ازردگی می نمود لهذا چند روز عماد الملک مستر هستنگس بهادر جلادت جنگ که در عقل و دانش و زیرکی و حسن تحریر و تقریر
بالفعل نظیر ندارد و خلق و تهذیب رای عالی را ممنون و مرهون عطوفت داشته شکرگذار عنایت و از آتش میدارید که کلکته حسب الامر ولایت در رسید و بارول را
تویید استعداد کی زیر و میت کلکته که عبارت از ریجنسی مدارالمهام حل و عقد جمیع معاملات کل هندوستان باشد رسیده حاکم معاون که کلکیه اصدار سانت مستر بارول
به کلکته برگشت و بموتنسا رجنگ صاحب جلادت عظیم الشان آمد و باتفاق چهار کونسلیه دیگر که در ممه از آنجمله بود مستر فرانسس و مستر کلورنگ و مستر مانسن از ولایت آمده بود
ذکر ورود عماد الملک الدوله مستر هستنگس بهادر جلادت جنگ گورنر کلکته در بلده مذکور با کمال اقتدار و اعتماد و جهت ورود او در انجا و انقلاب عظیمی که بعد از ان اتفاق
افتاد چون لارد کلیف بولایت رسید از ان ولایت شمس الدوله در کونسل ولایت کورنر گشت او خود مردی در کمال هوشیاری و بردباری بود چنانکه از قوام او
اعتراف دارند که مثل او حالیا در ولایت هم کسی نمیتوان یافت جوابهای مسکت سایلین و مدعیان داده برائت ذمه خود را از جمیع تهم و معاصی
نمود در حسن سلوک او بهای جو رتین ظاهر شد از آنجمله مکالمات و محاکات که از بعضی منشیان مسموع گشته این است که مدعیان گناه کشته شدن انگلیسیان
بعهد میر قاسم خان با او نسبت داده مینمودند او در جواب گفت که در کونسل کلکته هنگام اسبقی مزاج کونسلیه ها نام بر کشته شدن مستر امیت و ابرام انها در جنگ میر قاسم خان
نوشته در کونسل افکنده بود که بالفعل انگلیسیان بسیار در دست میر قاسم خان گرفتار اند صلاح در مصالحه است بجهت استخلاص انگلیسیان مقید با او باید جنگید و کونسلیه ها
دیگر از فرط غیظ و غضب بران دستخط کردند که صلاح درباره میر قاسم خان و مرضی ما جنگ با اوست گو جمیع مقیدان کشته شوند و شمس الدوله کاغذ مذکور با خود
داشته اذن جنگ با میر قاسم خان داد و کاغذ مذکور را باحتیاط با خود میداشت در حضور کونسل ولایت افکنده گفت که قصور من است یا قصور ارباب
کونسل که حالا با سعایت من مینمایند کونسلیه های ولایت کاغذ مذکور دیده بر آرای او آفرین و بر مدعیان انزجار خاطر ظاهر نمودند و هم از جمله قصور
زلات او که مدعیان در ولایت ظاهر کرده بودند این بود که تجارت نمک بدون حرج و برد دادن مردم لیکن بجهت فایده عظیم درست داد و برای کمپنی نکرد و
هندیان واگذاشت شمس الدوله اعتراف به فواید تجارت نمک نموده در جواب گفت که جمیع انواع فواید تجارت در ملک برای کمپنی است و در انجا مردم برای هیچ
که عبارت از نوکری بیگانه و اهل حرفه و تجار و رعایا مزارع و محتاج صبح و فقرا و مشایخ و دیگر ارباب استحقاق اند بنهایت بکثرت از آنجمله زیاده از لک
نوکری اوقات بسر میبرند در عهد کمپنی نوکری موقوف گشت و هزاران مردم انجا اوقات بتجارت میگذرانند و کمپنی در آن وقت یکی از جمله دیگر تاجران انجا بود حالا
هر نوع تجارت بهمه وجوه خاص کمپنی و نوکران است انجا که در زمره سواران بوده اند بالمره موقوف گردیده بیقدر تجارت رایی جلی انجا که اصناف مضاعف
مردم ولایتی و بلدربان کمپنی اند گر امیشه انتظام و حالی انجا را سد مقتضی باشد بالمره تمام سکنه انجا از شما بیزار شده از دست عمل شما اظهار کار بجان کارد
با سخن ان نرسد چه زمانه همواره یکسان نیست در وقت حوادث و فتن همه مردم دشمن قوم شما باشند متصدیان انجا این کار را الهام شنیده بیرون ساکنان عالیان
را بنظر استحقاق دیدند الحق این سخن کمال متانت دارد این رای بنهایت اصابت دارد چه سر در ملک از نه اسباب ضرر عموم سکنه انجا رنجیده اند ایذای کل ساکنان انجا
اگر در یافتی بر درست بوش　　دگر غافل شدی افسوس افسوس　　بجهت اینکه بر بدگویان غالب آمد صلاح ارباب حل و عقد ولایت اقتضای آن

کرده الحال هم برای انجا به ارونیت نمودار به سماحت درام شمس الدوله را بنا بر انتظام معاملات ایملک روانه نمود در احکام چند بنحو تعاقب او نوزر رسیده بود به حسب اقتضای قضا دیگری

جهار سوار ری او در اثنای راه جناب بن یعقوب الجرگست که هیچ کس در هیچ جا انری از و نیافت چون این خبر بولایت رسید عقلای انجا با هم مشوره نمودند صلاح چنین دانستند

که باشغل در به باس الدوله تغیر اعماد الدوله دسترنگ بهادر احدی برای نبیست همین بجای او باید ست و همشیر مذکور در آن اوان جنکلدن ارکات

دکهن بود بنابران بجلدی برای آنجا و برنتکلی عماد الدوله دسترنگ بهادر جلد حنک او را سیده کند که خود را به کلکته رسانیده حل و عقد امور انجا دانند چون الدوله جام

با کسی که بنام شمس الدوله رسیده بود و عسکریه بهتر دانند تعجیل کرده و حکم دیگر به کلکته رسانیده که با کسی که بنام شمس الدوله رقم شده و مخفوظ بماند تا همشیر دستک در انجا رسیده پیش باید

رنجوراند این هر دو حکم هر دو در جار رسیده و همشیر دستک ارشد راج به کلکته رسانید به لیتیبی خط کرنل اولایت مبین مضمون احکام در کلکته نیطار همشیر دستک مخفوظ ماند

دار نشستند چون عماد الدوله دسترنگ به کلکته رسانید سه ماه بایی مرتبه همشیر تبیر کوه کلکته بود مانده روز و شب در مطالعه مطالعات کاغذهای کل محاسبات و بابکی

رسله ولایت لیبر کرد چون سه ماه که نشاید مرتو عهد تجبیری همشیر کردید بسر برد دیگر بست او از ان کار ممنوع گشت عماد الدوله برای کورنری نسبت لعبد چند روز حکم

آورد محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ مبارز الملک معین الدوله خان خانان و مشار راجه شتاب رای بهادر منصور جنگ در بهره بلده کلکته بوسیه همشیر کرام صاحبان رسید آباد

و برای اینیار جنگ که صاحبان عظیم آباد بود بیخودی فرستاد که دیگری را بران اطلاع نشد اما از اتفاقات مسموع شده که جان کرام که با مظفر جنگ بسیار دوست

بود می گفت که در حفاظت و صیانت مظفر جنگ هر گاه سعی بر بینش تر نست شتاب رای را که در مرتبه او و با طنا با هم دیگر تنازع بوده حکم و الدیت تعجیل و قید او

بود کسی بیقرار شده بعد از یک مدت کرد سعی حاکم کوز بهادر برای عزل و قید او فرستاده مظفر جنگ برابر کردانیدم ایزد تعالی از بلیه بموجب چنین اطراف آن

بیگناهان را در امان خود دارد ذکر رفتن مظفر جنگ در بهره از رشد آباد بطرف کلکته الاعلاج بمجبور در رفتن راجه شتاب رای بعد از آن کشیده ازو همانجا بهمان دستور

همشیر کرام صاحبان رشد آباد در خانه یکی از تو ام خود شبی طعام میخورد که ناگهان نوشته گورنر بنام او در همان مجلس رسید و او قبیل از رفت از انجا بر خاسته

بخانه خود رفت و از انجا رقعه به کپتانی از بست انجمن از رکاب کمپنی به مظفر جنگ نامو نوشت رسید بنا بر اقتدار که داشت کمان القدر پرورگار در کار خود مکر دده در ان خاطر

فارغ البال بخواب غفلت غنوده ساعتی از شب باقی بود که کپتان موصوف به تلنگه همراه تشریف آورد بعد استصواب اطراف نگاه داشته وقت صبح مر اینقدر بار مقید و دیی

از هم سکاران برد از نوراب یک بلده اورنیت و ابلاغ امر گورنر با و نشان بلبه نمود که گفت که کسی را باشما تعرض و درشتی در هیچ امری از امور گورنر ست

از حکم چنین رسید چون مظفر جنگ دل و دست برابلی و کمال بر دست کردن اتقیا زود آورده به هیچ چه بامو لبود رضا داد و کپتان بهره تلنگان یلدرم

مظفر جنگ بر دانسته در هر جا و هر مکان بهره های خود که عبارت از تلنگان مستحفظ است قایم ساخت و تا بنهادن مورد که با هیچ کسی از بلدربان مظفر جنگ و وارد ان

خانه انس بیگو نه خشونت در هر جا کس تعجیل بنمایند اگر مردم او بکسی از اهل درود خشونتی نماید تلنگان اطلاع نمایند محض آنکه هیچ نوع سوئی ادبی نسبت مظفر جنگ

بعمل نیاید مگر کسی چیزی برای کی ببرد و مظفر جنگ از ان حافظه باتع تنها بطرفی برود بعد انتظام در مکان یک لکه غفت همان بلیتن کنالی کپتان مامور شد با یک

کمپنی بر جای مظفر جنگ که در شهر مرشد آباد به نوساخت استمر دارد در سرای او بعلبانه بود اتمه بر درها که در آمد و بر آمد خانه مذکور بر عهد که بود بهره ها

نشید اما با کسی و چیزی تعرض نمود لیکن القدر عجیبی رو بیداد در مثنی بیگم که با مظفر جنگ غبار کدورت در خاطر داشت شادمان گشته ساعی شکست او

ساعی شکست او بود اما بپاس خاطر مهاراجه که در نظر ترقی و تبار مرا جنگیه و صلابت داری و قصور را کار زد ناگفته برای سیاست مظفر جنگ از آن مهاراجه مساعی جمیله بتقدیم
رسانید و کاری ضمیمه نمود که احوال مردان کار زردان متزلزل و همین نسیم با تواتر گوز ترخیل بها در بکرد و بود ده با خرال کلدور آن خفت اگرچه محل اندیشه ها بود هرگاه
عجز و رقت را بخود راه نداد بعد معزولی مظفر جنگ خود متصدی امور متعلقه نظامت گردید تا مختار و مدارالمهام امور متعلقه نظامت و مربی و اتالیق مبارک الدوله
گشت اعتبار علی خان خواجه سرا که ملازم خود را که از غلامان موتمن الدوله محمد اسحق خان مرحوم است نایب نظامت مبارک الدوله گردانید عالی اراده شد آن
خواجه سرا است که خلق تنگ گرفت بجان و در امور خیر و خیرات لوگ بد منشی بیکم اگرچه از قبایل تجیب و فرقه شرفا نیست اما هوشیار و مستقل مزاج است مقرر
سازد برساند و بلکه اگر کار ها رسد امید دارد اگر نایبی مشغول و هوشیار از تجیب متوسط مکرر در خود بر زده تنگی در میان گذاشته خواجه سرا ال مردم می شنید
و شنیده ام که تجیب هوشیار کار میکرد در ریاست مرشد آباد و اختیار معاملات نظامتی که بالفعل از دست گرفته دست او بیرون نمیکرد او دن نمی توانست اما
به مشوره اعتبار علیخان که نهایت رشت خوی بی شعور از اوصاف ریاست دور افتاده محض است کار ناگسسته تا حکم مذکور را بسمع ما در شنیده بود بیکم قطعا و اختیار
خود گذاشت و بیکم را با آنکه منتی بیکم بر پرورده بر ریش بود و صلاح خواجه سرا مکرر مبارک الدوله نهایت دست تا خود بی اختیار محض است اما حق
آنست که مبارک الدوله هم لیاقت همین حال داشت تا آنکه انها را فرج لعبدار شد لی روپیه داد ذکرش عنقریب ان شاء الله تعالی آید ذکر رفتن
مظفر جنگ بکلکته در بهره بکمال ناکامی و با جاری در رفتن مهاراجه شتاب رای به برنز او و متزلزل شدن ... از ... خالصه ... و ... انگلشیان بر خود
سرزنش ملک گرد ای مظفر جنگ تنبو عیاکه گذشت در بهره انگلیشیه بین الخوف والرجا بود که حکم ددم ازنز در گورنر هیشتنگ بهادر در باب ارسال او به کلکته رسید و جاگیر ام
صاحبکلان مرشد آباد حسب الامر او بتاریخ بیست و سیوم محرم سنه یکهزار و یکصد و نود و نه از هجرت در بهره ... بود روانه کلکته نمود خلق کثیری همراه تا سر حد
اکنه شد حالمه است فرداچه رای تا پلاسی مشایعت نموده برگشت و برخی بردیگر ان هم تقدم ... تا به کلکته رسید روزی چند ... در کمال ... گلدست
برگشتند مگر زمره از متوسلانش همراه ماندند کلکته که در باغی گرمی آرستلی یا پایان ... است تا پرسان چون مظفر جنگ مورد عتاب کمپنی بوده زیاده تر
بی التفاتی درباره او میدید دل گشته خوار ... را المتوی گذاشتند و مستر جان گراهم که با مظفر جنگ آشنا و از راجه شتاب رای بیگانه بود حمایت مظفر جنگ
متعهد دیده بپاس دوستیها او راجه مذکور را با آنکه نشاید درباره او از ولایت حکمی رسیده بود در باب مذکور متهم گردانید و سعی بسیار نموده همین حکم در
باره شتاب رای به عظیم آباد به تیز فرستاد و چون راجه مذکور بحسن خلق و سلیقه و کاردانی و کارگذاری همگنان را خوشنود و راضی از خود داشت هوشیار جنگ
جانب و تشرت درباب او بمقدار رعایت کرد که اظهار این حکم نکرده تا کید روانه شدن بر روز معین نمود و این معامله ظاهر ابرای او در او اخر ماه صفر سال مذکور
رو بر داد و فاصله یکماه در معامله او و مظفر جنگ اتفاق افتاد راجه شتاب رای بتاریخ معین حسب الامر بر بجره سوار و روانه کلکته گردید هوشیار جنگ گفت که
یک کمپنی برای حفاظت همراه مهاراجه شد و صوبه دار که عبارت از سردار کمپنی است مهیا مامور شد که از حد صوبه عظیم آباد بیرون رفته بر بجره سوار او سایه وار
ملازم بوده هیچگونه استخفاف در ادب و سلام و انفصال فرمان جا نیز بهم نرساند تا به کلکته رساند راجه بدکوری بطور سطوره کلکته رسیده در تیر لیکا با موگست
نزول نمود تفصیل جواب و سوال و انفصال معاملات هر دو و غیره معلوم نشده اگر از جایی بتحقیق معلوم شود ضمیمه این سطور و اوراق ان شاء الله تعالی خواهد نمود بعد از آنکه

اخراج و تحصیل ملک و بست عبارت از بنده که کارهای خالصه که از مظفر جنگ راجه شتاب رای عزل متضمن کونسل بابت نسبت آن گران تقرر شد فی الحال که پیش و کم چند روزی و بعد باید

مجمع خود داده از اهل کونسل در باب ارکان شهر و اعیان باحضار حکم وقت از اول دیگر روز جنگ مهاراجه رسید مذکور بجا دو بر کونسل ارباب شدن مامور است بادشاهی

خزانه بیک حسب الاشعار کوره که سراج الدین محمد خان شیخ ببار عام آمده نموده بسی بابت کلکته امر که بحسب بسلسله بانو حجره در نمود اجتماع کونسل

شد بعده مقصود مامور کار آن در عظیم آباد کونسل ارباب و مشغول لقمه خالصه دیوانی کارها از رای شتاب مهاراجه آمدن مضمون رسانیده حضرات تنخواه بگو

کار کونسل صاحبان از تعداد قرار بر و محال انتظام امور را مذکور مهاراجه و آمده العمل انتها الا حسب نموده رجوع مذکور صاحبان خالصه محال اعمال باید

المعامله فی انما بوده انگلیسیه اصحاب مختار خان جعفر میر نوبت بسلسه هم از بیشتر اگرچه و بردارند ابی استیلا جنیع ما بشارکت دیار الانفراد و الاستقلال حسب خالصه

جهید الحرام از سنه ربیع ماه محرم که الان الی است هجریه سنه اثنی و تسعین و مایتین و الف که در گلکته سال دو سه کوره که در ابتدای عبارات ساله چند بعد مانند شد هم برای بشتاب جنگ مظفر معاملات

جنگ مظفر از ابتاع عمله که چند متصدی ها اعتبار حسب شرکت یک نفر هست کار گذار تجار است نمی باید نداشتند کسی که در معاملات اهل کونسل را اصحاب محوله سنه ۹۵ دیوانی

المعقود خالصه دیوان از بهار جنگ مهاراجه راجه جاگیر عمده انجمن بر گلکته در دو ماند ایام عظیم آباد مرشد کونسل ارباب فرمان تابع دارد سپرده بود زند رانگو بستاب

عظیم آباد صحیح محالات رفته گلکته بر او راهی خیال هجرت مستمر گردد سال ربیع تسع ارتین بعد بیشود چه از بعد ما مقرر است شد خالصه دیوان که انگلیسیه عهد از برکل تابع

علیه تا وقت الاوام الیه خاب اموراتم ساد بسیاری هم بحوادث در میان اتفاق مسیم آباد عظیم در سپیدان گرد اورده نموده العهده بر شتاب مهاراجه ستر گشته سلیمان ... خرچی بنام ... بعضی

در مصالحه صلوة محلات مسجد ... مذکور در دی هند بها احوال ضلع سپه دار ایستاد اضطرار اضطراب که گرد در گلکته صاحبان بند اعتبار افتاد درجه از دیگر دلیل ... اسیر زمانی

در نیابت اجلاسیت جهان راجهاندار دارالخلافه ماهراجه بشتاب دولس الرحمن شیاب : ذکر آمدن عماد الدوله ... بشتکام رشید آباد و دیگر گشتن از کلکته

خلاصی یافتن مظفر جنگ و مهاراجه شتاب رای از زندان گرفتاری ذی الحجه اقتدار یافتن مهاراجه مذکور در امور ملکداری رفتار یافتن او بر دن ... روز سرور

و سر داری و قناعت نمودن مظفر جنگ بدرون شهر خود لحجر ... جاری حرف مظفر جنگ و شتاب رای از گرفتاری بهر ... انگلیسیه بکلکته رسیدند عماد الدوله ... بنگ

برای اطلاع انتظام معاملات بنگاله از اراده مصمم شد آباد نمود و موجب حکم و الدبیت ده دوازده گردانسلیه که برای انتظام ملکداری شد و بنگاله ساتی شعر گوید مشوف گشته

برای کار مذکور بسیج اکونسلیه که صوبه عماد الدوله کونسل شنیده بدار صوبه چهار کس بیشتر بار اول بود که آخر سال نود و چهارم از ماه بیدار ... ولایت رسیدند ۹۴

و در آن شش آید و تمام ... دیگر بتغیر مسلم نشسته اکونسلیه ها بدست ... ده دوازده کس در کار ... رب ... مانند ... تابع ارباب کونسل و ... عبارات

از اجتماع اندکه ارباب حل و عقد و صیغ و ... عظیمه ایمکه ما نسبتند نسل انتشر بلاد و ... اصحاب فوج و عساکر با مصالحه بالتعیضی از کنندان جمیع چه از این قبیل امور

در ... آمدن اهل سند القصه گور ترد را و آخر ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه ... بالجمعی از ارباب کمپنی ... آباد گردید و دو ماه و چند روز

در آن جا بود ... تشبیه سیاست معاملات و ... التصفیه تحصیل ... که تسلسل از بال دولت مظفر جنگ بوده ... صد سال و دست بکلکته آمده در باب ارباب نظامت ... نظام

که ساتی بسیب ... لک ... بود ... داده مقرر نموده ... که ... از جهت اکثر مبارک الدوله چه مدینه است ... بمبلغ مذکور ساخته این

مبلغ برای کارهای امارت و در باب مرده و راجب الرعایت که همیشه ملازم و مورد ... سلطان سلطنت بوده اند ... اعتبار و آثار جعفر خان ... آن

و بسر امن خود او را بعضی از خلاف مهابت جنگ و حرم و منتسبان آن در دو ماه اسباب تحمل و عمله ضروریه که برای عمله‌ها این جا باید از سرکار کمپنی میسر شد و همین قسم وجهی
قلیل برای بعضی مردم عظیم آباد و غیره سوار جیب ایشان که اکنون بسر سپاه برای است بخشش گشته لیکن چون سر کرده‌ها و از [illegible] در راه که ایشان سکه انگریزی برای هزار و دو در دست او رسید در
انجا بالا صرح ماه بماه می باشد و چون چند معین شده آنها دل [illegible] و در حال بی اختیار بسیار کرده و از نواب عمله او شکسته‌اند در سال الخیر و تبدیل می باشد و کسی که
چند روز بر آن کار معین با باشند باهم اتفاق در سر [illegible] آن سلاطین [illegible] به طمع در افتاده هر جمله که داشتند و توانستند خانه خود محمور و وظیفه خوار آن را که بعید در
انجا باید اند ... [illegible] از وجوه معتبره سپاه از هند [illegible] بعضی [illegible] مرده به ده از رحمت [illegible] مهر در این قبیل در سرکار انگریز بسیار قیمت و چند بار
همین قسم [illegible] را حیله چند بشیشم نموده اند از جمله [illegible] که الحال اگر [illegible] این باقی رسیده اینده ماه بماه خواهد یافت وگاهی در چنین [illegible] نمودند که اینقدر را ماه ماه
تواتر هم داد و انچه [illegible] منعقد [illegible] نمایند با این حال بار اعطا و اتصال آن وجوه [illegible] که درین زمان زیر آسمان [illegible]
[illegible] خصوص نوکران و رشد آباد [illegible] و مردم [illegible] و حالی [illegible] که انصاف [illegible] در داران [illegible] باید [illegible]
و بیگمات و عمله [illegible] اگر [illegible] بیچاره [illegible] اگر [illegible] لطور انصاف و تربیت عقل [illegible] باید [illegible]
مردم [illegible] زندگی توانستند نمود و از دست دولت [illegible] از ایشان [illegible] زیر فلک [illegible] حکام [illegible] از [illegible]
[illegible] و عار [illegible] امور [illegible] کار دنیا و عقبی [illegible] نباشد و از [illegible]
حسابات [illegible] اعمال [illegible] آمده [illegible] امور [illegible] خاطر داشت [illegible]
[illegible] ماه [illegible] الثانیه [illegible] به کلکته رسید آن زمان حاکم [illegible] جنگ و
[illegible] در [illegible] کونسل [illegible] جواب و سوال [illegible] کونسل [illegible] جنگ **ذکر رهائی یافتن مهاراجه [illegible] از [illegible]**
[illegible] چون [illegible] و دامن [illegible] است [illegible] او [illegible] نمود [illegible] جنگ [illegible] سوال او
[illegible] مخلصی او [illegible] مکالمه [illegible] ماه [illegible] گورنر [illegible]
[illegible] نموده [illegible] اعتراف [illegible] که [illegible] مهاراجه [illegible] در [illegible]
دارا باب حل و عقد جماعه انگلستان [illegible] که [illegible] در [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] سلوک [illegible] و [illegible] قاعده [illegible]
[illegible] قبل و جواهر [illegible] عظیم آباد [illegible] مهاراجه [illegible] جنگ [illegible] عظیم آباد
به ضابطه نوکری [illegible] به کلکته [illegible] مهاراجه [illegible] و [illegible]
کلکته [illegible] اخراجات [illegible] که [illegible] کلکته [illegible] مردم
عظیم آباد [illegible] که [illegible] در مقام [illegible] و اظهار [illegible] و اظهار ارادت

والقیاد نا باره و بعضی خوشامدیگان عیار با به گلبو استقبال شتافته از زمین بنابر ... صحیح الینه گردیده بود ... خود نهایت گله مند از انگلستان و ... بقدر کر

بدار خان بود ... نهایت داشت بلکه زیاده تر از ان در حق ... بود چه ... با جمیع خویشهای متصل او دیگر برای این جماعه ... بلکه ... اقای مانند او ...

با باب و قدردانی او ... حسابات عقلی بود در ... حساب هم از ان ... رستگاری شتاب رای ... تعلقات ... چون ... شتاب رای متصل ...

از زندان ... اتمام احوال او در ... احوال ... که ... حساب ست ان الله تعالی ... قلم ... شد

ذکر انتقال راجه ستاب رای از دنیا بمرض اطلاق دست و ... حالی ... جون راجه شتاب رای بعظیم اباد رسید ... عوض ...

در ... مفصل ... بسیار ... بود در مرض ... داشت ... ساختی ...

و ... را با ... بنود ... شتاب رای ... بسیار مرض ... و ... مزاج ... کرده ... و نقصان ...

... طبیب ... بالفعل در عظیم اباد ... بود ... معالجه ... خوشامد گویان

حق ناسپاس که در حضور ... محل ... هوشیار ... ساختند ... در ... برفاقت فقیر ... اوقات می نمود

... اظهار ... خود ... طبیب ... رجوع ... نمود ... معمول ...

که ... بیمار شده ... اجل گرفته ... و وجود ... فواید ... امداد ... نمود و ...

دوا کرده ... رجوع ... طبیب انگلیسی ... بمساعدت ... انگلیسیه ... شدت ...

بود ... در ... صلاح ... تصفیه ... اخلاط ... الدفع ... علاج ... صحیح ... گشته ...

ماسکه ... ذکر رفتن گورنر عماد الدوله ... تسنگ ملاقات شجاع الدوله در بنارس و انتظام معاملات عظیم اباد و معاودت نمودن به کلکته

و بالکلیت ... متعاقب ... راجه شتاب رای عماد الدوله ... هستنگ بهادر گورنر ... ملاقات شجاع الدوله ... بنارس ... ربیع الثانی ...

... ماه مذکور ... جمادی الاولی ... هستنگ بهادر ... شتاب رای به عظیم اباد رسید ... راجه مذکور ...

... سفر آخرت بود ... بیماری ... که واقعی ... برفاقت ... گورنر ... عظیم اباد ... بنارس رفت و با شجاع الدوله که

او هم برای دیدن ... آمده بود ملاقات نموده ... انفصال ... ملاقات راجه ... سنگه ... بنارس ...

به ... قبیل ... گورنر ... شجاع الدوله ... احکام داده ... رخصت شده ... به عظیم اباد ... نمود ...

با اواخر شهر جمادی الثانیه سنه مذکوره ... راجه شتاب رای ... عالم در گذشت ... اگرچه ... بنود ... اما بنابر ...

اقارب و ... مصلحتهای دیگر ... عظیم اباد ...

شتاب رای ... مرد ... راجه کلیان سنگه ... راجه شتاب رای ... لیاقت ... منصب ... سال ... بود ...

... راجه کلیان سنگه ... از ...

بسبب تحمل اخراجات زاید او که در باب نظامت که باختیار او بود موقوف کرده وجهی که مشارالیه باختیار کونسل واگذاشت در باب مردم انداک کم و بیش نموده

تنخواه ایشان به کونسل و خزانه خاصه نمود و خود به مجلس صحبت با تمام ارباب کلکته نشست ذکر بعضی از حالات شتاب رای و دیگر اشخاص نیکنام بهادر این بلاد

راجه شتاب رای از قوم کایته که بسکنه بتوطن شاه جهان آباد دست یک پرورده خاندان صمصام الدوله پسر صمصام الدوله خاندوران امیر الامرا و از ملازمان آقا سلیمان گرجی که غلام

صمصام الدوله و دیر سالها در خدمت مجلس خانه او بود اول به قلیل وجهی ملازم شد آخر بحسن کارگذاری [illegible] مدار المهام خانه آقا سلیمان صاحب اختیار کار صمصام الدوله

گردید چون صمصام الدوله به رحمت حق پیوست [illegible] شاه جهان آباد انقلاب بسیار پدید آمد [illegible] خود در ممالک صلاح [illegible] دیوانی بادشاهی صوبه عظیم آباد و صوبه جات

محال جاگیر صاحب زاده [illegible] بالنده بود [illegible] هر چند [illegible] هوشیار [illegible] معامله داران کارگذار

[illegible] بود اما اکثر [illegible] داشت [illegible] کم دربن جز [illegible] وجود [illegible]

[illegible] در کمال [illegible] بادشاه [illegible] با نجابت و بزرگ [illegible]

میگذرانید و مطلب هر کسی [illegible] در باقیه [illegible] سهو [illegible] ایام [illegible] شیرین زبانی [illegible]

و با آنکه هجوم [illegible] با انواع مردم [illegible] داشت [illegible] دل تنگ [illegible]

هر چند در عرض حاجت مبالغه ها کنند [illegible] سخن [illegible] زبان [illegible]

داد [illegible] بهای [illegible] بعیان [illegible] در [illegible] دست داشت [illegible]

[illegible] مقدور [illegible] خوانهای ضیافت

[illegible] در کمال [illegible] انواع اطعمه [illegible] داشت [illegible] مردم [illegible]

[illegible] طعام ضیافت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دو بار [illegible] نموده [illegible] مردم [illegible]

عمده [illegible] عظیم آباد [illegible] گاه [illegible] انقلاب [illegible]

داده [illegible] حکایت [illegible]

نجات [illegible] شاه جهان آباد [illegible] در رعایت [illegible]

[illegible] نظامت [illegible] باختیار او [illegible] بنابرین اگر

می توانست برای او وجهی [illegible] مفصل مردم را [illegible] از آنجا انعامی می رسانید

این تیره را هم اگر شعر در دست از صفحی باشد با آن شخص سپرده عذر نخواهی اینجا است و راز درا علاوه از صحبت سابق که از ندیده خوش شود در حصص منفع بود شیخ [illegible] الدین محمد از حفاد

شهید اول شیخ سعید شهید محمد مکی علی الله درجته مرد فاضل صالح المعمری بود از متوطنین نجف اشرف زاده الله شرفاً با ضطرار از حشیاج و افتقار که منابر علمای عالی رتبه

آن بزرگوار اگر در هندوستان با سلسلهٔ سلاطین هند و زمین اعطای انعامیکه ادای این دیار در زمان ... در سلطنت سرکار خود با علماء زهد و عبادات و زوار مشاهد

اماکن مقدسه می‌نمودند در سن ... سالگی وارد بنگاله گردید و قریب یکسال کم و بیش در مرشد آباد بود و گلی سبز گردید با آنکه با طلم و جهل ... سلطان صاحب اقتدار

و اتباع این هر دو مستمر بوده اند کسی ... احوال او خبر بتجه باید ... ناچار آن بزرگوار عازم آن گردید و ملتمس گرد که دولت شجاع الدوله در آنجا که در آن وقت دار السلطنة

شاه عالم بادشاه هم آنجا بود و اگر در هندوستان دار روضهٔ عظیم آباد شد و تقریبی تقریب بخدمت آن بزرگ رسیده ... توفیق ملاقات او با مهاراجه ستابرای یافت با اینکه

نبود بمجرد استماع احوال آن بزرگوار سلسله محبت از نسبت دیرین صدق و خشم از ... تنها با یکدیگر صد رقم نگار از میر قوام الدین خان در حضور

زمانه کمال اوضاع و سرور نشئهٔ اسلام که در هر ضبه ارکان قوم تکلیف سخن ... برای او گسترده بود و نموده بیان ادب ... ده ... تربیت ... به بیان نام ... گوشه

آن مقام گرفت ساعتی از ادراک فیض صحبتش نموده و صلاحیت گفته بر داشت نامیکه و عده آمد شان بود ... مکلف که در اعیاد ... مهاراجه می‌گستردند

برای بزرگ موصوف گسترده خود بر جای گوشه سفید ساده نشست و مردم ... از و ... حضور خود ناورد و آن بزرگوار ممتنع در دست لحد تمام ... همراه ... سند ...

شیر ... آورده مهاراجه مسند ... حضور آن صحبت استقبال نموده در نهایت ... اسلام کرده او آورده در مسند معروض ... شید و ... القیاد ...

نبوعی بالکمال حرامی بود ... مذکور ... گفت که من ... ما ... عطا و موده ... مهاراجه ... انتشار ... همراه ... جوان

زبان ... این عربی بود مهاراجه ... نصیحت ... گوشه ... مهاراجه ... انتقال آن بزرگ ... سبب ... تعالی ... خود نمود ... حصه ... خوان

بار ... دو ... کرام ... تفاوت ... عذر ... ادب ... نقد ... مناسب ... تجارت ...

مرحوم ... نسبت ... ایشان ... جامع ... الله ... تقصیر ... تعمیر

خدمت شیخ ... کار ... مهاراجه ... ستابرای ... متجمله ... رای رایان ... دیوان خالصه ... بادشاه هندوستان

که با وزرا و امرای عظام ... بتقدیم ... که در کنش ... بنود ... ذات والدین ... احمله ... این عمل ... آنجا ... ممکن

مید اتهده به عظیم آباد ... وقت ... خاص ... شاه ... خط ... رایان ... مهاراجه ... گفت که ... حالی از

روی نیست این عمل ... مردم ... بپرا آمده ... تصور ... خواهد کرد ... احتمال ... درین کار ... اگر ... انقلاب ...

مرتبه او که اکنون دارد ... قبول نمیکند و اگر تربیه که در ... قبول ... خواهد ... وصول

خط ... کار شما ... چون ... ستابرای ... اختیار ... اعیان ... حکام ... سرداران ... هوشیار ... مبالغه ... داشت

و بهر یک ... داران ... لایق ... در باره ... نموده ... این کار ... که ... قابل ... اطلاع ... باشد ... حجره ...

حواله ... نمایند ... بکمال درستی ... بسید ... ظاهر شده بود ... ملاقات ... تشریف آورد و رای رایان ... صاحب

رای را بالتصاحب باز آمد و کلمه‌ای فهمانید محل حیرت است او گفت چون من هم در خدمت بزرگی است حاجتی نمود شما برای گفت چنین نیست چون
آدم در هوشیاری بود و فهمید که از اصل مطلب مهاراج هم آگاه است گفت پس مهاراج خود ظاهر است حاجت به تقریر ندارد تخفیض تشویش مسئل را به قصد آرام
و میر قوام الدین خان حاضر بود دید این بیمار الفهمیده روزی وارد رسیدن نامناسب دید برخاسته بیرون رفت چون استفسار نمود مهاراج در جواب اظهار از
اختیار معلوم داشت مذکور کرد و گفت انشاء الله تعالی میگویم این سخن هم کسی نفهمید که چه میخواهد با او که رجوعی باین امر از سوی چه لوازم دقتی که آن
شخص حاصل شد تو اصلی ... حال او نموده برای ما کرامات وجود نقصان جمیع انواع اعراض عرضی در کمال ادب و در وقتی تو است مضمون آنکه ورود
عنایت نامه برای کمترین موجب ... داد ... اطمینان خاطر خیریت ... امید از شیم کریمانه بزرگان است که با اندک عطوفتی دل ... در دور افتادگان
را بیاد آورده ممنون نموده باشند و تحفه با تحفه با قیمت ... دو ... هزار روپیه بلکه بیشتر مشتمل عطر اگر قیمت ... پارچه سفید که از خصایص بنگاله دارد و در جای
دیگر کمتر توان یافت و پایه‌های پلنگ عاج و ساعتهای ساخته فرنگ و شمعدانهای شیشه و آیینه‌های کلان شفاف و دیگر لوازم در فرنگ و چین مصحوب
همان مصاحب که برای ... آمده بود ارسال داشت تا کریل از استماع گفتگو و سلوکی که با او نمود غرق انفعال گردید عذرخواهی ها نگاشت ... در
مکاتبات برای ... مذکور کرده میگفت که این ... هوشیاری ... با وجود ... مسافت ... نهایت دارد ... در ... پیدا ... سکه ...
هشتاد و ... قحط غله شروع گشته تا اواسط هشتاد و چهار که ... داشت شما ... جمیله برای غربا و ضعفا نموده ... سال ...
فرمود ... اینکه در آن سال که این بلا ... در بنارس ... ارزانی نرخ غله بود ... هزار روپیه برای همین کار مقرر کرده ... کشتیهای
مملو ... غله ... از بنارس خریده می آوردند و چون در عظیم آباد رسیدند به نرخ خرید ... کشتیهای آمده
برگردند ... که در ... باشند ... همین قسم تا مدت قحط ... غله متعاقب هم میرسانیدند و ... بنارس نرخ
بنارس ... متقرر شدند مردم محتاج ... طاقت خریدن ... چهار ... مردم که دیوار
احاطه داشت مشتمل ... برای ... پیاده ها ... طعام ... غلات ...
و همه ... خریده ... برای خریده ... تنباکو و ... رنگ ... بودند که ...
میرسید ... این حال انگلیسیان و ... ساکین را ... داده اطعام ... نمودند و خلق کثیری باین طور
از هلاکت محفوظ ماندند و ... از ... ... بعضی از ... مسکنت
در ... میر سلیمان خان ... برای ... احیا ... می ...
پیاده‌های سرکار ... ... مذکور ...
پیاده های سرکار ... ... حرکات و محافظت
غلات ... فروشندگان باحتیاط و انصاف ... ... این ...

والله اعلم بالصواب غرض هر سال میوه‌های ولایتی از قبیل سرداران میوه فروشان طلبیده برای ارباب انگلیسیه و عظمای بنگاله میفرستادند و بشاهیر ممالک [illegible]

عظیم‌آباد هم دو بار به رسم ارمغان دادند اگر کسی باین صورت بخرد هم بایستی مبلغی زر گزاف مزدوری برای میوه فروشان مقرر داشت که میوه از قندهار آورده در بازار

به قیمتی که باشد بفروشند [illegible] که دانش خواهد بخرد [illegible] که باقی ماند و کسی اعتراض نکند خود منجر به انفصالی برای میوه فروشان و [illegible] در بازارها

نشود و بعضی از قوم [illegible] که [illegible] نهال [illegible] و نسته‌های میوه در شاه جهان آباد دهلی از جمله مشاهیر فرق اند زرها فرستاده طلبیده و با انبارها [illegible]

سپرده در شهر عظیم‌آباد ساکن شده [illegible] که انچه از بین ایشان لایق [illegible] و توانستند بکار زدند و ثمار بس را نیکو [illegible] و دیگر ثمار [illegible] اکثر آباد کابل

طلبیده بکار تحسین میبرند و ثمار بس را برای مردم میفرستادند انگور خوب [illegible] در نهایت بالیدگی و طول [illegible] و گوناگون‌ها در شاه جهان آباد از عهد

در عظیم‌آباد رواج [illegible] اکنون از اطراف در بازارها فروخته میشود و انگور خوش مزه هم گاهی [illegible] گاهی دو بار و گاهی یک [illegible] از باغها [illegible]

دگاهی در بازارها یافت نشود عقیده مسلمانان هند بسیار [illegible] چنانچه نزد حضرت سید الشهدا علیه السلام یکسال ادب و احترام میگویند [illegible] ماه مبارک که روز شهادت

سید اوصیا علی مرتضی علیه افضل التحیه والثنا است شیر برنج و دیگر حلوا و اطعمه ترتیب داده بنام آن حضرت تقسیم میکردند [illegible] از پهلوی به پهلوی دیگر

اکثر زنان [illegible] میگیرند [illegible] گاهی نام مقصد [illegible] شده قسم [illegible] والله [illegible] در سالی یکبار دستر خوان حضرت شاه مردان علیه

السلام می نمود در کمال تکلف و نفایست و بعد از [illegible] فاتحه تقسیم [illegible] گفت که [illegible] شنیدن [illegible] با نمک یا چیز دیگر در بعضی [illegible]

[illegible] میکنند [illegible] که ظهور این قسم خوارق عادات از جناب شاه ولایت [illegible] و استجاب [illegible] معجزه طلب [illegible] در پی [illegible]

بگردم مراد [illegible] اعتقاد دیگر باید است انتظار چنین امور چه باید کشید دوم آنکه درین کارها [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] شنود [illegible] بنام [illegible] از اهل [illegible] بزبان [illegible] [illegible] جاری خواهد بود [illegible]

این [illegible] که [illegible] شاه مردان [illegible] برای استقبال [illegible] در [illegible]

[illegible] که [illegible] خیمه‌گاه [illegible] صبح از آن جا که عازم [illegible] سوار [illegible] خاص [illegible]

طرف شارع [illegible] برای [illegible] ضابطه استاده [illegible]

دیدنم [illegible] آمدند [illegible] سوار شود [illegible] گفتند [illegible]

[illegible] برای [illegible] این [illegible] باید خواست [illegible] با وجود [illegible]

[illegible] راه خود گرفت [illegible] شد که [illegible] میشود در راه [illegible] مسلمانان [illegible]

[illegible] یک [illegible] داد و از [illegible] موضع شده که در [illegible] بنگاله و کلکته [illegible] در راه است

[illegible] معتمد علیه او که در [illegible] دلالت [illegible] مذکوره میشود [illegible] داده [illegible]

مرخص میکرد که از طرف من هم [illegible] زیارت [illegible] آرید و [illegible] که بکمال تکلف [illegible] خود [illegible] بود [illegible]

ز عقب طعام برهمنان در مکان منور دید گفت حالا مرا ضایع و کثیف و آلوده خواهند کرد اگر ضرور باشند رسته در ریگ بکار طعام با نهاد خوراک شده دیم
در ایام قحط که امساک باران بود به پاس خاطر و دلالت مرسید برو رسیدگی کمال داس و سردار رسنگه پیش یکی از برهمنان که مرجع هنود بود رفت از منال حج و
رفت او در روز دو فصل دارای برای رحمت بیا برای نور عظیم شمرده رسید و شد براه آنرا دیاد اعتقاد راجه بسوی خود شروع نمود در زدی گفت که مهاراج مواقف طالع
شما ما می بخورد نموده ام از حیله در از خود منور نمایند در جواب گفت که من بود رسمی از اسمان شموم ام در برای ممکن نیست او پرسید که آن چیست از اول خفا
نمود چون برهمن مبالغه را از حد بدر گفت نام پاک الله برهمن بر تحمیل او نشستم گشته این بسیار خوب است گفت که مهاراج رام از هیم اسم پاک رحمی یافت
جرات یکدیگر فرقی در میان است برهمن شرق را این مسئله گفت در نظر رام تو هم قولش مجبرت است و در نظر الله تو هم نبوت والدین یکی نسبت ازین احوال
که با جمال ارقام یافت ظاهر میشود که اعتقاد او با معتقدات هنود تطابق تمام نسبت بلکه باطن الله اسلام بود و الله اعلم بسرائر العباد و صاحبزاده هم اما چون
مراعات بسیار به آشنایان و دوستان منظور داشت و ضیافت در کمال کمیتی با حفظ آبروی خود نمی نمود در مداخل زر که خاص او بود مصارف او
وفا نمیکرد و بعضی از تابات برای بعضی انگلیسیان که متوسلان عظمای الخرمیه بوده اند رعایتی و ایصال زری منظور داشته و هم برای برقی از مخارج
زیاده بر مداخل خود در کار نامناسب دیگر از صواب و سرسبزی خود در اطلاق که عبارت است از لوبیه مختصلان متعین برای لکدار و مجرمان است انصاف را کار نیا
نگرسته جاییکه استحقاق یکی ریال یا دو سر اول داشت ده ده هشتاد در زرکه از آن حاصل میشد بسیار کم در سررشته دفتر داخل کرده مبلغی خطیر
برای عطایای خود میداشت و هم آنکه یار ارباب جاگیر و املاک و التمغا بهانه نموده میگفت که فلان انگلیسی دیدن اسناد شما میخواهد بنام آن کسی که
باو رعایتی منظور داشت اسناد زمانی از وکلای بریکی طلب داشته و حوالی یکی از متصدیان خود نموده بجبر و عنف ناحق بلی سبب برهم زدن معتقد ایشان
یکی القدر محاصل انها گرفته و جمع نموده چون مبلغی خطیر با من دارد گر فراهم می آید بان شخص و جال عایده میداد و هم منظور خرجی نمود اسناد
منظور داشته بسخط ایشان را در مخصوص سهل میشمرد برای همین خیانت ارصادقین در ضیا رو وارد شده و سعدی شیرازی هم در گلستان ایراد
نموده که هر که رضای مخلوق بر سخط خالق اختیار نماید حق تعالی همان مخلوق را بر او گمارد تا دمار از روزگار او برآرد در حق راجه سیتا رای برای
همچنین نتایج شد که او برای پاس خاطر کسانیکه از سخط الهی چشم پوشیده بنده های خدا را ناحق میرنجانید و وجهی برای خوشنودی انها
میرسانید حق تعالی از دست همین جماعه جزائی که باید یافت و هها شد و چون بهانه اطلاق زرها اند و چند دلهای مردم را شکسته بود خود هم مبتلا اطلاق
مبتلا گشته رحلت به سیع عالم آخرت گزیده و در آنجا عالم الاسرار می داند که چه باید اگرچه بر ربی فرموده در رحمة حدیث سبقت رحمتی علی غضبی نموده
عفو و کرم بیشتر از جرم ماست ذکر رهایی یافتن محمد رضا خان مظفر جنگ از گرفتاری و اسیر شدن زمانی مدید در کلکته و باید داد از رضا
دادن مردان مرتبه خود به عاجزی و ناچاری مظفر جنگ دران داد و گیر نهایت مضطر و بی کس و بی تدبیر با وجود اگر گنجایش آن و خرد هم ازینکه
مبالغه و تجربه در چنین امور اندکی متهم بود دلیران قابل او که امر سنگینی بود نهایت تکلف بر دولت خود منظور از مردم آدمی وارباب
هنرشش و فطنت و امانت و دیانت لغو در کار خود که محاسبه دانی و کاغذ بهای است با شعور و دیگران لکد دست ارکیان دار تنخواه گوی

مظفر جنگ در رفتن مان بوده در نوبت برگی راه جو د گرفت در برابر خود مجلسی چیست امر به سکنه بحیله و تحویل اظهار تحصیل سر ا که بر آن آگهی داشت فاعل گرفته

در خانه او ابا کرد کلکته تجارت اسکر دیگر علی ابراهیم خان بهادر با وجود عدم اطلاع بر کاغذ معاملات منسوبات باقیه و حیله تمام در امور ملکی و مالی و قلت انتفاع از

مظفر جنگ بهار بیگ و رفاقت را بر اوراق تمام تمام نوکری کم تمست سبب چاپ بسته در سهل بر آگاهی بر کاغذ دقایق معاملات و ترقی کار ... سائیده ...

و وکالت در جمیع امور او دیده و نوشته چون در اسباب هر گونه بار برس ارباب کسب خاصه که در نقش بر نظیر بیدار دست متعهد شد که هر چه تواند در آن فاصله

در خواب ابها تند کمال را که مرد بقصد عیار نهایت عداوت با مظفر جنگ داشت و از دقایق و خفایای امور او آگهی داشت تیز طرف گردید دار کتبه ورها و قیدار

و تر و بیرت او به رسید معتمدین مسموع افتاد که درین کار سرطاری و منجره بر دار سکار گرده جواب های سکوت ولید بر داد و گفتگوی او مشغول طبایع

استماع افتاد سامحین حیله های رای نموده غیر از تحسین چاره نبود و مظفر جنگ بیا من دست و زبان و قلم در میان او از ان بلاهای زیاد ... نیر

شهر ربیع الاول هم سنه ... هر ... دو هزار ... سنگاری باقیه در ربیع الثانی سالمند ... های محفوظ از زمان او که در ... بر ... ها ... نشستند

اما مظفر جنگ با سید ... شاید ... بار شیر ... کوشش ... رسید ... تمام ... مدار المهام ... معاملات ... دیده ... در کلکته

آنجا ... قیمت خواران کلکته که ... صاحبان انگلیسیه ... ابلا ... بر ... طرح ... افکنده ... اخبار کلکته که ... حصول ... ان ... تمام ... توان

نمود ... مشهور ... نقل ... صاحبان ... میگفتند ... صاحب ... گفته ... خبر رسید ... از ...

... این ... مظفر جنگ ... استماع اخبار ... و ... مهیا ... محض ... در ده حسب الاستعار ... ها ... لقد ... در ... سلسله

... حصول ... اموال او ... علاوه ... های ... ایصال مبالغ خطیر ... حصول ... تقدیم ... بود ... از اخراجات بسیار و ... صدار

... های ... دیر ... در ان ایام ... اسباب ... سعادت ... سید ... در ... انام ... آن ... کلکته ...

. از مظفر جنگ متوقع اعانتی بود که یک حبه از خانه او ... در ان ... نیت ... این بود که ... حاکم ...

. ... در ... اعمال او ... مهاجن ... حاصل ... من ... حاصل ... دیوان ... مهاجن ... من

... ماند ... خانه ... اخراج کرده ... از ان ... حاصل نموده ... بعد ... با ... المطالب ... من ... سانده ... این

ایام ... ده ... در کلکته ... مظفر جنگ ... زبان او ... شنیده که در ... علی ابراهیم خان بهادر ...

... اگر من تمام عمر ... گذار ... این ... من ... بگذارم ... های ... بابا ... باشم

دارالحکومت ... چنین خواهم کرد ... محاطبات ... تمیلا ... و دیگران ... که ... من ... خود

در ... الخلافت ... سنه ... رفتن ... صاحبان ... علی ابراهیم خان

بهادر که من ... نمود ... من ... با من ... تمام ... رضا جو ...

علی ابراهیم خان بود ... کلکته ... کسب ... در ... الملک ...

نفاق ارل با گورنر مشهور هنگامی که در ابتدا کارت لنس عقده کار شده بود که جنرل کلادرن و ارل منسن و دستر استیس بالاتفاق هم مدار المهام کمپنی و هم مرای
تحقیقات معاملات گورنر بهادر و دستر با ارل که جدا و جدا تا آن که از طرف بادشاه رکتی در اواسط شعبان سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت به وارد رسیدند
و در کلکته از سرداران اینجا گفتگی گورنر بر رتبه که داشت و دو مستر با ارل متحمله اصحاب جماعت کمپنی مقرر ماندند چون هر سه فرستاده بادشاه انگلستان از برای
تحقیق تقصیرات گورنر متعین شده بودند و جنرل کلادرن از اصل ولایت در ملازمت بادشاه انگلستان بود و ارل منسن اینجا به ریاست کل فوج بعد وصول جنرل
کلادرن به مرتبه گورنر که در است و دستر فرانسیس بالای مرتبه جنرل کلادرن و اتفاق هر سه اند ضابطه عجیب در میان غریب داشتند در بلدیات مردم انگریز و رسم که
ضابطه مخصوص ایشان است تمیز نشد حتی که بعضی از اهل تمام رسم الطور رجوع به اکثر بیع و شراء در رسم مود شد و معاندان گورنر را تا تلف کرده با خود موافق ساخته چنانکه
تند کمال کار از عهد محمد رضا خان و اسباب کلیف و در بین رجال عمال دالدولة هستنگ هم سطور بود نزد جنرل کلادرن و ارل منسن و مستر فرانسیس ... و شورش
و بوساطت او اکثر سالم طمع مینمودند از ابتدا به امید اقتدار رافعین با اصحاب سه مذکور نزد متوسل گشتند و تحقیقات رنو و امور محققه گورنر هستنگ عمال الدولة
شروع افتاد و در هر کشش با جانی صحبت فیما بین آنها کمال رسیده شورش شد به حدی که هر سلاطین جنس بلکه در کل مملکت و محال بلادی رواج داد و هیچ
فیما بین جنرل و مستر با ارل جانه جنگی با یکدیگر موافق ضابطه الجماعه به عمل آمد در کلکته عبارت از گورنر و با ارل باشد یکدل و یکرای ماندند و کسی نزد گورنر با
همدگر موافق بوده همداستان شدند طرف جنرل را بنا بر کثرت اصحاب که کس بوده اند هر گورنری که در کلکته بوده اند علیه الاتفاق افتاده اگر کارها موافق
آرای جنرل العمل می آمد چنانچه گورنران نام انگلیسی صاحب کلان مرشدآباد و مستر صاحب کلان عظیم آباد و فوک نام صاحب کلان بنارس و مستر
برشیو صاحب کلان اوده و دیگر نوکر جنرل کلادرن شورش گشت و مبارک الدوله ناظم در شورش بود بیگم که از دست منی بیگم بجان آمده بود با گورنر ان رفت و با
جنرل ساخته به هفدهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه کار ها تمام کارهای ریاست شد و از نصب اقتدار او اخیار منی بیگم و اعتبار علی ابراهیم خان برآمد و
خواجه سرای مذکور تغیر گردید اما چون منی بیگم زر دار و متعقد و هوشیار است و همت مبارک الدوله با جنابر او با مال امیدوار و اظهار ذرها اند و حرام نمک اند
وا دو می رساند که اگر ازرخ با خشته منی بیگم زر ها را الفقرا و دیگر بیگانگان داد ده شمار را محروم کرده خواهم خرج... فی الحقیقه مبارک الدوله را احوال چنین است که
نه کسی از ساخت گومی رسد و نه از دست او توقعی دارد و تا ایشان توجه هم در امور دنیا ندارد که مردم را از آن امر آگاه باشد لهذا هر که هر چه خواهد میکند و در انجا
کسی کاره نیست و وجهی که برای او باید نمیخواهد دیگر عرضی بکار برده آرد دارین جهت سلاطین هم حکم بر سند و نیابت لطامت علیه اوقات دارد بسیت
و هم درین سال سیت و نهم جمادی الاولی میر محمد حسین فاضل که کمال صدق ذهن و دقت طبع دارد و بسیار شوق ساحت تحصیل علوم همراه مستر الیت انگلیسی در کمال خوبی
و صفا رفت و جزائر دکلود و لولدیب انگلستان رفت و اکثر تحقیقات علمای آنجا خاصه در علم هیئت و مقدرات در کتابت ادویه و خواص اکثر اسباب و نوبت اجرام علوی
و تحقیق معاملات دیگر مثل تشریح ابدان دانسته ذلک تقدیر تکت مدت در یافته راهی سیر از برای ادراک اکثر آن علوم و اکتساب در ترجمه کتب ایشان سه سال
در سال نود و سیم صفر از راه دوار در هم بحریه برگشته به مرشدآباد رسیده و با معتقدان اینجا ظاهر ساخت اما ازین امر مستعد نشد و تدبیر و ذوقت سامی کسی
توفیق شایقت با سهل هیچ کسی در بیکار که سرمایه استغنا از نام نیک و حساب باید از دنیا بود و صرف نماید و این علم کتشفی نام امیر مرکز ابد الدهر صحیفه روزگار

و در بزم خسروی با شأن و شوکت ارجمند گاه فراغ کار اعلاحضرت ظل‌السلطان است ره گذار نادر کارگذاری باد و کار گردد یا بهتر شود در عرض دولت شاهنشاه ایران هم مستند گاه برآید تا کامیابی گردد

نا صدا آن گذشت که اول بر زبان خود از تصورات شعوری صحیح خیالات تهمه اعدا حاصل کرده داد قبل از تطبیق و مطابقت بر حسب اوامر آشکار رسانیده اصول را محل

گرداند و در آن اندازه که از این تسلیم خصوص نمود کار را که مرد باطن حسین انفعال است باز رساند بعد از آن ترکیب هر یکی از آنها ساخته و بر انواع حسن امور

برداشته جز بل مهمل و آن کسی می‌تواند بنا بر بن مرتبه‌ها جواب خواسته‌اند جز بل که بر اراده تعدد کار را اتباع او بود بر آن چشم صدق خود و کوری اقوال

نمی‌توان ظاهر است **ذکر معارضه بنده کمترین با گوهر بزرگ بها در جزایر انگلیس او با قیمت‌هایی تضاد و قدر** بعد از آن عبور بنده کمترین فارس و اسکار گردانیده اگر

بلکه سر ثابت رسانید از آن جمله عبور یکی این بود که بیست و یک پهلو کور زده تمام از دم بها برد و گوهرهای نایاب در مواقع مهرهای انتخاب شده بر چشم دارد در قیمت

خطوط عسکری خیال حساب تمام که هر جوهر اعلای شود درست کرده می‌نماید حساب را این صورت اصل ساخته از جمله یکی بود که هر یک از آن تیشه در عهد بعد این کار

اعتبار بسیار برهم بسته و از سالی هم بهاجتی منتهی بود در دست ساخته از شش ارکان کار که پنجی گفته نمودن نموده بود در تکمیل این امور زیرا که از الماس گران جوهر تکی گشت

و از آن جوهر مربعی قیمتی دارد که الحکمت و تسلیم ذره از آن کلی عمر مفتش مثبت اگر مدعی علم انتها آن سؤال نمود باشند تا این مرتبه تا بکار از تبدیل مایه ترتیب سیوم که دو از ده تعین از ماده

دیگر با بکار و قیمتی سؤال الجزم ملی شود تا بر این ذره از دست من مربع برای او تحویر سر انجام نمید و با تعیین تر آن که سپاس تا بدان تسلط می‌نمود که اسباد تجسمی نموده از آن که مقصد

مودلت و انقضای نسبت مراتب انتهار ابر گمرا داند این گران جوهر کار رشته گشت و تبدیل یافت و نکته آن مرتبه گرم بود تا اگر اثبات قیمت که بنده کمترین گوهر بار دارد بر حسب العمل

دستیاری آن توانست که او از آن حاصل کرده شد مرد که بر باطن شود و دستی هر خود و سر بر آن جواهر از حاصل خود بود و اگر چه باید در دست کسانی ثمر کرده اند طرف انتها آن الحکم در آن باشد و به همکاری پسر برای

گسستن حد نقش مایه بر عارضه مرض باقی نقد آن عرض مقصد مانده در پی ابتدای آن افتاده کار را از در تمام رسانده از آن مقصد متعدد و بعد صورت رسی از آن تصحیح و تعریف گشت

چون آن دو از آن بل مشتمل ساخته خاطر آتش کرده بود که کسی با تو جوهری نمی‌تواند اگر اتمام دارد هم مرتبه تحمل آن مرتبه کامل گواهی رسید و بعد صورت که تعبیر گوهر نا بیان توان

رسید در آن تصور نماید و زر بیدار آن حل گفته اول خود تشخیص صلاحیتی که در مراتب و بعد از آن که با گوهر در دست در اثبات جز آن گوهر تعین شود و بر آن آمد باید آن

احوال خود دست آن تماشا داده به تصحیح در انشاء جز بل از آن شرح گشته جوهرهای بسیار برای گوهر از اظهار جهت و ندرت غلطت همان قسم که بود در شرح داشته گوهر هم برای

بود نموده تقصیرات عظیمه او آن را با ثبات رسید و جواب سؤال این درس به نخست در خط انگلیسی نوشته تا قیمت کتاب صحیح از آن تحکم گشت مع بسیار شناخته در آن انتهار

در داشتن آن در آن تعصبه چون تقصیر و سر آن را در کمی بافت تاریخ اهم تحقیق جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و هفتاد و ۹ هجری ان اتفاق کار در هر جلد باید مقرر بود در تحقیق کشیده در آن تحقیق

در احوال او تحقیق شده جواهر کبیر را چه گوهر در دست بیگو بنده بیجا در دو ربیع زر تقدیر سیاه بیست ریال خاص تعبیه در دیگر آن و حصه‌های او در حساب آمده و همه جای

ساخته بنده کمترین که تمام اعزه مردم بود در آن ضمیر قیمتها بی خانه او برای آن صفحه‌های ماشاءالله منشور در شهر قیمت **ذکر ساختن سفره حکمیه با جزایل کلدون**

و ماموریت آن او نیز و صدارت او و عدالت و صداری مرتضی آباد و نیابت نظامت که تعلق بمبارک الدوله دارد چون آثار صلاح جز بل کلدون در

ظاهر شد تاریخ قیمت مراتب سفره حکمیه را که حالی از تکلف و بطون نیست زینت یافته بر شش هفت جز بل هم سید علی ابراهیم خان بهادر که حال آن در تیر ماه از و به حالات سبب تمیز بود

و در گفت که بنظر لطف یگانه پیشگاه که در باره گوهر آن رسید دیگر تمام از آن آن و آمر و تحفه تعجیل آورده جان شناس و خوشی نموده و با سر داری کشمیر در اصلاح ممالک

208

در اخلاص شما دیبا رعایت لایق بحال شما خواهد نمود و اگر خبر المختار نشود شما با او بری نکرده اید که دشمنی خواهد نمود بلکه او هم ثبات مزاج شما را پسندیده
تمام و آن رعایتی که نسبت بحال شما خواهد بود بعمل خواهد آورد اما مظفر جنگ که اندک خودرایی و بنابر اقتداری که بانقضای تقضا چند روزی پیش ازین
شده بود و تبعیت اهل غرض عار خود میداند چنان التفاتی باین سخن نکرده راه اختلاط با جنرال مذکور و اعوان او بهم رسانید و توسل بجنرال حسب گوشزد از تحریر [illegible] کرده گشته
او را به جنرال واگذاشت جنرال برای او نیابت مبارک الدوله ذوالفقار جنگ را که الحال عبارت از جنرال است گرفت [illegible] و اطلاع قطاع الطریق و دزدان از
ممالک محروسه و انفصال قضایای [illegible] و دفتر تحریری و زراست تحریر نمود وجهی خطیر در باب معامله این کار [illegible] به توابع و اولاد و اتباع از خلعت [illegible]
با بردیهم ماه رمضان سنه یکهزار [illegible] مرقصید [illegible] دریه حصص کرد [illegible] اهل مظفر جنگ بمرشد آباد نزول نموده بکار [illegible] بر داد [illegible] مرشد آباد
فی الجمله مطیع و منقاد او بنابر [illegible] بن با اطاعت دارند و [illegible] بر ساده حکومت جا یافت و علم [illegible] حکمرانی بر افراشت [illegible] ذی الحجه سنه [illegible]
خود را با محمد رکی خان پسر محمد حسین خان برادرزاده [illegible] و پسر کلان خود بهرام جنگ را با صبیه حاجی اسمعیل که هر دو [illegible] الیه [illegible] ماهی [illegible]
ز سود و بیست و سوم جمادی الثانیه [illegible] زن عطاء الله خان دختر حاجی احمد [illegible] رونق [illegible] مهابت جنگ بود در [illegible]
گردید اگرچه [illegible] بسیار داشت [illegible] تجدید توبه [illegible] در مردم ایران گواه گرفت تا دم آخر [illegible]
و با خواص و [illegible] کلمه طیبه [illegible] هدایت الهی و نبوت خاتم الانبیاء و [illegible] اوصیای آن سرور [illegible] خود و [illegible] الهی بوده از دنیا درگذشت
آن [illegible] اماکن [illegible] ارحم الراحمین [illegible] سوال [illegible] که در [illegible] بنجاه سال [illegible]
[illegible] مظفر جنگ علی ابراهیم خان بهادر [illegible] حساب‌های او [illegible] نظامت [illegible] فوجداری خود در [illegible]
[illegible] اما کار [illegible] و اصحاب [illegible] رعایا [illegible]
[illegible] خلق خدا [illegible] مظفر جنگ [illegible] مبارک الدوله [illegible] مبارک الدوله [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] حسین خان که در اکثر اخلاق [illegible]
مدار المهام خانه مبارک الدوله [illegible] مظفر جنگ [illegible] مبارک الدوله [illegible] مظفر جنگ
در بن [illegible] اندک [illegible] در [illegible] نظامت [illegible] علی ابراهیم خان
[illegible] مظفر جنگ [illegible] اعتراف [illegible]
از علی ابراهیم خان بهادر [illegible] مظفر جنگ [illegible] با مظفر جنگ
علی ابراهیم خان [illegible] مظفر جنگ [illegible]
خان [illegible] در مجالس خود [illegible]
[illegible] علی ابراهیم خان [illegible] علی ابراهیم خان

در درگاه گاه بگفتن شعر غیبت نماید در هم در طبیعت او گرد آمده که عام و خاص شنیده در جمیع اطوار و بالجمله در گفتار و رفتار دستیار او در وضع او دیده حاضر ریب

حمایت نفس خاطر خاطر مظفر جنگ گردیده اثر جا باعث طبع و ضرر و موجب اوضاع و رسوم است که در هر محفل می‌شود از آن باین امتثال از مظفر جنگ

دنیا برای غزل و کار ادب دیوانی سخت اللغات در ایام بیبی بیگم دختر الیه حکم که از نزهت گردانیدن اطواری او با ضبط عمده خطای شنید نهای

چند از کثیران مخصوص در هر جمع نموده بنهار التعلیم رقص خواندگی سپرده باشید و صحبت هنر اگر ادات میبدست با علی ابراهیم خان راه بکر دست دادی برای

برای اونها در بسیار شکار حالی که با مظفر جنگ نموده بود دخانگو را بر در خود خوانده و چون خیابان انبوه است بر برده میداشت و از کمر کسی و میگفت با

علی ابراهیم خان بی برده بلند فا نهار در صحبت فیه بهم نمودن ما رنهاد و در ان مجلس بعضی از مخصوصان مظفر جنگ هم که مدعی خلوص با خان هم بوده اندر شریک بوده

برخصوصیات آن مجلس مطلع می‌شدند تا آنکه بیگم مذکور بعرض یکی از ان کنیزان رفاصه خود در نسبت خاطری از علی ابراهیم خان اداره کرده ترغیب بسیار با خیله های او

با ظهار آنکه این کنیز من است و من از انشما تحلیل کرده ام میکرد و بمصحبان که آن زن بسر اکرم و فن هم مشهور بوده جز بابهانه برای خاطر قوم گردیده ایشان بمیان بود

در ان نموده میکنند که مطلق مصالحه ندارد کنیزی من نیست ما لکش انشما تحلیل نماید این قدر اختیار و اعتبار را باعث حسب در زمین آباد آید نهایت حکم بلاد و مراد

داشت و الی الان مشهور که ایلک چه مرکسی از در ان بلده باین بابت سخن در دیگران منظور و ملحوظ مانده بود بلکه اعتبار داشتیار از ها در خصوص مصرف ساینده محبت ها

را بانواع ترغیبات دلالت برخورد نمایند و تعیینات کلام الناس علی ملوکهم این عمل رواج یافته تحمد و از انجا و غیرها را معنی مانده باشند و الا ارشاد مقیدان

اگر برا که تنبیه بسیار تبلیغ عمل بود دستی دامن هر کسی گردیدم سوا بود کوه این همت بکرامتش صحیح البود خلاصه علی ابراهیم خان با وجود توفیر شعور و

احساسات تمام از عیلم اموری بر ابالت نسیاطین الانس از صحبت گذشته شاید در باب کنیز مذکور را حسب الالتماس مالکه او تحویل خود خواهند با او تهمت کردند علی ای

حال مظفر جنگ همین امر را دست آویز گردانیده با علی ابراهیم خان بر زده و ظاهر المحضر ها از است که تلافی ها تک مشهور و فامو سمن گردید تباری این محضر تعبیر از بار

رسوائی شهود است تحویل کلمه ایشان از قیم بدنامی آنکه با چنین کسی این قدر التصاق و انفکاک چه معنی داشته باشند بعلم یا دانان خواهد بود و الله و هو المحتول

تفهیم نشود بعد حضور مظفر جنگ شکایت این عمل در مجلس عام مکرر بزبان آورد شاید هم در حضور اکثر اکابر یک بار بوده بود در یک هجو علی ابراهیم خان را از تحمل دیوانی

نظامت مبارک الدوله معزول نموده به پسر کلان خود بهرام جنگ ملقب به مبارک الدوله بر داده خلعت خدمت مذکور پوشانید و علی ابراهیم خان کناره جسته خانه خود را

و استقلال اشرا اگر بشا آمده در تربیت در بار در خانه های اصدقا در جناب بالمره ترک نموده احوالش بنابر حسن تمیز به خود قلیت مداخل و ابی مراج جلیل جاکم

تعقید بکمال عزت و احتشام گذشته جاه او منقلات آنان از رجم خواص عوام است و بعد از قصه انقدار مظفر جنگ سید محمد خان که از رفقا معتقد مظفر جنگ

و نسابه تعیت در جلیل تمام در مزاح او دارد و محمد دکله را اکبال اکه کاری و عیاری است یکی از ترویجات رضی الدین محمد خان را التقید از ازدواج خود در آورد

باین تعویت که در صفتی رضی الدین محمد خان بجای رم که معطیه بنابر عرض تمسکی با متصمن جهات خود نوشته داده و ضمن حرد دار داشته بود از ضیع آن همه نمیکرده

مدلی گذرانیده و لعد چند سال حلیه نمود در بسیار مال و نقره و خانه و حمام عالی داشت محمد خان بسبب آن هم تمسک که در دستش مانده بود قابض محلفات

رضی الدین محمد خان گشته و سوانش را با اختیار خود گذاشت و بعد چندی و سایط برانگیخته یکی از نهانش را که عزیز دار نزد خود مجبوب تر بود ان او ما ارکه

و مالک زرها و اکثر اسباب بود بحباله نکاح خود در آورد و مالش را هم متصرف گشت و مردم را نوبت از تعیین وصی بمرتبه بهم رسید که بهنگام رحلت صدر الحق خان
اسد الله خان طبیب نجف اباد است که به صدر الحق خان گفته محمد سعید را که او هم عجب بابائی است وصی او گردانند و صدر الحق خان بسبب ترغیب اسد الله خان که امتثال
فرمانش نهایت منظور نظر داشت راضی گشته بود زنش فریاد برآورد و استغاثه و انکار شدید نمود که من زن پیری و محتاج هیچ کاری نیستم برای من وصی نمی باید
هرگز رضا ندادم تا آنکه صدر الحق خان از اطاعت امر اسد الله خان سر باز زده ترک تعیین وصی نمود عجب تر آنکه از این اقتباعی که صدر الحق خان در باب [illegible] و
تعیین وصی نمود اسد الله خان نهایت آزرده گشت و بعد سوم رحلت [illegible] و لیکن بعد از وی ملتجی گشت زنان را در خود محمد علی خان را که در بعض ایام دوش حاکم
اسلام اباد و بعض احیان حاکم هوگلی و بعض زمان حاکم پورنیه بود و همانجا درگذشت بعقد ازدواج خود در آورد و زن مذکور از خانم خوم قوم دو پسر از وی از
داشت [illegible] بمیراث و سایل و وسایط ترغیب ها نموده سعی بسیار رضا مندش نمودند میگویند که در ایام نیابت نظامت کل و دار المهامی جمیع محالات کاوج
اقتدار مسطور حنیف بود در بهای آن [illegible] اینها بنابر مصلحتی آمد و رفت در خانه اش داشتند بدین جهت نظر بر بعضی از اینها می افتاد در برای حصول وصال
بعضی که اینکاره بوده اند سعی می نمود و الا فلا اگرچه شهرت این عمل بسیار از حکایات و جوانیش رتبه انفصال مسموع گشته نگارشش تناسب نمود و حیف است
که بتحریر کلمات نکوهیده بگذرد می گویند در همان ایام و بعد از آن چون زن محمد علی خان بنابر قرابت قریبه در خانه اش آمد مسطور حنیف او را دیده میل خاطر
بطرف او درست بهم رسید از آنکه بیوه شد بحسب شرع با او نکاح نمود و الحجة علی القائلین و الراوین ذکر منازعتی که فیما بین گورنر عماد الدوله هستنگس بهادر
جلادت جنگ و جنرل کلاورنگ [illegible] در همان اوان جنرل مذکور بعالم آخرت شتافت بر سبیل اجمال بعد اطلاع احوال چون گورنر و جنرل را
باهم منازعتهای شدیده روی داد مراسلات در مقدمه مکاتبهای هدیگر [illegible] ولایت شان و حضور بادشاه و کمپنی رفته جوابها می آمد در سال سوم از ورود
جنرل که در این اوان از این سن مرده بود خطی از ولایت رسید مضمونش مشعر بر رفتن گورنر جنرل بولایت [illegible] بود و در آن نوشته بود که گورنر هرگاه بولایت
آید بعده خود جنرل را گورنر کرده بیایید و دستان جنرل او بر رستند که الحال گورنر جنرل بولایت می آید گورنری خلعت برای شما مقرر شد جنرل اسنان کشف
احوال خط گورنر گشته گمان برد که برای من حکم گورنری آمده در کونسل خانه بر کرسی گورنری نشست گورنر در این خصوص از انجمن نموده مجرم دانست و گفت
جنرل که مزاج تندی داشت از شنیدن الفعجال تند گرسته سخنان سبک و جواب سوالهای [illegible] شروع نمود گورنر جنرل بضابطه قوم خود کار را مالک شده تمیز
جواب سوال طرفین بعمل عدالت بادشاهی را مامور ساخت انصاف طرف گورنر دریافته جنرل را ملزم ساختند و تخت او را به اختیار انداختند گورنر جنرل
بهادر بصورت بر مرتبه و مقام خود قایم ماند و جنرل بخجالت عظیم گشته از شدت کدورت چند روز به خانه خود آزرده گردید و از شدت غصه بیمار گردید چون بسیار
پیر بود از آن بیماری که از غم و غصه بهم رسیده بود علاج پذیر نگشت و با همان خط چون گورنر احکام الانعقاد بالی که بآن روز هیچ خطی از ولایت رسیده بود گورنر مجلس شادی
خود ترتیب داده جنرل را اول از همه در آن مجلس دعوت نمود او از کثرت ملال و ضعف مزاج امتناع نموده اجابت نکرد گورنر خود بخانه اش رفته بسماجت آورد
ارکان بسیاری که در محفل شادی بود در مرض جنرل بعد مساوات بخانه از دیاد پذیرفت و از اکثری که خاص جنرل و او را از ولایت بنابر احتیاط همراه
بود [illegible] خطا در هر چند جنرل مانع بود که احتقان [illegible] او مبالغه نموده دوا باحتقان [illegible] جنرل بحرکت احتقان جان بجان آفرین تسلیم

تسلیم نمود و اطراف نیز بسپرد این سخن از مردن جزبل صعیف تر بی بهم رسانید و طرف گفتگو جزبل نو گرفت از خبد منتشر میرزا که عوض کرنل منس آمده با وی منس الفاظ درشتی در میان

اما طرف در انسپیس نمایی علو مرتبه گورنر و شدت مزاج نیشیارش فوت نگرفت مجرد مردن کرنل منس طرف جزبل صعیف گشته سرداران دستان جزبل که هلاک رای گورنر بود در

تغییر شده بود بعد مردن جزبل حرم معلوم که چه حالت بهم رسانید باشند مخصوص انگریز نیز از انگلیسی و فوک از سیاست و مرسیح از عظیم آباد و دیگران از مرشدآباد به معیر سیر میلتن

برای انگلیسی مقرر شده بود و در بیانات سیر از منصوب گشته و دستر از صاحبان عظیم گردید و در مرشدآباد و ستر میر از العباسی باقیت در راه گورنر در

که او گردید این بر بس بر اسلی در سیاست و هم بیایر اسر صاحب خاطر جزبل برابر انی مبارک الدوله موقوف گشته بعد از ان بیاس رضاجوی جزبل برابر خاصه

بنگاله باد حرم و بعدم لیاقت مبارک نیز او را از انعام جزبل بلکه بعد مردن کرنل منس نیز اول خانه در ایشان بود حسب الارشاد عالی حکم مدیرای نظامت مبارک الدوله

مقرر گشته او را ساسط حمادی النشایه که کار و مصیبه و اندوه رد در رسید مظفر جنگ را از مردن جزبل از سرگی بسیار و سختی در کار او مدیر آمده گویند که گورنر بیاس

بعضی او ضاع مظفر جنگ اعتماد هم برادر را نیز از فوجداری و عمداری که پیش جزبل بود بابت بواتی مبارک الدوله برای او مقرر گشته بود معزول صدر الحق خان

را بکارها مذکور مامور نمود اگرچه صدر الحق خان را هم حسب کار اعتماد این قدر کارها برنمی آید لیکن چون از ابتدای ورود گورنر این بار بسند دارالوکه گورنر کلکته بود

مجاورت استان دولت او گرفته در انقلاب هیچ بهیچ سو مایل نگردیده بود دو چندان قدر شناس آن با من حقوق خدمت و اخلاص از جمله ضرورت می باشد

تدارک خدمات آن باین عنایت نیز لیاقت فرموده و را منتخر و متفتح ساخت و بر اثر بواتی مبارک الدوله گورنر در حسب الارشاد فرستاده در عوض ان ناصر

حال مظفر جنگ گشته و مبارک الدوله بر کاشت که تا ورود صدر الحق خان عمله فوجداری عهد مظفر جنگ را بحال دارد تحکم فرمان حضور بمکمل دارد

که این امور را از خدا می خواست که امر مرجوعه گردیده خواهان آن شد که صدر الحق خان را تیز از بابت مبارک الدوله مستمع دارد بلکه اگر میسر آید

و بعد از آنکه از هم بدست آرد برای همین کار دیوان صدر نجابت خود را که بکلکته فرستاده با گورنر خواستها اظهار نهاد و در انتساب صدر الحق خان از بابت نظامت مبالغه

نمود چنانچه در سوال و جواب از دو طرف از فیض در میان برد از آنچه در گورنر خاطر گورنر بود با اندک پاس خاطر تا حکم مبارک الدوله برای تربیت وی سالح

سبب مستحسن دید با انتساب صدر الحق خان را در مرشدآباد گردید چون در ساده چهره خبر ... سبزی هم برادر دست باخسته در مشیت امور ... بلکه بقیام و تعهد و عمود و

در دربار حضور مبارک الدوله هر کار کسیکه در آن لیاقت تا ... باشد ... تمام ... تحصیل ... از ... خفیف ... مقدار گردید اما آقا محمد علی

نام متوسل ولدیت را از گورتنه بعیده احمد ... بفوجداری عظیم آباد و آقا عبدالرحیم را بجدالیت ... ساخته بود فوجدار مذکور نیابت ... سلک ... بکلوت

در صیدابور ره حکومت اعزه انجا را نهایت عاجز و سراسیمه ساخت و خود را بنام گردانید **ذکر شروع شمار جات و شماره جات جمله کلکته با سرداران دکهن**

و تمها شدن اسباب از نوع حوادث رفتن الحال را که بعد انتقال راجه ها بیجا او مشهور گشته مالک ممالکی شده بود و زراد و در ضمن احوال کبیر القدر

که با جمال معلوم ... اگر دیده ان الله تعالی خواهد آمد چون بزرگ خود در گذشت ... بمقام او گشت رگنات راو برادر بالاجی راو در

با برادر زاده ... از بالاجی راو ... ممالک مذکور ... مقبول گردید ... باحسن ... خود ساخته به ... دعا

برادر زاده خود دراشت ... او است و سرداران ملازم آن ... برادر ... بعضی طرف رگنات راو ... گرفته ... بالاجی راو

زن پسر بالاجی راو را که حامله بود به سر دار بر داشته علم منازعت برافراشتند و بر گنبا به عالب ایک تا بر تقصیرش نمودند لیکن از آن بطوریکه قرضی نگاشته
نبود و خود در پیشروی بیخواست اتفاق و آشتی دادند و از وصلت قبه بر فت و با انگلیس صاحب کو بی‌ای منیای ساخته در حمایت دولت ورا اتحاد نمود چون اکثر حکام
صوبجات الک بلکه کل ممالک هندوستان در تصرف انگلیشیه بهمین قسم در آمده که در سر دار یک ملک با هم نزاعی بهم رسانیده یکی از آنها پیوست و این جماعه را از راه دوستی
انجا دولت نمود و تحصیص سر کرده‌های آنجا را که با او توسل داشته از مخلصانش بوده اند باعانت خود در اینها کشیده و انگلیشیه قبول قرار چند خاطرخواه خود از اول
با او نمودند بالی چند موافق قرار مذکور سر کرده اطلاع تام بر اوضاع آن ملک و ضوابط و قواعد آنجا بهم رسانیده و با این تدبیر در ترتیب فوج و تقویت ارکان خود
کوشیده بعد از آن رفته رفته دخیل و متصرف در آن دیار شدند اگر او بهوش آید با ایشان سر در جدال در آید و متمایل اند با او تکاور بعد در لشکر طفیل
اولاد و اخلاف ملک مذکور را بیرون بدر برده از آنجا و خویش متصرف میشوند و شروع کارها میکنند که الزامی بر ایشان عاید نگردد و خبر این خلق آنجا خصوص اقویا ارد
مردم ایمان در باب تجمیل می آید و ابلهان هندوستان ایشان قباحت این امور نفهمیده در استیصال امثال خود کوشش نموده دار ادر پی تمام میکوشند انگلیشیه خود تحمیق
ایشان نموده آن ابلهان را هدف سهام ملام عقلای هند و لایت میگردانند و ایشان خود را کاردان تصور نموده میخوشند و متبحر و نشسته اند بالی چند بحکم ستمها
که کاشته اند بار آید هموار مکافات و انتقام ایشان میگردد و لعنت و نفرین است زیرا که اندرچه اند هوس عشرت و جاه بهم رسانیده تجهیز معاملات عظیمه نمایند در ملک و بیران شده
را و بیران تر کرده برام جسارت بهامی قصد و اندوخته ساتی را در عوض این نقصان لاحق بخزانه صاحبان انگلیشیه رسانیده فقط حمال مظلمه مینمایند و این مقیدان
بعد عالم شورش در بال اندوه در بحر خسارت خود از آن‌زمان آگهی یافته ندامت میکشند و در اوقات پشیمانی سود ندارد بحال ایشان میگنجد و این بیت مشهور

دیدی که چه کرد دروگر خر — از مظلمه برد و دیگری زر

القصه صاحب منیای این احوال را گورنر عماد الدوله مستر هستنگ بهادر در بسته
اطلاع داد و نشانه‌های قوم فرانسیس با جماعه انگلیشیه از قدیم الایام و الحال بیگانگی بنا بر اتحاد مردم امریکا را دیدار داده مردم امریکا هم قوم انگلیشیه داز
چهار صد سال در امریکا که ارض جدید بود و دنیای نو عبارت از آنست اقامت ورزیده بوضع انگلند بود و باش در تربیت اولاد و صرف اوقات و سوء حیات
در آنجا مقرر ساخته اند تابع حکم پادشاه انگلند و مطیع او بودند در این چند وقت که زیاده از چهار پنج سال نخواهد بود بنا بر زیاده طلبی انجمعول سر از
اطاعت پادشاه خود بر تافته جنگیدند دارای حل و عقد بعضی اصحاب کونسل آنجا را که از طرف پادشاه بوده اند گشته برای خود رئیسی بطور کونسل
مقرر ساختند و با افواج پادشاه خود دکر مصاف نهاد داده غالب آمدند و پادشاه و کمپنی خسارت کرورها کشیدند و فرانسیس بنا بر کینه دیرینه با انگلیشیه
مدد مردم امریکا نمایند بنا بر تألیف قلوب ایشان اصلاح امور دیده و گوله و باروت و ذخیره و تبدق وغیره ما یحتاج حرب بایشان رسانیدند پادشاه انگلیس رکنیده
با آنکه مدت صلح باقی بود با پادشاه فرانسیس هم جنگ شروع نموده جماعه انگلیشیه را در هندوستان از اکثر در خاطرجمع گشته اندک اندیشه از طرف مرهته
و حیدر نایک در خاطر می خلید چه حیدر نایک ده دوازده سال قبل از این با انگلیشیان به تو بستی جنگیده غلبه خود در دکهن بر ایشان ظاهر ساخته
بود و مرهته چون جنگ گیر دار در روز ده بار می جنگیدند و میگریزند و دیگر را که در تک و تاز برابر با ایشان نباشد از طرف قوت و ما یحتاج عاجز و علاج
میسازد از طرز جنگ ایشان انگلیشیه دشوار میدانستند نظر معلوم داشته که حیدر نایک را راهی با فرانسیس بهم پیوسته لهذا المقدمات گورنر عماد الدوله

شیر سنگ بسیار در کار عقل این قوم را عنایت بازی بسیار است ساختن رگنهانیه را در بر دارد فرستادن کشتی جنگی مرتبه مخصوصی نظر در بین نهایت صلاح دانسته

خواسته که از افواج انگلیسیه بطرف دکهن بنام اعانت رگنهانیه را و بر رود و او را با خود گرفته سرداران مرتبه را دلالت به مصالحه و معاونت خود نماید و برای

رگنهانیه را و آنچه مناسب است او درخواهد اگر ایشان اطاعت نمایند هم از رگنهانیه را دیم از ممالک ایشان عمده جای برای قوم خود و بلده بمبی التفات باز ایشان گرفته زیاده از عمود

دیهات را که بیان علیحده فرقه باید بمهر و دستخط سرداران بیاید بگیرد و اگر اطاعت نکنند رگنهانیه را با خود گرفته سر در اراضی ایشان را تسخیر سازد چه بعید است

که رگنهانیه را چون سردار دکهن در آورده اند جماعه است الیسه ببعضی او خواهند و بعضی دیگر را نقصان ادعای بعضی مزار که زنیه میبه از ان نمود که چون جنگهای عظیم

هندوستان تا بمدت دراز سلطنت جهان آباد مانده بر زمان تهران تقدیر بنسبه جماعه بهادران انصار اعامل ال ... بسیار کرده بودند جنگهای دکهن را هم

از ساختن ... در دم میدان که ... افواج بشیه حسید بالک ... توران نمود و لعبه از این ... در کار ... انسس و دیگر اهل ولایت کل

ممالک و افواج هند بتمام هندوستان را بر ... شنیدن و مشهور گرده تاریخ البتال ... آرام توران گو ... ازین ... خالی از اصلا نشود چه بعد از ان

خود ندیده است احوال عظیمی ... مردم ... بسر وعلاوه بآنها ... اگر آنها ... شوکت انگلیسیه ... داده ... چند ... کلید

در این ... اهل ... آمده ... در آنکه ... نیکار ... شنیدار ... با انگلیسیان ... بود

در ... در رگنهانیه را ... ایشان را ... با برای ایشان درستی ... تمام هندوستان ...

میکند ... اگر ... این ... ایشان ... دین ... درست دیده ... انگلیسیان ... اطراف ... دین ... نظر ...

و سر ... که ... اصحاب ... بوده اند این ... صلاح ... بندر ... بهمن ... ملک که درست ...

نباید گذاشت و شاید حاکم ... و ولایت هم ... از ... بود ... خصوص ... ایشان را قبول ...

درین کار منفرد گشت در ان اوان ... سال ... ١١٩٢ ...

برای انفصال جواب سوال خود ... بسیار ... در حال ...

در ملک ... درست ... محروم ماند ... شده بود ... اول خود ...

... گشت چه ... ایشان ... انگلیسیه که در ...

... در آمدن ... ایشان ... هندوستان ... مناسب است ... مرتبه

دنیا ... خاصه ... مقام ... است ... آید ... در تقدیر ...

سالار ... برای ... مرتبه ... گذشته این ...

سلطنت ... سرداری ... نداشت ... حکم ... اطاعت ... قبول نمود ...

در ... که این ... عظیمی ... بود ...

211

نهایت سهل شمرده میگفت که دلیلی‌های ایشان تمام نبود و سامان قرنیل رسانیده بسا لتو را بخصوص مقابله دیگ خاموشی گزید و از آن گورنر حسب الامر کونسل حسب الامر

روانه الله آباد گردید با راجه از راه کاشی و لوپرتل گشته و توابع آن را با دکهن برد و از بنیادی تسخیر لشکری شهاء و اما دسته سور کنبا شده را در سوبه‌های

متعین رسیده یکجا شود و انعامات و اعانت انگلیسیه را و اطاعت سرداران دکهن کونسل حسب الحکم کونسل تسهیل گردد و ایشان که در حمایت انگلیسیه و همه سپاه‌یان

تسلی او و درستی مقال و حسن افعال کم کسی این گشت هندوستان گشت به سفارت تا کیور کلان تعیین گشت تا تجدید عهود و لوبیده ساینده تبابات ریاست و سوجی وغیره

اولاد در که هو بهوسله را خوشنود نموده گردد و تا کیور کلان دار الملک گهو بهوسله مکاسه دار صوبه برار نسبتی علم راجه بهوسله که با مهابت جنگ فیصله

داد حسب الحکم انی میدهد و بهمان مصالحه را انگلیسیان مسلم داشته با اولاد او و نکاه دیدند اما بنابر شایسته ملکیه خود در دادن زر نقد که مهابت جنگ متعین نموده

بکیچ دار و مریز میگذرانیدند خبری داده قلیلی از آنی داشته آمده رفت شعر اما به سبیل دوستی ارادت اینها و نقاصای ایشان بهو سه مینه بخش از دادن

مسترالیت به تجدید عهد اکه اولاد و اتباع رگهو را حمت بالشکری که بجانب دکهن میبرد و کرده فرستاده در بنگاله و عظیم آباد درباره بکنند چون رگهو وا و لاد دنش که بنی عمام

راجه ساهو دنبه مرتبه و تقام او بوده و با ناجی را ولجه نور راجه کوز بنابر اقتدار سالاری که داشت خود قابض ملک و دولت راجه ساهو گشته اینها را الجای

گزیدن تبدار او لاد و با ناجی رائو سرداران انجا تبدیل کرده اند بنابرین میورد هو را خوان و اتباع او راضی گشته تجدید عهود نمودند و مالتو عبوری لشکر

مرکور زانکه از نیش قبضه درنواح بنگاله و عظیم آباد به مستر وقصدا انام الیث چون در بیش برکت قطع مسالک کوهستان نموده راه هابیمود و داخلش رسیده گردید

در اثنای راه قدم بوادی آخرت گذاشت و برادر مستر رسن که همراه مستر الیت رفته بود اتمام سفارت برسالت نموده از راه عظیم آباد به بنگاله و کلکته گشت

فقیر که از مدتها با گورنر جنرال هستینگس یاد آشناد و برای حصول مدعای خود در راه کربلا کار در به کلکته رفته بود و سه چهار نوبت ملاقات نموده گورنر جنرال

بهادر دیگر نیز پرسید که صاحب گاهی بدکهن رفته اند بنده گفت که رفته ام اما از احوال آنجا اندکی با جمال آگاهم دار کربلا کاردر و معلوم شد که منتج اهتمام فقیر را

نادر خود گرداندند اما منشر و طبیر دکار ایکی از که بطور مرتشیی امور دار الملک فقیر رجوع بوده بی ملاحظه و صلاح این اهل الا تمام صورت ارتقام نیابد دردم

سنوی سفارت دکهن هم که فقیر متعلق باشد شد بنده کار و مرا از غربت سیری و دوری از عیال و اطفال و محرومی از تقبیل والدین که انشاء الله العلی بتحقیق یابمن است

انکار نمود و صورت رفاهی و آبی داده دکهن در نصیحت بنمود بیش از شد بنده را از آن کار یکسو گلکته گردیده و دیم جنرال ترتیبی داد و از کربلا کار در فقیر را به مستر الیت

سپرد و خود روانه گردید الغرض مستر اسدر مرد و درت در پانزده روز در خط گورنر جنرال نوشته و در خط خود بکونسل عظیم آباد وسیاه‌ری بسیار قوی بمستر اندرسن

که در آن زمان ارکونسلیهای انجا و باد انسامیت مستانو بود نوشته داد و حصول مطلب آن آبادیم سود و کار من صورتی گرفت در بین بین مستر اندرسن به سفارت دار کونسل

صلح کلکته خوانده و مستر گولد بیک بولایت رفت و کار صورت گرفته فقیر هم شد تا بعد از این چه مقدر باشد تتمه احوال دکهن که فوج انگلیسیه را چه روی داد

ان الله تعالی بعد از این خواهد آمد اکنون برخی از حالات کلکته بنگاله بنابر تقدیم انسبا نگاشته می‌آید ذکر رحلت بنی بیگم دختر رابعه بیگم و صدر الحق خان

و بعضی از ماجرای رشید آباد و نواحی آن بنی بیگم دختر رابعه بیگم که در آن اقسام پیشتر گذشت است در ماه شعبان مستر یکهزار و یکصد و نود و سه هجری در

ایام سودای مطلوب چند که گذشت مرض فراوان او را احتراری در شیکه داشت کسی یا دو دوا داد که حبس مقوی می نمود و جمیع مجاری طبیعی بسته گردید آخر وقت که کیا رات

که نجابت و دبدبه دماغش را فرو گرفته بود مظفر جنگ به رأی مغوی تقلیب دماغ داده سودای بزرگ از دنیا ساز گشت امور [illegible] که فراوان بود در ظاهر بنابر احتیاط از زیر

مهر مظفر جنگ بود عقد اسم موشح شد که بر زبان رسید که امرا و جواهر بزرگ در مدت ... العلم عندالله الخبیر المجید صدر الحق خان که در شهر ... المرضی بود در اوقات

اخراجش تغییر یافته یکسال و چهار ماه و بیست و پنج روز پس از آن بنام حکومت فوجداری نمود والی در دهم ذیقعده سنه ... که در قصیده بود درسه داعی حق را لبیک اجابت گفت در

بلحاظ قرب ... مخفی نماند که صدر الحق خان از مردم گجرات و تولدش در بلده ... گور اتفاق افتاده با پدر خود به شاهجهان آباد آمد چون ایام حیات پدرش سپری

گشت در شاهجهان آباد در ... بهبود نیز عازم شد آباد بنگاله گردید و در سلک ملازمان مهابت جنگ منسلک گردیده ... قاضی مظفر علیخان دارالعدالت ...

در هنگام ... شد ... در ... از آنجا رفت ... طرفین درین ... گردید جمعی ... رسانید ...

مهابت جنگ در عصر ... ان ... در عصر ... جنگ حکومت ... تغییر گردید در هنگام ... گورنر ... بهادر در

دولت ... گرفته ... حصول این فوجداری ... جهان ... که ... نمود **ذکر تحریر الحقی که**

که در تحریر خدمات نیابت مبارک الدوله در ایام او و فوجداری و علاقه اش بروی داده از مظفر جنگ بر جریان گشت چون گورنر جنرل بهادر در

مظفر جنگ ... ارادت ... حاکم ... و ... مبارک الدوله ... بنابر این ...

نور صدر الحق خان در تعیین و تحریر خدمات مذکوره ... گورنر جنرل ... بهادر که ... ابراهیم خان بهادر

را که ... اعطام ... دار ... در هر کاری ... باید ... او ... ایکار ... نمود ... صاحب ... شد آباد

دارالحکومت ... گورنر جنرل ... علی ابراهیم خان بهادر ... علی ابراهیم خان بهادر

اختلاف آرای ارباب ... مزاج خود ... این زمان ... طبیعت ... فوجداری این اوان که در حقیقت ...

دلو ... قبل ... در ... مردم ... ظنون و گمان ... اتفاق ... خلق خدا ... است در بابه ...

آن ... اصحاب انگلیسیه که ارباب حل و عقد ... ازین ... خارج ازحد ... تعهد امور مذکوره

بر ... مشغول ... گورنر جنرل ... کار ... نماید ... کارهای

صاحبان ... اختلاف آرای ایشان ... کار و بار ... ارباب حل و عقد ...

اند و ... که ... دیگر ... گردد ... امور ...

و این امر ... الحال که اختلاف آرا ... طبایع در ارباب انگلیسیه ... است در طبع ... سلیم متحمل ... لوازم

اختلاف ... نمی تواند بود ... این کس مضمون است چه هرگاه یکی از اعاظم علی الاعلم بزرگی دیگر ...

در زمان ... خود ... این بیچاره ... در ... عمده ... این دیار و ...

اینجا همین اختلاف است که الحال در ... انگلیسیه که مالک و حاکم این ممالک اند جاری و ساری گردیده ... است که ان شاء الله تعالی در

در خاتمه این کتاب فی ذکر احوال و اوضاع اصحاب انگلیس که مشعر بسیمارت می باید شاید که گورنر بهادر میرمی سیکیم هم که خواهان حکومت مظفر جنگ بیت و خلف او
در سماجت لطافت میخواهد نوشت که اگر کار باختیار خود میخواهید علی ابراهیم خان را راضی باید ساخت تا باعتماد او کارها باختیار شما گذاشته آید بنابراین نبی حکم
و مبارک الدوله نشد و سماجت زاید از حد گرفته و اینها می گفتند که اگر اندیشه از ما دارید محکم بنویسید که هیچ اری ایذا دادن و رضای شما بانکه دخلی هم در کار
نکنیم و اگر اندیشه صرف زری برای برآمد لحصلی کارها باشد که مظفر جنگ فضل ابدا زر به قیمت دولتی که دارد نماید و شما از عهده ادای آن عاجز باشید دلایه ست دلویسه
میدهیم که هرگاه صاحب شود ما مصرف بر ساتیم و شما را واگذاریم علی ابراهیم خان قبول نفرمود ذکر رسیدن حکم ولایت انگلند متضمن اعطای کار فوجداری
بمظفر جنگ و سعی نمودن مستر ... در اول دستر فرانسیس برای او در تکلیف ... و بیرون بابتن در کونسل و قبول نمودن مظفر جنگ بر ادای جمال و در یکم مستر ... خان
که چون مشهور شد و سالی بعد فوت شجاع الدوله در زمان اقتدار جنرل کلود رنگ بایدی که صاحب اختیار کارها صوبه اوده و آله اباد دار الملک مربای الملک و اولاد شم
بود که جسن سلیقه خود دبیری صاحب الدوله پسر شجاع الدوله بخیار الدوله نابیدی ملک بنارس وغیره که در تعهد پسر راجه بلونت سنگه است برای کمپنی گرفته اختصاص دادگور اورا
لبعد فوت جنرل مذکور ارکان مستقل معزول ساخت بر شکوی مذکر لبعد بخیر و لی چون زر هم تحصیل نموده کار کیتی هم بخوبی سر انجام داده بود فاصله ولایت خود گسته رداده
تا کارهای خود را در انجا درست کرده باید اگر چه قبل از راهی شدن او جنرل وغیره احوال کارگذاری در هوشیاری او را به سلاسب بولایت جهد نوشته بود و دید در
او لبعد روانه شدن اینش حکم ولایت متضمن بحال داشتن او بکار مامورساتق و تحسین و تشریف او رسیده بود و خود هم که در انجا رسید و جد میکرد از بیهای خود ظاهر گرد انیده حکم
تجدید برای خود و حکمی برای کار فوجداری بنام مظفر جنگ سعی جنرل مذکور و بعضی از مخلصان در کلای او که در انجا برده اند حاصل کرده همراه خود آورده در حین مکاتبات
دکمین و بخلوف لبحصیص انواع الحکیمی در انجا بوقوع پیوسته بود مستر در اول که بیشتر مدالمهام ضلع بوده بود در سبو لبعد فوت مستر البت دیوان حال لنصیه است
و مظفر جنگ با او هم توسل دارد در واسطه اصلاح ذات البین با گورنر و مستر فرانسیس گردید و هر دو را فهمانیده که این وقت مقتضی نسبت با هم الکتب
لبعد انتظام و غلبه بر اعدا آنچه در خاطرها گذرد بعمل باید آورد و مستر اتارول که با گورنر موافق و متحد بود آنکار در دیگر گورنر با بنا بر لعضی غرضهای دیگر عازم
ولایت بود لضرورت در میان گورنر و مستر فرانسیس امیزش دوستی انتظار لبعضی رضاجوی های مستر فرانسیس بعمل آمده از آنجمله بود اعطای فوجداری
نیابت نظامت ای مظفر جنگ گورنر بپاس خاطر او قبول نمود و مظفر جنگ بخدمات مذکوره بست و دوم ماه صفر سنه ۱۱۹۲ یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری
مامور گردیده و آنچه حوارده آتش بار آمد بتمدری از زبان سید محمد خان که درین زمان مقرب ترین برادر مظفر جنگ بوده و محرمیت او هم بمرتبه ایست که
هیچ امری از امور مظفر جنگ بر او پوشیده و پنهان نیست نقل میکرد که برای حصول این کار نذور و عهود با حضرت واهب العطایا نموده بر تقاعل کلام الهی
بر بخط خود نگاشت که اگر بار این کار سرانجام شود در دو از ده هزار نذر خدا بار باب استحقاق رساند و عجیب تر آنکه الی الآن که شروع سال نود و پنجم
از مایه دو از دهم است و یکسال منقضی گشته که مطلب خود کامیاب گشته نذور و عهود مذکوره لیفا رسیده سید محمد خان مامور بود که اگر بعد حصول مقصود
بنابر اعراض مرا اتفاقی از ایفای عهد رو نماید شما بجبر و عنف ملکوی مرا اشرده خواهید گرفت و باطلش خواهید ساخت تیغ خاطرم حسب المراد دیهی نموده
انا سود بکرد عمده رضا بیشتر های مبارک الدوله و لتغیر عاملان بابتی و نوبت نصف و مصارف ضروریه دیگر برعهم خود در میان آورده تعلیق

سید محمد خان نمود که شمار از ضمان خود بر آمد بدین مانده ام باید دید تا کی ایزد تعالی و سبحانی توفیق الفای و ایثار این ارث بنماید سبحان الله یا مزم

با این بسط عالم که وجود به الهیه که در یک نوع بشر چه قدر تفاوت و تخالف از فرجه طالع النسبه یکی از همین نوع این عزیز مقصد است که برین کار چه قدر طمع دارد

دارد و یکی علی ابراهیم خان است با وجود آنکه در توسع هزار یک بصفوف جنگ بسر آمده اما منشی دارد که او در آن زمان از حکام عصر نیست و از روی همین کار بسر برند

و الحق دست رد بپای استغنا بر سر دوستیه این کار زده قبول نفرمود ذلک من فضل الله العالی الود و در وحل و در ذکر تقبیل ابن محمد ارتاح خان حلیف

اکبر قلی خان بیر بزرگان سراج الدوله که مجمل احوالش در ذکر وقایع ایام مهابت جنگ گذشت بتاریخ نهم محرم روز سال نود و چهار از مایه دوازدهم هجری به

رحمت حق پیوست و چهار دهم ربیع الاول سنه مذکوره حسام الدوله میر کاظم خان مرحوم برادر میر محمد جعفر خان عموی مبارک الدوله که در تحمل

سکنی داشت بجوار رحمت ایزدی شتافت بیماری که در تحمل بهم رسانیده چون احوال خود ریان دید به مرشدآباد برای مداوا آمد تا اجل براه دلالت

نمود و در مقابر برادران خود مدفون گردید مرد خوش بود خلق حمیده داشت اگر چه خالی از تساهلی نبود اما گویا مصداق حدیث است اکثر اهل الجنة البله

بوده است اللهم اغفر له وارحمه ذکر موقوف شدن کونسل عظیم آباد و در آمدن صوبه مذکوره به عهد راجه کلیان سنگه و راجه کهیالی رام و قید شدن بدین

راجه کهیالی رام و رسید خالق بلد و عباد در اواسط سال نود و سوم از مایه دوازدهم هجری مستر ایورین لماصاحبان عظیم آباد بنا بر بعضی صاحب کار

خود معزول گشته به پیشنهاد ارای ایشان رتبت و مستر گسل که تالی مرتبه مستر بود در کار های صوبه عظیم آباد بالاتفاق کونسل های دیگری بود مستر بیکر

کونسل ها تندخو اما نهایت هوشیار در حمایت و طرفداری صلب و ثبت کرد و دیوان لو را هم چون بنگالی عجیب اعوجاج و تنگ ظرفی در طبع خود داشت

مستر بیکر در جمیع امور رای او را پسندیده داد عهده مستر لا با راجه کهیالی رام و بعض دیگر از سبب شقاق و اعتقاد مستر لا رجوع به مستر بیکر و دیوان او کم داشتند

کشیده خاطر می بود مستر بیکر چون توسل به مستر لا و رول مستر داد گمیشت داشت و گورنر جنرل بهادر را بمیل خاطر مستر لا رول السیار نمود بر کونسل های دیگر غالب

و در معاملات صوبه عظیم آباد نهایت اقتدار و اختیار بهم رسانیده هر چه میخواست می توانست راجه کهیالی رام به تقریب رفتن مستر ایورین لا هم از برش نمود

دلو بعد و الصیان در کثیر در نهیه بر که ها از خود حوشنود نموده صاحب مدار معاملات بر گردید بوذ و بر کهیالی رام و دیس گشته گردید در برگنه های مذکور به عهده بکار

خود اشتغال ورزید چون راه ها موافق دعده رسید مستر بیکر رافعت و رام بوجین که گنبه در برنیه با راجه مذکور داشت در اواسط سال مذکور بالاده و شیرها

از کار نهاده و از عیناد در رام بوجین کار بجای رسید که راجه مذکور بر جان و آبروی خود ترسیده داعیه رفتن به کلکته و رجوع گورنر بهادر نمود تا بر آمدن از عظیم آباد

بنا بر کینه خواری شخص مذکور متعذر دیده بار سال عرایض احوال خود در حضور گورنر بهادر ظاهر ساخت و معروض داشت که اگر طلب حضور شوم از این بلای بی نهایت رستگاری

یابید و دو لیجوا بها لطف و خواهم رسانید چون مهاراجه کلیان سنگه پسر مهاراجه شتاب رای که به سبب غفلت و بار سیاه کردم از اقتدار گشته و در کونسل و جرد منفعل بود

داد کونسل ها خواهش در خصوص اعانت راجه کهیالی رام نموده عرایض منضمن تایید و تصدیق اقوال او بگورنر جنرل بهادر تزویر نست گورنر جنرل بهادر بر

ماجرا دیون تایید راجه کهیالی رام را بحضور خود طلب داشت راجه مذکور رستگاری خود از آن گرفتاری غنیمت شمرده عازم کلکته گشت اگرچه نیت حرکی مزاد

اما چون هوشیار است ذلک در این زمان بهم کار کنانش امیجواهد در نجا رسیده مورد عنایت گورنر گردید و احوال اختلال معاملات عظیم آباد و در جهای های تسلم

و خیانتهای بی‌پایان راجه رام چرن و نجابت طلبی که از وی و متوسلان او و عمله فوجداری بر خلق این دیار رفته در نیت ظاهر نمود گورنر جنرل به اطلاع بر حالات این ضلع با آنکه قیاس میکرد
که از اقوام خود با ... نخیده از انحراف ورزند بگمعه راجه جیالرام کونسلیه بهار معزول خواهد نمود و خلق خدا را از ابتدای حکومت [illegible] و صاحب‌جویی عمله و اتباع
جیبدین حکام خراب شده اشتود بنابر هوشیاری راجه جیالرام و طلاقت لسان او با آنکه [illegible] در تحصیل این مرام [illegible] گورنر بهادر
تهمت او را به برقیه بنای معامله [illegible] برای وصلاح او گذاشت در بنگو بالی راجه جیالرام از دست عملداران گردیده [illegible] عظیم آباد با خبار راجه بی‌صورت
متعوض شد راجه بگور نظر بحقوق سابقه مهاراجه شتاب رای و اخلاص حقه راجه کلیان سنگه مدارالمهامی صلح یگور پیام مهاراجه کلیان سنگه و تعهد [illegible] پرگنه‌های صلع
اهتمام او را برجی از پرگنه‌های آن خود حاصل نموده بغرر دیگر معاودت نمود و از ابتدای سال نود و پنجم [illegible] کونسلیهٔ عظیم آباد معزول
و هر دو راجه بگور با بنظام این ضلع مامور و منصوب شدند و خلق این دیار را بمناسبت [illegible] حکم امید رفاهی متصور شد اما با قضای دوایر فلکی [illegible]
راجه جیالرام مزاج مهاراجه کلیان سنگه با وجود اینهمه محبت و جانفشانی که از راجه جیالرام بظهور رسید [illegible] عجز و زاری از راجه بگور منحرف
گردید و شکایت بگور بهادر [illegible] با صاحبکلان عظیم آباد و [illegible] سعایت نمود [illegible] گورنر بهادر که دارای روزگار و مرتبه‌داران صغار و کبار
[illegible] از خلق این دیار به شرط دیوانی [illegible] ضمن او رتبه هوشیاری و کارگزاری راجه جیالرام در [illegible] صحبت عالیجاهی علیه [illegible] مهاراجه کلیان سنگه
را هم [illegible] مهاراجه در باره او نشنیده برای [illegible] نیابت مهاراجه کلیان سنگه مدارالمهامی [illegible] اهالی این دیار
[illegible] ساختند [illegible] آرام [illegible] فسادها با صلاح گراید مخفی نماند که در این زمان راجه جیالرام با وجود آنکه نهایت [illegible]
از قول [illegible] اعتماد نیست [illegible] باید دارد مثل [illegible] ظاهر [illegible] عجب که اگر روزگار مساعدت
نماید [illegible] شاید که از آن قدر که بالفعل نماید بهتر برآید و خلق این [illegible] در سایه [illegible] سایه [illegible] در قبیل از این ترقیم
این سطور [illegible] عظیم آباد گذشت [illegible] گذشته بود [illegible] صحیح عمله
[illegible] فاصله [illegible] شدند [illegible] رسیدند
[illegible] رسیده [illegible] اطفال [illegible]
خود در مانده [illegible] راجه جیالرام [illegible] در منزل [illegible] رسیده [illegible] بیچارگان گردیده [illegible] حقیقت
[illegible] الاسلام [illegible] ایمان [illegible] از مملوکات خود [illegible]
[illegible] اطفال مذکور را [illegible] اطفال خود [illegible]
[illegible] اطفال در [illegible] جایی [illegible]
دارد [illegible] تعالی [illegible] موفق گرداند [illegible] ذکر ماجرای محاربات که افواج انگلیسیه را
با افواج سرداران دکهن روی داد و تقیید استماع ثبت افتاد تفصیل این حروب و وقایع دکهن فرقتین که با همدیگر [illegible] روی داد

راز نموده اند خود میداشتند فقیر القدر که بشهرت عوام و تقریر بعضی از خواص که عیار راستی ندارند بحسب اقتدار نرسیده بمطالعه گذشت و در این صحیفه الفت نیز میسازد

در عظیم آباد بودم که اخبار حسرت آثار سپاهی کرنل گادرد شنیدم شرح وقایع آن بصورتی است که چون کرنل گادرد در احمد آباد رسید خبر شکست لشکری که متعین آن شده بود در اطراف

کالپی شنیده تعجیل مسافت در آن لشکر کمی گشت سرداران انگلیسیه بعضی زمینداران آن نواح را که متفقان را جابجا بو تدبیر گنجینه ساخته و عهود پیمانها نموده راه

آن طرف را کرده و آنها را بصیرت خود آباد ساخته بود و چون لشکر چون حشمت نزل از کالپی بیش رانده از خبری که کرنل لسلی که سردار بادپا قبل از لشکر کرنل گادرد بالیم

رفته بود اما ازو خبر نبود در راه هم گسسته عبور لشکر از طرفی و درشتی اثنا دگر چند از اسلحه از هر طرف از آب مطلقا نرسید و ابادی هم نبود و بوستان تعاقب بلکه از شدت

که شروع بر ساخته شده و شدت حسیر از ... هوا می شده بود در آن دست از شدت عطش و اضطرار نقیدان آب چار سرداران انگلیسیه در سبب بصد حسد تلف

پیاده مشهور تر بلکه بوده بود از ده بلکه نفر و دو سه سوار از ان انگلیسیه و امثال آن هلاک شدند و بقیه سرداران از اظهار تلخ و شدت تحمل از هجوم عاجز خلق از این غفلتی که

از کرنل گوالیسلی رو داد بنهایت کبیده خاطر از سرداران گور گشته سکنه آنها را بات میشکلکته نوشتند و کرنل گادرد تیر سکنه آنها و از جانب خاطر از ده نکایت

تیر در ان خط منتزح ساخت که میان من و صحبت دیگر دیدار از این شغل معاف نمایند و بجای او دیگری را تقرر نمایند و سرداران دیگر با سکنه آن لسلی

مراسح کرنل گادرد هم تکالیف دستند از بی بالنقابی نوشته که اگر اسلامی لشکر و ظهر مرد دشمن منظور دارند کرنل گادرد را سرور این لشکر مقرر باشند گورنر و ارباب

کمیت لسلی را معقول و معاتب ساخته از سالاری لشکر معزول و کرنل گادرد را بکار منظور گردیده و برای است کل لشکر تمام او نوشته فرستادند بحسن اتفاق قبل از

رسیدن رقم کارکنان قضا و قدر روح لسلی را از حکومت ریاست اقلیم معزول نمر اوگاه فرستاده با مکر من عالطل گردانیده بودند و ریاست لشکر بر حسب قاعده

الاستحقاق و الاستقلال بکرنل گادرد مسلم گردید کرنل موقوم که از حسن خلق و خرد و کرم و سلیقه سپهداری در لشکر گشی نظیر ندارد بتالیف قلوب رفقا و رشید اران

راه و نظم و نسق لشکر رسیده و سعد بجراحت کرنشستن قدم مصلحت و بیشتر پیشتر گذاشت و انواع لو بر بل کشید اکه در دیار بر گذشت پیش آمد سکنه ناحق دادن در ملک نگاه

در راه دیده و در حرم اعدا را بتیغ سسش از زیر لذبر ذر و اهیش ذیه ضرب توپ و قنباره و اسباب حرب و کرب در کال مرد دا استقلال در باره راه بر شکار

را بم بخم بلکه برای ضیاع این لشکر با لشکر کتیبی معین نموده رسانید اما خبر کرنل گادرد با سرور سرداری و امثله تام ادبی با اتباع خود که در کمیت و کیفیت از جمیع کرنل

گادرد زیاده بود استعداد جراب مرتبه نموده با تمام فوج مغلوب بلکه مفقود الاثر گردید و شکست عظیمی در اصحاب انگلیسیه افتاد تا تمام ماندگان آن لشکر با تعدد خبر کرنل گادرد

تحریر او عهود و پیمان صلح بالکمال ذهن و سستی ترشح داد و تقلیه و ساکن خود را گذاشتند کرنل گادرد در احوال ای تمول شنیده چون لشکر او از آیج استفار خبر دیر بسیار

کشیده بود جنگ مرتبه را کرانمود بسیار داشت از خبر زمانی دوران خبر دیر بران دمکار از راه مهوشیاری و خرم سرداری بهند رسور رسانید و خود را به حصار

انجا که باخبار اصحاب انگلیسیه است کشیده اند که آرمیده از احوال اعلی های علیه باز باب حل و عقد کلکته که در بنولد فرمان در ما نشسته جمیع کو تیهای سواحل هند اند

همه سروران و سرداران تقسیم ممالک هند فرمان بر برایشان اطلاع داد گورنر خبر کرنل هستنگ بهادر را همراهی کرنل بینی انکار صلح خبر کرنل گادرد نموده کرنل

گادرد را ماموریکرب مرتبه شوند در ان زمان که کرنل گادرد در بندر سورت بود عماد الملک قبتر برادر کرسلطنت هندوستان بلکه تمام این مملکت برباد

داده اند لایق اعیان است و بقیه خرابی صانوزده صدر خود نظام الملک و استیصال القیبه اولاد او که در دکن الی الان هایشان حکومتی دارند الطرف و درسه گرد

214

رسید بر مقصد ران آن صلح که اندک بار در میان و سپاه‌گری و تجربت شود بابد اتفاقی بحال مقال آن به حال کرده از پیش خود راندند ناچار چون

در تمام سرا دو بلاد هندوستان جای نیست داعیه که مخطمه نموده وارد بندر سورت و در آنجا مخفی بود لیکن چون این امر را فروختن برآورده ظاهر گشت دکرنیل

کاردر در باره او هم از گورنر جنرل بمبئی هستینگ و غیره استعانت نموده بود و اول حکم امتناع رفاقتش صدور یافت لیکن از آن نظر که مبادا قشون اگر حیله بر دار از اشت

و تجارتی با سرداران دکهن نادم و سبب تعلقداران نظام الملک دارد بنابر بعضی مصالح که شاید عندالحاجت بکار آید و عقده از دست او کشاید حکم رفیق او شدن

رفت و کرنیل کاردر راو را همراه خود گرفته وجهی برای مصارفش معین کرد و در گنبابتیه راه فتح کاکیوار را که یکی از سرداران عمده مرهته است بر بانت

فوج انگلیسیه دعوت نمود چون آنجا بود بعد از دادن گجرات او را راضی یافت با جانب همراهی امیر الدوله کرنیل کاردر بهادر فتح جنگ نمود و کرنیل مذکور با اتفاق گاکیوار

مسطور عازم تسخیر احمدآباد گجرات که بنا تاریخ مختار که بعد از معلوم نیست در اواخر سنه ۱۱۹۳ یکهزار و یکصد و نود و سه هجری برآمد وارسید سورت بگجرات رسیدن

اول مرهته مستحفظان آنجا از دلالت با طاعت و تفویض حصار گجرات بملازمان انگلیسیه سر فرود آورده قبول نکرده بعد نتیجه برنتافت و کرنیل مرقوم جلد و نموده

در هیجده روز ایام حصار احمدآباد گجرات را کشاده به فتح و غلبه مسلح ساخت اگرچه ضابطه فوج انگلیسیه قتل و غارت در ... بلکه ... ثابت ... گجرات چون مرهته‌های

گاکیوار بمدد گورنر شریک در فتح بوده اند از دست اینها یا بنابر سببی دیگر که ... ایران ... نیست لیکن تاراجی واند که قتلی هم شاید بعمل آمد و کرنیل کاردر ظاهرا

بر ذمه و عدل گجرات را به فتح گاکیوار بخشید و بهانه او ... بنده خود کنگ ... دیگر با غایت مستحفظان گجرات آمده بودند از گجرات برآمد ذکر در حوالی

رانای گوهد اعانت انگلیشیان و به تسخیر این جماعه غنیمت شمردن از ابتدات اسمان لیکن چند روز وکلای رانا گوهد رجوع بگورنر جنرل بسبب

بهادر نموده مستدعی اعانت و خواهان اندک فوجی شدند بسبب آنکه رانای مذکور از مدتی منازعت با مرهته‌های سندهیه سیر داور با او منتشر در نیوقت که

انگلیشیان را قاصد محاربات مرهته دید توسل خود با دولت ایشان غنیمت شمرده خواست که با مداد این جماعه استرداد بعضی قلاع و ممالک خود

از دست مرهته نماید و حق رفاقت و صداقت خود بر انگلیشیان ثابت فرماید گورنر از راه دوراندیشی رفاقت رانا را عمده که صاحب زر و زور در ملک و فوج

رست و ولایت تمام با احوال مرهته طرق و حدود ممالک آن جماعه دارد در رفاقت انگلیشیان بهمان ... گوالیار ملک او هم بنقد به تسخیر میگردد از لطایف

غیبی شمرده کپتان پاپهم را با سه پلتن نجیب و توپخانه متصل حسین خان آتالیق انتظام الملک میرزا اسعاد علیخان پسر شجاع الدوله را به سفارت و ادای رسالت

و انجام رسالت پیش رانای مذکور فرستاد و فرستاده‌ها در آنجا رسیدند قلعه گوهد را که خانه رانای مذکور است بنابر اطمینان خود از مفسدان مذکور تقابوی

خود نگهداشته به تصرف دو سیه ... مسخر ... ساخته ذکر آمدن تفویض به کلکته و بنگاله و آگاهی یافتن بر بعضی اخبار دکهن دوازدهم ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و نود

و چهار هجری ... اضطرار الفصال بمحاربه خود رجوع به کلکته خود ... بنگاله ... برآمد ... کلکته که رسیدند اخبار

دکهن وغیره اندکی از مقصدان آنجا مفصل نرسیده چون سوده این کتاب ... نموده ... گردید ... ساخت ...

سرداران مرهته پونا و ستاره که ... صاحب اختیار ممالک ... انگلیشیان ... اتصال خود ...

با هم اتفاق ورزیدند ... گاکیوار که رفیق کرنیل کاردر ... مهابت جنگ ... ممالک بنگاله ... محمد را

را و تعلقات فرانس را خواستند خود برانداخت نموده تهدید نمودند و به مورد نمودند به مصالحه و مصادقت در مواثیق و عهود [illegible] گورنر بانگر سن از سر ادوارد برای سفارت [illegible]

باتبع و جمعی [illegible] رئیس [illegible] حد دو [illegible] کاویری را در [illegible] بود و حصار را [illegible] با خود نشانی [illegible] جون [illegible]

هم رسید [illegible] ماه [illegible] که اتصال [illegible] دریای [illegible] رجوع به بندر سورت نمایند [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] در [illegible] پنجاه [illegible] بندر [illegible] رسید [illegible] اهالی [illegible] اسباب جنگ و [illegible] استعمال

[illegible] کاویری [illegible] مالک [illegible] جزیره [illegible]

[illegible] سردار [illegible] ملک خود [illegible] کلدان [illegible]

[illegible] اظهار اخلاص [illegible] اظهار [illegible] افواج انگلیسیه را مقابل افواج [illegible]

کنگ و رخت های کوهستان [illegible] در آن نهاد در مملکت بنگاله و عظیم آباد داشت بر سر حد ملک خود [illegible] اعلام [illegible] باز داشتن [illegible]

ذکر مجملی از احوال حیدر نایک و بر [illegible] و غلبه نمودن بر محمد علیخان صوبه دار ارکات که از [illegible] الدوله و مبارک الدوله دست نشان انگلیسیان

است و تسخیر نمودن او تمام ملک ارکات را غیر از قلعه مندراج حیدر نایک اول ادنی جماعه دار ملازم سرکار [illegible] بود در آن وقت [illegible]

از مرتبه نایکی که صاحب ده یا پانزده سپاهی می باشد به تدریج جماعه دار و صوبه دار [illegible] که مدارج [illegible] ترقی نمود [illegible]

مانند [illegible] ملازم راجه [illegible] بلند آوازه گشت تا آنکه [illegible] راجه ملیبار [illegible] حیدر دلاور [illegible]

آن ملک مدار المهام [illegible] راجه [illegible] ملیبار [illegible]

زنده بر جای [illegible] و الی الآن [illegible] موجود [illegible] و حیدر نایک [illegible] برکات [illegible]

بعد تسلط حیدر نایک بر ملیبار ظاهر [illegible] نظام علیخان خلف آصفجاه نظام الملک حاکم دکهن را با انگلیسیه و محمد علیخان [illegible] حیدر نایک

در آن جنگ به کمک او آمده در آن جنگ انگلیسیه غالب آمده نظام علیخان را شکست داده [illegible] نظام علیخان [illegible] جهالت میخواست خود را بکشتن دهد و از میدان برگردد

حیدر نایک از دور رسید [illegible] نظام علیخان را برگردانید در آن وقت نظام علیخان وعده گرفت که [illegible] هر صورت [illegible]

بعد چند مدت اسباب را مهیا کرده با انگلیسیان [illegible] نظام علیخان [illegible] حیدر [illegible] مقابل انگلیسیه [illegible] صلح

[illegible] شکست خورده [illegible] ملک خود [illegible] انگلیسیه [illegible] رسید [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] اسباب را در انجا گذاشته [illegible]

[illegible] انگلیسیه [illegible] شکست عظیم [illegible] انگلیسیه [illegible]

[illegible] اتصال [illegible] مندراج [illegible]

[illegible] ارباب حل و عقد انجا ناچار [illegible] مصالحه [illegible]

سپهداران ممالک مفتوحه در رفته در آن زمان سپاه بلکه گیری دار از فن فوج استعمال نمود چون ترقی گرفت بار شه او و انهار عتبی روی داد و از دست شه
شکست یافته خسی خورده ممالک خود گرفت وجود را بار درست کرده مرتبه اقتدار او بر نشست و با نظام علیخان تبعیت گردید در عهد استیصال او و استرداد ممالک
نمود و چند برابر از آن نظام علیخان سرداری کالنجان در هون و سیاه را سوار گرفته باین کار مامور گشته ممالک او در آمد و حیدر نایک جنگ مذکور را از وسع مقدور خود
بیرون دیده با کمال بازوی افواج مرشد نظام علیخان مقابله بکار دکانی تفاوت یک میل راه میگذرانید و گاهی که مقامات میخواست چون سپهداران دکن تکیه بر آن
دارد در جای مناسب مورچال و سنگر مستحکم ساخته ولی بهادر دور نشین چیده میگذرانید و افواج مخالف را مجال تاختن بر آن حصار نبود آخر صلح در آشتی در میان
رفت و اسیری برشته نظام علیخان و کالنجان پیشکش داده این بلاد را از سر خود دور گردانید و دو سال باین آرام گذرانید بعد از آن علی کاردان نزد او آمد جان نثار
فرمانروای ایران بهمه تحف و هدایای بسیار فرستاده رخصت طلبیدن چند هزار سوار گرفت و مبالغ خطیر فرستاده سواران چون چابک بودند سرداران از آنجا
طلبیده و با فرسیان چیره بودند که بمقابل ملک رفته در هی خالصی پیدا کرده مرباطت انها با عطیات و لایت آنشیب بسکه سلطنت در راه رسال تحف و هدایا
دارد و در هیچ جا نیز اسپان خوب بهم رسانیده سواران بار گیر با سلاح شد که هیچ جا اشت و چند برابر سوار را تربیت کرد که بر اسپان خود سوار گشته صف آراسته
چند برابر بر سر دشمن ودیگر سواران و انتخی شد که ملازم او بودند همیشه با ربع دوربین ممارست آداب و فنون حرب مشغول داشته با سر آداب کارزار
گردانید و سپاه دیگر را هنر قدر نشانی درست نموده برای انداختن تیر باد اسپ نیز تنگ و هقعد تیر و آئین انگلیسی و فرانسیس درست کرده
در کار گرفت و ملک بسیار که در روبه ارملیبار و ممالک مرسه مسخر کرده فوج را باین ولایت از جمیع محتاج فارغ البال گردانید اما در کمال نظم و نسق
میدارد و میگویند که انگلیس که حال با سپاه او است مجال ندارد که سر موی از فرمان او تجاوز تواند نمود تا بدیگران چه رسد و روزی فرموده که نشستگاه
هشت ساعت یکدرد سوار شده قلعه چابر القا آمد در نگی شده و او در ساعت هشتم سوار شده بماه وقت از عین سوار کشیده طلبیده و نیز یاد با آن
اسپ کشیده سرداران خیلیه تازه وارد را اول بدار الحکم کشتماعرات الله یاد بدو شما را بر آی کاری طلبیده ام با هم با سرکش و با مردم اینجا با خلاص و اتحاد
بسر برید آنها متعهد با سروش و حمایت خود گشته و تهدید آن بخاطر نیاورده با هم و گاهی با دیگران خار جنگ نمودند در باره برتری سلطنت التفصیح بحبت نمودن چون
نه شنیده با او ز عداوت فرمانش گردند متغیر آن را طلبیده و سه سر دار آنها را بر پای فیل کشید از آن بار رحساب گشته الحال کمر بر میان جان نثاری بالجم
فرمایند و در این را حبهاکم تیر بر پشتش آمده اریس هم صلابت قیاس دارد و بالفعل این زر و شوکت و فوج و کثرت و طیش و سطوت هیچ مقتدری را از
سرداران هند وستان میسر نیست والعلم عند الله تعالی القصه چون حیدر نایک را از طرف سه که بعض ممالک فرامش کرده اطمینان میسر نبود در وقت
که مرتبه ثابت را با انگلیسیه مکالمه و صحبت رسه روی داد در راه آشتی با قرینه پیغام فرستاد که اگر با ما مصالحه نمایند و تعرض ممالک مسخر نفرمایند با هم باید اوراق اعانت صاحب الهام
آنها در تیر وقت چنین تدبیری از اعمال میشمرده قبول آشنایی و مصالحه دایمی یکی از دو شیر و داعی نمودند اول انکه نزد ما آمده بشر یک جرب دیگر و باشند و اگر
اینصورت منعقد باشد بصوبه ارکات رفته انجا را مسخر سازند و با استیصال جماعه انگلیسیه انجا و افواج آنها بردارند حیدر نایک بهمراهی قرسه را منعقد در مع
نسق نا قبول نمود ذکر لشکر کشیدن حیدر نایک بر صوبه ارکات و محاربات او با افواج انگلیسیه حیدر نایک در اواسط سال یکهزار و یکصد دو بچار

هجری در ماه خاص و اتحاد با برشته زد دریاسا نالچی با بار و بوار فوج بحر امواج قاصد صوبه ارکات گشت چون ارادهٔ دشمن راج عمل صاحب بیجاپور گرده باند یکبار برجی از اسم

خود با لشکر فرستاده بادی بندر راج و ساکن محمد علیخان صوبه دار انجا را با اسبابی که در انجا یافت منصرف گردید و گویند که با مردم شهر خیانت بعرض نیست نکرد اما با جماعت

و عمارات انگلیشیه را خراب و کسیکه در انجا یافت مقید ساخت تا انکه جرنیل منرو که سپه سالار جنگ و وزیر الممالک شجاع الدوله در سر زده بود درین زمان بمبئی را کوچ کرد جرنیل

دشمنی کرد بهی دستکوه مندراج بود از تلوها نشان برده و ضرب ترتیب ساز و سرانجام آن منتل کرد و بار رفت برده بلیتن بلکه با اراده جنگ برآمد حیدر نایک را از تتبع سپه

خود نگاشت که از جای بر هاشمه افواج انگلیشیه در میدان گشته و خود را با انرد یکسان زده حسب الامر برکجا آورد و جرنل منرو فوج را آراسته یک بلیتن راجع

کپتان فضیله لفسترا لن حیدر نایک سار جنت برد و ترتیب و سرانجام آن لشکر بامان داد که در گروه پیش از جمیع فوج موافق ضابطه مرتبه باشند خود به گل فوج

عقب می آمد چون ده دوازده گروه از تلوه دور رفت حیدر نایک پسر خود را معه فوج لایق برمنعلقم فرستاده حکم کرد که اول بر سر بلیتنی که پس می آید برود و ابرایم

منتظر حکم او گذشته شتوا بر عرض احوال مینموده باشد پسر حسب الحکم بجا آورده بلیتن مذکور در تحت کپتان بلیتن جمعیت مقابل بسیار از آن دیدگاه اگر چه شروع جنگ نمی توانست اکار

نمود اما بجرنیل منرو اطلاع داد که جنگ شروع شد و جمعیت بسیار کم و فوج دشمن بنهایت بسیار است کمک دادن بر سید چون نائب صله بعید از لعین ارفور برآمده جنگ شروع

شده بود در بار رسیدن سوار مخبر نصف روز گذشت با از ابرامری فراریه تیرهای سپر کشیده تغیی از روز باقی بود که جرنل چهار بلیتن را بکمک بلیتن سابق

روانه نموده از انجمله دو بلیتن سولدادان سفید ولایتی تازه وارد بود و بلیتن بلکه های هندی بودند آن بلیتن ها برسیدند شام شد چون هر دو بلیتن یکجا جمع گردیده شب را که ارا شدند

حیدر نایک بمجرد اطلاع بر وصول بلیتن امدادی بلیتن اول را باز خود را معه فوج دیگر بمدد پسر فرستاد و از اول صبح جنگ در پیوست فوج انگلیشیه بمقابله دشمن و انتها قتل

جرنیل با تمام فوج در اعانت خود دریکال الحاق جرنل صلاح شمرد و جنگ کنان عطف عنان نمود افواج حیدر نایک از هر طرف که قابو یافت حملات می نمود

دلیری با نهایت و شیاره و گلولهای توپ آتش در نهال اعمار افواج انگلیشیه زده عرصه را بر ایشان تنگ ساخته بود که ناگهان گلولهای توپ تیر قضا را با نهایت صندلاق

باروت افواج انگلیشیه خورده آتش در آنها درگرفت و جمیع بار و توپخانه سوخته حلقه کشتر را که متصل با نها بود با خود بر گرد و جنگ در آن فوج سلطانی

باقی نماند افواج حیدر نایک آنها را در میدان گرفته اول عرض امان نمودند انگلیشیان که کمال دلاوری و تجربه و صلابت تلیف ازند قبول نکردند بعد از ان

حکم به قتل آنها رسید و بیچارهها تمام علف تیغ بیدریغ گشتند مجاز کسی که خبر بجرنیل منرو رسانیده باشد اگرچه از نیجاست جرنیل نهایت استبعاد دارد اما میگویند

که در کمال صبوری در شب یادل دوتیم در آن مکان بپایان برده اول صبح برآسپ جیلد گام سوار شده تا بخوش تلوه مندراج در راه جا بمقام آرام نکرد و افواج

منهزمه عقب او تحرای ذلالت داخل تلوه دید عساکر قاهره حیدر نایک در پی فوج انگلیشیه رسیده شهر را با ختیار خود آورده و تلوه مندراج در دست انگلیشیه محفوظ ماند گویند

در حیدر رو دیگر تلوه محمد علیخان صوبه دار ارکات و تلوه ایلچپری که انگلیشیان از جماعه فرانسیس دریرج نانگی اشراع نموده در دست خود داشتند بغیر فوج و مشیع افواج حیدر نایک

گشت در تحت شهر که مسکن انگلیشیه بود با نضیر متصرف گشت که درمیان انگلیشیان و دیگران انجا که ملازم انگلیشیان بودند مبارز بر آورد دادند از انگلیشیان

که کسان تیرانداز بعضی قتیل و بعضی اسیر بلند زمان خود گردید بدست حیدر نایک افتادند دکان مذکور هم بر آن سعت تیشه و متصرف گشت ذکر

جنگیدن جرنیل منرو با فوج حیدر نایک که ثالث زمانی و شکست خوردن در این جنگ با هم مثل جنگ اول منجر بر انگستانی جرنل منرو که از

216

جنرل منرو که این قسم از میدان گریخت سطوت و دولت دشمن گردید و نهایت سرافرازی کشید و این خبر تا که به کلکته رسیده بود آتش نفاق فیمابین گورنر جنرل

بهادر و مستر فرانسیس صاحب مشتعل الغایة النهایة داشت بلکه کار از مبارزه و مکالمه گذشته بجنگ تفنگ کشیده و در اواخر رجب یا اوایل شعبان بقضا الهی که دارند بهادر و [illegible]

با تفنگچه با هم در جنگیدند گورنر جنرل [illegible] محفوظ ماند و [illegible] مستر فرانسیس [illegible] گشت چون [illegible] بود اگرچه گولی تفنگچه بر استخوان پهلوی راست خورد

لیکن پرده را ندرید و استخوان هم نشکست بلکه در میان پوست و استخوان گذشت و در خفیه جای شد در عرصه جنرل کورت که ملازم بادشاه [illegible] جنرل کلاورن

رئیس کل فوج است از طرف کلکته و مستر [illegible] از طرف [illegible] دوران برگشته و واسطه اصلاح و تصفیه فیمابین گورنر [illegible] بهادر و مستر فرانسیس گردید [illegible]

آتش آوردند و خبر شکست فوج انگلیسیه و غلبه حیدر نایک و گرفتن جرنیل منرو و خبر آمدن جرنیل گادرد و محاصره نمودن قلعه [illegible] که از قلاع مشهور [illegible]

و ترتیب یافته به کلکته رسید و انگلیسیه هم از آن خبرها به کلکته برجهاز [illegible] که عمارت [illegible] قاصد رسیده صدای [illegible] دارند که خبرها چه گفت اما گورنر و جمیع صاحب

انگلیسیه کلکته [illegible] مشغول گشت و در فکر تحصیل زر و سرانجام لشکر و جنرل کورت را مکلف رفتن بمندراج نموده و از بنگالیان

مالدار قریب یک کرور روپیه قرض [illegible] گرفتند [illegible] در آن روزها وارد کلکته با گورنر ملاقات کرده بود [illegible] بسیار [illegible]

وعده حصول [illegible] نموده اما بنابر [illegible] که داشت [illegible] جنرل کورت [illegible]

آخر [illegible] انجام [illegible] بنگالیان [illegible] گذشت بعمل آمد و جنرل کوت با چهار پلتن که از اطراف جمع آمده بود [illegible] مندراج [illegible]

انگه [illegible] شش پلتن در قلعه مندراج است هرگاه جنرل برسد همه فوجهای مندراج و پلتن های [illegible] جنرل [illegible] محمد علی [illegible] پلتن [illegible]

و برای جنگ حیدر نایک [illegible] فوج و حسن تدابیر [illegible] جماعه انگلیسیه را [illegible] اعتماد و تقدیرات [illegible] امور عالم [illegible] دخل مخصوص میدانند و

فتوحات [illegible] محض حسن تدبیر و شجاعت سرداران فوج [illegible] شکست [illegible] جنرل [illegible]

تقصیرات بسیار در هر کاری [illegible] نیست که دنیا عالم اسباب است و عقل و تدبیرات تمام [illegible] دخلی در نظام عالم دارد [illegible] القدر [illegible] سبب

حقیقی [illegible] الله [illegible] عقول و حواس [illegible] بخشیده است [illegible] معطل [illegible] کارخانه دنیای [illegible] جمیع الوجوه [illegible] قبضه اختیار و اقتدار [illegible]

مخلوق و مجعول [illegible] بهر صورت جنرل کورت چون [illegible] کل افواج [illegible] در [illegible] امور [illegible] است و در مندراج [illegible] مندراج عظیمه

و حوادث [illegible] در اواسط ماه مبارک رمضان سال نود و چهار [illegible] مندراج گردید [illegible] عدم التفات گورنر

بکارهای خود [illegible] ایام [illegible] مرشدآباد برگشت [illegible]

در مرشدآباد [illegible]

[illegible]

دیار [illegible] هزار [illegible] شوال [illegible] مرشدآباد [illegible] ذی الحجه [illegible]

اوراق [illegible] جنرل منرو [illegible]

حیدر نایک نیز در یک قلعه نزدیک بندر آباد جای خارج تلنگو را تصرف خود آورد چنانچه صاحبان دید که وقتی نجز جنرال بر نوع منفصل تلنگو بر برد تا شاید که کاری بصورت
از پیش رود سردار حیدرآباد در قلعه کرانه یک عمارت از جوانان جنسیه فرستاد بلند تا با ریختی بجان برزد از آنجا لوری اول صبح بلکه از سحر بر آن استاد
چون حیدر نایک از فصاحت جنگ این قرنه آگاه و هم صاحب آنکس هوشیار در احوال فوج خود خبردار بوده ملازمان که با آن عاطل و غافل نیک گذارند فوج او هم متعهد
و تیار بوده جنگ در گرفت و آخر سوار انگریز متفرقه حسب الله مرتبه امداد و اعانت در رسید و مردم تلنگی محصور گشته هر از نفس که الست و در بیدار ابن موسم
مردی و مردانگی داد سپاه انگریز شایسته فوج حیدر نایک بتیغ و ظفر اختصاص یافته جنرال سرو لیکن حیدر از خبر شنیدن شدن جنرال کوربید مشتد راج اسنگا
بر جان در آبرو خود ترسید که مبادا در بحار رسیده او جنگیده بنابرین فوج خود را آنچه در آنجا بود فراهم آورده قلیلی با استحفاظ ابواب قلعه و در خزاین
و ذخایر گرفتنی گذاشته همراه خود گرفت و با توپ قتباره در عظیمی میباید کشید آمد از شنیدن این پسر حیدر نایک با فوج شایسته و اسبابی که
بایست مقابلش رفت و جنگ عظیمی روی داد و بار دیگر کار بکام تقدیر پسر حیدر نایک شکست و منصور جنرال سرو ظفر با مظفر و منصور از میدان
کارزار برگشته داخل قلعه مندراج گشت آنچه شنیده شد حیدر نایک جنگیدن با قلعه ... میگویند که فوج را بر اینجا جوار از زمین ایلچیان انگلیس
نمی توان داد ... ملک را بباد داد و انگلیسیان متحول شدند تا چند در این قلعه خواهند بود اما از غرابت امور این است که میگویند قلعه مندراج چون
بر کنار دریای شور واقع است آب شیرین مطلق ندارد و ذخایر آب هر چند با فراط باشد بمحاصره ... بسی برابر کس ... فوج در ... در آنجا الکه خواهم
بود ... نمی تواند نمود چه آن قلعه جای تحقیقت حصار شهر است که بکار بسیار از خلق بسیار در آنجا ... دارد آبهای شیرین از خارج شهر که
... است در آنجا می آرند هر چند در ایام ... العالی بطور نهر و کاریز هم ساخته شده در صورت ... که اکنون آن آبها در قابوی دشمن است و در آنجا
نمی توان برد معلوم نشد که ... با این حال چاره ... بصورت نموده اند افسوس که صاحبان انگلیس ... این اخبار را ... مردم اظهار نمی کنند
و ما را از جای دیگر ... معلوم نشد ... در کمال تنقیح و تحقیق قلمی میشود ذکر رد جنرال کورت بمندراج و جنگیدن با افواج
حیدر نایک ... جنرال ... در بیستم ... در ... جنگ ... با گور جنرال عماد الدوله انگلیسیه
چنانچه ... از ابتدای ورود جنرال ... در سر ... با اصحاب ... مذکوره ... چاق ... حیدر ... گاهی اخراج
... الطاف ... در ... و ... جاه ... خاطر ... ایام
هم ... جنگی ... جنرال ... بصورت آمیز ... جنرال ... جنرال مندراج ...
از ... خواهان ... جنرال قبول نمی نمود ... از آنجا میدار ... حکومت ... و اختیار
تا ... بوده ... حکام ... رسیده ... در ... دیوانی ... کار ... بهر است
... تا ... جنرال ... یکی از ... قبول نکرد و چون ... کند ... داشت
... ارادۀ ... بود تا کپتان ... داد و در ... اوقات ... روی داد و ... عظیم با فوج انگلیس ... محمد ... سرداران

217

همه سرداران با تمام در لشکر تلف شد و از لشکر بسیاری در این حرب به صورت رسیده خبر این کیفیت را امیکو شد که خالی گردیده با نتیجه فرض گرفتن از بیگالیان ... ایران دولت

میکنند و اراده تسخیر ممالک دیگر از ولایت هم ممنوع بود و سرانسیس با علم خود تقصیرات بسیار از قبیل بد کردارت برای گورنر اثبات نموده در صحایف روزنامه ثبت

نموده با اکثر اصحاب کمپنی که از گورنر رنجیده خاطر بودند در اواخر شهر ذیقعده سنه ۱۱۹۴ یکهزار و یکصد و نود و چهار از راه دریا به ولایت انگلند رفت که دار الملک سلاطین انگلیسیه است گردید و گورنر از آنجا بیشتر هم

با عنایت عقل و اقتدار انفراد داشت اکنون که از اصحاب کمیتی غیر از مستر هوئیلر کسی شریک کارهای ملک داری باو نمانده صاحب اختیار حل و عقد و عزل و نصب در

جمیع امور ممالک دولت بنگاله و صوبه دکن گورنر بهادر مستر هستنگ است باید دید پایان این معاملات و منتهای شور که شروع است به چه صورت می انجامد و چگونه انصرام

می یابد و احوال این صلح بیچاره که غیر از رضای باری و یاور مددگاری ندارد بکجا می انجامد تعبیر آن هم شد آنکه در شب بیست و سیم ذی الحجه سال مذکور رسیده متصل بر اجمال رسید در اینجا

بتفصیل صباحت مخصوص التقدیم مراسم ایام عاشورا مقام نمودم در نهم ماه محرم شروع سال نود و پنج ... در آن روز از معتمدی شنیده که پنجم ذی الحجه جرنیل گودرد با فوج همراهی

راجه سندیا جی و سنار و سر انجام موفور که همراه برده بود از قلعه مندراج برآمده با افواج حیدر نایک مصاف داد و بدستور جرنیل منرو کاری از پیش نبرده محبوراً

دست مکسور بقلعه مذکور معاودت نموده و افواج حیدر نایک در کمال غلبه خارج حصار مندراج تمام صوبه ارکات را متصرف است تا بعد از این چه شود ذکر اسباب

تحویل شدن کرنل پیارس که قلعه دار کلکته و سردار عمده افواج انگلیسیه است بطرف مندراج با مجمل احوال مرهته های کتک و اندکی از احوال افواج

انگلیسیه که بطرف قلعه گوالیار با اعانت رانای قلعه مذکور رفته بایستاده بسیار سبک افواج انگلیسیه که بسرکردگی کپتان پاپهم باعانت رانای گوهد رفیقه بود حیدر در

دار انجا استوده در قلعه او بر اطمینان نمود و خود دست نشینده در نکار استرداد بعضی قلاع دانکه که فی الحقیقت در سوابق الایام از آبای رانای مذکور بود فساد و با رانا

استفسار احوال هر کجا و مکان نمود رانا ظاهر ساخت که از جمله جاهای آبای من یکی قلعه گوالیار است که از قلاع مستحکمه مشهوره هندوستان است و پیشتر قبل از این سلاطین

بابریه بقهر و غلبه در زیر تصرف خود داشتند از ان ایام منسوب بپادشاهان تیموریه با دشاهی شهرت داشت چون سلطنت ضعیف و مرهته قوی گردید قلعه داران از تحکم

امرا و ارکان سلطنت و شدت احتیاج و افتقار ناچار بنیاد ... شماره پیچ مرهته راضی به دادن قلعه مذکور گشته و وزیر مستند به در عوض تعویض قلعه مذکوره گرفته

حصار را با اختیار بلند مرهته گذاشتند از آن وقت در تصرف مرهته است و این معامله در عهد احمد شاه پسر محمد شاه بابری رو داد چون راجه گوهد بنابر

قرب جوار که از گوالیار تا قلعه گوهد فاصله سیزده کروه است و او همیشه خواهان انجا بود از رسم انسب و شب و فرار الطرق و جواسیس کما ینبغی اطلاع داشت تا بدان

قلعه راهی بر کوه با حزم و مجمعی از اغیار در دیوار حصار نیما ... بسیار نیست باطراف دیگر ندارد اشتست مداراج مذکور راهی با سرداران افواج انگلیسیه ظاهر

و چند کس را که از آن راه واقفیت و بلدیت داشتند همراه کرده با افواج انگلیسیه تا بستا آن دیوار در کمال اخفا روانه و باشتهار طرف دیگر از جای

اقامت خود که در گوهد داشت نهضت نمود چون تا فاصله پنج بیش کروهی قلعه لشکر رسید اول شب لشکر را گذاشته فوج ... با زینه های

آراسته همراه برده آخر شب قریب صبح بطرف مذکور حصار رسیده و غفلت مستحفظان بالای حصار بر آمد و چار سان را بزیر تفنگ آتش بار گرفت از وقت

که هزار دو هزار کس اینان در اصل قلعه گردیده باشند ده هزار کس غفلت پیشه انجا می توانند که از عهده بر آیند میگویند قلعه دار مرهته از ضبط و حراست

بازمانده است او لیاقت بای گمشت خود را هلاک ساخت و روایتی چنین مسموع شده که زینه ای از چار سان بقلعه بایستاده مرهته ها بنابر عدم اتفاق و غفلت با او

راه عداوت می‌پیمود و در بر مدارا کردن با نیرو در مصلحه بود در برآمد و اعانت او این کار صورت گرفت علی‌ای حال قلعه در قبضه تصرف و اختیار انگلیسیه درآمد خاک بار

در کلکته بود که خبر فتح گوالیار رسید و صدای شلک توپها در شادمانی این فتح بگوش خرد و کلان شنیده و مسموع گردید که مهاجی سندهیا که از سپهسالاران عمده دکن و صاحب

اختیار صوبه مالوا و او خدمت قلعه گوالیار بود در این برسات که او خردسال بود و چهار ماه به دولت رسیده بود بعد رفتن جنرل گادرد به بندر سورت در صوبه گجرات

مذکور آمده بود به سنگال در آنجا گذرانید و لیکن بعد انقضای برسات الی الآن اطلاعی نیست که سردار مذکور تعاقب جنرل گادرد که به سوی قلعه سیپری رفته از آنجا می‌خواهد

رفته باشد از گوالیار در ضمن آنکه بکار در رفت جرار از آنجا که آبی و گوالیار و آنها و امور خاطر داشته در این طرفها با افواج انگلیسیه که متعین گجرات هست و

با زنان ملک که از راه کوهستان قاصد مالک اند و او حسن در همین برسات گسسته بود که مستعد شده از این بود صحیح بوده که بنا بر آن اخراجات کم بد در افواج

گشتی در دو بار کرده بیست و تیر بنا بر صدمات و علاوه که اتمام ارواح جنگ بار در سه و سه بار کمر همیشه که از سبب بسیار در مقامات رسول احتیاج تا احتیاج نظر کسی بگسسته

نمی‌گذارد که دارند با برگای تراضی رسید داد جار سوی لشکر خواه ملک حدود شمال باشد خواه ملک دکن به جهات و انبارها اجناس را نوشته انتزای ارتکاب نمود

دا آبدی در جمیع احتیاج نمی‌گذارد به اعتبار آنکه و از اتفاق هم ازر را با گو هند شاه نمی‌کرد دست از اعانت او بر داشته قلعه گوهد و گوالیار با ختیار او گردید

مصالح با مرتبه نمود و مهاجی سندهیا این امر از لطیفه غیبی رحمت عزتر قیاس شمرده زیر عنان از حرب ایشان باز کشید و سردار افواج انگلیسیه بر گشته

در کاتبور ... آمده بر سر حدود سوبله آباد جهادی نمود بنا بر امید مصالحه با عهود و مواثیقی که از طرفین را منظور است ترک جنگ نموده انتظار الفصال دارد

اما هنوز مصالحه منعقد نیست باید دید که چه می‌انجامد اما سندهیا از رای گوهد که او با اعانت انگلیسیه قلعه گوالیار از دست مرهته استخلاص ساخته قابض

منصرف گشته قاصد انتزاع آن از مملکت سخره ایشان بود بجان کوشیده در فکر استیصال رانا افتاده خرابی ملک قلاع رانا را که گذشت و الی گو هد تا حدی در

تاراج ملک رانا و انتزاع قلاع متینه او مستعد و سرگرم است و تا حالت تحریر این سطور جمیع ملک رانا را قلاع محکمه او را از دست رانا انتزاع نموده غیر از قلعه

گوهد و گوالیار در دست رانا نمانده و افواج سندهیا هر دو قلعه مذکور را محاصره دارد و عرصه بر رانا تنگ گشته بالجمله از این جهت گرد لعبدالکهای ریاب بسیار گذشته

گذشته یکبار به قصد ... گرد بسیاری کرد رانا عاجز آمده با مهاجی سندهیا رجوع نمود و قلعه گوهد و تمام ملک رانا به تصرف سندهیا درآمده و سندهیا چند ماه

قبل از این معامله گوالیار را هم از تصرف انگلیسیه بر آورده بود در راه جنب سنگیه که با گورنر جنرل بهادر صلح و دعا نموده آخر الامر محصور افواج انگلیسیه گردیده تبر در مقام

مهاجی سندهیا بیادش گوست و در نوع اعانت هایی او می‌گذارند باید دید با این احوال او هم چه صورت می‌گیرد و تدبیر احوال جنرل گادرد در هیا در عرض مخلوم اختیار تخلف

درباره او مسموع شده لهذا نگارش آن مباد نیست بعد از این اگر حالت تحقیقی از کنه خبر بفتی بگوش قصور رسد ان شاء الله تعالی با این مسودات انضمام

خواهد یافت اما در نیست رفتن جنرل گودرد گورنر را با او معهود چنین بود که نوع سنگین دیگر از راه دکن و جاگیر ماهیه ... انجام و سیکا کول ... گذرگاه گرامل بهادر

که سردار عمده او از قاصل نهد سپین و قلعه دار کلکته است بنا بر اعانت و رفاقت جنرل مذکور برای جنگ خواهند رفت چه خاطرها از مرهته کنک بنا بر عهود و مواثیق

محدوده مصالحه تابه حضور و اظهار و کلای او جمع بود که اینها با ایشان بغض و غیر خواه اند مانع دو افواج عسکر و در فوجهای ما از راه مذکور نخواهند بود و حتی با التعصف

با نیت دانقواج و دسای عسکر انگلیسیه را که از تیز سیاه ... حرب جنگ و طلب ارسال ایشان تقسیم داد که یکی از اصحاب انگلیسیه با مسلم ...

تحف و هدایای دیگر نسل بعضی زیورهای جواهر زرها و ملبوسات فاخره وغیره بتوسط وکیل جمناجی که نبیره گهوجی بهونسله و سالار لشکر وارد کلکته است حسب الامر
گورنر جنرل بهادر در زمره مصاحبان خصوص همراه گرفته برای استمالت از آل فوج ازین راه و استرضای جمناجی مذکور در قبول و امتناع بیشتر نیست از لطف و رفق ظاهری
نموده هدایا برگرفت و انفصال جواب سوال مطالب امر بدین که در ناگپور کلان دار الملک خود است گذاشت میگویند وکیل بناگپور رسید عرض احوال
نمود او جواب چنین داد که قول و قرار انجماعه بنابر سلوکی که با حکام بنگاله و اولاد شجاع الدوله نموده اند از غایت اشتهار لایق اعتماد نمانده و قطع نظر ازان
تا بالیع مرضی سرداران دکهن هم در خصوص صلح و جنگ هر چه رای انها باشد قبول خواهد بود در باره راه دادن افواج انها این که از حدود ما
بگذرند اختیار نداریم ما همه تابع او سرداران دکهن حسب الامر انها [illegible] بلکه ما [illegible] تیر ان جدال و قتال در ملک بنگاله و عظیم آباد هم بهانه القه
ازین اراده عقد و [illegible] ایم بهمه که ما بادی [illegible] زعامت [illegible] جرات نکردیم لیس است شنیده شد گورنر جنرل بهادر بعد اصغای این سخن تمام درشنا دکه شما با
ما مصالحه از سابق دارید چه بالعرض است که رفاقت با راهم الحال اختیار نمائید [illegible] که گاهی در جه جوشه که از سابق مقرر است گرفته فوج
ما که بدکهن میرود باشید جمناجی در پذیرش قبول نموده جواب داد که چه مضایقه بشرطیکه [illegible] که در پنجاه لک روپیه برشما [illegible] حساب الله
بما بدهند و اینده ایشان مباحثی نمایند تا ما وجه مذکور را ماه بماه از و گرفته در رفاقت شما باشیم گورنر جنرل بهادر این تکلیف را مالا یطاق دانسته ازین
گفتگوها [illegible] استشمام نموده قبول نفرمود و رفتن کرنل بیارس [illegible] بتعویق افتاده افواج انگلیسیه چنانچه از سابق بر حدود و خود [illegible] راه در آمدن
افواج مرهته در ملک و صوبه بنگاله و عظیم آباد بود دست و افواج جمناجی بر سر حدود خود در ملک نشسته طرفین در کمین همدیگر و منتظر وقت و فرصت اند باید دید
کردگار جهان درین فتنه های آشکار چه مصالح پنهان داشته و ظهور آن در چه وقت اصلح [illegible] لیکن بعد ازین بوضوح انجامید که مرهته با گهور این گفتگوها
سرمایه حصول مقاصد گردانیده چون [illegible] پیشه خود تمام در کمال [illegible] دیگر هدایا و تحایف در گرفت و وکلای انگلیشیه زرها و جاگیرها میآمد
عداوت دیرینه با سرداران [illegible] همه بونا وغیره ممالک دکهن خود از سابق بود جمناجی برخاسته خود [illegible] بر خود رفت و کرنل بیارس با فوج شایسته از راه گنجام
سیکاکول [illegible] مدراس [illegible] بقلعه انجا رسید و باتفاق جنرل کورت [illegible] حیدر ناک [illegible] کاری [illegible] قلعه دیگر کاری
و حیدر نایک الی الان با استقلال و اقتدار در صوبه [illegible] مسلط است اما قلعه مدراس [illegible] یکبار کرنل بیارس بسواری [illegible] آمده
زرهای بسیار که این بار گورنر جنرل بهادر از [illegible] حاصل نموده بمدراس برد و نیز جنرل کورت [illegible] گذشته
اما کرنل بیارس و دیگر سرداران همه فوج در قلعه مدراس اند مشهور است که [illegible] جمع [illegible] در ان ملک [illegible] نهایت [illegible]
به شدت [illegible] اصحاب انگلیسیه دارند [illegible] گورنر جنرل بهادر [illegible] سال گذشته قلعه مدراس [illegible]
ازین چه شود **ذکر بعضی از احوال و خصایص مبارک الدوله و مظفر جنگ و منی بیگم و ببو بیگم** مبارک الدوله خلف چهارم میر محمد جعفر خان [illegible] سال [illegible]
[illegible]
[illegible]

گسستگی گلبین از دهای غلامان و ملازمان او و بدترین سر بر وحرچه بزبان آید میگویند و راه دیگری و بندگی نمی‌پویند جاییکه می‌باید برای غاصب‌ها ازرده تحصیل می‌آید

وجاییکه باید امکان ندارد که چنانکه اکثر شش برابر عوام‌اند در ریاست کشتی ارکها بابا و میساخته در رخصتهای مرز زبران آتش در او و جراحی با عشقی بر وش آزاده

در زیر خواست سید شیند در دلسیه گیند هم تحفه و شیر زنگی در آن دخل کرده شفا مید شیند تا فاتحه بخوانند و اثر آثار خواجه خضر علیه السلام میدانند سراج الدوله

ابله هم ابحر در دولت و اصل دین و ملت یکبار این بنیان محترم عوام را کنبال کرد و در کشتی بسیار بزرگی که صحابا بر او سوار و عمله خدمت گذار زر سیمی بر آن بود در بهشت

و حسنهای از زر سیتی بر آرا ساخته در دریا سر داد و شموع و مشاعل بسیار بر شنبها برافروخته و آتش بازی مختلف الاطوار در دریا بهایگرانی سوخته شبی به تماشای آن

عشرت نمود و تسالی اش این عمل را سنت سنیه دانسته بجا گذشته بارگاه مبارک الدوله هم با وجود آنکه در دولت و شوکت هزار یک او نبود از اعلا و خیله ملازم

و از نخاص عمده مشاهره خوار تا مبتدی احتیاج و افتقار از همین قسم مصارف و مبتلا و گرفتار اند مباشر عمل مذکور گشته هر سال ده‌ها برده هم را از زر تیه صرف این کار می‌نماید

و در بنگاله هم مثل کارهای دیگر از بخبری امصف زرها عمله جات بخورند و نصف دیگر به صرف موقع مذکور میرسد با وجود عبری اسلام و گرفتاری خراجی و عمر از

ملازمان و فقرا با انواع رنج و عتاب بسبب عدم حصول مشاهره بیچ شش سر از زر ده بیم صرف می‌آوردن و هر سال دیوالی که از لیالی مخصوصه هنود است هر سالی خرج و تبر

بر دو هم بهم منسوب دران اینست که تماثیل مختلفه الاوضاع و الالوان بهایم را از نقل شیها و غیره از گل و شکر و انواع حلویات برنجهای منقوشی از دکاکین‌ها

بازار خریده برای اطفال هدیه گرانی فرستند و هر آن خود برای گل اعیان ملازمی فرستند از جمله واجبات است که حیل آید و بعد از استطاعت از زر سرخ بهمین ترکیب

و تیص و انعام در عوض هدایای زرنی از شنی و درشنام نام ساهم که هرکی از عمده‌ها از مردم هم دل و رذل میدشند دادهٔ آید در شوالهٔ که قبر وارد در شهر آباد و بود احسان

اوله و مبارک الدوله اتصال آمد از عطای خلاع گرانبها از زر خواجه سرایان ملازم او و ماده‌ها در سر توشکم و غیره هی که بخبر از روی تعصب رسید دولت

الجوع الجوع طلبیده از آن سرکار میکشند لیکن بخیله قبیل و صحبت و یا بکلی رجسیقه و سر بسیح مرضع و بر گلکی و یا امور زاید به ساده مسند خان ناظم محل و توشکم

و والده مبارک الدوله عنایت شد و کی تقسیمده که ناظر مذکور را بخصوص مرحل بود و کدام حسن خدمت بظهور رسانیده که مستحق اینهمه عنایت گردید و از این قبیل

مصارف التجی بسیار است که نتوان شمار آورد و از دو هم چندار خوانندگان در قاصان بموجب عطیه ملازم اند و عزت و احترام ایشان نیز که در این

ایام امرا و سلاطین برای علما و افاضل انام میبودند و مبارک الدوله شاگردی از آن جماعه در این روزها و شستیات پسر بیت خان قوال که در عهد عالیجاه

میر قاسم خان در دار الدعه از باب طرب بود در بسند رسیدا تا زگی از استاد امارت مرتبت مذکور گردید و بر پایه گران و عنایت بیشتر خاصه و الدینی که طاهر احمد

سیلم خیبری بود و دو شاله‌ای بوریشاکی امراد و دیگر ملبوسات خاصه اختصاص یافته نهایت مشهور زیر که هم ارباب‌جا و اقربای ناظم برابر بلکه مقدم است و سیلم

اگرچه از سلسله خوانندگان است اما با زنان تخبیه با وجود گشت در دولت لقب و لقی از اوضاع سلوک مینماید و تقدیر آنکه شناخته عزت و احترام بسیار میکنند

و ضنعت وجود و فسیله برادری دارد و بار فارسی بلکه کال را که می‌شناسد همچو سلوکها بقیدیم بر ساند و بنی همگم اگرچه از اتباع میر سکم دیر برد و ده

و با در بیر سکم تمی سیکم رانجه است میر محمد شفیع خان رسانیده لیکن تقدیم و کبی میر محمد شفیع خان بر میر سکم در از زکی است بسیار با شعور آنا منور و در کوی

مشهور در حمایت رفقای خود و شوشسل در صلب مستقل فرزند کسی را که ملازم خود گنید رود از بر طرفی او نیست که غرور عظیمی از او سرزند و از اوضاع او مشهور

منتظم و بسیار محترم قیمتی چنانچه در همین اوقات که فقیر وارد مرشدآباد بود شنیدند که کسی از انگریزان به تحکیم یکی از دختران ملازمش بود شادی کرده جشن دیگر دیده
بهم رسانید و اسباب عیش مهیا نموده بسیار به نشاط داد خبر نی لقدر عنایت کرد در همین شهر اعتبار علیخان خواجه سرا از خصیص خاکسار ربی و رحمت شعاری رسانیده
و حکیم عسکری را که طبیب خاصه آن رعایای آنها نموده رجوع با عبادت مستعیدی بی نیاز گردانید و از این قبیل هر که ملازم است اگر نسخه کیمیا یابند در راه وی نثار در احتیاج
را ابواب اکسیر زمان نافذ است اگر اندک حسن خلق و تواضع مفید است و مدار الهام دارد مسافت دور نشود بزرگی راه میرفت در انگریزان بزبان نظیر به استعطاف جنگ
که ذکر احوال و القابش در این اجزا به علام اگر گذشت اگرچه کهن سال و تجربه کار روزگار است اما مردی است بیباک و لاابالی در تقریر سخن لحاظ اطراف و جوانب ندارد
و از راه صدق و کذب حرفش هم ابا نیست چند سال قبل از این که نیابت خالصه و نظامت بنگاله با قتدار داشت میگویند که نهایت ارتقا بهم رسانیده بود در زمانه در ریاست
ارباب عقل و علوم بر آن خود رسانید او بیستید از وقایت اوهم تا منتظم اعلیخان مبارک گنجیفه و حرمت شهرت و در مجالس بسیار گوئی و قصه خوانی سلاطین گذشته
و باوضاع و معتقدات خود نازان و بروجود خود نخوت او لاد ولی روان با وجود جاگیر حاصل و غیره مداخل همیشه مقروض و مصروف ساختن عمارات
هرچند اماکن بسیار زیاده از قدر حاجت و کار موجود دارد و خود مقروض است باز هم دست از این کار بر نمی دارد و از هر که هرچه بعوض و وام یا بهر
صورتی که میسر آید در گرفتن آن ابا ندارد به همین جهت بدنام و مشهور بدنام خاص و عوام است و اولادش حسب الارشاد پدر بزرگوار از همه بهره بسیار در ملاقات
با بزرگان و ارباب خاندان بعمده تواضع و فروتنی معیوب بیشمارند هر دو پسر بلند اخترش با وجود قلت مقدور از بلغ مستی مبتلا اند که حدی ندارد
با آنکه زیاده از صد نفر خدمتگار و حشم وغیره علمه تحصیل ندارند و در سرکار زیاده از سی چهل کس همراه نمی دوند انها هم از عدم وصول تنخواه با
ناله و آه میگذرانند خود را هم صنف جای در شیوه تواضع و خلق برای احدی فرو نمی آرند در بستن دستار کسی هرچند از اشخاص معزز باشد
تنگ و عار خود میدانند و بنا بر دلیل مقصود مصاحبت ندارند در ورودی خانه و مجلس خود که میخواهند هر که ناگهان وارد شود دست از دوش میدارند
و تا دیر در سلسله طبها یا در ده چشم او را از لب مسی آرند با این حال هم میخواهند که کسی حصه خود گشته یا زانوی ادب نه کرده بنشیند بنا بر این اخلاق
مصاحبان مفت هم نمی خورد و آمد و رفت اعزه از دولتخانه شان کمتر است برادرش محمد حسین خان از جمله بیگان و از اصل و طبیب مادر کامل است
و پسرش که داماد مظفر جنگ و محمد زکی خان نام دارد جوان مهذب خوش خلق نیکو خصلت است و قابل ملاقات و اختلاط ارباب عقل و هوش سیدزاده علیجان
پسر حکیم الملک علی نقی خان که بنی عم مظفر جنگ فی الحال مصاحب است اوهم از اختصاص باقیه اگرچه مزاج خراسان هندوستان زیاد ندارد و در جهان آباد
بهم رسیده و در عین شباب وارد مرشدآباد گردید اما خالی از بعض محامد و فضل دیگر منتسبان برخود مغرور و مست بامردم میان الفت و امیرمنشی دارد
در دیگر عملداران سرکار موافق مزاج آقا و از ضد نفس ذمام یک طلبی با آشنا بیگانه و ذکر بعضی از اصطلاحات و رسوم و عادات اصحاب انگلیسیه در
ضمن ایلامی تقریب بعدی که در معاملات ملکی اختیار نموده از اوضاع حکام سابق انجا تجاوز نموده اند و وجوه اسباب اختلالیکه در احوال خلق این
دیار راه یافته اگرچه این بعبلت و هلاکت گرفتار گشته اند کمپنی عبارت است از جمعیت چند کس لندن در فرنگ سیاه هم عهد شده تجارت و امتیاز میگویند بیست صد نفر
برق انداز را کمپنی و سردار همه آنها را صوبه دار میگفتند فی الحال هفتاد و پنج نفر برق انداز کمپنی است و سردار همه آنها صوبه دار و سردار یک یک از

جماعه دار و سردار دو را ده نفر حوالدار و نایک و سردار کسانی که علمدار میگویند و ده صوبه دار که مع اتباع خود که جمع شوند یک پلتن است و سردار هر ده صوبه دار یک پلتن
را کمیدان میگویند و یک پلتن کدام که با جمیع سرداران و اتباع تابع یک کپتان میباشند که اختیار کلی در برطرفی و عزل سرداران و نصب دیگری بجای او و تربیت اینها
و دادن تنخواه و ترقی در شمار دیگر تنبیه و غیره و اصلاح و خبرگیری تنبیه و سرکرده را کپتان است کپتان را در ریاست این یک پلتن قرار به بسیار رعایا میشود گو که
جاگیرست رعایت بر کپتان با نیکی و بر نوکر جان سردار گردد و او را صاحب پلتن میگویند و الا در آنجا خود هم باید و افسر باید و از بیت آمدن پلتن میباشند و در فرده سپاهیان
ولایتی اگر از ادانی و ارازل است اول سرلار و لیبه ازان که ترقی کنند سارجن میشود که بر سرلاردان در تربیت و نگهبانی اینها حاکم است و در نجبا و شرفا اول
نوکری انسن است که با الف و فتح سین مهمله و سکون نون است لیبه ازان لفتین بفتح لام و سکون فا و فتح تای مثنات فوقانی و نون اول و سکون نون ثانی لیبه ازان
کپتین بفتح کاف عربی و سکون بای فارسی و فتح تای مثنات فوقانی و سکون نون لیبه ازان میجر است بکسر میم و سکون یای مثنات تحتانی و فتح جیم و سکون
رای مهمله لیبه ازان کرنل بفتح کاف عربی و سکون رای مهمله و فتح نون و سکون لام لیبه ازان جنرل بفتح جیم عربی و سکون رای مهمله و فتح نون و سکون
لام و بالاتر ازین مرتبه ریاست در نوکری سپاهیان نیست و نخبای عربی ... که صاحب اختیار معاملات و ریاست و مطاع میباشند نام مدارج نوکری اینها بتفصیل
نمیدانند اما عمده ها همه را اگر آنرا میگویند و کرانی بکاف عربی مکسور و رای مهمله با الف و نون مکسور و بای مثنات تحتانی عبارت از نویسنده منصب لیست و نوکرهای
اهل دو قرنه را منفیدم و تاخر با اعتبار زمان نوکری است هر که اول نوکر شده او در مرتبه بر همه تقدم دارد و هر که آخر از همه نوکر شده او از همه پس در مرتبه موخر
تر است و باقی همه با نسبت او یکی مقدم دارد و دیگری موخر اند و موخر بر تبه مقدم ترقی تواند رسید مگر به مردن فسخ یکی ازین سلک خواه به مردن خواه باستعفا
از نوکری خواه به برطرف شدن بنابر جرمی و تقصیری و دیگر دیگران ترقی شان یکی ازین سلک متاخرین مرتبه از آن ترقی یک درجه برداشتی و ... ازان مرتبه که دارد پیش
می آید و اگر چه چهار کس برین روند همان قدر مراتب متاخرین می افزاید چنانچه ممکن است که یک لفتننت به مردن اکثر پیش و میجر شود و دیگر مرتبه برسیدن خدمت کسی
مرتبه کرنلی برسد و همین قسم در تذکره احوال نیات و کمپنی که الحال بنام دیوان خالصه صوبه بنگاله و عظیم آباد و ... فی الحقیقه مالک و صاحب اکثر سواحل و بلاد هندوستان
عبارت از جمعی انگلیس مالدار متعدد از تجار انگلستان و سکنه لندن و شهر لندن دارالسلطنه بادشاه انگلستان است اول اینها با استیذان ارباب کونسل
ولایت خود و بادشاه ولایت با هم اجتماع نموده بنای تجارت در ملک هندوستان گذاشتند و سررشته تجارت مذکور سالهای سال جاری داشتند و در زمانه
اینها با دیگری از مالداران هر که خواهد شریک جماعه مذکوره گشته کمپنی کرده است تا این زمان که از عهده سراج الدوله که سردار دکار گذاری ادم و میر محمد جعفر خان
و در دلیبه ازان ممالک این بلاد دیده بقبض دیگر حکام و ارخرد در دور و در هندوستان ملک شان گشته بر تبه سرداری کل ممالک هند رسیده اند و بادشاه
این جماعه را باصطلاح شان کنگ بکاف عربی مکسور و سکون نون و کاف عجمی میگویند بادشاه این فرقه اگرچه بادشاه است اما بطور خود مالی منسوب ده از ارباب
کونسل خود و اصحاب کونسل ولایت خود حکمی نمیکنند و اگر کنند امضا نمییابد ارباب کونسل او امرای اند یار اند و اصحاب کونسل ولایت عبارت از چند
کس اند که اهالی هر شهر و بلاد ولایت یک دو کس را از میان خود چیده اینها را اعقل و بیشتر خیرخواه خود دیده زمام اختیار جمیع رای خود بدست اینها سپرده
بوکالت خود برگزیده اند و برابر سلطنت فرستاده متعهد مصارف اینها می باشند هر کاری که در آنجا روی نماید و بادشاه و امرا را اراده آن از خاطر

سر بر زند که موجب رفاه و بهبود آنها و کل رعایا و عموم برایا باشد سنجیده و فهمیده قبول کنند و هر چه را آنها تعهد نمایند همه اهالی بلاد و ولایت بالطوع
و رغبت قبول و منظور باشد و هر چه در آن کار در کار باشند و وکلای مذکور منظور داشته با نهایت اطلاع و شعور آنها در سر انجامش بجان و دل کوشند و دیگری
در آن باب بی زبان نیارند قواعد عجیبی بسیار منقح و ضوابط بسیار خوب آنجا بانتظام دارند اما در ولایت و در اینجا هم با یکدیگر همان ضابطه است لیکن تا حال برای
مردم اینجا در ملکداری این بلاد اقتضای این ضوابط و قواعد شنیده این جا متمرد گردیده اند و از مقصد این [illegible] دست آن خود اخذ کرده در کتابها درج و منتشر نموده اند
همانقدر از حق و صواب بعید افتاده و گذشته بنای قواعد مذکور که برای آنچه کار مقرر گشته است اسکن و استقرار نمایند با فهمیده عمداً تجاهل میکنند و [illegible]
این تجاهل بر باشگونه نیست خلاصه چون ابواب مصاحبت با مردم انگلیس مسدود و در از اختلاط اهالی این دیار نفور اند طرفین را از احوال یکدیگر آگاهی نیست
از اشخاص معدودی از این ملک در مدت ریاست گورنر [illegible] اصلاع [illegible] بوده اند از جمله مردم اند که اغراض خود را [illegible] در
آنچه رفاه مردم و انتظام و آبادی ملک و عالم است ظاهر نمایند و با عموم مردم آدمی رغبت صحبت و استماع مقالات و حکایات آنها اصحاب انگلیس را نیست با ایشان
همه مردم بخصیص نیک طینتان دانا دل در آنچه رفاه خلق خدا و آبادی و آرام ملک و رعایا باشند بکوشش هوش ارباب حل و عقد انگلیس رسانید تقریر در معلوم
احوال حکام و سلف تسخیر سابق و وجوه و جهات بنای ضوابط و قواعد که سر و سامان [illegible] آن ضابطه و قاعده برای کدام فایده برآورده و عوض آن
چه بود و معاشرین با انقلاب نیست از آن قواعد و ضوابط چه خواسته و اغراض باطله خود را ببهانه اجرای قواعد مذکوره در تفسیرهای مردم چگونه آراسته اند
بقدر مقدور در شعور خود ظاهر نمایند تا از کسیا را اطلاع تام بر این مرام حاصل آید شاید با عانت و سعی صاحب توفیقی اکثر بلاها از سر خلق خدا برداشته [illegible]
باصلاح گراید و بندگان حضرت ذی الجلال را رستگاری از آن فشار بهم رسد آید و فقیر بمقتضای حدیث شریف الدال علی الخیر کفاعله با جور [illegible] و بالله التوفیق

ذکر اسباب اختلالی که موجب بی انتظامی این ممالک و ویرانی بلاد و پریشانی عباد گردیده و انقلاب کارها و ضوابط و قواعد که سبب آن و ویرانی آنچه بوده و الحال بچه حد رسیده بر سبیل اجمال

بر ضمایر ارباب فطنت و ذکا ظاهر و هویداست که بحسب تقسیم اقالیم هر قطعه زمین را اثر و خاصیت خاص که غیر آن ندارد بلکه بنا بر وضع
ارض بلاد و جهات مختلفه دیگر در قطعات زمین یک اقلیم اختلاف بسیار آشکار و هویداست که عاقل فطن را از آن باب احتیاج به بیان و برهان نیست و اگر حال جمیع
اراضی بلاد یکسان بودی اختلاف الوان اشخاص و ثمار و اشجار و معادن و ینابیع و نباتات و حیوانات پدیدار نشدی از جمله بلاد هند اقلیمی است دوم و سوم.
و اوضاع و رسوم مردم این دیار در معاملات و ضوابط و قواعد نظم و نسق این ممالک از ابتدا الی الآن مباینت تمام با اقالیم دیگر دارد و با حکام انگلیس که
مناسب آنجاست سلوک و معمول ندارند انتظام و آبادی ملک و رفاه و آسایش خلق و امن و امان در این اماکن امکان ندارد و از این جهت که این اقلیم منسوب
بزحل و مریخ و مشتری ستاره مذکور است اکثر مردم اینجا بسطوت و صعوبت و کم طاقت و همت مشغول [illegible] در دیار دیگر گردیده اند اما هر گاه سلاطین
عالیشان را تسلط بر تمامی ملک میسر می شد بعد زجر و قهر که اندر حرب و قتال و جنگ و جدال است اهالی اینجا را استمال نموده بجان و دل و عرض
و ناموس امان داده هر یکی را بمنصب خود بار میدادند و در اوامر مقتدر مختار در کارها که از ادنی تا اعلی و ادنی حضور بادشاه و امرا و اتباع بار یافته
هر کسی بلیاقت هر کاری که داشت ظاهر میکرد در آن [illegible] که سزاست قدر دانی هر یکی را شناخته او را که مناسب قدر دانش می بود [illegible]

بزرگی قدر و منزلت کاردانان بمیزان سنجیدن مردم پایه امتحان و بعد تدبیر میکوشید و شعور و خرد ارباب دانش بیرون باد و بیاد عباد آرام و امن امور انتظام در کرده تربیت بران دخورد

گماشته برا الفت و یادگاری که بزرگی صدا شنیدند از بندگان یکی برای عملی غبار که گذاشته میدیدند لوده خوار دخل نفیس مهربان پرور چون رعایا و برای رعایا بجا می فرمودند

و العاد عجب سیاسی را هم رسیدند ... داشت که طمعی حرص شد عالمگیر عهد ... ایام امن و انتظام کمال پادشاه جهانبان شاه عهد تا میرسید نظر بیک

برادران نشستن ... در مقید خود که دنیای ... دفع ... بیاری ثابت ... انتظام ... خلق ... حفظ ... قواعد ضوابط در خللی پیش امر

حقیقت بدین ... شمارند ... اسلام ... شاه دنیا پادشاه ... مردم تمام باشند منصوب ارزان ... بالا که بود داده تسلط نوعی ... کرده ... ارباب ... بود قبیله ... طور

اهل عوام طبایع در حال ... آنها ... گردیده ... عاجز ... کینان ... آن شومی از ... عالمی ... است ... رسیده بهم ... چنان ... ازان

هیچ ... کمتر ... زمان در آمده ... بحر است ... سلاطین احوال حاصل که اول ... بایان ... از ... مجملی ... است ... جاری ... الآن الی اسلام

مشغول خود ... عالمگیری ... مقصد ... امرا و سلطنت ارکان و عمله ... گشت مختار سلطنت امور در ... اقتدار الملک ... دیوان ... در ... محض بوح

در ... نوع ... گشته ... مقاصد ... استحصال ... رشوت ... قالعه ... جاهای ... تیات ... سرکار ... اجاره ... شدند ممنوع ... عاطل ... کار ...

حقیقت کار ... دیگران ... خواه ... اجاره ... متعهدان ... اجاره ... رعایا ... ضرار ... خلق ... ده ... معین ... شخص ... نشست ... آن ... طلب ... نمایان ... دو

تمهید ... و لیت ... قضا و صدارت ... یه ... ... بدید ... ازدیاد احکام ... رعایا ... نفرت ... خلق ... آرامی ... بی ... ملک ... دیرین ... کاستن ... حرم ... پر ... در ... زند ... انجام

جهان ... فرقه ... تر ... گردید ... عمامه ... ایشان ... ارباب ... در ... امم ... طبقات ... اکثر ... است ... بیدا ... اثر ... ... جی ... هرج ... ... باشد ... بر ... امره ... شرع ... احکام ... شد

اقبح ... اینها ... احوال ... مشاهده ... الناس ... سایر ... بمیشد ... باد ... بر ... خلق ... وبال ... جان ... ده ... مردم ... تمامی ... در ... مقصد ... اصلاح ... نشد ... صورت ... در ... که ... نبوت ... نوران

سیاست ... جاری ... نمایان ... جهان ... جهان ... گشته ... بار ... انقلاب ... اینها ... پهلوی ... شمارند ... نمی ... موم ... مذموم ... قبیح ... سیر ... اکتساب ... دیده ... نکات ... اسباب ... ... شیبه ... امر ... رای ... اعمال

داد ... عدل ... افتاب ... گشت ... برابر ... مجروز ... نجدان ... را ... شعور ... بی ... عاقل ... سلاطین ... دولت ... زمان ... رسیده ... بهم ... نادان ... طمع ... رسوم ... مردم ... فلکی ... دوره ... مقتضیات

اکنون ... گشت ... منعقد ... بل ... متعسر ... ان ... اصلاح ... حالیا ... که ... رسید ... بجایی ... کار ... نمود ... غروب ... طغیان ... ظلم ... ... شهادانی ... تحصیل ... رتبه ... رسید ... گردیده ... زوال ... مایل

رنگ ... با ... زیادت ... راست ... بار ... تیره ... دنیا ... گردیده ... سابق ... زمان ... مقابل ... زمان ... این ... احوال ... باگر ... زندگی ... آکثری ... آمده ... بحال ... عالم ... خلق ... ویران ... مملکت ... کل

بخشید ... هندوستان ... عادات ... رسوم ... باز ... خود ... ولایت ... اوضاع ... از ... تمام ... بسبب ... دارند ... تسلط ... بلدو ... این ... کزی ... و ... است ... مصمم ... شدند ... ممالک ... تسخیر ... انگلستان ... اهل

اسیر ... الی ... شد ... مردم ... آبا ... انگلیسیه ... نمایند ... ... زیر ... خلق ... آرام ... این ... ملکی ... انتظام ... صورت ... شدند ... میکوشند ... وجد ... و ... نبودند ... را ... انها ... سرداران

نهایت ... بلد ... این ... مردم ... احوال ... روز ... آمده ... جلوه ... ظهور ... منصه ... به ... آن ... عکس ... بلکه ... آید ... نمی ... میسر ... است ... التیام ... انتظام ... مقصد ... و ... وفاق ... اتفاق ... مبنای ... که ... باهم

انگار ... بیگانگی ... ب ... انتها ... را ... جماعه ... این ... اینکه ... اول ... آید ... کرده ... مرور ... باجمال ... تعالی ... الله ... ان شاء ... که ... است ... چند ... جهات ... احوال ... این ... ولی ... شد ... مکمل ... تام ... مرحله ... ملک ... این ... در ... تحمل

آن ایشان ... ولایت ... در ... چه ... است ... تسالی ... دیار ... ملکداری ... قسم ... این ... لیست ... دید ... قواعد ... خراج ... تحصیل ... ضوابط ... از ... تمام ... سیاست ... در ... دیار ... این ... اوضاع ... و ... رسوم

فاتحه ... جدا ... تو ... زارع ... رعایا ... دهی ... ولایت ... ازراعات ... باج ... اسد ... نزد ... مطلقا ... نماید ... پادشاهی ... سرکار ... عاید ... سال ... بسال ... سال ... سلطانی ... خراج ... که ... مالکدار ... زمیندار

و خالصه و جاگیرات در ممالک اینها مروج نیست الحق فقیر از دانایان این جماعه شنیده و به ثبوت رسیده از غرفت و دریچه‌ها و بیوت و ظروف و اوانی
نقره و طلا و غیره اخراجات بطور تحصیل چیزی می‌گیرند و بالجمله در علوفه علما و امرا و رئیس و فسق بهمان روشنی غیر رد به این دیار رود چنانکه در سرای تغییرات
نیز اختلاف بسیار است لیکن حرام هم غیر است که درینجا جریمه داشته و برخی از تقصیرات است که درینجا سهل و اینجا عظیم شمارند و کذا بالعکس و امور دیگر
که در اینجا ضرور و رایج گشته و درینجا گاهی کسی ندیده و شنیده مثل شمار مردم هر بلدی از اهل و متمعج آنها که چقدر رسیده‌اند و چقدر مرده‌اند و اطفال چند اند و پیران
چند علی هذا القیاس و از اکثر امور بلکه جمیع ضوابط و رسوم نسبت بسیار که حصر آن متعذر و خلق این دیار را آن با صورت برآمدن و ملکه شدن آن اوضاع
و عادات نا ممکن و دشوار است و انگلیسیه چون نهایت دانا به این امور اند اکثر آن اوضاع را درینجا می‌خواهند در رواج یا تغییر اساس می‌شمارند دوم اکثر ضوابط
را که احداث نموده‌اند در دفاتر خود ثبت فرموده‌اند لم و جهات آن از مردم خودغرض غیر متدین شنیده‌اند در انتها با ظهار کفایت اندیشی خود و خوشنود
نمودن صاحبان انگلیسیه در هر ضابطه و قاعده حصول مبلغی ظاهر نموده چنان خاطرنشان نموده‌اند که گمان شود که ایجاد این قاعده برای همین تحصیل چند بلاد
و غرضی غیر از این منظور نبود و فی الحقیقه از خشیه بدرکت ابتدای آن عهد ترحم بسیار از ضوابط مقرره مردم شده طبع را همین غرض مانده بود و پس از آنچه
تازه وارد و راسخ نمو چیزی ندانسته‌اند اظهار مردم پیش آمده را صدق محض دانسته همان رسم العمل جاری آرند بلکه مقتضای هوش و فطانتی که دارند بعض ضوابط
را بسیار کریه و شنیع در ثبوت نموده‌اند چنانکه در رعایت احکام اسلام و رواج زنهای فواحش و اشتغال مردان بدین عمل مخصوص در شبیحه که از لیالی
متبرکه است روا داشته‌اند که احدی ممانعت فحش و زنا کرده در قتل و سیاست قوی درباره مجانین مردان کسر التیه شرع شریف روا نمی‌داشتند لهذا
بنسبه با آمال که طامع مال اهل مقدور ازین راه هم بابرکه و آفت عظیم بکیان میداشتند منع نموده برای امر داروغه قرار داده بودند که هر گاه چنین زنی ظاهر و آشکارا
شود و میان شهر فسق و فجور گردد از وجهی گران دارگیر شیعه مرتکب افعال قبیحه گردد دگران تیر ارسال پر لیالی بگیرد و نقاره و شرای نوازان را هم تابع و مامن
تحصیل تحقیق فرموده بودند که بی اذن او و اطلاع او در ضیافتی نوازند و حرام اوست التقصیرات فرموده محاکمه و انفصال دعاوی و دینار رعایای که اینها را باهم دگر
باشد عهده همان تحصیل بود و درین رسم مصلحتی بود که هر کسی در شادی‌ها بقدر لیاقت و طاقت خود اسباب نقاره را طلبد و از بوالهوسی شکیط ترقی به
بلدی اسراف تسلط گشته با اعیان و اشراف همسری بلکه برتری تجویز از ملی چند چنانچه مکرر شده شرم صاحبان ایمان هم رسیده و از غرض اصلی چشم پوشیده
فقط تحصیل مبلغی بدین بهانه و ارکان منظور داشتند این کار را هم وجهی از وجوه تحصیل گردانیده‌اند و صاحبان انگلیسیه بدنامی در ارکان این عمل را به
بالمره موقوف و ممنوع فرموده‌اند و ازین قبیل است احوال جمیع ضوابط اگر انگلیسیان که جماعه خردمند و از تعصب بیگانه بر تتبع فرد فرد در مآلات ضوابط
و قواعد مطلع شوند چه عجب که با صلاح آن التیه بکوشند و تغییر با لعمل آنچه بشدکرد و جره بعضی ازان قواعد و ضوابط است می‌نگارد تا ارباب هوش را آموزش
تیقظ و آگاهی گردد قاضی برای احکام شرعی مقرر بود که بی سبب و سیل برای هر که هر امری از امور شرعیه استحقاق باقیه باشد تحصیل آرد و از
بادشاه مشاهره و جاگیر بقدر معاش خود نمی‌گرفت با قید مجال آن نداشت که دامی و درمی بطور رشوت از کسی تواند گرفت و اگر احیانا ظاهر میشد
که یکی از جماعه مرتکب این شناعت گشته معزول از منصب سلطانی و ننگ اسلام و مسلمانی گردید مطعون طوایف امم و مبتلای غصه و غم همیشه ازان کار محروم در

در زمان عقبی مردم از مرسوم مسامحه که از اکنون از ازمنه الی الان مصطلح امیران در انقضای گذشته اجاره و تیجاره آن لعمل می آید در سرکی که در مسیح هر ساله ولایت مگو بخوز

احدی که رسیده شرع و تبعه عوام مسلمانان از منفصل با خبر یقینی از خبره محض متضاده بی ایمان که معتقد مسلمانان هر خود علیا ذا بالله چرا احدی بود در مسیح ملحدی که

ضمن عقاید مرام است به بجای می آرند ظالم نمایان و اسکار انتما تبدید ترسیسی و استمام آن ببد نیان الحال آن محرمات عصیان تقضات از جمله معتقدات

عوام اهل اسلام ضمان گردیده آنهار ایراد نمودن از آن اعتقادات از جمله محالات و تشدد را گذشته گویا در باره این بحث بدن است آیه کریمه ربنا ارنا الذین اضلانا

من الجن والانس نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا من الاسفلین از جمله حجرها التحجیر مبتدعه مرتکبان مذکور یکی این است که اگر کسی از عرایای مسلمانان بمیرد نابالغ یا صغیر

بر ورثه متعین نماید دو صیه که قاضی متقرر کرده رساند با عتقاد آن که مکان سجل معتقد است ایمان اگر در آن مشیت از خانه شخص مرد را متهمین و در آن تخصیص صاحب تجزیه

اگر مفقود زمین داده دو وصیه مذکور ترسانده بوسیله عیال و اتباع و حتیان خسیس زمانا که انفراز اموی باجر آن به مسجد بعد و اگر آب را دانسته برسند تا آخرت برد

بازدید در قطاع الطریقی با درش دوام با بیع ملکوکات وجه مذکور بقاضی رساند و خود را از آن طلبه رها نماید و همین صورت است در ختنه پسران و نکاح

دختران که جبرا بلوغ رسیده بسالها کرده دم منتسبه از ختان در بنا کرده میماند یا وجهی برای رسوم شادی و آن دل ازان وجهه بوده نا قاضی اگرچه عمری اگر نرسد هم

تعمیل آن رد کارها مگر از متعدد آن نشست و بسبب همین تعدیة اگر کسی را بد عمارسی آید و ختنه و نکاح میسر نیست و کسی را که تیقن دو القای انها

نبیند بر قید هر به اسلام اند در سی که رساله اجاع رجوع آمد با صدر رسالت رشوت فاضل را با حل را حل را مکابره دادند دار تن قبیل مظالم بسیار است که ذکر آن طول

لو طایل است صدر الصدور و دیگر صدرهای صوبه و سرکارات برای امتحان قضات و تجسس احوال ارباب استحقاق زراملک و از تبعه متونه انه

تا قاضی جاهل از شرایع و مسایح اسلام خود را الضرورت از اصل و فعلی است تجویز ز و مرزیر قضای جای نگردد و ارباب فتوی در ایمان و یقین بدارد

جراد از حرمت بی بهره باشد در سرای گرفتن اراضی و املاک که به عجره و اهل استحقاق فرستند و غیر مستحق حق خود را در زمره تحقیقین منسلک گرداند و یکباره که

مرحمت شده به متعدیان متغلب بمکر و حیله از و وارث و در ادعیه متصرف اند به تقریر مالک متصرف اراضی مذکور نشوند و با بعض اراضی ملک از زمین جامع

را در تحت تملکات املاک خود در آستان نشیند و مثل این خدع و تلبیسات عمل بیاورند الحال کار صدارت را که بجای طاعت رسانیده و تمام از

ضیاع تحت ظهور السیر نیک بلمعید بی رنگان نموده خرج چرا از آن سکینت از راه بعض و کین ایشان آمده و در سوار سی به برادران خوف در هر اس حضور دو دو مظالم عام

بر دو شخص حق دیده را د الحمد لله که الشمس فی وسط النهار از ارقام و اظهاری تبیار و مستغنی است دگر تر بیانات احد که ساب آیه دارات و اطلاع بر ظلمها که درده

برده نام صدارت تعمیل می آید اجمال نتیجه صدور سابق و ملاعین لا حق که تمام اشتهار زبان جاریه و قایع نگار گذشته رسید تا قلیل وجه که مکار

ایام سلاطین معدلت آیین ز باطمنان حسب عدل این معین بود مقرر داشته آنچه این سیر تحت مستقل انتر وجه و مرسومات صدارت که باهر ادراک صید

وجه به ادو بود بی و چهار از روبیه آید هزار از سکه جالان میدل راضی بود و برین اهم بی انتسی و سادات دستوف گرد ارتید اثر دیعالی

تفضل خود نماید که تو خبرل بیاد در دیگر سر وران متعذر به گیه جمیع سادات و صوالطالب برده و در تیمه دو ما بیکبار برای استماع احوال

غرباء و ستمدیدگان ساعتی یا دو ساعت مقرر کرده بار در سی هر گونه مظلومان بر دارند تا خلق خدا و زشت رفته از فرقه ها که با انواع محن و بلا یا مبتلا

مسلمانگر قسمی با درستی عمر از صدا نداز ندار مصائب بی‌منتهاهای و رستگاری یابند فند و عونک یا ارحم الراحمین دلیقول اللهم آمین دار و عدهای عدالت
و عمله آن برای این کار قرار یافته بود که هر یکی از حجره و زیر دستان ارباب اجال و صول بحضور امرا و سلاطین هر وقت منعقد بود دار العدالت و ارباب عدالت بعد
تعیین شماره جاکرات لدی الحال و رشن انها مقرر شدند تا در حاجات معین از اول روز تا قریب یک ثلث آن نشسته گوش بر آواز مظلومان باشند هر که
حاضر آید و از کسی شکایت نماید اگر مدعی علیه مرد مشخص بود طلبیده ایستادن او در مکان مناسب و لایق قدر او نشست و کیل او را و الا خود شخص را طلبیده اطراف
تقابل و استماع نظر به شنود اگر امر سهلی است بمصالحه و رضای طرفین انفصال دهند و اگر امر عظیم است از گواه و قسم و وجوه دیگر که در تحقیقات باید حق
تنقیح نمایند و در هر هفته دو بار که امرا و سلاطین بخصوص همین امر دار العدالت نشسته عمله عدالت مدعی و مدعی علیه را مع گواهان و صورت حال تحقیقی که انها نموده اند
در حضور پادشاه یا ناظر صوبه یا فوجدار هر سرکاری که قضیه آنجاست حاضر آرند و احوال را التماس نمایند تا سلاطین و امرا خود آنرا علی
ما هی علیه دریافته تحقیق و تواریخ داشته انفصال نمایند اگر در آن مجلس منقح نشود اجلاس دیگر میکردند و بطوریکه در خور اوامر پادشاه و امرا میگذشت تنقیح نموده
بعد تنقیح قضیه انفصال میدادند الحال عدالت و چه عمده برای جلب منافع اندک مردم آزار در خدمت گزر می‌نمایند بلکه بخششها داده و وسیله‌ها
برانگیخته می‌ستانند و حاکم را با کسی که رعایتی منظور باشد اگر یار او عنایت کند چه در قبیل از این در ما همه دار و عمله و اتباع او و عمله عدالت از جای او بود تحصیل
آن بود و اصحاب خدمت و عمله متعلق او در مسجد و در ایام بکام خود رسیده از رها خطرها اندوخته و کسی تمی رسید که در عدالت دیده تحصیل را رعایت
ببخشید مردم با دین و دیانت جرات بقبول این کار کم می‌نمودند که چون حق الناس است مبادا هیچ ضرر اشغول الذمه گردند و امرا و سلاطین به تخصیص تمام
متدینین را بهم رسانیده کسانی را که خداترس و صالح و حق‌شناس میدانستند برین کار به سماجت و ابرام میگماشتند و زیاده تر از جمیع امور در باب
خود که شوره می‌نمودند که انداد حتی المحل آید و بر کسی از کسی ظلمی رود و در هر کاری متدینین و هوشیار را کارگزاری سپرده اند که از طرق رشوت وادار
منظور داشتند و کسی را مرتکب گفتن بدتر از کشتن بود و لقبض این تقیدات و تربیت مردم نیک خصلت بهم رسیده آن کسی بودن از محال عظیمه
بلکه قریب به کفر میدانستند الحال از جمله صفات حمیده و عمده ترین کارها انها گردیده بعض حکام و اتباع چه با این قسم مردم اند همین کارگذار
هوشیار میدانستند فاعتبروا یا اولی الابصار و رسائی عرض با پادشاه چنان آسان بود که با انهمه اهتمام و تاکیدات اگر احیاناً بر کسی ستمی
میرفت مظلوم از دو ماهه سه ماهه راه خود را بپادشاه رسانیده و ادراک حضور و اظهار حال خود نمود هر چند ضعیف الناس می‌بود داد حق
خود را فوراً می‌ستاند الحال که ارباطه مردم را رسائی بگورنر دا انگلیشیان مقدر نیست و ارباب انگلیشیه ملاقات با مردم این دیار کم میکنند و اگر یکدو
دیدن مقصد را کسی را احیاناً بنابر وسیله و سببی میسر آید چون التفاتی باستماع احوال خلق این دیار بنابر اشتغال امور عظیمه ندارند و عمله این قسم
که در قرب و وصول احدی از قسم سپهرگان الصاحبان اقتدار بنابر کسب استار خود تمی خواهند باید دید که کار خلق بیچاره این دیار تا بکجا کشیده و نتیجه حال
صد خواهد انجامید شاید با احوال مردم این ممالک که همه رعایای ایشان اند و حق تعالی این جماعه را حاکم و مالک گردانیده بپرداختن و کار انها
امر عظیم تمی شمارند در عمله که مقرر نموده اند اعتماد حال انکه حکام را ازین عظیم تر امری نیست و گفته اند بدیوان سپندار فریاد او که شاید که دیوان

داد اگر ٭ الحمد لله که در این اواخر سال بود که بجهت رهایی دوازده هزار قسم هری از گرفتگی عدالت از نو صدای از دست شدید این آباده صاحبان انگلیسیه بکار مامور سلطنه المجتهد

تحقیق این انصاف حالی این دیار میسر آمده اما چون جمله را تتبع اصحاب مذکور همان شیم انحصار کردم آثار و زمام مهام انام بوسیله نیابت منصب ارباب حکام در زد دارایند

در دست صاحبان مامور رسیدن بجمیع امور نیابت و حقیقت نمی توانند شمر هم آنکه همان آتش در کار است اللهم اجعل لعباد ک المضطرین فرجا و مخرجا **مکتب**

برای تجربی سنگ و زر در بر آورده عین دخالت کمال از تر از رو کسی عذاب را اخباس دیگر مقرر بود با شر خدا بخشی جا و صاحب خبه دیگر از در بیع و شرا باشند

و زر دوستی گان در سر بر خیز و فرش اشیاء عین تماشیند تا دیدنی و گوشمال بی باکان شیر تسلی بخت دارند سه نامردم در تار و بار بازار با مست را الغفیل گردند و هر روز در بازار باده

گوهر در بند را ز هما را این درست در کار است نمی تابند و بهای غفیعه در عبور مردم در کوچه و بازار که صدر نشین دارند دست زبان و صدا و نوای شغلگاه

در امن و امان بگرده بجان نیاشند اکنون بر سر میگذر خصوص محصول معلوم است سو غنی را بدر میگذرند و در یک شهر با که در یک بازار نرخ یک جنس متفاوت به چار

دکان در چند قدم راه خلق بسیار دارد در دستگاه زن علی هذا القیاس از همه گرانتر به تفاوت را خلایق بهم سانید که حصه خوانان نمودند تمام بازار جا

سکه بهره گوشه در عین راه ها اجلاف است خصوص حکمگاران نفاق بان جمله صاحبان تسلط چه کار را تلخی حرام بیش الحمد لله مدار بالاصحاب بقدر احتیاط

اتفاق همدیگر در حمایت ولیای خود که حاکم و مقصد آن اند الحیل در کوچه و بازار شهر را افتاده در سر و دستار و بر در فرش قی آلوده بر سر شان بکلی طرف که بر این

تجربه ایم تعبیر اند هر برج و باده که میخواهند میگویند و مردم ابر و طلب را از دست شغلگان بی ادب بازار رها بر آمدن دشوار و نامعاودت نمودن

بجای خود استعمال با و را دارد کار است که او تعالی از شر اشرار در حفظ و حمایت خود نگهدارد تا شریح اکبر آباد را به خود در ساند **در وقایع و سوانح نگار و هر کاره**

برای نگارش احوال در هر صوبه و سر کارها و حکله های آنجا که محل حکومت و حاکم نشین بود مقرر بوده اند تا هر چه در امکان و مضافات آن سوانح شود در احوال

تمام روز و شب بنام در سوانح تمام شب اول صبح نگاشته بحضور بادشاه ارسال دارند و ذاک مشعور بود که در نهایت جلدی با قبل از اوقات اخبار بحضور رسد

و در ازمنه خلافت صاحب قران کامل الاطلاع بادشاه بود دلیرش ساند و مفصل اخبار که در سلسله علم صوبه بود در نظر میگذرانید و آنچه عرضی انهار آید بادشاه بود

کسی که سرکشی شود بادشاه از آن ده میخواند و چاره هر امر که در تمام سید الست می نمود بادشاه را احوال هر کس معلوم بود که با او دیگران و دیگران

با او چه کرده اند و قلدری ها و فلیل چه میخواهد که البعل از دو طلب جان بود که قبل از رسیدن العرض ارباب حاجت چون بر احوال اینها از روی وقایع و سوانح

بادشاه خود مطلع میشد احکام از آن تمام حکام میرسید و حاجتمند نشسته به کام خود میرسید و اگر محکوم میگشت که اهل اخبار مثل وقایع نگار و غیره با

شاهزادگان و امرای عالی شان و بالجمله با کارکنان و مقتدران را که و غیره را داد در اتحاد با امید سود و بهبود دارد در همان وقت از آن کار منزول از کار

اند دیگری منصوب میشد چنانچه عبارت یکی از رقعات عالمگیر اورنگ زیب که به اسد خان آصف الدوله وزیر خود نوشته این معنی گواهی میدهد و آن **رقعه عالمگیر**

فرزند زاده محمد معز الدین سفارش فلان در وقایع نگاری برای او تحریر داده از آن کار تغییر باید نمود که این وقایع نگار و وقایع نگار نامرد **جوش** عرض

آمده هر نوشته شد صد حیات از دل بسری در یده شد و محمد معز الدین نوشته بود **الظاهر رقعه** فرزندان که مزاج شناس من هستند سفارش وقایع نگاران

دانسته اند اینها می گفتند حسب الالتماس رعایتی باو به عمل آید اما از آن کار تغییر شد آینده از کار چنین امور نباید نمود ٭ **القصه** چون در ملک داری

در ملکداری اهم امور اطلاع بر احوال بلاد و عباد است و غرض از آن آرام و آسایش خلق خداست که او تعالی سلاطین و حکام را راعی ایشان مقرر فرموده تا مهام
مردم را بهتر از [illegible] بدست ایشان سپرده و سرمایه آبادی و انتظام ملک همین است لهذا جهانگیر بر همین کار معین شده اند وقایع نگار سوانح نگار خفیه نویس
هرکاره تا اگر یکی در وقتی بنا بر غرضی در ارقام احوال خیانتی نماید دیگری براستی و درستی ارقام اخبار خواهند نمود در صورت خلاف اخبار بعد تحقیق
زوال تخلف خاین و کاذب سزا و جزا رسیده از منصب خود معزول و از آبرو و عزت محروم و ممنوع میگشت الحال در بلاد و دیار هند اعظم در هر قصبه و دهات
نوکران زمینداران و عمال و جمیع کارکنان و کلاه تحصیل متعرضان و فلانان خود را بصورت ملازمان حکام ساخته انواع ظلم و فساد در بلاد و دیار و عباد می نمایند
واصلی تا بر پرسش تمامی هم تا انجام و سزا چه رسد باید دید که با این حال احوال ملکداری و رعیت پروری از کجا یکی رسد با فوجداران تا لی قرینه [illegible] دارند
و از جمله اعاظم و معتمدین از ایشان احیانا در کارهای سلطانی دخل امری [illegible] جانفشانی بر صوبه داران [illegible] جسته کارهای عمده را به ایشان [illegible] سرانجام میداده
که موجب حیرت همگنان و [illegible] بی نهایت حضرت سلطان میشدند و ایشان در هر صوبه بقدر [illegible] از زمینداران اینجا معین [illegible] میشدند
بعضی از ایشان هزاری منصب ذات و چند صد سوار و بعضی هزار و پانصدی و بعضی دو هزاری و برخی دو هزار و پانصدی و چندی سه هزاری تا چار هزاری
منصب ذات و سواران [illegible] لیاقت او و حاجت کار سرکار با جاه و حشم و نقاره و علم در جاهای معین که فوجداران [illegible] صوبه [illegible] در هر یکی [illegible] سلسله
و ارکان [illegible] نسل منصبداران و بخشی ایشان و سوانح نگار و خفیه نویس و هرکاره و [illegible] و بعضی صدر و محتسب و دیوان پادشاهی و دارالقضا و کچهری
مردم سپاه و پیاده های برادری [illegible] تقرر شده انجا هم بلند [illegible] برکار خود در آنجا معین [illegible] بادشاهی سرگرم و کسانی که [illegible] از مفسدان [illegible] نبود که از ان [illegible]
را برطرف سازند و معزول توانند نمود و در معاملات مالی و خالصه [illegible] با دیوان پادشاهی و منصبداران و بخشی ایشان در کار [illegible] و تادیب و تنبیه مفسدان [illegible]
فوجدار [illegible] فوجداری آن بود که هر جا زمینداری صاحب [illegible] باشد از احوال او خبردار بوده نگذارد که فوج نگهدارد [illegible]
[illegible] با قلاع [illegible] برای [illegible] اگر احیانا در غفلت [illegible] امور مذکوره بر زمینداری
[illegible] باشد اسباب مذکوره را [illegible] و فرمان [illegible] اگر اطاعت نموده [illegible] را [illegible] نگهدارد [illegible]
[illegible] دهد [illegible] نماید [illegible] بکار برد [illegible] اطاعت [illegible]
[illegible] کند [illegible] نگهدارد [illegible] اگر [illegible] الامکان
اخراج [illegible] حکم حضور [illegible] نگذارد که دخل و تصرف نماید و اگر [illegible] در حضور فرستد [illegible]
نگهدارد [illegible] حکمی [illegible] مطابق آن عمل آرد [illegible] زمینداران [illegible] جاگیرداران و ارباب
املاک [illegible] و [illegible] در هیچ جای [illegible] ایشان [illegible]
خلاصه [illegible] باشد [illegible] و اگر احیانا [illegible] است که مفسدان اطراف
با او ساخته جمعیت [illegible] فوجدار [illegible] فوجداران دیگر [illegible] اطلاع [illegible]

پادشاهی دارالسلطنه روم می‌پیوستند و بالاتفاق همگی تمام آن سفر در جنگ و جدال و حرب و قتال با عسکر روس میدان جمل می‌آوردند و هیچ یک از ایشان

را مجال نمی‌شد که در خالصه پادشاهی یا جاگیرات داخل گردد و التماس مردم با صدق نفس توانستند کشید یا دلی جاگیری را توانستند نگاه بدارند محل دارالخلافه

فوجداران صوبه‌ها دیگر خود تغییر را اطلاعی نیست بعضی محالات متصرف بیاد رفت و در ذکر آن چنین [illegible] آنها اسامی محالات فوجداران صوبه‌ها

و تعلیم آنها که تعهد در تحت [illegible] بر آورده و نشود و نماند [illegible] با طمان و حکام این دیار [illegible] خود هم حکومت داشته اند بنا بر این خود مستقل هستند

ذکر بعضی در ضمن احوال اینجا مناسب بود بنا بر عمل اهل آن [illegible] و قایع نگار داده آید [illegible] سرکار صوبه عظیم آباد که تعبیر [illegible] سرکار شاه آباد [illegible]

دیار و مونگیر و چنپاران و ساران [illegible] و حاجی پور مشهور فوجداران نشین بوده که با [illegible] عسکر از بیرون و دیگر زیاده از ایران

فوجداران اینجا سمع [illegible] پادشاهی جدا که [illegible] و این مردم انواع پادشاهی و [illegible] سلطانی بوده اند که اگر امور عظیمه روی می‌داد

تواب خود کفاف [illegible] ناظم صوبه مع گور جمع می‌شد [illegible] ناظمان در صوبه که با هم اتصال و قرب جوار داشته اند فوجداران

جمع شده [illegible] آن می‌شود [illegible] اگر حکمی می‌رسد [illegible] روس [illegible] پادشاه و که جمیع [illegible] منتظم [illegible] مشده تعصبی

از امرای عظام پادشاه [illegible] عالیمقام [illegible] اسباب فراوان [illegible] و با اینها احکام پادشاهی [illegible] محافظت ملک و حد [illegible]

و اینها [illegible] کار [illegible] سرکار [illegible] در این [illegible] اگر کسی

قصوری می‌رفت مورد غضب سلطانی گشته انواع [illegible] [illegible] مجال فوجداران

درست با بن [illegible] اسلام آباد چنگانو [illegible] رنگپور راجمحل [illegible] بردوان

[illegible] در [illegible] فوجداران [illegible] سلطانی [illegible]

[illegible] اینها رعایا و برایا [illegible] کمال انتظام بود [illegible] پادشاهی [illegible] دعاگوی

بقای عمر و دولت [illegible] لطف و رحمت [illegible] دوست و دشمن [illegible] بقای سلطنت

[illegible] النصار [illegible] پادشاه و ارکان [illegible] سبب ملک آبادان [illegible]

دولت [illegible] اسباب اقبال مهیا [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] پادشاهان [illegible] پادشاه

[illegible] پادشاهی [illegible] انتظام ممالک محروسه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اخلاص و اطاعت [illegible] فوجداران [illegible]

[illegible] سرکار [illegible]

مطیع و منقاد بوده غفلت و بطالت را روا نمیدانست و بر احوال سکنه این ممالک نهایت اشفاق و عطوفت منظور بود و در نهایت جنگ و فیسل از نواب شجاع الدوله و سلاطین
سابق به مقتضای ریاست بحسب بندوبست نکشیده و همه را از خلق خدا دیده میشود و عزه فی الحقیقت مع بیت الله تقدیر لیاقت کار اقتدار و اختیار رسیده اند چنانچه منصب داران و عمده اهالی این دیار بی
و ناظمان صوبه و سالار فوج و مصاحب در امور عظیمه می بودند و بعد ازین در دولت انها بهره برداشته در کنف عاطفت و تربیت شان می آسودند و فی الحقیقت پادشاه و
هرکه در مرتبه او باشد در دنیا ظل الله است باید تحلی باخلاق او باشد چنانچه او تعالی سایر بندگان خود را با اختلاف ادیان و مذاهب در صوری جیدی از ان
برداری می پرورد سلاطین و حکام هم همچنین بوده بهره در مستعدان نگه میداشتند و در رسیدهای تحصیل اینجا در همین جا مقتضی میرسید ازین سبب ملک آباد داران و مردم بر پاه همه در دولت
خواه او بوده بدو بانها زبان در ستایش انها می آسودند و فارغ البال زندگانی میکردند دیگر قلیلی از حقوق نیز رسیده از انشای عظیم آباد و فیسل هو حضور پایه و اشغال انها منتادی و
متصرف میشدند بار هم حیثیت بود تا انکه مهابت جنگ در گذشت و سرسرای دلهای او فیسل ارد در گذشتند و سراج الدوله مغرور و میر محمد جعفر خان
از دین و خرد دگر و اتباع او هم رسیدند و جمیع ضوابط عدل و داد در برباد رفت والحال که انگلیشیه باشجاع نام فوجداری و در یافت آنکه در زمان سلاطین
سلطنت آئین بود از رهای خطیر برای عمله این کار را سرکار بخشیده در اکثر ممالک محروسه خود مقرر داشته اند برای فایده تحصیل بلکه موجب ازدیاد ظلم و تعدیات
بر سایر عباد عموما و خصوصا بر ساکنان بلاد عماره و قصبات مشهوره که دارالحکومت و فوجداران است گردیده و فغان مظلومان در همین اندک زمان به آسمان رسیده
کار بجای باید مطلقا از دست انها بر نمی آید بر شیدار انشای عمده در جای خود چون الحال مختار و مدار المهام جمیع امور دانند کی سررد الطاف اصحاب انگلیشیه بر جلد و ضوابط
و دستور ایام سابق اند با هر که هر چه میخواستند میکنند و از قتل و غارت زیر دستان خود را مستحق نمی دانند فوجدار الحال تنبیه که با انها سر در دو احکامی
فرماید با داد دستم ستمدیدگان از ان ضعفا ان رسانند یا استرداد مال کسی را که برده اند از دست انها نماید و اگر گاهی جایی دست شان رسید و چیزی از کسی
برده اند مشترک در عیج خود منصرف گشته اصدق منقول می سیم سعدی رحمة الله تعالی گفته شنیدم گوسفندی را بزرگی رهانید از دهان و دست گرگی
شبانگه کارد بر حلقش بمالید روان گوسفند ازوی بنالید که از چنگال گرگم در ربودی چو دیدم عاقبت خود گرگ بودی
انتها منحصر است بر اشخاص بلاد دانکه مشهوره که الحال فوجداران نشین گردیده با مردم انجا بهر حیله و اتهامیکه توانند کاوشها نموده چند بلوس را اموال جمیع نمایند
و اندیشه پرسش مطلقا ندارند چه وسیله و وسایط مستحکم به پیش روی پیش خود دارند و اصحاب انگلیشیه را خود می شناسند که اتفاقی مجال شد و ستانیان درین
کار نمیشد یا نیز با گورنر جنرل بهادر و انگلیشیان میقیدر راه با دیدن ملاقات و مجال مکالمه و عرض حاجات است از تمیز یه جمعیت خاطر بهر قسم که توانند در هر
حیله که دانند تحصیل صداراهی نمایند بهمین قسم کار که قبل ازین زمان در شهری از دلی کوتوالی با امور گردیده بکوالی و نصفت متسب داده بنظام
می زیست فوجداران با نام و نشان که کله بخورشان با آسمان میساید خلقی را با مال انواع ایذا و اضرار خود را بدنام و رسوا کرده و بازار
ساخته ظاهرا انکار بکیه از طرف کمپنی کلکته دار بنگاه گورنر جنرل بهادر با مورند همین در گاه است که در بلاد مشهوره ظلم و کمپنی نقاع و رهزنان
و عیاران راه تیار بند و مباشر این عمل هر گاه در ذر انشا رساند و در مفصل هم احدی قتل و غارت هم ذا نتوانند نمود و بدارک در رسی و زنا
و خون ناحق در مفصل و شهرها دهه ان است این قدر کارها در عهد مهابت جنگ و فیسل از ان هم در شهرهای عمده کوتوال و در مفصل عمال هر از چند

لیکن از اوایل بسیار از خوبست که سابقین قدر است که عمال سابق همین از آن و کونو در میان ایشان جمع فرق بر سر تقدیم عاملان از این نو حیدر آباد سپهر

خصوص بنمایند که چنین خواهد شد که در هر گونه سیده تبر آمد و همه که ... در این کار جمعیت از انتقالات عمال با تدبیر ... و آرام ایشان از نوع داشتند ... سهم و ظالم محال

میان ایشان در سرحد بباد زر گوش بگو نا اگر ... در صد داده از ما ... در بر سر ... حقیقت داده خود نام ایشان و کاه ... ایشان ... اگر در جنگی که مردم اعزه

جوان در حد خود از مردم ... معاملات ... تکبر سلطنت و ... در سایر و ... خود بسیار ... یا غل بحرو

کلینی از اصحاب ... از محلی شد ... بر سبیل اجمال ... عرض حال ... شده بود کار ... در برای کدام که ... صواب الطابق

در آن بلاد مردم ... بسیار کثرت موجب ... اتفاق ... عظیم استقلال ... جهت ... دار در ... ما ... بیاید ... اوضاع کرد

تحقیق ... اسباب ... خود ... تنظیم ... محلل ... بطوری که ... بایشان ... که گوش ... سنگار ... قنات ... نگاه

مقصود ... یک جهت ... در ... ملکی ... این ... از زمان ... اصحاب ... **اول** آنکه از زمان ... سیر آید ... حالان

کسی ... باشند معین ... از ... کثیره ... اشخاص ... بیک ... ملک ... این ... وراثت ... مالکی ... اولاد

معین ... تخصیص یک ... در ... است ... معین ... لهذا ... شد ... گرفتی ... ایشان ... شریک ... خود ... سالی ... اشخاص ... از ... خود ... است ... دارد

زیر گوش ... کسی ... زیاد ... سال ... تبدیل ... خبایه ... سیت ... خواهد ... از ... بر سر ... انقطاع ... باید ... اگر ... سال ... ایشان ... حاکم

همیشه ایشان ... باشند ... کار ... همه ... است ... عیار ... کسی ... اختیار ... دارد ... اعتماد ... کار ... باشند ... تشخیص ... باستند ... گذشته

باید ملک ... باشند ... همه ... گذشته ... ویران ... در ... است ... مردم ... عادم ... بنا ... ماند ... مستور ... مالک ... تمامی ... هر گاه ... دیگری ... خود ... غزل ... اندیشه ... همیشه ... متنازع باهم

خرابی ... ملک ... خواه ... باشد ... خواهد ... خواهد ... امکان ... خود ... استماع ... آرام ... مالک ... غیر ... تواند ... آبادان ... چگونه ... باشد ... مالک ... همه

از آن ... کرد ... خواهد ... احتیاط ... القدر ... باشد ... اگر ... برسی ... اندیشه ... داند ... اصلاح ... و ... بمانند ... خود ... دیگران ... استماع ... برای ... خواهد که ... ندارد ... آن

خود ... هوشیاری ... اعتماد ... کسیت ... ارباب ... دیگر ... کوشیده ... جنگ ... جلد ... در ... سنگ ... اسکن ... دولت ... اعتماد ... گوهر ... این قدر ... این ... نگردد ... عایه ... براو ... خرابی ... بنامی ... در

کسیت ... ارباب ... که ... حاکم ... بر یابس ... بسیار ... هم ... بایه ... عمل ... حال ... یا ... کسی ... در ... متردد ... الحال ... دیگر ... خود ... با ... آنها ... عادت ... تسبیب ... التفاتی ... متردد ... دولت ... سجاد

اتباع ... احوال ... انجام ... می ... یکی ... یابانش ... باید ... در ... باشد ... بک ... گاه ... کار ... اگر ... موجب ... نفس ... بر ... دارد ... شرسی ... با همدیگر ... که ... بسیار ... در ... آورده ... بجا

تسیم ... همین ... باشند ... می ... الحالی ... مسامحه ... اهمال ... از ... بیداد ... کسیه ... گوش ... سعی ... همین ... تقریر ... منصوبه ... در ... انتخاب ... تقسیم ... تجویز ... که ... صلاح ... در ... چه ... است ... سزاوار ... بر ... تیر

باشد ... تحصیل ... غزل ... آز ... کوشش ... خود ... کار ... در ... همیشه ... ندارد ... هم ... مدت ... امید ... آنها ... باشد ... نبیت ... انفراد ... استقلال ... بالاد ... حاکم ... و ... انجا ... مالکی ... در ... متنازع ... باهم

گردد ... و ... کسبه ... ارباب ... خواهند ... حکمی ... انجا ... از ... دارند ... بنگارند ... کسب ... در ... تر ... مجبور ... باید ... شود ... متنازع ... باهم ... معاملتی ... در ... اگر ... که ... است ... دیگر ... علت ... ایشان ... از ... در ... علاوه

دالد ... مکانیات ... و ... صرف ... بر سر ... مالکی ... تمامی ... کار ... علاوه ... اعادی ... با ... حروب ... مالکی ... تسخیرات ... عظیمه ... امور ... جمیع ... برای ... نه ... است ... در ... خود ... اختیار ... با ... کارها ... جمیع

د ... کسبی ... کارخانجات ... انجام ... رسم ... در ... کرد ... اخراجات ... حسابها ... تحریر ... و ... اند ... ممالک ... این ... جمعی ... در ... نشان ... در ... که ... توام ... از ... خواهان ... برید ... علیه ... تدابیر ... و

225

کار حاکمات کمتر و تمهیدات حاکم صلابات در داخل ممالک مقبوضه مسخره بر دوش نمیست خود گذارده فرصت نوشتن جواب آنها ضبط داران دادن احکام در کارها نه دارند
از جمله آنچه صرف در شهر بندر و صیت یافته بود آن جوابی نگاشته شد و الا بیشتر کارها سالها معطل اند با آنکه متفق علیه آرای کونسلیه های اضلاع است با تخصیص
کونسلیه به تدبیری بر مقابل خود عادل آید و در اراده و لیاقت اجرا یافت صواب نشده باشد به عمل می آید بر صاحبی از بن اصحاب مدار المهام هر جا و هر کار که
مقرر شود اگر زمام انتظام امور آنجا با او مخصوص و او فرمانی ممتد یا اختیار و قدرت از خود بتقیین متعهد باشد در بدایند که بسیاری بدین بلد و کارهای آنجا از من خواسته شده
بلد مزبور و کارهای آنجا را از خود دانسته البته همگی همت در انتظام و استحکام آن کار خواهد کوشید و با بدیشه از پیش آنکه چرا جا بجا و آنجا کمتر بد برفت و در فقه
حال رعایا و آبادی ملک به بسیار اراضی به تقصیر نخواهد گردید و بدین سبب بلد آباد و در خود هم فواید عظیمه توانند اندوخت و در صورت اجتماع اصحاب که بکونسل و کمیسیون
نسبیر مشهور و هر یکی نسبت حفظ تقصیر دیگری نموده از همه گرنشکی خواهند کرد و هر یکی خود در امتحان و تمیز آن کرده از آن تقصیر بطرف دیگری خواهد نمود و در از منه سابقه
از ابتدای عالم و خلقت بنی آدم هر گاه افواج و اریات دیگر با این سرزمین آمده مسخر نمود کسانی که اراده اقامت نداشتند و صل و غارت نموده علم
سعادت بر افراشتند انهار از خود کاری با این دیار غیر از تحصیل زر بهر صورت که میسر آید نمود زدند و گر فسند و رفتند و کسانی که تهیه اقامت و بار در اینجا
نموده رحل اقامت انداختند این ملک را مملکت خود و مرکز دولت دانسته تقیه سیف را ضایع نکردند با قیت استمالت نموده رحل اقامت انداختند
در کنف عواطف خود جای داده همگی همت بر رفاه حال آنها مصروف داشتند و در آنچه آسایش و بهبود مردم بود دقیقه فرو نگذاشتند تا آنکه زبان توطن
با متداد کشید و توالد و تناسل روی داد و زبان بهم آمیخت اولاد آنها با مردم اینجا چون اخوان یکدل و یکزبان گشتند با وجود آنکه هنود از امتنا
و اکفای خود احتراز و اجتناب دارند و از مسلمانان نیز بنا بر مباینت مذهب بیشتر با ز بهم بسبب کثرت اختلاط کارها با خدمت و اوضاع یکدیگر امید و وحشت
و نفرت از میان برخاسته با انس و الفت انجامید و تدریج چون شیر و شکر با هم جوشیدند و در انصرام مهام همگی با یکجان کوشیدند اولاد هر یکی نشأه بزرگی
نشهرت یافته مطاع لازم الاتباع شدند و مسلم گردید که هر کس طریق ضابطه در اطاعت او جان و احدی را در سر و ری با آنها برابر نمیدانستند و شاه و مهر از گان
این مملکت را ملک خود دانسته رعایا را بجای اولاد بر ورده در مواقع خصم از جمله اعوان و انصار باشند و اعادی را محاربت و با وری تطاولها نمایند
رعیت و خدمت اگر بروری بکام دل دوستان برخوری و برای از دیاد جاه و دولت خود کثرت و رفاه رعایا را آبادی ملک دانسته
انهمام تمام در ترقیه حال و انصرام امور آنها داشتند با این سبب ملک آباد دان و عموم خلایق شاد مان بود با رعیت صلح کن و جنگ خصم ایمن نشین زانکه
شهنشاه عادل را رعیت لشکر است فقیر با این سلوک نیک و تدابیر سلوکی در جزو شاهزاده عالی گوهر که پادشاه عالم پناه عصر ما است با جماعه انگلیسیه چه خود
دیدیم و گوش خود شنیده اول که خبر آمد آمد پادشاه مذکور در صوبه عظیم آباد رسیده هم استهار یافت عامه رعیت و سکنه شهر ان آنکه جابی از ریاست دارد القه
عنایتی از خوان انس نشیده شنیده محض بتقصاصی احسانهای سابق آبا و اجداد او که بر خلق بود دلها اختیار دعاگو و ظهور حبوری او بودند چون رسیده و مکلفها
ظاهر از عساکر او و اعراب ایشان بر مردم گذشت در روسای انگلیسیه را از آن نهایت اهتمام نمودند تا لشکریان و اتباع ایشان احدی را از خلق
خدا نرنجانند در جهان لشکر ایشان بالسردار را تنها یا متعدد و کسی از خدمتکاران بیرون رفت ممکن نبود که بر کسی ستمی برد در این شاهزاده مذکور که ناینه

نظر به عظمت ایشان تمام ملک را دیدیم که نوبت بر باد شاه زاده عباس میرزا بر آن قسم وزیر دربار انگلیسیان نموده اما الحال که از بی اتفاقی صاحبان و تسلط بر ملک هندوستان

دستیاب شان این بیچاره‌ها آمده‌اند از زبان مردم گشته و به عکس احوال سابق گردیده است در سرکار بعضی از اصحاب انگلیسیه جماعه‌ای از مردم کاره از هر قوم که باشد

دارند به دیوانخانه و مدار علیه اگر از هم گردیده اول خود بخود نیز مردم را بنابر اظهار اقتدار خود به سلوکهای غیر مناسب برنجانند اگر عزیزی یا وزیری رسانید

زحمت را در سلوک خود را در سلوک یا وزیر سل کرده‌اند [illegible] و روا داشتن [illegible] و صاحب خود است از انواع ایذا و استحقاقات

با او نموده همیشه از همه که با صاحب برسد و منشی دیوان کارخانه خود و کتابه جمیع عمله با هم دیگر اتفاق در تزیید سپاهیان [illegible] خواهند ظاهر نموده

انجام میدهند داد و [illegible] تماشای قدرت از دیگران اند زهی صاحب سرکار علیحده و همین تیسم عمله جدا گانه دارد هر چند حاکم جانی که [illegible] باشند

باز هم بر جا بر حاکم است از احوال عمله جات که مذکور شده مردم این دیار را که بر حکام رعایا دارند باید دید که حال چگونه خواهد بود [illegible] از عهد [illegible]

چنین صاحبان و عمله و اتباع ایشان بیرون تواند آمد **در دم اختلاف تمام در السنه و اکثر اوضاع و رسوم** زبان که مقصود [illegible] تکلم [illegible]

واسطه اظهار سر ای [illegible] است فیما بین اهل هند و انگلیسیان [illegible] اکثر اصحاب انگلیسیه زبان هندیان نمی فهمند و انها زبان ایشان و بدین سبب

الفت و صحبت هندیان [illegible] عوض [illegible] صاحبان مذکور [illegible] توجه و تحقیق رخصت [illegible] کارهای [illegible]

مغایرت [illegible] زبان علاوه آن شده [illegible] در صحبت [illegible] فایده [illegible] دارند لیکن [illegible] هندیان [illegible]

خود [illegible] کند و اگر دیوان یا منشی [illegible] افهام و تفهیم [illegible] جان [illegible] رسیده [illegible] صاحب [illegible] از [illegible]

از جانب [illegible] حکومت [illegible] جماعه که حاکم [illegible] باشد [illegible] رسوم و عادات [illegible] مردم [illegible]

باید [illegible] است که کارهای [illegible] عادت [illegible] رسوم [illegible] می توانند [illegible]

خود دارند از این جهت اکثر اهل [illegible] و در تحصیل [illegible] که حاکم و مالک [illegible] الحال این صاحبان [illegible]

بیچاره‌ها [illegible] رجوع آرند [illegible] خود [illegible] از اهل [illegible] و [illegible] در زمان ایشان [illegible]

[illegible] خود [illegible] دارند و شاید [illegible] از اهل [illegible] باشند [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] از اوطان [illegible] رسیده [illegible] وطن [illegible] ساخته در [illegible]

[illegible] خود [illegible] اما الحال [illegible] که [illegible] محصل [illegible] می باید [illegible]

کشیده بیچارگان [illegible] رسیده و [illegible] حکومت [illegible] الحال [illegible] اختصاص [illegible]

[illegible] صاحبان انگلیسیه [illegible] استماع احوال [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] خود [illegible] دست [illegible] خود می [illegible] اگر [illegible] باشند [illegible]

[illegible] میکنند [illegible] مظلوم و ظالم زندگی الحمد لله که الحال [illegible] از دست [illegible] صاحبان انگلیسیه [illegible]

این تعدی بسر بوقت گذشت و روزگار اندکی بکام غرض بازگشت اثر دلنجالی در امور دیگر نیز همین قسم عسر را به یسر بدل دهد **سیوم اصلاحات در تعیین ارباب عمل**
و عقد معاملات در این دیار روز بروز ترقی ضابطه آن بود که احوال اشخاص و پایه و مقدار ایشان در سرای معاملت و کاردانی و حسن نیابت در باب هر کسی کاری
که لایق آن بود و از عهده سر انجام آن کار چنانچه باید بر آمدن بتوانست آمد و مهارت تمام در نشیب و فراز آن کار داشت بهمان کار منصوب گشت بنا بر این کارها رونق
یافته دنباله کار را رشته در دست می بود در دیوان صاحبان انگلیس این ضابطه مذکور نیست بلکه مدارج نوکری و پاس رعایت اشخاص منظور است و سابقه ملحوظ گشته با کار منظور نشود
هر چند اجنبی محض از سیاق آن امر باشد و گمان نمیرود که ترتیب امور مخطور باشند چه بکرر دیده شد که شخصی در کار بکار بی باصرف دیده و از لوازم و جزئیات آن
کار معرفتی بهم رسانیده الحال بحسب ترتیب مرتبه مهارت و لیاقتش خواهد رسید و وقت تفویض کارها باو این وقت است در آنوقت معزول و دیگری که نهایت
اجنبیت از آن کار دارد بجای او منصوب گشته بر مسند نشست بنا بر ضابطه مستمره این صاحبان که بهند آمده در رفت بولایت خود دارند و از ایام توطن کسی
را در اینجا نیست نقصان بسر رفت از سیاه مداران بعدم مهارت اینها را لازم افتاده و انتقال زرهای خطیر از این ممالک بولایت انگلند فرض و محتم گردیده هر سه امر
مذکور خللی است عظیم در انتظام و آبادی این ممالک بیشتر ز اتلاف نقره و زرهای خطیر همین صاحبان در اینجا می آورند در مذکور اند زرهای سابق همیشه در همین
جا در این دیار می بود و گاه مباش که یک شخص سالها کشیده و مهارتی در کارها بهم رسانیده باشد و در رتبه حکومتی با هوشیاری و کاردانی است ناگهان
دو کس تازه وارد از ولایت که از کارها بی خبر محض اند اما مرتبه نوکری ایشان فوق مرتبه این شخص باشد رسیده بجای او می نشینند و آن کاردان مطرود
و نیز از گذشته محروم و مرتبه و کار لایق خود گردیده از رده خاطر بولایت میرود و نیز در این باب بنا بر عدم اطلاع بر احوال اشخاص بد نهادان که با اینها
رجوع آورده با بجهای بسیار بی بر نموده اند و رجوع امور عظیمه میگردانند و عیاران مذکور کارها را ضایع و انتظام مهام را برهم میزنند و تا این صاحبان تازه وارد
بر احوال پیش آورندگان خود آگهی یابند بغایت صعوبات است و اگر احیانا آن شخص کاردان هم در میان اینها باشند لیکن چون بنای کار بر کونسل گذاشته اند
اکثر او از آن سه چهار کس ببعضی بصمیمیت قول و فعلش نباشد بکار نمی آید و اکثر میرسد که آن مترسل و صاحب بر اظهار کاردان هوشیار غیر از انفعال کرده
تحرک در امر و ملاحظه طرف ... که بسته چهار کس اند میگذارند که رضای دیگر پیش رود چنانچه گورنر بهادر را استحکام و رود جرنل کلاورن و غیره همین احوال پیش آمد
و در اضلاع مستقیم اغلب اوقات همین حالت روی میدهد **چهارم کونسل است** کونسل که ما حصل مشورت است که خلیفه ثانی در باب
تعیین خلیفه اختراع نموده و غرض او حرمان امیر المؤمنین از مرتبه خلافت ... آن سرور بود و عبارت از اجتماع آرای اصحاب است بر یک امر و اگر اختلاف
در آرا بهم رسد بطرف کثرت آرای اصحاب باشد آن سخن مقبول گردد و در صورت تساوی طرفین چون صاحب کلان بنابر رفعت رتبه حاکم دو کس دارد در هر طرف
رای باشد همان شخص مقبول و در آن نیز صورت ... چنانکه در شوری عبدالرحمن بود و این ضابطه اگر چه بنابر استحسان دارد عقول دانشمندان ... است
بر حسن مشورت اما بشرطی که مستشار مؤتمن باشد و بای اغراض و تعصبات در میان نباشد و این امر الحال در هند کم است و در اینجا خود نمیتوان در هر
هم نبود منحصرا در امور کلیه عظیمه که تحمل بر تردد آرا و حیص و بیص اقدام عقلا نشود می باید نه در جزئیات و بدیهیات بنا بر این اختلال کلی در انتظام معاملات
و انفصال قضایا و تعیین احکام روی داده و بنای کونسل چنین افتاده که هر قدر امور دو سه روزه در حضور صاحب کلان هر جا با صاحبان دیگر رجوع شود

و اهل حاجت التماس کنند بر آنها اخبره باشند تا از کونسل بر سند را مور بندگو در کونسل بیان شود در کچهری ارباب احتیاج حاضر باشند اگر از همه امور
امری انفصال یافته چرا آن اصدار را بدر الامین دار کونسل آینده باشند چرا اجتماع آرای مجلس چندین جهات را اعراض گاه شغل دوستی با کسی و گاه با
خورشی با صاحب حاجت گاه بنا بر اختلاف طرف داریها که یکی دو کس از کونسل طرفی اختیار کرده دو کس دیگر طرف دیگر گاه با خورشی مشرف سلدن بعضی از صاحبان
با اهل مطلب از جمله جستجوی اهل متعددات است مدتها در امید و آرزو گذشته احیانا کسی کامیاب از علت حاجت و خاص میگردد چرا در از منه سابق یک نفر
کاردان عارف با حوال اشخاص و معامله گاه مستقل از فرمان روایی بود در دو کس عمده ارکان مبدا است بمجرد التماس احوال شخص حاجتمند مقصد او
فهمیده آنچه مناسب می بود همان وقت انفصال یافته حکمی صادر شده و از باب عرض کام خود رسیده معاملات منفصل میگردید سالها در انتظار و عمرها به
ناکامی و اضطرار نمیگذشت ز در ابتدای ایام حکومت انگریزیه هم که یک صاحب کلان یک نایب که بگذار شغل مهاراجه بتاب رای از عمر او مقرر بود بهر صورت کام مردم او
خلایق میشد و اینهمه حیرت زدۀ خلق خدا از اکثر نبود اگرچه مثل آن مستاثیه بر اوت از اعراض و اعراض بار نشسته اما کار بهر صورت که انجام امیدوار
و مناسب آن اوقات بود بسر روی در انصرام می یافت و ابتلای حیرت انتظار مردم را نمیگداخت چنانچه بهنگام معزولی مهاراجه دگر که جارج ونسترت بنیابت چیف
صاحب کلان بود در حج معاملات است بنده در شب چند گلزار مش نمود که مهاراجه بیتاب رای را هر دو وقت قریب نصف روز نه ثلث تخصیص مقصد معاملات و تسمع ملتمسات
ارباب حاجات بود و با تامل کارهای مردم انجام را یافته فی الحال از ارسال گوه بصورت منظور است گفت شغل مهاراجه حیف از بستم در بار عام نشستن و احوال کم
شنیدن فهمیدن خوب ازین نمی توانستم ما هر از اغراضی عرضی باشد و اطلاع کنند طلبیده احوالش را فهمیده تدارکش خواهم نمود که عجب مجاب
در دربار حاکم شود که غربت سکس میکرده باشند همان وقت تاکید شود چرا نافذ الامر در مشیار کار گذار بود بصحبت تعلیم و تلقین دیوان و منشی در حق کس منظور نمود یعنی
تا که گفته بود عمل می آورد از آن باز این احوال متروک گشت در حج کار اشخاص بسیار شده از آرای بر مردم رسیده که خبیده از دستگر الوان لا اهم انشک بر جگر نیم.
استیلا ضعف بنیاد استیفای یاک کرد تا لعید از بس چه شود و ظاهر است که اکثر صاحبان کسی از اهل سانسن چاره آن از بی تشخیص واحد هم میسون نمود اما چاره
دعوی صاحبان باشند که بس ملکه زیاده که مواد ارباب کونسل در عمار و اتباع اینها می شود از خبر از طوفان یکی از عاجزان سرگردان و از قدر طاقتش انسر دست
چنانچه بعید از انگریزی رو اینجا از معزولی مهاراجه بیتاب برای که عید رمضان آمد و اعیان شهر از ارکان دولت بحضور ترست مندو مبارکباد بر در چند و ستان
که بمهاراجه میگذرانیدند نذر سه حکیم نشیلیه دادند سوی سیاست حسب با این حال که بداهت در آن برده در کیسه را بکه اشرفی یا یک روپیه برای گذرانیدن نذر
می باشد فی الحال پنج محمد بایه با ارعهده بر آمده در ایگی با شر طاقت بیچاره هاست با همه از نهمید و عید اضحی حکم داد که یک نذر لحصاب صاحب کلان کافی است دیگر نمی باید
همین قسم العمل آمد از آنجمله محض شایستگی صاحبان صدر از نذر و سیاسی با وجود ممانعت برای اظهار حسن عقیدت خود در خانه صاحبان دیگر نقد نذرها داده با دیگران
هم که مقدور داشتند بحضور آورده گی صاحبان کلان بسیار داد که مان بزنده که تقدیم یافته ... داده در روا ... حضور ... سند

تمت بالخیر والتوفیق دفتر دوم از کتاب سیر المتاخرین بتاریخ پانزدهم ماه جون ...

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای پادشاه علی الاطلاق و شکر و سپاس خالق انفس و آفاق جل جلاله را سزاوار است که عرصهٔ افلاک گردنده از نسیم زاد و خاک تیره نجات
مخلصه و السنهٔ شفیقه با هزاران زبان به هم آشنا شده و گدایان بارگاه کبریایش از طیبات امم لعفو صفات آسمانی تا بنیاد نشانی خسروان
جهان و سلاطین دوران را تاج بخش و مملکت ستان و درود نامعدود و صلوات غیر محدود نثار آستان ملائک آشیان صاحب تسخیر افلاک سریر جهانگیر
عرش سریر تکلیف ... افلاک فرمان فرمای کشور املاک ... معارج ... ثریا ... تاج ... حبیب ...
عز و جل سید الانبیاء و المرسلین مبعوث علی الکل — محمد که لولاک در شان اوست ... جهان جمله مرهون احسان اوست
صلی الله علیه و علی آله الذین در نواخت ... استحقاق ... علی الایام فی الآفاق اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و ... الحقیقی
و اما بعد بر آرای منیر ضیای مستحبران آثار و متفحصان اخبار مخفی نماند که در کتاب سیر المتأخرین من التاریخ ... عشر الی خمس
و تسعین من المائة الثانیة بعد الالف که ... الحقیر غلام حسین بن هدایت علی خان بن السید علیم الله بن السید فیض الله الحسینی الحسنی
الطباطبائی عفی الله عنهم ... مقصدی تحریر گشت و احوال عهد پادشاه مغفرت پناه محمد شاه را تا سال ... عهد او ... از
یکصد و پنجاه ... در آن کتاب ... بعد از آن احوال بنگاله و عظیم آباد ... سلسله زبان قلم داده تا انجام رسانید تتمه
احوال زمان زندگانی پادشاه مذکور و سلاطین ... نموده که ... دیگر آراسته آید ... در عهد ... تحریر آن
نموده ... ضمنت ... است که ... صورت ... اتمام ... انجام
و احسان ... زبان ... تحریر ... نموده ... الطاف گرداند
علی کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر ذکر مساعدت آصفجاه نظام الملک که ... بهادری ... برآمده بود به شاه جهان آباد و ملازمت پادشاه
نمودن ... رخصت شدن ... سمت دکن و بعض سوانح دیگر از ... محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و ... هجری
نظام الملک که بهادری ... خاطر داخل ... شاه جهان آباد ... الملک

عمدة الملک امیرخان بصوبه الهآباد و داخل شاه‌جهان‌آباد گردید و مادر پادشاه نمود لیکن ماهی چند نشد که پسر نظام الدوله ناصرجنگ با عنوانی شایستگان سبب سالک
لشکر خود دست ... نموده سر از اطاعت پدر تافته در صحبت پاجی‌گیرا گشته بنای پرخاش گذاشت روز دوشنبه چهاردهم جمادی الاولی در سنه مذکور از محمدشاه رخصت گرفته عازم
تنبیه گشته ... نمود از خلعت نیابت امیرالامرائی ... عازم دکن گردید و تا به دهلی ... سوال و نصایح ... در سنه ... الهی ... تا به دکن آورد
و با جماعتی ... بیست و پنجم جمادی الاولی سنه مذکور ... بنکه ... چهار ... سوار ... در آنجا ... مذکوره ... ناصرجنگ ... بعد از آن

ذکر رحلت نمودن مؤتمن الدوله محمداسحق‌خان بهادر و رجوع شدن خدمت خالصه شریفه بعبدالمجیدخان کشمیری و مجمل سوانح دیگر بعد رفتن

عمدة الملک بصوبه الهآباد نوبت مؤتمن الدوله محمداسحق‌خان با وجه آسمان رسید و منصوبیت امرا پیش پادشاه و کلمه الخیری که در باره اعتماد الدوله و صفدرجنگ گفته بود بر در انتها
رسید و خدمت دیوانی خالصه شریفه با و مرجوع گشته چندین سوار از رساله او ملازم سرکار پادشاه بود به مرتبه ... که ... حرف ... بود و
اعتباری که پادشاه را بر او بود بر سبیل ... نشست چون اوج اقتدار او به نهایت رسید دست قضا روزنامه عمرش درنوردید تا به ... چند روز در بستر ... رسیده
نمود و پنج شش روز تب ... عارض گشت تا آنکه در روز یکشنبه دوم ماه صفر سنه مذکوره جهان فانی را وداع گفته به رحمت الهی پیوست و در روز یکشنبه سوم ماه مذکور
خدمت دیوانی خالصه شریفه بعبدالمجیدخان کشمیری اختصاص یافته به عطای خلعت ... سرافرازی یافت و در روز جمعه نهم ماه مذکور پسر محمداسحق‌خان
مرحوم ملازمت محمدشاه نموده بعطای خلعت ماتمی و مهربانی بسیار استمالت شد میرزا محمد پسر کلان او به خطاب میرمحمداسحق‌خان بهادر ملقب و از مورد عنایات پادشاهی
زیاده از پیشتر گردید و محبت پادشاه با او بجائی رسید که میگفت اگر محمداسحق‌خان میرزا محمد را ... بود ... زندگی میکردم و پسر دیگر محمداسحق‌خان را ...
سلاطین در عهد ... بدستور خود خلاف ضابطه سلطنت ... پسر دیگر مؤتمن الدوله اسحق‌خان ... کرم ...
و سومی میرزا علی ... سومی میرزا محمدعلی سالارجنگ و هم درین ماه یازدهم صفر ... را ... در گذشت و در روز ... نهم ربیع الاول سنه مذکوره
خلعت صوبه‌داری مالوه به عظیم الله‌خان ظهیرالدوله ... اعتماد الدوله با ... عنایت شد و او ... که ... قبول نمود و
نقل مکان ... ارسنیه ... در روز یکشنبه ... چهارم ربیع الاول سال مذکور خلعت صوبه‌داری ... خدمت فوجداری
بنگاله ... شد و در روز ... سوم ربیع الثانی ... شاه‌جهان‌آباد ... در تاریخ ... چهارم ماه مذکور
خدمت ... خدمت فوجداری ... خان ... اعتماد الدوله قمرالدین‌خان ... شد و هم درین سال در روز ... شنبه
... جمادی الاولی ... اعتماد الدوله ... جمادی ... کلان اعتماد الدوله ... الخیر ... برادر ... امیرالامرا ... ساختند
... و در روز ... دهم ماه مذکور صمصام الدوله پسر امیرالامرا ... صمصام الدوله هزاری منصب اضافه یافته ... شد
و هم درین سال شادی ... الدین‌خان پسر اعتماد الدوله با دختر ... برادر ... خاندوران ... سوم رجب ... شادی ... انتظام الدوله
پسر کلان اعتماد الدوله با دختر امیرالامرا خاندوران ... عید ماه مبارک رمضان ... آمد و روز ... سوم محرم الحرام شروع سال پنجاه و چهار از
آنجا ... محرم الحرام شروع سال پنجاه و چهارم از آغاز دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله ... شد

ذکر سوانح سال پنجاه و چهارم از ماه دوازدهم

شب پنجشنبه بیست و چهارم شعبان مذکوره دختری از بطن صاحب محل زوجه محمد شاه متولد گشت از بطن صاحب محل دختر صفیه سلطان بیگم خاله ملکه زمانی خواهرزاده … سال از خان

ذو الفقار جنگ … که محمد شاه … او را به عقد ازدواج خود آورده بود و چون عظیم الله خان انتظام صوبه … زیاده از آن از دست … نوشت … بر سر …

التماس بادشاه گشته از … فساد خبر کرده … بسیار داشت از جهت اعتماد الدوله وزیر که برادر زن او و دیگر … داشت … بود … نیکی

نیک … بادشاه اظهار آزردگی نموده … علیم الله خان … در حرم که … میانه … اذن و رخصت کوچ نموده در باغ … زیر … کرد … بادشاه

برادر غضب ناک گشته از منصب … معزول فرموده به … لحیه الله خان … سابق … منصب … عنایت نمود و خدمت داروغگی … داران باغ خان

… سپهدار … حفیظ الدین خان عنایت شد … خان … رساله داران … عظیم الله خان … گذشته … آقا بیگ …

… سردار … نفقت … سپاه … خود … عبید …

… ذکر … سال … گذشته … به …

شد و روز چهارشنبه سیزدهم … محرم الحرام … سال پنجاه و پنجم … دوازدهم هجری نبوی صلعم نوروز شد ذکر سوانح سال پنجاه و پنجم از ابتدا به دوازدهم هجری

نبوی که سال … جلوس محمد شاهی است روز … جمادی الاخری سنه مذکور قاضی القضاة … محمد خان انتقال نموده …

خدمت قضا … الدین خان … خان … خدمت … گذشت و روز … سال مذکور … الله خان صدر

الصدور … انتقال نمود و در همین ماه و سال … برج اسد موافق … که … به سعی …

… مشهد … محمد شاه … برج … اول سنبله موافق … الغ بیگی شد و روز … سوال المکرم سال مذکور … عظیم الله خان

… زیر … بادشاه … قاصد … گشت و … اعتماد الدوله وزیر … خان

… سردار … بادشاه … عظیم الله خان … تمام … نموده در

… خان … عظیم الله خان … ساده … عمارات …

… وزیر … بادشاهی … عظیم الله خان … حضور ساخت … عظیم الله خان

روز پنجشنبه چهارم ذی القعده … شاه جهان آباد … عظیم الله خان … بادشاهی … سوال … قران …

در برج … روز دوشنبه … ذی قعده الحرام … بادشاه … باغ متصل قصبه … سال

… خان … که … بود … شد …

… بیستم … سلخ ماه مذکور … شفا یافت و روز … بیستم محرم الحرام سنه …

سال پنجاه و … از ابتدا به دوازدهم هجری نبوی صلعم نوروز شد ذکر سوانح سال پنجاه و … از ابتدا به دوازدهم هجرت مطابق سال … جلوس

محمد شاهی روز … جمادی الاولی سنه مذکور … الدین خان میر آتش که … بادشاهی هم بود در حضور … گذشت

کورنش خاص گشته از شب شنبه بیست هفتم محرم بمرض تپ مبتلا گردید و بمرضی که بهمان جهت عارض داشت بعالم آخرت شتافت و در روز جمعه دوازدهم ماه ربیع الاول بگذر

حفیظ الدین خان پسر لطف الله خان صادق بجای پدر به اضافه هزاری منصب و بخدمت حصار داری قلعه بحال ماند و سرافرازی یافت و خان مرحوم ناظم

شده و در اثنای ماه رجب سال مذکور از آبدین وشقه‌های خاص شاهی بعمدة الملک امیرخان بهادر و ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ و زکریا خان بهادر ناظم

لاهور و ملتان و بخت سنگه راتهور و راجه ایسری سنگه کچهواهه و دیگر امرای متضمن طلب حضور نشر صدور یافت باصطلاح هم حکم آمدن بحضور رفت اما بنابر

صعوبت سیر در ایام برسات و جاه طلبی که بخاطر داشتند چون تصور ریاضت داعی نبود عذر خواستند مگر بعد شنیدن خبر فوت ملک آوان قلعه ترچناپلی را محاصره نموده

مفتوح کرد و بعد از آن ملک ارکات را از قوم نوایت انتزاع نموده در حیدرآباد رفت و در ماه شعبان که دسهره بود با سپاه خود به کور علی اتصال داراوان

فوت شد و سه روانی از روی جهان او سه دو دوسه فادمه با تیر با جبار رابینکور بدستور معین در سنگم که عادت منود در بست و چه باصطلاح الشده ستی شد بر تعیم

سبین بهمام و کسر تابی منشان فوت او بپای زنده **ذکر ورود عمدة الملک امیرخان بهادر و ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ بحضور و آمدن میرزا**

بهلول پسر زکریا خان خواهرزاده وزیر از لاهور بعد ورود وشقه‌های بادشاهی صفدر جنگ که سابق هم در جلوس از اتحاد با عمدة الملک رنجیده خود را از جهة

همو سلطان الروالافشان مستمر در بنای قبول و انصیاع امر مذکور را ابا دارند بر اشاره عمدة الملک گذاشت عمدة الملک نیز وفاق و اتفاق چنین نفقدری با خود

در حضور ضرور در اصلاح امور شمرده ترغیب با ستیفسار ادای منود صفدر جنگ حسب الاستدعای او بهمه آداب حصیه درست دیده در سرانجام حضور باب اقتاده و اصلح

نوابی بخشی خود را که اول ادنی ملازم سرکار او و از جهت مسکدار حسن اخلاص عالی درجه اقتدار رسیده بود به نیابت صوبه بحکومت فرستوده و مهید اوری

بنابر احضار عمال و بلند زمان سرکار و اسباب سفار توقف نمود و در عرصه رسیدن بدار الخلافه شاه جهان آباد دلبیدانک زمانی از ورود عمدة الملک نیز دداده

عمدة الملک بدلی پیشتر قبل از صفدر جنگ از صوبه اله آباد کوچیده روانه دار الخلافه گشت و سید محمد خان برائتی را که از قبل او حاکم کوره و در شجاعت آیتی

بود بر صوبه نایب گذاشت و در یکشنبه بیست و نهم ماه مبارک رمضان از آل بدکور طرف مقابل قلعه مبارک شاهی بر ساحل دریای جمنا رسیده و خسرو آخر دوشنبه

غره شوال بروز عید وزیر الممالک اعتماد الدوله بهادر باستقبال عمدة الملک آمده و هر دو امیر کبیر به سواری یک فیل داخل شهر شاه جهان آباد گردیده و قریب شام

عمدة الملک بشرف کورنش بادشاه و تقبیل قوائم سریر سلطنت سرفراز و مفتخر گشت و در اواخر شعبان سال مذکور فقیر همرکاب والد مرحوم در شهر شاه جهان آباد

روز یکه ساعت نهضت صفدر جنگ از قبص آباد از آورده با راده حضور مقرر بود به بلده مذکوره که از دولت صفدر جنگ بود رسید سمیع بیگ خان داروغه

دیوانخانه صفدر جنگ حسب الامر آقای خود باستقبال والد مرحوم مذکور را ملاقات صفدر جنگ کرد والد ماجد اشتباهی نمود چون فوج و سواری

او نیاز بود و انتظار عسات محال در دست ساعتی در خانه سمیع بیگ خان توقف نمود بعد ساعتی عبد الرحیم خان منجم باشی افغان را در اصطلاح دیده با صفدر جنگ

اتصال نمود و صفدر جنگ سوار گشته داخل پیش خانه خود که در بیرون شهر باشد فی الحال دی داشت گردید و بعد از روزی چند اوایل شهر رمضان المبارک کوچ فرموده

سمه اهل و عیال روانه دار الخلافه گشت و در لب دریای گنگا رسیده با بیت قشون و لشکر آتور که از شاهراه سراست جای زد مقام نموده بستن پل از

کشتیهای بسیار فرمان داد و بعد تیار پل راجه نول رای نایب صوبه را مرخص گردانیده خود عبور نمود و والد را فوجداری سرکار خیرآباد داده همراه راجه نول رای

رخصت معسکر دو مکیفیت شمار تاریخ سفر کشیده رسیده اند چند روز آسوده اگر صاحبان شما در اینجا باشند خواهند ماند والا بحضور خواهند آمد والده بر ... جمعیت

را جبوار ای نه پیوسته همراه داو رخصت عید در نواح گوکل جا آمده صفدر جنگ در آن مقام نموده مرا عیسم که عبارا ... مفصلی در اجتماع خطبه است خیمه

ازانکه ... صلیه را کرده به تقدیم رسانید و بعد از ان طی منازل نموده متصل بدار الخلافه رسیده بنا بر محمد خان بیا در ... جنگ ... سادتخان برادر سعادتخان برهان الملک

که خانواده صفدر جنگ ... خود ... گردیده ... ابراهیم ... صفدر جنگ ... منزل ... استقبال آمده صفدر جنگ ... این وقت ... شد که

آن نیست بر لب دریا جمنا رسیده از جائی که منزل بود ... کمال التجمل ... فوج ... که ... سوار ... اسب ... یراق ... فوج

مشعلی که لباس ... از سقرلاط ... ساز های نقره ... ولایت ... عماریهای ... طلا ... نقره ... فیلی در ...

شکوه ... که ... از ده ... سوار ... رسیده ... صفدر جنگ ...

برخ ... که طلای است ... قبل ... سلیمات ... گل از قبیل ...

که پادشاه ... رسیده ... بر گشت پادشاه ... فوج ... سوار ... محمد ... خطوط شد ...

با ... شوال سال مذکور که ساعت ... پادشاه ... صفدر جنگ ... فوج ...

خود ... پادشاه ... عمادالدوله وزیر الممالک قمر الدین خان ... صفدر جنگ ... استقبال

آمده خیمه ... صفدر جنگ ... خیمه ...

دران خیمه اجتماع نموده بعد از ان ... خیمه دیگر ... عمده ...

رفت صفدر جنگ ... عمده ... خود ... وزیر ... صحن خیمه استقبال

نموده ... به عمل آورده در خیمه ... ساعتی صحبت ... بعد از ان ...

آن ... صفدر جنگ ... صفدر جنگ ... سوار ...

شام ... پادشاه ... برهان الملک ... پادشاه ...

لشکر ... داخل شهر ... صفدر جنگ ... عمدة الملک ... داخل شهر ...

دیگر مقیمان شهر را معلوم ... خالصه ... سال قبل ...

داخل شهر شد ... سال مذکور شاه نواز خان ... پادشاه جهان اباد

رسیده شرف حضور ... پادشاه ... روز پنجشنبه دوم ... سال مذکور ... اسد خان ... خلعت ...

یافت ... علیخان ... عمدة الملک ... آمده

شرف ... پادشاه ... خلعت ... سال ... تاریخ ...

سپرد و سکه تخت شاهزاده محمد میرزا با دختری از حضاد مهابت خان بعمل آمده و هم درین ماه از شب جمعه بیست و چهارم ستاره ذو ذنبی اول القدر یتیم گرد در میان

از برج صورت و اول حمل مابین کوکب سره الفرس و جناح الفرس شب ظاهر شده تا ثلث شب میماند و روز بسبب ... در دور روز همین قسم جا ماند در از میان

هر دو کوکب در طاهر شرقی قریب با ابدک مایل بجنوب میرفت و از شب جمعه بیست دوم ذی الحجه ذنبش بقدر یک نیزه مرئی میشد عین ستاره بسوی مغرب و ذنب او بسوی مشرق بود

و در سی یک هفته زیاده میشد و در سر قریب جمعه بیست و ششم شب دوشنبه چهارم ذی الحجه شیخ سعد الله دیوان تن در شنبه پنجم ماه و سال مذکور ... بیست در

جده محمد شاه فوت شده در مزار خواجه قطب الدین ... مدفون شدند و هم درین اثنا روز سه شنبه پنجم ماه و سال مذکور خدمت صوبه داری گجرات از تغیر فخر الدوله

برادر روشن الدوله ظفرخان بسبب آنکه صوبه مذکوره چنانچه در دستور دوم زمان قلم داده کار اعمال با دشاه ... سال در قصبه ... بود و کسی

صوبه داری آنجا قبول نمی نمود محمد یار خان که از سرداران ... ایران و صاحب سلیقه و شجاعت بود از طرف پادشاه محبت و توافق ... ایام

ورود شاه مذکور در هند ... و معاون رفاقت صفدر جنگ ... در ایام رفاقتش ... مهابت جنگ ... با دلبری را ... ساده

بود و کیل با ادمی ... هیبت جنگ ناظم عظیم آباد در ... لشکر ... ارسرداران ... رسیده از مذکور آنها

بار گرفت ... بعضی را مقتول ساخته ... چون صفدر جنگ ... مطمئن نمود ... با دشاه جهان آباد در کل

رفاقتش نموده فخر الدوله را که ... صوبه گجرات بر ... که دلاور خان ... صفدر جنگ با خود کردیم

ساخته ... صوبه رسانیده ... تصرف ... مختلف و صوبه مذکور را ... دلعید ... بر آید العمل آرد چون فخر الدوله ... نموده بسته

و صلح ... صوبه ... در ... صفدر جنگ ... اطاعت و محبت رفاقت با دشاه برآمده بود محمد یار خان از ... حیث

که شتر ... قهر ... با دشاه و ... بردن با او ... رفاقت ... صفدر جنگ

نشد مگر قلیلی که با او ... توسل و حقوق ... برگردان ... محمد یار خان با ... فخر الدوله ... ستالت

ورای زد اما ... مقدور و اتباع ... داده صوبه گرفت و با فخر الدوله که ... صحبت او موافق ... رفاقتش ... با وجود

طمع ... با دشاه گردید چون رسید با دشاه گفت ... چرا با ... عرضه داشت که ... شدن ... خود ...

بر زندگی در میان ... هر دو را ... با دشاه ... خوش آمده ... گشت و ... گشت ... فارس

با ... گرداشت و فخر الدوله ... اسیر ... با دشاه جهان آباد ... گشت ... بود ... شنبه

بیست و ششم ذی الحجه همین سال باران بسیار و تگرک ... کم ... از جاها ... رعد ... بود چنانچه ... در دیوان عام برق افتاده دو

یا دو کس هلاک و دو کس دیگر ... شنبه ... ماه مذکور ... شیخ سعد الله خلعت ... رحمت شد ذکر وقایع سال

پنجاه و هفتم از مابه دوازدهم ... هجری نبوی صلعم مطابق سنه ... جلوس ... شنبه غره محرم الحرام ... هجری

دیوانی تن به عبد المجید خان ... از انتقال شیخ سعد الله عنایت شد و ... شنبه ... دستخط نمود در ... سیم

ماه صفر نور روشنه در همین سال آصف جاه تا به بالکنده از اورنگ آباد حیدرآباد محاصره نموده از دست نظام علیخان و کهتی به جهوره سحر خود در آورد در همین سال جرأت بادشاه را

خسان اعتمادی بر آمد از ارانیه نمود و سعد الدین خان ان درس حفیظ الدین خان از قتل سلطان آصف جاه انتظام الدوله و معلوم انها بود حفیظ الدین حیات ارادت دارد علی

تو بجایه که کار عمده و همه حیات جان ... بادشاه در صحبت ... راست ... نموده بصلاح عمده الملک ... صفدر جنگ ... خلعت

میر آتشی سرافراز نمود و نهایت لطف و رحمت نموده اظهار ... و فاداری حقوق نمک خوارگی ... بر زبان آورد صفدر جنگ ... الدین

تعدد ... در قلعه ارک ... اقامت ... خاطر والده و حرم ... سکندر ... بادشاه گرفته والده ... بادشاه ... ادراک

... بخلعت ... رسانید ... علی نقی خان ... صاحب ... بهای خانی یافت ... ماه در

دار الخلافه ... در اواخر ماه رمضان المبارک ... صفدر جنگ ... باعث ... اعظم ... جای ... الدوله ...

... خال ... احترام الدوله ... احمد خان ... گذره ... نهایت جنگ ... صلح ... منصب

... عنایت کرده ... سال ... حاکم ... عظیم آباد ... مقرر ... بادشاه ... عظیم

به عظیم آباد رسید ... جمادی الاولی سال ... مهاراجه ... خلعت ... بادشاه

نموده ... خلعت ... یافت ... مهاراجه ... حسب الطلب ... بود ... اسیر

... بادشاه ... وزیر الممالک اعتماد الدوله ... قاضی ... خود برگشت ... از در

مهاراجه ... حصول ... ماه رجب همین سال ... محمد ... عظیم الشان انتقال نموده ... اراد

... الدین ... ماه شعبان همین سال ... الملک ... خان ... صفدر جنگ

بهادر ... خان ... عنایت کرد ... خان ... عمده الملک ... بحاره

... بادشاه ... صفدر جنگ ... خود ... نوجی ... بابی

... جنگ ... که ... عاریست

... صفدر جنگ بود

... بیابت صوبه ... بادشاه ... ماه مبارک رمضان سال ... عظیم الله خان ... اره

در قلعه ... رحمت ... آورد ...

اعتماد الدوله ... در اثنای ... مکان ... خانه ...

... اسباب ... مردم ... اخیر ... خانه

در صوابد ... نظام الدین ... لیکن ... ذی الحجه ... سال ... خود ... اخر ماه صفر ... سال

ماه صفر در سال پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم هجری و آثار یوم نمایر استقامت اقمر ماه ربیع الثانی پنجاه و هشتم دوازدهم در برج سنبله شد و نیر با مقیم
ذی الحجه سال مذکور سلطان عزالدین پسر کلان معزالدین فوت شد ذکر سوانح سال پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم هجری نبوی که سال ... از جلوس ...
علی محمد خان روهیله که تمام اطوار نمایان مختص بتقریبات در ضمن احوال گذشته سیف الدین صلابت خان و غیره آن سانحه در دفتر دوم مذکور شد اگرچه بسر اهم پر بار زده ل
بود از اهم کرنگ بهره از شجاعت و لیاقت بسر ... داشت و غفلت و آرام طلبی وزیر الممالک اعتماد الدوله کارها او رونق گرفته برج ...
مجملی از احوال و اسباب عروج او بمدارج اقتدار و اقبال آنکه اول بطور همسایه داران ملازم عمال صوبه مراداباد در بلاد نواح آن بود از جانب ... بیکو خدمتی ها
مورد الطاف حکام و در آن دیار صاحب نام گردید بعد تبدیلی در بلدیت عظمت الله خان قمر الدین خان که از طرف اعتماد الدوله صاحب اختیار در حکام آن دیار
مراداباد و غیره بوده اند زندگانی می نمود در پنجاه و ششم که بعد کشته شدن سیف الدین علی خان مظلوم برادر امیر الامرا حسین علی خان شهید مرحوم بنابر اینکه برادر مذکور با عظمت الله خان در قتل سید مرحوم بر بانت حاکم مراداباد شریک بوده جلد تنها نمود افزود در ... بعضی جاگیر در حکام تعلق برگشت
اند با گردید چون صاحب عزم و اراده بود بهر تقریب بهر دستی مجاهدت شرب جوار کو شبیه بطور اجاره جاگیرداران آن را طلب و در زیر تحریر بدست آورده
آقتدار با قبت قمر الدین خان و عظمت الله خان که از تشیع جان ربان و حاکم با اقتدار مراداباد جاگیر در زیر تصرف آورده اند در گذشته بعالم آخرت رفتند و بنام ... تعالی
در زمره انها وصلت نموده اکثری از روسای قریه مذکور را با خود رفیق گردانید و افاغنه نواح قصبات را که از صدمات افواج ایران از اداره دست دیار گذشته بود
با شهار افغان دوستی از حقوق حقوق با تش او رسیده ملازم گردید و علی محمد خان ملقب به روهیله در عوام مشتهر گشت چون اقتدار او افزونی یافت و سلطنت
رتعلق امرای دوران بهمت و انهماک و استغراق وزیر در شرب مدام و صحبت مهوشان کمال اقتدار صفحه ضمیر او مرتسم گشت دور زبده سر از اطاعت و بالکلیه
سرکار و بر بجید در پیرا چه بر شند اکثر از قوم روهیله با صوبه مذکور گرد آمدند و اسباب حرب از قبیل توپ و بانهای بسیار و دیگر مایحتاج سرکار خود
داده حکم به نگهداشتن فوج هر قدر که خواهد و در کار داند داده با نظام صوبه مذکور و محالات شرب جوار و نبیه دگو شمال روهیله بدیر همزد و دیگر کسان
با مور سرمود در این هنگام بکیت مجالدت مشعله خود رسیده با فوج ... بلند گرفته با سامان موفور در کمال عز و جلال پیش رفت روهیله بسطور تقسیمات بمقام
ای اطاعت و انقیاد داده عذر تقصیرات و اندک تخفیفی در معاملات قریه خود میخواستند نظر بکثرت فوج و حکم دلیرانه امید اعانت از ولیعهد ... مطلق
نمی پذیرفت و بار بار در مقام کاوش و فکر برانداختن او از بیخ و بن بود روهیله حال بدین منوال دیده با اتفاق روسای قوم استشاره نمود چون افاغنه اکثر صاحب
جرات و بیباک و در تحصیل زمینداری و تسخیر ممالک چالاک می باشند زمینداران با خود در کمال اعتماد و معاونت دیده علی محمد خان را بر اشاره جنگ او نموده
در نیابت ... شدند خاصه قوم ... گردیده لشکر آراست و بجنگ رای ... نه ... زیر ... گشت و از جای خود جنبیده مقابل گردید
چون تلاقی عسکرین قریب گشت و چند ... فاصله در میان ... زمینداران که در ... حسن ... تاریخ بود ... تاثیرات اجرام علوی در عالم کون و فساد ملکه
در ... رستگاری و نجات آخرت برابر با خالق کائنات بیدا ... تند ... موجب حکم ... منتظر تاریخ موعود مجتبا گردیده جنگ در تعویق
انداختند و گرد ... خود ... و تو ... صورت ... ایام ... موعود ... الطاف ... آمد در سفر و ... روهیله ... گردید

گرامی چون هر دو لشکر نزدیک بوده اند شبی بهر ملاقات و ملازمت با راجه در صبح آن شب داده هنگام سحر لشکر و سواری خود را رخصت و ساعتی بعد از روز

برآمده بر لشکر تاختند که غافل بود بحیث آن مرد که در پیش اصنام اشتغال داشت از شنید خبر ورود لشکر افغان قریب لشکر با ورود شتاب همین جواب برای آن

بود که امروز تاریخ جنگ و سواران با نشست با فوج و رساله در لشکر آمده بود از تنها دهم و در حضور دشمن برآورد و چند دریا با کار [illegible] که بعض از جمال مشهور

درست با یک صد و دو سواری از محاصان سوار شده راه حسرت گرفت از هر سو در لشکرگاه خود که نشسته بود بدیران بر حاشیه درگاهی برداشتن بر از نیت علی محمد خان

را [illegible] بسیار از آن عار [illegible] با آن شتر آمده نتیجه در کمال عظمت نهایت سهولت میسر گشت و اعتماد الدوله والی [illegible] رنگ تیدار کشتی [illegible] خود را

را [illegible] کوچک معین الملک که [illegible] مشهور بود [illegible] علی محمد خان در [illegible] در بارگاه [illegible] برکرده بود با یک صد و دو سواری از فرزندان خود [illegible]

[illegible] سکم و [illegible] نموده با [illegible] را انفصال داد میگویند که با دختر افغان مذکور نسبت معین الملک هم مقرر شده بود از [illegible] نکاح [illegible]

مسموع شد [illegible] خلد [illegible] از آن زمان [illegible] علی محمد خان [illegible] رسیده [illegible] در [illegible] و [illegible] در [illegible] کرده و [illegible] ممالک آن

[illegible] در [illegible] در آمد [illegible] جمل [illegible] افغان [illegible] گشته [illegible] عمدة الملک صفدر جنگ بحضور رسیده

[illegible] سلطنت [illegible] بادشاه [illegible] افغان مذکور [illegible] ساخته [illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] سال [illegible] بتاریخ [illegible] محرم الحرام سال مذکور [illegible] افغان [illegible]

[illegible] دوم صفر سال [illegible] خان بهادر ذوالفقار جنگ

[illegible] بادشاه [illegible] شاه جهان آباد [illegible] که در آن وقت بادشاه [illegible]

[illegible] خانه [illegible] شاه جهان آباد رسیده [illegible] داخل شهر [illegible]

داخل قلعه مبارک گردید [illegible] بادشاه اول ماه ربیع الثانی [illegible] علی محمد خان [illegible] جنگ بادشاهی

در [illegible] قلعه [illegible] قایم خان بهادر [illegible] جنگ خلف محمد خان بهادر [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] بادشاه [illegible] راجه [illegible] رای

[illegible] صفدر جنگ [illegible] سال [illegible] حسب الطلب [illegible] در میان لشکر شاهی [illegible] راجه نول رای قلعه

[illegible] کرده بود [illegible] که علی محمد خان [illegible] خود صفدر جنگ [illegible] صفدر جنگ

[illegible] نول رای [illegible] قلعه [illegible] راجه مذکور [illegible] در آن طرف قلعه [illegible]

زخمی [illegible] رسیده [illegible] صفدر جنگ [illegible] صفدر جنگ [illegible] بادشاه [illegible] راجه نول رای رسید [illegible]

همراه خود [illegible] در کمال [illegible] بادشاه [illegible] انواع [illegible]

خود [illegible] القصه چون [illegible] علی محمد خان [illegible] عمدة الملک صفدر جنگ

عمدة الملک در صدد جنگ گرفته در باطن تقویت او می نمود در هر دو امر مذکور مهم را به حیله را با اختیار او گذاشته اجتناب از انکار صلح نشستم زند در بر واسطه عفو
تقصیرات افغان مذکور گشته آخر روز جمعه سوم جمادی الاولی یکشنبه هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجری دستهای او را بسته شمالی نجیب الدوله مذکور رسیت پادشاه همراه
خود آورد و پادشاه به تشریف های در بر جنگ کرده آن دستهای او را به وزیر داده تشریف نمود که این را حواله نشما فرموده ایم مردم برای ضبط احوال و اسباب قلعه
نامور گشته و ذخیره و غلات که برای خرج سپاه فراهم کرده بود دل بسیار بدست آمد و بعضی توپهای کوچک از نقد و جنس غیر غله و چند ضرب توپ دیگر هیچ نبود مگر
قلیلی که نزد قایم خان امانت داشته بود ظاهر گشته داخل سرکار پادشاهی گردید ... و سه شنبه چهارم ماه مذکور بزرگ‌شن حضرت ... شاه جهان آباد و اراده نشسته بود در تاریخ
... خانه ... راجه نوازای قایم خان بیگش مرخص شده بجای خود فرستاد پادشاه همعنان ... در ظفر اول روز پنجشنبه غره جمادی الاخری سال مذکور بطالع اخترح
اسعد داخل قلعه شاهجهان آباد گردید ذکر فوت بعضی امرا در سال مذکور و بعضی سوانح دیگر در آخر ماه محرم نوازش علیخان مرحوم برحمت حق پیوسته در سال
قدم شریف مدفون گردید و روز پنجشنبه چهاردهم صفر اشرف خان پسر کلان امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران انتقال نموده در مقبره پدر مدفون شد در روز سه شنبه
هفدهم ماه صفر نور و وشد و در نصف آخر ماه ربیع الاول سال مذکور اسد الدوله اسدیار خان مرحوم آن تخلص برحمت الهی رفت و نعش او را به اکبرآباد
که مولد و موطن او و آبائش بود برده بجاک سپردند مرد نیکوکار هوشیار بود و مبادی علوم آشنا طبع موزونی داشت و شعر بقدر مرتبه خود خوب میگفت و بیگانگی
عمدة الملک در صحبت علیخان که این عزیز هم از این قبیل و با والد مرحوم بسیار آشنا بود و موتمن الدوله محمد اسحق خان و یک شخص دیگر که این نسبت تام او در خاطر داشت
ملازمت پادشاه نموده او و اسحق خان در اول روز ملازمت بتجیر ... ورود شخص دیگر چهار هزاری شدند محمد علیخان رفاقت عمدة الملک گزیده ترقی
دیگر نکرد و اسحق خان با شمان تقرب پادشاه و اقتدار رسید و ذکر آن گذشت و اسدیار خان هم تا لی مرتبه او و ... منصب و خطاب اسد الدوله محا
و صاحب پایه و مراتب گردید و در سال او هجرت سوار بر مراتع منصب ملازم پادشاهی شد آخر عمدة الملک به کینه آنکه چرا مثل محمد علیخان و دیگر ملازمانش در رکاب نماند
بعد عبور از اله آباد و گرم نمود آن صحبت با پادشاه مرحوم محمد شاه را از دست بدر ساخته رساله نمشتر در ترغیب بر طرف کنانید و با خود خود بهاکسیار از تیجک
سلوک فیمابین ... گردید حالات خوش از اسد الدوله ... پیوسته از آن جمله یکی آنکه حاجب که عبارت از چوبدار است یکصد و چهل نفر
ملازم بوده اند در هر روز بیست کس به نوبت بردر دولتسرای او حاضر می بودند تا بدینطور که یک روز یک جماعه دار با جماعه مذکوره و روز دیگر
جماعه دار دیگر در این حال جماعه مذکوره از فرا حمت مردم و شور و غوغا که در حضور او برای مقصد و ادای غیر مقصد این را می نمایند ممنوع کرده
اند و فقط برای آنها در و قیع بلد که مردم حمل بر ذمار ... بحل گذشته نمایند ملازم داشت و با نجباء هر چند در مرتبه ادنی از او بودند سلوک مصاحبانه و برادرانه
می نمود و به صورت مردم آزار در خوش نبوده اند رب اغفر له و ارحمه این دو رباعی از نتایج طبع او بیاد بود ثبت افتاد رباعی

یک چند بهر کس تو می باید زیست	از آن این بزم جای شکوه گله هست
گر ... هایی و فیق می باید زیست	گر با صنم شفیق می باید زیست

الضا

از آن نه برای خواب باید گفتن	از آن نامرگ گفتگو باید است
که شکوه ها ز آن باید گفتن	گر قصه شیخ و شاب باید گفتن

و از روز دو شنبه نوزدهم جمادی الاخری تشکر خبر رسید که دوازدهم ماه محرم روز دو شنبه ذکریا خان ناظم لاهور از این سرای عرضه رخت هستی بست و از ...

که برادرزادهٔ زکریا خان بود این خبر را شهرت داده میر یحیی خان پسر کلان زکریا خان را که خواهرزادهٔ وزیر و داماد خش هم بود در ظاهر بهانه دیده برین نیز آخر همان

روز از بادشاه رخصت پا بنده داد و در روز شنبه بیست و سیم ربیع الآخر از اول صبح که چیده بر خواجه استعجال بامور ستاقه بجای بودن متمکن گشت و سبب ورود خبر فوت مشهور شده

وزیر در تمام سمت ربیع الاول رسید ... در روز دوشنبه بیست و ششم بحضور بادشاه رفت و از همان روز علامه محی الدین خان بخدمت دیوانات

خلعت رخصت بنابر ضبط اموال زکریا خان یافته بلاهور رفت و در روز دوشنبه نهم شعبان سال مذکور از قرار قصد خلعت صوبه داری لاهور و ملتان را از انتقال زکریا خان بوزیر الممالک

اعتماد الدوله مرحمت شد و از نیابت صوبه‌های مذکور پسران زکریا خان خواهرزادهٔ خود را تفویض نمود و اختیار در میان برد و برادر بخصوص رسید شاه نواز خان

میرزا لهوری برادر کلان خود یحیی خان را مقید ساخته ملا خان ... حیله خود در خوان طعامی نهان گشته از مستحفظان که در حویلی او بودند رهائی

یافت و ... مخلصان اسپ خاصی بدست آورده بحیله کاهی اسپ مذکور را ... در عهد ایام بادشاه جهان آباد رسیده از خجالت هیچ کارگی خرد

جا بهار رنگین کرده لباس فقر در بر و خاک مذلت بر سر کرده جائی بر بهر شهر یافته و ... نام نهاده برای خود تکیه در ... تقرر کرد ... داما و

وزیر رخصت ... زر بود و ... کس از ... او نموده همان لباس ... نشسته ... لباس قناعت در بر ... شاه نواز خان بر

حکومت هر دو صوبه متمکن گشت و در روز دوشنبه ... شعبان اسد الله خان برادر عمدة الملک در اکبر آباد برحمت ایزدی پیوست و در ... شب

پنجشنبه نهم شوال سال مذکور در خانه شاهزاده میرزا احمد بن محمد شاه پسری متولد شد **ذکر سوانح سال پنجاه و نهم از مائه دوازدهم هجری نبوی صلعم**

که مطابق است با سال بیست و هشتم جلوس محمد شاه از روز دوشنبه بیست و ششم صفر سال مذکور نوروز شد در ماه ربیع الثانی سال مذکور علامه محی الدین خان

که برای ضبط اموال زکریا خان رفته بود و بسبب آنکه تحقیق اسباب و اجناس قلیل از نقد ... که ... خاندان ... حواله آنکس نموده

آورده در حضور گذرانید ... عطای پالکی جهالردار ... اضافه منصب ... ممتاز شد در جمعه بیست و سوم جمادی الاولی شهر ... از آن خواجه سرا ... محلی بادشاه

نماز جمعه خوانده بخانه خود که ... است ... مرده بود ... آنزن ... خود که ... عاشق گشته و آن زن

به شوهر دیگر راضی نبود ... مبالغه در امتناع نموده خواجه سرا از ... مذکور برای آن ... عقیقه را اجبار آن

کار منظور بود چون ... مبالغه را از حد برد ... آن زن از غیرت ... فراهم شد خواجه سرای ... افسردار ... عطلت

دشمنی ... خواجه مذکور ... آن ... [illegible]

که همراه بود ... از دست ... خواجه ... [illegible]

آورده ... خواجه قطب الدین ... [illegible]

در ماه جمادی الاخری ... خواجه سرا ... [illegible]

در یک ساعت ... خدمت مذکور ... بادشاه ... [illegible]

برای میرزا محمد اسحق خان نجم الدوله خدمت ... خاص از انتقال خواجه ... مفوض گردید ... [illegible]

بجا آورده روز یکشنبه بیست و پنجم که پادشاه بمزار خواجه قطب الدین به سیر رسمان رفت لغایت پابند باب خدمت مذکور سر از پای قبت و اول روز شنبه

پنجم پادشاه داخل قلعه مبارک شد ذکر شتافتن عمدة الملک مرحوم بجوار رحمت خداوند دنیا و عقبی بر پنجم جمادی پادشاه و ضیع روز و خان ناظم

عمدة الملک که در لیاقت امور سروری از جمیع امثال و اقران خود برتری داشت احدی را در پایه عمدگی با خود برابر نمی پنداشت بحسب الاتفاق در زیر درشکوه خواب شبی از

بام خانه خود افتاده بود آتش بسیده رصد به عظمیه او رسیده بود نفعت نشست اه صاحب فراش گردید و لیکن بافیض صحت هم طاقت آمده رفت در پادشاه دربار رفت تا در حضور

پادشاه در حضور دکمیر باشند خویشتن را سعد بدین پیران گذر از رفت داشته جواب سوال کار رها خود را بلا حظه تقریب پادشاه بعمدة الملک سپرده فالعیاذ بالله

در خانه نشست گاهی گاهی بعیدی که در بار برهمی آمد بنا بر قلت طاقت شاد کن سهل بر ما حاضر گردیده رخصت می شد و صفدر جنگ خود مخلص عمدة الملک و گویا از متوسلان

بود بنابر مقدم مذکور اقتدار عمدة الملک با وج فلک دوار رسید چون کثیر منفر سپاهداشت و با پادشاه از تید صحبت برآسیختی او را امیر ثروت در تقریر سخن پاس

ادبی که از حضور پادشاه مرگ بایدش تحمل نمی آورد در شور که افراط اقتدار بهم رسانیده سبب پیش بینی بهانه نمود و دری مرکب در یدهی امیر ملتمسات خود ابرام نموده

مسالحه از صد بدری بیرد نجم الدوله محمد اسحق خان بهادر برادر الکش را با آنکه مشمول عنایات پادشاه در پایه اعزاز پیشین بعد نسبت اما مقصب ایکه

بیرا امین ان دست گرفته او بود بهر ام مرید محمد شاه برای نواختن قدر اسحق خان اقتدار حمایت و سرپرست او داخوانش وصلت خواهر اسحق خان با سحاج الدوله

جلال الدین حیدر خان بهادر بهادر جنگ پسر صفدر جنگ مقرر نموده عمدة الملک از طرف خود برای انجام اسباب شادی کتخدای دختر مذکور تعهد و صفدر جنگ

این شادی را در کمال زینت و شاهیات کرده قرار داد هم خوشی و خورسندی خود در پیش رصای خاطر پادشاه نمود از جمله اسباب شادی مذکور بیدار ی

یکهزار و چند صد سوی نقره بود که در ساحت بخیه و فرش سادگی جبار است کمر از صدر روپیه نخواهد بود عمدة الملک یکبار از پادشاه رخصت گرفته بکار است

سلاطین متعهد در تسلیم کرده رفته اکثری را در یدار انکار اتحادات بهم رسانیده و موجب تعطیل مردم خصوص بدخواهان عمدة الملک گردید و بهر صورت راه

پادشاه را از خود منحرف تمام از طرف عمدة الملک روزی اظهار نقص مقدمات پادشاه شروع نموده سخن را بطول داد و پادشاه را استماع آن گران گذشته

گفت عمدة الملک بیادر بار روز دیگر عرض خواهید نمود عمدة الملک گفت در کلمه است باید شنید پادشاه صبر کرده بعد آنی باز اعاده همان سخن نمود بار عمدة الملک

همان جواب داد تا به همین حساب دارالامان سحل آمد خواجه سرایان که اکثر بیک جو صلح و کج خلقی باشند روز سرون خان ناظر که درین صفت از دیگران

بیشتر و خدمت نظارت پادشاهی می نمود و لیت اکثر ابواب دولتخانه و حرمسرای سلطانی بار مفوض و غلامان سیر آبا و اجداد محمد شاه بود دل تنگ شده بزبان

گفت آیا این قسم که عمدة الملک می شنید که همین امر در قصه بوده زنان همسایه را هم با تمام بادشاه رسانید عمدة الملک بر آشفته گفت غلامان را چه یارا که در

گفتگوی عمدهای دولت و سلاطین سلطنت چنین جسارت نمایند او در جواب گفت که اگر غلام هستیم غلام پادشاه ایم نه غلام دیگران عمدة الملک با پادشاه گفت

که اگر این ناظر است غلام بدر بار نخواهد آمد پادشاه استمالت او نموده گفت خاطر شما عزیز است آنچه مرضی شما باشد همان قسم خواهد شد عمدة الملک عرض نمود

که اگر خاطر غلام منظور است این کار حضور میسور در زند خدمت نظارت بغلام عنایت شود و غلام شخص لایقی را از طرف خود برین کار گمارد پادشاه قبول نمود عمدة الملک

آداب عنایت بجا آورده مرخص گشت و آگاه خان خواجه سرای را که داروغه دیوان خانه ایشان بود دکتر نموده امید وار این کار ساخت اما پادشاه در تعلل افتاده

با ناظر او در سروزن خان گفت که مرا از دست عمدة الملک در همین حوال زهرگی دخترا بود هرگاه بند و بست لفارت هم با حسابات این اداره زرهی گی متعهد زمین لطور
مقصد ان چراهم نمود او گفت اگر مرضی پادشاه باشد مدارکش اشکالی ندارد پادشاه گفت اگر می توانند شد در کلک نماید کار دکه لعید نشستن نبد و بست لفارت
بر دست ان شاین بار هیچ نمی توانند شد او در سروزن خان در بدنش شخیصی که تا مل توان شد اتفاد خصین کسی راحصین بچار نهاد و با منسبای خود گفت کو بر در
خود حرا نیز نامی را که بیعت ملازم عمدة الملک و روستاس او نمود و نا بزرگی جدا شده گاه گاهی گشتن او را با برادر خود بطور نزال شگفت تحویل نموده او را سپرد
او بمبالغه تمام قبول نمود و همراه او در نزد ناظر آمده با برام تشهد کرد ناظر او را در بند و بست لفارت گرد استه با مورشد که هرگاه عمدة الملک داخل دروازه دیوان خاص
شود کار او را تمام سازند آن بدبخت کمر خود بر این کار محکم بسته منتظر فرصت در کمین نشست روز جمعه بیست و سیوم ذی الحجه سال مذکور اول صبح عمدة الملک
خاصه برای همین کار باوجود آنکه روز دربار نبود آگاه خان را همراه گرفته خرد برای دیدن خلعت لفارت به حضور آمده از آن خان آن کینه ور نشسته سر را
بر در دیوان خاص مختفی از اعتبار رهایید و همین که عمدة الملک بخاطر جمع از حلقه ملازمان خود بر آمده داخل در دیوان خاص شد آن تیلی دین برکین الرسم
نشست عمدة الملک را به آگاه خان جمد بر بتهی گاه آن سیر سگنیاه زد که جگر داران نمر سب حرف بهوست و مرده بر زمین افتاد نعش آن مظلوم بر پالکیش
افکنده در حویلیش آوردند و مردم چوکی برای ضبط اموال همراه لاشش آمدند سبب این ملازم سگ لرتش تا نع دفن لاشش بر دن اسیاخانه اس
لکیر پادشاه با ادای تنخواه چرد شدند و هادی علیخان برادر کلان عمدة الملک دار و غه نیلخانه با حبیب و عبدالمجید خان دیوان خالصه و غیرخان
دلعمت الله خان و دیگر امرا و اعوان از دکانی دفترهای ابرجسم امرا اکثر کنفین و تجسیه و شایبه بار با بدگمان خانه اش زیده بودند که بر ملازمانش آمده کیمحال با آن اربابها از
انجا بر آمد است پادشاه متحرت که اموال و اسباب او را برده تنخواه ملازمانش هم بدهد حکم تقتیل و از من اقدامی نمود لیکن لوازی میکان بسوال امیکار دم
اخر صفدر جنگ در میان آمد و بید خان بهادر و سید ی بلال را فرستاده طلب تنخواه ملازمان او نیز به خود گرفته درخواست دفن لاشش او نمود بعد از
با چار چهار روز گذشته لاشش از حرم اندک تسبیبی دلگیری رسانیده بود ملازمان سپاس او و پادشاه حق نا شناس کار این جا رسانیده اخراج ای
تنخواه بربیع احیاس قرار تیغ و ملازمان عمدة الملک و بید خان و سید ی بلال را تا دار تنخواه بهم بش ضرد همین دانسته رضا بدفن لاشش داد در اول چهارم
در سقیره خلیل الله خان مرحوم جدا آن مظلوم متصل لب راه روح الله خان جدش مدفون گشت اللهم الحقه با بابه الصالحین سخنوری تاریخ شهادت
عمدة الملک غریب عمده بانیه آخر آخرما لیس حانه اش لغز در بنش آمده از تنخواه به سپاه و ملازمانش رسید پادشاه جواهر و اسلحه او را که بران عاشق بود
ده لک با قدر این افزود قیمت آن از خانه خود داده گرفت و هر دو کارخانه مذکور مال تنخواه سه صد لک رو پیه بلکه افزون در بود مخصوص سپاه که تا گاه گرفتار بلای
منعت گشته بود بر بعض از آن مثل عبدالمجید خان و غیره لعید بست روز کم و بیش از آن ایام بحبله ها رها یافته بر رفتند و هادی علیخان و دیگر بعض
کسان لعید لسبب دو روز و داد دانشتن تنخواه بهم و ساله ملازمان نجات یافته به خانه های خود آمدند و حویلی و جاگیر و املاک آن مرحوم خلیفه دوران بر بعض
مردمان لعتبی پادشاه لون به خرج خود داده به میرزا محمد تقی خان نجم الدوله نمود. ذکر تاریخ سال ششم از بابه دور اردم هجری نبوی صلعم
که مطابق است با سال هیجم جلوس بر روز بیستم نهم ربیع الاول سنه مذکوره نوروز شد و اخر ماه رجب اول ماه شعبان سال مذکور تحی خان

یحیی خان مدار المهام دار الانشاء و دیوان خالصه که معزولی عبدالمجید خان شده بود برحمت الهی پیوست لهذا سوم شهر مذکور پسر دیگر برادرزاده اش خلعت سه پارچه ماتمی
عنایت شد و برای پسر کار رشد اولاد نخش بود بالباس خدمت دار الانشا عنایت گردید و در روز پنجشنبه بیست و ششم شعبان دیوانی خالصه محمد اسحق خان خلعت شش پارچه
عطا شد و در روز شنبه بیست و چهارم رمضان دیوانی خالصه به سنگه تحویل نمود و در روز چهارشنبه سلخ شعبان آغا خسرو خان داروغه دار الانشا شد و غره رمضان میمون
گردید و خلعت ماتمی و خدمت داروغگی دار الانشا به سپیتور پسر آدی جانی خان مرحمت شد در روز شنبه بیست و هشتم ذی الحجه تاهرخان صوبه دار کابل که از دست
احمد شاه ابدالی گریخته آمده بود لهذا ملازمت خلعت شش پارچه و شمشیر و نقیل یافته باید اگر چه حالا زن بادشاه مرده است سابق کابل را باشتی و انعامات و انشای اقامت
اینجا پسر سازد مرحمت شد ذکر سوانح سال شصت و یکم از مایه دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم عمده سوانح این سال ورود احمد شاه ابدالی
درانی و واقعه رحلت محمد شاه بادشاه است احمد شاه ابدالی در اوایل این سال مذکور وارد گشته به نگاه در روز جنگ عود او و جلوس احمد شاه بر تخت موروث
تا به غره جمادی الاولی انتها یافت بنا بر این سانحه مذکوره نگاشته خامه وقایع نگار میگردد مخفی نماند که این احمد ابدالی در اصل از رئیس زادهای افغان اولوس
ابدالی از اجداد رعایای دار السلطنه هرات است لهذا قهر و غلبه شاه شاه زمان خود نادر شاه افشار مقید در اسیران بادشاه کیهان مسیر شد از جمله علمای
شاه و بعد از آن مورد الطاف او گشته در سلک صحبت داران شاهی منسلک گردید و آخر مرتبه یکباشی حرم نادر شاه از مردم معتمد الدوران و نشر و در آن
انجا بنا بر استشعار عداوت جماعه مذکوره با خود و مخفی منوده جماعه افاغنه و افواج توران را به وجه مشهور مغلوب با شکست از النطاف خویش گرداند
و اکثری از جماعه سالار لشکر خود مقرر کرده اقتدار عظیمی بهم رسانیده بود بلکه افاغنه را زیاده از جماعه اتراک توران تاب و توان داده منظور نظر
اشفاق و عواطف داشت بعد بکه مقتول شدن لشکری از روسای فرقه افاغنه دعوی سلطنت نموده مدتها بر تحصیل ممالک ایران تسلط داشتند از آنجمله بود
آزاد خان مالک نصف از سوار که در هم اقتدار زند و آخر کریم خان زند بآب تیغ آبدار شعله اقبال او را فرو نشانیده ملازم سرکار خود ساخت احمد ابدالی
هم از آنجمله است اما او باعانت تقی خان آخته که نادر شاه هم از او در دل حسابی میگرفت در انقلاب قتل نادر شاه مذکور از لشکر گریخته بعضی از نقد
خزانه و اسباب جاپر را که همعنانش هرفت در راه متصرف شد و برخی از الوس خود بهم رسانیده صاحب سکه و خطبه گردید و قرور دا و به هند نهضت بار الفاق
افتاد و شیر مدح انشاء الله وحده الجمیع بر دین اوراق بر بیان تسلم سوانح رقم خواهد گردید بار اول در سلک ملازمان رکاب نادر شاهی او تا حسین
واته به تعبد الالفت آمد و آغاز سال احدی و خمسین در رکاب طوایف اتباعش مجاور بود ذکر ادراک احمد شاه ابدالی معروف بدرانی به تسخیر هندوستان
و ورود دولتا بار شهر و معاودت بکابل و قندهار بتقدیرات ایزد منان و مهیا شدن اسباب سلطنت او بعنایات خالق زمین و آسمان
احمد ابدالی منظور نظر تربیت نادر شاهی گردید اوقات با بر و میگذرانید در سال شصتم از مایه دوازدهم هجری نبوی صلعم از شاهنشاه حضرت
گرفته ببخارا خود آمد عند المعاودت به زیارت آستانه ملایک آشیانه امام الانس و الجن سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا آمده بود بعد
از آن جناب قدسی مآب وداع از آن آستان در روضه شاه صابر نام را دید که حسبه محتوی مثل اطفال در جوار مزار فایض الانوار برپا کرده بر سر او رفته استاد
و پرسید که درویش این حسبه و حسبه بازی طفلانه است او در جواب گفت که تو ای احمد ابدالی گفت بلی گفت این حسبه است که وقت مردن نادر شاهی علطد

و تیمور شاه ... منشوری از احمد بیگی را از رفقای خود در آنجا گذاشت که به در دولت نگردد به احوال خیمه گوزه ناظر باشند و هرگاه به سلطنت رسید و به تخت بنشیند را ضبط نماید

خود نجریست ... شاه نیست چون تیمور شاه گذشته احمد شاه نوه خود را در لشکرگاه به منصب ... سپرد و در آنجا از ... خیمه را ضبط کرد

که فلان نیست ... ان خیمه سلطنت احمد را ... به تصرف سلطنت آن خیمه ... تیمور شاه ... سلطنت خود ... و از گذشت ... خود در آن

آورده محمد ... خان ... که ... تیمور شاه هم ... در دل ... در آن ایام ... خود ... ساخت

آخر آنکه تیمور شاه ... به ... منصب شده خانه ... کرده ... حقیقت سلطنت ... کابل را که ... خان ...

... تیمور شاه ... محمد ... خان ... از ... که ... و ... را همراه گرفته

... تیمور شاه ... را ... نصب گشت ... تیمور شاه ... در ... مذکور را ... تمام همراه

خود گرفت این شاه ... استقلال ... مشهور ... احمد ابدالی ... ناصر خان ... گرفت

... کابل ... تیمور شاه ... کابل ...

... ناصر خان ... کابل ... که ...

خود ظاهر ... ناصر خان گفت که اگر ... ناصر خان گفت که ...

در میان آورده ناصر خان سواران ... احمد شاه ابدالی ... کابل با ناصر خان ...

ناصر خان ... کابل ... احمد شاه ...

ناصر خان ... شاه ... خان ...

... شاه ... خان ...

... خان ... تیمور شاه ...

... احمد ابدالی ... سلطنت

... شاه ... خان ... ابدالی ...

سلطنت ...

خود ... قمر الدین ...

... احمد ابدالی ... قمر الدین خان ...

خود در ...

... کابل ...

احمد شاه با عهد بگسسته علاء الدین خان قیم الممالک خود را بر خط فارسی برد و نورخان را شنید که خود را بغایت امداد ... مصروف در حجره ماهیه را ... این جا برده خواهد

ران زیدای بشنید ... ابدالی ... بعد از صبحه گشته مخصص که ناصرخان ... بنمود آبرو شتره ... عهد بعض ابن ... بر خود از ره ... خان بیگ دینه از اینجا آگاهی بنا ... دولت بود نموده

بعده ... ابدالی ... از ... من آن دارد ... بای ... یک ... بنمود ... الماس ... ربی ... خان ... کمر خان ناصر بجنبش ... دیده از ... چاره گشته عاجز فتوح قلعت ... نمودند و جایز

گشت معمول ... جنگیده ... دوزن ... بجنبش ... است ... گر ... دیده ... در ... قدم ... تباه حال به آمده ... قلعه ... از دد ... معبد ... ناصرخان ... رسیده ... تو ... بلای ... کسی ... شب ... دو ... دیگر ... فاصله

دارد ... سر ... آن ... شست ... نکبه ... گم ... دیگر ... نموده ... برد ... از ... علیم ... نوره ... خان ... دست ... زیر ... دختر ... که ... صحیفه آن ... خاندان ... ابدالی ... با ... ابدالی ... دست ... در ... ناصرخان ... موسی ... و

ناصرخان جنگیده ... خواهیم ... ابدالی با اتفاق بشنید که همین جا ... نمود ... مبالغه ... آمد ... دیده ... رسیده ... شنیده ... خبر ... نورخان ... شاه ... آمد ... در ... رسید ... صورت ... ناصرخان

واقفان از ... خیام ... ارکان ... جای کار ... جمیع ... گرد ... همراه ... ناصرخان ... خان ... گشته ... مرخص ... نورخان ... شاه ... نمود ... با ... حضور ... قبض ... اظهار ... کرده ... قبول

عهد الغای ... طلب ... متضمن ... خطی ... ابدالی ... احمد ... شاه ... ناصرخان ... برای ... نقد ... به ... روی ... مبارک ... جا ... داده ... انجام ... شاه ... این ... با ... همه ... غیره ... خانه ... اسبان ... و ... جنجار ... ملبوسات

اوراق ... عمر ... صید ... نورخان ... شاه ... از ... در ... وقایق ... برادر ... اخلاص ... در ... ابدالی ... حسید ... در ... جواب ... نورخان ... شاه ... نورخان ... اشاه ... در ... را ... ان ... شاه

خبر او ... نورخان ... شاه ... آمد ... عبدالله ... مفتی ... خانه ... آمده ... به ... مور ... تهیه ... بود ... مامور ... توطنین ... از ... سابق ... ابدالی ... احمد ... متعهد ... شاه ... صاحب ... آن ... بجانب ... قلعه ... سقای

این ... حقوق ... است ... من ... مولد ... و ... منشاء ... که ... شهر ... این ... حقوق ... اما ... است ... شما ... با ... صحبت ... که ... گفت ... او ... داد ... نمود ... استعلام ... داده ... فرستاده ... اهل ... را ... کو ... جانب ... را ... بیگخان ... به ... شنیده

کیفیت ... برابر ... ابدالی ... احمد ... شاه ... با ... شما ... شیخ ... نسبت ... محمود ... و ... ممدوح ... جانی ... و ... خلق ... بنفس ... عهده ... به ... که ... میگویم ... بنابرین ... است ... گران ... بر ... ام ... برده ... سر ... بآنها ... با ... که ... ننگاشتن ... و ... شهر

نورخان شاه ... برده ... بیگخان ... به ... آید ... بر ... می ... او ... اقبال ... با ... شما ... اقبال ... است ... عروج ... در ... او ... اقبال ... اما ... است ... این ... از ... دو ... هر ... تیغ ... گفته ... آن ... از ... او ... تیغ ... در ... صورت ... هم ... صاحب

بر ... اراده ... جانب ... ابدالی ... احمد ... بگیرد ... الطریق ... شد ... بخشی ... اله ... حوال ... بر ... تغییر ... و ... وقت ... در ... آشتی ... و ... مصالحه ... صورت ... به ... نمود ... نسبت ... آنجا ... در ... داد ... و ... اکراد ... برشان ... قول ... تعلل ... آمده

بکار ... در ... کرد ... قایم ... جابجا ... مور ... ساخته ... محکم ... باید ... های ... با ... متصل ... شهر ... بیرون ... در ... الامقدر ... کمال ... در ... بسیار ... سامان ... و ... بسیار ... توپ ... ها ... نورخان ... شاه ... دید ... گر ... مور ... ها ... قاصد ... و ... نموده ... تنصیص

فرستاده ... آن ... کسی ... نشست ... در ... دخلی ... جعفر ... در ... که ... نام ... علی ... کلب ... شاه ... شیی ... در ... از ... نورخان ... شاه ... است ... از ... لشکر ... رسیده ... متصل ... هم ... ابدالی ... است ... بسیار ... محاربه ... مستعد ... و ... جلادت ... و ... جرات

جنگید ... اهل ... خواهید ... که ... درگاه ... هر ... قسم ... است ... شما ... اختیار ... در ... فرد ... از ... است ... بهتر ... شود ... جنگ ... اگر ... است ... دشوار ... شما ... بر ... امر ... این ... که ... داد ... شاه ... گفته ... او ... بود ... خواهد ... چه ... جنگ ... این ... پایان ... که ... نمود ... استعلام

اندرون ... از ... انداز ... دور ... آنها ... اگر ... بزند ... بیرون ... ابدالی ... به ... حرب ... کسی ... فرد ... که ... اکر ... است ... نمایان ... لشکر ... از ... آن ... سرداران ... به ... فرستاده ... او ... در ... خود ... دیوان ... اهل ... و ... کو ... بیگلی ... آن ... به ... نورخان ... شاه

بود ... طعام ... یک ... خان ... حاتم ... سرداران ... بعض ... خان ... بیگ ... به ... داده ... متوجه ... طعام ... شستن ... خان ... شیر ... برد ... رسید ... طعام ... وقت ... تا ... شد ... خرگاه ... خود ... در ... خیمه ... بخیمه ... چهم ... بخاطر ... نمودن ... باید ... مدافعه ... لشکر

سرکار ... ملازم ... بیش ... فرلباش ... صد ... دو ... به ... در ... شده ... سوار ... نمود ... ابدالی ... سواران ... که ... شد ... معلوم ... استفسار ... از ... بعد ... دیگر ... توپ ... از ... بعد ... آنی ... بی ... به ... شد ... مسموع ... توپی ... آواز ... ناگهان ... که

سواری ... ساعت ... یک ... بعد ... انداختند ... توپها ... برسلک ... تیر ... آنها ... شدند ... پیدا ... اول ... از ... تیر ... زیاده ... دیگر ... سواران ... ساعتی ... بعد ... بسته ... آنها ... خشند ... آنها ... بر ... رفته ... سنگر ... بیرون

آنها ... زدند ... ابرآنها ... را ... خود ... هم ... دیگر ... بار ... قزلباش ... سواران ... همان ... که ... دنبه ... آورد ... خبر ... رسید ... شده ... متحیر ... نورخان ... شاه ... در ... نمود ... باید ... کمک ... که ... نمود ... عرض ... آمده ... بخشی ... ابراهیمخان

ابدالیان ... بدر ... شتر ... کجا ... از ... سرکار ... نوکران ... بیش ... سنگر ... منحفظان ... همه ... اکتساب ... گرده ... بنا ... باب ... آنها ... بوده ... کس ... صد ... دو ... از ... سرکار ... شان ... قزلباش ... خشند ... آنها ... بر ... زدند ... بود ... کس ... از ... که دور

که دو سه هزار کس بوده باشند زر بی انتها جلو ریز خود را در سنگر رسانیده و شور و شر برانگیخته شاه نواز خان نمود که ما هم سوار شویم آدینه بیگ خان را گفت که به دادن بخشی سپاهیان

ابدالیان را از سنگر بیرون باید کرد آدینه بیگ خان یکسر قبول بر دیده نهاده گذاشته رفت و از طرفی دیگر تا نماز شام در برابر ایستاد شاه نواز خان حکم بنا کنید و ایستاد و بر

از جای خود ضبط نه بایستاد و شاه نواز خان فیل سوار خود سوار ایستاده بر جا دم نمی کرد تا اینکه شام شد بلکه ساعتی از شب گذشت و ابدالیان برگشته به جای خود رفتند

اما شورگیر در لشکر بر خاست و آدینه بیگ خان رو در روش برگشته داخل شهر شد افغانان را نیز تا قیلولگی راه خانه‌های خود گرفتند و بسر در زمانی هم گرفتند

شاه نواز خان برگشته به سراپرده خود رسیده است که از قبل فرو آمده بود به عمه اش که در حوالی حویلی مقیم بود مبالغه نمود که در حصار شهر نشسته باید جنگید شاه نواز خان

قبول نکرده میگفت این بیت در خیمه فرود آمده ایم و فرود آمده از امروز تا یوم ناصح بدبخت مبالغه را از حد برده بلکه است که در خیمه ها فرود آید همینکه فیل سواری

از در خیمه ها بیرون گذاشت مردم لشکر حمل بر فرار او نموده تورانیان یک بجا هم دست به تاراج زدند در خیمه شاه نواز خان در آمده اسباب کارخانه همه را غارت

نمودند شاه نواز خان چون این قدرت از دست رفته نماند دو تکاور خود گرفته سر در ان کرد و حاکم گشته بنای ملتان داد مصالحه میکرد نشسته که چنین آمد شاه نواز خان

احوال شاه به صاحب رسید او عرض کرد که در ملک ما در دست ما چیزی نیست شاه نواز خان برگشته سکه زر داشته بر سر آن رفت که الحال از دولت

ملتان بماند ناچار خفیه ای از تورانیان بر ما تحصیل نمودند و فتح جواهر گران بها یکی خواجه سرای از دکه قلاع را فرار گرفت و بیرون عیال جم کشید بر آن لشکر

افتاده تیغ و قطع تعقیب ابدالی گردید صبح ابدالیان در شهر در آمده دقیقه از تهیه غارت شهر و شکار نشسته آدینه بیگ خان هم قیمت نشیمن اسباب سپاهی را در است

شاه نواز خان از دست تورانیان باین نرم خود داد تنها که بیچ در راه لاهور رسید و در بازار شاه جهان آباد به تصرف درآمد احمد ابدالی به ابن سنجر

شوال حیران آسیری مردم شدند و نفاق امرای آنجا و بستی بادشاه در کار نیاورده بادشاه برای اکیدن شامل دیده نموده بود قاصد شاه جهان آباد گشته ابدالی

اصدی به سنین در ایه نعوذ الله از بلیده لاهور به لقی خان که یک ساله فوج فرستاده لشکر ابدالی به سوی شاه جهان آباد داد ادب داد احمد شاه

ادراک این خبر نموده پسر خود احمد شاه را با سایر فوج ملازم شاهی و اتالیقی وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان و ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ

در راجه ایشری سنگه سوای ابسر جیپور و دیگر راجه های صوبه اجمیر از راتهور و غیره با فوج عظیم به دفع او مامور نموده ذی الحجه هم محرم الحرام برای کار بصد

و یک هجری صفدر جنگ و ذوالفقار جنگ و شیر جنگ و معین الملک و غیره پسران قمر الدین خان وزیر و دیگر امرای نامدار ابلی دار در پادشاه بطای

تیغ سمت شمول عرض طرف نسر موده و نه کروری رو در برآمد وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان را با بادشاه به دست خود تیغ بر کشیده در هر یک دو ماه از آب

در سنار خود بر آورده سر از سر شار ذر برگذاشته جنگ ابدالی را فرصت ساخت رد و ذوالفقار جنگ سادات خان را به عطای حد بخشیگری سوم را از استقلال

عمدة الملک و سرداری داده به اتالیقی شاهزاده منفرد و بخشیگری چهارم از تحریر سادات خان محمد اسحق خان از خطاب نجم الدوله در خدمت شاهزاده

با افواج بدیگر از شهر گذشته کنار دریای ستلج بر سر گذر ماچهی واره رسیده و بادشاه ابدالی با فوج همراهی خود که بیست هزار سوار باشند بیشتر نبوده اند

از راه گذر ماچهی واره با داخل سرهند گردید تا آخر دهم شهر ربیع الاول سنه مذکور سرهند را تاراج و هرکه دست به یراق برد او را مقتول ساخت

شاهزاده خبر وصول ابدالی شنیده همان ترجیح سرهند را از منحرف گردانیدند و مقابل ابدالی رسیده به ضابطه شمرده شد که بر آمدن از فوج دلایت خارج از

ولایت خارج از سفید و حیز دید که سنگر در مورچال کرده قلعه بند است اگر لشکر خود دمی آرا آید خندق صدق نموده عساکر موفوره خود را در پناه حصار
گرفت وزرا با برادرهم ربیع الدول تا آن بیست بامید که تمام رسید آتش نیال در استعمال توپ و بندوق از ارابه‌ها تعبیه اقتباس دلیوسی از دار با بنها و دیوسها که از لشکر
وزیر شاهزاده عقب مانده بود بدست ابدالی افتاده او در سر مایه جنگ با حصار و سنگر سبب آنکه گوله‌ها و بانها نیز داشتند با وجود کثرت عظیم لشکر هندوستان محصور ماندند
ذالحجه بود بسبب وفور شهر نوم اعتماد الدوله دفعتاً بیست تمام در خیمه خود خوانده بر مصلی بود که گوله توپ از لشکر ابدالی چون جلش رسیده کار او تمام
ساخت و از آن خبری بیگانه و غیره را حباب دیگر که سیاهی از کس بوده اند از کشیدن وزیر دست از استقلال بر داشته پای قرار در وادیه اضطرار گذاشته راه طی
خود گرفتند صفدر جنگ و معین الملک پسر وزیر به شاهزاده با وجود رخنه بزرگ که گو پایداری نموده جنگها می‌دادند تا بیست و دوم و روز بیست و سیوم ماه بود احمد ابدالی
با جمعیت خود از دحام نموده بر مورچال وزیر یورش آورد و معین الملک پای ثبات افشرده داد دلاوری و بهادری داد دو هر خان و اکثر سرداران توران به یاد
حقوق دیرینه جان نثاری نموده و مردم بسیاری از لشکر ایران در زیر شمشیر نهنگان خون‌خوار از دریا و یغما گردید بعد و صدمات جنگ بنا بر اتصال شاهزاده با معین الملک
برتقای احمد شاه هم سرایت کرده قریب بود که جرم عظیمی با فواج شد برسد صفدر جنگ به مدد اینحال فوجی تکمک شاهزاده فرستاده خود جمیع معیت را
پیاده با ساخت در سلسله‌های جلوی دیر از حبابین و بانهای جنگی آتش انداخته در میان معین الملک و ابدالی حایل آمد و جنگ عظیم در پیوست چون
فوج ابدالی صدمه جنگ معین الملک از دست بهادران توران و هم ایستادن شاهزاده کشیده بود که ناگهان صفدر جنگ به فوج گران با انواع توپ و بان
آتش باران بر سر ایشان رسید و بهترین ضمن آتش تا ارابه‌ها بان که به سبب ابدالی در لشکر آمده بودند همراه فوج بود تیر در گرفت و هزاران بان خود شیر در
لشکرش منتشر گشته صبح ثبات برتکیه و اکثر همراهیان ابدالی از خاک میدان جسته سر و پیکر تحت اشتعال و حنین از هم پاشیده شکست بر لشکرش
افتاد ناچار پست بمعرکه کار زار داده راه ادبار پیش گرفت و تیغ و ظفر نصیب اولیای دولت بار شاه هندوستان گردید اما شاه دارایی ثانی خان اقتصه پایداری
نموده مقابل فوج بند تا شام قایم ماندند و هنگام شب بعضی پیغامها که بالفعل تغیر شکران نیست به صفدر جنگ داده صبح طبل رحیل نواخت و علم مراجعت
بسوی کابل برافراشت و بعد از آن حضرت محمد شاه باستماع خبر ظفر و حادثه اعتماد الدوله و تردد نمایان صفدر جنگ و معین الملک و منتسبان اعتماد الدوله
شادمان گردید در حین حیات خود که شروع بیماری ایشان بود صوبه‌داری لاهور و ملتان به معین الملک بخشید و صفدر جنگ را معه شاهزاده و جمیع امرای معتمد
طلب حضور نمود شاهزاده معین الملک را از طرف پدر خود خلعت و اسناد و سلسله داده بصوب لاهور رخصت ساخت و خود معه صفدر جنگ بسوی شاه جهان آباد
رایات علم بحال و در کرایه افراخت چون مرض محمد شاه روز به دم استداد می‌یافت و آثار ردیه ظاهر گشته مرگ صحیح شاهده نمود شقه‌ها طلب برای صفدر جنگ
و پسر خود نموده بر سبیل تعجیل نوشته دادنها با ستعجال عازم آستانه جاه و جلال بودند که ناگاه متصل در آزاد باب خبر رحلت محمد شاه فرع یاب اسماع ایشان گردید محمد شاه
بتاریخ شهر ربیع الآخر شنبه سی و سی دوم جلوس خود که مطابق سنه سال احدی و ستین و مایه بعد الالف رحلت نمود امان محمد و جاوید خان و اسحق خان و دیگر
ارکان حکام سلطنت و ملکه زمانی مردان آدستور و حید روزی لاشش او هم مثل جسد عمدة الملک بمقتضای حدیث شریف کما تدینون تدان از دین
محروم ماند و تحقیق خبر بلقیه و آن جریه که شاهزاده در مرگ پدر بکفن و عمل آورده القرع تا پیت صفدر جنگ برای شاهزاده چتری آراسته در ساعت

در سال ... مذکور در غره جمادی الاولی احمد شاه در شاه جهان آباد رسیده بدارالخلافه سریر دارای اقبال و نصرت جهانبانی سلطنت ... گردیده ...

نموده ... اسلام خان ... بجای پدر ... محمد شاه البته ... ارکان سلطنت ... و اعیان مملکت ... ارکان دولت ... بحضور ...

در ... شاه جهان آباد ... احمد شاه ... در حیات ... خود بخود ... نظام الدین ... متصل ... شاه ...

... جمادی الاولی در روز جمعه ... خطبه بنام خود خواندند ... مسجد جامع ... دولت ... شاه جهان آباد ... از ... بسر ... حضرت

... سال ... در این ایام ... اتصال ... الهی ... مرحوم ... خان ... سال ... مرحوم ... خان

... بحکومت ... از ... خدمت ... انجا ... باختیار ... نشنید ... جنگ ... هست ...

... جنگ ... جاه ... جمیع ... از ... مذکور ... و ... جهان ... رسیده ... از ... خان ... جنگ ...

علیقلی ... در آنجا ... داده ... سرکار ... ایران ... آنچه ... سطور ... ظهور ... باید ... ذکر ... علی محمد خان روهیله ... در ...

... قطب الدین محمد خان ... و والد مرحوم ... خان ...

مذکور شد حاکم سکندر ... صفدر جنگ ... مذکور ... در ... خان ... و دیگر ... افغان ...

مهابت جنگ ... جنگ ... مصطفی خان ... از ارکان ... و ...

... صفدر جنگ ... سکندر ... محمد شاه ... بادشاه ... والد مرحوم ...

صفدر جنگ ... مراد آباد ... و سنبهل ... علی محمد خان روهیله ... مرحوم ... والد ...

... در آن ممالک ... داشت ... آنجا ... محال ... علی ... بر ... جاگیر ...

... انجا ... خاطر ... خان ... جنگ ... صاحب ... مذکور ... انجا ...

علی محمد خان ... در انجا موجود ... خود ... انجا ... شده ... انجا ...

والد مرحوم را ... جنگ ... حکومت انجا ... نموده ... خود ... خاص ... خود ... ساده ...

آن ... اسباب ... همراه ... والد مرحوم ... انجا ... ملازم ... بسیار ... انجا ... ساخت ...

اکثر ... انجا ... افغان ... ساکن ... گیلانی ... احمد که ... از ... ملازم ... خود ...

و این ... احمد ... ملازم ... و دیگر ... همراه ... قطب الدین محمد خان بهادر برادر

زاده ... الدین خان ... که حاکم مراد آباد ... علی محمد خان اول ملازم سرکار ... لود ... در قلعه ... سکونت ...

والد مرحوم ... والد ... نصیحت ... از ...

قطب الدین خان بهادر ... حاکم ... گرفته ... قلعه ...

تحصن جسته و والد رسیده قلعه را فرو گرفت و بعد از آن در نهایت استحکام بود و شش گرد قلعه گردید قطب الدین محمد خان که بر تنبدوق و تفنگ اندازی خود کمال اهتمام داشت
و فی الحقیقه چنان بود که می بایست گاهی گلوله تفنگ آن از نشانه خطا نکرده و بر یک گلوله تنبدوق او در برابر تنبدوقهای دیگران بود و بعضی هم از اهالی آنجا هم کشته گردید
گردیدن حصار والد ازان ساخته بجای خود جمع خود در تفنگ انداختن کوشید که تفنگ اندازی نمود هر بار خطا گاهی به شستن تفنگ گاهی به بهانه دیگر گاهی بجای دیگر خورد
در نشیب شده تنبدوق آنرا دست خود بر زمین زد و والد را پیغام ملاقات و آشتی فرستاده دلالت به موافقت نمود چون قطب الدین محمد خان نهایت سجاعت و جرات
داشت در عین ملاقات بنا بر خدعه نموده قبول نمود و قاصدان شد که عقد المصالحت کار والد را تمام رساند رفقای خیر دل تیر در این کار شریک و یار شدند
پسر احمد رهیله و دیگر رؤسا به معه عمو سعید علیخان برادر حاجی والد مرحوم ضابطه استید یار در خیط حاجی آمد و آنگاه میر براق آمده و ملاقات نمایند ضامن گشته
آوردند چون از قلعه برآمده در خیمه عموی خیر قوم فرود آمدند تا لحظه اطلاع بملاقات والد آمده و الامروز باین عجلت ملاقات با خان صاحب حسن ارادت که
وقت حسن تاکید شد بود و مناسب الستند خود راست که امروز مهمان ماگر ده خانه برادر آسوده دو ملاقات نماید چون قطب الدین محمد خان رسید گمان
خدعه نموده با آنکه زیاده از ده دوازده کس از رفقا با خود داشت و در جمع کثیری از بیگانگان که عبارت از پسر احمد و افاغنه دیگر اند نسبت بود مطلقا نیز نسبید ه از بعت
نگفت که شما مردم اش مردان درید با موی سر زبان چه طور رعده بود و بگذارم همین جا با من عهد و پیمان نموده آورده عموی ... حضرات زبان بعذرخواهی و اظهار
صداقت و عهد و اتقای عهد نمودند و سجاده از بیرون در کمال تواضع و فرو تنی نمودند در تضمین ما ماله های قرشره و بعد از آن خوانهای طعام رسیده والد با نهایت تکلف و
نیخامهای دوستی انگیز رسیده تمکین و صفوی حاکم قوم نمود چون طعام حرز در صحبت صلح اگرفت و از طرف والد نیز هدایا و تحایف رسید قطب الدین محمد خان
در دل از دعیه خود منصرف گشته روز دیگر که موعد ملاقات بود والد مجلس آراسته مهمان را طلبید است حاکم قوم معه رفقای خود با اتباع عموی تقی و پسر احمد و
دیگر رؤسا افاغنه بمشرف از آنجا داشت و والد کمال تواضع ملاقات نموده بر مسند با خود در ابر بنشاند و با رفقای او شان نیز حسب الاستحقاق خان عالیمقدار
به عمل آورد و حاکم قوم داعیه تضمن خود را اظهار کرده التماس نمود که از اتقام شما در ملاقات وقت ورود و محزون ماندن اگر چه من گاهی خطاکرده مجمول بر بزرگی تحقیق
بهرای
بساط شما در دل نتیده گردیده مانع مقصد نشد مستبشر گشت والد خندید و عذر از بینش اتفاق مبتدل در شکسته تکلیف رفاقت خود نمود حاکم قوم مشرف طبیعت ظاهر التزام
او قبول نمود و عداوت و استراق به صدقت و اتفاق گرائید ذکر بر همی با پسر احمد رهیله و جنگیدن او با والد و ظهور یافتن شجاعت و جوانمردیهای
قطب الدین محمد خان و کشته گردیدن پسر احمد میر احمد را که سردار عمده لشکر و مطاع افاغنه باعتبار نیز رادگی بود از اعتبار قدر قطب الدین محمد خان
بهادر خار خار حسد در دل رسته اوکه از سابق بنا بر منافست مذهب با حاکم قوم در داشت خلیدن گرفت چه قطب الدین محمد خان در تشیع معز الدین خان که با تعجیل
در کلیه موجود و از اردوی قصیده بر کبور رست و ذکر جوانمرد بهای او عقوبت آید در خاندان خود هم مذهب تشیع تمام رود و در تمام آورده بهادر خان سرانداز و جانفدا
آنها از جمله متعصبات با که متعصبان ائمه اهل البیت علیه السلام بوده قطب الدین محمد خان صاحب مذهب زده اند با بود و لسبب تقیه بالعرض معامله گسست از این سبب
زیاده تر سر زاده ها و گور متغیر گردیده تارک رفاقت والد و قاصد فتنه انگیزی شد و افاغنه اطراف که اکثر رعایا و بعضی نوکری پیشه بوده اند امثال از زبان
نور السعادت شمرده پسر او گرد آمدند و والد با جا برانقعه و کوهستان او بر آمد و قطب الدین محمد خان مقدمه الجیش گردید بجز [illegible] بدستگاه مقابله و مقاتله

بسر احمد فرح را دو حصه کرده یک حصه را با بهادران ازموده مقابل قطب الدین محمد خان گذاشت و خود متوجه دمانان شاه ذراع بهادر که در آن ... ان در عرض زمین انجامی را بع شک

بود در کمین و الد استاد قطب الدین محمد خان به همراه اسپان پیاده با کسته زنبور و نیها در دست گرفته در میان فوج مقابل در آمد و از جوانمردی دم از مردانگی داده

از مقام شمشیر قربن میگویند که در عین کار یکی از آن خود ساخته بندوق بر سینه گذاشته است که دیگری شمشیر کشیده از پهلو رسیده بانگ زد که قطب الدین محمد

ازمن بگیر ز خان بهادر نشانی را گذاشته همین ازان ساخت و گفت بگیر و زد و افگندش این سواری جنگیده که دشمنان را بر خاک و خون غلطانیده

صفوف مقابل را سکانت و بجای آن را از پس بر داشته شکست فاحش داد و چون در رنگ و تار را ندکی دور شده بود بهر زاده منحرف شده ان خود که در کمین و الد

استاده بود بپدر والد را با مسعود و دیگر نهاد همراه گمان تمام آن گشت داستان جلای خود را نشان داد اگر همراهان والد خصوم را بهی نهایت شوریده عار فرار اختیار آمد

و دو الد از دو طرف حسب جلادت یابد از حوصله قبیل سوار بهرزاده در آن داد حسین بر ازین میدان سر سوده بقطب الدین محمد خان که در پس زین تخلف بهمراه والد

بر یک عماری سوار بر بانجا طر بپرسش سوار بود و والد را از حیله مخالفت نموده جزو حصه است که تا مار نده با شمشیر خاطر مرام را چنین جسارت نمی باید کشید

از رفقای او و بر تنها بی والد و مخلصان انجاب دوستیان رکاب اسپهاشر و داد آمده با دشمنان در آویختند و بسر بیدار از تیغ خون اعدا را با جاک

سوکه التحمیه خبره سری دشمنان اندکی فرو شد اما پسر احمد از حیله همان تنش در ساحت ابرام بود و از بیمن قطب الدین محمد خان پسر بانقیه منسوجه بیطرف شد

پسر زاده بر یک او چون شیر گشت و ضرب دست بهادران خصم افگن رکاب والد هم حوز رده بود بیشاو منتشر در خانه سر گشت و نسیم ظفر ابر دی

بر پرچم علم والد وزید تا الفتح و فیروزی اختصاص یافت لو بر جسید آن منبر سو سرسی نموده گو شمال یافت و جمیع ان عشره حساب تسمه چرمی بر کران

را به خود حریم و والد قطب الدین محمد خان نیک در برادران و خیر با بکام وار ام سنگین را نیز با آنکه در همین سال احدی و ستین و ماة الف بعد الالف

تفصیل نید و والد قبیل از شروع واقعه پسر خان بیکی در عشره اخیر محرم از عظیم آباد گروهی از اسرا صحرا یاد از ایل ربیع الاول به بریلی رسیده و شعر دانند و رسید

قدم سه کس گشت در بن ایام شاه زاده حبیب الله بن بانقاش از زیر دست حسک چنانچه گذشت کشک احمد ابدالی از رتبه ظفر یافت نمی علی محمد خان رحمه الله

که بر دربار حاکم آنجا بود در حفظ نیه سوسی حیل هزار تفراقعان بر فصیله اراه سهار نیور بسر به کنجوره عبور نموده عتار نصیلو ادا با در بین مرتبه

ملک قسیم خود در دید و مراد آباد و ذخیره را استحکام داده و فوج صبر از آن چنان بنده عبور کنگ نموده فوج بلند و والد اکر افاغنه سکنه آنجا و افغان علی محمد خان بنا بر

وصلتی که با هر یک داشت بود دیده خبر قرب پسر کلان شنیده بیکبارگی بر گردید و بعوث آقامت والد را که در قصبه بریلی بود بهانه کشتن افغان محصور نموده

در اعیه ملک بحرامی تصمیم کرد که قطب الدین محمد خان با دو صد کس معدودی از رفقای بر شه والد که شدید تسان زبان شاه جهان آباد و بعضی از

آثار بی بده قبیل ماند چون علی محمد خان به گروهی بر رسید قطب الدین محمد خان با والد گفت که کار با نجا کشیده بقصد در جنگ با علی محمد خان که

این قوهی از افاغنه سر و بلخ دارد و فوج خود هم بهواخواه او گردیده نیست و دیگر از آن در مقام بند را گشته خواهی آمد در صورت صلح است که من بمدد و ملاقات

علی محمد خان روم اگر او در را با شما از اده بسر برده این محصور و رفقا از گرفتاری باید داد و نمایم و اگر اراده فاسدی از دل محو گشته آنجا او را

میگیرم و خود هم کشته شوم بعد از آن هر حصه برای شما مقدر است بظهور خواهد رسید والد قبول فرموده آن نوع صدیق را وجه ساخت و آن والا قدر از

و الا قدر اکثر رفقا را بحر است و الا گدا نشسته خود با مسعود و دیگر از معتمدان علی محمد خان است باشند چون بر خیمه او رسید هم از ایشان را بر دروازه توقیف فرموده
خود با دو کس اندرون داخل شد یاران او که بر دروازه مسلح التفات و عنایتش بودند حسب الامر توقفی نموده بعد از اندکی در اندرون دو کس از انها داخل
آمدن نزد خان قوم نمودند چون دیگر یاران در آن دو شده در باب [illegible] گشته شوری بلند شد قطب الدین محمد خان برگشته یاران را باستمالت و ملایمت
کرد چون دیگر یاران بصلابت بود و در احمت انها ابرام و اغراض نهاد خان بهادر در سقف گشته بهر سر چون دیگر یاران زد و گفت تو چرا مانع میشوی از این جهت زیاده تر
غوغا شد و [illegible] که قصه حادث شود علی محمد خان باستماع غوغا بر آمد با دو دیده تسکین داد و خان عالیقدر را در آغوش گرفته بعد از دلجوئی
همه رفقا همراه آورده در مسند عزت نشانیده خود بر گوشه که بر اصلح نشست و نهایت دلداری بهادر بتقدیم رسانید بعد از آن خان بهادر التماس کرد که معلوم
خواهد بود که این قبیل هدایت علی خان بهادر از جنگ گشته ام و ایشان لوازم اتفاق از خود با من و دیگر دانسته و سپاه اینجا باستظهار آمده اند شما
مسلک نیکوئی و نیک نامی پیموده در مقام اتفاق و اتحاد اند اگر شما از تیرهای [illegible] باشد در [illegible] خود هم [illegible] استیصال [illegible]
تا کار از مردان بر صفحه روزگار یادگار ماند و اگر شما را بدین باب مجهول [illegible] باشد اسباب سفر انجام داده [illegible] ایشان را تنها بمصالحت نمایند با انها
دست از مقاومت بر دارند [illegible] همراه ضابطه [illegible] رنجه [illegible] غیر ضروری در سر کار او شان بگذرد [illegible] مذکور [illegible] غلط و شد [illegible] خاطر نشان
مطمئن گردانیده مرخص ساخت و به عجله خود تاکید نموده اسباب سفر حاضر کرد قطب الدین محمد خان بهادر در [illegible] دانشمند [illegible] خان مذکور
باتفاق والده به شاه جهان آباد [illegible] رسید که مبادا باتفاق از امرای حضور بادشاه استمداد نموده در فکر استیصال او شوند والده باتفاق
او شان و جمیع رفقا از قلعه بر آمده در بیرون محله که جای [illegible] خارج قصبه بریلی [illegible] است منزل کرد [illegible]
اتصال [illegible] جهان و آبرو [illegible] به شاه جهان آباد رسانید در عین راه که از فرخ آباد [illegible] خبر رحلت محمد شاه و
برگشتن شاهزاده احمد شاه قرین فتح و فیروزی و کشته شدن قمر الدین خان وزیر و متعین شدن معین الملک به صوبه داری لاهور و آمدن صفدر جنگ
همعنان احمد شاه و جلوس او بر تخت سلطنت در [illegible] دهلی مسموع افتاد اما از خبر مردن بادشاه زیاده تر از ایام سابق [illegible] قطاع الطریق
[illegible] راه ها نا امن [illegible] قطع منزل [illegible] چون وارد شاه جهان آباد [illegible] غازی الدین خان فیروز جنگ [illegible]
و غیره محالات متعلقه آصف جاه کم دیده افسرده خاطر و طالب توسل با دیوان دولت صفدر جنگ شده بخانه خود نشست **ذکر متعین شدن وزارت**
برای صفدر جنگ بهادر بعد از رحلت نظام الملک آصفجاه احمد شاه خلف محمد شاه بعد از [illegible] جلوس در [illegible] شاه [illegible] ملازمت نمودن جاوید خان
و نجم الدوله اسحق خان و دیگر ارکان سلطنت و اعیان مملکت به ساعت مختار داخل دولتخانه شاهی در قلعه شاه جهان آباد گردید و [illegible] وزارت
بنام صفدر جنگ با وجود اقتدار و لیاقت او بپاس رضا و اندیشه آصف جاه در [illegible] تا خیر افتاده [illegible] بادشاه [illegible] چون آصف جاه
بر صباح سفر آخرت بود [illegible] در اظهار عدم رجوع [illegible] که صفدر جنگ [illegible] بالفعل در میان اطفال شما [illegible]
بشهر دار [illegible] سلطنت [illegible] بعمل آرید [illegible] آصف جاه [illegible] صفدر جنگ [illegible]

خلعت وزارت نمود تا آنکه خبر رسید که چهارم جمادی الآخری سال مرقوم آصف جاه در سواد برهانپور وداع عالم عنصری نمود و راه سفر آخرت پیمود در آن بخش
او را الفضل که در روضه که قریب دولت آباد است بآئین فرزند شاه برهان الدین غریب مدفون هستند انتزاع صفدر جنگ بجای جمع فاتحه ثابت خود را
بخلعت وزارت بیاراست و در دوشنبه چهارم رجب بمنابت خلعت هفت پارچه مع جیغه قبای وزارت و جواهر سرفراز و بخطاب جملة الملک مدار المهام وزیر
الممالک برهان الملک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ سپه سالار مخاطب گشت اکنون مناسب می‌نماید که کلکی چند از احوال عمدة الملک و اعتماد الدوله
و محمد شاه و آصف جاه که قریب بهم لباس عالم آب و گل انداختند و از اوضاع و صفات ایشان با اجمال نگاشته آید بعد از آن سوانح ایام سلطنت احمد شاه و وزارت صفدر جنگ
نوشته آید بتوفیق رب الاعتصام **عمدة الملک امیر خان بهادر بن عمدة الملک امیر خان بهادر صوبه‌دار کابل** اصل آبای او از سادات حسینی
نعمة اللهی است بعد از آن یکی از اجداد او خود که میر میران لقب داشت نسبت گشته بمیر امیران شهرت یافته عمدگی این سلسله که در ایران هم شهرت داشت و بعد از آن
درین خانواده بهم رسیده بنهایت استحکام انجامید با تمام و اعتبار سرافراز در عهد جهانگیر بن اکبر بادشاه جد عمدة الملک که او هم میر میران لقب داشت بنا بر
صدور جرمی بصورت رضای شاه عباس ماضی حاکم ایران بهند آمد و در حضور جهانگیر کمال تقرب یافته آثار قرار ایران خود که در عمر بوده آمد
در عهد دراز بود که بلقای آبای خود رسید تا آنکه جهانگیر بادشاه خانعالم را نزد شاه عباس بسفارت فرستاد و از جمله سالت عمده در خواست
پسر آتش بود خانعالم به نیکوترین وجهی بادشاه ایران را خوشنود ساخته این خدمت بتقدیم رسانید پسر آتش به هند رسید پسر او گردید چندان و جلیل القدر جا
نشان تقیه بود عالی ترقی نمود و از وقت جهانگیر الی الان در این خاندان امارت و عمدگی باعلی رتبه بوده ایشان ماند عموی او روح الله خان بخشی الممالک در
تقرب محمد اورنگزیب عالمگیر بادشاه و پدرش عمدة الملک امیر خان صوبه‌دار کابل و عالمگیر باعتماد او از تصدیعات سلاطین ایران مطمئن در دکن بود
و ازین جهت فتوحات آنجا مشهور است که بنام او معروف است و این عمدة الملک نیز بکمال اوج و اقتدار رسیده در عهد خود شبیه و نظیر نداشت و نسخه
رنگینی بود که کمالات تألیف این جامعیت کم کسی توان یافت سخن از عدل و سخاوت و تدبیر و فهم رسا داشت و ادراک حقایق و دقایق فکر کار خیابان داشت که بهره
هر فنی از علم داشته هر یکی ستایش او در کارها خرد سرمایه افتخار می‌یافت از علمای عظام و مشایخ کرام و سپاهیان و خوانندگان و رقاصان
و شعرا و ارباب لذات هر که ادراک صحبتش نموده مزاح و شیرین نقلی او شاهد گشت و باد خو مهمانیش نموده راز از همگر لیست و چند بن کس همسری او
از حقیقت خاکساری با نوع نشاری رسیده در زمره امرای مقتدر منسلک گردید هندی سهی بود و فارسی خوش گفت و در بذله گویی و نکته سنجی نظیر
نداشت در حسن بیان بحوی دست داشت که مستمع از تقریر دلپذیرش سرش چون گل همگی گوش و از حیرت مدهوش میگردید و هرچه هرگاه بر اعادی از بلند زبان علی
باشند چراه ادنی متفق میشد هرچند حاجب نمانده باشد با همگفت و سلیقه‌های او در آراستن هر چه مسلم ارباب هوش و تمیز بود و معتقدان قدر
تاریر و نمود اکبر اعانتش خوارسته آنانه و اشیای خود را بتقلید و تتبع او می خستند **وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان بهادر نصرت جنگ**
برادر محمد امین خان اعتماد الدوله است از اولاد خواجه احرار در عهد اورنگزیب عالمگیر از ولایت توران وارد هندوستان گردید تا بمنصب هزاری
بتدریج رسید و در عهد فرخ سیر باعانت و رعایت قطب الملک بمنصب هزاری و بعد جمع دغا با امیر الامرا حسین علی خان بهادر ابتدای عهد محمد شاه وزارت

محمد شاه در پیری و پس از چندی روزه سپهر عالم دار و گیر گردید و قمر الدین خان حیات پدر خسیش شرمدار و نیز غسلی بود چنانچه مذکور شد لهذا بعد از شهادت اعتمادی آصف جاه وزارت
یافت اگرچه بغفلت شعار و بی همه ساده خوش گفتار بود اما نهایت کم آزار از خلق شاه جهان آباد بسیار شاکر گذار زندگی اگر در اهتمام مهمات بشمرد تاکستی بودی معطوف
گشته بود لیکن لیاقت وزارت چنانچه بایدش نداشت بکمال جاه و حشمت و نهایت عیش و عشرت زندگی نموده یکماه و چندی پیشتر از قتیل محمد شاه چنانچه مذکور شد به تیر تفنگ ابدالی
درگذشت **محمد شاه بن جهان شاه بن خجسته اختر بن بهادر شاه بن اورنگزیب عالمگیر** خالی از فطانت و هوشیاری نبود در جلوس بسیار در تمام القدر که
پادشاهی بنام نهاده بود واقعی در دست امرای مقتدر افتاده چون جرات بسیار نداشت مغلوب امرا بود در سلطنت ضایع کرده فرصت اصلاح نتوانست که چون
جوان و عیش طلب بود اوقات را به لهو و لعب گذرانید و سلطنت روز بروز به شکستگی گرفت تا آنکه تسلط نادرشاه پیدا و دولت را از شهر الطاف و اعانت او مستقر گشته بسیار
آسایش طلب گشت و چون صحت جوانی فرو نشسته سلطنت خاطر نهایتش گرفته بود در آخر عمر صحبت فقرا خوش بود با ایشان نسبت سخنان معقول خوب
می فهمید با سلوک دنیا و آینده خلق خدا راضی بود در عهد او خلق با آسایش زندگی نمود و در زمان او پیش بصورت سلطنت آبروی و دقری در نظر ها بود و به ... اساس
اساس بوسیده سلطنت را برپا داشت گویا خاتم السلاطین با بر بود چه بعد از او سلطنت غیر از نام چیزی دیگر نگذارد **آصف جاه نظام الملک بن غازی الدین خان بهادر**
فیروز جنگ بن عابد خان نامش قمر الدین و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردی است جد مادری او سعد الله خان وزیر اعظم شاه جهان پادشاه و جد پدری او
عابد خان از مشایخ سمرقند است عابد خان در عهد شاه جهان وارد هندوستان گردید و در سلک ملازمان شاهزاده اورنگزیب انتظام یافت بعد تسلط اورنگزیب
بر سلطنت بتدریج منصب ... یافت و دو بار منصب صدارت سرافراز گشته در سنه چهار ربیع الدول سنه ثمان و تسعین بعد الالف در محاصره گلکنده برخم گوله
توپ از مرکب سبک خرام علت شده جسر زیست و پسر او که شهاب الدین نام داشت اگرچه در ... عالمگیر بتدریج منصب ... بی یافته غازی الدین خان بهادر
فیروز جنگ مخاطب شد و در طلب اتحاد سپاه گیری با پادشاه ... و در فتح بیجاپور ... خطابهای دیگر فقره فرزند ارجمند ... در ایام سلطنت
بهادر شاه صوبه دار گجرات گشته در سنه اثنین و عشرین و مائة بعد الالف انتقال نمود و آصف جاه در زمان اورنگزیب بخطاب چین قلیچ خان بهادر و منصب ... ارتقا
پایه گشت و در اواخر عهد پادشاه مذکور صوبه دار بیجاپور گردید و در عصر بهادر شاه بخطاب خاندوران و صوبه داری اوده امتیاز یافت و بعد اندک زمانی بنا بر اقتدار
آصف الدوله اسد خان بهادر و ذو الفقار خان امیر الامرا پسر او ترک منصب نموده لباس فقر پوشیده انزوا گزید و در عهد جهاندار شاه معز الدین از انزوا برآمده
با اصل منصب و خطاب سابق سرفراز یافت در سال اول جلوس فرخ سیر بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ مخاطب و منصب هفت هزاری و صوبه داری دکن مامور
گشت چون امیر الامرا حسین علی خان بهادر ایالت کل ممالک دکن یافت نظام الملک به شاه جهان آباد آمده بصوبه داری مرادآباد و در ... سلطنت
رفیع الدرجات به مهمات قطب الملک بصوبه داری مالوه سرافراز گشت و در ابتدای عهد محمد شاه با سادات نزد قرعا ... به تعاقب صوبه های دکن تسلط یافت
و اخر فالیص جمیع صوبه جات انجا گشت و بعد مردن محمد امین خان ... سرفرازی یافت ... به ... حضور ... از پادشاه ... به
وزارت نمود و بصوبه داری دکن قانع شد و بعد صمصام الدوله منصب امیر الامرایی با قید ... پسر خود ... امیر الامرا به خان فیروز جنگ
پسر کلان خود داده به دکن رفت چنانچه در دفتر دوم ... تفصیلی ... در گذشت در سنه ... سال ... صوبه دکن که ... پادشاه بود

اکثر امرای عهد محمد شاه در آن مرتبه او نبوده و [illegible] بادشاه [illegible] اگرچه حرص فقر در طلب دنیا داشت اما صفات حمیده و اخلاق پسندیده هم در او

بسیار بود و اکثر روزها [illegible] که امرا را [illegible] از فقرا و علما و مشایخ و ارباب استحقاق را بحضور می رسانید و [illegible]

نذر [illegible] او نشسته مردم عرب و ما وراء النهر و عراق و خراسان و [illegible] روم و هند [illegible] می آوردند [illegible] می بردند از آثار خیر او [illegible] شهر شاه جهان آباد

که در [illegible] و [illegible] بنا گذاشته [illegible] به اتمام رسانید [illegible] که در [illegible] انداخت و مسجد [illegible]

دولت خانه [illegible] تعمیر نمود رب اجعل هذا بلدا امنا تاریخ احداث این [illegible] است [illegible]

حیدرآباد [illegible] که در [illegible] شهر [illegible] از رحلت محمد شاه چهارم

جمادی الآخر سنه [illegible] الف [illegible] از این عالم [illegible] رحلت محمد شاه و اعتماد الدوله [illegible]

به [illegible] میگوید گشت تاریخ چون کشیدم آه [illegible] شاه [illegible] وزیر [illegible]

قطعه [illegible] ممکن هند [illegible] جهان نشد [illegible] برای رحلت این [illegible] تاریخ نماند شاه زمان و وزیر [illegible]

ذکر سرفرازی باقی سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ به منصب میر آتشی و استحکام خدمت دیوانی خالصه به نجم الدوله محمد اسحق خان بهادر چون

خاطر بادشاه و صفدر جنگ [illegible] نیابت [illegible] اول [illegible] میر آتش برای سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ خلف سادات خان

[illegible] رجب [illegible] صفدر جنگ [illegible] خلعت [illegible]

[illegible] محمد علی خان [illegible] دیوانی خالصه [illegible] الدوله [illegible]

[illegible] نجم الدوله [illegible] شجاع الدوله [illegible] صفدر جنگ [illegible] وزیر الممالک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ [illegible]

در [illegible] عهد محمد شاه دیوانی خالصه [illegible] نجم الدوله [illegible] خان [illegible] احمد شاه [illegible]

[illegible] خدمت احمد شاه [illegible] سلطنت [illegible] بادشاه [illegible] احمد شاه [illegible]

[illegible] محمد شاه [illegible] خدمت [illegible]

بادشاه [illegible] بادشاه [illegible] خان

[illegible] بادشاه [illegible] سلطانی [illegible] صفدر جنگ

[illegible] رجب [illegible] صوبه دار

[illegible] الدوله [illegible] الدین خان [illegible] الدین خان [illegible] جنگ [illegible]

بهادر [illegible] خان [illegible] رجب [illegible] خدمت [illegible] منصب [illegible]

[illegible] صوبه دار اجمیر [illegible] شعبان [illegible] محمد شاه [illegible]

نشاء نمود و متبدع مذکور شد و همین باعث تربیت خان مرحوم برحمت حق پیوست و علی محمد خان روهیله که برخی از احوال او در اوراق سابقه سمت ارقام
یافت بعد ورود در ملک قدیم خود که عبارت از محال لادرنگر و بریلی و برآوردن مرادآباد و غیره است و سلب ایالت از وی والد مرحوم شاه جهان آباد چند ماه زندگی نموده
بمرض سرطان که بر نسبت او در همان ایام بهم رسیده بود درگذشت و صفدر جنگ بعد از عزل والد مرحوم بر قانش راجه نهار از دلیران خود در فرستاده آن را
قدری در این مطلب تعمیر بهم نرسانید و بعد از حضور وزیر الممالک صفدر جنگ بهادر در زمان بعد از آن چند ... و شرایت و غیره سپرده محال الصه
نسبته تعهد والد مرحوم داد و منصب سه هزاری و نوبت و خطاب جنگی و پالکی جهالردار از بادشاه دانیده به کارهای مذکور مختص ساخت چون نجم الدوله
محمد اسحق خان بهادر در دیوان خالصه شریفه از عهد سرکار محمد شاه بود و والد را توسل بآن امیر کبیر بیشتر گردید و الد ناظر بود از دو جهت قطب الدین محمد خان
بهادر فوجداری حصار و جهجر و غیره در آنجا که قوم مهمان نموده ان بیاهاکوهر دریا شجاعت کافی مردی و ... دل طلبیه است خان بهادر از قوم چون از قوم
روهیله و افغان دل بری داشت و آبای او همیشه فوجدار مرادآباد که نسبت به صوبه آن ... قسمی را تنیه بود داشتند و مرادآباد متبرکه وطن خان مغفور
مذکور گشته بود همیشه همت بر استیصال روهیله و افغان و انتزاع فوجداری آن مکان از دست ایشان میگماشت در عهد محمد علی خان بنا بر حمایت او که در قمر الممالک
قمر الدین خان می نمود میسر نیامده در تیول او که علی محمد خان بعد مردن قمر الدین خان و هنگامه لشکرکشی احمد ابدالی در ممالک مسخره قدیم خود که عبارت از مرادآباد و غیره است
مسلط گشت و بعد سهل تبدیلی بمرض سرطان درگذشت و اتباع او مثل حافظ رحمت و دوندی خان و غیره که هر یکی پدر زن یکی از پسران علی محمد خان بود به بهانه نام
داماد خود در ممالک مذکوره مسخره رااستقلال ساخته به اقاوی خود آوردند و برای داماد خود به تقدیر معاش انها جا علیحده کرده و بانها داده باقی را خود قابض
و باینهایت جاه و حشمت خان بهادر مذکور خواست که در این ایام از انتظام الدوله خان خانان پسر قمر الدین خان سند فوجداری مرادآباد گرفته باز اقاعده کشد
ضرب دست خود مکان مذکور را از دست انها منتزع کرداند بنابرین از والد مرحوم در آمدن خود عذرها خواسته شاه جهان آباد اقامت ورزید ذکر جنگیدن

قطب الدین محمد خان بهادر با افاغنه مرادآباد و گذاشتن بنام مردی و مردانگی بر صفحه روزگار از نتیجه عنایت که آن بهادر شیر دل در آن معرکه برزاری داد

قطب الدین محمد خان بهادر که مجمل محاربش قبل ازین مرقوم شد از خان خانان انتظام الدوله قمر الدین خان سند مرادآباد در خواست چون عمل او از سلطانی افاغنه در آنجا
نبود چون هش قطب الدین محمد خان بهادر التماس مستقر قبیه دانسته بلا تامل استاد بود و رقم انما بنابر ذکاوت بادک زری و اسباب ضروری اعانتی که باید نمود
خان بهادر دریادل بنام سرداری و علو همت و شجاعت خود اسباب ضروری لفوج و لوازم انجام داده قاصد تسخیر فوجداری مرادآباد گردید چون همت و شجاعت
آن صفدر عرصه کارزار در جمیع بلاد هندوستان خصوصاً نسبت جوار اندیار کالشمس فی وسط النهار بر همه کس ظاهر و آشکار بود با ندک استعداد و تحریک خان معظم
مذکور جوق جوق مردم سپاهی پیشه هجوم آورده کثرتی در فوج و اتباع بهم رسانید و آن شیر دل با استظهار دو سه صد کس ترکیه با ها حسارت و جرات
انها دیده بود عار زمر حرب دون زاد آن شیر اوان که اغلب عبید دانند کم از پنجاه هزار نفر خواهد بود و سامان حرب و ضرب از جنس بان و شیدق و توپ و زنبورک و غیره آنچه
باید لوفور مهیا و موجود داشتند گردید و بیرون شهر شاه جهان آباد منزل گزید و ذی الحجه تهیه اسباب درست دیده رهگرای عرصه جانبازی گشت چون این خبر
قبیل از خروج خان معظم از شاه جهان آباد بگوش افاغنه عفونت نژاد رسیده بود از اطراف و جوانب جمع آمده در مکانی متصل مرادآباد از دم در استعداد

بعد رسیدن خان رستم نیز در ریک ... انها بلکه از اسید ... شست از در سلامت و ستاده اسمه مصالحه ترک تمنا رسمه شمشیر افراز اباد نموده راضی نمودند

که خیابجه ها مردم ما همه گروه ملک را لقب مودره ارتفاع میکند را تیم سنهم کجی الدلی کمال خود را گرفته ... انید اهمیه الطلوع و عنبت ان راضی در القواض ان که بعلند با خان حاجم پرم

ان عالی اهمیت بلیغ رتبت را حیجه با این مجال نگشته بر اراده خود در سرخ در زبده اما عته با جاگرفته با وجود کثرت قوم و اسباب ... بر خود شجاعت ان سیر ... دست

از خان شسته از ان در شان اما ده کارزار ان از انجیر سکار شده و صفوف حروب از طرفین از اسپرها به بر ها شد قطب الدین محمد خان ... در راه وجود

قلب اعوان دیگری سامان ... بمقابله بسیار ... جا نبار که از یاد ... ره در صدد کشته شده اند بیاده با ... بضرب بسیاره ... دستیه ... از انها ... اکثری از انها ... گرده

تا در کرده اختیار از انکه ... بر اثیه ... در صحرا سیاه ... هلاک ... گردید اما انجا ... بکین ... کثرت خود ... دولت اعوان ... حیث سکان سیر ... خود دار

نمود ... تا ... قسمه کین کرده با شیاری ... زبان ... با خود در رفقای سعد ... قطب الدین محمد خان ... اکثر ... تیر ... زیاده

از اسب ... کس ... اند با ... و خان ... جراحات ... دربر ... اخر الامر ... برسید ... کشته ... در ... نسبت ... تر

در اتمه ... مردار ... ارد ... رفقای ... در صدد کس کرد ... ان لشکر ... عزیز ... افتاده ... خان ... کبیر ... از ... من

از لب دهان ... دست دشمن ... کشته ... از الجمله رفقای قدیم ... در صدد کس کرده ... اسیر ... زخم ... ده لوجه ... حواله ... صحبت باقیمانده ... ان الجماعه

محمد دیگر ان ... اللهم اغفر له ... الشهداء والصدیقین ذکر جنگ نمودن صفدر جنگ وزیر با قایم خان بنگش و ... اولاد علی محمد خان

روهیله ... وزیر ... از ... صفدر جنگ ... اجتماع ... داشتند ... در اند ... اواخر عهد محمد شاه ... گذشت

در ... استیصال ... بودند ... اما ... صفدر جنگ ... بانجام ... رسید ... خود وزیر

... سلطنت ... علی محمد خان ... قایم خان پسر محمد خان بنگش ... دست ... اتباع ... نموده

... قایم خان ... اولاد علی محمد خان ... محصورات ...

... حرکت ... سعد الله خان پسر کلان ... روهیله ... دیگری ...

... سرداران ملک ... سعد الله خان ... اخوان و اتباع

... ذی الحجه ...

میدان ... صف ... فوجی ... قایم خان ... جنگ ...

طرف قایم خان ... جمیع ... افغان ... سعد الله خان ... جنگ

... میدان ... قایم خان ... سرداران ...

... افغان ... روهیله ... قایم خان ... جنگ ...

جسته قایم خان را تیر ... قایم خان ... سرداران ... هلاک ... اهیان ...

همراهیان او هم بسیاری به باد فنا رفته تیغ در نظر نصیب سعدالله خان و دیگر احفاد علی محمد خان گردید ذکر وقایع سال شصت و دوم از مائه دوازدهم هجری
روز جمعه دوم ربیع الثانی از نوروز شد در شب چهارشنبه بیست و نهم ذی الحجه سنه مذکوره میر ابوالحسن برادر کلان صفدر جنگ در بریلی به عارضه هیضه انتقال نمود و در عشره
ماه رمضان همین سال علی محمد خان مرحوم را بالکی جهاندار در رحمت شد و روز دوشنبه چهاردهم ذی القعده بعد نماز صبح که تسبیح خاک شفا در دست وی او را مشغول بود
بینگاه به رحمت الهی رفت و هم درین سال احمد ابدالی بار سوم تا لاهور رسید و معامله به صلح انجامید ذکر ورود احمد ابدالی مرتبه ثالث تا لاهور و جنگیدن با معین الملک
و از آنجا مسبب مصالحه به تقیید بر عهد او علیهم و قدیر مخفی نماند که چون معین الملک پسر وزیر الممالک قمرالدین خان از حین حیات محمد شاه به صوبه داری لاهور و ملتان
سرافرازی یافت بهاری خان مخاطب به رستم جنگ نیابت از او پسر الدوله را مدار المهام خود ساخت به رتق و فتق مهمات انجامی پرداخت چون هنوز تمکن در لاهور
و استعداد اسباب سرداری بخوبی بهم نرسانیده بود که ناگهان در همین سال احمد ابدالی بار دیگر به لاهور رسید و معین الملک با او بجنگ پیش آمد چون برادران اسعد و سعید
معین الملک خود با قصد صلاح وقت سلسله صلح جنبانیده الطاف بر کرده در صلح در دست ابدالی هم غنیمت شمرده سیر و تو بادشاه زر چهار محال سیالکوت که
عبارت از سیالکوت و اورنگ آباد و گجرات و پسرور است به تنخواه خود به معین الملک مقرر کرده عطف عنان به جانب کابل نمود نهضت نمودن ابوالمنصور خان
صفدر جنگ به اراده انتزاع ملک و دولت قایم خان از مادر و اتباع او و افاغنه بنگش و وزیر الممالک ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ که در زر
صورت فایده خود دیده بود بمجرد استماع این خبر خواست که ملک و مال بنگش از دست بازماندگان آن ذو وهم انتزاع نماید بنابرین احمد شاه بادشاه را با خود
گرفته از شاه جهان آباد در حرکت آمد و تیر بادشاه روز بیست و پنجم ذی الحجه سالمذکور داخل خیمه گردیده زر خیمه روز تا به کول رسید و صفدر جنگ بادشاه را در
قصبه کول توقیف فرموده خود به بیرباگنج که فرخ آباد دار الملک بنگش است کرده از آنجاست رسید با در قایم خان زن محمد خان غضنفر جنگ چاره بجز
اطاعت ندیده بملازمت وزیر آمد و معامله بیست لک روپیه نقد و جنس الفصال قرار یافت و با سعدالله خان تیز تقاضای تحقیق قایم خان از فیل و اسباب او که
به تجارت برده بود نمونه در میان آورده وجهی غیر معلوم را بهم الزام نمود ذکر وقایع سال شصت و سوم از مائه دوازدهم هجری بعد انفصال معامله
احمد شاه از کول به دهلی خرامید و در رشته بیست و هشتم ماه صفر داخل دولتخانه گردید و روز دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی سال مذکور نوروز شد وزیر برای تحصیل نقد
و جنس موعود همانجا اقامت ورزیده ملک متعلقه افاغنه بنگش به ضبط خود در آورد و دیگر شهر فرخ آباد به دوازده موضع که از آن افاغنه مذکور از عهد
فرخ سیر بود به مادر قایم خان بحال برقرار ماند و وزیر الممالک ضبط و ربط محالات و اخذ اموال مصطفی قایم خان و نذرانه که از اولاد و اتباع علی محمد خان
قرار یافته بود انتزاع نموده راجه نول رای نایب صوبه خود را الی رفاقت آنجا تیز ساخت و خود مراجعت نموده به حضور آمد ذکر مجمل احوال راجه نول رای
او از قوم کایته سکسینه که هر دو سری ... داخل ادنی ملازمت وزیر بود در اخلاص و نیکو خدمتی ها به مراتب ترقی گذاشته تا بعد نایب مقتدر صوبه اوده گردید که
از رفقا و ملازمانش بر رتبه او تعیر رسیده نول رای به کوچ جا به جا عمال از طرف خود نصب نموده بلده قنوج را که جاگیر وزیر بود محل اقامت خود گزید و فرخ آباد
از آنجا نیست کرده است اکثر برادران قایم خان که از بطن دیگر بوده اند به سعی سکه ها محمد شاه در قلعه الله آباد مقید شدند و لیکن نول رای بر افاغنه آن بار
از حد تجاوز نموده سرمایه احداث فتنه های بزرگ گردید با در قایم خان احمد خان را که برادر علاتی او و از سقاهه ... بود تجاوز درشاد که آبروی افغانی

ساختند و با انها بار دیگر گفتند که غیرت مهیج ساختن این را جواب از اطراف افاغنه در بود بد بیم آن در آید بر دست او چه [illegible] اگر عرق [illegible] باشد بر [illegible] تمام

حجت تمام ساخته بر آمده که از قشون [illegible] با نجیب خان [illegible] آگاهی [illegible] برای وزیر [illegible] ضبط [illegible] ملک [illegible] برای [illegible] دولت و عمر بنیاد که شدند از آن

حضور شاه در بهادر صفدر جنگ ملک الملک [illegible] شعبان [illegible] بود [illegible] شده تعیین او بیک که وزیر [illegible] وصول صدد [illegible] اگر [illegible] از دادگر

سالار خان علیجان محمد [illegible] خود لف [illegible] خان [illegible] حمید الدین نصیر [illegible] بیست [illegible] در [illegible] داخل [illegible] شهر [illegible] اسلامی [illegible] شاره

شد [illegible] فوجدار [illegible] وزیر [illegible] که [illegible] حرف [illegible] اسمعیل بیگ [illegible] بود [illegible] شنبه یک [illegible] تعیین برای راجه [illegible] ملک [illegible] سرداران و غیره

بود امیر [illegible] ساختن [illegible] خرد [illegible] صالحه [illegible] مقابل برای [illegible] افاغنه [illegible] احمد خان [illegible] میر [illegible] گرفته [illegible] نواب [illegible] دربار

که [illegible] ده [illegible] حاکم [illegible] شده [illegible] رکوب [illegible] سواران [illegible] افواج [illegible] قبل [illegible] رمضان [illegible] مبارک ماه [illegible]

الحقعلی [illegible] افاغنه [illegible] حال [illegible] ده [illegible] شده [illegible] که [illegible] تتبع [illegible] فوج برای [illegible] راجه [illegible] ساختند [illegible] بدنها [illegible] نسبت [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] حاجی احمد [illegible] عطاء الله خان [illegible] ساختند تمام [illegible] راجه [illegible]

داده صوبه [illegible] تعیین [illegible] وزیر [illegible] برای [illegible] دیگر [illegible] بسیاری [illegible] گذاشت [illegible] برای [illegible] بعد

گشت [illegible] رسیده [illegible] این خبر [illegible] افاغنه [illegible] تمام [illegible] ملک [illegible] نموده [illegible] بعد [illegible] منزل

شاه بار [illegible] تعیین [illegible] خود [illegible] سوار [illegible] احمد شاه [illegible] نظام الملک آصف جاه [illegible] خلف [illegible] جنگ [illegible] سال [illegible] درین

[illegible] دولت خود [illegible] برگشته [illegible] جنگ [illegible] شاه [illegible] مخالفت [illegible] خاص [illegible]

نگارش احوال امرا حضور پرنور میشود ذکر منصب نمودن وزیر الممالک صفدر جنگ معه دیگر امرا و افواج بادشاهی و شکست یافتن از دست افاغنه بتقدیر الهی

و تفصیل سوانح که درین سفر از قضا و قدر رو داد وزیر الممالک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ چون از حکام افاغنه و اهتمام [illegible] بنگاله [illegible]

قبل از وصول خبر گشته شدن نول رای با عاقبت [illegible] سلخ شعبان [illegible] سه [illegible] خود حضور [illegible] شاه آمده [illegible]

رخصت شد و نجم الدوله محمد اسحق خان بهادر [illegible] اعتماد الدوله [illegible] الدین خان و غیره امرا و افواج بادشاهی [illegible] تعیین شده [illegible] حصت [illegible] وزیر الممالک

[illegible] بسیار [illegible] دیگر [illegible] نجم الدوله اسحق خان بهادر [illegible] عنایت

گشته متعین [illegible] با افواج [illegible] متعین [illegible] منزل [illegible]

[illegible] افواج دیگر فرمان داد و الده [illegible] عالی الدین خان [illegible] جنگ [illegible] خود

حکومت [illegible] و غیره [illegible] خالصه [illegible] عنایت نموده بود [illegible] ماه [illegible] ده [illegible] سوار [illegible]

در [illegible] رو داد ذکر [illegible] و [illegible] کشتن [illegible] و اطفال [illegible] قضا و قدر ذو الجلال [illegible]

ماه مبارک رمضان سال مذکور [illegible] در رخصت [illegible] عنایت خان که ملازم [illegible] عنایت خان [illegible]

باعتماد آنکه ملازم سرکار در بیت ساربان را تادیب بسزا نموده گوشمال بواقعی داد ساربان دیگر نزد آقای خود جمیع آمده فریاد بر نمودند چون او از جمله
جماعه داران تخلیه بود همراه ایشان خود را فرستاد که غنایمچیان را گرفته بیارد جماعه سوار و پیاده همراهی او برخانه غنایمچیان در ریختند دیگر جماعه تخلیه را گمان شد
که برای غارت قصبه بار بره حکم وزیر صادر شده تمامی تبراچ تخلیه تیار شده وقت عصر بود که بر قصبه بار بره تاخته در طرفة العین خاک برابر ساختند در عقب خان
دلیر پسر را که جوان نورده ساله بود یکان نشستند وزیر بمجرد استماع نصیر الدین حیدر خان را فرمود تا رفته زود خبر بگیرد و تفحصان را منع نمود که غارتگران را باز دارند
اما تا آنها برسند و تهدید نموده مردم را ممتنع سازند کار از کار گذشته عالمی بر باد تاراج رفته و ناموس اکثری از سادات و شیوخ و کنبوه و غیره شرفای آنجا به بلای
اسیری مبتلا گردید و اسباب خانه آنها بتاراج رفت نصیر الدین حیدر خان تمام شب محنت کشیده جمیع ناموس شرفا و غیره بار از خیام اهل تخلیه برآورده
در خیمه علیحده که در زیر آنها بار پا کرده بود در اهم نمود و تمام شب بر سر آنها حراست داشت [illegible] اول طلوع صبح وقت [illegible] مذکور
بخانهای خود رسانید و اطفال که تخلیه آنها را در بار و بنه خود و گودالها کنده در ان گذاشته از بار بار خس پوشیده پنهان کرده بودند بهم رسانیده به برادر
آنها بازگردانیده اگرچه در ان قصبه در میدان هنگامه عاشورا و شور طامة الکبری برپا بود در زیر بلای اسیری مردم شهر فرستاد اما اموال [illegible] تجارت
رفت و گذشت آنچه گذشت بر مردم از همان زمان مصیبتهای سپهر سجدی آتش سوز آن کند بر سپهر آنچه کند درد دل دردمند گفتند
که فتح و ظفر نخواهد شد وزیر [illegible] اطمینان از جمعیت فوج و اسباب از بار بره کوچید که هیچ نشست

ذکر جنگ وزیر با احمد خان بنگش و دیگر افغانان و شکست یافتن خود با وجود کثرت فوج و سامان و مقتول شدن نجم الدین خان و نصیر الدین حیدر خان در میدان

چون عسکرین نزدیک بهم گردیدند [illegible] بیست و دوم شوال [illegible]
وزیر بادشاه مرحوم که مقدمه افواج نجم الدوله محمد اسحق خان متعین شده بود در حکومت بریلی با افاغنه [illegible] جنگها [illegible] از وضع حرب آنها مطلع بود [illegible] نمود
والد مرحوم [illegible] که انها اغلب کمین کرده در غفلت از طرفی سر بر می آرند و باتفاق شور و هنگامه نموده [illegible] از آنوقت [illegible] تحمل [illegible] پایداری نمی
و مغلوب میشوند [illegible] فوجی را از تخلیه [illegible] سوار خاص [illegible] پیاده با
باید داشت که وقت [illegible] حضور پایداری کرده [illegible] اسمعیل بیگ خان عجب [illegible] گفت [illegible] انشاء الله
تعالی که ان الله تعالی [illegible] احمد خان [illegible] در میدان [illegible] مذکور
توپخانه را آراسته [illegible] روانه گردید [illegible] مقابله [illegible] داد و
توپ اندازی [illegible] سورج مل جات که در مقدمه وزیر متصل مقدمه بود و اسمعیل بیگ خان که در [illegible] بر افاغنه
مقابل [illegible] سرداران معتمد [illegible] جنگ صعبی روی داده [illegible] افاغنه در میدان
کشته شدند [illegible] سورج مل جات و اسمعیل بیگ خان [illegible]
قرار [illegible] وزیر [illegible]
خالی گشت [illegible] احمد خان [illegible] بود

تا یک پاس جنگ شمشیر و تیر گردید بکام نقصان رسید کامگار خان بلوچ که فوجدار گرد شاه جهان آباد و متصل فوج وزیر بود در جنگ میکرد با پنجصد سوار ایرانی

با دلگان حبشیان بیامد دیده بفیل سوار نهاده میگویند بسیار خشی با احمد خان بنگش از دست علی ... چال افواج ... صفدر جنگ شکست در یافته بسیاران دیده اکثری را پای ثبات از جنگ

وزیر الممالک علی الفور محمد علیخان رساله دار و سید ابو الحسن خان جماعه دار بکار آوری که کمک ... اول ... هجوم افغان ... سیاه ... گذشتن این گرد بست اما پیر صفدر جنگ سید

بوده جمیع ... در آن وقت ... محمد علیخان ... بهمراه ... در آن رفت ... پانصد سوار ... صفوف ... خود را بفوج ... رسانیدند

جوان ... کارزار ... و بنوار نهاده بودند و صول خان مذکور ... سید ابو الحسن خان و عبد النبی خان رجوع بجانب ... نموده

دیده ... پیاده ... انها سواران ... پانصد نفر دیگر رسیده

میر ابو الحسن خان و برادران ... این دست ... همراهی عبد النبی خان ... میدان ... عطیه

دار ... بجز ... استقامت ... شدند در راه ... افواج ... ثبات ... نصیر الدین حیدر خان ...

و خانه زاده ... حیات ... ابو الحسن ... نمیکرد ...

بهادر شاه ... ابو الحسن خان ... محمد علیخان رسید ... محمد علیخان را زخم تفنگ بر دست راست رسید و قبل ابو الحسن خان ظاهرا زخمهای ...

و بیرون ... نصیر الدین حیدر خان ... تقریبا بر نصیر الدین حیدر خان ... قبل از ... احاطه نموده

... مقتول گشت ... شجاع الدوله ... زخم تفنگی ... کناره گرفته ...

تفنگ ... گشت ... جنگ ...

آن ... شجاع الدوله ... بلند گفت که ... ابو المنصور خان ...

... سید ابو الحسن خان و محمد علیخان

... جمعیت ...

محمد علیخان و ابو الحسن خان ... پانصد سوار ... از میدان ... والد مرحوم ...

جمیع ... از میدان رجوع نموده ... همراه ...

رسیده ابو الحسن خان فرمود که اسباب ... خان مذکور ... آتش ... والد مرحوم نصف شب در آنجا رسید و در

صبح ... دست ...

راه ... شوال ...

بشاه جهان آباد رسید ذکر احوالیکه در صوبه اوده واله آباد بسبب خیالی عباد و بلاد گذشت احمد خان ... شکست ...

هر دو صوبه اوده واله آباد ... محمد قلیخان ...

علی قلیخان عم زاده را استمالگی داد به بقاء الله خان پسر رحمت خان است که برادر حقیقی عمدة الملک امیرخان بود و از عهد عموی خود امیرخان عمدة الملک الخ صوبه‌داری گورکهی
و در همین صوبه اله آباد گذرانیده در بیت اوان صفدر جنگ در سلوک صدیق خود را در شیکا بود که این سانحه روی نمود خامه گور و علی قلیخان که از اتباع سید محمد خان
نایب صوبه اله آباد و ملازم عمدة الملک بود به پاس عزت و حمایت خود اطاعت بنگش ننگ و عار خود شمرده چون از عهده جنگ میدان بر آمدن بیرون بود بست
در قلعه اله آباد بر روی احمد خان بنگش به حصار مذکور تحصن جستند و بر گنگا پلی با بین قلعه بسته راه رسیدن مدد در بستن سر کردند و هم درین عرصه راجه اندرگر
که از قطعه ای سنیاسی مهادیو پرست عجب صاحب جسر است اندک دری کشتی بود بر ای پرستش معبد براک اله آباد در پای قلعه اله آباد سجاده دارست که بهمت
بر قامت و بر بسته بی اذن و اطلاع او با جانب بقاء الله خان و غیره متوسلان در بیرون داد و هر چند مردم در زیر دلالت با قامت در قلعه نموده بسیل
نکرده بیرون حصار مستعد و متیقظ می بود و در برج دوبار به قالب دیده بر ماه دیا سها کبار با سوار بسته بر افواج افاغنه خود را مستعد و در ارحیلها می زد
و کار را بر مخالفان ساخته و میاز زران را بر خاک هلاک انداخته سالها و غنائم به جای خود آمده می بست این محاصره بطول انجامید و با پایداری شان بسته
از بقاء الله خان و دیگر متحصنان و راجه اندرگر کیتی بظهور رسید به احمد خان کاری از پیش نبرد مگر لشکریان او که همه افاغنه بیباک و از رذیلهای
سفاک بوده اند تمام اله آباد را که بلده عظیم الشانی است از دروازه خلد آباد تا زیر قلعه سوخته غارت کردند و جمعی را اسیر و گرفتار نموده زن و مرد بسیار را
اسیر بردند مگر دایره شیخ افضل اله آبادی و محله دریا آباد که سکنه انجا همه از افاغنه اند محفوظ ماندند تا هنوز عمل احمد خان درین دو صوبه در بیست و پنج
که آمد آمد قریب شهرت گرفته احمد خان دست با چه گشت و از محاصره قلعه بر گشته بملک خود که فرخ آباد است شتافت **ذکر سوانحیکه در نواح مضافات**
صوبه لکهنو روی داد و عقده‌هائیکه از دست جرأت و ناخن شمشیر شیخ معز الدین خان بهادر گشاد احمد خان بنگش چنانچه مذکور شد
بوجه غالب شدن و تدبیر خود را ارده تسخیر اله آباد بدست و پسر خود محمود خان را به تسخیر اوده و لکهنو و مضافات آن بر گماشت محمود خان حسب الامر پدر از فرخ آباد
از جای خود جنبیده شانزدهم جمادی الاولی سنه اربع و ستین و مائه بعد الالف در سواد غزلی بیلگرام فرود آمد افاغنه همراه او به مقتضای
طینت خود دست تطاول بر سکنه قصبه مذکوره دراز کرده چندکس را زخمی نمودند مردم انجا هم که همه اشراف و سپاهی پیشه اند چندی از افاغنه را مجروح
ساخته قریب دو صد راس اسپ بر دار و از هر نوع و مواشی لشکر را غنیمت بردند محمود خان به اقتضای طبیعت افغانی و غرور تسلط و جوانی با تمامی فوج
تیار شده شهر را فرو گرفت و اراده تاراج انجا نمود مردم قصبه مجامع مجامع و کوچه بکوچه استحکام کرده مستعد مدافعه شدند شرفا و متمولان قصبه که با احمد خان
ربطی داشتند واسطه اصلاح گشته فتنه بر خاسته را فرو نشانیدند محمود خان خود بطرف بیلگرام آمده یکی از اعمام یا اقوام خود را با جمعی از سوار و پیاده
بطرف لکهنو روانه کرد او سردار را بعد از رسیدن به لکهنو فرستاده سردار مذکور خود بیرون شهر اقامت کرده کوتوالی برای شهر تعیین کرده فرستاد در شهر
از عمله صفدر جنگ خالی بود و متوسلان صفدر جنگ بمجرد استماع خبر شکست خوردن او همراه بقاء الله خان که دران اوان در لکهنو بود از انجا بر آمده بپناه
حصار اله آباد در رفته بودند و اکثر متخلیه اموال خود را امانت در خانه شیخ معز الدین خان بهادر که از جمله سرداران شهر و در زمره متوطنان انجاست گذاشته
هر یکی بجانبی در رفته بود هر چند طلبان معز الدین خان مصالحت نمودند که اموال متخلیه در خانه داشتن مرحمت عمری افاغنه باشد خاطر خواهم از دست

جوانمردی نشنیده مردم اهالی انها را در پناه خود جا می داد و کوتوال آمده در شهر لکهنو رسید نعار نظام معز الدین خان بهادر با قبضه ای دست بریدن سرداران افاغنه
رفت تا اگر توانند زنهم بدست کوتوال انها نماید سرداران افاغنه احترام خاطر کرده حکم امان به شهریان داد و تعیین یکی از شهریان نشیر برداران کمبور سرداران رفت
ظاهر نمود که کوتوال شما را مردم شهر زده و آبروی نموده بیرون کرده معز الدین خان گفت که از شهریان کسی را مجال جستن دست نیست من میروم اگر به مقصد رسیدم فبها و گرنه کشته باشم
از آن به خواهم رسید و علی الفور رخصت گرفته به شهر آمد دانست که امان افاغنه اعتماد را نشاید و کوتوال را از دست خود با زخمی آمده شهر فانحبای شهر را طلبیده گفت
که این جماعه بی عهد و سست پیمان اند در اطاعت انها غیر از خفت و خواری نیست باید باهم اتفاق نموده انها را بر شهر برانیم اکثری رسیده امتناع نمودند و بعضی
از ارباب غیرت رای معز الدین خان بهادر پسندیده اتفاق ورزیدند در اثنا جمله در بیان علیه خود به تحصیل محل انجا با جانان قوم مبعوث و هم داستان گردیده معز الدین خان هم در
ارک در جای خود فرو حصه قلیل و جمعی بهم رسانیده در شیخ زاده ها شهر را جمع نموده فرمان داد که کوتوال را گوشمال داده بدر کنند حسب الامر او بعمل آمده متعلقان را بالباس
محلی بیرون نشاندند. در جای خود را نشاندند و متعاقب صفدر جنگ در شهر گردانیده ظاهر ساخت که این متخیل کوتوال صفدر جنگ در شب دستاد و یک علم بنام حضرت
صاحب الامر علیه السلام بر پا کرده از مردم بران علم عهد رفاقت میگرفت سرداران با استماع این خبر و رسیدن کوتوال از حضور بانجبار کس کشته براعقب باز به
شهر بطور تحصیل گرفتن زر رفتی شهر هنگامه را گشت شیخ زاده ها قریب دو صد کس بعد اقبه او ساخته بطرف دریا گومتی جنگ عظیمی نموده افاغنه را گریزانیدند سرداران
دیگر که با برده از کس با او بسوی این بخبرانی کس بود ده آمدند و شنیدن این خبر از کثرت توپخانه و اسباب و زحمت افاغنه بر سر شیخ زاده ها افتاد محمود خان اکبر مخبر
اسباب پیام خود دارا داده به مخصیت انصرف نمود معز الدین خان بهادر به پیغام فرستاد که از مردم شما حماقتی بعمل آمده بهین حالت رسیدند من بمکافات شما را از الطاف تفصی
مشوره با یکدیگر خشندی از نفت ساخته دید و هما سکوت داشت که قرار یافت از آنجا کس رسیده شجاعت معز الدین خان و شیخ زادگان و ضرب
دست انها که خورده بودند ظاهر نمودند در تیره صفه معز الدین خان بهادر هم فوجی آراسته عازم لشکر محمود خان گشت چون نزدیک رسید
بر سبیل
محمود خان بیراه فرار نمود و معز الدین خان بهادر توپخانه جمیع اسباب افاغنه را از صدور و صغیره اوده بردن و آن نواح سالار ثروت وجود فرخ آباد تور او ره
متفقان جست و تا بدانند که هر جا این جماعه را یابید تمکین نشیند در اتید ذکر آراستن وزیر الممالک افواج را با جمعیت اسباب و دستگیر تخفیف احمد خان بنگش بنا بیداد
وزیر الممالک صفدر جنگ بمقام شاه جهان آباد رسیده بود که خبر شکست در دار الخلافه شهرت یافت داد و سیاستی و بادشاه احمد شاه در اوج جاوید خان خواجه سرا
بنواب بهادر که متمسک حرم سرای سلطانی و بالای مناصب سلطنت و رکن عظیم دولت گشته بود در فکر ضبط خانه و اموال صفدر جنگ افتاد و اتفاق باطن آن
امکان کرد اما از سطوت او اندیشیده انتظار خبر تحقیقی میکشید چون شنیدند که زنده است و نزدیک رسیده منتظر وصول و مشاهده احوال او شدند تا انکه در
رسید و مشاهده نمائی گردید که بستور از عهده او بر نمیتوان آمد اکثر کسی که دختر برهان الملک بود و شعور درایت عجیبی داشت قبل از ورود شوهر در اجماع
و لوازم این امر از حزم و هوشیاری در استقلال و آراستن افواج و اسباب نموده مستقل و مستعد مانده چون صفدر جنگ رسید استمام بری اتفاق ارامر او ارکان
سلطنت مسر نموده و جسرکان تیکه در غیبت او نموده بودند شنیده نواب بهادر جاوید خان و بادشاه پیغام فرستاد که منظور من زین که دیگران اراست
و کج باختن با من دشوار است عمد رضای نموده خود و سر تبر معاودت با خصم دکوشمال آنها پیش نهاد خاطر ساخته در تدارک آن افتاد

در فکر سرانجام دادن کار رنجیدگان شتافت ره آغاز نهاد خانوی تیره سید الحسن بهادر را که درین ایام ترک رفاقت امیر الامرا ذو الفقار جنگ نموده
به شاه جهان آباد از اجمیر رسیده و زیر راه بود و آمد رفت پیش او می نمود در دارش در بیان احوال ذو الفقار جنگ آمد تیر ... شده منشور رو برسید
گو در جواب ... که فوج خود سابق هم کم شود در کار هم باقبال وزیر برقدر در کار بانجام نمی توانند شد اما سرداران جنگ دیده کار آزموده برفاقت
خود باید گرفت ... رسید کیا ... باید داد گفت انچه بالفعل قهر را معلوم است راجه ... سرداران ... لیاقت این کار دارند ... راجه ... سر
و کمیل مهاجنگ ... این دو کس خود را فرستاده ... آبا ... که هر دو سردار در زمره ... بود ... نسبت ... آمدند و جمعی ... برای
برای انهام ... با خود متفق گردانید ... جمیل جانب خود ... در قبول ... بود ظاهرا ... سپه ... با ... ازو به
بوسیه سرداران ... قرار ... و ... اسباب ... حرب ... مهیا و آماده ساخت الحق ... استعداد و ...
که کم کسی ... هره شد اگر ... او می بود ... صدر ... خود ... که ... خود را ...
... جنگ ... القصه ... خود را درست دیده در اوایل جمادی الاولی سنه اربع وستین و مائه بعد الالف از شاه جهان آباد برآمده باکبرآباد
رسید و از اول فوج ... شده را که ... دل خان افغان که از طرف احمد خان حاکم کول ... وغیره بود فرستاده فوج مذکور ... را عبور نموده بر سر
افغانان ... ناگهان رسیده ... شادل خان ... جمعی کثیر از افاغنه قتیل و اسیر ... بسیار از فیل و اسپ و فیل و خیام و
اسباب دیگر بدست ... آمد احمد خان باستماع ... افاغنه ... شادل خان از محاصره قلعه اله آباد که تا چهار ماه محصور ... آن ... د
ناچار دست بردار شده ... با جمعیت ... به فرخ آباد رسید افواج ... شده که مقدمه ... خارج فرخ آباد در ... نمود
نمود احمد خان ... حسین پور که از فرخ آباد ... کروه بر لب دریای گنگ واقع است آمده مورچال قایم کرده آماده جنگ شد ... اما اگر
چون ... گنگ ... ملک ... بود رسد ... غله وغیره ... اعانت از ان طرف ... رسیده فرخ آباد ...
باقیه خاطر ... عمارت ... آباد ... در بن عمارت ... که در دست ...
در ... آن ... بود ... شانزده لک روپیه ... راجه ... رسید احمد خان ...
... حسین پور محصور ... آمد ... افاغنه ... کنگا ... سید ...
به سید نور الحسن خان ... پل بستن ... بر دریا ... محمود خان پسر احمد خان ... دریا ...
پل بستن ... کشتی ها ... احمد ... سرداران دیگر ...
پل ... سید نور الحسن خان ... جمادی الاخری سال ... بر روی دریا قایم شد محمود خان ...
خواست ... دست ... پل ... لشکر ... که سر پل نزدیک شد ... آن که ...
از ... سعد الله خان خلف علی محمد روهیله با جمعیت ... به کمک احمد خان رسید افواج ... عبور گنگا نمود احمد خان

بابرای در بمور حال مناسب حال مزبور با سعدالله خان پیوست و جنگ عظیم با افاغنه از افواج وزیر روی داد و یکطرف شکسته از تگ و تار بال بر و از افاغنه

بر سبب وزارت دیگر جانب از شلک بنادق هاشوران سواران آراسته پرداز دود و دهان افغانان برآورده بسبب دیگر اتفاقا شکست اخترالامرا محمد خان و سعدالله خان

تاب بنزد بیاورده از بهرکار زار ببادگاه بدر نشستند و تیم حالی بسلامت رسیدند اما قریب ده هزار کس از افغانان مقتول و مجروح و اسیر و ذلیل شدند و اقبال و اسباب و حشام

داد و بس به رخوت و سیر از آن جماعه بنشستند کریان وزیر آمده افواج وزیر الممالک در تعاقب آن فاغنه و آنها تا دامن کوه مراد به کنجه است از کوه کمایون و

جنگلستان صعب المسالک در ادهشان باز نشستند و افاغنه در آن صحرا محصور افتاده هزار کس از آن جماعه به سبب تنگی آب و علوفه و قلت اسباب غذا به صحرای

عدم شتافتند دیگر از افواج وزیر تمام لشکر و کل افاغنه را الکه کوه حرادث و با سپاه سعدالله اقبال گرد آنها بعد از تنبیه شکست و عار ... نگذاشتند [illegible] علام و تنبی

متحکم [illegible] در جنگ مرکوز خاطره بود و زبان حسرت به حدیث جنگ امتداد یافته بود و شیه جای و ولی بر سایت در ملک افاغنه که در [illegible] این ناحیه این لی

مرشد را از سر صد کوال و حاجی سر و تمو و فرخ آباد و ستنوج تا کره جهان آباد عنایت نمود و اخراله امرا افاغنه مضطر گشته ز ثبات و مراتب عجز و انکسار تمر

و غیره را وسایط در باسلک کرد و ایشان به قسم رضای گردید و مرتبه نوش خود را از هلاکت بازخریدند فرخ آباد و غیره محالات [illegible] را کرد به احمد خان

و غیره اخوان و اولاد و بنگش مرحمت شد و دیگر محالات علی محمد خان [illegible] انتقال شد و بعض محالات [illegible] روز [illegible]

بر شبه [illegible] چون نواب وزیر از این مهم فراغتی [illegible] در سواد صوبه آورده [illegible] تا به نیابت [illegible] اجلال نمود در

قطع این مراحل به راهی [illegible] رسید [illegible] را که در اخلاص با ابا تمیزه [illegible] بود [illegible] علی بیگ خان [illegible] گرداند

ذکر نهضت نمودن امیرالامرا بهادر ذوالفقار جنگ بطرف صوبه اجمیر و سوانحی که در این سفرها به وقوع [illegible] سر زده در

صوبه اجمیر که از اول بر وزیرالممالک

صفدر جنگ عنایت شده بود با اله آباد بنابر قرب جوار صوبه اوده تبدیل یافته اله آباد به وزیر و اکبر آباد و [illegible] بامیرالامرا ذوالفقار جنگ مرحمت گردید و در اوایل سنه [illegible]

[illegible] اول سال جلوس محمد شاه [illegible] فی الواقع در عهد [illegible] راجه [illegible] و بحرات [illegible]

خود [illegible] آبای خود که عبارت از جود [illegible] است از دست راجه [illegible] برادر زاده

خود [illegible] شاه [illegible] ذوالفقار جنگ [illegible] صوبه اجمیر [illegible] و در ضمن آن اظهار [illegible] نموده خود به [illegible] دارالملک [illegible] کرد

ذوالفقار جنگ [illegible] در آن [illegible] هزار [illegible] و شصت [illegible] چهارده [illegible] هزار سوار [illegible] سرداران [illegible]

علی رستم خان برادر زاده [illegible] مشهور و حکیم خان [illegible] خان [illegible] مشهور [illegible] خطاب [illegible]

و محمد شجاع خان [illegible] بهادر [illegible] آمدن [illegible] جنگ [illegible] نمود

چون به شاه جهان آباد رسید ذوالفقار جنگ [illegible] تمام [illegible] صد سوار [illegible] اسباب ریاست [illegible]

و [illegible] و غیره [illegible] مهابت جنگ [illegible] و علی [illegible] احوال مهابت جنگ [illegible] خان [illegible]

ایام عاشورای محرم [illegible] قصبه [illegible] سال شصت و سوم [illegible] هجرت [illegible] در موضع [illegible] که در علاقه جات

تیمرالی که در علاقه جاٹ و راجه سورجمل قلعه محکمی از گل در انجا ساخته معد وری از ملازمان خود را متعین انجا نمیبد هشت منزل نمود فوج معقدبه افواج امیر الامرا
با قلعه مذکوره رسیده مردم راجه سورجمل را بدر کردند و امیر الامرای ابدال بهمین قدر خوشنود گردیده نشادیانه نوبت نواخت و داخل خیام گردیده در ان منزل مقام نمود
چون صبح اراده مازنزول ما بر تنبیه رفتن اجمیر بود بار دیگر به روایه قصبه مذکوره گشت لیدسرای امیر الامرا را که فکر صحیح و رای درست نداشت نسخ اراده امیر
تنبیه نمید دولت صورکیرا با دوکاه و سلس راجه سورجمل جاٹ در جاد اسر زیر ده رخ نیت و هما انجا سرداری علی رستم خان را که سر دار دو هزار سوار
برامرال بود و فتح علی خان خلف نابت خان را که با هفتصد سوار رفیق و همعنان علی رستم خان در برامر بود و حاکم خان را که با دو هزار سوار رفیق و صاحب
میمنه و میار خان را که با همین قدر مردم صاحب میسره عبد العلی خان بهادر شجاع جنگ و میر علی اصغر کری را که مخاطب به ممتاز جنگ و چند اول مقرر بود نیز
طلبیده بر هم اشتاره از آن هر چند همه سرداران بالاتفاق عرض داشتند که داد دیدن جاٹ نمانت نیست با انجیب سنگه چنانچه وعده بود داده هم نوابزاده علیعه
سیر بالاتفاق اول از رنید دست اجمیر الملوک باید نمود فرصت هم تا انوقت تجربه های جنگ حاصل کرده دیر خواهد شد لیعد از ان بالاتفاق نجیب سنگه دیگر
راجه های انجا تنبیه دست اکبرآباد و تنبیه سورجمل جاٹ باحسن وجوه توان نمود آن جاهل خود رای هر گز نپذیرفت و ابرام تمام در کاوش با جاٹ نمود و سواران
را فرستاده بار و بنه خود را باز طلبید سرداران هم ناچار حسب الامر بار و بنه خود را طلب داشتند نصف روز بر آمده چون بار و بنه مردم رسید از اراده نزول
انصراف نموده به سرای سوبها چند منزل کرده نیشب در انجا اشتوده فتح علی خان را با مردم ارد و و عمله کار خانجات نهانه با برآوردن گهی فرستاد جاٹ افواج اراجه هر
را فرستاده خود هم در عقب نیز پیش آمد بعضی افواج جاٹ لیعد نصف النهار از دور از فسر خود نمود فتح علی خان چون بفاصله دو سه کروه بود دید و القفار جنگ اطلاع داد
که گهی تیار و مردم دانه و کاه بار نموده اعتماد را ندارند لیکن بعضی افواج راجه سورجمل نمودار گشته سرداران دیگر به کمک متعین شدند تا مردم محفوظ به لشکر برسند
علی رستم خان که مقدمة الجیش و سردار عمده بود باین کار متعین شد تا انجا رسید چند ساعت از روز باقی بود حکیم خان خود را که با جمعی منظور و از
متوسلان و سرداران عمده و اندکی مرغش کا و بیران جاٹ بود بنا بر پاس آبروی خود لیکن ان مورشد و رفت بقصد سرداران پس از کهنه مان
از نظرر سیده باو ملحق گردیده بودند القصه بر رسیدن مردم درست از راه و قبا نده حکیم خان بجانب علی رستم خان فرستاد که شام شده باید برگشت
او گفت فتح علی خان از من ایستاده اول او را باید داشت چهر ذو الفقار نزد او رفته فهمانیدند او عذر در حماقت گفت صاحب بروند من هم می آیم آخر چنین
گفتند که سرداری بکرد چون روز کمتر مانده ذو القفار جنگ پیغام فرستاد که فوج جاٹ روبرو ایستاده اگر برگردیم احتمال خطر است انسب آنکه همین جا جبهه زنیم
و الحساب نیز همین وقت همه کلانان لشکر مایلی شوند امیر الامرا خود بعقب الحفل خود سر بود و مشغول بازده تاکید عجله و بموج در از کمتر از ساعت بود که برگشتند
مردم که از دو بیر تیج تشنگی و گرسنگی کشیده مضطر بودند و جنگ با دیدگان این فوج زیاده از تجربه کاران نمود الصرف از میدان اکثری بر سر شکستگی بهسیفت جسته
بیش فستند چی تعاقب هاشدند و لشکر خانه را پتش انداخته که مبادا در تاریکی شب عقب مانده بتاراج رود افواج جاٹ بی امتیازی انبها دیده بر کمر انبها تاختند
دسته بعضی در حمله دسته جات ترتیب کرده بود و ابهار از عقب آن داده متصل رسیده بر سر لشکر انتشار تیر و تفنگ میگرفت قتل علی رستم خان اضطراب
انداخت و حکیم خان با تمام سرداران مرقوم را بر قتل صدمه کشید بجز دیر هاشنن قتل گرولی به حکیم خان رسیده به صحرای عدم رسانید در شکست دیگر علی رستم خان

تیر مجروح گردید و از شکست فوج امیر الامرا افتاده اگر چه بمقبول و ... مجروح و مضطرب بلشکرگاه رسیده بود و اضطراب عجیبی لاحق امیر الامرا و لشکریان گردید و سرداران
جات کردن لشکر سور رس سیار نموده امیر الامرا را نوعی در لوتیه اضطراب انگیخته بود که داعیه بار برنشستن و ارسال لشکر نمود میر علی اصغر که یکی از دیگر رفقا با امرای ... نمود
بو عنید رهیده بود نگذاشته شد که ذوالفقار جنگ از جا حرکت تواند و چنین جرأت را برای حفظ خود از بدنامی کشتن و بستن امیر الامرا منظور نمود و درین ...
سوز شبی در شهر بوساطت فتح علیخان که با او ... داشت پیغام مصالحه نمود امیر الامرا تحسیم کرده قبول نمود راجه سورج مل بر خود خواهر ... را ...
امیر الامرا فرستاد و شروط چند در میان آورده مصالحه کرد از ... بود که در حیثیت پیل ... داخل معاهده او نکند و امیر الامرا صلحی ... قبول ...
سورج مل بعهده کرد ... زبانی ... بر دو ... رکاب کشید با بر ده ... بجانب اجمیر ... تفصیل ... رسیدن ... بعد ...
با این موا عید ... بیقرار ... اسپ ... ذوالفقار جنگ ...
در ... آمد و ... داشتند ... متصل ... رسیدند در ... راجه بخت سنگه آمد ذوالفقار جنگ استقبال نموده ... راجه ...
امیر الامرا ... جانب ... ذوالفقار جنگ نصیحت ... راجه بخت سنگه ...
اجمیر ... امیر الامرا ... امیر الامرا با ... راجه بخت سنگه ... اجمیر ... متصل ... حسب الاشاره راجه ... ده ...
گوکل ... نهایت نزدیک به شهر اجمیر ... راجه ... سنگه ... راجه بخت سنگه ...
جی سنگه ... لشکر ... ذوالفقار جنگ ...
در اجمیر ... راجه بخت سنگه در حرکت آمد ... راجه بخت سنگه ... موضع ... بار ...
عسکرین ... اتفاق افتاد ... ذوالفقار جنگ ... امیر الامرا ... دیگر
میل ... راجه رام سنگه ... ذوالفقار جنگ ... جواب ...
... ذوالفقار جنگ ...
... ذوالفقار جنگ ...
با پایان نمود ... امیر الامرا ... میدان ...
شنیده شد که وقت نصف النهار ... میدان ...
مرتبه اکمل و اتم است ... امیر الامرا ... رام سنگه ...
از جاه ... ذوالفقار جنگ
وآب دادن ... اسماعیل علیخان ...
... امیر الامرا ...

صفات حمیده و خصایل ستوده که از آن مستمر بار بحر و ذره جسارت ارای ابار جیوه دیور فاصله کمی دارد شاید زیاده از بیست کروه بیش از ده گیر دل نخواهد بود و
از بی‌تحاشی ذو الفقار جنگ بنابر ترتیب سفر و طرح جنگ لشکر به ستوه آمده چون بر سباب هم رسیده بود قاصد مصالحه میان سور و در طرف اجمیر دار الخلافه گردید جی سنگه
تحب سنگه گفت که تا نبود ست این صوبه از اعاظم امور مغلوب ساختن راجه‌های اینجا که رسوای بر تبه همه مداره ایشان ازان اقبال دولت بلند آوازگی در عالم
راست و شمار ... درجه اینها هرگاه مطیع و منقاد شوند قریب بسیار و نهایت ... از برای امیر الامرا خواهد بود در بندوبست صوبه اکبر آباد و گوشمال
سورج مل جات به سهولت و آسانی میسر میتواند شد بمقصد منقاد راجه سنگه در عرصه این جنگ‌ها با آنکه ... هولکر ملهار ... با اعانت رام سنگه و
الیسری سنگه آمده بود تردد نمایان در آن رسد و کمی نموده ... خود ظاهر ساخت چون امیر الامرا بنای مصالحه گذاشت ... سنگه
کنار گرفت و مرتبه ... رام سنگه و الیسری سنگه رخصت شده رفت امیر الامرا از آنکه روپیه بر سه ... معامله با استمالت ... انچه القصال
باقیه بود موعود شد که اینقدر فرستادن حساب و اینقدر در امکان ... رسید و امیر الامرا ذو الفقار جنگ از پی باز معاودت نموده با جمیر آمد اصل سبب عجلت
در معاودت آن بود که خبر شکست وزیر الممالک صفدر جنگ شنیده از شفاعت قاصدان شد که به شاه جهان آباد رسیده بمرتبه وزارت ترقی نماید
در مرتبه ... و اقتدار خود ... بیاراید ... بدهلی رسید و ... مرکز رسیده سامان و اسباب ریاست ... و زیاده از ... مهیا گردانیده بکار خود ...
و بر اعدا ظفر یافته بود جانوجی ... و ناقباحت ... های امیر الامرا دیده از نوکری و رفاقتش قبل از اراده معاودت او مستعفی گشت اما چون درین
سفر زیر بار اخراجات غیر ضروری باامید ترقی شده بود بضرورت افیال و بعضی اسباب تجمل خود را فروخته ... سپاه ذخیره داد و خود ... روانه
شاه جهان آباد گردید و بعد رفتن وزیر به جنگ احمد خان بنگش بعد قتل راجه نوال رای شنید و روانه در شهر شاه جهان آباد شده به تعاقب وزیر راهی گردید
در قصبه کول لشکر بحیه وزیر را دیده خبر شکست او شنید چون وزیر هم رسید ملازمت او حاصل نموده همراه او به شاه جهان آباد ... مرتبه
در اراجیف سنگه با عانت او داد ... گذشت و یک سال و چند ماه امیر الامرا درین سفر گذرانیده اوایل یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری داخل دار الخلافه
شاه جهان آباد گردید و قسمت ... زر ... فتوح که فراهم آورده کاری از پیش نبرد مدیون سپاه گشته اکثر اوقات در تقاضای ایشان گرفتار و اغلب از ...
در شور و غوغای عامل رفاقت گذرانیده از راه سعادت امید اعانت از پادشاه داشت چون به عمل نیامد از کم حوصلگی سخنان سبک در حق پادشاه و
جاوید خان بکار خود ... آغاز نهاد و با تقدیر ... و با کمال ... اراده در بار نمود و بر اسب سوار گشته و تیره در دست گرفته داخل در
دولت سرای شاهی گردید ... آنست که بحضور پادشاه شکوه‌های ... به تندگوی نماید نواب بهادر جاوید خان که دران عصر ناظر دولت سرای شاهی و
مدار المهام سلطنت بود وقوف یافته منع نمود که در حضور نیاید امیر الامرا از کورنش ممنوع گشته ... شد و هر چه در دلش گذشت بر زبان آورده منفعل بخانه خود برگشت
متعاقب چوکی پادشاه برای ضبط اموالش رسید و دار و گیر جاه و اقبال به چاه ادبار و وبال گرفتار گردید و خدمت امیر الامرائی برای غازی الدین خان فیروز جنگ
خلف کلان آصف جاه که در حضور به نیابت پدر برین کار مامور بود مقرر گشته خلعت یافت و ذو الفقار جنگ ... و منزوی گشت ذکر بعضی از سوانح دکن که درین
سال یا دو سه سال پیشتر ... در مجمل احوال ناصر جنگ خلف دوم آصف جاه ... دران نواح اتفاق افتاد

ناصر جنگ نظام الدوله بهادر خلف دوم آصف جاه جوان جسارت و هوشیار صاحب نصب بود و استعداد شهنشاهی هم القدر داشت با وجود جوانی داد فضائل
از محامد اوصاف بود در بیابان بیدل السعید اشتغالش که با صفات دلکش تمکین یافت و مرشد ها را اکثر به ضرب دست خود مغلوب داشت چنانچه ان التفکی در کر
عیشم با جمال اشعاری تازه خراب فرست و عیب او در دلها رساس رشته نیوغی با دارم الحیات او مستوی بود که بالاتر از آن متصور نیست و تا او زنده بود مرشد از حد
خود پا بیرون نگذاشت در سیست و دو از ربیع دوم ... شاه تا بر ... رسید و ... شاه و ... مظفر جنگ عود نموده با اتفاق
برادر ... او دیگر ... مظفر جنگ ... بر ... **مجمل احوال مظفر جنگ و جنگ نمودن با ناصر جنگ و اول ظفر یافتن ناصر جنگ و آخر به خدع**
و تدابیر نمک بحرام خود بنجات اخر ... شافتن مظفر جنگ نام اصلی او هدایت محی الدین خان است و نسب او ... به واسطه سعدالله خان وزیر اعظم شاه جهان می رسد
و دختر زاده آصف جاه نظام الملک است در عهد آصف جاه به صوبه داری بیجاپور سرافرازی داشت در عهد نظام الدوله ناصر جنگ جانوی خود در ... احمد شاه
قاصد دهلی گشته با ... رسیده بود ... مسلک ... خود ... حسین دوست خان عرف چندا ... نوابت ارکات ... دوست ... ارکات
تحریک نمود مظفر جنگ را بار ... ارکات ... در آنجا فوج عظیمی از فرانسیس ... طلب ... همراه گرفته بر سر انور الدین خان ... ارکات صوبه داره
ناظم ارکات بود در ... شاه ... سنه ... وستین و مائه بعد الالف معرکه کارزار گرم نمود انور الدین خان ... ثبات ... دست ... ساخته سرداران ...
... ناصر جنگ با استماع این خبر ... مظفر جنگ ... در ... موج ... اسباب ... آورد ... به ... که ... به ...
استعمال رسیده ... ثلث وستین و مائه بعد الالف معرکه قتال ... الطاف الهی ... اعلام ناصر جنگی ... مظفر جنگ
زنده دستگیر گردید ناصر جنگ ... ارکات ... افاغنه ... همت خان وغیره که ... ملازم سرکار ناصر جنگ بودند ...
خوارگی ... تربیت ... شده ... ملک و مال ... دل ... ساخته با ناصر جنگ ... خدع و مکر ... و با فرانسیسیان ... ساخته
... محرم ... ۱۱۶۴ ... خاک ... خلاص قاصد ... او بود
... ناصر جنگ ... صحرای عدم ... والقلاعات ... المخلصان ... لازم
... شاه ... الدین ... آصف جاه ... علی ... که ... اطلاع
داشتی ... تاریخ ... **ابیات** ... رفت ... تاریخ ... رفت ... در ... زمان محرم
... شد ... تاریخ ... **جلوس نمودن مظفر جنگ بر مسند ایالت دکن بعد دو ماه با ... در گذشتن قاتلان ناصر جنگ از این**
جهان بر اشوب رفتن چون ... ناصر جنگ دست ... مظفر جنگ که مقید بود ... دلمن ... فرست و با اتفاق افاغنه
نمک بحرام ... فرانسیسیان ... عام ... داشت ... اسباب ... نظام الدوله ناصر جنگ ... آماده گردانیدند ... مظفر جنگ
... مواد اتفاق ... مظفر جنگ ...
قاصد ... خان ... بعد دو ماه کامل ... ناصر جنگ ... ربیع الاول سال مذکور ... جنگ ... خان ... ابر ... نموده ...

247

با انبوه لشکر بسیار شکست خورده و طلبکار گشته بمقابله فرستاد کارکنان قضا و قدر قتلهٔ ناصر جنگ را که قلم تحریر بجای هلاک علی التعیین بهمت خان و عیوان او و مع مظفر جنگ در میدان

کشته افتاد و نذر مظفر جنگ اول کسی است که توسل به انصار جسته بر امثال و اقران خود تغلب خواست و در ایام چند روزه تسلط خود رام داس را که برهمن سپاه قایم

سیکاکول و دیگر دهات بمنصب دیوانی نظام الدوله ناصر جنگ داخل بود و چون در قتل ناصر جنگ جد و جهد بسیار بعمل آورده خود را بر رفاقت مظفر جنگ محکم بسته بود راجه

رگناتهداس مخاطب ساخته مظفر جنگ طالب علی درخواست اما خود دستانی بسیار بسیکر دولتمندان هر چند در تصدیق او مبالغه‌ها می‌نمودند او خود منصب نمیشد در ایام ریاست

دو روزه اش بالاجی راو را با فوج از پونه بر سر اورنگ آباد فرستاد و رکن الدوله تا انجام یافتن مهم بالاجی راو ده لک روپیه داده رفت آورا دفعه ساخت **ذکر جلوس نمودن**

سید محمد خان بهادر صلابت جنگ بر مسند ایالت ممالک دکن بتقدیر خداوند ذو المنن چون مظفر جنگ بمقام چون ناصر جنگ در پی او شتافت و همت خان

وغیره افاغنه که دشمنان دیرینه او بودند جان او ... صحرای عدم شدند بعد این سانحه راجه رگناتهداس خود بخود وکیل مطلق گشته فرانسیسان را که مظفر جنگ

تعین کرده ساخته بود و استمال نموده سید محمد خان صلابت جنگ خلف سوم آصف جاه را که از قتل بسلامت نموده خود بجماعهٔ فرانسیس ملازم او گشته قاصد اورنگ آباد

شد و سید محمد خان ایام برسکال در انجا گذرانیده تا بیست دهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری بقصد مقابله بالاجی راو از اورنگ آباد برآمد و احمد نگر را جولانگاه

عساکر ساخته از انجا متوجه پونه گردید بالاجی با پنجاه هزار سوار بمقابله پیش آمد و محمد خان جنگ کنان بالاجی را از پیش پونه ... ایبد و آباد دهات مرهته را که سر راه

واقع بود سوخته با خاک برابر کرد درین کارزار فرانسیسان بالشباب توپخانه خود در دار مرهته برآوردند خصوص شبی ... و ... و ... به ... دار دهم

که تمام ماه شب ... بود و اقواج مرهته اکثر سرداران مشغول ... خاص ... بودند چون زد و خورد کثیری از جماعه مرهته را با آتش ... توپخانه سوخته و

رنگ آمیزی حسرت گردانیدند بالاجی که در این حرکت ... نمی بود با برآورد یاران ... سوار شده فرار از آن عرصه وسیلهٔ ... نجات خود ساخت و از دادات

وادات ... که از اطلاع داشت علیسان ... و ... اسلام وغیره در آمده اما به سبب ... خانه انداز انجام اینهمه ... مصالحه برابر بود که با صلابت جنگ بهادر

بعمل آمد صلابت جنگ ... الفصال متوجه حیدرآباد شد و در ماه ... در میدان ... سنه ... جمادی الاخری سال مذکور راجه رگناتهداس ... صلابت جنگ

بحیدرآباد شتافت و ... او رکن الدوله و صمصام الدوله با تفاق از اورنگ آباد به حیدرآباد رسیده بعد وکالت مطلق بر رکن الدوله ... یافت ناگاه

خبر رسید که امیر الامرا ... غازی الدین خان فیروز جنگ ... صوبه داری دکن ... می‌آید رکن الدوله از وکالت پهلوتهی کرده بمکر و حیله نزد جانوجی بیا بگر آمد مقصد آنکه امیر الامرا

با تفاق ... می‌آید لو ... جانوجی ... وساطت بالاجی که با او از عهد ... جاه ربطی داشت با امیر الامرا ... موافقتی برساند ... رکن الدوله

از حیدرآباد روانه شد صمصام الدوله همانجا ماند ... صوبه داری حیدرآباد از طرف صلابت جنگ امتیاز و اختصاص یافت چون امیر الامرا در اورنگ آباد

انتقال نمود ... ملهار راو ... ماناجی ... و ... از امیر الامرا ... فیروز جنگ گرفته عمل خود نموده بود با صلابت جنگ ... که بار دیگر مقدمه بیرار از خود

نیز در جنگ برآمده بود ... ممالک مذکور را صلابت جنگ هم حاصل نمود بعد از آن رکن الدوله از ... آمده به صلابت جنگ پیوست و در وکالت مطلق

قایم شد و صمصام الدوله را معطل ساخته باورنگ آباد فرستاد چون ایام برسکال نزدیک رسید رکن الدوله و صلابت جنگ باورنگ آباد آمدند **ذکر بعض**

سوانح در حضور سالهای مذکور در ماه محرم ... سنه یکهزار و یکصد و ... هجری راجه ... سنگه ... سرائی ... شد و ...

ملازمت اعاظم بیست و [illegible] نسبیان و از جنگ شبخون در جنگ نام که محرم هفدهم سال این در هر دو گذشت در نقض [illegible] ابراهیم [illegible] اردی [illegible] آنها را در [illegible] نیز داد و گیر

و جمیع از گفت بیش بتمامی جنگ ناصر کلان برادر جنگ فیروز خان الدین غازی و رسید بحضور خبر این مذکور سال صفر اواخر در گشته مذکور چنانچه خود [illegible] انگاه

حقوق بر حضور امرای شد نامزد جنگ ناصر بجای کمین و انتظام ترتیب رسید لکن بعد از حضور صحبت از چون یافت ایشان [illegible] خلعت عنایات حضور از [illegible] سالمه الاول ربیع غره

پیشکش [illegible] انگلیسی [illegible] تا بند [illegible] روز پنجشنبه سیم ربیع الاول سالمه [illegible] عطای خلعت صوبه داری دکن [illegible] که مذکور شد الغرض از این اینجا بیت **ذکر ورود**

صفدر جنگ از [illegible] و [illegible] الامرا بحضور حسب الطلب پادشاه و ارکان سلطنت و [illegible] خان فیروز جنگ بصوبه داری دکن [illegible] تا باقتضای قسمت

احمدشاه ابدالی [illegible] بار چهارم قصد تسخیر [illegible] نموده بلاهور آمد معین الملک شد [illegible] گردیده تا چهار ماه جنگیده و [illegible] داده

[illegible] ابدالی [illegible] الحقیقه [illegible] داد [illegible] تقاضا [illegible] آدینه بیگ خان [illegible] دیوان که [illegible] خان

[illegible] معین الملک [illegible] تفصیل اگرچه چون جنگ امتداد یافت آدینه بیگ [illegible] معین الملک

صلاح [illegible] الحال [illegible] شد [illegible] عرض نمود که [illegible] ابدالی [illegible] جرات

جوانی که معین الملک [illegible] عزم بر آمدن [illegible] معین الملک [illegible] گرم

ابدالی [illegible] آدینه بیگ [illegible] معین الملک [illegible] آدینه بیگ خان

معین الملک صلاح [illegible] چون [illegible] گفته [illegible] عرض [illegible] الحال [illegible] نجابت روانه شد [illegible]

[illegible] چون [illegible] معین الملک [illegible] آدینه بیگ [illegible] در جنگ [illegible] نمود [illegible] طلبید

[illegible] خود [illegible] خود [illegible] معین الملک [illegible] فاصله در میان [illegible] کرده بود همین

[illegible] دیده [illegible] دلیران [illegible] ابدالیان [illegible] شنیده در [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] تسلیم نمود چون [illegible] دیوان [illegible] معین الملک [illegible]

[illegible] احمد ابدالی [illegible] باستقبال فرستاده معین الملک [illegible] معین الملک [illegible] احمدشاه

[illegible] احمدشاه [illegible] کابل [illegible]

[illegible] معین الملک [illegible] جنگ [illegible] خان [illegible]

[illegible] احمدشاه [illegible] جهان آباد فرستاد احمدشاه [illegible] احمدشاه [illegible] صفدر جنگ

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] جهان آباد [illegible]

سلطنت [illegible] صفدر جنگ [illegible] شاه [illegible] میان آورده

248

در میان آورده تقلید خان را مرخص نمودند وزیر الممالک صفدر جنگ در این بحث نهایت آزرده گشت و گفته فرستاد که من هولکر را با بیاد و استدعای شما اولیعهده الصال [illegible]

بسیار همراه آورده ام حالا انقضای هولکر را چه کنم و از فرط بدماغی داخل شهر نشده بیرون شهر لب دریای جمن مقام ساخت در ضمن حیات جاوید نگار بیش قیمت خان فیروز جنگ

را که بعد شکست یافتن ناصر جنگ به سبب [illegible] دعیه صوبه داری دکهن بر آمدن از حضور رخصت حاصل کرده بسبب بی استعدادی [illegible] خدمات انجا شد [illegible] از حضور بیرون

بیشکش رخصت نشده بود و اولی [illegible] بیچ است در توقف بود [illegible] بادشاه و ارکان حضور التماس نمود که اگر صوبه داری دکهن بدین بیشکش محبت عنایت

شود هولکر را [illegible] دانم [illegible] بازمیدارم که [illegible] خواهد بادشاه و امرای حضور به صد جان راضی شده صوبه داری دکهن بخان فیروز جنگ

تفویض نمودند و او [illegible] از اباب امیر الامرایی در حضور گذاشته هولکر را همراه خود گرفته [illegible] عازم مقصد شد **ذکر داخل شدن وزیر الممالک**

در شاه جهان آباد و جاوید خان [illegible] اراده فساد [illegible] وزیر الممالک بعد رفتن فیروز جنگ و هولکر بدکهن غره ماه مبارک رمضان سال مذکور

داخل شاه جهان آباد شد اما از خود سری جاوید خان [illegible] در مهام سلطنت [illegible] که با ابدالی نموده [illegible] دیگر [illegible] شده [illegible] در شان

سلطنت [illegible] داد نهایت [illegible] اتفاق جاوید خان با آنکه [illegible] بادشاه [illegible] در امور ملکداری [illegible] بادشاه با هم [illegible] خود

تربیت جاوید خان [illegible] خود را که [illegible] خطاب [illegible] الدوله بهادر [illegible] عمدة الملک مرحوم [illegible]

[illegible] آورده [illegible] ساختند اگر [illegible] جابها نمود [illegible] بشود لیکن

وزیر الممالک [illegible] بادشاه [illegible] جاوید خان [illegible] در ماه شوال [illegible] مذکور را [illegible]

[illegible] بود [illegible] در [illegible] علی [illegible] جنگ [illegible] را [illegible] شد و این امر [illegible]

[illegible] شاه [illegible] انتظام الدوله [illegible] وزیر الممالک [illegible] **ذکر وصول خان فیروز جنگ**

باورنگ آباد و در گذشتن از جهان [illegible] بتقدیر خالق عباد خان فیروز جنگ [illegible] هولکر [illegible] ذیقعده سال مذکور داخل اورنگ آباد

شد و سید محمد خان بهادر صلابت جنگ که در حیدر آباد بود [illegible] قطع مسافت [illegible] هولکر [illegible] خان فیروز جنگ [illegible]

[illegible] اورنگ آباد [illegible] فیروز جنگ [illegible] عظیم [illegible] صلابت جنگ [illegible] صوبه [illegible] دکهن

[illegible] هولکر [illegible] عظیم [illegible] صلابت جنگ

بکار [illegible] فیروز جنگ [illegible] از داخل شدن اورنگ آباد [illegible] ذی الحجه سال مذکور [illegible]

بسیار [illegible] نموده [illegible] به شاه جهان آباد رسیدند [illegible] **ذکر تفویض شدن منصب**

عظیم امیر الامرایی به خلف فیروز جنگ [illegible] عالی [illegible] [illegible] فیروز جنگ که نام اصلی او میر شهاب الدین است و خطاب

[illegible] عماد الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ [illegible] وزیر الممالک صفدر جنگ [illegible] بالی [illegible]

رسانید که صفدر جنگ [illegible] امیر الامرایی [illegible] بادشاه [illegible] لیکن [illegible]

نخلیص و شاعری متنجابت توجهی از شناس بود که از آن نوبت صفدر جنگ و حقوق عنایت زینش را فراموش نموده و مقام عدم حوصله در آمد و با طغیان افعال خود انتظام الدوله
پسر اعتماد الدوله وزیر پادشاه را در سلسله نیفان قاصد برانداختن بنیاد دولت صفدر جنگ گردید **ذکر شروع منازعات احمد شاه با وزیر الممالک صفدر جنگ**
و انجامیدن بکارزار و انجام یافتن این برادر سلطنت بابر به احمد شاه با کبرای در حوزه انتظام الدوله و عماد الملک و وزیر الممالک صفدر جنگ پیغام داد که نوکری و عمل خانه
را میاد اگذارند و وزارت خیالی که باید بتقدیم رساند صفدر جنگ اتفاق پادشاه با خود دریافته ترک آمد و رفت دربار نمود احمد شاه چاپلوسی ها نموده دلجوئی اعتماد
یکبار خود آمده ... را خواست چون از صدق و اخلاص مقرون نبود فایده بر آن مترتب نشد و ماه ها در سوال و جواب گذشته سال شصت و ششم ... دوازدهم ... و زنهای طاهر
شروع گردید چون سه ماه از ین سال هم منقضی گشت انواع حوادث رنگین ظهور در بر ... **ذکر دعا معنون احمد شاه با صفدر جنگ و برادر زادن نامبرده و آنچه بدان**
ترتیب یافته و مورد بهانه درمیان یافتن و امیران شاه در زیر بانصرام تقدیر صفدر جنگ ... در اندیشه بود که جنگ ... با پادشاه مناسب نمی‌دید ... و القای
خود با دلجوئی اعلا اندیشه بر جان خود دم می‌رسید الحق آنست که جرات و دانش که برای چنین کار در ریاست باید نداشت و چنان سرداران که بار کارهای بزرگ
بردارند ... عهده نتیجه بر آمدند ... بالانفصال رسید ... هم رسانید ... عماد الملک ... انتظام الدوله که چنین ... داشت
داشت اگر وزیر یکی از جماعه داران عمده خود را ... منازعت ... بود ... مجال ... که ... نمود ...
وزیر را کور ... ساخت ... پادشاه ... سرداران ... امیر ... العصا ... برای ... خود ...
... قلعه با ختیار او بود ... حضور خود ... رسید ...
خواست پادشاه مبالغه و ابرام نمود که او ... لازم ... قلعه بر آمد پادشاه ... خود فرمود که ...
قلعه را ... دیگری از سرداران ... قلعه ... حسب الامر ... صبح ...
را برگرده ... قلعه ...
نموده ... قلعه ... منزل ... پادشاه ... رخصت ...
خود خواست احمد شاه ... صفدر جنگ ... رخصت ... پادشاه ... ساخت ... است که ... جنگ و
جدال ... کمال اصابت ... خیالهای ... قاصد جدال و قتال گردید
ذکر ارتکاب صفدر جنگ ... برادر زاده مجعول و شروع کارزار و صدور حوادث و اتفاقات صفدر جنگ ... مجهولی را که ... نسبت
شاهزاده قرار داده به سلطنت برداشت و عیال خود را در حصار قلعه مستحکمه سورجمل جات ... فرستاده سورجمل را برفاقت خود خواست ...
شریک ... صفدر جنگ ... احمد شاه ... وزارت را به انتظام الدوله پسر قمر الدین خان وزیر بخشید و عماد الملک ... امیر الامرا بود
... جرات ... که داشت ... انواع ... طلب ... جماعه دار ...
صاحب جرات و شعور بود ... ترقی نموده به مرتبه امیر الامرا رسید ... جان ... ساداتبارهه ...

بار سه امالکن خان سیف الدین خان مرحوم صوبه دار تهته و والد مرحوم که بنابر ناخوشی صفدر جنگ و کتبه عبد المجید خان کشمیری با سباب چند بهانه با نقاب محلات حالیه
که دو سه والدی برآورد مفید بود در نیز قیمت با نیابت معاف و مهور مهرهای سلطانی بوساطت نواب ذو الفقار خان محلی گردید و یکی از نام آوران با تقیید سود و بهبود خود با
رفقا یکی در نشست و دیگر از راهم مشتری ساخته و از جا خود جبر گری آنها نموده سرگرم رفاقت پادشاه و امیر الامرا شد و از شورش قیامت در حوالی دار الخلافه بر پا گردید
از شروع ماه رجب سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت هجری آغاز کار زار پیوسته تا سه ماه امتداد یافت رفقای صفدر جنگ که اکثری صاحب شوکت و جرات با نام و ننگ بودند
جسارتها نمودند خصوص راجه اندر گر گسائین که در اله آباد رفیق بقاء الله خان و علی قلی خان گردید اعانت و تیر و جهه همت خود ساخته بود بر دار دار
خود را بر توپخانه پادشاهی میرد و با معدودی متصل العیدگاه توپ و کارکنان توپخانه رسیده مردم را می کشت و می انداخت بحدی که مردم را گمان شده که او سحری یا عملی دارد و
دست بند و تفنگ بر او کارگر نمی شود تا آنکه آخر کار بضرب گولی تفنگ مرد و گمان باطل مردم مضمحل گشت ذو الفقار جنگ امیر الامرا معزول شد بنابر ناخوشی که از پادشاه داشت
و تعلیم و تربیت مردم را بحد الیقین بود و نیز بسیصد آمدن حضور و ستاده و توپچی را از ایستادن و حفظ دلطرف بخت صد شاه مردان خواست و خود به بهانه زیارت اینجا رفته بر راه فرخ
در زیر داخل معسکر و شامل او گشت و عماد الدین خان منادی کرد که هر سوار که بملازمت صفدر جنگ و اسپ او داغ تصحیح در سرکار شده برای نوکری آید صد روپیه مساعده دهند
شماره ماه بابت سینه بابان دلی برای اکثری از لشکر تیره جانشین بعماد الملک ملحق در رساله سین داغ هزاران سوار ملازم سرکار پادشاهی شدند و نیز
صورت یکی از اعاظم اتباعان کشمیری بیانات خواستن علم محمدی بر پا کردند و در آن دل که صفدر جنگ رافضی است جنگ با او که بر خلیفه زمان خروج نموده جهاد است
هزاران نفر از عوام زیر علم جمیع گردید که شور و هنگامه در هر جا بازار گرم داشتند هر که ایرانی و ملازم صفدر جنگ می دیدند می کشتند در کوچه و بازار شاه جهان آباد کشتگی و
غارت می نمودند بلکه بعضی را که ... خانه محمد اسحق خان مرحوم و برادرش میرزا علی خان و سالار جنگ و خانه اسمعیل بیگ خان که از سرداران عمده صفدر جنگ بود
خانه او مملو از نقود و اموال و اسباب بی اندازه بود و شاید آثار البیت او بکار رهایی رسید و دیگر هر که علاقه و ادنی توسلی بصفدر جنگ داشت خانه او غارت
گردید بنابر حرکات ... سوار جمیل جانب شهر کهنه شاه جهان آباد را که دهلی عبارت از او و برابر آباد شاه جهان آباد بلکه آبادتر بود غارت کرده
جان و مال و ناموس عالمی بباد فنا دادند ... شاه بواسطه ... محمد شاه مرحوم ... حضرت ... و دران هنگامه
شدند آن خانه هم از دست برد جانبازان ... کاشانه صفا بهم ساختند و گذشت آنچه گذشت حوادث مذکوره ... تشبث اعادها الله تعالی و جمیع المومنین عن
ذلک الواقعات آخر بعد از انقضای شش ماه هر دو گروه به ستوه آمده خواهان مصالحه شدند امرای حضور احمد شاه علاج کشته بنجام مصالحه دادند صفدر جنگ هم از آنکه
اخراجات بتنگ آمده بود و طرف شدن با پادشاه در نظرش سبب بدنامی بود به صلح راضی شد و بوساطت اعتضاد الدوله قمر الدین خان تقرر ایالت هر دو صوبه به
اراده و اله آباد صلح انعقاد یافت و صفدر جنگ در ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت هجری طبل رحیل کوفته به صوبه های خود رفت **ذکر بر آمدن عماد الملک بمهم جاٹ**
و رفیق ساختن ... را با خود و اختلافیکه در میان او و پادشاه رو داد و انتقال معین الملک از جهان و بنیاد و ... سلطنت و ... گشتن
ناموس تقدیر حالی العباد عماد الملک در زمان حرب که با صفدر جنگ می نمود بسر اکثر ملازمان او را از صوبه ناگوره ... را از ناگور با جانب خود طلبید
آنها پیش از ورود آنها با صفدر جنگ مصالحه در میان آمده او به صوبه های خود رفته بود عماد الملک که از جانب ... بنابر رفاقت او با صفدر جنگ دل بری داشت و ... داعیه دار

خود می‌خواست با تقاضای پر دو سردار مذکور که بعد از آنجا ها سر سرجمل جان نثت سرجمل صرف در جنگ میدان نمی‌دید که با خصم کلیه خود را که درنگ و تدبیر و جرئت بر آید

تحصیل جمعیت عماد الملک معه افواج مرهته گماشته برد از آنجا چون در تسخیر قلاع از پیش ساختن توپهای بزرگ حصار افگن گزیری نیست عماد الملک به عرض رسانید

اضطراب توپهای عاقبت محمود خان کشمیری که مدار المهام سرکار او بود بلای قسمه بردار کرده به درگاه احمد شاه فرستاد انتظام الدوله وزیر که خالش بود

نیکو نوشت که به تحت تسلط درد از درون که توپها را شاه و نگاه خواهد بر آورد بادشاه از فرستادن توپها مانع آمد عاقبت محمود خان اکثری از منصبداران را

را با تهدید و بیم و تحریک در غیبت بادشاه متفق ساخته که انتظام الدوله را از آن بردارد روزی برای این کار قرار داده به سر خانه انتظام الدوله رفت و هنگامه گرم

ساخت چون کاری از پیش نبرد همان روز رو گردانید تصفیه دست نهاد و از قطاع الطریقی در آمده تاخت و تاراج محالات شاهی رجا از منصبداران

کرد قریب جوار دار الخلافه بود به اعتبار قسمت انگیخت در تعیین سرجمل جایی به سبب مخالفت و العیش با احمد شاه و انتظام الدوله نگاشته به دور رسانید که عماد الملک هرگاه با تقاضای

افسر با تیت به اساس سلطنت ... از پیش خود بر آمد اصلح آنکه بادشاه و انتظام الدوله سپاه به سرکار رسند و شسته مخالفت خالصه معه افواج و اسباب بر آن

در رسیده در نواح سکندره بشر حسام زبانه در قصد جنگ را اگر خواهند به ستمال نموده ... عماد الملک ... صلح که این اطلاع

فلاح انتظام الدوله و بادشاه بود و قبول افتاد و بادشاه معه کل بیگمات و انتظام الدوله وزیر و صمصام الدوله و دیگر منصبداران ... و همگی شان

بر آمده حصار گرفته ... از سکندره ... خیام ... اما طلبه نشستن مقصد جنگ ... بادشاه و انتظام الدوله که ... جاوید خان با ...

بود ... در تخصیص اهمال ... عماد الملک ... عاقبت محمود خان ... بادشاه ... و لشکر با ...

آن عاقبت المحمود ... اشعار ... رسیده ... بادشاه ... کرده ...

و نیت در حصه شده ... بادشاه ... بادشاه ...

غفلت ... انتظام الدوله و بادشاه ... توپها با وجود ...

جای ... که ... اندر ... توپها و دیگر ...

که با شراکت دیگران این کار ... عماد الملک ... عاقبت محمود خان ...

بگذر ... عاقبت محمود ...

استعداد ... احمد شاه

... صمصام الدوله ... انتظام الدوله ...

...

... سکندره ...

... سلطنت ...

لباس رسانیده از گوبات گرد اشته در صحرا اسیر دار دشد ملکه زمانیه دختر فرخ سیر زوجه محمد شاه و دیگر پردگیان حرم سرای بادشاهی محروس پیش مگر گردیده اگرچه مبلغی
احترام بسیار نمود و از اسباب زیور و جواهر که پیشتر نهای مذکور مستور بود تجر… در که مطاف اصناف عالم و محل جبهه سائی سروران اعظم بود لکن کوب از دل
دادوای دکهن گردید و پس … عظیم بیشام موجب شورید رسید تعجیل الله ماشاء و حکم ما یرید **ترک محاصره نمودن عماد الملک فسلحی جات را و شتافتن بشاه جهان آباد**
برای حصول مطالب و حاجات خود و مقید نمودن احمد شاه را مع مادر او و جلوس نمودن عزیز الدین پسر معز الدین بر سریر سلطنت عماد الملک این خبر شنیده ترک
محاصره نموده برابر الحمله و شتافت حتی ابا لعبد برها ستانه … خود را … عهده برابر … به تار آن رفت و دیگر جمیل خود بخود از مضائق محاصره برآمده
عماد الملک با عاقبت … صمصام الدوله … دیگر را با خود منقوس ساخته بتجیر انتظام الدوله وزارت را خود گرفت و صمصام الدوله
را امیر الامرای … وزارت گرفت صبح جلوس … احمد شاه را با مادرش … مقید نموده
عزیز الدین خلف معز الدین جهاندار شاه را برتخت نشانده … احمد شاه … جمیع …
رانیده بود میل کشیده **ذکر استقبال نمودن صفدر جنگ ابن جهان … و جلوس نمودن شجاع الدوله پسر او بر مسند پدر بعد** صفدر جنگ بصوبه خود
رسیده … اسباب … مشغول بود
که ناگهان … اطبا و جراحان با صلاح آن کوشیدند … در
سال مذکور هفدهم ذی الحجه رهگرای عالم بقا گردید … شاه مردان که در دهلی است نقل نموده مدفون ساختند شجاع الدوله پسرش
بجای پدر … اسمعیل بیگ خان که سردار عمده سرکار صفدر جنگ … جمیع رفقای پدر …
و رساله داران … اسمعیل بیگ خان هم درگذشت و … خواجه سرا … ذوالفقار جنگ هم در
صوبه … شجاع الدوله … جوان …
پرداخت … اغلب اوقات …
و اغماض … احمد شاه ابدالی …
عماد الملک … شجاع الدوله …
ذخیره که دشمن … شجاع الدوله … شجاع الدوله …
ذکر مجملی از احوال و انتقال معین الملک … معین الملک خلف قمر الدین خان وزیر در ماه محرم شروع سنه …
سوار اسب …
…
خورد چون اکول بود … در … حالت

حضور را متعذر دانسته عنان گردانید و با اضطراب و اضطرار در آمده از زمین خواجه عبد الله تقی که در خراسان بود آن هلاک شد احمد شاه درانی صوبه داری لاهور را بنام میر

مومن پسر معین الملک مقرر نمود و تا بلوغ سن او اختیار مهمات ملکی را بدست مغلانی بیگم زن معین الملک که مادر پسر مذکور بود سپرد و ازانجا که حاصل صوبه جات

با خراجات او وفا نمیکرد بنا بر آن تعدی بر رعایا رایج شده بود و از انها عاجز شده بنای دیگر گذاشتند و در تفرقه سپاهیان اعانت بیگم را نکردند و بیگم

در مسلک شرب ... بنا بر آن هر جا تعدی ... اهل آن خانه ... و اکثر مردم اظهار آشنایی ... نمودند سپاهیان

دیگر در جمعیت خویش مشکوک شدند بنا بر علی ... این مسلک ... در تفرقه مذکور ... در زمان که زن معین الملک

مرجع معاملات گردید چون عمارات ... عقل ... باشند ... کار کردار ... کشیده ... آن زن ...

از این همه خرابی رعایا ... مذکور ... ... نفرت ... ایشان ... خواجه ... با سلیمان بیگ ... کرد

در خدمت میر مومن پسر معین الملک ... دست رکابی ... خواجه ... معین الملک ... بهکاری خان ... جنگ ... کل ... معین الملک

بود خواست که الحال ... تحصیل ... زن معین الملک ... خاطر ... در محل طلبید ... کشیده ... گشته

خبری خواجه عبد الله خان ... الدوله ... خان ... معین الملک را قید کرده به نیابت صوبه بنام خود از شاه

ابدالی طلبید و امان خان برادر جهان خان ... بلده ... رسیده ... مردم ... رواج نمود ... بر بسط گذشت خواجه

عبد الله خان ... سپاه ... بنا ... نیست ... لاهور

خواجه مرزا خان که ... معین الملک بود ... مقید کرد ... مبد ذکر قصه اگر عماد الملک در لاهور رفتن ... از آن

کشیدن از دست سپاه ... ضد ... بیگم ... رسیده ... زن معین الملک ...

عماد الملک ... خالصه ... صوبه ... از دست ... درانی ... سردار ... کرد

جنگ ... خالصه ... فرمان ...

را در جاگیر ... نهاد داده بود ... گشته ... عالمگیر ثانی بادشاه دست ... خود ... والد مرحوم ... فوجداری محالات ...

...

... معامله این محالات ... حضور ... والد ... خان ...

شمرده ... سیف الدین محمد خان

سیف الدین محمد خان و دیگر همراهان صحبت داشته خواست که بحکومت رود در همین وکلای سرداران سیمین داغ با شاره دلیم تا گرمل که پنهان اعتراف نموده بود
درخواست از حضیر در شاه مر خود نموده و زر جواب داد که چه مضایقه موجود است بهر سید در همراه خود دیگر بداند انها گمان آنکه از عمکه گرا بار است که در موجود است با ما مخالف شده
نتواند نمود قبول کرده بیخبر قصد داشتند که بر ایشان حکم شود تا موجودات باشند عماد الملک فرمود که نجیب خان نشنا موجودات ابتهاج باشند او قبول نموده از همانجا پیر محمد
ضابطه خان را گفته فرستاد که جیمه در سیدان استاده نمود موجودات انتها به باشند و گله فهمیده که راه چاره جاب پسر دست چه نجیب خان صاحب او قوم
و سردار قشون پر از کس است از ما نخواهد پرسید و ضیا شهاماط خواهد گشت بمو گلدان خبر داده اند انها چاره کار در بلوا دیدن کی تا که خود را باین کار نه گرده
و عماد الملک بر خاسته بحکومت رفته چهار کس همراهان را با خود برد از انجمله نجیب خان زنا گرمل در تنبیه بود دیدن تا گرمل جوان قسیم انگیخته خود را در امی راست در محبت سلسله در آمد
مساعدت از نجیب خان بهم رفت و الدوم حوم انتظار بر آمدن شتیخه برای انفصال جواب سوال استحقاق خود میکشید ناگاه بیست سی کس سرداران از فرقه سیلی داغ
بر در سرا پرده آمده فریاد در شکایت سرداران خود به شور و غوغا تعبار و اظهار قلت و احتیاج بنابر عدم وصول تنخواه عارضها داشتند لجه ای چند کس دیگر بسیاری
شریک انها گردیدند هر کاره احوال انها با وصف تحمل جواب پسر ایان نجیب خان بر فرستاد او به حالیکه نشسته بود بر آمده اراده رفتن بر درون سرا پرده نمود والد مرحوم
سوار قصد داشت که بیرون رفتن خود دید و صلاح نیست گفت صلاح است که من رفته انها را ساکت دارم و شور و غوغا دو شاتم والد مرحوم خاموش باشد
و او روانه شد والد بصیر کرد همراه رفت و زیر بیرون سرا پرده استاده انها را فهمیدن شروع کرد در عرصه دو صد مرد سیمین داغ اثر و دو گشته قریب بدو صد کس جمع
شدند عماد الملک در میان گرفته گفتگوی بسیار کار را شعار نمودند و والد انها را گفت که این عزیز شما زاده شماست پاس او داشته عرض حاجت نمائید تا کام شما بر آید
چون این اجتماع مصهود بود ضبط والد نشنیده به هجوم آورده وزیر را کشیدند بکمر جواهر کیسه ربوده بردند لباس بدن هم پاره گردیدند دستار شیر از سر بر افتاد و او را سر راه به
کوچه های تا بی بیت به پیاده پا کنان به عسکر خود بردند از فرخ آباد گشته بمید است که چون کشتند چون حیات و چند روز دیگر اقبال او باقی بود سرداران سیمین داغ
عذر خواهی در استحقاق تقصیر پیش او آورده عرض و التماس پوشاک نمودند دیگر دستار رسید که مدارا زبان عیب بیا شنیده بود به حضور آوردند در شهر وغیره
تحسین نموده گفت که قدم شا قانع در رنگ چرا می کشید اگر رفتن است زود بگذشید والا به کشته میشوید اگر کسی نیست این بد نهاد حیف در همین تقسیم پادشاه
رسید که اگر عماد الملک بر ما مقید شد چه باشد بر اینها نمایند به حوالی شما با مراعات دیگر در برابر است و کسی شریکی این معامله گفت عماد الملک که اکثر زبان خصوص
ترکی خوب میفهمید در غضب شده گفت که انچه کردن است زود بکنید انها عجز و التماس عقیدت نموده و قبل سواری طلبیده سوارش کردند و یکی از انها
که حسن خان دکنی نام داشت در خواص جلو در حجه نشسته تکیه دار گردید و دست دیگر اقبالی کوچکی گرفته و خدمتگاری کرده بخانه اش آورده بمجرد فرود آمدن و سردار
زر حسن خان از طرف دوم فیل پائین آمده در رفت و وزیر آمده بر مسند نشسته مردی مرا کورنش بهجوم آوردند و انتظار حسن خان لمحه کشیده پرسید که کجا ست
گفتند سوار شده رفت شکفت پس سواری بار آرند او زد بهمان وقت سوار شده زمانی که هر جا سرداران سیمین داغ را بیابند بکشند و خیام انها را
غارت کنند و حیله های نجیب الدوله و دیگر بلند زبان هجوم آورده در ساعت از ین از لشکر انها گیر شدند و تمام شب در خواب تا صبح و تاراج انها بود هر
کسی که در رفت جان بسلامت برد باقی همه بعرض هلاک در آمد مقصود الامر شدند و بر از پادشاه در گذشته معاودت بشهر نمود و در بالیشر بایستند

مانده صلاح انواع و اسباب بر نزده و بادشاه را بجمعیت زر و خرد بسر زده شاهزاده عالیگوهر را که اکنون بادشاه است همراه خود گرفته باراده نمود و لست لاهور آمد ذکر برآمدن

عماد الملک مرتبه دیگر بجوم لاهور و آوردن دختر معین الملک و اشتیاق پیر ورزی عماد الملک که ببر روی و قصه انگیزی در طبیعت او مخمر بود باراده تسخیر بنگ مرادآباد

با جمیع عمله و ارکان سپاه بهواداران شاهزاده عالیگوهر برآمده سرکشان و سکارکشان را گرد آورده باز راه ابریکا آدینه بیگخان را با خود موافق ساخت چون در باق

از تحوی ما قیت عماد الملک بود بما رسید شبروه آدینه بیگخان فوجی را بسرکردگی جمیل الدین خان فرستاده دختر زن خاوی خود معین الملک که در جمع

را که منسوب با او بود طلبیده است زن معین الملک دختر خود را با اسباب جهیز که لایق بود همراه او را فرستاده بخاطر جمع گشت عماد الملک سرداران علیه نزد خود در ماه محرم

همراه خانه خود با سفیال فرستاده و حرام تمام در خیمه جایگه همراه او بود و بلندمان و خواجه سرایان سرکار خوش آمده و ایستاده شده بود فرود آورده جای داد و او

در انجا تمرل نموده بخانه شهر که محلّه اش لودیهانات کرد بعد از آن مردان شتهار عباد الله خان کشمیری و غیره سرداران معتمد برادر جمیل الدین خان را

هم باتفاق لشکری از سرداران و انواع آدینه بیگخان برای آوردن مادر زن خود با ملحق بشاه جون فاصله حمیل نگاه کرده بود انواع مرکز صبح رواره از نجا

در یک روز و شب راه بریده اول صبح روز دیگر بلاهور رسیده زن معین الملک را که محجر در خانه خود خوابیده بود و خواجه سرایان را در حرم آورده ایستاده از خواب غفلت

بیدار و مقید ساخته نزد عماد الملک برادرزاده در خیمه جای داد لیکن یک نفر از سپاهیان آرام داده روز روز بیست و چهار کنسیم عماد الملک بعد و رسید مادر زن عذر خواهی

او بسیار نموده استعمال مقیرات خود کرد و صبر و قرار از او بر بیل شکست لیکن دیده بیگخان معتمر را نموده به او اگر چه سخاوت مشهور گشت لیکن زن معین الملک

نهایت آزرده خاطر گشته در راه و بعد ورود بشاه جهان آباد بعماد الملک و متعلقانش را مورد تحسین و دشنام داشت و بیباک بلندی میگفت که این حرکت بی موجب

موجب خرابی عالم و ویرانی شاه جهان آباد و تاراج و بی ناموسی عظمای سلطنت و تمام مملکت است لیکن عنقریب احمد شاه درانی را رسیده دارید و چه امید

دیر که در دارد و بنیای قدیم و جدید دشتی رسیده خراب آمد و فی الحقیقت چنان شد که میگفت ذکر ورود احمد شاه ابدالی از قندهار بشاهجهان آباد

و قوع اکبرآباد و تاراج بی نهایت دار الخلافه و قتل عام متهرا و دیگر حوادث عظیمه که روی داد احمد شاه ابدالی را از استماع خبر جسارت و گستاخی

عماد الملک با زن معین الملک شاید در غضب آمده بیقرار گشت و بانشسته لوث خود را بلاهور رسانید آدینه بیگخان تاب مقاومت نیاورده بصحرای بی آب و

حصار که بی آب محض جای دشوار است گذار گرفته پناه برد و عماد الملک جانب خود ترسیده زن خود را بیش مادر زن شفیع آورده بسکم معین الملک را بر

برخورد مهربان ساخت و شاه درانی بر جناح استعجال است اوی همگی رسیده جا در زد عماد الملک چاره بجز انقیاد ندیده بتقدیم استقبال شتافته بملازمت

شاه شد و اول میحایت لیه از استغفار بس زن معین الملک سفارشش شاه ولی خان وزیر ابدالی از سیاست مصون و در ارتکاب تقصیر از کشش به او مسلم

ماند شاه ابدالی بتعمیم جمادی الاولی روز جمعه در مسجد جامع بنام الله الف از قندهار بهندوستان رسیده داخل قلعه شاهجهان آباد گردیده و با عالمگیر ثانی

ملاقات نموده دست تاراج اموال زنان و سکنه شهر دراز کرد و دقیقه از دقایق غارت مهمل نگذاشت اهل غیرت خود را به سم و سلاح هلاک

کردند و گذشت آنچه گذشت و یکماه در شهر مانده و فخرالدین خان وزیر را باک رفت و کم کسی از اعیان و عمرای آن محفوظ و مصون ماند شاه دلی جست

تیمور شاه پسر خود با دختر اعزالدین برادر حقیقی عالمگیر ثانی تزویج داده باتمام رسانید بعد از آن شادی مرکور دیار تاراج شهر متهرا که سر حلقات عمرت

عالم همت بر آن گماشت و جهان خان سردار لشکر خود را به تسخیر قلعه سورجمل جات متعین کرده خود در عقب آمد این مرتبه پنجم است که شاه ابدالی وارد هندوستان گردید
عماد الملک همراه جهانخان تردد از نمایان نموده مورد التفات قرین شاه گشت چون در حضور از سر انکیس بعمل آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که یکی از شاهزادهای
تیموری را با فوجی از درانیان همراه من نمایند تا از ترسید که عمارت ملک مابین دو آبه گنگا و جمنا از خطری عرض وصول در آورده به سرکار رسانم و دو شاهزاده
یکی هدایت بخش پسر عالمگیر ثانی و دوم میرزا بابر داماد عالمگیر پسر عزالدین را از شاهجهان آباد طلبیده برفاقت او متعین نمود و اسر در آن حدود جانبازخان
را همراه عماد الملک داد **آمدن عماد الملک بر سر شجاع الدوله به قصد جنگ و آنچه فیما بین این هر دو روی داد** قبل ازین اشعاری با جمال شده که عماد الملک
عناد قوی با صفدر جنگ داشت و خرابی خانه او هم منظور است درین سال که نسل با ذیل دولت قاهره شاه ابدالی به بهانه تحصیل پیشکش از ابدالی اعانت خواست و او
جانبازخان را با فوجی از درانیان ابدالی مدد داد و داده تحصیل نمود و شاهزاده را نیز همراه داد و عماد الملک با تعاقب شاهزادگان و فوج ابدالی به جانبازخان
اول در کمال بی سرانجامی عبور جمنا نموده به فرخ آباد آمد احمد خان بنگش استقبال کرده خیمه و خرگاه و افراس و افیال و غیره اسباب پیشکش شاهزادها و عماد الملک نموده افاغنه
اطراف و بعضی از افواج خود را با جانب همراه داد و عماد الملک بهیات مجموعی عبور گنگا نموده به صوبه اوده آورد و شجاع الدوله با استعداد حرب از لکهنو برای
استقبال از لکهنو بر آمده در میدان سانذی پالی که سرحد صوبه اود است رسیده مستعد پیکار گردید و بار جنگ سهلی با قراولان طرفین واقع شد انجا نوبت
سعد الله خان خلف علی محمد خان روهیله که با شجاع الدوله دوستی داشت به پنج لک روپیه قدری لقدر و اتی وعده صلح انفصال یافت و سعد الله خان درین
امر غمخواری بسیار در شفقت و دوستی برای شجاع الدوله بظهور رسانید و عماد الملک نتوانست که کاری از پیش برد و در منتصف شوال سال سبعین و مایه بعد الالف شاهزادها
و جانبازخان کوچیده و عبور گنگا نموده به فرخ آباد رفت و منتظر پایان احوال ابدالی نشست و شاه ابدالی بلم گره را که از قلعه متعلقه جات وار از شاهجهان آباد
به فاصله یازده کروه واقع بود به ضرب قنباره ها در عرصه سه روز مفتوح ساخت و جاسوسان قلعه همگی را به قتل رسانید و از انجا بار داده قتل شهر که زیارتگاه هنود
مشهور است متهرا جهانخان را مقدمة الجیش گردانید و جهانخان در شهر آمده دقیقه از قتل عام و سوختن و تاراج نمودن و اسیر نمودن عیال و اطفال سکنه
انجا باقی نگذاشت مردم ملک جات از نمیدانستها قلعه حصیه بخشید احمد شاه ابدالی با اکبر آباد آمد میر سیف الدین بیگ قلعه دار قدیم شاهی از اطاعت
نصرت به توپ ها نگاه است که سیر امور قلعه توانند گرد به شاه درانی جهانخان را به تسخیر قلاع جات مامور نموده به سردار ... کرم نمود ... تا گلیان
وبائی در لشکر ابدالیان افتاده خلق بیحساب هلاک گشت و مجال اقامتش نماند تا بقول قهرمان تقدیر شاه ابدالی ناگزیر دست از تسخیر قلاع ملک جات برداشته
قاصد ولایت خود گشت چون برابر شاهجهان آباد رسید عالمگیر ثانی با نجیب الدوله به سراپرده مقصود آمده ادراک حضور شاه دار از عماد الملک بهایت
شکوه نمود احمد شاه نجیب الدوله را امیر الامرای هندوستان گردانیده سفارش حمایت عالمگیر ثانی بسیار نمود **ذکر کتخدائی احمد شاه ابدالی با دختر**
محمد شاه پادشاه هندوستان و بردن صاحبه محل با دختر خود ملکه زمانیه را همراه به فیضای گردش ایشان مخفی نماند که بعد فوت احمد شاه خلف محمد شاه و جلوس
عالمگیر ثانی بر سریر سلطنت و اقتدار یافتن عماد الملک خبیث طینت روزگار غدار با ملکه زمانی دختر فرخ سیر زوجه محمد شاه و صاحبه محل زوجه ثانیه او که خاله زاد
ملکه زمانی و محمد شاه را از بطن همین صاحبه محل دختری بهم رسیده موسوم به حضرت بیگم پیش او بود ... نا سازگار افتاده از فوات نکبد و ... رانیده صد ...

غارت مرشد زاده رنگ بحرامی عماد الملک دیده نبود دلش خود در هندوستان و تخت فرمان عماد الملک و عالمگیر ثانی مسموع شنید چون مسافرت شاه ابدالی بر مهمات منحصر گردید بانجام رسانیده نیت

خود را سبب ازدواج دختر محمد شاه با ابدالی فرستاده بود احمد شاه درانی این کار را سرمایه افتخار و التفات پنداشته خود در روزگار گذشته قبول نموده و همانجا اقامت نموده دختر

مذکور را نیز بعقد ازدواج خود کشیده کار سازی سفر ملکه زمانی و صاحبه محل بیوه احمد شاه و الطاف انها نموده همراه خود گرفت و عازم لاهور گشت لیکن در روز سیر خود همه شاه

را به بیساباری جهانشاه ولی عهد عالمگیر ثانی بر مهمات هندوستان گذاشته و در دار السلطنت مرکز نمیده از راه کابل قندهار شتافت مجملی از احوال سوانح دکن که در همین

ایام روی داد و تغیرات قضا و قدر از کون مونسیر بوسی که در وقت مطلع صلابت جنگ بلند نام در دربار آصف جاه گردید خطاب اقتدار بهم رسانیده دستگاه کول و راج بندر

و دیگر محالات بجاگیر خود گرفته مزار عسکر کل معاملات دکن بخطاب عمده الملک سیف الدوله مخاطب گشته حکم او بود تجهیزات اعظمای دکن بخطاب حیدر جنگ صاحب اختیار

سر کار عمده الملک مذکور گردیده رأی رفاقت مهمات سرکار دکن گذشت چنانکه نگاشته را هم مونسیر بوسی تحریر بلند شده در دل بهم رسیده با محمد علی خان خلف انور الدین خان

گوپاموی ساخته بتفحص صوبه ارکات را منصرف شدند مونسیر بوسی با رکن الدوله بر شده و چار در صفر سنه سبع و ستین و مائه و الف از وکالت مطلق منزل گشته

منصب مذکور بصمصام الدوله شاه نواز خان اورنگ آبادی داده شد صمصام الدوله چهار سال بسر انجام این منصب پرداخته چون برادر مرشد را بجد از خان

بگذاشت که اصلا شور شش برالت نمود میر نظام علی و میر محمد شریف برادران صلابت جنگ که با هند معطل همراه برادر سر ایر بردند صمصام الدوله مذکور در سنه برار

یکصد دست زده بجری نظام علی را که اکنون فرمانروای ملک دکن است صوبه دار برار و محمد شریف را صوبه داری بیجاپور از صلابت جنگ امیر الممالک دهانید

میر نظام علی اخر با صف جاه ثانی مخاطب شده و محمد شریف اول بشجاع الملک و اخر به بسالت جنگ بهادر ملک مخاطب گردیده هر دو بصوبه های خود رفتند و در سنه العقده

سبعین و مائه و الف وکالت مطلق از عزل صمصام الدوله بسالت الملک که از صوبه بیجاپور بحضور صلابت جنگ آمده بود مقرر گشت و در همین ایام آصف جاه ثانی

با فوج شایسته از برار باورنگ آباد آمده برادر خود بسالت الملک را معطل گردانیده زمام مهام ریاست ملک دار دست خود آورد چون بسالت الملک ملقب بوکیل مطلق

شده بود بقبض آن را گردانیده تمام و بعد از مقرر گردیده و در همین سال با بالاجی راو بلاد واده بر حاکش در اورنگ آباد وارد گردید آصف جاه ثانی امیر الممالک صلابت جنگ

را که منزلش بود دیگر است اورنگ آباد گذاشته خود همه برادر دیگر بسالت الملک با بالاجی راو جنگ کنان تا مستحکم قریب سی کروه از اورنگ آباد دست بظلم

مراحل نمود آخر کار بمصالحه انجامید و جاگیر سی و شصت لکه روپیه از صوبجات دکن تسلیم بالاجی راو شده و آصف جاه ثانی از انجا برگشته با ورنگ آباد آمده مونسیر بوسی

مع اتباع او از اختیار و اقتدار آصف جاه ثانی که در بود در صدد شکست آصف جاه ثانی ز فی الحقیقه در انهدام مبانی دولت دودمان نظام الملک آصف جاه در آمده

دیگر که بار وجود اقتدار آصف جاه ثانی تقدیم تسلط بر ریاست نمی توانست ابراهیم خان گاردی را که از رفقای معتمد آصف جاه بود در سایر افواج انگریز را بوسیلت

حیدر جنگ مدار المهام فارغ نموده با تواضع حسیات آر صد آ تا چهل نزد ذیل ملازمان خود داخل گردید و ملک ریبه از همراه سپاه از نزد خود داده آصف جاه ثانی بر

دبال ساخت لیکن از آن صمصام الدوله را تیر مقید گردانید طرفین هر دو جانب جمع شده خواست که آصف جاه را بهانه صوبه داری حیدر آباد و الطاف

فرستاده در قلعه گلکنده مقید نگهدارند و مبادا برای حوالدکن دقالی سازد آصف جاه پی تحقیق متعطن گشته به شوره معتمدان خود بقتل حیدر جنگ مدار المهام بر

بوسی را با خود خرم نمود و شش روز ماه مبارک رمضان شب با ستار اثر سنه یکهزار و یکصد و سبعین و مائه و الف حیدر جنگ در خیمه آصف جاه برای حرف مدآل

جواب سؤال نکرد چون در اعلیه قتل او تصمیم یافته بود حضار که باین کار مامور بودند بر حیدر جنگ ریختند و او را کشتند و آصفجاه ثانیه کشتن او را بتهاور اسپاهی گران آمد
در تجویز بر رفت که تمام توپخانه فرنگ چون فوج بصری معطل و متحیر ماندند الحقیقت حیرانی بود که تاسیح کارنامه رستم و اسفندیار گشت از مذبوح شدن حیدر جنگ
عمدة الملک موسیو بوسی و دیگر وجوه لشکر هوش از سر باختند درین شورش ابو طالبان صمصام الدوله و پسر خرد امیر عبد النبی خان و بهمن الدوله را از مهات
ملک نفای ساختند بعد این رستخیز امیر الممالک صلابت جنگ و برادرش برهان الملک و موسیو بوسی بحیدرآباد رسیدند و آصفجاه ثانی حیدر جنگ را کشته
راه برهانپور گرفت ابراهیم خان گاردی که الوفادار از آصفجاه جدا گردیده بود باصفجاه پیوست و باتفاق [illegible] ماه و سال مذکور برهانپور را الغ دل
خود آن ساخت شنیده ام [illegible] شبل محمد انور خان برهانپوری دختر را مصادره نمود و این محمد خان همان است که باتفاق سکراجی [illegible] واسطه صلح امیر الامرا
حسین علیخان [illegible] مرحوم مرتبه [illegible] اعطای جوتیه شده بود در [illegible] از مصادره [illegible] محصل [illegible] فقیره سال مذکور زندگانی را وداع کرده در جوار
شاه [illegible] الله مدفون گردید آصفجاه بعد از آن [illegible] لشکر از برهانپور [illegible] رفت و در قصبه [illegible] که از قصبات عظیم [illegible] است جهاد [illegible] نمود و بعد
جهادولی باجانوجی [illegible] بهونسله [illegible] صوبه برار [illegible] در میان آورده [illegible] مصالحه نمود و بعد مصالحه عازم حضور امیر الممالک صلابت جنگ که در حیدرآباد
بود گردید و فیمابین هر دو برادر انواع اشکال منازعات [illegible] داد آخر الامر امیر الممالک و آصفجاه ثانی با هم یکی شدند و برهان الملک بصوبه خود که بیجاپور بود
شتافت و بیجاپور سبع الدول [illegible] و سبعین [illegible] بعد الالف قلعه احمدنگر [illegible] سلاطین نظام شاهیه است و در عهد اکبر پادشاه شاهزاده دانیال به
[illegible] عبد الرحیم خانخانان مسخر نموده از آن باز در حراست قلعه داران سلاطین تیموریه بابریه بود [illegible] برادر عم زاده بالاجی راو با قلعه دار
سازش کرده بدست آورد و این شهر و قلعه آباد کرده احمد نظام شاه است که در [illegible] طرح انداخته بنام خود موسوم ساخت و در دو سال شهری بکمال
خوبی آباد شد و بعد اندک فرصت حصاری از سنگ و گل تعمیر نمود و در آن عمارات دلکش و قصور منقش برای سکونت خود ترتیب ساخت و بعد
آن قلعه [illegible] فی التصرف [illegible] در اوایل [illegible] الف در تصرف سلاطین بابریه درآمد و در [illegible] و سبعین [illegible] بعد الالف [illegible] افتاد چون
فرانسیسان [illegible] منازعتی با انگلیشیان درین سال شروع گشته بکار خود افتادند و دست از رفاقت و اعانت صلابت جنگ برداشتند بکار دولت خود
که [illegible] آن جاست شتافتند شوکت صلابت جنگ رو بانحطاط گذاشت و اعادی از میدان جولان [illegible] رسیدند [illegible] هوس [illegible] در دماغ خود جای داده اراده
بر انداختن بنیاد اولاد نظام الملک آصفجاه از ممالک دکهن نمود و ابراهیم خان کاردی را نوکر خود کرد و این ابراهیم خان یکی از اراذل بود چون نوکری
فرانسیسان [illegible] در آنجا ترتیب جنگ توپ و تفنگ بقواعد انتظامی نمود و سامان حرب توپخانه [illegible] اول در سلک بلازمان آصفجاه ثانی
درآمد و آخر از او جدا شده بمرتبه [illegible] همراه [illegible] بر آمده بست و دوم جمادی الاولی سال مذکور در سوار داد دیگر مقابل امیر الممالک
صلابت جنگ و آصفجاه ثانی رسید درین مقابله فوج [illegible] از سوار و فوج [illegible] قریب [illegible] پسران نظام الملک [illegible] هزار سوار بود و اینها [illegible]
فوج خود ساختند که از سوار [illegible] و دیگر بدرجه [illegible] که بعض افواج شان درانی بوده آمده آن فوج را هم با خود گرفته بر سر توپها رفتند چون از هیبت جنگ رسته
بطور جهادولی و [illegible] اینها [illegible] و [illegible] الرایه و صول غلات و [illegible] دیگر بودند تا بر باقیه [illegible] کشیده و [illegible] تیره و سیف می جنگیدند و [illegible]

نمودند نشانیان در خود حصار توپخانه نموده بدان قلعه می پرداختند این بار بعلت رفاقت ابراهیم خان گاردی که تفصیلی ازو در طبقه اهل سلاح گذشته که در آن ایام داروغه توپهای

سبک تیز رفتار بر راه‌ها که از آنها مرتبت و سرعت در حرکت و سکون در قریب لعبه علی الاتصال سرگرم کار خود بود در حین فوج صلابت جنگ برادرش ابراهیم

شد با جتماع راه می بریدند که توپهای مذکور تیزتر در از دحام مردم امتیاز از این جهت گلوله‌های طرف مرهته کمتر رایگان میرفت زخم مرهته چون همیشه متفرق میگردد

گلوله توپ را تعارف القای بانبوه میرسید و در اوقات یورشش که سرداران و لشکریان اولاد نظام الملک آصفجاه می‌نمودند شکست مینمودند هم صالبه رنگ بر روی آنها میماند

از جهات بکوره جنگی بسیار به لشکر صلابت جنگ آصفجاه ثانی راه یافته عالمی بباد فنا رفت اوایل جمادی الاولی سال مذکور بهادران لشکر صلابت جنگ و آصفجاه

از فوج خود برآمده بر ابراهیم خان و دیگر افواج مرهته حمله کردند و به شمشیر جلادت بسیاری از مخالفان را بر خاک هلاک غلطانیدند ابراهیم خان کشته

در همین یورش بیایی به جنگ کنان تا بهلواری رسیدند و دیده که اگر صلابت جنگ و آصفجاه بر آورد رسد فوج آنجا با نهایت [illegible]

شده بر آن متعدد است بار دوم جمادی الاخری سال مذکور در حملهٔ سوار مرهته محکم بر خیلی از فوج صلابت جنگ جون فوج خیل اول دو هزار

کس بیش نبود و بعد کوشش بسیار خیل اول بتاراج رفت و حرم و عمارات ابوان و افواج صلابت جنگ رسید و هر در برابر با گیر گردید مقاومت

برخاسته بمیدان جانبازی صلح که از انواع مناسب تر بود انعقاد یافت و مرهته بنام جاگیر ملک شصت لک روپیه برای خود گرفت از آنجمله جمیع محالات محروسه بنام او بگرداند

سرای شهر و پرگنه حوالی دهرسول و سیاره که تیر از صوبه بیدر و بیجاپور و قلعه دولت آباد و قلعه آسیر و قلعه بیجاپور که هر یک پایتخت سلاطین عالیمقدار بود

و جاگیرات خاصه سرکار آنها و دیگر امرا و منصبداران بسیار در تحت مرهته رفته بحکم تقدیر الهی محروم از قرب جاگیر شدند و تیر از صوبه حیدرآباد و بعضی از صوبه برار و

بیجاپور و قلیلی از بیدر در دست اولاد نظام الملک آصفجاه ماند اسم لشکر کش عالیانه چهار قبضه که صالحه شمر مرهته است در حباب اول همین لشکر را دو ایه

و همین بهانه تسلط بر ممالک هم رسانیده هر چند و من عظیم بخاندان آصفجاه راه یافت اما خوش نهاد که هم صورت گرفت که اولاد آصفجاه بالمره از ملکداری دکن

دکن محروم و ممنوع گشتند ذکر مجملی از احوال قلعه دولت آباد و قلعه بیجاپور و اسیر و بنای آنها رام دیو راجه دولت آباد در سنه اربع و تسعین و ستمایه مقهور

سلطان علاء الدین خلجی گردید به پیشکش رشتهای بیشمار از قیمت نفیسه بسیار خود را از ستانش بازخرید و در سنه و سبع مایه در عهد سلطنت خلجی مذکور از دست

ملک نایب کافور که بمهم دکن رفته بود دولت آباد مأمور شده بود زیر نعل گذشته اطاعت نمود و همراه نایب مذکور در سنه سبع و سبع مایه بحضور سلطان علاء الدین در دهلی

رسیده بعطای چتر سفید و خطاب رای رایان سرافراز گشته به دولت آباد که در آن زمان دیوگر نام داشت رسیده فرمان جاده سر پاشیری بمراوات نگذاشت در سنه

عشر و سبعمایه بار ملک نایب تسخیر بقیص ممالک دکن که از آن طرف شده رام دیو مرده و پسرش بمقام او شده بود پسر را با جلوس پدر به تدبیر فوجی را برای ضبط

در حالیکه در آن سنه بعهد طغیر دیار ز زنانک به تهد رسیده وی کمال پسر رام دیو با سلطان علاء الدین نموده از نشستن استقبال او و تقسیم ممالکش با ممالک محروسه سلطانی

نمود چراغ بادوان شد در سنه اثنی عشر و سبعمایه بدیوگیر رسیده پسر رام دیو را گرفته بقتل رسانید و قلعه را تسخیر نموده آن را در از آن با قلعه مذکوره در دست سلاطین

هند بود از آن دست بادشاهان دکن در عهد شاهجهان بادشاه بکی از امرای او مهابت خان نام بوده در سنه ثلث و اربعین و الف هجری قلعه

را از طبقه نظام شاهیه انتزاع نمود از زمان مذکور تا سال سلاطین بابریه یکی بعهد دیگری کرا است این قلعه می پرداختند در عهد راجه‌ها قلعه دیوگیر حصار دیگر

در تعمیر و خندق و جایهای استحکام نهایت سلاطین اسلام حصار مستعد ساختند و سلطان محمد بن تغلق شاه دولت آباد نام کرده و قلعه سنگ را تراشیده خندق
عمیق ساخت و عمارات عالیه طرح کرده خواست که دار الملک خود سازد و دهلی را ویران کرده سکنه آنجا را البته بدولت آباد آورده اما در آخر سوء تدبیر اراده او
صورت نگرفت مصرع آه هم اندیشه سودا زحاصل شد نخستین گویند چهار صد و سی سال قلعه مذکور بدست مرتبه افتاد و قلعه بیجاپور از ابنیه یوسف عادل شاه است
که مبدا سلسله عادل شاهیه بود اول از گل ساخت بعد از آن در اواخر مائه عاشر والف از گچ و سنگ درست کرد و بعد او ورثه او قابض بودند اورنگ زیب
عالمگیر بادشاه اوایل ذیقعده سنه سبع و تسعین و الف این قلعه را از سکندر عادل شاه خاتم طبقه مذکوره انتزاع نمود و بعد دو صد و هشتاد سال کسری بدست
رفت اما سید علی خان قلعه دار آن شهر با وجود احکام و تاکیدات صلابت جنگ از دادن قلعه سر باز زده تا یک سال کامل با مرشد جنگ بود چون نقدان ذخیره
مضطرب ساخت در دهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار قلعه را صلح تسلیم مرشد نمود و قلعه آسیر از ابنیه شاهی است از کثرت استعمال حسرت
میان ساقط گردیده و تحقیق تسمیه آسیر باید آسا نام او است و اهیر بزبان هندی گاوچران را میگویند آسا از اهیر عمده خاندیس و آبا و اجداد او
هفتصد سال در آن کوه رفیع شکوه توطن داشتند و برای حفظ مواشی و ذخیره اموال حصاری از سنگ و گل ساخته روزگار میگذرانیدند چون نوبت به آسا رسید
و نسبت بآبای خود در اموال و اقبال متصاعد گردید چهار دیوار قدیم را شکسته حصاری از سنگ و گچ در کمال متانت بنا نمود و قلعه بنام او شهرت گرفت نصیر خان
فاروقی والی برهانپور که در سنه احدی و ثمان مائه به سلطنت رسید قلعه را از آسا اهیر بمکر و تدبیر انتزاع نموده بمنصوری پیغام کرد که راجه بگلانه و آنتور
جمعیت بسیار فراهم آورده با من در مقام مخالفت است میخواهم اهل و عیال را در قلعه خود جای دهی تا فارغ البال به دفعه دشمن پردازیم آسا قبول نموده اذن داد روز
اول چند محفه عورات در قلعه فرستاده تعلیم کرد که اگر زنان آسا بملاقات آیند رعایت اصلح و تملق بجا آرند بعمل آرند حسب الامر بعمل آمد روز دیگر دو صد محفه از [illegible] در آنجا
بروش روز اول در محفه ها نشستند و چون بقلعه در آمدند سپاه برای بیمار کناد و منزل ... و خواص و نجباء این خبر ... آمد ... سرداران روز نشسته جا باش بودند
در راه دو چار شده آسا مع کل اولاد و اتباع بقتل رسید باقی اهل قلعه امان خواسته بر آمدند نصیر خان از جا که بود این خبر شنیده بر جناح استعجال خود را بپای آسیر رسانید
و رسم قلعه مذکوره نمود و در دست اولاد او بود تا آنکه اکبر بادشاه در سنه ثمان و الف از دست بهادر پسر راجی علی خان انتزاع نمود و قلعه داران از پای تخت حراست
می نمودند از عهد نصیر خان مذکور بعد چهار صد و سی سال کسری قلعه مذکور بدست مرتبه در آمد و در همین سال اربع و سبعین و مائه بعد الالف جماعه انگلیسیه قلعه
بندر پهلچری را محاصره نموده از دست فرانسیس انتزاع نمودند و عمارات آنجا را یک قلم از بیخ برکنده قاعاً صفصفا گردانیدند و سیکاکول و راج بندری و دیگر
محالات که در جاگیر فرانسیس بود و العیاذ بالله کسی نمی آید که از دست انهار خرابه برآمد و خود بحدود [illegible] مستخلص گردید ذکر بقیه احوال عماد الملک و عالمگیر ثانی و
انهدام مبانی عمر و دولت بادشاه مذکور بنا و الی و معامله تنیکه با عماد الملک و نجیب الدوله رو داد و منقبد برات آسمانی مجملی از احوال نجیب خان
که افغان روهیله و مرد متوطن بود قبل ازین مذکور شد که در هنگام جنگ صفدر جنگ حسب الطلب عماد الملک شاه جهان آباد رسید با عتیاد لیاقت و استعداد
ذاتی که داشت مورد الطاف عماد الملک گردیده با وج اقتدار رسید و آخر تا بر تناسب افغانی از شعار دیگر ادانی با عالمگیر شاه در امارت ... و ... سندهستان
و با عماد الملک طرف گردید عماد الملک که متسلط الصرف احمد شاه بطرف ولایت فرخ آباد بود بعد استماع خبر نهضت او قصد ... احمد بنگش ... الحم

نجیب الدوله امیر الامرا گردانیده عازم شاه جهان آباد گشت و کتابتی به برادر عبالی بالاجی راو و جنکو ملهار راو نوشته [illegible] طلبیده بالفعل اینها شاهجهان آباد در [illegible] منود
و عالمگیر ثانی به نجیب الدوله از حضور رخصت گشته [illegible] بجنگ [illegible] در میان [illegible] آخر [illegible] ملهار [illegible] سنگینی از نجیب الدوله گرفته [illegible] صلح گذاشت و نجیب الدوله را با [illegible]
با اموال و اثقال از قلعه برآورده متصل [illegible] خود جای داد و [illegible] مستقله [illegible] ملهار [illegible] بر باد [illegible] و تمام تعصبات [illegible] کرد
و عماد الملک و احمد بنگش که امیر الامرا [illegible] شده بود با اتفاق [illegible] مهمات سلطنت گشتند ذکر اسباب برآمدن شاهزاده عالی گوهر از حضور پدر والا گهر و میدان دلیر
بر بار خیف و قدر چون عالمگیر ثانی از نجیب الدوله و عماد الملک مطمئن شد شاهزاده عالی گوهر را که خلف اکبر پادشاه [illegible] مرکوز خاطر [illegible] ولیعهدی [illegible] سپاه ابدالی القید [illegible]
قبل از ورود عماد الملک به شاه جهان آباد [illegible] دعوی [illegible] درجا گیر داده رخصت [illegible] که [illegible] مرخص میکنم
و مقصد آنکه چون [illegible] شاهزاده [illegible] عمل خود [illegible] و رفقای [illegible] سازند که عماد الملک [illegible] شاهزاده که [illegible]
[illegible] شاهزاده عالی گوهر [illegible] عازم محال [illegible]
گردید [illegible] عالمگیر ثانی که شاهزاده در [illegible] نهایت شفقت [illegible] پادشاه [illegible] الاستحضار
[illegible] شاهزاده عالی گهر [illegible] شاهزاده عالی گهر در باغ [illegible] با اجتماع سپاه [illegible]
[illegible] از آن جمله [illegible] با [illegible] در نهایت شجاعت و وفا [illegible] علیخان خلف
سیف الدین علیخان مقتول [illegible] مرحوم [illegible] موافق [illegible] شاهزاده [illegible] ان الله تعالی
ذکرش آید چون عماد الملک [illegible] پادشاه [illegible] نجیب الدوله را از حضور [illegible] پادشاه را [illegible]
شاهزاده [illegible] سیف الدین محمد خان [illegible] عماد الملک [illegible] هزار سوار [illegible]
که شاهزاده را [illegible] شاهزاده [illegible] عازم حضور [illegible] ملهار [illegible]
عماد الملک [illegible] نجیب الدوله از حضور [illegible] همراه [illegible] عماد الملک [illegible] یکی از آن جمله [illegible]
تمام در نواح محالات صوبه شاه جهان آباد [illegible] شاهزاده [illegible] عزیمت [illegible] محالات [illegible]
شاهزاده [illegible] عماد الملک [illegible] شاهزاده [illegible] شاهزاده را [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] عماد الملک [illegible] قبول [illegible]
یکی از رفقای شاهزاده [illegible] عماد الملک [illegible] سرکار [illegible]
[illegible] محالات [illegible] سرکار [illegible] شاهزاده [illegible]
را در [illegible] شاهزاده [illegible] شهرت [illegible] برای زیارت مزار شاه
نظام الدین [illegible] شاهزاده [illegible]

چون فوج از چار سو هجوم آورده دیوار را شکست و بر بام ها برآمده برق اندازی آغاز نهاد جمعی از رفقای شاهزاده بر خاک هلاک غلطیدند میر جعفر و علی اعظم خان
سرگشته شاهزاده را که او هم از تیر تفنگ رسیده بود التماس نمودند که یکبار خود را بر اعدا باید زد اگر مقدر است از این مهلکه بیرون شویم یا به آبرو گردن
ضبدی از مخالفان شکسته به سپر [illegible] زار شهادت میبریم شاهزاده قبول نموده سوار شد و دیوار طرف دریا شکسته از آن طرف برآمد و با جمعیت بسیار کم بر سر
مخالفان ریخته و اکثری را بر خاک هلاک افگنده راه دریا گرفت فی الحقیقه سر آبی الطور رسانیدند که سامان [illegible] اگر میسر [illegible] بدن شاهزاده
خود دسترس [illegible] هرگاه مخالفان هجوم می آوردند ده کس چون شمشیر بر مخالفان [illegible] دریده میگذرانیدند چون دشمنان در تعقیب [illegible] راه
می سپردند به همین صورت قطع مسافت نموده خود را به لشکر [illegible] رسانیدند [illegible] رسانیدند [illegible] احوال [illegible]
به استقبال شتافت و چون شاهزاده را دلالت به [illegible] نموده بود [illegible] الفعال کشیده [illegible] بسیار کرد و خیمه علیحده برای شاهزاده
و رفقای مجروح و غیر مجروح [illegible] کرده [illegible] جا برای هر یکی [illegible] نگاه [illegible] در عین راه جا هجوم مخالفان
بسیار شد [illegible] رسید که شاهزاده [illegible] در آن عرصه [illegible] اقدام [illegible] عالیشان علی اعظم خان با شخصی
شجاعت موروثی از خاندان [illegible] شاهزاده را گفت که تو وسیله روزی عالمی خواهی بود
بیرون [illegible] دشمنان [illegible] توفیق [illegible] شنیدن [illegible] دلاوران [illegible] و پای ثبات
و قرار [illegible] بنوعی داد که [illegible] فلک [illegible] و بعد افتادن آن جوان [illegible] میدان [illegible] زار زار بر او گریست القصه
[illegible] رفع [illegible] خود [illegible] داران [illegible] شاهزاده را [illegible] اعانت [illegible]
[illegible] اباد [illegible] رسانید [illegible] خان [illegible] خان [illegible] اسهل [illegible] شد و بجای خود برگشت
و شاهزاده از [illegible] نجیب الدوله [illegible] نجیب الدوله [illegible] شاهزاده را نزد خود نگهداشت [illegible] خود [illegible] گذاشت
چون [illegible] ایام القلعه [illegible] بنگاله [illegible] محمد جعفر خان [illegible] شاهزاده را [illegible] بنگاله [illegible] صورت

256

که بسبب آمدن قریب افواج مرهته دانه و علف دواب درین راه کم است عبور دریای جمن نموده در انتربید در آمد انتربید عبارت از ملک ما بین دریای گنگا و جمنا است چون
هر دو دریا از کوه کمایون که شمالی هند است بر آمده مبدای انتربید دامن کوه کمایون است و منتهای آن اله آباد که مجمع هر دو دریا است چون شاه به انتربید رسید
سعدالله خان و نجیب الدوله و احمد خان بنگش و حافظ رحمت خان و دوندی خان که ملک اینها در مبدای انتربید واقع شده خود را به شاه رسانیدند و شمول رفاقت
آمدند و حسب الحکم شاه خود را به انتربید جرامید و فوج قزلباش را دو سو نمود که براه متعارف مقابل دتا ره سپر شوند چون بحوالی سهرند رسید تقرب ... و ... شاه مقابله واقع
شد در این ... کرنازی مرتبه را از جا برداشته عقب تر راندند دتا جنگ کنان بحدود شاه جهان آباد در ... القصه چو نموده بمیدان پانی پت که در سواد
شاه جهان آباد است رسید احمد شاه ابدالی درانی با ... عبور جمنا نموده بفوج ... خود پیوست و بجنگ دتا ... ابدالیان ... دتا را ... و قصه
جنگی عظیم در پیوست دتا از صبح تا ظهر ... گشته ... جنگجو را با جمعی قلیل ... چرا ... قوم ... بسیار
سایر فوج از اسپان ... آمده ... ابدالیان بحمله ... افواج مرهته ... در آوردند دتا با جمیع
همراهیان ... گردید این واقعه در ماه جمادی الآخر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و سوم از ... رسید میر غلام علی آزاد ... تاریخ این ...

کرد سلطان عصر درانی — قتل دتا به تیغ دشمن کاه
گفت تاریخ این ظفر آزاد — نصرت بادشاه عالیجاه احمد شاه

ابدالی بعد مقتول شدن دتا به تعاقب جنکو ... و ... تا ... از ... گذشته ... سرای اله وردی ... نار نول ...
... در این اثنا ... ملهار ... که در سکندره ... اقامت داشت رسید ... قتل دتا خود را ... تمام ... رسانیده
... با ابدالی ... جنگ ... ابدالی ...
... در ... خزانه ... ابدالی ... ملهار ... که ...
... خزانه ... شاه ابدالی این خبر شنیده شاه ... خان و شاه ... خان
ابدالی را با ... هزار سوار ... ملهار ... نار نول به شاه جهان آباد که ... راه است ... و در یک شب ... خود را رسانید
و روز ... در دهلی آرام کرده نصف شب جمنا را عبور کرده وقت صبح صادق به سکندره رسیده بر سر ملهار ... ملهار مضطرب الاحوال ...
برهنه پشت سوار شده گریخت باقی سرداران و لشکریان همه قتیل و اسیر گردیده احمال و اثقال همه بتاراج ابدالیان در آمد شاه ابدالی هم متعاقب فوج خود
از نار نول به شاه جهان آباد آمده چون موسم ... قریب رسیده بود در اطراف شاه جهان آباد ... افواج مرهته ... داشت ... در دهلی
سکندره ... شاه جهان آباد در انتربید ... انجا بود ... نجیب الدوله ... شجاع الدوله را برفاقت ...
ساخته ... نجیب الدوله ... و شجاع الدوله ... ملاقات او ... مضافات ... رسیده بعد
استحکام عهود و مواثیق با نجیب الدوله ملاقات نموده ... خود ... امور ملکی ... مقرر گردانیده
در اواخر ذی القعده سال یکهزار و یکصد و هفتاد و سوم ... با جمعیت ده هزار سوار ... نجیب الدوله روانه شد و چهارم ذی الحجه سال مذکور ... شرف ... الوزرا ... شاه ...

وزیر احمد شاه ابدالی باستقبال شجاع الدوله شتافته بحضور شاه رسانید احمد شاه بنهایت مهربانی پیش آمد شجاع الدوله را بحضور تیمور شاه پسر خود کنانید
شجاع الدوله استدعای نواختن نوبت خود در لشکر شاهی نمود اول احمد شاه گفت که خلاف ضابطه است او جواب داد که نوبت من نخشیده شاه هند است کمتر ملک
نسبت بنده که در نوبت شما هم سیم شاه قبول نموده با دو ان رخصت داده بعد از آن نوبت شاهی در خانه شجاع الدوله نوبت نوازند خبر قتل دتا دستاصل شد
فوج او از فوج هولکر به کمین رسید سداشیو راو و عمرت بهاو برادر عم زاد بالاجی راو با سرداران نامی با سپاه کار آزموده جنگ جو از فوج سنگین دکن بجانب
هندوستان برنگ سپه گردکی ابراهیم خان گاردی و سرداران بسر از سپس بالاجی راو بتنبیه تدارک انتقام کشی از ابدالی و برانداختن بنیاد سلطنت
بابر هند شنیدن سواس راو بر تخت سلطنت هکاری شده هستان گردید **ذکر وارد شدن سداشیو راو معروف به بهاو تمه سواس راو به بدابیه عظیم و استاصل**
گردیدن کل افواج دکن و ظفر یافتن ابدالی بتقدیر قادر حکیم قدیم چون سداشیو راو بهاو با گروه لشکر بسیار وارد حوالی اکبرآباد گردید به راجه سورج مل جاث
توصیه هولکر ملهار ملاقات بهاو آمده و لیفی خرد یک گروه استقبال نموده سورج مل را دید عماد الملک در حوالی متهرا آمده پیش بهاو پیوست بهاو بصلاح جیان دید
که بالفعل طغیان آب جهان مانع عبور جمنا و مقابله با شاه ابدالی است شاه جهان آباد در اید سیاسب آورد باین اراده بشیر بنهضت نموده روز شنبه سال یکهزار و یکصد و هفتاد و سوم از
ماه دوازدهم هجری یک ساعت نجومی از روز بر کنده آمده داخل شاه جهان آباد شده متصل حویلی سعد الله خان رفته استاد یعقوب علیخان بهمین روز برادر شاه ولیخان
وزیر احمد شاه ابدالی که از طرف شاه درانی قلعه دار شاه جهان آباد با جمعیت بسیار قلیل بود بمرافقه استاد افواج مرتسه توپ آورده بر اسب برج و دروازه حضوری
هجوم نمود و فوج بعزت دهلی دروازه بر سر برج انگشتان قلعه شده و سعید و بتلیه ابدالی بر اندازی بیگر قند فوج جنگجو را که در دیوان خاص متصل قلعه استاد
از طرف مقابله بیگاه آواز بندوق بگوش مردم رسید و از سلیم گره یک توپ رسیده گوله آتش جهوا بر قنه دران فرصت هولکر ملهار و جنکو برادر زاده
دتا آگه بهکمین رسید بود بر در دروازه حضری استاده بسعی از در شکستن دروازه کردند چون دروازه تخته های برنجی و میخهای آهنی بنهایت استحکام داشت در آن سر
بجابهای کاری آتش برفت درین اثنا در باب الحصص که دروازه متصل را از غنیم نشان ملهار هولکر و جنکو از جانب سه برج بالای فصیل قلعه بر آمده در
داخل سلطانی دست برد و دیگر داده بخیمه بدستان می آمد از بالای قلعه بابهن می انداختند و یکش دران الوار قلعه می برداختند چون در قلعه هم چندان فوجی نبود
کسی متوجه است از طرف بهبند لیکن خبر دار شدن ده بسبب تنعل و ابدالی شیر و بهادر دست گرفته از طرف سلیم گره آمده دو از ده نفر سر الصبر شیر دق در
شمشیر بجانب جلال علاط نیند و مرشته در زمان هو از باخته از بالای فصیل قلعه حو در ابر زمین افکندند دست در پای خود شکسته قلعه بدست آمده را ارد اسب دادند
و سرداران مرشه در حویلی سعد الله خان که قریب قلعه است جمیع شده گرد قلعه مورچال قایم کردند و عماد الملک سورج مل که بنابر اوقات پرستی راه رفاقت
بهاو پیموده بود نیز در تسخیر قلعه شتابی التماس نموده بودند تا شاکی نگذرند مرشته در محاصره قلعه اهتمام تمام نمود و ابراهیم خان گاردی که بهاو را از دکن همراه آورده بود
و از آتش خانه فرنگ همراه داشت سه ضرب توپ در ریگستان زیر قلعه آورده بر بنگله اسد برج و برج مثمن و محلهای دریا گرد که از آتش چون بتاک فرو ریخت
عمارت دیوان خاص و رنگ محل و موتی محل و شاه برج سنگ عظیم را هم آسیب رسانید اما محصنان در صیانت قلعه ضراری نرسید مرکز جنگ بیشتر گرم و هر روز زدن در گرد
از نبرد دو منشید یعقوب علیخان هر گز که قلعه دار آنرا بود چون ذخیره قلعه مفقود و وصول اگر از شاه درانی متعذر دید بر آسانه پیغام داد که اگر شرط حفظ ناموس و مال قلعه تسلیم

تسلیم شده امکینم سپاه و صلح و تسخیر قلعه بسبب شرذه بیشتر مشغول نمود و بسبب استحکام عهود و مواثیق از قلعه بر آمده در حویلی علیم دیخان فرود آمد و بر گذشتن عیسی سبب خسیا نمود

و با احمد شاه ابدالی پیوست و ابدالی دهم ذی الحجه سال هزار و صد و هفتاد و چهار قلعه بدست سپاه افتاد و حرم سرای شاهی و جمیع کارخانجات سلطنت با اختیار در آمد و ذلک تقدیر

العزیز العلیم سپاه و قلعه داری شاه جهان آباد به تاراج شهر بر همین قیاس نموده جمیعی را بجراست قلعه همراه آورده در همین اثنا خبر غلبه سپاه علی از آن دو تحصیل مال گرانی قبل میکرد

که از اطراف سپاه و بستیار سردار شجاع الدوله نیشتم و دیگر دو مصالحه تنبیه سیاه شجاع الدوله را که عبد الله مرد با من گفت که از ابدالی بر همه دکن هند و ستان

مسلط شده اند الحال این بلاد بسبب این ارذل و حرص و طمع به عهد و به قولی آمده که روا دار آبروی شاه و اسباب شوکت صدری از سلطنت مستعد شده را برای خود

و تقوام خود میخواهند مردم از دست شان بجان آمده برای نابین بامر من و این را کسی خود و رفاه عالمی شاه ابدالی را به پنست از ولایت طلبیده و همه ساده رساند

مرتبه برای خود و سهل انگاشته اند الحال صلح امکان ندارد سر و چیل چاره بیم او ضایع و نیات این جماعه را دیده در یافت که انجام کار اینها منقرض سپر نحواهد گردید

الی بر حسب از شاه جهان آباد بر جا سپاهیان گذرانیده و زیارت و سکنی شنیع پرنسیه بود که سقف دیوان خاص با دشاهی را که از نقره تشکیل کار بود کنده مسکوک

ساخت و طلا آلات و نقره آلات مزار قدم شریف و مقبره نظام الدین معروف با ولیا و مرقد محمد شاه مثل عود سوز و شمعدان و قندیل و غیره طلبیده

مسکوک نمود القصه چون سپاه از قلت علف و دانه دواب به تنگ آمد او خر ایام برشکال اراده اسپ ورود به الاله اموال رعایا و برایا که

بدایع و ودایع الهی اند بر گردن خود داعیه حرکت از شاه جهان آباد تصمیم داده است و نهم صفر سال هفتاد و چهار با یه دوازدهم شاه جهان محی السنه از نام

سلطنت معزول نموده مقید کرد و میرزا جوان بخت نبیره عالم عالی گوهر را که پدرش در نواح بنگاله و عظیم آباد در دست و آوارگی بود برآورده در شاه جهان آباد در تخت

نشاند و وزارت غایبانه به شجاع الدوله مقرر کرد غرض آنکه شاه ابدالی با شجاع الدوله بدگمان گردید سنگ تفرقه در اجتماع افغانان افکند و تا رسیدن او در

قلعه شاه جهان آباد بدستور گذاشته خود با تمامی فوج به اطراف کنجپوره که عبد الصمد خان ابدالی و قطب خان روهیله و نجابت خان زمینداران سرزمین آنجاست

داشته رسد غله و غیره از اطراف دریای جمنا به لشکر شاه میرسانیدند نهضت نمود درین عبد الصمد خان همان است که در نوبت آمدن احمد شاه سپهر پیشتر سپرده

اتحاد صاحب قلعه نیابت بود و هفتم ربیع الاول سال مذکور سپاه در آنجا رسیده قلعه کنجپوره را محاصره نمود و چون گرفتن قلعجات با توپخانه فرنگی کار سهل است با اندک اهتمام

ابراهیم خان گاردی قلعه مفتوح و عبد الصمد خان و قطب خان مقتول گشتند و دست تاراج کنجپوره دراز کرده دقیقه از نهب و غارت فرو نگذاشت شاه درانی

باستماع این خبر چهره غضب برافروخت و دیگران انتقام بجولان آورده با آنکه هنوز دریای جمنا پایاب نشده بود با التقای افواج ظفر امواج بجدهم ربیع الاول

سال مذکور از گذر باگپت قریب شاه جهان آباد بدلالت شجاع الدوله اسپ بدریا زده بعضی پایاب و بعضی آشناکنان گذشته و با رو بنه هم بهمین صورت

عبور نمود سپاه مرهته با استماع این خبر از دلیری و بیباکی افواج ابدالی متحیر گشته از کنجپوره که قاصد سهرند بود بنابر چاره سابق که طی نموده بود در گروه مجادله در

به پانی پت آمده در نوبت جهلم از سور حرارت جنگ دست اندر نموده کار همراه خود در دشت هر آنکه ملهار و شمشیر بهادر و داد و ابراهیم و جنکو را و بسیار و آبادی را

که رئیس کل بود هر یکی با جمعیت همراهی خود علاوه فوج سپاه و هر یکی در دو تحویت در دماغ نحوت و شعله غرور در دشت بسر به فلک کشیدند و ابراهیم خان گاردی

با دوازده هزار تفنگ و توپخانه ضابطه فرنگ نیز همراه سپاه و ملازم سرکار رئیس بود را با وجود اینهمه از دحام پشت خود را مردم مبدان ابدالیان

از خاک خندق بر آن حفر نموده در آن جا خندقی کشیده در لشکر خود گرفت نواب نجیب الدین از اطراف حصاری بی پی در سوار تمامی ضابطه خود حفاظت مدبره

بر یکی از آن دو توپ قرار داده جنگ در آمد و در مقابل لشکر درانی رسیده سپاه مواضع ... مسلم به ابدالی منصور کرده از همه جا اسبان رسانیده ... حصار دیگر را

از هر طرف جلو انداخته و اصل ... ابدالیان در لشکر آن طرف از رسیده ... چون آبهای تیز و تیره ... زر و سرب ... بنا نهادند

سرداران ... نواب نجیب الدوله ... آن جا که ... لشکر و سپاه بود ... رسیده ... در آن ... هستند که ... مسکن

در آن سال الحمد که ربیع الاول ... آمد ... تو بجای ... ابدالی ... احمد شاه ابدالی دیده ... چون بخشید ... در ایام ...

در اینجا نواب حافظ رحمت خان و نواب شجاع الدوله عقب ایشان ... نواب نجیب الدوله ... شاه ... آن ... شده ... سرکرده ... گیرند

در اطراف ... هیبت لشکر ... القب ... ابدالی احمد شاه ابدالی ... اهل ... بسیار ... علی محمد ... پسر

بر آمد ... نواب نجیب الدوله ... چون ... شده بود ... بسیار ... استعداد

با ... حصار ... امین ... خان ... آمده ... بسیار ... ابدالی ...

رهگذار ... قلعه ... آنجا ... بسیار ... آمده ... شدند

ظاهر کرده ... لشکر ... رسیده ... سوار ... جمعیت ده هزار سوار ...

آنطرف ... شاه جهان آباد ... نجیب الدوله ... رسیده ... آنجا ...

عبور کرده ... عبدالصمد خان ... سوار ... گفتند

... رسیده ... لشکر ... شدند

... شاه جهان آباد ... آنجا ... گویند ... بوده

رسیده ... بسیار ... گویند

بندیست همان است که در محاصره ... شجاع الدوله ... جمادی الاولی

سال مذکور ... ذکر جنگ اخیر که از نواب دکن ... سرداران ... حاصل گشته ... ده ... برگشته

زمانی ... مذکور ... هندوستان ... نمی نمود چون ایام محاصره ... استعداد ... نجابت

... از ... قحط و غلا ... گرسنگی ... مضمون ...

حیله ... محصوران ... باتفاق قرار دادند که ... گرسنگی سپاه ... هلاک ... یکبار ...

... حاصل ... جمادی الاخری ... در ... دادند

... ابدالی ... آوردند ... ابدالی ... فرصت ...

افواج مرهته هر سو گریزان از سنگر و میدان بیرون آمدند چون نظام صلابت در مقابله کمر بسته بود ابراهیم خان گاردی که از توپخانه گردان مرهته بهاو و شجاعت ملازم خود را
حکم به پیش رفتن داد ایشان اسپان را عنان داده مقابل عساکر ابدالی آمدند لیکن از آن شجاع الدوله و نجیب الدوله و دیگر رسالداران لشکر تکیه بر عون و صون خداوند قهار
تعقیدر صلابت عظیمه نموده و دست شمشیرهای خون آشام برده بر مخالفان حمله آوردند و پیش دستان لشکر ابدالی و شجاع الدوله و نجیب الدوله اول فوج او را مرهته را
زیر شکست خراب از پس با گرفتند چون کسی از ایشان مثل اقبال مرهته برگشت جلو تیر بر اثر ایشان تا حصه اکثری در حمله مقتول گشته بقیة السیف گریزان خود را به مجمع
مردم مرهته که باصطلاح ایشان هیر پیش خوانند انداختند اهل مرهته بر هیئت صورت چنین فراری تو از گشته ولوله از نهاد ایشان برخاست و بس از آن و جمیع سرداران
شکست فوج را دیده و اضطراب اهالی هیر دیده بالسیسی هزار کس از ابدالیان و شجاع الدوله و نجیب الدوله در هم حمله آورده تیغها کشیده و شمشیرها بر گوش اسپان نهاده
بهیات مجموعی خود را بر فوج ابدالی انداختند و غلغله هر هر گویان عساکر را از چند ارتباط رضا شرقی افواج بحر امواج خصوص شجاع الدوله و نجیب الدوله و
قشون سپاه ابدالی را در مردی و مردانگی داد داده پا ابحاد را افشرده و خون همدگر را بر خاک میدان ریختند تا بانگ زمین و آسمان در رسم ظلام گیتی تیره و تار و غبار
کارزار را بر خود پیایی بود لیکن از آنکه زمان بد گوهر بسیر گشت حلقه نیستان را از لشکر مرهته تو در دو ابدان دریغ گشتند از سرداران اول بسوبر اس را و لبیر اللهی را دید که شاهزاده
ایشان بود در عین شباب به زخم تفنگ اهنگ صحرای عدم نمود در اثر او سداشیو را و عرف بهاو برادر بحراز را ابلاجی راو مصداق ایه صدق به را به با و التعصب من الیسد
کشور مرسله را وداع فرمود و جنکو و غیره سرداران بیش از حد حصر علف تیغ بیدریغ گردید تا راه بید را ناپیدا بی ابا در لو و برید ابراهیم خان گاردی اسیر
ساعتی سرها به نسبت طالع اهیان میدان بود دلیس از آن مالی آب شمشیر از سرکشی گذشت و در بحر صمات غوطه ورگشت زمین معرکه لاله زاری بود از خون کشتگان و عرصه
کارزار صحرا آنچه از خود گم شدگان تا هر کی نظر کار میکرد لاشه ها افتاده و سر در سمت همدگر نهاده بیست و دو هزار علم و کنیزک دکنی بر دکه اکثری از اولاد و اقرباء سرداران
دشمن سلطان بود و در لشکر ایشان ابدالی التقسیم یافت و تمامی که در احاطه انحصار نگنجید از جواهر و نقود و اجناس دیگر و لوت به پنجاه هزار اسپ و دو لک گاو و چندین هزار شتر
و پانصد فیل کوه پیکر بدست عساکر منصور افتاده چون شاه ابدالی ابن فتح گستیده قتل و تا نموده میر غلام علی آزاد تخلص بلگرامی تاریخ این اجتماع بشمر مرده

شاه بهاو را پس از آن تا یافت   گرد انجام و در آغاز فتح
صورت خامه بار بخش نواخت   شاه درانی نموده تاریخ بقیه

السیف که آواره دشت ناکامی شدند بقرار غار با شد که از تاخیر اثر دستها که طبیعی مردم اینجاست و هم تباین در دل بر بی کار مرهته دل شکسته بر کسی الفا نکردند و در قتل و اسیر و
غارت و شیعه معمل مکدار شسته مشیر سپاه را در علاقه بالاجی راو سر باجی را و که از بطن کنچنی بود بدست پای عارگران راه در عین گریز رقص بسمل نمود و از
سرداران نامی و آورده تیم احدی جان بسلامت نبرد و دو کس از انجمله بود بدهر نگر ملهار و بسل مهاجی سنیده نه که از حسر ابی خود را بما بوده رسانیده و از آنجا
به پونه آمد بعد وقوع این شکست فاحش بالاجی هم عقده مرگ گسسته پس از انجا به دسیر ده نفر تو ام دهم دیقعده سالمد کور به سیر و برادر خود ملحق گشت و چند روز بس از آن شیلان
بهاو با فوج سیر و در شده ایشان با سیر تیو نامی ملقب به دکت که در آورنگ آباد سکونت داشت بمعاونت اصلی خود شناخته و مربیان و متعدان خود را زمام
مملکت گردید بالاجی چند ماه قبل از فوت خود سرم حقداران ذات مثل مقدم و تواری و نجار و کاذر و حجام و خداد و غیرهم ضبط نموده تعیناتی داد
دیمبالغ خطیری از بهبید داخل خزانه حرص او شدند مبارک تا بدهنوز این بد عیب در تمام پرگنه های عمل او جاری شده بود دا اثر در تعالی شاه دست اندازی حقوق

شاه ابدالی بجهت حصول این فتح از اباد درگاه که وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون گزم کی بپاید این بار زارش آزار بدست [illegible] ساخته ای [illegible] کوتاه عمر

سیدان باثبات [illegible] در سرا دهبای منزل گزیده و چهند روز توقف کرده سلطنت شد برای شاه عالم و وزارت بنام شجاع الدوله و امیر الامرائی بنام نجیب الدوله

مقرر فرموده و [illegible] بعد از [illegible] نجیب الدوله را [illegible] شاهجهان اباد [illegible] دیگر [illegible] بر اخوان نجیب به نیابت شاه عالم و طلبیده [illegible] از اینجا [illegible] نمود و شجاع الدوله

را [illegible] سفارش شاه عالم کرده باعانت و طلبیده [illegible] و خلع فاخره [illegible] براق خاصه بخشیده بصوبه او که اوده [illegible] دار الامارت [illegible] در [illegible] عزم

شعبان سال [illegible] از [illegible] شاه [illegible] تعمید [illegible] ارکان [illegible] کشیده [illegible] مراجعت [illegible] تاریخ این [illegible] رسیده [illegible] خود را

در اینجا [illegible] گردید **ذکر معاودت شجاع الدوله بصوبه خود و آمدن باستقبال [illegible] شاه عالی بادشاه بصوبه بهار [illegible] مذکور [illegible] سوانح**

که [illegible] بشاه [illegible] شجاع الدوله [illegible] رسید شجاع الدوله در ماه مبارک رمضان سال مذکور بصوبه [illegible] مراجعت نموده [illegible] از رفقای [illegible] که

[illegible] صالح صادق القول [illegible] سید [illegible] که [illegible] اعانت ابدالی [illegible]

[illegible] انواع [illegible] گرم [illegible] بسیار [illegible] افتاده بودند [illegible]

[illegible] سعید [illegible] افتاده [illegible] بزرگ [illegible]

رسیده بود [illegible] شاه ابدالی [illegible] فتح [illegible]

مراجعت نمودیم اتفاقاً [illegible] همان [illegible] افتاده [illegible] همان [illegible]

[illegible] عباس [illegible] این احوال دیده حیرت کردیم [illegible] عباس گفت که این [illegible] شهید [illegible] توقف

نموده [illegible] شده بود [illegible] طلبیده [illegible] عباس [illegible]

نموده گفت که این شهید است [illegible] کفن [illegible] نماز [illegible] خوانده [illegible] کس [illegible]

بالعقیب القصه شجاع الدوله در ماه مبارک [illegible] صوبه خود [illegible] رسید [illegible] متصل [illegible] رسید [illegible]

ضمن سوانح [illegible] شاه عالم [illegible] رسید [illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible] همراه خود [illegible] ذی الحجه سال [illegible] ذی الحجه [illegible]

رسیده [illegible] القصه [illegible]

[illegible] شاه عالم بادشاه

را همراه گرفته [illegible] مرتبه [illegible] جهان [illegible]

[illegible] رجب [illegible] شجاع الدوله [illegible] ماه مذکور [illegible]

[illegible] ماه مذکور [illegible] شجاع الدوله [illegible] خدمت [illegible]

اختصاص یافت ذکر برخی از سوانح دکهن که درین ایام روی داد و کوائف آنچه شد اند ذو المنن چون بتاریخ نوزدهم ذیقعده سال هفتاد و چهارم از مائه دوازدهم
بالاجی راو از دنیا گذشته برادر و پسر اکبرش گوپی گست و بریاست پسر کهترش مادهو راو که صغیر السن بود برادر اعلای او رگهناته راو عاید شد در سنه هفتاد و پنجم از مائه دوازدهم
هجرت آصفجاه ثانی نظام علیخان با فوج ظفر موج بمعه امیر الممالک صلابت جنگ محمد شریف خان از قلعه بیدر که در آنجا جهانبانی شده بود بسمت تسخیر جهات غیر معلومه اول متوجه
اورنگ آباد شد و رگهناته راو مادهو راو نیز با فوج سنگین از پونه حرکت کرده در میدان شاه گنده قسم لقین نزدیک هم رسید تا اورنگ آباد زد و خورد واقعه شد
آصفجاه ثانی بتنبیه و انتقال زاید را در اورنگ آباد گذاشته بست سوم ربیع الآخر سال مذکور بقصد پونه از آنجا نهضت نمودی درمرتبه اول از زد ده با نهضت کرده پونه
رسانید در اثنای راه ترکه را که نهند است بر لب دریای گنگ دکهن هستم بر بیخانه بتخیر و مرتبه دولت خود عمارات عالیه در انداختن از ابتدا اختیار جد و پدران
جا را شکسته عمارات را با زمین برابر کرد و شرمیده بودند که پونه هم بان حالت رسد ناگاه ناصر الملک مرتضی خان سید شمس الدین نظام الملک آصفجاه بنابر علیا ریگه با اندر
دانسته ورامچندر رام چندر که عمده سرداران لشکر آصف جاهی بود بنابر مخالفت ملت و دیانت بلکه حرمت پیش تجاره با مرشد ساخته نسبت و مقیم جمادی الاولی
سال مذکور بر جانب نشسته پیوسته دکار یکه بنا بایست بعمل آورد بعد وقوع این سانحه مرتبه آصفجاه امیر الممالک سبک بیدر نشسته در دیگر ارجاع سوار
آورد توپها مقابل آورده بار بار گوله اندازی مردارها گرم ساخت تمک خواران و جان نثاران آصف جاهی از توپی بخود برآمده بجنگ گوتهه براق
پرداختند و بنیروی شمشیر ابدار صاعقه کردار خس و خاشاک وجود اعادی را بآب آتش داده اکثری از آن جماعه بر خاک هلاک افکندند چون متعاقب ازین مادهو راو
رگهناته راو جمعی کثیر پیاده و سوار قصد مرشد تا بنا در خود را از میدان کنار کشیدند دیدکه افواج آصف جاهی بقصد مسافت طی کرده تا متعاقب گروهی پونه رسیده و هر جهت
مداقوه در اهتمام و دیم سودی بخشید فرار شکسته بسوی هم محرص النس بی زبسیار منیر و سکنه پونه هم پیش رگهناته راو امان قرار دیار آورد که بیخواهی خانمان باسیر در
سلمان پیاده دهی با جا رگهناته راو با و مادهو راو و غیره ایشان را فرستاده پیغام صلح کردند و ملک بسیت و تقدیم لک روپیه از صوبه تحفه بنیاد در صوبه بیدر برای
صلح با آصفجاه ثانی تسلیم نمودند این مصالحه بست سوم ربیع الثانی سال مذکور الصدر واقعه شد و سالگره شده در نعش تاریخ شاه ایدائی پریناد وظهر با قیت واصفجاه ازانجا
کوچیده جانب بیج منجمله محالات رامچندر رام چندر خرامیده و در پاداش حرکت لغوی که از وقوع آمد ملک او را پامال عساکر منصور گردانیده و شروع موسم برشکال چهارم
ذی الحجه سنه هفتاد و پنجم از مائه دوازدهم از ده جهاونی با امیر الممالک داخل قلعه بیدر شد و هم در امیر الممالک را در قلعه مذکور مقید کرد و امیر الممالک صلابت جنگ
یکسال و یازده ماه و بیست روز در قید گذرانیده بست سیوم ربیع الاول روز یکشنبه سال هفتاد و هفتم از مائه دوازدهم از زندان بدن خلاصی یافت و بوس آباد آخرت شتافت
درینولا مرزا شیخ محمد ملتان جا بانفت و آصفجاه ثانی که در قلعه بیدر منزل داشت فرمان شاه عالم غازی که در ازاله بنام او شتمل بر تفویض صوبه داری دکهن از تغیر
امیر الممالک صلابت جنگ صادر شده بود در استقبال نموده انضباط آن پذیرفت و راجه پرتاب نوت را که برهمنی حجر بیدری ساکن سنگمر است مختار دیوان اعلی
معاملات گردانیده کارهای ملکی باختیار او واگذاشت در نهاب رگهناته راو و هم مادهو راو بسبب مصالحه مذکور در پونه جهاونی نموده برشکال را بسر گذرانیدند
در ضمن سال هفتاد و هشتم از مائه دوازدهم فیما بین عم و برادر زاده مخالفتی روی داده کارگذاران مادهو راو خواستند که قابو یافته رگهناته
را مقید سازند رگهناته راو شنیده سوم ماه صفر سال مذکور با اندک مردم جریده از پونه برآمده راه ناسک گرفت محمد مراد خان بهادر از اورنگ آباد

کار گزاران عمده آصف جاه ثانی و با تسمالت مرشد با مور گردد در اورنگ آباد اقامت داشت خبر سر زده بر آمدن رگهناته راو شنیده چهار دهم صفر مذکور با جمعیتی

از اورنگ آباد در دو منزلی در نزد سنگ با رگهناته بر خورد رگهناته که کمال سراسیمگی داشت آمدن محمد مراد خان تحسین شمرده با عزاز تمام پیش آمده ملاقات نمود در ساعتی

از رفاقت محمد مراد خان گمان کردند که آصف جاه جانب رگهناته دارد بجهت آنکه با او دیده رفاقت دهو راو حلف بالاجی راو شهادت در زیر بدر و حمیت سه

با رگهناته در اهم آمد دار راه محمد نگر به اورنگ آباد بمسافت دهو راو هم با افواج خود از لو بر آمده بر دار زده او و احمد نگر لسبب تجمع ربیع الاول سال مذکور از ده

و هم اهم جنگها نمادهو راو شکست یافت و از میدان برگشته در دیگر عذر خواه پیش عم خود رگهناته آمد آصف جاه هم بمدد رگهناته بر آمده نزدیک نادر گاه

رسیده بود که درین جا مبارکه انجام پذیرفت چون مرکب اصفیجی هم موضع بندر گانو رسید رگهناته همانجا باستقبال آصف جاه شتافته ملاقات نمود

و با هم گرسوم متعارفه و ضیافتها بعمل آمد رگهناته از ملک بیجاپور قسمت دولت آباد در حلقه و ابن عم شاه اصفجاه گردانیده و اسناد درست کرده و کلای

اصفجاهی حواله نمود چون این امر سگرف بحسن تدبیر محمد مراد خان بهادر بر کرسی نشست رگهناته با نوت دیوان مرارسیه اصفجاه را علما در حمایت سواست

دید پیش از آنکه عمل و دخل کسان آصف جاهی در ملک و قلعه دولت آباد شود صلح را بر هم زده آصف جاه را بر آن داشت که رگهناته را معطل باید کرد این

جانوجی بسیر رگهوجی بهونسله و مکاسدار صوبه برار را بر تجمع آنکه بر جای رگهناته قایم سکینم قلیسیه بقدرم ارکان اصفجاه شاه نواز خان ابن نظام الملک

آصف جاه که رقیم ربیع الثانی گذشته بود بعدم التفات آنها بکمال خود دید کبیده خاطر گشته نزد جانوجی آمد و نامزد آصف جاه پیوست و ارایات آصف جاهی

با افواج سنگین متوجه پادشاه رگهناته شد رگهناته طاقت مقابله در خود ندیده آوارگی و تاراج ملک که اصل شیوه آن فرقه است اختیار کرد و بسیج اوار

بر سر اورنگ آباد بر آمده در سواد عرابی شهر معسکر ساخت و از راه تاراج شهر پناه در خواست سوتمن الملک ظفر اورنگ آباد با وجود قلت سپاه و سامان حرب

در کمال حزم و هوشیاری با استحکام برج و باره حصار شهر پرداخت هر طرف قطعه حصار بهمت خان بهادر کوتوال شهر از اقربای محمد مراد خان مذکور و دیگر

منصبداران و اعیان شهر القسیم نموده با نتظار کمک آصف جاه ثانی بار بر شاه سلطان الجلیل گذرانیدند امن رنباد رگهناته از آمدن را در بار کس حصار

در خاطر تصمیم داده و بست شعبان اول صبح سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت دوازدهم بر اسپان بیرون آباد خارج شهر پناه رخنه دست تاراج دراز کردند و رگهناته راو

با فوج خاص جنوبی و شمالی شهر ایستاد و پیش قدمان رفقای او نزد با بهای دیوار قلعه اشتر ساخته ساختند و فیلان کوه پیکر متصل دیوار آورده خندق رسیدند و

رخنه‌های در حصار بر دیوار گذاشته آلت عروج بر برج نمودند و خواستند که بر دروازه دیوار کلان باغ آرک شکسته اندرون در آیند همت خان و میرزا

ایرج خان و عموم مردم تماشائیان جنگجو و شکسته با آب و ضرب تیر و انگشت و گلوله سنگ بر تیه بلادهای نمودند که تمام طبقات بسیار دربار دیوار راه بیرون گرفتند

و در اطراف هم مردم بسیار از لشکر رگهناته از و برج و تسپیل گشتند در همین گرمی معرکه تیری از گوی العنگی به تسپیلات رگهناته راو رسید و همین تیر

تار زق دار و گیر گردید رگهناته از دست تب بدتر از آن نعمت شکیده از لوری برگشت خبر قریب وصول مرکب آصف جاهی شنیده رخت ادبار بنگاه کشید

و لسبب رشتم اهم مذکور آصف جاه وارد اورنگ آباد شد و مرتبه چون اراده داشت که در ملک برار در آمده عساکر تاراج دهند هم آنگاه آصف جاه غره رمضان

سیتان الطرف طرابلی قریب بالا پور رسیده سد راه گشت و مرتبه از آنجا برگشته از نزدیکی اورنگ آباد گذشته جانب حیدر آباد شتافت آصف جاه هم

صف غبار نشان نموده تا دریای گنگ دکهن سیل تحت قبضه نمود در اصلاح چنین افتاد در این ایام برین قسم از رعایت که تحت ید اهل فرنگ است بر تعاقب ادراج مراتب
آصف جاه تعاقب را گذاشته متوجه پونه گردید و بعد بر آمدن از کتل احمد نگر سرداران صوبه سپاه به هر نواح متفرق و محبس نمود که بنا بر اخراج مواطن و مساکن مرهته
برداشته خود دیده گروهی به پونه رسیدا به عسکر با شنیع سکان پونه قبل از بین گرفته تقلیع و آنکه صعب المسالک تر دیده بود به دبدنگرا این صفت جاه بگام عمارات
پونه را سوخته با خاک برابر گردید و دست تخریب به اطراف پونه و ممالک محروسه مرهته دقیقه فرو گذاشت نشد تا رم قدرت اتبرد را در عهد بالاجی راو و بهاو از
همین بالاهور کسی را مجال نبود که سر گاه اینها را دست مزاحمت تواند رسانید و در همین چند روز اموال و امتعه سکان پونه که دار الملک اینها بود به جائی
کاربران در آمده عمارات انبیه به صرف لکوک تیار شده بود بمحل وقود آتش تبهیت و غارت گشت میر اولاد محمد برادر زاده میر غلام علی آزاد تخلص بلگرامی را

تاریخی در خصوص این کار گر که شد بنیاد　　آصف جاه در دم سلیمان اعلام
آبادی قوم اهرمن سوخت تمام　　تاریخ سخنور شکسته طبع رکا
...نش زد و پونه را سپاه اسلام

رگهنات راو و نخبه بر آباد در قبضه عمره ذیقعده سال مذکور گوشش بادیده صدر در تسخیر حصار انبی نمود اما از حسن اهتمام شجاع الدوله بهادر
...ردل خان اورنگ آبادی ناظم حیدر آباد که همچنین سیاسیه گذاشته بود و قلعه داری آن بسته نموده بود دو هم اسباب قدم جرات فشرده به ضرب توپ
...تفنگ صدمات جملات مرتبه را رد نموده نگذاشتند که پای عزیمت پیشتر تواند گذاشت و بسیاری از جماعه کفر را طعمه کام خون آشام توپهای آتش در دم
ساخت و به ضرب تفنگهای افعی عمل تیر آگین اجل گرفتگان را منقطع الامل گردانید رگهنات راو را از انتباه جماعه فی خاسر برگشت بعد از این سانحه احوال آنجا
...لکن و آصف جاه ثانی به تفصیل معلوم این خاکسار نشده تا نگاشته آید اگر به خوبی مسموع و محقق شود ان شاء الله تعالی مرقوم خواهد شد اما بعد بازجمال محقق
...ست که الی الان که شروع سال نود و پنجم از مایه دوازدهم است آصف جاه ثانی نظام علیخان بالقیاسین از اکثر ممالک محروسه میر رفته دکهن مشغول و مراقب
...حصول فرمانروایی میکنند و شاید در سرو بی که اکنون جماعه انگلیسیه را با حیدر نایک و مرهته در صوبه ارکات و نواح پونه و احمد آباد گجرات و اتباع عش روزگار
...ست او هم معین و نصیر حیدر نایک و مرهته است والله تعالی اعلم ذکر ورود احمد شاه ابدالی در نوبت هشتم بملک هندوستان و قتل نمودن جماعه بسیاری
از سکهان و به دست آوردن سورجمل جات قلعه اکبر آباد و تصرف نمودن خزاین و دفاین که از سلاطین بابریه در آن قلعه از مدتها ذخیره بود سورجمل
جات بعد مسافت شاه ابدالی به کابل و قندهار و عشای بوجود نجیب الدوله نگذرده و سلطنت شاه عالم بن عالمگیر ثانی را که به سفارش شاه ابدالی بادشاه شده در
...نواح عظیم آباد بود و پسرش میرزا جوان بخت را نجیب الدوله به ولیعهدی برگزیده با خود در شاه جهان آباد در تخت نشست انگاشته با قلعه دار اکبر آباد در سال ششم
...را ده طمع زر نقد در ماه ذیقعده سال هفتاد و چهارم از مایه دوازدهم هجری با وجود مشاهده جهان فتحی عظیم که شاه ابدالی در همان سال نموده مرهته را با وجود
...جهان شکوه است و پا گذارد را اندیشه نموده قلعه مذکور را گرفت و جمیع اسباب بادشاهی را که در آن قلعه بود متصرف گردید و قوم سکه که احوال این جماعه در
...بیان سوانح عهد نسبتاً سیر تفصیل شده از زمان معین الملک تا برپا خبری او و کشته عمله اش کل رعایای لاهور همان مسلک اختیار نموده از احکام عظمی
...از ان فرقه به مرتبه رسیده که لکها مالک خود سری آمده عرصه را خالی دیده و شاه ابدالی را دور دانسته علم لشکی و تمرد برافراشته تا بیت شاه احمد شاه ابدالی را
...در لاهور بود گشتند و حسابها مر الرای قوم خود بادشاهی بر داشته سکه بنام او زدند و اطراف صوبه لاهور را متصرف گشته جمیع خلق خدا خصوصاً مسلمانان را

را از دنبال رسانیدند احمد شاه ابدالی باستماع این خبر بار دیگر عازم لاهور گردید و این نهضت او بطرف هندوستان منهدم است که در سال هزار و صد و هفتاد و دو هجری در دارالسلطنه اتفاق افتاد چون
بلاهور رسید محل نزول افواج گردید و پس از تسخیر شهر سکهان تا نواح ... آمد و از نجیب ... ضلع ... گذر ... از دهام ... کابل ... در اواخر
شهر ... مکمل آن ... از آن ... سوار و پیاده ... فراهم آمد احمد شاه ابدالی ... این خبر ... نمود ... در عرض
طی کرده ... یکبار ... هزار ... بر اینها ... آورده ... کس را ... کشمیر
ضرب ... ساخت ... عالم ... تعیین ... چون از آن
مطمئن خاطر گشت ... سالکه ... داخل لاهور گردید ... آمد ... نورالدین ابدالی را که از تعینات
اعلام شاه ولیخان وزیر او بود بر سر سکه جیون صوبه دار کشمیر متعین نمود

مجمل احوال سکه جیون کشمیری و خروج او با شاه ابدالی و ظهور یاقین نورالدین بتران شهر و ... مقیم ملتان

سکه جیون از قوم کهتری متوطن کابل در ابتدا متصدی اشرف الوزرا شاه ولیخان وزیر احمد شاه ابدالی بود یکبار از حضور احمد شاه برای
طلب ... محالات همراه کابل نزد ... الملک ... در سال هزار و صد و ... عبدالله خان ایشک آغاسی را که از کابل به تسخیر کشمیر روانه نمود
سکه جیون مذکور را نیز همراه او کرد و صوبه ... را از طرف عالمگیر ثانی بود انتزاع نموده خراج ... فوجی از افاغنه ...
در سکه جیون را ... خود برگشت ... سکه جیون ... افاغنه ... خواجه ... ابتداء ... از کشمیر
اخراج نمود ... عالمگیر ثانی ... خطبه ... عالمگیر ... صوبه ... ضبط نموده ...
گشت ... ملوک ... اسلام ... کشمیر ... دو صد کس از مسلمانان
را ... خود ... در ... طعام ... اگر ... آن می ... در خور حال هر
رعایتی ... شاعره ... کشمیر ... مجلس الطعام ... ده ...
طبقات ... کشمیر ... از ... محمد توفیق ... اصلی او در
کشمیری ... کشمیر ... تیرست ارشیه من دل زده آید بیرون همچو اکسی که ز ماهی کنده آید بیرون
دوم محمد ... تخلص ... جام الدینخان ... کشمیر ... منصب داران بادیه
انتظام ... تخلص ... صاحب ... محمد علی ...
دیگر ... احمد شاه ابدالی نورالدین خان را با فوجی از ... خراسان ...
راه ... کشمیر ... صاحب ...
... کشمیر ...
راه ... افواج ... احمد شاه ...

براجه جمو برده بوساطت شاه ولی خان وزیر او را طلب داشت راجه که امیدهای بسیار از چنین کسان می نمود راضی بآمدن نمیشد شاه ولیخان در اطمینان او مبالغه
را از حد بدر برده پسر خود را پیش او فرستاد تا بمساعدت راجه مذکور بطور ضمان نزد مردمان او باشد چون باین صورت اطمینان خاطرش بهم رسید آمده ملازم گشته جمعی را برهمراهی
افواج ابدالی بطریق بدرقه تعیین نمود تا بر دریای چنهاو که با این کوهستان راه کشمیر میگذرد و نهایت عمق دارد و عبور از اینجا بسبب تندی آن راه متعذر است از دره صعبهای
طولانی پل بسته نورالدینخان از مسه فوج بگذرانید بعد این اعانت از ابدالی نصب قیمه بجای خود داشت و نورالدین خان از راه مذکور دریا را عبور نموده بحد کشمیر در آمد
سکهه جیون بر مضایق گذرهای صعب المسالک مردم را به اقدام مزاحمت نشانیده بود نورالدین خان بعد جنگی بسیار غالب آمده کشمیر را از تصاحب جیون برآورد
و اکثری را آواره صحرای عدم ساخت و خود متعاقب یکیگان تا حسه به شهر کشمیر رسید سکهه جیون با جمعی که همراه بود صف آرا گردید و بقدر طاقت دست و پائی زده مغلوب
گشت همراهیان آن بحتید او با بعضی از خواص جمیع اهل و عیال اسیر احمد شاه ابدالی بعد استماع خبر فتح نورالدین خان را به نیابت کشمیر مامور نموده و در سنه [?]
از مایه دوازدهم هجری بمساعدت لشکرها تصمیم اراده مهم طبل رحیل کوفته عطف عنان بکابل نمود این خبر اثر شاه ابدالی بشهید شدن [?]
بنده و بسیت هراسان که خاطر خواهش نگسست و صده الله بعد استیصال جماعه سکهان بنیابت و صوبه لاهور و ملتان و [?] از دست کسان سکهان او
رفته سکهان را تسلط و اقتدار در آن دیار عالی [?] افواج بطریق آن فرستاده تاخت و تاراج [?] دارالسلطنت لاهور و ملتان
عمل ابدالی و انتظام آن هر دو صوبه [?] که سال بود دو پنجم از مایه دوازدهم هجری است شده و سکهان نهایت اقتدار و کثرت بهم رسانیده هر ضلع از
اضلاع صوبه های مذکور یکی از روسای جماعه مسطوره در کمال جاه و حشم در دست خود دارد و رعایا بنهایت حسن سلوک نموده ملک را آبادان کرده اند لیکن بلده لاهور
از درجه شهرت افتاده رونقی که در سابق داشت ندارد و [?] آن دیار بکمال عسرت [?] گرفتار گشته اکثری جلای وطن و غربت ورزیده آواره دیگر
و برخی بسبب عسرت و محنت [?] در خرابه های خود افتاده اند [?] اواسط سال [?] از مایه دوازدهم هجری افواج میرزا نجفخان ذوالفقار الدوله
امیر الامرا در آن نواح تاخت و تاراج [?] رسیده و جنگهای متعدد [?] جماعه مذکور [?] بعد از این تا چه شود ذکر احوال
جماعه مرهته و اصل آنها و سبب اقتدار یافتن جماعه مذکور بر سبیل اجمال از باستان نامهای هنود پیداست که در [?] زمان فرمان دهان هند [?]
غالب بوده و افواج را فرستاده [?] از اوایل عهد محمد شاه [?] امرای بی عقل و غیرت [?]
در ممالک هند راه یافته اکثر در صوبجات هندوستان را مسخر نموده و خلق خدا از دست آنها انواع ایذا و اضرار یافت الحمد [?] از صوبجات [?] بسبب
حیله گری [?] برهان الملک و اخلاف او و بنگاله و عظیم آباد [?] مهابت جنگ و صوبجات لاهور و ملتان و [?] بنابر این
مراکز دولت [?] اگرچه [?] افواج آن جماعه باین جا هم رسیده اما [?] چون مذکور
این جماعه [?] ذکر اصل و اتباع این جماعه [?] عبارت از دو گروه
و اطراف [?] و ساکنان آنجا را [?] مخصوص این [?] در جماعه [?] از چند سال
بالاجی راو [?] راجه [?] راجه های [?]

نسل راتهور و کچهواهه و غیره مدار احترام ادیم ایشان را توارث تمام تبدیل و از راجها که نو برسند راجه می‌شمرند راجه اودی پور بر ایشان از شعبه مشهور شدند و آن

شعبه را انتهای خود دانسته بر بنای مسکن ملقب بجا اودی پور را آنها انتساب از آنها شهرت دارد و دیگر نوشیروان عادل میرسد و بعضی از مورخان آورده اند

که چون سعد وقاص ایران را تسخیر نمود و اولاد نوشیروان آواره گشتند یکی از ایشان بهند افتاده بمرتبهٔ راجگی رسید و اولاد او خود را از آنها خوانند اما محققین ارباب

تفسیر گفته اند از آن معلوم میشود که این سخن اصلی ندارد و باعث شهرت انتساب ایشان به نوشیروان است که راجه دعوی راجگی و امارت کرده تا بیافت و او که دیگر ابر بود را

برانداخته بر مسند مستولی شد و خراج را که از قدیم از راجهای هند بملوک عجم متعلق شده بود بازگرفت و در کوتوال نمود و نوشیروان عادل لشکر به هند فرستاد که

او را به درگاه برند راجه عاجز شده از خراج فرستادن شد و بسالار لشکر التجا برده زمین بوس را کرده استعفا کرد و چه انقیاد و اموال را با دختر

خود برد کسری فرستاده برای مسکنت امان طلبید نوشیروان از گناه او درگذشت و بعد از آن اولاد خود را از ناحق انداختند و در ایام را جگال و اطراف اکنون

انها فرزند کرفته خراند که [illegible] ملکت و تعظیم و [illegible] چند باشد لیکن دیگران [illegible] و تعظیم [illegible] سلاطین [illegible] می‌شمردند چون راجه

دختر خود را بجد نوشیروان فرستاده بود او را ولد خویش در ایشان داخل نوشیروان خوانند اما تغییر از فرستادن راجه دختر خود را اصل [illegible] نسبت

ایشان را با نوشیروان ثابت نمی‌شود که اهل پرستاران حرم سرای کسری شد اما مواصلت حاکم [illegible] بران گروه است [illegible] و [illegible]

که هم راست و والده او یکی از بنات اکابر عجم دیگر فرزندی از صلب نوشیروان بوده الغرض یکی از اولاد او را که از بطن دختر راجه بود چون مشهور شد

را که از [illegible] عقد [illegible] انها باشد از جملهٔ اولاد نوشیروان شمارند به سبب بی اعتباری خود را اخوان اقوام از او دیده بود بر آمده [illegible]

افتاد در [illegible] نسلهای [illegible] دکن [illegible] سیر ساییده اولاد او در [illegible] یکی [illegible] و در دوم [illegible] از

اقوام [illegible] سلسله ساهوجی اول در سلک ملازمان برهان نظام شاه انتظام داشت تا آنکه با ابراهیم عادلشاه پیوسته نوکری او برگزید ابراهیم عادلشاه در

آخر عهد خود [illegible] ساهوجی مقرر کرده بخشید ساهوجی در آن [illegible] سپاه [illegible] طرح لوطن انداخت و [illegible] سپاهی او گراهی [illegible] چون

تا [illegible] شاه جهان [illegible] خدمت گرفته خود [illegible] بسیار در جاگیر تمام داشت چون ابراهیم عادل شاه را عارضه مرض الموت

تا دو سال امتداد کشید اختلالات بسیار در مملکت او پدید آمد و اکثر سپاه کوکن برخاسته بیجاپور آمد و الولایت و [illegible] لشکری که در انجا کماهی

ترانده بود جای مانده در [illegible] سیوا که [illegible] سلسله است و [illegible] بود از [illegible] سپاه‌سالاری و شجاعت جمعی فراهم آورده [illegible] اعتبار

کرد [illegible] قلاع را که از [illegible] و اسباب قلعه‌داری تهی بود متصرف گشت درین اثنا روزگار ابراهیم عادلشاه بسر آمد و پسرش علی عادلشاه به

جای پدر جلوس نمود چون آن [illegible] ابتدای سلطنت و صغر سن استقلال بهم نرسانیده بود فتور بسیار در مملکت او راه یافته سیوا انور [illegible] قوت گرفته

قلاع کوکن استیلا یافت و حصون [illegible] تفحص و احداث نموده [illegible] قلعه سابق [illegible] ساختن قلعه‌داری بهم رسانیده با استظهار قلاع

و جنگلهای صعب المسالک جمعیت خاطر و فراغ بال از اطاعت علی عادلشاه بیچیده علانیه جاده مخالفت در نوردید و از فصل خان که رکن عظیم سلطنت

علی عادلشاه بود بدغا کشت و فتح آورد و [illegible] نمود در خشم [illegible] که او هم از عمده‌های آن دولت بود شکست فاحش داد بعد از آن خاطر بالکلیه از دغدغهٔ عادلشاهیان

263

ر دعیر غبار دشنامها بیان بر دراز خصیه تشر درفع هنگامه سازی و تاخت و تاراج اطراف و نواح گوکن نمود چون ملک گوکن متصل بدریای شور است بعضی بنادر را

بتصرف درآورده قطاع الطریقی دریا را ضمیمه راهزنی صحرا گردانید بعضی اوقات که قابو می یافت بر برخی از مواضع متعلقه بندر سورت ممالک محروسه اورنگ زیب عالمگیر هم دست اندازی

درار دریابال تاخت و تاراج نمود چون این خبر سامع اورنگ زیب رسید با امیرالامرا شایسته خان صوبه دار دکن فرمان داد که بدفع سیوا بپردازد و مهاراجه جسونت را بهمراهی او تعیین نمود

امیرالامرا برین مهم مامور شد امیرالامرا و مهاراجه جسونت چند و چند دستبرد بر دیهات سیوا دست یافت و ملک او را بتصرف درآورد سیوا ازاصد بی نام و لشکر او را

ائدو در دره بلندر زمان امیرالامرا امساک ... رجوع نموده انها شبی بخدع و دغا شده بکمک بجاه امان مذکور به بهانه شادی یکی از اولاد خود شبی از دهام نموده

سنه ۱۰۷۳

و به حرم امیرالامرا درآمده امیرالامرا زخمی گردید و فرزند ابوالفتح خان پسرش درین معرکه شهید شد و امیرالامرا ازین غفلت مورد عتاب پادشاهی و حسنه از اهمیت

تغییر گردید و صوبه داری دکن به شاهزاده محمد معظم تفویض یافت چون مهم دکن از راجه جسونت بدلخواه پادشاه بتقدیم نرسید اورنگ زیب عالمگیر از حضور فلک

بجای او راجه جی سنگه را متعین فرمود راجه جی سنگه سیوا را گوشمال لایق داده آخر آهنگ ساخت سیوا ناچار اطاعت پذیرفت و نزد راجه جی سنگه بیرون آمد

با او ملاقات کرد و بیست و سه قلعه و ملک ده لک هون پیشکش پادشاهی نمود و بموجب التماس راجه فرمان پادشاهی مشتمل بر عفو جرایم بنام او صادر شد و

سنه ۱۰۷۶

پسرش سنبها بمنصب پنجهزاری سرفرازی یافت و سیوا همراه خود سنبها را بتقبیل عتبه خلافت نمود و بحضور رسیده سنه هزار و هفتاد و شش در اکبرآباد بدولت زمین بوس اندوخت

در حضور دعیان خسروانه گردید اما بمقتضای دنیا پرستی و عدم ادراک صحبت سلاطین بعنایات پادشاهی درباره خود زیاده برمرتبه توقع داشت بگوشه رفته بارام سنگه

پسر راجه جی سنگه اظهار رنجش نمود حکم شد که من بعد از دولت حضور مهجور باشد و محافظان بپاسداری او مقرر شدند اما سنبها پسرش که بی تقصیر بود از حضور ممنوع

نشد و مرکوز خاطر پادشاه آن بود که بعد چندی سیوا را به تعلیم خانه ادب برآورده در شمول عواطف آرد تا بیاری رخصت انصراف ارزانی دارد سیوا اتفاقی در تهیه

بعد یا ماه فرار و سبب تعلیم صغر و صنع خود تعبیر داده با سنبها از آنجا فرار گرفت و به دکن رسیده هنگامه آرایی فتنه گردید و صوبه داران دکن به تنبیه او نادیب

او در می کردند تا آنکه در سنه هزار و نود دو سیوا در ربیع الاخر سنه هزار و نود و یک غبار هستی او فرو نشست سنبها پسرش همان علم فتنه سر بر پا داشت اورنگ زیب عالمگیر خود بعزم تنبیه او

متوجه دکن شد و در سنه هزار و نود و سه در ربیع الاول بکهره رسید و چهار سال تا تجهیز بنابر امرا نزول خود ساخت و تا آخر عمر بیست و پنج سال کامل در گوشمال مرهته

مبذول داشت سنبها را در یکی از معرکه ها اسیر ساخت و آخر بقتل رسانید و ... استیصال جماعه مرهته صورت نگرفت سنبها را در پسر خود ...

راجه رام سیوا و بعد او جماعه مرهته ... در ملک پادشاهی دراز نموده دست تصرف بممالک خارج دکن ساختند تفصیل این اجمال آنکه

در اواخر عهد عالمگیر قرار یافته بود که با مرهته صلح در میان آید بایستی که از محصول ملکی چهار دانگ ... در دست ... بطریق ... مقرر باشند و انها مطیع فرمان

پادشاهی بوده بخدمات مرجوعه قیام نمایند و احسن خان میر ملک را با سنادی ... نزد مرهته فرستاد که عهد و پیمان محکم ساخته سرداران مرهته را ... آورده

بحضور آرد آخر رای پادشاه برگشت و میر ملک را که منشور سناد و صوبه ... پادشاه بطلبید ... شاه عالم بهادر شاه ... سرداران ... ایشان

... شد و بعد پادشاهی جماعه مرهته گردید بهادر شاه بعد فتح کام بخش در حیدرآباد ... دکن ... سعادت ... و مرهته

و صوبه داری دکن امیرالامرا ذوالفقار خان و ... امیرالامرا داود خان پنی را بنیابت در دکن گذاشت داود خان با مرهته اتفاق نموده ...

که انبوه از ملک وصول شد در حصه ارسکار بادشاهی و حصه چهارم از رعیت باشد سوای دهم حصه دیگر که سابق از رعایا متعرض شده بود قسمت نشد از شاه عالم
بهادر شاه در دست داشت این تقسیم تا عهد [illegible] گذشت آنکه سند چوتهه و سردیسمکهی بقید امیر الامرا حسین علیخان بهادر در ایام بادشاهی [illegible] رسیده بود از
باغوای خانه براندازان دکهن خصوص [illegible] راجه [illegible] در باب مخالفت امیر الامرا [illegible] در حضور قطب الملک عبدالله خان [illegible]
انگیخت و قطب الملک [illegible] امیر الامرا را [illegible] امیر الامرا علاج [illegible] خانه [illegible] در سال یکهزار و یکصد و سی [illegible] راجه [illegible]
محمد انور خان برهانپوری [illegible] ملک [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible] در سال [illegible]
[illegible] عالم علیخان [illegible]
[illegible] در سال [illegible]
[illegible] عالم علیخان [illegible] عالم علیخان [illegible]
[illegible] در سال [illegible]
که محمد شاه بادشاه صوبه داری مالوه [illegible] در سال [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد خان بنگش صوبه دار مالوه [illegible]
[illegible] در سال [illegible] صوبه داری [illegible] راجه جیسنگه [illegible]
[illegible] گجرات [illegible] راجه [illegible]
[illegible] اعتماد الدوله [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] صمصام الدوله [illegible] مظفر خان [illegible]
[illegible] مظفر خان [illegible] در سال [illegible]
[illegible] اعتماد الدوله قمر الدین خان [illegible] امیر الامرا صمصام الدوله خان دوران [illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible] در سال [illegible]

رایه دوازدهم سر الدوم را باشندهٔ جی سنگهه سوائی بادشاه را راضی ساخته صوبه داری گجرات و مالوه به باجی راو داده شد و در سال چهل و سوم باجی راو
با فوج عظیم از دکهن بمالوه رسید و از آنجا رتق و فتق صوبه مذکوره گردید و لیکن دلجمعی از راجگان بسر راجه بهدآور نیست و موضع اکبر دار الاقامه راجه مذکور را
محصور نموده بفتوح ساخت راجه خود را بانکه صلحش از مالک نشنید باجی راو بعد تاراج ملک بهدآور خواست که به انتر بید که عبارت از ملک مابین گنگا و جمنا
است درآید ملهار جی چاندور را مقرر کرد که از دریای جمن گذشته با برهان الملک که در آن وقت از صوبه خود حرکت کرده نزدیک اکبرآباد رسیده بود در تردد
ملهار جی جمنا عبور نموده با برهان الملک مقابل شد برهان الملک غالب آمده جمع کثیری را مقتول و مجروح ساخت ملهار جی باضطرار با بقیه از آب جمن گذشت
و بهر راه جرائی خود را بپیش باجی راو رسانید اما فوج او اکثر در آن آب بکام نهنگ اجل رفتند و قریب یکهزار و پانصد کس باسیری درآمد برهان الملک
هر کدام را یک یک چادر و دو دو روپیه داده رخصت کرد باجی از حقیقت مطلع گشته یورش بجهان آباد آورد و افواج بادشاهی که در حضور بود در آن شهر برآمده
محافظت شاه جهان آباد و دهلی پرداخت و باجی راو از سر آن شهر را تا قصبه سونی‌پتی در جوار خود داشت تا آنکه اعتماد الدوله و صمصام الدوله و برهان الملک و
عضد حساب‌بیگش که بدانجه از ما گذشته سی جمعی کرده دور تر از شهر بود بندر رسیدند باجی راو صرفه در جنگ ندیده از راه اکبرآباد برگشت و این سوانح
در دفتر دوم مفصل شده چون آصف جاه در سال پنجاهم از ماه دوازدهم بحضور آمد و صوبه داری مالوه بتغیری باجی راو مفوض شد آصف جاه عازم مالوه گردید
باجی راو هم از دکهن باستقبال او شتافته در سواد بهوپال آویزشهای رو داد در مضمون خبر آمد که بادشاه عالی تنبیه باجی راو گشته و آصف جاه بحضور آمد
در آن زمان که آصف جاه در سواد بهوپال با باجی راو دستگیر آویز بود رگهوجی بهونسله مکاسد را صوبه برار که آن زمان احکام شاهو راجه بود شجاعت خان اله آبادی
را که از جانب آصف الدوله نایب نظامت صوبه برار بود در ماه رمضان سال مذکور جنگیده بکشت و چون در حین عظیم از ورود نادر شاه بسلطنت هندوستان
رسید چنانچه ذکرش در دفتر دوم گذشته باجی راو جاگیرات متصرف داران دکهن را که از طرف بادشاه و آصف جاه داشتند ضبط نموده بعد از آنکه نادر شاه
عطف عنان بایران نمود نظام الملک الدوله ناصر جنگ خلف آصف جاه که ذکرش از قلم آیت سفیری نزد باجی راو فرستاده پیغام رای داده عهد
باجی راو دست از تعرض و ضبط جاگیرات بر داشته در سال پنجاه و دوم از ماه دوازدهم پنجاه هزار سوار جرار فراهم نموده قاصد آن شد که ناصر جنگ را از میان
بردارد و باین اراده تا سوادها و رنگ آباد رسیده در سواد جنوبی بلده مذکور نزول نمود ناصر جنگ با ده هزار سوار که در شهر همراه داشت برآمده قاصد تاراج
بر گردید و باجی راو را زده زده در پای لنگ دکهن را عبور نمود از بیست و ششم شوال تا قریب عید اضحی عبارت تا آنکه انبیر بیجان داشت چون ناصر جنگ
با وجود قلت فوج بسیار غلبه نمود باجی راو صرفه خود در صلح دیده مطالب بلاد ت ناصر جنگ گردید بحضور شش آید ناصر جنگ سرکار اکون در سرکار رشید به
به جاگیر ش داده لوازم صلح نمود باجی راو بعد مصالحه بمالوه رفت و گفتار تر بدا رسیده دوازدهم صفر سال پنجاه و سوم از ماه دوازدهم درگذشت پسر بالاجی
راو بجای او قیام نمود در همین سال آصف جاه از حضور رخصت گرفته سلخ شعبان از دهلی برآمده برگردید و بالاجی که از دکهن بمالوه رفته بود در برهانپور بسرعت
کورنش آصف جاه ادراک نموده بمالوه مرخص شد و لیکن ممات و آصف جاه بدکهن تا رحلت او که هشت سال بود عظیم چند مرتبه شورشی کرد بر شیر تا قبه صلح
انجامید در عهد ناصر جنگ با ساهو راجه فرا عهد صلح تا سیس نیافته تا کشته شدن ناصر جنگ که در هشتم سال کسری بود صلح مذکور بحال برقرار ماند بعد

گسیختن نام جنگ و ثبوت ... هر که در سال ... بابا جی ... الفاق افتاد و کار باباجی ... بدعوت ... در عرض ... داده

باباجی را واتحت ... گسسته بود مدار المهام شده با ... صیانت ساهو راجه ... از دود ... حسابی بر ... ساهو راجه باباجی

خلیع العذار گشته ... از قوم ... ساهو راجه ... مهام ملکی و مالی ... تسلط ... دراز ...

را استقلال ... معطل کرده ... تسلط و ... بکه ... فوت ساهو راجه نام جنگ در ... سر آمد در ...

با ... مجملی از مناقب ... عموما ... که حصول ... از ... در دکهن ... انواع خلایق بود و از

عجایب دکهن ... اگاهی دارد ... خود القدر ... اطلاع و ... طالبان اخبار نگاشته ... میشود ... که

که زمین ... دارند که ... دست ... حمیه ... خود ... میکنند و ... زمینداران ... بسیاری ... هم

باید ... زمان ... کاره ... که ... بنیاد ... خود قایم ... تمام روی زمین ... رزق

متعلق ... رسان ... و سلیمان ... زمین ... تمام این مملکت بر یک قدم ...

توانند ... لطافت طبیعت ... که باباجی ... آن اقتدار که سلطنت ... دکهن ... زبان ...

گندم ... با دیگر ... تمام خورده ... انها ... خورش ... حال عوام الطایفه ...

باید ... چون اصل ... استقرار ... که ... آن قوم ...

... مرتبه سلطنت ... گدای ... انها ...

محتاج ... متصدیان ... رجوع کنند لطف انها ... که برای ... وجه ... کار ... بالا ...

... بدست ... در ... چون ... گرداند ... از ... بسبب عدم ... طبیعت ...

... است که ... غذای انها ... با این ... سبک ... کشند

خارج ... دشمن ... بگذارند ... که ... اصلاح نماید ... اگر ... خورد ... دو ...

در ... شان بسیار ... استعمال ... در ... آنچه ... داخل کرده ... بطعام ... لهذا ...

... امراض ... اغلب ... صفراوی ... از ... دارد ... اطبا ...

نامده ... که ... میکنند ... را ... شده ... حق علیم است ... اینهمه امور

مطابق ... تعصب ... اصلا ... ندارد ... از ... اینکه در ... است ... عربی ...

می ... انتهی کلامه ذکر تتمه احوال شاه عالم بادشاه و شجاع الدوله وزیر و نجیب الدوله امیر الامرا و محاربه که در اله آباد ... داده ...

شجاع الدوله با بادشاه در صوبه اله آباد ... سکان ... فکر ... تا اکه در سال

265

آنکه در سال هفتاد و هفتم از مائه دوازدهم هجری میر محمد قاسم خان عالیجاه از فرقه انگلیشیه شکست یافته توسل بذیل دولت وزیر و بادشاه جسته در صوبه اله آباد
رسیده با شجاع الدوله ملاقات نمود و چون شجاع الدوله داعیه تنبیه و تسخیر بنگاله داشت عالیجاه خود بطرف بنگاله [illegible] بوساطت میر نجف خان
که از عالیجاه در وقت شکست از او جدا شده رفاقت راجه [illegible] برگزیده معامله را انفصال داد و شجاع الدوله و بادشاه و عالیجاه از راه ممالک بنگاله قصد
نموده بجنگ انگلشیان آمده در آخر شکست یافته مصالحه نمود و صوبه اله آباد ببادشاه و صوبه اوده بشجاع الدوله اختصاص یافت چنانچه ذکر آن در دفتر دوم مفصل گذشت
بعد ازین مصالحه شجاع الدوله بانتظام صوبه خود و بادشاه بر تق و فتق صوبه اله آباد اشتغال ورزید یکی از سرداران انگلیشیه واسطه جراید سرکار فیما بین جماعه
خود و شجاع الدوله در حضور میماند و سوار و انواع [illegible] شد و فوج انگلیشیه معه سردار عمده مثل جرنیل و کرنیل پیش بادشاه حاضر و در امور مرجوعه متعین و پاسبان بود.
میر نجف خان چنانچه در صفحه دفتر دوم ارقام یافته رفاقت انگلشیان هنگام جنگها که با شجاع الدوله در ملک او می‌نمودند اختیار کرده بود بتائید علی ابراهیم [illegible]
[illegible] انگلیشیه [illegible] لک روپیه سالیانه برای او مقرر شد و در معامله [illegible] انگلشیان [illegible] لک روپیه برای بادشاه قبول نموده بود بعد انجام قضیه
[illegible] میرسانیدند و او در رفاقت بادشاه بوده بعد زمانی بحکومت کوره [illegible] یافت و [illegible] واسطه و انجا اشتغال داشت و منیر الدوله بنام [illegible]
خان [illegible] بادشاه مدار المهام [illegible] توجه شد که مرجع جمیع ملازمان شاهی و مختار حل و عقد امور بحالی از طرف کل نوکران سرکار
سلطانی و واسطه جراید سرکار بادشاه با انگلیشیان بود در سفارت کلکته [illegible] بعضی [illegible] بادشاه مثل حسام الدین خان
و راجه رام [illegible] علیخان [illegible] طبیعت که با بادشاه داشتند بعرض می‌آمدند خصوص حسام الدین خان که [illegible]
تربیت کرده بحضور بادشاه [illegible] وسیله تقرب [illegible] اختصاص بسیار و انتفاع وافر حاصل نمود و معتمد السلطنت گردید.
وای بر زمانیکه عمده ارکان سلطنت [illegible] چنین [illegible] شجاع الدوله میرزا سعادت علی پسر خود را به نیابت وزارت و بعضی ملازمان را به نیابت
میر آتشی و خدمات دیگر در حضور بادشاه گذاشته [illegible] خود هم حاضر میشد **ذکر احوال نجیب الدوله بر سبیل اجمال** نجیب الدوله بنام [illegible]
در شاه جهان آباد مسلط بوده میرزا جوان بخت پسر کلان شاه عالم را که نام ولیعهدی بر او بود جانشین پدر [illegible] در دار الخلافه گردانیده [illegible] مهمات آنجا می‌نمود
در میان افاغنه روهیله [illegible] خالی از آدمیت و شعور نبود و فی الحقیقه لیاقت سرداری و سپاه داری با هم جمع داشت و علم شجاعت برای افراشته سر جماعت که
چشم و چراغ دودمان [illegible] راجه های قوم جات از ابتدا تا این زمان بهوشیاری و اقتدار و سلیقه سپهداری و صف آرائی و مملکت شناسی و کاردانی [illegible]
و [illegible] در زمان [illegible] صناعی [illegible] فی الحقیقه [illegible]
اسباب [illegible] که سالها [illegible] خارج [illegible] تفصیل [illegible] آن کرده آید سخن بطول انجامد ملخص آنکه در آن زمان غیر از قلاع
[illegible] قلعه [illegible] قلعه های او [illegible] دوازده هزار اسپ خاصه در اصطبل [illegible] داشت و انبار [illegible]
[illegible] سپاهیگری [illegible]
را [illegible] مملکت بر سر [illegible] جانب [illegible]

نگر رسیده با او انجیب الدوله و افواج ابدالی هم از پس در آمده باستقلال و نشاط در آن سلسله جنگهای عجیب از انتشار بها نموده مخطوط مانده در جنگهای اتفاقیه با صفدر جنگ اتفاق
افتاده جا بر نهایت نموده بر افواج افغانان غالب آمده و نیز با صفدر جنگ بر سر مقصد استمداد از و نموده و اعانت فرموده چون رسیدن او و ملک محروسه او نهایت اتصال بهمدیگر داد
داشت و تمامت تسخیر رسید او و ملک دیگران میگماشت نجیب الدوله را با او کینه و کاوش از دیرباز در دل راه یافت و در فکر غلبه بر یکدیگر میگذرانیدند تا که نجیب الدوله از
آن اندیشه ها دل آسوده نشده بر دل جابی برسید است ذی الحقیقه در اعلام شد که معاصرت او بوده از انکسار التماس و استمداد آن شود که جنگ او را مستعد بود اند گشت جاء جاز
حرولی که او را با ذوالفقار جنگ و با عماد الملک بعد معالجه با صفدر جنگ روی داد از مناجرا آن که با مرشد افواج ابدالی اتفاق افتاد و حسن جلادت در نبرد دادن که به
تو زیب اعانت و نصرت ای صفدر جنگ در حروب اتفاقیه نیکش و غیره بعمل آورد ظاهر و آشکار است لیکن چون پیمانه عمرش لبریز گردیده اجل موعود به پایان
رسیده در جنگ سهلی با این همه استعداد و حشم و احتیاط و هنگامه آرای با بیدای عدم گشت **ذکر مقتول شدن راجه سورجمل جات بر دست سید محمد خان برادرزاده
بهادر خان بلوچ در میدان مابین شاهجهان آباد و فرخ نگر** حجمی تقریر آنکه بلوچان در فرخ نگر از سالف زمان سکونت داشتند در عهد محمد شاه
شهر پناه بنای آن نهاده عقیل کامگار خان نام که بقبولی نجیب میداران افسر ایشان بود با غلبه اوقات تو صد او گردید گاه گاه حکومت نیابت و حصار و غیره
با حصار او محال حصار را که ملکوار ایشان و متعلق آن بود بعمل گرمسیر در آنجا در سایه است تسخیر مستقل نموده بود در عهد ابدالی ارکان حضور دگر گوی
بکار آنچه با مور سپرد بهادر خان که یکی از بلند پایگان لود و در زمان جوانش عروجی نموده تو صد او سپهسالاری و توپخانه پایه یافته در جنگ صفدر جنگ با احمد شاه
عماد الملک او را به جود وطلبیده خسرو حیثیت با عماد الملک در گرفت در مرتبه امارت ترقی گشت و منصب هفت هزاری و صاحب ماهی و تیپ گردید بعد عماد الملک با نجیب الدوله
هم ساخته او قات میگذرانید و او داده از جهت شاهجهان آباد قلعه و آبادی بنام خود طرح انداخته و ابتیاع گردانید همگان به بهادر گده مشهور
گشت بر پیت گشت چون کامگار خان در میان اولاد و اتباع او نیز از تبار جات آن که داد و سورجمل جات با بقیه بلوچان را مقهور ساخته و متصرف شده روز روزی
در ترویج کار تسخیر نموده تا بعض متصرف گشت در عهد نجیب الدوله چه اینکه بهادر گده را هم بقبض و تصرف خود در آورد بهادر خان از نجیب الدوله استعانه نموده
ستجان عبرت فرار در خصوص نجیب الدوله التماس گفت چون از نجیب الدوله اعانتی بعمل نیامد سورجمل جات از انتقام نجیب الدوله در اعانت بلوچان اسپکی
حرف خود در نجیب الدوله در بیان در خواست نو صد او گردد و گرد غیره از نجیب الدوله نمود و نجیب الدوله یعقوب علیخان را که برادر وزیر ابدالی در عرض اوقات
ناظم شاهجهان آباد بود نزد سورجمل جات فرستاده در خواست ملاطفت و مصالحه نماید و قسم اسیران نزد یعقوب علیخان با التماس راجه در سنگه کتهری
نزد سورجمل رفته سخنان مصالحه بر آسا گذاشته و یعقوب علیخان خبره حیثیت بلتان برگ رزند و گل زرنیخ برگ سوسنی بر آن بطور هدیه به سورجمل
گذرانید او نپسندیده نموده تو دستنبوی که از آن اول جایزه در آمده آرند و نیز نهایت تمام با ترک یعقوب علیخان برخاست اما گفت که نهایت خصب جلدی و حیالت
نباید فرمود شنیده باز در آمد که سورجمل از راه غرور و جوانی در آن مصالحه منظور باشد هرگز نباید آمد یعقوب علیخان مکرم الدوله میگذار
که نجیب الدوله او را معتمد از مراه فرستاده بود برگشته آمد یعقوب علیخان احوال اهل شک به عنبه مصحف قرآن نشاند گفت این اشارة کرم الله عرض کرد
کار اصل آنست اگر غیر باشد چاره غیر از جنگ نیست به گفت که ان الله تعالی باین کار جهاد میکنیم و پسران خرد افضل خان و سلطان خان و

سلطان نجان و ضابطه جان گفت که فردا تیار شده از راه گهات عبور دریا جمنا نمایند و دیگر سرداران افواج خود مثل سعادت خان افسر مری و صادق محمد خان
و رانی خان و محمد خان بنگش و غیرهم را تاکید نمود که فردا عبور جمنا نموده با این کافر مغرور باید جنگید و صبح با فوج عبور نمودند سورجمل جاٹ هم افواج خود را به عبور دریا
مذکور مامور نموده بر دریا چه هیدن سورجمل جنگ بست نجیب الدوله گنج شاهدره را بر بست که اشتهای جنگ شد و فضلی خان را مقدمه لشکر گردانید
چون جنگ شروع شد سورجمل ضابطه در پیشه خود ده هزار سوار ترتیب کرده خود را که اسپان شان از سرکار او بود همراه برده در جای مناسب استاده
ساخت و خود در پی آن اندیشه که از کدام طرف انها را بر سر نجیب الدوله گمارد با محمد وردی از مقربان که از جمله کلیم الله خان پسر یحیی خان میر منشی بود
آمده با بن فوج هراول و نجیب الدوله استاده همان وقت افضلی خان هراول نجیب الدوله از دست [illegible] راو و غیره سرداران سورجمل جاٹ که هراول بود شکست
خورده روی فرار نهاد چون سرداران از پیش روی سورجمل منکسر شدند کلیم الله خان وزیر را سیف الله عرض کردند که مهاراج صاحب درینجا با محمد وردی از رفقا
ایستاده اند مناسب است که التفاتی بکار دلیرانه ساعتی بکار عرض نمودند با صوابی برزده فرمود که اسپ خاصه سواری دیگر بیارند چون آوردند سوار شده ایستاده سید
محمد خان بلوچ معروف سیدو با چهل پنجاه سوار از فوج هراول نجیب الدوله گریزان شده بطرف نجیب الدوله میرفت شخصی از همراهیان او سورجمل را شناخته
گفت خان صاحب کجا میروید مهاراج سورجمل تنها در میدان استاده است چنین وقت باز بدست نخواهد آمد سید و همه رفقا بر سورجمل تاختند یکی از همراهیان او
شمشیری بر سورجمل زد دست راست او که در ان زخم با شمشیر بود منقطع گشته در میدان افتاد دیگران هجوم آورده او را مع تیر را سیف الله راجه
از مسکله ارتشیع گذرانیده دست منقطع او را نیز ایشان برداشته نزد نجیب الدوله آوردند و دیگر همراهیان سورجمل گریخته به لشکر پیوستند اگرچه بر نجیب الدوله تا
دو سه روز کشته شدن سورجمل محقق نشد اما همراهیان او معلوم نموده بجاهای خود به استقلال گریستند و جنگ موقوف شد چون یعقوب علی خان برادر خورد نواب
نجیب الدوله آمد دست ناسور دار او را به آستین جامه پشت داده خود شناخت و کشته شدن او تحقیق یافت همیشه رویه او در جنگها چنین بود
که نهایت احتیاط در حراست خود و افواج نموده خود را از مهالک دور میداشت و مبالغه در علیه خود به مرتبه نمود این بار که اراده ازلی بازاله او متعلق شده
بود دست از سر حزم و حفظ خود داری از کف داده بیباکانه در انتقام سولناک ایستاد و حزم و باس دار بیباکانه شوری نداد و فتح ظفر قیاس نجیب الدوله را میسر آمد

ذکر متمکن شدن جواهر مل پسر سورجمل جاٹ بجای پدر و نبرد در گذشتن از این سرای دو در

جواهر مل که اکبر و ارشد اولاد سورجمل بود قائم مقام
پدر گشته مسند می بخورد و گرد بهر در دور در هیچ عنان داری و حفظ مراتب و مقدار مقدور ریش نماند با ارجاده هوشیاری و فرزانگی [illegible] قدر شناسی که
مسلک به زرش [illegible] برد [illegible] گماشته بود سلطنت و وکلای کار دان مرشد زاده الطیب با خود رفیق گردانید و محاصره قلعه شاه جهان آباد نمود نجیب الدوله اهل بنگاه
رو در جنگ بعد آخر سلطنت راجه دلیر سنگه با ملهار راو مرشد ساخته به مصالحه انفصال داد و با نجیب الدوله و جواهر مل در میدان خضر آباد ملاقات شده آتش فتنه
فرو نشست بعد ازان سمرو فرنگی را که رفیق نمک حرام عالیجاه گردیده بود [illegible] و با شجاع الدوله ساخته آقای خود را به دست شجاع الدوله سپرد
و خانمان او را بر باد و آخر با شجاع الدوله هم نزد دغا باخت و سه هزار ان نیزه و چقماقی و توپ و اسباب حرب که ملوک عالیجاه بود در تصرف خود در
لشکر رفیق خود گردانید و خود را صاحب فوج و خزاین دیده از سلک [illegible] قاصد جنگ با احفاد مهاراجه دهیراج راجه [illegible] سنگه سوای شد و افواج شمار

با خود در اهتمام آورده بسر رجی نگرفت و در سرای جبار بحیا و زیاده ردیها با وجود لوثی جانه زنگی که با پسر ولد بود دفرو نمانم تنها بار از آن پیشه هم راه داشت
شکست فاحش از اراجپوتان خورده جانب فخار گشت و در زمان اقتدار وجاهت شجاعت خود در مردم بسیاری را از رفقا و اتباع بدر بگشت و سران و نام جو بدار
را بر جمیع سرداران خود مسلط ساخته همه را از خود ناخوش داشت چون مردم از دست او بجان آمده بودند یکی را برای کشتن او برانگیختند و بعد از آن که زمانی
از جانشینی پدر بر جا کشته شد بعد از او رتن سنگه یکی از برادرانش منجمله اولاد سورج مل بجای او متمکن گردید چون عشیق بود از آن زمان دو دوای بر حکومت
داشت بیبراکی با اتیتی بهانه در احاطه آمده بر روی گوئی زری از او خود بنگام گفت راز رستگاری خود در قتلش دید بهانه تیاری و انطلوع زده
رتن سنگه را در تهای بر جا کشته خواست که بر آرد در بر نشستن گشته گردید بعد از و برادرادو اول سنگه بر مسند راج نشست و در ایلوه دیگر نجیب الدوله جاهل ام
با عانت بعضی رفقات سورج مل هنستیا نام که خزاین داری راسپهرت بود مسلک خود سری می بود و بعموم انتظام در راج راحقلات در رای بهم بر آمد دقت
وقتی که سورجمل داشت زمام و سامان او وجاهت اقتدار رتن بگر باحتیاط و شاه در تحسیب الدوله با سامان بستدار عروج ترده چند روز در شاه جهان آباد گشت
بر چند در اقوام روهیله است که احسن قوم افاغنه اند باز هم بسعادت کیش در فراوانش علی بود الامر ایشان که اکثری بلکه همه از روهیله و افغان بوده اند از جهانت
طبیب که از زمره ایست نجابت گره بدرست در سرحدی الافراد انها حسن نیت در بالی طبیب باشد با شد علی قدر از اسکه شاه جهان آباد و اکثر امرا از درگاه
رنجیا بوده ادبی رسانیدند که دو قرش تصور میزان بنود در نوع تقسیم یکی ا قرار اعادت در ان کرده بر مردم انجا العمل آورده دیگر دست انچه گذرت تا آنکه
نجیب الدوله هم بعد اندک فاصله از کشتن سورجمل بیمار شده بهوای شاه جهان آباد را با قراح خود ماس را با تقیه ابطرف نجیب گره و تغیره زنده سکونت ورزید
و مدتی متمد بیمار بود آخر الامر اجل طبعی مسلک باکبر برگ بیمود پسر کلانش ضابطه خان بجای پدر بر مسند ادارت جلوس نمود ما نند پدر از اکثر صفات حمیده بهره داشت
تمالی بسیر کرد در شاه جهان آباد و نواح آن حکم رانی کرد خلق انجا را از خود خوشنود داشت و همت بر تنبیه و تادیب روهیله ها زیاده از بدر مسلک بسب در انداران
برادران را با همه گرچه کابیتع آخر تحریر برادران بطالب آمده دلجوئی انها نمود و هر یکی را جائی داده خوشنود بسیار است تا به فسه مرتبه مشکل کرده خود از خرش آید

ذکر رفتن شاه عالم بادشاه از اله آباد به شاه جهان آباد در عرض سواریکه در انجا روی داد شاه عالم بادشاه که از سیاسی تعلق ستی بطرف هیئت محکوم
یکی از ملازمان در تحت فرمان اودی باشید در اله آباد تابع رای شیر الدوله و فسر انبر دار سردار ان انگلیسیه گردیده سرا گرچه این تبعیت دسترمان بری از استطاعت
رای خود بس بود دانا بعض ها دلتنگ گردید چون از دشمنه نزدیک در بلوه شاه جهان آباد و خود را در سرای شاهی بر مردم انجا نمودن می بود و لیعه گردن نجیب الدوله
از اده رفتن الطرف تصمیم داده در فکر سر ساتبدن اعوان و انصار که در ان دیار لقوت و نظر آمیتا آورند سست افتاد و طلیه رفقا و نبیدار زبانی بندگان گردیدم
دلایل بینت که در شاه جهان آباد استطلاع نغمه دستم بدخلت خود در سر کار انها دل تنگ و ازرده شدند و روز چنین با دشاه ابا کرده اند در سبب و کشتن
این اراده کرنیلیکا مرشد را لایق این کار شمرد و سیف الدین محمد خان را بعاقبت محمود خان کشمیری لسفارت روساء دکهن در دالت در نهای
و رسیه بر خانت و اعانت بادشاه و استحکام عمود و مواثیق در تخصیص مسکه گردید بمقصد شتافت دلیعه چندی از نفیس انها نفس شوال بر سوای ا عظم
مستکلات ستیان برد خاطر خواه بادشاه آورد شاه عالم در نهضت تیاب گشته اظهار اراده خود نمود و منیر الدوله از انگلیسیان و شجاع الدوله انتظر البقت

اند مبالغت در تخصیص تحصیل آورده قبایح این حرکت او بوجوه شتی ظاهر کردند پادشاه مطلقاً قبول نکرده خرم و در سرنج خود در عزم با کمال مبالغه ظاهر ساخت هر چه اراده
با قامت اله آباد نشد انگلیشان ناچار گشته رخصت دادند منیر الدوله رفتن با پادشاه مناسب ندانسته توسل با دیوان انگلیشیه جست و از طرف انگلیسیه متعهد معامله
صوبه اله آباد و کوره گردیده جاگیر الک روپیه کار انگلیشیان بنام او مقرر گشته پرگنه بهم کورت جهان پور و جند لکه دام پرگنه از دل متصلات صوبه بهار در
تنخواه باقیه حمایت زندگانی می نمود بعد یک سال از این معامله یا دو سال که نواب گورنر جنرل عماد الدوله مستر هستنگس بهادر جلادت جنگ برای ملاقات شجاع الدوله به بنارس
رفت و در آنجا همه کس جمع آمدند منیر الدوله هم آمده بملاقات گورنر بهادر بهره اندوز گشت و شجاع الدوله معامله اله آباد و کوره را از گورنر بزیه خود گرفت منیر الدوله
معزول گشته رهای التعهد دام دام بسیاق رسانید و در سیاهان او ان همبار گرد و رنگارای عقبی کرده نعش او را در عظیم آباد آورده متصل تکیه شاه ارزانی خان که از حریم
منیر الدوله و بخصیصه کریم قلیچ الیاس آمده در مقبره که برای خود ساخته بود مدفون گردید اللهم اغفر له وارحمه و میرزا نجف خان همراهی پادشاه برگزید شجاع الدوله چند
منزل مشایعت نموده در سیر عزیمت پادشاه ساعی بود لیکن فایده نکرد در تعصب احمد خان بنگش برادر قایم خان حاکم فرخ آباد که نهایت تقاضی اختیار نموده مصارف لابد
اکثر امرا و امیرزادگان شاه جهان آباد متعهد گشته بیت هره و سالیانه های مناسب رسانید و بیشتر ضعفا بر دری باینمناسبت می نمود داعی حق را لبیک اجابت گفته
از جهان لی تقادر گذشت پادشاه در عین سفر باستماع این خبر نزدیک فرخ آباد رسیده ضبط تمام اموال او بر سبیل ضبطی اموال ملدزمان بسیرت نقشه که از رسم
زمینه سلطنت پایه ریاست تسمیر نموده بر قصبه فرخ آباد مقامات نمود و جهی معتقد به از مظفر جنگ پسر احمد خان بوساطت شجاع الدوله گرفته شاه جهان آباد در رفت و
شجاع الدوله مظفر جنگ را مشمول عواطف فرموده پسر خود را به تسلیم در خانه رسالت در نزد خود طلبیده بمهمانی سخرید سید و آل احوالش فرموده باعث صحبت خود نموده
به کارهای صوبه بر داشت را نصاد بیکش را مشمول عواطف فرموده از جمله سلطان ساخت **ذکر ورود شاه عالم پادشاه بدار الخلافه شاه جهان آباد و آمدن**
جان تازه بکالبد مرشته بر داشتن اولقب چون شاه عالم مرشته را با عنایت خود درخواست بعضی از سرداران که لقب السیف فوج ابدالی در ملک دکن
ربالوره با تمام جای مشغول کار سازی می بودند با سید تحصیل اقتدار و عزت و جاه بهانه توسل پادشاه در شهر سیاه سپرد به و ملک گیری کوشیده قاصد بیعت
بطرف شاه جهان آباد گردید ضابطه خان خلف نجیب الدوله از بنای حرف گذشته دیرینه که فیما بین مرشته و پدرش بود برافت خود در شاه جهان آباد دورا از خرم و
احتیاط دیده بطرف سهارنپور زلوریه رخصت گرده نظر به کشته حاصل کرده پدرش از سهارنپور داقامت نمود در استحکام مبانی حراست خود کوشیدن گرفت
و مرشته در ایراج شاه جهان آباد رسید چون شاهزاده جوان بخت پسر شاه عالم را الطور که در قلعه بنام حاکم بود و سلام داشته حکومت اطراف اختیار نمود و با
ضابطه خان کاد دیده در ملک علاقه او دست اندازی شروع نمود پادشاه بدار الخلافه رسیده در قلعه که دولتخانه پادشاهی است نزول نمود و عبد الاحد خان
پسر عبد المجید خان کشمیری که مرد تر و مفتن و با هر یکی در زمانش ساخته بعزت و جاه میگذرانید در عهد نجیب الدوله و ضابطه خان پسرش بتر سهاست
غریب بود با استقبال پادشاه آمده مورد الطاف گشت و صحبت او با پادشاه گرفت سیف الدین محمد خان که در سلطه حراب و سوال در نقصه بود بنابر التقرب عبد الاحد خان
بکام خود نرسید محروم ماند و عبد الاحد خان خطاب مجید الدوله خانزمان فرزند خان بهادر بهرام جنگ یافته مدار المهام کار پادشاه گردید و پادشاه داخل
حرم سرای سلطانی گشته در لهو لعب و حرکات لغو نا مناسب انهماک ورزید و میرزا نجف خان بمقتضای شجاعت ذاتی صاحب سر انجام ساختن

خان عازم مراجعت بجانب علیسا گشت و در آن حین سپاه اقتدار رو در راه آورد باران جان نثار استعمال نمود در شبی که حسب الطلب پادشاه از جرأت ابی زور بی ملک ضابطه

گرسنه شاهجهان آباد می آمد قریب سه کرور در خزانه سلطانی زیاده از حد و تکلیف مالا یطاق انجام نهاد پادشاه در عهد اقتدار افتاده شجاعت به میرزا نجف خان بهادر زاده

شجاعت دستگاه خود نماید با مهابت نگذاشته که خود نمود پیر انجام این مهم نگذشت از شهر برون شتافته عساکر آراست و لیکن ابطال رفیقش با وجود قلت فوج بسیار آرایش

بر دار قصبه هپار در کار زار بکمال رسانید آمد **ذکر انتزاع امرای نفاق پیشه فیما بین نجف خان بهادر در مرتبه ثانی ماجرای فرار و خیانت ایشان** منافقان

حضور مثل عبدالاحد خان و حسام الدین خان بهادر ملنیجان کلی با وجود آن از سطوت میرزا نجف خان بهادر بنا بر شیخی [illegible] وحشتی و ملال داشتند در خود آئین [illegible]

و ظاهر است که با مردم هم جنس آمیزش در کار استیصال نجف خان بهادر اتفاق داده با صد مصالحه با مرتبه آن گردد [illegible] حسام الدین خان بهادر که زیاده از هزار سوار پیاده

دستگاه و متنفر از وجود میرزا نجف خان بهادر بود با پادشاه را از پی مرافقت او آورده الطلاع خان بهادر در فوق در کمال اختفا مصالحه را استحکام داده در

مرتبه هم چون مبتداست که مطلوب حریف میرزا نجف خان است هر گاه او در میان نباشد تسلط بر پادشاه و ارکان جهان از آن با آسانی میسر می توانند

بسبب صحبت پادشاه و رای ارکان نامرد نادان بود بنابر مصلحت توقف نمودند در دادن قبول نمود [illegible] حضور [illegible] برج و باره حصار شهر مستعد گردیدند

حسام الدین گاه در حالت به مرتبه رالند و رو بشهر راه داد [illegible] داخل شاهجهان آباد درو کلاه او در راه [illegible] حضور پادشاه نمود در شهر و امیر

شد نجف خان بهادر [illegible] این سخن گرسنه خود هم داخل شهر در خانه خود نازل شد پادشاه که محکوم و مطیع حسام الدین خان بود در این مصالحه

با مرتبه قرار یافته بود حسب المشوره حسام الدین خان به میرزا نجف خان تحویل کرد در مرتبه لاحق شود که افغان قوم نگرد حسام الدین خان که نهایت کینه با میرزا

نجف خان به مقتضای خباثت طینت خود داشت و هم به شامت دلالت خبیثه دیگر که عبارت از عبدالاحد خان باشد خواست که به دست مرتبه قلم نهاد نهال

عمر و اقبال نجف خان بعمل آید [illegible] او سر را با مرتبه درباره [illegible] بعث [illegible] گفته اظهار کرد که [illegible] نهاد میان [illegible]

پادشاه نجف خان [illegible] زنده دست خواهد بود [illegible] پادشاه و درانداران منافق [illegible] قوم فرستاده [illegible]

همراه در خواست نمود آن دلیر ایام حیات خان بهادر خط [illegible] اختیار نموده جوابهای مردانه فرستاد [illegible] دولت و خواری [illegible] آمد و رفت سفرا در

میان ماند و میرزا نجف خان با معدودی از همراهان موافق که زیاده از [illegible] صد کس با او همراه بود دست [illegible] بیاری نشست و عجز و زبونی را در دل خود راه نداد

چون [illegible] این مرتبه دید که میرزا نجف خان شجاعت الطبع [illegible] حفظ آبروی خود در باختن جان دلیر است تحصیل [illegible] گفته عرصه گویان [illegible] بود

امکان ندارد اگر کاوش زیاده بعمل آید کار بجای می کشد [illegible] نتوان یافت و دانست که آوردن چنین کس را اهلیت [illegible]

اگر چه رحمی با [illegible] ست بنابران پیغام ملاقات با کمال احترام داده و بعهد و مواثیق خاطرش را مطمئن ساخت میرزا نجف خان بهادر خود را [illegible]

دلاور [illegible] سلاح و یراق آراسته به بیت مجموعی به عسکر [illegible] اطلاع یافت [illegible] سراپرده های خود عرصه بعیدی استقبال نموده نجف خان

بهادر را دید و بعد معانقه با احترام تمام آورده بر مسند خود نشانید و مراسم عذرخواهی [illegible] اقبال [illegible] خوانهای ملبوسات نفیسه و جواهر

گران بها پیشکش نموده خوشنود برگردانید **تتمه احوال سراسر اختلال میرزا شفیع خان [illegible] به عالیجاه [illegible] اوراد نیا با حال تباه میر محمد قاسم خان**

میر قاسم خان محمد خان در ملک افاغنه معروف بر هر سلسله رسید که در سایه عطوفت آنها آرمیده زمانی چند در آنجا گذرانید اما از اوضاع زشت خود که بیگانگی با جلیل خدا و ارای
ابنای هر یکی از رفقا داشت در آن قلمرو هم بار نیامده بر همان اعمال خود مصر بود چنانچه میر شمس الدین هم در گرفتاری او به رحمت خدا رفت و ضد علیخان
خاطر محرم سرای خود را که شرط نمک خوارگی و حلال نمکی بتقدیم رسانیده بود با آنکه بعوض سانحه اسیری او به بند البلا رفته بود در گذشته در هنگام اقامت او به کوه هند باز
بجد نفس رسیده یکسان آنکه اگر مالی برداشت چرا از ملکه برگشته [illegible] رنجانیده و تا بود همین حال داشت چنانچه غلامان ملک زمان قدیم او همه بناچاری ترک یاری او نموده
بر جاسه [illegible] و خود از اثر حسینیدی ملک افاغنه برخاسته بنیش را تا کوه هند رفت و از آنجا بملک راجپوتیه انتقال نموده از آنجا در جوار ما بین اکبر آباد
و شاهجهان آباد در آنجا اقامت گزید و بعد چندی در کمال فلاکت و پریشانی بره نورد ملک عقبی گردید **ذکر لشکر کشیدن مرهته بر ضابطه خان خلف**
نجیب الدوله افغان و مشتمل بر برخی از اوضاع [illegible] فتنه نمای [illegible] زمین و آسمان چون صحبت میان نجف خان و مرهته در گرفت و اتفاق
و استقلال [illegible] و اتفاق گرائید رای پادشاه و نجف خان بهادر و مرهته بر مهم ضابطه خان و انتزاع ممالک از دست افغانان قرار گرفته با اتفاق همدیگر عزم مذکور
جزم نموده نهضت کردند ضابطه خان با پادشاه و مرهته در جنگ میدان صرفه ندیده سکرتال را که قلعه محکم گرده برای اقامت خود و همه افواج ساخته است و
برادران خود را انطرف گنگا در محالات جاگیر بودند بنیه و ذخیره و بنگیات مع بعضی افواج بنا بر ارسال رسد گذاشته با ناموس و عیال خود و پدر را [illegible] در قلعه الطرفت
گنگا نگه داشت و در سکرتال [illegible] نشست و مرهته و میرزا نجف خان با پادشاه رانده و سر شاهجهان آباد گذاشته خود بسیر قرار رسیدند و محاصره سکرتال پرداختند
زمانی ممتد در جنگ گذرانیدند چون عرصه بر ضابطه خان در قلعه تنگ گردید و خبر یافت که گنگا از معابر پایاب گذشته قابل عبور افواج است به سرداران افواج
خود مثل حافظ رحمت و اولادش و اولاد دوندیخان و فیض الله خان پسر علی محمد خان و دیگران نوشته تاکید نمود که تا حال مرهته بر پایابی گنگا
اطلاع ندارد اگر قبل از آگاهی او رسیده با استحفاظ معابر کوشند ممکن است که ما هم محفوظ مانیم و شما از هم صدمه دست اینها نرسد و اگر درنگی نمودند مرهته را
پایابی گنگا معلوم شد ملک انطرف گنگا محفوظ نمی توانند ماند و هرگاه کار بنده تمام شود در شما هم اتفاق نخواهند نمود پایان کار در یک روز باید رسید سرداران مرقوم
سخن ضابطه خان از دست ندادند هر یکی به فوج از جای خود حسب [illegible] در رسید ضابطه خان زیر قلعه سکرتال پل گذشته [illegible] راه آمد و
انطرف گنگا در وصول گاه و اجناس ماکولات گذاشته بود از راه پل گذر عبور نموده با سرداران که رسیده بودند ملاقات نمود و با همدگر مشوره نموده سرداران
افواج خود را باندک فاصله بر معابر گنگا از محاذی سکرتال سر بالا [illegible] کرده که ملک خود نشان بود برای حراست و ممانعت عبور مرهته تعین نمود و افواج
سرداران با عنایت انطرف پایین سکرتال همان قسم جابجا بر معابر نشانیده مرهته از شهره این حال قیاس پایابی گنگا کرده در تفحص افتاد
و خبر حسب دلخواه معلوم کرد به آنکه در جا پایابی آب است و با بسالی از این معابر توان گذشت در سه روز بر تأمل زده روز [illegible] میرزا نجف خان سوار شده و راه
سر بالا گرفته از مقابل چند معابر گذشت چون قطعات معابر عقب مانده را خاطر جمع شد که باید مرهته غفلت کار فرما گشته هر یکی بکاری اشتغال نمود
[illegible] کرد دیگر برای ملاقات احباب اختلاط مصاحبت رفته جاهای خود را خالی گذاشت و معدودی در محافظت بود بهر جهت مرهته میرزا نجف خان
ناگهان عطف عنان نموده از محاذات معابری که گذشته بود بر یکی از آنها عنان تیز رسیده [illegible] رانده میرزا نجف خان بهادر هراول اینها بلد

انتها لود چون بمحاذی آن سمت مقابل شهری رسیده اراده بر آمدن از آب نمودند افاغنه اینجا را فرصت هجوم آمدن و تیاری کشیدند تا چار سردار همان فوج که در شهر مقابل بود
عبور میکرد از لشکر بر آمد با معدودی از مستعدان جان نثار بر بلندی ایستاد و دسته های دیگر از سرداران که عقب ایشان متحیر بودند با معدودی از هم راهان
با جماعت رسیدند میرزا کیف خان متصل یکبار رسیدند هنوز در آب بود که سرداران مذکور به افاغنه همراهی نموده تیغ پیش آمدند و لشکر با تنها سردار را ذبح کردند
نجف خان که زنبورکهای خشید پیش رو خود داشت عمله آنها از مورد که همانجا در دریا ایستاده شلک نمایند در اول شلک هر سه سردار افاغنه که برابر توپ آمده بودند
بکار آمدند چون از هر سه کمک نیرویی شد [illegible] الظلم می باید محو گشت سرداران مذکور در عمارات تکیه و تاراج اسباب همگی افتاده مال یکدیگر را در ربودند
و برخی را مجروح و مقتول ساختند و اسباب بیت آورده غنیمت شمرده راه فرار پیش گرفتند میرزا کیف خان در شهر بر همین کار اکتفا کرده بمعسکر خود برگشتند
اما چون کشیدن دو سه سردار و عبور لشکر و شهر از دریا گیلاس شهرت یافته بود بعساکر افاغنه صالح خان که متفرق بر معابر بودند رسید چون چند بار شکست
مرشد که با عانت صفدر جنگ هر آتش بود حضور ده بود نه رسیده همه را خود بجود داده فرار اختیار آمد و بیرون پیش آمدن جنگ و استعمال سیف و سنان
گریزان گشته و شمار راه همدگر کشتند این خبر بسکن اهل اسباب توپخانه صالح خان همراه خود که رست تلوه داشته بود احوال او هم بهمین صورت رسید
و خانه صالح خان را از آتش رم حضور و حرف تسلی از محلات که باقی مانده بودند شکر گذاشته مال یکدیگر را بتاراج بردند و تلوه افغانی گذاشته گرفتند صالح خان چون از مصر
گشته فتح خان را که بعد او آمده از طرف دریا تمامی و سکنه اهل محله در شب با اضطراب طلبید او چون [illegible] در آمد احوال بدین منوال دید با صلاح دید از لا علاج
احوال خود دو سه علت از رود نمود از [illegible] بجای از لشکر منضم ماند و با تفاق یکبار در میدان با مرشد جنگ نمود [illegible] از آنچه صلاح و مقصد خواهم بود لحال
خوار آمد صالح خان رسیده و فتح خان بجای خود برگشت و در خیمه خود آنها بر آمد شوره با توپ های و سرداران خود نشست لشکر با آتش شکست و فرار
لشکر صالح خان آگهی یافته همین عمل اختیار نمودند محلات الطلوع تقیه فتح خان را آگهی داده بود و در ساعتی که افواج او از همان بی نماند بسر خود را گفت که
برادر تو با چند سوار از ملازمات صالح خان رفته است او را باید آورد او با معدودی از خیمه بر آمده و سوار گشته تا سر پل رسیده بود که او را هم [illegible] عمارت
نمودند و او را به چاره چاک زبان دستار بر گشته آمد فتح خان هم با معدودی از ملازمان ناچار با اضطرار راه فرار گرفت در عین گیر و گیر صبح دمی رسیده
آتش و زنبورکی از [illegible] باتفاق در ربع و شهر انداخته [illegible] در [illegible] بر سقف عمارات و پشت خانه اتصال رفته خانه آتش را آتش در داد و شعله کشیدن
آتش در تمام شارع و ربع و مسجد دهی نمانده آتش گرفتن و سوختن عمارات و غارت ذخیره و آفات محفوظ مانده باشد شخصی محمد که همراه فتح خان بود در قلعه [illegible]
گرد اگر رفت از شب ده هزار سوار و پیاده افغان مزرع سید امیر جمیع [illegible] دمید کمان تیرهای مرتب نموده از آن جانب نشانه بودند تا اکنون سر
رفته خبر آوردند که در جهان سید امیر است از هزار سوار و ده هزار [illegible] آمده [illegible] با تفاق خلاصه میرزا کیف خان و مرشد در ملک صالح خان در آباد دود
از نهب و رعایا و سکنه اینجا و از برادران و عیال و ناموس تشبث الدوله و صالح خان بر آورد و صالح خان گریخته پناه به شجاع الدوله برد و شجاع الدوله در [illegible]
مصالحه میان مرشد و حافظ رحمت و غیره افاغنه گردید و هم در همین سرداران مرشد را با هم دیگر نشانه [illegible] داده هر یک طلب [illegible] از آن روساء از کمی
نیا که رسید مرتبه مصالحه بواسطه شجاع الدوله انجام نمود در عتبه الصرف بطرف دکهن منضم شود و بکشف [illegible] نموده بطرف شاه جهان آباد معاودت کرد

معاودت نمود ذکر برگشتن مرهته بملک دکهن و شروع عروج نمودن میرزا نجف خان بحکم خداوند ذوالمنن بعد از انکه میرزا نجف خان سالما و غانما همراه پیشه

بکمال کروفر بطرف دارالخلافه شاهجهان آباد برگشت و مرهته بعاود به دکهن مصمم نموده خان قوم را بپادشاه سپرده در باب بید نمود از طرف خود هم بکارهای خروج

این نواح بانتشر نموده خود رخصت سفر بجانب دکهن کشیدند میرزا نجف خان با استظهار مرهته بقوت یافته قاصد حصول اسباب اقتدار شده و صلاح در ان دید

که پادشاه ساخته در دربار که منسخر پادشاه چندان نباشد علم تسخیر افرازد بنابر علی هذا پادشاه اشنا داکر حکایه هاکی قرب جوار دارالخلافه دارالصوبه

اکبرآباد که عمال پادشاهی را مجال مداخلت در انها از تسلط اتباع جات نبود در تحت نموده حاصل کرد در تحت لایق مراد ان بود و تغیر معاش از انتقال قلعه بند

دیگر از بلده بند باشد از انتقال مداراج علیا بهم رسانیده بمحالات مذکوره قاصد گردید چون محمود جات رسید سرحیل که در ان زمان راجه انجا بود قایم مقام کرحمل

بوده بر اقتدار نیز فوجی گران بسته کمر دستیابی مقدمت برابر برق انداز بمورث ملکه با لشکریای جماقی در باب برده بمرض توپه لایق جنگ میدان شمرا نمش

بود بسوی میرزا نجف خان بهادر پادشاه در حین آرکول جالبسر لطرف شارع شاهی از آباد مقابله روی داد چون فوج میرزا نجف خان بهادر بر ناره رسید ار نموده

بر دا الگری گوتاهی کرده و بعضی جانیاری نموده مجروح و مقتول افتادند و سواران جات نیز یکسی افتاده پس پا نشستند اما شمر از بسیاری سلک توپ

نبردی زحست اجتماع با صحاب نجف خان بهادر نمیشد دمیرزا نجف خان را هم در یاری دست پیش قسم گولی تفنگ رسیده خون جاری گشت خان بهادر از نوم دره تباه

جاه نجیبه که دران میدان بود بسته زخم خود را ابست و با معدودی از سواران و چیلان شان که متصل با همکان ایستاده بود بحجوم گشته بنیج برداری

دیگبار نیز با عانت و صیانت ایزدی نموده بسپای ارغمان داده بر صفوف شمر حمله کرده بی نمود شیب ایزدی اقبال یاوری نمود و شمر در امهالی اتباع دل

از دست نیهای ثبات بر جا نماند بی اختیار راه فرار اختیار نموده با کمال اضطرار در دشت و قبیح و ضرر دو شی نصیب اولیای دولت نجف خانی گشت چنانکه

ردی شمر و میدان گردیده اسباب نجف خان بهادر که ارد و نیمیان شایی کردید علی الفور رسیده فوج منصور از اکثر بربار شد و دل ها قوی گشته در تعاقب گریختگان

بگار ضبط تعجیل آمده از مرده از شهرهای فوج جات در ین بنگ و تار ظلمه شمر بیار دران داگرد به و از پی رفتگان عرصه تعیدی با قدام جلدت نموده سالما و غانما

معاودت نمود در بند میرزا نجف خان بعد این فتح نمایان صوبه دار اکبرآباد را حضور در محرابت پادشاه را فائده اکبرآباد منصور نمود و قلعه انجا هم در دست جاتان بود

لقاق سیگان حضور مثل حسام الدین خان و عبدالاحد خان و غیر هما که دوری نجف خان را ابدال خواهان بوده اند سیندی از ایله عذر و تامل تورقی تمادی

چون جنبش نجف خان مرقوم از خواب بازو دستیاری صبح دو نیش را اغاز بود دانتظام انجا بخوبی میسر آمده و قلعه اکبرآباد به تیر طوعا و کرها مسخر میرزا نجف خان صیلادم

حال و مال گرد را در اکثار سپاه و حضار سرداران رزم خواه در بره دست از اندوختن زر و مال بالمره بر داشت و هر چه حاصل بند بطور مردم حمایه دار

بسته بر قفا داده خود هم بقدر حاجت انجه ضرور بود از انجمله ز رها بر مسند ابشت و با رفقای خود راه مساوات می پیمود و بهمین صورت مردم کار رفتوح بسیار

جمع نمود بعد از ان محاصره قلعه دیگ که از قلاع مشهوره جات و در رصانت و متانت شهره آفاق بود بر داخت و مدت این محاصره امتداد یافته بعد یکسال و دو

ماه قلعه مذکوره مفتوح و مسخر و میرزا نجف خان را سرمایه عروج و اقتدار میسر گشت دار حضور پادشاه منصب امیرالامرایی با انتقال نجیب الدوله و بعزل ضابطه خان

منوه خطاب ذوالفقار الدوله امیرالامرا بهادر غالب جنگ یافته به مرتبه عالی رسید و بسپر سورج حمل که دران قلعه بی مدد به استبداد راه زمان روا بود در قلعه دیگر

رتبه با نجف خان بهادر ابواب مصالحه و مصالحه کشاده بایان خواهد گردید نجف خان البته مناسب که تسلط خود می‌خواهند شد و اولاد دوندی خان و اتباع ایشان نیز با حاکم گشته بجبر و

اضطرار اجیر یا مغلوب شده بیکار نباشند اتصال داده بنیاد آشتی گذاشتند و از این جهت اسباب جنگ و حرب در باب ایشان اتفاق [illegible] پسر ابراهیم آورده در سلک امرای [illegible] قصد دار

و تقصیر از ایشان بدار انتظام یافت **ذکر اوضاع شجاع الدوله با حافظ رحمت و اولاد علی محمد و دوندی خان و استیصال خاندان روهیله و قتل حافظ** شجاع الدوله با

سرداران انگلیسیه رابطه اتحاد و تعهد و پیمان اعانت و امداد در هنگام محاربات که همکار ایشان باشد در هر دم استحکام داشت غلبه میرزا نجف خان بر ضابطه خان

و افاغنه اتباع نجیب الدوله و جایت و غیره تماشا کرده چون با افاغنه کتیهر ها در ترتیب داشت حقوق و قطع سهامی که از سعد الله خان پسر علی محمد و عنایت خان

پسر حافظ رحمت که مخاطب بحافظ الملک بهادر بود با مرده پسر فراموش کرده در استیصال خاندان ایشان و جمیع افاغنه جرم تمرد و از عماد الدوله گورنر هستنگس بهادر

جلادت جنگ استخراج و تعیین وجهی متعهد به در جلدوی اعانت سپاه کمپنی زمره اذن سکاونه افاغنه در خواست گورنر بهادر هر چند از طرف کمپنی مامور بود

که افواج انگلیسیه را از حدود ممالک مستقره خود و ملک شجاع الدوله که عبارت از اکثر ارصه صوبه اوده و الهاباد است بی ضرورت برای جنگ و انتزاع

ممالک دیگران بیرون نفرستند و ملک گیری برای خود یا شجاع الدوله که با کمپنی حلیف بود از دست دیگران انتزاع ننمایند همین قدر حکم از کونسل ولایت

داشت که اگر کسی بر ملک شجاع الدوله الحرم استحکام آید افواج انگلیسیه فرستاده مدد او نمایند و اگر کسی در ملک بنگاله و عظیم آباد و بنارس که در آید تا شجاع الدوله

اعانت و امداد انگلیسیان نیز باید و مصلحت در این عنان داری و قناعت است که افاغنه با الوس خود گویا شده راه دیگر از آن [illegible] و بر هر ترتیبی که

از هر کسی قاصد آید بایشان دارا چاره است که اول با ایشان در آویزد و ایشان نیز ناچار بنا بر حفظ دارایی در خواست محروسه [illegible] توجه نمایند اما نظر

به بعضی فواید گورنر انگلیسیه شجاع الدوله را که با افاغنه باذن و افواج انگلیسیه را با اعانت مامور نمود شجاع الدوله با حافظ رحمت و غیره بنابر انجام جهت

اول انجام نموده که من در هنگام اضطرار رابطه مصالحه با مرهته و شما داده بمبلغی خطیر از طرف خود با ویسانیدم و شما را از دست تاراج و حوادث مرهته

ایشان را رهانیدم و مدت متعهد که ایصال زر از آن قدر بدت موعود بود بتقاضی گذشت و هنوز از تعیین بمن نرسیده الحال باید آن زر بلا اهمال ادا نمایند

و آماده مهیای جنگ باشید حافظ رحمت که مرد هوشیار و دور اندیش بود فیض الله خان و غیره اولاد دوندی خان و فیض الله خان و ولد علی محمد روهیله و دیگر سرداران

در پیش اردگان افاغنه را آگهی نموده پیغام داد که شجاع الدوله با اعتماد اسباب حرب و افواج که خود بضابطه فرنگ آراسته و امداد و اعانتی که از

انگلیسیان خواهد داشت داعیه جنگ و انتزاع ممالک نموده از عهده اقتش باری افواج او عوان او بر آمدن از جمله متعذر است بهتر آنکه این بار از گردن

زر که موعود در این وقت که حق بجانب اوست از سر خود دیگر باشید و الا هرگاه از عهده برنخواهید آمد شجاع الدوله در باطن استمالت اولاد دوندی خان نموده ایشان را

فریب داد و گفته فرستاد که من با شما و ملک شما که از طرف [illegible] کاری ندارم شما بخاطر جمع باشید اما اگر اعانت حافظ رحمت خواهید نمود در آتش او شما هم

خواهید سوخت ابلهان مذکور بطمع آنکه زر از رشوه دادن در دادن زر که حافظ رحمت از طرف ایشان و دیگران متعهد گشته بود اهمال نموده دیگر چه زمان

نوخاسته [illegible] تبر حماقت [illegible] در دادن زر [illegible] مدعی عدم قدرت پیش آورد و ترغیب جنگ و امیدوار اعانت در [illegible]

مباحثه هر چند حافظ رحمت پیغام فرستاد که هرگاه از عهده جنگ فرنگ بر نیاید [illegible] در رسیدن [illegible] و انگلیسیه [illegible] افواج فرنگ [illegible] دارد

گرد و دار و دود دمانها خواهد برآورد چون طلسمهای بی پایان از فرقه افغان معتبر بسیار قرار اضافات بندگان خداوند مستقیم قاهر گردید مسکام استعلام آن رسیده بود عقلها گشته
سو عظمت حافظ رحمت در یکی از آن استحقاق غضب الهی در گرفت کار بمقابله رسید و در آنجا انجامید شجاع الدوله با افواج قاهره خود و خیل یار که سالار انگلیسیه
بود و توپهای بسیار و اسباب بیشمار در ملک انبار رفته تا تخت و تاراج شروع نمود حافظ رحمت بر حسب تاکید و مبالغات در طلب اولاد دوندیخان و دیگر سرداران
نمود و نمود عهدی که در استمال نموده از بعضی جاها اندک فرج و از بعضی دیگر فقط وعده آمدن عنقریب رسید تا آنکه شجاع الدوله بنهایت متصل رسید و حافظ رحمت لاعلاج
گشته چاره غیر از مقابله ندید با جمعیت خود و اتباع و بعضی معاونان که کمتر از پنجاه هزار کس نبود آمده بجای خشک که غمی بسیار و فخم وسیع بیشمار در کنار آن
صحرا انجار خار دار درخت بیشتر و گذاشته عقب آن توپخانه که همین داشت با سلوک عهد مستعد کارزار هست از یک طرف پلتن های شجاع الدوله بسرداری
سرداران خود که اکثری خواجه سرایان دولت و معتمد سرکار نیز بوده اند و از طرف دیگر پلتن های انگلیسیه بسرکردگی کپتانان و صحراق هوشیار بهادر کارزار
دیده از اطراف صفوف افاغنه غیر راه مقابل راه بهم رسانیده از دریاچه حایل گذشته شروع بشلک توپها با آیین و ضوابط فرنگ نمودند چون چابک دستی
اینها در این کار بمرتبه‌ای رسیده است که غیر از حفاظت الهی چاره ندارد و در روبرو آن قسمی مقدور فوج با مشعل الیشان هفده تیب بلی فوج ولایت که تابع فرمان
سالار و جنگ دیگر نیز او بر حکم سرداران می باشند و هر که اندک انحراف و اضطرار بطور خود نماید از آسایش و ست سپهسالان محفوظ نماید از عهده مقابله این فوج
و ناخن بر انها بر می تواند آمد افاغنه بیدست و پا گردید که بیشمار از هم راهیان حافظ رحمت رو بفرار نهاده رهگرای سرای عاری شدند لیکن حافظ
رحمت با نجیب و دوی از رفقای جانی نثار از سر اشد صبر و قرار از دست نداده در آن میدان مردانه با کمال دلاوری پایداری نمود تا آنکه گلوله توپ بر سینه
او رسیده کار خود با تمام آورده فیکون از سینه اش بیرون رفت اما از صدمه آن جان او از صحبت بدن مفارقت جست باقی ماندگان بعد قتل حافظ رحمت
دل از دست رفته پای ثبات برقرار نماند و ناچار راه فرار اختیار کرده آنگاه گچلگان لاحق شدند شجاع الدوله خبر ظفر یافتن افواج خود شنیده از فیل
سوار شده فرود آمده جبهه شکرگذاری در حضرت باری بخاک عجز و استکانت سود و هنوز سر سجده بود که سر حافظ رحمت بریده آوردند از کسانیکه او را دیده بودند
شناسانیدند چون متحقق شد شکرگذاری ثانیه باز سر سجده گذاشت و چون سر برداشت سالار جنگ برادر زن او خواست که بدستمال خاک از چهره او بیفشاند
منع نموده بشر مود که این خاک زینت سیمای من است الحمد لله که امروز انتقام گستاخی های بی پایان از نجابت شعار سیاک که بابد رسید دیگر هو منشین پیش در دین
نموده بودند بکام دل کشیده آمد در آن وقت ضابطه خان با هم از لفرا حمیه ملازمت ما در آن معرکه همراه شجاع الدوله بود بعد کشته شدن حافظ رحمت که همیشه
ازلی با تقام عمال الجماعه رفته بود دادیاری پایان بجا آورد احوال جماعه افغان گردید هر اسی مقابلی بر دل صغیر و کبیر الجماعه مستولی شد و تقود همه در حمیت
و از دحام انها راه یافت و شجاع الدوله افواج خود را در اطراف و اضلاع محروسه افاغنه تعین نموده با تنظام مهمی آن ملک و احصار سرداران الجماعه
بشیر اطاعت و قهر و قتل بعضی از آن شیر ماندند چار و ناچار فیض الله خان و غیره اخلاف دوندیخان و محبت خان دیگر اولاد حافظ رحمت و فیض الله خان
پسر علی محمد خان معروف در عهده که ذکر او تقریبا محلقه در رفتن دو تپت افتاده طوعا و کرها از دامن کوهستان کماون بعد از آن که از بدی آب و هوای آنجا
انجا به جان آمده بودند داعیه حصول شجاع الدوله نموده باریاب حضور منتش شدند فیض الله خان با غیبار سرداران زادگی که پسر علی محمد خان است و برادرش در زمان

خود آقای حافظ رحمت و دوندیخان وغیرهم بود و جمعی را با خود متفق ساخته در دامن کوهستان مأوی گرفت و از آنجا بکمک نمود و بعد از فوت سرداران انگلیسیه عهد و پیمان را

خود درست گردانیده حاضر شد و بعضی از قصبهای ممالک کهنه که قریب ده لک روپیه حاصل داشت از شجاع الدوله بعد فوت سرداران مذکور گرفته در آنجا فارغ البال

بکام دل آرام با جمعیتی از قوم خود بسر میبرد الی الآن بجمعیت خاطر است و چند کس دیگر از سرداران محبوس گردیده بعضی زمانی ممتد در کمال رنج و عنا گذرانیدند

تقصیر اکثری از اولاد حافظ رحمت و دوندیخان را در لکهنو مقید بودند از شجاع الدوله در زمان شروع امارت آصف الدوله که ذکرش عنقریب ان شاء الله تعالی آید

دربعه و احوال انها نهایت بد شد و شجاع از محمدیت ادراک نموده انفصل ... محبت خان پسر حافظ رحمت را و عنایت خان که با شجاع الدوله

مخلص بود در جنگ عظیم ... با انگلیسیه ... در مسجد شجاع الدوله بود بشاهد گذشت ... ایشان ... لیکن ... از این

کرد ... ملک ... بسیار ... نهایت ... علی محمد خان ... ملکی که حاصل او کم از

لک روپیه ... شجاع الدوله ... ملک ... بقدر ... این روزگار

زیاده بر آن است که برین عمل ... کرده ... آمدیم

فلک دون نواز یک جنس است ... وآن یکی هم ... دارد

هر خری را که دم گرفت بمشت ... می نداند که دم خر دارد

می برد با فراز کلهٔ خویش ... چون خرش دید دست بر دارد

بر سرش زند که خورد شود ... خر دیگر بجایش بر دارد

والی الله المشتکی القصه بعد از این جنگ ... بیار ...

... شجاع الدوله ... نموده ... دار الانواع ...

مرحله ... حاصل گردید **ذکر انقسام یافتن ممالک حافظ رحمت خان مابین شجاع الدوله و مرزا نجف خان** ... نجف خان

بهادر در همان زمان ... شجاع الدوله ... شجاع الدوله که ... بابی ...

در ... نجف خان بهادر ... نجف خان

بهادر ... شجاع الدوله ... در این اوقات ...

و ملک ... نجف خان بهادر ...

... علی محمد خان و حافظ رحمت وغیره ... گنگا ...

ملک ... حافظ رحمت و اولاد علی محمد ...

... شجاع الدوله ... گنگا ... شاه جهان پور

... دو آبه ... گنگا ... سنبهل و مراد آباد ...

دهلی ... از ممالک ... احمد خان بنگش ... صفدر جنگ ...

دیگر ممالک ... از دست احمد شاه ابدالی ... والله اعلم

۲۴۱

مرتبه ثبوت الاثر و الطاقت شد این ملک را حافظ رحمت و احمد بنگش و دوندی خان و نجیب الدوله حسب الامر ابدالی با هم تقسیم نموده هر یکی جایی را در دست آورده
خود داشت و ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان بهادر غالب جنگ برای انفصال تقسیم مملکت مذکور عازم خدمت شجاع الدوله گردید چون بحضور رسید مداخل ممالک
مذکوره را تقسیم ساخته از جمله ملک نجیب الدوله آنچه این طرف گنگا متصل جاید پور بدرنیه و شهر گدره و غیره بود بشجاع الدوله واداده بدری از املاک بنگش و حافظ رحمت و دوندی خان
که اتصال بصوبه اکبرآباد و شکوه آباد شاه جهان آباد داشت خود گرفت و صدر و بدر قلمرو هر دو متصرف گشته ضابطه خان نیز نجف خان بهادر از شجاع الدوله حسب دلخواه
و شمول عواطف گردانیده بهمراهی خود گردید و بنای مودت و اتحاد و عهود و مواثیق از طرفین استحکام یافت بعد از آن نجف خان مرخص گشته بممالک اکبرآباد در صدد و بلاد خود
آمد و شجاع الدوله بنظم و نسق ممالک روهیله اشتغال ورزید در ضمن اسباب انتقال شجاع الدوله از دار الغرور بعوالم قصد او بدبی باشد چه بیاکشته دهلی در
بندرانی که ضبارگرش گویند بهم رسید و بعد چند روز منتج گشت چون مرضی است مشهور و بهم هلاک کسی را در آن منظور نمی شود برای آن ذکر ده بطاریه
معروف است جراحان بالاتر از بندرها این زار بهشته و بعضی فرنگیان که از بندرها بالاتر بکار باد شاهی و بحمد علیه بوده اند مداوا نموده بنا بر آنکه اثر آن بسیر و در سشیان
شجاع الدوله را آن بسی عارض گشت عجب آنکه این جراحت چنین اشتهار یافت که شجاع با دختر حافظ رحمت داعیه خلوت نموده او را پیش خود خواند او از
فرط غیرت و شدت حمیت که در طباع نسوان خاصه زنهای افغان می باشد چاقوی مخفی با خود برد در هنگام کشف عورت در آنجا زده مجروح ساخت
و آن چاقو را زهر آب داده بود لهذا روبه بهی نمی آورد با آنکه این سخن مطلقاً اصلی نداشت و محض غلط بود اما مرتبه شهرت یافت که الی الان بعض کسان
همی میداشتند و علت مرض همین شناسند القصه شجاع الدوله مضطرب الاحوال از آن ده بمکانه خود در فیض آباد که مرکز دولت او و بنیاد داده حدیثا در
آن بر هان الملک و ابو منصور خان و الکمالش را بسواری پالکی آسیه راهی گردید و تیر را استعداد علی خلف و ولی عهد خود را بنیابت در آن بخش گذاشته شنیدی
را که عمده ارکان دولتش بود با عاقبت و آبالیقی او معین نمود و خود بااحوال مرکز بفیض آباد رسید ذکر انتقال نمودن شجاع الدوله با دل پر از حسرت در مکمن بافیض
اصف الدوله معروف میرزا امانی بجانشین پدر و بنیاد دولت بیماری شجاع الدوله لو ناسور با استعداد باقیه منجر بماده سرطانی گشت هر چند اکثر اطبای حاذق
انگلیشه و اطبا زمان نیم در حد بشش در تدابیر و اصلاح مزاج و معالجه مرض کوشیده ثمری نداد هر چند موت بمقتضای ایه کریمه لا یستاخرون ساعة
و لا یستقدمون از اجل موعود بتقدیم و تاخیر متصور نیست اما چون ایزد تعالی حدوث هر امری را در دنیا بر سببی از اسباب گذاشته بعضی از آن جلی و برخی
خفی می باشند از جمله اسباب خفیه هم گاهی بعضی در نظر هوشیاران منتظر جلوه می گردد در خصوص مرگ شجاع الدوله آنچه بر فقیر محقق گشته سبب آن بیرون
او در گذشتن از دنیا با دل پر از حسرت بعد از آنکه اسباب اقتدار بسیار بهم رسانیده آرزومند اکثر مقاصد از جمله بود بعضی از اعمال قبیحه او دست سرکار
عمده داشت و صفات حمیده هم در ذات او مختتم و خلق کثیری از دولت او منتفع بود لیکن در دو کار در کمال زشتی از او سرزد و ایزد تعالی در انتقام آن
عملها او را با دل پر از حسرت در عین جوانی در زمان برخوردن از دولت دکام رانی محروم و مایوس ساخته بدار آخرت با هزاران حسرت بی هنگام گرداند یکی
خود بدعهدی با میر قاسم خان هر چند هر چه بسر او گذشت او هم مستحق آن بود لیکن شجاع الدوله را نمی بایست با کسی که بپناه او برود و بیری
او را آن کلام معهود را باضمان ابر دیده تو را او حضرت سید انبیا و عترت طاهره اش در حضرت عباس بن علی ابی طالب علیهم السلام مقرر و کمهر خود مختوم

نموده خاطر سال در خط هان ... و اهر بطمئن گردانده در حرف طلبیده دعای ظاهر باشی نباید دل بجز گرفتن ز رفقای اگر زنقای ملک بحرانس را با خود متفق ساخته

او را برمیسال مقید گردانده جمیع اموال او را از جواهر و اشرفی و انواع اجناس ضبط نموده بر گاهی بر آی او نگذارد و امیر مقصدری را با گدای محتاج برابر کرده

دودم گمان نمید در حق نطفه جواران مملکت محروسه که نشاید در باب دشمنان ... مضاعف شده بود ... کتیبه ... از ذخیره معاش ایشان محروم ... داراز قضی

دود مار انصار ضبط نمود و حلی کنیزی را الخ نبله در خانه ارایه عبرت ... لفافه های مشتوای ... بکار ... مستانه ... حیات را

بنو گاهی پیر نهد ... که ده سپس ... ازمنابع ... که موجب ... نتوانند شد بوده باشند اگر تنبیه

انجامه مسطور در ... که تحصیلی ... در خصوص ... داوری خود آن بود که در حقیقت مراتع کمال اخلاص منتو مرد جه سلاطین در حکام

ظل الله اند ... نشان ... را به نیکی ... انتها ... الهی کار ... انقطاع نکنند و لیکن خداوند بالا است

بعصیان در ... است ... در خصوص اتباع ... در ساختن ... خاطر ... شکستن بیوت

رعایا و بلدمان ... و اموال ایشان بر باد و تاراج

بیلداران و ارباب عمارت سرکار شجاع الدوله رفت و تعظیم ... بغراض ... هر صورت چون کار از امداد گذشت

و امید حیات منقطع گشت ... اراده ... هجرت از این سرا

ارتحال ... بطور ... مسموع شد که ... داده اصدی ننمود که جزع

و فزع نکرده باشد ... خلف حافظ رحمت ... نقل میکرد که ... بر باد داده ... از آن است

اگر ... ظاهر است ... استعمال ... ساخت که ... میگویند چنانچه

یوم العاشورا ... بعضی ... ختم ... محروطه حصار ... گمان ... هیچ کسی

... قبل از این ... سعید چون پدر ... الملک ... سرطان مرده بود ... مرض

... ایام ... بهمین مرض موروثی بقدر

... بهمین علت مبتلا گشته ... تجهیز و تکفین جنازه ... شایان رواج ... حاضر ساخته

مرزا علی خان ... محمد اسحق خان مرحوم که برادر ... جمیع ارکان ... عموم بلدمان و رعایا بیعت

جنازه ... گلاب ... جنازه ... سید ... مسند ... میرزا امانی را که بآصف الدوله موسوم است

بتمنای جانشینی پدر ... ارکان ... دیگر ... جلوس ... ایشان

مرده ... جنازه ... شتاب ... و ... بقصد تمام ... جنازه

برگردانید که بحضورش آرند ذکر جلوس نمودن میرزا امانی آصف الدوله بر مسند جانشینی پدر ... داشتن ... وکاری

272

و در هم شکستن دسته‌های فوج و برهم نمودن جمیع انتظامات عهد شجاع الدوله و رفتن میر مرتضی خان برادرزاده مصطفوی خان به شهر بنارس کل و بعضی از سفاهت‌های آن بزرگ دودمان

چون مجرمان صفت الدوله میرزا امانی لطیف بیگ علی خان به پاداش حساب رسیدند اول این مرد در اوان اعلام سرکاری در حضور عمال خواسته البصراوی را به تمامی راه بنا بر سبب نیز بار دیگر مبالغه تمام طلبیده است و در ضمن آنکه خواهی نخواهی باید آید دور از ادب مجبور گشتند دیگران احوال به مسئول مرضی خلف جانشین را فهمیده با مسند پیش آمد خودی طلب کرده نشستند و صفت الدوله بنا بر شوره گذاشته بعد تصحیح و تصمیم از گلیس دیگر از ارباب انگلیشیه را که در خدمت شجاع الدوله حاضر بود طلبیده گفت که در تک مشیت ایزدی جاری شد الحال امیر مسند جانشینی پدر باید نشید سرداران مرقوم مجلب را مناسب تر از این ادا نمودند و امر تابانی فرمود مبالغه را از حد گذرانده مبلغ خطیر در صورت پدر برخاسته نمود انتها دیده که پسر کلان شجاع الدوله از آن هم سن است و حسب الارث استحقاق جانشینی پدر دارد از ما چه مرد دیگر باید حال با منشود و دستار به سر اهل شیعه اعیان و ارکان خانه اش را احضار فرمودند لقا و اسباب نوبت خانه نیز حسب الطلب او از انتهای تابوت شجاع الدوله نقاره خانه رسید و اعیان و اشراف بلدرمان نیز حاضر آمدند و خلعت سعادت مسند که گویا از و مسند این نور بود به شادمانی تمام بر مسند ایالت جلوس نمود در آن تمام زنان که با جنازه بر سر مانده بود به الفراغ از دفن جسد و ماتم بود دیده که صدای نقاره شادمانی از در میرزا امانی بلند گردید و او بر مسند و ماتم مرد همگین گشته میر مرتضی خان برادر زاده مصطفوی خان را که میرسامان خانه او در عهد صاحب الکثیر بود و خلعت نیابت کل داده منصب هزاری صاحب نوبت و ماهی و مراتب نیز بخشیده خطاب مختار الدوله نیز از گردانید و رفقای پدر مثل ایرج خان و بسیاری از لشکر و غیرهم از متوسلان خویش را پس گردیده هر یکی را بقدر خود اقتدار داد ایرج خان به بهانه حصول اسناد از حضور رفته مبادی نفاق و اتحاد با نجف خان نهاده رخصت گرفته روانه شاه جهان آباد شد و میر مرتضی خان قدر عظیم رسم دیده سهل مدی اصل الدوله محمد کل افواج از فیض آباد به علت عدم مراجعت بابا در جنگ خود ببطرف لکهنو فرستاد که بیرون نشین از شهر با در جنگ خود انجام دادن زر رفقای خزانه پدر را فرستاد چرا که شجاع الدوله خزانه را انتها مرتب کرده و قبال واثبار از زن خود که در هنگام انعقاد مصالحه با انگلیسیان دیده بود به سبب آن او می سپرد و انواع کلمات ناخوش با پسر و مادر در میان آمده آخر برادن ترسید به لشکر فارغ خطی قبول نمود و صفت الدوله ظاهرا مبلغ پنجاه لک روپیه از مادر خود گرفته فارغ خطی داد اموال پدر او نشده داد چون میرزا امانی چند روز از آنکه از شوکت اختصاص داده در صحبت خود نشست و انتها به رفت حاضر و جوانان به دربار او می‌آوردند الحال که باختیار خود مطلق العنان گردید هر یکی از آن پیاده‌ها هفتصد در اخطار با مناصب و خدمات متعدده و رساله چندین صد سوار در بالکی ها چهار دار داده قدر بسیار رکمال شوکت بخشیده و یکی از آنها را حکومت به سواره داد اما گویا خود را تمام گردانید و یکی از کهاران بالکی خود را نیز در زمره همان مردم منسلک گردانید و را چه مهر اخطاب داده و جمیع متوسلان عمر از ایراج و ادانی نشستند بعد چندی به یک نوع رسیدن در آن نوبت گردید و پس از آن بطرف اله آباد که منتهای حدود ملک او در آن نیز بیدا است رفته در خیام به محل گشت بسیار نمود و در انجا برادر خود میر سعادت علی را همه پیشتر لشکر حسب طلب رست چون حاضر آمدند اول سیدی لشکر را مورد عنوات گردانیده غافل ساخت بعد صباحی چند که مردم متحیره او را هم با پل بطرف خود چند بود چندی از جماعه داران را مخفی اشاره نمود که سبب لشکر را گرفته بیارند ساعتی قبل از آن ازدحام مردم بر این ماجرا الهی با تیه بالتعص مخلصان اش

تحیر بود که چه کنند لیکن مردانه مردی سید میر بهادر علی سیدی ارجمندی یار بهمه دلیر و نیز فیض جسته مرد مردم و خروش دریای جان بیکران او بود سید پیش گفت

که من یار نمرده ام این دم را انجمن دلی میل در اسم دلاور قراولان خود را از این بیهاکه بیرون کن احتیاط دیگر را که اعتمادی بر آنها باید بسعادت سید بخود کرد از اینجا

تبدیل با حصار دارد بر دروازه با منجر کس سید دیگر را که با دشمنان کنگ برزده ام بعد از آن که نجف خان که از طرف ریاست باید برساند در اسپ سواری خود که تیار داشت

این را بر او سوار کرده خسیده کسی همراه داد و گفته بای دار گریز در توجه با صدران رسید و خبر این شیر سوی سی باگشت و او در عین شور بر قرار داده

مقصد گریخت میر بهادر علی استقبال مخالفان نموده در صحن خیمه این شیر با کمال دلاوری رسیده آنها را دید داد مردی و مردانگی داده تا دم آخر کوشید و با تفضیحت

ساعت نگداشت اکسی در جای خیمه جاصل گشته بر احوال او اطلاع یافته در حرصه او نصف راه رفته قریب ساحل مراد سید مجد زده دعوی بر پای نموده از حد آصف الدوله

سالها مبرا زرفت زردار بنجا میر بهادر علی سرت بنهاد نوشیده بسیار گزار خان خرامیده بعید از ان چه زبند گان این شیر خیر آنکه گشته انتری از ان امیری بسیار بادام

خورده یا نیست بسی آصف الدوله امیر اسعاد و علی را از علاقه اختیار کار ملک و صله که بر بر اموری مقرر کرده بود بار دارنده صوبه که را که او هم از عهد بر بر

بر آید با اسر کار قمار بود بر ان کار رنج ساخت و اقتدار مختار الدوله در نیابت بجای رسید که از آصف الدوله امی مینش نماند برادر کلان جو در را که نسید

محمد خان نام داشت خطاب اقتدار الدوله بهادر دهانیده نا بجی یاد داده گردانید و برادر دیگر را که منور خان بود خطاب الدوله بهادر دهانیده نیابت

صوبه الهاباد بخشید و هر یکی از مساکین صدقات خود را بر آتیه یاد داده اسبابی مساعده جمیع علمداران شتر چیم و حشم بسر کار شجاع الدوله و آصف الدوله را

هم کمابیش بر غنیمت بسلطانی بوسیل خود گردانیدند برادران وی تمام حصص و سپاه و دیوان و خصمی او را سبب امارت بهادر دستند که کسی را مجال نماند که با او دم زند

ذکر متعین شدن مستر مدلتن از کونسل کلکته برای حاضر آوردن در حضور آصف الدوله بطور زبان بر پرسش شجاع الدوله و معزول شدن در اندک زمان و متعین شدن مستر جان برسطو بجای او بنجی (?) احوالش جنرال کلورنگ و ظهور اکثر حوادث و فتن در ان دیار بنسبت حالی نیل (?) و هنار

بعد رحلت شجاع الدوله و مدفون شدن او در گلاب باغ فیض آباد گورنر هستنگ بهادر مستر مدلتن را برای آگاه فرمودن بر اوضاع و اعمال آصف الدوله

به ضابطه عهد بر پرسش متقرر کرده فرستاد در ایامی که مستر مدلتن گذشته بود جرنیل کلورنگ و کرنل منسن و مستر فرانسس از ولایت انگلستان بحکم پادشاه انگلستان

برای پیکار احوال گورنر هستنگ بهادر و جلادت جنگ جنب الامر ارباب کونسل لندن دار السلطنت انگلند و لاء نیابت فرقه انگلیسیان در سیدند و بشر مقاطعه خواهند

که ذکرش در مقدمه مفصل شد در ابتدا بر گورنر غالب آمده عمال انگلستیه هر جا که بود بر رفتن بحکم خواهش اصحاب کونسل بتصرف عالی الارکم گورنر عماد الدوله مستر

هستنگ بهادر برقرار گذشته عمال دست نشان گورنر مرقوم معزول شدند در همان ایام مستر مدلتن هم بعلت دست نشانی گورنر معزول شده بجای او بخواهش اصحاب کونسل

مرقومه و حمایت جرنیل کلورنگ مستر جان برستو متعین شد چون جران هوشیاری بود و آصف الدوله را مع عمله برای کار آورده او ایشان دانسته دست نصرف

بر امای وابند و بهادر زار گردید و تسلیم کارهای ممالک محروسه شجاع الدوله مرحوم جمله عقد امور و ختیار کارهای سرکار آصف الدوله که مختار الدوله

نایب مختار متقدر آصف الدوله و جمیع عمله و اتباع او تنهای تجرد بوده اند چنانچه کم جنبی که تقریم و زارت آمر با مستقر می شد و ذکر من ان الله لی آید مر

را برای الحسین شش بیده نمود مردی برنظر آمد که او ضاع انها شایان نیست در نوع انسانی بیشتر از انها خراشیده بود دلی شاید یکلف بهای خسید بود

بهایمی چند بوده اند بصورت انسان گویا در شان ایشانست اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا القصه مستر جان برستو مختار الدوله را بعضی کلمات خوش آیند که امید حمایت
در منجاور عظیمه ازان مستشمام بودن نموده گفته بر این صراحت آورد که ملک بنارس وغیره علاقه راجه بلونت سنگه که ابواب جمع ملکی و به قسط بیست و شش لک روپیه مداخل داشت
به کمپنی بهادران انگریز حواله نمایند سخنان بفروغ خوش شده مستعد گردید آصف الدوله را که کاری با ملک داران نیست زبانی مستر جان برستو سخنان هم را گفته
با سند رضا راضی ساخت دیگر با اهل اشناد عطای ملک به کمپنی تو نسته گردد هرگز هنگام هر کسی ملکی مثل بنارس ضمیمه ممالک انگریزی کمپنی گردید خوشنود گشت اما
ازین جهت که مقصود تا بنارس برآمدن شجاع الدوله آمد و ملک بلونت ظاهرا با نواع تدبیرات شجاع الدوله در تصرف آورد و شجاع الدوله دیر دلی بیرون آورده بنارس
وغیره ملک بلونت را نزد و جان برستو که با رتبه گورنر حاکم قطره از دریا دارد باین سهولت داخل ملک مذکور را گرفته ضمیمه ملک کمپنی گردانید و بحضور سرداران
انگلستان ایلچی و ارباب کونسل ولایت نام عظمی بهم رسانیدند که مگر رشد و چنیدان خرسندش نباید و مختار الدوله نادان با وجود چنین تواضع نمایان برای استقلال
و حمایت خود هیچگونه عهد و پیمان از ارباب کونسل کلکته گرفت اگر مقصود است در چنین رعایت عظیمه بنای کارهای خود را از حضور کمپنی و ارباب کونسل ولایت انگلستان استحکام
بسیار دو کسی احتمال آن نمی شد که از طرف درگاه تندی نماید تا کشتن وی چه رسد و اگر احیانا کسی دست میشد در انتقام و مکافات قتل او قیامتی بر پا میشد ارباب انگلستان
از اولاد شجاع الدوله مستقل گشته با ولد مختار الدوله هم رسید لیکن چون دوراندیشی ملکی مقتضی استیصال اهالی این دیار است هرکه ایشان را مردم است رب النوع ایشان
منسوب دانسته بنگاه تجربه کاران روزگار بهایت دانا و هوشیار تر بمعامله کسی داده هر کاری که نباید میکنند و انچه باید لعدم اسنح از آن دور تر میروند القصه
بنارس با توابع و لواحقش از ممالک محروسه شجاع الدوله منتزع گردیده ضمیمه بنگاله عظیم آباد گردید و در معاملات مالی و ملکی صورت داده والی آنجا در جمع کرده و گوت
دانا او وغیره ملک روهیله بیرلی رضا و اطلاع مستر جان برستو هیچ امری مضایقه نیافت و آصف الدوله از سرکار فارغ البالی در شان خود مالک بلند پایه
بنارس الا مستبد گفتن اغماض ... که مستر جان برستو برادر من و مالک و مختار کار است انچه میفرماید همه اطاعت میکنند در افواج هم سرداران
لبرصه ... آزرده و نامطمئن بوده ... اخراجات بیهوده خود دیده و بفایده میشمردند در باطن قاصد استیصال ایشان که فی الحقیقه
خود را بی پر و بال ساختن بود گشته درین داعیه کوشش گرفت **ذکر جنگانیدن آصف الدوله مختار الدوله با نجیب پلتن و مستاصل شدن فوج مذکور**
بتقدیر امر کن شجاع الدوله مغفور چار پنج هزار کس نجیب مغل شاه جهان آباد و اطراف و جوانب را جمع نموده فی الواقع پرده روپیه مواجب مقرر گردانید
و سید احمد نامی را برابر باست آنها معین نموده در تربیت آنها ضابطه پلتن های انگلستان اهتمام فرمود هرچند بندوقهای ایشان فتیله دار بود
اما در شلک چابکی و چالاکی برابر تیلنگیها داشت یکه جبران ... درین جماعه نجبا بوده اند و پاس خاطر و اعانت ایشان زیاده از دیگران می شد آصف الدوله
کار ... در کار بر انداختن ایشان بی پر و بال ساختن خود بود ایشان را که از طرف کالپی متعین بوده اند طلبید چون رسیدند دور تر از لشکر خود
او با قامت نمودن فرمود که توپها را داخل توپخانه نمایند ایشان بعضی از آن اضرار داخل توپخانه نموده یکقبضه بندوق تا نزد خود داشتند برای سبب ... آن هم سر در
ضرب ... بندوقها هم حکم نمود ایشان دانستند که اراده نه دادن طلب و تنخواه ... دل آزرده و متفرقه آن جماعه منتظر در حواله ... هرگاه چنین حکم می شود
وجه ... هره ما که در سرکار است عنایت شود تا بندوق و توپها داخل کارخانه و خالصه ماکرده آید بر استفته مختار الدوله فرمان داد که ایشان سرپای ما هستند

به ما دیگر گونه پیمان نشان باید برداشت و بعد از خواست که مدارمان سرکار را اندر وجه در همه خود می‌خواهند دیگر عرض نیست گفت اگر شما بر نشان ایشان نمی‌روید
ناچار من می‌بردم او در دیده برگاه خود قاصد شود و من استنکاف تمام در عالم گزارش نامناسب و موجب کمال از رنگی و برهم فهمیدن خواهد بود القصه در اطاعت فرمان
نموده القصه در اطاعت ایشان نموده با نوع ملازم خود و متعینه سرکار سوار شده به تعاقب ایشان شتافت انتها ناچار با آنکه میر احمد مرده و سردار نمانده بماند شنیده تمام صعوبت
از شهر جنگیدند و کار بجایی رسیده بود که اگر اندک اعانتی از جای با نهایت تشبیه مختار الدوله را از پیش رو بردارند لیکن چون از هجوم لطف مختار الدوله
بسیار بود و سامان بی‌پایان همراه داشت بعد زد و خورد لایق و معقول مجروح شدن یاران موافق که جماعه کثیری از رفقین رهگرای عدم گشتند
شنر زده تقلیلی چون مجروح و مایوس از ظفر باقی ماند بعد از زمان بر یکی راه شهر از پیش گرفته بطرفی گریزند خلقی بسیار از طرفین که همه ملازم آصف الدوله
زور بازو و نیش بودند مایوس در تباه گردیده از این شادمان و خوشنود گشت اکثر از ملازمان خصوص تخصیص خواجه سرایان که شجاع الدوله به تتبع انواع
انگلیسیه انبار اجزایی قرار داده همراه هر یکی سیصد پلتن و چندین فیر توپ و اسباب سامان آن بقدر و تحسین نموده بود با حوال خواسته زاده بلند
اقبال ایشان برده خیالی چند در دل خود می‌پرستیدند از جمله بسنت خان خواجه سرا که بسیار معتمد علیه شجاع الدوله و وفق المقیمه حالی از جرأتی نمود به مختار الدوله
دشمنی بهم رسیده خواجه سرا باطاعت او در قرار داشتی آورده لهذا اکثر ناچاقیها با همدگر روی داده بود بوسایل و وسایط القصه روی یافت در ضمن یک نوبت کید در تنها فرود
از حد این ترش تجاوز نمود آصف الدوله نیز در باطن از مختار الدوله به سبب استبداد در خودداری او و اتفاق با سرجان برستو آزرده گشته در فکر برانداختن
او می‌بود بسنت خواجه سرا مذکور که بجز این شعور بود در اراده آصف الدوله پی برده خواست که بطوری قابو یافته کار مختار الدوله را با تمام رسانیده فی الجمله
رضای آصف الدوله در خصوص حاصل نموده باطناً با میرزا سعادت علی هم سازشی کرد که هرگاه من مختار الدوله را تمام کنم شما علی الفور با خبر کسی که
دار به سوار شده حاضر آمدید من او را کشته بحضور آصف الدوله خواهم آورد در همان گرمی کار او هم با تمام رسانیده شما را بر وساده ایالت خواهم نشانید

ذکر انجام یافتن ایام عمر در دولت مختار الدوله و بسنت خواجه سرا از بی هم و بر فرستادن میرزا سعادت علی در صدد کشف حال خواجه سالم

چون منشوره‌های مرقوم القصه تصمیم یافت بسنت خواجه سرا از سر تو حیله و تزویر بنای آشتی با گذاشته و عهود و مواثیق کاذبه که در آن دیار
رواج دارد در میان آورده مختار الدوله نموده معهود داشته که اول روز نشر لف او آورده هر دو به نیت طعام تا به آتش حرزند وا داشت تمام از زردی
بلیهر و نسب همانجا بگذرانند اکثر سبب دولت خانه خود معاود شاید چون مرگ او رسیده او نا حالش متقضی گشته بود قبول نمود در روز موعود که
با یاران زند کابیش بود به برابر آمده دار آصف الدوله رخصت گرفته تا قصد خانه بسنت گردیده بسنت تا آن زمان بعض مخلصان خود را که از آن جمله عجز دو همراه
زاده بر تبدیل سه برادران عمه زاده میر الهی پسران میر باقر بودند یکی را دهلی و دیگری لطف علی نام داشت برا زاده خود آگاهی داده بقتل مختار الدوله
برانگیخت چون مختار الدوله به کر و فر امارت به در خانه بسنت رسید بسنت تا سر دروازه استقبال نموده بکمال تواضع و فروتنی از سوار فرود آورد
بجای بیگه برای او مسندی گسترده بود بنشانید او آورده تشیه چون موسم زمستان بود در لشکر ارباب استطاعت در مساکن خود زمین را کنده ته خانها
ساخته بودند بسنت هم ته خانه به تکلف در جای خود آراسته گویا برای همین کار مهیا داشت چون آفتاب بلند شد مختار الدوله را تکلیف نمود

تکلیف نمود که در ته خانه باید نشست او باقتضای بدبیری در آنجا رفت نشست لیکن بعرض رسانید که رخصت دربار را برکنده بارآرم و ولی تکلیف نپسندید زیرا که مرغوب اساس راهم
حاضر ساخته اقدام اخراج او کرد بعد ازان آوردند بعضی اراذل باین مختار الدوله بحضور تقریر میگفت که در شراب سمی قتال آمیخته داده بودند اگر نمی‌کشتند باز هم مختار الدوله
میمرد خلاصه چون در بیت الضیف و رگ بست مختار الدوله بسبب اشتغال انهم رخصت کرده به بهانه ضرورت بخارج مستعد گردید چون از هم الفاظ کسی نماند و حضار میگساران
هم جا بجا آرام گرفتند میرزا علی و برادر میرزا با دو کس دیگر بعجله تمام در ته خانه درآمده بزخم تیغ پی در پی مختار را ریزه ریزه کردند و بعضی از خدام او که حاضر بودند از
خوف جان گریخته خبر به خیمه‌اش بردند و بست خواجه سرا فوج خود را به توپها تیار کرده با دو دسته کمپنی تیار و مستعد بحضور آصف الدوله آمد مستر ... الواب
کمپنی هفتاد ... بفاصله از خیمه آصف الدوله توقف نمود و از آنجا تنها که دانسته که بحضور دو اهم در این جبکه با سلاح و با براق شمشیر کشیده آمده در مبارک گفتار
بعید رسانید که دشمن ولینعمت را حسب الامر کشتیم آصف الدوله بر جان خود ترسیده گفت شمشیر کشیده چرا آمده‌اید اگر اراده من دارید گفت چه مجال که دائمه نمک
حرامی در بسته باشم گفت شمشیر دور کن آن اجل رسیده شمشیر دور انداخت چون بی شمشیر شد آصف الدوله مردم حاضر را اشاره نمود تا به کشتند حسب الامر هم
همان نفس سر از تن جدا ... مختار الدوله گراست عمو یا خالوی او که میرزای کلان شهرت داشت و اکثر در حضور آصف الدوله می‌بود به کشتن نسبت
در رسید و او را مقتول دیده متحیر گشته به آیت غضب ابروی خود درهم کشیده گفت اگر کسی متعرض من باشد او هم با کسی بعرض نسبت آصف الدوله خود
رسید گفت ببر قرآن که کسی را با تو کاری نیست و با بانگ بلند گفت که اگر او و برادر کسی با او متعرض نشود او هم مستعد شمرده در رفت چون جرات
در دست کسی با او نبود تحت میرزا سعادت علی بمجرد استماع کشته شدن مختار الدوله خود در سلاح و یراق آراسته بر اسب خود سوار گشته تا به خیمه گنگ بنان
که سالاران عمده لشکر بوده آمد رسیده تمام شدن نسبت خواجه سرا شنید چون تاب سیاست برآمده بر بام درگه تماشا شده بود دست با چه گر دید که
چه کند به مقصد رساختن میرزا را امانی آصف الدوله داشت نه یاری ماندن ناچار از آن استمداد نمود که اگر رفاقت کنی برادر را بر دست کار ایشان
می‌بریم و ترا در بلند مکان در جه علی خواجه بود گفت این چرا نیافت چون میرزا سعادت علی از قضای گ ایشان مایوس گردید به اسب جلد گامی در
اثنای راه سوار چی خود را که به سی حیل کرده فیلبان ... در نهایت تیک رفتار بود تیار کرده میرزا سعادت علی براو سوار شده با تعجیل حسین
خان که اتالیق ترکی و معلمش بود و مستعد هیچ کس از رفقا در نیست و بدر گرامی مست سالگی از حدود آصف الدوله گذشته در حدود میرزا نجف خان رسید ذوالفقار
الدوله نجف خان بمجرد شنیده بقدم بسیار رعنیدی استقبال نموده ملاقات نمود و باحترام و عزت آورده در خانه خود جای داد و محالات ضبط برای
معاش او مقرر کرده چند هزار سوار داده برفاقت او ملازم گردانید تا آنکه در گذشت ولیکن با نهایت بارادت برخی در نشسته آمدن میرزا سعادت علی
را بخانه خود کمر میخواست اگر خود رفته در نهایت فروتنی و تواضع سلوک مینمود و اگر احیانا میرزا برای عرض تو بخانه‌اش میرفت تا سر در دار استقبال
نموده آورده بر مسند خود می‌نشانید و خود با دب بیرون تر می‌نشست ذکر مقهور گشتن محبوب علیخان خواجه سرا که از طرف شجاع الدوله حاکم گره
دانا بود به دست کپتان انگلیسی حسب الامر آصف الدوله مهجور از عقل و شعور سرداران عهد شجاع الدوله بملاحظه این حرکات و اوضاع خاطرنشان از
دهر یک بدگمان گشته چاره خود جستن آغاز نهادند چون در هندوستان الحال نوکری نمانده و سرداران مقصدی هم ... صاحب عسکر و جرات

دسپاهی در سه سال بهمت شده ز نظری از قطار رسیده است با چابکی نشانات میکوشیدند از الجمله محمد علیخان خواجه سرای که اندکی پایه جرأت و غیرت دارد بود با آنها
اطراف راضیان را ده خود حیران بود چه که صحبت کند اما فوج و سپاهیان همراه داشت مع سوار و پیاده های برق انداز حقیقی جمعیت دوازده هزار کس با او بود در اطراف
کوره اناوا که بحیره دیاکار نسبت اتصال دارد حسب الامر شجاع الدوله بگروهی امارت در کمال سطوت و اقتدار میگذرانیدند آصف الدوله را استیصال افواج او همه
او هم در خاطر گذشته داعیه آن نمود که او بطرفی بدر رفتن تعاقب مضمحل گردد و با معدودی در حضور آمده حاضر باشند او نیز باین اراده برده بنحوی است که اگر
آصف الدوله اراده خود اظهار کند از مان نیابت چاپ تنگ که حرامی بر خود گوارا نموده نزد ذوالفقار الدوله نجف خان بهادر ملتجی گردد آصف الدوله باین حال هیچ
مشوره امور مذکوره نموده نوعی از ارباب انگلیسیه به سرداری کپتانی چند با این کار متعین نموده مخفی از اغیار روانه نمود و سبب برگشتن افواج بلندر خود
از سیح و بن اینکه چون تابلس درست و روز و شب بخشی با مصاحبان خود بود و هر امری که غیر بازی طفلانه مثل تفنگ برانی و مرغ جنگانی و غیره بود انتقال
ذلک باین نهایت لغو و تیر است بنحوی که ساعتی بلکه آنی رجوع بکارهای ریاست سرداری نماید و ملک داری و سپهداری چاره نداشته دلتنگ از استعجال
با مور عظیمه دیگر ملیه و سعت لعبد ارکان کارگزار هوشیار و استماع حرف و سوال انتها و ملاقات و صحبت با هر یکی از ملازمان تسلیه دلجوئی انتهاء آصف الدوله
با این نوع مکاره و آلام بنابر ریاست است اما تحمل امور مذکوره برای او اگر چه آنی باشد نهایت دشوار در احمله متعذر است بلکه از محال و انگلیسیان را خیال
میداند که در خود مثل من سرداری آزار محتشم دانسته راضی باشد و ضرر من نگرانه خواهند بود بهتر آنکه زمام ملکداری بدست ایشان سپرده ربع العمل
بسر برم و اصحاب انگلیسیه که نهایت تطبن و هوشیارند فی الحقیقه در خود چنین کسی را الطیفه غیبی دانسته غنیمت شمرده دلجوئی و نخوت با خویش کرده او را
منصحاب او مطلق العنان داشته اند و کاری با او و اتباع عزیز او ندارند بلکه القدر که او و مصاحبان مرغوب او را باید مهیا داشته راضی و خوشنود داشته سپارند
دیگر کل معاملات مالیه و ملکی و انتظامش متعلق افواج و ارتکاب اسباب حرب در قبضه اختیار خود داشته در سپرده نام او مالک ملک و فوج و خزانه این و
جمیع کارخانجات و اسباب و آلات حرب و خزانه اند حسن اتفاق آنکه طرفین همدیگر را مغتنم میشمارند اما خانه شجاع الدوله که یادگار امرای عظام در این
ایام قایم مقام سلاطین تیموریه خانه نشینه لکوک مردم عمده و عمده زادهای این ملک وسیله بوده مسکن رعایا در تحصیل ارزال و پراج که بعضا حسنت
آصف الدوله دارند مانده اثری از آن بزرگوارات بلکه از خویشان شجاع الدوله و صفدر جنگ و برهان الملک پیدا نیست بلکه بسبب سی هزار سوار و اجرار
و بنجاه و هشت هزار پیاده برق انداز جابک دست و هزاران عمده های با نام و نشان که بوده اند و تجار و صناعان هر پیشه در کمال رفاهیت و سوار آسوده بسر می بردند
لشکر او همه ی با سوار دار السلطنت شاه جهان آباد و معموری آن در است الحال مثل ده ویران و مفلوکی چند در شهر یا این تبت ده اند و معدودی که رفاه و جاه
دارند پیاده های یکسره چیده اند که در عرض این زمان لو اکی دو صد سه سر مایه فخر و افتخار ایشان بود با قبلها تان و لشکرهای انتها و کمانها و النقار فاتحه و ا
یا اولی الابصار القصه کپتانان مذکور با چند رجلتین بهانه رفتن اطراف دیگر مثل سادران که از آن راه گذرند متصل معسکر محمد علیخان رسیدا
قاصد ملاقات با او شدند او نیز مضایقه نکرده ملاقات نمود با آنها گرد بر در بار دیر تعجیل او آورده معلوم نیست به تقریب بنای ارده دبا آدمی که او رسیده اند
چون محمد علیخان داخل دار الحکومه گردید گذشت و فوج و توپخانه را ببر دان خشم در معسکر گذاشته به بسه چاپر رود گیتاهان فوج خود را خبر نشیب از کمال

در کمال انتظار آراسته توپهای انضباطیه جنگ درست کرده از جایکه آن لشکر داشتند کوچیده اول صبح صادق بر سر معسکر محبوب علیخان رسیده مردم آنجا که
خبر از جای دیگر نداشتند کسی برای تقاضای حاجت رفته و کسی در خواب غفلت خفته مگر معدودی از تلنگه‌های سپاهی که عبارت از پاسبانان بیدار و هشیار
اند بجای خود ایستاده بودند به ضابطه که دارند شلیک از رحمت نمودند افواج انگلیسیه اطاعت نکرده متصل به یک شلیک رسیده پیشانی در تعریض اسپ داران در میان
معسکر آمده گفت که ما بطرفی میرویم از میان لشکر راه آنجا غیر از این نسبت خواهیم گذشت مردم لشکر ممانعت نمودند اینها نشنیده پیشتر آمده پیش آمدند مردم لشکر
محبوب علیخان که تیار نبودند بیک شلیک صاعقه بسیار مجروح و بیماندگان سوی شکسته راه گریز پیش گرفتند و توپ و شتر و اسباب آن به ضبط سرکار در آمد
و اسباب بسیار این لشکر به یغما رفت محبوب علیخان انتقام نشنیده بکار خود درماند چون عضد الملک عهد و پیمانی شده بود بعضی از سرداران
مذکور بر تحصیل رفته همه اسباب خود بخدمت آصف الدوله رسیدند که همین صورت حال است لیکن رسیدن شمول عواطف نموده وجهی برای او معین شد و الطاف علیخان
خواجه سرای که او هم باصطلاح کمیدان بیک برگزیده بود که عمارات را چاره نمایند در دست همراه داشت مشاهده این حالت قاصد سرکار
خود گشته راهی برای پدر شدن بعیت چون بمیان مشهور بود که فوجی از سرکار شجاع الدوله در حضور پادشاه یافت و شخصی برای این کار بحوت رسید از همین
راه تنبیه شمرده کار بسیار نیها مردم داده تشیبای آنجا گرفت و محصور پادشاه رفته با میرزا نجف خان ذوالفقار الدوله و دیگر اعیان آنجا ساخته الی آمدن کرد
نزد وی محرمی از آنجا دوازدهم است بسپردن در آنجا متحسم مسدابتر و سهداران ایام برادران مختار الدوله که در کمال اقتدار بود به سبب هیچ کار گرفتار و مصدر
امری دیگر نگردند مقید شدند و اموال و اسباب اینها همه اموال مختار الدوله به ضبط سرکار در آمد برادران او همه محبس بلا رفتند با انواع افتادند
مبتلا بوده آخر الامر رستگاری یافتند برادر پسر مختار الدوله و دختر او در زنش که ارتقی اعتمام او بود جاگیر یک لک روپیه سالیانه تقرر یافت محمد جان
رسیده منحرفخان اسیردام بلا بودند که تغییر به سبب تقدیر وارد لکهنو گردید در آن ایام آصف الدوله موکل انتباع و دستر خان بیرون در تذکره اصحاب انگلیسیه
همه در آنجا اقامت داشتند غیر از نواب بیگم زن وزیر الممالک صفدر جنگ بنت برهان الملک مادر شجاع الدوله و بهو بیگم زن شجاع الدوله دختر موتمن الدوله
محمد اسحق خان بهادر که ثابت بنا بر عدم موافقت با پسر نبیره و لعنت او نش فیض آباد در دیوت آنجا که ساخته و اراستهٔ شجاع الدوله اند از اتهمام تخصیص در مساکن
خود اقامت داشتند ذکر ورود مسعود این اوراق در بلده لکهنو و فیض آباد بحسب اتفاق مخفی نماند که تولد فقیر و مسکن آبا و اجداد پدری و مادری دار الخلافه
شاه جهان آباد است اجداد پدری این بیمقدار سادات بنی حسن از اولاد ابراهیم ملقب به طباطبا اند و ابن ابراهیم از اجله سادات کرام و در علم و عزت
ظاهره است یکی از اجداد فقیر بعد انتقال از مدینه طیبه در مشهد مقدس رضوی علی مشرفه السلام سکنی اختیار نمود از آن باز متوطن آنجا بوده اند یکی هم
از آن سکان ملایک نشان وارد هندوستان گردیده در دهلی و پیر در شاه جهان آباد توطن ورزید و اجداد مادری فقیر سادات موسوی اولاد
امام زاده عالی مقدار سید احمد بن موسی بن جعفر علیه السلام مشهور به حضرت شاه چراغ و متوطن دار الملک شیراز اند و مرقد فایض الانوار آن قدر
شیراز نهایت معروف و مطاف حاجتمندان روزی است و از اضعاف قبلی است و کرامت بسیار و خرق عادت بی شمار از آن آستان ملایک پاسبان به
کرات و مرات بر اهل ظهور پیوسته و می باید چنانچه نوربار آن آن رواق بین الآفاق از نهایت استهار از اعادات بی نیاز است چه

ما در ری تعمیر سید زین العابدین عم زاده مهابت جنگ بود لیکن بعد انتقال آن مرحوم والده او یعنی جده ما در فقیر عمه مهابت جنگ حسب الوصیه مرحوم مرقوم مجلبت در تصدی

والده فقیر نموده از این کار الفراغ حاصل نمود چون سید مرحوم مذکور از کیش شاه اعظم شاه ترک نوکری نموده ما در المحبوبه منزوی بود لیکن بعد تصدی والده

تا شش سال دیگر بدین صورت گذشت در ضمن این فقیر در سال چهل و پنج از مایه دوازدهم هجری در بلده شاه جهان آباد رو به دار الخلافه آورد و سال دیگر برادر دوم فقیر سید علی نقی

تیر با بوده هشتصد و [illegible] در سال پنجم از عمر سبک فرام در مراد در نوزده سالگی که عمر [illegible] حیدره الله جمیع اولاد خود را همراه گرفته و

خانه ملکی را [illegible] از شاه جهان آباد دیر آمده خود را در عظیم آباد که مهابت جنگ به رفاقت شجاع الدوله ناظم صوبه مذکور بود آنجا اقامت داشت رسانیده

اولاد پسر خود را به دست برادر زاده خود مهابت جنگ سپرد لیکن چند روز مهابت جنگ یاوری [illegible] الطاف صحیح به عظیم آباد یافت و والد مرحوم ترقی یافت

او در بلده مذکور رسیده توطن گزید از آن زمان الی الآن که سال نود و پنجم از مایه دوازدهم است در آن مکان [illegible] بکام و آرام [illegible] گذرانیده

یعنی که محال [illegible] مسلوک و التماس [illegible] که در ظل [illegible] سید [illegible] مهابت جنگ [illegible] تصرف اوقات در گذشت و در [illegible]

در شصتم از مایه دوازدهم [illegible] تقریر [illegible] سامان [illegible] که [illegible] آن بنده از [illegible] بود و از [illegible] و [illegible] جابره [illegible]

نگاه [illegible] اسباب [illegible] همراه [illegible] رسیده [illegible] از مهابت جنگ [illegible] برآمد از [illegible]

حصول [illegible] نظامت [illegible] در [illegible] حاصل التماس که [illegible] تمام بود و در [illegible] ادای

فرصت [illegible] مهاجرین شد و در این [illegible] و تحصیل وجوه آن [illegible] قلیل باشد [illegible] با آنکه [illegible] عالیقدر [illegible]

امیر الدوله جرنیل [illegible] در [illegible] جنگ که در زمره انگلیسیان [illegible] در نوع [illegible] در این جزو زمان [illegible] فقیر [illegible] جمیع [illegible] بلکه کل [illegible]

دیگری معلوم و مشهور [illegible] قلعه داری [illegible] که از قلاع [illegible] مشهور [illegible] متصل [illegible] بر لب دریای گنگ واقع است [illegible] عظیم آباد رسید چون

فقیر از سابق رابطه [illegible] آشنایی داشت [illegible] احوال فقیر [illegible] شنیده [illegible] چون در این حال کاری [illegible]

همراه من [illegible] باتفاق [illegible] خود [illegible] تکلیف آن [illegible] الطاف [illegible] شمرده [illegible]

گر [illegible] رسیده مراحل [illegible] فقیر را در کار [illegible] ساخته [illegible] حال [illegible]

تا زندگی [illegible] اقامت [illegible] اهل و عیال [illegible] کار [illegible] خاص [illegible] عظیم آباد [illegible]

زراد [illegible] عیال [illegible] اطفال [illegible] احتیاج [illegible] که [illegible] در کار

باشد [illegible] این حال کمال [illegible] اوقات [illegible] فقیر را [illegible] که مراحل [illegible]

[illegible] آصف الدوله که [illegible] انگلیسیه [illegible] سردار [illegible] آن [illegible]

مذکور باشد [illegible] انگلیسیان [illegible] آصف الدوله برین کار معین شود جرنیل مذکور را که در آن وقت [illegible]

که اگر این کار بنام او [illegible] مناسب است و خالی از فایده [illegible] خواهد بود لیکن چون [illegible] این کار [illegible]

276

لائق نمیدانست با فقیر در تخصیص استشاره نموده گفت که خطاب بارش تقریر نام انگلیسی که او با شما آشنا باشد نوشته باید داد تا بنده بتقریب تحصیل کارهای خود در انجا رود و بوساطت انگلیسی مکتوب الیه با استر پشتو ملاقات نموده لقد شیاین امر با حسن وجوه نماید در حیرت است شما نماید باشد که حسب خواهش سامی امیر بسند بیقه بتقریر امر حصص نموده فقیر اهل و عیال را از رفقا را همانجا که اشنا باشد بعد وی ازیمراهان از قصبه چیاره کو چیده عازم فیض آباد و لکهنو گردید چون بلده جونپور در راه واقعه است عبور فقیر به بلده مذکور اتفاق افتاد و صیت فضایل در بزرگوار گرامی حضرت بی السید السری البری عما لیس الحری مولانا محمد العسکری اوج الله روحه از مدتها سامعه افروز این لیالی گشت سعادت ایشی دریافت در قصبه چیاره بتلمیذ شدیدان شیر سعید مولوی ظفر علی ابره الله تعالی بلطفه الخفی والجلی تقریبی وارد و فقیر در صدد استسعاد بود محامدان آن بزرگ والا دودمان از زبان او بسط بیان شنیده آرزومند ملاقات آن صاحب مقامات و سعادت گردید بتجدید ملاقات سعید در دو ساعت کامل الرفت حضور او رفت گردیده و حسن بیانش را که مجملی از تفصیل فضایل او بود بگوش خود شنیده مراتب زیاده تر از انچه شنیده بود دید چون ذکرش درین کتاب بطریق تبرک واجب بود دفعه چند از احوال آن مجسمه خصال بر بیان قلم داده بعد ازین شرح احوال این ستمرسعادت خواهد نمود ذکر

مجملی از اوصاف عنوان صحیفه خوش گوهری دیباچه کتاب پاک نسبی و رات بنی محمود فضل و دانش وری مولانا محمد عسکری روح الله روحه واوصل الینا فتوحه

از سادات کرام و اعیان ذوی الاحترام شهر جونپور است

بود دران سید ستوده خصال / راسخ العلم متقن الافعال

کرده از علم خویش انتخاب / در اشارات او شفا دیدم

منطقش راز دار علم و حکم / یه علی الحکمش از ادراک لباب

طلعت او مطالع انوار / منجلی از و غوامض اسرار

درجا مع انواع علوم و اصناف فنون وحید اعصار و در حسن بیان و طلاقت لسان فرید ادوار مدت العمر بافاده و افاضه علوم اشتغال داشت و به قلیلی از وجه معاش قناعت ورزیده همت بر افاده طلبه میگماشت و هر چند که تحصیل اکثری از کتب متداوله بطوریکه معمول و متعارف بین الناس است نکرده اما بذکاء طبیعت و صفای ذهن و شدت غور در علوم و فهم مطالب باستعداد ادراک معنی لفظیه نمود آری هیأت ترکیب مطالعه کتب نموده در تتبع فنون معقول و منقول و فروع و اصول تحری تمام و تدقیق مالا کلام بهم رسانیده معضلات و مشکلات هر فن را به تحریر بر صحیفه تقریر میگماشت که اشکیک هیچ متشکک را دران مدخلیتی نمیگذاشت طلبه علوم و ارباب استعداد از هر دیار دور و نزدیک بخدمتش رسیده استفاده میکردند حافظ

نگارین که بمکتب نرفت و خط ننوشت / بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

از علوم رسمی در گذشته تقلید وار بانهاد عادی رسم تبرد و شیوه انس بتحرد شیخی در وبیت گشته خود سلکی بود ذهن خود در مسند حافظ

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود / ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

استحالتش شد لیس که تهمتی تشتغال طالع آغشته غرین وسیله سنتر حال طلبه است حسبالله فقط امور شد بیش نگردد و بس شیخ بهائی

حدیث علم رسمی در خرابات / برای دفع حرج یشته است طور

آن یگانه با اطوار فضلای این زمانه مانا نبود . . . لاحد

دل من از همه خوبان ترا گرفتار است / خراب طرز توام ورنه حسن بسیار است اظهار

فضایل از حیاد دلپیچ الکاست و هر که با مصحت گوی نکرد دیدی زاغیه بیرات ای است

حسن علیا در ابر قلع نسیان زدن / رشته‌ی اعمال را الزوج و قلم درد است با

فضول نا آشنا وار سمعت و ربالیسی تبرا گاهی بزبانش عیب کسی یا منقصتی چه صراحت و چه بطریق ایماء و کنایه نرفته واکسی در حضورش باین قسم سخن آغاز کردی از صحبت خلقی که دارد نسبت و بتصریح تشنیع کردی بل بوسیله براداران امری مرسی دیگر سوق سخنی نمی خاقانی

خرمن ضلو چو مشک چینی از حلم بر

روزی حکایتی که منسوب به حسن تقریر او شنیده می‌شود که در ایام صحبت صاحب‌زادهٔ عرب میان انگلیس که از اعاظم مرشدین و فضلای سنی حنفی مذهبی از علما

وقت خود بود در دین متعصب و در مناظره دستی تمام داشت اما بنابر اینکه به بلیه تقلید در تعصب بود دراه طالب را به مطالعه خاص بود و ازان راسخ به اعتقاد

بر سر زیاده از اندازه روزی درباره این رسته بودیم درکتاب فواتح میر حسن میبدی علیه الرحمه در دست داشتم و جواب شیخ بن خاطرنشان بود مرا

بی‌طلب خود گفتند که بیایید با شما مناظره کنیم تا معلوم شود که مذهب سنی حق است یا مذهب شیعه از آنجا که ایشان در علم و فضل و هم در سن و سال از من

فزون‌تر بود به کمال ادب عرض کردم که مرا چه یارا که با شما مقابله نمایم و از راه مناظره پیش آیم باز همان سخن را تکرار کردند هر چند معذرت خواستم باز همان توقع

کردند و مبالغه و ابرام از حد بردند لاعلاج شده گفتم هر چند امثال ما را یارای مناظره کردن با امثال شما نیست لیکن بنابر اطاعت از باب جار و بس سخن گویم

که انبات حقیقت مذهب الفریقین از آیات کلام الهی و احادیث حضرت رسالت پناه است که ادله احتمال دو وجه است و تاویل احتمال وضع و احتمال تو و اویل دارد

خالی از صحو نیست تشیع دیدار آستن و تشیع این است که افضل الناس بعد نبی ابوبکر بن ابی قحافه یا علی بن ابی طالب علی و فضل را لابد است از ثبات الفضیلت

از اول سخن در باب افضل کنیم یا بعلم از آیات الهیه و احادیث نبویه با نصیبی که افضل باشد انکار او نباید اگر در پس سوال میکنم که در عالم بسیار چیزها

است از صفات و عادات و صناعات مختلفه بیشمار هست و شرافت کدام یکی از آنهاست که باب افضل و اشرف نوع اول بود بعد از تامل اندک در جواب گفتند که صفت

علم اشرف از همه است و افضل و اشرف اینست گفتم در واقع چنان است که صفت علم افضل و بهترین صفات است و کسی انکار آن نمی‌تواند کرد اما علوم هم مختلف است

و بسبب معلومات و موضوعات متفاوت در خست و شرافت کدام علم بهترین علوم تواند شد باز تامل و ادراک کرده گفتند که معرفت الله و علم صفات الله

گفتم که از علی بن ابی طالب علیه السلام چندین خطب و رسایل و اقوال در معرفت و توحید و صفات باری جل شانه که اکثر از آنها بنظر شریف رسیده باشد

منقول است و از ابوبکر بن ابی قحافه هم اگر چیزی درین باب منقول باشد ارشاد شود تا هر دو را موازنه کرده به تمسک این سخن شنیده سر بحبیب تفکر فرو برده

و لحظه‌ای در فکر و تعمق کتاب سر برداشته و دست بر زانو زده خواندند **العجز عن درک الادراک ادراک** این قول ابوبکر ابن ابی قحافه است و مناسب

شده گفتند حیف که ما تاکنون درین جهالت و ضلالت ماندیم و از حقیقت کار آگاه نگشتیم الحمدلله که به دولت صحبت شما هدایت یافتیم والله هو الهادی

یکدو مصراعی که از نتایج طبع آن نشئه والاست علم استاطیری ثبت افتاد **علم**   تا در قفل گفتی شتافته ام   از علی چو علی نیافته ام

بابی گل جا را سوز دو گویم چنانست   سرمه در دل یارم فشاندند   **باب شمشیر جان**   گل نشسته زده سر شده ازان

گل جدا کشت   نه خوبان عرش اسیر مهر است   **عمر** سر فرینش از انعقاد چنان در بر دو دستم یکدارو بکتمه و تو دیگری لجام جادو دلی از جانب سرورد

سردار السعید به تاریخ وفات اوست حشره الله مع آبائه الکرام علیهم الصلوة والسلام **رجوع به نگارش سعادت اثر که توسل آن از این است شان**

سعادت‌یافتن و ملاقات ظاهر گردید بنده در کلکته پیش با ایشان ملاقات کرده به عشکه مناسب دید مذکور ضرابی کربل در یاد نموده و لیاقت

این کار در ذات مستوده آبائیش بر او حالی کردانیده ام او با آصف الدوله ظاهر کرده با کونسل کلکته نوشتند که بسعی و تخویز دیگری از صاحبان کار بلکه

کربل مرقوم متعین شدند چون که خبر این کار به نام او در کونسل بدر آمد کربل که در اصل اریاست جان بر شیخ قمر را از این خبر آگهی داد در نوع خوش شدند

خوشنود شد و بیرون از لکهنو معاودت نموده پیش از ورود خود خطی مشتمل بر این معنی به کرنل نوشته فرستاد اما او قبل از ورود خط او حاکم کونسل رسیده آگهی
دست داد و بمقتضای شفقتی که بر احوال او داشت منشی ملازم خود را با هرکاره و بکره سوار کشتیها بنابر حمل اسباب برای آوردن عیال بنده در خصاره
گذاشته تاکید بسیار بانها نموده خود از راه خشکی براک روانه لکهنو گردید و خطی مشتمل این احوال و اخبار کوچ خود نوشته مصحوب ملازمی جالاک برای
تحاکن فرستاد تا در راه هرجا برخورد به بنده فقیر رسد بجز بنور خط و خبر باقیه عیال را همراه گرفته باز به لکهنو برگشت و تشریف بنده ماه در انجا بود در عرصه
چهارده ماه که عبارت از یکسال و دو ماه هست و بنده در انمدت با الحق قدرشناس حواد در آن بلاد بود رعایت مبلغ ده هزار روپیه نقد با فقیر نموده کمال
تواضع و نشستن و تسلیه و دلجوی فقیر می‌نمود و روا دار منافرت بنده نبود لیکن انفاس او در اخبار نسبت مستر مدلتن که با مستر [illegible] بکار نمی‌بود گسست
و کرنل مذکور از امید اتفاق و اتحاد او روی بسیار داشت و حسب اتفاق کرنل را توقعی که از مستر مدلتن بود بعمل نیامد و صحبت ایشان بهم گرم نشد نهایت تا جای شد نبا
بایان احوال صحبت این هر دو در باب [illegible] با خبار مرخص گشته به عظیم آباد ذکر معاودت ایرج خان از نواح شاه جهان آباد و تفویض نیابت آصف الدوله
بادرقی الجمیله انتظام یافتن خانه آصف الدوله و بر ورود نمودن ایرج خان جهانی [illegible] در اندک زمان و المحرضه آمدن حیدر بیگ خان کابلی و حسن رضا خان
و معزول شدن مستر جانسن بر شتو و آمدن مستر مدلتن بجای او فقیر اول که به لکهنو رسید معلوم شد که قبل از ورود این اثنا الاسد مقبول شدن
مختار الدوله چون کسی لایق نیابت در الغدر [illegible] بعد و حصر در نظر نبود تضعیف و رجوع به ایرج خان که ذکر بدر رفتن او بسعید انتقال شجاع الدوله بنها حوا.
و سوال حضور مرتوم شد لازم افتاد آصف الدوله را که با اهتمام [illegible] مشتمل طلب بنام او نوشته بسیار تکاست چون او را بر عهد قول صاحبزاده
اعتمادی نبود از مستر جانسن برسکو که در آن اوان مدار علیه [illegible] عالی خط طلب مشتمل عهود و پیمان حفظ آبرو و جان دیگر امور که خاطر او را
نموده بنویسد که با اعتماد نامه سامی رسد بنده آمدن نمی‌تواند چون مستر جانسن حسب الطلب او رسید قاصد لکهنو گردید کالیه ورود منصب نیابت و اختیار
در جمیع معاملات سرافراز و بخطاب خلعت فاخره و فیل و پالکی جهالردار و نوبت و دیگر مراتب امارت ممتاز گشت بنابر اینکه با تباع و اتفاق مختار الدوله
سرگرانی و فکر بدارک بیرهمی و ابتری اوقات ریاست مشکل از دست سید محمد خان و سید مهر خان پسر داد و داد مختار الدوله و بعضی معتمدان ایشان را
مورد عتاب ساخته بدلی ممتد مقید نگهداشت و انواع تعذیب و تعزیرات بر آنها نموده هرچه توانست از دست ایشان کشیده گرفت بقیه پاس سیادت
از انکه خاندان مختار الدوله نسبت بسادات طباطبا و بنی اعمام این کمترین خلق خدا بود کوششی برای رهائی نمود اما چیدان سودی نبود و بحمد تحمل آلام
مناهره انتقام ایام دولت هر کس رهائی یافت و ملک روپیه سالیانه برای پسر مختار الدوله مقرر گشته دام های [illegible] القدر مصلحتش یافته و هر دو برادران
معقول گاه گاه باریابی کورنش آصف الدوله می‌شدند و اکثر در خلوت و انزوا میگذرانیدند میر محمد علیخان همشیره زاده مصطفی خان که عمه زاده مختار الدوله
و در زمان اقتدارش عروجی داشت تا تغیر از عظیم آباد که هنگام دولت عالیجاه وارد بلده مذکوره گشته تا عهد مهاراجه شتاب رای عامل و متعهد برگنه ساده و
نیابت اشنائی داشت در سرقت که تغیر فاقت جزبل کار دروار داشت شد در روزدستی و اختلاط کن ده آمد و رفت بسیار می‌نمود دست و پای بزد
که بجائی و مرتبه برسد از ذاتیت و بی‌شعوری برادران مختار الدوله خواجه سرای مختار خانه بسرش داخل با قبضای القدیر فایده بران مترتب شد

نشسته تغیر از ملازمات آصف الدوله دانسته و رفته رفته کار به وشتحاله او داد از که صحبت در خلوت و غیر خلوت میسر آمده در ظاهر از شعور بی بهره نبوده و مطابق مضمون

شعر مثنوی حضرت مولوی رحمة الله علیه عمل نمود   جسم با زیرکی گوش تا بدر این زکا   خیره ام از جسم یکی خدا   نهایت صحبت ارازل و اوباش مایل

داده احتیاط در آن زمره تحصیلی هم نکرده در ناپیدائی ارخس ارازل هم نازل و غیر ازانهم و حسب و عیش و طرب بکار دیگر رغبتی نداشته در ارتکاب عملی که مردم او را

بان متهم میسازند در او صاحبش ابری از آن عمل ظاهر نیست بلکه بر بیگانه میسازند گاهی به برق اندازی و شیراندازی تیر عشق میان اردلیهای مقرب برای

اشتر صحای خاطر انهار غیبی مینماید و هر روز از صبح تا نصف روز در باغی ساعتی دیگر با ارضاء ای بصحرائی یا تماشای فیلخانه و لحیه هر دو سه روز فیل

جنگانیدن و غیر از این اعمال با اشغال ذلک الافعال هیچ کار استعمال ندارد در زمان حیات و اقتدار مختار الدوله سالار جنگ دختری را ارباب محمود با

پسرش نامید بیش آمده تشویش زده بود و لیکن به شدتش انکار از نسبت داشت آصف الدوله مبالغه بسیار در این کار فرموده سالار جنگ را با این امر راضی

ساخت و خود متصدی این شادی گشته بخوبی انجام داد و برای این عمل هم نهایت رغبت دارد در خانه تشو سلدن او شادی شود طرفت یکی را گرفته

و لطرفت تا ای ارعماد ابتیاع کسی را که اهلش دانسته مقرر نموده تشریف بسیار امور مذکور را بانصرام میرسانند بکیار در زمان مذکور تقیم هم بخانه قایم خان نوعبدار

تبل خانه حاضر شده تهیه شادی خانه او بود ذکر امام بخش علم بچه بدانجام و اقتدار آن سفله اکثر بانفیعهای که فلک دون بروی یکی از علوم بچه های

کسی امام بخش نام که نهایت شلتاق دیده اطوار و آرام بود در زمان حسن زادگی آصف الدوله در حیات پدرش از آقای خود گریخته با آصف الدوله

رسید و نهایت تقرب گردید شجاع الدوله بر او آگاهی یافته او را مقید و مسلسل داشت و لیکن به شدت شفاعت اعز رفقا از زندان بر آورده اخراج نمود

او بخفی در لواح پرگنه تا ایام می گذرانید در آن اقامت جهود با آصف الدوله میشد بمجرد انتقال شجاع الدوله آصف الدوله او را طلبیده و بنا کشید و ستاده او را طلبید در

ارقات که تغیر دار گذشته از زمان مرد امختار الدوله و سید علیخان خواجه سرا اجرا جمیع سلک های ملازم کارش که کسی حصول هر از نو پیاده و همه ابار

طرف سوار بوده اند گردانید با اقتداری میداشت که محسن رد حسین دار ان عمده ها بود دفتر او را اکثر از میره و گفتگوی او شنیده هدایت میدادند که نهایت

باجی و دار صورت بسیار زشت ترین مردم بود و لیاقت خدمتگاری که در دریا به همه بایو داشت به شتر طبکه از مناسب که در او مجتمع بود هم را باشد

گران بود اگر راست پرسی هیچ   ذی الحقیقت لایق دکان دار احسن بیگ قدر نشان لشکر از ارازل حسن رضا خان نایب آن درجه در این از

او می رسید عجیب اینکه بعد چند روز از بر آمدن تقرر دل آصف الدوله از مصاحب او سیر آمده در نهایت ذلت و خواری از ملک خود بدر نمود در قصبی منزد که

کسی از اجابی یا برای سو از جاری داری دهد جمیع اسباب او را ضبط نموده در شبه یا دو سر از خانه و ملک خود بدر رسانید تا خبری از و مسموع نگشت و در دادن

ر تنخواه احوال آصف الدوله اینکه از بلد زبان عز از دلیها هر که دو جنسیه هره خود خواهد با او دشمن و در شکاکی با هم بر کسانیکه دست یابد بی باک است بعض

کسان قبل از ورود فقیر احتیاج دیوانی برای دو حصه تنخواه وزرا گرفته رقعه بود تبدار الخیمه حسینه نگاه که فقیر در لکنو بود بدینسان افتاده هند چند روز او مقصد داشته

همه را یاد دم تور براتید فقیر سبب سیاست انهار آنچه مرقوم شد از مردم همانجا شنید و العلم عند الله الحمید المجید بعد چند روز از ورود فقیر گشایش هم که

سردار عمده آن سرکار بود و قابو یافته موجه اسباب و سامان بدر نشت و به لشکر کیفطان بهادر پیوست و همین قسم اکثری از آقایی بر ایالملک

برهان الملک و صفدرجنگ تیر در رفته بناه بندوبست خانه نجف خان بهادر برآمد ذکر انتقال ایرج خان از جهان و سپرده آمدن امر حسن رضا خان و حیدر بیگ خان و
روزی چند که عبارت از دو سه ماه باشد ایرج خان کارگذار و مرجع صغار و کبار دربار آصف الدوله و مملکت محروسه بوده اندک استقلالی داشته و از
جانب مستر هستینگز جواب سوال داشت که صاحب معلی القاب ملکی و مالی کار ندارند زیرا که بایست قرض مدیریه آصف الدوله دخل داری ندارند [illegible] آن مقرر کرده از ما انقلاب گرفته
و دست تصرف از ملک کوتاه کرده بر دیهه عهد شجاع الدوله مغفور برای عهد و [illegible] میان کمپنی و آن مرحوم بود بعمل آرند و اگر قبول ننموده جواب سوالی منظور باشد
شده با صاحب در کونسل گفتگو خواهد نمود و مستر جانسن مستر هستینگز از طلبیده اشتن از بندامت کشیده چاره جست تا چه کنند [illegible] ماده سود القیمه و صحیف برآمده به
کسب که از مستر [illegible] داشت استمداد کرده [illegible] استقلال و اندک زمانی که تا پیاده [illegible] روز باشد بدین مسئله بوده جهانی [illegible] نموده و فکر بهم رسانیدن شخصی
لایق نیابت در دل آصف الدوله و مستر جانسن مستر [illegible] گسسته در تفحص آن افتادند چون حسن رضا خان از عهد شجاع الدوله دار و دهگی [illegible]
و اندک تقربی داشته در این عهد هم تقرب بیش از پیش بهم رسانیده از خاص بانشان خلوت و جلوت و واسطه جواب و سوال مستر جانسن مستر بود و تجویز
نیابت برای او در خاطرها گذشت اما از این جهت که عامی محض و آرام طلب و عشرت خواه و از تواریخ جواب و سوال مردم که لازمه سرداری و ملکداری است
نهایت بیخبر و در اکثر امور تابع مرتبه آقای خود آصف الدوله است او خود هم استعفا از این امر نمود دیگر آن [illegible] که از نیابت جز یکه منظور است
از مقصدی آن امر نمی تواند شد این بیچاره را برای چه التصدیع مبتدا شد [illegible] داند که به سبب رای مستر [illegible] که نایب دیگر کاردان
و معامله شناس برای این [illegible] بهمرسانیده نیابت کل خواه مخواه با این عزیز باید تفویض کرد اسمعیل بیگ نامی مغل ولایتی که از عیاران روزگار و نهایت
دنیادار [illegible] که در آن وقت پادشاه و افواج انگلیشیه در آنجا اقامت داشت بکار [illegible] و عملگی [illegible] و در شمول طلبیدن اخبار شاه جهان آباد
و غیره جاها از سرکار انگلیشیه مامور بود چون با حیدر بیگ خان کابلی سازش و طمع نفعی از و داشت و او هم با مهمای مستر برای او [illegible] کاشته با مستر جانسن مستر
از وقت بیماری ایرج خان لفظ نیابت برای کابلی مرقوم [illegible] بود مخفی نماند که این حیدر بیگ خان و میرزا انور بیگ هر دو برادر کابلی زاده عامل پیشه
و در عهد شجاع الدوله مستاجر اکثر پرگنه های [illegible] بوده ابتدا در عمل نیابت سخت گیر و با دوستان هم اشتغال بعرض محض در عهد شجاع الدوله بنابر سابقی
معامله التعهد [illegible] مفید در کمال منفعت از تحصیلداران [illegible] بوده اند برادر [illegible] خود در همان دار دیگر مرد و جان به سختی [illegible] سپرد و حیدر بیگ خان
به سعی و حمایت [illegible] یافت و زنده بود تا آنکه [illegible] و اقبال به نیابت ملک [illegible] کرد فی الحقیقه اصالت داشت [illegible] نمود
القصه هر چند حسن رضا خان استنکاف داشت اما بر سبیل [illegible] و تنبیه عنایت مستر جانسن مستر نیابت آصف الدوله بنام او مقرر و حیدر بیگ خان کار
به نیابت حسن رضا خان تعیین گشته هر دو به تحصیل خلاع فاخره و جواهر [illegible] و فیل به تفاوت قدر مراتب امتیاز یافته حیدر بیگ خان بکار [illegible] مرجع
پرداخت و حسن رضا خان که جاگیر لک روپیه [illegible] یافت بعیش و عشرت در کمال خلوت مقسم ساخت و این بیت [illegible] رحمه الله تعالی

برخیز ساقیا قدحی پر شراب کن / دور فلک درنگ ندارد شتاب کن

مطابق حال خود شمرده بظاهر معنی [illegible] عامل و از آمد و رفت دربار که
بسبب مستر [illegible] داشت غافل گشت راست گفته اند

هر [illegible] است بهم میرسد / در [illegible] به ستم میرسد

هر که [illegible] در [illegible] ننموده

کفایتی ظاهر کرده و انقلابی در حال او پیدا شد خانه‌های بعضی خراب و بعضی دیگر را آتش زدند بالای منبر گرد و حیران نفس تدبیر مستر هستینگز در کلکته بعض رجوع جرنیل
کلاورن را در سلسلهٔ کار از صیغهٔ بهستی پاک نمود و نظرتی گورنر و مستکات ساده و پوری به هستی شان بر خرد دل درآیکی او مستر مرلیش منجر شد با استماع این خبر
چنان بر مستر بهار در کلکته شد جرنیل کاورد با علما و در کشی مرلیش صاحب دمان و پنج بنده را نیز امیدوار رسیده است در الوقت در فرخ آباد اقامت داشت که مستر مرلیش
به کلکته رسیده چست و چری بنده نمود و بالاکلینس که بالای مستر هستینگز و ارالی انجا بود گفت که انقلابی کجاست گورنر بهادر خطی با و نوشته مصحوب من فرستاده بر مالی
او گرد داده حیران بنده را از بالای انگلیس که گورنر معلوم شد تبدیل ارد و جرنیل مرقوم با او ملاقات نمود و خط گورنر را به فقیر داده در خلوت ام نخواندن نمود خوانده مضمونش
را ظاهر کردم انقباض بسیار نمود و گفت هیئت در خلوت آمده این که گفتن باشد می گفتم باشید چند روزی بر منوال گذشت همان انگلیس را نی دید که مرجع کار را هر گاه
ایشان شده بود من معطل خواهم شد با حیدر بیگ خان ساخته مستر مرلیش را نمایاند که ایشان را در کار دخیل ساختن صلاح نیست مستر مرلیش هم که دلی
از طرف من در دل راه داده بود در یک بار تکیه اصرار بالی التعالی با بنده نماید بنده تعهد به انگال سپرد که در بودن انجا نسبت دانا حیدر بیگ در سن
نسبت جرنیل کاورد [illegible] باید بود از جرنیل مرخص گشته به عظیم آباد آمدم لیکن چند ماه بعد صاحب جرنیل کاورد در کمپ مستر مرلیش نیابت چاق
گشته از کار ریکه داشت مستعفی شد و به عظیم آباد آمده به کلکته رفت فقیر را هم از راه شفقت بخره سوار از خانه خود داده همراه برد و در انجا چند روز مانده
بر آمد کار او بود که جرنیل کاورد به مهم دکن در دست در دم نگارش یافت مامور گشت و بنده هم برگشته به عظیم آباد رسید از احوال ملک شجاع الدوله
الی الآن که ماکان حسن رضا خان به نشو و نما نهایت آرام و حیدر بیگ خان بالفضال مهام امور استقلال دارد و مستر مرلیش برجی مستر هاروی که
از اصحاب خیمه کمپنی بود و اکنون یکسال است که او را بیت رفته چند ماه تحریر بود که جدر قسمت بارول صاحب بولد بت تا مستر مرلیش در حال سن با ایقای مدار المهام
لکهنو شده مستر هسته کل مهامات ریاست اصحاب انگلیشیه است **ذکر مجملی از بقیه احوال نجف خان بهادر در بادشاه الی الآن که آخر ماه شعبان سال هزار و**
یکصد و نود و نه هجریست نجف خان لیه تسلط در اکبرآباد دو بیست آورنت قلعه دیگه در نبرد از افراش سپاه و اسباب عزت و جاه کوشیده فوج بسیار که
تعداد آن محمول بر مبالغه شود بهم رسانید و نجف قلیخان و افراسیاب خان جیلهای خود را صاحب سالامه که قریب ده دوازده هزار سوار و هفتصد سپاه ده
باشد گرد آمدند فی الحقیقه لیاقت این مرتبه در سرداری داری و خصم افگنی بنا بر جرات فطری دارند خصوص نجف قلیخان که بین الاقران به صفت شجاعت موصوف
و از الکن رفقای عمده ذوالفقار الدوله است و بارها در معارک سپاهیگری گوی سبقت از همه کس ربوده با نجف خان بهادر راه ساوری محمد بیگ خان همدانی نائلی
نجف خان بهادر در جمیع امور در نیابت دست برای رفقای و خصوص برادر حیله مذکور تفوق دارد دیگر سرداران در مرتبه آموده کار و داکری از
سرداران سرکار شجاع الدوله مثل بر دو گسایین با همت بهادر هفت هزار سوار و تقی خان پسر مصطفی خان بهادر بر جنگ که ملازم سرکار
شجاع الملک مهابت جنگ بهادر بود با پنج هزار سوار داکری از آن بابی صفدر جنگ مثل اولاد میرزا یوسف کور و غیره که از بازماندهای صف الدوله
تنها در در بدر دنیا خود دیار رخنیده بر خاسته رفته آمد هر را القدر لیاقت هر یکی ریاست افواج داده ملکی را در جاگیر انها مفوض ساخته
بقدر حاجت از ممالک مستخره خاص خود هم نگهداشته و ملک بسیاری از توابع راج مهاراجه جسنگه دیسراج سرای به تسخیر خود در آورده بارها از جنوب

بارها از راه حسن نیت و کجهوا سپه و غیره محاربات نموده بر انها غالب آمده والحال اعادی دولت خود را که در اطراف واکناف صوبه اکبرآباد و شاهجهان آباد راه مسدود
داشته اند مغلوب ساخت عبدالاحد خان کشمیری در دیگر ارکان حضور که اکثری بلکه همه مرد حساب پادشاه با چنین ارکان رضی و تابع رای ایشان است اقتدار
نجف خان بهادر حسد برده ضابطه خان را که صاحب ابوس جماعه روهیله و افغانان است و لیجه قتل حافظ رحمت که از اعاظم مستاصل گشته ملجای و پناهی غیر از ضابطه خان
نداشتند حجم غفیری بخشش او جمع کرده اند دلالت بسر تابی و تمرد با امیرالامرا ذوالفقارالدوله نجف خان بهادر نمودند آن ابله بیکار بدرفت با قبضه سپاه طمع انگیخته
با شارات نهانی عبدالاحد خان و امثال آن با وجود اشتهای لی یابان امیرالامرا نجف خان بهادر حقوق پرورش و مراعات او بر طاق نسیان گذاشته
یاغی گردید و نجف خان بهادر کمر همت برای دریای گوشمال او را از اهمال شمرد چون لقار قبیبن رسیدی داد از طرفین داد ادله ادریه نیسادا داده حق کوشش و کوشش
بتقدیم رسانیدند عاقبت الامر بعنایت و اعانت الهی سید استیصال نهال عمر حمایت کشیری از اغنه و قلیلی از پیطرفت بر برج علم نجف خانی وزید و فتح و ظفر
نصیب اولیای دولت امیرالامرا ذوالفقارالدوله گردید ضابطه خان با القبیه السیف که از شور تیر باده اسپی بر ارکس کرده اند بطرف غوث گده که قلعه
مذکوره پناه برد و ازانجا با سکهان اطراف و جوانب و رؤسای آن رجوع نموده عهد و پیمان تبوعی مستحکم ساخت که برگشتن او از اسلام بر درآمدن
برگروه سکهان استهار یافت و نجف خان امیرالامرا بهادر بعد اندک زمانی در پی او شتافته قلعه را محصور ساخت و از اغنه با این قلعه مورچالها درست کرده بکمتر
فاصله از قلعه معسکر ساختند و زمانی ممتد در بیگاه زد و خوردی چند که ناپیش در میدان برآمده جنگهای نمایان میکردند و هربار بعد مغلوبی برگشته داخل
مورچال خود میشدند ضابطه خان لاعلاج امان خواسته در پناه لشکر ذوالفقارالدوله بهادر راضمان خود گرفته ملاقات آمده و جواب سوال بمصالحه چون
خواطر خواه بر نمید رخصت انصراف خواست نجف خان ذوالفقارالدوله بلا عذر و تامل مرخص نمود و او بجای خود آمده با جماعتی از قوم خود که داشت و فوج سکهان
که با عانت طلبیده بود استشاره نمود و در آخر ضابطه خان بالفاق رای انها بر مردن جاانفشانی و دست برداشتن از زندگانی که با عار بسیار باشند قرار گرفت
زنوری و بی هیبت مجموعی دل از جان کنده بکروفر بسیار متوجه میدان و غیره اسباب که بمیسر بود سوار شده خواهان کارزار شدند ذوالفقارالدوله امیرالامرا بهادر
شیر صفوف فوج آراسته کمر جلادت محکم بست و بمقابله او شتافته برزفقا سبقت میگرفت از طرفین جراتها بکار رفت و بیکاری زد و خوردی داد که دران نوع
بعد جنگ ابدالی که با مرهته در میدان پانی پت اتفاق افتاده چنین جنگی نشان نمیدهند الوف مردان در خاک میدان بی سر و جان افتادند و داد
مردی و مردانگی دادند نجف خان بهادر شیر چون عامه سیاه کشته خواه بدست و بازوی خود گوی سبقت میارزان آن میدان ربوده از اول صبح تا عصر
مع رفقا در همین کار بود چون روز بسر رسید الاشیام و صبح عمر و اقبال افاغنه و سکهان بشام رسید سکهان ملجا و ماوای خود و ضابطه خان با اتباع بنمان
قلعه که با منی عبر از آن بود است گریخته پناه گیرانید و صبح با کمال عجز و بیچارگی استعفای جرایم نموده التجا آورد نجف خان بهادر از راه جوانمردی عذر او را پذیرفته
و عفو تقصیرات فرموده حکم باین نمود ضابطه خان ضابطه مقصران عذرخواه آمده مورد عفو و عواطف گشت و زمانی ممتد با حدودی از جذبه شهری در حضرت
گذرانید بعد از آن و صلت خواهر خود با امیرالامرا و یکی از بنات خود را با میرزا نجف قلیخان که از پسر اسپ نیک احر و منتبای او است مقرر نمود و باین وسیله نوعی دار
سنهای بشوربور به بار بستر از انی ثیت **ذکر بیرون رفتن عبدالاحد خان بطرف لاهور از فرط غرور و لغو و شورش بتقریب حضور علی الرغم امیرالامرا ذوالفقارالدوله**

عالم‌شاه ناظر بود خاطر او را بر رهائی جمیع بر حسب امیر در حضور عبدالاحد خان که **مغلوب و مقهور شدن ... صحن ... گرفتن ... از ان ... بهادر منصور**

در بهادر خان یکنفر از ... بهادر را ... ابوالمنصور خان ... الملک امیر الامرا ... که در جای ... ذوالفقار الدوله امیر الامرا در بهی ... بر ... بسیار را

قسم ... را ... که در ... بر ... این ... آرام ... منصور خان ... مغلوب و مقهور شده ... فعالی ... ازو ... خود ... ظهیر ... خان ... عبدالاحد خان ... بر آید

ذوالفقار الدوله بهادر ساخته ... مال ... خود ... آمد ... را ... انها ... را ... نمود ... انواع ... عبده ... سر ... و ... لیه

برای ... عام ... زند ... بیرون ... گرفته ... اکبرشاه ... بخت ... جوان ... شاهزاده ... ساخته ... طاهر ... بادشاه ... بابا ... آتش ... و ... این اراده در دل ... جون ... بهادر

استفسار ... بادشاه ... لقب ... چون ... که ... عظمی ... بابا ... زمان ... که در ... آن ... صاحب ... مردم ... از دحام

از ... بادشاه ... حسب ... گرفت ... می ... زور ... شدند ... ملازم ... آمده ... حاضر ... سپاه ... فرقه ... آن ... نام ... لیس ... ضلع ... سرداران ... داشت

و ... نمود ... شست ... است ... خود ... بر ... الجمله ... عبدالاحد خان ... جون ... اگر ... از ... بیت ... شاهزاده ... یافت ... بر ... هم ... ذوالفقار الدوله نوح

مولوی ... تیغ ... تیم ... **ارام** که ... اظهار ... و ... سرداران ... معامله ... سوال ... جواب ... شد ... ذوالفقار الدوله ... تعلیه

سپاه ... فوج ... انگریز ... باد ... مقابله ... جون ... نمود ... مقابله ... استعداد ... که ... معامله ... ساخت ... بر ... شمشیر ... قدر ... **شد** ... ادی ... نمود ... سوار

دیگر ... میدان ... خود ... ابرو ... بر ... اطفال ... در ... شمشیر ... آتش ... خلقی ... جان ... فطرتی ... نام ... که ... عبدالاحد خان ... بوده اند ... جان ... مردم

و از ... گشت ... سالم ... محفوظ ... سردار ... خان ... نجف ... فوج ... بر ... گشته ... خود ... سر ... که ... گریخت ... جان ... گرد ... دران ... زاده ... شاه ... لبیح ... عبث

و اسباب ... لباس ... از ... گرسنه ... آنواع ... مبتلای ... غریب ... آواره ... ناحق ... دیگر ... مردم ... بر آمد ... مهلکه ... ازان ... جمعیت ... جرات ... دیگران

تحمل ... که ... خان ... نجف ... گردید ... زخمی ... گشته ... ناچاری ... ناکامی ... برخی ... رسید ... ومقصد ... که ... خستگی ... از ... ماری ... دیراق

ازام ... ابواب ... غزل ... از ... بادشاه ... از ... وفا ... دیده ... اختیار ... عدم ... عالمی ... صلاح ... خود ... رسیده ... بنهایت ... تحمل ... طاقت ... نمود ... اصرار ... ابدا و

برادران ... معتمدان ... ذوالفقار الدوله بهادر ... امیر الامرا ... اطاعت ... طوعا و کرها ... بلکه محض ... بادشاه ... نمود ... مقید ... داشت که

اموال ... دیگر ... خود ... لشکر ... از ... الواقع ... در ... خانه ... اسباب ... ضبط نمود ... مقید ... عبدالاحد خان ... فرستاده ... را نیز

شنیده ... انتقاد ... نجبا ... سکنان ... صلاح ... الجمله ... فرستاده ... دران ... خود ... بهادر ... سرداران ... و ... تیره ... بادشاه ... نجابه ... مر ... لک ... به ... که اسباب

... جهان ... پادشاه ... اکبرآباد ... جلال ... جاه ... اقبال ... ظاهر ... نمودند ... شمار ... حساب ... که ... الجماعه ... خود ... علیه ... بهر صورت

را ... ساکن ... انگلیس ... کوت ... جرنیل ... عبدالاحد خان ... مقید ... نمود ... محیل ... در ... دل ... اندکی ... هندوستان ... اقتدار ... وجود ... هم ... انگلیسیه ... اصحاب ... مبایند

رسالت ... ادم ... بود ... تردد ... با او ... نقاضا ... تحمل ... انواع ... تهدید ... عیسی ... ای ... پیغام ... فرستاده ... بهادر ... خان ... نجف ... الدوله ... ذوالفقار ... امیر الامرا ... نزد ... بسفارت

... قتل ... بار ... حال ... عجب ... گشته ... بهادر ... خان ... نجف ... مکاوحات ... بالغ ... را وداد ... انگلیسیه ... ارباب ... دکمن ... در حرد ... فرستاده ... سکت ... جوابهای

... است ... مخبر ... زبان ... از ... اقبال ... فرقه ... کدام ... کسب ... حمایت ... در ... ارزی ... نسبت ... بر ... ابن ... از ... لهجه ... مسکنیه ... خود ... همان ... کاروکت ... کینه ... ملبه ... قال

او تعالی گرامی تعیین یافته است رقم جان دادار به نیتم یا مهر دکهن نصف نوازد گرا خوار رساز دکرا ذکر تفصیل بعضی از گورنر بهادر دار الکلکته لارد

موجب بنا بر اغراض معلوم محلی از احوال دکهن که با خبار معتمدان گوش زد فقیر گردید در اخبار عشر قرددم به سلک تحریر کشید در تحولا که آخر ماه شعبان یا که شب

غره ماه مبارک رمضان یکهزار و یکصد و نود و دو هجری است چنین شنیده شد که جرنیل گادرد بهادر بعد فتح قلعه بسین که از عمده قلاع مرهته بود قرب به سی هزار

افواج را آراسته به قصد تسخیر پونا که دار الملک رو سای جماعه مرهته و مرکز دولت ایشان است چنید سرداران مرهته جابر و ناجابر را مقید اربک بسیه برد

بتجدید تمرلی پونه که اتصال بدر یا شور دارد شتافت استقبال جرنیل مزده هنگامه تسخیر را گرم نمودند و لیکن جنگهای شتر که چند روز متوالی بعمل آمده بود

زوری از طرفین گوس سپاسی وانچه بالقوه قرلبیت بود بمرصه اظهار رسید و کشته شدن مردم بسیار سبب آن جرنیل گادرد ابتدا در فیل بدکور از مسوسازی

رسلیه شعاری معه العیه السیف که زیاده بر ده هزار کس شده اندبر لب دریا شور بیدون اسباب دلتوی به سیما خود را بر هزار کشید و به مقامی که جزیره

محروفست در آنجا انگلیسیه قلعه متینی بنا کرده مسکن دارد و آخر دریا ضمانند رفته منتظر صلاح دید وقت است و بعضی میگویند در بندر سورت که آنهم در عمل انگلستیان

است رفته والعلم عند الله تعالی و تیر مسموع شده که افواج انگلیسیه که بسر کردگی از نیل لنگ بود وادهم تهایت شجاع و صاحب تدبیر هوشیار است بصوبه نواتیته

بود و تلکوه گوالیار قبل از رود از مفتوح گسته مستحفظان انگلیسیه در آن نشسته بود مد و قلاع دیگر را که از نیل لنگ تیر مسخر نموده بود فرج عظیمی از مرهته های دکهن در آن

صوبه در آمده اطراف وصول اخبار با گوالیار و دیگره با تحتاج لشکر انگلیسیه بساد و دیگر در اندیشه به بعدات جنگهای متواکی و مقبول و مجروح ساختن مردم فوج

و کهی مستحفظان قلعه گوالیار و دیگر قلاع مسخره از افواج با انجیل از نیل لنگ از نوعی عاجز و مضطر گردانیده که از نیل لنگ هم پایداری در آن دیار متعذر و دشوار دانسته جا بسلسله

گوالیار را به آثار مسدار گذاشته که به ملک موافقت در بسر ای اود در آن صوبه بسر گذاشته بود زیده لقوبص نموده داز قلاع دیگر هم بقصد درست بر داشته دیگر گذاشته

بطرف اتاوه رابر گشت و صاحبان تمام فوج در آن اتاوه متفرگر دید و جسد را یک بر میگویند الی الان در صوبه ارکاث بکمال اقتدار و استقلال کام روا و کامگار دارد

جرنیل کورث که رئیس کل افواج انگلیسیه و جمله اصحاب جمعیه کمیت است و به ارفعه اعلی مذکور در صوبه بیطر جیست الامر گورنر جرنیل بهادر در آن بست بود و بهسوی تور در ناکوه فی مدراج

اقامت گزیده لیطور بر صلاح و تیت و مصبدات در مبدا انتها بر آمده تسخیر و دو میتماید گورنر جرنیل بهادر را میگویند که احوال افواج و سلسله حرد عهد منوال دنیا

انتظام ممالک بنگاله و عظیم آباد و اوده و آلو آباد و غیران که در ید تصرف اوست اهم و ادون و حسن شمرده صلاح در آن دیدکه با میرزا نجف خان بهادر و باشاه

و دیگر سلسله لسابقت در دنشسته باشند با رسال سفرا و مکاتیب آمیزش و داد و اتحادی بهم رسانیده با خود گرویده سازند و از مالداران ما لابق که در مصارف

سپاه پرور آن ها خطیر رایگان جمع نمایند مبلغی گران برای مصارفت لابد لشکر و ب دگرو ب که درین ایام در پیش دارد به برابر مناسب بسته آن را تا مبادا

فوج دکهن بملک خود در وطن خو لنشین دنیا باعث تفسیروفتها درین بلد و شود در میرزا نجف خان که ارسال وجوابهای سابق ابتدا نیز منقدست از طرفی انجام هم

رسانید با دکنیان اگرو دو شاید مطالب دیگر داشته باشند چه بر ضما ئر این جماعه خصوص گورنر جرنیل بهادر که بنهایت مدبر و پیشه او صندوق اسرار ها دار ا

رست وامکان ندارد که ادنی سخنی از جمله اسرار بر لب اظهار بر آید اطلاع یافتن مشکل و از متعذر است بنا بر مقدمات مذکوره در ماه رجب سال

یکهزار و یکصد و نود و پنج هجری از دار السلطنت خود کلکته کوچ نموده دار الحکومه بنارس شیر تسلیل سیر آید دنش و دیگران از جماعه فرنه خود برفاقت چند

علی ابراهیم خان بهادر را تیر از گره شدیدان کار او نهایت جسیده و شمشیر شدید بیکار او با نهایت مرتبه و مقام در ذیل صفحه اواخر قرن دردم نسب افتاده وارث تکلی

بمقتضای نا قدردانی مقصد ان عنصر در رسند اما در بخارا خرد و شهری بود و کمال عنایت و حضور شناسی همراهی خود بگذرانید و با کمال شان و تجمل و سامان انیسه

که در سه چهار صد کشتی همراه داشت اوایل ماه مبارک شعبان المعظم از آن دریا گذشت عازم کشمیر گردید از سبب سموم ماهیه کور رنج بیماری رسید خبر است که زیاده

توقف در انجا نکرده بیشتر بانگلیسیه خواهد خرامید و انچه هر کو منظور دارد در آنجا بظهور خواهد انجا معبد قبل از انکه کور نرهاد در کلکته شهمست نماید حکمی از لندن

در باب بر هم زدن با جماعه و آلندیسه و ضبط نمودن قلاع و امکنه امپهار رسید و حسب الامر در اواسط یا اواخر ماه جب بالمکه گور در بخش بندر هوگلی آبادی

و لندیسیه که نام ان مکان چچره است و سردار بزرگ جماعه مزکوره در ملک بنگاله با خیلی ضرب توپ کا الشهر قم رسی حمل و عدد که از آنجا بود با قلیل جمعی از قوم

خود می باشد بی جنگ و جدل تسخیر انگلیسیه آمد و اموال و اسباب بدست آمد و در دیگر جا هر جا که در صوبه بنگاله و عظیم آباد و غیره بود همه بر جای بدر

لایق داشته از ان قوم بیکار گشتی خود می نشستند و در وسط شهر عظیم آباد تر جای در کمال وسعت و صفا بانک متانت و خیلی ضرب توپ دارند چون حاکم گورنر

مستر تکسل صاحب کلان عظیم آباد در حویلی دی صاحب فوج متعینه شهر مزکور برای تسخیر انگلیسیه و تسلیم سید خیدر فیل ار دریدو گورنر بهادر مکان عظیم آباد

هم با جمیع امکنه دیگر بظهور چچره لی انکه کار جدال و قتال رسد تسخیر گردیده سبب تسال تسخیر این اماکن انکه انگلیسیان از اوایل این قسم زور کار از نظر

دراشته چون بطلیعه اقتدار و تسلط در این دیار دارند فوق رازار انشال خود با این خیال نگذاشته اند که اگر در باره بیتا امری منظور شود حاجت بجنگ و معانده

دراشته نشد ذکر سبب دشمنی باب منازعه فیمابین انگلیسیان و ولندیسیان و مجملی از احوال ارض جدید که به امیریکا و ینگی دنیا مشهور است

و احوال مردم امیریکان سبب منازعه فیمابین این گروه آنکه از مدت پنج و شش سال قبل از این بادشاه انگلیسیه را با صلاح کمپنی که هیچ کار بی مشوره

سکنای آنجا بریتانیا یعنی با مردم امیریکا که عبارت از ارض جدید است رویی داد و احوالش مفصل کرده آید و کمپنی عبارت از اشخاص مالدار

و معتبر سکنای انجاست از مردم صاحب استعداد مالدار و معتبر سکنای انجاست مذکور هر سی چهل کس با کم و زیاد که باهم متفق گشته از اراده تجارت بطری

از اطراف آن اقالیم بسبحه مهمی کمپنی اند و این قسم مردم در سه کس حواسته بود که علیحده تجارت شهر فی از اطراف دارند و مبرله ریش قوم اند بادشاه انجا هر چه

که کنند اول استشاره با آنها خود مینماید اگر این امر پسند رای آنها آمد با کونسل ملک استشاره میکنند و کونسل ملک عبارت از مردم مذکور ان جماعت

اند که از هر بلده و قصبه ولایت انگلیسیه سکنای بلده و قصبات یک دو کس بر شمار مثل مستعد منصف را وکالت خود بر گزیده متعهد اخراجات آنها گردید با

به شهر لندن که دار السلطنه ولایت مذکور است فرستاده اند تا هر امری که بادشاه رای نماید در ان باب هر چه آنها برای اشخاص بلده و صاحب

و صلاح دیده اختیار نمایند مختار مرجع اند هر دهم است و اگر آنها تدبیر نیکی را انجام نکو اهد نیست استشاره میکنند اگر آنها هم شود در بهبود تمام مملکت و اهالی

انجا در ان کار رایی پسند نمایند از امضای آن امر داده شریک و معین بادشاه را در ان کار پیشرفت و آن کار بر ذمه تمام رعایای ان کشور

آن سلطنت و ممالک محروسه بادشاه ان شرقه افتاده امضای باید و اگر پسند آنها نیاید و در ان فسادی بر عامه خلایق و آن مملکت

دیده از قبول ان امر سر باز زنند بادشاه را در صورت محال آن نیست که خلاف رضای آنها حکمی تواند نمود مردم امیریکا که ارض جدید

که ارض جدیدش هم می نامند و ینگی دنیا یا بابای نیستانی مفتوح لون ساکن جیم و کاف مکسور فارسی یا بابای نجبالی منتانی برده یعنی دنیای نو تر میگویند
از قوم انگلیش داوران فرقه مذکوره اند علمای هیئات انجماعه تحقیق و تدقیق درین علم بسیار نموده تعدادهای بسیار از ادراک حکمای سلف بر آورده اند
از انجمله این که میگویند احاطه کره های ارض را بطور تعریف حکمای سابق نیست بلکه شکل کره ارضی را محیط است و ارض قطعه این طرف ابره محل
سکونت عالمی گسته تا اقالیم سبعه تمام یافته است همین قسم طرف مقابلش نیز آباد متوقع سکنای عالمی است و باین طور است که کف پاهای اشخاص
هر دو طرف اگر زمین درمیان نباشد بهمدگر ملتصق گردد و سرها بطرف آسمان ملحص اگر یک میلی هر دو طرف زمین بمقابل همدگر واقع است و حصص
اگرچه الی الان تحقیق نموده نشده اما تخمینا اینقدر است که هر دو طرف را به پنج حصه تصور باید کرد از انجمله سه حصه ازین طرف که اقالیم سبعه مشهوره دارد و دو حصه
از طرف اندک بیشتر خواهد بود و سرد سیر و گرم سیر دارد اما تمام احوال آن بطور خوب دیده و بنظر تحقیق سنجیده نشده است جزیره های متنوعه دارد و تحفه
از انجا بتحصیل کرده آورده اند و صنادیق و غیره ساخته میگویند معادن طلا و نقره بکنار دارد قریب یکهزار و صد سال است که جهازی تباه شده درانجا رسید
سالی که جهاز تریکس که برتگال شهرت دارد در جزیره ای وارد شده گردید و این چهار را جزیره سکنی اختیار نموده تنها کرده اند بسیاری بهم رسانیده
تا اکنون در عهد شاه جهان بادشاه از بلاد هند اخراج یافت و اولاد انها در همگی دشتها راه مانده سیاه رنگ و تیره و ملایجی به بندر سفید پوست میشوند
و سینه ور بی مینمایند درین ایام انگریزی برابر سته گری در سرکار انگلشیان بر گزیده میشوند اما انگلیشیه اتصال از غرقی ندارده شکل سایر الناس هستند
میدانند لیکن در ولایت خود الی یومنا هذا بادشاه و فرح اقتدار دارند چون جهاز تباهی انجا را دیده بدست برگشت بعض هوشیاران آن جهاز را
بلدیت براه آن سر زمین بهم رسید بتحصیل از انمردم با معاونت زنی از نسل طین الفرقه در جهازات تیار کرده و هوشیاران دیگر را همراه گرفته دران جا رسید
و سکنت بسیار نمود و تخصص بلیغی بعمل آورده چند کسی از سکنه انجا بهم رسانیده با انها آمیزش و اختلاط نموده فی الجمله بایما و اشارات بعضی امور فهمید
و اندک بزبان انها آشنا گشته و انها را بحسن سلوک از خود خوشنود گردانیده چند میل در اطراف ساحل بر گور با اتفاق انها گردید و احوال قطعین
و ارتفاع و انحطاط و بعید و قریب جهات اطراف آن دریافته اندک نقشه انجا و راه عبور و مرور دهانه ها و دریاها بدریافت و ضبط نموده معاودت کرد و سال
دیگر با چند جهاز پر از اسباب جنگ و آقامت سته با بعد ده ازدو پیاده اقامت گزیده و در ابتیه فرق دیگر هم خبر یافته در اطراف آن رسیده محل اقامت
رافکنند بعد اشتهار از زبان مردم انجا از چیزان چیران جا بازدیده انگلشیان بر ارادۀ توطن در انجا بهم رسیده طرح امارت دران سرزمین انداخته معموره
عظیم ساختند و بردباری خود و توالد و تناسل و تربیت اطفال در همان مکان مقرر نموده مکتب و معابد بالجمله براه هر امر بطور ولایت عمارات عظیمه
بکمال متانت ساخته البصرات و الاید انگلند که موطن دیرینه انها بود معروف نمودند اما در اتحاد بادشاه خود بوده مطیع و منقاد امرا و ارکان
دولتش که سکنه دار السلطنه لندن اند می بودند و بضابطه ولایت انگلند خراجی که معین بود میرسانیدند با انکه کثرت در اولاد هم رسیده عدد مردم انجا
از حساب لکوک تجاوز نمود و قریب شصت و یک سال است که بادشاه انگلند بصلاح ارباب حل و عقد ممالک خود بر انها تحمیل وجهی متعدد به زیاده
از وجوه مقرر نموده بر انها گران آمده سر از اطاعت باززدند بادشاه به سردار اینکه از طرف او حکومت انجا داشته تحصیل وجوه مسطوره کرده نمودند

نوست که انهارا وعید وتهدید نمایند سرداران مذکور حسب الامر با انها سخت تنگ گرفتند انها نا چار شده با همدگر مشوره نموده احکام مقرریه بادشاهی را گرفته

سر از بیرون نشان بر داشتند وعلم تمرد بر افراشتند بادشاه فرنج ایلچی نموده اسباب حرب ارسال داشت انها از بادشاه خود در ضوابط و قواعد یکسان کرده همه

امور با انگلشیه همسان وار ولاد نشان بر دهند و اسباب حرب و کرب از توپ و بندوق انچه باید مهیا داشتند بنا بر عنت بر خاستند جنگ عظیمی روی

داده فوج بادشاهی اینجا تماما مستاصل گشت بادشاه بار دیگر فوج دیگر فرستاد با نهایت کر و فر و اسباب آن زیاده از حد و عدد فرستاده انها هم بانچه بالقوه

انها بود خود را آراسته مردی کار از ترتیب اسباب و آلات وادوات حرب در صحرا نشستند فرانسیسه که عداوت دیرینه و چندین صد ساله با انگلشیه دارند نواخت

را با خود در عظیم [illegible] چون ایام صلح باقی بود و بظاهر اعانت نمی توانستند مخفی هر گونه امداد و اعانت که ممکن بود در عمل می آوردند انگلشیه برین دعا

ونوشت با قیصه با فرانسیسه [illegible] سال است که در راه [illegible] اما مردم مذکور سکنه ارض جدید بار [illegible] بسیار نموده بر افواج بادشاهی غالب آمدند و همین

عظیم [illegible] که میگویند قریب بیست کرور روپیه درین کار صرف در آمده بادشاه [illegible] انگلشیه

رسیده [illegible] که مردم ارض جدید نیز امیرکا [illegible] که او نیز فرد از این جماعه و برای خود بادشاهی

علحده دارند [illegible] با سلطان روم و دیگر [illegible] سلاطین [illegible] هرگز نمی آرامند اعانت [illegible] نموده یکباب انگلشیه بر خاستند

. [illegible] انگلشیان بر خود در ممالک هندی خوانند اما از [illegible] که شیوه انهاست تا مقدور در منازعت با احدی [illegible] ممکن باشد

. [illegible] اظهار [illegible] باطن [illegible] خود در تجارت که در [illegible] غرض اسباب حرب را به ترتیب اعلی [illegible]

. اعانت [illegible] [illegible] بندوق وغیره [illegible] کرده اهتمام بسیار درین کار مینمودند انگلشیه [illegible]

[illegible] باید دید که مشیت [illegible] در تدبیر [illegible] [illegible] اهمیه [illegible] حسب تفعیل الله ما [illegible]

الحمد لله علی الائه والشکر علی نعمائه [illegible] که [illegible] بسیاری [illegible] اتمام [illegible] [illegible]

[illegible] اتمام [illegible] صدق و راستی [illegible]

دران [illegible] والحمد لله [illegible] این صفحات [illegible] امید که ایزد تعالی [illegible]

[illegible] معانی و مضامین [illegible] مجموعه [illegible]

[illegible] غفلت [illegible] دولت [illegible]

[illegible] غفلت است این [illegible] این کتاب [illegible]

[illegible] در جائی [illegible] حضرت ارحم الراحمین [illegible] سبقت رحمتی غضبی [illegible] اصدق القائلین [illegible]

[illegible] جوادٌ کریمٌ ودودٌ رؤفٌ رحیمٌ نمقه بیمناه الداثرة الفاترة افقر فقراء باب

الله الغنی غلام حسین بن هدایت علی خان بن السید علیم الله بن السید فیض الله الطباطبائی

طباطبائي الحسيني عفا الله عنهم بفضله السني وبحق سيد الانبياء والمرسلين 282

محمد خاتم النبيين وعترته المعصومين الطيبين الطاهرين عليه وعليهم السلام

والصلاة الى يوم الدين يوم

الثلثاء لسبع خلون من شهر

رمضان المبارك المنتظم فى

سلك شهور سنه خمس وتسعين

من المائة الثانية عشرة من الهجرة

المقدسة النبوية على صاحبها

السلام والتحية